

تفسیر
احمد

Ketabton.com
جزء - (10 - 11 - 12)

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

(2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین

سوره های جزء دهم (10)، یازدهم (11) و دوازدهم (12)

چاپ چهارم

شامل سوره های

الأنفال، التوبه، یونس، هود، و یوسف

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الأنفال	وجه تسمیه	
1		علت نام گذاری	
2		مفهوم کلی سوره	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره أنفال	
4		ارتباط این سوره با سوره الأعراف	
5		فضیلت سوره الأنفال	
6		اهداف سوره الأنفال به صورت کل	
7		پیش در آمد سوره الأنفال	
8		تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر	
9		موضوعات آیات (1 الی 4) درباره تقسیم غنایم، و برخی از صفات مؤمنان.	
10		موضوعات آیات (5 الی 8) درباره ناخشنودی برخی از مؤمنان در جنگ با قریشیان.	
11		موضوعات آیات (9 الی 14) درباره کمک رسانی به مسلمانان به وسیله فرشتگان در معرکه بدر، خواب سبک، و نعمت باریدن باران.	
12		اشتراک ملائکه در جنگ بدر	
13		حضرت زبیر(رض) در معرکه بدر	
14		توضیح در مورد خواب سبک و آرام در بدر	
15		نعمت های که در معرکه بدر نصیب مسلمانان شد	
16		پیروزی مسلمانان و خطاب رسول الله به کشته شدگان افتاده در گودال	
17		هلاک شده گان معرکه بدر	
18		به هلاکت رسیدن ابو جهل	
19		به هلاکت رسیدن أمیه بن خلف	
20		به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص	
21		به هلاکت رسیدن أسود مخزومی	
22		شهادت صحابه جلیل القدر	

23	شهادت حارثه بن سراقه
24	شهادت عوف بن حارث
25	شهادت سعد بن خيثمه
26	دعای رسول الله در حق ابو خديفه
27	شهادت عمير بن ابي وقاص
28	موضوعات آیات (15 الی 19) تعلیم مؤمنان در مورد فنون رزمی و حربی، در معرکه بدر
29	موضوعات آیات (20 الی 26) در باره پیروی از فرمان الله متعال و پیامبر (ص)، حذر از سرپیچی از دستورات شان.
30	انسانهای لجوج
31	موضوعات آیات (27 و 29) مواظبت کردن از امانتها و خود داری از خیانت.
33	موضوعات آیات (32 الی 35) در باره تصویری از سفاهت و نادانی مشرکان.
34	موضوعات آیات (36 الی 37) در مورد به هدر دادن پاداش انفاقی که بدان وسیله راه خدا را بر روی مردم میبستند.
35	موضوعات آیات (38 الی 40) در باره فضل الله متعال نسبت به بندگان.
36	موضوعات آیات (41 الی 44) در مورد چگونگی تقسیم غنائم، هکذا منت خداوند متعال در معرکه بدر به، مؤمنان.
37	غنیمت
38	یوم الفرقان
39	ترسیم مؤجزی از معرکه بدر
40	موضوعات آیات (45 الی 47) در باره نصایح و راهنمایی های نظامی، بحث بعمل می آید.
41	موضوعات آیات (48 الی 49) در مورد اینکه شیطان پس از فریب دادن مشرکان در میدان معرکه بدر، آنان را رها کرد.
42	موضوعات آیات (51 الی 54) در باره آن چه که بر سر کافران و مشرکان آمد.
43	موضوعات آیات (55 الی 66) در باره حال و وضع پیمان شکنان، آمادگی برای جنگ با دشمن بر حسب توان و قدرت، ایثار و فداکاری در اسلام، امتی یک پارچه، تشویق آنان علیه کفر و دشمن.
44	«بنی قریظه»
45	فواید ایجاد: بیم و هراس در دل دشمن
46	موضوعات آیات (67 الی 75) در مورد شرط اسیر گیری، پذیرش فدیة از آنان، مباح بودن استفاده از فدیة، مؤمنان عصر پیامبر.
47	نظری کوتاهی به اسرای معرکه بدر
48	نمونه از فدیة آزادی اسرا
49	فدیة ابوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول الله (ص)
50	سهیل بن عمرو در بین اسیران و سخنان سوده.

51	تعلیم و آموزش سوادبه جای فدیة.
52	تلاش ترور رسول الله بعد از معركة بدر.
	وجه تسمیه
1	علت نامگذاری این سوره بنام توبه
2	نام ها و وجه ده گانه سوره توبه
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره توبه
4	فضیلت سوره توبه
5	اهداف تعلیمی و تربیتی سوره توبه
6	پیام سوره توبه
7	مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره ی انفال
8	چرا در اول سوره توبه بسم الله الرحمن الرحیم نیامده است؟
9	یک نگاه کوتاه به تاریخ نزول سوره ی توبه
10	پیش درآمد سوره توبه
11	داستان مراسم حج گزاردن ابوبکر صدیق
12	معلومات مؤجزی از صلح حدیبیه (سال ششم هـ)
13	عمده ترین نقاط صلح حدیبیه
14	حکمت و فلسفه ابلاغ برائت توسط حضرت علی
15	موضوعات آیات (1 الی 6) پیمان شکنی مشرکان، اعلان جنگ و بیزاری از آنان و بی اعتبار کردن پیمانشان و وجوب جهاد با مشرکان، گذشت اسلام در تعامل با کفار.
16	موضوعات آیات (7 الی 15) سبب بیزاری و سلب مسئولیت از پیمانهای مشرکان.
17	موضوعات آیات (16 الی 18) سنجش مسلمانان، برگزیدن محرم راز، ساختن مساجد.
18	موضوعات آیات (19 الی 24) فضیلت ایمان و جهاد، دوستی نکردن با پدران و برادرانی که کفر را بر ایمان ترجیح می دهند، برتری ایمان.
20	مختصری در مورد غزوه خُنین
21	موضوعات آیات (28 الی 29) مشرکان، حق ورود به مسجدالحرام را ندارند، و موضوع جنگ با اهل کتاب.
22	دلیل شرعی جزیه گرفتن
23	فلسفه مشروعیّت جزیه گرفتن
24	جزیه از چه کسانی گرفته می شود؟
25	شرایط أخذ جزیه
26	اندازه جزیه و مقدار آن
27	کسی که مسلمان شود جزیه از او ساقط میگردد!
28	موضوعات آیات (30 الی 35) عقاید اهل کتاب، راه و روش اخبار و راهبان در تعامل با مردم،

29	موضوعات آیات (36 الی 40) برخی از صور جاهلی، جهاد و حذر از ترک آن.
30	إنفاق در غزوة تبوک و شوق صحابه برای جهاد
31	رسیدن لشکر اسلام به تبوک
32	توصیه های پیامبر اسلام در حین عبور از کنار مساکن قوم ثمود.
33	هجرت پیامبر و یار غارش
34	موضوعات آیات (41 الی 49) حرکت به سوی جهاد در راه الله، همچنان در مورد منافقان و کردارشان، تخلف منافقان در جنگ تبوک.
35	موضوعات در آیات (61 الی 70) منافقان، پیامبر را آزار می دادند سرپیچی از جهاد و سوگند خوردن دروغ، نگرانی از نزول قرآن از اینکه رسوایشان کند، استهزاء به آیات قرآن، اوصاف و مجازات آنان.
36	موضوعات آیات (71 الی 72) صفات ستوده‌ی مؤمنان و مکافات اخروی آنان.
37	موضوعات آیات (73 الی 78) موضوع جهاد علیه کافران و منافقان.
38	انواع جهاد
39	موضوعات آیات (79 الی 82) عیب جویی منافقان از کارهای نیک مؤمنان و سزای آنان، خانه نشینان و تخلف کنندگان از جهاد (غزوة تبوک).
40	إنفاق فقرا در غزوه تبوک
41	موضوعات آیات (83 الی 89) برخورد پیامبر باسران منافقان و اجازه گرفتن آنان برای شرکت نکردن در جهاد و دفاع از حق و وطن
42	داستان نماز خواندن پیامبر اسلام بر جنازه ابن ابی سلول
43	موضوعات در آیات (90 الی 92) تخلف کنندگان از جهاد و پذیرش معذرت جمعی دیگر، از این تخلفگران.
44	بازگشت از غزوه تبوک به مدینه: و حکم قرآن در مورد تخلف کنندگان و مسجد ضرار.
45	متخلفین که دارای عذر شرعی بودند.
46	موضوعات آیات (93 الی 96) تخلف کنندگان ثروتمند بدون عذر و بهانه از شرکت در جهاد تبوک و قسم های دروغینشان.
47	موضوعات آیات (97 الی 99) اعراب (صحرا نشینان)، (اعراب) خارج از مدینه چه کسانی آند؟
48	موضوعات در آیات متبرکه (100 الی 105) در مورد مردم مدینه و پیرامون آن، زکات، توبه.
49	موضوع ایه (106) در مورد آن سه نفری که فرجام تخلف آنان از شرکت در نبرد تبوک، به پروردگار با عظمت و اگذار گردید.
50	موضوعات آیات (107 الی 110) در باره مسجد ضرار (مسجد منافقان مدینه)، مسجد تقوا (مسجد قباء) و موضع گیری پیامبر ص در این بابت.
51	مسجد ضرار

52	دروس حاصله از ماجرای مسجد ضرار.
53	داستان امام مسجد ضرار
54	موضوعات در آیات (111 الی 112) مؤمنان راستگو و کامل چه کسانی اند؟
55	موضوعات در آیات (113 الی 116) دعا عفو بخشش برای مشرکان و...؟
56	موضوعات آیات (117 الی 121) تفضل و منت بر اهل تبوک و پذیرفتن توبه‌ی آن سه نفر، فرض بودن جهاد بر اهل مدینه و بادیه نشینان و پاداش آن.
57	موضوعات آیه (122) جهاد فرض کفایی و طلب علم (علم و دانش) واجب است.
58	موضوعات آیات (123 الی 127) رهنمودهایی در مورد جنگ با کافران، موضع گیری منافقان در برابر سوره های قرآن.
59	اسباب غزوه تبوک
60	موضوعات آیات (128 الی 129) صفات مشفقانه پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیوندش با امت.
	وجه تسمیه یونس
1	ارتباط و مناسبت سوره یونس با سوره‌ی توبه
2	اهداف سوره یونس بصورت کل
3	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره یونس
4	سلسله نسب یونس علیه السلام
5	محتوای اساسی سوره یونس
6	موضوعات آیات (1 الی 10) در مورد وحی و پیامبر، و در مورد اینکه الله آفریدگار هستی است.
7	ایمان، زمینه‌ی قدم صدق و جایگاه بخصوص نزد الله متعال است.
8	قدم صدق
9	موضوعات آیات (11 و 12) حال شتابگران در فرود آمدن عذاب بحث بعمل آمده.
10	«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ»
11	موضوعات آیات (13 الی 14) بحث از سرشت و غریزه انسانی، سنن الهی و ملتهای پیشین.
12	موضوعات آیات (15 الی 18) نوعی دیگر از شبهه های مشرکان در طعنه زدن به پیامبری و نبوت.
13	موضوعات آیات: (19 الی 23) در باره مشرکان و پیشنهاد آنان، و اینکه حيله‌گری، دشمنی و بی عدالتی از جمله شیوه‌ی کار کفار میباشد.
14	موضوعات آیات (24 الی 36) در باره سبب ظلم و نافرمانی مردم و طمع و علاقه به مال دنیا و زیاده روی در آن.
15	موضوعات آیات (37 الی آیه 44) در باره قرآن و اینکه کلام الهی و معجزه‌ی پیامبر (ص) است. و دو دستگی مشرکان در برابر قرآن و پیامبر (ص).

16	موضوعات آیه (45) درباره مجازات و سزای آخرت در برابر اعمال مشرکان، اشاره می کند.
18	موضوعات آیات (57 الی 64) در باره اهداف قرآن، در اثبات وحی و نبوت، مواظبت کردن و احاطه‌ی علم خدا بر تمام هستی و بر بندگانش، و اینکه دوستان خدا کیستند؟
19	فضل خداوند، قرآن و رحمت وی اسلام است!
20	موضوعات در آیات (65 الی 70) عزت و قدرت و برتری، از آن الله متعال است؛ همچنان اهمیت شب و روز، و اینکه الله فرزندی ندارد.
21	موضوعات آیات (71 الی 74) قصه‌ی برخی از پیامبران از جمله: 1- قصه‌ی حضرت نوح علیه السلام و قومش. 2- قصه‌ی موسی علیه السلام و هارون و فرعون. 3- قصه‌ی حضرت یونس علیه السلام و قومش.
22	موضوعات آیات (75 الی 93) قصه‌های پیامبران: 1- قصه‌ی موسی با فرعون. 2- فرعون، ساحران را برای ابطال دعوت موسی به کمک میخواند. 3- ایمان آوردن جمعی از بنی اسرائیل. 4- موسی، فرعون و اشراف را به سوی خدا دعوت می کند. 5- غرق گشتن فرعون و لشکریانش و نجات بنی اسرائیل.
23	توبه فرعون چرا قبول نشد.
24	موضوعات آیات (94 الی 97) راستگویی قرآن.
25	موضوعات آیات (98 الی 103) قصه یونس و قومش، انذار و بشارت.
26	بخشش قوم یونس و مجازات فرعون
27	موضوعات آیات (104 الی 109) به پیامبر (ص) دستور می دهد که فرق دین واقعی و شرک و بت پرستی را به مردم بفهماند.
	وجه تسمیه هود
1	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره هود
2	ارتباط سوره هود با سوره یونس
3	فضایل سوره هود
4	خصوصیات بخصوص سوره هود
5	داستانهای وارده در سوره هود:- نوح (ع) (آیات: 25 الی 49)، (هود آیات 50 الی 60)، (صالح (ع): آیات 60 الی 68)، (ابراهیم (ع) آیات 69 الی 76)، (لوط (ع) آیات: 70 الی 83)، (شعیب (ع) آیات 84 الی 95)، (موسی (ع) آیات (96 الی 101)، (قوم صالح: آیه 89).
6	محتوای کلی سوره هود
7	نگاهی کوتاه به اهداف سوره هود
8	موضوعات آیات (1 الی 5) بیان اصول دعوت به سوی دین الله متعال، روی گردانی کافران از حق.

9	موضوعات آیات (6 الی 11) در باره فضل، علم و قدرت پروردگار، و قرار گرفتن انسان در برابر مکافات و مجازات الهی.
10	روزی مخلوقات به عهده الله متعال است.
11	تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت.
12	موضوعات آیات (12 الی 17) مشرکان مکه از محمد(ص) میخواستند همراه خود ثروت و گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد.
13	موضوعات آیات (18 الی 24) در مورد بی باوران، مؤمنان، و مکافات و مجازات هر کدام از آنان.
14	شاهدان محکمه روز قیامت بر اعمال انسان
15	موضوعات آیات (25 الی 41) قصه و داستان نوح علیه السلام شتاب ورزیدن قومش در وقوع عذاب، ناامیدی نوح از آنان و ساختن کشتی.
16	نپذیرفتن نصایح انبیاء، قهر الهی است!
17	موضوعات آیات (42 الی 49) در مورد سرانجام توفان و کشتی، نابودی ستم پیشگان، پندپذیری از قصه‌ی نوح علیه السلام.
18	آیا توفان نوح جهانگیر بوده است یا خیر؟
19	موضوعات آیات (50 الی 60) داستان هود.
20	موضوعات آیات (61 الی 68) در باره قصه‌ی صالح(ع).
21	ثمودی ها
22	استثنای شتر حضرت صالح(ع)
23	هلاکت قوم ثمود
24	موضوعات آیات (69 الی 76) فرشتگان بشارت ده، به متولد شدن اسحاق(ع) و پسرش یعقوب(ع) و به نابودی قوم نافرمان لوط برادر زاده‌ی ابراهیم(ع).
25	موضوعات آیات (77 الی 83) قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن.
26	دروس حاصله از قصه لوط در این سوره
27	موضوعات آیات (84 الی 95) قصه شعیب علیه السلام خطیب انبیاء بیان می یابد.
28	موضوعات آیات (96 الی 109) زاویه ای از قصه‌ی موسی بافرعون، پند گرفتن از داستانها، ملل ستمکار پیشین در دنیا.
29	موضوعات آیات (110 الی 111) یادآوری در مورد سرانجام اختلاف در تورات.
30	موضوعات آیات (112 الی 115) مجموعه از حاصل آن چه در این سوره گذشت.
31	کمک گرفتن از نماز
32	موضوعات آیات (116 الی 123) در مورد سبب نابودی ملت‌های پیشین، فایده‌ی عملی سرگذشت پیامبران.
	وجه تسمیه یوسف
1	زمان نزول سوره یوسف
2	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره «یوسف»

3	ارتباط سوره «یوسف» با سوره ای قبلی
4	از خصوصیت خاص سوره «یوسف»
5	تعبیر «احسن القصص» سوره یوسف
6	سیمای سوره «یوسف»
7	نقش و تأثیرات داستان در تاریخ زندگی انسان
8	شان نزول سوره «یوسف»
9	زندگی نامه حضرت یعقوب علیه السلام
10	وفات یعقوب علیه السلام
11	سلسله نسب یوسف علیه السلام
12	وفات یوسف علیه السلام
13	دلایل پاکی و عصمت یوسف علیه السلام
14	محنت های سه گانه حضرت یوسف علیه السلام
15	محتوای کلی سوره «یوسف»
16	موضوعات مطرح شده: در قصه یوسف علیه السلام
17	نزول قرآن به زبان عربی است
18	احسن القصص
19	داستان حضرت یوسف علیه السلام
20	ذکر رؤیای های قرانی
21	روای صادقانه
22	تعبیر رؤیا
23	رؤیای (خواب) یوسف علیه السلام
	اسباط چه کسانی هستند؟
24	«عُصْبَةُ»
25	حسادت
26	اجرای توطئه، نهان کردن تصمیم از پدر
27	علاقه‌ی یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام
28	اشک در قرآن 1- اشك شوق 2- اشك حُزن و حَسْرَت 3- اشك خوف 4- اشك قلبی و ساختگی
29	پیراهن و معجزه آن
30	تعبیر خواب در دین مبین اسلام
31	حقیقت و پایه خواب و اقسام آن
32	رؤیاهایی که روح می بیند بر سه نوع است
33	معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن

	گاهی خواب کافر و فاسق هم میتواند راست در آید	34
	بیان نمودن خواب پیش هرکس درست نیست!	35
	رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف (ع) از زندان	36
	مزایای عدم شتاب و آرام تصمیم گرفتن یوسف	37
	مبحث نفس اماره	38
	نفس و حالاتی آن در قرآن	39
	زندگی والدین در کنار فرزندان، يك لطف و نعمت الهی است.	40
	سجده کردن یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام	41
	ازدواج یوسف با زلیخا	42
	مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها	43

بسم الله الرحمن الرحيم د «تفسير احمد» د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلى الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بي اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکديکې توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړې توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قرآن کریم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامونو په تشریح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يې په مبارکه آيتونو کې راغلي پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سر بېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې می تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بي ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د آيتونو د تفسير په برخه کې ځيني موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتيا ليدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په يقينی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټيزه مرجع محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدايت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترينه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخيزه بڼه د آيتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسيری اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسير په ليکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسير په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسير په ليکلو کې هڅه شوې تر څو د آيتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه آيتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخيستني وپېژندل شي.

- په دغه تفسير کې تحليلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسير ليکنه څېړنه او ترتيب په ۲۰۱۹ م کال د امين الدين (سعیدي - سعید افغاني) له خوا پيل او په جزوي، جزوي بڼه ترتيب شوی دی.

د احمدي تفسير د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقریظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکين يوه اله گرځولې ده او په مرسته يې علم او يقين تر لاسه کولای شو.

دا يو څرگند حقيقت دی چې هيڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختيو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کيسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حيرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنيوي او اخروي بنيگنو نيکمرغيو او سوکاليو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله عليه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پيغمبرانو ته د رالېږل شويو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی. يا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امين يا رب العالمين

د احمد تفسير ليکونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الانفال

جزء - (9 - 10)

سوره انفال در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و پنج (۷۵) آیه و ده (۱۰) رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره در غزوه «بدرکبری» (هفدهم رمضان سال دوم هجرت در منطقه بدر) نازل شد و از احکام جهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام محمد صلی الله علیه و آله وسلم سخن میگوید. همچنان در «انفال»، حکم غنایم جنگی به بیان گرفته شده است.

انفال:

«الْأَنْفَالِ» یعنی غنایم، جمع نفل، به فتح ألف به معنی زیاده و اضافه است. غنایم به نفل موسوم شد؛ چون اضافه بر حمایت از دین و وطن میباشد، نماز تطوع نیز به نافلة موسوم است. ابیید بن ربیع بن مالک ابو عقیل العامری گفته است: «إن تقوی ربنا خیر نفل وبإذن الله ریثی و العجل» (پرهیزگاری پروردگاران، بهترین زیادت است، کندی و شتاب من به فرمان خدا است).

علت نامگذاری:

علت نامگذاری به «سوره انفال»؛ در این است که: کلمه «انفال» در بدایت سوره تذکر یافته است. همچنین به دلیل بیان کردن احکام انفال و ثروت های عمومی، به «انفال» نام گذاری شده است.

برخی از مفسران آنرا بنام «سوره بدر»؛ مسمی نموده اند، چون این سوره در غزوه بدر نازل شده است.

همچنان این سوره بنام «سوره جهاد»؛ هم مسمی شده، زیرا پس از نزول این سوره پیامبر تلاوت آنرا در جنگها برای تقویت روحیه رزمندگان و مجاهدین سنت قرار داد. این رویه در زمان خلفاء الراشیدن نیز ادامه داشته است. (دایرة المعارف قرآن کریم، ج 5، ص 25).

مفهوم کلی سوره:

در این سوره مبارکه، خصوصیات سپاه حق و باطل به بیان گرفته شده است و در ضمن در سهایی از تاریخ پیامبر اسلام و چگونگی رفتار آن حضرت با مسلمانان و مسائلی همچون انفال، بیت المال، احکام جهاد، غنائم، اسیران و خمس و چگونگی تقسیم آن، داستان هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم با ابوبکر صدیق و لیلة المبیث، صفات مؤمنان واقعی، جلوگیری از اختلاف و تفرقه و... بیان شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره انفال:

طوریکه متذکر شدیم سوره انفال دارای هفتادوپنج (۷۵) آیه بوده، و تعداد کلمات آن به هزار و دوصدو سی و یک (۱۲۳۱) کلمه و تعداد حروف آن به پنج هزار و دوصدو نود و چهار (۵۲۹۴) حرف میرسد.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در تعداد حروف سوره های قرآن مختلف است) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

ارتباط این سوره با سوره الاعراف:

در سوره اعراف، داستان انبیاء و در پایان آن از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم وصفی به میان آمد. اکنون سوره انفال نیز با نام پیامبر و ماجرای که میان آن بزرگوار و مردم روی داد، آغاز میشود. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 155).

همچنان در سوره اعراف، زکری از؛ جهل، عناد، فسق و فساد اهل کتاب و مشرکین بعمل آمده است. لذا در این سوره بیشتر، در باره مطالبی درباره عاقبت بد آنان بحث به میان آمده و هم چنین در مورد شکست آنان و پیروزی و فتوحات مسلمانان در غزوة بدر مطالبی به بیان گرفته شده است که در حقیقت برای مسلمانان نوعی انعام و احسان بود و برای کفار عذاب و انتقام فاحشی به شمار میرفت. چون بزرگترین عامل انعام مسلمانان همان خلوص نیت و اتحاد، و در کل اطاعت از اوامر الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. لذا در آغاز این سوره، مردم را به تقوا و اطاعت از حق و ذکر الله و توکل و غیره آموزش و دعوت داد.

فضیلت سوره انفال :

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «من قرأ سورة الأنفال و براءة فأنا شفيع له يوم القيامة، و شاهد أنه بريء من النفاق و أعطى عشر حسنات بعدد كل منافق و منافقة، و كان العرش و حملته يستغفرون له أيام حياته في الدنيا» هرکس سوره انفال و براءت را بخواند، ما روز قیامت برای او شفیع خواهیم بود و شهادت دهد که از نفاق بیزار است و به شمار هر مرد و زن منافق ده نیکی انجام دهد، عرش الله و کسانیکه آن را بر دوش دارند، طی زندگانی او در دنیا برای او آمرزش می خواهند.» (کشاف)

اهداف سوره انفال به صورت کل:

سوره انفال، شامل احکام متعدد درباره ی جهاد و مبارزه است که مهمترین آنها عبارتند از:

- 1- چگونگی تقسیم غنائم که احکامش فقط به الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم باز می گردد.
- 2- کمک رسانی الهی به مؤمنان در غزوه بدر، تا حق ثابت گردد و باطل نابود شود. (آیات: 7 و 8).
- 3- امداد فرشتگان به مؤمنان در جنگ بدر، (آیات: 9 و 10).
- 4- پیروزی حقیقی از سوی الله.
- 5- مصون ماندن پیامبر از اذیت و آزار قریشیان و از توطئه ی کشتن و به بند کشیدن (آیه مبارکه: 30).
- 6- برطرف کردن محنتهای فراگیر و همگانی، تا زمانی که پیامبر در میان آنان است. (آیه: 33).
- 7- بر الله توکل کردن پس از برگرفتن اسباب لازم برای هر چیز، بخصوص پس از آمادگی برای جنگ با دشمن.
- 8- ستم کردن، اعلام باز کردن راه نیستی و شتاب در جهت نابودی است و خوب و بد را فرا می گیرد. (آیه: 25).
- 9- دگرگونی احوال ملتها از پستی و خواری به عزت و سرافرازی و از ناتوانی و درماندگی به قدرت و توانایی، به دگرگونی درونی، وجد و جهد، و از میان برداشتن عقاید فاسد و خلق و خوی زشت و پست، بستگی دارد.

- 10 - در محک آزمایش قرار گرفتن به وسیله ی دارایی و فرزندان که اگر انسان هوشیار نباشد او را به سوی تباهی میکشانند. (آیه: 28).
- 11 - هرگونه آمادگی نیروی مادی و معنوی در برابر دشمن. (آیه: 60).
- 12 - ترجیح دادن صلح و آشتی بر جنگ و پیکار، اگر دشمن آتش افروزی نکند و به آشتی گرایش نشان دهد. (آیه: 61).
- 13 - پایبندی به عهد و پیمان واجب است؛ گرچه به مصلحت برخی از مسلمانان لطمه زند. (آیه: 72).
- 14 - کسانی که پیمان شکنی میکنند، باید قاطعانه با آنان مقابله کرد و ادبشان نمود، (آیات 56 و 57).
- 15 - هدف و غایت پیکار در مکتب اسلام، برای مصون ماندن آزادی دین و جلوگیری از آشوب و نابسامانی در آن است، (آیه: 39).
- 16 - مسلمانان، ملتی یکپارچه و به طور واجب، یاوران و کارسازان همدیگرند، کافران نیز مردمی هستند که میان آنان و مسلمانان هیچ گونه یآوری و دوستی برقرار نیست، (آیات: 72 و 73) (بنقل از تفسیر فرقان).

پیش در آمد سوره:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره ی انفال یکی از سوره های مدنی است که به تشریح و قانونگذاری پرداخته، بخصوص امور مربوط به غزوه ها و جهاد در راه الله قواعد و فنون رزم و جنگی، آمادگی برای آن، برتری صلح و آشتی بر جنگ و درگیری مطالبی را بیان میکند به شرط اینکه: دشمن آتش افروزی نکند.

سوره انفال بعد از غزوه ی بدر نازل شد که سرآغاز غزوه های تاریخ پرافتخار اسلام و سرآغاز پیروزی سربازان رحمان بود، حتی بعضی از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را «سوره ی بدر» نام نهادند؛ زیرا جریانات این جنگ را به تفصیل آورده و نقشه های تفصیلی جنگ را ترسیم و طرح نموده است، و رشادت و شهامتی که فرد مسلمان باید از آن برخوردار باشد بیان کرده است و لزوم ایستادگی و مقاومت در مقابل باطل را توضیح داده است.

یکی از جنگ هایی که مسلمانان با دل و جان در آن شرکت کردند، غزوه ی بدر بود که در ماه رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد، و این اولین رویارویی حق و باطل بود، و اولین بار بود که مسلمانان در پی رفع ستم و طغیان آمدند و برای رها ساختن زنان و مردان و اطفال مستضعف به پا خاستند، آن مردان و زنانی که ضعف و ناتوانی آنان را در مکه زمین گیر کرده بود، و از پیشگاه الله عاجزانه التماس می کردند که آنها را از محلی که ساکنانش ظالم اند، بیرون ببرد، خدای توانا التماس آنان را اجابت نمود و شرایط چنین غزوه ای را برای آنان آماده کرد، که در آن مؤمنان با وجود کمی افراد و کمبود تجهیزات جنگی و عدم آمادگی برای نبرد، پیروز شدند، به طوری که اهل باطل دریافتند که هر اندازه دوران فرمانروایی باطل طولانی باشد و شکوه و اقتدارش نیرومند و تسلطش گسترده و وسیع باشد، باید روزی در مقابل جلال و عظمت حق و نیروی ایمان سر ذلت و زبونی به زمین بساید. پیروزی مؤمنان در غزوه ی بدر چنین بود، و شکست مشرکان چنان.

سراسر این سوره از جنگ بدر و شیوه های گوناگون و فنون رزم پیکارگران مؤمن، سخن میگوید. بدر، نخستین و ارزنده ترین و سرنوشت سازترین نبرد مسلمانان با مشرکان بود؛

هر چند مسلمانان مهاجر به قصد نبرد از شهر مدینه به بیرون نرفته بودند؛ بلکه برای به دست آوردن اموال از دست رفته و غارت شده‌ی خود در مکه، سر راه قافله‌ی قریشیان را گرفتند؛ اما اراده‌ی خداوند، چیزی بهتر و برتر از آن بود. کاروان از دست مسلمانان فرار کردند و مردم قریش، آتش جنگ برافروختند و با مسلمانان رو در رو شدند و سرانجام کارزار پیکار نابرابر روی داد.

در سوره مبارکه در خلال نقل جریانات بدر، شش بار مسلمانان را تشویق کرده است که در جنگ با دشمنان خدا صبر و ثبات داشته باشند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» و به آنان یاد آور شده است که این تکالیفی که بر شما واجب شده است از مقتضیات ایمان است، ایمانی که سبب زینت و زیور انسانی است و خاطر نشان میکند که پیروزی به دست آمده ناشی از ایمان است؛ نه کثرت سلاح و تعداد اشخاص.

در این سوره مسلمانان را از فرار نمودن از میدان جنگ بر حذر داشته شده است. در آیات متبرکه به آن‌ها از کسانی که در مقابل دشمنان الله پا به فرار می‌گذارند، به شدیدترین تهدیدات مواجه گردیده اند. طوریکه میفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با (لشکرکشی و) انبوه کافران برخورد کردید، به آنان پشت نکنید و مگریزید 15 انفال».

در این سوره مبارکه: از مسلمانان دعوت بعمل آمده است که از دستورات الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت و پیروی بعمل آرند.

در این سوره مبارکه به تمام وضاحت بیان یافته: آنچه پیامبر مردم را به سوی آن دعوت میکند، منشأ حیات و عزت و نیکبختی دنیا و آخرت آنها می باشد.

همچنان در این سوره مبارکه گفته شده که: افشای راز امت برای دشمنان، خیانت به الله و پیامبر و امت به شمار می‌آید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ 27 انفال».

سوره هذا توجه مسلمانان را به نتیجه و ثمره‌ی تقوی و پرهیزگاری جلب نموده است، و به آنان یادآور شده است که پرهیزگاری بنیان و اساس هر خیر و برکتی است، و از جمله بزرگترین میوه‌ی پرهیزگاری عبارت است از همان نور ربانی که خدای متعال آن را به قلب شخص مؤمن القا میکند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَعْزِزْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ 29 انفال».

سوره طریق کسب عزت و پایه‌های پیروزی را برای انسان به بیان گرفته است، که این هدف باپایداری در مقابل دشمنان و صبر و شکیبایی در موقع رویارویی، و در نظر داشتن عظمت بی‌کران خدا و قدرت غالب او عملی است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ 45».

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با گروهی (از دشمن) روبرو شدید، ثابت قدم باشید و الله را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید.)

توضیحی تاریخی:

مؤرخان می نویسند: به مسلمانان خبر رسید که کاروان تجارتي قریش با اموال هنگفتی و به سرپرستی ابوسفیان باسی الی چهل نفر نگهبان در حال گذر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را بنام بسبس بن عمرو را کسب معلومات در باره کاروان فرستاد. هنگامی که بسبس خبر دقیق کاروان را آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به صحابه دستور آمادگی داد و فرمود: این کاروان قریش است و اموال ایشان در آن می باشد بسوی آن حرکت کنید شاید خداوند آنها را نصیب شما بگرداند. (سیره ابن هشام (61/2)).

رسول الله در دوازدهم رمضان سال دوم هجری به قصد تعرض به کاروان تجارتی قریش که اموال مغصوبه‌ی زیادی از مسلمانان مهاجر نیز در آن وجود داشت مدینه را ترک کرد. رسول اکرم، عبدالله بن ام مکتوم را بحیث پیش نماز در مدینه تعیین کرد و هنگامی که در محلی به نام روحاء رسید، ابولبا را به عنوان جانشین خود به مدینه فرستاد. (البدایة والنهایة (260/3) و مستدرک حاکم (632/3).

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از قبل دو تن از یاران خود را بسوی بدر فرستاد تا اخبار دقیق تری از دشمن و بخصوص در باره این کاروان جمع کند.

تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر:

منابع مورد اعتماد پیرامون تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر، اختلاف نظر دارند. بنابر روایت‌های مختلف تعداد سپاه مسلمانان را 313 یا 340 یا 319 نفر نگاشته اند.

در ضمن قابل یادآوری است که: آنها انتظار نداشتند بجای کاروان تجارتی قریش، با لشکری مجهز که تعداد جنگجویان اش بیش از هزار نفر با دوصد اسب و دیگر ساز و برگ نظامی بود، روبرو خواهند شد. در صورتیکه مسلمانان فقط دواسب و هفتاد شتر داشتند.

(المسند (411/1)، مجمع الزوائد وجوامع السیر).

همچنان در مورد تعداد مشترکین مسلمانان در معرکه بدر در حدیثی شریف آمده است:

1601- عَنِ الْبِرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ، الَّذِينَ جَاؤُوا مَعَهُ النَّهْرَ، بِضَعَةِ عَشْرٍ وَثَلَاثَ مِائَةٍ قَالَ الْبِرَاءُ: لَا وَاللَّهِ مَا جَاوَزَ مَعَهُ النَّهْرَ إِلَّا مُؤْمِنٌ» [رواه البخاری: 3975].

1601- از براء (رض) روایت است که گفت: کسانی که از اصحاب محمد صلی الله علیه والسلام به جنگ بدر اشتراک کرده بودند بر این گفتند: عدد کسانی که در جنگ بدر اشتراک نموده بودند به عدد کسانی بود که با طالوت از نهر عبور نموده بودند، یعنی: سه صد و ده نفر و اندی بودند.

براء (رض) گفت: قسم به الله که چنین نیست، با طالوت به جز از مؤمن کس دیگری از نهر عبور نکرده بود. (تعداد کسانی که از مهاجرین در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، شصت و چند نفر، و تعداد انصار دوصد و چهل و چند نفر بودند، و هشت نفر روی علتی به جنگ اشتراک نکرده بود، از آنجمله عثمان بن عفان بود که مشغول همسر مریضش رقبه دختر پیامبر صلی الله علیه والسلام بود، و طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را برای تجسس از دشمن فرستاده بودند، بودند، و ابو لبابه که سر پرستی مدینه را بر عهده داشت، و عاصم بن عدی که سر پرستی اهل عالییه را بر عهده داشت، و حرث بن خطاب که پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بنزد بنی عمرو بن عوف فرستاده بودند، و حرث بن الصمه، و خوات بن جبیر که در راه نسبت به افتادن، پای‌های‌شان شکست و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن دو را واپس به مدینه فرستادند).

ترجمه و تفسیر سوره انفال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

(ای رسول ما) از تو درباره [تقسیم] انفال (غنایم و هر گونه مال بدون مالک مشخص) سؤال می‌کنند بگو: مال‌های غنیمت متعلق به الله و پیغمبر است، پس از الله بترسید و در میان خویش صلح و صفا بیاورید و الله و رسول او را اطاعت کنید اگر شما مؤمن هستید. (۱)
تفسیر:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ»: از تو ای محمد! یارانت در باره تقسیم غنایم جنگ که از بدر به دست آمده است می‌پرسند که به چه کسانی می‌رسد؟ و چگونه تقسیم می‌شود؟
«يَسْأَلُونَكَ»: بمعنی سؤال کردن. قابل یادآوری است که: کلمه سؤال و مشتقات آن در حدود 130 بار در قرآن عظیم الشأن موجود می‌باشد که از «آنجمله 15 بار همانا به عبارت «يَسْأَلُونَكَ» تذکر یافته است.
«قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ»: به آنها بگو: حکم تقسیم آن به الله و پیامبر مربوط است نه به شما.

واقعۀ از این قرار است: طوری که گفته شد غزوه بدر که از جمله اولین معرکه کفر و اسلام بود، وقتی که مسلمانان پیروز شدند و مقداری مال غنیمت به دست آوردند، پس در باره توزیع آنها میان صحابه کرام اختلاف نظر پیش آمد که مناسب مقام اخلاص و اتفاق آنها نبود، در صورتی که زندگی صحابه کرام سرشار از اخلاص و تقوا و اتحاد بود. در اولین آیه مبارکه به پرسش جواب ارایه شد، تا در قلوب این گروه مقدس بجز صدق، اخلاص، انفاق و ایثار چیز دیگری باقی نماند.

«الْأَنْفَالُ»:

«انفال» در کلام عرب به هراحسان و نیکوکاری‌ای اطلاق میشود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق کسی انجام دهد، بی آنکه انجام آن بر وی واجب باشد.
پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابر این، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل بخصوص بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمد صلی الله علیه وسلم حرام بود.
استناد این حکم در حدیثی صحیح که در امام بخاری و امام مسلم به روایت جابر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم منقول است آمده است: «به من پنج چیز داده شده که پیش از من به هیچ پیامبر، و به هیچ امتی نرسیده است، یکی از آنها، این است که: «أَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَ لَمْ تَحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي». یعنی، اموال غنیمت برای من حلال گردانیده شد، در صورتی که برای هیچ یک از امت‌های قبل، حلال نبود.

طوری که در آیه متذکره حکم انفال چنین بیان شده که آنها مال الله و رسول او می‌باشند؛ مطلب اینکه ملکیت اصلی غنایم، مختص باری تعالی است و متصرف در آن، تنها رسول

گرامی صلی الله علیه وسلم می باشد که مطابق دستورات الهی به مقتضای مصلحت خویش توزیع می نماید.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ»: پس بر شماسست تا تقوای الله متعال و طاعت او را برجای آورید و از او بترسید و به سویش رجوع کنید.

«وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»: تا به اصلاح اُمورتان بپردازد و به شما از فضل خود روزی دهد. «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: از فرمان الله و پیامبر در مورد حکم غنایم، اطاعت کنید. واقعیت امر هم همین است که شخص مؤمن باید در میدانهای اخلاق، جامعه و سیاست، به دستورات الهی عمل کند که آن دستورات مشروعیت داشته و به موفقیت برسد.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ 1» این امر برای کسانی است که در ایمان خود صادق و در طاعت خود اخلاص دارد.

خواننده محترم!

آیه مبارکه «اتقوا الله و أصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله إن کنتم مؤمنین» به صحابه کرام خطاب شده که از الله متعال بترسید و روابط فیما بین را اصلاح کنید. در اینجا اشاره به آن واقعه ای است که درباره توزیع اموال غنیمت در میان اصحاب اتفاق افتاد و خطر آن وجود داشت که خدا ناخواسته این موضوع در میان آنان به اختلاف و نارضایتی مبدل گردد، آنگاه حق تعالی قضیه دشوار توزیع و مصرف غنایم را در این آیه به گونه ای سهل و صریح، حل کرد. بدین ترتیب رشته های اخلاص و صمیمیت بین قلوب صحابه، مستحکم شده و سرانجام آتش تقوا و خوف الهی در دلشان شعله ورتر شد.

به هر حال تجربه به اثبات رسانیده که هرگاه تقوا و خوف از الله و آخرت غالب آید، تنازعات بسیار بزرگ در چند لحظه پایان می پذیرند و نفرت و عداوت در بین انسانها به محبت و اخوت مبدل می شود.

طوریکه صحابی جلیل القدر عباده بن صامت (رض) میفرماید: این آیه مبارکه در مورد ما، اصحاب بدر نازل شد، آنگاه اختلاف پیدا کردیم و سوء تفاهماتی در بین ما ایجاد شد، پس الله متعال اختیار غنایم را از ما گرفت و آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم محول کرد. (التسهیل ۶۰/۲).

عباده بن صامت (رض) در باب شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خداوند متعال مشرکان را شکست داد و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می کردند، گروهی به اردوگاه در هم فرو ریخته دشمن ریخته، اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع آوری میکردند و گروه سوم پیرامون رسول الله صلی الله علیه و سلم حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست و جوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی حق تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول الله صلی الله علیه و سلم را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنایم ذی حق تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول الله صلی الله علیه و سلم حلقه زده و از بیم آن که مبدا

دشمن به ایشان گزندی ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (الأنفال: 1) نازل شد، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

ممکن است برخی از انسانها در آزمایش جانفشانی و حضور در جبهه قبول شوند، ولی در آزمایش مالی و تقسیم غنائم و انفال مردود گردند.

تعدادی از مفسران در تفسیر این آیه کریمه می نویسند: این آیه، غنایم را ملک رسول الله صلی الله علیه وسلم گردانید و سپس این حکم با «آیه: 41» از همین سوره: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» منسوخ شد.

در تفسیری دیگر، ابن عباس (رض) «أنفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آنرا بعد از تقسیم غنایم به بعضی از جنگجویان، افزون بر استحقاقشان میدهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابو حنیفه (رح) و مالک (رح) این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنا بر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می بخشد و به آن برخی از لشکریان را بر اساس شجاعتشان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح میدهد. بنا بر این، انفال از (خمس) پرداخته میشود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

اسباب نزول آیه 1:

489- ابو داود، نسائی، ابن حبان و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطاب به مسلمین گفت: کسی که جنگجویی از سپاه دشمن را بکشد مکافات او چنین و چنان است، و کسیکه یک نفر از آنان را اسیر کند سزاوار چنین و چنان مکافات هاست. پس سال خوردگان زیر بیرقها ثبات و پایداری کردند و جنگجویان جوان به میدان جنگ به و پیکار و گردآوری غنایم کوشیدند. سپس پیران خطاب به جوانان گفتند: سهم ما را هم از غنایم بدهید، چون ما یار و یاور و همکار شما بودیم و اگر با فشار زیاد دشمن مواجه می شدید به ما پناه می آوردید. مسأله را در حضور رسول الله مطرح کردند. خدای بزرگ در این باره این موضوع آیه مبارکه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» را نازل کرد. (حسن است، ابو داود 2737-2739، نسائی در «تفسیر» 217، ابن ابوشیبه 356/14، حاکم 131/2 و 132 و 326 و 327، ابن حبان 5093، طبری 15662 - 15664، بیهقی 6 / 291 و 315 روایت کرده اند. حاکم این را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است.)

از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که گفت: برادرم عمیر در جنگ بدر کشته شد و به انتقام او سعید بن عاص را کشتم و شمشیر او را برگرفتم و از آن خوشم آمد، آن را به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آوردم و عرض کردم: الله متعال با کشتن مشرکان دل مرا یخ گردانیده است، (یعنی دلم یخ شد) این شمشیر را به من بخش. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این شمشیر نه از آن من و نه مالی توست، آن را در میان اموال به غنیمت گرفته شده بینداز. من با خود فکر میکردم که هم برادرم کشته شده و هم آنچه را با کشتن مشرکان به دست آورده ام، از من گرفته اند. هنوز از آنجا دور نشده بودم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی به نزد من آمد که سوره انفال نازل شده بود و فرمود: ای سعد، از من خواستی که شمشیر را به تو بدهم و من گفتم که از آن من نیست و اکنون مال

خودم شده است، برو و آن را بردار. (صحیح است، احمد 180/1 و 185، ابن ابوشیبہ 370/12، سعید بن منصور 2689، واحدی در «اسباب نزول» 468 از دو طریق از سعد بن وقاص روایت کرده اند. راوی‌های هردو اسناد ثقه هستند. به «کشاف» 409 مراجعه فرماید).

- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: مسلمانان از رسول الله پرسیدند چهار پنجم غنایم در بین مسلمانان تقسیم می شود، پس بخش پنجم آن چه میشود. در این باره آیه فوق نازل شد. مرسل است، طبری 15660 و 15661 روایت کرده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره موضوعاتی از قبیلی: تقسیم غنایم، همچنان برخی از صفات مؤمنان را مورد بحث قرار داده است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام الله (نزد آنها) یاد شود، دل‌هایشان هراسان گردد، و چون هنگامی که آیات الله بر آنها تلاوت شود، ایمان‌شان افزون گردد و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند. (۲)

تفسیر:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» مؤمنان کامل کسانی‌اند که قلب‌هایشان هنگام ذکر مولای‌شان می‌ترسد، وقتی نام پروردگارش برده میشود، قلبشان به لرزه در می‌آید و در برابر عظمت خدا قلبشان به طپش می‌افتد. «وَجِلَّتْ»: هراسناک شد و لبریز از خوف گردید.

مفسر «سدی» (ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمن کوفی (متوفی 127) می‌فرماید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ظلمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را میکند، بهوی گفته میشود: از الله متعال بترس! در این هنگام قلبش میلرزد و احساس عظمت و عزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ظلم و گناه دست بر میدارد.»

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که یاد الله متعال دل‌های مؤمنان را مضطرب میکند، «وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» ولی در جای دیگر می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» «رعد، 28». با یاد الله دل‌ها آرام می‌گیرد. باید گفت که این دو آیه با هم منافاتی ندارد، زیرا در يك جا ترس از عظمت الله متعال مطرح است. و در جای دیگر اطمینان داشتن به الله متعال.

و ما نباید از این واقعیت انکار کنیم که: یاد قهر و عقاب الهی دل مؤمن را می‌لرزاند و با یاد لطف و مهر الهی، قلب مؤمن آرام می‌گیرد، همچون کودکی که از والدین خود، هم می‌ترسد و هم به آنان محبت می‌ورزد.

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»: و هنگامی که آیات قرآن بر آنان تلاوت شود تصدیق و یقین آنها به خدا افزایش می‌یابد.

بناءً گفته می‌توانیم: آنچه از اشخاصیکه با شنیدن ندای اذان و آیات الهی بی‌تفاوت باشد، باید در کمال ایمان خود شك کند.

«وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ 2»: «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل میکنند» نه بر غیر وی.

توکل بر الله متعال: بمعنی تفویض و سپردن کار به ذات پروردگار است، از همین رو، سعیدبن جبیر (رض) گفته است: «توکل بر الله متعال، همه ایمان است».

این آیه دلالت بر خوف از الله متعال هنگام ذکر او دارد و اینکه ایمان کم و زیاد می شود و اینکه توکل از جمله بزرگترین اعمال و میوه آن عزت و نیرومندی است.

در البحر آمده است: خداوند در سه مقام وبا استفاده از اسم موصول از مؤمنین واقعی خبر داده است، سه مقام بس بزرگ یعنی: مقام بيم و خوف، مقام افزایش ایمان، و مقام توکل و تکیه بر رحمان. (البحر ۴/۴۵۷).

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾

کسانی که نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق میکنند. (۳)

تفسیر

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: این مؤمنان صادق کسانی اند که نماز را بر کاملترین وجه آن و در اوقات مخصوص توأم با خشوع و رعایت آداب ادا می نمایند.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3)»: و زکات اموال خود را به مستحقان آن میدهند و زیاده روزی را که خدای تعالی به آنها داده صدقه میدهند و به این ترتیب آنها هم زکات روح را که عبادت از نماز است ادا می کنند و هم زکات مال را.

واقعیت امر اینست که نشانه‌ی ایمان کامل آن است که دل مؤمن با یاد الله خشیت پیدا کند، «وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ»، باتلاوت و یادآوری آیات الهی، بر ایمانش افزوده شود، «زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» و توکل بر الله کرده، «يَتَوَكَّلُونَ» نماز را به پا دارد، «يُقِيمُونَ» و به دیگران نیز کمک میرساند. «يُنْفِقُونَ».

ملاحظه میکنیم که در دو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر الله و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می گیرد.

میگویند شخصی از حضرت حسن بصری رحمه الله علیه پرسید که ای شیخ! آیا تو مؤمن هستی، وی گفت: ای برادر! ایمان بر دو قسم است: اگر منظور سؤالت این است که من به الله و فرشتگان او و انبیاء و جنت و دوزخ و قیامت و حساب ایمان دارم، پس جواب تو این است که بدون شک من مؤمن ام. و اگر هدف و مقصود سؤالت این است که آیا من آن مؤمن کاملی هستم که ذکرش در آیات سوره انفال آمده، پس من نمیدانم که آیا من در آن داخل هستم یا خیر؟! لذا مراد از آیات سوره انفال همین آیات اندکه قبلاً ذکرشان به میان رفت.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾

اینان، مؤمنان واقعی و حقیقی هستند، برای آنان درجاتی پیایی (عالی) نزد پروردگارشان است، و (همچنین) آمرزش، و روزی بینقص و عیب (در بهشت) است. (۴)

تفسیر:

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»: این مؤمنان کسانی اند که در ایمان خود صادق اند، و اعمال خویش را به نیکوئی انجام میدهند. اینها کسانی اند که به حقیقت رسیده و بهترین راه را لازم گرفته اند. بلی ایمان آنگاه کامل است که همراه با خوف الهی، توکل، نماز و انفاق باشد. باید گفت که: ایمان صرف به ادای شعار نیست، بلکه به عمل است.

در آیه مبارکه در می یابیم که برای مؤمنین کامل سه چیز وعده فرمود: (1) درجات عالی، (2) مغفرت و (3) رزق عمده.

در تفسیر بحر محیط هم آمده است که صفات مؤمنین سه گونه اند. اول، آن که متعلق به قلب و باطن باشد، مانند: ایمان و خوف الله و توکل علی الله. دوم، آن که متعلق به اعمال جسمانی باشد چون نماز، حج و عمره و غیره. و سوم، متعلق به مال و رزق انسان باشد، مانند: انفاق فی سبیل الله.

بنابر این در قبال این سه نوع صفات عالی، سه نوع انعام وعده داده شده است.

1 - درجات عالی در قبال صفات قلبی و باطنی.

2 - مغفرت در مقابل آنچه که متعلق به ظاهر بدن انسان است. مانند: نماز، روزه و غیره.

3 - رزق کریم در قبال انفاق در راه الله متعال.

طوری که در این باره در حدیثی آمده است:

اولاً: ایمان و خوف از الله و توکل و غیره که همان صفات باطنی هستند سبب تهذیب و جلای باطن می شوند.

ثانیاً: نماز برای گناهان مؤمن، بزرگترین کفاره به شمار می رود.

ثالثاً: رزق کریم در عوض انفاق فی سبیل الله است آنچه را که او انفاق کرده است، پس در قیامت بهتر و بیشتر به وی اعطا خواهد شد.

امام ابو حنیفه (رح)، با استناد به این آیه مبارکه میفرماید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، بلی! من حقا مؤمن هستم! و نگوئید: من مؤمنم ان شاء الله».

«لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ» برای اینها نزد پروردگارشان منزلت هایی بلند و مراتب عالی، توأم با مغفرت گناهان است و بر آنها هیچگونه عتاب و عقابی نیست و نه هم مؤاخذه خواهند شد. یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود از بعضی دیگر برتر است چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا کسانی که (در بهشت) در مراتب پایین تر از اهل علین قرار دارند، آنها را چنان می بینند که شما ستاره فرورفته در افقی از افق های آسمان را می بینید».

نباید فراموش کنیم که: رمز دریافت و تحصیل درجات الهی، همانا نماز و انفاق است. يك عمر، برای گرفتن درجه دنیوی می کوشیم، ولی به تاسف باید گفت که: از درجات الهی غافل میباشیم.

چون ایمان مردم قابل کم و زیاد شدن است، درجات الهی هم افزایش یا کاهش می یابد. «وَرَزَقُ كَرِيمٌ (4)» و روزی دایمی بی منت، وسیع و خالص همراه با اکرام و تعظیم دارند. در حدیث شریف آمده است که در یکی از روزها حارث بن مالک انصاری (رض) به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «کیف أصبحت یا حارث؟ قال: أصبحت مومنًا حقًا. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقیقه، فما حقیقه ایمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاری، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، وكأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: یا حارث! عرفت فألزم ثلاثاً». ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده ام! رسول الله فرمودند: بنگر که چه می گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان

تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا باز داشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می‌دارم و گویی به سوی عرش پروردگارم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به سوی اهل بهشت درحالی‌که با هم دیدار میکنند می‌نگرم و گویی به سوی اهل دوزخ می‌نگرم که به یک دیگر بانگ می‌زنند و صدای شان را به فریاد و گریه بلند میکنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (5 الی 8) در باره موضوعی ناخشنودی برخی از مؤمنان در جنگ با قریشیان در بدر بحث بعمل آورده است.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ﴿٥﴾

همانگونه که پروردگارت تو را به حق از خانه ات (مدینه، به سوی میدان بدر) بیرون آورد، در حالی‌که گروهی از مسلمانان (از بیرون شدن) سخت کراهت داشتند (باز راضی شدند). (5)

تفسیر

«كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ»: همانگونه که بعضی از مؤمنان از تقسیم غنائم در روز «بدر» ناخشنود شدند همانگونه بیرون شدن به جنگ را با تو بد بردند در حالی که بیرون شدن به سوی جنگ مصلحتی است واضح و کاری است که به یقین درست بوده و رشدی است آشکار که خدای تعالی به آن اجازه داده و آن را دوست دارد و راه آن را به تو برگزیده است.

ابن عطیه گفته است: این داستان، یعنی اخراج پیامبر از خانه، به داستان قبلی یعنی سوال آنها در باره ی انفال و ناخشنودی شان از آنچه که واقع شد، تشبیه شده است؛ یعنی وضع آنان در باره ی تقسیم غنائم بسان حالت شما است که برای جنگ بیرون آمدی. (طبری 4/461).

و طبری گفته است: یعنی همانطور که الله علیرغم نارضایتی جمعی از مؤمنان شما را به حق بیرون آورد، همانطور آنها هم بعد از روشن شدن حق با تو به مجادله بر می‌خیزند، حقی که بعد از روشن شدن آن در باره‌اش با پیامبر صلی الله علیه وسلم مجادله میکردند عبارت بود از جنگ. (طبری 13/293).

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منت فقط به او برمیگردد لذا غنائم نیز از آن او و پیامبرش هست. بلی! از فضل بی پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، در حالی‌که اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالی‌که اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسان‌های دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

«وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ 5»: در حالی‌که برخی بیرون شدن به جهاد را نظر به کمی آمادگی‌ها و کمبود ابزار جنگی نمی‌پسندیدند و پیروزی را بعید می‌شمردند. «کما أخرجک»:

خروج پیامبر صلی الله علیه وسلم از مدینه برای جنگ بدر، به فرمان پروردگار با عظمت و به تدبیر ایشان بود.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ابن کثیر طی روایتی در مورد معرکه بدر مینویسد: «بعد از اینکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید که: ابو سفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به أصحاب شان فرمودند: این قافله قریش با اموال آنهاست، به سوی آن بیرون آید، شاید خدای منان از فضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی از مردم برخاستند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، أصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی درنگ پیامی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب‌شان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

اسباب نزول آیه 5:

493- ک: ابن ابو حاتم و ابن مردویه از ابو ایوب انصاری روایت کرده اند: در مدینه بودیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: به من خبر داده اند که کاروان ابوسفیان نزدیک است، شما در این باره چه فکر میکنید، امید است الله این کاروان را با همه امکاناتش در دسترس ما قرار دهد. پس از مدینه خارج شدیم و یک یا دو روز راه پیموده بودیم که پیامبر فرمود: در باره این‌ها [سپاه قریش که از مکه آمده است] چه فکر میکنید، گفتیم: ای رسول الله! ما تاب و توان جنگ با قریش را نداریم و تنها برای به غنیمت‌گرفتن اموال کاروان از مدینه بیرون شدیم. مقداد بن اسود (گفت: ای مردم [از جنگ روگردان نشوید و] مثل قوم موسی (چنین حرفی بر زبان نیاورید: «فأذهب انت وربک فقاتلا»). «خودت همراه با پروردگارت برو و با دشمنانت جنگ کن، اما ما اینجا مینشینیم» ما همراه شما و درکنار شما خواهیم جنگید، برق شادی از چهره‌ی رسول الله با شنیدن این سخن مقداد، درخشید. (بخاری کتاب المغازی (287/7). همان بود که آیه: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (5)»، نازل شد. (طبری 4056 روایت کرده است اسناد آن ضعیف است به خاطر ابن لهیعه، با این وصف هیثمی در «مجمع الزوائد» 9950 این را حسن می‌داند).

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾

(آن مؤمنان) با اینکه می‌دانستند این فرمان الله است باز با تو مجادله می‌کردند (و آنچنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ سوق داده می‌شوند و (آن را با چشم خود) می‌نگرند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقِّ»: مراد بیرون رفتن برای جنگیدن در بدر است. «بِيسَاقُونَ»: رانده می شوند. تفسیر:

«يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ»: با یاد داشته باشید که: اگر روحیه‌ها و انگیزه‌ها سالم نباشد، دانستن حق به تنهایی کارساز نیست. در برخی از اوقات انسانها، چنان سقوط میکند که با در نظر داشت شناخت حق، باز هم دست به مخالفت میزند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! «با تو درباره حق بعد از آنکه روشن گردید مجادله میکردند» مجادله اصحاب با رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنجا ناشی میشد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را به قصد کاروان تجارتي از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتي از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ بر آنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلاً ما را از وقوع جنگ آگاه و مطلع میکردید، قطعاً برای آن آمادگی میکردیم و مقدمات آن را فراهم می‌کردیم.

«فِي الْحَقِّ 6»: یعنی باتو درباره جنگ بعد از آن مجادله میکردند که برای‌شان آشکار شد که تو جز به اذن الله متعال به هیچ امری دستور نمیدهی.

«كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (6)»: «گویی به سوی مرگ رانده میشوند و ایشان در آن مینگرند» یعنی: در حالی به میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها منظور نمیکرد که در این جنگ، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.

مفسر بیضاوی میفرماید: آنها حال شخصی را دارند که با چشمان باز و در حالیکه دار و طناب را مشاهده میکند او را به میدان اعدام می‌کشند؛ چون هم تعدادشان کم بود و هم آمادگی نداشتند.

مفسر بیضاوی میافزاید: در این بیان اشاره شده است که سبب جر و بحث آنها همانا ترس و هراس بیش از حد آنها بوده است. (تفسیر بیضاوی صفحه‌ی 209).

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (٧)

و (به یاد بیاورید) هنگامی را که الله به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست میداشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی الله میخواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت). (٧)

«وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ»: ای یاران محمد! به خاطر بیاورید زمانی را که الله به شما یکی از دو گروه را وعده داد، دو گروه: یکی کاروان تجارتي قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافله قریش که حامل کالای تجارتي از شام بود، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکه به قصد جنگ با

مسلمانان حرکت کرده بود، «و تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ» و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح یعنی: قافله تجارتی «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی‌دردر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی «غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ»: فاقد قوت و قدرت. بی‌نیرو و شکوه بود که به دفاع از قافله بپردازد.

مفسران و سیرت نویسان می‌نویسند: در ماه رمضان، سال دوم هجری، به پیامبر صلی الله علیه و سلم اطلاع دادند که ابوسفیان در رأس يك کاروان تجاری بسیار مهم در راه رسیدن به مدینه می‌باشد. آن حضرت برای تضعیف قدرت کافران و جبران اموالی که کفار مکه از مسلمانان مهاجر صادره کرده بودند، به همراه 310 نفرآماده‌ی حمله به آن کاروان تجاری شدند. ابوسفیان سردسته کاروان، پس از باخبر شدن از این تصمیم، کفار مکه را خبردار کرد و کاروان را از بیراهه، راهی مکه کرد.

از آنجا که بسیاری از مشرکان مکه در آن کاروان سهمی تجاری داشتند و همچنین بازور و تهید آنان، حدود هزار نفر به سرعت بسیج شدند و به همراه بزرگان و سرشناسان مکه و با ساز و برگ کامل نظامی به فرماندهی ابوجهل، برای دفاع از گروه چهل نفری تجار حرکت کردند. تا به محل بدر رسیدند.

کاروان تجارتی بدون درد و سر به زرنگی ابوسفیان از تصرف مسلمانان نجات یافت و به سلامت به سوی مکه حرکت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم به یارانش گفت: کاروان از کنار بحر از محل عبور کرده است و حالا ابو جهل در مقابل ما قرار دارد، أصحاب، گفتند: یا رسول الله! کاروان را بگیر و دشمن را رها کن، پیامبر صلی الله علیه و سلم عصبانی شد، در این موقع سعد بن عباده درخواست و گفت: هر کاری که می‌خواهی انجام بده، ما پشت سرت ایستاده هستیم، و سعد بن معاذ برخاست و گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است اگر به بحر خود را به اندازی ما خود را به بحر با تو می‌اندازیم، به یاری و برکت خدا ما را با خود ببر، پیامبر صلی الله علیه و سلم مسرور شد و به یارانش گفت: به امید الله می‌رویم، و بر شما مژده باد! که خدا وعده‌ی یکی از آن دو را به من داده است، قسم به خدا قتلگاه جماعت (دشمن) را با چشمان خود می‌بینم. (بیضاوی صفحه‌ی 209 با کمی تصرف).

«و يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»: حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمان‌های خویش ثابت کند، با پیروز ساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیر گرفتن بسیاری از آنان، با این هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود. پیروزی، همیشه تنها و تنها با تعداد نفرات و کمیت عدد افراد و تجهیزات جنگی و ابسطه نمیشود، بلکه عامل عمده، اراده‌ی پروردگار با عظمت است.

«يُرِيدُ اللَّهُ»: بلی، اراده الله متعال، غالب بر عوامل طبیعی است. «وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ 7»: و می‌خواست تابنیاد کافران را از بین ببرد، و آنانرا ریشه کن کند. و بدین ترتیب پیروزی نهایی، با عزت حق را بر باطل به پیروزی برساند.

در البحر آمده است: یعنی شما به منافع دنیوی زودگذر و سلامت حال و کارهای بی‌ارزش تمایل دارید، در صورتی که الله متعال تحقق امور والا و با ارزش و احقاق و اعتلای حق و نایل آمدن شمایه خیر دو جهانی را مد نظر دارد، و تفاوت این دو هدف بسی زیاد است. از این رو برای شما جنگ را برگزید و شکست و زبونی آنان را اشکار و شما را پیروز و آنها را شکست و خوار و ذلیل نمود و شما را قدرتمند و عزیز گردانید. (البحر ۴/۴۶۴).

بلی! پروردگار با عظمت اراده کرد که مسلمانان ملتی نیرومند و باشکوه و مقتدر گردند و این توان را با نیروی دشمنان کینه توز بیازمایند؛ هرچند برای جنگ آماده نشده بودند و ساز و برگ و زاد و توشه ی مناسب نداشتند؛ زیرا آنچه که الله میداند، آنان از آن بی خبر بودند. (بقره آیه: 216) پیروزی به نیروی پروردگار توانا بستگی دارد، آن نیرویی که تمام هستی در برابرش ناتوان و فروتن است.

اگر کاروان تجارتی ابوسفیان، نصیب مسلمانان می شد، در تاریخ جز داستان غنیمت چیزی باقی نمی ماند که برکاروانی تاخته و اموالشان رابه غنیمت گرفته اند؛ اما معرکه بدر همراه عقیده ی راسخ و ایمان راستین و شجاعت و دلاوری در اوراق زرین تأریخ ثبت گشته و آنها به خود اختصاص داده است. داستان پیروزی، داستان جدایی حق و باطل از هم، داستان پیروزی عده ای معدود؛ اما با ایمان، در برابر عده ای بسیار و بی باور، دلها را به خود جلب کرده است.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

تا (دین) حق را ثابت کند [و پابرجا و استوار نماید] و باطل (کفر) را نابود سازد، هر چند مجرمان خوش نداشته باشند. (۸)

تفسیر:

«وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»: مراد افراد کفرپیشه است، نه مؤمنانی که نمی خواستند با لشکر قریش درگیر شوند. چرا که کافران اِحقاق حق و ابطال باطل را دوست نمی دارند. این آیه مبارکه، به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و مسلمانان دلداری میدهد که سرانجام حق پیروز و باطل نابود میشود. طوریکه میفرماید: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ» تا دین، بندگان، اولیا و دوستان خود را و همچنان رسالت پیامبرش را نصرت دهد و کفر و پیروانش را شکست دهد و خوار و ذلیل نماید، وعده های الهی به خاطر منافع شخصی و مادی افراد و اشخاص نیست، بلکه برای تحقق حق و محو باطل است، و در این هیچ جای شکی نیست که: حق، ماندنی و پابرجاست، و باطل، فانی و رفتنی است «وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (8)»: اگر چه اهل شرک و عبادت کنندگان طاغوت بد برند و ناخشنود باشند؛ یعنی از پیروزی اسلام و ابطال شرک ناراضی باشند. ما نباید خوف و ترسی از عصبانیت و ناخوشایندی دشمن کافر و مجرمان داشته باشیم، مطمئن هستیم که الله متعال اراده ی خود را محقق خواهد ساخت.

خواننده محترم!

در آیات قبلی بیانی از حق و باطل بمیان آمد اینک در آیات متبرکه (9 الی 14) موضوعاتی از قبیلی کمک رسانی به مسلمانان به وسیله ی فرشتگان در صحنه ی معرکه بدر، خواب سبک، و نعمت باریدن باران در جنگ بدر، و پیروزی مسلمانان به بحث گرفته شده است.

إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾

(بیاد آورید) هنگامی که از پروردگارتان یاری خواستید، پس دعای شما را قبول کرد (و فرمود): من شما را با یک هزار از فرشتگان، که پیاپی فرود می آیند، یاری می کنم. (۹)

تفسیر:

«إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ»: و هنگامی را به خاطر بیاورید که از الله خود التماس میکردید و به اصرار میخواستید تا شما را بر دشمنان یاری دهد.

فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که: نباید نعمت‌ها و امدادهای الهی را در روزهای سخت و دشوار فراموش کنیم، زیرا یاد نعمت‌های الهی، روحیه‌ی شکر و شجاعت را در انسان بالا می‌برد.

در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، بدون دعا هم می‌تواند آنرا نصیب بندگان مصلح خویش بگرداند، ولی دعا، یکی از راههای تربیت الهی است.

«فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (9)»: این بود که اوتعالی شما را با یک‌هزار مَلَك که از آسمان فرود آمدند یاری رسانید و این ملائکه درکنار شما بامشركان می‌جنگیدند و پی در پی و در صف‌هایی محکم و به هم بسته نازل می‌شدند.

«مُردف»: از «ارداف»، به معنای ردیف و پشت سر هم قرار گرفتن است، یعنی نزول فرشتگان امدادگر پی‌پی و ادامه‌دار است. درآیه‌ی 124 سوره‌ی آل عمران، از سه هزار فرشته‌ی یاری کننده یاد شده «بِثَلَاثَةِ آفِ» و در آیه‌ی بعد، سخن از پنج هزار فرشته‌ی نشاندار است. این اختلاف رقم‌ها شاید به میزان مقاومت آنان بوده است. یعنی هرچه مقاومت مسلمانان بیشتر میشد، امداد غیبی خداوند متعال نیز بیشتر میشد. بنابراین «مردفین» یعنی این هزار فرشته، فرشتگان دیگری را در پی دارند.

مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند: در خبر است که جبرئیل علیهم السلام با پانصد نفر در جناح راست سپاه و میکائیل با پانصد نفر در جناح چپ وارد کارزار شدند و جز در غزوه‌ی بدر شرکت فرشتگان درجنگ ثابت نشده است، اما در دیگر غزوه‌ها، فرشته به عنوان تکثیر عدد مسلمانان نازل می‌شدند، اما نمی‌جنگیدند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۱۸/۲).

شان نزول آیه 9:

495- ک: ترمذی از عمر بن خطاب (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم [روز بدر] انبوه سپاه مشركان را که تعدادشان به هزار جنگجو میرسید وقت یاران خود را که تعدادشان اندکی از 310 مجاهد زیادتر بود مشاهده کرد و رو به قبله ایستاد و دست به دعا برداشت و با پروردگار خویش به راز و نیاز پرداخت: «اللهم آتني ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة من أهل الإسلام لا تعبد في الأرض». «بار الها! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». خلاصه رو به قبله دست به دعا آنقدر به درگاه پروردگارش راز و نیاز و فریاد و زاری کرد تا ردای مبارک از دوشش افتاد. (رادی: لباس که روی لباسهای دیگر میپوشند) ابوبکر صدیق (به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و ردا را گرفت و بر شانه مبارک ایشان افکند، پس دست در گردن سرور کائنات انداخت و گفت: ای محبوب رب العالمین، همینقدر دعا و نیایش و تضرع و خواهش که به درگاه پروردگارت کردی کافی است، یقیناً الله متعال چاره ساز به همه وعده‌هایی که به تو داده وفا خواهد کرد. به این سبب خدای بزرگ آیه: «إِذْ تَسْتَعْجِلُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ»: بخاطر بیاورید زمانی را (که از شدت ناراحتی در میان بدر) از پروردگارتان کمک میخواستید و او خواسته شما را پذیرفت «و گفت» من شما را به یک‌هزار فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آید یاری می‌کنم. را نازل کرد. الله متعال مسلمانان را با فرشتگان کمک نمود. (صحیح است، مسلم 1763، ابن حبان 4793، بیهقی

6 / 321 و در «دلائل» 3 / 51 و 52، ترمذی 3081 و طبری 15747 روایت کرده اند.

قابل یادآوری است که: یک هزار فرشته‌ی کمکی، طلّیعه و مقدّمه الجیش بود. در پی آنان فرشتگان فرود آمدند که به سه هزار فرشته رسیدند، (آل عمران/آیه: 124)، سپس میفرماید: اگر بردبار و پرهیزگار باشند، تعدادشان به پنج هزار فرشته میرسد. (آل عمران آیه: 125). باز با این تفصیل پیروزی مسلمانان، نه، به وسیله‌ی فرشتگان بود و نه مردان رزم آرای رزمجو پیروزی را کسب کردند؛ بلکه از سوی خدای متعال بود و بس.

اگر بپرسند: در جنگ بدر فرشتگان نیز جنگیدند؟ در جواب باید گفت: در این باره اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته اند که جبرئیل علیه السلام در رأس پنجاه هزار فرشته که در میمنه قرار داشتند و پنجاه هزار فرشته دیگر که در میسره قرار داشتند، از آسمان فرود آمد و ابوبکر و میکائیل در صف گروه نخست و علی در صف گروه دوم قرار گرفت و همه فرشتگان در هیئت مردان ظاهر شدند و جامه های سپید پوشیده بودند و عمامه ای سپید بر سر داشتند که دنباله اش را بر شانه افکنده بودند و در رکاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان جنگیدند. برخی هم گفته اند در جنگ بدر جنگیدند، اما در جنگ احزاب و حنین جنگیدند.

روایت کرده اند که أبو جهل به ابن مسعود (رض) گفت: این صدا از کجا می آید که آن را می شنویم و کسی را نمی بینیم؟ در جواب به او گفت: این صداها از فرشتگان است. ابو جهل گفت: آنان بر ما پیروز شدند نه شما!

چنین روایت کرده اند که یکی از مسلمانان در حالیکه شتابان یکی از مشرکان را دنبال می کرد، ناگهان از بالای سر او صدای تازیانه ای را شنید و در آن مشرک بازنگریست و دید که نقش زمین شده و چهره اش دو نیم شده است.

آن انصاری به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد: راست میگوئی، اینها امداد آسمانی هستند.

از ابی داود مازنی روایت کرده اند که گفت: در جنگ بدر یکی از مشرکان را دنبال کردم تا او را بزنم و پیش از آن که شمشیر من به او برسد، سرش پیش پای من بر زمین افتاد.

اشتراک ملائکه در جنگ بدر:

1604- عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرَقِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ: جَاءَ جِبْرِيْلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: مَا تَعْدُونَ أَهْلَ بَدْرٍ فَيْكُمْ، قَالَ: مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا، قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» [رواه البخاری: 3992].

1604- از رفاعه بن رافع زُرَقِیْس که خودش در جنگ بدر اشتراک نموده بود روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: شما اهل بدر را در بین خود چگونه می بینید؟

فرمودند: «از بهترین مسلمانان» - با عبارت دیگری مثل آن- جبرئیل علیه السلام گفت: کسانی که از ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده اند در بین ملائکه نیز همین گونه هستند. (یعنی: ما نیز آنها را در بین خود از بهترین ملائکه میدانیم، و از این حدیث دانسته می شود که ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، و کسانی که از آن ها در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، به سبب این اشتراک خود، دارای فضیلت خاص گردیدند).

1605- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جَبْرَيْلُ، أَخَذَ بِرَأْسِ فَرَسِهِ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ» (رواه البخاری: 3995).

1605- از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز جنگ بدر فرمودند: «اینک جبرئیل مسلح، و لجام اسپش را به دست گرفته است.» همچنان از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکی نداریم اما در غزوات دیگر بعد از بدر؛ الله متعال خود به آن داناتر است.»

همچنین روایات، حاکی از مشاهده عینی فرشتگان در غزوه بدر از سوی صحابه و مشرکان هر دو است. (تفسیر صفاة التفاسیر)

حضرت زبیر (رض) در معرکه بدر:

معرکه بدر اهمیت بسیاری را برای تمام اشخاصیکه که در این معرکه اشتراک نموده بودند داشت ولی افتخاری که در این جنگ نصیب حضرت زبیر (رض) گردید از دو نظر دارای اهمیت بخصوصی میباشد.

اولاً: اینکه برخورداری او از اسب توانست او را بر دلاوری‌های بسیار زیادی قادر سازد زیرا موفقیت اسب در میدان جنگ به مراتب بیشتر از شتر است.

دوم: اینکه حضرت زبیر (رض) در معرکه بدر عمامه زرد رنگی داشتند که دو شمله (دو طرف) آن به صورت حضرت زبیر (رض) آویزان بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: همه فرشتگانی که برای کمک آنها آمده بود به قیافه حضرت زبیر وارد میدان معرکه شده بودند. چنانچه هشام ابن عروه می‌گوید: رسول الله (ص) فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ نَزَلَتْ عَلَى سِيْمَاءِ الزَّبِيرِ» «در روز بدر فرشتگان به همان قیافه زبیر وارد میدان کارزار گردیدند». و این یکی از افتخارات حضرت زبیر (رض) است که محبوبیت او در نزد خداوند متعال به قدری زیاد شده بود که خداوند متعال فرشتگان را بر هیئت او وارد میدان جنگ کرد. (ابن عساکر ج 8 / ص 353-354 - سیره مصطفی مولانا ادریس کاند هلوی. و رساله: زندگی نامه‌ی حضرت زبیر عبدالرحمن شکوری).

یادداشت:

در مورد اینکه آیا فرشتگان در روز بدر وارد عمل شدند؟ برخی گویند: فرشتگان وارد نبرد نشدند؛ بلکه مژده‌ی کمک رسانی آنها موجب تقویت دل‌های مؤمنان گردید، نیروی معنوی فضای میدان نبرد را پر کرد و مؤمنان را ثابت قدم نگهداشت. معمولاً فرشته‌ای به تنهایی از عهده‌ی نابودی تمام دنیا بر خواهد آمد. جبرئیل علیه السلام با یک پر بال خویش، مداین قوم لوط را خراب کرد و سرزمین قوم صالح را با یک نعره در هم کوبید. شیخ محمد عبده، این نظر را پسندیده است. (بنقل از تفسیر فرقان).

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و خداوند این (یاری و مدد) را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد، و گرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست خداوند توانا و حکیم است. (۱۰) تفسیر:

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»: و خدای تعالی نزول ملائکه را جز به عنوان بشارتی بر یاری خویش نازل نکرد و تا قلب‌های شما از ترس آرام شود، به یاد

داشته باشید زمانیکه یک حرکت صحیح و در خط پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، عنایت پروردگار با عظمت و برطرف شدن عوامل ترس و اضطراب حتمی است. «وما النصر إلا من عند الله»: یعنی: مپندارید که این یاری از جانب فرشتگان بوده است، بلکه این الله متعال است که هم به شما و هم به فرشتگان یاری میرساند. با این که یاری دادن با فرشتگان اسبابی است که خدا مقرر می دارد و کسی یاری می یابد که الله چنین خواسته باشد.

پیروزی مؤمنان، تنها به ابتکار، طرح نقشه جنگی و نظامی، سلاح و تعداد افراد جنگجویان آنان و یا به خاطر فرشتگان نیست، بلکه اصل، اراده و خواست پروردگار با عظمت است. «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» چنانکه گاهی به خواست خداوند، گروه اندکی از مؤمنان بر گروه زیادی از دشمنان پیروز می شوند.

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره، 249). باید گفت که: امدادهای الهی و یاری رساندن به مؤمنان، بر اساس عزت و حکمت است. طوریکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (10)» همانا الله غالب است و مغلوب نشدنی است. و قهاری است که هرگز کسی نمیتواند با او بجنگد. او تعالی در کارهای خود حکمت دارد و نظر به علم شامل و حکمت متناهی که دارد هر چیزی را به جایش می گذارد.

قابل یاد آوری است که: این آیه بین توکل و اخذ به اسباب جمع می کند.

إِذْ يُغَشِّبُكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب خفیف را بر شما مسلط ساخت، تا باعث امنیت و آرامش شما از جانب الله بگردد، و از آسمان آبی بر شما فرستاد تا با آن شما را پاک بگرداند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد، [وسوسه شیطان را از شما بزداید] و دل های شما را ثابت بگرداند، و به وسیله آن قدم های شما را ثابت سازد. (۱۱)

تفسیر:

«إِذْ يُغَشِّبُكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ»: و یاد آورید روزی را که الله سبحان و تعالی در شب «بدر» بر شما خواب را مستولی نمود تا احساس امنیت و آرامش کنید و از شما ترس و نگرانی را دور کند.

«يُغَشِّبُكُمُ»: همچون پرده ای بر دیدگان شما افکند. بر شما چیره کرد.

«النَّعَاسَ»: خواب سبک و چرت ماندنی که باوجود آن حواس از کار نمی افتد و ادراک و شعور بر جای است. یعنی مقدمه ی خواب، ابتدای خواب یعنی حالت چنان از استراحت یا خوابی که دشمن از آن سوء استفاده کرده نتواند و بر شما شبیخون بزند.

واقعیت امر اینست که با اراده و امداد الهی، در برابر دشمن مسلح و کثیر هم می توان آرامش داشته و آرام خوابید، ولی اگر الله متعال نخواهد، در بهترین قصرها و بهترین اوضاع و احوال و محیط، نه خوابی هست و نه آرامشی.

مفسران می نویسند که: این هم یکی از معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. که در موقع بیم و ترس خواب بر تمام آنها مستولی می شد.

حضرت علی رضی الله عنه فرموده است: در روز بدر جز «مقداد» اسب سواری نداشتیم، و جز پیامبر صلی الله علیه وسلم همه در خواب بودیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم تا به صبح زیر درختی نماز میخواند و گریه می کرد. (روایت از ابو یعلی).

در برخی از روایت آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، و ابو بکر صدیق (رض) تمام شب در «عریش» مشغول دعا بودند. در آخر، بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواب خفیفی طاری شد؛ چون بیدار شد، فرمود: «شاد باشید که جبرئیل به مدد شما می‌آید!» هنگامی که از (عریش) خارج شد، «سیهزم الجمع ویولون الدبر» بر زبان مبارک جاری بود. (بنقل از تفسیر کابلی).

ابن کثیر در تفسیر خویش در این بابت می‌نویسد: این حالت در موقع شدت بیم و هراس، برای مؤمنان امنیت و آرامش و اطمینان ایجاد می‌کرد که یاری و پیروزی از جانب الله متعال خواهد رسید. (مختصر ابن کثیر ۹۰/۲).

باید متذکر شد که: در بسیاری از حالات، استراحت و خواب خفیف و سبک در جنگ، نعمت بزرگ الهی است، که هم خستگی را بر طرف می‌کند و هم مجال شبخون به دشمن نمی‌دهد.

توضیح در مورد خواب سبک و آرام در بدر:

در تفسیر فرقان آمده است؛ این خواب سبک آرام بخش، معجزه‌ی پیامبر بود که همه‌ی مؤمنان را در صحنه‌ی نبرد فراگرفت، فشار روحی و جسمی آنان را سبک گردانید، فرود آمدن باران، آنان را از هرگونه پلیدی جسمانی و وسوسه‌های شیطانی پاک ساخت، از تشنگی نجات یافتند، ریگزار زیر پاهایشان، محکم شد تا در آن فرو نروند و به راحتی بر دشمن حمله ببرند و دل‌هایشان به پیروزی امیدوار و پایدار گردد.

«وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و بر شما ابرهایی را فرستاد که آب پاک بارید و شما با آن وضوء گرفته خود را از حدث و از جنابت «لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ» با غسل پاک نمودید. یعنی: تا نجاست و پلیدی‌ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید.

نزول باران بر شمردن یکی دیگر از نعمت‌های الله متعال است. در غزوه‌ی بدر آب نداشتند، خدای متعال باران را نازل کرد، به طوری که در دره‌ها سیلاب جاری شد، و بعضی از آنها احتلام شده بودند که با آب باران غسل کردند.

قابل تذکر است که تا آن وقت، تیمم در شرعیت دین مقدس اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس (رض) می‌فرماید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضوئی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند».

«وَ يُدْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»: پاک‌سازی ظاهری: «لِيُطَهِّرَكُمْ» و پاک‌سازی باطنی: «يُدْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»، هر يك به تنهایی ارزش است، اما ارزشمندتر وجود هر دو با هم می‌باشد. مفسران می‌نویسند که: مراد از «پاک شدن از نجاست» ممکن است پاک شدن از وسوسه‌های شیطان و یا پاک شدن از پلیدی جسمانی جنابت باشد، به هر حال باران با توجه به محتاج بودن شدید مسلمانان، همه‌ی این مشکلات را برطرف کرد.

مفسر بیضاوی می‌فرماید: روایت شده است: آنها به تپه‌ای از ریگ رسیدند. پس باران شدیدی بارید و آنجا را تر نمود و پایشان در آن فرو رفت، و خوابشان برد و اکثر آنها دچار حدث اکبر (جنابت) شدند. شیطان آنان را وسوسه کرد و گفت: چگونه امید پیروزی دارید در

حالی که بی آبی بر شما حکمفرماست و شما بدون وضوء و با جنابت به نماز بر می خیزید و گمان میبرید دوستان خدا هستید و در بین شما پیامبر قرار دارد؟ در این موقع الله متعال باران رانزل کرد و وسوسه را برطرف کرد و آنها ثابت قدم گشتند. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۱۰).

«وَلِيْرِيْطَ عَلٰى قُلُوْبِكُمْ»: و تا قلب های تان تقویت شود و ثابت قدم شده دچار ترس و وحشت نشوید و تا بعد از نزول باران، «وَوَيُّنَّبِتْ بِهٖ الْاَقْدَامَ (11)»: و تا به سبب باران جای قدم های تان در زمین ثابت بماند؛ یعنی پای شما قوی و محکم گردد. و پاها در رمل یعنی ریگ فرو نرود.

یکی از نعمت های الهی در شبی که قرار بود فردای آن، جنگ بدر آغاز شود این بود که باران شدیدی بارید و مسیر مسلمانان را که ماسه یعنی ریگزار بود قایم و محکم کرد و مسیر کفار را که خاک بود، به گل و لای مبدل ساخت که بدین علت هم نتوانستند به مسلمانان دسترسی داشته باشند.

امام طبری گفته است: با آمدن باران جای پای آنها محکم و قوی شد؛ چون بر روی یک تپه از ریگزار نرم با دشمن روبرو شدند و پاهایشان در ریگ فرو رفت، ولی بر اثر باران ریگ ها محکم شد و دیگر پاها در آن فرو نمی رفت. (تفسیر طبری ۴۲۱/۱۳).

همچنان مفسران می نویسند: ممکن مراد از ثبات قدم در آیه مبارکه، همان استقامت و پایداری باشد، نه محکم شدن پاها در زمین باران خورده. هر دو احتمال نیز با هم ممکن است.

اِذْ يُوحِي رَّبُّكَ اِلَى الْمَلٰٓئِكَةِ اَنِّيْ مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سٰلِقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوْا فَوْقَ الْاَعْنَاقِ وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ كُلَّ بِنَاعٍ ﴿١٢﴾

پروردگارت به وسیله فرشتگان، وحی کرد که: من با شما هستم. [تو ای محمد!] مؤمنان را به پایداری وادارید. من هم در دلهای بی باوران، هراس می افکنم. [ای مؤمنان!] گردنهای آنان را بزنید و تمام سرانگشتانشان را برید. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرُّعْبَ»: خوف. هراس. «فَوْقَ الْاَعْنَاقِ»: بالاتر از گردن. مراد وارد آمدن ضربه های کاری بر سر و گردن کافران است. «بِنَاعٍ»: سرانگشتان. مراد دست ها و پنجه ها، و یا این که دست ها و پاها، و یا همه اندام بدن است. در این صورت تسمیه کلّ به اسم جزء است. یعنی هرگونه که ممکن شد. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«اِذْ يُوحِي رَّبُّكَ اِلَى الْمَلٰٓئِكَةِ اَنِّيْ مَعَكُمْ»: و یادآورید یکی دیگر از نعمت های الله متعال را که به ملائکه خود وحی کرد که من با یاری و تأیید خود با شمایم، دلها به دست الله متعال است، آرامش و اضطراب هم از اوست.

«فَثَبَّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا»: لذا مؤمنان را در میدان «بدر» تثبیت و روحیه ای آنان را در مقابل دشمنان تقویت نمایید. و به آنها مزدگانی پیروزی بر اهل کفر را بدهید، «سٰلِقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الرَّعْبَ» و به زودی من ترس و بیم را در دل های کافران خواهم انداخت تا پشت به شما نموده فرار کنند.

ملاحظه می‌داریم که: پروردگار با عظمت، تشویق به استقامت را از طریق فرشتگان قرار داده، «فَتَّبِعُوا» ولی ارباب کافران را به خود نسبت داده است. «سَأَلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»

فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بِنَاءٍ (12): پس شمشیرهای خود را بر گردن‌های آنها بگذارید تا سرهایشان را از تن‌هایشان جدا کنید، «فوق الأعناق» که مراد بخش بالای گردن است که مفاصل در آن جاست و امکان گردن زدن در آنجا وجود دارد و چون شمشیر در آنجا فرود آید، بند از بندشان می‌گسلد و سرهایشان را از تن جدا می‌کند. برخی از مفسران هم گفته‌اند که مراد در این جا سر است، چرا که سر بالای گردن قرار گرفته است، یعنی: بریدن سر، (تفسیر کشاف).

به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. اما قول اول رجحان دارد. «وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بِنَاءٍ»: و اطراف انگشتان و کف دست آنها را بزنید. تا نتوانند شمشیر و نیزه به کف گیرند. و به اصطلاح توان رزم و اسلحه به دست گرفتن را از آنان می‌گیرد.

در التسهیل آمده است: فایده‌ی آن این است که وقتی انگشتان جنگجو ضربت بخورد، از جنگیدن ناتوان می‌شود، لذا اسیر شدن و کشتنش امکان پذیر می‌شود. (التسهیل ۶۲/۲).

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: مراد از «البنائن» انگشتان است که منظور از آن به طور کلی اعضای بدن است و معنای عبارت این است که پیکار کننده را بزنید و اطراف دستها و پاها و سرهای آنان را ببرید. زیرا ضربه‌های شمشیر یا به موضعی می‌خورد که جای قتل است و یا به موضعی برخورد می‌کند که جای قتل نیست و در این عبارت فرمان می‌دهد که هر کجا را که خواستید بزنید.

از توان رزمی خود در نبرد، بهترین وجه استفاده را ببرید و ضربه‌ها را به جاهای حساس وارد آورید.

ربیع بن انس (رض) می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردن‌ها و سرانگشتان‌شان می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳)

این حمایت الهی به این سبب است که آنها از الله و رسول او مخالفت کردند، و هر کس که با الله و رسول او مخالفت کند، پس یقیناً بداند که عقوبت الله سخت است. (۱۳)

تفسیر:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: قهر، خشم و غضب الهی، نتیجه‌ی سرکشی و طغیان

است و بدون دلیل و بی‌حساب نیست، طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید که: سبب قتل مشرکان این است که آنها با الله متعال و پیامبرش جنگیدند و با دینش دشمنی و عناد نموده آیاتش را منکر شدند، واقعیت امر اینست که قهر و غضب الهی، نتیجه‌ی سرکشی و طغیان است و بدون دلیل و بی‌حساب نمی‌باشد.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (13)»: و هر کس باخدای یکتا و یگانه دشمنی کند و با پادشاه پادشاهان بجنگد یقیناً هلاکت، شکست و نابودی نصیبش خواهد شد که خدای تعالی گرفت سختی دارد و به سرعت مجازات می‌دهد و کسانی را که با او می‌جنگند خوار و ذلیل می‌سازد و هلاک می‌نماید.

باید گفت که: مخالفت با رسول الله، مخالفت با الله متعال است، از سنت‌های پروردگار با عظمت است که هر که با حق در افتد، نیست و نابود می‌شود، و واضح است که کافران، در دنیا گرفتار انتقام و هلاکت می‌شوند و در آخرت گرفتار عذاب الیم. ابن‌کثیر می‌گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب کنندگان امت‌های پیشین بود».

ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤﴾

این [مجازات شما در دنیاست]، پس آن رابچشید، و [بدانید] برای کافران در قیامت، عذاب آتش است. (۱۴)

تفسیر :

ای گروه کفار! این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما در روز «بدر» و توسط ملائکه، مهاجران و انصار رسید عذاب دنیائی‌تان است پس آنرا بچشید و جام جان‌کندن آنرا سرکشید و برای شما در آخرت عذاب آتش توأم باغل و زنجیر و عاقبت و حالت زشت و بد است. یعنی بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست، اشاره به عذاب پایدار و دراز مدت آینده آنان در آخرت است.

نعمت های که در معرکه بدر نصیب مسلمانان شد:

از امدادهای الهی که در جنگ بدر نصیب مسلمانان شد، همانا ایجاد رعب و وحشت در دل لشکریان کفار بود.

از امداد های دیگری الهی همانا کمک رسانیدن به لشکر بدر، هنگام درخواست کمک از الله متعال بود.

خوابی سبک و آرام بخش، همان گونه که در غزوه احد، پیش آمد. (آل عمران آیه 154). از امداد دیگری الهی همانا فرود آمدن باران از آسمان، تقویت دلها مسلمانان و زایل گشتن بیم و هراس، از دل‌های مسلمانان، ثابت گشتن گامها مجاهدین اسلام در ریگزار ها بدریس از باریدن باران و محکم کردن ریگزار ها.

وحی کردن به فرشتگان، مبنی بر این که: الله متعال با مؤمنان و بدریان است. و در اخیر باید گفت که: قدرت و امکانات، به تنهایی عامل آرامش نیست. (در جنگ بدر، مسلمانان با کمی نفرات، آرامش یافتند، اما دشمنان فراوان و مجهز، هراسناک شدند.)

پیروزی مسلمانان و خطاب رسول الله به کشته شدگان افتاده در گودال:

سرانجام، جنگ بدر با شکست قطعی مشرکان و پیروزی آشکار مسلمانان پایان یافت. در این جنگ چهارده تن از مسلمانان شهید شدند که شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. و تعداد کشته های دشمن هفتاد نفر و اسیران نیز هفتاد تن بودند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از پیروزی، دوفتر از صحابه به نام‌های عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه را برای رساندن مژده‌ی پیروزی به مدینه فرستاد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، سه روز پس از معرکه در میدان باقی ماند. در این مدت مسلمانان به دفن شهدا، جمع آوری غنائم و استراحت پرداختند.

آنحضرت سری به کشته‌های قریش زد و خطاب به آنان فرمود: بد همسایگانی برای پیامبرتان بودید، مرا تکذیب کردید آنگاه که دیگران تصدیق نمودند، تنه‌ایم گذاشتید آنگاه که دیگران یاری ام دادند، بیرونم کردید آنگاه که دیگران جایم دادند. (زاد المعاد 187/3).

سپس دستور داد تا اجساد آنها را در چاهی از چاه‌های بدر بیندازند و لحظاتی بر لبه‌ی چاه ایستاد و یک یک اجساد سران قریش را که در آن انداخته بودند خطاب کرد و فرمود: ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبہ! ای فلان... آیا شما وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتید؟ من وعده‌ی پروردگار خود را حق یافتم.

عمر (رض) پرسید: ای رسول خدا! با جسدهای بی‌جان سخن می‌گویید؟ پیامبر فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست او است شما برای سخنانم از آنها شنواتر نیستید ولی آنها نمی‌توانند جواب دهند. (بخاری (234/7).

قتاده می‌گوید: خداوند آنها را زنده گردانید تا سخنان رسول خدا را بشنوند و درد، رنج و ندامت بیشتری متحمل گردند. (الاساس فی السنة (479/1).

همچنان در حدیث شریف آمده است:

1603- عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فُقِدُوا فِي طَوِيِّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ حَبِيبٌ مُخْبِثٌ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّلَاثِ أَمَرَ بِرَأْسِهِ فَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ، وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: يَا فُلَانُ بِنَ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بِنَ فُلَانٍ، أَيْسُرُكُمْ أَنْكُمْ أَطَعْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَاءَ حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» [رواه البخاری: 3976].

1603- از ابو طلحه (رض) روایت است که گفت: در روز جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه وسلم امر کردند تا بیست و چهار نفر از بزرگان قریش در گودالی از گودال‌های بدر که متعفن بود انداخته شوند، و همان بود که - در آن گودال انداخته شدند، و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم آن بود که چون بر مردمی غالب می‌شدند، سه روز در میدان جنگ باقی می‌ماندند. چون روز سوم شد، امر کردند که شتر ایشان آماده گردد، شتر آماده شد، بعد از آن به طرفی به راه افتادند، و صحابه هم به دنبال‌شان رفتند، و گفتند که ما فکر می‌کردیم که جز انجام دادن حاجت خود نمی‌روند، ولی رفتند تا آنکه به کنار گودالی [که اشراف قریش در آن انداخته شده بودند] ایستادند، هر کدام از آن‌ها را به نامش و نام پدرش صدا زده و می‌گفتند: «ای فلان بن فلان، و ای فلان بن فلان! آیا خوش نمیشدید که اگر از خدا و رسولش پیروی میکردید؟ آنچه را که خداوند برای ما وعده داده بود برای ما رسید، و آیا آنچه را که برای شما وعده کرده بود برای شما رسید؟»

راوی گفت که عمر (رض) [برای پیامبر صلی الله علیه وسلم] گفت: سخن زدن شما با اجساد بی روح چه فایده دارد؟

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او است، [بلا کیف]، چیزی را که می‌گویم شما از آنها بهتر نمیشنوید.» از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

1 - طوری که در روایات ابن اسحاق و احمد بن حنبل آمده است، از جمله کسانی که پیامبر خدا از آنها نام وار یاد کردند این‌ها بودند: عتبه بن ربیعہ، شیبہ بن ربیعہ، امیه بن خلف، ابوجهل بن هشام، و گویند: امیه بن خلف بسیار چاق بود، و منتفخ شده بود، بنابراین سر چاه تنگی کرد و در چاه انداخته نشد، بلکه در کنار چاه در زیر سنگ و

خاک او را مدفون ساخته بودند، و احتمال دارد که پیامبر(ص) او را در همان حالتش مخاطب قرار داده باشند.

2 - اینکه آنها سخن پیامبر خدا رابه گوش سر، و یا از طریق روح شنیده باشند، هر دو احتمال وجود دارد، ولی خداوند متعال به همه چیز قادر است، و میتواند سخن پیامبر خود را برای آنها به هر طوری که خودش می داند، رسانیده باشد.

3 - عائشه(رض) با استناد بر این قول خداوند متعال که میفرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى» میگوید که کشتگان مشرکین در گودال بدر، سخنان پیامبر خدا را نشنیدند، بلکه از آن سخنان آگهی یافتند، ویا پیامبر خدا نگفتند که (آنها میشوند)، بلکه فرمودند که (آنها میدانند).

و علماء در جواب گفته‌اند: خداوندی که برای آنها در حالت مرگ قدرت دانستن و آگاه شدن را داده است، چه منافات دارد که قدرت شنیدن را نیز داده باشد، و دیگر اینکه مراد از نفی شنواندن در آیه، نفی شنواندن سخن برای آنها در حالت مرگ است، و خداوند قدرت دارد که مردگان گودال را از حالت مرگ خارج ساخته باشد، تا سخن پیامبر او را بشنوند، و علاوه بر آن آیه کریمه برای تمثیل است، و معنایش چنین است که ای پیامبر! همان طوری که سخن خود را برای مردگان-درحالت عادی-شنوند، نمی‌توانی و مردگان از دعوت تو منفعت نمیبرند، کفار نیز سخن تو را به گوش هوش نمیشوند، و از آن منفعت نمیبرند، و در این صورت منافاتی بین حدیث و آیت باقی نمی ماند.

هلاک شده گان معرکه بدر:

به هلاکت رسیدن أبو جهل:

عبدالرحمان بن عوف میگوید: در روز جنگ بدر در صف ایستاده بودم که متوجه شدم در سمت راست و چپم دو نوجوان ایستاده اند. با دیدن آنها نگران شدم و با خودم گفتم: ای کاش در دو طرف من مردان قوی تری وجود داشتند! یکی از آنها به من گفت: کاکا! آیا ابو جهل را میشناسی؟ گفتم: بلی، با او چه کار داری؟ گفت: شنیده ام او به رسول الله ناسزا گفته است. به الله قسم! اگر او را بیایم باید هر کدام از ما که مرگش فرا رسیده است بمیرد.

عبدالرحمان میگوید: هنوز گفتگوی من با او تمام نشده بود که آن دیگری نیز سخنان او را تکرار کرد. چیزی نگذشت که چشم من به ابوجهل افتاد. او را به آنها نشان دادم. آنها به سرعت با شمشیرهایشان بسوی او رفتند و او را با ضربات شمشیر نقش زمین کردند. اسم آن دو صحابی نوجوان، معاذ بن جموح و معاذ بن عفراء بود(بخاری شماره حدیث: 3988).

به هلاکت رسیدن أمیه بن خلف :

عبدالرحمان بن عوف میگوید: من به امیه بن خلف در مکه نامه نوشتم که مواظب خانواده و اموال باشد. روز بدر پس از شکست کفار خواستم او را پناه دهم تا کشته نشود. ناگهان چشم بلال به امیه افتاد و درمیان انصار فریاد زد: وای به عالم اگر امیه نجات یابد! و یکپارچه بر او یورش بردند و او را از پای در آوردند. (بخاری شماره حدیث 2301).

بلی وقتی چشم بلال به دشمن جانی خود که از دست‌اش انواع عذاب‌ها و شکنجه‌ها را چشیده بود افتاد بیدرنگ فریاد برآورد که «نجات یابم اگر او نجات یافت» و دستیابی به یکی از سران کفر، که شب و روز برای اسلام و مسلمانان نقشه میکشید فرصت و نعمتی از جانب خداوند بود برای این مسلمانان مستضعف که سال‌ها بدست چنین کافرانی تحت شکنجه و عذاب بسر میبردند.

علاوه بر امیه، فرزندش به نام علی نیز کشته شد. بعدها که مادرش ام صفوان مسلمان شد به وی گفتند: این حباب بن منذر قاتل فرزندت می باشد. ام صفوان گفت: نام کسانی را که بر شرک مرده اند نگیرید. خداوند او را بدست حباب خوار کرد و حباب را با کشتن او عزت بخشید. این موضعگیری یک زن مسلمان واقعاً ستودنی است. و بیانگر قدرت ایمان و یقین اش می باشد او در سایه ای ایمان و عقیده، دوست داشتن برای خدا و دشمنی برای خدا را بخوبی فرا گرفته است تا جایی که مسلمانی حتی اگر قاتل فرزند وی باشد برایش دوست داشتنی است و کافری اگر فرزندش باشد برایش دشمن محسوب میشود.

به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص بدست زبیر:

زبیر میگوید: روز بدر با عبیده بن سعید که تا دندان مسلح بود روبرو شدم. او که مغرورانه فریاد می کشید و مبارز می طلبید جز چشم هایش جایی برای وارد کردن ضربه آشکار نبود. من شمشیرم را بدرون چشم اش فرو بردم و او را از پای در آوردم و به زور شمشیرم را بیرون کشیدم. عروه میگوید: سپس آن شمشیر را رسول الله از زبیر خواست و او آن را به ایشان تقدیم نمود. بعد از وفات رسول الله، ابوبکر آنرا خواست سپس عمر و بعد از ایشان عثمان و بعد از شهادت عثمان، بدست فرزندان علی افتاد تا اینکه عبدالله بن زبیر آن را از آنها گرفت و تا روزی که کشته شد نزد او بود.

به هلاکت رسیدن أسود مخزومی:

او مردی بد خو و فتنه انگیز بود. وی از میان سپاه قریش بیرون آمد و گفت: با خدا عهد کرده ام که باید از حوض مسلمانان آب بنوشم یا آنرا ویران کنم. از طرف مسلمانان حمزه بن مطلب در برابر او بیرون شد و چون در مقابل هم قرار گرفتند حمزه ضربتی به او زد که پایش قطع شد و نزدیک حوض به زمین افتاد و همچنان خود را به طرف حوض کشید تا سوگندش را عملی سازد ولی حمزه با وارد کردن ضربات دیگری، فرصت را از وی گرفت و او را در کنار حوض از پای در آورد.

شهادت صحابه جلیل القدر:

شهادت حارثه بن سراقه:

انس (رض) میگوید: حارثه که نوجوانی بیش نبود در جنگ بدر به شهادت رسید. بعداً مادرش نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! تو می دانی که من چقدر حارثه را دوست داشتم. میخواهم بدانم اگر واقعاً در بهشت است صبر پیشه کرده، از خداوند امید پاداش خواهم داشت و اگر غیر از این باشد چه خاکی بر سرم بریزم؟ رسول خدا فرمود: ای ام حارثه! بهشت درجات مختلفی دارد و فرزندت در فردوس برین جای گرفته است. (بخاری شماره 3982).

شهادت عوف بن حارث:

عاصم بن عمرو بن قتاده میگوید: عوف بن مالک در روز بدر به رسول الله گفت: ای رسول الله! چه عملی از بنده باعث خندیدن خداوند میشود؟ رسول خدا فرمود: وارد شدن در میدان نبرد بدون پوشیدن زره. او بیدرنگ زره خود را انداخت و وارد معرکه شد و جنگید تا به شهادت رسید. (صحیح السیره 245).

شهادت سعد بن خيثمه:

روز بدر پسر وپدری به نام سعد و خيثمه برای شرکت در جنگ قرعه انداختند.

قرعه به نام سعد بیرون آمد. پدرش گفت: فرزندم! مرا بر خود ترجیح ده و این فرصت را در اختیار من بگذار. سعد گفت: پدرم! اگر غیر از بهشت چیز دیگری در میان بود، این کار را می کردم. آنگاه سعد در جنگ شرکت کرد و کشته شد. پدرش یکسال بعد در جنگ احد شرکت کرد و جام شهادت نوشید. (الاصابة شماره 3118).

دعای رسول الله در حق ابو حذیفه:

عایشه(رض) میگوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد تا اجساد سران قریش را داخل چاه بیندازند و نوبت به عتبه رسید و او را بسوی چاه میکشیدند و فرزندش؛ حذیفه شاهد قضیه بود رسول الله صلی الله علیه وسلم به حذیفه فرمود: شاید این منظر برایت ناراحت کننده باشد؟ حذیفه گفت: ای رسول الله، من از کاری که بدستور خدا و پیامبر انجام می گیرم ناراحت نیستم، ولی او مرد مهربان و صاحب نظری بود، دوست داشتم که خداوند او را به اسلام رهنمون گرداند. آنگاه رسول خدا برای حذیفه دعای خیر نمود. (صحیح السیره 251).

شهادت عمیر بن ابی وقاص:

سعد بن ابی وقاص میگوید: هنگامی که سپاه اسلام آماده حرکت بسوی بدر میشد دیدم برادرم عمیر که نوجوانی بیش نبود خود را در میان جمع مخفی میکند. گفتم: چرا چنین میکنی؟ گفت: میترسم رسول الله مرا ببیند و برگرداند.

و من دوست دارم در جنگ شرکت کنم تا خداوند شهادت نصیبم گرداند.

وقتی چشم رسول الله به عمیر افتاد او را بخاطر خرد سالی نپذیرفت و برگردانید. عمیر شروع کرد به گریه کردن. آنگاه رسول الله به ایشان اجازه داد و بند شمشیرش را با دستان خود بست. عمیر در جنگ شرکت کرد و به آرزویش رسید و شهید شد. (صفه الصفوة 294/1).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه که هذا (15 الی 19) همانا بحث در تعلیم مؤمنان در مورد فنون رزمی و حربی، در معرکه بدر میباشد. این آیات با آیات قبلی ارتباط و تناسب دارند. طوریکه در آیات قبلی خداوند متعال، به زدن و قطع کردن سر و گردن مشرکان و قلم کردن دست و پای آنان دستور داد. در این آیه ها نیز از حکمی همگانی یاد میکند و آن این که: فرار کردن از میدان نبرد در برابر لشکر دشمن، حرام است مگر در صورت تاکتیک نظامی باشد و با جنگ و گریز، دشمن را در دام اندازد و به گروهی دیگر بپیوندد که با هم علیه دشمن بجنگند. (سوره توبه آیه 14)؛ گروه و دسته‌ی شیطان زیانکارند، (سوره مجادله آیه 19) و یاران خدا و پیامبر پیروزند، (سوره مائده آیه 56)، (سوره صافات آیه 173).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با (لشکر) کفار روبرو شدید، پس به آنها پشت نگردانید (و فرار نکنید). (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زَحَفًا»: به معنای سپاه انبوهی است که به دلیل شمار بسیارش چون حرکت مورچگان دیده میشود. زحفا: دراصل؛ یعنی، راه رفتن، مانند راه رفتن کودک یا شتری که از خستگی، پاها را روی زمین میکشاند. لشکر زیاد و مهاجم و یکپارچه به سوی دشمن، در این جا هدف، جمعیت زیاد و ساز و برگ دشمن است.

«فلا تولوهم الادبار»: به آنان پشت مکنید، فرار مکنید. «الادبار»: جمع دبر، پشت ها.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا رَحْفًا»: ای مؤمنان! هرگاه در برابر کفار صف بستید و با آنها در جنگ روبرو شدید، «فلا تولوهم الأُدبارَ (15)»: هرگز فرار نکنید و درمقابل آنها شکست نخورید، یعنی به انهزام تن در ندهید، بلکه بر شما لازم است تا ثابت قدم، استوار و پایدار و شکيبا باشید و صبر کنید که پیروزی از آن شماست.

«فرار من الزحف»: یعنی، (از جهاد گریختن و در جنگ به کفار پشت نشان دادن) این گناه بسیار سخت بل «اکبر الكبائر» است.

وَمَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

وهرکس که درچنین روزی (به کفار) پشت گرداند، مگر کسی که (قصدش) گوشه گیری برای جنگ (مجدد) یا یاری به گروه (دیگر از مجاهدین) باشد، (در غیر آن) به غضب الله گرفتار میشود، و جایگاهش دوزخ است، و چه بدجای بازگشت است (دوزخ)! (١٦)

«وَمَنْ يُؤَلِّمُهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ»: و هرکس در آن روز پشت خود را به سوی آنان بگرداند یعنی: هرکس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم الله متعال قرار میگیرد، «إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ»: مگر آنکه برای جنگ مجدد «کنارمجو باشد» و از روی بهکار بردن تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت میکند تا این گمان را در وی بیفکند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. تفسیر هروی باید گفت که: عقب‌نشینی تاکتیکی، کدام مانعی ندارد. و درجنگ، خدعه و فریب دادن دشمن جایز است، در این هیچ جای شکی وجود ندارد که نصرت از سوی الله متعال است، ولی بکارگیری فنون و تاکتیک‌های نظامی و سیاست جنگی هم لازم است، «أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ»: یا به گروهی دیگر از مسلمانان بپیوندند و به کمک آنها بشتابند.

«فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ»: با قهر شدید خدا روبرو می شود.

ولی نباید فراموش کنید که: فرار از جبهه، گناه‌کبیره است و الله سبحان و تعالی بر آن وعده‌ی قهر و عذاب داده است. واضح است که ؛ فرار از جنگ، هم ذلت دنیوی دارد، «بَاءَ بِغَضَبٍ»: هم عذاب اخروی، «وَمَاوَاهُ جَهَنَّمُ»: و مقر و محلی که بدان پناه می‌برد، آتش جهنم است.

«وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (16)»: و بد سرانجام و عاقبتی است!

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: اگر عقب نشینی براساس مصلحت حربی باشد؛ مثلاً، عقب نشستن و مکرر هجوم نمودن مؤثرتر باشد؛ و یا يك مفرزه از قشون مرکزی جدا شده، و به غرض حفاظت و مدافعت خود عقب نشسته، به مرکز ملحق شود؛ این پسپائی جرم نیست؛ آن وقت عقب نشستن گناه میباشد، که به نیت کناره‌گیری و فرار از معرکه باشد.

باید یادآور شد که: پشت کردن در جنگ، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک کننده‌ای است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف بیان کرده‌اند: «از هفت گناه هلاک کننده پرهیزید. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟

فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی که الله متعال قتل او را حرام کرده است جز به حق خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا».

أحناف بر آنند که عقب نشینی از میدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول جبهه اعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف در این حکم به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سریه‌ها (گروه‌های جنگی پارتیزانی) چهارصد تن و بهترین لشکرها چهار هزارتن اند و سپاهی که دوازده هزار تن باشد، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علت مغلوب نمیشود». «تفسیر انوار القرآن».

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

(بعد از مدد الله به وسیله فرشته‌ها بدانید که در حقیقت) شما (با نیروی خود) آنان را نکشتید، بلکه الله آنها را (با مدد های غیبی خود) به قتل رسانید. (و در حقیقت) تو (مشت ریگ را) بر آنها نه افگندی، بلکه الله افگند، (الله چنین کرد) تا مؤمنان را از طرف خود به آزمایش نیک بیازماید (که نصرت و غنیمت است) زیرا الله شنوا و دانا است. (۱۷)

تفسیر :
«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ»: ای مسلمانان! در روز بدر شما مشرکان را با قوت و نیروی خود نکشتید، ولی این خداست که آنها را با قوت و نصرتی که به شما داده و در دل آنها بیم و هراس انداختن، کشته است.

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»: در حقیقت ای محمد! تو یک مشت خاک به چشم جماعت نپاشیدی، بلکه خدا آن را انداخت؛ چون مشتی خاک نمی‌تواند چشمان سپاهی بی‌شمار را کور کند.

ابن عباس (رض) میفرماید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: مشتی خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفگن! رسول الله صلی الله علیه وسلم مشتی خاک را گرفته و آن را بر روی مشرکان افگندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشم‌ها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. و در نهایت همه شکست خوردند و پا به فرار نهادند. (طبری ۴۴۳/۱۳).

«وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»: بلکه خدا آن خاک را به آنها رساند، بنابر این در حقیقت کار خدا بود. «وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا»: «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمت‌های نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد. مراد از «بَلَاءً حَسَنًا» بخششی نیکو است.

«بَلَاءٌ»: به معنای آزمایش است که اگر با نعمت و پیروزی باشد، «بَلَاءٌ حَسَنٌ»: است و اگر به وسیله‌ی مصیبت و مجازات باشد، «بَلَاءٌ سَيِّئٌ»، چنانکه قرآن عظیم الشان درباره‌ی بنی اسرائیل میفرماید: «وَبَلَّوْنَاَهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ» (اعراف، 168) در ضمن قابل یادآوری است که: جنگ و جهاد، از وسایل آزمایش الهی است تا مؤمنان واقعی از افراد سست ایمان و یا بی ایمان شناخته و تفکیک شوند.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (17)»: همانا خدا گفتار آنان را می شنود و از قصد و نیت آنها با خبر است و احوال آنها را می داند.

امداد الهی و پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان اتّفاقی و بی حساب نیست، بلکه از روی علم و آگاهی پروردگار با عظمت است.

مفسر تفسیر المیسر می نویسد: این آیه دلالت بر آن دارد که وجود اسباب و وسایل تنها کافی نیست، بلکه در کنار آن لازم است تا بر الله متعال توکل صورت گیرد و از او کمک خواسته شود.

اسباب نزول آیه 17:

496- حاکم از سعید بن مسیب و او از پدرش (روایت کرده است: در غزوه احد ابی بن خلف به پیامبر (حمله کرد [مردان مسلمان بر او هجوم آوردند و پیامبر خدا دستور داد] راه او را باز بگذارید، مصعب بن عمیر به رویارویی او شتافت [ولی این دلیر مرد سپاه اسلام به دست ابی بن خلف به درجه رفیع شهادت نایل آمد] (رساله خاتم پیامبران ترجمه حسین صابری: 2 / 517).

رسول الله قسمتی از شانه او را از شکاف میان کلاه خود و زره دید و آنجا را با نیزه زد. ابی بن خلف از اسب افتاد، اما از زخم وی خون جاری نشد و فقط استخوانی از استخوان‌های پهلویش شکست. در حالیکه مثل گاو بانگ میزد یارانش او را بردند. پس به او گفتند: این که خراشیدگی بیش نیست، چرا اینقدر عاجز و ناتوانت ساخته است، ابی سخن رسول الله را که گفته بود: من یقیناً ابی را می‌کشم برای یاران خود نقل کرد و گفت: قسم به آن که جانم به اختیار اوست اگر این زخم که بر بدن من است بر بدن همه مردم ذی‌المجاز بود، جملگی طعمه مرگ می شدند. ابی قبل از رسیدن به مکه با بیچارگی و زبونی درگذشت.

الله متعال آیه: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» را تا آخر در این باره نازل کرد. (ابن العربی 998 و ابن کثیر 2 / 370 و سیوطی در «دار المنثور» 3 / 317 به ابن مسیب نسبت داده اند. در «مستدرک» 2 / 327 و 328 و «اسباب نزول» 471 از موسی بن عقبه از زهری از سعید بن مسیب از پدرش روایت شده. بناءً بر این، موصول و اسنادش به شرط بخاری صحیح است، حاکم و ذهبی این را به شرط شیخین صحیح گفته اند. طبری 15842 از زهری روایت کرده. ابن عربی و ابن کثیر 2 / 370 این قضیه را در غزوة بدر می دانند و شوکانی در فتح القدير 2 / 339 به این نظر موافق است، مراجعه شود «زاد المسیر» 619)

497- ابن جریر از عبدالرحمن بن جبیر روایت کرده است: رسول الله در غزوه خیبر کمانی خواست و با آن به سوی قلعه تیراندازی کرد، تیری بالا رفت و ابن ابی حقیق در بستر خوابش کشته شد. پس «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» تا آخر آیه نازل شد.

[... رسول الله (روز بدر یک مشت خاک برداشت و به سوی مشرکین پرتاب کرد. در سپاه مشرکان کسی نبود مگر این که ذره‌ای از آن خاک در سوراخ بینی، چشم و دهنش رفت، پس تار و مار شدند و فرار کردند) (تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 205).]

498- ابن جریر و ابن ابوحاتم و طبرانی از حکیم بن حزام روایت کرده اند: در روز بدر آوازی شنیدیم که از آسمان به سوی زمین می‌آمد و مانند صدای سنگریزه‌هایی بود که بر طشتی فرو افتد. رسول الله (مشتی از این سنگریزه‌ها پرتاب کرد و ما تارومار شدیم.

499- أبو شیخ نیز به این معنی از جابر و ابن عباس (رض) روایت کرده است.
500- ابن جریر از طریق دیگر به این معنی به صورت مرسل روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 205).

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾

این (واقعه) چنین بود (که دیدید) و (بدانید که) همانا الله سست کننده مکر (ونقشه‌های) کافران است. (۱۸)

«ذَلِكُمْ»، اشاره به وضع مسلمانان و کفار در جنگ بدر دارد و یادآور امدادهای الهی از آسمان و زمین و شکست دشمن است سرنوشت، این بود [که دانستید].

که بیان کردیم؛ این پیروزی که خدای تعالی به شما در «بدر» ارزانی کرد به منظور امتحان مؤمنان و ابطال کافران و ناکام کردن تدبیر مشرکان صورت گرفته است. از فحواي آیه مبارکه در می‌یابیم که: ایمان، شرط دریافت حمایت الهی و کفر، زمینه‌ی سستی و نابودی انسان است. در ضمن این آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: باید در هر شرایطی توکل بر الله داشته باشیم و نباید از توطئه‌ها و دسایس دشمنان خوف و حراسی داشته باشیم.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾

(ای کافران!) خواهان فتح و پیروزی (حق) هستید، پس بی‌گمان فتح و پیروزی (مسلمانان) برایتان آمد، و اگر (از کفر و مخالفت و جنگ) دست بردارید، برای شما بهتر است. و اگر باز گردید، (ما هم) باز خواهیم گشت، و گروه شما هر چند زیاد باشد، شما را بی‌نیاز نخواهد کرد، (زیرا) که الله با مؤمنان است. (۱۹)

«إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ»: اگر طلب فتح می‌کردید پس فتح به شما آمد، این خطاب متوجه به کفار قریش است؛ یعنی ای جماعت کفار! اگر طلب فتح و پیروزی بر مؤمنان می‌کنید، اینک پیروزی را یافتید که عبارت بود از فرار و مغلوب شدن. این بیان به طریق ریشخند و سرزنش آنها آمده است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: این خطاب متوجه به کفار مکه است، آنها پیش از هجرت به آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: «متی هذا الفتح ان کنتم صادقین»؛ این فیصله میان ما و شما چه وقت به ظهور میرسد؟! باید دانست، فیصله کلی به روز قیامت صورت می‌گیرد؛ و يك نوع فیصله را شما امروز در میدان بدر دیدید که به طریق خارق العاده از دست مسلمانان ناتوان سزا یافتید؛ اکنون، اگر از مخالفت پیامبر صلی الله علیه وسلم و کفر و شرک خود باز آئید، در دنیا و آخرت به شما بهتر است؛ ورنه، اگر باز جنگ کردید، ما باز به مسلمانان چنین امداد می‌کنیم؛ و سرانجام ذلیل و خوار می‌شوید. تا آنگاه که تأیید خدا با مسلمانان است، از اتحاد و جمعیت شما هر قدر باشد، کاری ساخته نمی‌شود!

مفسر طبری میفرماید: در روایت زهری آمده است که در روز بدر ابو جهل گفت: بار خدایا! کدامیک از ما گناهکارتر است و صله‌ی رحم را بیشتر قطع میکند او را نابود کن، آنگاه آیه‌ی «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ» از جانب الله متعال نازل شد. پس آن کس که طلب فتح و غلبه می‌کرد، ابو جهل بود.

«وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: ای جماعت قریش! اگر از جنگ و ستیز و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم دست بردارید و از کافر بودن به الله و پیامبرش بس کنید، برای شما در دنیا و آخرت بهتر است. یعنی اینکه برخورداری از لطف و قهر خداوند، به انتخاب و عملکرد خود ما بستگی دارد.

«وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ»: و اگر به جنگ و ستیز با او باز آیید، ما هم دوباره به یاری و پیروزی او می‌آییم و وی را بر شما پیروز می‌گردانیم. همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم، «وَلَنْ نُعْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتَكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ» و بدانید که گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد، یعنی، چیزی از عذاب دنیا را از شما نمی‌کاهد و هر اندازه اعوان و انصارتان زیاد باشد برای شما فایده‌ای ندارد.

«وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (19)»: و بدانید که خدا با مؤمنان است، پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروزی است و واقعاً هم ایمان، شرط نصرت و همراهی خداوند متعال است.

شان نزول آیه 19:

501- حاکم از عبدالله بن ثعلبه بن ابوصعیر روایت کرده است: چون در روز بدر دو سپاه صف‌آرایی کردند و رو در روی هم قرار گرفتند، ابو جهل گفت: پروردگار! هر کدام از ما اتحاد و پیوستگی بین خویشاوندان و نزدیکان را به هم ریخته و آیین یگانه و ناآشنا آورده فردا در میدان جنگ پشت او را خم کن. ابو جهل با این دعا درخواست پیروزی و موفقیت کرد. پس آیه: «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ نُعْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتَكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (19)» نازل شد.

(احمد 5 / 431، نسائی در «تفسیر» 221، حاکم 2 / 328، طبری 15860 و بیهقی در «دلایل» 3 / 74 روایت کرده اند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (20 الی 26) در باره پیروی از فرمان الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم، حذر از سرپیچی از دستوراتشان، پذیرفتن آن چه که مایه‌ی حیات جاودانه است، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت الله و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمائید در حالیکه امر الله را (در باره اطاعت رسول) می شنوید. (۲۰)

تفسیر:

در آیه قبلی گفته شد: «خدا با مؤمنان است»؛ اکنون به مؤمنان هدایت می‌شود که آنها با الله و پیغمبرش چه معامله داشته باشند، تا در اثر آن مستحق نصرت و حمایت الله متعال گردند. بنابراین، توضیح میشود که کار مؤمن صادق اینست که سراپا فرمانبردار الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و هر قدر احوال و حوادث موجب اعراض وی گردد، چون سخنان الله رادانسته و پذیرفته است، قولاً و فعلاً از احکام الهی روگردانی نکند.

طوری که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ای مؤمنان! به اطاعت الله و پیامبر ادامه بدهید، او امر الله متعال را اجرا کنید و از نواهی او دوری گزینید و از پیامبرش پیروی کنید تا در هر دو سرای خوشبخت و رستگار شوید، همانطوریکه عزت و سربلندی‌ای که در بدر نصیب شما شد، دوام خواهد داشت، «وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ» (20): ای مؤمنان! و هرگز از هدایت الله متعال و پیامبرش اعراض نکنید در حالیکه شما قرآن و سنت و موعظه‌ها و نصیحت‌ها و وعده‌ها و تهدیدهایش را می شنوید. در این هیچ جای شکی نیست که فرمان الهی و رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای هویتی واحد است و اطاعت از خداوند در گرو اطاعت از رسولش صلی الله علیه وسلم میباشد قصد آیه، شنیدن همراه اندیشه و تدبر و تفکر است، همان گونه که می گویند: «شنیدیم و گردن نهادیم. پروردگارا! آمرزش تو را می جوییم و فرجام به سوی توست» (سوره بقره آیه: 285).

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾

مانند کفار نباشید که به گوش می‌شنیدند ولی با قلب نمی‌اندیشیدند، پس شنیدنشان با نشنیدن یکسان بود؛ زیرا غرض از شنیدن اندیشیدن و پند گرفتن است. (۲۱) تفسیر:

در آیه مبارکه هشدار میدهد که مانند کافران نباشیم که پند نمی‌گرفتند و از دستور الله متعال بهره‌مند نمی‌شدند؛ یعنی و مانند کسانی نباشید که به الله متعال کفر ورزیده و ادعای شنیدن هدایتی را نمودند که او تعالی بر پیامبران خویش نازل کرده است، حال آنکه در حقیقت توأم با قبول و پذیرش، عمل و فهم، و فقه و شناخت نشنیده بلکه سماع او مانند شنیدن چهارپایان بوده که فقط صدا و آواز را می‌شنوند، بدون اینکه فحوا و محتوا را بفهمند، آن‌ها تنها الفاظ را می‌شنوند نه معانی را.

به هر حال، در این آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: شنیدن و فهمیدن، مسئولیت آور است، باید شعار مؤمن صادق مانند یهود و مشرکین و منافقین نباشد؛ صفت او اینست که از دل، از زبان، از عمل، حاضر باشد یا غائب، خویشتن را به احکام الله (ج) و فرامین نبوی نثار کند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾

قطعاً بدترین جنبندها نزد الله، کران [از شنیدن حق] و گنگانی [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] درک نمی‌کنند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَّمُّ»: جمع «أصم»، به معنای کر و «بُكْمٌ»: جمع «أبکم»، به معنای گنگ است و در اینجا، کنایه از کسانی است که گوش به شنیدن حق نمی‌دهند و از بیان حق لب فرو بسته‌اند. قابل یادآوری است که: در تعبیرات قرآنی، آن‌عه از انسانهای که تربیت الهی انبیاء را نمی‌پذیرند و دل را تسلیم حق نمی‌کنند، گاهی به مرده تشبیه شده‌اند: «فَأِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» (روم، 52). گاهی به چهار پایان تشبیه شده‌اند: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» (اعراف، 179)، «يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (محمد، 12).

گاهی به بدتر از چهارپایان: «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف، 179) و گاهی به بدترین جنبنده: «شَرُّ الدَّوَابِّ».

ملاك انسانیت، فهم پذیرش معارف و مسؤلیت های دینی است، وگرنه انسان مانند حیوانات است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ»: بدترین جنبنندگان روی زمین در پیشگاه الله متعال کسانی اند، «الْصُّمُّ الْأَبْکُمْ» که گوش های شان از شنیدن دعوتگر حق گر و زبان های شان از نطق راستی و صدق گنگ است، «الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (22)» آنانی که فهمی نسبت به معانی ندارند و مقاصد را نمی دانند و نفع و ضرر را درک نمی نمایند و بین حق و باطل تمیز و فرق نمی کنند، پس آن ها مانند چهارپایان رها شده و چهارپایان سرگردان اند. فطرت های آن ها معکوس و چشم های شان کور شده است. جهل آنها جهلی است کاملاً منطبق بر آنها و نادانی شان در حق آنها محقق است.

ارزش انسانها به تعقل و تدبر اوست، اگر انسان از تعقل کار نگیرد، بدترین جنبنندگان بحساب می آید.

بلی! انسان هایی که هویت انسانی خود را از دست میدهند، واضح است که، جایگاهی شان جز آتش جهنم ندارند، «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «44 فرقان» (آیا گمان میکنی که اکثر کفار (حق را) می شنوند و (در آن) می اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند. (زیرا ارزش انسان به تعقل و بینش اوست).

قرآن عظیم الشان به هنگام انتقاد از کفار، کلمه‌ی «أَكْثَرَهُمْ» اکثر را به کار می برد تا حساب آن دسته را که هدایت میشوند از باقی جدا کند.

سؤال در این است که: چرا انسان های منحرف از چهارپایان بدتر است؟ مفسران در جواب این سؤال میفرمایند:

حیوان نمی تواند بیش از آنچه که هست رشد کند، ولی انسان می تواند و زمینه و امکانات رشد کاملاً برای او فراهم است.

حیوان عقل ندارد تا خوب و بد را بفهمد و حق و باطل را بشناسد، ولی انسان های منحرف با داشتن عقل، آن را زیر پا گذارده و بر اساس هوس عمل می کنند.

حیوان از يك غریزه‌ی ثابت پیروی می کند، ولی انسان منحرف از صدها هوی و هوس. انسان منحرف، هم کج می رود و هم انحراف خود را توجیه می کند.

حیوان، نسبت به کسی که به او محبت کند رام است، ولی انسان منحرف نسبت به الله مهربان کفر می ورزد و بسیار ناسپاس است.

حیوانات، تسبیح آگاهانه دارند؛ «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ «41 نور» (آیا ندیدی

که هر که در آسمان ها و زمین است و پرندگان بال گشوده (در حال پرواز) برای الله تسبیح می گویند، و هر يك نیایش و تسبیح خود را می داند؟ و خداوند به آنچه میکنند،

دانا است.) ولی اما انسان های منحرف، اهل ذکر و تسبیح نیستند و از خدا غافل اند.

حیوانات، استحقاق عذاب الهی را ندارند، ولی انسان منحرف به قهر او گرفتار خواهد شد.

طوری که خود آنان نیز اعتراف میکنند که اگر دستورات الهی را شنیده بودند و تعقل میکردند، در جهنم جای نداشتند. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (10 ملک) (اگر ما (حق را) می شنیدیم یا تعقل میکردیم، در زمره اهل آتش نبودیم). البته در این هیچ جای شکی نیست که: انسان در داشتن چشم، گوش و زبان، شبیه حیوان است، ولی کیفیت و هدف بهره‌برداری انسان از نعمت‌ها باید بهتر و بیشتر باشد، وگرنه همچون حیوان بلکه پست‌تر از اوست.

بلی! داشتن گوش، زبان و عقل زمانی دارای اهمیت و ارزشمند است که استفاده صحیح و مفیدی از آنها بعمل آید. کسیکه مثلاً با زبانش امر به معروف و نهی از منکر نمیکند، همچون انسان گنگ بشمار می آید. انسان باید علاوه بر ظاهر، ملکوت را ببیند و علاوه بر سر و صداها، ظاهری، زمزمه‌های باطنی و معنوی را بشنود. وصف کردن کفار به ناشنوایان گنگ درحالی که به ظاهر هم می‌شنوند و هم نطق میکنند به سبب عدم بهره‌برداری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

مفسر ان می نویسد: آیه مبارکه در مورد جماعتی از بنی عبد الدار نازل شد که میگفتند: ما نسبت به آنچه محمد آورده است کر و گونگه هستیم، و با ابو جهل به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند. اوج مذمت و نکوهش کافران از این آیه درک میشود؛ چرا که آنها را بدتر از سگ و خوک و الاغ معرفی گردیده‌اند؛ چون از حواس خود استفاده مفیده و سالم بعمل نمی‌آوردند، از این رو پست‌تر از هر موجود پستی شدند. (بنقل از تفسر صفوة التفاسر).

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

و اگر الله در آنان خیری می‌دانست، آنها را (به شنیدن سخن حق توفیق میداد و) شنوایشان می‌ساخت، و اگر آنان را (در صورت عدم توفیق) شنوا می‌ساخت، البته باز هم روی می‌گردانیدند، در حالی که اعراض کنان می‌بودند. (۲۳)

تفسیر :

«وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ»: اگر الله متعال در وجود آن گروه کروگنگ خیری میدید، شنوایی اندیشمندان و مدرکانه به آنها میداد. یعنی اینکه: از سنت‌های الهی این است که فیض خود را به اشخاص مستعد عطا می‌کند و به هر کس به مقدار لیاقت و استعداد حق پذیری که در خود ایجاد کرده، توفیق داده و لطف میکند. بناءً بر ما است تا زمینه‌های بهره‌گیری از لطف الهی را باید خودمان در شخصیت خود به وجود آوریم «وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (23)»: و چنانچه الله به آنها شنوایی عطا میکرد، و خدا به یقین دانست که از آنان خیر نمی‌خیزد، فی الحقیقت، در نهاد اینها خیر بناءً نشده؛ زیرا، انسان وقتی به خیر حقیقی نایل میشود که در دل وی شوق صحیح طلب حق و لیاقت پذیرفتن نور هدایت باشد.

باید گفت که: تنها و تنها فراگیری و شنیدن آیات الهی ملاک نیست، بلکه حق‌پذیری و تسلیم بودن نیز لازم است. قومی که یکبار از روح جستجوی حق غافل شوند، و قوایی را که الله متعال به آنها موهبت فرموده از دست دهند، رفته رفته در آنها لیاقت و استعداد قبول حق باقی نمی‌ماند. از اینجاست که میفرماید: الله متعال در دل‌های آنها لیاقت قبول خیر و هدایت را ندیده؛ اگر لیاقتی در آنها میدید، بروفق عادت به دانستن آیات خود آنها را شنوا میگردانید؛

اگر در حالت فعلی که آنان قرار دارند، آیات الهی به آنها شنوانده و دانانده شود، این مردم معاند و لجوج آنرا نمی پذیرند.

قابل تذکر است که این گروه، هیچ گاه به حق التفات نخواهند کرد و گرنه خداوند مانع خیر و ایمان کسی نیست؛ اما بینش آنها کور و نابود شده و عقل های شان تباه گشته است.

در این شکی نیست که: پروردگار با عظمت از هدایت اشخاص مضایقه ای ندارد، ولی لجوجان از سخن حق روی بر می یگردانند.

و در نهایت باید بعرض رسانید که: انسان دارای اختیار است و در برابر ندای حق میتواند اعراض کند. «وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» بلی کسیکه استعداد رشد را در خود کور کند، واضح است که فیض الهی را هم نمی پذیرد.

انسانهای لجوج :

انسانهای لجوج به چند کتگوری تقسیم می شوند:

برخی از این اشخاص حتی حاضر به شنیدن حق هم نیستند. «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ» (فصلت، 26).

برخی از اینها میشنوند، ولی مسخره و استهزاء می کنند. «قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (انفال، 31)

برخی این افراد بادر نظر داشت اینکه هم میشنوند و هم می فهمند، ولی به تأسف باید گفت که حقایق را تحریف میکنند. طوری که در آیه (46 سوره نساء) آمده است: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»

و برخی از این کتگوری انسانها به خاطر دلبستگی های شدید، حسادت ها و قساوت ها، قدرت تشخیص ندارند. «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» (مائدة، 13).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

ای اهل ایمان! وقتی که الله و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت میکنند اجابت کنید، و بدانید که الله میان شخص و (اراده) قلبش حایل می شود [تا حق را باطل و باطل را حق مپندارد] و مسلماً همه شما به سوی او گردآوری خواهید شد. (۲۴)

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»: شرط ایمان واقعی، همانا اجابت کردن دعوت الله و رسول است طوری که میفرماید: ای ایمان داران! به ندای الله متعال و پیامبر که شما را به پیامی حیات بخش فرا میخواند، لیبیک اجابت بگویند یعنی: به سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما صلی الله علیه وسلم و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادت مندانه و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، به یاد داشته باشید که: حرکت در مسیر الله و انبیا، حیات واقعی است و کناره گیری از آن، مرگ انسانیت است.

قتاده گفته است: دعوت پیامبر عبارت است از قرآن که در آن حیات، اطمینان، نجات و عصمت دنیا و آخرت: نهفته است. (طبری ۴۶۸/۱۳).

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»: یعنی خدا متصرف و حاکم بر تمام اشیاء میباشد. قلب را هر طور که خود بخواهد مورد دخل و تصرف قرار داده و اهدافش را تغییر میدهد

و رشد و هدایت را به آن الهام می کند و یا آن را از راه مستقیم منحرف می نماید. بناءً کسی که به حضور و احاطه خداوند ایمان داشته باشد، هیچوقت از دعوت پیامبران سرپیچی نمی کند.

در حدیث شریف به روایت اُم سلمه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این دعا را بسیار میخواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك».

«بارالها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار». گفتیم یا رسول الله! مگر دلها را دگرگونی ای است؟ فرمودند: «بلی! الله متعال هیچ کس از بنی آدم را نیافریده، مگر این که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواید، آنرا راست و مستقیم و اگر هم بخواید کج و منحرفش می گرداند لذا از الله پروردگار باعظمت خویش استدعا میداریم که: دل هایمان را بعد از آنکه هدایتمان نموده منحرف نگرداند و از او میطلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما بیخشاید، همانا او بسیار بخشاینده است...».

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: در بین انسان مؤمن و کافر پرده ایجاد میکند، و در بین کافر و ایمان مانع و حجاب قرار میدهد. (روح المعانی ۱۹۱/۹).

مفسر ابو حیان گفته است: بدین ترتیب این آیه مؤمنین را بر هوشیاری و بیم از الله متعال و استجابت فرمان الله عزّ وجلّ، تشویق و تحریک نموده است. (البحر ۴۸۱/۴).

بناءً باید گفت که: نه مؤمن مغرور شود و نه از کافر مأیوس گردید، چون دلها به دست خداست و او مقلب القلوب است.

برخی از مفسران آیه مبارکه «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ 24» را برای بیان قرب معنی کرده اند؛ یعنی، خداوند متعال چندان برای بنده قریب است که دلش نیز آن قدر نزدیک نمی باشد: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، رکوع 2). پس حکم الله را از سر صدق اطاعت نمائید؛ الله متعال بیشتر از شما بر احوال و اسرار قلوب آگاه است؛ آنجا خیانت پیش رفته نمی تواند؛ کافه مخلوقات در حضور وی گرد می آیند، و همه مکنونات و اسرار، آشکار می شود.

«وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (24)»: و بدانید که به سوی او حشر خواهید شد، در روز قیامت، آنگاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان، پاداش میدهد.

نباید فراموش کنید که: همه ی ما خواسته یا ناخواسته در قیامت محشور خواهیم شد، پس به رسولان الهی پاسخ مثبت دهیم این امر مستوجب بر حذر بودن از انحراف قلب و بیم داشتن از بازگشت به سوی دانای غیب هاست و بر لزوم دوری از معصیت ها و گناهان دلالت دارد.

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵)

و از فتنه ای بترسید که تنها به ظالمان شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چراکه دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید که الله سخت عقوبت دهنده است. (۲۵)

تفسیر:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»: قبل از همه باید گفت که: تخلف از دین و دستورات الهی، مایه ی بروز فتنه و نزول عذاب الهی است.

بناءً نه خود عامل فتنه شویم، نه با فتنه گران هم صدا شویم و نه در برابرشان سکوت کنیم. «فتنه»: به معنای شرك، كفر، بلا و آزمایش، شکنجه و عذاب است و در این آیه مبارکه به معنای بلا و مصیبت های اجتماعی میباشد.

در آیهی قبلی، دستور اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، در این آیه مبارکه پر هیز از فتنه پس معلوم می شود که یکی از مصادیق فتنه، همانا عدم اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ای مؤمنان! از فتنه‌ای بترسید که شاید به شما به سبب کوتاهی‌تان از اتباع و بی‌توجهی به نصیحت بر شما واقع شود و همه را در بر گیرد و ضرر آن به تمام مردم به علت فعل بدکار و سکوت بریء برسد.

یعنی اگر از فرمان خدا سرپیچی کنید، از ضربت و انتقامش بترسید و بر حذر باشید و از فتنه و مصیبتی بترسید که اگر نازل شود تنها ظالمان را فرا نمی‌گیرد، بلکه همه را در بر می‌گیرد، و شامل حال خوب و بد میشود؛ چون ظالم با کفر و نافرمانی و ظلمش نابود میشود، و غیر ظالم به سبب عدم جلوگیری و سکوتش در قبال ظلم نابود می‌گردد.

در حدیث شریف آمده است: «وقتی مردم، ظالم رامیبینند و دستش رانمیگیرند، نزدیک است الله عموم را عذاب و مجازات بدهد». (روایت از بخاری).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: الله متعال به مؤمنین دستور داده است که در بین خود ظلم را نپذیرند، وگرنه عذاب الله متعال همه را شامل می شود و ظالم و غیر ظالم را در بر می‌گیرد. (حاشیهی صاوی ۱۲۲/۲).

همچنان در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الله متعال عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که الله متعال خاص و عام همه را عذاب می‌کند». افراد جامعهی ایمانی علاوه بر کارهای خود، نسبت به کارهای دیگران نیز باید تعهد داشته باشند. چون گاهی آثار کارهای خلاف، دامنگیر دیگران هم میشود، همچون کسی که در کشتی، جایگاه خود را سوراخ کند.

«وَإِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (25)»: و بدانید که الله سخت عقوبت دهنده است، و عذاب نمودن کسانی که مباشرتاً و مستقیماً مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به طور غیر مستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. بلی! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر مخصوصاً فرود نمی‌آید بلکه به طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل میشود. بنابراین این، جهاد در راه الله و امر به معروف و نهی از منکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾

و یاد کنید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک بودید، و ناتوان و زبون شمرده میشدید، و همواره میترسیدید که مردم [مشرك و کافر] شما را اختطاف کنند، [تا شکنجه و آزار دهند و نابود کنند] پس الله شما را [در شهر مدینه] جای داد و با کمک خود نیرومندان ساخت، و از [نعمت های] پاکیزه اش به شما روزی بخشید، تا شکر گزاری کنید. (۲۶)

تفسیر:

«وَ أَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ»: و شما ای مؤمنان روزهای قبل از هجرت را به یاد آورید، در آن زمانی که تعداد شما کم و قلیل بود و دلیل بودید و در

سرزمین مکه از جانب کفار مستضعف واقع شدید به گونه‌ای که در دینتان فتنه ایجاد می کردند و به اذیت و آزار شما می پرداختند.

«تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ»: بناءً به گمان ضعف و قلت خویش، در پذیرفتن حکم پروردگار با عظمت، یعنی جهاد، کسالت می ورزید.

پیش از هجرت، (از مکه به مدینه) خوف و ترس آنرا داشتید که مبادا مشرکان به سرعت به کشتن و غارت شما پردازند. خطف به معنی برگرفتن سریع و ربودن است. تعداد شما اندک و قلیل بود؛ تجهیزات کافی در اختیار نداشتید؛ مردم چون ناتوانی شما را می دیدند، طمع میکردند که شما را هضم نمایند و شما را از بین ببرند، شما را تاراج نمایند؛ «فَأَوَاكُم» اما، الله متعال شما را در مدینه مأوی و مسکن داد؛ در میان انصار و مهاجرین رشته بی نظیر مؤاخات (دوستی و برادری) استوار و برقرار نمود؛ «وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ»: سپس در معرکه بدر و اضحاً مدد‌های غیبی به شما رسانید؛ بنیاد کفار را برانداخت؛ به شما پیروزی نصیب کرد؛ و آنان را شکست و فراری ساخت.

«وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ»: مال غنیمت و فدیة اسیران نیز به شما نصیب شد. خلاصه، چیزهای حلال و طیب و اقسام نعمت‌های خویش را به شما کرامت کرد؛ تا بندگان شکرگزار او باشید.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(26)»: تادر مقابل این همه نعمت‌های گرانقدر خدا را سپاسگزار باشید.

غرض یادآوری نعمت است؛ چرا که قبل از ظهور پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها در نهایت قلت و ذلت به سر می بردند، و بعد از ظهور ایشان به اوج عزت و والامقامی در آمدند، بنابراین این در مقابل این نعمت‌ها واجب است فرمان الله متعال را اطاعت کنند و او را سپاسگزار باشند.

یکی از ستون‌های شکر این است که انسان به یاد مشکلات پیش از نعمت بیفتد و در سختی‌ها پیش از گشایش فکر کند تا شکرش از دلش سرچشمه بگیرد.

خواننده محترم!

مسلمانان مکه قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه، همواره مورد اذیت و آزار و شکنجه‌ی مشرکان مکه قرار داشتند، لذا به مشوره و تدبیر پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت انفرادی و یا هم‌گروپی به دیگر مناطق هجرت میکردند؛ تعدادی به حبشه، تعدادی به یمن و طائف و تعدادی هم به شعب ابی‌طالب مهاجر شدند، و پیوسته در ترس و اضطراب زندگی بسر می بردند. هکذا زمانیکه مسلمانان به مدینه مهاجرت کردند، هیچ خانه و کاشانه‌ای در اختیار نداشتند و عده‌ی بسیاری از آنان جزو اصحاب صُفّه و در مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم سکونت می‌کردند. انصار هم نیز در اوائل هجرت پیامبر به مدینه، در فقر و ناداری و قحطی گرفتار بودند به حدّی که به دانه‌ای خرما بسنده می‌کردند، به علاوه گرفتار اذیت و آزار یهودیان نیز قرار داشتند.

اما در اواخر بعثت، خداوند متعال به مسلمانان مکنّت و توانایی داد و به چنان قدرتی رسیدند که اهل ذمه به آنان جزیه میدادند و یا مشرکان همواره در ترس و اضطراب از گذشته و اسیر شدن و به غلامی و کنیزی گرفته شدن توسط مسلمانان بودند و بعضی نیز داوطلبانه و با رغبت اموال خود را تقدیم مسلمانان میکردند.

هدف اساسی در آیه متذکره الله متعال ضعف و ناتوانی آنان را یادآور می شود تا شکرگزار قدرت و امنیت که پروردگار با عظمت نصیب شان فرمود باشند. بناءً یادآوری روزهای ناتوانی و روزهای یاری خداوند متعال، مایه‌ی دور شدن از فتنه هاست. و واقعیت هم همین است که: یادآوری روزهای ضعف و مقایسه‌ی آن با روزهای پیروزی، مایه‌ی شکرگزاری و عشق و توکل به الله با عظمت است.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی پروردگار با عظمت ما از روزی پاکیزه و حلال بیان بعمل آورد. اینک در آیات (27 و 29) به مواظبت کردن از امانتها و خود داری از خیانت هشدار فرموده است. سپس یاد آور میشود که ثروت و فرزندان، شما را در دسیسه شیطان نه اندازد، بناءً در پیش گرفتن تقوای و پرهیزگار خود را از گزند و آسیب این آزمون بس سنگین، مصون بدارید. سپس در آیات متبرکه (30 و 31) از نعمت رهایی از نیرنگ مشرکان و حيله گریهای آنان، بحث بعمل می‌آورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید، به الله و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خویش خیانت روا مدارید در حالیکه شما (سزای خیانت را) می‌دانید. (۲۷)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»: قبل از همه باید گفت که: خیانت، اساساً با فهم و جوهر ایمان داشتن سازگار نیست. لازمه‌ی ایمان، امانت‌داری است، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای مؤمنان! از طریق پیمان شکنی و ترک اوامر و ارتکاب گناهان و نقض تعهداتی که بر خود در عقاید، عبادات و معاملات لازم گرفتید به الله متعال و از طریق خارج شدن از هدایت پیامبر و دوری از سنت ایشان و ایستادن در کنار دشمنانش به پیامبر خیانت نکنید، «و تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ»: و در امانت‌های یک دیگر، که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، اِشْءاء کردن اَسْرار، مؤمنان برای کافران و منافقان است.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: خیانت به الله سبحانه و تعالی عبارت است از ترک فرائض و خیانت به پیامبر صلی الله علیه وسلم یعنی ترک سنت‌ها و ارتکاب نافرمانی او. امانات عبارت از اعمالی است که خداوند انسان را بر آن امین دانسته است. (روح المعانی ۱۹۵/۹).

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (27)»: در حالیکه خود می‌دانید، که این کار خیانت است، اما عمداً مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

شان نزول آیه 27:

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول میگوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم او را نزد طایفه بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به فیصله و حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول الله صلی الله علیه وسلم را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باره خود هرچه که باشد بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره

کرد! یعنی این که: پذیرش حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم به معنی گردن زدن شماس است! ولی بی‌درنگ متوجه شد که با این کار به الله و رسوالتش خیانت کرده است لذا قسم خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه پذیر شود. آنگاه به مسجد النبی رفت و خود را محکم به یکی از ستون‌های مسجد بست و به مدت تقریباً هشت روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می‌افتاد. همان بود که الله متعال از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و وی را باز کردند...»

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایشی [شما] هستند، و البته نزد الله ثواب بزرگ است. (۲۸)

تفسیر:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»: انسان اکثر برای مال و اولاد با خدا و بندگان وی خیانت می‌کند؛ پس تنبیه شد که امانت نزد الله متعال قیمتی دارد که از مال و اولاد شما و از همه چیزهای دنیا بلندتر است.

خوب بدانید که اموال و اولادتان محنت و آزمایشی سخت از جانب الله متعال میباشند، تا شما را بیازماید که چگونه با وجود آن، حدود الله را نگه‌میدارید. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می‌کنید یا خیر؟ امام فخر رازی گفته است: از این رو فتنه به شمار می‌آید که قلب را به دنیا مشغول میکند، و در مقابل خدا پرده و حجاب می‌شود. (تفسیر کبیر ۱۵۲/۱۵).

«وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (28)»: یعنی پاداش و عطایش برای شما از اموال و اولاد بهتر است. بنابراین این بر طاعت خدا کوشا و حریص باشید. و عبادت الله را به سبب آن ضایع می‌سازید بهتر است.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که این آیه نیز از جمله آیاتی است که در باره ابولبابه نازل شده است، برای این که او برای حفظ اموال و فرزندانش بیش از حد لازم تلاش می‌کرد. (بنقل از تفسیر کشاف)

قابل یادآوری است که: محور بسیاری از لغزش‌های انسان و ریشه‌ی بسیاری از گناهان از قبیل: معاملات حرام، احتکار، دروغ، کم‌فروشی، ترک انفاق، زکات، حرص و کار شکنی و قسم‌های دروغ و تضییع حقوق مردم، گریز از میدان جنگ، ترک هجرت و جهاد و غیره و غیره...، علاقه به مال و فرزند است. پس اینها عامل امتحان و لغزشند، آن گونه که ابولبابه را (آیه قبل) به لغزش کشید و برای حفظ مال و فرزندان خود، به همکاری با دشمن وادار کرد.

در برخی از تفاسیر آمده است: آن‌ده از کسانی که از مدینه به اوسفیان خبر دادند که مسلمانان برای تصاحب کاروان تجارتی آنان نیرو بسیج کرده‌اند، از مهاجرانی بودند که در مکه مال و فرزندی داشتند.

بناءً به صورت کل گفته میتوانیم که: مال و فرزند میتوانند دو دام فریبنده باشند. و علاقه‌ی افراطی به مال و فرزند، انسان را به خیانت می‌کشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر [در همه امورتان] از الله بترسید، برای شما [بینایی و بصیرتی بخصوص] برای جدائی حق از باطل قرار میدهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می‌آمرزد و شما را از فضل خود اجر و ثواب می‌دهد، چون) الله صاحب فضل بزرگ است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُرْقَانًا»: نصرت و پیروزی، چون دشمنان را از دوستان و محق را از مبطل جدا می‌سازد. بینش و روشن بینی، چون بدان حق از باطل شناخته میشود. این کلمه مصدر ثلاثی مجرد است و برای مبالغه به کار میرود. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»: قلب‌های شما نوری را روشن میکند که با آن میتوانید حق را بشناسید و از آن پیروی و باطل را درک کنید و از آن اجتناب نمائید و از طریق بصیرت نافذ و نیروی ادراک و توان تمییز بتوانید بین خیر و شر تفاوت قایل شوید؛ زیرا فاجر و بدکار، دارای قلبی کور است و نظر به تراکم گناهان بر قلبش، فهم او در حجاب و پرده قرار دارد.

«وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»: با درپیش گرفتن تقوا خدای تعالی گناهان را محو میکند و از آنچه گذشته و گام انسان به خطا رفته و موجب ندامت شده درمیگذرد و خطاها را پنهان میدارد، «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (29)»: چون او تعالی دارای عطای جزیل است و عطایش عمومی و نعمت هایش بزرگ است.

مفسر تفسیر کشف می‌نویسد: «فرقان»: یعنی: مدد رساندن الله، زیرا حصول چنین امری حق را از باطل جدا میکند و کفر را باخوار داشتن پیروانش و اسلام را با نکوداشت و تأیید مسلمانان از همدیگر باز می‌شناسد، چنانکه الله متعال میفرماید: «يوم الفرقان» (انفال، 41) و با بیان و ظهوری که کار شما را آشکار میکند و آوازه شما را در میان مردم بالا می‌برد و آثارتان را در گوشه و کنار جهان پخش می‌کند.

همچنین مراد از این عبارت میتواند آن باشد که آنان را از شبهات بیرون می‌آورد و به الطاف خود مینوازد و دل‌هاشان را می‌گشاید و بین شما و پیروان دیگر ادیان جدایی می‌اندازد و این امر برای شما در دنیا و آخرت مایه برتری و مزیت خواهد بود.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٣٠﴾

(به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران (مکه) در مورد تو حيله سنجی (و نقشه کشی) میکردند، تا تو را زندانی کنند، یا تو را بکشند، یا تو را (از مکه) بیرون کنند، و آنها در مورد تو حيله می‌سنجیدند و الله هم (برای نجات تو) تدبیر میکرد و الله بهترین تدبیر کنندگان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمَكُرُ بِكَ»: درباره ات توطئه می کنند، طرح می ریزند. سران مکه در «دار الندوه» درباره ی تو ای محمد! توطئه میکنند. لفظ «مکر» در لغت عرب به این معنی است که به وسیله تدبیر و حيله طرف مقابل از تصمیمات او باز داشته شود، پس این تدبیر اگر برای هدف خوب به کار برده شود، این مکر پسندیده و خوب است. و اگر برای هدف بدی انجام شود، مذموم و ناخوشایند خواهد بود، لذا این لفظ برای انسان هم استفاده می شود و برای الله هم ولی برای الله تنها در چنان محیط و جایی به کار می رود که از روی سیاق و تقابل کلام شائبه مکر مذموم نباشد. (تفسیر مطهری).

«لِيُثْبِتُوكَ»: تا تو را به بند کشند و زندانی کنند. یخرجوك: تو را از مکه بیرون کنند.

تفسیر:

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: و یادآور ای پیامبر روزی را که مشرکین قریش در «دار الندوه» بر علیه تو توطئه نمود، و در حق تو دسیسه چیده و اراده داشتند که یا تو را «لِيُثْبِتُوكَ» حبس کنند و یا «أَوْ يَقْتُلُوكَ» یا شما را به قتل برسانند و خونت بر همه ی قبایل منسوب نمایند، و یا از خانه و کاشانهات بیرون کنند درحالیکه حبس، اخراج از وطن و اعدام از جمله شدیدترین عذابها و بدترین اذیتهاست.

«وَيَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ» علیه تو دسیسه و حيله و نیرنگ به کار می برند و الله متعال برای تو تدبیری مقرر داشته است که حيله ی آنها را باطل و کردارشان را افشاء می کند. متأسفانه در طول تاریخ ملاحظه نمودیم که: کفر، انسان را تا سرحدّ پیامبر کشی هم می کشاند.

با تمام وضاحت ملاحظه نمودیم که در مقابل سخن حق، هیچ دلیل و منطقی وجود ندارد. کافران به جای حلّ مسئله و پذیرش حق، برای حذف موضوع حق و مردان حق اقدام می کنند.

مفسر تفسیر کشاف می نویسد: «و یمکرون» انواع نیرنگ ها را در حق او پنهان میدارند. «و یمکر الله» یعنی: خدا نیز سرنوشتی را که در انتظار شان است آشکار نمیکند تا ناگهان آنان را فرو گیرد. و الله خیر الماکرین» یعنی: تدبیر الهی بانفوذتر و مؤثرتر از بداندیشی آنان خواهد بود، زیرا الله متعال هیچ حکمی را مقرر نمی دارد مگر آن که حق و به داد باشد و هیچ کفیری به کسی نمی دهد مگر آن که شخص سزاوار آن باشد.

«وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (30)» یعنی مکر و تدبیر خدا از حيله ی آنها نافذتر و پر تأثیرتر است. هر جا لازم باشد، الله متعال اولیای خود را از توطئه ها آگاه میسازد. نقشه ای را که میخواستند

کسی نفهد، همه ی دنیا فهمیدند. چه زیبا است که میفرماید: «وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»

کفار قریش در حق پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم این دسیسه ها را چیدند و در خفا حيله او نقشه کشیدند، ولی خدای تعالی باطل کننده مکر و حيله آن هاست که او بهترین کسی است که سنجش می کند و قهر می نماید و او ذاتی است که اگر بجنگد غالب می شود و دشمنش خوار و ذلیل است و خصمش هلاک می باشد.

باید گفت که: ذکر و یادآوری امدادهای الهی و خطرهایی که الله متعال از ما دور کرده، مایه ی آرامش و قوت قلب است.

سبحان الله ملاحظه میداریم که پروردگار با عظمت ما امور مهمی را با موجود ضعیفی انجام میدهد و یا توطئه های بسیار بزرگی و خطرناکی را با آن خنثی می کند؛ فرزند آدم

از زاغ تعلیم می بیند، مرگ سلیمان علیه السلام با مورچه کشف میشود، بلقیس با هُدُود دعوت می شود، فیل سواران ابرهه، با پرندگان کوچکی به نام ابابیل و نمرود با پشه نابود می شوند، و توطئه‌ی کُفّار مکه با عنکبوتی خُنثی می‌شود. اینها همه برای نشان دادن نهایت ضعف و ناتوانی بشر در برابر قدرت بی‌پایان الهی است.

همچنان نباید فراموش کنید که: توطئه‌ی کُفّار علیه مسلمانان همیشگی است ولی در مقابل حمایت پروردگار با عظمت هم از آنها دائمی است. «يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ» (چنین نیست که همیشه دشمنان به اهداف خود نایل گردد، بلکه الله متعال با تدبیر خود، توطئه‌های آنان را خنثی و آنان را روی سیاه می سازند).

شان نزول آیه 30:

طبری گفته است: از ابن عباس (رض) روایت شده است: جمعی از اشراف قریش در «دار الندوه» گرد آمدند، (دار الندوه محل برگزاری جلسات بزرگان مکه که قصی بن کلاب آن را بناءً و اساس گذاشته بود).

ابلیس (یا شخصی ابلیس صفت) در لباس پیرمردی آراسته، ظاهر گشت و وارد جلسه دار الندوه اشراف قریش شد، وقتی او را دیدند از او پرسیدند تو کیستی؟ گفت: من پیری از عربم، خبر اجتماع شما را شنیدم، خواستم من هم در این جلسه اشتراک نمایم، بناءً نظر و اندرزهای مرا دست کم نگیرید. گفتند: خیلی خوب بفرمایید. گفت در مورد کار این مرد محمد دقت کنید و بیندیشید، در آن میان یکی گفت: او را در منزلی زندانی کنید، سپس به دقت و با احتیاط از او مراقبت نمایید تا از پا در می‌آید، یعنی منتظر مرگ او باشید تا مثل همتایان پیشینش زهیر و نابغه شاعران مشهور هلاک شود، دشمن خدای شیطان فریاد کشید و گفت: والله این نظر درست نیست؛ چون امکان دارد هوادارانش حمله‌ور شوند و او را از چنگ شما رها سازد و از او دفاع کنند. یکی دیگر گفت: او را از اینجا اخراج کنید و از شرش آسوده شوید؛ چون وقتی او بیرون برود عملش هر کجا باشد، به شما زیانی نمی رساند.

شیخ نجدی گفت: این تدبیر به شما هم سودی نخواهد بخشید، آیا شیرینی گفتار، فصاحت زبان و تأثیر سخنان دلنشین او را ندیده اید که چگونه قلب شنونده را تسخیر می کند. قسم به الله اگر این کار را بکنید او از قبایل عرب دعوت میکند، آنها برگرد او جمع میشوند و بر شما یورش می‌آورند و از شهر و دیارتان بیرون تان می کنند و بزرگان و اشراف تان را می‌کشند.

گفتند: درست می‌گوید، تدبیری بیندیشید. آنگاه ابو جهل گفت: من نظری پیشنهاد می کنم و بجز آن نظری نمی بینم، گفتند: کدام است؟ گفت: از هر قبیله جوانی چاپک و زیرک انتخاب میکنیم و به هر یک از آنها شمشیری بزّان می‌دهیم، آنگاه در یک حمله، همه در یک زمان و مانند یک نفر به او ضربت بزنند، آنگاه خونس در بین قبایل تقسیم می شود، گمان نمی‌کنم بنی هاشم بتوانند باتمام قریش به جنگ و مقابله در آفتند. آنگاه خون‌بها را می‌پذیرند و ما هم آسوده می شویم. و از زحمت و آزارش رهایی می‌یابیم. شیطان گفت که رأی این است و بجز آن نظری ندارم. بعد از این فیصله همه متفرق شدند، آنگاه جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و او را از ماجرا و فیصله و توطیه آمیز دشمن در دار الندوه با خبر کرد و دستور داد در بسترش خوابد، و اجازه‌ی هجرت به او داد، و بعد از ورودش به مدینه

این آیه به جهت یادآوری نعمت پروردگار با عظمت بر او نازل شد. «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُبْنِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ». (طبری ۴۹۵/۱۳).

وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۱﴾

و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود می گویند شنیدیم (چیز مهمی نیست!)، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می گوئیم، این چیزی نیست مگر افسانه‌های مردمان پیشین. (ولی دروغ می گویند و هرگز مثل آنرا نمی آورند). (۳۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«أساطیر»: جمع أسطوره، افسانه ها، سخنان بیهوده و بی اساس، داستانهای دروغ.
«الأولین»: پیشینیان، گذشتگان.

تفسیر:

در آیه قبلی در باره مکرهای پی در پی کفار و توطئه آنان برای طرد و کشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمد، در این آیه مبارکه یکی از نمونه‌های و از مکرهای فرهنگی مشرکین را که به اِهانت و تحقیر مکتب و قرآن میپردازد مورد بحث قرار میدهد. «وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا»: و هرگاه تو ای محمد بر مشرکان آیات کتاب خدا را میخوانی، «قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»: از روی دشمنی و انکار میگویند: آنچه را تلاوت کردی شنیدیم، در آنچه تلاوت نمودی چه چیزی مایه تعجب و شگفتی است؟

«إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (31)»: این قرآن که بر ما تلاوت می نماید، جز اکاذیب و باطیل و افسانه‌های که ملت‌های پیشین آن را نگاشته‌اند، کدام چیزی مایه تعجب و شگفتی در آن نیست. یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره پردازان، از اخبار و داستان‌های پیشینیان می‌نویسند.

واضح است که دشمن از همه وسایل برای، عوام فریبی، سبک شمردن و مسخره کردن که حق است. استفاده بعمل می آورد.

ولی یک نقطه را نباید فراموش کرد: همینکه میگویند این قرآن: «إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» عبارت اسطوره‌های گذشته است خود، اعتراف دشمن را به برتری و فوق تصور بودن قرآن عظیم الشان نشان میدهد.

آنها در این ادعای خود دروغ می‌گفتند و ادعا می‌کردند که ما می‌توانیم مانند و شبیه آن سخن بگوئیم و قرآن سخنی کاملاً عادی است. این‌ها در این ادعای خود یاغی‌گرای می‌گردند و بدین ترتیب می‌خواستند مانع راه الله تعالی شوند.

مفسر ابوسعود می نویسد: چنین عکس‌العملی اوج دشمنی و گردنکشی است؛ زیرا اگر چنین کاری از دستشان بر می‌آمد هرگز دریغ نمی‌کردند! پس آنگاه که قرآن ده سال آنها را به مبارزه طلبید چه چیزی مانع آنها بود؟ پس در ناتوانی در غلتیدند، سپس به شمشیر پناه بردند و علیرغم تنفر شدید و ناخشنودی بیش از حدشان، برای مغلوب کردنش مخصوصاً در زمینه‌ی بیان، به مقابله برخاستند. (ابو سعود ۲۳۷/۲).

شأن نزول آیه 31:

508- ک: ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در روز بدر عقبه ابن ابومعیط، طعیمه بن عدی و نضر بن حارث را به اسارت گرفت، سپس دستور کشتن آنها را داد. مقداد که نضر را به اسارت گرفته بود، گفت: ای رسول

الله! این رامن به اسارت گرفته‌ام. رسول الله گفت: او راجع به کتاب خدا سخنان ناروا می‌گفت. در باره او آیه: «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا» نازل شد. (طبری 15993 به صورت مرسل روایت کرده).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (32 الی 35) در باره تصویری از سفاقت و نادانی مشرکان، به بحث گرفته میشود.

وَإِذَا قَالُوا لِلَّهِمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

و یاد آور شو زمانی که گفتند: پروردگارا! اگر این (دین) حق از نزد تو است، پس از آسمان سنگهایی بر ما بباران، و یا برای ما عذابی دردناک ببار. (۳۲) تفسیر:

«وَإِذَا قَالُوا لِلَّهِمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ»: و وقتی را به یاد بیاورید که میگفتند: ای خدا! اگر این قرآن که محمد آورده حق است، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ»: پس بر ما سنگهایی از آسمان بسان قوم لوط، نازل کن تا ما را هلاک کند. آن‌ها این سخن را از روی تمسخر و استهزاء می‌گفتند و آن را بعید و دور از حقیقت می‌دانستند و در ضمن هدف شان تحدی و به مبارزه طلبی نیز بود.

«أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ (32)»: یا عذاب دردناک بر ما نازل فرما که ما را نابود کند. این دعا از جانب آنها ریشخند و تمسخر بود.

باید گفت که: این‌گونه نفرین‌ها، یا از شدت تعصب و لجاجت است و یا برای عوام‌فریبی است که بر خود نفرین می‌کنند تا مردم ساده‌دل احساس کنند که آنان حق هستند و اسلام، باطل است.

در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات تقدس‌نمایی و سوگند یادکردن‌ها، از وسایل کاری دشمن است که برای فریب مؤمنان مورد استفاده قرار داده میشود. به تأسف باید گفت که: عناد و لجاجت، انسان را تا مرز رضایت به نابودی خویش هم پیش می‌برد. مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: این آیه منتهای جهل و شقاوت و عناد مشرکین مگه را نشان می‌دهد. یعنی، آنها می‌گفتند: الله، اگر دین اسلام که ما از مدت دراز و با این همه جدّ و جهد به تکذیب آن می‌پردازیم، حق است؛ پس تأخیر برای چیست؟ و ما نیز چرا مانند اقوام سلف سنگبار نمی‌شویم؟ و یا ما نیز به عذابی مانند آنها مبتلا و مستأصل نمی‌شویم؟

این کثیر گفته است: این امر از فراوانی نادانی و شدت تکذیب و عداوت آنها ناشی میشود، و برای آنها بهتر بود که بگویند: بار خدایا! اگر این قرآن حق است و از جانب تو نازل شده است ما را بر آن هدایت فرما و توفیق پیروی آن را به ما عطا نما. اما به سبب ابله‌ی و نادانی خود درخواست تعجیل عذاب کردند. (مختصر ابن کثیر ۱۰۱/۲).

داستان ذی عبرت:

از حضرت معاویه رضی الله عنه نقل است که به یک نفر از اهالی سباء گفت: قوم شما زمانی که زنی بر آنان حکومت می‌کرد چقدر ابله و نادان بودند! آن مرد گفت: نادان‌تر از قوم من قوم شما بود که وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را به سوی حق دعوت کرد گفتند: «اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ» بار خدایا! اگر این حق است و از جانب تو آمده است، از آسمان سنگ بر ما نازل

فرما یا ما را به عذابی دردناک مبتلا کن. و نگفتند: اگر حق است و از جانب تو آمده است، ما را به سوی آن هدایت فرما. معاویه رضی الله عنه ساکت ماند.

شان نزول آیه 32:

ابن جریر طبری از سعید بن جبیر روایت میکند که: «وإذ قالوا اللهم...» در مورد نضر پسر حارث نازل شد که میگفت: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: «وای بر تو! این، کلام پروردگار جهانیان است.» بخاری و مسلم از انس نقل میکنند که: أبوجهل پسر هشام گفت: «اللهم إن كان هذا هو الحق...» خداوند در جواب فرمود: «و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم.» واحدی از ابن عمر نقل میکند که: مشرکان در وقت طواف پیامبر صلی الله علیه وسلم نعره (آواز) می کشیدند و استهزا و تمسخر اش می کردند و کف می زدند که آیه‌ی: «و ما كان صلاتهم عند البيت...»، نازل شد.

مفسران می نویسند: هنگامی که أبو جهل از مکه به معرکه بدر روان می شد، این دعا را در پیشگاه کعبه مکرّمه نموده بود؛ عاقبت، هرچه خواست نمونه آن را در بدر دید؛ خودش با شصت و نه سردار، به دست مسلمانان ناتوان بی سر و سامان مقتول گردید؛ و هفتاد نفر سردار در ذلت اسارت، گرفتار شدند؛ بدین وسیله الله متعال بنیاد آنها را برافکند. البته، مانند قوم لوط از آسمان بر آنها سنگ نبارید؛ اما مثنی سنگریزه که الله متعال به دست محمد صلی الله علیه وسلم بر آنها افکنده بود، مثال کوچکی از آن سنگباران آسمانی بود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ 17 انفال» (شما (با نیروی خود)، آنان (کفار) را نکشتید، بلکه خداوند (با امدادهای غیبی) آنها را به قتل رساند. (ای پیامبر!) آنگاه که تیر افکندی، تو نیفکندی، بلکه الله افکند (تا کافران را مرعوب کند) و تا مؤمنان را از سوی خویش به آزمونی نیکو بیازماید، زیرا خداوند، بسیار شنوا و داناست.)

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

ولی خداوند بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر میبری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش میکنند، خدا عذاب کننده آنان نخواهد بود. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَنْتَ فِيهِمْ»: در حالی که تو در میان آنان بسر می‌بری. «وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»: در حالیکه طلب آمرزش را دارند. مراد از عذاب مورد نظر در آیه مبارکه، عذاب و بلای بزرگی است که یکبارہ ایشان را هلاک و نابود سازد؛ نه عذاب و بلای جزئی و معمولی.

تفسیر:

قابل تذکر است که: دو چیز وسیله امنیت و محافظت از عذاب الهی است: وجود پیغمبر در میان مسلمین، و استغفار به درگاه رب العالمین. البته اولی اختصاص به مسلمانان صدر اسلام، و دومی مربوط به همه مؤمنان در تمام قرون و اعصار میگردد.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»: الله متعال هم به پاس احترام به پیامبر در رد این سخن بیهوده آنان چنین فرمود. ای محمد! تا تو در میان آنان در شهر مکه مقیم باشی، الله عذابشان نمی دهد و اگر به سوی الله باز آیند مورد رحمت او قرار خواهند گرفت.

در این هیچ جای شکی نیست که آنها مستحق عذاب اند اما به خاطر اکرام و احترام تو، در حالیکه تو ای محمد! در بین آنها هستی، آنها را عذاب نمی‌دهیم. عادت و حکمت الله متعال چنان مقرر است که امتی را در حالی که پیامبرشان در بین آنها است، عذاب ندهد. ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: هرگز ملتی با وجود پیامبرشان در بین آنان عذاب ندیده‌اند. (البحر ۴/۴۸۹). در اینجا منظور از عذاب استیصال و نابودی است. «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْذِرُونَ (33)»: الله متعال عادت نکرده است کفار را عذاب دهد در حالیکه در بین آنان افرادی مؤمن قرار داشته باشند و از خدا طلب آمرزش و بخشودگی میکنند. اشاره است به استغفار مسلمانان مستضعفی که در بین آنها زندگی می‌کردند.

ابن عباس (رض) گفته است: در بین آنان دو حاشیه‌ی امنیت موجود بود، یکی وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگری استغفار، پیامبر هجرت کرد و رفت ولی استغفار تا روز قیامت باقی است. (تفسیر رازی ۱۵/۱۵۸).

قابل یادآوری است که: توبه و استغفار، دارای اهمیت بخصوص و بسزای در نزد الله متعال میباشد، چنانکه توبه و استغفار سرنوشت امتی را نیز تغییر میدهد.

مفسران مینویسند که: سنّه الله اینست که چون بر قومی بنابر تکذیب انبیاء عذاب فرود آید، ما پیغمبر را از آنها بیرون می‌کنیم. زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از مکه جدا ساختیم، اهل مکه در عذاب بدر گرفتار ساختیم. (بنقل از تفسیر کابلی).

قابل تذکر است که از فحواى آیه مبارکه معلوم می‌شود که: رفع عذاب از آنان بنابر به دو دلیل بود:

1 - این که پیامبر نور و رحمت در میان آنان بود،

2 - الله میدانست که فرزندان و نسل جدیدشان، پرچم اسلام را بر دوش میگیرند و به الله و پیامبر، ایمان می‌آورند و برخی از خود آنان هم به دین اسلام می‌گروند. بنابر این، آنان را نابود و ریشه کن نکرد؛ هر چند می‌بایست نیست و نابود شوند.

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

و چه چیزی مانع آنان است الله آنها را عذاب نکند، حال آن که [مردم مؤمن را] از ورود مسجد الحرام منع می‌کنند، و آنها متولیان مسجد الحرام نیستند، و متولیان آن نیست مگر پرهیزگاران، ولیکن بیشتر آنها (این حقیقت) را نمی‌دانند. (۳۴)

تفسیر :

«وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ»: چه خصوصیتی در آنها وجود دارد تا خدای تعالی عذاب را از آنها باز دارد در حالی که مستحق چنین عذابی‌اند، در حالی که هنوز بر نافرمانی و گمراهی اصرار می‌ورزند؟

«وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و چرا آنها را بر عملکردشان عذاب نکند، در حالیکه اهل اسلام را از داخل شدن به مسجد الحرام مانع میشوند، همانطور که در سال حدیبیه مانع پیامبر صلی الله علیه واله وسلم شدند و همانطور که او و مؤمنان را به مهاجرت ناچار کردند.

«وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ»: کفار، خود را به ناحق متولی مسجد الحرام می‌پنداشتند، آنان شایستگی سرپرستی آنرا نداشتند؛ چون مشرک بودند.

به هیچ وجه درست نیست چنین کسانی متولیان و سرپرستی حرم و امانت نگهداران خانه خدا باشند به خصوص درحالتیکه به الله متعال شرک می‌ورزند و پیامبرش را تکذب می‌کنند. «إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّفُونَ»: تولیت خانه‌ای که به دست ابراهیم خلیل علیه السلام و بر اساس تقوا ساخته شده، نباید به دست افراد بی تقوا باشد. بناءً کسی مستحق تولیت خانه خداست که به اوتعالی ایمان داشته باشد و از پیامبرش پیروی و با هدایت او رهیاب شود و اوامرش را اطاعت و از نواهی‌اش اجتناب کند چنین کسی مستحق سرپرستی و عده داری شرف رعایت خانه کعبه است. این رد سخن مشرکان است که می‌گفتند: ما متولیان کعبه هستیم زیرا اولیای و مستحق بودن خانه خدا جز متقیان نیستند یعنی: متولیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن الله متعال است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آنگاه تلاوت کردند: «إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» (الأنفال: 34). «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی الله، یا شایسته تولیت حرم وی است.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (34)»: اما اکثر آنان نادان و ابله‌اند؛ زیرا می‌گفتند: ما سرپرست بیت و قوم هستیم، هرکس را که بخواهیم مانع می‌شویم و به هر کس که بخواهیم اجازه‌ی ورود می‌دهیم. منظور از آیه بیان این مطلب است که به سبب گناهان زشتشان آنها مستحق عذاب و استیصالند، اما خدا به احترام پیامبر صلی الله علیه وسلم و استغفار مسلمانان مستضعف آن را از آنان برداشته است.

شان نزول آیه 33:

512- ابن جریر از یزید بن رومان و محمد بن قیس روایت کرده است: قریشیان به یکدیگر می‌گفتند: خدا تنها محمد را از بین ما اعزاز و اکرام کرده است؟ پروردگار! اگر این قرآن برحق و از جانب تو آمده است، بر ما از آسمان سنگ ببار، شب که شد از گفتار خود پشیمان شدند و گفتند: بار خدایا! از گناهان ما درگذر. پس خدای عزوجل «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (33) وَمَا لَهُمْ إِلَّا لِيُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (34) را نازل کرد. (طبری 16015 آنرا روایت کرده است).

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)
و نماز آنها (مشرکین که مدعی هستند ما هم نماز داریم) در نزد کعبه نبود مگر چیزی جز صفیر کشیدن «صوت کشیدن» و کف زدن (یعنی به جای نماز خواندن چنین تمسخری می‌کردند)، پس (به آنها گفته شد که) عذاب را به سزای کفر تان بچشید. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَلَاتُهُمْ»: نماز ایشان. دعا و عبادت ایشان. «مُكَاءً»: سوت‌کشیدن.
«تَصَدِيَةً»: کف زدن. از ماده (صدد) و در آن دال دوم به یاء قلب شده است. یا از (صَدِي) و ناقص یائی است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)
تفسیر:

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً»: از جمله از اعمال ناپسند آنها یکی هم این است. که عبادت و نمازشان در کنار بیت الحرام، نماز مشرکان در کنار حرم جز

شیپور نواختن و کف زدن چیز دیگری نبود، در چنین کارها و چنین حرکات نه عبادت خداست و نه طاعتی مشروع و نه سنتی پیروی شده، تمام این‌ها گمراهی، نادانی و سفاهت است. این کار را وقتی انجام می‌دادند که مسلمانان در نماز بودند تا نماز آنها را به هم زنند؛ یعنی آنها نماز و تقرب به الله را به کف و سوت زدن تبدیل کردند.

ابن عباس (رض) فرموده است: قریش لوچ، عریان، برهنه و بدون لباس سوت زنان و کف زنان به طواف بیت الله می‌پرداختند. (طبری ۵۲۴/۱۳).

به تأسف باید گفت که: در طول تاریخ، مراسم دینی و مذهبی دستخوش تحریف و یا آمیخته به اموری لغو و خرافات شده است.

همچنان در برخی از اوقات مقدس‌ترین مراکز، صحنه‌ی بالاترین خرافات میشود. و در این هیچ جای شکی نیست که: کفر و بی‌احترامی به مقدسات، عذاب الهی را بدنبال دارد. «فَدُوُّوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (35)»: «لجاجت و استمرار در کفر و انحراف، عامل نزول عذاب است، پس ای دشمنان الله عذاب او تعالی را در دنیا با کشته شدن، اسارت، شکست در معرکه بدر بچشید و در آخرت با آتش و غضب خدای جبار. این‌ها کفر شما و پیامد جنگ شما با دوستان خداست.

شان نزول آیه 35:

514- ک: واحدی از ابن عمر (رض) روایت کرده است: در زمان جاهلیت حین طواف کعبه کف می‌زدند و فریاد می‌کشیدند، پس الله متعال این آیه را نازل کرد (واحدی در «اسباب نزول» 480 از عطیة عوفی از ابن عمر روایت کرده). 515- ابن جریر از سعید بن جبیر [روایت کرده است: هرگاه قریش در اثنای طواف با نبی کریم (رو به رو می‌شدند با تمسخر و استهزاء کف می‌زدند و صوت می‌کشیدند پس این آیه نازل شد) طبری 16048 از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) و 16049 از سعید به صورت مرسل روایت کرده است.)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (36 الی 37) در مورد موضوع به هدر دادن پاداش انفاقی که بدان وسیله راه خدا را بر روی مردم می‌بستند، بحث می‌نماید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾

مسلمانان کسانی که کفر ورزیدند مال‌های خود را برای منع نمودن مردم از راه و دین الله انفاق می‌کنند، پس زود است که آن را انفاق کنند، باز (عاقبت) آن انفاق‌شان سبب حسرت برایشان خواهد شد، و باز مغلوب می‌گردند. و آنانی که کفر ورزیدند به سوی دوزخ حشر می‌شوند. (۳۶).

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: هر آینه کافران خرج میکنند اموال خود را، تا بازدارند مردمان را از راه الله؛ یعنی اینکه کافران اموال خود را به منظور جنگ با الله از طریق ممانعت مردم از داخل شدن به دینش و آزار و اذیت بندگان و فساد و تباهی‌گری در زمین به مصرف می‌رسانند و گمان میکنند که این کار، آنها را یاری می‌رساند و نفعی به حال‌شان دارد.

مفسران می‌نویسند در معرکه بدر، بدر دوازده رئیس کفار به ذمه گرفته بودند که هر روز یکی از آنها طعام سپاه را تهیه کنند؛ چنانکه يك نفر در يك روز ده شتر ذبح می‌کرد. چون

شکست افتاد، هزیمت‌یان در مگه با ابو سفیان و امثالش گفتند هر قدر متاع تاجرانی که در کاروان است به غرض انتقام گرفتن از محمد- صلی الله علیه وسلم- صرف شود، و همه بر آنها راضی شدند.

«فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً»: یعنی این اموال را خرج می‌کنند و بعدا موجب ندامت و پشیمانی آنان میشود؛ چون مالشان از دست میرود و به آرزوی خودنرسیده و نمی‌توانند نور الله را خاموش و آیین کفر را مستقر نمایند.

«ثُمَّ يُغْلَبُونَ»: خبر دادن از غیب است؛ یعنی نهایت و عاقبت آنها شکست و فرار است. باید گفت، پلان‌ها و توطییه‌ها و تلاش‌های کافران تنها مواجه به شکست دنیوی نمی‌شوند، بلکه عذاب آخروی نیز در بر دارند.

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (36)»: آنان که بر کفر می‌میرند به سوی جهنم برده میشوند، («يُحْشَرُونَ»: یعنی رانده می‌شوند. گردآورده می‌شوند.) پس حسرت و ندامت عظیمی است برای آنان که زنده مانده و آنان که بر کفر مردند!

واقعیت اینست که: بی‌ایمانی و کفر، سبب سقوط انسان و ورود به دوزخ است؛ چون در این جهان مقهور و مغلوب، و در آخرت معذب شوند؛ دست افسوس به هم ساینند، و گویند: ثروت ما بر باد رفت، و موفقیتی حاصل نشد! چنانکه در قدم اول در معرکه بدر؛ و باز در احد، و سایر مواقع، قوای جسمی و مالی خود را صرف کردند، و دیدند که هیچ نتوانستند؛ و در نتیجه هلاک یا مفتضح شده، از کفر توبه کردند!

قابل تذکر است که برخی از مفسران نزول این آیه مبارکه را درباره‌ی بودجه‌ی سنگینی که کفار مگه برای جنگ بدر خرچ کردند، منسوب میدانند، ولی عمومیت آیه، شامل همه‌ی مصارفی میشود که در مبارزه و مقابله با اسلام و مسلمانان بخرچ میرسد. در ضمن قابل تذکر است که: کفار در طول تاریخ برای جلوگیری از نشر و بخش دین مقدس اسلام، اموال خود را به خرچ می‌رسانیدند، ولی در نهایت نتیجه‌ای جز حسرت و شکست قطعی چیزی دیگری را کمایی نکردند.

شان نزول آیه 36:

516- ابن اسحاق میفرماید که: زهری، محمد بن یحیی بن حبان، عاصم بن عمیر بن قناده و حصین بن عبدالرحمن برای من گفته اند: چون قریش در جنگ بدر دچار مصایب درد آور گردید و به مکه بازگشت، عبدالله بن ابو عکرمه بن ابوجهل و صفوان بن ابو امیه همراه گروهی از مردان قریش که پدران و فرزندان‌شان در جنگ کفر و ایمان در معرکه بدر هلاک شده بودند، نزد ابوسفیان و همراهان او که کاروان تجارتی قریش را هدایت می‌کردند رفتند و اظهار داشتند: ای گروه قریش، محمد در حق شما ظلم روا داشت و نخبگان شما را کشت. اینک شما با پرداخت اموال این کاروان ما را در جنگ او مساعدت کنید، امید که از وی انتقام بگیریم. قریش این کار را انجام دادند. و در باره آن‌ها همچنان که از ابن عباس (رض) روایت است آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (36)» نازل شد. (طبری 16077 از ابن اسحاق روایت کرده است).

517- ابن ابوحاتم از حکم بن عتیبه روایت کرده است: ابوسفیان چهل اوقیه (اوقیه، وزنه‌ای است معادل هفت مثقال.) طلا برای تجهیز سپاه شرک خرج کرد و این آیه در مورد او نازل گردید (طبری 16072 روایت کرده و این مرسل است).

518- ابن جریر از ابن ابزی و سعید بن جبیر روایت کرده است: اُبوسُفیان در جنگ اُحد دو هزار نفر را از قبایل مختلف اجیر کرد تا در جنگ علیه مسلمانان و رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان سپاه شرک باشند. پس این آیه در باره او نازل شد. (طبری 16070 از سعید بن جبیر و ابن ابزی و واحدی در «اسباب نزول» 482 از سعید بن جبیر و ابن ابزی به قسم مرسل روایت کرده اند).

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾

تا خدا ناپاکان (کافران) را از پاکان (مؤمنان) جدا کند، و ناپاکان را روی یکدیگر گذارد، پس همه را متراکم و انباشته سازد و یکجا در جهنم قرار دهد؛ [به راستی] آنانند که زیانکار واقعی اند. (۳۷)

تفسیر:

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»: الله متعال این کار را انجام میدهد تا بین اهل حق و اهل باطل تفاوت ایجاد شود. یعنی مؤمنان پاک را از کافران پست و شرور جدا نماید. منظور از پاک و ناپاک مؤمن و کافر است.

جداسازی طرفداران حق از باطل، از سنت‌های الهی است. «لِيَمِيزَ اللَّهُ» چنانکه در روز قیامت نیز خطاب میشود: «وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (یس، 59). و ای گناهکاران امروز [از بی گناهان] جدا شوید. (۵۹)

باید گفت که از نتایج جنگ حق و باطل، روشن شدن روحيات، انگیزه‌ها، عملکردها، تعهدات و توطئه‌هاست تا جوهره‌ی انسان‌ها کشف شود. «وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ عَلَى بَعْضٍ»: و بعضی از کافران را بر بعضی دیگر قرار دهد و مسلط گرداند.

«فَيَرْكُمَهُ»: جَمِيعًا و آن‌ها را بر هم انباشته و توده کند و بر اثر شدت تراکم و ازدحام عده‌ای بر بعضی دیگر قرار گیرند.

«فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ»: و سپس همه را در آتش دوزخ بیندازد. «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (37)»: و حقیقتاً که این‌ها زیانکارانی‌اند که زندگی در سایه نعمت ماندگار را از دست داده و از همه شدیدتر عذاب میشوند، خسارت واقعی انسان، دوزخی شدن اوست.

سپس الله سبحان و تعالی از آنان توبه و پشیمانی خواست، و آنها را از اصرار بر کفر و گمراهی بر حذر داشت و فرمود:

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (38 الی 40) در باره فضل الله متعال نسبت به بندگان، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾

به کسانی که کافرند بگو: اگر از کفر شان بازایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [چون جنگ با پیامبر و باز داشتن مردم از راه الله، و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجدالحرام] از آنان بخشیده خواهد شد، و اگر [به کفر و عداوت مسلمانان] بازگردند،

بی‌تردید همان سنت خدا که در رابطه با [عذاب و هلاک] پیشینیان جاری شد [بر آنان نیز جاری می‌شود]. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«انتها» ، به معنای پذیرش نهی و دست برداشتن و انجام ندادن کاری به خاطر نهی از آن کار است.

تفسیر :

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: اگر آنها شرک را ترک کنند و داخل اسلام شوند خدای تعالی گناهان گذشته‌شان را می‌بخشد. پیامبر مأمور است سنت خداوند، (مغفرت در صورت توبه کردن و سرکوبی و نابودی در صورت لجابت کافران) را به مردم ابلاغ کند. در اسلام، همواره راه توبه و اصلاح به روی اشخاص باز است و بن‌بست وجود ندارد. برخی از مفسران گفته اند معنای این عبارت آن است که اگر کافران از کفر دست بردارند و مسلمان شوند، کفر و گناهان گذشته آنان مورد عفو و بخشش قرار داده میشود و مانند مویی که آنرا از خمیر بر میکشند، آثار آن را از وجودشان بیرون خواهند آورد و از این روی رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الاسلام يجب ما قبله، اسلام آنچه را گذشته است، برمی‌دارد.

همچنین گفته اند: کافر حربی اگر مسلمان شود، دیگر هیچ مسئولیتی نخواهد داشت، اما کافر ذمی اگر مسلمان شود تنها حق مسلمانان بر عهده او خواهد بود و قضای حقوق الله از عهده او برداشته میشود. و امام ابوحنیفه به همین حکم استناد کرده و فتوا داده است که اگر شخص مرتد مسلمان شود، قضای عباداتی که در حال ارتداد انجام نداده است، همچنین عبادات ترک شده پیش از آن نیز بر او واجب نخواهد بود و عبارت «و این یعودوا» را به ارتداد تفسیر کرده است. و بناءً بر آن که ضمیر به الله برگردد، برخی از قاریان «یغفر لهم» را به صیغه معلوم خوانده اند. (بنقل از تفسیر کشاف) بصورت کل باید گفت که: دین مقدس اسلام، جنگ طلب نیست، بلکه در پی اصلاح است. «وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (38)» قانون عادلانه و حکیمانه‌ی الهی در طول تاریخ، نسبت به همه یکسان و تغییر ناپذیر بوده است طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: و اگر به جنگ و ستیز و تکذیب تو برگشتند، بدانند روش من در نابود کردن و به هلاکت رساندن تکذیب کنندگان بیان شده و با آنها نیز چنان خواهیم کرد.

این عمل الله متعال مبتنی بر رحمت وسیع و عفو اوست، چون او توبه را بر دشمنان خود عرضه داشته تا آنها را از این طریق به سوی دین ترغیب کند، ولی اگر آنها دوباره به جنگ با مسلمانان بازگردند و به پروردگار عالمیان کفر ورزند، در چنین حالتی روش الله متعال در تعامل با دشمنانش کاملاً واضح و آشکار است، چنان‌چه این روش در امت‌های سابق، گذشته و در میان آنها یا تباهی و ویرانی و تعدیب تبلور یافته است.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ انْتِهَآءَ فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹)

و (اگر به عداوت تان بازگشتند پس با آنها بجنگید تا فتنه (شرک) باقی نماند، و دین، همه برای الله باشد. پس اگر باز آمدند (از کفر)، یقیناً الله به آنچه می‌کنند، بیناست. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَةٌ»: از دین برگرداندن. بلا و آشوب.
 «يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»: مراد این است که ادیان باطله از میان رود، و جز دین اسلام بر جای نماند. دین و پرستش همه خاص الله باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:
 «وَوَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»: ای مسلمانان! با مشرکان تا زمانی بجنگید که شأن و شوکت آنها بشکند و سلاح های شان نابود گردد و جمع شان شکست بخورد و تانیرویی که باحق بجنگد و یا گروهکی که در برابر دین بایستد وجود نداشته باشد و تا تمام عبادت ها از آن خدای متعال قرار گیرد و هیچکس جز او پرستش نشود و هیچ حکمی جز حکم او نافذ نگردد و زندگی کلاً اسلامی شود.
 ابن عباس (رض) فرموده است: فتنه یعنی شرک؛ یعنی تا یک نفر مشرک بر سطح کره ی زمین باقی نماند.

ابن جریر فرموده است: تا زمانی که مؤمن در دینش دچار فتنه نگردد. (تفسیر طبری ۵۳۸/۱۳). هدف از جهاد در اسلام، بصورت کل رفع فتنه و سلطه ی کفار و ایجاد فضای سالم برای دعوت به حق است.

«وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»: ادیان باطل، مُضْمَل شده و جز دین اسلام دینی باقی نماند. مفسر آلوسی گفته است: اضمحلال ادیان یا با نابودی تمام پیروانش صورت میگیرد و یا با برگشتن آنها از بیم کشته شدن تحقق می یابد. (روح المعانی ۲۰۷/۹).
 مفسر تفسیر کابلی می نویسد: در ظاهر، اگر از کفر و شرارت خویش باز آیند؛ قتال به آنها نیست؛ احوال ضمائز و کیفیت آینده آنها به الله متعال حواله شود؛ هر چه کنند از علم الهی پنهان مانده نمی تواند.

مسلمانان مکلفند که صرف بروفق حال ظاهر عمل کنند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: در حدیث است: «أمرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا «لا اله الا الله»؛ فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها؛ و حسابهم على الله عز و جل».
 «فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (39)»: دشمنان، در هر مقطع که دست از جنگ بکشند، با آنان، برخوردی مناسب در همان مقطع صورت میگیرد طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و هرگاه اهل باطل از جنگ با اسلام خود داری نموده و سلاح خود را کنار بگذارند و دشمنی را ترک کنند در چنین حالی خدای تعالی اعمال آنها را می داند و اگر راست بگویند و ایمان بیاورند خداوند به آنها ثواب و پاداش می دهد، ولی اگر بر کفر خویش اصرار ورزند حتماً به آنها کیفر می دهد.
 این آیه دلالت بر باز بودن دروازه رجا و امید برای هر گمراه دارد تا به سوی رحمت پروردگار خویش بازگردد.

باید متذکر شد که: جنگ و جهاد در اسلام، برای کشور گشایی نیست، بلکه برای گسترش مکتب اسلام و مقابله با فتنه است. در قرآن، فتنه بالاتر از قتل، «الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره، 217). بلکه شدیدتر از آن شمرده شده است.

«الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره، 191)

«فتنه»: معنای وسیعی دارد و شامل هر گونه اعمال فشار می شود. در قرآن، فتنه به معنای شرک نیز آمده است، شاید به این لحاظ که از سوی مشرکان انواع محدودیت ها و اعمال

فشارها بر فکر و روح حق‌طلبان و جامعه‌ی آنان انجام می‌گیرد، یا از آن جهت که شرک، موجب عذاب ابدی میشود. همچنین تحمیل کفر بر مؤمنان و انسان‌های پاک فطرت نیز فتنه است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ﴿٤٠﴾

و اگر روی گرداندند [باک نداشته باشید] بدانید که الله کارساز شماست، و الله بهترین کارساز و بهترین مددگار است. (۴۰)

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ»: واگر کفار از پذیرش حق دست بردارند و از توبه و پشیمانی اعراض کنند، بدانید که الله متعال با یاری و نصرت خود با شماست و به زودی آن‌ها را محو میکند؛ زیرا کسی که خدای تعالی دوست او باشد از هیچ چیزی نمی‌هراسد که او در مشکلات بهترین کمک‌کننده و در امور مهم برترین وکیل و در تمام مشکلات بسنده است و چه نیکو یاری دهنده‌ای است که پیامبرش را بر دشمنانش یاری میدهد و بهترین کمک‌کننده در حالت فتنه و مصیبت است. «نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ(40)»: با برکت است اسم او و مقدس است عظمتش و هر که اراده و لایتنش را دارد باید که در طاعت او تعالی اخلاص داشته باشد و هر کس نصرت و یاری او را دوست دارد باید که از امر او تعالی اطاعت کند.

واقعاً الله متعال، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می‌سپارد، نه ما را فراموش میکند، نه ما را برای نیاز خودش می‌خواهد و نه حق و اجر کسی را ضایع می‌سازد. «نِعْمَ النَّصِيْرُ»: به یاد داشته باشید که: یاری خداوند، برتر از همه‌ای یآوری‌ها است.

پایان جزء نهم

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی به برخی از مطالبی معرکه بدر زکری و اشاراتی بعمل آمد و این که می‌بایست مجاهدین بعد از قتال، به غنایم، یعنی اموالی که از طریق غلبه و پیروزی از مشرکین به دست آمده بود بپردازند، در اینجا حکم غنایم و کیفیت تقسیم آن را به بیان می‌گیرد و به دنبال آن بقیه‌ی حوادث مهم آن غزوه‌ی مبارک را مورد بحث و توضیح قرار میدهد. طوریکه در آیات متبرکه (41 الی 44) در مورد چگونگی تقسیم غنایم، هکذا منت خداوند متعال در معرکه بدر به، مؤمنان، بادر نظر داشت اینکه تعداد مؤمنان اندک و تعداد مشرکان زیاد بودند اشاراتی بعمل می‌آورد.

وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمْسَهُ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنِ السَّبِيْلِ اِنْ كُنْتُمْ اٰمِنْتُمْ بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقٰنِ يَوْمَ النِّقٰى الْجَمْعٰنِ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿٤١﴾

و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای الله و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر)، و یتیمان و مسکینان و مسافر در (راه ماندگان) است، اگر به الله و آنچه بر بنده اش روز جدا کننده حق از باطل، روز رویارویی دو گروه [مؤمن و کافر در جنگ بدر]

نازل کردیم، ایمان آورده اید [پس آن را به عنوان حقی واجب به الله و رسول و دیگر نامبردگان بپردازید]؛ و الله بر هرکاری تواناست. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غنتم»: غنیمت به دست آوردید، غنیمت: آنچه در جنگ از کفار گرفته میشود. «فیء»: آنچه بدون جنگ، یا از راه صلح، مانند جزیه از دشمن گرفته میشود. «خمس»: یک پنجم. ذی القربی: نزدیکان و خویشاوندان پیامبر از بنی هاشم و بنی مطلب. «الیتامی»: جمع یتیم، کودکان بی پدر. «المساکین»: جمع مسکین، بینوایان. «ابن السبیل»: در راه ماندگان (مسافرانی که به کمک مالی نیاز دارند و به محل و شهر خود دسترسی ندارند). «یوم الفرقان»: روز تشخیص، روز جدایی حق از باطل (روز بدر در سال دوم هجری در آن به وقوع پیوست). «التقی»: به هم رسید. الجمعان: دو گروه، دو جمعیت. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»: و ای مسلمانان بدانید که هر چه را در معرکه از اموال مشرکین به غنیمت گرفتید، کم باشد یا زیاد، «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» در پنج دسته تقسیم می شوند. حسن بصری گفته است: این اساس و کلید سخن است، دنیا و آخرت از آن الله است، (قرطبی ۱۰/۸). یعنی به عنوان تبرک و تعظیم باید نام الله بر آن ذکر شود. همانطور که در آیه ای (62) میفرماید: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ» (62) (منافقان) برای شما به الله قسم یاد میکنند تا شما را راضی کنند، در حالی که اگر ایمان آورده اند، شایسته تر آن است که خدا و رسولش را راضی کنند).

«وَاللِّرَّسُولِ»: یک سهم از یک پنجم به پیامبر صلی الله علیه وسلم داده می شود. «وَالَّذِي الْقُرْبَى»: و نیز به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وسلم میرسد که عبارتند از بنی هاشم و بنی مطلب.

«وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ»: و نیز برای این اصناف است از جمله یتیمان، آنان که پدرشان مرده است، و فقرا و نیازمندان، مسافر مسلمانی که از سفر خویش بازمانده است. «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ»: «اگر به خداوند ایمان آورده اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنائم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شمارا در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهار پنجم سهم خود قناعت ورزید، «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ» «و» اگر «و به آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خویش» محمد صلی الله علیه وسلم؛ «در روز فرقان» ایمان آورده اید، «يَوْمَ الْفُرْقَانِ» که در روز بدر؛ چون به وسیله ای آن حق را از باطل جدا کرد. «يَوْمَ التَّقَى» روزی که گروه و جمع مؤمنان با جمع کافران و سربازان رحمان با سربازان شیطان روبرو شدند.

«وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (41): خداوند با قدرت است و هیچ چیز او را ناتوان نمی کند، از جمله با وجود قلت عدد شما و کثرت افراد آنها، شما را منصور و غالب کرد.

خواننده محترم!

بر اساس تعالیم الهی در مورد غنائم این موضوع به اثبات میرسد که برای اجرای احکام شرعی، اول باید فضای روحی و روانی مناسب را فراهم نمود تا حکم شرعی، جایگاه

شایسته خود را در ضمیر و عقل مخالفان بیابد و بدین صورت کاملاً ثابت و استوار گردد و نتایج مطلوب را دربرداشته باشد.

بنابراین، این، الله متعال در قدم اول بندگان را از تعلق به غیر خود و دلبستگی به غنایم منع نمود تا جزو بندگان مخلصی قرار گیرند که لیاقت نصرت و اتمام نعمت را از جانب الله دارند.

آنان نیز هنگامی که جامعه عمل به فرامین الهی پوشیدند و مخلصانه جهاد نمودند، خدا آنانرا نصرت نمود و چنان مشمول فضل و کرم خود قرار داد که تصورش را هم نکرده بودند (رساله: صور و عبر من الجهاد النبوی فی المدينة، ص 61-62). طوری که در روایتی عبدالله بن عمر می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم با 315 نفر از یارانش به سوی بدر حرکت نمود. وقتی که آنجا رسید، گفت: بارالها این‌ها گرسنه هستند، سیرشان بگردان؛ پابرهنه هستند، سوارشان بگردان؛ برهنه هستند، بپوشانشان و خداوند نیز دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم را پذیرفت و آنان را فاتح و پیروز گرداند و غنایم هنگامی را نصیب آنان نمود. (سنن ابی داود، ج 5، ص 525، حسنه الالیانی).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در تقسیم غنایم جنبه عدالت و انصاف را در نظر گرفت به گونه‌ای که به تمام کسانی که به دستور ایشان جهت انجام وظایف مهم موفق به شرکت در جنگ نشده بودند، سهمی به اندازه سهم کسانی که حاضر بودند بخشید و بر این اساس که الله، بندگان را بیش از طاقت آنها مکلف نساخته است، بنابر این پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز خواسته خویش را از سپاهیان خود، بر این رویه، استوار گردانده بود؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۲۸۶» [البقرة: 286].

(خداوند، هیچ نفسی را بیش از طاقتش مکلف نمی‌گرداند. از آن هر نفس است ثواب اعمال نیک وی و به ضرر آن است جزای اعمال بدش. بارالها ما را مؤاخذه نگردان به آنچه فراموش و خطا کردیم. بارالها آن بار سنگینی که بر دوش گذشتگان گذاشته بودی، بر ما مگذار و آنچه را طاقت آن را نداریم، بر ما منه. ما را ببخش و از ما در گذر و بر ما رحم نما؛ تو هستی مولای ما؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان).

بر اساس مضامین این آیه، رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز مسلمانان را بیش از طاقتشان چه در شرائط عادی و چه در جنگ مکلف نمی‌گردانید. و به این دلیل درجنگ بدر نیز رسول الله، برخی از اصحاب را به جهت ملاحظه شرایط خانوادگی از شرکت در جنگ معاف نمود. طوری که حضرت عثمان (رض) را به خاطر مریضی همسرش، رقیه، که ضرورت به مراقبت داشت، از شرکت در جنگ معاف نمود. (بخاری، کتاب الفضائل، باب مناقب عثمان، ج 4، ص 245، شماره 3699)

غنیمت:

آن بخش از اموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی اعم از زمین، کالا، پول و... است که مسلمانان از کفار به غنیمت می‌گیرند و باید امام (زامدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآنند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به دست مالکان اصلی آن

و در عوض، مقرر کردن خراج بر آن، مخیر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین کما فی السابق ملک مالکان خود می‌گردد.

امام شافعی (رح) می‌گوید: خمس (یک پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود زیرا سهم الله متعال و رسول وی صلی الله علیه و سلم یکی است که در مصالح مؤمنان به مصرف میرسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق می‌گیرد که در آیه ذکر شده است. ولی امام ابوحنیفه (رح) می‌گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می‌شود: یتیمان، مساکین و در راه ماندگان (مسافران).

زیرا حکم سهم رسول خدا ص و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفته است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر (ص) برسد، فقط از باب فقر و مسکنت شان است چنانچه فقیر باشند نه از باب قرابت شان. مراد از (لذی القربی): اقارب پیامبر (ص)؛ یعنی بنی هاشم و بنی مطلب اند. این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، اما چهار سهم باقی مانده غنایم بر غنیمت‌گیری تقسیم می‌شود که در جنگ حضور داشته اند. مذهب امام ابوحنیفه (رح) در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم. «تفسیر انوار القرآن».

یوم الفرقان:

جنگ بدر را بناءً یوم الفرقان مسمی نمودند. این نام در زندگی مسلمانان از اهمیت بزرگی برخوردار است. مفسیر شهید سید قطب از توصیف روز بدر با نام «یوم الفرقان» توسط خداوند، این گونه تعبیر و تفسیر نموده است: جنگ بدر جنگی است که با تدبیر، توجیه، قیادت و مدد الهی آغاز و به پایان رسید و جداکننده حق و باطل بود. بلی! این جنگ بالفعل فاصله‌ای میان حق و باطل بود. اما کدام حق و کدام باطل؟ حق اصیلی که آسمان‌ها و زمین بر آن استوار هستند. حقی که فطرت زندگان و همه اشیاء بر آن استوار است. حقی که به صورت وحدانیت خدا در الوهیت، توانایی، تدبیر و تقدیر نمایان می‌شود و باطل نیز همان باطل واقعی است که زمین الله را فرا گرفته بود و حق را تحت الشعاع قرار داده بود و در زمین، طاغوت‌هایی را برافراشته بود که در زندگی بندگان خدا بر اساس خواهشات و تمایلاتشان تصرف می‌کردند. این فاصله بزرگ میان حق و باطل در بدر اتفاق افتاد و از آن روز به بعد هرگز با هم ملتبس نشدند. غزوه بدر میان حق و باطل فاصله‌ای کاملاً فراگیر، دقیق و عمیق ایجاد نمود که دارای ابعاد و جوانب متعدد بود:

- فاصله‌ای بین حق و باطل در اعماق ضمیر و وجدان.
- فرق بین وحدانیت کامل با تمام جوانبش در ضمیر و احساس و اخلاق و معاشرت.
- در عبادت و عبودیت و بین شرک با تمام اشکال به شمول بردگی وجدان در برابر غیر خدا، از اشخاص گرفته تا تمایلات، ارزش‌ها، اوضاع، رسوم و عادات.
- فاصله‌ای بود بین حق و باطل در زندگی واقعی و عملی.
- فاصله‌ای بین بردگی واقعی برای اشخاص، تمایلات، ارزش‌ها، دستورات و قوانین، رسوم و عادات و بین رجوع در تمام این موارد به سوی خداوند، ذاتی که غیر از او نه معبودی و نه قدرتی و نه حاکمی و نه قانونگزاری وجود دارد.

در جنگ بدر مسلمانان چنان قدرت و نیرو گرفتند که جز در برابر خداوند در مقابل هیچ نیرویی کرنش نمی‌کردند و دارای چنان توان و مقاومتی گردیدند که جز در برابر حاکمیت شرع الهی در مقابل هیچ نیرویی تسلیم نمی‌گردیدند و بالاخره با غزوه بدر توده‌های بشری از زیر یوغ طاغوت‌ها آزاد گردیدند.

جنگ بدر، فاصله‌ای بود بین دوره‌ای از تأریخ حرکت اسلامی که عبارت بود از: دوره صبر، تحمل، انتظار و دوره قدرت، حرکت، جهیدن و آغازیدن و با این جنگ، اسلام با تصویری جدید از زندگی، نظامی نوین برای حیات، نظامی جدید برای جامعه و شکلی جدید از دولت روبرو شد. (فی ظلال القرآن، ج 3، ص 1521 - 1522).

مفسر تفسیر فی ظلال قرآن در پایان می‌افزاید: جنگ بدر فاصله‌ای بود بین حق و باطل از جهتی دیگر، جهتی که آیه قرآن به آن اشاره دارد: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ۗ لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبَيِّنَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۗ» [الأنفال: 7-8]. «آنگاه که خدا یکی از آن دو گروه (کاروان یا لشکر قریش) را به شما وعده داد که از آن شما است، شما دوست داشتید که کاروان از آن شما باشد؛ ولی خدا با سخنانش حق را به کرسی می‌نشانند و ریشه کافران را می‌خشکاند تا حق را اثبات و باطل را ویران نماید؛ اگر چه مجرمان این را نپسندیدند».

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةِ وَيْحِي مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿42﴾

و [یاد کنید] وقتی که شما در جانب نزدیکتر بودید، و آنان (دشمنانتان) در جانب دورتر بودند و قافله (آینده از شام) در پائین‌تر از شما (در کنار ساحل) قرار داشت. و اگر با یکدیگر وعده (جنگ) میکردید و ناگهان حکم جنگ صادر نمیشد. البته در وعده مخالفت میکردید، و لیکن (ناگهانی به شما دستور جنگ داده شد) تا الله کاری را که انجام دادنی بود، به انجام برساند، تا کسی که به دلیل واضح هلاک شدنی بود، هلاک شود. و کسی که به دلیل واضح زنده ماندنی بود، زنده بماند. و یقیناً الله شنوا و داناست. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«العدوة الدنيا»: کناره‌ی نزدیکتر، دامنه‌ی نزدیکتر کوه به مدینه، پایین کوه.

«العدوة القصوى»: دامنه‌ی دورتر، طرف دورتر نسبت به مدینه.

«الركب»: کاروان، کاروان ابوسفیان. «أسفل»: پایین تر. «لو تواعدتم»: اگر با هم وعده گذارده بودند، اگر با هم وعده داده بودید. «لیقضی»: تا به انجام برساند، تا پایان ببرد. «لیهلك...» تا [به سبب کفر و پس از دلیل روشن] نابود گردد. «بینه»: دلیل روشن. «یحیی»: به واسطه‌ی ایمان زنده شود و حیات تازه بگیرد. معرکه بدر به بی باوران مرگ داد و به اهل باور حیات بخشید.

کلمات «لیهلك و یحیی» استعاره از کفر و ایمان است. این آیه، تصویری گویا و دقیق معرکه بدر است که قرآن به شیوه‌ی زیبا آن را ترسیم کرده است که: خداوند از روی حکمت و مصلحتی که خود می‌داند، اسباب این نبرد را تدارک دید و گرنه قرار وعده گاه پیشینی در میان نبود. پیامبر صلی الله علیه وسلم صحنه‌ی این معرکه بدر را در خواب دیده بود که

مشرکان در برابر مؤمنان، اندک اند. این خواب، موجب دلداری و تقویت روحی مؤمنان گشت تا با اراده‌ی توانمند بر دشمن بتازند. (تفسیر فرقان).

«إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا»: ای مؤمنان! به یاد آورید روز «بدر» را هنگامی که شما در قسمت پائین مدینه جاگزین شده بودید. «وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى» و مشرکین در قسمت دورتر از مدینه جاگزین شده بودند و قرار داشتند. «وَالرَّكْبُ اسْفَلَ مِنْكُمْ» درحالیکه کاروان تجارتی قریش، اسی سفیان در مکان پائین‌تر از محلی که شما در کناره ساحل بحر قرار داشت.

«وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافِئُمْ فِي الْمِيعَادِ» و اگر بین شما و مشرکین موعدی برای جنگ و نبرد تعیین می شد شما از این موعد تخلف می‌ورزیدید، اما خدا با حکمت بی‌پایانش آن را آسان و تکمیل کرد.

در آیه متبرکه منطقه‌ی عملیاتی جنگ بدر به بیان گرفته شده است که: مسلمانان نزدیکتر از کفار به مدینه بوده اند یا آن‌ها در منطقه‌ای پایین‌تر و پست‌تر و دشمنان در بلندی و ارتفاع بوده‌اند.

در جنگ بدر، کفار نه تنها از نظر سلاح و تعداد نفرات و آمادگی روحی و جسمی برتری داشتند، بلکه از نظر منطقه‌ی استقرار نیرو نیز در حالات برتر قرار داشتند و میتوانستند از کنار بحر احمر، راهی برای فرار پیدا کنند، ولی خداوند مسلمانان را که تنها به قصد مصادره‌ی اموال کفار آمده بودند، با آنان روبرو ساخت و چاره‌ای جز درگیری نبود و تنها لطف خدا الله متعال بود که مسلمانان را به پیروزی رساند.

کعب بن مالک گفته است: پیامبر و مسلمانان به قصد یافتن کاروان قریش بیرون رفتند، تا این که بدون قرار و تصمیم قبلی، خدا آنان را با دشمن روبرو کرد. (طبری ۵۶۶/۱۳). مفسر امام فخر رازی در تفسیر خویش می‌نویسد: یعنی اگر شما با اهل مکه قرار جنگ می‌گذاشتید، به علت کمی تعداد تان و کثرت لشکر آنها، شما تخلف می‌کردید. (تفسیر رازی ۱۶۷/۱۵).

«وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»: اما بدون وعده و قرار، شما را در مقابل هم قرار داد تا الله اراده و قدرت خود را عملی نماید، اسلام و مسلمانان را قوت و نیرو بخشد و شرک و مشرکان را خوار و ذلیل نماید.

ابو سعود گفته است: هدف و غرض از آیه مبارکه این است که آنها به یقین بدانند پیروزی به دست آمده جز تحقق فرمان الله چیزی نبود، تا ایمانشان افزایش یافته و نیز خدا را سپاسگزار باشند، و قلبشان در رابطه با مقرر داشتن خمس مطمئن گردد. (ابو سعود ۲۴۰/۲).

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ»: این تقدیر الهی از این روی بود که تا کافر اگر کافر میشود بعد از اقامه برهان کافر شود و مؤمن اگر ایمان می‌آورد بعد از وضوح حجت ایمان آورد و خدای تعالی همه اقوال را می‌شنود، هم مخفی را و هم آشکار را و تمام افعال را نیز می‌داند چه درخفا انجام شود و یا در انظار عامه.

برخی از مفسران می‌نویسند: معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار

عذاب گردید، هلاکت وی بی هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت برای‌شان روشن و آفتابی شده است که دین خدا پیروز است و دوستانش فاتح و مسلط اند. «بنقل از تفسیر أنوار القرآن».

«وَيُخَيِّبُ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتَةٍ»: و هرکس ایمان می‌آورد، معلوم و مبین شود. (طبری می‌گوید: یعنی تا هرکس از خلق خدا می‌میرد، دلیل قاطعی مبنی بر حجت خدا داشته و بهانه‌ای نداشته باشد. و هرکس به زندگی ادامه می‌دهد، دلیلی داشته باشد. آنچه که ما اختیار کرده‌ایم، همان نظر جلالین است که واضحتر است و آیهی «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقِّقَ الْكُفْرَ عَلَى الْكَافِرِينَ»، مؤید آن است.) همانا معرکه‌ی بدر از دلایل درخشان نصرت و یاری خدا به دوستدارانش می‌باشد و دلیلی است روشن بر خوار کردن دشمنانش.

خداوند متعال قبل از قبل پیروزی مسلمانان را رقم زده بود، لذا صحنه‌ها و تصمیم‌ها دگرگون شد، «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» از همین‌جا میتوان او را شناخت که به همه چیز شنوا و آگاه است. «وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ(42)» و او بر اساس سمع و علم خود تقدیر نیکو نموده و قضا و تدبیر خود را به محکمی و استواری به انجام رسانیده است. او عواقب و مصیر هرکس را میتواند و هرکه را خواست نصرت داد و آنکه را اراده نمود به حکمت خود خوار و ذلیل نمود.

ترسیم مؤجزی از معرکه بدر:

در آیات متبرکه این سوره برخی از امدادهای الهی را پروردگار با عظمت در معرکه نصیب مؤمنان نموده که بشرح ذیل چنین به بیان گرفته میشود: در جنگ بدر شما به فکر مصادره‌ی اموال بودید و اصلاً آمادگی جنگی نداشتید.

«تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ» (آیه 7)

جنگ که پیش آمد، بعضی ناراحت بودید. «فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ» (آیه 5)

برخی از مرگ می‌ترسیدید. «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ» (آیه 6)

پریشان بودید و استغاثه می‌کردید. «تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ» (آیه 9)

برای تطهیر از ناپاکی‌ها و محکم شدن زمین ریگ‌زار، باران فرستادیم. (آیه 11)

اطاعت کامل از فرماندهی نداشتید. «قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (آیه 21)

برخی از شما قبلاً خیانت کرده بودند. (مانند ابولبابه) (آیه 27)

رهبرتان در معرض تهدیدها و توطئه‌ها بود. «يَمْكُرُ بِكَ» (آیه 30)

اگر کار به اختیار شما میبود، با این همه مشکلات، به توافق نمیرسیدید. «لَا خَتْلَفْتُمْ» 42»

این و نمونه‌های دیگری از آیات متبرکه که همه نشان می‌دهد پیش‌آمد جنگ بدر، یک طرح الهی برای نمایش قدرت مسلمانان و ضربه زدن به روحیه‌ی کفار و مشرکان بوده است.

به همین دلیل در آیه‌ی قبل، روز جنگ بدر، «روز فرقان» نامیده شد، زیرا آنقدر امدادهای غیبی نازل شد که حق و حقیقت برای همه روشن شد و با این وصف، هرکس بی‌توجهی کرد، از روی عناد و لجابت بود.

باید گفت که: پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، حجتی روشن بر علیه شرک و دلیلی واضح بر حقانیت توحید و اسلام است.

إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَاكٍ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكُمُ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

و [یاد کن] وقتی را که خدا در رؤیاهای مکررت [نفرات] آنان را [که بر ضد تو و اهل ایمان تصمیم به جنگ داشتند] به تو اندک و ناچیز نشان داد [تا آن را برای یارانت بیان کنی]؛ و اگر آنان را بسیار و زیاد نشان می داد، شما [ای یاران پیامبر!] قطعاً سست میشدید و در کار جنگ نزاع و اختلاف میکردید، ولی خدا شما را [با آگاه شدن از رؤیای پیامبر، از سستی و اختلاف] رهایی بخشید؛ زیرا الله از راز سینه‌ها آگاه است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُرِيكُمُ»: آنان را به تو می نمایاند، نشان می دهد. پیغمبر پیش از درگیری در خواب چنین دید که شمار دشمنان اندک است. مؤمنان از این خواب دل و جرأتی پیدا کردند. و الاً تعداد کافران بیش از هزار نفر بود، در صورتی که مؤمنان 313 نفر بودند. «لفشلتم»: البته شست می شدید. «لتنازعتنم»: حتما باهم به نزاع بر میخواستید. سلم: سلامت داشت، مصون داشت، محفوظ کرد.

تفسیر:

«إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَاكٍ قَلِيلًا»: ای محمد! به یاد بیاور از نعمت های که الله لشکر مشرکان را پیش از معرکه «بدر» در خواب تو اندک نشان داد و تو آن را به یارانت خبر دادی تا روحیه‌ی آنان را تقویت کنی و آنها را بر جنگ و ستیز با کفار تشجیع نمایی.

این آیه مبارکه بعد از بیان الطاف و امدادهای الهی نسبت به مسلمانان، از کم جلوه دادن کفار در چشم آنان یادآوری نموده میفرماید که در چند مرحله انجام گرفت: یکی آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را در خواب، اندک دید و نقل خواب برای مسلمانان، روحیه‌ی آنانرا بالا برد. دیگر آنکه مسلمانان را در دید کفار کم جلوه داد، تا آنان لشکر تازه نفس برای امداد، از مگه درخواست نکنند، که تفصیل آن (در آیه های بعدی به بیان گرفته میشود). مجاهد گفته است: خدا در خواب تعداد آنها را اندک به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ارائه داد، پیامبر هم آن را برای یارانش باز گفت که سبب ثابت قدمی و پایداری آنها شد. «وَلَوْ أَرَاكُمُ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ»: و اگر الله متعال تعداد و لشکر دشمنان را در خواب شما بسیار جلوه می داد و تو مسلمانان را در جریان این امر قرار می دادی یقیناً تردید میکردند، یارانت ترسیده و توان جنگ و ستیز با آنان را از دست میدادند. حسن بیان قرآن را بنگر که شکست و ناتوانی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت نداده است؛ بلکه گفته است: «لَفَشَلْتُمْ»: که اشاره است به اصحاب محمد.

توجه بفرماید: آیه با تعبیری دقیق میفرماید: «لفشلتم» اشاره به یاران پیامبر است، نمیفرماید: «لفشلت»: چون مقام حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، نزد پروردگار، بسیار والا و ارزنده است و نسبت سستی و آشفتگی را از ساحت او دور می گرداند.

«وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ»: وای گروه اصحاب! در مورد مسأله جنگ با آنها اختلاف پیدا می کردید. با آنها دچار تفرقه و اختلاف می شدند، «وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ»: ولی خداوند متعال شما را از شکست نجات و نگهداشت، و به عنایت خویش گذاشت که از میانه ترس و

تنازع و اختلاف به سلامت بگذرید، و شما را از ذلیل شدن حفظ نمود و حتی شما را با نصرت و یاری خود تأیید نمود و لشکرش را نازل کرد و در پی این امور بود که پیروزی به دست آمد، «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (43)»: الله متعال به آنچه دلها پنهان می دارند داناست، میداند که در دل های شما چه مایه جرئت و ترس و پایداری و بی قراری وجود دارد. از این روی قضای او بر اساس علم و تقدیرش بر اساس حکمت بود و او هر مسأله ای را فراخور حالش مقدر نموده و هر چیزی را در جایش گذاشته است.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (44)

و [یاد کنید] وقتی را که در جنگ بدر باهم برخورد کردید، دشمن را در چشم شما اندک نشان داد، و شما را نیز در چشم آنان اندک نشان داد [اگر چه در گرما گرم جنگ، شما را در نظر آنان بسیار و آنان را در نظر شما اندک نشان داد] تا الله پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده اش] انجام شدنی بود، تحقق دهد؛ و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود. (44)

تفسیر:

«وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ»:

قبل از همه باید گفت که: بهره برداری از حواس ظاهری نیز به دست پروردگار با عظمت است طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و یاد آورید روزی ای جماعت مؤمنان! زمانی را یعنی معرکه «بدر» را که با کفار درگیر شدید و لشکر کفار در نظر و دیدگان شما اندک جلوه گر شد و شما در نبرد با آنها تشویق شدید، و جرأت شما افزایش یابد. و تعداد شما را برای آنان اندک جلوه داد، تا برای رویارویی با شما خود را زیاد آماده نکنند. و اگر شما را زیاد می دیدند حتماً فرار می کردند.

ابن مسعود گفته است: در روز بدر تعداد آنها اندک به چشم می آمد، حتی به یک نفر گفتم: آیا تعداد آنها به یک صد نفر میرسد؟ (طبری ۵۷۳/۱۳). این حالت قبل از درگیر شدن دو سپاه بود، وقتی معرکه در گرفت الله متعال تعداد مؤمنان را فزون جلوه داد، لذا متعجب و بیمناک شدند، و شوکتشان کم گشت، و چیزی باور نکردنی را دیدند. این هم یکی از دلایل عظمت خدا در آن غزوه می باشد.

«لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»: زیرا پروردگار با عظمت اراده داشت تا این معرکه واقع شود تا دوستان خود را یاری و دشمنانش را شکست دهد و دین خود را غالب گرداند و باطل و اهلش را خوار و ذلیل کند، یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یک دیگر، برای آن بود تا خداوند متعال میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد، «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (44)»: سرانجام و عاقبت تمام امور به نزد الله متعال بر می گردد. که در آن به میل خود تصرف می کند و حکمش قابل تعقیب نیست و همو دانا و با عزت است.

باید یادآور شد که: پیروزی تنها به تعداد و کمیت افراد نیست، بلکه عواملی همچون ایمان و روحیه ی رزمندگان و لطف و تقدیر الهی هم عامل مهم در تعیین کننده بحساب می آید.

یک توضیح مختصر:

قابل تذکر است که قبل از آغاز جنگ، مسلمانان در نظر کافران کمتر از آن شماری که

بودند، نشان میداد؛ اما وقتی معرکه شروع شد، مسلمانان را دو برابر شمار اصلی خود می پنداشتند. اراده‌ی الله بر این بود تا بیم و هراس فرایشان گیرد و توانشان تضعیف گردد؛ همان گونه که الله متعال میفرماید: «قطعاً در برخورد میان دو گروه، در میدان نبرد بدر، برای شما (یهودیان) نشانه‌ای و درس عبرتی بود. گروهی در راه خدا پیکار میکردند و دیگری، کافر بودند و شیطان راهنماییشان بود. کافران، مسلمانان را به چشم خویش - نه، به خیال و گمان-، دو چندان میدیدند و بیم و هراس در دلهایشان راه یافت...» (ملاحظه فرماید سوره آل عمران آیه: 13 که میفرماید: «وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ») حکمت اندک جلوه نمودن مشرکان در دید مؤمنان، به دلیل تأیید و تصدیق رؤیای مبارک پیامبر و تقویت دل‌های مؤمنان بود و هم چنین، فلسفه‌ی اندک جلوه نمودن شمار مؤمنان در دید مشرکان این که: وقتی شمار آنان در نظر مشرکان، اندک آمد، در تدارک و آمادگی علیه مسلمانان، جد و جهد کافی از خود نشان ندادند و در صحنه‌ی معرکه هم راه گریز و چاره‌ای نداشتند؛ هر چند هنگام شروع نبرد در میدان کارزار، مسلمانان را دو چندان شمار واقعی خود دیدند. این بود که مسلمانان چیره و پیروز گشتند. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (45 الی 47) در باره نصایح و راهنمایی‌های نظامی، بحث بعمل می‌آید. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با جماعت (کفار در وقت جنگ) روبرو شدید، پس ثابت قدم باشید و الله را بسیار یاد کنید تا به نصرت و پاداش الهی دست یابید و رستگار شوید. (۴۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَقِيتُمْ»: برخورد کردید، ملاقات کردند. «فِئَةً»: گروه، دسته، جماعت، در این جا منظور گروه کافران است. «فَاثْبُتُوا»: پایداری کنید. «وَاذْكُرُوا اللَّهَ»: خدا را یاد کنید. پایداری و یاد خدا، موجب ظفر است. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا»: ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید و در جنگ با دشمنان دین، سست و جیون نشوید. یعنی وقتی با جماعتی کافر روبرو شدید، تا آنها را شکست می‌دهید در ستیز پایدار بمانید. در این هیچ جای شکی نیست که: لازمه‌ی ایمان، ثابت قدمی است. پایداری و یاد الله، رمز پیروزی در نبرد و رستگاری جاوید است.

«وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (45)»: و از زیاد گفتن ذکر الله متعال استعانت بجوئید که ذکر او تعالی بهترین کمک و توشه و قوی‌ترین سلاح و ابزار و برترین آمادگی برای جهاد به شمار میرود؛ زیرا با ذکر الله متعال رحمت نازل میشود و برکات الهی انسان را میپوشانند. با ذکر، صبر و شکر رستگاری بزرگ به دست می‌آید.

در یادآوری از ذکر در اینجا این نکته نهفته است که انسان همواره هنگام مشکلات به یاد دوستان و احباب خود می‌افتد و شکی نیست که بزرگترین دوست یک انسان مؤمن، خدای تعالی و بزرگترین عمل ذکر و سختترین آن جهاد است، از این روی مناسب این است که ذکر یاد گردد، چون کاری است سهل و آسان و دارای فوائد و عوائد نیکوست و

اگر ذکر نفعی هم نمیداشت همین قدر کافی بود. ذکر کنندگان کسانی‌اند که از دیگران به رستگاری دنیا و آخرت پیشی می‌جویند.

این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده کلی و اساسی می‌شود که اولین آنها ثبات و پایداری است.

چنانکه در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از الله متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست».

قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «والله را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بخصوص در هنگام اضطراب و مشوش بودن دل‌هایتان چراکه یاد الله متعال شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری میکند و او را به زبان‌هایتان یاد کنید و در میدان و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنانکه یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد گفتند: «وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (سوره البقرة: 250). «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش در کسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.

بزرگترین اسلحه صحابه (رض) این بود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، رکوع 4). مراد از ذکر و یاد الله متعال در آیه مبارکه، تنها ذکر زبانی نیست، بلکه توجه درونی و یاد لطف‌ها و امدادهای و وعده‌های و یاد عزت، عظمت و فرمان او نیز هدف است، در ضمن بادر نظر داشت اینکه، ما مأمور به ثبات قدم در جبهه‌ایم، «فَاتَّبِعُوا» اما همین پایداری را هم باید از خدا بخواهیم.

«رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا» (بقره، 250).

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾

و دیگر اینکه در اثنای جنگ الله و رسول او را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع (وکشمکش) نکنید تا سست و بد دل نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمایند که خداوند با استقامت کنندگان است. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاتنازعوا»: با هم نزاع نکنید. اختلاف نداشته باشید. «تفشلوا»: سست و ناتوان میشوید. «ریحکم»: توان و نیرو و شکوه شما. «ریح»: باد، کنایه از قدرت و شوکت است، همچون بادی که پرچم‌ها را به اهتزاز در می‌آورد و نشانه‌ی برپایی، کامروایی و عظمت است. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: در تمام اقوال و افعالتان از الله متعال و پیامبرش فرمان ببرید. و هرگز با فرمان آنان مخالفت نکنید.

در آیه‌ی قبل، به دو عامل از عوامل پیروزی مؤمنان یعنی «پایداری» و «یاد الله» اشاره بعمل آمد، و در این آیه مبارکه، عامل اطاعت و وحدت مطرح است، چنانکه در آیه‌ی قبل

به ثبات قدم از جهت جسم و ظاهر اشاره شد و در این آیه، از صبر در جنبه‌ی روانی و باطنی یاد شده است.

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی همانان پیروی، فرمانبرداری و اطاعت از الله و رسول اش در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات خویش به معرفی گرفته شده است.

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا»: و با یکدیگر نزاع و اختلاف نداشته باشید؛ که در این صورت بزدل و ضعیف میشوید، و از رویارویی با دشمن دوری می‌جوئید. و در ضمن به بروز اختلافات نیرو، توان و هیبت شما از بین می‌رود و از پیروزی و ظفر یافتن بر دشمن محروم می‌شوید.

قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی همانا عدم نزاع و اختلاف بایکدیگر و در بین خود است: تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جُبْن و سستی در جنگ می‌شود.

«وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ»: و نیرو و اعتبارتان از بین می‌رود و سستی و خلل بر شما حکمفرما خواهد شد. همچنان در صورت اختلاف و تنازع «شان و شوکتتان بر باد میرود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده است.

اتحاد و یکپارچگی و دوری از اختلاف و تفرقه، از دستورات اکید الهی است که در آیات متعدّد به آن فرمان داده است و این فرمان باید در تمام زمینه‌ها رعایت شود، مخصوصاً در حال جنگ و درگیری با دشمن که ضرورت بیشتری دارد، چنانکه خداوند متعال در سوره صف از اتحاد، نظم و هماهنگی مجاهدان تعریف کرده است. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ» (صف، 4) (همانا خداوند کسانی را دوست دارد که صف بسته در راه او پیکار کنند، چنانکه گویی بناء بسیار مستحکم سربی هستند).

«وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (46): و بر شماست تا در سختی‌ها و مشکلات صبر کنید و مشکلات را تحمل نمایید که خدای تعالی صبر کنندگان را به کمک و تأیید خود تأیید می‌کند و آن‌ها را با پیروزی خود گرامی می‌دارد.

ایمان به اینکه خداوند باصابران است، انسان را به صبر و پایداری سوق میدهد. نصرت و امداد الهی، با صابران است.

و این هم قاعده پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

باید گفت که: این آیه دلالت بر آن دارد که طاعت از الله و پیامبر و همچنان باجماعت مسلمانان بودن سبب قوت و نیرومندی و راهی به سوی رستگاری و پیروزی است و اینکه اختلاف و چند دستگی سبب ناکامی و شکست می‌شود.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

و مانند کسانی نباشید که به تکبر و غرور و برای خودنمایی (به مردم) از دیار خویش بیرون آمدند و (در حالیکه) دیگران را از راه الله باز می‌داشتند. (و سرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آنچه عمل می‌کنند احاطه (و آگاهی) دارد. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دیار»: جمع دار، خانه‌ها و کاشانه‌ها. «بطرا»: سرمستی، غرور، نعمت و ثروت و

اطرافیان، تکبر و... «رئاء»: به شیوهی ریاکارانه و خودنمایی، نمایش دادن. «یصدون»: باز می‌دارند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر آیه:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ»: و ای مؤمنان! بسان ومانند کفار قریش نباشید که باتکبر و برای کسب فخر و عظمت بیرون رفتند. مفسران در تفسیر آیه مبارکه «بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ» مینویسند که: تفاوت اصولی جنگ‌های اسلامی و غیر اسلامی در هدف است. هدف مسلمانان از جنگ، رفع فتنه است (آیهی 39 این سوره)، اما هدف دیگران، سلطه‌جویی و قدرت‌نمایی است. مفسران می‌افزایند: بعد از اینکه کاروان تجارتی اُوسفیان- از دست مسلمانان- سالم به مکه رسید، اُوسفیان به اُبو جهل پیغام داد که ما به سلامت به مکه رسیدیم، شما که برای کمک و یاری ما رفته‌اید، دوباره به مکه برگردید.

ابو جهل مغرورانه گفت: تا مسلمانان را سرکوب نکنیم و به افتخار پیروزی شراب ننوشیم و قدرت خود را نشان ندهیم، بر نمی‌گردیم. اما سرانجام شکست خوردند و ابو جهل در آن جنگ، جام مرگ را نوشید.

مفسر قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد: اُبو جهل عهد کرده بود که پس از شکست رسول الله و سپاه اسلام، پیروزی خود را در کنار چاه‌های بدر با نوشیدن شراب و ساز و آواز و رقصیدن غلامان جشن بگیرد و برای این کار آمادگی لازم را گرفته بودند. (طبری از ابن عباس(رض) روایت میکند: زمانی که ابو سفیان کاروان تجارتی قریش را نجات داد. برای قریش پیام فرستاد که: برگردید، قافله و اموال تجارتی شما نجات یافته است. اما ابو جهل ملعون گفت آنچه را که گفت.)

مفسر طبری گفته است: پس به جای جام شراب کاسه‌های مرگ را سرکشیدند و نوحه خوانان به جای آواز خوانان بر آنان شیون کرده و نوحه (سروده های غم) خواندند. در حدیث شریف آمده است که بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش را این‌گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «یاالله! این قریش است که با فخر و کبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، یاالله! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف آمده است:

«خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

1- به هنگام تلاوت قرآن.

2- به هنگام جنگ.

3- به هنگام حمل جنازه».

«وَيَصْدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: از ورود مردم به دین اسلام ممانعت می‌کنند.

«وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ(47)»: دشمنان بدانند با همه تلاشی که در برابر الله متعال

می‌کنند، اما هرگز از تحت قدرت الهی خارج نمی‌شوند، خدای سبحان به تمام این امور آگاه است، و به خاطر آن آنها را مجازات می‌دهد.

توصیف سپاه قریش در قرآن کریم:

الله متعال در آیه مبارکه سه وصف را برای سپاهیان قریش بیان نموده است که عبارت اند از:

- 1 - «بَطْرًا»: با کبر، غرور و معصیت بیرون شدند.
- 2 - «رِئَاءَ»: باظاهر ومانوری که هدف نشان دادن قدرت و توان رزمی خویش بود.
- 3 - «وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ»: با این هدف بیرون شدند که مردم را از راه الله که همان دین الله است باز دارند.

شان نزول آیه 47:

519- ک: ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: در غزوه بدر قریش از مکه با دَف و دایره، را مشگران و زنان نغمه‌سرا به جنگ آمده بودند. پس پروردگار در باره آنها آیه: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا» را نازل کرد (طبری 16197).

خوانندگان محترم!

در آیات (48 الی 49) در مورد اینکه شیطان پس از فریب دادن مشرکان در میدان معرکه بدر، آنان را رها کرد، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

و [یاد کنید] وقتی را که شیطان اعمالشان را [که در راه دشمنی با پیامبر و لشکرکشی برضد اهل ایمان بود] در نظرشان زینت داد و گفت: امروز [به سبب جمعیت بسیار و آرایش جنگی شما] هیچکس از مردمان [با ایمان] پیروز شونده بر شما نیست، و من پناه دهنده به شمایم، ولی زمانی که دو گروه [مؤمن و مشرک] با یکدیگر برخورد کردند، به عقب برگشت و پا به فرار گذاشت، و گفت: من از شما [ایران و پیروانم] بیزارم، من چیزی را [چون نزول فرشتگان] می بینم که شما نمی بینید، یقیناً من از الله می ترسم. و الله سخت عذاب دهنده است. (48)

تفسیر:

«وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»: و یادآورید روزی را که شیطان، جنگ با اهل ایمان را در نظر بت پرستان نیکو بیناند بر مکر و حيله به آنها وعده نصر و پیروزی داد و تعداد افراد و قوتشان را در نظر آنها بسیار جلوه گر کرد. باید گفت که یکی از راه های فریب شیطان، همانا زیبا جلوه دادن بدی هاست.

«زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ»: بلی، نیکو پنداشتن کارهای بد ناهماهنگ، و خشونت بار، نشانه‌ی نفوذ شیطان در افکار انسان است.

«وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ»: طوری که گمان کردند او آنها را از دشمنان شان حفظ میکند و هنگام ملاقی‌شان یاری می رساند، طوری که محمد و یارانش بر شما پیروز نمی شوند.

«وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ»: من پناه دهنده و یاور شما هستم.

واضح است که ایمان، حمایت فرشتگان را به دنبال دارد و کفر، حمایت شیطان را. به یاد داشته باشد که: شیطان، منافق، فریبکار، دروغگو و بی وفاست و نباید در زندگی خویش به گفتار و وعده های آن اعتبار کرد.

«فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ»: ولی زمانی که مؤمنان و مشرکان روی در روی قرار گرفتند شیطان پیمان خود را شکست و بر خلاف وعده‌ای که به آنان مبنی بر یاری

رسانیدن به آن‌ها داده بود عمل کرد و پا به فرار گذاشت و ناامید و متواری گشت، «و قَالَ اِتَى بِرِيءٌ مِّنْكُمْ» و گفت من شما را یاری نمی‌رسانم و نمی‌توانم در کنار شما باشم، من از شما تبری می‌کنم. این بیانگر اوج ذلت و زبونی آنها می‌باشد.

سپس در بیان علت بیزاری جستن خویش گفت: «اِتَى اَرَى مَالًا تَرَوْنَ»: من ملائکه‌ای نیرومند، استوار و دارای شدت عمل می‌بینم که هیچکس توان مقابله و جنگ با آن‌ها را ندارد.

در حدیث شریف آمده است: «هرگز شیطان را کوچکتر و منفورتر و عصبانی‌تر از روز عرفه ندیده‌ام، مگر در روز بدر، آنگاه که جبرئیل را دید که فرشته‌ها را برای نبرد آرایش میداد» (امام مالک آن را در «الموطأ» روایت کرده است).

از خصوصیات شیاطین، همین است که: آتش فتنه را روشن میکنند، ولی خودش در معرکه قرار را به فرار ترجیح میدهد. واضح است که: روابط غیر الهی، ناپایدار و غیر قابل اطمینان است.

«اِنِّيْ اَخَافُ اللهَ وَاللهُ شَدِيْدُ الْعِقَابِ(48)»: من از این می‌هراسم که خدای تعالی عذاب خود را بر من از هر طرف احاطه سازد و هلاکم کند که او تعالی دارای مجازات و عقاب شدید است و هرگز مغلوب نمی‌شود، او دارای عذاب قوی است که هرگز کسی با او جنگیده نمی‌تواند.

شیطان، به خداوند متعال معتقد و از شدت عقوبت آن اطلاع و آگاه است.

ابن عباس (رض) گفته است: روز بدر شیطان با گروهی از سربازانش آمد، او را در شکل «سراقه ابن مالک» دیدم، شیطان به مشرکین گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نمیشود. و من شما را در پناه می‌گیرم، وقتی جنگجویان صف آرای کردند پیامبر صلی الله علیه وسلم مشتکی خاک را برداشت و آن را به صورت مشرکین پاشید و آنها پا به فرار نهادند. جبرئیل علیه السلام به طرف شیطان آمد، وقتی شیطان که دستش در دست یکی از مشرکین بود او را دید، دستش را از دست مشرک جدا نمود و با جماعتش پا به فرار نهادند.

مرد مشرک گفت: ای سراقه! آیا تو گمان میکنی که پناهگاه ما هستی؟ گفت: من چیزی را می‌بینم که شما آن را نمی‌بینید. من از الله می‌ترسم. دشمن خدا دروغ گفت، می‌دانست کاری از دستش بر نمی‌آید؛ زیرا سپاه فرشتگان را دیده بود. (مختصر ابن کثیر ۱۱۱/۲).

این آیه دلالت بر آن دارد که راه شیطان مبتنی بر نیکو جلوه دادن امور خطا و خوش‌نما ساختن گمراهی است و اینکه هرگاه بنده‌ای را در ورطه‌ای قرار دهد او را به حال خودش رها می‌نماید از این روی بر بنده لازم است تا از تلبیس او برحذر باشد و از مخفی‌کاری‌های شیطان احتیاط کند.

شان نزول آیه 48 - 49:

520- طبرانی در «معجم اوسط» با سند ضعیف از ابو هریره (روایت کرده است: هنگامی که پروردگار در مکه «سَيُهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ - قمر(45)»، را نازل کرد، حضرت عمر فاروق (رض) پرسید: ای فرستاده الله! آن کدام جمع خواهند بود؟ این پرسش پیش از غزوه بدر بود. چون روز بدر قریش منهزم شد رسول الله را دیدم که باشمشیر برهنه در پی آنان بود و میگفت: «سَيُهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبْرَ(45)» بنابر این نزول آیه در باره شکست سپاه مشرکان در روز بدر بوده است. و خدای بزرگ آیه «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ... (مؤمنون: 64) و أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا... (ابراهیم: 28) را در باره

روز بدر نازل کرده است. نبی کریم صلی الله علیه وسلم در روز بدر یک مشت ریگ به سوی مشرکان پرتاب کرد که همه لشکرگاه آنها را فرا گرفت و چشم و دهان آنها را پر کرد آنگونه که هرکدام از آنها کشته می شد از دهانش ریگ و خاک بیرون می ریخت. والله «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال: 17)» را در این باب نازل کرد. و آیه: «فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ...» را در باره ابلیس نازل کرد.

[هنگامی که قریش آماده حرکت به سوی بدر شد، دشمنی و جنگی را که با بنی بکر داشت به یاد آورد و ترسید که این قبیله از پشت به آنها ضربه میزند حرکت خود را به تأخیر انداخت. آنگاه ابلیس به صورت سراقه بن مالک یکی از سران بنی کنانه در رأس سپاهی از شیاطین ظاهر شد و گفت: امروز هیچکس نمیتواند شما را مغلوب کند من پناه شما هستم و شما را در برابر بنی بکر کمک می کنم. چون دو سپاه صف آرایی کردند و فرشتگان به کمک مسلمانان برخاستند، ابلیس و همراهانش از میدان بدر فرار کردند]. در روز بدر عتبه بن ربیع و عده ای از همراهانش گفتند: مسلمانان را دینشان مغرور ساخته است. پس «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ» (ترجمه)، نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» 9117 روایت کرده).

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

[یاد کنید] وقتی راکه منافقان و آنان که در دل هایشان مریضی [شک و تردید نسبت به حقایق] است، میگویند: مؤمنان را دینشان [با این جمعیت اندک و اسلحه ناچیز برای شرکت در میدان نبرد] فریفت، و [آنان باور نمی کردند که] هر کس بر الله توکل کند [بی تردید پیروز می شود]؛ زیرا الله توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۴۹)

«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»: و یادآورید روزی راکه منافقان، یعنی همان کسانیکه اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «وکسانیکه در دل هایشان مریض است» یعنی: شکاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ میگویند: «غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ» مسلمانان به دین خود مغرور گشته اند. از این رو خود را در دسری انداخته اند که توان آنها ندارند. خدا در جواب آنها فرموده است: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (49)» آیات متبرکه این سوره پیوسته از موقعیت و عبرتهای غزوه بدر، بحث مینماید: از جمله چگونه شیطان در هنگام سختی و ضرورت از صف مشرکان جدا شد و فرار را به قرار ترجیح داده و هم چنین منافقان، بی باکی و دلاوری مسلمانان را مسخره می کردند، طوری که در حق شان می گفتند که چگونه با جمعیت و سلاح اندک و قلیلی پیروز شدند، بدین ترتیب آنان را فریب خورده می پنداشتند. مگر پروردگار متعال جواب این منافقان را داد که این غرور نیست؛ توکل است، هر که بر قدرت بی انتهای خدای مستعان چنین اعتماد و یقین داشته باشد که هر امر و اراده او تعالی عین حکمت و صواب است، ضرور در معامله حق جدی و دلیر میگردد. و هر کس بر الله توکل نماید، بداند که خداوند، عزیز حکیم است، پس هیچ نیرویی نمیتواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که اندک را بر بسیار وضعیف را بر قوی مسلط میکند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی سازد و توکل کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی گرداند.

در مجموع باید گفت که: توکل بر الله متعال، از حساب غرور، جداست.

طوری‌که: توکل بر الله در جنگ بدر، عامل پیروزی مسلمانان شد. و فحوای آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: باید بر کسی توکل و اعتماد کنیم که شکست ناپذیر و تمام کارهایش حکیمانه است. «عَزِيزٌ حَكِيْمٌ»: و در این هیچ جای شکی نیست که قدرت الله متعال، همراه با عزت و حکمت است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 54) در باره آن چه که بر سر کافران و مشرکان آمد، بحث نموده است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾

و اگر ببینی کافران را به هنگامی که فرشتگان (مرگ) روح آنها را (در بدر) می گیرند قبض می کردند، در حالی که بر روی ها و پشت هایشان می زدند و (میگویند) بچشید عذاب سوزنده را (به حال آنها تاسف خواهی خورد). (۵۰)

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ»: مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می کنند.

«يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ» ملاحظه مینمایم که قهر اخروی خداوند به کافران، از لحظه‌ی جان دادن شان در این دنیا آغاز میشود، طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: فرشتگان آنها را از پشت و رو میزدند، به روی یعنی صورت و پشت آنها به تازیانه‌ی آهنین ضربه می زدند.

باید متذکر شد که در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان، به موضوع جان دادن سخت کفار، اشاراتی بعمل آمده است، از آنجمله در (آیه 27 سوره‌ی محمد و آیه 93 سوره‌ی آیه‌ی 93) و در مقابل، همچنان در قرآن عظیم الشان به جان دادن آسان مؤمنان هم اشاراتی بعمل آمده است که از جمله در (آیه‌ی 32 سوره‌ی نحل میخوانیم: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (انان که (از آلودگی‌های شرک و گناه) پاک اند، فرشتگانی که جانشان را می‌ستانند، می‌گویند: سلام علیکم. به پاداش آنچه انجام داده‌اید، به بهشت داخل شوید).

«وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (50)» عذاب شعله‌ور و سوزنده و دوزخ افروخته را بچشید تا مجازاتی در بدل اعمال بد و کفر آمیز و تکذیب‌گرانه شما باشد. بدین ترتیب مژده‌ی عذاب آخرت را به آنها می‌دهند.

بناءً به قولی آن ملایک شلاق‌های آتشین با خود داشتند و با آن تبهاران را می زدند، در نتیجه جراحاتشان بسان آتش مشتعل می شد. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۱۵).

در حدیث شریف آمده است: «چون ملک‌الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تار. آنگاه روح وی در اجزای بدنش متفرق میشود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به

فشار بیرون آورده میشود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افکار می‌شود».

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

این (عذاب سوزان) به سبب آن کرداری است که دست‌های شما پیش کرده است، و اینکه الله بر بندگان خود ستمگر نیست. (۵۱)

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ»: عذابی که به کفار از قبیل زدن بر روی و پشت میرسد، به سبب کفرشان به الله متعال و تکذیب پیامبر و جنگ با دوستان الله و مانع شدن از راه حق می‌باشد. یعنی این عذاب ناشی از کفر و گناهایی است که خود مرتکب شده‌اید. یعنی مجازات دستاورد های کاری قبلی شما است که می‌چشید، در غیر آن شکی نیست که خداوند بر بندگان ستمگر نیست.

«وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (51)»: و اوتعالی هرگز بر آن‌ها ظلم ننموده که آن‌ها را بی‌جهت و بدون گناه عذاب کند، بلکه آن‌ها مستحق این مجازات هستند و الله متعال هیچگاه بر بندگان خود ظلم نمی‌نماید بلکه با فرستادن پیامبران و انزال کتاب‌های آسمانی و واضح ساختن برهان بر آن‌ها اقامه حجت میکند و اینطور نبوده که آن‌ها را مهمل و سر به خود بگذارد، بلکه برای آن‌ها حق را از باطل بیان نموده و سپس آن‌ها را عادلانه جزا داده است.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

[عادت اینان] مانند عادت فرعونیان آنانی که پیش از آنها بودند که به آیات الله کافر شدند، پس الله آنان را سبب گناهانشان گرفتار کرد، زیرا الله توانا (و) سخت عذاب دهنده است. (۵۲)

«كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: «دأب»: بمعنی عادت همیشگی. پیشه. ملاحظه می‌داریم که در برخی از اوقات کفر و لجابت، برای برخی از انسانها، بمثابة عادت، خصلت و پیشه شان مبدل شده که در این صورت، عذاب بر آنان نازل میشود، طوری که در آیه مبارکه آمده است که: عادت این مشرکان مانند عادت قوم فرعون و کسانی است که پیش از آن‌ها مانند قوم نوح و عاد و ثمود می‌باشد.

«كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»: همه آنها به الله واحد کفر ورزیده و پیامبران الهی را تکذیب نمودند. روش الله متعال در قبال این‌ها مانند روش او با کسانی است که پیش از آنها گذشته، یعنی از قدیم این دستور است که هر وقت مردم به تکذیب و انکار آیات الله اصرار کردند و به مقابله انبیاء علیهم السلام پا فشردند؛ خداوند آنها را به يك نوع عذاب گرفتار کرد.

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ»: آنگاه الله متعال آنان را به کیفر گناهان و تکذیب شان گرفتار کرد، «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (52)»: غضب و قهر خدا سنگین و سخت و عذابش بسی شدید است و هیچ کس بر او چیره نمیشود و هیچ فرار کننده‌ای از دستش در نمی‌رود.

یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروه‌های کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر ورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است. «دأب»: عادت است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾

آن (عذاب سخت) به این سبب بود که الله تبدیل کننده نعمتی نیست که بر قومی بخشیده باشد مگر آن که آنان آنچه را که در دل اراده دارند تبدیل کنند (اراده شکر را به ناشکری، و اراده ایمان را به کفر، و اراده اطاعت را به نافرمانی)، و الله شنوای دانا است. (۵۳) قبل از همه باید گفت که: زوال نعمت‌ها، از ناحیه‌ی خودماست، وگرنه سنت پروردگار بر استمرار نعمت‌هاست. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ» عذابی را که الله متعال بر آنها مقرر نموده مبتنی بر روش الله است، روشی که بر اساس آن هیچگاه نعمت و بخشش را به مشقت تبدیل نمیکند، مگر به سبب گناهی که مرتکب شده است، «حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» تا نعمت الله را به کفر و نافرمانی تبدیل نکنند، همانطور که قریش نعمت فراوان و گشایش و امنیت و آسایش را به کفر و ایجاد مانع در راه الله و جنگ و ستیز با مسلمانان تبدیل کردند.

مفسر «أبو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، میفرماید: نعمت الله بر قریش همانا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است، ولی به او کافر شدند و او را تکذیب کردند، آنگاه خدا او را به مدینه انتقال داد، و کيفر و عقاب بر مشرکین واجب آمد. (تفسیر قرطبی ۲۹/۸).

«وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (53)» یعنی خدای سبحان گفتار آنان را می شنود و به اعمال آنها آگاه است. او با سمع خود تمام گفته‌های آنان را شنیده است هم گفتار بد را و هم گفتار خوب را. او با علم خود بر هر عمل و حالتی اطلاع پیدا کرده هم خوب آن و هم زشت آن، پس جزایش بر اساس عدالت نازل شده و رحمتش بر اساس فضل.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾

(باز به تاکید گفته میشود که) مانند عادت فرعونیان و (عادت) انانی که پیش از آنها بودند که آیات (دلایل) پروردگارشان را دروغ شمردند، و ما هم به خاطر گناهانشان آنها را هلاک نمودیم فرعونیان را غرق کردیم چون همه این گروهها ظالم (و ستمگر) بودند. (۵۴) «كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است؛ یعنی حال و وضع آنها مانند حال و وضع تکذیب کنندگان پیشین است، که حال خود را تغییر دادند و خدا هم نعمتش را تغییر داد.

باید گفت: تعبیر «كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ» در دو آیه‌ی قبلی نیز آمده بود، اما این تکرار منافاتی با بلاغت ندارد، چون موقعیت‌ها متفاوت است. آنجا بحث از مجازات الهی نسبت به ظالم بود، اینجا تغییر نعمت بر اساس تغییر حالات مردم است. البته ممکن است در آیه‌ی قبل، عذاب اخروی منظور باشد و اینجا عذاب دنیوی.

برما است تا از سرنوشت گذشتگان درس عبرت بگیریم. و به این حقیقت باید برسیم که: تکذیب آیات الهی، زمینه‌ی ساز هلاکت انسان است. و در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، دارای اختیار است و سرنوشت او در گرو عملکرد خودش می باشد.

«فَأَهْلَكْنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: پس ما آنان را به سزای گناهانشان، آنان را سنگ باران و بعضی را در بحر غرق کردیم. بناءً درمی یابیم که: ظلم و گناه، عامل قهر الهی است، فرق نمیکند که این ظلم به خود صورت گیرد، و یا به مردم صورت گیرد و یا هم به انبیاء و شرایع آسمانی باشد.

«وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»: فرعون و قومش را با هم غرق کردیم. «وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ» (54) همه این کفار با سرکشی و عصیان بر خویشتن ظلم کردند از این روی مستحق زیان و خسران شدند پس هلاکت آنها مبتنی بر عدالتی از جانب الله متعال بوده است.

به همین ترتیب مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب این که مرتکب اعمالی چون کفر به الله سبحان و تعالی و آیات و پیامبران و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان میگردیدند پس سنت الله متعال این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را غرق و دیگران را نیز به شیوه های گوناگون هلاک گرداند.

بر ماست که از این آیات درس عبرت بگیریم، کردارمان را بیازماییم، خلق و خوی خود را بررسی کنیم و راه و روش خویش را مورد دقت و توجه همه جانبه قرار دهیم، تا دریابیم که آیا ما بر روش آنان که پیش از ما گرویده و جانانه ایمان آورده اند، هستیم؟ آیا در پی سلف صالح می رویم؟ آیا پیش از آن که ما دل و درون خود را دگرگون کنیم، الله متعال آنچه را به ما عطا کرده، دگرگون میفرماید و بر خلاف حکم و سنت همیشگی خود با ما رفتار خواهد کرد؟! هرگز چنین نخواهد کرد و به وعده اش وفا می کند، مگر آن گاه که ما سست و بی اراده شویم، از فرمانش سرپیچی کنیم، در پی نیکان نرویم و مال و ثروت و اطرافیان، ما را شگفت زده کنند و بفریبند و غرور بی جا دامنگیر شود، در این صورت، عزت و سربلندی و ارزشهای خدایی و نعمات بی دریغ و سعادت و آقایی، به خواری و سرافکنندگی و فقر و درماندگی و بندگی ستمگران مبدل می گردد و راه گریزی باقی نمی ماند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (55 الی 66) در باره حال و وضع پیمان شکنان، آمادگی برای جنگ با دشمن بر حسب توان و قدرت، ایثار و فداکاری در اسلام، امتی یکپارچه، تشویق آنان علیه کفر و دشمن، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾

یقیناً بدترین روندگان (جانوران روی زمین) نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی آورند. (55)

«الدواب»: جنبنندگان، مراد یهودیان عصر پیامبر بخصوص بنی قریظه و انسانهای نا اهل است که در آیه 22، همین سوره به بیان گرفته شد.

در آیه مبارکه 22، «شَرُّ الدَّوَابِّ» را کسانی دانست که نمی اندیشند، این آیه آنان را کسانی می داند که ایمان نمی آورند و کفر می ورزند. پس ریشه ی کفر، عدم تعقل صحیح است. قرآن، ارزش انسان را در گرو عقل و ایمان می داند که اگر تعقل نکند، یا کفر ورزد، از مدار انسانیت خارج می شود. انسان واقعی، کسی است که عاقل و مؤمن باشد.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (55)» بدترین جنبنده روی زمین کفاری اند که آیات الله را انکار نموده و پیامبران را تکذیب کرده اند. اینها نه به وحدانیت اوتعالی

باور دارند و نه او را در الوهیتش یکتا میدانند و طاعت خویش را نیز تنها به خاطر او انجام نمی دهند، بنابر این کافر از چهارپا بدتر است چون کافر خلق شده تا عبادت کند در حالی که چهار پا مکلف به این امر نیست پس کافر گمراهتر است.

شان نزول آیه 55:

ابن عباس (رض) گفته است: این آیه مبارکه درباره‌ی بنی قریظه نازل شده است. در بین آنان کعب بن اشرف و یارانش هم قرار داشتند، بنی قریظه آنانیکه پیمان شکنی کردند، آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم عهد بستند که ما به مشرکین مگه امداد نمی رسانیم! ولی در غزوه بدر به مشرکان مکه أسلحه دادند و در نبرد خندق هم، کعب بن اشرف بامشرکان قسم خوار شد که همراه آنان، علیه پیامبر بجنگد. (زاد المسیر ۳/۳۷۱).

«بنی قریظه»:

«بنی قریظه» نام یکی از قبایل یهودی مدینه و نیز نام یکی از غزوات پیامبر صلی الله علیه وسلم است. (غزوه بنی قریظه در (ذوالقعدة 5 هجری، 627 م) با بنی قریظه بلافاصله پس از جنگ خندق صورت گرفت).

گفته می شود که آنان در روزگار «عادیا بن سموئل» یهودی شدند، سپس در کوهی به نام «قریظه» اقامت گزیدند. بناءً بر نظر برخی دیگر از مؤرخین، «قریظه» نام جد اعلای آنها بود.

بنی قریظه سرسخت ترین یهودیان در دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند؛ آن‌ها عهد و پیمان خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم را در روز احزاب نقض کردند و با احزاب همراه شدند و به سب و دشنام و نقض عهد و پیمان با رسول الله صلی الله علیه وسلم روی آوردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پس از هجرت به مدینه، با یهودیان بنی قریظه پیمان صلح و عدم تجاوز بست، ولی آنان بارها عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام در غزوه احزاب به مدینه در سال پنجم هجری قمری، کعب بن اسد، ربیب بنی قریظه، به وسوسه‌ی حی بن اخطب، از بزرگان بنی نضیر، پیمان خود را با پیامبر و مسلمانان شکست و به قریش و هم پیمانان آنها پیوست.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: پس از اینکه احزاب شکست خوردند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه بازگشت؛ ام المومنین عایشه رضی الله عنهما می‌گوید: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از غزوه خندق بازگشته و سلاح خویش بر زمین نهاده و غسل نمود، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمده و - درحالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گرد و غبار را از سر (مبارکش) می‌تکاند- گفت: سلاح را بر زمین نهادی؟ به الله سوگند من سلاح را بر زمین نگذاشتم، به سوی آنها خارج شو. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَأَيْنَ» به کجا؟ جبرئیل علیه السلام به سوی بنی قریظه اشاره نمود. (بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المغازی، باب مرجع النبی(ص) من الأحزاب (411/7)، (ش: 4121)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب جواز قتال من نقض العهد (ش: 1768).

بنابر این رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی آنان خارج شده و 25 شب آن‌ها را در قلعه‌هایشان محاصره نمود. پس از گذشت این مدت بر حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم تنازل کرده و تسلیم شدند؛ در این شرایط اوس به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم، با بنی قینقاع چنان رفتار نمودی که خود می‌دانی و آنان

هم پیمانان برادران خزر جی ما بودند و اینها (بنی قریظه) هم پیمانان ما می باشند، پس به نیکی با آنها رفتار کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَلَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَحْكُمَ فِيهِمْ رَجُلٌ مِنْكُمْ؟» آیا راضی میشوید که در مورد آنها شخصی از میان شما حکم کند؟ گفتند: بلی، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَذَلِكَ إِلَيَّ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ» پس این امر به سعد بن معاذ محول میگردد. گفتند: راضی شدیم و پذیرفتیم. پس به دنبال سعد بن معاذ رضی الله عنه فرستادند. زاد المعاد (3/134).

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾

کسانی که با آنها پیمان بستنی سپس هر بار عهد خود را می شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ...»: آنانکه از ایشان پیمان گرفتی، مراد یهودیان بنی قریظه و سایر یهودیان مدینه است که پیغمبر از آنان پیمان گرفت که با او نجنگند و مشرکان را یاری ندهند، ولی ایشان بارها و بارها پیمان شکنی کردند و کفار مکه را برشوراندند و در جنگ بدر با سلاح یاری دادند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (56)»

یهودیان بنی قریظه قبلاً نیز با شما پیمان بسته بودند و عهد کردند که هیچگاه مشرکان را یاری و کمک نرسانند، ولی آنها قرار داد و عهد و پیمان خود را بارها شکستند و تقوای الهی را در آنچه تعهد کرده بودند رعایت نکردند و خائنان آنها از عذاب اوتعالی نمی هراسند. پس این جاهل به عظمت خداست که در برابر پروردگار خود تمرد می کند و از اوتعالی نافرمانی می نماید.

فَإِمَّا تَنْفَقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

اگر آنها را در (میدان) جنگ بیایي آنچهان به آنها حمله کن که جمعیتهایی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند، شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند). (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْفَقْنَهُمْ» (تقف): بر آنان دست یافتی و پیروز شدی «تَنْفَقْنَهُمْ» از «تقف»، به معنای درک چیزی است از روی دقت و سرعت. یعنی در برخورد با کفار، کاملاً هوشیار باشید تا غافلگیر نشوید.

«تشرید»: به معنای ایجاد ناامنی و اضطراب و متفرق ساختن است، پراکنده گردان یعنی چنان به دشمن حمله کنید و پلان جنگی داشته باشید که حامیان پشت پرده و نیروهای پشت جبهه‌ی آنان، به وحشت افتاده و به فکر حمله و پشتیبانی نباشند. (تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن»).

تفسیر:

«فَإِمَّا تَنْفَقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ»: اگر در میدان معرکه بر آنان غالب شدی، یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختنشان توانا شدی، «فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ» در کشتن آنان که پشت سر این کافران ایستاده اند به بدترین شیوه ممکن تلاش کن و آنان را پراکنده ساز تا پس از آن کافران دیگر کسی جرئت نکند که با تو دشمنی کند و این مایه پند آنان است و تا مردم از این پس در آنان به دیده اعتبار بنگرند.

قابل تذکر است طوری که از فحواى آیه مبارکه فهمیده می شود: برخورد شما با دشمنان، باید غافلگیر کننده، سریع، دقیق و کوبنده باشد و این یکی از اصول دقیق و پلان شده نظامی بشمار می رود.

«لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (57): و به این ترتیب آنان از کسانیکه مجازات دیدند عبرت بگیرند و از پیمان شکنی دست بردارند. همچنان اگر تو کفار قریش را بترسانی یهود مدینه نیز از تو خواهند ترسید و باید که حق نیرو، قوت، چیرگی، غلبه و دولتی داشته باشد تا از خود حمایت کند و نیرومند و مقدس باشد.

وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿٥٨﴾

و اگر از قومی بیم خیانت (عهد شکنی) داری پس به طرف آنها عهدشان را علناً و به طور برابر ببنداز (شما و آنها برابر بدانید که عهد شکسته است)، زیرا الله خیانت کاران را دوست ندارد. (58)

تفسیر :

«وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً»: ای محمد! در صورتیکه یقین نمودی که دشمنت اراده دارد تا با نقض عهد و پیمان بر تو خیانت کند، «فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ»: تونیز عهدش را به سویش ببنداز تا تو و او به طور مساویانه نقض و ابطال عهد را بدانید. در آیه هیچ جای شکی نیست که دین مقدس اسلام به قراردادها و معاهدات منعقد شده خویش سخت پایبند است و تا احتمال خیانتی نیست، وفا را به آن لازم و عملی میداند. طوری که میفرماید: «فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ» از «نَبَذَ»، به معنای افکندن است. مراد از افکندن پیمان به طرف دشمن، این است که قبلاً به آنان اعلام و سپس پیمان را لغو کنید تا غافلگیر نشوند و شما هم ناجوانمردی نکرده باشید.

مفسر نحاس گفته است: این بیان از جمله معجزات قرآن است که نظیرش در هیچ کلام پیدا نمیشود، که در کمال اختصار معنی فراوانی در بطن دارد؛ یعنی وقتی از قومی که با تو عهد و پیمان دارند، بیم خیانت داشتی عهد آنها را به خودشان برگردان و به آنها بگو پیمان را شکستم و من با شما می جنگم تا بدانند که تو نیز از سوء نیت آنها مطلع شده ای، اما تا زمانی که به تو اعتماد و اطمینان دارند و با تو عهد و پیمان بسته اند با آنها به ستیز برنخیز که خیانت و ظلم به شمار می آید. (تفسیر قرطبی ۳۲/۸).

هر چند آیه کریمه در شأن یهود مدینه منوره نازل شده ولی حکم آن عام است و شامل هر هم پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر میگیرد، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (58) زیرا خدا خائنان را دوست نمی دارد» این هشدارى برای رسول الله صلی الله علیه وسلم است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی پرده بی اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

باید گفت که: پایبندی به معاهدات، تا زمانی است که احتمال توطئه نباشد، وگرنه اعلام انصراف میشود. اگر از خیانت دشمن در تشویش هستید، ناجوان مردی نکنید طوری که در فوق هم گفته شد بهتر است لغو پیمان را اعلام کنید.

بادشمن هم باید عدل و انصاف داشته باشید. خیانت از هر طرفی که باشد حرام و بد است، فرق نمی کند که: کافر باشد یا هم مسلمان.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

- 1 - کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای الله متعال است.
- 2 - کسی که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.
- 3 - کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

أسباب نزول آیه 58:

522- ابوشیخ از ابن شهاب روایت کرده است: جبرئیل نزد رسول الله آمد و گفت: تو سلاح را بر زمین گذاشته‌ای و من هنوز در تعقیب دشمن هستم، حرکت کن که پروردگار در باره بنی قریظه به تو اختیار عمل داد. آیه «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً» در باره آنها نازل شده است.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که کافر شدند گمان نبرند که (از عذاب الهی) سبقت کرده‌اند و جان به سلامت برده‌اند، چون آنها (الله را) عاجز کرده نمی‌توانند. (۵۹)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبَقُوا»: پیشی گرفته‌اند. مراد این است که از عقاب و عذاب خدا پیشی نگرفته‌اند و نجات پیدا نکرده‌اند و الله متعال آگاه از آنان و غالب بر ایشان است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا»: آن دسته از دشمنانت که روز بدر از کشته شدن جان به سلامت و نجات پیدا کردند گمان نکنند که از مجازات الهی و اخذ او فرار نمودند. بلکه آنها در قبضه‌ی قدرت و سلطه‌ی ما قرار دارند، و در اختیار ما هستند.
«إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (59)»: آنها هرگز نمی‌توانند خدای را از دسترسی به خود باز دارند. اوتعالی حتماً آنها را در وقت مناسب خواهد گرفت.

یهودیان هنگامی که از آنچه به مشرکان در جنگ «بدر» رسید نجات یافتند گمان کردند که آنها الله متعال را از تسلط بر خود و هلاک خویش عاجز ساختند، در اینجا الله متعال خبر میدهد که برای آنها مدتی معلوم است و برای کافران نیز. و خداوند متعال قادر است که در هر لحظه از آنان انتقام بگیرد. و هیچ موجودی در زمین و آسمان او را درمانده کرده نمی‌کند.

سعید پسر جبیر میگوید: آیه ی 59 در مورد شش گروه از یهودیان مدینه از جمله «ابن تابوت» که «کعب بن اشرف»-هم چون ابو جهل در مکه- رهبرشان بود، نازل شد. (بنقل از تفسیر فرقان)

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ ﴿٦٠﴾

(و ای مسلمانان!) برای مقابله با کفار هر چه در توان دارید از انواع قوت، آماده سازید (و خصوصاً) از اسبهای مهیا شده، تا با آن دشمن الله و دشمن خودتان را بترسانید. (و نیز)

دشمنان دیگر غیر از آنها (مشرکین) را که شما آنها را نمیشناسید (و) الله آنها را میشناسد، و هر چیزی که در راه الله (برای آمادگی جهاد) انفاق می‌کنید، اجر آن به شما کاملاً داده خواهد شد، و به شما ظلم نمی‌شود. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعِدُّوا»: تهیه کنید. آماده سازید. «رباط»: ریسمانی که چهارپا را با آن میبندند. در اینجا مراد پرورش و نگهداری مرکب‌های جهاد است. «ءآخِرِينَ»: دیگران. «مِن دُونِهِمْ»: سواى ایشان. غیر از آنان. «يُؤَفِّئُكُمْ»: پاداش آن به تمام و کمال به شما داده میشود. «أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ»: از سوی الله به شما ظلم نمیشود. اگر نیروی کافی برای مقابله با دشمنان فراهم سازید، از سوی آنان ظلم و ستمی به شما نمی‌شود، چرا که جرأت آن را نخواهند داشت. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» ای مسلمانان! برای جنگ و مقابله با دشمنان خود «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» یعنی تمام اسباب قوت و قدرت مادی و معنوی از قبیل: سلاح، ابزار، مال و علم را آماده کنید. که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی و جنگی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز افراد و اشخاص حربی، تأمین سلاح، مهمات، ساختن سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

یعنی در هر زمان، پیشرفته‌ترین امکانات جنگی را برای دفاع خود آماده کنید و از هیچ چیز فروگذار نکنید، چه قدرت سیاسی و نظامی، چه امکانات تبلیغی و تدارکاتی. مفسر شهاب گفته است: از این رو در اینجا نیرو را ذکر کرده است که در بدر آمادگی کامل نداشتند، پس آنها را متوجه کرده است که همیشه و در هر مکان، پیروزی بدون آمادگی قبلی و لازم فراهم نمی‌شود.

از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر میگفت: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِيَّ، مراد از القوه تیراندازی است» و سه بار این عبارت را تکرار کرده و گفته اند که عقبه در راه الله آماج هفتاد تیر قرار گرفت و شهید شد. از عکرمه روایت شده که «مِنْ قُوَّةٍ» به معنای دژها و سنگرها است.

از فحوای آیه مبارکه برمی‌آید که: ای مؤمنان در قدم اول برای جنگ و مقابله با دشمن، همیشه، حاضر و آماده باشید و از انواع توان و نیروهای نظامی، روحی، علمی و فنون جنگی کمک بگیرید و از هر گونه وسیله‌ای که مورد استعمال روز باشد، استفاده کنید. بخصوص برای ساختن و پرداختن و تدارک دیدن انواع سلاحها و وسایل دفاعی روز مانند طیارات پیشرفته حربی، تانک‌ها و زره پوش‌ها، توپ‌ها و کشتی‌های جنگی بحری و غیره، تلاش نمایید. در زمان پیامبر بزرگوار، مسلمانان، برای گرفتن تعدادی از قلعه‌های خیر از منجنيق استفاده می‌کردند.

ولی در اتخاذ همه‌ای این تدابیر نباید فراموش کنید که: وحدت و یکپارچگی هم نوعی قدرت است، که آنرا جداً حفظ نماید، چون با تفرقه، نمی‌توان دشمن را ترساند و آنان را به شکست مواجه ساخت.

«وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» «الرباط»: اسمی برای اسبانی است، یعنی چهارپایانی که در راه خدا بند و افسار (دهن بند که آنرا قید و افسار نامند) شده‌اند. یعنی ای مسلمانان! هر چه در توان

دارید «از اُسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت».

«تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّكُمْ»: با آن نیرو کفار را بترسانید که دشمنان خدا و شما هستند. یعنی همان مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی‌اند که با شما می‌جنگند. باید بُنیه دفاعی مسلمانان در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، عقیدتی و... چنان قوی باشد که دشمن از هرجهت از آن حراسی داشته باشد و بترسد و توطئه‌هایش خنثی شود. ولی نباید فراموش کرد که در همه این پروسه ارزشهای الهی و همه حقوق انسانی باید جداً حفظ شود، متوجه باید بود که: در مکتب عالی اسلامی، کرامت انسانی مطرح است، نه اغراض شخصی، نژادی و قومی.

«وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ»: غیر از آنها افرادی دیگر را نیز بترسانید. مفسر ابن زید گفته است: منظور از آن منافقین است و امام مجاهد گفته است: منظور یهود بنی قریظه است اما نظر اول درست تر است؛ چون گفته است: «لَاتَعْلَمُونَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» یعنی از نفاق آنها بی‌خبرید اما خدا از آنها با خبر است.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: هرچه را که در جهاد و سایر طرق خیریه خرج می‌کنید، یعنی: در جهاد «هرچه باشد» آندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار، «يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ» در روز قیامت پاداش کامل و کافی آنرا دریافت می‌دارید. «وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ (60)» از پاداش آن چیزی کم نمیشود. «و شما موردستم قرار نمی‌گیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بناءً آنچه شما در راه الله متعال به مصرف می‌رسانید اعم از مال، سعی و کوشش تمام اینها در پیشگاه خدای متعال محفوظ است و اوتعالی به زودی شما را به خاطر آن در دنیا با عزت و پیروزی و بهره‌نیکو پاداش میدهد و در آخرت با نعمت ماندگار و جایگاه گرامی و خجسته و هیچ چیزی از ثواب اوتعالی کم نمی‌شود، بلکه این ثواب همواره در ازدیاد است و فضل و کرمی از جانب خدای تعالی است.

قابل تذکر است که این آیه، جنگ را به عنوان امری ضروری می‌پسندد، تا از کارهای خائنانه‌ی دشمن جلوگیری شود. همچنان این آیه دستور آماده باش همه جانبه‌ی مسلمانان در برابر دشمنان و تهیه هر نوع سلاح، امکانات، وسایل و شیوه‌های تبلیغی حتی شعار و سروده‌ها را میدهد که رعایت این دستورات، سبب ترس و خوف کفار از نیروی رزمی مسلمانان میشود. ولی بصورت کل دین مقدس اسلام طرفدار جنگ نبوده و آنرا مطلوب هم نمی‌داند.

فَواید ایجاد: بیم و هراس در دل دشمن:

قبل از همه باید گفت که: ایجاد رعب، خوف و ترس در دل دشمن با هر وسیله‌ای که ممکن باشد حتی با ظاهر سازی هم باشد، باید صورت گیرد.

این که: دشمنان، علیه مسلمانان از یکدیگر پشتیبانی نخواهند کرد.

گاهی موجب مسلمان شدن گروهی و دسته جمعی مردم میشود. پس، در این هنگام بر مسلمانان واجب است از در صلح و آشتی پیش آیند. حال اگر دریافتند که دشمنان به فریب، تزویر، دروغ، فریب و شعبده بازی و مکر دست زنند، الله یارو معین مسلمانان است و شعبده بازی‌های شان به خودشان باز میگردد.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

و اگر کفار به سوی آشتی باز آیند، تو نیز بدان گرایش نشان ده، و بر الله تکیه کن که او 4

شنوا و داناست. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«جنگ» یعنی به آن تمایل پیدا کرد و در مقابل آن تسلیم شد. و جنت الإبل یعنی شتر در حال راه رفتن گردنش را کج کرد و به همین دلیل به استخوان‌های پهلو جوانح گفته می‌شود.

(السلم) صلح و آشتی، مفسر زمخشری گفته است: وقتی به صورت مؤنث استعمال شود به معنی جنگ می‌باشد.

تفسیر :

بعد از این‌که الله متعال فرمان آماده کردن تدارکات را برای ترساندن دشمن داد، در اینجا فرمان صلح را داده است به شرط آن که عزت و کرامت مسلمانان حفظ شود، در صورتیکه این شرط تحقق پذیرد صلح لازم است؛ چون جنگ ضرورتی است که به منظور پاسداری از اصول و ارزش‌ها، دفع تجاوزگری و آزادی ادیان و پاکسازی زمین از ظلم و عسیان صورت می‌گیرد.

ولی مسلمان پس از صلح باید هوشیار باشد و از نیرنگ دشمن برحذر باشند، چون گاهی نزدیکی دشمن، برای غافلگیر کردن است! نیت بد آنها کاری پیش برده نمی‌تواند؛ پیغمبر نیت خویش را پاک نگهدارد.

مفسران می‌نویسند: ممکن است کفار هنگامی که آمادگی مسلمانان و قربانی‌های مجاهدانه آنها را مشاهده کنند، مرعوب شوند؛ و خواستگار صلح گردند.

به پیغمبر ارشاد میشود که او نیز بر وفق مصلحت دست آشتی دراز نماید؛ زیرا، مقصد از جهاد، اعلاى کلمة الله و دفع فتنه می‌باشد، نه خونریزی؛ اگر مطلب بدون آن به دست آید، چه حاجت است که خون‌ها ریخته شود؟! اگر بیم آن است که کافران می‌خواهند شما را در پرده صلح بفریبند؛ هیچ اعتنایی به آن مکنید! برالله متعال اعتماد داشته باشید. زیرا الله متعال، ثبات آنها را می‌داند، و مشوره‌های نهانی‌شان را می‌شنود.

قبل از همه باید با تمام صراحت اعلام داشت که: اسلام، دین جنگ‌طلب نیست. طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» و اگر کفار به صلح، سلم و آشتی تمایل کردند تو نیز به این کار تمایل نشان بده و با آنها در آنچه خیر و سعادت مسلمانان است و جنگ را دور می‌سازد صلح کن، «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» در پذیرش پیشنهاد صلح، بر الله توکل کنید و در آنچه عهد بستنی بر الله خود اعتماد کن که اوتعالی تو را از آنچه از آن بیم داری در امان نگه‌میدارد و حمایت مینماید، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (61)»: چون الله متعال اقوال را میشوند و بر تمام احوال و نیت‌ها و امور پوشیده و مخفی آگاهی دارد و میداند چه کسی به پیمان خویش وفادار باقی میماند و چه کسی نقض میکند، او میداند چه کسی درستکار است و چه کسی خیانت‌کار.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: این آیه، به آیه «سیف» در سوره «برائه»: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ آیه: 5» منسوخ گردید. اما ابن کثیر ترجیحاً بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است. «تفسیر انوار القرآن».

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾
 و اگر کفار بخواهند که (به بهانه صلح) تو را فریب دهند (پروا مکن)، زیرا الله تو را بس است. همان (الله) بود که تو را به کمک خود و مؤمنان قوت داد. (٦٢)
 تفسیر :

«وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ»: و اگر آنها از صلح نیتی در خیانت به تو داشته باشند، تا خود را برای مقابله آماده کنند.
 از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: زعیم و رهبر جامعه اسلامی باید پیشنهاد صلح دشمن را بپذیرد تا مسلمانان جنگ طلب معرفی نشوند، اما در همه احوال باید هوشیار باشد تا فریب دسایس دشمن را نخورد.
 «فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ»: پروردگار تو را از مکر آنها ضمانت و حفظ می نماید.
 «حَسْبَكَ»: یعنی کافی و ضامن و مراقب تو است. یعنی اگر مردم آماده باشند و لطف الله متعال شامل شود، همه‌ی توطئه‌های دشمن خنثی می شود.
 «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (62)»: با نصرت و یاری خودت و همیاری مؤمنان تو را تقویت کرد و یاری داد.

یعنی اگر آنها بعد از انعقاد صلح، باز هم بخواهند غدر و عهد شکنی کنند؛ هیچ تشویش بخود راه مده؛ الله متعال برای امداد تو کافیست؛ تمام فریب و خداعشان را عقیم می گرداند. در بدر، محض امداد غیبی خدا ترا کامیاب گردانید، و ظاهراً به ذریعه مسلمانان جان نثار و فداکار، ترا تأیید فرمود. اگر ما به وظایف خود عمل کنیم، نباید از مشکلات بترسیم، چون خداوند، گشاینده‌ی مشکلات است.

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾

و هم اوست که در بین دل هایشان ألفت و پیوند برقرار کرد که اگر همه آنچه را در روی زمین است، انفاق می کردی نمی توانستی میان دل هایشان ألفت اندازی، ولی الله میان آنان ایجاد ألفت کرد؛ زیرا الله توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (٦٣)
 تفسیر :

«وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»: الله متعال بین قلب‌های مسلمانان بعد از اینکه پیش از اسلام باهم بغض، کینه و عداوت داشتند انس و الفت ایجاد کرد، دل‌هایشان را به هم پیوند داد. و در پی آن مسلمانان باهم در ایمان برادر شده و یکدیگر خویش را دوست گرفتند، باید گفت که: وحدت و الفت و محبت، از نعمت‌های الهی است که الله متعال از آن یاد کرده و آنرا بر مردم و پیامبر، منت نهاده است.
 باید یادآور شد که: مهم‌تر از اتحاد ظاهری، پیوند قلبی و باطنی است، «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» و گرنه کافران هم در ظاهر متحدند، ولی دل‌هایشان پراکنده است.
 «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر، 14): (تو آنان را متحد می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است).

مفسران می نویسند: قبایل عرب تا پیش از گرایش به اسلام، گرفتار دشمنی عمیق و سرسختی با یکدیگر بودند، بین عرب جدال و قتال و نفاق و شقاق عمومیّت داشت. قبائل به أندک سخن با یکدیگر در می‌آویختند. چون میان دو طایفه جنگ واقع می‌شد، قرن‌ها آتش آن خاموش نم‌گردید. در بین دو قبیله نیرومند مدینه، اوس و خزرج، سلسله رقابت‌های

حربی، بغض و عداوت دیرینه، به هیچ صورت خاتمه نمی یافت؛ همه تشنه خون و آرزومند ریختن شرف و آبروی یکدیگر بودند. در این اثنا، حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، با احکام جهان شمول، توحید و معرفت، اتحاد و اخوت مبعوث گردید.

شیخ قرطبی میفرماید: ایجاد اُلفت در بین قلوب آنها که اعرابی سخت متعصب بودند، از دلایل و معجزات حضرت محمد به شمار می آید؛ چون اگر یک نفر از آنها یک سیلی میخورد، به خاطرش به جنگ و ستیز دست می زدند. آنها شدیدترین حمیت و تعصب را در میان خلق خدا داشتند، اما خدا به وسیله ایمان، در بین آنان انس و اُلفت ایجاد کرد، تا جایی که انسان به خاطر دین با پدر و برادر خود می جنگید.

«لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»: اگر برای اصلاح و آشتی دادن آنها، تمام گنج های روی زمین را به مصرف می رسانیدی تا این قلب ها را بر محبت جمع کنی نمی توانستی چنین کنی، چون این قلب ها را جز ایمان به دانای غیب چیز دیگری نمیتواند جمع کند؛ «وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ»: ولی خدای سبحان با قدرت بی نهایت خود با موفقیت آنها را در کنار هم قرار داد؛ چون ذات مبارک شان مالک قلوب است و هرطور که خود بخواهد آنها را زیر و رو می کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتیم و الله متعال شما را به وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتیم و خداوند شما را به سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس الله متعال به وسیله من میان شما الفت افکند؟».

«إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(63)»: پس حمد و سپاس بر او که غالب و تواناست و امرش بدون معارضی نافذ است و مردانش بدون غلبه گری کامل می شود. او در آنچه انجام میدهد حکمت دارد و حکم خود را به دقت و به نیکویی به انجام میرساند.

ایجاد محبت و پیوند بین مؤمنان، پرتوی از عزت و حکمت خداوند است. در آیه مبارکه این فهم عالی به بیان گرفته شده که الله متعال، دل های مردم را به هم نزدیک کرد و انس و دوستی و صفا و مودت آفرید و از آنان ملتی بزرگوار ساخت که از برادران نسبی، بسی دوست داشتنتی تر و به هم نزدیک تر بودند. (آل عمران آیه 103).

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

ای پیامبر! الله و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند [از نظر حمایت و پشتیبانی] برای تو بس است. (۶۴)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ 64»: ای پیامبر! برای تو و پیروانت کافی است که الله متعال یاور باشد و باوجود او به هیچکس احتیاج ندارید. باید گفت که: پیروی همراه با ایمان دارای ارزش است، نه پیروی بدون ایمان و نه ایمان منهای تبعیت.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: این آیه را می توان دو معنی کرد: اکثر سلف چنین تفسیر کرده اند که «ای پیغمبر، الله متعال کافیت برای تو و رفقای تو؛ یعنی باید از قلت عدد و عدم تجهیزات خود مشوش و مضطرب نشوی».

برخی از مفسرین، چنین معنی می‌کنند: «ای پیغمبر، برای تو، در حقیقت، تنها الله کافیت؛ و به اعتبار اسباب ظاهری، جمعیت مسلمانان مخلص، اگرچه اندک است، کفایت می‌کند. این آیه مبارکه هم برای تقویت روحی پیامبر بزرگوار اسلام است و هم برای این که مؤمنان را به نبرد و پیکار و دفاع تشویق فرماید و آنان را روحیه بخشد تا پایدار و بردبار گردند. (آل عمران آیه 200) و این که در جنگ، مساوی بودن ساز و برگ و نفرات شرط نیست؛ بلکه ایمان قوی و روحیه ی نیرومند و مردانه و پرتوان لازم است. (سوره صف آیه: 4).

اسباب نزول آیه 64:

ابن عباس (رض) می‌گوید: این آیه در باره مسلمان شدن عمر بن خطاب نازل شده است و از سعید بن جبیر روایت کرده اند که سی و سه نفر به دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه السلام مسلمان شده بودند، آن گاه پس از آن عمر بن خطاب مسلمان شد و خدای متعال این آیه را نازل کرد. (تفسیر کشاف)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

ای پیغمبر! مؤمنان را بر قتال (کفار و جهاد در راه الله) ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر صابر باشد، بر دو صد تن (کفار) غالب می‌آیند، و اگر از شما صد نفر باشد، بر هزار تن از کافران، غالب میشوند. زیرا کفار قومی‌اند، نادان. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَرِّضَ»: تشویق کن، برانگیز، وادار. «الفا»: هزار. «لایفقهون»: نمی‌فهمند، در نمی‌یابند. «الآن»: هم اکنون، هم اینک. «خفف»: سبک گردانید.

تفسیر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم، با استفاده از روش ترغیب و ترهیب در دل اصحاب خویش جرأت و شجاعت، بوجود می‌آورد و اراده‌ی آنان را قوی تر و روحیه شان را شادتر می‌نمود. و آنان را با الهام از کلام خدا برای جنگ آماده میکرد. چنانکه خداوند میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ»: در این آیه مبارکه، به مسلمانان ترغیب جهاد است. یعنی، اگرچه اندک باشند، دل از دست ندهند به عنایت الهی بردشمنی که ده برابرشان باشد نیز غالب میشوند؛ زیرا، مسلمانان خاص در راه الله متعال می‌جنگند، و جز رضای وی مطلبی ندارند؛ طوری که در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! با تمام قوا و نیرویت مؤمنان را به جنگ با مشرکین تحریک و تشویق کن.

سیرت نویسان می‌نویسند رسول الله صلی الله علیه وسلم در میدان بدر خطاب به صحابه فرمود: برخیزید بسوی بهشتی که پهنای آن به گستردگی آسمانها و زمین است. فردی به نام عمیر بن حمام انصاری گفت: ای رسول الله! بهشتی به پهنایی آسمانها و زمین؟! رسول الله فرمود: بلی. عمیر گفت: به! به! رسول الله فرمود: چرا به به می‌گویی؟ گفت: دوست دارم اهل آن باشم. رسول الله فرمود: تو اهل آن هستی. او تعدادی خرما در دست داشت. گفت: اگر اینها را تمام کنم دیر خواهد شد. خرماها را انداخت و به جنگ ادامه داد تا اینکه کشته شد. (مختصر صحیح مسلم ش 1157).

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»: ابو سعود گفته است: این بیان و عده‌ای است مملو از کرم و فضل خدای متعال که هر گروه از مسلمانان بر ده برابر خود غالب می‌آیند. (تفسیر ابو سعود ۲/۲۴۷).

تا در معرکه صبر کنند و ثبات داشته باشند و به آن

ها بشارت بده که بیست تن صابر شکبیا از آن ها دوصد تن از دشمنان خود را مغلوب میسازند، عامل تعیین کننده در جبهه‌های نبرد، ایمان و پایداری است، نه تنها تعداد نفرات و موازنه‌ی ظاهری نیروها.

خواننده محترم!

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»: در تفسیر (البحر المحیط ۶/۴ ۷۱). آمده است: به فصاحت این گفته توجه بعمل آورید که در جمله‌ی شرطیه‌ی اول قید صبر را آورده و در جمله‌ی شرطیه‌ی دوم نظیرش را حذف کرده است، و در دوم قید کافر بودن آنها را آورده، در حالیکه در اولی آن را حذف کرده است، و از آنجایی که صبر طلبی است شدید، در دو جمله تخفیف ثابت مانده است، سپس آیات را با گفته‌ی «وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» ختم کرده است تا در شدت طلب مبالغه کند. و در بدیع این نوع را (احتیابک) (استوار و نیکو کردن هر چیزی) می‌گویند. فصاحتش چقدر شیرین و بلاغتش چه زیباست!

«وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: و اگر یکصد جنگجوی صابر داشته باشد هزار تن از کافران را مغلوب خواهند نمود؛ به قولی: این آیه کریمه هر چند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند.

این آیه مبارکه، موازنه‌ی قوا را در عدد نفی می‌کند و به روحیه، ایمان، صبر و آگاهی تکیه می‌کند و برای اینکه گمان نشود پیروزی بیست نفر بر دویست نفر مبالغه است، تکرار می‌کند که صد نفر بر هزار نفر چیره و غالب می‌شوند، به شرط آنکه مؤمن و صابر باشند. در آغاز اسلام، حکم جهاد با وجود یک دهم نیروهای دشمن، محقق میشد. «عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»: مسلمانان صدر اسلام دارای چنان ایمان، معرفت و یقینی بودند که پیروزی آنان بر ده برابر خود، قطعی و تضمین شده بود. «يَغْلِبُوا»، بیانگر تضمین بودن پیروزی است.

در جنگ های صدر اسلام، هرگز موازنه‌ی آماری و عددی بین مؤمنان و کفار اصلاً وجود نداشت. از جمله در جنگ بدر، 313 نفر در برابر هزار نفر، در غزوه احد، 700 مسلمان در مقابل 3000 کافر، در غزوه خندق، سه هزار نفر در برابر ده هزار نفر و در غزوه موته، ده هزار مسلمان در مقابل صد هزار نفر از کفار قرار داشتند.

«بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ (65)»: زیرا کافر، اسرار واقعی جنگ و همچنان مقاصد آنرا نمیداند. چون او سبب بزرگ نصرت و پیروزی را که عبارت از ایمان به الله است ترک نموده، ولی شما برای اعلا‌ی کلمه الله جهاد می‌کنید از این روی بصیرت و بینش او کور شده و شکست در حقیقت تحقق یافته و حتمی شده است.

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: از ابن جریر روایت کرده‌اند که مؤمنان سزاوار نصرت الهی کسانی هستند که پایداری کنند و از میدان معرکه نگریزند که در این صورت یک نفر توانایی رویاروی شدن با ده نفر را خواهد داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت حمزه را، با سی اسب سوار فرستاد و با ابو جهل که فرمانده سبب نفر بود، روبرو شدند. برخی از مفسران گفته‌اند که این حکم بر مسلمانان گران آمد و در مواردی ناخرسندی خود را از آن ابراز میکردند، البته مدتی از اعلام آن گذشته بود که الله متعال به نسخ آن حکم کرد و فرمان داد که هر کس می‌تواند در برابر دو نفر از کافران مقاومت کند. برخی

دیگر هم گفته اند که شمار مسلمانان در آغاز کار بسیار اندک بود و چون شمار آنان رو به فزونی گذاشت، این حکم هم سبک تر شد.

قاریان ضعف را مانند مکث و مکث و فقر و فقر هم به فتح و هم به ضم خوانده اند و ضعف جمع ضعیف است. همچنین فعل اسناد داده شده به «المائة» را نیز در دو جا به تاء و یا خوانده اند. مراد از ضعف، ضعف بدنی است و برخی هم گفته اند که مراد از آن سستی بینش و پایداری در دین است و مسلمانان از این حیث با همدیگر متفاوت بودند.

اگر بپرسند: چرا یک معنی، یعنی: پایداری گروهی در برابر گروه بیش تری، دوبار، یعنی: پیش از تخفیف و پس از آن تکرار شده است؟ در جواب آن باید گفت: تا دلالت کند که اندک بودن یا بسیار بودن در چنین جایگاهی تفاوت نخواهد کرد بلکه تفاوت در مقاومت بیست نفر در برابر دویست نفر و یکصد نفر در برابر هزار نفر و همچنین پایمردی یکصد نفر در برابر دویست نفر و هزار نفر در برابر دو هزار نفر است. (بنقل از تفسیر کشاف)

یادداشت:

ذکر اعداد 20 و 100 ممکن است بدین جهت باشد که در آن وقت تعداد مسلمانان در سریه، اقلاً بیست؛ و در جیش، صد نفر میبود؛ و آیت آینده بعد از مدتی فرود آمد که در تعداد مسلمانان افزوده بود: سریه صد نفر؛ و جیش هزار نفر میبود. این دوآیت، در مواقع آن نسبت تفاوت اعداد را بیان می‌کند، و هنگام نزول آیت آینده شمار مسلمانان بیشتر شده بود. (بنقل از تفسیر کابلی)

شان نزول آیه 65:

527- اسحاق بن راهویه در مسند خود به از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که پروردگار بی‌همتا بر مسلمانان تکلیف کرد که یک نفر از آنان به نبرد ده نفر از مشرکان برود. این کلام عزیز «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ تَأَخَّرَ آيَةٌ» نازل شد. اما این کار برای آنها دشوار و سنگین بود، پس الله متعال چنین خواست که یک تن از مسلمین تنها با دو نفر مشرک بجنگد.

(اسحاق روایت کرده چنانچه در «مطالب العالیه» 3633 آمده است. و همچنان طبرانی 11398 و 11650 از ابن عباس روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11033 می‌گوید: این را طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط روایت کرده است، راوی‌های معجم اوسط راوی صحیح هستند، اصل این در بخاری 4652 از ابن عباس (رض) روایت شده است.)

الآن خفف الله عنكم وعلم أن فيكم ضعفاً فإن يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين وإن يكن منكم ألف يغلبوا ألفين بإذن الله والله مع الصابرين ﴿٦٥﴾

هم اکنون الله از شما تخفیف داد چون دانست که در شما ضعیفی وجود دارد بنابراین این هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دوصد نفر پیروز میشوند و اگر یکهزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان الله غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است. (۶۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فإن يكن منكم مائة صابرة...»: دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرائط متفاوت است. هنگامی که مسلمانان قوی‌الایمان باشند، میتوانند کافران بیشماری را درهم شکنند، و هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی عقیده شوند می‌توانند بر

کافران کمتری پیروز گردند. آیه 65 دالّ بر عزیمت و اراده است و آیه 66 دالّ بر رخصت و اجازه. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«الآن حَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا»: امروز خداوند متعال، از این مسؤلیت شما کاست و بار مشقت را از گردن شما برداشته است. و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان بر آنان تخفیف و رخصت داد، لذا در امر قتال به شما رحم کرد. «فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»: روی این اساس باید یکی از شما در برابر دوتن از آنها بایستد و به این ترتیب یکصد مرد صابر و محتسب اجر و پاداش به اذن خدا بردو صد تن از دشمنان غلبه خواهند کرد، «وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ» و هزار تن از چنین کسانی دو هزار تن از دشمنان را شکست خواهند داد، «بِإِذْنِ اللَّهِ» با آسان کردن و تسهیل از جانب الله متعال.

«وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ(66)»: در این هیچ شکی نیست که: انسان صابر، محبوب الله متعال و در پناه او و مشمول امدادهای الهی است. یعنی همه اینها به کمک و قوت الله متعال به انجام خواهد رسید چرا که اوتعالی صابران را تأیید می‌کند و بر دشمنان‌شان پیروز می‌نماید.

این آیه دلالت بر آن دارد که: اهل اسلام هرگاه کم باشند و در برابر تعداد کثیری از دشمنان مسلح قرار گیرند نباید بترسند؛ اینکه مسلمانان در عدم مواجهه با آنها از انواع و اقسام حيله‌ها کار گیرند تا زمانی که جانب مسلمانان تقویه شود؛ و اینکه قوت و نیرو ملازم توکل بر خداست.

از ابن عباس (رضی الله تعالی عنهما) در بخاری منقول است: حکمی که در آیه قبلی بیان یافته است که: مسلمانان در مقابل کفار پافشاری نمایند، اگرچه در عدد ده برابرشان باشند، بر مسلمانان گران آمد؛ این آیه مبارکه نازل گردید: «الآن حَفَّفَ اللَّهُ- الآية» یعنی خداوند متعال ضعف شما را دیده، حکم اول را تخفیف نمود؛ اکنون به مسلمانان حکم می‌شود که اگر دشمن دو چند آنها باشد، اثبات قدم، فرض؛ و گریختن، حرام می‌باشد. (بنقل از تفسیر کابلی).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (67 الی 75) در مورد شرط اسیر گیری، پذیرش فدیة از آنان، مباح بودن استفاده از فدیة، مؤمنان عصر پیامبر خاتم از جهت ایمان و هجرت و نیرومندترین روابط؛ یعنی، روابط دینی، بحث بعمل می‌آید.

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

برای هیچ پیغمبری سزاوار نیست و (نبوده) که او را اسیرهایی باشد تا در زمین قتل کند، (به وسیله شکست دشمن) شما متاع (عارضی) دنیا را می‌خواهید و الله (برای شما ثواب) آخرت را میخواهد، و الله غالب با حکمت است. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما کان لنبی»: در شأن هیچ پیامبری نیست، هیچ پیامبری را نسزد.

«أسرى»: جمع أسير. «يُخَن»: (ثخن): تار و مار گرداند، نابود گرداند، از پا در آورد، استیلاء یابد. عده ی بسیاری از مفسران، اِثخان را به معنای استیلاء و استقرار یافتن گرفته اند. عرض الدنيا: مال دنیا، کالای بی ارزش در مقابل فدیة ی أسیران. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُخَنَ فِي الْأَرْضِ»: یعنی برای هیچ یک از پیامبران مجاز نیست اسیرانی را به منظور اخذ فدیة بگیرد مگر زمانی که در کشتن کفار محارب، آنانیکه مانع راه الله متعال میشوند و بابتندگان او می‌جنگند مبالغه کند و از این طریق جانب دولت اسلام تقویت شود و مایه ترس و احترام واقع شود.

خدای سبحان و تعالی در این آیه مبارکه خبر می دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن و گرفتن فدیة از آنان، آنگونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند.

«تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا»: و شما ای مسلمانان در اخذ فدیة اراده متاع زندگی دنیای ناپایدار را میخواهید. «وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» در حالیکه خداوند متعال برای شما آخرتی پایدار و همیشگی میخواهد که عبارت است از ثواب آخرت که با اعزاز دین و قتل دشمنانش فراهم می‌شود.

در حالیکه خداوند متعال برای شما اراده بهشت‌های نعمت و رستگاری بزرگ را از خلال جهاد در راه الله و دفاع از دین دارد.

او تعالی نیرومندی است که بر کار خود چیره است و کسی را که یاریش دهد یاری میدهد و کسانی را که با او بجنگند محو مینماید. او در تقدیر و تدبیر خود حکمت دارد و با عزت خود شما را در جنگ یاری میرساند و با حکمت خود به شما احکام خویش از قبیل جنگ، اسارت، غنیمت، صلح و غیره را می‌آموزاند.

هدف اصلی در جنگ و جهاد اسلامی، رسیدن به منافع اخروی (جلب رضای خدا، تقویت حق و تلاش برای نجات مستضعفان) است، نه به دست آوردن غنائم و اسیر و فدیة گرفتن.

«وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (67)»: او تعالی نیرومندی است که بر کار خود چیره است و کسی را که یاریش دهد یاری میدهد و کسانی را که با او بجنگند محو مینماید. او در تقدیر و تدبیر خود حکمت دارد و با عزت خود شما را در جنگ یاری میرساند و با حکمت خود به شما احکام خویش از قبیل جنگ، اسارت، غنیمت، صلح و غیره را می‌آموزاند.

این آیه، هشدار است که اسیر و فدیة گرفتن برای آزادی آنان و جمع غنائم جنگی، مسلمانان را از هدف اصلی باز ندارد و ناخودآگاه ضربه نخورند.

همچنان قابل تذکر است که: رهنمودهای خداوند در زمینه‌ی مسائل جنگ، حکیمانه و بکارگیری آنها رمز عزت و پیروزی است.

شأن نزول آیه 67:

اول: از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که بعد از اینکه مشرکین در روز بدر شکست خوردند و هفتاد نفر از آنها کشته و هفتاد نفر نیز اسیر شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم با من و ابوبکر و علی مشورت کرد.

ابوبکر گفت یا رسول الله! آنها بنی عم و افراد عشیره‌ی ما هستند. به نظر من از آنها فدیة بگیر و گرفتن فدیة نشان می‌دهد که برکفار مسلط هستیم، و شاید هم هدایت شوند و بازوی ما بشوند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: پسر خطاب نظر توجیست؟ گفتیم: والله من نظر ابوبکر را ندارم. اما من آرزو میکنم فلان را (یکی از نزدیکان خود حضرت عمر) برای من تسلیم کن تا گردنش را بزنم، و عقیل را به علی بدهی تا گردنش را بزند، و حمزه را بر برادرش مسلط فرمایی تا گردنش را بزند، تا معلوم شود که در نهاد ما نسبت به مشرکین نرمش و سازش موجود نیست، آنها پیشوایان و بزرگان کفرند، پیامبر صلی الله علیه وسلم به اجرای نظر ابو بکر مایل بود و به سخنان من تمایلی نشان نداد، پس از آنها فدیة گرفت. فردا وقتی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدم، دیدم نشسته و با ابوبکر زار زار گریه می‌کنند، گفتیم یا رسول الله! به من بگو: چه چیزی باعث گریه‌ی تو و رفیقت شده است؟ اگر سببی هست تا من هم گریه کنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «به خاطر فدیة‌ای گریه می‌کنم که یارانت آن را به من پیشنهاد کردند، عذاب آنها از این درخت به من نزدیکتر است». درختی در نزدیکی ایشان قرار داشت، آنگاه الله متعال آیه‌ی «مَا كَانَ لِإِنبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُخْرَجَ فِي الْأَرْضِ» نازل کرد. (زاد المسیر ۳/۳۸۰ و روایت از مسلم است).

دوم: وقتی عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم (در جنگ بدر) اسیر شد، بیست اوقیه طلا با خود داشت، آن را به عنوان فدیة به حساب نیاوردند، و مکلف شد فدیة‌ی برادرزاده‌اش را بپردازد، پس هشتاد اوقیه طلا را برای آزاد کردن آن دو فدیة داد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: فدیة‌ی عباس را افزایش دهید، از او هشتاد اوقیه طلا فدیة گرفتند. عباس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مرا رها کردی که در بقیة‌ی عمرم از قریش گدایی کنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: پس طلایی که نزد مادر فضل (أم الفضل) گذاشتی چه شد؟ گفت: کدام طلا؟ فرمود: تو به او گفتی: نمی‌دانم در این سفر چه به‌سرم می‌آید؟ اگر برایم اتفاقی افتاد آن طلا برای تو و پسرت. گفت: برادرزاده! چه کسی این خبر را به تو داده است؟ فرمود: الله به من خبر داد. عباس گفت: شهادت میدهم که تو راستگویی، و تا امروز ندانستم که تو پیامبر خدایی. و به دو برادر زاده‌اش دستور داد هر دو مسلمان شدند و در مورد آنها آیه‌ی «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى...» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۴۲/۸).

لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸)

اگر فرمان و حکم لازمی که از سوی الله گذشته است، نبود [که پیش از اتمام حجت کسی را عذاب نکنند] مسلماً شما را به سبب اسیرانی که [بدون اجازه پیامبر و پیش از شروع جنگ] گرفتید، عذابی بزرگ می‌رسید. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابٌ»: فرمان، حکم و دستور.

«لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ»: اگر حکم پیشین الهی در لوح محفوظ ثبت نبود که شخص مخطیء در اجتهادش کیفر نشود و معذب نگردد.

«لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ»: به خاطر گرفتن فدیة از آرا در بدر، به عذابی سهمگین گرفتار می‌شدید. تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن».

تفسیر :

«لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (68)» «اگر حکم پیشین الهی نبود» در این که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعاً به شما در آنچه گرفتید» از مال، به عنوان فدیة اسیران بدر «عذابی بزرگ میرسید».

روایت است وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «اگر این عذاب نازل می شد جز عمر هیچکس نجات نمی یافت».

بلی! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیة از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگهداشتن کفار، چه بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیة، می توان بنیه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته و آینده اهل بدر است. ابن کثیر میفرماید: «حکم اسیران در نزد جمهور علماء بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این که، امام (زامدار مسلمانان) در باره اسیران کافر مَخیر است؛ اگر می خواهد آنان را بکشد چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم با بنی قریظه چنین کردند و اگر می خواهد فدیة (سربها) بگیرد چنانکه ایشان با اسیران بدر عمل کردند». (بنقل از «تفسیر انوار القرآن».

قابل یادآوری است: که آیات (67 و 68) به فدیة ی اسیران بدر و فرجام آن اشاره میکند که مسلمانان پیش از نزول آیات این حکم را اجرا کردند و حکم ازل نیز چنان بود که اگر کسی در اجتهادش به خطا رود، کیفر نمی بیند و این فدیة گرفتن هم در مقابل آزادی مشرکان، از احکام پیشین الهی بود و مسلمانان در اجتهادشان سرافراز گشتند و می بایست به حکم کتاب الله بر کافران چیره شوند و قدرت و شوکت نظامی خود را در همان دم آغازین معرکه با دشمن به تمام مردم نشان دهند تا پای از گلیم خویش بیرون نکشند. (حکمت این مبحث در شأن نزول آیه 67) بیان گردید.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾

آنچه از غنیمت [در میدان جنگ] گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِمَّا غَنِمْتُمْ»: مراد مطلق غنیمت، یا فدیة اسیران است.
 «حَلَالًا طَيِّبًا»: مراد مباح و آزاد است. حال اول و دوم (ما)، یا صفت مصدر محذوف (أَكَلًا) بوده و برای تأکید ذکر شده اند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

مسلمانان از عتاب و تهدید که در آیات قبلی ذکری از آن بعمل آمد چنان ترسیدند که از مال غنیمت که فدیة اسیران نیز در آن شامل بود، بکلی کنار گرفتند. این آیه به تسلیت آنها فرود آمد؛ یعنی، از عطایای الهی به طیب خاطر بخورید. طوریکه میفرماید:

«فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا» ای گروه مجاهدین! از غنائمی که در جنگ از دشمنان گرفته اید، خدای تعالی بر شما حلال نموده بخورید که از آن جمله گرفتن فدیة از اسیران است، «طَيِّبًا» چنین چیزی برای شما پاکیزه، و حلال است و در آن حرمت و خبائثتی نیست، چون ثمر و نتیجه ی جهاد شمامیباشد. در حدیث آمده است: «روزی من درسایه ی نیزه ام قرار دارد».

«وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ و با اجرای فرامین پروردگار و اجتناب از نواهی او تقوا را رعایت کنید، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (69)» و الله متعال برای کسیکه گناه کند و توبه نماید بسیار بخشنده است. او تعالی برای کسی که به سویش بازگردد دارای رحمت فراوان است و از جمله مغفرت او یکی هم این است که از کسانی که مرتکب کار بد شوند در میگذرد و از جمله رحمت او یکی هم این است که بندگان خود را در جهت کسب رضای خود توفیق می‌دهد. قابل تذکر است که: از فحواى آیه مبارکه 69 بر می آید: الله متعال به خوردن غنایم جنگی امر میکند که از مشرکان به دست می آید. خدا آن را مباح فرموده؛ چون ثمره و بهره‌ی پیکار و ایثار مؤمنان در راه دین و عقیده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُّؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾

ای پیامبر! به اسیرانی که در زیر دست شما اند بگو: اگر الله در دل‌های شما نیکی را معلوم کند البته به شما بهتر از آن فدیة ای که از شما گرفته شده میدهد، و شما را می‌آمرزد و الله بسیار آمرزگار (و) مهربان است. (۷۰)

تفسیر :

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که: به اسیران بدر بگوید: اگر در دل‌هایتان، صدق و صفا و إخلاص و پاکی باشد، خداوند، بهتر از آنچه در راه آزادی خود می‌دهید، به شما عطا میکند و از پیشینه‌ی شما در می‌گذرد. بطور مثال چند نفر از اسیران بدر از جمله: عباس، کاکای پیامبر و برادر زادگانش، نوفل و عقیل که مسلمان شدند و بهتر از اموالی که در راه فدیة ی خود دادند، به دست آوردند. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ» ای پیامبر! به اسیرانی بدر که به اسارت شما در آمده‌اند و از آنان فدیة گرفته‌اید، بگو: «إِنَّ يَعْلَمُ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا» اگر الله متعال در قلوب شما ایمان و إخلاصی بیابد و در ادعای ایمان از جانب شما صداقتی بیاید، یعنی: حسن ایمان و صلاح نیتی، «يُّؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ» البته بهتر از آنچه از شما گرفته شد، یعنی فدیة، به شما می‌دهد. یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض میدهد، «وَيَغْفِرُ لَكُمْ» و گناهان گذشته‌ی شما را پاک می‌کند.

از فهم آیه مبارکه در می‌یابیم که: حتی شرکت در جنگ بر ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، مانع توبه و برگشت و دریافت مغفرت الهی نیست.

پذیرش اسلام، موجب گذشت از خطاها و سبب دریافت لطف و رحمت الهی است طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (70)» و الله آمرزنده مهربان است. برای آنکه توبه کند و پیشیمان گردد، دایره‌ی بخشایشش وسیع است، و دریای مهر و رحمتش بی‌کران.

شان نزول آیه 70:

531- طبرانی در «معجم اوسط» از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عباس (رض) می‌گفت که به الله این آیه در شأن من نازل گشته است، وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از اسلام آوردن خود آگاه کردم و خواهش نمودم همان بیست اوقیه (اوقیه، وزنه‌ای است معادل هفت مثقال.) را که [در روز بدر] نزد من موجود بود به من حساب کند. (پیامبر ابا ورزید) (تفسیر طبری، ج 10، ص 49.) و الله متعال به جای آن به من بیست غلام داد که

همة آن‌ها با سرمایه شخصی من تجارت می‌کنند، به اضافه امیدواری‌هایی که به مغفرت و آمرزش او دارم.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

و اگر اسیران آزاد شده بخواهند [پس از آزاد شدنشان] به تو خیانت ورزند، [کار جدید و تازه ای نیست] آنان پیش از این هم به الله خیانت ورزیدند، پس او تو را بر آنان مسلط ساخت؛ و خدا دانا و حکیم است. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ قَبْلُ»: پیش از معرکه بدر. «فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ»: بر آنان چیره گردانید، مسلط کرد. «عَلِيمٌ»: دانا به آفرینش. «حَكِيمٌ»: فرزانه در صنع خود.

تفسیر:

«وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ»: و اگر آن اسیران بخواهند در ادعای ایمان قصد خیانت کنند یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد، و پیمان خویش را بشکنند و مرتد شوند و دین اجداد خویش را بهتر و خوبتر بدارند. «فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ»: قبل از این غزوه، یعنی غزوه بدر به الله خیانت کردند. «فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ»: الله تو را نیرومند و برآنان پیروز کرد، و تو را بر آنان مسلط کرد. پس اگر باری دیگر باز هم به خیانت دست زنند، الله باز هم تو را بر آنان مسلط و پیروز خواهد کرد.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (71)»: و الله متعال حکیم است، به تمام جریانات آگاه است پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر میداند. الله متعال به نیت‌های دشمن آگاه و به فرمانی که میدهد، حکیم و مصلحت اندیش است. از مجموع این آیه مبارکه و آیهی قبل استفاده می‌شود که اصل اصلاح و ارشاد و هدایت را نباید با احتمالات منفی نادیده گرفت. با آنکه مشرکان مگه سالها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم و نسبت به مسلمانان صدر اسلام انواع خیانت‌ها را روا داشتند، اما اگر مصلحت بر آزاد سازی اسرا باشد، احتمال خیانت آنان، مانع عمل به وظیفه نشود. بلی، باید نسبت به اسیران دشمن، نه سوء ظن صد درصد داشته باشیم، نه حسن ظن کامل، نه خشونت محض و نه رأفت تنها، بلکه با تیز هوشی، هوشیاری داریت و توکل و قاطعیت و بامهربانی و عطف در این قضیه برخورد کنیم.

نظری کوتاهی به اسرای معرکه بدر:

رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از اینکه به مدینه رسید، اسیران را در میان أصحاب خود تقسیم نمود و فرمود: با آنها به خوبی رفتار کنید. (البداية والنهاية، ج 3، ص 306). این توصیه در واقع از این فرموده الهی سر چشمه می‌گرفت که می‌فرماید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِنًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۗ» (الإنسان: 8). (به خاطر محبتی که با الله دارند، به مسکین و یتیم و اسیر خوراک میدهند). ابو عزیز بن عمیر، برادر مصعب بن عمیر، مشاهدات خویش را این گونه بیان می‌کند: من در جنگ بدر از جمله اسیران بودم. پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اسیران سفارش به نیکی نمود. من میان أنصار بودم. به جهت سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آنها هر وقت که غذای شب و چاشت می‌خوردند، غذای بهتر آنرا به من می‌دادند. (مجمع الزوائد، ج 6، ص 86).

أبو العاص بن ربيع نیز میگوید: خداوند به أنصار جزای خیر دهد. من در میان آنها بودم. هر وقت نان شب و ظهر میخوردند، نان را به من میدادند و خودشان خرما میخوردند؛ چراکه نان کمتر یافت میشد. بنابر این، مرا بر خود ترجیح میدادند. ولید بن ولید بن مغیره نیز علاوه بر تأیید مطالب فوق میگوید: خودشان پیاده راه می رفتند و ما سواره بودیم. (المغازی، واقدی، ج 1، ص 119).

أساس این رفتار سراسر شفقت آمیز را، قرآن عظیم الشان طرح ریزی نموده بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز آن را به أصحاب و یارانش تعلیم داد و آنان به آن عمل نمودند و چنان در وجود أسیران اثر گذاشت که تعدادی از اشراف و بزرگانشان دین اسلام را پذیرفتند مانند أبو عزیز که قبل از رسیدن به مدینه مسلمان شد و همین طور سائب بن عبید که بعد از پرداخت فدیة اسلام را پذیرفت. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 474).

أسیران در حالی به خانه هایشان بازگشتند که از دعوت اسلامی متأثر گشته و دل هایشان پاک شده بود. آنان در مجالس خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم و مکارم اخلاقی، محبت و گذشت، دعوت و تقوای او سخن می گفتند. حقاً که این نوع برخورد کریمانه بیانگر برتری اسلام در رفتار با انسانها بخصوص دشمنان میباشد. (التاریخ الإسلامی، ج 4، ص 175 - 176).

نمونه از فدیة آزادی أسرا:

مردم قریش جهت آزادی أسیرانشان که تعدادشان در حدود (70 نفر) میرسید، مبالغی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرستادند و هر یکی از قبیلہ قریش، أسیرش را آزاد گردانید. از جمله در فدیة آزادی عباس مبلغ 20 اوقیه تعیین گردید. سیرت نویسان می نویسند که: عباس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای پیامبر اسلام من مسلمان بودم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: الله بهتر میداند. اما ظاهراً علیه ما شمشیر کشیده بودی. بنابر این، خودت را و دو برادر زادهات، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب، وهم پیماننت، عتبه بن عمرو، را بپرداخت فدیة آزاد کنیم. (تفصیل آن در شأن نزول آیه 67 گذشت).

عباس (رض) میگوید: در بدل بیست اوقیه مالی که از من به غنیمت گرفته شد، خداوند در اسلام، بیست غلام به من داد. افزون بر مغفرتی که در آخرت آمیدش را دارم. (البخاری فی المغازی، باب 12، شماره 4018).

سیرت نویسان می آفریند که برخی از: أنصار، از رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه خواستند تا فدیة عباس را بپردازند و گفتند: اجازه بدهید فدیة خواهرزاده خود را بپردازیم! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به خدا شما نمیتوانید حتی یک درهم از فدیة عباس را کم بکنید. (شرح العسقلانی لصحیح البخاری، ج 7، ص 321، به نقل از المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 135).

این تعبیر أنصار که گفتند: «ابن أختنا» (پسر خواهرما)، بدین دلیل بود که مادر بزرگ عباس أم عبدالمطلب از بنی نجار یثرب بود. در ضمن (ابن أختنا، خواهر زاده ما) گفتن بیانگر ادب آنها در برخورد با رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ چرا که نمی خواستند با پرداخت فدیة عباس بر رسول الله صلی الله علیه وسلم منت بگذارند. بنابر این، نگفتند: ابن عمک (بچه کاکایت) از طرفی رسول الله صلی الله علیه وسلم به جهت آنکه این

موضوع را به اثبات برساند که در دین هیچ نوع تبعیض و تساهلی وجود ندارد، پیشنهاد آنان را نپذیرفت. (سیل‌الرشاد، حاحلی، ج 4، ص 135).

این عملکرد رسول الله برای مسلمانان حاوی این پیام است که در اجرای فرامین الهی هیچ تفاوتی میان اقوام و خویشان و دیگران وجود ندارد؛ بلکه بر عکس، آن حضرت بهای آزادی عباس را سنگین‌تر نمود. (السیرة النبویة، ابی شهیة، ج 2، ص 176). عباس (رض) بعد از پرداخت فدیة آزادی خود و افراد زیر نظر خود به مکه بازگشت و در آنجا اسلامش را مخفی نمود و با مهارت خاصی به عنوان نیروی اطلاعاتی دولت اسلامی در مکه انجام وظیفه نمود تا اینکه در فتح مکه چند ساعتی قبل از ورود لشکر اسلام، مسلمان بودن خود را اعلام کرد. (التزبیه القیادیة، ج 3، ص 68).

فدیه ابوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول الله (ص):

عایشه (رض) میفرماید: وقتی مردم مکه بهای آزادی اُسیران خود را فرستادند، زینب نیز جهت آزادی شوهرش، ابی‌العاص، مالی را فرستاد و آن گردنبندی بود که از مادرش به یادگار مانده بود. رسول الله با مشاهده آن گردنبند، شدیداً متأثر شد و به صحابه فرمود: اگر دوست دارید، اُسیرش را آزاد کنید و مالش را برگردانید! صحابه نیز پذیرفتند و چنین کردند. (صحیح السیرة النبویة، ص 261).

پیامبر صلی الله علیه وسلم از ابوالعاص تعهد گرفت که بین زینب و آمدنش مانع نشود و به همین منظور زید بن حارثه و شخصی از اُنصار را فرستاد و فرمود: در وادی (یا جج) نام محلی است در نزدیکی مکه) بمانید تا زینب از آنجا بگذرد، سپس وی را به مدینه برگردانید. (ابوداود، الجهاد، باب فی فداء الاسیر بالمال، شماره 2692).

ابوالعاص بن ربیع، شوهر دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم، کسی بود که در برابر دعوت اسلامی هیچ‌گونه موضعگیری ننموده و با دست و زبان خود نیز هیچ‌گونه آسیبی به مسلمانان نرسانیده بود. در جنگ بدر نیز تنها کسی بود که هیچ نقشی نداشت؛ نه صدایی از او شنیده شد و نه اظهار نظری کرد و نه حمله‌ای نمود.

قریشیان چون به آزادی اُسیرانشان پرداختند، زینب، دختر رسول الله نیز جهت آزادی شوهرش گردنبندی که مادرش خدیجه هنگام ازدواج به وی داده بود، فرستاد و چون این گردنبند برای رسول الله خاطره انگیز بود، خاطرات پدری و خاطرات زندگی با خدیجه و خاطرات خانوادگی و عاطفی وی زنده شد و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پدری است برخوردار از بالاترین درجات شفقت پدری بنابر این، احساسات و عواطف ایشان به جوش آمد و شفقت مهربانی بر قلب مبارکش طنین افکند. بنابر این، خطاب به یارانش فرمود: اگر دوست دارید که اُسیرانش را آزاد کنید و مالش را برگردانید، این کار را بکنید. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 480 - 487).

سهیل بن عمرو در بین اُسیران و سخنان سوده:

عبدالرحمن بن اُسعد بن زراره (رض) میگوید: اُسیران را به مدینه آوردند. سوده بنت زمعه، همسر رسول الله که در محل آل عفرأ بود و هنوز آیات حجاب نازل نشده بود، می‌گوید: من آمدم. مردم گفتند: این‌ها اُسیران جنگی هستند. من به خانه‌ام برگشتم و رسول الله آنجا تشریف داشت. ناگهان چشمم به ابوزید، سهیل بن عمر، در گوشه خانه افتاد که دستانش با طناب به گردنش بسته شده بود. خطاب به او گفتم: ابوزید! دستانت را در اختیار آنها گذاشتید، چرا با عزت نمردید؟ ناگهان با صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم

از داخل خانه به خود آمد. فرمود: آیا او را علیه الله و رسولش تحریک می‌نمایم؟ گفتیم: به خدا وقتی ابوزید را در این وضعیت، مشاهده نمودم، نتوانستم خود را کنترل کنم و چنین گفتم. (السيرة النبوية، محمد صویانی، ج 2، ص 200).

مکرز بن حفص برای آزاد کردن سهیل بن عمرو به مدینه آمد. چون با مسلمانان به گفتگو پرداخت و به توافق رسیدند به وی گفتند: پس مال مورد نظر را بپرداز! او گفت: مرا به جای سهیل بازداشت نمایند تا او بهای آزادی خود را بیاورد. مسلمانان، سهیل را آزاد کردند و مکرز را بازداشت نمودند. در حدیثی مرسل، آمده است که عمر بن خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: به من اجازه بده تا دندان‌های سهیل را بکشم که زبانش آویزان شود تا کسی دیگر نتواند علیه شما لب به سخن بگشاید!

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من او را مثله نمی‌کنم تا مبادا خدا مرا مثله گرداند؛ هر چند که پیامبر باشم. سپس رسول الله خطاب به عمر فرمود: امید است در آینده به مقامی برسد که وی را سرزنش ننمائی. این کثیر می‌گوید: این همان مقامی بود که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم و ارتداد عرب و بروز نفاق، سهیل به آن دست یافت و به عنوان خطیب در مکه به ایراد سخن پرداخت و مردم را به ثبات بر دین حنیف تشویق نمود و گفت: «ای قریش، آخرین مردمان در قبول اسلام و اولین آنها در ارتداد نباشید. هر کس ما را نسبت به اسلام دچار شک و تردید گرداند، گردنش را می‌زنیم» (التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج 4، ص 181).

رسول الله از مثله نمودن سهیل صرف نظر کرد و این عمل را؟ آفرینش خدا دانست و این عمل بزرگی است که رسول خدا (ج) آن را برای رهبرانی که در جنگ‌ها پیروز میشوند، آموزش داد. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 474).

تعلیم و آموزش سواد به جای فدیة:

ابن عباس (رض) می‌فرماید: برخی از اسیران قادر به پرداخت فدیة آزادی خود نبودند. بنابر این، رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را مؤظف نمود تا به فرزندان أنصار سواد خواندن و نوشتن را بیاموزند. صحیح السيرة النبوية، ص 261

و هر کدام از آنها ده کودک را آموزش میداد، این عمل به جای فدیة از او پذیرفته می‌شد. (التربية القيادية، ج 3، ص 74).

پذیرفتن آموزش از اسیران در شرایطی که مسلمانان شدیداً به مال نیاز و ضرورت داشتند، بیانگر نظر عمیق اسلام در باب علم و معرفت و مبارزه با بی‌سوادی است. البته از دینی که اولین فرامینش به خواندن و نوشتن تشویق می‌نماید، این عمل زیاد شگفت‌آور نیست؛ طوری که در اولین آیه میار که آمده است: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۚ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۚ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۗ» [العلق: 1-4]. (بخوان به نام ذاتی که تو را آفرید.

ذاتی که انسان را از خون بسته‌ای آفریده است. بخوان! که پروردگارت بزرگوار است. ذاتی که به وسیله قلم آموخت).

با این عمل، رسول الله صلی الله علیه وسلم اولین شخصیت است که هسته‌های اولیه مبارزه علیه بی‌سوادی و نشر خواندن و نوشتن را گذاشت. (السيرة النبوية، ابو شهبه، ج 2، ص 164 - 165).

تلاش ترور رسول الله بعد از معرکه بدر:

عروه بن زبیر میفرماید: عمیر بن وهب جمحی و صفوان بن امیه بعد از معرکه بدر در کنار کعبه با هم به مشورت پرداختند. عمیر، یکی از شیاطین قریش بود که همواره رسول الله و یارانش را آزار می داد و مسلمانان در مکه از جانب او مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند. پسرش، وهب بن عمیر، جزو اسیران بدر بود. عمیر از کشته شدگان بدر سخن به میان آورد. صفوان گفت: به الله سوگند! زندگی بعد از آنها هیچ لطفی ندارد. عمیر گفت: راست گفتم! به الله قسم، اگر توان پرداخت قرضم را می داشتیم و از جانب فرزندانم مبنی بر تلف نشدن آنان بعد از من، آسوده خاطر بودم، حتماً خود را به محمد میرساندم و او را می کشتم. و بهانه و دلیل من نیز بر این امر اسارت فرزندم در دست اوست.

صفوان از فرصت استفاده نمود و گفت: قرض تو را پرداخت مینمایم و فرزندان تو با فرزندان من هیچ تفاوتی از نظر نفقه نخواهند داشت. عمیر گفت: پس این راز را نگهدار! آنگاه عمیر، شمشیرش را زهر آلود کرد و به سوی مدینه رهسپار گردید.

عمر بن خطاب در جمع مسلمانان، از روز بدر سخن میگفت و لطف و احسان خداوند متعال در حق مسلمانان را یادآوری می نمود که ناگهان چشمش به عمیر بن وهب افتاد که جلوی مسجد، در حال خوابانیدن شترش بود و شمشیر خود را نیز به گردن آویخته بود. عمر گفت: این سگ و دشمن الله، عمیر بن وهب است و جهت توطئه و برپا نمودن شری آمده است. حضرت عمر (رض) نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و گفت: عمیر بن وهب، دشمن خدا، مسلح آمده است.

رسول الله فرمود: بگذارید نزد من بیاید. حضرت عمر (رض) آمد و حمائل شمشیرش را گرفت و خطاب به انصار گفت: نزد رسول الله حاضر شوید؛ چراکه این فرد خبیث و غیر قابل اعتمادی است.

سپس وی را نزد رسول الله آوردند. و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم وی را دید که حضرت عمر (رض) حمائل شمشیرش را گرفته است و میکشد، گفت: «عمر! او را رها کن. عمیر! بیا اینجا». عمیر جلو آمد و گفت: «صبح بخیر» و این خوش آمد زمان جاهلیت بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند خوش آمد بهتری از این را که خوش آمد بهشتیان است، به ما عنایت نموده و آن «السلام علیکم» است». (صحیح السیره النبویه، ص 259).

عمیر گفت: البته دیری نمیشود که از احوال پرسی قومت فاصله گرفتی. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «برای چه کاری آمده ای؟» عمیر گفت: به خاطر اسیری که در دست شماست آمده ام.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «چرا شمشیری با خود حمل نموده ای؟» عمیر گفت: خداوند این شمشیرها را ناکام گرداند، مگر توانستند برای ما کاری انجام دهند. پیامبر فرمود: هدف اصلی تو از آمدنت چیست؟ عمیر گفت: برای کاری غیر از آنچه بیان نمودم، به اینجا نیامده ام.

رسول الله فرمود: «برای امری غیر از این موضوع آمده ای؛ چراکه تو و صفوان کنار خانه کعبه نشسته بودید و از کشته شدگان بدر، سخن میگفتید. تو گفتی: اگر مقروض نمی بودم و فرزندانم خردسال و ناتوانی نمیداشتیم، حتماً خودم را به محمد میرساندم و او را به قتل

میرساندم. آنگاه صفوان گفت: من سرپرستی فرزندان تو را عهده‌دار می‌گردم و قرض تو را نیز پرداخت مینمایم و اکنون الله، میان من و انجام مأموریتی که تو داری حائل است». عمیر گفت: من شهادت میدهم که تو رسول الله هستی؛ حَقاً که تو از آسمان خبر می‌آوری، اما ما تو را تکذیب مینمودیم؛ چون از این موضوع جز من و صفوان کسی دیگر اطلاع نداشت و یقین دارم که حتماً خداوند به تو اطلاع داده است. سپاس خدایی را که مرا به سوی اسلام هدایت نمود و مرا به راه درست فراخواند. آن گاه شهادت را بر زبان آورد. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به برادران مسائل دینی و قرآن بیاموزید و اُسیرش را نیز آزاد گردانید!

عمیر گفت: ای پیامبر من در راستای جلوگیری از فرامین و دستورات خداوند تلاش زیادی نمودم و با مسلمانان با خشونت رفتار نمودم بنابراین، دوست دارم اگر اجازه بدهی به مکه بروم و آنها را به سوی الله و رسول و اسلام، فراخوانم. شاید خداوند آنها را به وسیله من هدایت نماید و در غیر این صورت به آزار و اذیت آنها خواهم پرداخت؛ چنانکه در گذشته یاران تو را اذیت و آزار میدادم. پیامبر به وی اجازه داد و او به مکه برگشت.

از طرفی دیگر صفوان بن اُمیه بعد از خروج عمیر به مردم می‌گفت: به همین زودی خبر داغ و مهمی از واقعه‌ای بسیار بزرگ به شما خواهد رسید که بدر را هم فراموش خواهید نمود. به همین دلیل هر کاروانی که می‌آمد از آن سؤال مینمود. تا اینکه سوارکاری خبر اسلام آوردن عمیر را به اطلاع او رساند.

صفوان، قسم یاد نمود که هرگز با عمیر حرف نزنم و اصلاً به وی نفعی نرساند. «(صحيح السيرة النبوية، ص 260).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجَرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾

مسلمانان کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مالها و جانهای خود در راه الله جهاد کردند، و آنانی که (مهاجرین را) جای دادند و مدد کردند، این جماعت دوستان و خیرخواه یکدیگرند. و آنانی که ایمان آوردند و (لیکن) هجرت نکرده‌اند، شما را از دوستی آنها هیچ سهمی نیست، تا آن که هجرت کنند (از مکه به مدینه). و اگر (همین مسلمانان غیر مهاجر) در کارهای دین از شما مدد طلب کنند، پس بر شماست مدد کردن آنها، مگر اینکه علیه قومی که میان شما و آنها عهد و پیمان است، و الله به آن چه می‌کنید بیناست. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَاوَوْا»: منزل و مأوی دادند. پناه دادند، جای دادن. «وَلَايَةٌ»: نصرت. مدد و یاری «اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ»: در امر دین از شما کمک و یاری خواستند تا دین خود را حفظ کنند و خویشان را از شکنجه و آزاری برهانند که به سبب داشتن دین و ایمان، متوجه آنان می‌گردد. «مِيثَاقٌ»: مراد پیمان ترک مخاصمه است. «ترجمة معانی قرآن»

خواننده محترم!

در سال سیزدهم بعثت و پس از ده سال از دعوت علنی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به اسلام، هنوز مشرکان مکه دست از اذیت و آزار پیامبر و مسلمانان برنداشته بودند

و روز به روز بر شدت آن می افزودند تا اینکه در نهایت تصمیم اتخاذ نمودند که طی یک پلان منظم و اقدامی دسته جمعی، پیامبر صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند و مطابق تصور خویش طوری فیصله نموده بودند که اسلام را بکلی از روی زمین ریشه کن کنند. بعد از اطلاع رسول الله صلی الله علیه وسلم با یار خویش حضرت ابوبکر صدیق شبانه مقدمات هجرت فراهم شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اول ماه ربیع الاول ابتدا به غار ثور رفتند و به مدت سه روز در آنجا به گونه‌ای معجزه‌آسا مخفی شدند، و بعداً با پیمودن مسافتی در حدود چهارصد کیلومتر، روز دوازدهم ربیع الاول به محله‌ی قبا رسیدند و مردم یثرب، از مهاجران استقبال شایانی به عمل آوردند و آنها را با آغوش باز پذیرفتند و یثرب را به «مدینه‌النبی» و «مدینه‌الرّسول»، تغییر نام دادند.

مهاجران، کسانی هستند که در مکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند و چون در آنجا تحت فشار بودند، خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده به همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند و انصار، مسلمانانی هستند که از پیامبر اسلام و مهاجران استقبال و آنان را در بین خود جای داده و یاری نمودند.

در آیه مبارکه، محورهایی همچون: پیوند مهاجرین و انصار، ضرورت هجرت، بی‌اعتنایی به مرفه‌ان گریزان از هجرت، تعهد متقابل میان مهاجران و انصار و نجات مسلمانان در بند، در صورت عدم ضرر به پیمان‌های قبلی، مطرح شده است.

خداوند متعال این سوره مبارکه را بابت حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهارگروه دسته بندی میکند و جایگاه هر دسته از آنان را در قبال این حکم بیان میکند تا هر گروه، دوستان‌شان را که از آنان یاری میجویند، بشناسند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» آنان که به الله متعال ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نمودند، «و هاجروا» و از بلاد کفر به خاطر محبت و عشق به الله و پیامبراش، دار و دیار خود را ترک نمودند، به سرزمین اسلام هجرت کرده.

حق تعالی پناه‌گزینان به سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لبیک گفتن به ندای او، وطن خویش را ترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند، «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و با جان و مال خویش در راه الله و به منظور اعلاّی کلمه به جهاد دشمنان برخاستند، در حالی که خود مهاجر بودند.

«وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا» و آنان که مهاجران را در دیار خود پناه داده و با جان و مال خویش با آنها همدردی نمودند (یعنی جماعت انصار مدینه) این‌ها باهم در نصرت و جهاد و نیکی و تقوا برادر اند.

«أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» افراد متصف به صفات فاضله و حمیده ولی و یاور یکدیگرند، از این رو در بین مهاجران و انصار برادری را برقرار کرد.

البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می شویم که علما برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.

به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک دیگر میراث می برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یک دیگر میراث می بردند، سپس الله متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (75) از همین سوره: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» منسوخ گردانید.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا» اما آنانی که ایمان آورده ولی در دیار کفر یعنی در مکه باقی ماندند و به مدینه مهاجرت نمودند، «ما لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» طبیعی است که بین شما و آنها برادری و دوستی نیست ارث و ولایت در بین شما و آنان برقرار نمیشود. یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» بهسر می برند، مگر تا زمانیکه بلاد کفر را ترک کنند و به بلاد اسلام هجرت گزینند، و الزامات خویشاوندی دینی رابه جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان در حکم موالات اند.

«وَ إِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ» با این حال اگر اینان یعنی گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده اند، از شما برای رفع ظلم وستم کمک و یاری خواستند بر شما لازم است به یاری آنها بشتابید و در مقابل دشمنانشان آنان را یاری دهید؛ چون برادر شما می باشند.

«إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» مگر زمانی که طرف مقابل آن ها قومی باشند که بین شما و آنها معاهداتی باشد که در این صورت باید این عهد و پیمان صلح را محترم بدارید و مسلمانان را بر کافران معاهد یاری نرسانید به خصوص اگر آن مسلمانان با آن کفار در دیارشان باشند.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (72)»: والله سبحانه وتعالى نهان و آشکار را می داند و به تمام امور پوشیده و ظاهر آگاهی و بر همه چیز احاطه دارد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (73)

و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند، (و) اگر شما این دستور را عملی نکنید (و با کفار قطع رابطه نکنید) در زمین فتنه و فساد بزرگی برپا خواهد شد. (73)

تفسیر :

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: آنانی که به الله کافر شدند برخی برخی دیگر را یاری میرسانند و باهم دوستی می کنند، این بیان، در برگیرنده این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است.

کافر و مسلم نه رفاقت حقیقی دارند، و نه وارث یکدیگر شده میتوانند. کافر رفیق و وارث کافر است؛ بلکه تمام کافران در دشمنی با شما از هم فرقی ندارند؛ هر وقت که دست یابند، در آزار مسلمانان ناتوان صرفه نمی کنند «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (73)»: به یاد داشته باشید که: پذیرفتن ولایت و سلطه ی کافران، فساد و فتنه ای بزرگ در زمین است. یعنی اگر شما به این قاعده در دوستی و موالات با مؤمنان و دشمنی با کفار عمل نکنید و به اجرای فرامین پروردگار خود نپردازید یقیناً فتنه و فساد بزرگ واقع خواهد شد و اهل کفر بر اهل اسلام قوت و نیرو خواهند یافت و جانب دین ضعیف خواهد شد آنگاه خواهید دید که همه کفار بر علیه مؤمنان ائتلاف خواهند کرد و با پیروزی کفر و الحاد فساد برپای خواهد گشت. نباید فراموش کرد که: اگر میان شما مسلمانان، پیوند محکم ولایت نباشد، کفار متحد شده شما را نابود می کنند. در حدیث شریف آمده است: «من جامع

المشرك و سكن معه فانه مثله: هرکس بامشرك درآمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

شان نزول آیه 73:

- ابن جریر و ابو شیخ از طریق سُدّی از ابو مالک روایت کرده اند: شخصی گفت: ما خویشاوندان مشرک خود را از ارث محروم نمی‌کنیم، پس الله متعال آیه: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: را نازل کرد (طبری 16357 روایت کرده و این مرسل است).
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾

و کسانی که ایمان آوردند و هجرت کرده‌اند و در راه الله جهاد کرده‌اند، و آنان که جای دادند (مهاجرین را) و مدد کردند. همین جماعت در حقیقت مؤمنان کامل‌اند (که برایشان آمرزش و روزی عزت مندانه است). (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

آیات پیشین متضمن تعهد و مسؤولیت و یاری مؤمنان با همدیگر است، و این آیه بیان‌گر ستایش و بزرگداشت آنان و مقام و منزلت ایشان است. طوریکه میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و آنانیکه به الله و پیامبر ایمان آورده و از بلد کفر به بلد اسلام مهاجر شدند و در راه الله و به منظور اعلاّی کلمه او جهاد کردند، در جمله «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ملاحظه می‌داریم که: ارزش کارها، زمانی است که؛ آنها رنگ خدایی و انگیزه‌ی الهی داشته باشد.

تفسیر:

ایمان واقعی، در هجرت، جهاد، پناه‌دادن و یاری‌رساندن مسلمانان مجاهد، بروز میکند. طوریکه آمده است: «وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا» و آن دسته از اهل مدینه که به آنها یاری رسانیده پناه دادند و ایثار و فداکاری نمودند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»: این ها کسانی اند که در ایمان خویش صادق و به پروردگار خود مخلص‌اند. آنان کسانی هستند که ایمان خود را به‌راستی پیوستند و آنرا محقق ساختند و به هرکاری که مقتضی بود، تن دادند و از وطن خود هجرت کردند و از خانواده خود جدا شدند و برای دین از مال دنیا دل‌کنند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (74)»: و به زودی خدای تعالی گناهان‌شان را خواهد بخشید و به آنها رزق و روزی پاکیزه و با برکت و گرامی عطا خواهد نمود، این روزی در بهشت نعمت توأم با روشنی چشم و آسودگی خاطر و سرور نفس خواهد بود.

هجرت و جهاد، عامل بخشایش و نزول رزق بخصوص الهی است. اگر به خاطر هجرت و جهاد از رزق اندک بگذرید، مطمئن باشید که به رزق کریم و شایسته‌ی الهی دست می‌یابید.

رزق کریم: عبارت از روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

مفسران گفته‌اند: در این آیات تکرار نیست؛ چون آیات پیشین متضمن ولایت و نصرت بین مؤمنین است، و این آیات متضمن تمجید و تحسین است، و سرانجام حال مؤمنان پاک عبارت است از بخشودگی و روزی سخاوتمندانه در بهشت پر نعمت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (72 الی 75) در می یابیم که مؤمنان در رویارویی با کافران به چهارگتگوری تقسیم می گردیده اند:

مهاجران پیشگام نخستین پیش از معرکه بدر تا زمان صلح حدیبیه.
انصار مدینه که برادران مهاجر خود را جای دادند و به اکرام گرفتند.
مؤمنانی که مهاجرت نکردند.
مؤمنانی که پس از صلح حدیبیه مهاجرت کردند.

گروه اول: چه مرد و چه زن-که در بدایت آیه 72 ذکری از آن بعمل آمده است، کسانی اند که به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند و پیش از معرکه بدر تا صلح حدیبیه (سال ششم هجری) به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیوستند و دیار و اموال خود را در مکه بر جای گذاشتند و به خاطر دین الله ایثار کردند و جان و مال خود را در طیق اخلاص نهادند. اینان، بهترین، برترین و کاملترین یاران پیامبر صلی الله علیه و السلام که: اصطلاحات «ایمان»، «هجرت» و «ترک وطن» را به خود اختصاص دادند و بادین پاک و دلی مالا مال از عشق به حق از دست مشرکان گریختند، تا خشنودی و رضای پروردگار و پیام آورش را نصیب خود کنند و با اموالشان، ساز و برگ جنگی تدارک ببینند و علیه باطل به میدان جنگ و مبارزه بروند و از دارایی خود نیز دیگران را برخوردار نمایند، و از مشقت و سختی خوف و هراسی نداشته باشند.

گروه دوم: یعنی، انصار که با آغوش باز پیامبر و مهاجران را جای دادند و پشتیبانی کردند و مدینه، پایتخت اسلام و مرکز نشر دعوت به تمام جاهای دور دست سرزمین و پناهگاه مهاجران گردید. انصار با بذل مال خود، آنان را یاری دادند و از هیچگونه کمکی دریغ نورزیدند. به دلیل ظاهر آیه، انصار، در فضیلت و امتیاز پس از مهاجران قرار دارند. هر دو گروه، دوستان و یاران و مددکاران و برخی سرپرست برخی دیگر و در حقوق و مصالح عمومی مشترک اند. پیامبر نور و رحمت میان آنان برنامه‌ی «إخاء» (برادری) برقرار کرد.

توصیف و تعریف این یاران برجسته‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم در چند جای از قرآن عظیم الشأن آمده است که از جمله: (سوره توبه / آیات 100 و 117، سوره حشر / آیات 8 الی 9).

گروه سوم: مؤمنانی اند که با وجود توانایی، هجرت نکردند و مکه را به جای نگذاشتند. بنابراین، سایر مسلمانان، تا زمانی که این گروه هجرت نکنند، هیچگونه تعهد و کمکی در قبال آنان ندارند.

این آیه چنان یاد میدهد که باید مسلمانان در حفظ و رعایت شخصیت ذاتی همدیگر و استقلالشان بسیار کوشا و حریص باشند و هر مسلمانی هرگاه در سرزمین غیر اسلامی مورد آزار قرار گرفت، باید کوچک کند و آنجا را ترک نماید.

گروه چهارم: یا «و الذین اتبعوهم بإحسان»، مؤمنانی اند که پس از صلح حدیبیه، و پس از آن که مؤمنان به شوکت و قدرت رسیدند، دست به هجرت زدند. «والذین جاؤوا من بعدهم...» (سوره حشر / آیه 10) حکم اینان نیز در اجر و پاداش و منزلت از زمره‌ی سایر مسلمانان پیشتر به شمار می آیند و از فضیلت ویژه‌ای برخوردارند.

قابل تذکر است که: پس از فتح مکه، هجرت در صدر اسلام پایان یافت؛ چون مکه نیز

سرزمین اسلام و از جمله‌ی دارالاسلام به شمار آمد. تکرار این آیات بدین سبب است که: آیه ی 72 نشان می دهد که رابطه ی اسلام از رابطه ی نسبی، بسی قوی ترمی باشد. آیه ی 74 در بیان قدر و منزلت یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم است و آنان، مؤمنان واقعی اند و آیه ی پایانی نیز بیان می دارد که آنان که پس از صلح حدیبیه به مدینه هجرت کرده و ایمان آورده اند، از سایر مسلمانان جدا نیستند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

و آنها نکه بعدا ایمان آوردند بعد (از نزول این آیت) و هجرت کردند و همراهی شما جهاد کردند، پس این جماعت نیز از جمله شما اند، و صاحبان قرابت، بعضی آنها به بعضی نزدیکتر اند (در استحقاق میراث نسبت سایر مؤمنان) در کتاب الله. یقیناً الله به هر چیزی داناست. (٧٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُولُو الْأَرْحَامِ»: اقرباء. خویشاوندان. «أُولَیَا»: سزاوارتر. «كِتَابِ اللَّهِ»: کتاب خدا قرآن. باید گفت که: یکی از مصادیق آیه مبارکه، ارث است که پیش از اسلام، در برخی از حالات بر اساس پسر خواندگی و عهد و پیمان بود، ولی اسلام آن را بر محور خویشاوندی و دینداری قرار داد.

در ضمن قابل تذکر است که: مؤمنان سابق و قدیمی باید کسانی را که در آینده ایمان می آورند و هجرت می کنند، همانند خود مؤمن حقیقی بدانند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ... فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ» بلی آغوش جامعه اسلامی، به روی همه باز است و مسلمانی در مدار بسته و انحصاری نیست، گرچه سابقه می تواند امتیازات معنوی بیشتری را به دنبال داشته باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر
«وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ»: و آنانی که بعد از این ایمان آورده اند. یعنی: بعد از نزول این آیات، و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته اند «این گروه نیز از زمره شمایند» یعنی: ایشان در استحقاق موالات و یاری‌گری، کمال ایمان و مغفرت و برخورداری از روزی‌ای نیک و شایسته، از جمله مهاجران و انصارند. یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دسته چهارم از مؤمنانند.

«وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»: یعنی خویشاوندان نزدیک در قضیه‌ی ارث، در شریعت و حکم خداوند متعال از بیگانه‌گان برتر و مستحق ترند. علماء گفته‌اند این آیه ناسخ ارثی است که از طریق «حلف» و بستن پیمان اخوت حاصل می شد.

«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (75)»: علم الله متعال بر همه چیز احاطه دارد، پس هر چه را که خدا قرار داده باشد درست و عین صلاح و حکمت است برای آن که دلی آگاه داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دارد.

شان نزول آیه 75:

ابن عباس (رض) میفرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی

عقیده، میراث می بردند تا آنکه این آیه کریمه نازل شد: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ». آنگاه میراث بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلق گرفت». یعنی: این آیه ناسخ آن حکم است. اما «ولایت عامه» یعنی رابطه نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

533- ک: ابن جریر از ابن زبیر (رض) روایت کرده است: دو نفر باهم معاهده‌ای مبنی بر ارث بردن هریک از دیگری می بستند، در این باره «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...» نازل شد (طبری 16368 و 16369 از طریق عیسی بن حارث روایت کرده است).

534- ابن سعد از طریق هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زبیر بن عوام و کعب بن مالک پیمان برادری بست. زبیر می‌گفت: چون کعب در جنگ احد مجروح شد با خود گفتم: اگر دنیا را ترک گوید و به جوار رحمت ایزدی بیبوندد، من از او ارث خواهم برد، پس الله متعال آیه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» را نازل گردانید. از آن پس ارث به خویشاوندان و نزدیکان محدود شد و ارث بردن برادر خوانده‌ها از یکدیگر پایان یافت (مرسل و ضعیف است. به «زاد المنثور» 3 / 373 نگاه کنید).

پایان تفسیر سوره‌ی انفال

اللهم صل وسلم وبارك على محمد وآله وصحبه أجمعين.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التوبة

جزء - (10 - 11)

سورة توبه در مدینه نازل شده و دارای یکصد و بیست و نه (۱۲۹) آیه و شانزده (۱۶) رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است. طوری که یادآور شدید سوره التوبه از جمله سوره های مدنی بوده که در سال نهم هجری در جنگ تبوک نازل شد.

قاضی محمد ثناء الله مظهری مفسر تفسیر مظهری در مورد سوره توبه می نویسد که: سوره توبه که به آن سوره «برائت» نیز گفته می شود؛ برائت از این جهت که در آن ذکر برائت از کار آمده، و توبه به این سبب که در آن بیان تو به مسلمانان به میان آمده است. [تفسیر مظهری]

توبه:

توبه به معنی رجوع و برگشتن.

علت نام گذاری این سوره بنام توبه:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم:

سوره توبه یا براءة در سال نهم هجرت در مدینه نازل شده در حالیکه مکه در سال هشتم هجرت فتح گردید و سال حجة الوداع رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال دهم هجرت بوده است و بناءً به گفته قتاده و مجاهد این سوره آخرین سوره ایست که در مدینه به قلب پاک رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وحی و نازل شد.

این سوره به نام های متعدد موسوم گشته است، حتی بعضی از مفسرین آن را به چهارده نام مسمی نموده اند.

مفسر کبیر جهان اسلام علامه جار الله زَمَخْشَرِي (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذی الحجه ۵۳۸ هـ .

ق) اَسْمَاءِ سُوْرَةِ تُوْبَةٍ رَا بَه تَرْتِيْبٍ ذِيْلٍ شَمْرَدَةٍ وَبَيَانٍ نَمُوْدَةٍ اَسْت:

«برائت، توبه، مقشقة، مبعثرة، مشرده، المخزیه، الفاضحه، المشیره، الحافره، المنکلة، المدممة، و سورهی عذاب».

و گفته است چون در آن پذیرش توبه‌ی مؤمنان آمده است و از نفاق تبری (تقشش) می‌کند، و اسرار منافقان را پراکنده (تبعثر) می‌کند و آنها را رسوا کرده مجازات می‌نماید، و آنها را سرگردان و خوار نموده و بر آنان غضب می‌گیرد. (تفسیر کشاف ۲/۲۴۱).

ولی باید گفت که نام: این سوره «توبه» از صدر اسلام تا عصر حاضر در مصاحف کشور های اسلامی به همین نام یاد می گردد. سبب نام گذاری این سوره، بنام «توبه» دلایل متعددی دارد، از جمله، استعمال کلمه «توبه» و هم کلمات که مفهوم توبه را میرساند در این سوره نسبت به سایر سوره های قرآنی زیاد بعمل آمده است.

همچنان در این سوره شرح حال درس آموز توبه 3 تن از متخلفان غزوه تبوک به بیان گرفته شده است.

از آن جهت که در این سوره، بارها از توبه‌ی انسان و بازگشت لطف الهی سخن به میان آمده است و «برائت»، بدان جهت که این سوره با اعلام برائت از مشرکان آغاز شده است.

نام‌ها و وجه ده گانه سوره توبه:

- 1 - «برائت» و وجه تسمیه بدین نام آن است که سوره بدین لفظ شروع شده و گذشته از آن درباره اظهار «برائت» و بیزاری از کفار نازل گشته است.
- 2 - «توبه» و این نام بدان جهت است که ذکر توبه در آن بسیار شده مانند این آیات: «وَيُؤْتِي اللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ - 15»، «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْخِرَ لَهُمْ 74»، «وَتَمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا - 118».
- 3 - «فاضحة» (رسوا کننده) سعید بن جبیر گوید: پیش ابن عباس (رض) نام سوره توبه را بر زبان جاری کردم گفت: این سوره فاضحه است زیرا همچنان آیات (این سوره) درباره منافقین پشت سرهم نازل شد تا جایی که ما ترسیدیم نام هیچیک از آنان را نیز باقی نگذارد و خلاصه بدان جهت آن را بدین اسم نامیدند که موجب رسوایی منافقین گشت.
- 4 - «مبعثرة» ابن عباس (رض) گوید: وجه تسمیه سوره بدین نام آن است که از اسرار درونی منافقان کاوش می کند.
- 5 - «مقشقه» (رهاننده) ابن عباس (رض) گوید: آن را بدین نام خواندند بخاطر آنکه هر که بدان ایمان داشته باشد از نفاق و شرک رها گردد، زیرا در این سوره دعوت به اخلاص شده، و در حدیث است که سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را «مقششان» می نامیدند، و این نام بهمان خاطر بود که این دو سوره انسان را از شرک می رهاند.
- 6 - «بحوث»، ابو ایوب انصاری وجه تسمیه بدین نام را نیز همان کاوش از اسرار منافقان ذکر کرده.
- 7 - «مدممة» (نابود کننده) چون «دمدم» بمعنای هلاکت آمده و آیه: «فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» نیز بهمین معنا است. و این نام را سفیان بن عیینه ذکر کرده.
- 8 - «حافرة» (آشکار کننده) چون از روی مقاصد قبلی منافقین پرده برداشته و آنچه در دل مستور می داشتند آشکار ساخت. و این نامی است که حسن برای این سوره ذکر کرده.
- 9 - «مثیره» (آفشاننده) بخاطر آنکه زشتیها و رسوایی‌های منافقان را بر ملا سازد. این وجه از قتاده نقل شده است.
- 10 - «سوره عذاب» و این را حذیفه ذکر کرده، بخاطر آنکه در باره عذاب کافران نازل گشته. و عاصم به سندش از حذیفه روایت کرده که گفته: مردم این سوره را سوره توبه نامند، ولی سوره عذاب است. (بنقل از تفسیر فارقان شیخ بها الدین حسینی).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره توبه:

طوری که در فوق یادآور شدیم تعداد آیات مبارکه سوره توبه به (صدویست و نه آیه) (129) میرسد و تعداد حروف آن به ده هزار و چهارصد و هشتاد حرف (10480) میرسد (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید.

فضیلت سوره توبه:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ «التَّوْبَةُ هِيَ الْفَاضِحَةُ، مَا زَالَتْ تَنْزِلُ وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ، حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهَا لَمْ تُبْقِ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا ذُكِرَ فِيهَا».

ابن عباس (رض) میفرماید: سوره توبه سوره ای است که بسیاری را رسوا کرد. این سوره همچنان نازل میشد و می‌گفت: بعضی از آنها (منافقان) این کار را میکنند و بعضی از آنها این گونه می‌گویند تا جایی که منافقان گمان میکردند که از همه آنان در این سوره، سخن به میان آمده و هیچ کس باقی نمانده است. (صحیح بخاری و مسلم).

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «ما نزل على القرآن إلا آية و حرفة حرفا، ما خلا سورة براءة و قل هو الله أحد، فإنهما أنزلنا على و معهما سبعون ألف صفت من الملائكة/ همه قرآن آیه آیه و حرف به حرف بر من نازل شده، مگر سوره براءة و قل هو الله احد، که این دو سوره در حالی بر من نازل شدند که هفتاد هزار نفر از فرشتگان آنها را مشایعت میکردند.»

اهداف تعلیمی و تربیتی سوره توبه:

بصورت کل اهداف تعلیمی و تربیتی این سوره را میتوان در نکات ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

بیان قوانین اساسی ارتباطات مسلمانان با مشرکان که شالوده حکومت اسلامی بر آن نهاده شده است؛ افشاگری در مورد حالات روانی و درونی منافقان و پیروان سُست عنصری که در لابه لای صفوف مؤمنان رخنه کرده بودند.

پیام سوره توبه:

پیام سوره توبه توجه دادن مسلمانان به مسئله مهم «تولا و تبرا» یعنی دوستی با الله و دوستان وی و دشمنی با دشمنان الله اطلاق میشود و زیب و مزین ساختن فکر و عمل مسلمانان از شائبه‌های گوناگون کفر و نفاق، و توبه دادن ایشان از اسلام سود جویانه و مصلحت طلبانه است و برحذر داشتن ایشان از آمیزش و سازش با کافران و مشرکان باتوجیه همزیستی و هم‌نوعی و همسایگی با آنان است.

مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره ی انفال:

مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره انفال، به مانند متممی است که در مورد اصول روابط بین المللی، قوانین صلح و پیکار، احوال مؤمنان راست گفتار، کافران و منافقان و چگونگی پیمانها و قرار داد ها سخن می گوید. سوره ی انفال به پیمانها، وفاداری و اهمیت به آن اشاره میکند و سرآغاز سوره ی توبه در بیان الغای آن پیمانهاست. هر دو سوره به مشرکان اشاره می کنند که چگونه مردم را از رفتن به مسجد الحرام منع می داشتند.

هر دو سوره مردم را به چگونگی جهاد و مبارزه با مشرکان اهل کتاب تشویق می کنند و از منافقان نیز سخن می گویند.

این دو سوره، هرچند دارای موضوعات همانندی هستند و در خصوص جهاد نازل شده‌اند؛ اما هر کدام سوره ی مستقلی به شمار می آیند.

چرا در اول سوره توبه بسم الله الرحمن الرحيم نیامده است؟

در مورد اینکه چرا در اول سوره التوبه، «بسم الله الرحمن الرحيم» نیامده است؟ مفسران اکثراً مینویسند چون این سوره با اعلان جنگ با دشمن پیمان شکن و بیزاری الله و پیامبر و تند و تیز برخورد کردن با آنان شروع میشود و بیانگر خشم خدا بر آنان است و با بسم

الله که نشانه‌ی صلح و دوستی و محبت و بیان کننده‌ی صفت مهر و بخشایش است، سازگار نیست.

مفسر کبیر امام قرطبی به نقل از مفسر عبدالکریم بن هوازن قشیری (1072/986) میفرماید: بسم الله در آغاز این سوره نوشته نشده؛ چون جبرئیل آنرا بدون بسم الله آورده است و صحابه‌ی بزرگوار نیز در «مصحف امام» به پیروی از امیر المؤمنین، عثمان ذی النورین رضی الله عنه آنرا نوشته‌اند. (روایت از ترمذی).

حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن می نویسد: و یکی از خصوصیات سوره توبه این است که در ابتدای آن «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته نمی شود؛ در حالی که در ابتدای سایر سوره های قرآن «بسم الله الرحمن» نوشته میشود.

قبل از هر چیز دانستن این نکته ضروری است که قرآن مجید ظرف بیست و سه سال بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم به تدریج نازل شده است. آیات یک سوره، در اوقات مختلف نازل شده‌اند؛ هرگاه جبرئیل امین وحی می‌آورد مطابق دستورات الهی، نشان می داد که این آیه را در فلان سوره بعد از فلان آیه بگذارید و طبق آن، رسول کریم صلی الله علیه وسلم به کاتبان وحی راهنمایی می نمود که چنان بنویسند.

و هرگاه یک سوره به پایان میرسید و سوره دیگری آغاز می گشت پس قبل از شروع سوره، «بسم الله الرحمن الرحیم» نازل میشد و از آن فهمیده میشد که سوره قبلی به پایان رسیده، و سوره های دیگر آغاز می شود. در تمام سوره ها قرآن عظیم الشان این چنین روش انجام پذیرفت.

سوره توبه به اعتبار نزول، کاملاً از آخرین سوره هاست، و در ابتدا طبق دستور عمومی نه بسم الله نازل شد، و نه رسول کریم به کاتبان وحی درباره آن راهنمایی فرمود، و در همین وضع آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود.

جامع قرآن، حضرت عثمان (رضی الله عنه) و چون در عهد خلافت خویش قرآن مجید را به صورت کتاب مرتب و مدون کرد، دید که برخلاف تمام سوره های دیگر در ابتدای آن بسم الله نبود، لذا متردد شد که شاید این سوره مستقل نبوده، و جزیی از سوره دیگر باشد، لذا در این فکر فرو رفت که اگر این جزیی از سوره دیگر است پس آن سوره کدام است؟ با توجه به مضامین و محتوای آن بر وی چنان معلوم شد که با سوره انفال مناسبت دارد.

و در یک روایت از خود حضرت عثمان (رضی الله عنه) و این هم منقول است که در عهد آن حضرت به این دو سوره «قرینتین» یعنی با هم وصل شده، میگفتند. [مظهری] لذا آن را بعد از سوره انفال قرار داد، و این احتیاط به این سبب انجام شد که اگر جزء سوره دیگری باشد، باید با آن یکجا باشد و نیز این احتمال هم وجود داشت که ممکن است سوره های مستقل باشد؛ لذا در نوشتن این سوره مصلحت چنان شد که بر اختتام سوره انفال قبل از ابتدای سوره توبه جای خالی گذاشته شود همانگونه که در عموم سوره های جای «بسم الله» می باشد.

این تحقیق نه نوشتن بسم الله در ابتدای سوره توبه یا برائت از خود جامع قرآن حضرت عثمان در جواب به سؤال مفسر قرآن حضرت عبدالله ابن عباس در سنن ابی داؤود، نسایی، مسند امام احمد و ترمذی منقول است. در این سؤال حضرت ابن عباس از حضرت عثمان این را هم استفسار کرده بود که ترتیبی که در سوره ها به کار برده شده که از همه اول

سوره های بزرگ قرار داده شده اند که بالغ بر صد آیه می باشند و در اصطلاح به آنها «مئین» گفته میشود سپس آن سوره های بزرگ که از صد آیه کمتر باشند به آنها «مئانی» میگویند، و بعد سوره های کوچک که به آنها «مفصلات» میگویند. (تفصیل بیشتر در مورد انواع این سوره ها در.... سوره، آیات و.... صفحه مقتضای این ترتیب هم این است که سوره توبه قبل از سوره انفال گذاشته شود، زیرا آیات سوره توبه بیش از یکصد آیه است. و آیه های سوره انفال کمتر از یکصد آیه هستند و در ردیف هفت سوره بزرگ که به آنها «سبع طوال» میگویند. سوره توبه نسبت به سوره انفال مناسب تر است. پس در مخالفت باین، چه مصلحتی وجود دارد؟ حضرت عثمان فرمود که: همه این سخنان صحیح اند اما در رابطه با قرآن، مقتضای احتیاط همان است که اختیار گردید؛ زیرا که اگر سوره توبه سوره ای مستقل نباشد، بلکه جزء سوره انفال باشد و این هم معلوم است که آیات سوره انفال قبلاً نازل شده اند و آیات سوره توبه بعد؛ لذا تقدیم آنها بر آیات سوره انفال بدون وحی جایز نیست و در وحی نیز هیچ رهنمودی در این زمینه به ما نرسیده است؛ لذا انفال مقدم و توبه مؤخر گردید.

بعد از این تحقیق واضح گردید که علت نوشتن بسم الله در ابتدای سوره توبه این است که شاید سوره توبه، سوره مستقلی نباشد، بلکه جزء انفال باشد؛ پس با توجه به این احتمال، نوشتن بسم الله صحیح نمی باشد، همان طور که نوشتن بسم الله در میان سوره ای، جایز نیست. بنابر این فقهاء فرموده اند که اگر کسی سوره انفال را تلاوت کرده، سوره توبه را آغاز نمود، بسم الله را نخواند؛ اما کسی که تلاوت خود را از ابتدای این سوره یا از وسط آن شروع میکند، برای او مناسب است که بسم الله را خوانده، تلاوت را شروع کند. بعضی افراد ناآگاه چنین فهمیده اند که در تلاوت سوره توبه، در هیچ حال خواندن بسم الله جایز نیست؛ که این اشتباهی بزرگ است و علاوه بر آن، اشتباه دیگر اینکه به جای بسم الله، آنها أعوذ بالله من النار می خوانند، در صورتیکه چنین چیزی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و صحابه ثابت نیست.

و آنچه از حضرت علی (رضی) و بروایت حضرت ابن عباس (رض) منقول است که علت نه نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدای سوره توبه این است که بسم الله نوعی امان است در حالی که در سوره برائت امان و عهد و پیمان کار خاتمه داده شده است. این یک لطیفه و نکته ای است که منافی سبب اصلی نیست؛ یعنی سبب اصلی، همان احتمال یک سوره بودن انفال و توبه است و می تواند این لطیفه ای هم برای نوشتن آن باشد که در این سوره برائت و رفع امان از کار مذکور است که مناسب با بسم الله نیست. لذا تکویناً در اینجا اینگونه اسباب پدید آمده که بسم الله در اینجا نوشته نشود؛ برای فهم آیات مذکور سوره توبه، دانستن چند واقعه که سبب نزول این آیات هستند ضرورت دارد؛ لذا توضیح مختصری از آن وقایع در ذیل نوشته می شود.

1 - در کل سوره توبه چند غزوه و وقایع مرتبط به آنها و در ضمن بسیاری از احکام و مسائل بیان گردیده است؛ مثلاً، به پایان رسانیدن معاهدات تمام قبایل عرب، فتح مکه، غزوه حنین (سال هشتم هجری)، غزوه تبوک (ماه ذی الحجة، سال ۹ هجری)، از جمله این وقایع، فتح مکه (در سال 630 میلادی برابر 20 رمضان سال هشتم هجری)

و سپس غزوه حنین در همین سال و بعد از آن غزوه تبوک در ماه رجب سال 9 هجری، و آنگاه اعلان ختم معاهدات از تمام قبایل عرب در ماه ذی الحجة سال 9 هم به وقوع پیوست.

2 - مطالبی که در این آیات در پیرامون عهد، یعنی به پایان رسانیدن معاهدات ذکر شده، خلاصه آنها از این قرار است که در سال 6 هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به قصد عمره عازم مکه شد و کفار قریش از اجازه ورود آن حضرت به مکه، خودداری کردند که آخر الأمر در مقام حدیبیه صلحی برقرار شد و میعاد این صلح طبق نقل روح المعانی تا ده سال بود.

در مکه علاوه بر قریش قبایل دیگری هم سکونت داشتند؛ یکی از مواد صلح این بود که علاوه بر قریش از قبایل دیگر هرکس بخواهد میتواند حلیف (هم پیمان) و همراه با قریش باشد و هر کس بخواهد میتواند حلیف رسول الله صلی الله علیه وسلم و با او همراه شود؛ چنان که قبیله خزاعه حلیف بودن با رسول الله را پسندیدند و با او همراه شدند و بنوبکر رفاقت با قریش را اختیار نمودند؛ طبق این معاهده لازم بود که ظرف ده سال، نه با هم بجنگند و نه جنگ کننده ای را کمک و حمایت کنند. و هرکس که حلیف یکی است، آن هم در این حکم داخل است که حمله بر او یا کمک به حمله کننده علیه او خلاف معاهده به شمار می‌رود. این معاهده در سال 6 هجری مُنْعَد شد و در سال 7 هجری، آن حضرت طبق معاهده، باصحابه کرام جهت قضای عمره فوت شده، عازم مکه شد و در آنجا تا سه روز مانده، طبق وعده، برگشتند، و تا این زمان از هیچ طرف، نسبت به معاهده صلح، خلافی واقع نشده بود.

پس از آن، پنج یا شش ماه گذشته بود که بنوبکر شبانه بر بنی خزاعه شبخون زد و قریش هم به فکر این که رسول کریم خیلی دوراند و شب هنگام است، و آگاه شدن آن حضرت از تفصیل واقعه مشکل است، در این حمله با بنوبکر به سلاح و نیرو کمک کردند. و مطابق این وقایع و احوال که بالاخره قریش هم تسلیم این تصمیم گیری شد و معاهده صلح حدیبیه که تا ده سال جنگ را غیر ممکن میساخت، شکست. قبیله خزاعه که حلیف رسول الله صلی الله علیه وسلم بود آن حضرت را مطلع ساخت؛ رسول الله با آگاه شدن از عهد شکنی قریش، علیه آنها در نهان، به آمادگی جنگی مشغول شد.

قریش در جنگهای بدر (غزوه بدر یا بدرُ الکبری، اولین جنگ بین مسلمانان با مشرکین مکه بود که در 17 الی 21 رمضان سال دوم هجری قمری (13 الی 17 مارچ 624 میلادی)، غزوه أُحُد (که در نزدیکی کوه احد بین مسلمانان و مشرکین قریش مکه به رهبری ابو سفیان بعد از غزوه بدر در سال سوم هجرت در سال 625 میلادی)، و جنگ احزاب یا غزوه خندق که (در 17 شوال سال پنجم هجری مطابق با سال 627 میلادی)، که نیروی غیبی و خدایی مسلمانان را تجربه کرده بودند، غرور طاقت و نیروی آنها خاموش شده بود؛ همان وقت پس از عهد شکنی شان، از طرف مسلمانان، خطر وقوع جنگ پدید آمده بود؛ بخصوص پس از اطلاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نقض معاهده، و سکوت ایشان از پاسخ، خطر جنگ قوی تر شد؛ به طوری که قریش مجبور شدند، ابوسفیان را به مدینه گسیل دارند تا ضمن بررسی از اوضاع و احوال، نظر آن حضرت را در وقوع احتمالی جنگ جویا شود و از حادثه انجام شده، پوزش و معذرت طلبیده، درخواست تجدید پیمان نماید.

أبوسفيان بارسیدن به مدینه از آمادگی قوای جنگی آن حضرت آگاهی یافت و به نزد هر یک از بزرگان صحابه رفت تا نسبت به تجدید معاهده سفارش کند. اما هر کدام از صحابه کرام، درخواست وی را به خاطر سوابق بد قریشیان، به شدت رد کرد؛ به طوری که أبوسفيان مأیوس به مکه برگشت و خوف و هراس بر قریش چیره شد. و بدین ترتیب آن حضرت مطابق روایت بدایه و النهایه و ابن کثیر به تاریخ دهم رمضان سال ۸ هجری با جمع کثیری از صحابه، جهت حمله، مدینه را به قصد مکه ترک گفتند، و بالاخره مکه مکرمه فتح شد.

یک نگاه کوتاه به تاریخ نزول سوره ی توبه :

سوره ی انفال در همان سالهای اول هجری، هنگام رویداد جنگ بدر نازل شد. سوره ی توبه در سال نهم هجری، قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک علیه مشرکان و قسمتی دیگر در وقت تدارک این جنگ و قسمت دیگر آن پس از بازگشت از جنگ تبوک، نازل شد. جنگ تبوک در ماه رجب سال نهم هجری رُخ داد که پیامبر (ص) به سوی تبوک حرکت کرد و در ماه رمضان به مدینه بازگشت که جمعاً پنجاه روز طول کشید. بیست روز در تبوک اقامت گزید و بقیه را در رفت و برگشت سپری کرد. این جنگ، آخرین جنگ پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است.

خبر بازگشت پیامبر به مدینه، به گوش مردم رسید زنان، کودکان و کنیزان از شهر بیرون رفتند و با شور و عشق فراوان، به استقبال لشکر اسلام شتافتند و به سرود خواندن پرداختند. (باده ی ناب، ص ۸-۵۴۷، بحث تبوک، با اندکی تصرف، بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

غزوه تبوک، امتحان بس بزرگی بود؛ چون با فصل رسیدن خرما، یعنی «خرما پزان» و گرمای سخت و سوزان روبه رو گشت. مؤمنان از این سنجش بار دیگر پیروز گشتند و منافقان، رسوا و درمانده شدند.

پیش در آمد سوره توبه :

طوریکه در فوق یادآور شدیم سوره توبه از جمله سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده است، و جنبه ی تشریح و قانونگذاری را مورد توجه خود قرار داده است. این سوره از جمله آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده است، بخاری از براء بن عاذب روایت کرده است: آخرین سوره‌ای که نازل شد سوره ی براءت است. (بخاری ۲۲۷/۸).

و حافظ این کثیر روایت کرده است که ابتدای این سوره وقتی بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد که از غزوه تبوک بر می‌گشت و ابوبکر صدیق را به عنوان امیرحاجیان فرستاد تا مراسم و مناسک را برای مردم اقامه کند، وقتی ابو بکر حرکت کرد پشت سر او علی بن ابی طالب رابه عنوان مُبَلِّغ از جانب پیامبر صلی الله علیه و سلم اعزام شد تا احکام وارده در این سوره را به حُجاج ابلاغ بدارد.

این سوره در سال نهم هجرت نازل شد؛ یعنی همان سالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم برای غزوه روم بیرون آمد، این غزوه به نام غزوه ی تبوک شهرت یافت. و طوریکه در فوق یادآور شدیم، این غزوه در گرمای شدید صورت گرفت و سفر ایشان سفر دور بود. در آن زمان میوه‌ها رسیده و مطبوع گشته بود و مردم به نعمت‌های زندگی انس و اُلفت پیدا کرده بودند، پس آزمایش ایمان مؤمنین بود. و خدا صداقت و اخلاص آنانرا در دین امتحان

کرد. و تفاوت بین آنان و منافقان را مشخص نمود. این سوره در کنار دیگر احکام، دو هدف اساسی را پیگیری می‌کند:

اول: بیان قانون اسلامی در برخورد با مشرکین و اهل کتاب.

دوم: افکار و احساسی که مردم به دنبال فراخوانی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای غزوه‌ی روم پیدا کردند.

در مورد هدف اول: این سوره پیمان‌های مشرکین را مطرح و برای آن حدی را مقرر کرده است، و مشرکین را از حج و زیارت بیت الحرام منع و ولایت و دوستی آنان را با مسلمانان قطع کرد، و اساس و مقررات بقای اهل کتاب را در جزیره‌ی العرب بنا نهاد و معامله با آنان را مباح نمود. در بین پیامبر صلی الله علیه وسلم و مشرکین و همچنین در بین او و اهل کتاب پیمان‌ها و قرار دادهایی وجود داشت، اما مشرکین پیمان را نقض کرده و در مورد پیامبر به توطئه چینی دست زدند و چندین مرتبه با یهود بر علیه پیامبر دسیسه سازی کردند و قصد جنگ را با مسلمانان نمودند، و طوایف یهود «بنی نضیر»، «بنی قریظه» و «بنی قیتقاع» خیانت کردند و عهد و پیمان را چندین بار زیر پا نهاده و نقض کردند، پس در حالیکه دشمنان مسلمانان به نقض عهد و پیمان می پرداختند، دیگر رعایت آن از جانب مسلمانان حکمت به شمار نمی‌آمد، لذا سوره آن پیمان‌ها را لغو اعلام کرد و به طور آشکار آن را کنار نهاد؛ چون پیمان شکنان در صورت یافتن فرصت از خیانت ابا نداشتند.

از این رو الله متعال رابطه‌ی مسلمانان را با مشرکین قطع کرد و بعد از آن عهد و پیمانی باقی نماند و صلح و امانی مورد نظر نبود. الله چهار ماه به آنان فرصت داد که آزادانه و در کمال امنیت در زمین جولان دهند، تا در باره‌ی کار خود به فکر و اندیشه فرو روند و راه مصلحت خود را اختیار کنند. آغاز سوره در این مورد نازل شده است:

«بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ...» بعد از آن در مورد پیمان شکنان اهل کتاب آیاتی نازل شده است: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ». نزدیک به بیست آیه درباره‌ی آنان به بحث پرداخته است. خدای توانا پرده را از روی نهانی‌های اهل کتاب کنار زد و ناپاکی و زشتی مکنون در نفوس و نهاد آنان را برملا ساخت و کینه‌ی آنها را به اسلام و مسلمانان متجلی نمود.

این سوره همچنین به موضوع دوم نیز می‌پردازد که عبارت است از بیان و شرح روحيات مسلمانان در موقعی که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنان را برای غزوه‌ی روم فرا خواند. آیات درباره‌ی سهل انگاران و متخلفان و باز دارندگان به بحث پرداخته و از فتنه‌ی منافقان به عنوان خطری که اسلام و مسلمانان را احاطه کرده بود، پرده برداشت و روش نفاق و تفرقه افگنی و انواع فتنه‌گری و تضعیف مؤمنان را از جانب منافقان بر ملا ساخت، تا جایی که تمام توطئه‌ها و ترفندهای آنان را آشکار ساخت، و آنها را به گونه‌ای برای مسلمانان معرفی نمود که آنها به راحتی می‌توانستند منافق را از مؤمن تشخیص دهند و او را دستگیر کنند.

طوری‌که برخی از صحابه آن را سوره‌ی افشا نام نهادند؛ چون منافقین و اسرار آنها را افشا کرده است. سعید بن جبیر گفته است: از ابن عباس (رض) درباره‌ی سوره‌ی «برائت» پرسیدم، گفت: آن سوره‌ی افشاگر است، و این آیه نازل می‌شود: (ومنهم، و منهم) تا جایی که بیم داشتیم احدی از آنان را باقی نگذارد. (تفسیر قرطبی ۶۱/۸).

از حذیفه بن یمان روایت شده که گفته است: شما آنرا سوره‌ی توبه میخوانید در صورتی که فقط سوره‌ی عذاب است. به خدا قسم هیچ منافقی را بی‌نصیب نگذاشته است.

(تفسیر کشاف ۲/۲۴۱). و راز نبودن «بسم الله» در آغاز آن نیز همین است. ابن عباس (رض) گفته است: از علی بن ابی طالب پرسیدم، چرا در سوره‌ی «برائت» بسم الله نوشته نشده است؟ گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» امان است و سوره‌ی «برائت» در رابطه با شمشیر و قضیه‌ی جنگ نازل شده و در آن امانی نیست. سفیان بن عیینه گفته است: «بسم الله» در آغاز این سوره نوشته نشده است؛ چون «بسم الله» رحمت و امان است و این سوره با شمشیر در باره‌ی منافقین نازل شده است، و برای منافقین امنیتی وجود ندارد. (تفسیر قرطبی ۸/۶۳).

خلاصه این سوره «ستون پنجم» را که در صفوف مسلمانان خود را جا زده بودند مورد بحث قرار داده و بیان کرده است که آنها «منافقین» هستند و خطرشان از مشرکین بیشتر، از این جهت آنها را افشا و اسرار و توطئه‌های آنها را بر ملا ساخت به گونه‌ای که نزدیک بود احدی از آنها باقی نماند؛ زیرا آنها به دسیسه و حيله علیه اسلام پرداختند تا جایی که خانه‌ی خدا را مرکز و لانه‌ی خرابکاری و ویرانگری قرار دادند، و در مسجد شان که به نام «مسجد ضرار» موسوم شد به ایجاد فتنه و تفرقه در بین صفوف مسلمین پرداختند. در این سوره درباره‌ی این مسجد چهار آیه نازل شده است: (107 الی 110). و به محض این که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم وحی را دریافت کرد به یارانش گفت: «بروید این مسجد را که صاحبانش ظالمین اند، خراب کنید و آتش بزنید». مسلمانان آنرا ویران و خدا شر و حيله و ناپاکی آنها را از مسلمانان کم کرد، و تاروز قیامت آنها را مفتضح و رسوا نمود. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

داستان آمو زنده :

اما م و مفسر مشهور جهان اسلام شیخ قرطبی می نویسد: که یک مرد عرب به مدینه‌ی منوره آمد و گفت: چه کسی از آنچه بر محمد نازل شده است برای من چیزی میخواند؟ یک نفر سوره‌ی برائت را خواند تا به آیه‌ی «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» رسید و به صورت «رسوله» خواند و مرد عرب گفت: من هم از رسولش تبری می‌کنم، این امر بر مردم گران آمد و خبر آن به امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) رسید، عمر او را خواست و گفت: ای عرب! آیا تو از پیامبر خدا تبری می‌کنی؟ گفت: ای امیر مؤمنان! من به مدینه آمدم، یک نفر سوره‌ی برائت را بر من خواند، من هم گفتم: اگر الله از پیامبر تبری کند من هم تبری می‌کنم. عمر گفت: آن آیه این گونه نیست که تو شنیده‌ای. گفت: یا امیر المؤمنین! پس چطور است؟ حضرت عمر آیه را به ضم لام «و رسوله» خواند، آنگاه عرب گفت: قسم به خدا من هم تبری می‌کنم از آن کس که خدا و پیامبرش از او تبری کرده‌اند، آنگاه عمر فرمان داد جز فرد آشنا به زبان عرب هیچ کس برای مردم قرآن نخواند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۲۴).

ترجمه و تفسیر سُورَةِ التَّوْبَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اعوذ بالله من النار ومن غضب الجبار ومن شر الكفار

العزة لله الواحد القهار و لرسوله المختار

بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

جواب آشکار (بیزاری است) از طرف الله و رسولش او نسبت به آن مشرکانی که با آنها عهد کرده اید. (۱)

تفسیر

یعنی پروردگار با عظمت و پیامبرش از مشرکان اعلان برائت می‌کنند و عهد آنان را که با مسلمانان داشتند ساقط می‌نمایند؛ چون آنها پیمان خویش را با پروردگار نقض کردند.

«بِرَاءَةٌ»: بیزاری. مراد اعلام مقاطعه و ترک معاهده است.

«بِرَاءَةٌ»: برئت من الشيء یعنی بنا به دلایلی رابطه‌ی خود را با او قطع نمودی.

مفسر ابراهیم بن سری بن سهل ابواسحاق زجاج مینویسد: برئت من الرجل و الدین یعنی از آن مرد و از آن دین تبری جستم. برئت من المرض یعنی از مریضی بهبود و صحتمند شدید. (زاد المسیر ۳/۳۹۲).

واقعیت اینست که: برائت، نشانه‌ی قاطعیت و اقتدار است، همانطوریکه سکوت در برابر توطئه‌ها و پیمان‌شکنی‌ها نشانه‌ی ضعف است.

خوآننده محترم!

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که نشانه صلح و دوستی و بیان‌گر رحمانیت و رحیمیت الله متعال است در ابتدای این سوره نیامده است. همچنان ملاحظه می‌داریم که در اولین آیه سوره مبارکه توبه؛ از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و أهل کتاب بحث خویش را آغاز میکند. این آیه مبارکه سر فصلی تعیین کننده را در روابط اجتماعی مسلمانان با منافقان، کافران و مشرکان بیان نموده، و در ادامه، همراه با نوید فتح و ظفر و اعلام پذیرش توبه مسلمانان به درگاه الله متعال و امر مقدس قتال و جهاد بر ضد دشمنان سرسخت تشویق میکند؛ و به مسلمانان و کافران آگاهی میدهد که امتیازات اجتماعی دوران جاهلیت کعبه از قبیل پرده داری، سقاویت حجاج که مشرکان به آن افتخار میکردند، هرگز با شرف و افتخار اسلام و ایمان و جهاد در راه الله که مکافات و پاداش آن نعیم مقیم «و» اجر عظیم است برابری نمیکند، بحث بعمل می‌آورد.

«این» آیه «اعلام برائتی است از طرف الله و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید».

«عَاهَدْتُمْ» عهد: عقد و پیمانی است که با قسم محکم ساخته شده باشد. الله متعال به

مسلمانان خبر میدهد که او و پیامبرش به سبب پیمان شکنی‌هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بیزاری میکنند بنابر این، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمان‌های آنان را بی اعتبار اعلام کنند.

مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسد: در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود: یا اینکه آنها بامسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمان‌شان مدت معینی داشت یا نداشت و کسانی که پیمان‌شان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابر این، اعلام شد که:

- 1 - کسانی که نیت خیانت و پیمان شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم‌شان این است که پیمان‌شان لغو و بی اعتبار اعلام شود.
- 2 - کسانی که به تعهدات خود وفادارند و پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.
- 3 - کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمان‌شان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد چنانکه در آیه بعد میخوانیم و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: به دنبال این آیه اعراب شروع کردند به نقض کردن پیمان هایی که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند، آنگاه الله متعال به او دستور داد پیمان هایی را که با آنها منعقد کرده بود باطل کند و دور بیندازد.

داستان مراسم حج گزاردن ابوبکر صدیق:

مفسران مینویسند: رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از عودت از غزوه تبوک (که در ماه رجب سال 9 هجری (630 میلادی)، در این فکر شد که غرض ادای مراسم حج سفر حج نماید، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف میکنند پس از این که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، بناءً پیامبر صلی الله علیه وسلم در ماه ذی قعدة یا ذی حجه سال 9 هجرت ابوبکر صدیق (رض) را «امیر سفر حج» تعیین کردند تا مناسک حج را با مردم، به جای آورد.

پس از حرکت کردن ابوبکر صدیق (رض) به سمت مکه، آیات اول سوره‌ی توبه، مبنی بر نقض یک طرفه‌ی قرار داد های بسته شده، نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم، علی (رض) بن ابی طالب را به مکه فرستاد تا این مطلب را به سمع مردم در مراسم حج برساند. این امر در ارتباط با قرار دادهای همه جانبه بر مبنای ساختار عادات و رسوم مردم عرب جاهلی رخ داد.

علی (رض)، در محلی به نام «عرج» یا «ضجنان» به ابوبکر (رض) رسید. ابوبکر صدیق (رض) به او گفت: به عنوان امیر حج آمده ای یا مأمور هستی؟ جواب داد: من مأمورم (و رساندن امر دیگری را برای مردم دارم). سپس به راه خود ادامه دادند. ابوبکر (رض) با مردم مناسک حج را برگزار کرد. و روز ترویبه (هشتم ذی الحجه) بود که ابوبکر (رض) برای مردم سخنرانی کرد و در باره مناسک حج با آنان احکامی را بیان داشت.

و علی (رض) بن ابی طالب، یوم النحر، در جمره عقبه و در میان مردم به پا ایستاد و آنچه را که از سوی پیامبر فرمان یافته بود، به مردم ابلاغ و اعلام داشت و تمام قراردادهای را به

صاحبانشان باز گردانید، سپس به همه ی هم پیمانان مسلمانان و آنان که با مسلمانان پیمانی نبسته بودند؛ چهار ماه فرصت داد تا وضع خود را روشن کنند.

حضرت علی(رض) در این بیان به صدای بلند به چهار نقطه اشاره بعمل آورد:

- 1 - بعد از اِمسال نباید هیچ مشرکی به بیت الحرام نزدیک شود.
 - 2 - کسی که لوچ و عریان است، نباید بیت الله را طواف کند.
 - 3 - جز مسلمان هیچ کس وارد بهشت نمی شود.
 - 4 - هر کس با پیامبر صلی الله علیه و سلم برای مدت معینی پیمان بسته است، تا آخر مدت، پیمانش برقرار است، و خدا و پیامبر از مشرکین بری می‌باشند.
- سبب بیزاری از مشرکان و نقض پیمان با این صراحت و روشنی این بود که میان حضرت محمد در صلح حدیبیه و آنان تا ده سال، آتش بس دو طرفه بسته شد. مبنی بر این که: هرکس دوست ندارد وارد پیمان محمد صلی الله علیه و سلم گردد، آزاد است و هرکس بخواهد به قریشیان بپیوندد و پیمان آنان را بپذیرد، آزاد است. پس، هر قبیله ای به هر کدام از طرفین پیوست از آن دسته به شمار می‌آید و هرکدام از طرف مورد تعرض قرار گرفت، در واقع تجاوز به طرف مقابل محسوب می‌شود؛ اما مشرکان، پیمان شکستند. وقتی «بنی بکر»، هم پیمان آنان به «خزاعه» هم پیمان پیامبر تعرض نمودند؛ قریشیان مردانی با ساز و برگ جنگی به کمک بنی بکر گسیل داشتند. از این رو، الله متعال به پیامبر دستور داد تا پیمان فی مابین را قطع نماید و در برابر آن، هیچ گونه مسؤولیتی نداشته باشد و سرانجام به فتح مکه انجامید.

این بود که پیامبر(ص)، ابوبکر(رض) را به عنوان امیر سفر حج به مکه فرستاد تا با مردم مراسم حج را به جای آورد. به دنبال او نیز علی(رض) را فرستاد تا آیات مَطَّلَع مطلع سوره را به مردم اعلام کند.

معلومات مؤجزی از صلح حدیبیه (سال ششم هجری):

صلح حدیبیه پیمانی است که محمد صلی الله علیه و سلم و پیروان وی از مدینه با بت پرستان قریش بستند. این پیمان در سال 628 پس از میلاد برابر با ذی القعدة 6 هجری بسته شد.

عمده ترین نقاط صلح حدیبیه:

- 1 - پیامبر صلی الله علیه و سلم اِمسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان میتوانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.
- 2 - تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.
- 3 - هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، إلحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، إلحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه‌ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می‌آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه‌ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می‌رود.
- 4 - هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

در این وخت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی(رض) را فراخواند تا مواد صلح نامه را تحریر بدارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مواد صلح نامه را املا می فرمود:

به حضرت علی(رض) گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر اسلام دستور داد که همین عبارت، نوشته شود و سپس املا فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله و... سهیل گفت: اگر می دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی بستیم و با تو نمی جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگرچه شما ما را تکذیب کنید و به علی(رض) دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما علی(رض) قبول نکرد، پیامبر اسلام با دست خودش، آنرا حذف کرد. پس از این نوشتن صلح نامه به پایان رسید. (تفصیل معلومات در مورد صلح حدیبیه را در سوره الممتحنه تفسیر احمد وجود دارد. مطالعه فرماید.)

حکمت و فلسفه ابلاغ برائت توسط حضرت علی(رض):

فلسفه ابلاغ برائت به وسیله علی(رض) بن ابی طالب، این بود که در میان مردم عرب، چنان رسم بود که تنها کسی میتواند پیمان را نقض کند که آن را منعقد کرده باشد یا یکی از خانواده اش باید آن را اعلام نماید. بنابر این، برای آن که سخنی برای مردم عرب باقی نماند، پیامبر اسلام برای نقض پیمان و سلب مسؤلیت در برابر آن، پسر کاکای خود، علی(رض) را به مکه فرستاد تا عرف و عادت مردم جاهلی را مراعات کرده باشد. البته برخی از صحابه از جمله: ابو هریره(رض) در امر برائت از مشرکان، یار و مددگار علی(رض) بودند. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 6) موضوعاتی از قبیلی: پیمان شکنی مشرکان، اعلان جنگ و بیزاری از آنان و بی اعتبار کردن پیمانشان و وجوب جهاد با مشرکان، گذشت اسلام در تعامل با کفار، مورد بحث قرار گرفته است.

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾

(به ایشان بگو): پس در زمین (حدود مسلمانان) تا چهار ماه (از شوال تا آخر ماه محرم) بگردید و بدانید که شما الله را عاجز کرده نمی توانید (از عقوبت مجرمان)، و اینکه الله رسواکننده کافران است. (٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِيحُوا»: بگردید، به آرامی سیر و سیاحت کنید. این سیر و سیاحت اختیاری و بدون درگیری از روز دهم ذیحجه، روز عید قربان سال نهم هجری تا روز دهم ماه ربیع الاخر سال دهم هجری است.

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»: ای جماعت مشرکین! پس در هرجائی از زمین که میخواهید به مدت چهار ماه در امن و آسایش و با امنیت کامل در زمین بگردید و به هرجایی که میخواهند بروند و در این مدت از جانب ما به شما گزند نمی رسد. یعنی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی که یافته شوند، کشته

میشوند. (این مدّت از آغاز اعلان برائت در دهم ذی الحجه سال نهم هجرت شروع می شود.) ملاحظه میشود که امر برای اباحه و متضمن تهدید است.

ابن کثیر ترجیحاً بر آن است که آغاز این مدت، روز حج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع الآخر سال دهم هجری بود.

«وَاَعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ»: هر چند این مهلت را به شما داده است، باید یقین داشته باشید که شما مشرکان هرگز با فرار از الله متعال و عذاب او رهایی حاصل نخواهید کرد، بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می یابد، توبه کار شود و بدانید که از الله متعال راه گریزی وجود ندارد و نمی توانید او را به ستوه آورید. از فحواى آیه مبارکه بر می آید آنائیکه نمیخواهند که دین مقدس اسلام را بپذیرند، باید با صراحت و تمام یقین هم بدانند هر جا بروند، مطمئن باشند که نمی توانند از حکومت الله فرار کنند. در ضمن نباید فراموش کنند که: جنگ با اسلام، بمثابة جنگ با الله است.

«وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (2)»: اینک الله متعال کافران رادر دنیا از طریق به اسارت در آمدن و کشته شدن آنان را خوار و ذلیل میکند و در آخرت آنها را به عذاب سخت آزار میدهد. وسنت الهی همین است که اگر فرصت بازگشت را از دست بدهید، مطمئن باشید که بدبخت شوید.

مؤرخان می نویسند که در مدت چهار ماه مدت عدم جنگ تعداد کثیری از مشرکان به دین اسلام گرویدند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در سال 6 هجری پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیبیه با قریش پیمان صلح بعمل آورد؛ بنی خزاعه حلیف مسلمین، و بنی بکر حلیف قریش گردید. بنی بکر خلاف پیمان بر بنی خزاعه حمله کرد. قریش با حمله اوران ستمگار مدد کرد و اسلحه داد، و با حلیفان خود پیمان حدیبیه را شکست.

مقابلاً، رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 8 هجری، پس از هجوم ناگهانی مکه معظمه را به سهولت فتح نمود.

مسلمین با دیگر قبایل عرب معاهده میعادی یا غیر آن داشتند، که از آنان برخی بر عهد خود استوار ماندند؛ اکثر قبایلی هم بودند که با ایشان هیچ گونه پیمان بسته نشده بود.

آیات مختلف این سوره درباره قبایل مختلف نازل شده در بخش نخست غالباً ذکر مشرکینی آمده است که با آنان پیمان غیرمیعادی بسته شده بود به آنها آگهی داده شد که نمیخواهیم معاهده را در آینده دوام بدهیم؛ چار ماه مهلتی است که به شما داده میشود تا در این مدّت در اخوت الامی داخل شوید و در غیر آن، دار و دیار خویش را بدرود گفته مرکز ایمان و توحید (مکه معظمه) را ترک نمائید یا آنکه آماده پیکار باشید امّا، نیک بدانید که آنچه خدا (ج) خواهد نتوان آن را مانع شد؛ اگر ایمان نیاورید او تعالی شما را در دنیا و آخرت رسوا می کند و شما را توان آن نیست که او تعالی را به تدابیر بی اساس و حیل عاجز سازید؛ شاید به قبایلی که با ایشان پیمانی در میان نبود نیز چهار ماه مهلت داده شده باشد.

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣﴾

و اعلان است از طرف الله و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر و رسول او برای مردم جهان در روز حج اکبر (حج فرضی روز عید قربان) به اینکه الله از مشرکین بیزار است و رسول او (نیز از آنها بیزار است)، پس اگر توبه کنید (از شرک) پس آن برای شما خیر است، و اگر روی بگردانید (و بر شرک باقی بمانید)، پس بدانید که شما الله را عاجز کرده نمی‌توانید، و کافران را به عذاب دردناک بشارت بده. (۳)

تفسیر:

«وَ أَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»: «و اذانی است».

«أذان»: یعنی: اعلام و اعلان عامی است از سوی الله متعال و پیامبرش بر برائتی واضح، آشکار و عامی خطاب به همه مردم از تمام پیمان‌های مشرکان در روز اتمام اعمال حج (یوم نحر روز قربان که بزرگترین ایام مناسک است) میباشد. اعلام میدارند. «در روز حج اکبر» که این روز، در مذهب امام مالک صاحب روز عید اضحی و در مذهب احناف و شافعی، روز عرفه است.

مفسر زمخشری مینویسد: حج را از اینرو موصوف به صفت «اکبر» شد که «عمره» حج اصغر است و از «یوم الحج الاکبر» مراد روز دهم عید الاضحی و یا روز نهم «عرفه» می‌باشد (تفسیر کشاف ۲/۲۴۵).

«يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»: روز بزرگترین حج. طوریکه در فوق هم یادآور شدیم مراد روز عید قربان است که مهم‌ترین مناسک حج در آن انجام می‌پذیرد و در واقع قسمت اصلی اعمال آن به پایان می‌یابد. در مقابل حج اکبر، حج اصغر است که عمره نام دارد و در آن وقوف در عرفات انجام نمی‌گیرد.

دلیل تعیین این وقت خاص برای ابلاغ این اعلامیه، مهم و حیاتی این است که اعلام آن در این روز؛ چنان‌عام، آشکار و فراگیر میباشد که بعد از آن، تهمت پیمان شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی‌چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

«أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ»: یعنی الله و پیامبر از مشرکین و عهد و پیمان‌شان بری می‌باشند.

متن این اعلامیه این است: «که الله متعال از مشرکان بیزار است» یعنی: بی‌گمان او از مشرکان پیمان شکن برائت میجوید «و رسول او نیز» قطعاً از آنان بیزار است.

مفسر تفسیر انوار القرآن: می‌نویسد: ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «برائت» و بیزاری از مشرکان خیر داد و در این آیه، آن را اعلام می‌دارد. البته ثبوت «برائت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام برائت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان.

«فَإِنْ تُبْتِغُوا خَيْرٌ لَّكُمْ»: و اگر کفار با داخل شدن در اسلام و ترک پرستش بت‌ها توبه کنند و به توحید رو آورند این امر برای شان، هم در دنیا و هم در آخرت از تداوم بر شرک بهتر است، «وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» اما اگر از ایمان و طاعت الله متعال روی گردانند یقین داشته باشید که در قبضه خدای تعالی قرار دارید و هرگز از عذاب او فرار کرده نمی‌توانید. قابل یادآوری است که: مهلت چهار ماهه، نشان لطف خداست، نه عجز او.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(3)»: و تو ای محمد صلی الله علیه وسلم! به کفار خبر بده که در سرای دوزخ بر عملکرد گناه آلود خود دچار عذابی دردناک خواهند شد. مفسر ابو حیان فرموده است: به طریق تمسخر تهدید را به صورت مزده قرار داده است و این هم متضمن تهدیدی است بس عظیم. (البحر ۸/۵).

مفسیر تفسیر کابلی می نویسد: این اطلاع دهی غالباً در حق آن قبایل بود که پیمان میعادی خود را خود شکسته بودند (بنوبکر یا قریش و غیرهم) یعنی با چنین مردم حرف ایفای معاهده در میان نمانده ولی باز هم اگر از شرك و کفر توبه کنند دنیا و آخرتشان نیکو شود و الا اراده خدای متعال (تطهیر جزیره العرب از کفر و شرك) هر آئینه شدنی است و هیچ نیرو و تدبیر آن را مغلوب نتوان کرد؛ کافران سزای کفر و پیمان شکنی خود را می بینند.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ(۴)

مگر کسانی از مشرکان که با آنها پیمان عهد بسته اید و باز از آن (تعهدات خود) چیزی را نسبت به شما کم (نقض) نکردند، و کسی را بر (علیه) شما یاری ندادند، پس پیمان آنها را تا مدت (پیمان) شان به آخر (واتمام) برسانید، همانا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. (۴) تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: وفا به پیمان لازم است، گرچه با مشرکان هم باشد. در آیه مبارکه درمی یابیم که اعلام برائت، تنها شامل مشرکان پیمان شکن و توطئه گر میشود، و گرنه کسانی مانند بنوضمره و بنوخزیمه که وفادار ماندند، این آیه آنان را استثنا میکند. طوری که میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا»: جز مشرکانی که با آنها عهد و پیمان دارید و پیمان را به هم نزده اند، پس شما پیمان آنها را تا پایان مدت رعایت کنید.

از مدت تعیین شده برای مشرکان که تا چند ماه است کسانی مستثنی می شوند که با آنها پیمان بستید و آنها هیچ شرطی از شروط پیمان را نقض نکردند.

در تفسیر کشف آمده است: این استثنا به معنی استدراک است؛ یعنی اما آنان که پیمان رانقض نکرده اند، پیمانشان را کامل و تمام کنید. و آنان را همانند پیمان شکنان به حساب نیاورید. و وفا کننده را مانند غدر کننده قرار ندهید. (تفسیر کشف ۲/۲۴۶).

«وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا»: هیچ یک از دشمنان را علیه شما کمک نکرده اند. «فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ(4)»: بنا بر این، شما باید مدت معینه را تکمیل نمایند؛ زیرا خدای تعالی کسی را که از طریق وفای به عهد و لازم گرفتن قرار دادها و نقض نکردن آن تقوای او را رعایت کند دوست می دارد. و نباید فراموش کنیم که: وفا به پیمان، نشانه‌ی تقواست.

امام بیضاوی فرموده است: این بخش از آیه بیانگر آن است که وفای به عهد از باب پرهیزگاری است. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۱۸).

ابن عباس (رض) فرموده است: پیمان طایفه‌ای از بنی کنعان نه ماه مدتش مانده بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم پیمان آنان را تا آخر مدت رعایت کرد.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این استثنا برای قبایلی است که عهدشان میعادی بوده، و در ایفای عهد کوتاهی ننموده نه خود برخلاف عهد کاری کردند، و نه با ناقضین دیگر (مانند بنی حمزه و بنی مدلج) معاونت کردند. درباره ایشان اعلان شد

که تا هنگام انقضای میعاد معاهده مسلمانان هم مدت پیمان را احترام کنند؛ پس از سرآمدن زمان میعاد، هیچ گونه عهد جدید بسته نمی شود؛ و در آن وقت، آنچه درباره دیگران می شود در حق ایشان نیز چنان خواهد بود.

قابل تذکر است که این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان و تعالی به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان شکنی کرده اند، پیمان شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان شکنی نکرده اند تا به سر رسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه میکنیم که این آیه، امر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه دوم آمده است، در مورد این گروه استثناء کرد و در مورد شان مجال را از آن فراتر برد.

**فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصِرُوا لَهُمْ
وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾**

پس هنگامی که ماه های حرام سپری شود، (یعنی مهلت مشرکان) به پایان رسد، پس آن مشرکان را در هر جایی یافتید بکشید، و آنها را (اسیر) بگیرید و آنها را از داخل شدن در حدود حرم) منع کنید و برای منع آنها در هر کمین گاهی بنشینید، پس اگر (از شرک) توبه کنند و نماز را برپاکنند و زکات بدهند، پس راه را بر آنها باز کنید، (و آنها را از مسجدالحرام و حدود حرم منع نکنید). چون الله آمرزگار (و) مهربان است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شهر»: شهر: ماه. أشهر: ماهها. «حرم»: محرمها. مفرد آن، حرام است. کلمه «حَيْثُ» هم در مورد زمان بکار می رود و هم در مورد مکان، یعنی هر جا و هر زمان که مشرکان را یافتید. «احصروهم»: حصر: تنگ گرفتن و حبس کردن. «احصروهم»: حبس کنید آنها را. «مرصد»: رصد: مراقبت کردن و زیر نظر گرفتن (کمین کردن). «مرصد»: کمینگاه. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

قبل از همه با تمام قوت بایدگفت: کافران که 13 سال پیامبر صلی الله علیه و مسلمانان را در مکه آزار و اذیت دادند و پس از هجرت نیز 9 سال از هیچ توطئه ای و دسیسه علیه او و مسلمانان دریغ نه ورزیدند، مستحق سرکوبی شدیدند.

در این آیه مبارکه چهار دستور در مورد مشرکین دیده می شود: بستن راه ها، محاصره کردن، اسیر ساختن، و بالآخره کشتن و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امرتخییری نیست، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد. اگر تنها با أسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد و اگر چاره ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است.

«فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ»:

«انْسَلَخَ»: به پایان رسید. وقتی چهار ماهی که جنگ در خلال آن حرام است، منقضی شد. یعنی: همان چهار ماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده ایم؛ «الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ»: ماه های حرام که عبارتند از: ذیقعد، ذیحجه، محرم، رجب.

«فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: مشرکان را هر جا که یافتید بقتل برسانید، یعنی اینکه به آنان در هر زمان و هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتلشان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند متعال در جنگ با کفار مشروع گردانیده است.

یعنی پس از طّیّ همه‌ی مراحل دعوت، استدلال و پیمان بستن، اگر مشرکان باز هم توطئه و دشمنی کردند، برای سرکوبشان از همه‌ی شیوه‌ها استفاده کنید.

مثل کشتن، اسیر گرفتن، راه بستن و محاصره.

ابن عباس (رض) گفته است: در «حرم» و «حل» و در ماه‌های حرام (زاد المسیر ۳/۳۹۸). «وَحُدُّوهُمْ»: و آنان را دستگیر و اسیر کنید زیرا کسی که از آنان دستگیر میشود، اسیر است، «وَأُحْصِرُوهُمْ» و آنان را حبس و زندانی کنید.

«حصر»: باز داشتنشان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به اجازه خود آنهاست، یعنی هم قاطعیّت لازم است هم نرمش، ولی باید گفت که: آزادی مذهب آسمانی بلی، ولی انحراف فکری و سقوط عقل و انسانیت، قابل تحمّل نیست.

از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که مراد از حصر و بازداشت آنان این است که آنان را از مسجد الحرام باز دارند.

«وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ»: مسلمانان باید همواره در کمین توطئه‌گران باشند.

و برای آنان در هر مرصدی بنشینید، یعنی هر راهی را که می‌روند در کمینشان بنشینید و در هر رهگذر مراقبشان باشید، و در سفر آنان را زیر نظر بگیرید.

برای سرکوبی دشمنان توطئه‌گر، مرزها و تمام راه‌های نفوذ را کنترل کنیم یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنانرا مراقبت و ترصد کنید.

ابن عباس (رض) گفته است: اگر در قلعه و در حصن ورزیدند، آنها را در آن حبس کنید. تا سرانجام کشته شوند و یا ایمان بیاورد.

در البحر آمده است: این بیان یادآوری می‌کند که هدف آزار دادن آنها است به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، به طریق جنگ یا ترور. (البحر ۵/۱۰).

مفسر تفسیر انوار القرآن: می‌نویسد: این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از سه سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنایشان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیر محارب شناخته میشوند و اهل کتابی که جزیه میپردازند.

همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ میکند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده‌اند.

از ابن عمر (رض) در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم (مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علماء مشرکان عرب‌اند.) تا آنکه گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول الله است و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خون‌ها و اموالشان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان با خداست».

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ»: اگر از شرک توبه کردند، و فرض‌ها را از قبیل نماز و زکات ادا نمودند، دست از سر آنها بردارید و متعرض و مزاحم آنها نشوید.

یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره‌شان در آورید و نه آنان را بکشید.

فحوای آیه مبارکه به ما می‌آموزاند که: توبه را حتی هنگام جنگ هم بپذیریم.. چون اسلام دین سماحت و بزرگواری است، نه عقده‌گشایی و انتقام.

ولی باید به یاد داشته باشید که: توبه باید همراه با عمل باشد. و نباید از توبه‌ی بی‌عمل، فریب بخوریم.

توبه از شرک، ایمان است و نشانه‌ی توبه‌ی واقعی، همانا نماز و زکات است. و نماز، در رأس عبادت هاست. به کسی که به شعائر دینی (نماز و زکات) احترام می‌گذارد، نباید مورد هجوم و تعرض قرار گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5)»: برای آنان که توبه کرده و پشیمان میشوند، خدا بخشودگی و رحمتش بی‌کران است. آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام از کفر و خیانت مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدن بر می‌دارد.

خوانندگان محترم!

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بُت پرستی از روی کره زمین بوده، و همانطور که می‌دانید، مساله آزادی مذهبی، یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام، منحصر به آدیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است، و شامل بت پرستان نمیشود، زیرا بُت پرستی مذهب و دین نیست که محترم شمرده شود، بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و مریضی است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند میتوانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه میکند اگر آنها توبه کنند و به سوی حق باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکاة را ادا کنند، آنها را رها سازید و مزاحمشان نشوید.

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ»: و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است، و کسی را که به سوی او باز گردد، از در خود نمی‌راند. (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

سپس این موضوع را در آیه بعد با دستور دیگری تکمیل می‌کند تا تردیدی باقی نماند که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید و آئین حق و عدالت است، نه استثمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سر زمین های دیگران، طوریکه میفرماید:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام الله را بشنود (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان، این (فرمان امان دادن به سبب آنست که آنها قوم نادانند (تا چیزی از دین ما را بدانند). (٦)

تفسیر :

یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به آنها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند، و اگر نور هدایت بر دل آنها تابید آن را بپذیرند. بعد اضافه میکند که او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و امانش برسان تا کسی در أثناء راه مزاحم او نگردد. «ثُمَّ أبلغه مَأْمَنَهُ» (ترجمه تحت اللفظی اگر تکرار هم باشد احسن است).

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می کند که: این بخاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ». بنابراین این اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید میرود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود علم و دانش است گام بگذارند.

«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ» «اسْتَجَارَكَ»: از تو پناه خواست. یعنی و اگر یکی از مشرکان از تو طالب امان خواست و به تو پناه آورد، یعنی به درخواست پناهندگی دشمن برای تحقیق و شناخت عقاید و افکار اسلامی، جواب مثبت دهید. راه فکر و تعقل، حتی برای مشرکان مهذورالدم، باز است و برای احتمال هدایت يك نفر هم باید دوسیه جداگانه باز کرد. باید یادآور شد که دین مقدس اسلام، دین رأفت، شرافت و کرامت است. و بدین ترتیب با تمام وضاحت در جمله «اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ» این فهم را میرساند که: به دشمن هم فرصت فکر و انتخاب بدهید و حتی در شرایط جنگی نیز مردم را نباید از فکر کردن منع کرد.

از سعید بن جبیر روایت کرده اند که یکی از مشرکان به نزد علی (رض) بن ابی طالب آمد و گفت: اگر کسی از ما پس از سپری شدن این مدت برای شنیدن کلام الهی و یا هر حاجت دیگری می آمد، کشته می شد؟ فرمود: خیر. زیرا خدای متعال میفرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ». (تفسیر کشاف)

«فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»: و ما نباید فراموش این واقعیت را فراموش کنیم که؛ انتخاب حق و پذیرش عقاید صحیح، مهلت می طلبد، تا آن قسمت از قرآن را که به دسترس داری به او بشنوانی و او آن را بفهمد و در آن بیندیشد. در ضمن باید گفت که: قرآن، کلام قابل فهم است که زمینه‌ی هدایت را فراهم می سازد و چنان نیست که فهمش خارج از توان و تعقل انسان باشد.

مفسر زمخشری می نویسد: یعنی اگر بعد از سپری شدن چهار ماه، یکی از مشرکین که با تو پیمان ندارد، نزد تو آمد و طلب امان کرد تا توحید و قرآن را بشنود، او را امان بده تا گفته‌ی الله متعال را بشنود و در آن بیندیشد و به حقیقت آن آگاه گردد. (تفسیر کشاف ۲/۲۴۸). می‌گویم: این اوج برخورد پسندیده و اخلاق کریمانه را می رساند؛ چون هدف از میان بردن کفار و ضربه‌زدن به آنان نیست، بلکه هدف اقناع و هدایت آنان است، به گونه‌ای که حق را دریابند و از آن پیروی کنند و گمراهی را رها نمایند.

در ضمن قابل توجه مسئولین امور در کشور های اسلامی میدانم تا: باید زمینه‌ی شنیدن کلام الله متعال و فرصت مطالعه آن را برای منحرفان فراهم کند، چون انحراف بعضی، به خاطر عدم تبلیغ ماست، نه از روی کینه و دشمنی. چه بسا اگر حق را بشنوند، تغییر یابند. اسلام، دین آزادی است و ایمان که از روی فهم باشد دارای ارزش است، نه آن ایمان که؛ از روی ترس یا اجبار صورت گیرد.

«ثُمَّ أْبَلِغُهُ مَأْمَنَهُ»: یعنی اگر بعد از آن مسلمان نشد، او را به سرزمین خودش بفرست که در آنجا از جان و مالش در امان است و غدر و خیانتی نمی بیند.

ملاحظه می نمایم: مکتبی که منطبق دارد، عجله هم ندارد. به دشمن جان، مال و دین خویش فرصت مساعد می سازد تا احکام و واقعیت های دین را بشنود، در ضمن فضای اطمینانی را مساعد می سازد تا به فکر آرام و آسوده راه ثواب و واقعی را انتخاب و در پیش گیرد. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (6)»: یعنی دستور پناه دادن به مشرکین به این سبب است که آنها حقیقت اسلام را نمی دانند، لذا امان دادن آنها لازم است، تا گفته ای الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشنوند و در باره ای آن نیک بیندیشند.

زیرا کفار به خیر و منفعت خود نمی فهمند و آنها ادراک نیکو و توان تمیز را ندارند تا آن ها را بر قبول اسلام وا دارد.

یعنی: آنان از علم نافع که وسیله تمیز خیر از شر است، بی بهره اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

مفسر تفسیر انوار القرآن مینویسد: آیه کریمه مفید عام بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است چنانچه این امان از امام (زامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته احناف بر این امر تصریح کرده اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و میتواند فقط به مدت چهار ماه برای ضرورتی در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به اقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک طبعه ذمی تبدیل می شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن را بپردازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (7 الی 15) موضوعاتی از قبیلی؛ سبب بیزاری و سلب مسئولیت از پیمانهای مشرکان، چگونگی برخورد با آنان (یا با توبه یا با جنگ) پیمان شکنان جز جنگ علیه خود، راهی باقی نگذاشتند.

آنگاه الله متعال حکمت برائت از عهد و پیمان مشرکین در آیه ذیل چنین بیان کرده و مفرماید:

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷)

چگونه برای مشرکین نزد الله و رسول او عهده بماند؟ به جز آنانی که با آنها کنار مسجد الحرام عهده بسته بودید، پس تا وقتی که با شما (بر عهد و پیمان شان) وفادار باشند، شما نیز به عهده تان با آنان وفادار باشید. بی گمان الله پرهیزگاران را دوست دارد. (۷)

«كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ»: هرگز برای مشرکانی که دست به غدر و خیانت می زنند عهده در پیشگاه الله متعال و پیامبرش نیست؛ یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد الله و نزد رسولش داشته باشند، حال آنکه اعدا شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث

نفس هم نکنید. سپس میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» جز آنان که در مسجد الحرام با آنها پیمان بستید و آنها پیمان را نقض نکردند.

ابن عباس (رض) میفرماید: آنها عبارتند از اهل مکه. و ابن اسحاق گفته است: آنها عبارتند از قبایل بنی بکر که در موقع صلح حدیبیه، از ذی القعدة سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت تا آنکه قریش عهد خود را شکسته و قبيله بنی بکر را که هم پیمان شان بودند بر قبيله خزاعه که هم پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول الله به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح کردند. (البحر ۱۲/۵).

«فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»: تا زمانی که بر عهد و پیمان خود استقامت دارند، شما هم استقامت داشته باشید. یعنی با دشمنان خود، در وفاداری به پیمان ها یا نقض آن، مقابله به مثل کنید.

امام طبری میفرماید: تا پیمان را با شما برقرار می دارند شما هم به عهدشان وفا کنید. (طبری ۸۱/۱). «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (7)» خدا از آن که از خدایش میترسد و به عهدش وفا میکند و غدر و خیانت را ترک می کند، خشنود است.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

چگونه [مشركان بر عهدپیمان خود پای بندند؟] و در صورتی که اگر بر شما غالب شوند، نه [پیوند] خویشاوندی را در حق شما رعایت می کنند، نه عهد را!! شما را با زبانشان خشنود می کنند، ولی دل هایشان [از خشنود کردن شما] امتناع دارد و بیشترین آنها فاسق (نافرمان و عهدشکن) اند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذِمَّةً»: به معنای عهد و پیمانی است که وفای به آن لازم است و اگر نقض شود، مردم، عهدشکن را مذمت می کنند. «تَأْبَى»: سر باز می زند. خود داری می کند. «فَاسِقُونَ»: افراد نافرمانبردار و دررونده از پذیرش دستورالله. «كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ»: از این نظر که وفای به عهد آنها بعید به نظر می آید، آن را تکرار کرده است؛ یعنی چگونه به تعهداتی که با مشركان بستید پایدار باقی میمانید در حالیکه آنها هرگاه بر شما قدرت و غلبه یابند، «لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً»: هرگز درحق شما نه پیمانی را رعایت میکنند و نه نزدیکی و تعهدی و از هیچ آزار و اذیتی نسبت به شما خودداری نمیکنند. بلکه همه را میکشند؛ چون دارای عهد و امان نیستند. واقعیت هم همین است که: عمق کینهی دشمن را هنگام قدرتش باید شناسایی کرد، نه هنگام ضعف او. در ضمن باید گفت که: سکوت و ساده اندیشی دربارهی دشمنی که اگر چیره شود مراعات هیچ مسأله ای را نمی کند، گناه است. مفسر شیخ أبوحیان میفرماید: تمام اینها بیانگر عدم ثبات قلوب آنها بر عهد و پیمان است. (البحر ۱۳/۵).

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که مشركان، نه مراعات مسائل عاطفی و همسایگی را می کنند، نه به پیمان ها و تعهدات احترام می گذارند.

«يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ»: اگر شما بر آنان غالب و چیره شوید، آن ها رضایت شما را با سخنانی شیرین جلب میکنند، «وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ»: در حالیکه قلب های آن ها از شدت حقد و کینه و خشم مانند نیزه است.

امام طبری مینویسد: با زبان چیزی را به شما می‌گویند که مخالف باوری است که در درون دارند، دردل کینه و عداوت دارند و به زبان خلاف آن را می‌گویند (طبری ۱۰/۸۵). و قلبشان از پذیرفتن آنچه که به شما می‌گویند ابا دارد.

«وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (8)»: و بسیاری از آنها از دایره حق خارج اند و عهد ندارند و در پیمان‌ها پایبند نیستند.

قابل تذکر است که اکثریت مشرکان فاسق اند، (چون از حکم عقل و فطرت سرپیچی کرده است) ولی افراد سالم هم در میانشان پیدا می‌شود.

فسق مشرکین همانا: تمرد و بی باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹)

آنها آیات الله را به قیمتی ناچیزی فروختند و (مردم را) از راه او باز داشتند (و خودشان نیز از آن اعراض کردند) و یقیناً بد است آنچه می‌کنند. (۹)

«اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ»: آنها در بدل آیات قرآن عوضی حقیر و بی‌ارزش از متاع زائل دنیا گرفتند و در این راستا مردم را از داخل شدن به اسلام باز داشتند.

باید گفت که: در برابر از دست دادن آیات الهی، هر چه به دست آوریم، کم است، چرا که همه‌ی دنیا و آنچه در آن است، در برابر اِلطاف الهی به مؤمنان، متاع قلیل و ناچیز بشمار می‌رود.

و نباید فراموش کنیم که: دنیا طلبی، سبب مبارزه با دین و باز داشتن مردم از راه پروردگار با عظمت است. و رضای الهی و بهشت ابدی را به دنیای زودگذر و پرفروختن، بدترین عمل و بدترین معامله بحساب می‌آید.

«إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (9)»: «به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می‌دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

لَا يَرْفُقُونَ فِي مَوْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰)

(نه تنها درباره شما) درباره هیچ مؤمنی حق قرابت و عهد را رعایت نمی‌کنند، و این جماعت تجاوزکاران اند. (۱۰)

«لَا يَرْفُقُونَ فِي مَوْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً»: آنها در حق مؤمنان هیچ سوگند «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه‌ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی‌کنند» یعنی: نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه، مراعات هیچ حقی از حقوق مؤمنان مطرح نیست. اگر به مؤمنی دست بیابند و بتوانند او را به قتل برسانند، نه عهد و پیمانی را رعایت می‌کنند و نه ذمه‌ای را.

به این ترتیب در آیه (8) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر کرد ولی در این آیه تعبیر «لَا يَرْفُقُونَ فِي مَوْمِنٍ»: آمده که ستیزه جویی آنانرا با همه‌ی اهل ایمان بیان می‌کند.

باید گفت که: مشرکان با مؤمنان دشمنی دارند، پس در برخورد شدید با آنان، هیچگونه شک و تردیدی نداشته باشید.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (10)»: پیمان شکنی، تجاوزگری است. بناءً دارندگان چنین اوصافی ناپسند و مذموم، در ظلم و یاغی‌گری از حد تجاوز کرده‌اند.

رعایت حقوق خویشاوندان و وفاداری به پیمان، واجب و بی‌اعتنائی به آنها برخاسته از روح تجاوزگری است.

یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به سوی حرام تجاوز کرده‌اند. یا در شر و تمرد به منتهای آن رسیده‌اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می‌توان از جنگ با آنها دست برداشت؟ جنگ با مشرکان پیمان شکن، جنبه دفاعی دارد و همان گونه که در آیه 13 بیان می‌یابد، ما آغازگر این جنگ نیستیم.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنَفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾

پس اگر [از پیمان شکنی، قطع رحم، کفر و شرک] توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، پس آنها برادران شما در دین هستند، ما آیات خود را برای مردمی که می‌دانند، به تفصیل بیان می‌کنیم. (۱۱)

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ»: و اگر آنها از کفر و پیمان شکنی توبه نموده و پشیمان شدند و اسلام را بمثابة دین خویش قبول نمایند یعنی مسلمان شوند و نماز را اقامه و زکات اموال خویش را پرداخت نمایند.

در جمله: «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا»: ملاحظه می‌داریم که: توبه‌ی واقعی، همراه با عمل است. یعنی اینکه: اگر مشرکان توبه کرده و نماز خواندند و زکات پرداختند، دیگر نباید به آنان متعرض شد، پس «فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» پس نه تنها مزاحمشان نشوید، بلکه گذشته‌ها را فراموش کرده، و به آنان بمثل برادر برخورد و رفتار نماید.

«فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»: در چنین حالتی آنان با شما در اسلام برادر اند و از تمام حقوقی که شما دارید آنها نیز برخوردار خواهند بود و تمام التزامات شما بر آنها نیز می‌باشد بنابر این، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. و تمام شرارت‌ها و پیمان شکنی‌های که در گذشته مرتکب شده‌اند مورد عفو قرار داده می‌شود.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است».

از فحوای آیه مبارکه می‌آموزیم که: در شیوه‌ی برخورد، مسأله‌ی گام به گام و تدریج را باید مراعات داریم. ابتدا عدم تعرض، «فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» سپس اُلفت و برادری. «فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»: در ضمن از این آیه مبارکه آموختیم: آنانیکه تارک نماز و زکاتند، برادران دینی ما نیستند، زیرا شرط ورود به دایره‌ی اخوت دینی، در آیه مبارکه نماز و زکات معرفی گردیده است.

بدینوسیله دریافتیم: آنانیکه تا دیروز، واجب القتل بودند، در سایه‌ی توبه و نماز و زکات، حقوق اجتماعی برابر و مساوی با مسلمانان در می‌یابند و جنگ با آنان حرام می‌شود. بصورت کل میتوان نتیجه گرفت که: هدف جنگ‌های اسلامی، بازگرداندن مشرکان به توحید است.

«وَنَفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (11)»: والله متعال آیات و نشانه‌های خود را برای کسی بیان مینماید که نزد او فهمی نسبت به حقایق و درک شرع وجود دارد.

«لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: برای کسانی که آگاهند و اهل فهم و شعورند. این جمله انسان را به تدبّر و تأمل دعوت می‌نماید و واضح است که: علم و دانش، زمینه‌ی اندیشه و تفکر در آیات الهی

است. ابوبکر صدیق (رض) در جنگ با باز دارندگان زکات به این آیه کریمه و أمثال آن از آیات استناد می کرد.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿١٢﴾

ولی اگر (مشرکین) قسمهای خود را بعد از عهد خویش (با شما) شکستند، و به دین تان (دین اسلام) زبان طعنه زدند، در این صورت با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] دست بردارند. (۱۲).

«وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ»: اگر مشرکان پیمان ها و معاهدات مؤکد را بعد از اینکه با شما سر آن ها توافق کردند «نَكَثُوا» نقض و بشکنند.

«وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ»: و به علاوه آن به شما در دینتان عیب میگیرند یعنی: پیمان شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام گویی و به عیبجویی آن همراه کردند و قرآن و پیامبر را دشنام گویند

«فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ»: پس با زعما و رهبران شان به جنگ برخیزید، تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهمتر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی شوند.

«أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ»: هدف از آن رهبران وز عمای کفر و ضلال ایشان از قبیل ابوسفیان و حرث بن هشام است. یا مراد خود این افراد است که خویشان را سران و متقدمان در این کار می دانستند. به هر حال این عبارت پیروان سردستگان کفر و ضلال را نیز شامل می شود.

«إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ»: سوگند و عهد و پیمانی ندارند تا بدان وفا کنند. آنها نه عهده دارند و نه پیمانی یعنی: سوگندهای کافران هر چند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به خاطر آن سزوار مصون ماندن خون و مال شان باشند. هر سوگندی شما را نفریبد. سوگند پیمان شکنان، بی اعتبار است.

«لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (12)»: تا از نافرمانی و گناه دست بکشند، و طعنه زدن به اسلام را ترک نمایند. شاید که این جنگ شما آنها را از کفر و جنگ با مؤمنان باز دارد بنابر این بر آنها راهی نیست جز اینکه توبه کنند و یا آماده جنگ باشند.

و یکی از اهداف جهاد اسلامی، جلوگیری از توطئه دشمن است.

مفسر ناصر الدین عبد الله بیضاوی فرموده است که: «لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»: متعلق به (قاتلوا) است؛ یعنی مقصود شما از ستیز با آنها باید خاتمه دادن به کفری باشد که برآند، نه اذیت و آزار دادن آنها، همچنان که مودیان اینگونه عمل میکنند (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۱۹).

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَ اللَّهَ فَالْحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

چرا و برای چه نمی جنگید؟ با قومی که قسمهای خود را شکستند، و به بیرون کردن پیغمبر (از مدینه نیز) عزم کردند، و آنها (جنگ و عهد شکنی را) برای بار اول آغاز نمودند؟ آیا از آنها می ترسید؟ پس الله سزوارتر به آن است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید. (۱۳).

تفسیر:

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ»: ای گروه مؤمنان! شما را چه شده که با این کفار نمی جنگید، کفاری که پیمان‌های خویش را که با شما داشتند نقض نموده و آنرا زیر پا نهاده و به دین شما طعنه می زنند؟

«وَهُمْوَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ»: ودر دارالندوه به مشاوره نشستند و تصمیم به إخراج و بیرون کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه را گرفتند.

این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی که پیمان را بشکنند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از مکه إخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هرکس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است.

«وَهُمْ بَدُؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: آنها اول جنگ را آغاز کردند که با طایفه‌ی خزاعه که هم پیمان شما بودند جنگیدند، و آغازگر بیشتر مقصر است. پس چه چیزی شما را از جنگیدن با آنها باز می‌دارد؟

و همین‌ها بودند که آغازگر جنگ بوده و از همان روزهای اول طلوع رسالت اسلام شروع به آزار و اذیت‌تان کردند. جنگ شما جنگ تدافعی است و دشمن آغازگر تهاجم بوده است. «أَتَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّهٗ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ»: ای مسلمانان! آیا از جنگیدن با مشرکان می‌ترسید؟ یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش آیند برسد و به همین علت جنگ با آنان را فرو می‌گذارید؟ سزاوار این است که از الله متعال بترسید؛ زیرا همه چیز به دست اوست آن هم اگر به وعده و وعیدش و به کتاب و پیامبرش باور دارید پس ترس‌تان تنها از او باید باشد.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (13)»: الله سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان رسان و نفع رسان حقیقی فقط ذات پروردگار است پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر الله متعال نترسید. مفسر امام زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی ایمان صحیح چنان إقتضاء میکند که فرد مؤمن جز از پروردگارش از کسی نترسد و به غیر از او به هیچکس و هیچ چیز اهمیت ندهد. (تفسیرکشاف ۲/۲۵۲).

بعد از این تحریک و تشویق به صراحت فرمان قتال با آنها را به مؤمنان داده و میفرماید:

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (۱۴)

با آنان (کفار عهدشکن) بجنگید، الله آنها را به دست شما عذاب می‌دهد، و رسوایشان می‌سازد، و شما را بر آنها پیروز می‌گرداند، و سینه‌های [پر سوز و غم] مؤمنان را شفا می‌بخشد. (۱۴)

تفسیر:

«قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ»: ای مؤمنان با کفار بجنگید، خدای تعالی آنها را بادستان شما عذاب مینماید و جنگ شما با آنها جهاد است. جبهه‌های جنگ، بستر امدادهای الهی است. «قَاتِلُوهُمْ، يَنْصُرْكُمْ»: (از شما حضور و جهاد، از خدا نصرت و امداد)

مفسرتفسیر أنوار القرآن می نویسد: در جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتب است، که از جمله:

- 1 - عذاب نمودن کفار به دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیر کردن آنان.
 - 2 - رسوا ساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید.
 - 3 - پیروز ساختن و مسلط کردن مسلمانان بر آنان.
- شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده‌اند. و بنا بر روایات؛ این قوم، قبیله «خزاعه» هم پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیله «بنی‌بکر» تشفی داد و آنان را به شکست شان دلشاد کرد.
- «وَيُخْزِهِمْ»: و با اسارت و شکست آنها را خوار و ذلیل نموده، الله متعال خواستار شکست و ذلت دشمنان دین و پیروزی و عزت مؤمنان است. و یکی از اهداف جنگ، محو کفر و ذلت کافران و آرامش مؤمنان است.

«وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ»: به شما پیروزی و غلبه بر آنان عطا می‌فرماید.

«وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (14)»: و با این پیروزی دل‌های شما را از غم و اندوهی که به شما از ناحیه آزار و اذیت‌های مشرکان و مکر آنها رسیده شفا میدهد، مراد از آنان بنی خزاعه است، شما اسباب را فراهم کنید و عاقبت نیکو بر الله متعال است. گرچه در جنگ، عده‌ای شهید و داغدار میشوند، ولی امت اسلامی در عزت و آرامش زندگی می‌کنند. سرنوشت مؤمنان در مسائل اجتماعی، به هم پیوند دارد و پیروزی شما، شفای دل سایر مؤمنان است. ابن عباس می گوید: آنان قبایلی از یمن و از قوم سبا بودند که به مکه آمدند و مسلمان شدند، اما مردم مکه بسیار آنان را آزرده و شکنجه دادند و آنان به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیام فرستادند و از رفتار کافران به او شکایت بردند و آن حضرت فرمود: «به شما نوید می‌دهم که به زودی گشایشی در کار خواهد بود.» (ابو سعود ۲/۲۵۸).

شان نزول آیه 14:

- ابوشیخ از قتاده روایت کرده است: خزاعه بنی بکر را در مکه مورد کشتار قرار داد، در باره آنها این آیه نازل شد. (طبری 16511 با اختلاف اندک روایت کرده و این مرسل است).
- و نیز از عکرمه روایت می‌کند: این آیه در باره خزاعه نازل گشته است. (مرسل است، طبری 16512 از مجاهد مثل این روایت کرده. به تفسیر بغوی 1029 مراجعه فرماید).
- و از سدی روایت کرده است: «وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (14)» در باره خزاعه (هم پیمان های پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، الله متعال درد ورنجی را که بنی بکر بر سینه‌های آنها گذاشته بود شفا داد. (طبری 16555 از وی به قسم مرسل و باز هم 16554 از مجاهد روایت کرده است).

وَيَذِئِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

و خشم دل‌های مؤمنان را از میان می‌برد و الله توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌پذیرد و خداوند عالم و حکیم است. (۱۵)

تفسیر :

«وَيُذِيبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ»: «ویذهب غیظ» خشم دل هاتان که به موجب رفتار ناپسندی که از آنان دیده اید، ایجاد شده، فرو خواهد نشست و خدای متعال همه این وعده‌هایی را که به آنان داده بود، به راستی پیوند دادوبه راستی پیوستن این وعده‌ها خود دلیل بر صدق دعوت آن بزرگوار و درستی نبوتش بود.

امام فخر رازی فرموده است: خدای متعال فرمان قتال با آنها را داده و پنج نوع فایده را برای این کار ذکر کرده و هر یک به تنهایی بس عظیم است تا چه رسد به این که همه یک جا با هم جمع شوند. (تفسیر رازی ۲/۱۶).

«وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ»: کلامی است مستأنف؛ یعنی خداوند متعال با قبول توبه و هدایت به اسلام بر هر یک از آنها که خواهد منت مینهد، مانند ابو سفیان.

او توبه‌اش را بر اساس صداقتی که نسبت به توبه دارد می‌پذیرد چنان‌که توبه کسانی از مردم مکه را که در روز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلام شان نیک به سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبه آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (15)»: الله متعال به اسرار آنها آگاه است و هیچ نهانی بر او پوشیده نمی‌ماند و حکیم است هیچ امری را بدون حکمت و مصلحت انجام نمیدهد. ابو سعود می‌فرماید: خداوند متعال تمام وعده‌های خود را به نیکوترین وجه انجام داد. پس خبر دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از وقوع آنها معجزه‌ایست بس عظیم. (ابو سعود ۲/۲۵۸).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله سبحان و تعالی، بیزاری خود و پیامبرش را از پیمانهای مشرکان یاد کرد و اعلان نمود که پس از چهار ماه مهلت، باید مسلمانان - جز با کسانی که پناهنده می‌شوند و برای گوش فرادادن به کلام الله متعال یا مأموریت و تجارت، امان خواسته‌اند - با پیمان شکنان بجنگند. هکذا در آیه‌های ۸ و ۱۰ از مراعات نکردن حق خویشاوندی و وفا به عهد مشرکان، بحث بعمل آمد و در نهایت دو راه، پیش روی آنان قرار داده شد:

1- توبه‌ی واقعی. 2- جنگ و رویارویی.

همچنان در آیه 12 مبارزه و جنگ با رهبران کفر، اشاره بعمل آورد، سبب این جنگ را نیز در آیه‌های بعد این گونه بیان گرفت: 1- پیمان شکنی 2- تعرض کردن به مؤمنان 3- آغاز گر بودن در آزارسانی به مؤمنان و درجنگ و ستیزه جویی 4- آواره کردن پیامبر و مؤمنان از شهر و دیار خود. پس جنگ کردن با این ظالمان و متجاوزین، موجب تطهیر جزیره العرب از شرک و بت پرستی گردید.

اینک در آیات متبرکه (16 الی 18) در باره موضوعاتی سنجش مسلمانان، برگزیدن محرم راز، ساختن مساجد، که از جمله حق مسلمانان است، بحث بعمل می‌آید.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

آیا گمان کرده اید که (بدون امتحان) گذاشته می‌شوید، در حالیکه تا هنوز الله (إخلاص) آنانی از شما را که جهاد کرده‌اند، معلوم (ظاهر) نکرده است. و (نیز) کسانی را که غیر از

الله ورسول او و مسلمانان دوست پنهانی (همراز) نگرفته‌اند (معلوم نکرده است). و الله به آنچه شما می‌کنید باخبر است. (۱۶)

تفسیر :

این آیه نیز همچون آیات پیشین، برای تشویق به جهاد است. طوریکه میفرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا»: صرف ادعای ایمان کافی نیست، آنچه صف‌ها را از هم جدا میکند، عمل و جهاد و آزمایش‌هاست. ای گروه مؤمنان! گمان نکنید که خدای تعالی شما را بدون امتحان و آزمایش و بدون این که صادق و کاذب معلوم گردد رها می‌شود؟ بدون اینکه درست و نادرست شما در دین معین شود؟!

یعنی کسانی که به زبان دعوی بندگی و ایمان می‌کنند بسیار اند ولی تا محک امتحان در میان نباشد خالص و مغشوش تمیز نگردد خدای تعالی به وسیله جهاد آشکار میسازد که کدام مسلمان در راه وی به نثار هستی و دارائی آماده است.

«وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ»: و هنوز مجاهد و غیر مجاهد شما معلوم نشده است؟ منظور از علم، علم ظهور است نه علم خفی و نهان؛ چون الله متعال از نهان آگاه است، پس قصد ابراز چیزی را کرد که آن را می‌دانست تا در مقابل آن پاداش یا مجازات بدهد.

«وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً»: در راه خدا به جهاد برخیزند و از مشرکین رازدار و دوست برنگیرند، و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش نکنند.

«ولِيجَةً»: رازداری محرم راز، دوست، همدم، همراز، وابسته بودن به کسی بیگانه.

«ولِيجَةً»: مسایل نیمه سری، بطانه مسایل تمام سری مسلمانان. حاصل معنی آیه مبارکه اینست که: الله متعال حتما گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان همراز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند.

منظور از آیه این است: خدا بدون آزمایش و مشخص کردن خوب و بد انسان را رها نمی‌کند.

«وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (16)»: «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

قابل تذکر است که: خداوند از وضع مردم آگاه است و نیازی به آزمودن ندارد، ولی امتحان، يك سنت الهی است.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

مشرکان حق ندارند مساجد الله را آباد کنند، در حالیکه بر کفر خود گواهی میدهند. این گروه کسانی‌اند که نیکی‌هایشان برباد شده و آنها در دوزخ برای همیشه‌اند. (۱۷)

تفسیر :

«ما كان للمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ»: از شأن مشرکان این نیست که مسجدی را آباد کنند. مشرکان اجازه ندارند. آن‌ها می‌توانند مساجد را آباد کنند یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطل‌شان مورد بهره برداری قرار داده و به امر آبادانی و خدمت مساجد بپردازند.

به قولی: مراد این آیه، مخصوصاً مسجدالحرام است. قابل تذکر است تولیت مسجدالحرام، تعمیر و رسیدگی به آن، در صدر اسلام تا قبل از فتح مکه، در دست مشرکان بوده است. «شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ»: کسانی که تظاهر به بی دینی میکنند، حق دخالت در امور مذهبی را ندارند. به خصوص در حالتی که کفر خویش را اظهار و به کفر خود اعتراف میکنند و آنرا بر زبان می آورند و با گفتار و اعمال خود آنرا نشان داده و در موقع تلبیه میگویند: (لیک لاشریک لک الاشریکاً واحداً هو لک تملکه و ما ملک) «شریکی نداری جز یکی که از آن تو می باشد، او و ملکش از آن تو می باشد».

منظورشان بت ها بود. آنها بت های خود را در خارج بیت قرار داده بودند، و لوچ و عریان به طواف آنها می پرداختند، و بعد از طواف برای بت ها سجده می بردند. (صاوی بر جلالین ۱۴۱/۲).

یعنی نمی توانند دو امر منافی با یکدیگر را با هم داشته باشند؛ آباد کردن مساجد الله را با کفر جمع کنند، در حالی که به خدا و عبادتش کافر باشند.

«أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»: الله متعال به زودی اعمال آنها را باطل و نابود میکند و تمام آنچه را کسب نموده اند از بین میبرد یعنی به سبب همراه بودن اعمالشان با شرک، اعمال آنها باطل است. کفر، سبب نابودی و فساد و بی ارزش شدن اعمال نیک کافران است. و در روز قیامت بادستان خالی به محضر حق ایستاده می شود. [أنعام/۸۸]، [فرقان/۲۳]، [زمر/۶۵]. «وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (17)»: و مصیر آنها در آتش دوزخ و به صورت دائم و همیشگی و در عذابی مداوم است.

شان نزول آیه 17:

مفسران می نویسند که این آیه در مورد عباس کاکای پیامبر، شرف نزول یافته است. وقتی که مسلمانان در جنگ بدر، پیروز شدند، گروهی از سران قریش اسیر شدند، و در میان آنها «عباس بن عبدالمطلب» قرار داشت، جمعی از یاران پیامبر به آنها رو آوردند و ننگ شرک را به آنها گوشزد کردند، علی(رض) ابن ابی طالب عباس را سرزنش می کرد که به جنگ پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و صلهی رحم را قطع کرده است. عباس گفت: چه شده شما فقط بدی های ما را یادآور میشوید و خوبی های ما را پنهان و مکتوم می دارید؟ علی(رض) گفت: مگر شما خوبی هم دارید؟ عباس گفت: بله، ما مسجد الحرام را تعمیر می کنیم، پرده و حجاب کعبه را فراهم می کنیم، به حجاج آب می دهیم، و اسیر را آزاد می کنیم. آنگاه این آیه نازل شد: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ.....» (زاد المسیر ۴۰۷/۳).

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸)

مساجد الله را تنها کسانی آباد می کنند که به الله و روز آخرت (قیامت) ایمان داشته و نماز را برپا کنند و زکات دهند و به جز الله از کسی نمی ترسند. پس امید است که این جماعت از راه یافتگان باشند. (۱۸)

تفسیر:

باید گفت که: مسجد، پایگاه مهم عبادی و اجتماعی جامعه اسلامی بشمار میرود. بنابر این، هم متولیان آن باید صالح و پاک باشند و هم باید مساجد پروگرام ها سازنده و تربیت کننده، داشته باشند. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: آباد کردن مساجد فقط برانزنده و شایسته‌ی مؤمنان راستین که به وجود الله و یکتایی او - با دل و زبان - اعتراف میکنند، و تنها او را میپرستند بر او توکل می نمایند، به روز واپسین باور و یقین دارند، همه‌ی دستورات دین را پذیرفته، به آن عمل میکنند و از بت و بت خانه بیزارند.

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ» برخی از قاریان «مساجد» را مفرد خوانده اند. یعنی: آباد کردن مساجد به درستی از سوی اینان انجام میگیرد و به عنوان شیوه مرسوم آنان در می آید و آباد کردن و عمارت مساجد شامل بازسازی بخش ویران شده، ساختن مناره، پاکیزه نگاه داشتن، چراغانی کردن، بزرگداشت و همواره برای پرستش و ذکر در آنجا حضور یافتن و امثال آن میشود. همچنین آموزش علم نیز از مصادیق ذکر و حتی ارزشمندترین و بزرگترین مصداق آن است.

و آباد کردن مساجد به معنای آن است که این مکان های پاک را از اموری از قبیل سخن گفتن در باره امور دنیا و دیگر سخنهای ناروا که مساجد را برای آنها مقرر نداشته اند، مصون نگهدارند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ الْمَسَاجِدَ فَيَقْعُدُونَ فِيهَا حَلْقَةَ ذِكْرِهِمُ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الدُّنْيَا لَا تَجَالِسُوهُمْ فَلَيْسَ اللَّهُ بِهِمْ حَاجَةً / در آخر الزمان گروهی از امت من خواهند بود که به مسجد می آیند و به دور هم می نشینند و از دنیا و حب دنیا سخن میگویند، با آنان همنشین نشوید و خدا هم به چنین بندگانی نیاز ندارد. همچنین در حدیث آمده است که: «سخن گفتن در مسجد، چنان نیکویی های انسان را فرو میخورد که چارپایان علف را.» و آن حضرت میفرماید: «خدای متعال میفرماید: این بیوتی فی ارضی المساجد، و این زواری فیها عمارها، فطوبی لعب تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیته، فحق علی المزور أن یکرّم زائره / مساجد ساخته شده در زمین خانه های من هستند، کسانی که در آن جا برای دیدار من آمده اند، در واقع آن جا را آباد می کنند، خوشا به حال بنده ای که در خانه اش، خود را پاکیزه می کند، آن گاه در خانه من به دیدار من می آید، البته کسیکه به دیدار من آمده اند، می باید دیدارکننده خود را گرامی بدارد.»

و میفرماید: «من أَلَفَ الْمَسْجِدَ أَلَفَهُ اللَّهُ / هرکس به مسجد خویر شود، خدا هم با او انس میگیرد.» و میفرماید: «فَإِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَعْتَادُ الْمَسَاجِدَ فَاشْهَدُوا لَهُ بِالْإِيمَانِ / هرگاه دیدید که کسی با مساجد خوی گرفته است، گواهی دهید که ایمان در دل او جای گرفته است.» از انس بن مالک روایت کرده اند که گفت: «اگر کسی چراغی به مسجد آورد، تا هنگامی که نور آن چراغ در آن مسجد میدرخشد، فرشتگان و حاملان عرش برای او از خدا آمرزش میخواهند.» (بنقل از تفسیر کشاف).

«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»: و نماز های فرض را مطابق شروط اقامه کرده و زکات فرض شده را مطابق شروطش ادا می کند.

«وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ»: از الله میترسد و جز او از احدی هراسی ندارد. پس، اینها شایستگی آبادانی مادی و معنوی مساجد را دارند.

آبادانی مادی، عبارت از: ساختن و پرداختن، ترمیم و تعمیر، پاک و پاکیزه نگاه داشتن، فرش کردن، روشن و چراغانی نمودن و ... می باشد.

و آبادانی معنوی، عبارت است از: نماز خواندن و حاضر شدن پنج وخته در نماز جماعت، از الله فراوان یاد کردن، اعتکاف و دعا و اوراد خواندن، مجلس علم و حلقه درس داشتن، مشکلات و نیازهای فرد و اجتماع را در آن حل و فصل کردن و غیره.

علماء می نویسند که: آباد کردن مسجد دو نوع است: حسی و معنوی، حسی عبارت است از تعمیر بنا و ساختمان، و معنوی به وسیلهی نماز و یاد خدا تحقق پذیر است. الله متعال آباد کردن مسجد را به ایمان مرتبط ساخته و در حدیث آمده است: «اگر یک نفر را دیدید که بامسجد انس گرفته است، گواهی بدهید که ایمان دارد؛ چون الله متعال میفرماید: اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، پس آباد کردن حقیقی با نماز و یاد خدا تحقق پذیر است و بس». (روایت از ترمذی).

«فَعَسَىٰ أَوْلَىٰكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (18)»: پس شاید آنها در روز قیامت از جملهی هدایت شدگان (مهدودن) به شمار آیند.

ابن عباس (رض) در بابت میفرماید: در هر جای قرآن عسی آمده باشد معنی واجب می‌دهد، الله تعالی به پیامبراش گفته است: عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا یعنی خدایت شما را به درجه و منزلتی ستوده یعنی مقام «شفاعت» مبعوث خواهد کرد. (تفسیر طبری ۹۴/۱۰).

همچنان مفسر ابوحیان میفرماید: در هر جای قرآن که عسی آمده است معنی وجوب میدهد، و در اینجا تعبیر به عسی قطع امید مشرکین را از هدایت نشان میدهد؛ زیرا امید می‌رود که دارندهی این چهار خصلت از هدایت یافتگان باشد، پس آن که این چهار خصلت را ندارد، چگونه امید هدایتش می‌رود؟ و در آن بیم و هراس بر امید و رجا ترجیح داده شده است، و نیز مغرور شدن به عمل نیکو مردود شمرده شده است. (البحر المحیط ۲۰/۵).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 24) در باره موضوعاتی از قبیلی فضیلت ایمان و جهاد، دوستی نکردن با پدران و برادرانی که کفر را بر ایمان ترجیح میدهند، برتری ایمان بر هشت چیز، بحث بعمل می‌آید.

أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

آیا (شما مشرکان) آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را مانند [عمل] کسی قرار داده‌اید که به الله و روز قیامت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده است؟! این دو عمل نزد الله برابر نیستند و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۱۹)

تفسیر:

«أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: در این آیه مبارکه مشرکین مورد خطاب آند طوریکه میفرماید: ای مشرکان آیا دادن آب «سِقَايَةَ»: به حُجاج و بنای مسجد الحرام را مساوی با ایمان به روز آخرت و جهاد در راه الله متعال قرار دادید در حالیکه اینها اصلاً در آجر و ثواب باهم مساوی نیستند؛ بدین ترتیب بیانات عباس را رد میکند که گفته بود: اگر شما قبل از ما به اسلام گرویده و مهاجرت کرده‌اید، ما هم در مقابل به تعمیر مسجد و سقایت حُجاج پرداختیم، بدین مناسبت این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که؛ عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم یکجا با شیبیه به یکدیگر افتخار میکردند؛ عباس به آبرسانی خود به زائران خانه‌ی خدا می‌بالید و شیبیه به کلید داری کعبه. «سِقَايَةَ»: میر آبی. آب دادن. و ظرفی که با آن آب می دهند. در اینجا، معنای مصدری مراد است. و در این آیه مبارکه هدف پیشه آب دادن به حاجیان در مسجدالحرام است که در زمان خود دارای منزلت و مقامی بود.

امام طبری گفته است: خدای متعال بدین وسیله جماعتی را سرزنش می‌کند که به سقایت و پرده داری بیت الحرام افتخار و مباحثات می‌کردند و به آنها یادآور شده است که افتخار فقط از آن کسی است که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد و در راه خدا جهاد می‌کند. (تفسیر طبری ۱۰/۹۴).

لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ مُشْرِكِينَ وَمُؤْمِنِينَ/ در نزد خدا یکسان نیستند. و اعمال آنها نیز با هم برابر نیست و قابل مقایسه نمی باشد و مقام و منزلتشان یکسان نیست. «وَاللَّهُ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (19)»: و الله متعال گروه ستمگر را هدایت نمیکند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آباد کردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد.

برابر دانستن رزمندگان با ایمان با دیگران، مورد توبیخ و یکی از ظلم‌های اجتماعی میباشد. در البحر آمده است: آیه مبارکه این مطلب را انکار میکند که مشرکین با مؤمنین مساوی باشند و اعمال باطل آنها همانند اعمال پاک مؤمنان باشد. و بعد از این که مساوات و یکسانی بین آنان را نفی کرد، توضیح داد که کافران به خدا ستمکاراند و به سبب عدم ایمان، به خود ظلم کردند، و به مسجد الحرام نیز ظلم کردند؛ چون آن را محل پرستش بت‌هایشان قرار دادند، و در آیه‌ی پیشین برای مؤمنین هدایت را ثابت کرده است و در اینجا آن را از مشرکین نفی کرده و میفرماید: «وَاللَّهُ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (البحر المحيط ۵/۲۰). سپس گروه برتر را معرفی نموده، میفرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

(بلکه) کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه الله بامالها و جانهایشان جهاد کرده‌اند، نزد الله مقام والاتر دارند، و این جماعت به موهبت عظیم رسیده‌اند. (۲۰).

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ»: مؤمنان به الله و مهاجران و مجاهدان در راه پروردگار با عظمت با جان و مال، داری منزلت و رتبه‌ای بلندتر در پیشگاه خداوند متعال اند و آنها کسانی اند که به تمام خواست‌های خود خواهند رسید چنانچه هر امر مرغوبی را که در آن فضل و رضوان و سکونت در بهشت است رانیز حاصل خواهند کرد.

و یاد و نامشان از ساقیان حجاج و تعمیر کاران مسجد الحرام که به خدا کافرند بالاتر است. واقعیت امر اینست که: ایمان، هجرت و جهاد، همچون تقوا، در رأس همه‌ی ارزش‌هاست. و نباید فراموش کنیم که: در محاسبات الهی، ایمان، هجرت و جهاد، ملاک ارزش است. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (20)»: آنها در بهشت به کامیابی عظیم نایل می‌آیند. فوز و رستگاری، تنها در سایه‌ی ایمان، هجرت و جهاد است.

يُسِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾

پروردگار، آنها را به رحمتی از طرف خودو خشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمت های جاودانه دارند بشارت می دهد. (۲۱)

تفسیر:

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ»: «يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ»: الله متعال، خود به مؤمنان مهاجر و مجاهد، بشارت به رحمت و بهشت داده است. یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت های دائم و پایدار دارند، مزده می دهد» و اینها نعمت هایی است که از توصیف توصیف گران و تصور تصورکنندگان خارج است.

رحمت و رضای الله، بر نعمت های مادی دنیوی مقدم است. «بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ» (نام رحمت و رضوان قبل از بهشت تذکر یافته است).

بر خورداری از رحمت و رضوان بهشت، نمودی از فوز و رستگاری است. «وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (21)»: باغ های بلند پایه با شاخه هایی از میوه سر آویخته، رها شده، این بهشت که پر از نعمت و برکت است و هرگز فناء نمی پذیرد از آن آنها می باشد. اگر به خاطر پروردگار با عظمت از نعمت های فانی دنیا بگذریم، مطمئن باید بود که به نعمت های ابدی می رسیم.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲)

همیشه و تا ابد در این باغها (و در لابلای این نعمتها) خواهند بود زیرا نزد خداوند ثواب عظیم است. (۲۲)

تفسیر:

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (22)»: این مؤمنان همیشه در بهشت های نعمت جاودان ساکن خواهند بود و هرگز در آن زوالی نخواهند داشت و از نعمت خویش انتقال نخواهند یافت و نزد خدای تعالی برای اهل طاعتش ثوابی بزرگ و فضلی عمومی در بهشت های نعمت است.

«أَجْرٌ عَظِيمٌ»: نعمت بزرگی که عقل ها از توصیف آن عاجزند. واضح است که: پاداش بزرگ، تنها در انحصار اوست، پاداشهای دیگران از هر کس و هر چه که باشد، کوچک است.

«عِنْدَهُ» قبل از «أَجْرٌ عَظِيمٌ» نشانه ای انحصار است. پروردگار با عظمت ما که به همه ی دنیا «قَلِيلٌ» میگوید، به پاداش مجاهدان، «عَظِيمٌ» خطاب نموده است. الله متعال، قلیل و فانی ما را به گرانبهارترین قیمت میخرد، «أَجْرٌ عَظِيمٌ» با آنکه ما هر چه داریم، از خود اوست.

ثواب و درجات نزد او تعالی فراوان است هر که را به قدری که خواهد ارزانی می دارد. در آیت ماقبل ذکر سه چیز بعمل آمد:

(1) ایمان، (2) هجرت، (3) جهاد و این سه را به سه نعمت بشارت داده است که عبارتند از: (1) رحمت، (2) رضوان، (3) خلود فی الجنة (ابدیت در جنت).

مفسر ابو حیان در این مورد مینویسد رحمت بر ایمان مرتب است، آنکه ایمان ندارد از رحمت الهی محروم است، رضوان (که بلندترین مقامات است) صله جهاد فی سبیل الله می باشد زیرا، مجاهد فی سبیل الله جمیع لذات نفسانی و تعلقات شخصی را ترك کرده جان و مال خود را در راه الله متعال نثار می کند و برای خشنودی وی تقدس و تعالی قربانی آخرین

خود را هدیه می‌کند پس عوض آن هم باید نهائی باشد و آن مقام رضای باری تعالی است هجرت ترک وطن مألوف و گذاشتن خانه و متاع را در راه الله گویند و این بس عزیز می‌باشد پس مهاجر را مژده داده شده است که بهتر از وطن و نیکوتر از خانه‌ات خانه دریابی و جاویدان در آن جایی که به کمال آسایش و اطمینان زندگی کنی و هرگز از آنجا به هجرت مجبور نگردی (البحر ۲۱/۵).

و مفسر آلوسی فرموده است: توصیف جنات به «بهشتی که در آنجا برای مؤمنان «نعیم مقیم» وجود دارد»، توصیفی بسیار لطیف است؛ چون هجرت مستلزم سفر است و سفر نیز عذاب آور و طاقت فرسا است. (تفسیر روح المعانی ۷۰/۱).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

ای کسانی‌که ایمان آورده اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هرکس از میان شما (با پدران و برادران کافر خود) دوستی کند، پس آنان همان ظالمان‌اند. (۲۳)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ»: ای مؤمنان! اگر پدران و برادران‌تان کفر را به عنوان دین بر ایمان برگزیدند آن‌ها را دوست و انصار نگیرید و متولیان خود نسازید.

یعنی پدر کافر، بر فرزند مسلمان ولایت ندارد و روابط مکتبی بر هر رابطه‌ای مقدم است و این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است. ولایت کافر ممنوع است، حتی اگر نزدیکترین افراد باشد.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: «وقتی شنیدی الله می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا» به دقت گوش فراده که یا به چیزی امر شده است و یا از شری نهی به عمل آمده است»؛ یعنی پدران و برادران کافر خود را یار و یاور قرار ندهید.

علامه شیخ قرطبی می‌فرماید: آیهی «لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ» بیانگر آن است که نزدیکی همان نزدیکی دینی است؛ نه نزدیکی و قرب جسمی (بنقل از صفوة النفاسیر).

«إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ»: اگر کفر را بر ایمان برتری و ترجیح دادند و به عوض ایمان آن را اختیار کردند و بر آن اصرار داشتند آنها را سرپرست و یاور خود قرار ندهید. «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (23)»: و هر کسی‌که آنها را به غیر از الله متعال ولی و دوست بگیرد، یقیناً در عصیان خود از حد تجاوز نموده و بر نفس خویش با دشمنی خدای رحمان ظلم و ستم روا داشته است.

ابن عباس (رض) است: یعنی او هم مانند آنها مشرک به حساب می‌آید؛ چون هر کس که به شرک راضی باشد مشرک است. (تفسیر قرطبی ۹۴/۸).

خواننده محترم!

متوجه باید بود که: تهدیدهای قرآن عظیم الشان نسبت به پذیرش ولایت کفار، بی نهایت سخت و تکان دهنده است. بطور مثال در سوره مائده آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۵۱) (ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را سرپرست و یاور

نگیرید، (زیرا) بعضی از آنان یار و یاور بعض دیگرند و هرکس از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهد پس قطعاً از آنان است. همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

پروردگار با عظمت از بندگان مؤمنش، انتظارات خاصی دارد. دین مقدس اسلام تبری از دشمن، از شرایط ایمان دانسته است. کفار تنها نسبت به تعهدات میان خودشان وفادارند، ولی نسبت به تعهدات با مسلمانان هم پایبند نیستند.

«وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (مائده، 51). هر که ولایت آنان را بپذیرد، جزو آنان است. نه کفار را «ولی» خود گردانید و نه با آنان که ولایت کفار را پذیرفته‌اند، رابطه ولایت برقرار نماید. واضح است که: نتیجه‌ی پذیرش ولایت کفار، قطع ولایت الله متعال است. و در نهایت تکیه بر کفار، ظلم است.

همچنین در سوره آل عمران میفرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (آل عمران، 28). هر که چنین کند، رابطه‌اش با الله متعال قطع شده است.

شان نزول آیه مبارکه:

صحابی جلیل القدر دحیه بن خلیفه کلبی معروف به دحیه کلبی میفرماید: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور مهاجرت به مدینه را دریافت کرد، مسلمانان به پدر و برادر و همسر خود می‌گفتند: به ما فرمان مهاجرت داده شده است، پس بعضی خوشحال شده و از آن استقبال کردند، و بعضی نیز با خواهش و التماس همسر و فرزندان مواجه شدند که می‌گفتند: تو را به خدا ما را ترک نکنید، مابدون شما از بین می‌رویم. او هم دلش به رحم آمده و با آنها میماند و هجرت را رها میکرد، آنگاه آیه نازل شد و آنها را مورد عتاب قرار داد طوری که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ».

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾

بگو: «اگر پدرانتان، و فرزندانانتان، و برادرانتان و همسرانتان، و خویشاوندانتان، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از بی‌رواجی (و بی‌بازاری) آن می‌ترسید، و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید، در نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، پس منتظر باشید، تا الله فرمان (عذاب) خویش را بیاورد، و خداوند گروه نافرمان را هدایت نمی‌کند.» (۲۴).

تفسیر:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ»: ای پیامبر! برای کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده بگو: اگر پدران، برادران، همسران، «وَ عَشِيرَتُكُمْ»: عشیره (عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند) و قبیله، «وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا»: و اموالی که از طریق کسب و کار آنرا به دست آورده‌اید، «وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا»: و تجارتی که از رکود آن می‌ترسید، مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا»: و خانه‌های خوبی مسکونی که مشتاقید در آن اقامت کنید، «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ» بلی! اگر این چیزها نزد شما از اطاعت الله تعالی و پیامبرش و جهاد به منظور اعلاّی کلمه دوست داشتنی‌تر است، میزان ایمان را هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی دنیا و آخرت میتوان شناخت.

«فَتَرَبَّصُوا»: منتظر باشید. این آیه کریمه، انذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش کشیدن عذرهای و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلف می‌کنند.

«حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»: تا الله متعال عقوبت عاجل یا آجلش را نازل می‌کند. عواطف فامیلی و خانواده گی و امور مادی نباید مانع جهاد شود و هرکجا مانع شد، زمینه ساز قهر الهی است. اگر رفاه در زندگی اصل شد، انسانیت سقوط می‌کند و سبب دوری از الله و رسول است و قهر و غضب نامعلومی را در انتظار دارد.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (24)»: و الله آنهایی را که از طاعتش مخالفت می‌ورزند به راه نیکبختی هدایت نمی‌کند. و این هم برای آنان که خانواده و مال و وطنش را بر هجرت و جهاد ترجیح می‌دهد و عید است.

در حدیث شریف آمده است: «آنگاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] و آنگاه که دمه‌های گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم و جور است) و آنگاه که به زراعت راضی شده و جهاد در راه الله متعال را ترک کردید، بی‌گمان الله متعال بر شما ذلتی را مسلط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید، قطعاً آنرا از شما دور نمی‌کند».

سپس خدای متعال به آنها تذکر داده است که در موقع رویارویی آنها را بر دشمنان غالب و پیروز کرده و میفرماید:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾

بی تردید الله شما را در میدانهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید. (۲۵)

تفسیر
در آیات قبل، تشویق به جهاد و هشدار نسبت به وابستگی‌ها بود، در این آیه مبارکه إطفاف و امدادهای الهی را بازگو میکند تا انگیزه‌ی جهاد تقویت شود.

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»: شما را ای مسلمانان الله متعال در غزوات متعددی قبل از غزوه حنین بر مشرکان پیروز گردانید. در حالیکه تعداد شما اندک و ضعیف بود و دشمنان‌تان نیرومند و بسیار بودند، ولی در برابر آنها خدای تعالی با شما بود.

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ»: در این آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: عامل اصلی پیروزی جنگ‌ها در صدر اسلام، نصرت و امداد الهی بود. و نباید فراموش کنیم که: یاد الطاف الهی، از عوامل تقویت روحیه و ایمان است.

«وَيَوْمَ حُنَيْنٍ»: و یادآورید روزی را که الله متعال شما را در معركة «حُنَيْن» یاری داد، در این هیچ جای شکی نیست که بشریت: به امدادهای الهی در همه حال نیاز و ضرورت است، چه در حال ضعف و چه در حال قدرت و قوت. در جنگ بدر با مسلمانان اندک، از نصرت الهی برخوردار شدند و در جنگ حنین با تعداد زیاد، باز هم نصرت الهی به یاری آمد.

«إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا»: هنگامی که از بسیاری لشکر خود مغرور شدید و با خود گفتید که ما هرگز از ناحیه کمی افراد مغلوب نمی‌شویم، و در حالی که تعداد شما

دوازده هزار نفر و تعداد افراد دشمن چهار هزار نفر بود، کثرت عدد فایده‌ای برایتان در بر نداشت و مصیبتی را از شما دفع نکرد.

در بسیاری از اوقات همین کثرت جمعیت وامکانات مادی، سبب غرور و غفلت و قهراً سبب شکست میشود. به یاد داشته باشید که: بدون اراده‌ی الهی، اسباب مادی بی‌اثر است. «وَصَافَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلِيْتُمْ مُدَبِّرِينَ (25)» ولی وقتی آزمون تلاش و مجاهدت فرا رسید شکست خوردید، و زمین با این همه وسعتی که داشت از فرط ترس و هراس بر شما تنگ گشت. و فرار نمودید و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با گروه اندکی از یارانش تنها گذاشتید تا خدای تعالی به شما نشان دهد که پیروزی از جانب اوست نه از ناحیه کثرت عدد و قوت سلاح.

در جمله «ثُمَّ وَلِيْتُمْ مُدَبِّرِينَ»: آیه مبارکه، درس و عبرت و درس بینهایت عالی نهفته است که: برای ایجاد روحیه‌ی تعبد و تواضع، گاهی باید نقاط ضعف را به رُخ کشید، تا غرورهای بیجا بشکند. امام طبری گفته است: خدای متعال به آنها خبر میدهد که پیروزی به دست او و از جانب اوست، و پیروزی در گرو کثرت عدد نیست و اگر بخواهد تعداد قلیل را بر جماعت کثیر غالب می‌کند، کم را نصرت و زیاد را شکست می‌دهد.

به براء بن عازب گفتند: آیا در روز حنین از کنار پیامبر صلی الله علیه و سلم فرار کردید؟ براء گفت: من گواهم که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرار نکرد، او را دیدم بر استر سفیدش سوار بود، ابو سفیان لجام آن را گرفته و می‌برد، وقتی مشرکین اطراف او را گرفتند: از آن پیاده شده و فرمود: من پیامبرم و دروغ نمی‌گویم، من پسر عبد المطلب هستم، سپس مثنی خاک را بر گرفت و آنرا به صورت مشرکین پاشید، وگفت: روسیاه شوید، آنگاه فرار کردند در حالیکه یکایک آنها خاک از چشمان خود پاک می‌کردند. (طبری ۱۰۳/۱۰). براء می‌گوید: به خدا قسم وقتی شعله‌های آتش بیشتر زبانه می‌کشید و ترس و وحشت مستولی می‌گشت، به پیامبر پناه می‌بردیم و آنکه در میان ما از همه شجاع‌تر بود بیشتر به او می‌چسبید.

شان نزول آیه: 25:

543- بیهقی در «دلایل» از ربیع بن انس روایت کرده است: روز حنین (حنین وادی است بین طایف و مکه.) تعداد سپاهیان اسلام دوازده هزار نفر بود. شخصی گفت: امروز مطمئناً به خاطر کمی افراد شکست خواهیم خورد. این سخن بر پیامبر اکرم دشوار آمد. پس خدای متعال آیه: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ...» را نازل کرد. (بیهقی در «دلایل» 5 / 123 و 124 به قسم مرسل روایت کرده.)

مختصری در مورد غزوه حنین:

در شوال سال هشتم هجری بعد از فتح مکه، دو طایفه‌ی هوازان و ثقیف - که پس از قریش خود را نیرومند بحساب می‌آوردند، همدست شدند و چند طایفه‌ی کوچک هم به آنان پیوستند. اینها به دلیل خودپسندی و خود خواهی، خود را بزرگتر از آن می‌پنداشتند که در برابر اسلام، سر تسلیم فرود آورند. از این رو، به دور مالک پسر عوف نصری گرد آمدند و علیه مسلمانان، آتش جنگ را برافروختند.

مالک فرماندهی کل نیروهای عرب مخالف مسلمانان؛ با لشکر، اموال و زنان و فرزندان خود به سوی وادی «اوطاس» حرکت کرد. اوطاس در هوازن، نزدیک حنین قرار دارد. وادی اوطاس سوای وادی حنین است. مسلمانان غافلگیر شدند و چنان تصور میکردند که

در منطقه ی اوطاس با دشمن روبه رو می شوند؛ اما در حنین، جنگ رُخ داد. حُنین، در جوار «ذی مجاز» است که از طرف عرفات با مکه بیش از ده مایل و باطایف سه مایل فاصله دارد.

مسلمانان، دوازده هزار تن و دشمن چهار هزار تن بودند. فراوانی لشکر مسلمانان، عده ای از آنان را حیران و مغرور کرد و گفتند: «هرگز در این جنگ، شکست نمی خوریم». اما این سخن بر پیامبر سنگین بود.

سپاه اسلام در شب سه شنبه، دهم ماه شوال سال هشتم ه به حنین رسید؛ اما مالک نصری پیش از آنان در آن منطقه مستقر شده و - شبانه - اردویش را در دره ی حُنین قرار داده و در گذرگاهها، تنگه ها، سوراخها و هر جایی دیگر کمین نموده بودند و دستور صادر کرده بود که هر وقت مسلمانان پدیدار شدند، تیربارانشان کنند و همگی، یکباره بر آنان یورش برند.

جنگ و درگیری پس از نماز صبح بود و مسلمانان که از حمله ی قبایل هوازن غافلگیر شده بودند، و بسیاری از آنان هراسان و سراسیمه و پا به فرار نهادند و نظام سپاه اسلام در هم ریخت، ولی با مقاومت سرسختانه ی گروهی، سرانجام فراریان به فراخوانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بازگشتند و مجدداً حمله آغاز شد و با کشته شدن صد نفر از مشرکان و تسلیم شدن بقیه و به دست آمدن غنایم بسیار، جنگ حُنین با یاری خداوند به سود مسلمانان خاتمه یافت.

در باره ی تعداد اسرا و میزان غنایم و کیفیت تقسیم آنها و مسائلی که پیش آمد و نتایج این نبرد، حرف های گفتنی بسیار است که باید به کُتب تاریخ مراجعه کرد.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾

آنگاه الله آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است] بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد، و لشکریانی که آنان را نمی دیدید [برای یاری مؤمنان] فرود آورد، و کسانی را که کفر می ورزیدند، به عذاب سختی مجازات کرد؛ و این است سزای کافران. (۲۶)

تفسیر :

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ»:

سپس خدای تعالی آرامش را بر پیامبر گرامی خویش و بر پیروان مؤمنش نازل نمود و قلبها آرامش یافت. یعنی: پس از شکست موقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرود آورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم که پایدارانه در میدان بودند، بپیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی که فرار کردند اما مجدداً باز گشتند و جنگیدند که اغلب آنها از انصار بودند هر دو نازل نمود ابو سعود گفته است: یعنی رحمتی را نازل کرد که موجب آرامش و اطمینان قلب می شود. (ابو سعود ۲/۲۶۳).

«سَكِينَتَهُ»: بمعنی آرامش، و آرام گرفتن است، و این کلمه در قرآن عظیم الشان شش مرتبه به کار رفته که پنج بار آن در مورد جنگ است.

در جنگ حنین، خداوند چهار نوع لطف به مؤمنان داشت: سکینه، جنود نامرئی، قهر بر کفار و پذیرش توبه‌ی فراریان (که در آیه‌ی بعد مورد بحث قرار می‌گیرد).

«وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا»: و اوتعالی ملائکه را به منظور جنگ در کنار آن‌ها و همچنان پیروزی را نازل فرمود و به این ترتیب موفقیت حاصل شد و اهل کفر دچار قتل و اسارت شدند. باید گفت که: اعتقاد و باور به حضور فرشتگان و مأموران الهی در جنگ برای کمک و مساعدت مؤمنان، يك عقیده‌ی قرآنی است. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی الله تعال فرشتگان را فرستاد.

«وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (26)» وقوع این حالت بر آن‌ها کیفر محاربه‌ای بود که با الله متعال و پیامبرش صورت دادند و عذابی به خاطر اعمال بدشان است. کشته شدن، برای کسی که به مبدأ و معاد ایمان دارد افتخار است، ولی برای کافران، مایه‌ی عذاب. و در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت همه‌ی کفار، شکست و ذلت است.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾

آنگاه الله بعد از آن واقعه (جنگ حنین) از سر تقصیر هر که می‌خواهد (از مؤمنانی که فرار کرده هر که توبه نمود، و از کافران هر که ایمان آورد) در می‌گذرد و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. (۲۷)

تفسیر:

«ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ» توبه را از هر کس که بخواهد می‌پذیرد و توفیق هدایت به اسلام را به آنها می‌دهد. چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافتند. قابل یادآوری است که پذیرش توبه، بر الله متعال واجب نیست، بلکه تفضلی است که به حکمت خود او مربوط است.

«وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (27)» میدان بخشودگیش بی‌کران و رحمتش وسیع است.

خوانندگان محترم!

در آیات (28 الی 29) موضوعات از قبیلی: مشرکان، حق ورود به مسجدالحرام راندارند، و موضوع جنگ با اهل کتاب، را مورد توضیح و تشریح قرار می‌دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ حَفِظْتُمْ عِيْلَةً فُسُوفَ يُغْنِيكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

ای کسانی‌که ایمان آورده اید! حقیقت این است که مشرکان ناپاکند پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند، و اگر [به سبب قطع رابطه با آنان و تعطیل شدن خرید و فروش با ایشان] از فقر بیمناکید پس به زودی خدا اگر بخواهد شمارا به فضل خویش غنی می‌سازد، خداوند دانا و حکیم است. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَجَسٌ»: مصدر؛ یعنی، ناپاکی، پلیدی. در اینجا مراد (نَجَس) باکسر جیم است که به معنی شخص پلید و ناپاک است و برای مبالغه به صورت مصدر ذکر شده است و مقصود اشخاص شرور بدطینت است.

«عِيْلَةً»: بینوایی و تنگدستی، فقر و نداری. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»: ای مؤمنان! همانا مشرکان در ذات خود نجس و در صفات خود خبیث‌اند و باورهایشان به علت کفر و ظلم بد است.

ابن عباس (رض) فرموده است: خود آنها مانند سگ و خنزیر نجسند، و حسن بصری، گفته است: هر کس با مُشْرک مصافحه کند، باید وضوء بگیرد. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۸)، از ابن عباس و حسن بصری نقل کرده و رازی و آلوسی آن را ترجیح داده‌اند. و جمهور بر آنند که این تعبیر برای باب تشبیه است؛ یعنی آنها به منزله‌ی نجاست یا همچون نجاست هستند؛ چون عقیده و باوری ناپاک دارند و به خدا کافرند. و همین امر به صورت مبالغه آنها را بسان نجس العین قرار داده است. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

مفسر شیخ صابونی مرحوم مینویسد: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» صیغه و قالب آن برای افاده‌ی حصر است و شامل تشبیهی بلیغ است؛ یعنی در ناپاکی باطن و ناپاکی عقیده همچون ماده‌ی نجس میباشند. ادات و وجه شبه در آن حذف شده تا به صورتی بلیغ در آید. وَاتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا - نیز چنین است؛ یعنی در اطاعت و اِمْتثال امرشان در خصوص تحلیل و تحریم، آنها را همانند خدای خود قرار دادند.

مفسر تفسیر انوار القرآن مینویسد: «الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ». هدف و مراد همانا نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک، ظلم، اخلاق و عادات زشت آنهاست.

لذا کافر ذاتاً نجس العین نیست زیرا الله سبحانه و تعالی، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضوء گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفار ذاتاً نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابر این، جسماً هم نجس‌اند.

«فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»: یعنی بعد از اِمسال برای آن‌ها مجاز نیست بعد از سال نهم هجری که ابوبکر (رض) برائت از مشرکان را اعلان نمود وارد حرم مکی شوند.

مفسر ابوسعود گفته است: طبق نظر عده‌ای از صاحب نظران منظور منع حج و عمره میباشد؛ یعنی بعد از اِمسال نباید به حج و عمره پیر دازند؛ یعنی سال نهم بعد از هجرت نباید به حج و عمره پیر دازند و در حدیث آمده است: وَاَلْأَيُّ حُجَّ بَعْدَ هَذَا الْعَامِ مُشْرِكًا / خَبِرْدَار! بعد از اِمسال نباید هیچ مشرکی به حج پیر دازد. (ابو سعود ۲/۲۶۴). آن سال همان سالی بود که در آن سوره‌ی برائت نازل شد و حضرت علی (رض) در مراسم حج آن را به سمع مردم رساند.

شیخ صابونی مینویسد: «فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ» به منظور مبالغه و رزیدن در وارد نشدن مشرکین به داخل مسجد الحرام گفته است: حتی نباید به آن نیز نزدیک شوند. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر آیه مبارکه: «فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» می‌نویسد: کفار نباید به حرم مکی از جمله به مسجد الحرام وارد شوند، هر چند به منظور انجام دادن حج و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمیشود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حج یا عمره بگزارند.

اما درباره مساجد دیگر بجز مسجدالحرام باید گفت: أهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجدالحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک (رح) است. ولی احناف، ورود به مساجد را اعم از مسجدالحرام یا غیر آن برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است.

امام شافعی (رح) بر آن است که مشرکان باید مخصوصاً از مسجدالحرام باز داشته شوند. «بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر (رض) طبق فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، امارت حجاج را برعهده داشت. پس بر مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد.

مفسر تفسیر فرقان می نویسد: ای مسلمانان! مشرکان از جهت عقیده و باور، پلیدی و در این پلیدی فرورفته اند؛ چون که بتان و همانندهای آن را پرستش میکنند. باید از اندیشه‌ی آنان دوری جست و از آغاز سال دهم به بعد نگذارید خانه‌ی امن الهی را طواف کنند و وارد هیچ نقطه‌ای از نقاط حرم شوند.

منظور از نجس در آیه، نجاست و پلیدی معنوی و اعتقادی است، نه پلیدی ظاهری و بدنی و بدانید که: الله متعال به بزرگی خویش شما را از هرگونه نعمتی برخوردار خواهد کرد و در روزی را پررویتان می گشاید و روزی ده شماست. [زخرف/۳۲].

«وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تنگناهای اقتصادی و فشارهای مالی، مارا نباید نسبت به دینمان بی‌تعهد سازد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: پس ای مؤمنان به کفار اجازه دخول به حرم را ندهید و اگر از این بیم داشتید که با این کار در تجارت خود زیانمند شوید خدای تعالی اگر اراده نماید حتماً از فضل و عطای شامل خود به شما عوض میدهد. و شما را بی نیاز میکند.

فحوای آیه مبارکه این اصل را باتمام وضاحت به بیان گرفته میفرماید: رزق ما به دست دیگران (کاروان های تجاراتی) نیست، بلکه به دست الله متعال است.

مفسران می نویسند: بعد از این که مشرکین که خوراک و کالاهای تجاری را در موسم حج برای ساکنان حرم می‌آوردند، از ورود به حرم منع شدند، شیطان غم و اندوه را به قلب مسلمانان القا نمود و گفت: از کجا غذا و خوراک به دست می‌آورد و چگونه زندگی میکنید در حالیکه آرزاق و کالاهای تجارتي از شما منع شده است؟! پس خدا آنان را از بی‌نوایی و گرسنگی نجات داد و غنایم و جزیه را روزی آنان قرار داد. (طبری ۱۰/۱۰۷).

«إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (28)»: احکام دین، بر پایه‌ی علم و حکمت الهی است، بناءً این وعده تحقق یافت و مسلمانان بعد از غزوات و جنگ‌ها و فتوحات به غنماندی رسیدند و اوتعالی به مصالح بندگان خود داناتر است و مصالح و مفاصد آن‌ها را میداند و او در تدبیر امور حکمت دارد از اینرو بهترین را با علم خود بر میگزیند و باحکمت خود آنچه نفع بیشتری دارد را حکم و مقدر مینماید.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی به آنچه که صلاح شما در آن است آگاه می‌باشد و حکمش در باره‌ی مشرکین حکیمانه است.

شان نزول آیه 28:

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان به مکه می آمدند و به قصد بازرگانی و تجارت مواد غذایی با خود می آوردند، پس زمانیکه آنها از ورود به مسجد الحرام و زیارت کعبه منع شدند، مسلمانان گفتند: بعد از این مواد غذایی از کجا به دست ما می رسد؟ الله متعال آیه مبارکه: «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» را در این مقام نازل کرد.

545- ابن جریر و أبو شیخ از سعید بن جبیر روایت کرده اند: هنگامی که پروردگار عزوجل آیه: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» را نازل کرد، این امر بر مسلمانان دشوار آمد و گفتند: حالا دیگر کدام تاجرانی میتواند مواد غذایی و وسایل مورد نیاز ما را وارد کند. پس الله متعال آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» را نازل کرد.

خواننده محترم!

بعد از این که حکم مشرکین را بیان نمود، به ذکر حکم اهل کتاب پرداخته و میفرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾

(ای مسلمانان!): با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی آورند، و آنچه را الله و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا بادت خود در حالیکه [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن آند، جزیه بپردازند. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَسُولُهُ»: مراد محمد بن عبد الله، پیغمبر اسلام است. «لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»: معتقد به دین حق که اسلام است نمی باشند، متدین نیستند. «الْجِزْيَةُ»: کلمه جزیه از جزاء گرفته شده است که عبارت است از مالی و مالیات سرانه سالانه ای که بر اهل کتاب از طرف حکومت اسلامی تعیین و از مردان بالغ و سالم و عاقل ثروتمند اهل کتاب به اندازه توانائی دریافت می شود؛ نه افراد فلج و کور و بنده و فقیر و حقیر، و نه از زنان و کودکان و راهبان گوشه گیر. و در مقابل، آنان اجازه اقامت در دار اسلام داده می شود.

«عن يد»: به دست خود، به اندازه ی توان.

«صاغرون»: در نهایت حقارت، خاکسارانه، فروتنانه. صاغر: کوچک، حقیر، بی ارزش.

تفسیر:

در آیات قبلی، بحث نجس بودن مشرکان و جنگ با آنان به بیان گرفته شد، در این آیه مبارکه شیوه ی برخورد با اهل کتاب را بیان میکند که یکی از دو راه در پیش آنان است: جنگ، یا پرداخت جزیه، را به بیان میگیرد. البته این آیه اتمام حجتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل میدیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: در مقابل کفار اهل کتاب که ایمان نمی آورند، دو راه وجود دارد: یا جنگ، یا پرداخت جزیه. طوریکه در آیه مبارکه بیان یافت است: ای مؤمنان با کفار یهودی و نصرانی که به الله و روز قیامت ایمان نمی آورند بجنگید، زیرا آنها به عبودیت خدای یگانه اقرار ندراند و به زنده شدن بعد از مرگ اعتراف نمی نمایند.

بادر نظر داشت اینکه: چون یهودیان میگویند: عَزَّير پسر الله است و نصاری به ربوبیت مسیح معتقدند، و به تثلیث یعنی سه گانگی باور دارند.

«وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»: و حرامی را که خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم در سنت خود حرام کرده اند حرام نمیکنند، بلکه مطالبی را که توسط اُخبار و راهبانشان (رهبران و علمای دینی شان) مطرح میشود را برگرفته اند، مانند زنا، سود، شراب، خود مرده و از این قبیل را حرام نمی دانند، بلکه آنرا حلال میدانند. در این هیچ جای شکی نیست که: اهل کتاب، اگر به دستورات انبیای خود عمل نکنند، مجرم شناخته می شوند.

«وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»: و به اسلام به عنوان دین باور نمی نمایند و این دین را داور و حکم قرار نمی دهند. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبر از تسلیم شدن به حق است.

«مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (29)» پس باید با آنها (یعنی منحران یهود و نصاری که تورات و انجیل بر آنان نازل شده است.) تا زمانی جنگ صورت گیرد که جزیه را بر خود لازم گیرند و با پرداخت جزیه در برابر حکومت اسلامی خاضع و فروتن باشند. (گرفتن مالیات سرانه از اهل کتاب، الزامی است و باید از موضع قدرت و به صورت نقدی باشد و آنان نیز با تواضع و تسلیم بپردازند.)

یعنی آنها جزیه را باید به دست خود بدهند این بدین معنی است که: بدون آنکه کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نماینده خویش سازند. و در برابر سلطه و قدرت اسلام در کمال ذلت و خواری سر تسلیم و فرمانبرداری را پایین می اندازند.

مذهب شافعی و احمد بن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثال شان چون مجوس گرفته نمی شود. اما امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که از تمام عجم های غیر مسلمان چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان جزیه گرفته میشود ولی از اعراب جزیه گرفته نمیشود مگر اینکه از اهل کتاب باشند لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک (رح) بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفار اعم از کتابی، مجوسی و بت پرست جایز است.

ابن کثیر میفرماید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می دیدند.»

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر (رض) شروطی را بر زمین اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگونسازی آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن کثیر نقل می کنیم: «...در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی کنیم...»

آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی کنیم... دروازه کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی بندیم و همیشه در

آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم. کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را اطعام می‌دهیم.

در منازل، یا کلیسا های خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم... هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام چنانچه بخواهند به آن در آیند باز نمی‌داریم. به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می‌خیزیم.

به مسلمانان در چیزی از لباس‌هایشان اعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر خود را مشابه نمی‌گردانیم.

به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و ألقاب و کنیه‌های آنانرا بر خود نمی‌گذاریم. بر چهارپایان به طور برهنه بدون زین سوار می‌شویم.

بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی بر نمی‌گیریم... موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هر جا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.

بر کمرهایمان زنار می‌بندیم. بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر».

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی که قبل از وفات رسول الله

صلی الله علیه وسلم جزیه پرداختند، اهالی شام بودند. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

دلیل شرعی جزیه گرفتن:

دلیل شرعی جزیه در آیه 29 سوره توبه به بیان گرفته شده است. همچنان حدیثی در امام بخاری و ترمذی از عبدالرحمن بن عوف روایت گردیده که: پیامبر صلی الله علیه وسلم از مجوسیان «هجر» (سرزمینی در جزیره العرب) جزیه گرفت. و ترمذی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مجوسیان بحرین جزیه گرفت و حضرت عمر (رض) از ایرانیان جزیه گرفت و حضرت عثمان (رض) عفان از ایرانیان یا بربرها جزیه گرفت.

فلسفه مشروعیت جزیه گرفتن:

اسلام در برابر فرض زکات بر مسلمانان، بر اهل ذمه جزیه واجب کرده است تا هر دو گروه با هم مساوی باشند، چون هر دوی مسلمانان و اهل ذمه، در زیر سایه یک پرچم واحد هستند و از همه حقوق و مزایای یک دولت بیک نسبت استفاده می‌کنند و برخوردار می‌باشند و چون مسلمانان در سرزمین اسلامی از اهل ذمه حمایت می‌کنند و آزادی آنها را تامین می‌نمایند، پس اهل ذمه در برابر آن دفاع و حمایت از آنان، باید به مسلمانان جزیه بپردازند و خداوند این وظیفه را بر آنان واجب کرده است و تا زمانی که اهل ذمه این وظیفه را انجام دهند، حمایت و محافظت و دفع اذیت، از آنان بر مسلمانان واجب می‌باشد. و یا میتوان گفت: یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیتهای دینی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود.

جزیه از چه کسانی گرفته می‌شود؟

جمهور فقهاء و علمای اسلام گفتند: جزیه فقط از سه گروه: یهود و نصاری و مجوس گرفته میشود، و از آنها خواسته میشود که اسلام بیاورند، اگر نپذیرفتند باید جزیه دهند، عبارتی

آنها مخیرند یا اسلام بیاورند یا جزیه بدهند، اما بقیه مشرکان یا اسلام بپذیرند یا با آنها پیکار می شود، و این رای را علامه ابن باز ترجیح داده است. (مجموع فتاوی السیاسة). مذهب مالک اوزاعی و فقهای شام بر آنست که: جزیه از همه ملتهای مغلوبه‌ای که با آنها عقد ذمه و پیمان حمایت بسته شود گرفته خواهد شد، خواه اهل کتاب یا مجوسی یا غیر آنها باشند و خواه عرب یا عجم باشند، اما امام شافعی گفته است: تنها از اهل کتاب و مجوسیان جزیه گرفته می شود خواه عرب یا عجم باشند و از بت پرستان بطور مطلق جزیه پذیرفته نمی شود. و ابوحنیفه میگوید: از عربها جزیه پذیرفته نمی شود یا باید اسلام بیاورند یا برای جنگ آماده باشند.

با نص صریح قرآن کریم گرفتن جزیه از اهل کتاب به اثبات رسیده و از راه سنت صحیح ثابت شده که از مجوسیان نیز جزیه گرفته میشود] و بعضی از اهل علم گفتند: از دیگر مشرکان هم جزیه گرفته میشود، و این رای را علامه ابن عثیمین ترجیح داده است. مجموع فتاوی (60،61/1).

شرایط اخذ جزیه:

برای گرفتن جزیه، حریت، عدل و رحمت، شرط است پس باید از کسانی گرفته شود که دارای این شرایط باشند:

1- مذكر بودن، 2- اهل تکلیف، 3- حریت. چون خداوند میفرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...» [التوبة: 29]. یعنی از کسانی که از روی قدرت و دارایی قادر بر پرداخت جزیه باشند، جزیه بگیری، پس جزیه بر زن و کودک و برده و بنده و دیوانه واجب نیست، همانگونه که از مسکینی که مستحق صدقه است، نیز گرفته نمی شود و همچنین از کسی که قدرت کار کردن ندارد و کسی که کور است یا زمین گیر و از کار افتاده است و امثال آن از بیماران و ناتوانان.

اندازه جزیه و مقدار آن:

صاحبان سنن از معاذ بن جبل روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم چون او را به یمن روانه کرد به وی دستور داد که: «يَأْخُذُ مِنْ كُلِّ حَالِمٍ دِينَارًا أَوْ عَدْلَهُ مَعَاظِرًا» صحیح، این ماجه (1803). یعنی: از هر مرد بالغی که مُحْتَلِمٌ شده باشد یک دینار جزیه بگیرد یا معادل آن لباس اهل یمن. سپس حضرت عمر (رض) مقدار آنرا افزایش داد که از صاحبان طلا برای هر نفر چهار دینار و از صاحبان نقره و سیم، چهل درهم برای هر سال مقرر فرمود. بیهقی (9 / 195). و این امر از این ناشی میشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از فقر و تنگ دستی مردم یمن خبر داشت و حضرت عمر (رض) از ثروتمندی و توانمندی اهل شام اطلاع داشت، پس هریک با توجه باوضاع مالی مردم مبلغ و اندازه آنرا معین فرموده اند.

کسی که مسلمان شود جزیه از او ساقط می گردد!

أبو عُبَيْدَةَ گوید: «يَكْفُرُ يَهُودِي إِسْلَامَ أَوْرِدَ وَ مِنْ أَوْ جَزِيَّةٍ مَطَالِبَهُ كَرَدْنًا بِه أَوْ كَقْتِهْ شَدَّ بَدِينِجَهْتِ إِسْلَامَ أَوْرِدِي تَاجَزِيَّةِ نَدَهِي كَقْتِهْ: بِرْمَسْلَمَانِ جَزِيَّةِ نَيْسْتِ، مَوْضُوعِ رَا بِحَضُورِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرٍ خَطَابِ (رَض) كَزَارِ دَادَنْدِ: أَوْ دَرِ جَوَابِ نَوْشْتِ كِهْ بِرِ مَسْلَمَانِ جَزِيَّةِ نَيْسْتِ وَ هِدَايْتِ فَرْمُودِ كِهْ: نَبَايْدِ أَوْ جَزِيَّةِ كَرَفْتِهْ شُودِ». «إِرْوَاءُ الْغَلِيلِ» (1259) وَ حَسَنٌ اسْتِ. (منبع: فقه السنة استاد سيد سابق).

خواننده محترم!

در آیات (30 الی 35) موضوعاتی در باره عقاید اهل کتاب، راه و روش اخبار و راهبان در تعامل با مردم، به بحث گرفته میشود:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾

(از دلایل ایمان نیاوردن شان این است که) یهودی‌ها گفتند: عزیر پسر الله است. و نصارا گفتند: مسیح (عیسی بن مریم) پسر الله است. این است سخن آنها (که در دهانهایشان وجود دارد) به سخن آنانی که از پیش کفر ورزیده بودند مشابهت دارد. الله آنها را هلاک کند (پس) چگونه (با وجود دلایل واضح) باز گردانیده می‌شوند؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عزیر»: نزد یهودیان به نام عَزْرَا منسوب به عازار پسر هارون، معروف است. «أفواه»: جمع فوه، دهانها. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ»: یهودیان از روی دروغ و باطل گفتند «عزیر» فرزند الله است. این سخن را هنگامی گفتند که عزیر تورات را برای آنان بعد از آنکه آن را فراموش کرده بودند از حافظه خود املا کرد.

امام بیضاوی گفته است: این سخن را از این جهت می‌گفتند که بعد از بخت النصر در بین آنان احدی باقی نماند که تورات را از بر داشته باشد، و بعد از این که خدا عزیر را پس از یک صد سال زنده کرد، تورات را بر آنان خواند، لذا از این امر در شگفت شدند و گفتند: چنین شخصی جز فرزند خدا کسی نیست. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۲۲).

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: پس از آنکه خداوند متعال به جنگ با اهل کتاب دستور داد به برخی از گفته‌ها و سخنان پلیدشان اشاره نمود تا مؤمنانی را که به خاطر پروردگار و دینشان غیرتشان به جوش می‌آید تحریک شوند و با آنها بجنگند و آنچه را در توان دارند در راه مبارزه با آنها مبذول نمایند.

پس فرمود: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ» و یهودیان گفتند: عزیر، پسر الله است، و این گفتار و عقیده همه آنها نبود، ولی دسته‌ای از آنان چنین اعتقادی را داشتند. پس این بر پلیدی و بدی یهودیان دلالت می‌نماید، به نحوی که آنها در این زمینه به ساحت مقدس (وجود، پیشگاه، مقام) خدا جرات کرده و شکوه و بزرگی او را مورد طعنه قرار دادند. و گفته شده است که علت اینکه آنها می‌گفتند: «عزیر پسر خدا است» این بود که وقتی پادشاهان بر بنی اسرائیل مسلط شدند و آنها را کاملاً شکست دادند، و حاملان و علمای تورات را به قتل رساندند، بنی اسرائیل دریافتند که عزیر تورات را کاملاً حفظ نموده و از بردارد، و یا بیشتر آنرا حفظ کرده است، و آنرا بر آنان املا نمود و آنها برای خود نسخه نوشتند. به این خاطر چنین ادعای زشتی در مورد عزیر کرده‌اند.

قابل یادآوری است با آنکه فقط تعداد از جماعت یهودی، عزیر را فرزند الله میدانستند، ولی چون دیگران نیز سکوت کردند، در آیه مبارکه نسبت انحراف به همه داده شده است.

«وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»: و نصرائیان نیز بنا بر باطل و دروغ گفتند عیسی فرزند خداست. آنها می‌گفتند: عیسی بدون پدر به دنیا آمده است، و فرزند بدون پدر ممکن نیست، پس باید الله پدر او باشد، این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می‌کند، و طوریکه یادآور شدیم او خود هم بدون پدر به دنیا آمده است.

الله متعال در رد گفته‌ی آنان میفرماید: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» چنان گفتاری ناپسند، فقط ادعای محض است که از زبان آنها خارج شده و هیچ دلیل و برهانی بر آن ندارند.

در التسهیل آمده است: این بخش از آیه متضمن دو معنی است: یکی نسبت دادن چنین سخنی به آنها و تأکید بر این که آنها چنین ادعایی داشته‌اند و دوم این که آنها هیچ دلیل و سندی بر صحت ادعای خود نداشتند. (التسهیل ۷۴/۲).

«يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»: این گفتار آنها شبیه این ادعای مشرکان است که «لات» «عزی» و «منات» دختر اند و ملائکه نیز دختران خدایند.

مشرکان، بُت‌ها را شريك الله و فرشتگان را دختران خدا می دانستند، یهود و نصاری، عَزِيز و عیسی را پسر خدا، از این جهت کلامشان به کلام کفار شباهت داشت. بدین ترتیب در میابیم که: ریشه‌ی خرافات در مذهب یهود و نصاری، در عقاید کفار پیشین است.

«قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ(30)» الله متعال آنان را بکشد. این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود میشوند؛ زیرا کسیکه الله متعال او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. بلی! الله آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده میشوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن‌که برای‌شان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می روند؟!.

امام فخر رازی فرموده است: صیغه برای تعجب است و بر طبق عادتی که عرب در محاوره دارند به خلق بر می‌گردد. خدای متعال از این که آنها حق را رها کرده و بر باطل اصرار ورزیده‌اند، پیامبرش را شگفت زده کرده است. (تفسر فخر رازی ۳۶/۱۶).

خواننده محترم!

این هشدار و تهدید تند و تیز تنها و تنها به اهل کتاب اختصاص ندارد، بلکه هشدار است که به مسلمانان هم است و آنان را از خواب غفلت بیدار می کند تا به سرنوشت اهل کتاب گرفتار نشوند.

شان نزول آیه 30:

547- ک: ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: سلام بن مشکم، نعمان بن اوفی، محمد بن دحیه، شاس بن قیس و مالک بن صیف به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: چگونه از تو پیروی کنیم، در حالی که تو قبله ما را ترک گفته‌ای و باور نداری که عزیر پسرالله است. در این باره آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ...» نازل شد. (طبری 16635 از ابن عباس(رض) روایت کرده در این اسناد محمد بن ابو محمد مجهول و اسناد ضعیف است. به «تفسیر بغوی» 1057 و «زاد المسیر» 692) مراجعه فرماید.

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ(۳۱)

(سبب گمراهی‌شان این بود که) علماء و گوشه نشینان (پیران) خود را به جای الله معبودهای خود گردانیدند، و مسیح پسر مریم را(نیز) معبود خود قرار دادند.

حال آن که امر نشده بودند مگر این که معبود یگانه را عبادت کنند که هیچ معبودی برحق غیر از او نیست. و پاک است او از آنچه با او شریک می‌سازند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أحبار»: علمای یهود، «رهبان»: رهبانین، رهبانته، رهبانون، (ناظم الاطباء). فی الفارسی

اصله روهبان، مرکب معناه: صاحب الزهد ثم خففوه وقالوا رهبان. (تاج العروس) «رُهبانیت»، دیرنشینان، یا ترک دنیا، بریده از دنیای شیوه‌ای است که برخی از معتقدان به بعضی مذاهب در زندگی در پیش می‌گیرند و معمولاً شامل دوری از بیشتر جنبه‌های مادی زندگی و توجه بسیار به عبادت است. کسانی که به رهبانیت می‌پردازند راهب (مرد) یا راهبه (زن) نامیده می‌شوند.

در مذاهب مختلف سنت‌های رهبانیت وجود داشته و دارد، اما راهبان بودایی و مسیحی در مذاهب جهان مشهور و معروف هستند. رهبانیت در ابتداء در میان مسیحیان به صورت مطلوب وجود داشت؛ اما پیروان مسیح، با تحریم ازدواج و انزوای اجتماعی، آن را به انحراف گشانند و همین مسئله باعث مخالفت اسلام با آن شد؛ چون انسان موجودی اجتماعی است و بایستی زندگی اجتماعی داشته باشد. البته زهد اسلامی که همان ساده زیستی و حذف تجملات در زندگی است هیچ ارتباطی با رهبانیت ندارد. در دین مقدس اسلام، رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد، و گوشه گیری در عبادت گاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً، وَ رَهْبَانِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای الله تعالی است. (تفصیل موضوع را میتوانید در آیه 27 سوره حدید تفسیر احمد مطالعه فرماید)

«أربابا»: جمع رب، خدایان.

تفسیر:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»: نباید فراموش کنید که: انسان پرستی به هر شکل، از اشکالی که باشد، شرك است. هیچ شخصیتی نباید بت شود. طوریکه یهودیان علما و نصرانیان عباد خود را به غیر از الله متعال معبود خویش قرار دادند. یعنی یهود از احبار خود و نصاری از رهبان خود در مورد حلال و حرام اطاعت و پیروی کردند و فرمان الله متعال را کنار گذاشتند و تاحد پرستش از آنها اطاعت نمودند؛ یعنی همانطور که از پروردگار اطاعت میشود، از آنان اطاعت کردند، اگر چه آنانرا نمیپرستیدند. چنین تفسیر و بیانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز نقل شده است: عدی بن حاتم گفته است در حالیکه یک صلیب طلایی در گردن داشتم به خدمت پیامبر آمدم. وی فرمود: عدی! این بت را از گردنت باز کن، شنیدم سوره‌ی براءة را میخواند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». عرض کردم یا رسول الله! آنها را پرستش نمی‌کردند، فرمود: آنها چیزی را حرام می‌کردند که خدا آن را حلال کرده بود و چیزی را حلال میکردند که الله آنها حرام کرده بود. گفتم: بله چنین میکردند. سپس فرمود: این همان پرستش است. (آلوسی ۱۰/۸۴). بصورت کل باید گفت که: تنها و تنها الله متعال حق قانونگذاری را دارد. آنان که قانون غیر الله را می‌پذیرند، از دایره اسلام، خارج اند.

«وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ»: نصرانیان عیسی بن مریم را به غیر از پروردگار، الله معبود خود قرار دادند، «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» در حالیکه او آنها را به اینکار امر ننموده بود، توسط پیامبران به آنان امر شده بود که جز الله یگانه و پروردگار عالمیان، کسی دیگر را نپرستند.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (31)». غلو و زیاده روی درباره‌ی انبیا، پرستش انبیا و یا آنان را فرزند الله دانستن، شرك است. خدای تعالی از شرك آنها آنگاه که به الله متعال

نسبت پسر دادند و با او خدایان دیگری قرار دادند پاک و منزّه است، اوتعالی یکتا و بی‌نیازی است که نزائیده و نه زاده شده و نه هم برای او هیچکس کفو و سیال نیست.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾

میخواهند نور الهی (چراغ توحید) را با سخنان دور از واقعیت خویش خاموش کنند و الله ابا می‌ورزد مگر اینکه نورش را کامل کند، اگر چه کافران دوست نداشته باشند. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يُطْفِئُوا» (طفئ): که خاموش کنند.

«نور الله»: دین اسلام، شرع و قانون الهی را چون اسلام با نور پرفروغ و دلایل قاطعش همچون آفتاب پرتو افکن است. پس از باب استعاره می‌باشد. صفاة التفاسیر (کافران می‌خواهند که نورالله را بادهانشان (به نفس تیره وگفتار جاهلانه خود) خاموش کنند و الله نگذارد تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور وحد إعلاى کمال برساند هرچند کافران ناراضی و مخالف باشند).

تفسیر:

باید گفت که: «نُورَ اللَّهِ»: احکام اسلام و دین الله، نور است و نور، سرچشمه‌ی حیات بشمار می‌رود. «يَأْبَى»: خود داری می‌کند، نمی‌گذارد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»: آن گروه از کافران مشرک و اهل کتاب یعنی یهودیان و نصرانیان و همچنان مشرکان قصد دارند باگفتار باطل و افتراهای دروغین خود و با مجادلات پوچ و افترایشان نور اسلام و شریعت محمد صلی الله علیه وسلم نوری را که در همه افقها پرتو گسترده را خاموش کنند، نوری که خدای متعال برای خلق خود قرار داده است.

حال آنان در این مورد مانند حال انسانی است که می‌خواهد با نیروی خود پرتو آفتاب یانور ماه را خاموش کند غافل از این که چنین امری ممکن نیست.

به یاد داشته باشید که: دسایس و توطئه های دشمنان، دائمی و بی‌وقفه است.

«يُرِيدُونَ»: (فعل مضارع، نشانه استمرار و تداوم این دسیسه و توطیئه را نشان میدهد).

ولی باید گفت که: تلاش‌های کافران در مبارزه با دین، مثل پوف کردن آفتاب به دهن است.

«وَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ»: الله جز تفوق خود و والایی مقام خود چیزی را نمی‌پذیرد.

الله متعال فروغ دین را نه تنها حفظ می‌کند، بلکه آنرا گسترش و تفوق هم می‌دهد.

«وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (32)»: هر چند که کافران از آن ناخرسند هم باشند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

او (الله) همان ذاتیست که پیامبرش را با (اصول) هدایت و دین حق فرستاد، تا آنرا بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. (۳۳)

تفسیر:

«لِيُظْهِرَهُ»: تا آن را امتیاز بخشد، تا پیروز گرداند. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ

الْحَقِّ»: این تنها ذات پروردگار با عظمت است که محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر خود

را با دین اسلام فرستاد. این دین مشتمل بر علم نافع و عمل صالحی است که انسان ها را

به سوی هر هدایتی راهنمایی مینماید و از هر فرومایگی بر حذر می دارد. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»: تا آن را بالاتر و غالب بر سایر ادیان قرار دهد.

«وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (33)»: جواب لومحذوف است؛ یعنی هر چند که مشرکین از ظهور آن ناخشنود هم باشند.

در حدیث شریف آمده است: «إن الله زوى لى الأرض مشارقها و مغاربها و سيبلغ ملك أمتى ما زوى لى منها». «الله متعال زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید (به طوری که همه این گستره را دیدم) و به زودی فرمانروایی امتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: غلبه دین مقدس اسلام بر جمیع ادیان به اعتبار عقل و حجت بحمد الله در هر عصر آشکار و قائم بوده است اما، به اعتبار حکم و سلطه در وقتی حاصل بود که مسلمانان چنانکه می‌شایست پایند اصول اسلام بودند و اقدامشان در راه ایمان و تقوی و جهاد فی سبیل الله محکم و استوار بود؛ و در آینده نیز این مال بسته به این شرط است و غلبه دین حق طوری که ادیان باطل را همگان مغلوب سازد و از صفحه هستی معدوم نماید بعد از نزول مسیح نزدیک قیامت حتما شدنی است.

قابل تذکر است که دین مقدس اسلام از نظر منطق و استدلال همیشه پیروز بوده است، اما این آیه، غلبه‌ی ظاهری و وعده‌ی حاکمیت اسلام بر جهان را بیان می‌کند. چنانکه در آیات دیگری نیز «ظَهَرَ» به معنای استیلا یافتن آمده است، مثل: «إِنَّ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ» (کهف، 20). اگر بر شما غالب شوند، سنگسارتان می‌کنند. و در باره‌ی کفار آمده است: «إِنَّ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً» (توبه، 8) اگر بر شما غالب شوند، هیچ عهد و پیمانی را مراعات نمی‌کنند.

بناءً بر ما است تا اراده و حرکت خود را با اراده‌ی الهی هماهنگ سازیم، در غیر آن محو و نابود خواهیم شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفقونها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علمای (یهود) و گوشه نشینان (نصارا) مال‌های مردم را به ناحق می‌خورند، و مردم را از راه (و دین) الله منع می‌کنند. و آنانی که طلا و نقره (مال دنیا) را ذخیره می‌کنند و آن را در راه الله انفاق نمی‌کنند، پس آنها را به عذاب دردناک مژده بده. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بالباطل»: به ناحق، مانند رشوه خواری و...

«یصدون»: می‌بندند، باز می‌دارند.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ»: ای کسانی که الله متعال و پیامبر را تصدیق می‌کنید! بدانید که بسیار از علمای یعنی (احبار) و علمای نصاری یعنی (رهبان)، «لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: اموال مردم را بنا بر باطل و با انواع و اقسام حيله‌ها، دجل، مخفی کاری‌ها، رشوت به صورتی حرام می‌خورند، و اتباع خویش را از داخل شدن به دین اسلام منع می‌کنند.

ابن کثیر گفته است: منظور بر حذر داشتن مردم از علمای سوء و گمراهان است. سفیان بن عیینه میگوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابهتی به یهود است و هر کس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابهتی به نصاری است». (مختصر ابن کثیر ۱۳۸/۲).

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُفْقَوْنَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: و آنانی را که طلا و نقره را ذخیره میسازند و زکات آن را ادا نمی‌نمایند و از آن صدقه نمی‌دهند، یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هر چند هم بسیار باشد که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره و گنج شود.

ابن عمر (رض) فرموده است: کنز آن است که زکاتش داده نشده باشد و هر چه زکاتش داده شود، کنز نیست.

«يَكْنِزُونَ»: اصل کنز در لغت به معنی جمع و در کنار هم بودن است، و در حدیث نیز این کلمه به کار رفته است: «ألا أخبركم بخير ما يکنز المرء؟ المرأة الصالحة»: بهترین چیزی که آدمی به دست می‌آورد زن شایسته است. سپس استعمال آن برای طلا و نقره‌ای که در زیر زمین پنهان می‌ماند غالب شد.

مفسر طبری می‌فرماید: کنز عبارت از هر چیزی است که بعضی از آن در کنار بعضی دیگر قرار گرفته باشد، خواه در زیر زمین یا در روی آن. (طبری ۱/۱۲۱).

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (34) بشارت به عذابی بده که تاب و توانش را هیچکس ندارد، این عذاب بسیار دردناک است و به علت اعمال بدشان به آنها میرسد.

امام زمخشری گفته است دلیل این که زراندوزان و یهود و نصاری را در کنار هم آورده است شدت مؤاخذه‌ی آنان است، و نیز بیانگر این است کسی که حرام می‌خورد و آن که از مال پاک خود به مسلمانان نمی‌دهد، در استحقاق این مژده‌ی عذاب دردناک یکسانند. (تفسیر کشاف ۲/۲۶۶).

روایت شده است که یک مرد عرب به عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت: مرا از این فرموده‌ی الله خبر فرما: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ كَفَتْ: وای به حال آنکه آنرا اندوخته میکند! این تهدید مربوط به قبل از فرض شدن زکات بود، اما هنگامی که آیه‌ی زکات نازل شد الله متعال آنرا وسیله‌ی پاک نمودن اموال قرارداد، پس بیمی ندارم اگر به اندازه‌ی احد طلا داشته باشم؛ چون زکاتش را می‌پردازم و فرمان خدا را در آن عملی می‌کنم. (روایت از ابن ماجه).

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾

روزی که آن گنجینه‌ها (طلا و نقره) در آتش دوزخ گداخته شود، پس به وسیله آن پیشانی و پهلو و پشت‌های آنها داغ کرده شود و گفته شود که این است آنچه برای خود ذخیره کرده بودید، پس آنچه را ذخیره میکردید، بجشید. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یحمی»: حرارت شدید «حمی التنور»: اشتد حره». يُحْمَى عَلَيْهَا: حرارت داده می‌شود، سرخ کرده می‌شود. «تکوی»: «کئی»: به معنی قرار دادن وسیله‌ی داغ و گداخته از

قبیل آهن و غیره بر پوست میبشد تا حدی که پوست را سوزانده و پاره کند. در مثل آمده است: آخرین درمان داغ کردن است. «جباهم»: جبهه: وسط پیشانی. جمع آن جباه است.

تفسیر:

«يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ»: روزی که بر طلا و نقره در دوزخ آتش دمیده میشود یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و لمبه و شعله شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند.

«فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ»: به وسیلهی آن پیشانی‌هایشان که در برابر گدایان اخم کرده و همچنان پلهوهایشان که هنگام طلب گدایان، اعراض نموده و پشت‌هایشان که از روی تکبر و بخل به نیازمندان پشت کرده است بسوزد.

ابن مسعود (رض) گفته است: قسم به ذاتی که جز او پروردگاری نیست هر انسانی که به سبب زراندوزی داغ شود، طوری به وسیلهی آن درهم و دینارها داغ میشود که درهم و دینارها بر روی هم قرار نمیگیرند بلکه پوستش فراخ میشود تا هر دینار و درهم در جای جداگانه قرار گیرد. (طبری ۱۰/۱۲۴).

این سه محل (پیشانی، پهلو و پشت) به طور اختصاصی داغ میشوند؛ زیرا انسان بخیل و خسیس وقتی فقری را رو بروی خود می‌بیند، چهره در هم کشیده و وقتی نزدش بیاید چهره از او بر میگرداند و اگر از او درخواست احسان بکند به او پشت می‌نماید.

امام قرطبی گفته است: داغ کردن در چهره نمایان‌تر و زشت‌تر و در جنب و پشت دردناک‌تر است. به همین دلیل این سه عضو را اختصاصاً یاد آور شده است. (تفسیر قرطبی ۸/۱۲۹). مفسران می‌فرمایند: انتخاب این سه موضع از بدن برای داغ نهادن، یا برای آن است که گرما از این سه نقطه زودتر به درون جسم سرایت می‌کند، یا برای این است که ثروتمندان با چهره به فقیران عبوس می‌کنند، با پهلو بی‌اعتنایی و با کمر، پشت به آنان می‌کنند، یا اینکه مراد از صورت، جلوی بدن است و مراد از کمر، عقب بدن و مقصود از پهلو، دوطرف بدن. یعنی کنایه از گداختن همه‌ی بدن است.

«هَذَا مَا كُنَزْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (35)»: یعنی به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته میشود: این عاقبت ذخیره سازی اموال‌تان است، این عذاب را توأم با حسرت، داد و فریاد و همراه زنجیرها و عذاب بچشید، زیرا شما حق آنرا نه پرداخته اید. خداوندی که انسانها را به همان صورت اول زنده میکند، میتواند جمادات و طلا و نقره را هم به همان صورت دنیوی، حاضر سازد.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: یکی از ابزارهای شکنجه در قیامت، اموال دنیوی است. در قیامت، خداوند شیرینی مال و ثروت را از ذائقه‌ی زراندوزان در می‌آورد.

در صحیح مسلم آمده است: هر زراندوزی که زکات مالش را تادیده نه نماید، در روز قیامت صفحه‌هایی از آتش برایش تهیه میشود و با آن چهره و پهلو و پشتش در طول روزی داغ می‌شود که مقدارش پنجاه هزار سال است و تا خدا درباره‌ی بندگان قضاوت میکند ادامه می‌یابد، آنگاه راهش را پیش می‌گیرد، یا به بهشت و یا به دوزخ می‌رود.

ابن عمر (رض) در تفسیر آیه کریمه می‌فرمود: «مفاد این آیه ناظر بر مال اندوزی قبل از فرضیت زکات است و چون زکات فرض شد، الله متعال آن را پاک کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به اینکه شمار آنرا بدانم و زکات آنرا بدهم و در آن به طاعت الله متعال عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللهم اني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك شكر نعمتك، وأسألك حسن عبادتك، وأسألك قلباً سليماً، وأسألك لساناً صادقاً، وأسألك من خير ما تعلم، وأعوذ بك من شر ما تعلم، وأستغفرك لما تعلم، إنك علام الغيوب».

«بار خدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می‌طلبم و از تو می‌خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمتت را ارزانی بداری و از تو می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که میدانی، می‌طلبم و به تو از شر آنچه که میدانی، پناه می‌برم و از تو از آنچه که میدانی، آمرزش می‌خواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی».

همچنین در حدیث شریف به روایت عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج میکند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به‌سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

خوانندگان محترم!

در آیات (36 الی 40) در باره برخی از صور جاهلی، جهاد و حذر از ترک آن، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

در حقیقت شماره ماه‌ها نزد الله از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام (قابل احترام و بزرگداشت) است. دین راست و درست همین است، پس در آنها (چهار ماه حرام؛ به وسیله جنگ) به خویش ظلم نکنید. و با مشرکان بجنگید، قسمی که آنها همه (به همکاری یکدیگر) با شما می‌جنگند، و بدانید که الله با پرهیزگاران است. (۳۶)

تفسیر:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»: تعداد ماه‌های معتبر در شرع و حکم خدا بر مبنای منازل ماه، دوازده ماه است، پس معتبر ماه قمری است؛ زیرا مدار احکام شرعی بر آن می‌چرخد.

تعداد ماه‌های سال در علم و تقدیر خدای تعالی دوازده ماه مشخص و محدد است و بر آن نه افزون می‌گردد و نه کم می‌شود. و کلمه «شهر» (ماه) نیز دوازده بار در قرآن آمده است. منظور از ماه‌های دوازده گانه در آیهی مورد بحث ماه‌های قمری یعنی، [محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی الاول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه] می‌باشند. چرا که چهار ماه از آنها ماه‌های حرام دانسته شده و از ضروریات است که اسلام چهار ماه از ماه‌های قمری (محرم، رجب، ذوالقعدة و ذوالحجه) را حرام دانسته است.

«فِي كِتَابِ اللَّهِ»: یعنی در لوح محفوظ.

يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ: ابن عباس (رض) گفته است: روزی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، آن را در کتاب، نوشت که نزد الله است.

«مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ»: از این دوازده ماه، چهار ماه با عظمت است که در آن هرگونه جنگ و خون‌ریزی ممنوع و حرام است که عبارتند از ماه‌های: ذوالقعدة، ذوالحجة، محرم و رجب. از آنجایی که این ماه‌ها بزرگ و با احترام هستند و در خلال آنها عبادت زیاد انجام می‌شود و در خلال آنها جنگ حرام است، به حرام موسوم شده‌اند.

دلیل این‌که ماه‌های حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. بلی! ماه ذوالقعدة قبل از شروع ماه‌های حج حرام قرار داده شد تا مردم در آن از جنگ توقف کنند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذوالحجة حرام قرار داده شد تا مردم با امنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرار داده شد تا در آن با امنیت کامل به سرزمین‌ها و مناطقشان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرار داده شد تا در آن با امنیت تمام عمره انجام دهند.

«ذَلِكَ الَّذِينَ أَلْفَيْمٌ»: «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماه‌ها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است.

«فَلَا تَظْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ»: بازیر پا نهادن حرمت این ماه‌ها و ارتکاب گناهی که خدا آن را حرام کرده است، در خلال این ماه‌های حرام به خود ظلم روا مدارید. یعنی: در ماه‌های حرام، یا در تمام ماه‌ها با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماه‌ها بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماه‌های حرام به دلیل این‌آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده.

اما به‌قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه الله در همه ماه‌ها بی هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است.

قابل تذکر است که: احترام ماه‌های حرام تا زمانی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند و در این ماه‌ها حمله و هجوم نیآورد و الا اگر دشمن حمله کرد، دفاع آن لازم است. مطابق حکم آیه (194 سوره بقره) که میفرماید: «وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ، فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»، همه‌ی چیزهای مورد احترام، قابل قصاص است. هرکس از قانون عدم تعرض، سوء استفاده کرد و بر شما تجاوز کرد، شما هم به همان گونه عمل کنید.

«وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً»: و بر شماست تا با مشرکان به صورت همگانی بجنگید همانگونه که آنها با شما به صورت همگانی می‌جنگند.

قابل دقت و تذکر است که اساساً در دین مقدس اسلام اصل بر جنگ نیست، بلکه بر فکر، برهان، حکمت، موعظه و زندگی مسالمت آمیز است؛ مگر برای رفع مزاحمان اجتماعی و سرکوبی مستکبران یا برای دفاع، حتی در ماه‌های حرام.

بر مسلمانان است تا اجازه ندهند که: دشمن از مقدسات دینی و احکام فقهی شان سوء استفاده کنند. «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» اگر دشمن در ماه‌های حرام حمله کرد، مقدس‌مآب نشوید، بلکه شما هم مقابله کنید.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (36)»: در این هیچ جای شکی نیست که: پیروزی در سایه‌ی تقواست و یقین داشته باشد که خدای تعالی اگر اخلاص را رعایت کنید و حدودش را نگهدارید با شماست، این هم مژده‌ای است برای پرهیزگاران. این آیه دلالت بر اباحت با مشرکان در تمام ماه‌های سال و حتی ماه‌های حرام دارد اگر آن‌ها در این ماه‌ها با مسلمانان بجنگند.

خوانندگان محترم!

توجه بفرماید: دین مقدس اسلام، هم مکان امن دارد، (مکه معظمه) هم زمان امن (ماه‌های حرام). جالب آنکه محور سه ماه (ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم) از این چهار ماه حرام، ماه حج (ذوالحجه) است.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (37)

بی تردید که تأخیر انداختن ماه‌های حرام و بی‌جا کردن آن، فزونی در کفر است که کافران به سبب آن گمراه ساخته میشوند، چون که (جنگ در) آن را، یک سال حلال می‌شمارند، و یک سال دیگر آن را حرام قرار میدهند، تا شماره ماه‌های که الله جنگ را در آن حرام قرار داده است موافق سازند، پس در نتیجه چیزی را که الله حرام گردانیده است، بر خود حلال گردانند. (در حقیقت) اعمال بدشان برای آنها مزین شده است. والله قوم کافر را هدایت نمی‌کند. (37)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّسِيءُ»: نَسَأُ: تأخیر انداختن. «نَسَأُ الشَّيْءَ نَسْأً: اخره». نَسِيءٌ نیز مصدر است، به معنی تأخیر انداختن. مراد جابه جایی ماه‌ها و بهم زدن ترتیب طبیعی آنها است که عرب‌ها بنا به مصالحی چنین میکردند و مثلاً اعلام می‌کردند که ماه محرم امسال به تأخیر انداخته میشود و ماه صفر جایگزین آن می‌گردد. یا ماه ذی‌الحجه که مراسم حج در آن انجام میگردد، از تابستان به زمستان انداخته می‌شود، و...

«يُحِلُّونَهُ... يُحَرِّمُونَهُ»: مرجع ضمیر (ه) اصطلاح (النَّسِيءُ) است و میتوان آیه را چنین معنی کرد: کافران سالی، به تأخیر انداختن و جابجا کردن را حلال میدانند و سالی، حرام. «لِيُوَاطِّئُوا»: از مصدر مُوَاطَّاهَ به معنی موافقت و مطابقت است. یعنی تا این که شماره چهار را تکمیل می‌کنند، هر چند که ماه‌های حرام جابجا شوند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

«إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ»: همانا جابجا کردن حرمت یک ماه به ماهی دیگر زیادتیی در کفر است که از سوی مشرکان صورت میگردد، چراکه آنها احکام الله متعال را تغییر میدهند و شریعتش را تبدیل می‌نمایند. یعنی تأخیر حرمت یک ماه به ماهی دیگر زیاده روی کفر است؛ زیرا حرام کردن چیزی است که الله آنرا حلال و حلال قرار دادن چیزی است که خدا آن را حرام کرده است. بنابر این کفری دیگر است که به کفر اول افزوده می‌شود.

باید به مقدّسات الهی احترام بگذاریم. طوری که در آیه مبارکه بیان گردید: دخیل و تصرف و بازی کردن با قانون الهی، کفر است. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» تعطیلی کردن چهارم طرح نیست، بلکه نافرمانی در آنچه خدا فرموده مهم است.

مفسرین در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: اعراب اهل جنگ و غارت و چپاول بودند، در ماه های حرام جنگ بر آنان حرام بود. وقتی در حال جنگ ماه حرام فرا میرسید، ترک جنگ برایشان دشوار بود، لذا آن ماه را حلال کرده و ماهی دیگر را به جای آن حرام قرار می دادند، و حرمت ماهی را به ماهی دیگر قرض می دادند. چه بسا محرم را حلال کرده و صفر را حرام قرار می دادند تا چهار ماه حرام در سال کامل گردد.

مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسد: در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماه های حرام دخل و تصرف می کردند؛ اول این که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این که: عبادت و تجارت در موسم حج در فصل تابستان که فصل گرم است، بر آنان سخت تمام می شد. شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کیبسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (8/2 ثانیه + 44 دقیقه + 12 ساعت + 29 روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می شود و از طرفی، ماه های قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سر و سامان دهند. روش دوم: نسی بود؛ نسی: به تأخیر افگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام میگردانیدند لذا حق تعالی تصرف شان در جابجا کردن ماه های قمری را نکوهش کرد و فرمود: «يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا» یکی از عوامل گمراهی کفار، جابجایی ماه های حرام بوده است. طوری که میفرماید: این کار شما (فزونای در کفر است).

یعنی: این کار بر کفر شما به الله متعال و رسول وی و روز آخرت می افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزونای در کفر وی است.

«يُجَلُّونَهُ عَاماً وَيَحَرِّمُونَهُ عَاماً»: یکی از عوامل انحراف مردم، تفسیر تحلیلی های غلط، تصرف در احکام و قوانین الهی است طوری که میفرماید: ماه محرم را برای مدت یک سال حلال و ماه حلال را برای مدت یک سال حرام قرار میدهند. این را در جای آن قرار میدهند و بالعکس.

«لِيُؤْطُوا عِدَّةً مَا حَرَّمَ اللَّهُ»: تا با چهار ماه حرام توافق حاصل نمایند. بادر نظر داشت اینکه اعراب جاهلی با اینکه ماهها را جابجا می کردند، ولی به مقدار زمان آن معتقد بودند.

«فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ»: بدین ترتیب چیزی را حلال قرار می دهند که خدا آن را حلال کرده بود.

امام مجاهد فرموده است: هر ساله یک نفر از بنی کنانه سوار بر الاغ به موسم می آمد و میگفت: عیب و نقصی متوجه من نمیشود و جوابگو هم نیستم و سخنم رد نمیشود: ما محرم را حلال کرده و حرمت آن را تا صفر به تأخیر انداخته ایم.

سپس سال بعد می آمد و میگفت: ما صفر را حرام قرار داده ایم و محرم را بتأخیر انداخته ایم، و این همان معنی فرموده ی خدا است که میفرماید: **لِيُؤْطِقُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ**. (طبری ۱۰/۱۳۴).

«رُئِيَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ»: کردارهای بد آنان برای شان آراسته شده است یعنی: شیطان بدکرداری هایشان و از جمله «نسیء» را برای شان آراسته است، تا حدی که آن را نیکو پنداشتند.

آنکه کار خود را بد بداند، شاید هدایت شود، اما آنکه اعمال و کردار ناپسند خویش را زیبا می بیند، هدایت او دشوار است.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (37)»: والله متعال هیچ کافر را به سوی آنچه صلاح اوست رهنمایی نمی کند و او را در راستای منفعتش توفیق نمی دهد.

شان نزول آیه 37:

548- ک: ابن جریر از ابومالک روایت کرده است: در جاهلیت اینگونه معمول بود که مشرکان یک سال را سیزده ماه حساب میکردند، محرم را صفر می پنداشتند و کارهای حرام و ناروا را در آن ماه جایز می شمردند. الله متعال آیه: «**إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلَوْنَ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا...**» را نازل کرد. (طبری 16730 به قسم مرسل روایت کرده، است).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته میشود به سوی جهاد در راه الله حرکت کنید سنگینی بر زمین میکنید (وسستی به خرج میدهید) آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید! با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، اندکی بیش نیست. (۳۸) تفسیر:

این آیه مبارکه اشاره به غزوه تبوک (در ماه رجب سال نهم هجری (630 میلادی)، دارد که برخی از شرکت در آن سستی نشان می دادند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در رجب سال نهم هجری یعنی شش ماه بعد از محاصره طائف، مدینه را به قصد غزوه تبوک ترک نمود. (تفسیر طبری، ج 14، ص 540 - 542 - السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، ص 614. و فتح الباری، ج 16، ص 237). علت نامگذاری این غزوه تبوک این بود که لشکر مسلمانان تا چشمه ای به نام تبوک پیش رفت؛ چنانکه در صحیح مسلم روایتی از معاذ بن جبل آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: شما فردا در وقت ظهر به چشمه ای به نام تبوک خواهید رسید؛ پس از آن ننوشید تا به شما بپیوندم. (صحیح مسلم، ج 4، ص 1784، شماره 706).

خواننده محترم!

پس از فتح مکه و غزوه حنین در سال نهم هجری به رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم گردید که پادشاه نصرانی شام (ملك غسان) می خواهد به مدد قیصر روم بر مدینه حمله

آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم مناسب دید که مسلمین به حدود شام اقدام کنند و به جواب آن بپردازند، حکم عمومی تهیه جهاد داده شد.

مؤرخان می نویسند: هوا در این موسم بی نهایت سخت گرم بود، قحطی به وسعت آن در جامعه وجود داشت، گرانی و قیمتی اجناس در حد بالای آن قرار داشت، در ختان خرما در حاصل بود و سایه درختان گوارا و خوش آیند بود، راه دور، تنها ملك غسان نبود بلکه لشکر مسلح و آزموده قیصر روم با او همراهی می کرد. مجاهدین و مبارزین حقیقی جراسی نداشتند و حاضر به جانبازی و فداکاری بودند. در این میان منافقین حيله پيش آوردند؛ بهانه کردند و خواستند از اشتراک در این غزوه کناره گیری کنند.

در ضمن تعدادی قلیلی از مسلمانان هم از میدان آزمون هراس داشت و توان پیمودن آن همه راه سخت و دور را در خود نمی دید. ولی اکثریت مسلمانان کمر همت بستند و به ندای رسول الله صلی الله علیه وسلم لبیک گفتند.

عمده ترین عوامل و بهانه های سستی، همانا فاصله ی زیاد مدینه تا تبوك، گرمی هوا، فصل برداشت محصول و تبلیغات منافقان نسبت به عظمت و قدرت سپاه روم بود. ولی سپاه اسلام که تعداد شان به سی هزار نفر میرسید، به زعامت رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را به مرز شام رسانید و در تبوك خیمه زدند.

تبوك در شمال حجاز و به فاصله 778 مایلی مدینه واقع شده است و در آن زمان متعلق به قضاعه و تابع دولت روم بود. (المجتمع الاسلامی، عمری، ص 229).

إنفاق در غزوة تبوك و شوق صحابه برای جهاد:

از آنجاکه قرار بود این غزوه در منطقه ای دور دست اتفاق بیفتد و لشکر اسلام از امکانات کمی بهره مند بود، بنابر این پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان را به انفاق در راه الله تشویق نمود و پاداش چنین انفاقی را نیز بیان داشت.

بر این اساس هر یک از صحابه به اندازه توان خود انفاق کردند و در این غزوه حضرت عثمان (رض) از دیگران، گوی سبقت رار بود. (السيرة النبوية فی ضوء المصادر الاصلية، ص 615).

در این مورد حضرت عبدالرحمان (رض) میفرماید: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان را برای انفاق بر لشکر عسره، تشویق مینمود، حضرت عثمان (رض) برخاست و گفت: ای رسول الله! من صد شتر با تمام تجهیزات در راه الله انفاق می نمایم. پیامبر (ص) با تشویق و ترغیب ادامه داد و از مردم برای تجهیز این لشکر کمک درخواست می نمود. باز دوباره عثمان (رض) برخاست و گفت: من دوصد شتر با تمامی تجهیزات در راه الله انفاق می نمایم و برای بار سوم وقتی رسول الله تشویق نمود و از مردم کمک درخواست نمود، عثمان (رض) برخاست و گفت: من سیصد شتر با تمامی تجهیزات در راه الله انفاق مینمایم. راوی میگوید: پیامبر اسلام در حالی از منبر پائین می آمد که میگفت: عثمان (رض) بعد از امروز هرکاری بکند، برایش ضرری ندارد و این جمله را دو بار تکرار فرمود. (سنن ترمذی، مناقب، ج 5، ص 625 - 626، شماره 3700).

در روایت دیگری عبدالرحمان بن مره (رض) میفرماید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای لشکر عسره، کمک جمع آوری می نمود، حضرت عثمان (رض) هزار دینار به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تحویل داد. آن حضرت آنها را با دستش زیرورو میکرد

و میگفت: ابن عفان بعد از این هر کاری بکند، ضرر نخواهد کرد و این سخن را چندین بار تکرار نمود. (مسند احمد، ج 5، ص 63).

حضرت عمر (رض) نیز نصف دارایی خود را آورده بود و گمان میکرد بر ابوبکر (رض) پیشی گرفته است؛ چنانکه میگوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از ما کمک طلبید. من در آن روزها مال داشتم. با خود گفتم: امروز از ابوبکر (رض) سبقت خواهم گرفت. بنابر این، نصف دارایی خود را آوردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پرسید: برای زن و فرزندانت چه گذاشته‌ای؟ گفتم: همین مقدار را برای آنها گذاشتم. بعد از آن ابوبکر (رض) با تمام دارایی‌اش آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، از او پرسید: برای زن و فرزندانت چه گذاشته‌ای؟ گفت: (اطاعت) خدا و پیامبرش را برای آنها گذاشتم. با خود گفتم: هیچگاه از تو پیشی نخواهم گرفت. (سنن ابو داود، الزکاة، ج 2، ص 312 - 313، شماره 1678).

همچنین روایت است که عبدالرحمان بن عوف (رض)، دوهزار درهم که نیمی از دارایی او را تشکیل میداد، کمک کرد. (السيرة في ضوء المصادر الاصلية، ص 616). و برخی دیگر از صحابه مانند: عباس، طلحه، محمد بن مسلمه و عاصم بن عدی (رض) نیز اموال هنگفتی، کمک نمودند (مغازی، واقعی، ج 3، ص 391).

بدین صورت مسلمانان به این امر واقف گردیدند که از اموالی که در اختیار آنان قرار دارد، باید از آن استفاده نمود؛ چنانکه ثروتمندان صحابه توانستند ثابت نمایند که هر آنچه در توان داشته باشند، در راه خدمت به دین، انفاق خواهند نمود؛ اتفاقی که برخاسته از میل و رغبت درونی خودشان است.

مسلمانان ثروتمند، دارای تاریخ درخشانی هستند. آنان مال و اموال را در اختیار داشتند، نه اینکه آنان در اختیار اموال قرار گرفته بودند.

برای آنان همان طور که جهاد با نفس مطلوب بود، جهاد با مال نیز مدنظر بود و آنانی که تربیت شده بودند تا جانهای خود را فدا سازند، خیلی راحت حاضر بودند، اموال خود را در راه خدا فدا نمایند. (معین السيرة، ص 449).

رسیدن لشکر اسلام به تبوک:

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و لشکر اسلام به تبوک رسیدند، اثری از رومیان و قبایل عرب نیافتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم در اولین قدم به قیصر روم نامه نوشتند و وی را به قبول اسلام دعوت نمودند.

آن پیام قدسی در دل قیصر اثر کرد ولی قوم با او موافق نشد و بدین‌گونه از شرف اسلام محروم بماند. هنگامی که شامیان از عزم پیغمبر صلی الله علیه وسلم آگاه شدند به قیصر رسانیدند. قیصر به ایشان مدد نبخشید، ناچار مطیع شدند، ولی اسلام نیاوردند.

و با آنکه لشکر اسلام حدود بیست روز در آنجا اقامت گزیدند، رومیان و قبایل عربی نیز که از یاری رومیان برخوردار بودند، به‌خود اجازه آمادگی برای جنگ با مسلمانان را ندادند، اما حاکمان شهرهای حومه‌ی شام، صلح با پیامبر و پرداخت جزیه را بر جنگ ترجیح دادند؛ چنانکه پادشاه ایله، قاطری سفید رنگ با یک چوره عبایی به عنوان هدیه به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد و با پرداخت جزیه، مصالحه نمود.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در اقدام دیگری خویش، حضرت خالد ابن ولید را با چهار صد و بیست اسب سوار به سوی دومه‌الجندل فرستاد. خالد توانست در این سفر اکیدر

بن عبدالملک کندی را که پادشاه آن دیار بود و به قصد شکار بیرون شده بود، دستگیر کند و نزد پیامبر بیاورد آن حضرت با او به پرداخت جزیه به توافق رسید. (الاصابه، ج 1، ص 412 - 415).

هنگامی که برخی از مسلمانان از عباي گران قیمتی که اکیدر پوشیده بود، شگفت زده شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: شما از این شگفت زده شده‌اید؟ به خدا سوگند لباسهایی که سعد ابن معاذ در بهشت می پوشد، خیلی زیباتر از این هستند. (السيرة النبوية، ابن هشام، ج 4، ص 180). در مورد غنایمی که خالد ابن ولید از دومه‌الجندل به دست آورد، میگویند: هشتصد اسیر، هزار شتر، چهارصد زره و چهارصد نیزه بوده است. (البداية والنهاية، ج 5، ص 17).

در سند این روایت فردی به نام ابن لهیمة وجود دارد که ضعیف شناخته شده است. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پیمان صلح با اهل جریبا، اذرح و مقنا امضاء نمود که بر اساس آن می بایست عربهای مسیحی جزیه پرداخت نمایند و تابع اسلام شوند و بدین صورت تنها اسلام بر امارتهای شمال شبه جزیره حکومت میکرد و از آن پس، از این ناحیه احساس امنیت می نمود.

این معاهدات، موجبات ضرر و زیان دولت روم را فراهم ساخت؛ چراکه قبلاً همه این امارتها و قبایل تحت سیطره حکومت روم بودند و این ممالک، مالیات‌های سنگینی به دولت روم پرداخت می نمودند، اما این ممالک از زیر بار ظلم رومیها بیرون آمدند و با پرداخت مالیات بسیار اندکی تحت حمایت دولت اسلام درآمدند و این امر شکست بزرگی برای حکومت روم محسوب میگردد و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با این سیاست حکیمانه‌اش توانست، از طرفی پایه‌های دولت اسلامی را مستحکم نماید و از طرفی زمینه را برای دعوت مردم به دین اسلام فراهم سازد؛ چنانکه میان مسلمانان و دولت روم سد محکمی از امارتهای تحت پیمان، ایجاد نمود که در زمان خلفای راشدین از این مناطق به عنوان مراکز اعزام نیرو به سوی اهداف دیگر استفاده میشد. (الصراع مع الصلیبیین، ص 221. و کتاب الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اسلام نوشته: علی محمد الصلابی).

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّا قُلْنَا إِلَى الْأَرْضِ»:

ای مؤمنان! شما را چه شده است که چون به شما گفته میشود: در راه خدا بیرون آید، سنگین شده به سوی زمین میل میکنید» تا درخانه و دیارتان باقی بمانید. و به دنیا و هوس‌هایش تمایل پیدا میکنید و از سختی و ناراحتی سفر بیزارید؟!!

«نفیر»: بیرون رفتن برای جنگ است. اصل «انْأَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ»، «تثاقلتم» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی ماندن در سرزمین خودمیل کردید.

باید گفت که: دلبستگی به دنیا و مادیات، مانع جاد شدن انسان از زمین و خاک و رسیدن به کمال و افلاک می شود.

در باب شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک تخلف کردند.

«أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»: آیا به جای نعمت و ثواب جاویدان آخرت به نعمت و متاع ناپایدار دنیا راضی شدید؟ یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمیدانید

که نعمتهای آخرت با جهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمتهای مادی؟

«فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (38)»: بهره‌گیری و کام‌برگرفتن از لذایذ دنیا در مقایسه با آخرت جز چیزی حقیر و بی ارزش و ناچیز نیست.

واقعاً کسی که آخرت را برتر از دنیای اُنْدُك بدانند، به جبهه‌ی جنگ رو میکنند، نه دنیا. در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را و به سوی انگشت سبابه خویش اشاره کردند در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد!».»

شان نزول آیه 38:

549- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: بعد از فتح مکه و غزوه حنین مسلمانان مأموریت یافتند به شتاب رهسپار غزوه تبوک شوند. در این هنگام که اوج گرمای شدید تابستان بود و میوه درختان خوب رسیده و میل و رغبت مردم به سایه‌های خوشگوار زیاده از حد، رفتن به طرف میدان کار زار بر آنها سخت و دشوار می‌نمود. پس الله متعال آیه: «مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» را نازل کرد. (طبری 16734 و 16735 از وی به قسم مرسل روایت کرده است.)

توصیه‌های پیامبر اسلام در حین عبور از کنار مساکن قوم ثمود:

ابو کبشه أنصاری می‌فرماید: در مسیر غزوه تبوک، هنگامی که به محل سکونت قوم ثمود رسیدیم، مردم به خانه‌های ویران شده آل ثمود وارد میشدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این موضوع، آنان را برای نماز فراخواند.

راوی می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را در حالتی دیدم که مهار شترش را گرفته بود و می‌فرمود: چرا وارد خانه‌های ملتی میشوید که مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته‌اند. مردی از آنان گفت: به خاطر عبرت گرفتن. پیامبر فرمود: آیا به امری عجیب‌تر از این، شما را انداز نمایم؟ مردی از خودتان، شما را به آنچه قبل از شما گذشته است و آنچه بعد از شما می‌آید، با خبر می‌سازد؟ پس راست بایستید و جاهای خالی را پر کنید. (الفتح الربانی، ج 21، ص 195).

در روایتی، ابن عمر می‌گوید: مردم در رکاب پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد سرزمین قوم ثمود شدند و از چاه آبی که آنجا بود، آب برداشتند و با آن آرد، خمیر نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این امر، دستور داد، آبها را بریزند و آردهایی را که با آن خمیر کرده بودند، به شتران بدهند و دستور داد تا از آن آبی که ناقه، صالح از آن می‌نوشید، آب بردارند، سپس فرمود: وارد خانه‌های کسانی که بر خویشان ستم نموده‌اند، نشوید مگر گریه‌کنان تا مبتلای عذابی که آنها شده‌اند، نگردید و دستور داد تا از آنجا با شتاب بگذرند. (بخاری، کتاب الأنبياء، شماره 3379).

بدین صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم یارانش را به پندگرفتن از دیار ثمود و اینکه متذکر بشوند که در این مکان خشم و غضب الهی بر کسانی که الله و پیامبرش را تکذیب نمودند، نازل شده است، فراخواند بنابر این، از استفاده آب چاههای آنجا و تماشای آثار به جا مانده آنان، نهی کرد و نیز دستور داد تا گریه‌کنان و یا در حالت گریه تصنعی هر چه زودتر آنجا را ترک نمایند و اگر آنان از کنار آثار گذشتگانی که بادیدن معجزه و با دعوت پیامبران، ایمان نیاوردند و دل‌هایشان سخت‌تر شد و مورد خشم و عذاب الهی قرار گرفتند،

بدون تفکر و ترس و استغفار می گذشتند، آن طور که ما می گذریم، یقیناً خود در معرض خشم الله قرار می گرفتند.

خداوند، بابیان سرگذشت این ملتها در قرآن، میخواید تا این حوادث موجب عبرت انسانها را فراهم آورد، پس دیدن آثار و دیار آنها، میبایست برای انسانها باعث ترس بیشتر از عذاب خدا و با باعث پند و عبرت بیشتر گردد.

بنابر این، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هنگام عبور از چنین اماکنی، لباسش را بر خود می پیچید و به سرعت مرکبش می افزود و یارانش را نیز از وارد شدن در خانه و کاشانه گذشتگان ستمگر، منع میفرمود، مگر اینکه در حال گریه و استغفار از آنجا بگذرند تا آنان را غفلت و عذابی که آنها گرفتار شده بودند، نجات یابند. (البخاری، کتاب الانبیاء، شماره 3381).

إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، الله شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر به جای شما برمیگمارد و شما به خدا زیانی نمیرسانید، و الله بر هر چیز تواناست. (39)

تفسیر :

«إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»: اگر به سوی جهاد در راه الله همراه پیامبر بیرون نشوید او شما را با ذلت و شکست و آفات و مصیبتها مجازات می کند و به ذلت کشیدن تان به دست دشمنان تان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی.

ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از بند آمدن باران بر آنان. (طبری ۱۰/۱۳۱). «وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»: و به جای شما بندگان صالح و مجاهد می آورد که دین الله متعال را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرار گیرد.

یعنی مجازات و عقوبت ترك جبهه، هم عذاب و ذلت دنیاست، هم عقوبت دوزخ در آخرت است.

و در این هیچ جای شکی نیست که: دست پروردگار با عظمت، برای جایگزین ساختن دیگران به جای ما باز است و هر لحظه اراده کند، چنان خواهد کرد.

«وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا»: با نشان دادن سستی در جهاد، به خدا زیانی نمیرسانید؛ چون خدای سبحان از تمام کائنات بی نیاز است.

«وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (39)»: والله بر همه چیز تواناست، هر چه را بخواهد میتواند آنرا انجام دهد، از جمله بدون وجود شما میتواند بر دشمنان غالب آید.

امام فخر رازی گفته است: این آیه یادآور شدت زجر و عذاب است؛ چرا که خدا بر هر چیزی توانا میباشد، پس اگر وعدهی کیفر بدهد، آنرا عملی می کند. (تفسیر فخر رازی ۶۱/۱۶).

آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

شان نزول آیه 39:

550- ک: ابن ابوحاتم از نجده بن نفیع روایت کرده است: از ابن عباس (رض) درباره شان نزول این آیه پرسیدم، در جواب فرمود: رسول الله (از برخی قبایل عرب در جنگ [تبوک]

یاری خواست، اما آنها نپذیرفتند و برای حمایت از مسلمین ازجا نجنبیدند. به همین خاطر آیه: «إِلَّا تَتُوبُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً...»، نازل شد، زمانی نگذشت که قادر متعال، آنان را به رنج و عذاب خشک سالی گرفتار کرد.

إِلَّا تَتُوبُوا فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

اگر پیامبر را یاری ندهید (هیچ پروایی نیست) چون او را الله یاری کرد، آن وقتی که او را کافران (از مکه بیرون کردند در حالیکه او دوم آن دوتن بود، وقتی که هردو در غار بودند) بلکه وقتی که به هم صحبت خود (ابوبکر صدیق) میگفت: غمگین مشو، چون الله با ماست، پس الله آرامش و اطمینان خود را بر پیغمبر نازل کرد و او را به لشکری که آنها را ندید کمک کرد، و کلمه کافران را پست گردانید و کلمه الله بلند است، و الله غالب (و) با حکمت است. (۴۰)

تفسیر:

«إِلَّا تَتُوبُوا فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ»: اگر شما پیامبر الله را یاری نرسانید، یعنی: اگر یاری رسول الله صلی الله علیه وسلم را فروگذارید، بدانید که تنها خدای تعالی او را یاری میرساند و تأیید میکند و عزت میدهد، باید گفت که: اسلام وابسته به حمایت مانیست، حامی اسلام پروردگار با عظمت است. پس نباید به نصرت خود مغرور شویم.

«إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»: درست همانگونه که او را در روزی یاری داد که کفار آنانرا از مکه اخراج کردند، اخراج وی را به کفار نسبت داده است؛ چون آنها او را به مهاجرت ناچار کردند و برای کشتنش توطئه چیدند تا او را به هجرت ناچار کردند. یعنی اخراج پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه، به خاطر جو و فضای اربعاب، ترس و فشار کفار بود. «ثَانِيًا إِنَّيْنِ»: یکی از دو نفر بود و نفر سوم همراه نداشتند. فقط حضرت محمد و ابوبکر صدیق بودند.

«إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»: زمانی که او و ابوبکر در غار ثور مخفی بودند. این غار در کوه «ثُور» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول الله (ص) با پارشان ابوبکر (رض)، سه روز را در آن به سر بردند.

«إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»: وقتی که به رفیقش یعنی ابوبکر صدیق اطمینان خاطر می داد و دلش را آرام میکرد و میگفت: آندوهگین نباش که الله با ماست، با یاری و نگهداری اش و هرکس که خدا با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی شود و هرکس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد.

امام طبری از انس (رض) روایت کرده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است: وقتی من و پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار بودیم، و پاهای مشرکین در بالای سر ما قرار داشت، گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنها پایش را بلند کند ما را می بیند، فرمود: ای ابوبکر! درباره ی دو نفری که خدا سوم آنهاست چه فکر میکنی؟ سبب اندوه ابو بکر بیم از جان پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، پس پیامبر او را از آن نهی کرد تا آرامش بیابد.

یادآوری:

آیه ی «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ»: عظمت مقام و رفعت منزلت حضرت ابو بکر صدیق را

نشان می دهد؛ چون الله متعال او را رفیق غار پیامبر قرار داد و در سفر هجرت همراه او بود. از این رو علما گفته‌اند: هر کس مصاحبت حضرت ابو بکر را انکار کند کافر است؛ چون کتاب خدا را رد کرده است.

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»: پس الله متعال سکینه خود را بر او فرو فرستاد. سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیرون رفت و کاملاً آرامش یافتند. به قولی مراد این است: الله متعال اضطراب ابوبکر (رض) را تسکین داد. ولی قول اول راجح است (انوار القرآن) باید گفت که: آرامش و اطمینان، هدیه‌ی الهی است که پروردگار با عظمت نصیب برخی از انسانها میسازد که آرامش به قیمتی و با هیچ ابزار مادی فراهم نمی شود. «وَأَيُّدُهُمْ جُنُودٌ لَّمْ تَرَوْهَا»: او را به وسیله‌ی سربازانی از فرشتگان تقویت کرد که آنها را ندیدند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار حمایت می‌کردند.

و او را به لشکریانی که آنها را نمیدیدید، قوت داد، که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم برگردانیدند. یابعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنانکه در بدر چنین کرد، «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى»: آیین کفر را خوار و بی ارزش و ناچیز قرار داد و نیز مشرکین را پست و ذلیل گردانید.

«وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا»: و کلمه خداست که برتر است، که این کلمه؛ کلمه توحید یعنی (لا اله الا الله) و دعوت اسلامی می باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است.

بلی واقعاً دین مقدس اسلام همیشه برتر است، هیچ گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی یابد.

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (40)»: خدا توانا و غالب است و مغلوب نمی شود. یعنی: با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه راکه با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمیدهد، که از آنجمله است دلیل ساختن اهل شرک.

عزت و اعتلای کلمه الله و خنثی شدن توطئه‌های کفار، علامه از عزت و حکمت خداوند است.

هجرت پیامبر و یار غارش:

بعد از اینکه مشرکان مکه در دارالندوه (پارلمان قریش)، تصمیم گرفتند تا یازده نفر از سران قبایل مختلف، شبانه به خانه ی پیامبر یورش برند و به قتلش برسانند. جبرئیل از طرف الله متعال توطئه‌ی آنان را به او خبر داد و گفت: باید هجرت کنی و امشب در بسترت نخوابی. پیامبر صلی الله علیه وسلم ظهر هنگام به خانه‌ی ابوبکر (رض) رفت تا او را با خبر کند و مقدمات هجرت را فراهم آورد. ابوبکر صدیق (رض) مدت‌ها پیش دوشتر آماده کرده بود؛ هرچند حقیقت امر برایش روشن نبود. پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از پایان گفتگو درباره‌ی سفر پرخطر هجرت، دوباره به منزل خود برگشت و علی را در بستر خود قرار داد و نیمه‌ی شب از خانه بیرون رفت و از میان صفوف آن یازده نفر محاصره کننده، گذشت و کسی متوجه او نشد. و به خانه‌ی رفیقش ابوبکر صدیق (رض) رفت، سپس هر دو از راه کوچک پشت منزل و پیش از برآمدن آفتاب، از مکه بیرون رفتند و چون پیامبر میدانست قریش او را دنبال میکنند و آن راه اصلی که از شمال مکه به مدینه می‌رود

و مورد شناسایی آنان قرار می‌گیرد، بنابر این، راه جنوب مکه را - که به سوی یمن میرفت - در پیش گرفت و خود را به غار کوه ثور که صعب العبور بود، رسانیدند.

ابوبکر صدیق، اول به غار رفت و آنرا بررسی و پاکسازی کرد؛ آنگاه حضرت وارد غار شد. سه شبانه روز؛ یعنی، جمعه، شنبه و یکشنبه در غار ماندند. عبدالله، پسر ابوبکر صدیق (رض)، شب را با آنان به سر میبرد. عبدالله جوانی نورسیده، ماهر، زرنگ و بسیار باهوش بود و چنان صبح زود، خود را به مکه می‌رسانید که کسی نمی‌فهمید. گفتگوهای روزانه‌ی قریش را حفظ میکرد و در تاریکی شب به غار می‌رفت و به پیامبر خبر می‌داد...

در این مدت، اسماء دختر ابوبکر صدیق (رض)، برایشان خوراک می‌برد و توشه‌ی سفر را تدارک می‌دید؛ اما فراموش کرده بود که طنابی بیاورد و وسایل سفر را با آن ببندد، کمر بندش را دو نیم کرد: نیمی را به وسایل سفر بست و نیم دیگر را به کمر خود. از آن تاریخ به «ذات النطاقین»: صاحب دو کمر بند شهرت یافت.

خوانندگان گرامی!

در آیات (41 الی 49) در مورد موضوعاتی از قبیلی: حرکت به سوی جهاد در راه خدا، همچنان در مورد منافقان و کردارشان، تخلف منافقان در جنگ تبوک بدون عذر و بهانه... دلیل تخلف بدون بهانه‌ی آنان... شادی آنان به وقت گرفتاری مسلمانان... بی‌پاداش ماندن کردارشان... سوگندهای دروغین آنان و فرصت طلبی علیه پیامبر، بحث بعمل می‌آید.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

بیرون شوید (برای جهاد) در حالت سبکی و گرانی تان (بانشاط و بی‌نشاط)، و با مالها و جانهای خود در راه الله جهاد کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است. (۴۱)

تفسیر :

«انفروا»: از نفر، به معنای آماده شدن و بیرون رفتن برای امری واجب است: حرکت کنید، آماده شوید بروید.

«خفافا و ثقالا»: پیران و جوانان، پیادگان و سواران، سبکباران و سنگین باران، فقیران و ثروتمندان. خفاف: جمع خفیف، ثقال: جمع ثقیل، ضعیف و ناتوان از این حکم آزاد می‌شوند. [همین/۹۱].

«انفروا خفافا و ثقالا»: ای مؤمنان! به سوی جهاد در راه الله متعال به صورت پیاده و سواره، فعالانه و غیر فعالانه و در تمام شرایط و اوضاع، در سختی و آسایش به جهاد بروید. در برابر فرمان بسیج عمومی برای جبهه، مانع‌تراشی نکنید. (مشکلات زندگی، بهانه‌ی تخلف از جهاد نیست).

«وجاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله»: به منظور برتری بلند شدن دین الله تعالی با مال و جان جهاد کنید. یعنی اموال خود را به مصرف برسانید و جان‌های خود را در راه اعلای کلمه پروردگار خود تقدیم کنید.

«ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (41)»: جنگ و جهاد در راه خدا برای شما بسیار بهتر است از چسپیدن به زمین و راضی بودبه متاع ناچیز دنیا، اگر نیک بدانید.

در البحر آمده است: نیک بودن دنیوی عبارت است از غلبه بر دشمن و وارث شدن زمین. و نیکی آخرت عبارت است از پاداش و ثواب بزرگ و کسب رضایت الله (البحر ۴۴/۵).

ابن کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائۀ) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما اعم از پیر و جوان را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! الله متعال بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول الله جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر (رض) جهاد کردی تا رحلت کردی، سپس همراه عمر (رض) جهاد کردی تا به شهادت رسیدی، پدر جان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابو طلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند مگر بعد از نه روز از درگذشتش ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند.»

همچنان در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: کسانی همچون ابو ایوب انصاری، مقداد و ابو طلحه، در سنّ پیری آماده‌ی جبهه می‌شدند. وقتی به آنان گفته می‌شد که شما سال خورده‌اید، در جواب این آیه را تلاوت می‌کردند.

داستان ذی عبرت :

از حیان بن زید روایت شده که گفته است: با صفوان بن عمرو به جهاد رفته بودم، پیرمردی دمشقی را بر راحله‌اش دیدم که یورش میبرد، از بس که پیر شده بود ابروهایش بر چشمانش فروافتاده بود، نزد او رفتم و گفتم: کاکا جان! خدا تو را معذور داشته است، ابروهایش را بالا برد و گفت: برادر زاده! خدا ما را پیر و جوان و سواره و پیاده به جهاد فرا خوانده است، آگاه باش! خدا هر کس را دوست داشته باشد او را آزمایش می‌کند. آنگاه او را برمی‌گرداند و خدا فقط بندگان شکیبنا و سپاسگزار و ذاکر را آزمایش می‌کند که فقط الله را می‌پرستند. (طبری ۱۰/۱۳۸).

از زهری روایت کرده اند: سعید بن مسیب که بینایی یک چشمش را از دست داده بود، برای جهاد رفت و به او گفتند: تومریضی و جهاد برایت زیان دارد.

گفت: خدای متعال سبکبار و یا گرانبار ما را به جهاد فرا خوانده است و اگر نتوانم جهاد کنم بر سیاهی لشکر می‌افزایم و از وسایل حفاظت می‌کنم. «و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم» این عبارت متضمن حکم و جوب جهاد با مال و جان است. اگر چنین امکانی وجود داشته باشد و همچنین به اقتضای وضع و نیاز مسلمانان با یکی از آن باید این مهم به انجام رسد.

خواننده محترم !

تعدادی از علماء در تفاسیر خویش می‌نویسند که: حکم آیه (41) این سوره به آیه 91 سوره توبه (منسوخ گشته، ذکری همچو موضوعات پسندیده نمی‌باشد، بلکه حکم این آیه به حال خود باقی و پایدار است؛ زیرا هر وقت دشمن به منطقه‌ای از سرزمین مسلمانان حمله آورد، بصورت قطع جهاد بر تمام مردم آن دیار از بزرگ گرفته تا کوچک، و از پیر و جوان و... هر کس در حد توان خود، «فرض عین» خواهد بود که باید همه با هم، دست در دست هم در برابر دشمن استوار و پایدار قیام کنند و به دفاع جانانه بپردازند. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

شان نزول آیه 41:

551- ابن جریر از حضرمی روایت کرده که به او گفته شده است: عده‌ای از مردم که مریض، علیل و یا سالخورده بودند میگفتند: ما به خاطر نرفتن به جهاد گناهکار شمرده

نمیشویم. پروردگار آیه: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا»، را نازل کرد. (طبری 16768 از وی روایت کرده و این مرسل است).

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾

اگر [برای مسلمانان سست اراده و منافقان مسلمان نما] غنیمتی [بی رنج و مشقت] در دسترس بود و [راه] سفر [به سوی میدان جنگ] کوتاه و آسان بود، حتماً از تو پیروی میکردند، ولی مسافت طولانی راه برای آنان دشوار است. به الله سوگند می خورند که اگر میتوانستیم با شما بیرون می شدیم، خود را هلاک میکنند و الله میداند که آنها دروغگو اند. (۴۲)

بعد از آنکه الله متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نغیر عام فرمان داد؛ اینک به موضوع درمان آفت تخلف از جهاد می پردازد: میفرماید: «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا» اگر منفعتی زودیاب در پیش میبود یعنی: ای پیامبر! اگر آنان را به غنایمی نزدیک و سهل الوصول فرا میخواندی، «وَسَفَرًا قَاصِدًا»: و آنان را به مسافرتی متوسط آسان و بی درد سر دعوت می کردی، «لَاتَّبَعُوكَ» تو آن متخلفان را می دیدی که همه با تو بیرون می شدند با تو می آمدند، اما نه به خاطر الله بلکه به طمع غنیمت.

«وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ» اما راه و فاصله بر آنان طولانی و پر مشقت آمد، لذا از بیرون آمدن معذرت خواستند، آن هم با عذرهای نادرست و کاذب.

واقعیت امر اینست که: جهاد معیار خوبی و عالی برای آزمودن انسان هاست، غزوه تبوک برای منافقان گران آمد زیرا از یک سو این غزوه سفری دور و پر مشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود. ولی منافقان خواستار سفر آسان و سبک و بدست آوردن غنیمت بودند.

«وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ» قسم دروغ یاد میکردند و میگفتند: اگر میتوانستیم با شما بیاییم، یعنی که اگر شرایط به ما اجازه می داد حتماً با تو به سوی جهاد بیرون می شدیم و هرگز تأخیر نمی کردیم، و اگر قدرت مالی و بدنی داشتیم، با شما به جهاد می آمدیم. ملاحظه میشود که: دروغ و نفاق، ملازم یکدیگرند و منافقان برای فرار از کار، به دروغ قسم می خورند. و واضح است که سوگند دروغ، یکی از شیوه های کاری منافقانه است. خدای متعال در رد و تکذیب آن ها میفرماید: «يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ» با این قسم های دروغین، خود را به نابودی می کشند.

قابل یادآوری است که: آثار ترك جهاد را نمی توان با توجیه نابجا و دروغ از بین برد، بلکه شقاوت و هلاکت، پیامد قطعی آن است. پیامدهای فرار از جبهه، دامنگیر خود فراریان است.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (42)»: و الله متعال می داند که آنها در سوگندهای دروغین و عذرهای باطل خویش دروغ می گویند. چون آنها توانایی رفتن به جهاد را داشتند و نرفتند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿٤٣﴾

(ای رسول) الله تو را مورد بخشش و لطف قرار دهد، چرا پیش از آنکه [راستگویی] راستگویان بر تو روشن شود، و دروغگویان را بشناسی [از روی مهر و محبتی که به ایشان داری] به آنان اجازه [ترک جنگ] دادی؟ (۴۳)

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ» ای پیامبر! خداوند از تو درگذشت و تو را مؤاخذه نکرد، چرا به آنها در ترک جهاد و باقی ماندن در مدینه و بیرون نشدن به سوی تبوک اجازه دادی. مفسر تفسیر صفاة التفسیر می نویسد: در سرزنش پیامبر صلی الله علیه وسلم کمال لطف و مهربانی را نشان میدهد؛ چرا که عفو را قبل از عتاب آورده است، بدین وسیله احترام او را رعایت کرده است.

«حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الْذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ(43)»: چرا قبل از این که صادق از کاذب و منافق مشخص می شد آنها را رها کردی؟

در حالیکه باید انتظار می کشیدی اهل عذر از اهل نفاق و فرار مشخص شوند و امر راستگویان و دروغ گویان نیز معلوم گردد، حال آنکه در قبول عذرهای آنها عجله نمودی! باید گفت که: حضور منافقان در جبهه، دارای ارزش نیست، ولی فرارشان از جبهه، موجب رسوایی آنان است.

امام مجاهد گفته است: این آیه درباره ی منافقین نازل شد، چند نفر از آنها گفتند: از پیامبر رخصت بخواهید، اگر اجازه داد بنشینید و اگر اجازه هم نداد باز بمانید. (طبری ۱۱/۱۴۲). آنها بر ماندن و نرفتن به جهاد اصرار داشتند و قطعاً به جهاد نمی رفتند هر چند که به آنها اجازه هم نمی داد. از این جهت الله متعال خبر داده است که اهل ایمان درخواست رخصت نمی کند و میفرماید:

شان نزول آیه 43:

552- ابن جریر از عمرو بن میمون اودی روایت کرده است: رسول اکرم (دو کار را انجام داد که به اجرای آنها مأمور نشده بود. یکی این که منافقان و متخلفین [از جنگ تبوک] را اجازه داد و دیگر این که از اسیران [بدر] فدیة گرفت. الله متعال آیه: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ» را در این خصوص نازل کرد. (مرسل است، طبری 16780 از عمرو بن میمون اودی و سیوطی در «أسباب نزول» 573 از عمرو روایت کرده اند. به «تفسیر قرطبی» 8 / 139 و «تفسیر شوکانی» 2 / 419 و «زاد المسیر» 705) مراجعه فرماید.

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾

کسانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند، درباره اینکه با مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی طلبند. و الله به احوال (همچون) پرهیزگاران داناست (۴۴). «لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: ای محمد! اهل ایمان آنانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند درباره ی جهاد و غزا از تو درخواست رخصت نمی کنند. واقعیت اینست که: ایمان به مبدأ و معاد، عامل اصلی تقوا و شهادت طلبی و حضور در جبهه هاست.

و کسانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند «أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» به بذل جان و مال و جهاد سرعت به خرج می دهند، و مجاهد شخصی است که با مال و با جان خویش فداکاری کنند.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ(44)»: و الله متعال میداند چه کسی تقوای او را رعایت مینماید و از رضوان او پیروی میکند، او می داند چه کسی در نیّت خود صادق و در عمل خود نیکوکار است. معروف است که: متقی را در باید در جنگ و جبهه شناخت، نه در خانه و آیام صلح.

قابل یادآوری است: مؤمن واقعی که عاشق جهاد و شهادت است، از شهادت خوف و ترس ندارد، و انتظار و ضرورت به اجازه و مرخصی هم نمی کشد.

طوری که در صدر اسلام کسانی بودند که با اصرار از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواستند که آنان را به جبهه اعزام کند، و هنگامی که پیامبر به دلیل نبود امکانات، جواب منفی به آنان میداد، از جواب رد متاثر می شدند و حتی گریان هم میکردند. طوری که در آیه (92 همین سوره) میآید: «تَوَلَّوْا وَ اَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوْا مَا يَنْفِقُوْنَ» یعنی اگر افلاس و غیره ایشان را از شرف جهاد فی سبیل الله بی بهره سازد دل هایشان بی قرار و چشمانشان پر سر شک گردد رفتار ننگینی که از جهاد کناره می جویند و اجازه نرفتن می طلبند شیوه طایفه ای است که بر وعده های کردگار یقین ندارند و زندگی آخرت را نمیشناسند و در بشارت های الله متعال به پیروزی اسلام و مسلمین به نظر شک مینگرند.

اِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوْبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُوْنَ ﴿٤٥﴾

فقط کسانی از تو اجازه می خواهند تا به جهاد نروند که (از طی دل) به الله و روز آخرت ایمان ندارند، و دل هایشان از شک پر شده است، لذا آنها در شک خود (مبتلا بوده) سرگردانند. (۴۵).

تفسیر :

«اِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ»: ای محمد! فقط منافقانی و کسانی از تو در ترک جهاد اجازه می طلبند که به الله متعال و روز آخرت ایمان ندارند، ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه الله متعال است. واقعیت امر اینست که جهاد میدان آزمونی برای باورها و اعتقادات است و منافقان چون ایمان به هدف ندارند، در پی بهانه جوی و فرار و اجازه ای مرخصی هستند. عامل اصلی حضور در جبهه یا فرار از جنگ، بود و نبود ایمان است.

«وَ اَرْتَابَتْ قُلُوْبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُوْنَ(45)»: و در وعده الهی و تهدید او شک دارند و آنها در این شک خود نیز آرام نیستند، بلکه بین کفر و اسلام حیران و سرگردانند. باید گفت که: بدتر از تردید، استمرار و باقی ماندن در شک است.

باید گفت که: آنها به سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امید ندارند.

وَلَوْ اَرَادُوْا الْخُرُوْجَ لَاعَدُوْا لَهٗ عُدَّةً وَّلٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ اَنْبِعَاتِهِمْ فَتَبَّطُّهُمْ وَقِيْلَ اَقْعُدُوْا مَعَ الْقَاعِدِيْنَ ﴿٤٦﴾

و اگر اینان (منافقان) به راستی اراده بیرون شدن (برای جهاد داشتند البته برای آن سامان و وسایل جنگ را آماده میکردند، و لیکن الله روان شدن آنها را (به جهاد) خوش نداشت پس آنان را از حرکت (باشما) منصرف گردانید و (گویا به آنها) گفته شد: بنشینید (درخانه های تان) باننشستگان (ضعیفان و اطفال). (۴۶)

تفسیر :

«وَلَوْ اَرَادُوْا الْخُرُوْجَ لَاعَدُوْا لَهٗ عُدَّةً»: اگر این منافقان صادقانه قصد خروج داشتند تا در کنار تو جهاد کنند و یا نیت غزا را می کردند، بیرون شدن با تو را به منظور اعلا کلمه الله را دوست می داشتند حتماً آماده می شدند و تمام اموری را که برای یک مجاهد در سفر لازم است از سلاح گرفته تا توشه را تدارک میدیدند چنانکه مؤمنان برای این امر

آماده‌گی گرفتند، و خود را آماده می‌کردند. پس عدم آمادگی از جانب آنها دلیل بر قصد تخلف آنها می‌باشد. لذا آنها در این ادعایشان دروغ‌گویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند. واضح است که منافقان هرگز تصمیم جبهه رفتن ندارند. بالعکس مؤمن، آماده‌ی جهاد و منتظر رفتن به جبهه است، نه بی تفاوت و بی انگیزه.

«وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ»: «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان بر می‌انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود. واقعیت اینست که: شرکت در امر جهاد، از جمله توفیق الهی است که از نا اهلان سلب شده است.

«وَقِيلَ أَفَعُدُّوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (46)»: و برای آنها گفت در خانه‌های خویش در کمال ذلت و خواری بمانید و با اهل عذر از معلولان، فقرا، اطفال و زنان در خانه‌های خود بنشینید. این بیان برای آنان ذم است؛ چون آنها نشستن را بر رفتن به جهاد ترجیح دادند. و آیه قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم را درباره‌ی عدم خروج منافقین تسلی می‌دهد؛ زیرا رفتن آنها به جهاد بی‌فایده است و مصلحتی در آن نیست، بلکه موجب اذیت و مضرت هم میشود، از این رو خدا فرمود:

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (47)

(الله آنها را از بیرون رفتن با شما منع کرد که) اگر آنان با شما بیرون می‌آمدند، جز شرّ و فساد (و ایجاد تفرقه، نفاق و اختلاف) به شما نمی‌افزودند، و البته با سرعت در میان شما به فساد انگیزی می‌پرداختند و در حق شما فتنه جویی می‌کردند، در حالیکه در میان شما کسانی (سست و ضعیف) هستند که سخن آنها را می‌شنوند. و الله به احوال ظالمان داناست. (47)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَبَالٌ»: به معنای اضطراب و تردید است. «خَبَلٌ»، یعنی جنون و «خَبَلٌ»، یعنی فساد. «اوضَعُوا»: از «ایضاع»: به معنای سرعت در حرکت و نفوذ است. «فِتْنَةٌ»: در اینجا به معنای تفرقه اختلاف و گمراهی است. «سَمَّاعٌ»: به معنای جاسوسی است که طبق منافع دشمن، سخن چینی کند.

تفسیر:

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا»: اگر این منافقان با شما به جهاد بیرون شوند این بیرون شدن آن‌ها برای شما جز ضرر، شر، فساد و شکست چیزی دیگری به ارمغانی نخواهد داشت الله متعال به مؤمنان دل‌داری می‌دهد که به خاطر تخلف گروهی از منافقان از جبهه، نگران نباشند.

«وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ»: زیرا آنها اهل توهین و ذلت اند و در سخن چینی در بین شما سرعت به خرج میدهند، تحرکات منافقان شان، بسیار سریع است، منافقان میخواهند، صف‌های شمارا بشکنند، و در بین قلب‌های‌تان با اختلاف و ایجاد دشمنی مخالفت ایجاد نمایند و بدین ترتیب شما را از کفار می‌ترسانند.

«وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ»: در بین شما هستند افراد ضعیف قلبی که به گفته‌های آنان گوش فرا می‌دهند.

امام مجاهد گفته است: یعنی در بین شما افرادی هستند که به اخبار شما گوش میدهند و آن را به آنها می‌گویند، معنی اول روشن‌تر و مشهورتر است. قتاده و ابن کثیر آن را اختیار کرده‌اند).

یعنی همه‌ی مسلمانان، خطر منافقان را درک نمی‌کنند و بعضی ساده لوحان زود باور، تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (47)»: و الله متعال به احوال ظالمان علم کامل دارد و بر او هیچ امری از امور آنها پوشیده نیست و به زودی آن‌ها را براساس اعمال‌شان جزا می‌دهد.

و میداند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصور خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغه وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به جهاد بیرون نیایند.

شایان ذکر است که این گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن ابی ابن سلول رئیس منافقان از جمله آنان بود. آری! در میان بیرون رفتگان به جهاد از انصار

مدینه، کسانی بودند که از این رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چرا که هنوز برای آن رؤسا در میان قوم‌شان شأن و هیبتی بود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُم كَارِهُونَ (۴۸)

(دلیل فساد طلبی‌شان این است که) البته پیش از این فتنه را (در غزوه تبوک نیز) طلب کرده بودند و بر ضد تو نیرنگها و چاره اندیشی‌ها کردند، تا آن که حق (غلبه مسلمانان)

آمد و امر (دین) الله آشکار شد، در حالیکه (منافقین) آن را خوش نداشتند. (۴۸)

تفسیر :

«لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ»: نباید فراموش کنید که: منافقان با قصد و انگیزه، سراغ فتنه می‌روند، بناءً منافقان فتنه‌انگیزی نموده و در این راستا پیش از غزوه تبوک تلاش کردند

تامؤمنان را از کفار بترسانند آنها را متزلزل نموده و دست به فساد و تباهی بزنند و در

بین صفوف مسلمانان اختلاف ایجاد کنند طوری که عبدالله بن ابی در روز احد با یارانش کنار کشید و منصرف گشت. همیشه به یاد داشته باشید، در زمانی که تفرقه و فتنه، بروز

میکند باید در این وخت رد پای منافقان را جستجو کنیم.

«وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ»: چنانچه در حق پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز دست به دسیسه و مکر زدند و اموری را ظاهر کردند که در نهاد آن‌ها نبود و در انجام مکر و حيله تلاش

نموده و در راستای اجرای این مکرها در حق مسلمانان تبادل افکار و آراء نمودند،

«حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُم كَارِهُونَ (48)»: تا اینکه پروردگار با عظمت دین و پیامبر خود را نصرت داد و دینش غالب گردید و بر سایر ادیان پیروز شد. در حالی که منافقان از این پیروزی نفرت داشتند و از این ناحیه که دین اسلام بلندی و برتری حاصل کرد در خشم شدند. به یاد داشته باشید که: فتنه‌گری و تفرقه افگنی، کار همیشگی ودایمی منافقان بوده و تا پیروزی قطعی جبهه‌ی حق، شیطنت می‌کنند.

خواننده محترم!

از روزی که پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه تشریف آورد یهود و منافقان مدینه برخلاف پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگونه فتنه انگیزی دریغ نه ورزیدند، تقلب کردند و دست و

پا زدند تا نگذارند اسلام افزونی گیرد ولی چون در بدر ستون‌های کفر و شرک به ناکامی مواجه شدند و اسلام غلبه خارق العاده حاصل کرد؛ عبد الله بن ابی و رفقای او گفتند: انّ هذا امر قد توجه (چنان مینماید که دیگر نتوان جلو کار را باز گرفت) بسا مردم از روی ترس به خواندن کلمه پرداختند چون در دلشان کفر نهان بود هنگامی که پیروزی اسلام را میدیدند رشک میبردند و حسد میخوردند، و سخت به قهر می‌آمدند.

فتنه انگیزیشان تازه نبود از اول شیوه شان این بود؛ در معرکه احد با جمع خود برگشته بودند ولی در پایان دیدند که چگونه حق غالب و باطل مغلوب و ذلیل می‌شود.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد مدینه شد تمام عرب یک صدا با او مخالفت ورزیدند و یهود و منافقین مدینه با او از درستی و سستی وارد شدند. زمانیکه پیروزی بدر تحقق یافت و دین الله تعالی پیروز شد، عبدالله ابن سلول و یارانش گفتند: کاری است که پیش آمده است، لذا به صورت ظاهر به اسلام در آمدند، آنگاه هر گاه مسلمانان و اسلام به عزتی نایل می‌آمدند، کینه و غیظ آنها بالا می‌گرفت، از این رو خدا فرمود: «وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ». (مختصر ابن کثیر ۱۴۷/۲).

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾

و از منافقان کسانی هستند که می‌گویند: (به پیغمبر) مرا اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و مرا در فتنه مینداز، آگاه باش که همین اکنون در فتنه افتیده‌اند و یقیناً دوزخ احاطه کننده کافران است. (۴۹)

تفسیر :

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي»: بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرف و مصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند؛ در بین منافقان کسانی‌اند که به تو ای محمد صلی الله علیه وسلم میگویند از من به خاطر تخلف از اشتراک در جهاد در گذر، به من اجازه و رخصت بده که بمانم، زیرا اگر تو این اذن را به من ندهی من گناهکار خواهم بود.

«لَا تَفْتِنِي»: مرا دچار فتنه و آشوب مساز. مرا شیدا و مفتون زیارویان رومی مساز و گناه آلودم مکن.

در این هیچ جای شکی نیست که؛ بعضی از منافقان برای فریب متدینین، از عنوان‌ها و مسائل مذهبی استفاده می‌کنند.

«وَلَا تَفْتِنِي»: (به بهانه اینکه که گویا به دختران رومی نبیند، فرمان الله و رسولش را زیر پا می‌گذارند!) ولی به یاد داشته باشند که: بهانه‌گیری منافقانه برای فرار از جهاد، مایه‌ی کفر است.

ابن عباس (رض) فرموده است: این آیه در مورد «جد بن قیس» نازل شده است، وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم او را به جهاد با بنی اصراف یعنی رومیان فرا خواند، گفت: یا رسول! به من اجازه بده بمانم، و به وسیله‌ی زنان مرا با فتنه روبرو مفرما.

مفسر تفسیر کابلی مینویسند: منافق بزرگ (جد بن قیس) گفت: «مرا بگذارید؛ زنان روم زیبایی‌اند چون بدیشان بنگرم تاب نیارم بهتر آن است که آنجا بروم و مرا نبرید تا گمراه نگردم» این را گفت و به ترس و کذب پرده تقوی و زهد دروغی را بر جبین فرو آویخت

و در مغاک گمراهی افتاد و هم کفر و نفاقش او را در مغاک جهنم جا خواهد داد، برخی دیگر حکم آیه را در باب همه منافقان گرفته و مطلب «لَا تَقْتُلُوا» را چنین بیان کرده‌اند «اگر ما را با خود میبرید به خسارت مال مبتلا میکنید» و بنابر آن به «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» به ایشان جواب داده شد.

«أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا»: آنان که از فتنه‌ی جنگ نگران و گریزانند، در فتنه‌ی بالاتری خواهند افتاد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: بدانید که آنها در اعماق فتنه‌ای که از آن گریز داشتند سقوط کردند، بلکه در فتنه‌ی بسی بزرگتر یعنی تخلف از جهاد و برملا شدن کفر و نفاقشان سقوط کردند.

ابو سعود گفته است: فتنه را به منزله‌ی پرتگاه مهلک قرار داده است، از این رو برای آن «سقوط» به کار برده است که بیانگر فرو افتادن آنها در پرتگاه‌های اسفل السافلین است. (ابو سعود ۲/۲۷۵).

«وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (49)»: آتش دوزخ بر کافران از هر جهت احاطه دارد و برای آنها هیچ مجالی برای فرار وجود ندارد. زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است این بیان متضمن وعیدی شدید است.

شأن نزول آیه 49:

553- طبرانی و ابو نعیم و ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: هنگامی که رسول الله (قصد خروج به سمت تبوک را نمود به جد بن قیس گفت: ای جد بن قیس، نظرت در باره جهاد با رومیان چیست؟ گفت: ای رسول الله! من معاشرت با زنان را بی‌نهایت دوست دارم، می‌ترسم چون زنان روم را ببینم شیفته و مفتون آنها شوم، لذا به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز. پس آیه: «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ اَنْذَنْ لِي وَلَا تَقْتُلِي»: نازل شد. (طبرانی در معجم کبیر 2154 و 12654 از ابن عباس (رض) روایت کرده. و هیثمی در «مجمع الزوائد» 30/7 میگوید: «در این اسناد یحیی حمانی ضعیف است» برای تفصیل به «دُر المنثور» 3/49 و «زاد المسیر» 707 مراجعه فرماید.

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

اگر به تو خیری برسد آنها را میرنجاند، و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: البته ما از پیش احتیاط خود را گرفتیم و (از نزد تو) شادمان بر می‌گردند. (۵۰) تفسیر:

«إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»: ای پیامبر اگر در بعضی از غزوه‌ها خوبی و نیکویی مانند پیروزی و یا غنیمت نصیب توشود، منافقان اندوهگین می‌شوند. بر ما است تا دوستان و دشمنان خود را هنگام سختی‌ها و حوادث تلخ و شیرین بشناسیم. حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. «وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ»: و اگر به تو مصیبت، اندوه، نکبت و شکست برسد منافقان می‌گویند ما خویشتن را نگهداشته، مسرور میشوند و می‌گویند: ما خود احتیاط کردیم، و هوشیاری را به کار گرفتیم، پس قبل از این که با بلا روبرو شویم، برای جنگ بیرون نرفتیم.

ملاحظه میداریم که: منافقان فرصت طلب، از اذیت و آزار مسلمانان به نفع مقاصد خود، سوء استفاده و از تیز هوشی و آینده نگری خود تبلیغ می‌کنند.

«وَيَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ(50)»: با سرور و شادی از انجمن خود بیرون می آیند. (قرطبی گفته است: یعنی از ایمان اعراض می کنند و از این عمل خود بسیار راضی هستند) در اینجا است که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور می دهد که برای شان سه اصل زیر را تفهیم کند:

شان نزول آیه 50:

556- ک: ابوحاتم از جابر بن عبدالله (روایت کرده است: منافقانی که در [غزوه تبوک نرفته در] مدینه مانده بودند، شایعات بد و ناگواری را در باره رسول الله صلی الله علیه وسلم (بین مردم پخش می کردند و می گفتند: محمد و یارانش در این سفر به دشواری ها و مشکلات زیاد گرفتار و عاقبت هلاک گشته اند. سپس خبر سلامتی نبی کریم و یارانش رسید و آنها را دروغگو و اندوهگین ساخت. در این باره آیه: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ...» نازل شد.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ(۵۱)

بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا لازم و مقرر کرده، نخواهد رسید، او سرپرست و یار ماست و مؤمنان فقط باید بر الله توکل کنند.(۵۱)

تفسیر:

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا»: ای پیامبر بگو هرگز به ما مصیبتی جز به قضا و قدر الهی نمی رسد و او تعالی درسخنیها و آسانی ها متولی امور ماست، چون برای هر شدت و سختی صبری است و برای هر رخا و آسایشی شگری، وبصورت کل گفته میتوانیم که: مقدرات به دست پروردگار باعظمت است.

«هُوَ مَوْلَانَا»: آنچه پروردگار باعظمت برای مؤمن مقدر کرده خیر است، چون مولی برای بنده اش، بد نمی نویسد. «هُوَ مَوْلَانَا، اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد هر چند در ظاهر امر شر باشد در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست.

بالاترین درجه ی توحید، حرکت در مدار قانون الهی و سپردن سرنوشت به دست خدای حکیم است.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ(51)»: مؤمنان کار خود را به خدا تفویض کرده و جز او به هیچکس توکل ندارند. و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْدِينَا فترَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ(۵۲)

بگو: آیا در باره ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار دارید (یا بر شما پیروز میشویم و یا شربت شهادت می نوشیم)؟ و ما در باره شما انتظار می کشیم که الله از نزد خود با دستان ما به شما عذابی برساند. پس انتظار بکشید و ما هم با شما در انتظاریم.(۵۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه مبارکه: توضیحی بر آیه ی قبل است که الله متعال را مولای مؤمنان دانست، پروردگاری که جز خیر نمی نویسد و حتی اگر شهادت هم مقرر کند، خیر و خوبی است.

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»: اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم برای منافقان بگو شما در حق ما چه انتظاری دارید که با ما جز یکی از دو عاقبت نیکو برسد؟ یکی پیروزی و عزت در دنیا و دیگری شهادت و پاداش بزرگ آخرت. و هر یک از آن دو نیکوست!

نباید فراموش کرد که: دیدگاه «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»: را باید برای دوست و دشمن، تبیین، تبلیغ و واضح ساخت، و آن اینکه ارزشها و ملاک‌های ارزش گذاری، در بینش مؤمنان و منافقان متفاوت است. بطور مثال «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» در دید اهل ایمان، عمل به وظیفه مهم است، رفتن یا ماندن مهم نیست، مهم در خط بودن است، لذا فتح یا شهادت، هر دو پیروزی است. «و نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِإِذِينَا»: ولی ما در حق شما منتظریم تا اوتعالی بر شما عذابی کوبنده از آسمان بفرستد، تا ریشه‌ی شما از بیخ کنده شود یا ما شما را با دستان خود، با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت کردن و به بندکشیدن شما.

باید یادآور شد: منافقان، اگر در جنگ و در مقابله با نظام اسلامی و مجاهدین کشته شوند، دوزخی‌اند و اگر بدون جنگ هم بمیرند، اهل دوزخ‌اند. پس در هر دو صورت به دست مؤمنان، یا هم از سوی الله متعال مبتلا به عذاب میشوند.

«فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ(52)»: ملاحظه مینمایم که: مؤمن، به هدف و نتیجه‌ی کار یقین دارد طوریکه میفرماید: پس شما منتظر باشید تا ببینید چه به سر ما می‌آید؟ که همانا سرانجام میمون و خجسته و ما هم در انتظار سرانجام امر شما می‌نشینیم. که همانا فرجام نامیومون راکه کار شما بدان خواهد انجامید. این بیان متضمن تهدید و وعید است.

قُلْ أَنْفَعُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِن كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ(۵۳)

بگو: [ای منافقان!] چه از روی میل و رغبت یا بی میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود؛ چراکه شما قوم فاسقی بودید. (۵۳)

تفسیر :

مفسران می نویسند: منافقانی که در جنگ تبوک شرکت نکردند، می‌خواستند با کمک مالی به جبهه، خود را شریک پیروزی بدانند. طوریکه در آیه مبارکه واضح شد:

«قُلْ أَنْفَعُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ»: اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ای پیامبر برای منافقان بگو! ای جماعت منافقین! در هر حالتی صدقه بدهید چه از روی رضایت میل و رغبت باشد یا اجبار، خدای تعالی هرگز صدقات شما را قبول درگاه خود نمی‌سازد.

نباید فراموش کرد که: انفاق تنها برای سیر کردن شکم نیست طوریکه برخی آنرا تعبیر و تفسیر می‌نمایند بلکه در انفاق اصلاح روح و رشد معنوی هم مورد نظر اسلام است. و واضح است که: روح، نیت و باطن اشخاص، در ارزش اعمالشان اثر دارد. منافقی که از پیروزی مسلمانان ناراحت و از آسیب رسیدن به آنان خوشحال می‌شود، اعمالش با این آلودگی باطن، بی اثر است.

امام طبری میفرماید: امر به معنی خبر است، مانند: اِسْتَعْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَعْفِرُ لَهُمْ؛ یعنی از شما پذیرفته نمی‌شود اعم از این که به میل و رغبت انفاق کنید یا به اجبار. (طبری ۱۰/۱۵۲).

«إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ(53)»: علت عدم قبول انفاق آنها را بیان می‌کند؛ یعنی چون شما جماعتی نافرمان و متمرّد هستید و از اطاعت الله متعال خارج شده و از جماعت مسلمانان خود را کنار کشیدید بنابراین شما در برابر اوامر الله متعال سرکشی نموده‌اید. در حالیکه الله متعال انفاق را فقط از تقوا پیشگان می‌پذیرد.

«فسق»: به معنی نافرمانی و تمرد است. و واضح است که؛ فسق، مانع قبولی اعمال است. مفسران می‌نویسند: عدم قبول انفاق منافقان، یا به این معنی است که در دنیا کم‌های مالی از آنان دریافت نمی‌شود، یا آنکه در آخرت پاداشی ندارند. همچنان باید گفت که: شرط قبولی اعمال، تقوا و پاکدلی است و مسائل سیاسی، اجتماعی، عبادی و اخلاقی با هم پیوند دارند.

شان نزول آیه 53:

557- ابن جریر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: جد بن قیس [به پیامبر اکرم که عازم غزوه تبوک بود] گفت: من زنان [روم] را که ببینم تاب نیاورده شیفته و مفتون آنها میشوم، ولی از دارایی خود کمکت می‌کنم. این آیه «أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ» درباره او که گفته بود تو را از نظر مالی حمایت می‌کنم نازل شده است. (طبری 16818 روایت کرده است).

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٥٤﴾

و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این که به الله و پیامبرش کفر ورزیدند، و نماز بجا نمی‌آورند جز با کسالت و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت! (۵۴)

تفسیر:

«وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ»: با کفر، کسالت و کراهت، اعمال خیر پذیرفته نیست طوری که در آیه مبارکه میفرماید: علت عدم قبول صدقات آنها کفرشان به الله متعال و پیامبرش است. صدقه کافر مردود و نمازش توأم با کسالت و اکراه و ریا و سنگینی است و عمل کسی که ریا کند قبول نمیشود. والله متعال در آیاتی متعددی، منافق را کافر دانسته است. و متخلفان از غزوه تبوک، به ظاهر مسلمان، ولی در باطن کافرند.

«وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى»: جز در حالت سستی و سنگینی و بی‌میلی به نماز نمی‌آیند. یعنی اهمیت دهنده اساسی به کارها، نیت و نشاط و عشق است. واقعاً در عبارت انگیزه مهم است، نه حرکات فیزیکی و ظاهری!

نقش نیت و انگیزه را در اعمال میتوان در داستان زیبا یوسف علیه السلام بخوبی درک و ملاحظه نمایم: بعد از اینکه زلیخا تمام دروازه های قصر را با دست خود بست و از یوسف کام خواست. اما یوسف علیه السلام به سوی در فرار کرد و زن هم به دنبال او می‌دوید. در این صحنه یوسف و زلیخا از نظر ظاهر و حرکات فیزیکی، هردو می‌دویدند، اما انگیزه‌ی یکی فرار از گناه و انگیزه‌ی دیگری گناه کردن بود. و این است معنای نقش نیت و انگیزه در اعمال انسان.

«وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ(54)»: نکته دیگر اینکه آنها جز به اکراه و بدون رغبت صدقه نمی‌دهند، چون نفاق بر قلب های آنها تراکم کرده است.

در آیهی قبلی، به صورت فرض بیان شد که منافقان، چه با علاقه و چه از روی بی میلی اگر انفاق کنند، پذیرفته نیست. در این آیه مبارکه صورت واقعی و وجود خارجی را به بیان گرفته میفرماید که: انفاقشان از روی کراهت است، نه علاقه.

الله متعال در این آیه، سه عاملی را به عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر میکند: اول کفر. دوم اینکه جز در حال کسالت و کاهلی نماز برپا نمی دارند، زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم اینکه: «انفاق نمی کنند» اموالشان را «جز با کراهت» نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می پندارند؛ انفاق مال در راه الله متعال، قرار دادن آن در معرض انتلاف و نابودی است چرا که به وعده های الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

همچنان در اَلْبَحْر آمده است: خدای متعال سبب عدم قبول نفقات آنها را کفر ذکر کرده است. و سپس لازمه ی کفر یعنی سستی و تنبلی آنها در نماز را به دنبال آورده است. و آنگاه ادای نفقه ی اجباری را یادآور شده است؛ چون از آن امید ثواب و بیم از عقاب ندارند. از میان اعمال نیکو این دو عمل ارزشمند و بزرگ یعنی نماز و انفاق را خاطر نشان ساخته است؛ چون نماز شریفترین اعمال بدنی و انفاق در راه خدا نیز شریفترین اعمال مالی است.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

و (فزون)ی اموال و اولاد آنها تو را در تعجب نه اندازد، چون الله میخواهد آنها را به وسیله اینها (مال و اولاد) در زندگی دنیا عذاب دهد، و جانیشان در حالی بیرون آید که کافر باشند. (۵۵)

تفسیر :

«فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ای شنونده! تو در اموال و اولاد و زینت دنیا این منافقان تعجب نکن، چون به ظاهر نعمت است ولی در باطن عذاب و بدبختی است.

الله متعال اراده دارد تا این اموال و اولاد را سبب بدبختی و حزن آن ها در دنیا بگرداند چون قلب های آنها از ایمان، رضایت و شکر خالی گشته و به سرمایه ها و فرزندان شان بسته شده است. همین ها در آخرت نیز موجب عذاب شدن آن ها در آتش دوزخ خواهد بود، چون زکات این اموال و سایر حقوق واجب آن ها را رها کردند.

مفسر بیضاوی میفرماید: عذاب دنیوی آنها عبارت است از تلاش و مشکلاتی که به منظور کسب و نگهداری آن متحمل می شوند، و سختی مصایبی که به سبب آن می چشند. (بیضاوی ص ۲۲۶)

همچنان مفسران می نویسند: راه های عذاب شدن به وسیله ی مال از این قبیل است: عذاب در تهیه آن، در نگهداری آن از سرقت و حریق و مردم حسود، به جا گذاشتن و رفتن هنگام جان دادن، پاسخگویی در قیامت برای چگونگی تهیه و مصرف آن. به ذلت کشاندن ثروتمندان منافق، از سنت های الهی است. و باید یادآور شد که: عذاب الهی تنها در آخرت نیست، در دنیا هم وجود دارد.

«وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ (55)»: دیگر اینکه مرگ آنها در حالی خواهد آمد که از مرگ نفرت دارند. «تَرْهَقَ» به معنای خارج شدن همراه با دشواری و تأسّف و حسرت

است. از این روی ارواح آنها به مشقت بیرون می‌شود و در این راستا به شدت درد خواهند کشید، چراکه آنها به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند. پیام‌های منزله برانبیا علیهم السلام را نپذیرفته و بر کفر مصمم‌اند و با لجابت و سماجت، در گمراهی فرورفته‌اند.

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿٥٦﴾

و آنها (برای آنکه نفاق خود را پنهان کنند) به الله قسم می‌خورند که آنها از شما (مسلمانان) اند، و حال آنکه از شما نیستند، و لیکن آنها قومی هستند که می‌ترسند (و تقیه می‌کنند). (۵۶)

تفسیر:

«وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ»: یکی از ابزار کار منافقان، سوگند دروغ است. منافقان به الله قسم می‌خورند که در جنگ و یاری رسانیدن، با مؤمنان اند درحالی‌که دروغ می‌گویند. چون قلباً کافرند. ونهاد و عواطف‌شان با کفار است بناءً در قبول توبه‌ی منافق و باورکردن ادعایش عجله بخرچ ندهید، چون آنان دروغگو هستند. «وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (56)»: از شما می‌ترسند که مانند مشرکین آنها را نیز به قتل برسانید. «يَفْرُقُونَ»: به معنای شدت خوف است، گویی قلبشان از ترس متلاشی می‌شود. و واضح است که: ترس و وحشت قلبی، از نشانه‌های دیگر منافقان است.

بناءً آن‌ها نسبت به شما با زبان خویش اظهار مودت و دوستی می‌کنند در حالی که قلب‌های آنها پُر از دشمنی و عداوت نسبت به شماست، علت اینکه آنها اسلام را اظهار داشتند و کفر را پنهان این است که از شما به شدت هراس دارند روی این اساس با نفاق، خود را از شما حفظ و وقایه می‌نمایند.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾

اگر پناهگاهی یا سنگری در مغاره‌های کوه‌ها یا هر گریزگاهی دیگر بیابند (که از تسلط مسلمانان در امان باشند)، البته با سرعت به طرف آن روی می‌آورند (تا از شما مخفی شوند). (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلْجَأً»: مکان پناه گرفتن، پناهگاه. «مَغَارَاتٍ»: جمع «مَغَارَة» به معنای غار. «مُدْخَلًا»: دهلیز، سرداب، سوراخ، زیرزمینی است. «يَجْمَحُونَ»: از «جماح» به معنای حرکت شتابانی است که نتوان جلوی آن را گرفت.

تفسیر:

«لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً»: منافق، هراسان و در پی فرصت است تا از وضع موجود بگریزد، طوریکه می‌فرماید: اگر منافقان پناهگاهی بیابند که به آن پناه برند، و خود را در آن از آسیب شما نگهدارند.

«أَوْ مَغَارَاتٍ»: یا غارهایی را بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید، «أَوْ مُدْخَلًا» یا سوراخی را یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند «لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (57)» قطعاً شتاب زده به سوی آن روی می‌آورند، یعنی: چنان باشتاب به سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ چیز آنها را بر نمی‌گرداند چنانکه اسب اگر بر آن مهار نزنند به تندی می‌گریزد. باید یادآور شد که: محیط جامعه‌ی

اسلامی برای منافقان، قابل تحمل نیست. (زندگی منافقان آوارگی است و با مسلمانان زندگی اضطراری دارند).

منظور از این آیه تذکر و یادآوری به مؤمنان است که اگر منافقین امکان فرار بیابند، از آنها فرار می کنند هر چند که بدترین و پست ترین مکان هم بیابند؛ چون کینه‌ی شدید شما مسلمانان را در دل دارند، پس به قسم‌های دروغین آنها فریب نخورید؛ چون که با شما و از شما نیستند.

پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فراروی‌شان وجود ندارد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾

و بعضی از آنها (منافقین) درباره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و ایراد می‌گیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی می شوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) می‌شوند. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یلمزک»: از تو عیبجویی می کند، از تو ایراد می گیرد، عیبجویی می کند، طعنه می زند. «لمز»: عیب جویی روبروست و اگر پشت سر عیب جویی کند، «همز» است. «یسخطون»: خشمگین می شوند.

تفسیر :

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ»: در آیه متبرکه که الله متعال به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می پردازد: ای محمد! بعضی از منافقان در تقسیمی و توزیع که نسبت به صدقات (تقسیم زکات) انجام می دهی عیبجویی می‌کنند و تو را متهم به جانبداری و عدم رعایت عدالت می نمایند، «فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا»: اگر از آن صدقات به آنها بدهی کارت را تحسین می‌کنند. و اگر به آنها مطابق میل و رغبت آنها بدهی از تو راضی میشوند و به ستایشت می‌پردازند.

«وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ(58)»: منافق به حق خود قانع نیست، خود خواه و بی‌منطق است طوری که در آیه مبارکه آمده است: و اگر به آن‌ها آنچه را توقع دارند و از آن صدقات ندهی خشمگین می شوند و دست به عیبجویی و عیب میزنند و در عدالت تو طعن وارد می نمایند. چنین صفاتی از آن بندگان دنیاست که در غنائم طمع دارند و در غرامت‌ها جزع و فزع می‌نمایند.

شان نزول آیه 58:

558- بخاری از ابوسعید خُدَری روایت کرده است: زمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول تقسیم غنائم بود، ذو خویصره به حضور مبارک ایشان آمد و گفت: عادلانه تقسیم کن، پیامبر اکرم(ص) گفت: وای به حالت! اگر من عادلانه تقسیم نکنم دیگر چه کسی عدالت را رعایت میکند؟ در این باب آیه: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ...»، نازل شد. (صحیح است، بخاری 3610 و 5058 و 6163 و 6931، مسلم 1064، نسائی در «تفسیر» 240، ابن ماجه 169، طبری 16832 و واحدی در «وسیط» 2 / 505 همه از ابوسعید روایت کرده اند. به «زاد المسیر» 709) مراجعه فرماید.

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾

و اگر آنان بدانچه الله و پیامبرش به ایشان داده اند راضی می‌گشتند و می‌گفتند الله ما را بس است به زودی الله و پیامبرش از کرم خود به ما میدهند، البته ما به سوی الله مشتاق و راغبیم (این برای‌شان بهتر بود). (۵۹)

تفسیر :

«وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»: منافقان هرگز از الله متعال و تقدیرهای او راضی نمیشوند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و اگر منافقان به آنچه خدای تعالی به آنها توسط پیامبر خود داده قناعت کنند و به همان قسمت هر چند کم هم باشد قانع می‌شدند، برایشان بهتر بود.

یعنی بهتر این است هر چه راکه الله متعال به وسیله پیغمبر خویش ارزانی فرموده مسلمان باید بر آن شاد و قانع باشد و بر الله متعال متعال توکل کند و بداند که وی هرچه خواهد به فضل خویش کرامت می‌کند.

ابو سعود گفته است: آوردن نام الله برای تعظیم است. و یادآور این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم هر کاری را انجام داده است به فرمان او بوده است. (ابو سعود ۲/۲۷۷). «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ»: الله متعال برای ما کافی است و او هرگز ما را ضایع نمیسازد و متولی امور ماست. ما نباید متاع فانی دنیا را نصب العین خویش قرار دهیم، تنها قرب و رضای حضرت ربّ العزّه را خواستگار بود، به دولت ظاهر و باطن که از بارگاه احدیت می‌رسد مطمئن و مسرور باشد.

«سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»: الله صدقه یا غنیمتی بهتر و بیشتر از آنچه به ما داده است به ما خواهد داد. زیرا فضل او نا محدود و عطایش ردّ نمی‌شود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در آینده به ما زیادت و بیشتر خواهد داد. ما نباید تنها و تنها به محدودیت، سختی‌ها و فشارها در نظر خود داشته باشیم و به نظر اندازیم، بلکه باید صبر پیشه خود سازیم، زیرا صبر، آینده بهتری را پیش می‌آورد. نباید فراموش کرد که: تلخی محرومیت‌های دنیوی، با وعده‌های قطعی پروردگار با عظمت به مؤمنان و نعمت‌های بهشتی، شیرین می‌شود.

«إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (59)»: محبت الله، زمینه‌ساز صبر، رضا و قناعت است، ما در فضل الله متعال طمع داریم و در طاعتش رغبت، اگر آنها چنین سخنانی بر زبان بیاورند و گمان نیکو داشته باشند حتماً برای آنها بهتر است.

امام فخر رازی می‌فرماید: ترک جواب در چنین موضعی بیشتر بر تعظیم و تهویل دلالت دارد. مانند آن است که به یک نفر بگویی: اگر پیش ما بیایی. و جواب را ذکر نکنی؛ یعنی اگر چنان کنی کاری بس مهم و بزرگ می‌دیدی. (تفسیر رازی ۱۶/۹۹).

نگاه کوتاه به مفاهیم آیات (56 الی 59):

1 - منافقان با قسم خوردن، ایمان خود را ثابت می‌کنند و آن ایمان دروغین را در معرض نمایش قرار می‌دهند. [منافقون/۱].

2 - منافقان در ادوار مختلف تاریخ بشریت، از بیم رسوایی و بدنامی، مردمی سرگردان، حیران، آشفته و پریشان و دشمن شادی مؤمنانند و می‌ترسند، ماهیت ناپاکشان آشکار گردد. بنابر این آرزو می‌کنند به جاهای امن پناه ببرند.

3 - یکی از بدترین منشاها و رسوایی هایشان طعنه زدن به پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که از عدالت عدول کرده است. [بقره/۱۴].

4 - این آیات مبارکه به ما می آموزاند که هر کس، فقط در پی گردآوری اموال دنیا باشد، نشان دورویی است؛ ولی آن کس که به فرمان خدا از متاع دنیوی بهره مند گردد و هدفش از آن، توسل و پیوستن به مصلحتهای دین مبین باشد، راه حق را میجوید و از راه رفتگان است: «ولو أنهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله...».

خواننده محترم!

در این آیه کریمه آداب بزرگی و پر مفهومی نهفته است و چهار مرحله را مطرح میدارد:

1 - رضا و تسلیم به تقدیر الهی. «رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ» یعنی خشنود بودن به آنچه که خداوند و پیامبر به او عطا کرده است.

2 - اظهار رضایت و خشنود بودن به زبان. به آنچه که خداوند و پیامبر به او عطا کرده است. «قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ»

3 - امید به فضل و کرم الهی. انسان، سپاسگزار میگوید: الله و فرستاده اش رحمت و نعمت خود را در هر دو جهان به ما عطا میکند. «سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»

4 - بی‌توجهی به دنیا و رغبت به خداوند. و میگوید: ما به الله مشتاقیم و به سوی او می‌گراییم. «إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ».

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾

صدقه‌ها تنها برای فقیران و مسکین‌ها و وظیفه داران (و کارکنان) جمع آوری صدقات و برای آنانی که دل‌هایشان به طرف اسلام رغبت داده می‌شود و در راه آزادی بردگان (از غلامی) و دینداران و در راه الله (مجاهدان) و برای مسافران (بازماندگان در سفر) اختصاص دارد، فریضه ای از طرف الله است. و الله دانا و باحکمت است. (۶۰)

تفسیر:

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) زبان به طعن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم گشودند از این جهت تنبیه می‌شود که طریق تقسیم صدقات را الله متعال مقرر فرموده و مصارف آنرا تعیین نموده شرح آنرا به پیامبر صلی الله علیه وسلم اعطا فرموده است، و رسول الله صلی الله علیه وسلم بر وفق آن تقسیم مینماید و نمیتواند پیروخواهش دیگران شود. و بدین ترتیب به فتنه انگیزی منافقان پایان دهد:

الله متعال در آیه متبرکه موارد مصرف صدقات (اموال زکات) را بشرح ذیل بیان فرموده است؛ طوریکه میفرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ»: امام طبری در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: جز فقرا و مسکین و آنان که الله آنها را ذکر کرده است هیچ کس دیگر از صدقات بهره‌ای ندارد. (تفسیر طبری ۱۰/۱۵۷).

و از فحوای آیه مبارکه چنان معلوم میشود که: صدقات یعنی زکات منحصرأ به این هشت صنف بوده، پس جایز نیست زکات به غیر آنان داده شود.

اول: فقراء کسانی اند که: (هیچ دارائی نداشته باشند) زیادبن حرث (رض) میفرماید: «مردی نزد رسول الله صلی علیه وسلم آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بدان که الله متعال به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات

(اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می‌دهم».

دوم: مساکین (که به قدر کفاف حاجت خود چیزی نداشته باشند) در حدیث شریف آمده است که اصحاب گفتند: مسکین کیست یا رسول الله؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی‌نمی‌برد و متوجه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند».

در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادیش از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسیکه مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی که منزل و خادمی دارد، به اجماع علماء از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

«وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا»

سوم: برای عاملین (که حکومت اسلامی آنها را به تحصیل صدقات و سایر امور مأمور و مؤظف کرده باشد. یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانه مستحق اموال زکات به شمار می‌روند.

«وَالْمَوْلَىٰ قُلُوبُهُمْ»

چهارم: برای مؤلفه القلوب (کسانی که به اسلامشان توقع رود، یا در اسلام ضعیف و ناتوان باشند.

مفسران می‌نویسند که: مؤلفه القلوب زعمای قبایلی بودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دل‌هایشان را به دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند.

مفسر امام نسفی علیه الرحمه می‌فرماید: «مؤلفه القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم با داد و دهش (عطا و بخشش)، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دسته سوم کسانی بودند که شرشان از مؤمنان به وسیله مال دفع میشد».

پیروان مذهب حنفی و پیروان مذهب مالکی می‌فرمایند که: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه القلوب را احیا کند».

امام طبری از صفوان بن امیه روایت کرده است: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نظر من منفورترین انسان بود، به من صدقه عطا می‌کرد، تا به صورت محبوب‌ترین انسان در قلب من جا گرفت. (طبری ۱۰/۱۶۲).

«وَ فِي الرِّقَابِ»:

پنجم: برای رقاب (غلامی که به تادیبه بدل کتابت آزاد میشود یا آن را می‌خرند و آزاد می‌کنند و اسیرانی که به تادیبه فدیبه رها میشوند این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست.) اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است. اصطلاح بردگان مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این که آزادی خود را در برابر بهایی باز خرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

«وَ الْغَارِمِينَ»:

ششم: برای غارمین: کسی که بنا بر کدام حادثه نادار شده باشد یا مقروض باشد یا در اثر ضمانت دیگری بینوا شده باشد.

مراد از آنها: اشخاصی اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول اکرم ص خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین طور به یاری کردنشان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

«وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»:

هفتم: سبیل الله (اعانت مجاهدین) این صنف عبارت از اشخاصی هستند که: مجاهدان و مرزدارانی که در سنگر ها و سرحدات کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت میشود، هر چند توانگر هم باشند. ولی پیروان مذهب احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هر چند توانگر هم باشند.

«وَ ابْنِ السَّبِيلِ»:

هشتم: ابن السبیل: (مسافری که در اثنای سفر مالک نصاب نباشد اگرچه در خانه خود مال داشته باشد) نزد حنفیه تملیک در هر صورت ضرور و فقر شرط است در غیر عامل غنی، تفصیل این مبحث را در کتب فقه مطالعه خواهند فرمود.

«فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ»:

خدا آن را فرض و مقرر کرده است. یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات در اصناف یادشده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آنرا بر بندگان فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به مصلحت بندگان و به آنچه که در توان آنهاست و برایشان دشوار نیست.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (60):

به منافع و مصلحت بندگان آگاه است. و جز به مقتضای حکمت کاری را انجام نمی‌دهد. در التسهیل آمده است: به منظور قطع امید و طمع منافقین مصرف زکات را بر این هشت صنف منحصر شده است. با این برداشت، این آیه با آیه‌ای که در آن از نحوه تقسیم غنایم ایراد گرفته شده بود ارتباط پیدا می‌کند. (التسهیل ۷۹/۲).

فواید زکات:

- 1 - ادای زکات، داروی رفع امراضی دنیا پرستی از قلب آدمی و سبک کردن علاقه به مال دنیا است. به همین دلیل قرآن می‌فرماید: «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها»: [همین سوره/۱۰۳].
- 2 - زکات، لذت های دنیا را محدود و مرزبندی می‌کند و شخص را به عالم بندگی و خداپرستی و آمرزش خواهی وا می‌دارد.

3 - ایستادن در برابر طغیانهای مال دنیا و سنگ دلی: «إن الإنسان ليطغى أن رآه استغنى» [علق/ ۶ و ۷].

بی نیاز بودن همان و طغیان و نافرمانی همان. بی گمان آن کس که با جان و دل، زکات بپردازد، طغیان و خواسته های مادی اش فرو کش میکند و میکاهد و با دل از خدا آمرزش میخواهد و به سوی او باز می گردد.

4 - پرورش روح و روان از راه همدردی با بینوایان، نیکویی و احسان، تلاش در جهت رسانیدن خوبیها به جامعه و زدودن گرفتاریها و آسیبها از این و آن، تا صفات پاک آفریدگار را مخصوص خود بگردانید که پیامبر میفرماید: «تخلقوا بأخلاق الله»: رفتار و منشهای خدا را کسب کنید، به اخلاق خدا در آید.

5 - انفاق کردن از راه نیکی و خیر و مصلحت عمومی، موجب آوازه ی نیک در دنیا و پاداش پایدار در آخرت است.

6 - زکات، سعادت اجتماعی را برای آدمی محقق می گرداند، همان گونه که ایمان، سعادت و شادکامی روحی و نماز سعادت بدنی را می آفریند.

7 - زکات؛ یعنی، شکر گزاری در برابر نعمت الهی که طبع شکر منعم هم واجب است. پس شکر نعمت، هزینه کردن آن در طلب خشنودی منعم خواهد بود.

8 - زکات، الفت، مودت و صمیمیت را میان مسلمانان ایجاد می کند و کینه و حسد را از دلهایشان برمی دارد...

شایان ذکر است که زکات دهنده، برای زکات گیرنده هیچ گونه شرط و شروطی قرار ندهد. **یادداشت:**

حرف جر چهار گروه اول در آیه، حرف «لام» و حرف جر چهار گروه دوم حرف «فی» اند که تفسیر آن چنین می باشد: حرف جر لام، مفید ملکیت و تصرف مستقیم است و سهم این دسته ی اول به خودشان داده میشود و آنان، مخیرند آزادانه در آن دخل و تصرف کنند؛ اما سهم دسته ی دوم باید در جهتی قرار بگیرد که آنان، مستحق آن باشند: مثلاً: سهم بردگان باید در برابر آزادی آنان به اربابشان داده شود، سهم و امداران در مقابل وام، به طلبکار برسد، سهم مبارزان مجاهد هم باید هزینه ی ساز و برگ و تدارکات جنگی گردد و سهم در راه ماندگان برای مخارج و نیازمندی های سفر آنان، منظور شود. پس، سهم دسته ی دوم مستقیماً تحویل آنان داده نخواهد شد مگر آن که در جهت تأمین هزینه های بر آورده شده باشد. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (61 الی 70) در باره موضوعاتی از قبیلی: منافقان، پیامبر را آزار می دادند سرپیچی از جهاد و سوگند خوردن دروغ، نگرانی از نزول قرآن از این که رسوایشان کند، استهزاء به آیات قرآن، اوصاف و مجازات آنان، بحث بعمل آمده است.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُونَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾

و از منافقان کسانی اند که پیغمبر را آزار می دهند و می گویند: او سراپا گوش (خوش باور) است. بگو: گوش خیری برای شماست (زیرا از شما در میگذرد، و چونکه) به الله ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را تصدیق می کند و برای آنانی از شما که ایمان آورده اند، رحمتی است. و آنانی که رسول الله را می آزارند، عذاب دردناک در پیش دارند. (۶۱)

تفسیر

هنوز در این سوره مبارکه بحث در باره منافقان ادامه داشته و خطرات آنها را گوشزد میکند تا مسلمانان بطور بهتر و خوبتر از حيله و نیرنگ آنها برحذر باشد.

در این آیات متبرکه که مجموعه سوم از منافقان را ذکر کرده است که عبارت است از اذیت و آزار رساندن به پیامبر صلی الله علیه وسلم، یاد کردن سوگند دروغین، مسخره کردن به آیات و شریعت پاک پروردگار با عظمت و دیگر اعمال ناپسند و کردار ناپاکشان. طوریکه می فرماید: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ»: برخی از منافقان اشخاصی هستند که با قول و عمل پیامبر صلی الله علیه وسلم را اذیت می کنند.

«أذن»: جوهری گفته است: «رجل أذن» یعنی گفته‌ی همه کس را می شنود،

مفرد و جمع در آن یکسان است. (صاحح جوهری).

و مفسر زمخشری گفته است: اذن یعنی مردی که هر شنیده‌ای را می پذیرد و تصدیق می کند. عضوی که وسیله‌ی شنیدن است بدان موسوم گشته است (تفسیر کشاف ۲/۲۸۴).

یعنی بصورت کل باید گفت که: اذن: به شخصی گفته می شود که سخن هر کسی را که می شنود، و طوریکه گفتیم آنرا تصدیق میکند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نسبت دادند که به حلم آن حضرت (ص) و گذشت شان از جنایات خویش که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم پوشی ایشان بود غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی های منافقان است.

«وَيَقُولُونَ هُوَ أذنٌ»: و مدعی میشوند که ایشان به هر سخنی گوش فرا می دهند و هر خبری را تصدیق می نمایند.

«قُلْ أذنٌ خَيْرٌ لَكُمْ»: الله متعال این اتهام آنها را اینگونه رد می نماید که: او شنوای خیر است نه شر، خیر را می شنود و به آن عمل می کند ولی در صورت شنیدن شر به آن عمل نمی کند.

«يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»: الله هر چه بگوید آن را تصدیق می کند و خبر و گزارش مؤمنان را می پذیرد؛ چون از اخلاص آنها با خبر است.

«وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»: یعنی محمد از این جهت که سبب ایمان مؤمنین است برای آنان رحمت می باشد. و مقتدای آنها به سوی هدایت است

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (61)»: و هر که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب و ننگ می سازند و چیزی را به زبان می آورند که شایسته‌ی ذات مبارکش نیست، در آخرت عذابی دردناک و دائمی خواهند داشت.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» مینویسد: «گوش سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش سپردن به دیگران، در به دست آوردن دل هایشان اثر بزرگی برجا می گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قلمداد کردند، در حالی که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول الله به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقاً هوشمندانه بوده است به طوری که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می گذاشتند».

شان نزول آیه 61:

560- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: نبتل بن حارث به حضور پیامبر

صلی الله علیه وسلم می آمد و در مجلس مبارک وی می نشست، نظرات و سخنان سودمند آن بزرگوار را می شنید و سپس گفتار او را به منافقان انتقال می داد. پس الله متعال آیه: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ...» را نازل کرد.

طبری 16915 از ابن اسحاق به قسم مرسل روایت کرده و واحدی در «اسباب نزول» 508 بدون اسناد آورده. به «زاد المسیر» 712 مراجعه فرماید.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾
(آن منافقان) برای (از روی حيله و تزوير و برای معذور نشان دادن خود نسبت به کارهای شنيع شان) در نزد شما به الله قسم می خورند تا شما را راضی کنند، حال آنکه الله و رسول اوسزاوارترند که راضی شان کنند، اگر مؤمن هستند. (٦٢)

تفسیر
«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ»: منافق، پیوسته در بیم، وحشت و اضطراب است و می خواهد با سوگند و تظاهر، از اعتقادات مذهبی مردم سوء استفاده کرده و توجه آنان را به خود جلب کند. طوریکه میفرماید:

ای مؤمنان! منافقان به شما قسم می خورند آنچه از آنها نقل شده را نگفته اند، این سخن شان به منظور جلب رضایت مؤمنان است.

منافقان در خلوت و مجالس خصوصی شان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم طعنه میزدند و چون این خبرها به مؤمنان میرسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می خوردند که آنچه درباره آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته اند، بناءً بر مسلمانان است تا فریب هر قسم را نه خورند، چون گاهی مقدسات، دستاویز و وسیله نامقدس نامقدسین قرار میگیرد.

«وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (62)»: درحالیکه الله و پیامبرش بر این امر سزاوارتر اند تا رضایت شان به دست آورده شود، اگر اینها واقعاً آنگونه که می گویند مؤمن اند. الله متعال ذاتی است که نفع و ضرر آنها به دست اوست و پیامبر گرامی اش مبلغی از جانب الله است و مردم را به سوی راه اوتعالی و به سوی همه خوبی ها رهنمائی می نماید.

و نباید فراموش کنید که: برای شخصی مؤمن، رضایت الله متعال اصل و اساس است، نه پسند مردم، رضایت رسول، همان رضایت الهی است، هرکس رضای خلق را بر رضای خالق ترجیح دهد، سهمی از نفاق دارد و باید توبیخ شود.

در بیان شأن نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سر هم سوگند می خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد. (تفسیر انوار قرآن).

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

آیا (منافقان) نمیدانند هر کس که با الله و رسول او مخالفت کند بی گمان برای او آتش دوزخ است که همیشه در آن میماند، و این یک رسوایی بزرگ است. (٦٣)

تفسیر :

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: آیا آن منافقان نمیدانند که هر کس از در دشمنی و مخالفت با الله و پیامبر درآید.

«يُحَادِدِ اللَّهَ»: به معنای دشمنی کردن با الله و تجاوز کردن از حدود الهی است. مفسر فخر رازی، این کلمه را از «حدید» به معنای سرسختی دانسته و گفته است: «محادّة»: یا به معنی تجاوز از قانون الهی است یا به معنای آنکه خود را يك طرف و الله را در سوی دیگر پنداشتن است.

«فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا»: به طور حتم داخل جهنم گشته و برای همیشه در آن خواهد ماند؟

«ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ(63)»: عجب خفت و ذلت عظیمی است! و شقاوتی است بزرگ که با بی آبرویی مقرون است؛ چون در مقابل عموم آبروریزی می شود.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهِزُّوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ(۶۴)

منافقان (با اظهار ترس تمسخر آمیز) از آن می ترسند که سوره ای درباره آنان نازل شود که از آنچه در دل هایشان است آگاه سازد، بگو: مسخره کنید، یقیناً الله آنچه را که از آن می ترسید، آشکار می سازد. (۶۴)

تفسیر :

«يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ»: منافقان از آن بیم دارند که: بر پیامبر صلی الله علیه وسلم سوره ای نازل شود که آنان را رسوا ساخته، پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان را در جریان محتویات نفاق قلب های شان قرار دهد.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: منافق، هر لحظه از افشا شدن چهره منافقانه خویش در خوف و حراس است. در ضمن منافقان می دانستند که الله متعال بر کارشان آگاه است، همچنان می دانستند که پیامبر اسلام حق است و با خدا رابطه دارد، به همین دلیل تشویش و نگرانی نزول سوره ای و افشا شدن هویت شان بودند.

«قُلْ اسْتَهِزُّوا»: ای محمد! از روی تهدید به آن ها بگو، بر روش خویش آنگونه که میخواهید باقی بمانید و استهزا کنید، در این هیچ جای شکی نیست که: استهزا، یکی از شیوه های دائمی منافقان است. (شاید مراد از استهزا، در آیه مبارکه نفاق باشد).

«إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ(64)»: الله آنچه را که از بر ملا شدنش می ترسید و آنرا پنهان میکنید از قبیل نفاق، بر ملا می سازد. یا با فرود آوردن سوره ای و یا با آگاه ساختن پیامبرش از رازهای خائنه تان. باید یادآور شد که: سنت و وعده الهی در مورد منافقان، افشاگری است، پس از نیش های آنان نباید نگران باشیم.

مفسر امام زمخشری گفته است: اسلام را مورد تمسخر قرار می دادند. و می ترسیدند الله متعال به وسیله وحی آنها را افشا کند. تاجاییکه بعضی میگفتند: بدترین مخلوق الله فقط ما هستیم، آرزو میکردیم صد تازیانه بخوریم ولی چیزی نازل نشود که هویت ما را افشا کند. (تفسیر کشاف ۲/۲۸۶).

همچنان مجاهد فرموده است: منافقین در بین خود به پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب می بستند، سپس میگفتند: امید است الله راز ما را برملا نکند، آنگاه آیهی «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ»، نازل شد. (زاد المسیر ۴۶۳/۳).

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾

و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار می‌دهید؟) البته می‌گویند: ما شوخی و بازی می‌کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می‌کردید؟ (۶۵) تفسیر:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ»: ای محمد! اگر منافقان در باره استهزای‌شان به قرآن، به خود و به اسلام در غزوه تبوک سوال کنی، ضمن اینکه عذر می‌آورند می‌گویند: ما فقط به منظور وقت‌گذرانی و تفریح و به اصطلاح شوخی چنین می‌گفتیم تا راه بر ما کوتاه گردد. برای آنها بگو آیا به خدای بزرگ و کتاب حکیم و رسول گرامی‌اش استهزا می‌کنید؟ آیا غیر از این، سخن دیگری نیافتید؟! منافقان برای تبرئه خود هم سوگند خوردند و هم قصد خود را صددرد شوخی دانستند. (لام در «لَيَقُولُنَّ» حرف قسم و «إِنَّمَا» حصر را می‌رساند) و باید گفت که: دروغ گفتن و توجیه‌گری، از جمله کارهای دائمی منافقان است.

امام طبری گفته است: در حالیکه پیامبر برای غزوه تبوک میرفت، جمعی از منافقان در اطرافش بودند میگفتند: این مرد را نگاه کنید! میرود قلعه‌های شام را بگشاید. این کار بسی دور است! الله او را باخبر کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش آنها رفت و گفت: چنین و چنان گفتید. گفتند: ای پیامبر خدا! سرگرم شوخی و مزاح بودیم وجدی نگفته‌ایم. آنگاه آیهی «قُلْ أِ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (65)»: نازل شد؛ یعنی به آن منافقان بگو: آیا دین و شرع خدا و کتاب و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ استفهام برای توبیخ است.

باید یادآور شد که: اساساً مسخرگی و شوخی با مقدّسات دینی جایز نیست، تمسخر به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم استخفاف به احکام الهی است و اگر زبانی و به طور شوخی نیز باشد کفر عظیم است چه جای که مانند منافقان از راه شرارت و خبث باطن چنین حرکت سرزنند.

شان نزول آیه 65 - 66:

561- ابن ابوحاتم از ابن عمر (رض) روایت کرده است: در غزوه تبوک یک روز مردی در میان گروهی از مردم گفت: ما هرگز نظیر قرآن این‌ها را ندیده ایم و نه شکم پرورتر و دروغ‌گوتر از این‌ها پیدا میشود و در میدان جنگ نیز، هیچکس بزدلتر و ترسو تر از این‌ها نیست. مردی در جوابش گفت: تو یک دروغ‌گوی منافقی، سخنانت را به اطلاع رسول الله میرسانم، و جریان را به آگاهی پیامبر رساند. پس وحی الهی نازل گردید. ابن عمر می‌گوید: همان شخص را دیدم در حالیکه به زین اسب رسول الله آویزان بود و پوست بدنش در اثر اصابت به سنگ‌ها کنده و زخمی میشد و در همان حال میگفت: ای فرستاده الله! ما بین خود برای شوخی و مزاح این حرف‌ها را می‌گفتیم و رسول الله میگفت: آیا الله، پیغمبر و احکام الهی را تمسخر و استهزا می‌کنید؟ (طبری 16928 از زید بن اسلم از ابن عمر روایت کرده است، راوی‌های آن راوی مسلم هستند بدون هشام بن سعد مدنی بسیاری

از علما او را ضعیف می‌دانند. طبری 16927 از زید بن اسلم به قسم مرسل روایت کرده، این صحیح‌تر است. «فتح القدیر» (1194).

562- و از طریق دیگر همین قضیه را به نقل از ابن عمر به همین معنی روایت کرده و آن شخص را عبدالله بن ابی ابن سلول دانسته است.

563- از کعب بن ماکل روایت کرده است: مخشی بن حمیر گفت که: حاضرم محاکمه شوم و هرکدام از شما مرا صد ضربه تازیانه بزنند در عوض از نزول وحی در باره‌مان نجات پیدا کنیم. پس گفتار منافقان به گوش رسول الله رسید و آنها نیز آمدند و از حضور سرور کائنات پوزش خواستند. در اینجا الله متعال آیه «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (66) را نازل کرد. کسی که الله او را مورد عفو قرار داد مخشی بن حمیر بود که از آن به بعد عبدالرحمن نامیده شد، او از خدای بزرگ استدعا کرد به درجه رفیع شهادت نایل آید، در حالی که محل کشته شدنش بر کسی معلوم نباشد، سپس در جنگ یمامه شهید شد و از قاتل و محل شهادتش هیچکس آگاه نیست. («در المنثور» 3 / 456 به ابن اسحاق، ابن منذر و ابن ابوحاتم نسبت کرده شده است.)

564- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: عده‌ای از منافقان در غزوة تبوک گفتند: این مرد امیدوار است قصرها و قلعه‌های شام را فتح کند، اما این امر بسیار بعید به نظر میرسد. الله تعالی فرستاده خویش را از گفتار آنان آگاه ساخت. پیامبر (آنها را احضار کرد و گفت: شما چنین و چنان گفته اید، در جواب گفتند: شوخی و مزاح می‌کردیم. در اینجا بود که این کلام عزیز نازل شد (طبری 16931 به طور مرسل روایت کرده است.)

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

(بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند. (۶۶)

تفسیر:

«لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»: ای منافقان! از این استهزاهای خود عذر خواهی دروغین نکنید که تمام این عذرهای باطل و تمام اعمال‌تان موجب گناه و سخن‌تان کاملاً دروغ است، شما با استهزای خود کافر شدید.

«إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ»: و اگر الله متعال توبه گروهی از شما را که به سوی اسلام بازگشتند و بر عملکرد خود نادم و پشیمان شده‌اند قبول کند، «نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (66): در مقابل، حتماً کسانی را که بر کفر اصرار ورزیده و نفاق را پنهان داشتند و توبه نکردند را عذاب خواهد نمود. یعنی دلیل مجازات منافقان، کفر و جرم سابقه دار آنان است.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾

مردان منافق و زنان منافق (در نفاق و بی‌دینی مانند) یکدیگر را (که به گناه امر و از نیکی نهی میکنند و دست‌های خود را از انفاق کردن در راه الله) می‌بندند.

الله را فراموش کردند، پس الله نیز آنها را از رحمت خود فراموش (محروم) کرد، واقعاً که منافقان فاسق و نافرمان‌اند. (۶۷)

تفسیر :

«الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»: مردان منافق و زنان منافق بعض ایشان (متحد و متشابه) با بعض دیگرند (در کردار و دین)؛ یعنی مردان و زنان منافق همه اعضای یک حزب‌اند و بر کفر به خدای رحمان و جنگ با اهل ایمان اتفاق دارند. و در نفاق و دوری از ایمان به هم شباهت دارند و همانند اجزاء یک چیزند. میان منافقان رابطه‌ای قوی می باشد منافقان، هرچند سوگند بخورند که از شما نیستند، باور نکنید، زیرا آنان جزء باند خود شانند.

یعنی زن و مرد هر دو، در اصلاح یا فساد جامعه نقش دارند، باید گفت که: نفاق دارای مراتبی و درجاتی است: بعضی از منافقان نقش رهبری دارند و بعضی دیگر، تأثیر پذیرند. ولی اهل نفاق با درجات مختلفشان، اصول و عملکردهای مشترکی دارند. در تفسیرکشاف میفرماید: و منظور از گفته‌ی بعضهم من بعض این است که از جمله‌ی مؤمنان نیستند. و نیز آنان را در این که به خدا قسم می‌خورند که از شما نیستند، تکذیب می‌کند. (تفسیر کشاف ۲/۲۸۷).

سپس یکی از اوصاف آنان را آورده است که بیانگر اختلاف حال آنان و مؤمنان بوده و میفرماید: «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ»: به کفر و نافرمانی و گناه امر می‌کنند، و از ایمان و اطاعت کردن نهی می‌نمایند.

«وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»: و دستهای خود را فرو می‌بندند یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلّه رحم و جهاد که اموری لازمی است، بخل می‌ورزند، بصورت کل باید گفت که: در فرهنگ منافقان، اساساً خیر رسانی وجود ندارد.

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»: طاعت الله را رها کردند و خدا هم آنها را از رحمت و فضل و کرمش محروم کرد و آنها را بسان فراموش گشته‌ها قرار داد. ملاحظه می‌داریم مجازات الهی، با کردار انسان متناسب است.

واقعیت اینست که: ترک امر به معروف، نهی از منکر و انفاق در راه الله، نشانه‌ی فراموش کردن الله متعال است.

و باید گفت که منافقان در محاسبات خود، مردم را در نظر می‌گیرند، نه الله متعال را. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (67)» منافقان در یاغیگری و نافرمانی و خروج از طاعت الله به حدّ کمال رسیده‌اند. یعنی: منافقان در فسق‌شان کاملند، فسقی که عبارت از تمرد و بریدن از هر گونه خیری است.

مفسران مینویسند که: «الْفَاسِقُونَ»: کسانی که از فرمان خدا بیرون می‌روند و عاصی و کافر و گمراه می‌شوند.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: نافرمان‌تر از همه، منافقان بد باطن‌اند که مردان و زنان آنها با وجود آنکه اسلام خود را به زبان اظهار و اقرار می‌نمایند در صدد آن اند که به انواع حیل مردم را فریب دهند و از حسنات باز دارند و به اعمال زشت مستعد گردانند و هنگام مصرف مشّت خویش را فروبندند خلاصه کلمه بخوانند، ولی از زبان و از دارائی‌شان مفادی به کس نرسد؛ چون آنها خدا را ترک کردند الله متعال نیز آنها را فرو گذاشت اینکه بعد از فرو گذاشتن آنها را کجا افکند در آیت آینده ذکر می‌شود.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾

الله به مردان و زنان منافق و کفار و عده آتش دوزخ داده، همیشه در آن خواهند ماند، همان (دوزخ) برای آنها کافی است، و الله آنها را از رحمت خود دور ساخته، و برای آنها عذاب همیشگی است. (٦٨)

تفسیر :

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ»: الله متعال به مردان و زنان منافق و عده داد که مصیر و مرجع آنها به سوی آتش جهنم است که در آن، «خَالِدِينَ فِيهَا»: برای همیشه خالد و جاویدان در آن خواهند ماند.

«هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ»: این آتش و همچنان حرمان آنها از بهشت و طرد کردنشان از رحمت الهی به عنوان و کیفر کافی است، «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (68)» و برای آن ها عذابی است ثابت و هولناک که هرگز نه کم می شود و نه متوقف می گردد. نباید فراموش کنید که: منافقان، بادر نظر داشت اینکه در دنیا خود را در کنار مؤمنان جابجا می سازند، ولی در آخرت، در ردیف کفار خواهند بود.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أَوْلَانِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَوْلَانِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾

[همه شما منافقان و کافران در نفاق و کفر] مانند کسانی هستید که پیش از شما بودند؛ آنان از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان بیشتر بود؛ آنان از سهمشان [که در دنیا از نعمت های الله داشتند در امور باطل] نفع گرفتند؛ پس شما نیز از سهمتان همان گونه که آنان از سهمشان بهره گرفتند بهره گرفتید، و به صورتی که [انان در شهواتشان] فرو رفتند فرو رفتید؛ اینانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی اثر است و در حقیقت اینانند که زیانکارند. (٦٩)

تفسیر :

«كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: باید گفت که: راه کفر و نفاق همیشه بوده و سنت الهی نیز یکسان است. و تاریخ و سرنوشت امت ها، به یکدیگر شبیه است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: حال و وضع شما ای منافقان! مانند پیشینیان تان از کفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیان تان است، «كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً» با این تفاوت که کفار گذشته از این منافقان از لحاظ جسم و نیرو از شما قوی تر بودند.

«وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا»: و دارای اموال و اولاد بیشتری بودند؛ با این وجود الله آنها را نابود کرد، پس شما برحذر باشید که به چنان سرنوشتی گرفتار نشوید. باید گفت که داشتن و مالک بودن قدرت نظامی، «قُوَّةً» و اقتصادی، «أَمْوَالًا» و نیروی انسانی، «أَوْلَادًا» مانع قهر الهی نیست. اگرچه منافقان و کفار، همیشه به قدرت، مال و فرزند خود تکیه می ورزند و بدان افتخار می ورزند.

«فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ»: و از شهوات دنیا و لذت های آن حد اکثر بهره را بردند، باید گفت که در بهره مند شدن از منافع دنیوی، ایمان شرط نیست، کفار و منافقان نیز نصیب دارند.

«فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ»: و شما نیز از این شهوات و بهره‌های دنیوی و خواست‌های پست مانند گذشتگان بهره بردید، به یاد داشته باشید که کامجویی‌ها و کامیابی‌های دنیوی، زود گذر است. و هر کامیابی و نعمتی، نشانه‌ی لطف الهی هم نیست.

«وَحُضِّنْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا»: و در باطل، گناهان و مخالفت‌ها مانند‌ی که آنها در باطل فرو رفتند و گناه کردند و دست به مخالفت زدند شما نیز فرو رفتید و به این ترتیب شما و آنها در لهو و لعب و تنعم و تُلذذ توأم با مخالفت امر خدای تعالی و مانع شدن از راه او بسیار عمل کردید.

یعنی اینکه فرو رفتن و غرق شدن در فساد و دین ستیزی، عامل سقوط است. «حُضِّنْتُمْ، خَاضُوا» و گرنه، توبه و بازسازی پس از هر گناه، می‌تواند نجات بخش باشد.

مفسر طبری می‌فرماید: یعنی ای منافقان! شما هم راه آنان را از بهره‌گیری از لذایذ دنیا در پیش گرفتید و مانند ملت‌های قبل از خود از آن استفاده کردید و مانند آن ملت‌ها در لجنزار باطل و دروغ فرو رفتید، بنابراین از گرفتار شدن به سرنوشت آنها برحذر باشید، تا کیفری را که آنان از جانب خدا دیدند، نبینید. (طبری ۱۰/۱۷۵).

«أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: و هر کسیکه چنین اعمالی انجام دهد در واقع عملش باطل شده و تمام تلاشش در دنیا و آخرت برباد رفته و مصیر او به سوی هلاکت است. «حبط شد» یعنی: تباه، نابود و برباد شد «اعمال‌شان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صوری، اعمال نیک است.

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: هدف از حبط عمل در دنیا، شاید افشای چهره‌ی واقعی منافقان و بی‌ارزش شدن کارهای نیک آنان باشد.

اما تباهی اعمال منافقان در دنیا به این مفهوم است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلت می‌پیوندد و قوتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید.

ولی تباهی اعمال‌شان در آخرت بدین مفهوم است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قُرْبَت می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند. در نهایت باید گفت که: عامل کفر و نفاق، سبب حبط اعمال انسان می‌گردد.

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (69)»: و آن گروه همان زیانکارانند زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و مکافات ندارند. الله متعال ثروت آنها را تبدیل به فقر و عزت‌شان را تبدیل به ذلت و نعمت‌شان را به عذاب مبدل کرد.

در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعاً شما و جب به جب و قدم به قدم از سنت‌های پیشینیان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری در آمده باشند، شما هم به آن وارد میشوید». اصحاب (رض) گفتند: یا رسول الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

آیا به آنها (مشرکین و منافقین) خبر کسانیکه پیش از آنها بودند به آنان نرسیده؟ (یعنی) قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود و قوم ابراهیم و باشندگان مدین و قریه‌های زیر و زبر شده که پیغمبرانشان دلائل واضح و روشن برایشان آوردند (لیکن کفر ورزیدند و به سبب آن بر ایشان عذاب آمد) پس الله هرگز به آنها ظلم نکرده بود، ولی آنها بر خود ظلم می‌کردند. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نبأ: خبر مهم. خبری که دارای فائده بزرگ و مفید علم یا ظن باشد و اگر دارای این سه شرط نباشد، آن را نبأ نگویند.

عاد: نام قومی است که هود علیه السلام بر آنها مبعوث شد. آنها در سرزمین احقاف از یمن سکونت داشتند «وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ 21 احقاف».

ثمود: نام قومی است که صالح علیه السلام بر آنها مبعوث گردید. از قبائل عرب ما قبل تاریخ هستند. در محلی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند (قاموس قرآن/ثمد). اصل ثمد، آبی است که ماده نداشته باشد.

مدین: نام شهری بود که شعیب علیه السلام در آن مبعوث گردید. و این کلمه ده بار در قرآن مجید تذکر رفته است. در قاموس کتاب مقدس آن را مدیان ضبط کرده و گوید: به قول بعضی زمین مدیان از خلیج عقبه تا به موآب و کوه سینا امتداد داشت. شاید همان شهر «معان» در اردن باشد.

«مؤتفکات»: افک: ساخته. بر گرداندن چیزی از حقیقتش. مؤتفکه: بادی که از مسیر خود بر میگردد و آن را عوض میکند و نیز زمین زیر و رو شده.

مراد از مؤتفکات، شهرهای ویران شده و زیر و رو شده است.

تفسیر:

«أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: آیا به این منافقان خبر کفار پیشین به گوش شان نرسیده است؟ آن خبر و گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان شان و جزایی که در قبال آن در زمانیکه از پیامبران شان نافرمانی کردند با چه جزای مواجه شدند؟

قابل یادآوری است هر کسیکه از تاریخ عبرت نگیرد باید توبیخ شود. «أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» بهترین درس برای زندگی امروز، عبرت از تاریخ گذشتگان است.

الله متعال در این آیه مبارکه از آن پیشینیان و گذشتگان فقط شش گروه از پیشینیان را ذکر میکند که اعراب فی الجمله اخبارشان را شنیده و از داستان هایشان آگاه بودند.

«قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ»:

اول: خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

دوهم: خبر قوم «عاد» که به وسیلهی تندباد نابود گردیدند.

سوم: خبر قوم صالح، «ثمود» که به وسیلهی غرش صاعقه از میان رفتند.

«وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ»

چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که نعمت ها از آنان سلب شد و به جای آن مورد عذاب قرار گرفت و الله متعال پشه را بر آنان مسلط کرد، و نمرود ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ»

پنجم: خبر «أصحاب مدین» قوم شعیب که به عذاب «یوم الظلة» (روز سایه شدند)، زلزله آنان را فروگرفت و نابود شدند.
«وَأَلْمُؤْتِفِكَاتِ»:

ششم: خبر «أهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط، که خداوند متعال با سنگباران با سنگ‌هایی از نوع سجیل به هلاکت‌شان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«مؤتکفات»: از «انتکاف» به معنای زیر و رو شدن است که در این جا اشاره به سه آبادی محل زندگی قوم لوط دارد که با عذاب زیرورو شد.

«أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبران‌شان آن گروه‌ها و طوایف شش‌گانه با معجزات روشنی به نزد ایشان آمدند، اما آنان را تکذیب کردند.

ملاحظه میشود که: قهر الهی در طول تاریخ بشریت همیشه؛ پس از اتمام حجت به وقوع پیوسته است.

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ»: الله متعال آنها را از روی ظلم و ستم نابود نکرد، بلکه در مقابل گناهانشان آنها را نابود کرد.

«وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (70)»: اما آنها با ارتکاب نافرمانی و کفر به خود ستم کردند.

به سبب کفر به الله متعال و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش. بناءً باید گفت که: سرپیچی از دستورات الهی، ظلم به خویشتن است. همچنان قابل یادآوری است که: انسان دارای اختیار است و میتواند در برابر همه‌ی معجزات، خودش تصمیم بگیرد. ولی میخواهم این مطلب را به تمام وضاحت بیان بدارم که؛ قهر الهی به خاطر اصرار و استمرار بر ظلم است. الله متعال هیچکس را بدون سبب و بی موقع و بی موجب سزا نمی دهد مردم خود گناه میکنند و لابد عذاب الهی بر آنها فرود می‌آید. که از الله متعال استدعا میداریم که الهی ما را از عذاب الهی در امان بدارد. آمین یارب العالمین.

نگاهی موجز به دروس حاصله از این آیات:

دورویی و نفاق، دردی بی درمان و ریشه دار است و کسانی که این صفت پست را دارند، در هر عصر و دورانی با منافقان پیشین و پسین، یکسانند و در مقابل کار نیک دستانشان را فرو می‌بندند. [منافقون 7/].

آنان، گرفتار عذاب اند: 1- عذاب آتش خاموش نشدنی دوزخ. 2- در آن ماندگار بودن. مکافات و مجازات از جنس کردار انسان است: طوری که در ایه متبرکه آمده است: «نسوا الله فنسيهم 67»: آنان، فرمان خدا را فراموش کردند، خدا نیز رحمت خود را از آنان بر گرفت. [جزاء سیئة سیئة مثلها شوری/ 40]، [جائیه/ 34] (بنقل از تفسیر فرقان)

علت هشدار عذاب به کافران و منافقان در هر عصری، مشترک است؛ و آن، این که: متاع و زیورهای فانی دنیا را بر جهان آخرت، ترجیح می دهند و با شیوه های نادرست از آن استفاده میکنند و از مکر، حيله، تزوير، خیانت و تکذیب پیامبران، خود داری نمی ورزند. آیهی «كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: بر مشروعیت قیاس و الحاق اشباه و نظایر، دلالت میکند و آیهی «فاعتبروا يا أولي الأبصار» مؤکد آن است. [حشر/ 2].

در قیامت کافران، از مزد و پاداش کردارشان محروم اند: «أولئك الذين حبطت أعمالهم»، «وَأولئك هم الخاسرون».

نابودی ملل پیشین به سبب ستم و کفر پیشگی و تکذیب کردن پیامبران، مایه‌ی عبرت و پند و اندرز خردمندان است.

کیفر بدون ارتکاب گناه ممکن نیست: «فما كان الله ليظلمهم»: خداوند، آنان را نابود نکرد، مگر آنگاه که پیامبران را فرستاد و آن ملل نافرمانی کردند و به کارهای موجب کیفر دست زدند. پس، خودشان ستمگر بودند و نابودی خود را فراهم آوردند.

خواننده محترم!

بعد از این که الله متعال اوصاف زشت و ناپسند منافقان را به بیان گرفت، اینک به دنبال آن در آیات متبرکه (71 الی 72) در باره صفات ستوده‌ی مؤمنان و مکافات اخروی آنان، بحث بعمل می‌آورد.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته امر می‌کنند و از کارهای بد و ناپسند منع می‌کنند، و نماز را برپا می‌کنند، و زکات می‌پردازند، و از الله و پیامبرش اطاعت می‌نمایند؛ یقیناً الله آنان را مورد رحمت خویش قرار میدهد؛ زیرا خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أولياء»: جمع ولی، سرپرستان، یاران و پشتیبانان، دوستداران.
أولياء بعض: یاران یکدیگرند. حکیم: فرزانه، کسیکه هرچیزی را در جای خود قرار میدهد و تمام کردار و رفتارش عین صواب و صلاح است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:
«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: مردان و زنان مؤمن دوست و یاور و پشتیبان یکدیگرند. یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطوفت دوجانبه، با همدیگر متحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به الله متعال است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آنگاه انگشتان‌شان را در یک دیگر داخل کردند».

بناءً باید گفت که جوامع اسلامی مؤمنان، نسبت به یکدیگر از طرف خداوند، حق ولایت و نظارت همراه با محبت دارند و بی‌تفاوت نیستند.
أمر به معروف ونهی از منکر که بر همه‌ی مردان و زنان با ایمان واجب است، برخاسته از حق ولایت بر یکدیگر است.

«يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»: ایمان در اصلاح فرد و جامعه، نقش به‌سزایی دارد، این‌ها همواره مردم را به خیر و نیکی مورد رضایت الله دعوت می‌کنند و آنان را از هر عمل ناپسند که قهر و غضب الله متعال را برانگیزد منع می‌کنند. یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید الله سبحان و تعالی و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است و از هر منکری اعم از عمل بد، گفتار زشت و حالات نادرست نهی می‌نمایند. یعنی آنها به عکس منافقین هستند که به ناپسندی امر و از نیکی نهی می‌نمایند.

«وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: و نماز را بر کاملترین وجه آن اقامه میکنند. «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» به خاطر جلب رضایت خدا زکات را به مستحقان می‌دهند.

«وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: و از الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم با انجام او امر و اجتناب از نواهی اطاعت میکنند، «أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ» این‌هایی که دارای چنین صفاتی‌اند به زودی خدای تعالی آنها را با تحقق وعده خود مبنی بر ثواب و پاداش رحم میکند و هرگونه عذاب را از آنها بازمی‌دارد و نجات‌شان می‌دهد و به این ترتیب هر آنچه را طلب کرده‌اند برای آنها محقق می‌سازد و آنها را از هر ترس و هراسی در امان می‌سازد و از حکمت او تعالی ثواب دادن نیکوکار و کيفر دادن بدکار است.

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ»: همانا الله غالب و مقتدر است و کسی که از او اطاعت کند مغلوب نمیشود. و هر کس از او نافرمانی کند دلیل می‌گردد. «حَكِيمٌ (71)» حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد. و در بخشش و انتقام حکمت را رعایت می‌کند. باید متذکر شد که: امر به معروف و نهی از منکر، اقامه‌ی نماز، پرداخت زکات و اطاعت از الله و رسول، وظيفه و عملکرد دائمی مؤمنان است. «يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ، يُقِيمُونَ، يُؤْتُونَ، يُطِيعُونَ» (فعل مضارع رمز استمرار را بیان داشته است).

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: بعد از این که الله مؤمنان را به عنوان یاران یکدیگر توصیف کرد، پنج امر را برای جدا کردن مؤمن از منافق آورده است: منافق به منکر امر نموده و از معروف نهی میکند، جز با حالت سستی و تنبلی به نماز بر نمی‌خیزد، از زکات و سایر واجبات دریغ می‌ورزد و اگر دستور رفتن به جهاد را دریافت کند، تخلف می‌ورزد و دیگران را باز می‌دارد. اما مؤمن به عکس آن به معروف امر و از منکر نهی میکند، نماز را به شیوه‌ی اکمل آدا میکند، زکات را پرداخت میکند و به اطاعت خدا و پیامبر می‌شتابد، از این رو خدا صفات مؤمنان و منافقان را در ترازوی موازنه قرار داده و می‌فرماید: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، همان طور به مقایسه‌ی آتش جهنم و بهشت پرداخته که مقایسه و موازنه‌ای لطیف است. (تفسیر رازی ۱۳۰/۱۶).

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲)

الله به مردان و زنان باایمان باغهایی از بهشت وعده داده است که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها جاری است در آن همیشه خواهند بود و [نیز] قصرهای پاکیزه در بهشتهای جاودان [به آنان وعده داده است] و رضا و خشنودی الله از همه چیز بزرگتر است. (در حقیقت) این است کامیابی بزرگ. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جنت»: جمع جنت: باغ انبوه و در هم فرورفته که زمین اطراف خود را فراگرفته باشد. «مساکن»: جمع مسکن، سراها، منازل. «طیبه»: پاکیزه، زیبا، گهرا و جذاب. «جنت عدن»: اسم خاص، برای جایگاهی در بهشت و منزلی از منازل آنجاست. مانند فردوس، به دلیل: «جنت عدن التي وعد الرحمن» [مریم/۶۱]. «رضوان»: خشنودی و خرسندی.

تفسیر:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»:

در مقابل ایمان به مؤمنان و عده‌ی باغ‌هایی را داده است که درختانش برگ سایه دار دارند، و از زیر درختانش نهرهای آب جاری است. خَالِدِينَ فِيهَا برای همیشه در آن اقامت می‌کنند. نعمت‌هایش زوال‌پذیر و نابود شدنی نیست.

خداوند متعال به مردان و زنان مؤمن و عده نموده تا آنها را وارد بهشت‌هایی سازد که درختانش برگ سایه دار دارند، و از زیر درختانش نهرهای آب جاری است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»: برای همیشه در آن اقامت میکنند. نعمت‌هایش زوال‌پذیر و نابود شدنی نیست. و این نعمت برای همیشه ماندگار و جاوید بوده که بزرگترین امتیاز بهشت، خلود در آن و جاودانگی نعمت‌های آن است.

«وَمَسَاكِنٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»: و نعمتی مستمر در قصرهای آباد، نیکو و منازل جذاب و زیبا در بهشت خُلد است که توأم با اقامت دائم بدون انقطاع، بدون کدورت و إخراج خواهد بود.

زندگی آخرت تنها معنوی نیست، بلکه مادی و جسمانی است. مسکن خوب، وقتی ارزشمند است که در منطقه‌ی خوب باشد.

مفسر حسن میفرماید: عبارتند از کاخ‌های ساخته شده از مروارید و یاقوت قرمز رنگ و زبرجد. (تفسیر کشاف ۲/۳۸۹).

«جَنَّاتِ عَدْنٍ»: طبق روایات، بهترین و شریف‌ترین منطقه‌ی بهشت و جایگاه پیامبران و صدیقان و شهداست، منطقه‌ای که از نظر خوبی، به خیال کسی خطور نکرده است.

«عدن» به قول راجح: نام شهری در بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابو هریره س آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول الله! بهما از بهشت بگویند که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هرکس که به آن در آید، خوش برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه در آن میماند و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود».

«وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»: و علاوه بر این‌ها برای آنها رضوانی بزرگتر از هر نعمتی، از جانب خداست.

زیرا او جای سعادت و نعمت، و امنیت از خشم پروردگار درکسب رضوان الهی است بناءً باید گفت که: لَدَّتْ هَیْ مَعْنَوِی، بالاتر از لَدَّتْ هَی مَادِیْ بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابی سعید (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت میفرماید: ای اهل بهشت! میگویند: لیبک ای پروردگارا! ما به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. میفرماید: آیا راضی شدید؟ میگویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی‌که تو به ما چیزهایی بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عطا نکرده‌ای؟ میفرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ میگویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟

میفرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم». «ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (72)»: و این پیروزی مییابد که هیچ پیروزی و سعادت دیگری با آن برابری کرده نمی‌تواند، جایی که در آن راحت نفس و روشنی چشم و سرور خاطر و بهره جسم توأم با مقام نیکو و قرارگاه خوب است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (73 الی 78) موضوع جهاد علیه کافران و منافقان، ثعلبه بن حاطب مورد بحث قرار گرفته است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (٧٣)

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است. (٧٣)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ»: ای پیامبر با کافران و منافقان با مال و جان و زبان خویش جهاد کن و بر آنها با عمل و قول خود سخت بگیر تا حق از آزار و اذیت آنها در امان بماند.

در این آیه مبارکه میفرماید که: هم با دشمنان آشکار خارجی مبارزه کنیم، «جَاهِدِ الْكُفَّارَ»، هم با دشمنان پنهان داخلی. که همانا «وَالْمُنَافِقِينَ» که منافقین هستند. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی با کفار با شمشیر و با منافقین با زبان ستیز کن. «وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» با جهاد و جنگ و تهدید، بر آنان سخت بگیر.

با در نظر داشت اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم، سرچشمه‌ی رحمت است، ولی به خاطر کفر و نفاق دشمنان، مأمور به خشونت می شود.

«وَمَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»: مرجع آنها به سوی دوزخ است مسکن و جایگاهشان جهنم است. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (73)» و چه بد قرار گاهی است دوزخ. این ها نظر به عملکرد بد خویش برای همیشه در دوزخ جاودان خواهند بود. واقعیت همین است که منافق، بدعاقبت است.

ابن کثیر از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم با چهار شمشیر مبعوث گشته است: شمشیری برای مشرکین: «فَإِذَا أَسْلَحَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» وقتی ماه‌های حرام سپری شد، با مشرکین بجنگید. و شمشیری برای اهل کتاب: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» و شمشیری برای منافقین. «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» و شمشیری برای طاغیان و گردنکشان. «فَقَاتِلُوا الَّذِينَ تَبَغَّيْتُمْ حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ». (مختصر ابن کثیر ١٥٦/٢). آنگاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته میشود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن جریر طبری است.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: جهاد عبارت از منتهای کوشش است. در دفع چیزهای ناپسند گاهی به سلاح؛ وقتی به شمشیر؛ زمانی به قلم؛ نزد جمهور امت در مقابل منافق (که لساناً به اسلام معترف است و از دل مسلمان نمیباشد) جهاد بالسيف مشروع نیست و در عهد نبوت نیز چنین نشده ازین جهت لفظ جهاد در این آیت به معنی عام می باشد یعنی با زبان با شمشیر با قلم به هر چه مصلحت باشد جهاد شود بعضی علماء برآن اند که اگر نفاق منافق تمام آشکار شود با وی نیز باید به شمشیر جهاد کرد؛ بهر حال چون در غزوه تبوك نفاق منافقین سرتاسر آشکار شد در این آیت هدایت آمد که نسبت به آنها به سختی رفتار کنند، پیامبر صلی الله علیه وسلم چون فطرت بس ملایم و مهربان داشت. «فَمَا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران، آیه 159) و این حکم از

بارگاه الهی به وی شده بود که «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 215 شعرا) و منافقان به ظاهر در زمره مؤمنان بودند حضرت پیغمبر در باره آنها نیز به عفو و مهربانی رفتار میکرد اما، هنگامی که در تبوک عناد و عداوت خویش را آشکار کردند و از ناموس حیا گذشتند فرمان الله متعال به پیغمبر در رسید که اکنون با منافقان به سختی رفتار کند این بدکاران به نرمی و ملایمت راه حق را نمی‌پذیرند.

انواع جهاد:

در تفسیر فرقان آمده است که: جهاد سه نوع است: 1- جهاد با دشمن آشکار و رودر رو 2- جهاد با شیطان، جهاد با نفس بدفرمای هوسها. [توبه/۴۱]، [حج/۷۸]. 3- جهاد با کفار و دشمن آشکار که به مسلمانان و آب و خاک و سرزمینشان یورش می‌آورند، این جهاد، به وسیله‌ی اسلحه‌ی زمان، پیش میرود؛ اما جهاد با منافقان و دو چهرگان با قدرت بیان و اقامه‌ی حدود بر آنان است. حال اگر منافقان هم در صف دشمنان جنگی قرار گرفتند، باید آنان را نیز با اسلحه و امکانات زمان، جواب داد. منافقان در برگشت از نبرد تبوک قصد جان پیامبر را کردند؛ اما به آرزو نرسیدند.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

(منافقان) به الله قسم می‌خورند که (سخن کفر) نگفته‌اند، در حالیکه بدون شک سخن کفر را گفتند، و پس از (اظهار) اسلامشان کافر گشته‌اند و عزم انجام کاری را نمودند که آنرا حاصل کرده نمیتوانند، و به اعتراض نپرداختند مگر به سبب آن که الله آنان را از فضل خود توانگر ساخت و پیغمبرش. پس اگر (از نفاق) توبه کنند برایشان بهتر است، و اگر روی بگردانند الله در دنیا و آخرت آنان را به عذابی دردناک مبتلا میکند و آنان در روی زمین هیچ کارساز و مددکاری نخواهند داشت. (۷۴)

تفسیر :

«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا»: قبل از همه باید گفت که: دروغگویی و قسم خوردن به دروغ، از نشانه‌های منافق است. طوریکه می‌فرماید: منافقان قسم یاد می‌کنند خبرهایی که راجع به سب و طعن‌شان نسبت به دین به تو رسیده را نگفته‌اند، آن‌ها در این ادعای خود دروغ می‌گویند. این منافقان سخن کفر را بر زبان آورده و پیامبر صلی الله علیه وسلم را دشنام دادند و در دینش طعن زدند و به این ترتیب از اسلام بیرون شده و نتوانستند کاری را که بر آن مبنی بر قتل پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم هنگام بازگشت از تبوک عزم کردند انجام دهند.

قتاده گفته است: این آیه مبارکه در باره‌ی ابن سلول نازل شده است؛ یک نفر از طایفه‌ی جهنه و یک انصاری به نزاع برخاستند: مرد جهنی بر مسلمان انصاری غالب آمد. ابن سلول به جماعت انصار گفت: آیا برادر خود را یاری نمیدهید؟ به خدا قسم داستان ما و محمد همان ضرب المثلی است که می‌گوید: سگ را چاق کن تا تو را بخورد. یک نفر از مسلمانان مسأله را به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم گزارش داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصی را به دنبال ابن سلول فرستاد. ابن سلول قسم خورد که چنان چیزی را نگفته است، آنگاه

این آیه نازل شد. (مراجعه شود به محاسن التأویل ۳۲۰۴/۸. محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی (المتوفی: 1332هـ)).

«وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ»: کلمه‌ی کفر عبارت است از سخنان ابن سلول که گفته بود: «اگر به مدینه برگشتیم شریف و محترم پست را بیرون می‌کند».

«وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»: و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند یعنی: بر فرض صحیح بودن اسلام‌شان، آنچه را که موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند، «وَهُمْ أُولُو الْأَرْحَامِ» و قصد کاری را کرده‌اند که موفق به انجام آن نشدند. مفسران می‌نویسند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگام مراجعت از تبوک، جداً از لشکر اسلام از راهی عبور می‌کرد که بر فراز کوه واقع بود تخمیناً دوازده تن از منافقان در حالیکه روهای خویش را پوشیده بودند؛ خواستند در تیره‌گی شب به حضرت وی گزندی رسانند یا از کوه فرود افکنند حذیفه و عمار در موکب (گروه سواران یا پیاده‌گان) پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بودند؛ عمار محصور شد و حذیفه چنان جنگ کرد که روی شترانشان را باز گردانید؛ چون منافقان روهای خویش را پوشیده بودند حذیفه و عمار آنها را شناختند پیامبر صلی الله علیه وسلم به حذیفه و عمار يك يك آنها را تشریح فرمود و امر کرد آنها اظهار نکنند در «وَهُمْ أُولُو الْأَرْحَامِ» اشارت است به این واقعه نیت ناپاکی که آنها نمودند به فضل خدا انجام نشد بعضی علماء گویند وقتی میان لشکر اسلام نزاع افتاد منافقان کوشیدند نزاع مهاجر و أنصار را دامن زنند اما، ناکام ماندند و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را اصلاح فرمود. (بنقل از تفسیر کابلی) همچنان امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه‌ی 74 سوره ی توبه نوشته است؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از بازگشت از غزوه تبوک مورد هجوم دوازده نفر قرار می‌گیرند که آن دوازده نفر جزو منافقانی بودند که به ظاهر خود را میان مسلمانان جا زده بودند و در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمار و حذیفه رضی الله عنهم امر نمود تا آن دوازده نفر را تعقیب نمایند سپس آنها نیز آن دوازده نفر را شناسایی کرده و به پیامبر صلی الله علیه وسلم گزارش دادند ولی ایشان بدانها فرمود که این موضوع را کتمان کنند.

«وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» از پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب جویی نکرده‌اند جز به خاطر این که خدا آنها را با برکت و فضل خود از دیگران بی نیاز کرده است و پیامبر جز بی نیازی از آنان گناهی ندارد. چنین عبارتی وقتی گفته می‌شود که طرف بی گناه باشد. سپس الله متعال از آنها خواست توبه کنند.

و فرمود: «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ» اگر از نفاق توبه کنند، توبه و رجوعشان برای آنان بهتر و برتر است. ملاحظه می‌داریم که: راه توبه حتی برای آنان که نقشه قتل پیامبر را کشیدند، باز است.

«وَإِنْ يَتَوَلَّوْا» و اگر از توبه اعراض و بر نفاق اصرار ورزند، «يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا» خداوند آنان را عذاب میکند به عذابی دردناک در دنیا «فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» در دنیا از طریق کشته شدن و به اسارت در آمدن آنها را عذاب میدهد و در آخرت با آتش و خشم خدای توانا.

برخی از مفسران می‌نویسند که: عذاب منافقان در دنیا؛ بی‌پناهی، سرگردانی و وحشت درونی است که همواره مضطربند. «وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (74)» و برای

آنها هیچ دوستداری نیست تا حفظشان کند و به آنها منفعت برساند و هیچ یاری دهنده‌ای نیست تا عذاب را از آنها دفع کند.

شان نزول آیه 74:

565- ک: ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: جلاس بن سوید بن صامت از کسانی بود که در غزوة تبوک از دستور نبی کریم (سرپیچی کردند و گفتند: اگر این مرد راستگو باشد بدون تردید ما از خران پست‌تریم.

عمیر بن سعید این سخن او را به رسول الله رساند. جلاس در حضور رسول الله سوگند یاد کرد که این سخن را نگفته است. خدای متعال آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» را نازل کرد. گفته اند: او پشیمان شد و توبه کرد و به توبه خود پایبندی خوبی نشان داد.

568- ک: ابن ابوحاتم از انس بن مالک روایت میکند: نبی اکرم (مسلمانان را پند و اندرز میفرمود که شخصی از منافقان گفت: اگر گفتار این آدم راست باشد ما از خران هم پست‌تر و بدتریم. این سخن را زید بن ارقم شنید و به گوش پیامبر رساند، اما آن شخص گفتار خویش را انکار کرد. همان وقت آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...»، نازل شد (بیهقی در «دلایل» 4 / 57 از موسی بن عقبه از عبدالله بن فضل از انس روایت کرده اسناد این قوی نیست از جهت اسماعیل بن ابواویس. به فتح القدير 1202) مراجعه شود.

569- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: روزی رسول الله (در سایه درختی در میان گروهی از مسلمانان نشسته بود، گفت: کسی نزد شما می‌آید که با چشمان شیطانی نگاه می‌کند. سپس مردی چشم‌آبی پدیدار شد، رسول الله او را به حضور خواست و گفت: تو و یارانت چرا مرا دشنام می‌دهید؟ آن شخص رفت و رفقای خویش را به حضور مبارک پیامبر آورد.

آنها قسم یاد کردند که چنان سخنی نگفته اند و پیامبر ایشان را عفو کرد. در این باره آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» نازل شد (طبری 16988، طبرانی 12307، احمد 2407 و 3277 از ابن عباس روایت کرده اند. هیثمی در مجمع الزوائد 11407 میگوید: «این حدیث را احمد و بزار روایت کرده اند، راوی‌های آنها راوی صحیح است» به فتح القدير 1203 مراجعه شود.

570- از قتاده روایت کرده است: دو نفر - یکی از قبیله جهینه و دیگری از بنی غفار - باهم درگیری و نزاع پیدا کردند. جهینه با أنصار هم پیمان بود و غفاری بر جهینی غالب شد. ابن سلول به طایفه اوس گفت: برادر خود را یاری نمایید، به خدا سوگند مثل ما و این‌ها آنچنان است که گفته اند سگ خود را فربه کن تا پاره‌ات کند. اگر به مدینه برگردیم عزیزان و گران‌مایگان آن دیار، زبunan و فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد. یکی از مسلمانان پیامبر را در جریان ماقع گذاشت. پیامبر ابن ابی را به حضور خواست و جریان را از او جویا شد، ولی وی قسم یاد کرد که این سخن را هرگز نگفته است. آیه: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» در آن مقام نازل شد (طبری 16989 از قتاده به صورت مرسل روایت کرده است).

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لِنِ اَتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

و از آنان (منافقین) کسانی اند که با خدا عهد کرده اند که اگر از کرم خویش (مال و ثروت) به ما عطا کند حتماً صدقه می‌دهیم و از نیکان خواهیم شد. (٧٥)

تفسیر :

باید گفت که در این آیات متبرکه: بحث درباره‌ی منافقین ادامه مییابد. اسرار آنها را افشا می نماید و احوال آنانرا برملا میسازد، و آنها را به عنوان خطری برای اسلام و مسلمین معرفی میکند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ»:

و از منافقان کسانی‌اند که با الله تعهد و پیمان می بندند، «لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ» که اگر الله متعال به ما از فضل و کرمش روزی فراوان دهد، «لَنُصَدِّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (75)» ما حتماً صدقه واجب و سایر حقوق مالی را به فقرا و بی‌نویان ادا خواهیم کرد و بر آنچه الله متعال از قبیل انجام طاعات و دوری از گناهان امر نموده، راست و برابر خواهیم شد.

شان نزول آیه 75 - 77:

573- طبرانی، ابن مردویه، ابن ابوحاتم و بیهقی در «دلائل» با سند ضعیف از ابوامامه روایت کرده اند: ثعلبه بن حاطب گفت: ای رسول خدا، به درگاه پروردگار دعا کن که مرا مال فراوان نصیب گرداند. پیامبر گفت: وای بر تو ای ثعلبه! دارایی اندکی که شکر آن را به جا آوری بهتر است از فراوانی که تو آن به جا آوردن شکر آنرا نداشته باشی. ثعلبه گفت: به الله پاک سوگند، اگر خدا روزی مرا زیاد کند حق هر صاحب حقی را به او میرسانم. پیامبر او را دعا کرد. او گوسفند خرید و تعداد گوسفندان چنان فزونی یافت که کوچه‌های مدینه بر آنها تنگ شد. مدتی بعد، ثعلبه چنان فریفته مال دنیا شد که تنها برای ادای نمازهای پنجگانه به مسجد می‌آمد و پس از اقامه نماز دوباره به طرف گوسفندان خود بر می‌گشت، تعداد گوسفندان او روز به روز بیشتر شد تا آنجا که چراگاه‌های اطراف مدینه گنجایش آنها را نداشت و او آنقدر به مال و دارایی پرداخت و از مسلمانان کناره گرفت که تنها هفته‌ای یکبار برای ادای نماز جمعه حاضر می‌شد و سپس به شتاب دنبال گوسفندان می‌رفت. گوسفندان او زیادتر شدند و او تمام وقت متوجه آنها گردید و نماز جمعه و نمازهای جماعت را نیز ترک گفت. در آن زمان خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا (توبه: 103) نازل شد. پیامبر دو نفر را طی نامه‌ای مأمور جمع‌آوری زکات کرد. آن‌ها نزد ثعلبه آمدند و نامه فرستاده خدا را برایش خواندند. او گفت: فعلاً پیش دیگران بروید وقتی از کار بقیه فراغت حاصل کردید نزد من بیایید، ایشان نیز چنان کردند. آنگاه ثعلبه گفت: زکات جز خواهر جزیه چیز دیگری نیست. آن‌ها به مدینه برگشتند، پس خدا آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (75) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (76) فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (77)»، را نازل کرد.

مفسران می افزایند: یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... و این آیه نازل شده است. راوی میگوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول الله صلی الله علیه وسلم تقدیم کرد و گفت: یا رسول الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. اما رسول الله خطاب به وی فرمودند: الله متعال مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول الله از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدیق (رض) نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت،

بعد از او، عمر(رض) و عثمان(رض) نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان(رض) مُرد.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾

پس چون (الله) از فضل خویش به آنان بخشید بدان بخل ورزیدند و سرپیچی کردند، و روی گردان شدند. (٧٦)

تفسیر :

«فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»: وقتی خداوند متعال بر آنها با دادن روزی فضل و کرم کرد و آنها را بعد از فقر بی‌نیاز ساخت، «بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (76)»: دست به بخالت زدند از انفاق آن دریغ ورزیده و پیمان را نقض و از اطاعت الله و پیامبرش سرباز زدند. در حالیکه بر این اعراض خویش مصر و احرار کننده بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

پس در عقب عهدشکنی‌شان (و به سزای آن، الله) نفاق را در دل‌هایشان باقی گذاشت تا روزی که با او ملاقات کنند، به سبب اینکه در چیزی که با او وعده کرده بودند وعده خلافی کردند و به سبب اینکه دروغ می‌گفتند. (٧٧)

تفسیر :

«فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ»: این بُخل منجر به رُسوخ نفاق در قلب های آنها تا هنگام مرگ شد، چون پیمان خویش را با الله متعال شکستند و دست به وعده خلافی زده، واضح است که خلف وعده با الله متعال و بخل نسبت به محرومان، انسان را بدعاقبت می‌کند.

از جمله «فِي قُلُوبِهِمْ»: برمی‌آید که نفاق، درجاتی دارد: نفاق زبانی، نفاق رفتاری و نفاق قلبی. «بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (77)» و با اظهار غیر از آنچه در نهادشان بود دروغ گفتند و سوگند دروغ یاد نمودند و دست به مکر و حيله زدند. پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرفی کرده‌اند. در نهایت امر در می‌یابیم که: سرچشمه‌ی همه بدبختی‌های انسان، خود اوست.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾

آیا ندانستند که الله رازهای پوشیده و سخنها پنهانی آنها را می‌داند، و اینکه الله از همه غیوب (و پنهانیها) آگاه است. (٧٨)

تفسیر :

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ»: استفهام برای توبیخ و سرزنش است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی‌دانند که الله متعال بر آنچه در دل های خود از قبیل کفر و دشمنی پنهان می‌دارند مطلع است و اوتعالی اقوال آنها را که در نهان و در بین خود راجع به دشنام دین و طعن پیامبر اُمی می‌گویند اطلاع دارد.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: منافقان برای مخفی نگهداشتن توطئه‌های خود تلاش میکنند، ولی خداوند آنان را به اسرارشان هشدار می‌دهد و شناخت ناقص، به سبب عملکرد ناقص است.

«وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (78)»: و خداوند دانای غیبهاست پس هیچ چیز و یک ذره از جمله آنچه که از منافقان سر می زند بر وی مخفی نمی ماند. واقعیت اینست که: اگر انسان بداند که الله متعال از آشکار و پنهان او آگاه است، تقوایش زیاد شده، نفاقش از بین می رود و توبیخ نمی شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (79 الی 82) در مورد موضوعاتی از قبیلی عیب جویی منافقان از کارهای نیک مؤمنان و سزای آنان، خانه نشینان و تخلف کنندگان از جهاد (غزوه تبوک)، بحث بعمل آمده است.

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

کسانیکه بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب] از روی میل صدقات [مستحب نیز] میدهند عیب می گیرند و [همچنین] از مردمانی که جز به اندازه توانشان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی یابند، عیبجویی می کنند و آنان را مسخره میکنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد (سزای استهزاء کنندگان را به آنها میدهد) و برای آنان عذاب دردناکی است. (٧٩)

تفسیر:

«الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ فِي الصَّدَقَاتِ»: مسخره کردن، که بمثابة کار همیشگی منافقان میباشد، خودشان حاضر نیستند به مردم کمک کنند، در مقابل سعی می ورزند؛ کمک های دیگران را هم زیر سؤال و مسخره کردن قرار دهند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: این منافقان کسانی اند که دست به عیبجویی مؤمنانی می زنند که از ته دل و داوطلبانه صدقه و تبرع میدهند. باید متذکر شد که: تضعیف روحیهی کمک کنندگان به جبهه، حرام و کاری منافقانه است. منافقان بدین ترتیب می خواهند با تبلیغات و استهزاء، مردم را نسبت به جهاد دلسرد و بی انگیزه کنند.

«وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ»: اگر مقدار اندکی تصدق کنند، می گویند این مقدار اندک در تجهیز لشکری بزرگ چه نفعی دارد؟! و اگر بسیار صدقه دهند می گویند اینکار را از روی ریا انجام می دهند و به این ترتیب نه صاحب اندک را معذور می دانند و نه ممنون کسی هستند که تصدق بسیار کرده است.

بصورت کل ملاحظه میداریم که در دید و منطق منافقان مقدار مال مهم است، نه انگیزه ها و خصلت ها، لذا إنفاقِ أُنْدَكَ را بر فقیران مؤمن، مورد انتقاد قرار میدهند.

ولی در مقابل بر ما است تا آنچه بر ما لازم است باید بدان عمل کنیم و از استهزای دشمن خوف و ترسی نداشته باشیم. «لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ» زیرا پروردگار با عظمت جزای آنان را می دهد. در ضمن قابل تذکر است که در شرع اسلامی مسئولیت هرکس به اندازهی توان اوست.

مفسر طبری از ابن عباس (رض) روایت کرده است که عبدالرحمن بن عوف چهل اوقیه طلا را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد و یک نفر از انصار فقط یک صاع خرما آورد، منافقین گفتند: عبدالرحمن از روی ریا آن را آورده است. و خدا و پیامبر از آن صاع خرما بی نیازند. آنگاه آیهی «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» نازل شد؛ (طبری ۱۰/۱۹۴). یعنی الله در مقابل مسخره و ریشخندشان آنها را مجازات می کند. یعنی الله متعال سزای طعن و استهزاءشان

را داد اگر به ظاهر روزی چند به آنها مهلت داده شد که تمسخر نمایند در حقیقت بنیاد سعادتشان قطع میشود و عذاب الیم آماده‌شان است. «وَأَلْهَمُوا عَذَابُ الْيَمِّ (79)» عذابی دردناکی را خواهند چشید که عبارت است از عذاب روز آخرت.

قابل یادآوری و دقت است که: مال و ثروت داشتن، شرط انفاق نیست، باید إخلاص، ایمان و سخاوت داشته باشیم. در آیه 79 خواندیم که ثعلبه با آن همه ثروت، حق واجب الهی را نپرداخت و ابو عقیل که کارگری ساده بود، با اخلاص چند عدد خرما را به جبهه‌ی اسلام کمک کرد.

شان نزول آیه 79:

در بیان سبب نزول این آیه مبارکه آمده است: زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم، مسلمانان را ترغیب نمود که صدقه دهند عبدالرحمن ابن عوف چهار هزار درهم یا دینار حاضر آورد، عاصم بن عدی یکصد وسق خرما که قیمت آن نیز به چهار هزار درهم بالغ میشد تقدیم نمود؛ منافقان گفتند اینها به خود نمائی این مبالغ را میدهند یکی از بینوایان اصحاب ابو عقیل حجاب که برنج و مشقت آمدنی اندکی داشت صاعی از تمر صدقه نمود، منافقان به استهزاء شروع کردند و گفتند وی میخواهد بینی خود را به خون به مالدا تا در زمره شهدا داخل شود از یک پیمانه خرمای اوچه ساخته میشود، خلاصه اگر اندک صدقه میدادند یا زیاد از زخم زبان آنها در امان نمی ماندند یکی را طعنه میدادند و آن دیگر را تمسخر میکردند، «سَخَرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» یعنی الله متعال سزای طعن و استهزاء شان را داد اگر به ظاهر روزی چند به آنها مهلت داده شد که تمسخر نمایند در حقیقت بنیاد سعادتشان قطع می شود و عذاب الیم آماده‌شان است.

575- بخاری و مسلم از ابومسعود (عقبه بن عمرو) (روایت کرده اند: هنگامی که آیه صدقه نازل گردید ما صدقات را بر پشت خود حمل می‌کردیم و می‌آوردیم. مردی آمد و اموال فراوانی را صدقه داد. برخی گفتند: او این عمل را از روی ریا کرد. دیگری آمد و یک صاع (معادل 04 / 2948 گرم. (فرهنگ دهخدا) خرما صدقه داد. همان‌ها باز گفتند است. پس آیه «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ...» در باره آنان نازل شد (صحیح است، بخاری 1415، مسلم 1018، نسائی در «تفسیر» 243 و ابن ماجه 4155 روایت کرده اند. فتح القدير 1207).

انفاق فقرا در غزوه تبوک:

فقرا و مستضعفان صحابه نیز از انفاق مال اندکی که در اختیار داشتند، دریغ نورزیدند و با احساس شرم آنچه در بساط داشتند، تقدیم نمودند؛ چنانکه ابو عقیل، نصف صاع خرما، آورد و برخی بیشتر و کمتر آوردند و مورد تمسخر منافقان قرار گرفتند.

مؤرخان می نویسند که: بسیاری از مسلمانان فقیر که مالی برای انفاق و همچنین توشه‌ای برای شرکت در جهاد نداشتند، بسیار اندوهگین گردیدند؛ چنانکه عَلَبَة بن زید، شبی را در نماز و گریه به صبح رساند و چنین می‌گفت: بارالها! امر به جهاد نمودی و بدان تشویق کرده‌ای و من چیزی ندارم که در کنار پیامبرت در جهاد شرکت کنم. بنابر این، من حقوقم را بر هر مسلمانی که در حق من ظلمی مرتکب شده است، صدقه می‌کنم و همه را می‌بخشم. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به او اطلاع داد که الله تمامی گناهش را آمرزیده است. (المجتمع المدني، عمری، ص 235).

بر اساس این داستان و محتوای آن علاوه بر اینکه نشانه‌هایی از إخلاص و محبت و شوق جهاد برای نصرت دین الله و انتشار دعوت آن در زمین مشاهده میشود، از لطف خدا نیز که شامل مؤمنان مستضعف گردد، نیز سخن گفته شده است. (محمد رسول الله، صادق عرجون، ج 4، ص 443).

یکی دیگر از این مستضعفان به نام واثله بن أسقع، حکایت خود را این گونه بیان میکند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم، مسلمانان را به سوی غزوة تبوک فراخواند، من نزد خانواده‌ام بودم. وقتی به مدینه آمدم، متوجه شدم که دسته‌هایی از صحابه بیرون شده بودند. در میان مردم به جستجو پرداختم و اعلان نمودم که چه کسی مرا بر مرکب خود سوار مینماید تا در عوض، سهم خود را از مال غنیمت به او بدهم؟ پیرمردی از انصار گفت: اگر تو را بر مرکب خود سوار نمایم و خوراک بدهم، سهمت از آن من است؟ گفتم: بلی.

گفت که پس به نام الله حرکت کن. بدین صورت من با او رهسپار تبوک شدم و همسفر بسیار خوبی برایم بود. و هنگامی که خداوند، ما را از غنایم برخوردار نمود. (واثله در سریه دومة الجندل با خالد بود.)، سهم من چند شتر بود؛ آنها را از نزد او آوردم تا به او بدهم. او مرتب آنها را از جلو و عقب نگاه کرد؛ سپس گفت: این‌ها همان غنیمت بدست آمده است که با من شرط گذاشته بودی؟ گفتم: بلی. گفت: عجب شتران فربه و خوبی است! آن‌گاه رو به من کرد و گفت: برادر زاده‌ام! شترانت را بگیر و برو، من سهم دیگری در نظر داشتم (هدفش اجر اخروی بود) (جامع الاصول، شماره 6188 - معین السیرة، ص 453).

بدین صورت واثله برای برخورداری از اجر اخروی، از سهم خود در دنیا صرف‌نظر نمود، اما آن مرد انصاری نیز به این دلیل که واثله از ثواب و پاداش اخروی برخوردار گردد، او را بر مرکب خویش سوار نمود و به وی خوراک و توشه داد. بنابراین، جامعه‌ای که بر اساس تعالیم الهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تربیت شده است، دارای چنین مفاهیم ارزشمندی است و تمامی افراد این جامعه، بر اساس معیارهای اصیل اسلامی تربیت شده‌اند و اعضای آن مکمل یکدیگرند. (معین السیرة، ص 453).

أشعریها نیز به سرپرستی أبو موسی أشعری آمدند تا پیامبر اکرم (ص) آنها را جهت شرکت در غزوه، تجهیز نماید، اما پیامبر نتوانست آنان را تجهیز نماید و سرانجام فقط سه شتر در اختیار آنها گذاشت. (المجتمع المدني، ص 236).

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾

(لذا ای پیغمبر)، چه برای آنها آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی (برابر است، چون) اگر هفتاد بار برای آنها مغفرت بخواهی الله هرگز آنها را نمی‌آمرزد، این (نیامرزیدن) به سبب آن است که آنها به الله و رسولش کفر ورزیدند و الله مردم فاسق (و کافر) را هدایت نمی‌کند. (۸۰)

تفسیر :

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»: ای پیامبر! اگر در حق این منافقان خواه استغفار کنید یا نکنید (طلب بخشودگی بکنی یا نکنی) آنها اهل و شایسته مغفرت نیستند، الله متعال هرگز آنها را نمی‌بخشد.

یعنی: طلب بخشودگی و عدم آن از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان طلب بخشودگی بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد. ملاحظه میفرماید که: گناه مسخره کردن و تمسخر در دین تا آنجاست که استغفار پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز کارساز نمی آفتد.

«إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»: اگر برای آن‌ها هفتاد مرتبه و بیشتر از آن هم یعنی به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، طلب مغفرت بکنی حق تعالی هرگز آنها را نمی‌بخشد. واقعیت همین است تا زمانیکه انسان در خود تغییر ایجاد نه کند و به اصطلاح در درون خود تحول نیآورد، دعای پیامبر نیز هم در حق اش کارساز نیست. مفسر زمخشری فرموده است: کلمه‌ی سبعون به صورت مثل درآمده و در سخنان عرب برای تکثیر به کار می‌رود؛ (تفسیر کشاف ۲/۲۹۵).

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»: به سبب این که آنها به صورتی بسیار ناپسند به الله و پیامبر کافرند؛ چون ایمان را ابراز می‌دارند و کفر را در نهاد دارند. باید گفت که: الله متعال، در هدایت بخل ندارد، متاسفانه منافقان از قابلیت افتاده‌اند. «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (80)»: و الله متعال گروه فاسقان را، آنانی که از طاعت او خارج شده‌اند، یعنی متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند. کفر، مانع مغفرت، و فسق، مانع هدایت است.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾

تخلف کنندگان از جهاد (غزوه تبوک) به نشستن خود در خانه‌هایشان بر خلاف رسول الله خوشحال شدند، و خوش نداشتند که با مالها و جانهایشان در راه الله جهاد کنند، و گفتند: (به پیروان خود) در گرما (به جهاد) بیرون مشوید، بگو: آتش جهنم بسیار گرمتر و سوزانتر است اگر می‌دانستند. (۸۱).

تفسیر:

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ»: آن دسته از منافقین که در غزوه‌ی تبوک، از پیامبر صلی الله علیه وسلم تخلف ورزیدند، و به عنوان مخالفت با فرمان او بعد از خروج آنها نشستند و بیرون نرفتند، یعنی آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و در نهایت شیطان لعین، آنها را از همراهی با رسول الله در غزوه تبوک بازداشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز به آنان اجازه فرمود تا در مدینه برجای شان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و تخلف از جهاد، شادمان شدند. «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ» واقعیت امر اینست که: شادی به خاطر نرفتن به جبهه و تخلف از فرمان پیامبر، نشانه‌ی نفاق است.

کلمه: «مخلفون» از خلف به معنی پشت سرکسی است که رفته است. «بِمَقْعَدِهِمْ» می‌گوید: این آیه به دو معناست: یعنی با نشستن خود، این‌جوزی در مورد آیه: «خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ» یا به معنی بعد از رسول الله و یا به معنی مخالفت با رسول الله است. (زادالمسیر، ج 3، ص 478).

این کثیر میفرماید: در این آیات الله، به نکوهش منافقانی پرداخته است که در غزوه تبوک همراه مسلمانان شرکت نکردند و ماندن در مدینه را بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم ترجیح دادند؛ چراکه که آنان، جهاد با مال و جان را در راه الله ناپسند دانستند و به یکدیگر گفتند: «لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ» در این گرما بیرون نشوید. خداوند به پیامبرش میگوید: در جواب آنها بگو: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا»: یعنی آتش دوزخ که به خاطر اعمالتان، منتظر شما است، گرمای بیشتر از این دارد. (تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 376).

«وَكِرْهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: سبب این نفرت منافقان از جهاد، حرص و بخل شان بر مال و جان، عدم ایمان و إخلاص و نفاقشان بود و دوست نداشتند به جهاد بروند.

«وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ»: منافقان برای بازداشتن مردم از جهاد، با تبلیغ دلسرد کننده و إخلالگری، مشکلاتی چون گرم بودن هوا را بهانه قرار میدهند. و به یکدیگر میگفتند: در این گرما بیرون نروید، منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا عزم آنها را در رفتن به جبهه جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان الله و رسولش سفارش کنند. و یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند.

مفسر ابو سعود گفته است: از این رو گفته است: «وَكِرْهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: تا اعلام دارد: علی رغم این که جهاد در راه الله برای رسیدن به آمل و مقاصد شریف است و داوطلبان در آن به مسابقه برمی خیزند، اما آنها از آن ناخرسند بودند، همان طور که از ناپسندترین زشتیها یعنی نشستن و گوش ندادن به دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم مسرور و خوشحال بودند و برادران خود را به شر و فساد توصیه کرده و میگفتند: در فصل گرما به جهاد نروید. آنها در ذات خود سه خصلت زشت و بدی را جمع کرده بودند: کفر و گمراهی و شادی از نشستن، ناخرسندی از رفتن به جهاد، و نهی دیگران از رفتن به جهاد. (ابو سعود ۲/۲۸۶). خدا در رد آنها فرمود: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» ای محمد! به آنها بگو: آتش جهنم که به سبب این سست کاری و سهل انگاری و امتناع از رفتن به جهاد در آن در می افتید گرمتر از هر گرمایی است که خود را از آن برحذر می دارید؛ چون گرمای دنیا ناپایدار است و رفتنی، اما گرمای جهنم پایدار است و تمام نشدنی، پس چرا از جهنم هراس ندارید؟

مفسر امام زمخشری در این مورد می نویسد: این بیان به منزله‌ی جاهل دانستن آنها است؛ زیرا آن که مشقت یک ساعت را تحمل نمی‌کند و به همین سبب با سختی ابدی مواجه میشود، از هر نادانی نادانتر است. (تفسیرکشاف ۲/۲۹۶).

«لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (81)»: منافقان، ظاهر بین بودند و شناخت عمیق نداشتند، اگر واقعاً منافقان فهم، شعور و درک حقایق این امور و نصوص شرعی و اسرار احکام را میدانستند دست به فساد نمی زدند و از جهاد و معصیت الله متعال تخلف نمی ورزند.

خواننده محترم!

این آیه مبارکه که در مورد جنگ تبوک است، سه نشانه را برای منافقان ذکر کرده است:

- الف:** از جبهه نرفتن به جای پشیمانی شادند.
- ب:** جهاد با مال و جان بر ایشان سنگین است.
- ج:** دیگران را از جبهه نرفتن منع می‌کنند.

طبق آیات گذشته، منافقان مانع کمک مالی دیگران می‌شدند، مطابق این آیه نیز از حضور در جبهه، تخلف می‌کنند و دیگران را هم دلسرد می‌کنند.

شان نزول آیه 81:

- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله در ایام تابستان دستور داد مسلمانان بسیج شوند و با او به جنگ کفار بشتابند. چند نفر گفتند: ای رسول الله! گرما بسیار شدید است و ما توان رفتن به جنگ را نداریم، در این گرمای شدید اعلام جهاد نکن. پس الله متعال آیه: «فُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ-۸۱» را نازل کرد (طبری 517048 در این اسناد عطیة عوفی ضعیف و متروک است).

578- و نیز از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: رسول الله در اوج گرمای هوا به سمت تبوک حرکت کرد. مردی از بنی سلمه گفت: در این گرمای سخت به جنگ نروید. پس «فُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا...»، نازل شد (طبری 17050 به قسم مرسل روایت کرده است).

فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾

اکنون آنها باید خنده کم و گریه بسیار کنند، این جزای کارهایی است که می‌کردند. (۸۲) تفسیر:

«فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا»: باید گفت: خنده‌ها و خوشی‌های چند روزه‌ی منافق، حسرت و گریه‌های طولانی در پی دارد.

منافقان اگر بدانند که به خاطر ترك جهاد، چه مکافات و پاداش‌هایی را از دست داده و چه فرصت‌ها و نعمت‌هایی را کفران کرده‌اند، باید کمتر شادی کنند و بسیار بگریند، گرچه گریه‌ی مادام‌العمرشان هم در برابر گریه‌های طولانی قیامت، چیزی نیست! مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: بگذار تا در دنیا بخندند، چقدر بقای آن‌ها در آن کوتاه است؟! این‌ها به علت اِسرافی که در استهزای به دین و در کنار الله کردند و به مؤمنان تمسخر زیاد نمودند در آخرت گریه بسیار خواهند نمود.

ابن عباس (رض) گفته است: دنیا مدتش کوتاه است، پس تا می‌خواهند در آن بخندند و وقتی زمان دنیا سر آمد و نزد پروردگار باعظمت رفتند گریه را شروع می‌کنند که پایان ندارد. (مختصر این کثیر ۱۶۰/۲).

«جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (82)»: این عذاب پاداش انواع نافرمانی است که مرتکب شده‌اند. قابل تذکر است که: این آیات، ما را به مطالب زیر آشنا می‌کند:

1- اینکه در هر دوره و زمانی - مردمی سرگشته و بیمار دل هستند و حقیقت را درک نمی‌کنند و برای سرپوش گذاشتن بر نفاق و حمایت از خود و از کارهای ناپسندشان، از مؤمنان، انتقاد می‌کنند. قرآن نیز رازشان را آشکار و نیت پلیدشان را بر ملا می‌کند و سپس به سرانجام کردارشان گرفتار می‌شوند و آمرزش برایشان سودی ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (83 الی 89) در مورد مسایلی از قبیلی برخورد پیامبر با سران منافقان و اجازه گرفتن آنان برای شرکت نکردن در جهاد و دفاع از حق و وطن بحث بعمل می‌آید.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿۸۳﴾

پس اگر الله تو را (از غزوه تبوک) به سوی طائفه از منافقین باز گرداند پس ایشان از تو برای بیرون شدن به جهاد اجازه خواستند، بگو: هرگز با من برای جهاد بیرون نخواهید شد، و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید، چون شما اول بار به نشستن راضی شدید پس اکنون هم با خانه نشینان بنشینید. (۸۳)

تفسیر:

«فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ»: و اگر الله متعال تو را سالم از غزوه تبوک بازگردانید و گروهی از منافقان بدون عذر تخلف ورزیدند نزد تو آمدند، و از تو برای بیرون آمدن همراهت در غزوه دیگری اجازه خواستند، «فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا»: «بگو» به آنان: شما هرگز بامن برای جهاد بیرون نخواهید آمد. هرگز افتخار و شرف آنرا نخواهید یافت که در کنار من بادشمنان الله وارد کارزار شوید، بس است همت و شجاعت شما به ما معلوم شد و اسرار دل‌های شما در وهله اول مکشوف گردید شما هیچگاه نمی‌توانید با ما برآئید و در مقابل دشمنان اسلام جوهر شجاعت خود را نشان دهید، به زحمت شما حاجتی نیست.

تعجب باید کرد منافقان: هنگام حرکت به جبهه جهاد (غزوه تبوک)، اجازه‌ی ماندن را می‌خواستند و عذرهای متعددی را پیش کش می‌کردند، و هنگام بازگشت، اجازه‌ی خروج و حرکت!

«إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْعُقُودِ أَوْلَ مَرَّةٍ» در بار اول از آمدن با من خودداری کردید و برای غزوه تبوک بیرون نیامدید. «فَأَقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (83)» پس در مدینه در نهایت ذلت و حقارت و در کنار متخلفان دیگر از قبیل ناتوانان و زنان به کنج خانه قرار گیرید و آنچه را پسندیده‌اید، بر آن بمیرید تا مزه عذاب الهی را خوب بچشید.

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴)

بر هیچیک از آنها که بمیرد نماز (جنازه) نخوان، و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست چرا که آنها به الله و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق و بی‌ایمان بودند از دنیا رفتند. (۸۴)

تفسیر:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» و تو ای پیامبر! بر جنازه هیچ یک از این منافقان نماز اقامه مکن؛ چون نماز تو رحمت است حال این که آنها شایسته‌ی رحمت نیستند. و بر قبرش به منظور دعا نایست.

دومین مجازات منافقان این است: «وهرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان که بمیرد، نماز جنازه نگذار و بر سر قبرش نایست، قبلاً چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا میکردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه تان» و بر آن نماز نمی‌گزاردند.

همچنین عمر (رض) بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی‌گزارد تا حذیفه بن یمان (رض) بر او نماز نگذارد زیرا حذیفه، امین راز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقاً می‌شناخت.

«إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»: چون آنها در طول زندگی منافق بودند، ایمان را به ظاهر ابراز می‌داشتند و در باطن کافر بودند.

«وَمَا تُؤَاوِئُهُمْ فَاسِقُونَ (84)»: بر نفاق خود مردند و از اسلام خارج بوده سر تمرد و نافرمانی داشتند.

بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خبائثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است. این آیه مبارکه درباره‌ی عبدالله ابن ابی بن سلول نازل شده است.

شان نزول آیه 84 :

580- بخاری و مسلم از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: چون عبدالله بن ابی سرکرده منافقان در مدینه مرد، پسرش به حضور رسول الله (آمد و از ایشان خواهش کرد پیراهن خود را بدهد تا آن را کفن پدرش کند، پیامبر پیراهن خود را به او داد. پس از پیامبر خواست که بر جنازه پدرش نماز بخواند. سرور کائنات برخاست تا بر او نماز بخواند، اما عمر بن خطاب (جامه رسول الله را گرفت و گفت: ای فرستاده الله! آیا می‌خواهی بر جنازه او نماز بخوانی؟ با وجود این که پروردگارت تو را از نماز خواندن بر منافقان منع فرموده است. پیامبر گفت: ایزد تعالی در این باره مخیرم ساخته و گفته است: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً (توبه: 80)» و من بیش از هفتاد بار بر ایشان طلب آمرزش می‌کنم. عمر فاروق گفت: اما او منافق بود. سپس رسول الله بر جنازه او نماز خواند. آیه «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» نازل شد. از آن پس رسول الله بر جنازه منافقان نماز نخواند. (صحیح است، بخاری 1269، مسلم 2774، ترمذی 3098، نسائی 4 / 37، نسائی 4 / 37، در «تفسیر» 244، ابن ماجه 1523، واحدی 520، بیهقی 3 / 402 و در «دلایل» 5 / 287 از ابن عمر روایت کرده اند. به «زاد المسیر» 741).

قابل تذکر است که: نهی الله متعال از نمازگزاردن بر منافقان، مقابلتاً بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربت‌ها در حق مؤمنان می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است».

از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچکترین آنها همانند کوه احد است». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان (رض) راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم چون از دفن مرده فارغ میشدند، بر سر قبرش می‌ایستادند و می‌فرمودند: «برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم‌اکنون مورد پرسش قرار می‌گیرد».

یادداشت:

عبدالله بن ابی بن سلول که به ابن سلول نیز شهرت دارد، یکی از اشخاص مشهور یثرب بشمار میرفت که رهبریت و ریاست قبیله خزرج را بر دوش داشت.

مسلمانان وی را رهبر منافقان صدر اسلام بشمار می آورند. نام وی عبدالله و کنیه اش ابو حباب گزارش شده است. نسب وی به قبیله خزرج می رسد و شجره اش را «ابو الحباب، عبدالله بن ابي بن مالك بن حارث خزرجی» نقل کرده اند. (ابن هشام الحمیری السیرة النبویه صفحه 306 جلد 2).

عبدالله ابن ابي سلول، در ذیقعده سال نهم هجری در گذشت. (تاریخ الاسلام، ذهبی، المغازی، ص 659).

داستان نماز خواندن پیامبر(ص) بر جنازه عبدالله ابن ابي سلول:

نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه وسلم بر جنازه عبدالله ابن ابي بنا بر تظاهر نامبرده به مسلمانی بود و از طرفی دیگر در این صدد بود تا دلگرمی فرزندش را که مسلمانی مخلص بود، بدست بیاورد. و فرزندش در غزوه بنی مطلق از پیامبر اجازه خواست که گردن پدرش را بزند. همچنین هدف از نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه وسلم بر جنازه ابن ابي سلول همانا تألیف قلب پیروان و خویشاوندان عبدالله ابن ابي سلول بود؛ زیرا او سرپرستی گروه بزرگی از منافقان مدینه را بر عهده داشت و این عمل پیامبر شاید آنان را وادار می نمود تا توبه نمایند و دست از نفاق بردارند به طور حتم ابا ورزیدن پیامبر از خواندن نماز بر جنازه عبدالله ابن ابي سلول، مذلتی بزرگ برای خویشاوندان و فرزندان او به حساب می آمد. بنابراین، پیامبر آن چه را صلاح می دانست، در حق ایشان اعمال نمود تا اینکه از جانب خداوند به صراحت از خواندن نماز بر منافقان منع گردید. (السیرة النبویه، ابي شهبه، ج 2، ص 533-534).

پیامبر از اینکه جامعه خود را به عبدالله بخشید تا او را در آن کفن نمایند، و از طرفی دیگر بیانگر این که هرگاه از ایشان چیزی خواسته می شد به خاطر مناعت طبعی که داشت، از آن ابا نمی ورزیدند. (صحيح السیرة النبویه، ص 621-622). در صدد جبران احسانی بود که عبدالله در حق عباس، کاکای پیامبر، انجام داده بود؛ چرا که روز بدر وقتی عباس اسیر شد، عبدالله به او جامعه ای داد.

مرگ سر کرده منافقان موجب گردید تا حرکت نفاق در مدینه رو به زوال نهاد؛ چنانکه در سال دهم هجری نمی توان هیچ گونه حضور چشمگیری از منافقان در مدینه، مشاهده نمود و به جز تعداد اندک و ناشناسی که فقط رازدار پیامبر، حذیفه ابن یمان، آنها را می شناخت، کسی دیگر باقی نماند. (در اسات فی عهد النبوه، شجاع، ص 221). حتی عمر ابن خطاب بر جنازه افراد مجهول الحال نماز جنازه نمی خواند مگر اینکه حذیفه در آن جنازه شرکت می داشت؛ زیرا پیامبر به ایشان اسامی منافقان را گفته بود. (معین الرسول السیرة النبویه، ص 464).

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، (این برای آنها نعمت نیست بلکه) الله می خواهد به وسیله آن، آنها را در دنیا عذاب کند، و جانشان در حال کفر بیرون رود. (۸۵) تفسیر :

باید یادآور شد که: منافقان صدر اسلام، از مال، فرزند و امکانات فراوانی برخوردار بودند، ولی مسلمانان این گونه نبودند و خطر مجذوب شدن مسلمانان در کار بود که این آیه

مبارکه و آیهی این سوره که با اندک تفاوتی در لفظ، مشابه این آیه است، به مسلمانان هشدار می دهد (مختصر ابن کثیر ۱۳۸/۲).

امام نسفی در حکمت تکرار آن میگوید: «تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد، از جمله آنکه این آیه، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است.»
«وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ»: و آنچه را خدای تعالی به آن ها از قبیل اموال و اولاد داده را نیکو نشمار و مایهی تعجبت نشود.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا»: الله متعال اراده دارد تا این پدیدهها را مایه مشکلات و مشقت های آنان بگرداند، و در دنیا به وسیلهی مصایب و گرفتاری آنها را عذاب دهد. چون این منافقان بر این اموال حرص و در آن اضطراب دارند و رضایت از قلب های آنها بیرون شده است به یاد داشته باشد و متوجه باشید که: مال و اولاد، گاهی مایهی آزمایش و عذاب الهی است، نه رفاه و خوشبختی.

«وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ(85)»: ارواح این ها از بدن های شان به سختی و مشقت توأم با کفرشان که به سبب آن در دوزخ جاودان شدند بیرون خواهد شد بنابر این زندگی آن ها کلاً بدبختی و مرگشان مشقت است. باید گفت که: ملاک ارزشها، حسن عاقبت و با ایمان مردن است، نه زرق و برق چند روزهی دنیوی.

«زَهْوَقَ»: به معنای خارج شدن همراه با سختی، تأسّف و حسرت است.

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطُّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ(۸۶)

و هنگامیکه سوره ای نازل شود که به الله ایمان آورید و همراه پیغمبرش جهاد کنید، کسانی که از آنها (گروه منافقان) توانائی دارند از تو اجازه می خواهند و می گویند: بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معافند) بوده باشیم. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مراد از «سُورَةٌ» مجموعه ای از آیات است که موضوع خاصی را بیان می کند. لذا به قسمتی از يك سوره نیز «سوره» گفته شده است.

تفسیر:

«وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ»: و اگر خدای تعالی بر پیامبر خود سوره ای از قرآن نازل کند که «أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ»: به صدق و یقین به الله ایمان بیاورید و با پیامبرش برای نصرت و یاری حق و اعزاز دین تلاش و جهاد کنید، و جهاد در راه او فرا بخواند. و نباید فراموش کنیم که: جهاد، لازمه ای ایمان به خداست. «اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطُّوْلِ مِنْهُمْ»: افراد ثروتمند و اهل وسعت روزی آنها را خواهی دید که از پیامبر در تخلف از جهاد اجازه می طلبند. ضعف، نفاق و ترس خود را از رفتن به جهاد، با اجازهی مرخصی توجیه نکیم. منافقان عذری می تراشند و از تو اجازه می خواهند که بگذاری در شهر مدینه بمانند؛ گویا از کمال بی غیرتی و نامردی شادند که چون نام جنگ و خطر را بشنوند می خواهند مانند زنان، اطفال و ضعیفا و ریش سفیدان در خانه بنشینند، و بعد از اینکه خطر جنگ از بین رفت و زمان امن و آسایش آید سخنها کلان کلان می زنند طوری که در (سوره احزاب/آیه 19) این خصوصیت منافقان چنین بیان نموده است: «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ

بِالسِّنَةِ جِدَادٍ» (هرگاه (لحظات) بیم (و جنگ) پیش آید، آنان را می‌بینی چنان به تو می‌نگرند که چشمانشان (در حدقه) میچرخد، همچون کسی که مرگ او را فرا گرفته، پس همین که ترس از میان رفت، زبان‌های تند و خشن (خود را) بر شما می‌گشایند، در حالیکه نسبت به خیر (مال و غنیمت) بخیل هستند، آنان ایمان (واقعی) ندارند و الله متعال اعمالشان را محو نموده؛ و این کار بر خداوند آسان است).

«سَلْفُكُمْ»: از «سَلِق»، به معنای مغلوب کردن و شکست دادن است، یعنی میخواهند باتلبیغات و زخم زبان خود مسلمانان را مغلوب کنند و شکست دهند. منافقان، هرگز خیرخواه شما نیستند؛ به هنگام خطر از کمک و حضور در جبهه بخل می‌ورزند.

«أَشْحَهُ عَلَيْكُمْ»: و پس از برطرف شدن خطر، به جمع غنائم حریص هستند. منافقان، کم کار و پُرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسوترین مردم و هنگام آرامش طلبکارترین مردم هستند.

ترس، بخل، زخم زبان و توقع نابجا از نشانه‌های بارز منافقان بشمار می‌رود. «وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (86)»: می‌گویند: بگذار ما هم با آنهایی بمانیم که به خاطر عذر به جهاد نمی‌روند. این خواست آنها ازین روست که در دل‌هایشان جبن و احساس شکست فراوانی نهفته است.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷)

(به جهاد نرفتند بلکه) راضی شدند که همراهی تخلف‌کنندگان باشند، و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده است، پس آنها نمی‌فهمند. (۸۷)

تفسیر:

«رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ»: راضی شدند که با زنان و مریضان و ناتوانان که تخلف ورزیده و در منزل ماندند، بمانند.

منافقان راضی شدند تا با زن‌هایی خویش باشند و مانند زنان اطفال و مریضان و ناتوانان نمی‌خواهند به جهاد بروند.

«وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»: بر قلبشان مهر زده شد، صفات مردانگی از قبیل شجاعت، ثبات و همت بلند از آنها سلب شد. واضح که دل‌های منافقان مرده‌اند.

«فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (87)»: پس آن‌ها نمی‌فهمند که در جهاد و اطاعت پیامبر چه سعادت و در تخلف چه بدبختی و شقاوتی مقرر است؟ واقعیت هم همین است که: دنیا طلبی، رفاه‌زدگی و روحیه‌ی نفاق، دید صحیح و شناخت عمیق را از انسان می‌گیرد.

لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸)

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان‌هایشان جهاد کردند، اینانند که همه نعمت‌های [دنیا و آخرت] برای آنان است و اینها کامیاب‌اند. (۸۸).

«لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»:

تفسیر:

مفسر امام رازی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: بعد از اینکه حال و احوال منافقان شرح یافت، به شرح حال، پیامبر و مؤمنان را به بیان می‌گیرد؛ که آنها از بذل مال و جان و طلب رضایت الله متعال و تقرب به او دریغ نورزیدند. (تفسیر رازی ۱۶/۱۵۷)؛ یعنی

اگر آنها تخلف ورزیده و به جهاد نرفتند، دیگران با اعتقاد و نیتی خالصانه‌تر به جهاد رفتند. بناءً ما نباید از عدم شرکت منافقان و مرقهان در غزوات، نگران و تشویش داشته باشیم.

قابل تذکر میدانم که: تنها ایمان به پیامبر کافی نبوده، بلکه معیت و همراهی با او نیز لازم است. و به تمام صراحت باید گفت که: رستگاری حقیقی و واقعی، تنها و تنها در سایه‌ی ایمان و جهاد است.

«وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (88)»: برای این‌ها خوبی‌های دوجهان یعنی دنیا و آخرت از قبیل نصرت، عزت، کسب حلال از طریق به دست آوردن غنائم، شهادت و بخشش گناهان است و آنها با رضوان الهی رستگار خواهند بود و در بهشت سکونت خواهند کرد، چون این‌ها پیروزی را دریافتند و از هر خطری نجات یافتند. مجاهدان در همه حالات رستگاراند، چه به پیروزی دست یابند و چه در ظاهر شکست بخورند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)
 الله برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است و در آن همیشه اند این همان پیروزی بزرگ است. (۸۹)

تفسیر:

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: پاداش مجاهدان، پیش از پیش آماده شده

است، یعنی در مقابل ایمان و جهادشان الله متعال برای مؤمنان مجاهد، بهشت‌هایی را تدارک دیده که از زیر درختان و قصرهایش نهرها جاری است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»: آنها در نعمت مستمر جاودان در بهشت خواهند ماند. «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (89)»: این است رستگاری بزرگ و سعادت‌ی که بعد از آن هیچ سعادت‌ی باتری از آن یافت نمیشود و اصلاً بهتر از آن وجود هم ندارد. اقامت دائمی در بهشت رحمت الهی، سعادت واقعی است که الله متعال نصیب همه‌ای ما بگرداند.

خوانند گان گرامی!

در آیات (90 الی 92) در مورد تخلف کنندگان از جهاد و پذیرش معذرت جمعی دیگر، از این تخلفگران بحث بعمل می‌آید.

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰)

و معذوران بادیه نشین (نزد تو) آمدند تا برایشان اجازه داده شود (به تخلف از جهاد). و آنانی که به الله و رسول او دروغ گفتند، (بدون هیچ عذری در خانه خود) نشستند. به زودی کسانی را که از آنها کافر شدند (و معذور نبودند) عذاب دردناکی خواهد رسید. (۹۰).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه که هذا بعد از بیان احوال منافقان مدینه اینک به بیان احوال منافقان عرب پرداخته است. از مجموعه دیگری از معذورین به جهاد بحث بعمل آمده است: همچنان در مورد اینکه: چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می‌شویم:

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المعذرون»: جمع معذر، عذرخواهان، معذرت تراشان. «أعراب»: عربهای بادیه نشین،

صحراگرد، مانند: بنی اُسد و غطفان. «كذبوا الله»: به خدا دروغ گفته اند. «سیصیب»: (صوب): خواهد رسید.

تفسیر:

«وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ»: در غزوه تبوك، بعد از اینکه فرمان سپه بری عمومی برای مسلمانان صادر شد، و همچنان برای آنده از کسانی که: امکان اشتراک در غزوه را نداشتند، ابلاغ شد تا معذرت و دلیل عذر خویش را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان بدارد، و رسماً اجازه عدم اشتراک در غزه تبوك اخذ نمایند. در آیه مبارکه میفرماید: «جاء الْمُعَذِّرُونَ» یعنی: گروهی از بادیه نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند. مفسر بیضاوی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: آنها عبارت بودند از طایفه‌های «اُسد» و «غطفان» که ناتوانی و کثرت عیال را بهانه قرار دادند. (تفسیر بیضاوی ص ۲۳).

«وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: دروغ، تنها با زبان نیست، عمل انسان نیز گاهی نشان دروغ بودن ادعاست. طوری که میفرماید: آنهایی که در ادعای ایمان به الله و پیامبر کاذب بودند، تخلف ورزیده دروغ گفتند و به جهاد نرفته و نشستند. آنها جمعی بودند که نه تنها به جهاد نرفتند بلکه برای تخلف خود معذرت هم نتراشیدند.

پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

- 1 - کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.
- 2 - کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی اساسی پیش‌افکندند و اجازه نشستن خواستند.
- 3 - کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

«سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (90)» برای آنان وعیدی است سخت و شدید؛ یعنی خدا به آن متخلفانی که در ادعای ایمان دروغ گفتند، به وسیله‌ی کشته شدن و به اسارت در آمدن در دنیا و آتش دوزخ در آخرت عذاب دردناک خواهد داد. ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه میگوید: که این آیه درباره گروهی از قبیله بنی غفار نازل شد.

توضیح مختصر در باره این آیات:

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم تصمیم گرفت به غزوه تبوك یعنی به جنگ رومیان برود، به یارانش اعلام نمود که برای جنگ با ارتش روم آماده باشند. هیئات های هم به اطراف گسیل داشت و به مردم عرب و اهل مکه خبر داد که: در این جنگ شرکت کنند. خیلی کم اتفاق می افتد که پیامبر به جنگ برود و این گونه آشکارا مسیر جنگ را اعلام نماید. اکنون که موقعیت بسیار حساس و دشمن، سرسخت و ستیزه گر و قضیه بغرنج است، بی پرده به همه کس اعلام نمود که: عازم جنگ با ارتش روم می باشد و جنگ آزار و آمار دشمن را برای مسلمانان گفت، تا آمادگی بیشتر داشته باشند. پیامبر، مؤمنان را برای این پیکار، تشویق می کرد که همانند قسمتی از سوره‌ی توبه نازل گشت و آنان را برای نبرد با باطل و بذل اموال خویش فراخواند تا در این راه قدم بردارند.

مسلمانان تا ندای جان بخش پیامبر را شنیدند، بر همدیگر پیشی می‌گرفتند و با شتاب تمام، ساز و برگ رزم را تدارک دیدند و همه ی قبایل و دسته ها از هر سو به مدینه سرازیر شدند و به جز اشخاصی مریضی منافع در مانده و سه نفر از مسلمانان به همه در برابر فرمان خدا و پیامبر گردن نهادند، و حتی مساکین و فقرا هم از محضر پیامبر می خواستند که مرکب سواری و جنگ افزار را در اختیارشان بگذارد تا شرکت کنند. پیامبر در جواب اینها فرمود: «لا أجد ما أحملكم عليه...» این امکان را ندارم تا در اختیارتان بگذارم... (بنقل از تفسیر فرقان).

بازگشت از غزوه تبوک به مدینه:

و حکم قرآن در مورد تخلف‌کنندگان و مسجد ضرار:

پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از بیست روز اقامت در تبوک، عازم مدینه شد. (صحیح السیره النبویه، ص 603) و قبل از رسیدن به مدینه، دستور به تخریب مسجد ضرار داد شد.

مؤرخان مینویسند بعد از اینکه مردم شهر از قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع حاصل کردند؛ مردم، زنان و کودکان در خارج از مدینه به استقبال ایشان رفتند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم اول به مسجد تشریف برد و در آنجا دو رکعت نماز خواند؛ سپس به مجالست با مردم پرداخت و متخلفان آمدند. آنها از چهار قشر بودند: عذر برخی از آنان، عذر شرعی بود و خداوند آنها را معذور ساخته بود؛ عده‌ای از متخلفان هیچ گونه عذری نداشتند، اما توبه نمودند و توبه آنان نزد الله متعال پذیرفته شد و گروهی دیگر از منافقان اطراف مدینه و عده‌ای از منافقان داخل شهر مدینه بودند که به ترتیب در مورد هر یکی از آنها بحث بعمل می آید:

متخلفین که دارای عذر شرعی بودند:

در آیه متبرکه ذیل بحث در مورد آن‌عده اشخاصیکه از اشتراک در غزه تبوک ابراء و امتناع ورزیدند و عذر شرعی و واقعی داشتند. عبارت بودند از:

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩١﴾

(در نشستن از جهاد) بر ضعیفان گناهی نیست و بر مریضان گناهی نیست و نه بر کسانی که چیزی نمی یابند، تا انفاق کنند (در جهاد خرج کنند) گناهی نیست. بر آنانی که چیزی نمی یابند تا انفاق کنند (در جهاد) گناهی نیست، به شرطی که برای الله و رسول او خیرخواهی کنند. (چون) بر نیکی کنندگان هیچ راهی (عتاب و عقاب) نیست. و الله آمرزنده مهربان است. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الضُّعَفَاءُ»: جمع ضعیف، پیران، مریضان، کوران، زمین گیران. حَرَجٌ: گناه، ایراد. «نَصَحُوا»: خالص، و صمیمی شدند، نیک اندیش بودند. «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»: بر نیکوکاران ایرادی نیست، سرزنش کنندگان، حق ندارند نیکوکاران را ملامت کنند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ»:

اولین دسته از متخلفان که عذر معقول داشتند عبارتند از: پیرمردان، زنان، کودکان، ناتوانان، مریضان، معلولان، کسانی که ناتوانی عقلی داشتند مانند: دیوانگان، کوران و فقرایی که فقرشان آنها را از اشتراک در جهاد باز میدارد. (زاد المسیر، ج 4، ص 485). در کتگوری دیگری آنده از اشخاصی شامل میشوند که به خاطر نداشتند توشه راه نتوانسته اند در غزوه شرکت نمایند: «وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ 91». نیز حراجی نیست. یعنی بر بینوایانی که هزینه‌ی جهاد را ندارند، هیچ گناهی و حَرَج در نشستن و نرفتن به جهاد، بالای آنان نیست.

به شرط آنکه عبادت خود را خالص برای الله متعال بگردانند و از پیامبرش پیروی نموده و از نفاق سالم بمانند جهاد از آنان ساقط بوده و برای‌شان فرض نیست. در ایه متبرکه ملاحظه نمودیم که: تکالیف الهی و شرعی به قدر توان بشری وضع شده، و تکالیف خارج از شرع نمی باشد.

«إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ»: یعنی ایمان و عمل صالح داشته باشند، در دل مردم تردید و نفاق ایجاد نکرده و آنها را مانع نشوند و به فتنه‌انگیزی نپردازند، پس اگر چنین اشخاصی به جهاد نروند گناهی بالای شان نیست، طوری که گفته شده این کتگوری انسانها در شرع معذور شمرده میشوند. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 226).

باید متذکر شد که: عذر گاهی لازم ذات شخص می‌باشد، مانند ضعف پیری که عادتاً به هیچ صورت از انسان جدا نمی‌شود؛ و گاهی عارضی می‌باشد؛ و عارضی نیز یا بدنی می‌باشد، مانند مرض و غیره؛ و یا مالی، مانند افلاس و فقدان اسباب سفر؛ چون در غزوه تبوک مجاهدین مجبور بودند که مسافه دور، دراز و طولانی را طی کنند.

«مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»: همچنان بر نیکوکاران گناهی نیست، یعنی نیکو کاران از جمله اشخاص معذور در جنگ شمرده میشوند.

در التسهیل آمده است: آنها را محسن نامیده است؛ چون به خاطر الله و پیامبر نصیحت و اندرز می‌دهند. و کيفر و سرزنش و سختگیری از آنها برداشته شده است. (التسهیل ۸۳/۲). امام طبری در تفسیر آیه مبارکه: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» می نویسد: یعنی بر چنین کسانی که به خاطر نداشتن امکانات و یا نداشتن توانایی جسمی تخلف ورزیده‌اند، اما حق را میشناسند و بدان اعتراف دارند و خدا و پیامبرش را دوست دارند، جای اعتراضی نمی ماند. (تفسیر طبری، ج 10، ص 211).

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (91)»: و الله بخشاینده، مهربان است، کسانی که حقیقتاً معذورند؛ اگر دل‌های آنها پاک باشد، و با الله و رسول به درستی معامله کنند، برای اینها هیچ ملامتی و سرزنشی نیست چون الله متعال آنها را مشمول مغفرت خود می‌نماید و عذرهای‌شان را می‌پذیرد و از سر تفصیرات‌شان درمی‌گذرد و بر آنها رحم می‌نماید و آنها را به آنچه توان ندارند مکلف نمی‌سازد.

قرطبی می‌فرماید: در این آیه اصلی بیان گردیده است و آن اینکه حرجی بر کسانی که توان مالی ندارند، نیست. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 226).

شان نزول آیه 91:

582- ک: ابن ابوحاتم از زید بن ثابت (روایت کرده است: من برای رسول الله مینوشتم، در شب و روزی که سوره توبه را می‌نوشتم، برای چند لحظه قلم را بر گوشم نهاده بودم که بیزد تعالی دستور جهاد علیه کفار را داد، سرور کائنات در آن باره می‌اندیشید که ناگاه

نابینایی به حضور مبارک ایشان آمد و گفت: من که نابینایم، تکلیفم چیست؟ آیه: «لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ...»، همان هنگام نازل شد.

ابن کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی از جمله عانذ بن عمرو مزنی و بخش دوم، درباره بنی مقرن بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بکاءون: گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿٩٢﴾

و همچنین گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی، (برای میدان جهاد) گفتی: چیزی نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم، و ایشان (از نزد تو) برگشتند در حالیکه چشمانشان از شدت اندوه پر از اشک بود از آن که چرا چیزی نمی‌یابند که در راه الله انفاق جهاد کنند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أتوك»: پیش تو آیند. «لتحملهم»: تا تو آنان را بر مرکبی سوار کنی، برای هر یک از آنان مرکبی فراهم آوری. «تولوا»: برگشتند، پشت کردند. «أعينهم»: چشمانشان، آعین، جمع عین. «تفيض»: فرو میریزد. «الدمع»: اشک. «حزنا»: غم و اندوه. تفسیر:

«وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ»:

آیه در مورد گریه کنندگانی نازل شده است که می‌خواستند با پیامبر صلی الله علیه وسلم به جهاد بروند اما پیامبر اسلام وسیله‌ی سواری برای آنان نداشت.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: گناه و مؤاخذه‌ای بر آن دسته از مسلمانان نیست که ای پیامبر نزد تو آمده و طالب مرگ شدند تا به جهاد بروند ولی تو نظر به عدم وجود مرکب از آنها عذر خواستی.

امام بیضاوی می‌نویسد: گریه کنندگان هفت نفر از انصار بودند که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و اظهار داشتند: نذر کرده‌ایم به جهاد برویم، وسیله‌ی سواری به ما بدهید تا به جهاد برویم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وسیله‌ی سواری برای شما نداریم، آنها با چشمانی اشکبار رفتند.

«قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ»: گفتی: مال سواری برای شما موجود نیست.

در آیه قبل، سخن از کسانی بود که توان مالی برای کمک به جهاد نداشتند و در این آیه مبارکه سخن از فقیرانی است که به خاطر فقر، مرکبی برای حضور در جبهه ندارند لذا غصه می‌خورند و اشک می‌ریزند، به این جهت در پاداش رزمندگان شریکند.

«تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا»: ولی آنها چون نمی‌توانستند در جهاد شرکت کنند از نزد تو گریه کنان دور شدند، زیرا چیزی برای انفاق در راه اشتراک در جهاد نیافتند و فقرشان مانع اشتراک آنها در جهاد شد، چه زیبا است که: مؤمن از شرکت نداشتن در جبهه، متأثر، غمگین و در نهایت امر گریان میکند.

از فحوای آیه مبارکه «أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»، بر می‌آید که: ارزش انسان‌ها، به انگیزه‌ها و روحیات آنان است، نه تنها حرکت و امکانات مادی و مالی. همچنان آیه مبارکه کسانی را

مورد تقدیر قرار می دهد که: پول و امکانات ندارند، ولی ایمان و سوز و شور جبهه رفتن دارند.

«أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (92)»: چون برای رفتن به جهاد نفقه نداشتند و پیامبر هم وسیله‌ی سواری برای آنان در اختیار نداشت. این‌ها معذور و در عین حال مشکورند؛ زیرا در حد توان خود تلاش کردند و نیت صادق داشته و بر اشتراک نکردند در جهاد حزین و غمگین شدند.

شان نزول آیه 92:

583- و از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (برای رفتن به میدان جنگ با کفار دستور سپه بری سرتاسری بسیج عمومی صادر کرد. گروهی از اصحاب، که عبدالله بن معقل مزنی هم با آنان بود، آمدند و گفتند: ای رسول الله برای همراهی با خودت، به وسیله سواری ببخش. گفت: نزد من چیزی نیست که در اختیار شما گذارم. آن‌ها گریه‌کنان از حضور مبارک پیامبر بازگشتند. بازماندن از سپاه اسلام به خاطر نداشتن امکانات و وسیله سواری، بر آنها بسیار گران آمد. آیه: «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» در باره آنان نازل شد (طبری 17094 روایت کرده در این اسناد عطیة عوفی ضعیف است).

[آن‌ها هفت نفر بودند: سالم بن عمیر از بنی عمرو بن عوف، حرمی بن عمرو از بنی واقف، ابولیل عبدالرحمن بن کعب از بنی مازن بن نجار سلمان بن صخر از بنی معلی، عبدالرحمن بن یزید از بنی حارثه، عمرو بن غنمه از بنی سلمه عبدالله بن معقل مزنی] (تفسیر طبری، جلد 10، صفحه 213).

پایان جزء دهم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (93 الی 96) در مورد تخلف کنندگان ثروتمند بدون عذر و بهانه از شرکت در جهاد تبوک و قسم‌های دروغینشان، بحث بعمل آمده است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)

راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند در حالیکه که بینیانند (وامکانات و ثروت کافی در اختیار دارند) آنها راضی شدند به اینکه باخانه نشینان باشند، (و به جهاد حاضر نشوند) و الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است، پس آنها نمی‌دانند. (۹۳) تفسیر:

باید متذکر شد که: هنوز آیات از منافقینی بحث میکند که از رفتن به جهاد تخلف ورزیدند و با قسم‌های دروغین عذرهای خود را مؤکد می‌کردند. طوریکه میفرماید:

«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ»: همانا گناه، مؤاخذه و سرزنش بر آن‌عده اشخاصی است که با وجود مکنّت و توانایی رفتن به جهاد و داشتن نفقه از تو اجازه می‌خواهند. با وجود قدرت و استطاعت، از جهاد پهلو ته میکنند، «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» اینها از نهایت ذلتی که دارند به بسیار بی‌حمیتی این عار را گوارا میدارند و

راضی شدند تا با معلولان مریضان و زنان (خوالف: زنان خانه‌نشین هستند) و عاجزان باشند و به این ترتیب این‌ها نه مردانگی دارند و نه شجاعت و نه توان هجوم؛ «و طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (93)»: خدا مهر غفلت بر قلب آنها زد، از این رو آنها راه هدایت را نمی‌دانند.

از این روی الله متعال بر قلب‌های آنها مهر نهاد طوری که حق را نمی‌بینند و نمی‌دانند چه چیزی به نفع یا ضررشان است.

روی این اساس جهاد و فضائل بزرگش را ترک کردند. چنین عملی از کسانی سر می‌زند که جهل و نادانی، او را تحت پوشش خود قرار داده و از علم نافع محروم کرده است.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٩٤)

هنگامیکه باز گردید (از غزوه تبوک) به سوی آنها (منافقین) نزد شما عذر خواهی میکنند. بگو: عذر خواهی نکنید که هرگز سخن شما را باور نمی‌کنیم (چون) الله ما را از سخن‌های شما خبر داده است و الله و پیغمبرش عمل شما را خواهند دید، باز به‌سوی ذاتی که از پنهان و آشکار آگاه است باز گردانیده می‌شوید و شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌سازد. (و جزا میدهد). (٩٤)

تفسیر:

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ»: تخلف کنندگان از غزوه‌ی تبوک وقتی شما از سفر جهاد نزد آنان برگردید، زبان معذرت و عذر تراشی پیش شما می‌کشایند.

منافقان تخلف کنندگان از غزوه‌ی تبوک در هنگام بازگشت شما به مدینه به زودی نزد شما آمده و برای تان درمورد تخلف‌شان از آن غزوه عذر می‌آورند، و قسم می‌خورند و می‌گویند: عزم جزم داشتیم با شما برویم، اما نسبت بوقوع موانع و عوایق مجبور شده باز ماندیم، بگو حيله و دروغ شما فائده ندارد.

درس حاصله از آیه مبارکه اینست که: مسلمانان باید از چنان قوت، عظمت و اقتدار قوی بر خوردار باشند که متخلفان، خود را مؤظف و وادار به عذر خواهی و معذرت کنند.

«قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ» به آنها بگو: عذر نطلبید؛ زیرا دروغ‌گو هستید.

«قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» هرگز هیچ عذری را از شما نخواهیم پذیرفت؛ از آن رو که الله متعال احوال شما را به وسیله وحی بر ما بر ملا گردانیده و خبر داده است و رسوایی‌های درون تان و نفاق را که پنهانش می‌دارید بر ما نمایان ساخته است. واضح است که علم الله متعال نسبت به غیب و شهود، پیدا و پنهان، یکی است و چیزی از او پنهان نیست.

«وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ»: در آینده الله و پیامبر عمل شما را خواهند دید، آیا توبه می‌کنید و از نفاق پشیمان می‌شوید یا بر انفاق پایدار می‌مانید؟

«ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»: بعد از مرگ به سوی الله متعال دانای نهان و آشکار باز گردانیده می‌شوید؛ همان ذاتی که آنچه را از دیده‌ها نهان یا آشکار است میداند و هیچ امر پنهان در آسمان‌ها و زمین بر وی مخفی نیست.

«فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (94)»: انسان در برابر تمام کارهای خود مسئول است و قیامت، روز رسوایی است طوری‌که میفرماید: سپس در آخرت به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانیده می‌شوید؛ همان ذاتی که آنچه را از دیده‌ها وقتی در محضرش ایستادید، شمارا از

تمام اعمال تان نهان يا آشكار است با خبر مي سازد و هيچ امر پنهان در آسمان ها و زمين بر وي مخفي نيست و در مقابل آن به صورتی عادلانه جزای شما را مي دهد.
در شأن نزول اين آيه مبارکه به نقل از ابن عباس (رض) آمده است که: اين آيات در مورد: «جد بن قيس» و «معتب بن قشير» و ساير دوستان منافقشان که حدود هشتاد تن بودند، نازل شده است. پيامبر صلی الله عليه وسلم وقتی از تبوک برگشت به مؤمنان دستور داد با آنان همنشين و هم سخن نشوند.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾

وقتی به سوی آنان برگردید برای شما به الله قسم خواهند خورد تا از (جرم) آنان صرف نظر کنید، پس از آنها روی بگردانید، چون آنها پلیدند و به سزای آنچه می کردند، جایگاهشان دوزخ است. (۹۵).

تفسیر

«سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ»: چون به سوی آنان باز گردید، یعنی آن منافقان برای شما قسم خواهند خورد. یعنی: به زودی عذرهای بی اساسی را که آورده اند، با قسم های دروغ مؤکد خواهند ساخت، از جمله یکی از خصوصیات منافقان است که همیشه از مقدسات و نام خدا، سوء استفاده می کنند.

«إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ»: وقتی از تبوک به مدینه باز گردید این گروه منافق برای تان به نام الله قسم یاد میکنند.

«لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ»: هدف و مقصد منافقین از قسمهای دروغ و عذرهای بیمعنی این بود که، پیغمبر صلی الله عليه وسلم و مسلمانان را به قسم های خویش فریب خوشنود و مطمئن گردانند، تا از بارگاه رسالت بر آنها عتاب و ملامت و مواخذه نباشد.

«فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ»: با تارکان بدون عذر جبهه و جهاد، قطع رابطه کرده و آنان را بایکوت و منزوی و عرصه را بر آنان تنگ کنیم. طوریکه میفرماید: پس آنان را به نفاقشان واگذارید؛ نه از سر عفو و گذشت بلکه از روی تحقیر. و ترک شان کنید؛ زیرا آنان پلیدند، کارهای شان پلید و احوال شان بس منفور است.

ابن عباس (رض) میفرماید: منظور ترک کلام و سلام با آنها می باشد. (رازی ۱۶/۱۶۴). قابل تذکر است که: إعراض و روگردانی، یا بر اساس بزرگواری و گذشت است، یا بر اساس قهر و بی اعتنایی، و در این آیه، به هر دو معنی به کار رفته است؛ منافقان درخواست اعراض و چشم پوشی از خطا داشتند، خداوند دستور اعراض قهرآمیز داد. (تفسیر کبیر فخر رازی). سپس خدا علت آن را یادآور شده و فرموده است: «إِنَّهُمْ رِجْسٌ»: به خاطر ناپاکی باطنشان صورت نجس را پیدا کرده اند. باید از افراد و محیط فاسد، فاصله بگیریم. چون روحیه نفاق و عیوب انسانی، به افراد دیگر منتقل میشود. و نفاق، پلیدی باطن و و از جمله مریضی روانی و روحی بشمار می رود.

«وَمَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»: سر انجام به جهنم می روند و جهنم مسکن و مأوايشان خواهد بود.
«جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (95)»: و به علت اعمال کینه توزانه و نفرت انگیز، قرارگاه همیشگی و ابدی شان آتش جهنم می باشد. باید گفت که: دوزخ، سزا و نتیجه عملکرد خود انسان است، نه انتقام الهی.

يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾

(منافقین) برای شما قسم میخورند تا از آنها راضی شوید، پس اگر شما هم از آنان راضی شوید قطعاً الله از قوم نافرمان راضی نمی شود. (۹۶)
تفسیر :

«يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ»: همچنین منافقان بدین منظور که از آنان خشنود گردید برای شما قسم یاد میکنند. یعنی: هدف حقیقی آنها از قسم خوردن های شان این است تا قسم های شان شما را راضی سازد و بنابر این، دشمنی تان به دنیای شان زیان نرساند. باید گفت که: منافقان، برای رضایت قلبی مسلمانان ارزشی قائل نبودند، اصرارشان بر رضایت، تنها برای مصون ماندن از عکس العمل قهرآمیز مسلمانان بود، تا بتوانند پایگاه اجتماعی و نفوذ خود را در جامعه حفظ کنند!

«فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (96)»: پس اگر شما از آنها راضی هم شوید برایشان سودی ندارد؛ چون الله متعال از آنان خشنود نخواهد شد و بر آنان خشمگین است؛ زیرا آنان از دایره اطاعتش بیرون رفته و بر شریعتش تمرد ورزیده اند. بنابر این ممکن است گاهی فریب ظاهر حال شان را بخورید اما الله متعال نفاق را که پنهان داشته اند می داند و از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.

ابو سعود گفته است: فاسقین را در جای ضمیر قرار داده است، تا فسق و خروج آنها را از طاعت تثبیت کند. (ابو سعود.)

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی که الله متعال از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی دهد. این تعبیر بدان جهت به کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضای رضای خدای متعال نیز هست.

چون الله از منافقان راضی نیست، آنان که از منافقان راضی شوند، راهشان را از خدا جدا کرده اند. هرگز از فاسق، مادامی که در فسق است، راضی نشوید.

نظر کوتاهی به این آیات:

- 1 - باور نکردن به عذرخواهی منافقان پس از آن که الله تعالی از حقایق امر و احوال آنان خبر داد.
- 2 - آینده، بهترین شاهد و ضامن افشای دروغهای آنان است.
- 3 - الله متعال به همه چیز داناست و از پلیدی، نیرنگ، دو رویی و دروغ و حيله گری آنان خبر دارد.
- 4 - مزد و پاداش هر عملی ثابت و روشن است و هر آدم فاسق و نافرمان و ستمکاری را بر زمین می زند.
- 5 - منافقان از جهت بینش و عقاید، نجس و پلیدند و باید از آنان دوری ورزیم، همان گونه که از پلیدیهای محسوس دوری می گیریم، که مبادا کردارشان در ما اثر نهد و به سوی آنان میل نماییم.
- 6 - باید از چیزهایی که موجب اعتذار و پوزش طلبی از گناهان بزرگ و کوچک است، پرهیز کنیم.

- 7 - خشنودی مردم که خشم الله متعال را برانگیزد، سود نمی دهد؛ زیرا نزد خرمندان و اهل ایمان و حق طلبان به دست آوردن خشنودی پروردگار، از همه چیز برتر است.
- 8 - خشم خدا بر منافقان و امثالشان فقط به سبب خروجشان از راه حق و دایره‌ی فرمان حتمی الله و پیامبر است و دریچه‌ی احساس و درک و آگاهی آنان بسته شده و گیرایی آنان از کار افتاده است.

خوانندگان محترم!

بعد از شرح حال عرب مؤمن و عرب منافق در مدینه، که به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه ذیل: (97 الی 99) در مورد اینکه؛ اعراب (صحرائشینان)، (اعراب) خارج از مدینه چه کسانی آند؟ به بحث می پردازد.

و آنان را به دسته های: کافر، منافق و مؤمن تقسیم می کند.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾

(منافقان) اعراب (صحرائشینان) در کُفر و نفاق سخت تراند، و سزاوارتراند به اینکه شریعتی را که الله بر پیغمبر خود نازل کرده، ندانند، و الله دانا (و) حکیم است. (۹۷) تفسیر:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا»: بادیه نشینان عرب در کُفر و نفاق از دیگران سر سخت تراند؛ از آن روی که جاهل اند و از علم دور. آنان اخلاقی خشن، قسی القلب و طبیعتی خشک و درشت دارند. و اهل خیر و صلاح را کمتر می بینند.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: «چون بادیه نشینان فطرتاً تندخو و سخت مزاج اند، چنانکه در حدیث است «من سكن البادية جفاً» و از مجالس علم و حکمت دورند، فروغ تهذیب و مدنیت علم و عرفان در آنها کمتر تأثیر میکند، کفر و نفاق آنها نسبت به کفار و منافقین بلاد شدیدتر می باشد، موقع نمی یابند که به صحبت اهل علم و صلاح برسند. اصول دیانت و تهذیب را که الله متعال به پیغمبر خویش صلی الله علیه وسلم فرستاده بیاموزند. بدیهی است بدون علم و معرفت دل انسان ملایم و مهذب نمی گردد، پس کسانی که مستغرق جهالتند هر آینه دلهایشان سخت می باشد و در راه کفر و نفاق که خود اختیار میکنند، مانند سباع و بهایم کورکورانه روان می باشند. سنگدلی اعراب در احادیث متعدد وارد است در یکی از احادیث آمده به روایت عائشه (رض) که فرمود: گروهی از بادیه نشینان عرب نزد رسول الله آمده بودند، آنها از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا شما کودکان را میبوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی بوسیم! در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وقتی الله متعال رحمت و مهر را از دلهایتان برداشته است، من چه می توانم بکنم!».

واقعیت امر همین است که: انسانهای نا آگاه و دور از فرهنگ، گاهی آلت دست کافران و منافقان قرار می گیرند و از خود آنها هم بی منطق تر می شوند.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که: محیط اجتماعی و فرهنگی انسان، در بینش و موضع گیری او در مورد حقایق و معارف مؤثر است.

«وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ»: همچنان آن ها به ندانستن احکام شرعی، آداب و هنجارهای اجتماعی نیز سزاوارتر می باشند؛ زیرا از اماکن آموزش و از ملاقات با وارثان انبیاء دوراند.

آنها بالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیامهای پیامبران وی دورترند. چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است. باید گفت که متوجه باشید: دانستن احکام دین، لازم است و گرنه اعرابی هستیم. اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند.

پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنانکه در بادیه و صحرا سکونت دارند، «أعرابی» نامیده می‌شوند. «أعراب» یعنی بادیه‌نشینان. مفرد آن «أعرابی» است، نه «عرب» اعرابی بودن به معنای دوری از فرهنگ دینی و تعالیم مکتب است. کلمه‌ی «اعراب» ده بار در قرآن آمده و جز يك مورد، بقیه‌ی موارد، مثل روایات، نکوهش‌آمیز است. ولی نباید فراموش کرد که: شهرنشینان جاهل به حدود الهی، به منزله‌ی اعراب و بادیه‌نشینان، بلکه بدتر از آنان هستند.

مردم عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم دو گروه بودند: شهرنشین و بادیه‌نشین. چون آیات قبل درباره‌ی پیروزی مسلمانان در جنگ تبوک بود، این آیه شاید اشاره به این باشد که از بادیه‌نشینان جاهل و همجوار، غافل نباشید که ممکن است با تحریک دشمنان، دست به آشوب بزنند.

در ألبحر آمده است: علت این که اعراب در کُفر و نفاق شدیدتر بودند این بود که بسیار به خود می‌بالیدند، مهاجم و سبک‌سر بودند، بدون مربی و مؤدب بارآمده بودند، تربیت خاصی نداشتند، به میل خود بار آمده‌اند و نیز از محضر علماء ور بودند، و از آشنایی با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم محروم بودند. از این رو زبان آنها از زبان منافقان مدینه، در بیان کفر آزادتر و رساتر بود.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (97)»: و خدا دانای حکیم است بر احوال شان داناست و از روی دانایی این اوصاف را برای‌شان بیان کرده است. الله متعال در هر آنچه که مقدر و مشروع ساخته و فیصله نموده، صاحب حکمت است.

ابن کثیر می‌گوید: «به‌سبب درشت‌خویی و سنگدلی بادیه‌نشینان بود که الله متعال از آنان پیامبری بر نه انگيخت بلکه پیامبران علیهم السلام را از مردم شهرها برانگيخت».

سبب نزول آیه‌ی 97:

عالم دانشمند واحدی می‌فرماید: این آیه مبارکه در شأن بادیه‌نشینان و بیابان‌گردان بنی‌اسد و غطفان و بادیه‌نشینان مدینه نازل شده است.

قصه زیبا:

اعمش روایت کرده است که یک مرد عرب در مجلس «زید بن صوحان» که در نهاوند دستش را از دست داده بود، نشست در حالی که زید با یاران خود صحبت می‌کرد. مرد عرب گفت: قسم به خدا سخنانت مرا شیفته می‌کند و دستت در من شک و تردید برمی‌انگیزد. زید گفت: چرا دست من در تو شک ایجاد میکند؟ این که دست چپ است؟ عرب گفت: قسم به خدا نمیدانم آیا دست راست را قطع می‌کنند یا دست چپ؟ آنگاه زید گفت: خدا درست فرموده است آنجا که می‌فرماید: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ...» این عرب مشکوک بود که دست زید به خاطر دزدی قطع شده است یا خیر؟ (محاسن التأویل ۳۲۳۹/۸).

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾

و از اعراب (صحرائانشینان) کسانی هستند که آنچه را که (در راه الله) انفاق میکنند غرامت و تاوان می‌شمارند، و برای شما پیش آمد بد و ناگوار را انتظار می‌کنند، حال آنکه پیشامد بد بر خود آنها خواهد بود، و الله شنوای داناست. (۹۸)

تفسیر :

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا»: در منافقین اعراب کسانی می‌باشند که اگر گاهی به مصرف چیزی در راه الله متعال مجبور شوند، چنان بکراهت آنرا مصرف میکنند، که گویی غرامت میدهند و همیشه منتظر آنند که مسلمانان از گردش روزگار به مصیبتی گرفتار آیند و آنها شادی کنند. ولی خبر ندارند گردش بد روزگار بر خودشان طاری می‌شود.

یعنی آنان صدقه را برای رضای الله متعال صرف نمی‌کند، بلکه این کار را از روی ریا و شهرت طلبی انجام داده‌اند. پس امید ثوابی هم ندارد. «مَغْرَمٌ»: از «غرامت»، به معنای ملازمت است. به قرضدار و طلبکار که یکدیگر را رها نمی‌کنند، «غَرِمٌ» گفته می‌شود. و به قرضداری که ملازم انسان است تا آن قرض را بپردازد، «مَغْرَمٌ» گویند.

توجه بفرماید: منافق و آنکه علم و ایمان به حدود الهی و فرهنگ اسلامی ندارد، انفاق را ضرر می‌پندارد، «وَوَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ»: همچنان آن‌ها برای شما پیش آمدهای بدی، مانند مصیبت‌ها و شکست‌ها، را انتظار می‌برند از آنکه نسبت به شما بغض دارند. شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول الله صلی الله علیه وسلم مصداق این خبر قرآنی به تحقق پیوست پس این آیه، معجزه‌ای از معجزات غیبی قرآن کریم است. (تفسیر انوار القرآن).

«عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ»: ولی بدانند که پیش آمدهای بد و مصیبت بار همچون تلخکامی و تیره روزی، فرجام نامیمون، خشم خدای ذوالجلال توأم با خواری و خفت و اضم حلال، دامنگیر خودشان خواهد شد.

در این هیچ جای شکی نیست که: منافق، حسود است و برای دیگران جز شرّ نمی‌خواهد. به یاد داشته باشید، کسیکه برای دیگران تمنای شرّ دارد، خودش گرفتار آن می‌شود. «دوائر»: جمع «دائرة»، حوادثی است که از هر طرف انسان را احاطه می‌کند. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (98)»: پروردگار با عظمت، به گفته‌ها و خصلت‌های انسان آگاه است، الله شنوای چیزی است که گفته‌اند، داناست به آنچه کرده‌اند؛ پس به زودی آنان را در قبال سخنان بد و اعمال زشت‌شان مورد محاسبه قرار خواهد داد.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٩﴾

و از اعراب صحرائانشینان کسانی هستند که به الله و روز آخرت ایمان دارند و آنچه را که در راه الله انفاق میکنند، سبب تقرب نزد الله قرار میدهند و دعا‌های پیغمبر الله (را نیز). آگاه باشید! بی‌گمان آن (انفاق مال) برایشان مایه تقرب نزد الله است. به زودی الله آنها را در جوار رحمت خود (جنت) داخل می‌کند. چون الله آمرزگار مهربان است. (۹۹)

تفسیر :

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: برخی دیگر از بادیه نشینان اعراب کسانی‌اند که به الله متعال، پیامبرش و روز بازپسین ایمانی راستین دارند. و واقعیت امر اینست که: بادیه نشینی و محیط اجتماعی، اختیار رشد را از انسان نمی‌گیرد.

«وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ»: و طاعات و عبادات دیگر را مایه تقرب نزد الله متعال دانسته و از وی جویای اجر و پاداش هستند.

اینجا تأثیر معجزه آسای قرآن مبین و تعلیمات حیرت انگیز رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می‌شود.

«يُؤْمِنُ، يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ»: ایمان، زمینه ساز انفاق و آرامش است. از امکانات مادی برای رسیدن به قرب الهی بهره بگیریم.

بادیه نشینان درشت مزاج سنگدل تندخو که از کفر و دورنگی از بی دانشی و سرکشی سزاوار آن نبودند که به آداب و قواعد آسمانی پی برند تربیت حضرت پیغمبر و ندای قرآن از آنها نیز عرفای مخلص پدید آورد که بر امور مؤمن به مبدأ و معاد ایمان دارند و از هرچه در راه الله متعال صرف میکنند جز استحصال قربت الهی و دعای پیغمبر صلی الله علیه و سلم مقصودی ندارند.

«وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ»: همچنان برآند تا از راه انفاق، آمرزش خواهی پیامبر صلی الله علیه و سلم و دعای رحمت و رضوانش را برای خود حاصل کنند، واضح است که: مؤمن انفاق‌گر، مشمول دعای رسول الله صلی الله علیه و سلم قرار می‌گیرد.

«أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ»: بدانید که هم صدقه‌شان و هم دعای پیامبر در حق‌شان نزد الله متعال سودمند و پذیرفته است از آن رو که اهل اخلاص‌اند.

آنچه موجب قرب به الله سبحان و تعالی است، نیت خالص است، نه صرف عمل. مؤمن و منافق هر دو انفاق می‌کنند، ولی انفاق مؤمن ستوده است.

«سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ»: بنابر این پاداش‌شان بهشت‌های پر از نعمت است که به رحمت أرحم الراحمین وارد آن میشوند؛ مؤمن، غرق در رحمت الهی است، «فِي رَحْمَتِهِ» و منافق، غرق در حوادث تلخ است. «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» (آیه قبل)

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (99)»: زیرا الله متعال بر توبه‌کاران گناهان‌شان را می‌آمرزد، بر انابت جویان رحم میکند و از کسانی که بد کرده و سپس پشیمان شده و باز گشته‌اند درمی‌گذرد. رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت میکند «همانا خداوند آمرزنده و بخشاینده است» و عیب مقصران را میپوشاند «مهربان است» و تلاش و کوشش آندک مایه‌گان را می‌پذیرد.

شان نزول آیه 99 :

584- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: این آیه و آیه: «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ...» (توبه: 92) در باره بنی مَقرن از مُزینه نازل شده است (طبری 17112 به قسم مرسل روایت کرده است).

585- و عبدالرحمن بن معقل مزنی روایت کرده است: این آیه در باره ماده نفر از خانواده مَقرن نازل شده است. (طبری 17113 روایت کرده اسناد آن منقطع و ضعیف است).

خوانندگان محترم!

پس از بیان فضایل و بزرگواریهای برخی از اعراب (بادیه نشینان) که اموالشان را در راه الله متعال و به امید دعای خیر از سوی پیامبر، هزینه می کردند، اینکه در آیات متبرکه (100 الی 105) در مورد مردم مدینه و پیرامون آن، زکات، توبه، کردار نیکو، بحث بعمل می آید.

همچنان در آیین آیات متبرکه در باره منافقان مدینه و پیرامون آن و سپس گروهی که کار نیک و بد را به هم آمیخته اند و هم چنین به آن چند نفر که در کار خود سرگردان بودند و به امر الله و گذاشته شدند، اشاره می کند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾

و سبقت کنندگان نخستین (در هجرت و نصرت) از مهاجرین و انصار و آنانی که با نیکوکاری از آنها (صحابه) پیروی کرده‌اند، الله از آنها راضی شده است و آنها از او راضی شده‌اند، و برای آنها باغهایی آماده کرده است که از زیر آن نهرها جاری است، همیشه در آن جاودانند، این است همان پیروزی بزرگ. (۱۰۰)

تفسیر:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»: پیشکسوتان اول در هجرت و نصرت که از میان یاران پیامبر در ایمان پیشی گرفتند.

الله متعال طاعات نخستین پیشگامان به سوی ایمان به الله، هجرت در راهش و به سوی جهاد و صدقه را پذیرفته و از آنان خشنود شده است.

از شعبی روایت شده است که آنها افرادی هستند که بیعت رضوان، را انجام دادند، وعده‌ای میگویند: عبارتند از نمازگزاران به سوی دو قبله و ما میگوییم: «سابقون اولون» عبارت از تمام اصحابی است که در هجرت و نصرت از دیگر نسل‌ها پیشی گرفته‌اند. طبری و رازی این نظریه را ترجیح داده‌اند.

خوانندگان محترم!

«بعد از اعراب مؤمن» مناسب آنست که از زعماء و اعیان مؤمنین هم ذکری به میان آید. طوری که در این آیه مبارکه میفرماید: یعنی: مهاجرینی که در هجرت شرف اولیت و سبقت حاصل کردند، و انصاری که در نصرت و اعانت مرتبه اول را احراز نمودند.

«وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» «وکسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند.

ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه (رض) و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند.

در این آیه، مسلمانان صدر اسلام به سه گروه تقسیم شده‌اند:

- 1 - پیشگامان در اسلام و هجرت.
- 2 - پیشگامان در نصرت پیامبر و یاری مهاجران.
- 3 - متأخران که راه آنان را ادامه داده‌اند.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» خدا از ایشان خشنود شد و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت. بالاترین منزلتی که تلاشگران در راه رسیدن به آن تلاش میکنند و مسابقه دهندگان برایش مسابقه میدهند این است که الله متعال از آنان راضی باشد و آنها را راضی کند، امام طبری گفته است: از این جهت مؤمنان از او راضی‌اند که ثواب و پاداش جزیل طاعت و ایمان را به آنها داده است. اگر مؤمن، به قضای الهی راضی باشد، خدا هم از او راضی است.

«وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و برای‌شان در آخرت باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان و قصر های شان نهرهای آب جاری است.

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: برای همیشه در آن مقیم خواهند بود.

«ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(100)»: این همان کامیابی بزرگ و رستگاری سترگی است که هیچ کامیابی و رستگاری با آن هم‌تراز و هم‌تا نمی باشد.

در البحر آمده است: بعد از این که الله متعال فضایل اعراب مؤمن را بیان کرد، به دنبال آن حال آن پیشکسوتان را یادآور شد، اما بین آن دو تمجید فاصله‌ی بسیار است، در آنجا فرموده است: «أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ»، و در اینجا گفته است: «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» (البحر ۹۲/۵).

«و سابقون الأولون از مهاجران و انصار» سابقون الاولون از مهاجران:

پیشگامان و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی سابقه آنها در اسلام به عهدی میرسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که شاهد «بیعت‌الرضوان» بوده‌اند. یا اهل «بدر» اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آنگاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آنگاه اهل «بیعت‌الرضوان» در «حدیبه». و سابقون الاولون از انصار: اولین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول الله صلی الله علیه وسلم در «بیعت عقبه اول و دوم»، بیعت کرده‌اند، که تعدادشان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و کسانی‌که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله‌روان و از پی آیندگان آنانند؛ از صحابه (رض) و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتیکه از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: «خدا از ایشان خشنود شد» و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ایشان نیز از او خشنود شدند» بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد «و برای آنان» همراه با رضای خویش «باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ».

پس این آیه، شهادت و مزده و بشارتی است از سوی الله متعال به بهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان‌که این آیه مزده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این که پروردگار متعال سابقه داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاق شان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾

واز(میان) اعراب صحرائنشینان که در اطراف شما هستند و بعضی از اهل مدینه منافق اند که برنفاق مهارت پیدا نموده اند، و تو (ای پیغمبر) آنها را نمی شناسی، (بلکه) ما آنها را می شناسیم، به زودی آنها را در دنیا دو مرتبه عذاب خواهیم داد، (مجازاتی به وسیله رسوائی اجتماعی، و مجازاتی به هنگام مرگ)، باز به طرف عذاب بزرگ (و سخت در آخرت) گردانیده می شوند. (۱۰۱)

تفسیر :

در آیات متبرکه ذیل که به برخی بیشتری از زوایای از اوصاف و روش های منافقان را برای ما روشن ساخته و هکذا در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می کند: طوری که می فرماید:

«وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ» ای اهل مدینه! آگاه باشید در بین اعراب بادیه نشینان، دور و برتان افرادی منافق قرار دارند که اسلام را آشکار و کفر را پنهان میدارند. «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ» از مردم مدینه نیز اشخاص منافق هستند.

ولی باید متذکر شد که: کفر و نفاق بادیه نشینان، شدید، ولی علنی است، اما نفاق شهرنشینان مرموزانه تر است. و در این هیچ جای شکی نیست که نفاق، مراحل دارد؛ گاهی سطحی و گاهی ریشه دار است.

«مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ»: بر نفاق لجبازی و اصرار دارند.

باید گفت: آنانکه بر انحراف اصرار ورزند و خو بگیرند، عذابشان بیشتر است.

ابن عباس(رض) فرموده است: بر آن تمرین و پایداری دارند، از جمله ابن سلول و جلاس و عامر راهب. (تفسیر ابن جوزی ۴۹۱/۳).

«لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»: ولی آنها تا بدانجا در پنهان سازی نفاق ماهر آند و میکوشند که تو ای محمد! آنها را نمی شناسی، به طوری که کارشان بر بسی از مردم پوشیده است. ولی ما آنها را میشناسیم و احوال آنانرا به تو خبر میدهیم.

«سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ»: ما به زودی آنان را دو بار عذاب می کنیم، مراد از دو بار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاق شان و دیگری عذاب نمودن شان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جان هایشان و دیگری عذاب قبر است در این هیچ جای شکی نیست که: منافق، در دنیا و آخرت گرفتار عذاب است و گرفتاریش چندان دور نیست.

«ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (101)»: سپس در قیامت به عذابی بزرگ و سخت دردناک یعنی: به سوی درک اسفل در دوزخ.

واضح است که: عذاب بزرگ عبارت از دوزخ است. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نساء رکوع 21) اما پیش از آن نیز اقلأ دو بار گرفتار عذاب میشود. یکی عذاب قبر، دوم عذابی که در حیات این جهان به آنها میرسد.

ابن عباس(رض) روایت میکند، در یکی از آیات جمعه پیامبر صلی الله علیه وسلم بر منبر ایستاد و تقریباً سی و شش نفر را بنام صدا کرده، فرمود: «اخرج فإنك منافق» (یعنی: از

مسجد برای که منافقی) این رسوائی یکنوع عذاب بود یا آنکه الله تعالی دارایی و فرزندان شانرا عذاب شان گردانیده است چنانکه قبلا در همین سوره گذشت. «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا- الْآيَةَ» و یا بعضی از آنها در گرسنگی و دیگر آفات ارضی و سماوی مبتلا شده بمرگ ذلت مردند، (بنقل از تفسیر کابلی).

متخلفانی مبنی بر عدم حضور در جهاد که عذر شرعی نداشتند، ولی مورد مغفرت قرار گرفتند:

در مورد سرگذشت این متخلفان سه آیه در قرآن نازل شده است:

1 - 102 سوره توبه

2 - آیه 105 سوره توبه

3 - آیه 118 سوره توبه که در ذیل به تفصیل بیان می یابد:

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)

و گروهی دیگری اند که به گناهان خود اعتراف نموده اند (چون) عمل نیک را با عمل دیگر که بد است خلط نموده اند، امید است که الله توبه آنها را بپذیرد، چون الله آمرزنده و مهربان است. (۱۰۲)

تفسیر:

«وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»: در این آیه، الله متعال به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می پردازد که تخلفشان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است.

مفهوم این آیه مبارکه آنست که: این جماعت مسلمانان بدون هیچگونه عذری شرعی، از شرکت در غزوه تبوک، تخلف ورزیدند، و بعد از این کار خویش پشیمان شدند و مانند منافقان عذرهای دروغین نتراشیده آند؛ بلکه توبه نمودند و به واقعیت اعتراف کردند و امیدوار عفو و بخشش الهی شدند و اینکه فرمود: عمل نیک را با عمل بد نیامیزید؛ یعنی، اینها قبل از این غزوه، دارای سوابق نیکی مانند مسلمان شدن، عمل به احکام اسلام و جهاد در راه الله بودند که با تخلف از غزوه تبوک عمل بدی بر آن افزودند و سپس با توبه و پشیمان شدن عمل نیک دیگری انجام دادند، اما اعتراف محض بدون توبه، برای جبران گناه کافی نخواهد بود؛ مگر اینکه شخص، از عمل گذشته خود توبه نماید و تصمیم راسخ بگیرد که در آینده مرتکب آن نشود و آیه «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» دلیل این امر است که اعتراف آنها با هدف و قصد توبه بوده است بنابر این، فرمود: امید است که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ زیرا او غفور و رحیم است؛ یعنی، گناهان را می آمرزد و بر بندگانش ترحم می نماید. (تفسیر شوکانی، ج 2، ص 399).

امام فخر رازی در مورد فرموده است: آنها گروهی از مسلمانان بودند که از غزوه تبوک، تخلف ورزیدند اما نه به انگیزه نفاق، بلکه به علت تنبلی و سستی. بعد از عمل خود پشیمان شدند و توبه کردند. (تفسیر رازی ۱۶/۱۷۴).

«خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا»: آنان عمل نیک را که عبارت از تمسک به شریعت است با عمل بد که تخلف از غزوه تبوک می باشد در آمیخته اند. سپس از آن واپس پشیمان شده و از حق تعالی آمرزش خواسته اند.

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»: اینان میتوانند به مغفرت (آمرزش) گناه خود از سوی الله متعال از آن رو امیدوار باشند، که توبه کرده‌اند.

امام طبری گفته است: «عسی» از جانب الله معنی واجب می‌دهد، یعنی خدا توبه‌ی آنها را قبول خواهد کرد. اما در زبان عرب «عسی» معنی امید و رجا می‌دهد. (تفسیر طبری ۱۲/۱۱).

اعتراف به گناه، انتقاد از خود و داشتن کارهای خوب و صالح، زمینه‌ساز بخشایش الهی است.

گرچه خداوند وعده‌ی آمرزش داده، اما انسان باید میان خوف و رجاء باشد. «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (102)»: والله متعال بر کسی که توبه کند آمرزگار و بر باز آمدگان مهربان است؛ در را به روی ایشان باز و حجاب را از برابر پشت کنندگان به گناه برداشته است. باید گفت که: خطاکار پشیمان، به امید نیازمند است و آغوش اسلام برای پذیرش او باز است.

شان نزول آیه 102:

586- این مردویه و ابن ابوحاتم از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله (به غزوة [تبوک] رهسپار شد و ابولبابه و پنج تن دیگر، از همراهی با سپاه اسلام خود داری کردند. ابولبابه و دو نفر دیگر از یاران او با خود اندیشیده، و پشیمان شدند و به هلاکت و نابودی خود یقین کردند و گفتند: ما اینجا با زنان زیر سایه‌های خوشگوار آرام و آسوده به سر می‌بریم، در حالی که رسول الله همراه با یاران صدیقش در راه دین حق مشغول جهاد و کارزار است. به الله پاک سوگند خود را به ستون‌ها می‌بندیم و تا خود پیامبر ما را باز نکند، همچنان در بند می‌مانیم و این کار را کردند. و سه نفر دیگر خود را به ستون نبستند، سپس رسول الله از جهاد بازگشت و گفت: آن‌ها که خود را به ستون‌ها بسته اند کدام‌ها هستند؟ مردی گفت: ابولبابه و یارانش هستند که از رفتن با شما سرپیچی کرده بودند. آن‌ها با الله (پیمان بسته اند که تا شما شخصاً آن‌ها را رها نسازید هرگز خود را از ستون‌ها باز نکنند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: تا دستور آزادی آنها به من داده نشود هرگز از ایشان نمی‌کنم. پس الله متعال آیه: «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ...» را نازل کرد. چون وحی الهی نازل گردید، پیامبر از بند رهایشان ساخت و عذرشان را پذیرفت، اما سه نفر دیگر که خود را به ستون نبسته و در باره‌شان چیزی گفته نشده بود باقی ماندند. پس خدای بزرگ در باره آن‌ها فرمود: «وَأَخْرُونَ مُرَجَّونَ لِأَمْرِ اللَّهِ...» (توبه: 106) پس مردم در باره آن‌ها به گفتگو پرداختند، عده‌ای میگفتند: اگر وحی الهی مبنی بر پذیرش توبه این‌ها نازل نشود، یقیناً هلاک و نابود میشوند و برخی دیگر می‌گفتند: امید است خدا توبه این‌ها را نیز بپذیرد. در این خصوص «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا» (توبه: 118) نازل شد.

(طبری 17152 روایت کرده است.)

587- ابو شیخ و ابن منده در «الصحابه» از طریق ثوری از اعمش از ابوسفیان از جابر (روایت کرده اند: آنان که به جنگ تبوک شرکت نکردند شش نفرند: ابولبابه، اوس بن خزام، ثعلبه بن ودیعه، کعب بن مالک، مراره بن ربیع، هلال بن امیه. از آن میان ابولبابه، اوس و ثعلبه خود را به ستون‌ها بستند و اموال خود را خدمت رسول الله (آوردند و گفتند: ای فرستاده الله این اموال را که مانع همراهی ما با شما در جنگ دشمنان گردید از ما بگیر،

پیامبر گفت: تا جهاد و پیکاری در راه نباشد این کار جایز نیست. پس آیه «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»، نازل شد. اسناد این حدیث قوی است (محقق کسی را که از ثوری روایت کرده نشناخته است، اما ثوری و بالاتر از او ثقه و مشهور هستند. مؤلف در «دُر المنثور» 3 / 490 اسناد این حدیث را قوی شمرده است).

588- این مردویه با سندی که در آن واقدی است از أم سلمه (رض) روایت کرده است: وحی الهی مشتمل بر پذیرش توبه ابولبابه در خانه من نازل شد.

سحرگامی شنیدم که رسول الله (می خندد. گفتیم: چه چیز سبب خنده شما شده؟ پیامبر گفت: توبه ابولبابه قبول شد. گفتیم: میخواهید از جریان آگاهش کنم، گفت: میل خودت است. به در حُجره رفتم هنوز حکم حجاب نازل نشده بود. گفتیم: ای ابولبابه بشارتت می‌دهم که خدا (توبه‌ات را پذیرفت).

عده‌ای برخاستند تا او را از بند رها سازند. ابولبابه گفت: باید سرور کائنات شخصاً مرا رها سازد. چون رسول الله برای ادای نماز بامداد آمد، رهایش کرد. آنگاه آیه «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ» نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است، از جهت محمد بن عمر واقدی زیرا او متروک است).

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾

(ای پیغمبر!) از مال‌های آنها (مسلمانان) صدقه بگیر تا آنها را با آن پاک سازی، و برای آنها دعا کن، زیرا دعای تو سبب آرامش آنها است، و الله شنوای داناست. (۱۰۳) تفسیر:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» ای محمد! از اموال گروه توبه‌کار از تخلف در غزوه تبوک، صدقه‌ای بگیر تا نفس‌های شان را از به وسیله‌ی همان صدقه حسنات آنها از گناه و بخل پاک گردانی و اموال‌شان را پاکیزه سازی؛ در نتیجه نفس‌های‌شان به صلاح و سامان آمده به درجه و مقام مخلصان ارتقا یابند و اموال‌شان نیز رشد نماید.

«تطهیر»: درین جا تطهیر به معنای از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود.

«تزکیه»: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است. «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»: و برای‌شان دعای مغفرت و دعای بخشودگی بکن؛ زیرا دعایت برآنان سبب نزول آرامش بر روان‌های‌شان است.

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «و برای آنان دعاکن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموال‌شان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، در حق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است». سکن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد.

ابن عباس (رض) گفته است: «سَكَنٌ لَهُمْ»: یعنی «رحمة لهم» برای آنان رحمت است. عبدالله بن ابی اوفی (رض) می‌گوید: «چون زکات قومی را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌آوردند، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان دعا می‌کردند...».

«وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (103)»: والله شنوای اعتراف شان به تقصیر خویشتن و شنوای دعایت بر ایشان به عفو و مغفرت از بارگاه لطیف خبیر است. او به این امر که چه کسی در توبه‌اش نیتی راستین دارد و چه کسی ندارد داناست. آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

شان نزول آیه 103:

589- ابن جریر از علی بن ابوظلحه از ابن عباس (رض) به همین معنی روایت کرده و افزوده است: چون ابولبابه و یارانش آزاد شدند دارایی خود را به حضور رسول الله (ص) آوردند و گفتند: ای رسول الله! دارایی ما را در استحکام دین حق صرف کن و از درگاه پروردگار برای ما آمرزش و مغفرت بخواه، پیامبر فرمود: به من دستور داده نشده که از اموال شما چیزی بگیرم.

آنگاه الله متعال آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...» را نازل کرد. (طبری 17168 و بیهقی در «دلایل» 271/5 و 272 روایت کرده اند).

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)؟

آیا نمی دانند که تنها الله توبه را از بندگان می‌پذیرد، و زکات و صدقه را قبول می‌کند، و الله توبه پذیر (و) مهربان است؟ (۱۰۴)

تفسیر:

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»: استفهام برای تقریر است؛ یعنی آیا آن توبه کنندگان نمی دانند که فقط الله توبه‌ی بندگان تواب را قبول می‌کند و بس؟

آیا این گروه توبه‌کار ندانسته‌اند که الله متعال بر باز آمدگان توبه می‌پذیرد و بر نادمان رحم نموده، لغزش های شان را می‌آمرزد، «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» و صدقات‌شان را که نیتش خالص است قبول می‌کند. «وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (104)»، زیرا او برکسانیکه گناه را ترک کرده، به طاعت روی آورند و از گناه پشیمان شوند بسیار آمرزگار و بر توبه‌کاران راستین مهربان است، بناءً ایشان را برگناهان گذشته شان مؤاخذه و مجازات نمی‌کند.

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)؟

و بگو: عمل (نیک) کنید پس به زودی الله اعمال شما را می‌بیند، و همچنین پیغمبرش و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند، و به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد، باز شما را به آنچه می‌کردید آگاه می‌سازد. (۱۰۵)

تفسیر:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»: و بگو «ای محمد! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: که کارهای خوب انجام دهید زیرا الله متعال اعمالتان را چه خوب باشد و چه بد می‌بیند و از الله متعال چیزی پوشیده نمی‌ماند و در روز قیامت و در روز حساب اعمالتان بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان عرضه می‌شود. و ایشان شاهدان حق تعالی در زمینش هستند.

«وَسْتَرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (105)»: و به زودی در روز قیامت به سوی الله متعال بر میگردید که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

و تمام اعمال و سخنان پیدا و پنهان بر وی عیان است و او شما را در آنجا از اعمالتان آگاه ساخته و در قبال آن به شما پاداش مناسب خواهد داد؛ اگر اعمالتان خوب و نیکو باشد جزای نیک و اگر بد باشد جزای بد دریافت خواهید کرد.

اعمال انسان حقایقی دارد که در قیامت برای او روشن خواهد شد. طوریکه در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را هر چه که باشد برای مردم بیرون خواهد افگند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفای تان عرضه میشود پس اگر اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان میشوند و اگر غیر از این باشد، میگویند: بارخدا! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنانکه ما را هدایت کردی».

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (106) در مورد آن سه نفری که فرجام تخلف آنان از شرکت در نبرد تبوک، به پروردگار با عظمت و اگذار گردید، بحث بعمل آمده است.

وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)
و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیت الله است، یا آنان را عذاب می کند یا توبه آنان را می پذیرد؛ (هر طور که شایسته باشند) و الله دانا و حکیم است. (۱۰۶)

تشریح لغات و کلمات:

«وَأَخْرُونَ»: گروه دیگری، عده ی دیگری، چند نفری غیر از آنان که یاد شده اند. «مُرْجُونَ» (رجو): و گذاشته شدگان، به فرمان الهی، کار و بارشان بسته به حکم الهی و اگذار گشته. مرجون: اسم مفعول از باب افعال که در اصل مرجؤون بوده و برای تخفیف همزه ی آن حذف شده و مفردش «مرجی» است. به تأخیر انداخته شدگان. تأخیری همراه با رجاء و امید. (بنقل از تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ»: در این آیات متبرکه الله متعال از گروه دیگری از متخلفان مؤمن یادآوری بعمل آمده است که: همچون گروه اول، در توبه سعی و مجاهده نکردند و الله متعال قبول توبه آنانرا به تأخیر افگند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت؛ این افراد با وجود اینکه قصد داشتند تا به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ملحق شوند، اما به دلیل سستی سرانجام موفق نگردیدند به سپاه بیبوندند.

بنابراین، این افراد از منافقان نبودند؛ بلکه از مسلمانان مخلص بودند و هنگامیکه پیامبر به مدینه آمد، اینها نزد آنحضرت رفتند و نه همانند دیگران عذرو بهانه‌ای مطرح کردند و نه همچون ابولبابه و غیره خود را به ستونهای مسجد بستند.

بر این اساس، پیامبر صلی الله علیه وسلم به مسلمانان دستور داد تا با آنها قطع رابطه نمایند؛ چنانکه تا پنجاه روز در همین حال بسر بردند و نمی دانستند که نتیجه چه خواهد شد. (تفسیر آلوسی، ج 11، ص 17).

ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن أمية که به توبه و اعتذار نشتافتند، و از جمله یاران بدر بودند.

پیامبر تقویت مسلمانان را از سخن گفتن با آنها نهی کرد، در نتیجه در انتظار فرمان خدا نشستند که از سر تقصیرشان در گذرد؛ (ابو سعود ۲/۲۹۵). چون فقط تنها الله متعال توبه را قبول می‌کند و بس.

«إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ»: در تربیت خطاکاران مختلف، باید برخوردهای مختلفی صورت گیرد. در صورت توبه نکردن آنها را عذاب می‌دهد، و یا این که توفیق قبول توبه را به آنها می‌دهد و آنها را می‌بخشاید.

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (106)»: و الله دانای حکیم است، داناست به راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیر افگندن پذیرش توبه از ایشان. و باید گفت که: قهر یا لطف الهی، بر اساس علم و حکمت است، نه انتقام جویی! و این همان سه نفری هستند که نامشان در آیهی «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا» آمده است و کار آنها به مدت پنجاه روز متوقف ماند، و مردم آنها را ترک گفتند تا سرانجام آیهی قبول توبه‌ی آنان نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (107 الی 110) موضوعاتی در باره مسجد ضرار (مسجد منافقان مدینه)، مسجد تقوا (مسجد قباء) و موضع گیری پیامبر صلی الله علیه وسلم در این بابت مورد بحث قرار داده میشود.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾
(گروهی دیگر از آنها) به منظور زیان رساندن و (ایجاد و إشاعه) کفر و تفرقه اندازی بین مؤمنان مسجد ساختند تا کمینگاهی برای کسانی که پیش از این با الله و پیغمبرش جنگیده بودند باشد، و قسم می‌خورند که جز نیکی منظوری نداشته‌ایم، اما الله گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَالَّذِينَ»: منافقانی که شمارشان دوازده تن بود. «ضَرَارًا»: زیان وارد کردن، ضرر رساندن. «إِرْصَادًا» (رصد): کمین گرفتن، انتظار کشیدن. لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: برای آن کس که پیش از ساختن مسجد ضرار با الله و پیامبرش سر جنگ داشت. آنکس، أبو عامر راهب ترسای خزرجی بود که پیش از ورود محمد صلی الله علیه وسلم به مدینه، مسیحی شده بود و کینه‌ی پیامبر را در دل داشت. «لَيَحْلِفُنَّ»: قطعاً سوگند می‌خورند. «الْحُسْنَى»: نیکی، کردار نیک، خصلت پسندیده.

قبل از همه باید گفت که در این آیه مبارکه: به داستان مسجد ضرار اشاره بعمل آمده مسجد که جماعتی از منافقان به بهانه‌ی افراد ناتوان و مریض و یا هم روزهای بارانی، در برابر مقابله مسجد قبا مسجدی ساختند که در واقع میخواستند آنرا بمثابه پایگاه قوی تجمع خودشان مبدل نمایند، در این ضمن خواستند در آستانه‌ی عزیمت غزوه تبوک پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا افتتاح و در آنجا نماز بجا آرند. بعد از مراجعت پیامبر صلی الله علیه وسلم از تبوک، وحی آسمان نقاب از چهره آنان برداشت و پیغمبر چه رسد به این که در آن نماز نخواند، دستور داد که آن را بسوزانند و زباله دانش نمایند.

طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید:

تفسیر :

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا»: باید گفت که: مسجد سازی مهم نیست، بلکه مهم آن است که مسجد سازی و اعمار آن انگیزه‌های خیر و باید بانیان و متولیان آن نیتی خالص و برای خیر مسلمانان و نمازگزاران داشته باشد.

ولی بنیان و تهداب مسجد ضرار طوریکه یادآور شدیم اهداف دشمنانه داشت که توسط منافقان غرض توطئه و نیرنگ، غرض دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم و ایجاد شکاف و تفرقه بین صفوف مسلمانان و غرض ایجاد مقابله با مسجد قبا، اساس و تهداب گزاری شد بود. این مسجد بنام «مسجد زیان رساندن به مؤمنان» در بین مسلمانان شهرت یافت که بعد از نزول وحی تخریب و به زباله دانی تبدیل شد.

متوجه باید بود که: در طول تاریخ دشمن در بسیاری از حالات، از مسجد و مذهب، علیه مذهب و پیروان مذهب سوء استفاده بعمل می آورند، و از شعارها و القاب به ظاهر دینی به فریب مردم و بخصوص مسلمان می پردازند.

در دین مقدس اسلام، هرگونه ضرر، با در نظر داشت اینکه ولو تحت نام مسجد و القاب و مقدسات اسلامی هم صورت گیرد ممنوع است.

«وَكُفْرًا»: و برای کمک به کفری که آنرا در نهاد داشتند و آنرا پنهان میکردند. «وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ»: تا بتوانند؛ به وسیلهی آن جماعت مؤمنان را متفرق کنند، و آنها را از رفتن به مسجد قباء منصرف نمایند.

برخی از مفسران گفته اند: هر مسجدی را که از روی مباحات، ریا و یا جلوه فروشی و هر هدف دیگری غیر از کسب خشنودی خدا و یا با مال حرام بسازند، جزو مسجد ضرار است.

از شقیق روایت کرده اند که در مسجد بنی عامر نماز گزارده بود، به او گفتند: در مسجد بنی فلان هنوز نماز گزارده اند و او گفت: دوست ندارم که در آنجا نماز بگذارم، زیرا برای ضرار/ زیان ساخته شده است. و هر مسجدی که آن را برای ضرار، ریا و آوازه بسازند، اصل آن به مسجد ضرار بر می گردد.

از عطاء روایت کرده اند که در زمان حضرت عمر (رض) چون کشورها گشوده شدند، به مسلمانان فرمان داد که در آن جا مسجدهایی بسازند، اما در هر شهر دو مسجد را چنان نسازند که یکی به دیگری زیان برساند. (بنقل از تفسیر کشاف)

علماء مفسران بصور کل در تفاسیر خویش با تمام صراحت نگاشته اند که: هر مسجدی که عامل تفرقه میان صفوف مسلمانان باشد، دارای حکم مسجد ضرار است. و هر مسجد که برای شکستن وحدت صفوف مسلمانان، ایجاد و تأسیس گردد، همطراز کفر است.

«وَإِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و انتظار کشیدن برای آمدن ابو عامر فاسق که به پیامبر گفته بود: هر که را بیابم که علیه تو می‌جنگد در کنارش با تو خواهم جنگید. ابو عامر به آنها دستور داد مسجد را بسازند تا او آن را در خود قرار دهد.

امام طبری در روایت ضحاک گفته است: آنها جمعی بودند که در قباء مسجدی را برای زیان رساندن به پیامبر و مسلمانان ساختند و میگفتند: وقتی ابو عامر برگردد در آن نماز می خواند و بر محمد چیره و غالب می شود. (تفسیر طبری ۲۵/۱۱).

«وَأَلْيَحْضِرُونَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى»: آن منافقان بدکار بدطینت به زودی سوگند خواهد خورد که از بنای آن مسجد جز ایجاد سهولت بر حضور ضعیفان و ناتوانان در جماعت هدف

دیگری نداشته‌اند؛ ضعیفانی که باران یا گرما ایشان را از پیمودن فاصله دورتر از آن باز می‌دارد. نباید فراموش کنید که: سوگند دروغ، از شیوه‌ی دایمی منافقان است.

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (107)»: اما الله متعال گواهی میدهد که آنها در این سوگندهای گناه آلود دروغگویند. از آیه کریمه چنین برمی‌آید که: ممکن است بعضی از راه‌های در ظاهر خیر، به وسایلی در خدمت شرّ و آزار رسانی علیه اسلام و مسلمین تبدیل شوند. الله متعال از قسم‌ها دروغین آنها با خبر است. آوردن «ان» و «لام» در آیه مبارکه برای اضافه تأکید است. سپس الله متعال پیامبر را از اقامه‌ی نماز در آن منع کرد.

شان نزول آیه 107:

در بیان سبب نزول آیه مبارکه آمده است که: أبو عامر راهب، مردی از اشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من عزم سفر نزد قیصر شاه روم را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به آن، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید!

توجه بفرماید توطئه‌گران می‌خواهند حتی از نماز پیامبر نیز به نفع خود سوء استفاده کنند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان شاء الله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر برگشت در ذی اوآن که یک ساعت از مدینه فاصله داشت جاگزین شد. خدا همانجا در باره آن مسجد آیه: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا» را نازل فرمود. پس پیامبر مالک بن دحشش و معین بنی عدی و یا برادرش عاصم بن عدی را به حضور خواست و گفت: به سوی آن مسجد که اهل آن ظالم و ستمگرانند بروید و آن را ویران و طعمه حریق سازید. آنها نیز طبق دستور پیغمبر عمل کردند. توجه باید داشت: احترام و قداست مسجد، در شرایطی که مورد سوء استفاده دشمنان باشد، برداشته می‌شود و از بین می‌رود. (سیره ابن هشام 4 / 124 و 125، تفسیر طبری 17200 و زاد المسیر 755).

593- ابن ابو حاتم و ابن مردویه از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: هنگامی که رسول الله مسجد قبا را بنا کرد، گروهی از أنصار که یخدج با آنان بود مسجد ضرار را ساختند. رسول الله گفت: بدا بحالت ای یخدج، از ساختن آنچه من مشاهده می‌کنم چه نیتی داری، گفت: ای رسول خدا به جز کار خیر و پاداش نیکو نیت و قصد دیگری نداریم. آنگاه پروردگار (این آیه را نازل کرد) (طبری 17202 از ابن عباس (رض) روایت کرده است در این اسناد عطیة عوفی واهی است، اما طبری با اسناد از گروهی از تابعین بیان داشته است. به فتح القدير 1228)، مراجعه شود.

مسجد ضرار:

قبل از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه، مردی از خزرج به نان أبو عامر راهب که مسیحی و اهل کتاب بود، در میان طایفه خزرج از مقام والایی برخوردار بود، اما پس از ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه و گسترش اسلام و افزایش قدرت حکومت اسلامی و بخصوص پس از پیروزی مسلمانان در بدر (اولین غزوه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مواجهه با مشرکان مکه بود که در 17 تا 21 رمضان سال دوم هجرت (13 تا 17 مارچ 624 میلادی)، رُخ داد. أبو عامر دشمنی و عداوت خویش را در مقابل دین مقدس اسلام و مسلمانان آشکار ساخت و برای تحقیق این اهداف دشمنانه خویش به صف مشرکان قریش پیوست و برخی از قبائل عرب را برای جنگ با اسلام برانگیخت؛ فعالیت ابو عامر زمانی شدت یافت که مسلمانان در غزوه أحد دچار خسارتهای متعددی گردیدند، (غزوه اُحد دومین جنگ سپاه مکه با مسلمانان؛ که پس از غزوه بدر در سال سوم هجرت برابر با (625 میلادی) در جنوب کوه اُحد بین سپاه مسلمانان و سپاه مکه به رهبری ابوسفیان صورت گرفت.

أبو عامر فاسق نیز بر سر راه لشکر اسلام، حفره‌هایی کنده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در یکی از آنها افتاد و سرش زخمی شد و دندانهایش شکست. أبو عامر قبل از شروع جنگ با انصار به گفتگو پرداخت و آنان را به یاری خود فراخواند. آنها به او پاسخ منفی دادند و نفرینش کردند و گفتند: ای دشمن خدا چشمانت خنک مباد. ابو عامر در حالی برگشت که می گفت: قوم من بعد از من چقدر بی‌تربیت شده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم او را قبل از فرار از مدینه به اسلام دعوت داده و برای او قرآن تلاوت کرده بود، اما او نپذیرفته بود و راه تمرد و سرکشی را در پیش گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دعا نمود که دور از وطن و تنها بمیرد و سرانجام چنین شد. پس از اتمام جنگ اُحد و بعد از اینکه متوجه گسترش اسلام و نفوذ قدرت مسلمانان گردید، به سوی هر قل، بزرگ روم، رفت و از او علیه پیامبر کمک خواست. هر قل نیز به او وعده‌هایی داد که بر اساس آن أبو عامر به برخی از منافقان طایفه خود در مدینه نامه‌هایی فرستاد که به آنها مژده لشکری را می‌داد که به زودی مدینه را در خواهد نوردید.

بنابر هدایت و رهنمای اش منافقان در نزدیکی مسجد قبا، مسجدی ساختند و چند روزی قبل از بیرون شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به غزوه قصد تبوک، آن را به اتمام رساندند و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم خواستند که مسجد آنها را با اقامه نماز افتتاح نماید و این طور وانمود کردند که این مسجد را برای افرادی که توانایی رفتن به مسجد قبا را ندارند، ساخته‌اند.

از آنجا که خداوند نمی خواست، پیامبرش در این مسجد نماز بخواند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اکنون که من آماده سفر هستم، بعد از اینکه از سفر برگشتم، آنجا نماز خواهم خواند.

در مسیر بازگشت از تبوک به مدینه و هنگامی که تا مدینه فقط مسافت یک روز یا کمتر باقی مانده بود، جبرئیل آمین نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به ایشان اطلاع داد که این مسجد توسط کافران به خاطر ضرر رسانیدن به اسلام مسلمانان ساخته شده است و نباید در آن نماز بخوانی. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم افرادی را پیشاپیش فرستاد تا آن مسجد را تخریب نمایند. (تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 388).

خداوند متعال در آیاتی که در این مورد نازل گردانده است، انگیزه‌های بنای مسجد ضرار را این گونه شرح می‌دهد.

- 1 - ضرر رسانیدن به مسلمانان.
- 2 - تقویت منافقان و کفار و شکست مسلمانان.
- 3 - ایجاد تفرقه بین مسلمانان و کاهش تعداد نمازگزاران مسجد قبا.
- 4 - مرکزی برای جمع نمودن افرادی که نقشه جنگ علیه الله و پیامبرش را کشیده بودند (تفسیر شوکانی، ج 2، ص 403).

خداوند متعال نیز نقشه منافقان را برملا نمود و پیامبرش را به تخریب آن واداشت و اینکه فرمود: «وَالْحِلْفُ إِن أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ 7» منافقان را نکوهش نمود که آنها به دروغ قسم می‌خورند که ما اراده‌ای جز نیکی نداشته‌ایم؛ چنانکه در دنباله آیه می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» یعنی خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغ می‌گویند و خداوند، پیامبرش و مسلمانان را از خواندن نماز در این مسجد، منع کرد و فرمود:

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» هرگز در این مسجد اقامه نماز ادا نکن؛ زیرا نماز خواندن پیامبر در آن، به معنای رسمیت دادن به آن بود و مسلمانان به جای خواندن نماز در مسجد قبا، خواندن نماز در مسجد جدید را ترجیح می‌دادند.

بنابر این، پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس دستور الله متعال، به عمار ابن یاسر و مالک بن دخشم و عده‌ای دیگر مأموریت داد تا آن مسجد را تخریب نمایند و به آتش بکشند و آنها نیز چنین کردند. (السيرة النبوية، ابن هشام، ج 4، ص 184).

طوریکه الله متعال می‌فرماید: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ 8 توبه» (به جای خواندن نماز در مسجد ضرار، در مسجدی نماز بخوان که شایسته نماز خواندن است و از روز نخست بر اساس تقوا پایه‌گذاری شده است).

«وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعْذِبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» [التوبة: 74]. (اگر از توبه رویگردان شدند و بر نفاق خود اسرار ورزیدند، آنگاه خداوند آنها را در دنیا با ترس و اضطراب و سلب آرامش و در آخرت با عذاب دردناک، عذاب خواهد داد.) (حدیث القرآن الکریم، ج 2، ص 661).

دروس حاصله از ماجرای مسجد ضرار: کفر ملتی واحدی است:

طوریکه در فوق هم یادآوری شدیم که ابو عامر از شکست مشرکان در بدر، علیه مسلمانان خشمگین شده بود، دشمنی خود را با اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم اعلام نمود و مدینه را به قصد پایتخت شرک، مکه، ترک نمود و در آنجا مشرکان را برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم تشویق نمود؛ چنانکه خود در جنگ احد علیه مسلمانان شرکت نمود و سعی کرد تا در صفوف لشکر اسلام تفرقه و تزلزل به وجود آورد. (کتاب الصراع مع الصلیبیین، ص 179).

توطئه برای فریب مسلمانان:

منافقان در این صدد بودند تا به مسجدشان رسمیت بخشند تا مسلمانان را بفریبانند و امیال خویش را برآورده سازند بنابراین، از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواستند که در مسجد آنها

نماز اقامه نماید و اگر این امر، عملی میگردید و پیامبر در آنجا به اقامه نماز می پرداخت، به اهداف خویش نائل می گردیدند. (کتاب الصراع مع الصلیبین، ص 179).

حفاظت خداوند متعال از رسول الله صلی الله علیه وسلم:

حوادث ذکر شده بیانگر عنایت بخصوص الله متعال نسبت به پیامبرش میباشد؛ چنانکه خداوند ایشان را از اهداف و نقشه‌های منافقان از تأسیس این مسجد مطلع گرداند و اگر الله متعال، پیامبرش را مطلع نمینمود، آن حضرت به اهداف آنها پی نمی‌برد و با خواندن نماز در آن به مسجد شان رسمیت می داد و بدین صورت منافقان دارای مرکز و جایگاهی می‌شدند و می‌توانستند مسلمانانی که از ایمان ضعیفی برخوردار بودند، تحت تأثیر افکار و سخنان خود قرار دهند. (کتاب الصراع مع الصلیبین، ص 179).

عکس العمل قاطعانه پیامبر با مسجد ضرار:

پیامبر صلی الله علیه وسلم با عکس‌العملی قاطع و بی نظیر دستور به انهدام مسجدی داد که براساس ضرر رسانیدن به اسلام و مسلمانان ساخته شده بود و این عملکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمونه دستور عملی واضح و روشن برای رهبران وزعا اسلامی در تمامی ادوار است، تاهرگاه با امری روبرو شدند که هدف آن، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و آسیب رساندن به اسلام است، درصدد از بین بردن آن برآیند؛ زیرا عضو فاسدشده را نمی‌توان معالجه نمود و تنها را معالجه آن، قطع آن عضو از جسم میباشد تا از شیوع آثار آن به اعضای دیگر جسم، جلوگیری گردد. (کتاب التاریخ الاسلامی، ج 8، ص 130).

اموری که احکام آن همانند مسجد ضرار است:

مفسران به بیان برخی وجوه پرداخته‌اند که احکام آن همانند مسجد ضرار است:

الف - زمخشری میگوید: گفته شده است هر مسجدی که به خاطر ریا و تظاهر و یا به خاطر اهدافی جز رضایت الله متعال و یا با مال حرام ساخته شود، حکم آن همانند مسجد ضرار است. (تفسیر زمخشری، ج 2، ص 310).

دکتر عبدالکریم زیدان در تعلیق بر این کلام زمخشری می‌نویسد: آیا چنین مسجدی مانند مسجد ضرار منهدم شود؟ خیر؛ چراکه به نظر بنده، تشابه این گونه مساجد به مسجد ضرار فقط به این دلیل است که مانند آن براساس تقوا و إخلاص بنیان‌گذاری نگردیده است، اما محکوم به انهدام نمی‌گردند. (تفسیر زمخشری، ج 2، ص 310).

ب - قرطبی میگوید: علمای ما بر این عقیده‌اند که تأسیس هر مسجدی به قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان و به خاطر ریا و تظاهر انجام گیرد، در حکم مسجد ضرار است و از ادای نماز در آن باید خود داری نمود. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 254).

ج - سید قطب در تفسیر خود می‌نویسد: این تصویری از مسجد ضرار بود، مسجدی که در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم علیه اسلام و مسلمانان ساخته شد. این مسجد امروز نیز ساخته میشود و با ظاهری زیبا و پررونق، جلوه می‌نماید تا بیننده و بخصوص داعیان دین را متقاعد سازد که اسلام زنده است و مساجد آباد است. در حالی که این نوع مساجد، سنگرهایی جهت نابودی اسلام و مسلمانان با غیرت و با شهامت هستند. (فی ظلال القرآن، ج 3، ص 1710 - 1711).

قاعده‌ای برای شناخت اموری که میتوان حکم آنان را همانند حکم مسجد ضرار دانست دکتر عبدالکریم زیدان میگوید: اموری که به ظاهر مشروع میباشد، اما متولیانش با ایجاد آن، اهداف نامشروعی را دنبال نمایند یا به عبارتی هر امری که از نظر ظاهری مشروع

باشد، اما بنیان آن، قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان را داشته باشند، در حکم مسجد ضرار می باشد. (المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 506).

بنابر این قاعده، نمی توان اماکن شرک و فساد را همانند مسجد ضرار دانست؛ زیرا این اماکن از نظر ظاهری نیز فاقد مشروعیت هستند؛ گرچه به خاطر اینکه از نظر ظاهری و باطنی جزو منکرات هستند، اما از بین بردن آنها مانند نابودی مسجد ضرار الزامی است. (المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 506).

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾

هرگز در آن نیست (و نماز مگزار)، البته مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیان گذاری شده سزاوارتر است که در آن بایستی (و نماز بگزاری)، در آنجا مردانی اند که دوست دارند خود را پاکیزه دارند و الله پاکیزگان را دوست می دارد. (١٠٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَقُمْ فِيهِ»: در آن درنگ مکن، در آن نماز مخوان، برای نماز در آن مایست. «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى»: مسجدی که روز نخست بر تقوا بنا نهاده شد، مسجدی که از روز نخست پیامبر، وقتی وارد قبا شد از دوشنبه تا روز جمعه آن را بر پایه ی تقوا بنا نهاد. «أَحَقُّ»: شایسته، صفت ساده است نه برتر تا به کلی ارزش مسجد ضرار را نفی کند. «فِيهِ رِجَالٌ»: در آن مردانی اند، مراد از آنان، أنصار است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا»: ای محمد! هرگز نماز مگزار در آن مسجد که بنیاد آنرا به کینه؛ به کفر و نفاق؛ به عداوت اسلام؛ و به مخالفت خدا و پیغمبرش نهاده اند! «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى»: شایان نماز تو خجسته مسجدی است که از روز اول به تقوی و پرهیزگاری تأسیس شده، چه مسجد نبوی باشد و چه مسجد قبا. که بر اساس تقوی بنا شده است. «مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»: از همان روز آغاز. «أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»: شایسته و لایق تر است که در آن نماز بخوانی تا مسجد ضرار. «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»: در این مسجد مردانی پرهیزگار - یعنی أنصار - هستند که دوست دارند از گناهان و نافرمانی ها پاک شوند. کسانی که آنجا نماز می گزارند، یعنی أنصار، دوستدار طهارت حسّی و طهارت معنوی هر دو می باشند؛ طهارت حسّی با وضوء و مانند آن و طهارت معنوی با ایمان و توبه از آثار گناهان و خطاها.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (108)»: و الله کسانی را دوست دارد که در پاکیزگی ظاهری و باطنی خود مبالغه میکنند. زیرا او پاک است و جز پاکان را نمی پذیرد.

ابن ماجه در مورد این فرموده الهی: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا 8» یعنی در آن مسجدی که بر اساس تقوا پایه گذاری شده است، مردانی هستند که دوست می دارند خوب و پاکیزه بشوند، می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به أنصار فرمود: خداوند در این آیه از پاکیزگی شما سخن گفته است، طهارت شما چیست؟ گفتند: ما وضوء می گیریم و غسل جنابت می نماییم و با آب استنجاء می گیریم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: پس به خاطر همین است و افزود که بر اینها مواظبت نمایند. (سنن ابن ماجه، کتاب الطهارة، باب الاستنجاء بالماء، ج 1، ص 127).

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: در این آیت ذکر مسجد قباست؛ لیکن بعضی روایات تصریح می کند که مراد از «لَمَسْجِدِ أُبَسَّ عَلَى التَّقْوَى» مسجد نبوی است. ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول میگوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قباء نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک میسازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می‌کنیم.

آیه کریمه، دلیل بر استحباب نماز گزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نماز گزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای یاران خود نماز صبح را اقامه کردند و در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده میشود، [علت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز میخوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمیدهند پس هر کس همراه ما در نماز حاضر میشود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَقْمِنَ أُسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أُسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾

آیا کسی که بنیاد (امور) خویش را بر تقوای الله و خشنودی او بنیان نهاده است بهتر می باشد یا کسی که بنیاد (کار) خود را بر کناره وادی نزدیک به سقوط بنیان گذاری کرده است و با آن در آتش جهنم می‌افتد؟ و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رضوان»: خشنودی. «بنیانه»: پایه و اساس آن، شالوده ی آن مسجد. «علی شفا»: بر لب، حد، طرف، برکنار. «جرف»: پرتگاه، چاله دیواره، گودال. «هار»: فروریختنی، نزدیک به سقوط. «فانهار به» (هور): که خود شخص با آن بنا فرو ریخت، او را پرت کرد. فانهار به: یعنی، فانهار معه: هم سازنده و هم ساخته با هم فرو ریختند، هر دو را با هم به پایین پرت کرد. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

در آیه قبل، مقایسه‌ی مسجد ضرار و مسجد قبا بود، ولی در این آیه مقایسه‌ی بانیان آن دو مسجد است. طوریکه میفرماید: «أَقْمِنَ أُسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ» آیا کسی که بنایش را بر اساس متینی از تقوی و طلب رضای الهی استوار کرده و هدفش از آن دریافت رضای پروردگار با عظمت و عمل به طاعتش هست. ارزش کارها به نیت آنان است، نه ظاهر اعمال. مسجد قبا برای الله ساخته شد و مسجد ضرار با انگیزه‌ی تفرقه افکنی!

«حَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ»: آیا کسی که بنیاد (امور) خویش را بر تقوای الله و خشنودی او بنیان نهاده است بهتر می‌باشد یا کسی که بنیاد (کار) خود را بر کناره وادی نزدیک به سقوط بنیان گذاری کرده است.

واقعیت امر اینست که بنیاد باطل در نهایت بر باد است، «فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» هرگز برابر نیست از آن رو که بنیاد کار دومی سست و نا استوار است و چون فرو افتد با صاحب خود در آتش جهنم فرو می‌افتد. با تأسف باید گفت که گاهی مسجد، بانیان خود را به قعر دوزخ می‌افکند.

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (109)»: این است حال صاحبان مسجد ضرار که آن را بر پایه نفاق و نیرنگ و به مثابه کمینگاهی برای پوشانیدن مکر و دسیسه‌های خود بنا کرده‌اند. والله متعال کسانی را که با نفاق و نبرد علیه اسلام بر خویشتن ستم کرده‌اند توفیق رشد و صلاح ارزانی نمی‌دارد. در نهایت باید گفت که: سوء استفاده از مراکز مذهبی و باورهای دینی مردم، ظلم است.

داستان امام مسجد ضرار:

مفسر تفسیر کشاف در باره امام مسجد ضرار می‌نویسد: روایت کرده‌اند که مجمع بن حارثه در مسجد ضرار، که در آنزمان بحیث امام مسجد ضرار ایفا امامت می‌گردد. از جمله پیروان قوم بنی عمرو بن عوف که در مسجد قبا نماز می‌خواندند، بشمار میرفت. در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب، از او خواستند که اجازه بدهد مجمع در مسجدشان برای آنان نماز بگزارد و ایشان گفتند: نه، در این کار خیری نخواهد بود، او در مسجد ضرار امام بود. مجمع گفت: ای امیرالمؤمنین، در باره من به شتاب فیصله نکن، الله متعال می‌داند که من برای آنان نماز گزاردم و نمی‌دانستم که آنان در دل خود چه نهفته دارند. اگر می‌دانستم هرگز با آنان در آنجا نماز نمی‌گزاردم. من جوان و قاری قرآن بودم و آنان پیر بودند و نمی‌توانستند قرآن بخوانند. وقتی عمر این سخنان او را شنید، عذرش را پذیرفت و سخن او را تصدیق کرد و به او فرمان داد که برای قوم خویش امامت کند. (بنقل از تفسیر کشاف).

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

همیشه آن عمارتی که (بر اساس نفاق) بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان سبب شک و پریشانی است، مگر آن که دل‌هایشان پاره پاره شود، (واقعاً که) الله دانای حکیم است. (۱۱۰) تفسیر:

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: «ریبه»: یعنی: شک و تردید و نفاق در دین، زیرا آنان مردمانی منافق بودند، و کفر و نفاق آنان بود که آنان را به ساختن این مسجد واداشت، چنانکه خدای متعال نیز در این باره میفرماید: «ضراراً و کفر» (توبه، 107). وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم آن مسجد را ویران ساخت، از خشم این کار و از آن حیث که ویرانی آن مسجد بر آنان بسیار گران آمد، بر میزان نفاق و دشمنی خود با اسلام هرچه بیشتر افزودند و عبارت «لا يزال بنيانهم الذي بنوا ريبة في قلوبهم»: به معنای آن است که پیوسته ویرانی آن سبب تردید و نفاق افزون‌تر آنان از شک و نفاق است که همواره از پیش داشته‌اند و اکنون نشانی آن بر دل‌هایشان نقش بسته است و اثر آن از بین نمی‌رود.

«إلا أن تقطع قلوبهم»: پاره پاره شود و اجزای آن از هم بپاشد، آنگاه است که آرام می‌گیرند، اما تا هنگامی که دل‌هایشان سالم و به هم پیوسته باشد، شک در آن همواره بر جای و استوار است.

همچنین ذکر پاره پاره شدن دل‌هایشان می‌تواند تصویری از زوال شک از آن باشد. همچنین پاره پاره شدن می‌تواند در معنای حقیقی اش به کار رفته باشد، چنان که با کشته شدن و یا در گور و یا در دوزخ به چنین حالتی دچار شوند.

برخی از قاریان آن را «يقطع»: به «یاء» و «تقطع» بدون تشدید خوانده اند و «تقطع» به فتح تاء به معنای قطع است. همچنین بنا بر آن که خطاب متوجه رسول خدا (ص) باشد آن را «تقطع» نیز خوانده اند، یعنی: تو با کشتن آنان دلهایشان را پاره پاره کنی. حسن بصری، «إلا أن» را «إلی أن» خوانده و در قرائت عبدالله «و لو قطعت قلوبهم» آمده است و از طلحه روایت کرده اند بنا بر آن که خطاب متوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا هر مخاطب دیگری باشد، آن را «لو قطعت قلوبهم» خوانده است و گفته اند معنایش آن است: مگر آن که چنان توبه ای کنند که با آن توبه از روی پشیمانی و تأسف از آنچه کرده اند، دل هایشان از هم بپاشد. (بنقل از تفسیر کشاف)

خوانندگان محترم!

در آیات (111 الی 112) در مورد اینکه مؤمنان راستگو و کامل چه کسانی اند؟ بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

بی‌گمان الله از مؤمنان جانهایشان و اموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می‌جنگند، پس میکشند (کفار را) و کشته میشوند، این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، و چه کسی از الله به وعده خود وفا کننده‌تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است. (۱۱۱)

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»: بعد از اینکه الله متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا بحث در مورد مؤمنان راستگو و صادق، و در مورد فضیلت جهاد بیان می‌یابد.

«همانا خداوند از مؤمنان جانها و مال‌هایشان را به این‌که بهشت برای‌شان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جان‌هایشان را به الله متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مال‌هایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است. الله تعالی تنها از مؤمن خریدار است، نه از منافق و کافر.

در آیه مبارکه با تمام وضاحت ملاحظه میداریم که در پذیرش الهی، جهاد با جان بر جهاد مالی مقدم است. طوریکه مفسر تفسیر صفوة التفسیر در این مورد می‌نویسد: مثال است برای پاداش مجاهدین و در بالاترین نقطه‌ی بلاغت و فصاحت قرار دارد. الله پاداش آنها را در مقابل بذل مال و جان و در قالب معامله‌ی خرید و فروش، مثل زده است.

مفسر حسن در این مورد فرموده است: در این معامله بیشترین بها را به آنها داده است. کرم و فضل الله را بنگرید! جان را که خالقش همو است و مال را که او آن را عطا کرده و به آنها بخشیده است در مقابل این بهای گرانقدر، از آنها خریداری می‌کند! واقعاً معامله ایست بس پرمنفعت و پرسود.

همچنان برخی از مفسران نوشته اند: توجه تو را به معامله‌ای جلب می‌کنیم که فروشنده در آن مؤمن است و مشتری الله صاحب عزت و قیمت و بدل آن بهشت و چک آن کتب آسمانی است و واسطه حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است.

«يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»: همان کسانی که در راه الله با دشمنانش و برای اعتلای دین الله به جهاد می‌پردازند یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش می‌تازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هر چند بعد از تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته شدن، کشته هم نشدند.

اگر هدف از جهاد، الله باشد، کشته شدن یا کشتن، تفاوتی نمی‌کند. هدف مؤمن از جنگ، ابتدا نابود کردن باطل و اهل آن و سرانجام شهادت است.

«وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»:

گرچه ما بر خدا حقی نداریم، اما خداوند برای ما بر عهده‌ی خودش حقوقی قرار داده است. الله متعال در تورات، انجیل و قرآن به ایشان وعده‌ی قطعی بهشت را داده است. وعده‌اش لازم، ثابت و تثبیت شده است و هیچ‌کس در وفا به وعده و برآوردن عهد از الله متعال یکتای یگانه وفادارتر نیست؛ حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی‌کند.

در معامله با الله، سود یقینی و قطعی است. «وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» در مزایده با خداوند هرچه هست حق و به سود انسان است، بر خلاف دیگران که یا قصد جدی نیست یا بی‌انگیزه و دروغ است، یا غلو، یا از روی هوس و یا برای طرد کردن رقیب است.

مفسرزمخشری می‌فرماید: چون خلاف وعده زشت است از انسان محترم و با فضیلت نمی‌خیزد تا چه رسد به الله متعال بی‌نیازی که زشتی از او جایز نیست؟ این اسلوب بیان در ترغیب بر جهاد از آن نیکوتر و بلیغ‌تر به چشم نمی‌آید. (طبری ۳۶/۱۱ و رازی ۱۹۹/۱۶).

قابل تذکر است که: ارزش جهاد، مجاهدان و شهیدان، مخصوص اسلام نیست، در تورات و انجیل هم مطرح است. و اگر امروزه در آن کتاب‌ها نیست، نشان تحریف آنهاست.

«فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» بهترین بشارت، تبدیل فانی به باقی و دنیا به آخرت است و غیر آن خسارت و حسرت است پس ای مؤمنان! مژده تان باد به این معامله‌ای پرسود که با پروردگارتان کرده‌اید! این همان کامیابی بزرگتر و پیروزی برتر است؛ زیرا در آن خریدار الله متعال، فروشنده مؤمنان، کالا جان‌های ایشان، بها بهشت و مجلس عقد، میدان جنگ و مبارزه است.

و ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (111): و این همان کامیابی بزرگ است، زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجایند کسانی که با الله خویش چنین معامله سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟ و باید گفت که: بالاترین رستگاری تنها در سایه‌ی معامله با الله متعال است.

خوانندگان محترم!

در ایه مبارکه به زیبایی و اعجازی تشریح یافته است که: دنیا، بمثابة بازار بوده و مردم در آن معامله‌گر. فروشنده، مردم‌اند و خریدار الله متعال. متاع معامله، مال و جان است و بهای معامله بهشت. اگر به خدا بفروشند، سراسر سود و اگر به دیگری بفروشند، یکسره خسارت است.

امتیازات معامله با الله:

خود ما و توان و دارایی ما از اوست، سزاوار نیست که به جز او بدهیم. خداوند، اندک را هم می‌خرد. «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»

عیوب جنس را اصلاح می‌کند و رسوا نمی‌سازد. به بهای بهشت می‌خرد. خداوند در خریدن وارد مزایده می‌شود و نرخ را پیشنهاد می‌کند که فروختن به غیر او احمقانه و خسارت است. پس زمانیکه در معامله خریداری ما پروردگار با عظمت باشد پس چرا به سراغ دیگران برویم؟

شأن نزول آیه 111:

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت صلی الله علیه وسلم در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه (رض) در بیان این رخداد می‌نویسد: «در آنجا من به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم: هر چه می‌خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «برای پروردگارم شرط می‌نمایم که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مال‌هایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می‌شویم! همان بود که آیه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [التوبة: 111]. نازل شد.

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾

آنان (مؤمنان فداکار کسانی هستند که) توبه کنندگان اند، عبادت کنندگان اند، حمد گویند، سفر کنندگان اند (در راه الله) رکوع و سجده کنندگان اند، به نیکی امر کنندگان اند، و از بدی منع کنندگان اند، و نگاه کنندگان حدود الله اند، و مؤمنان را (به این انجام نیک) مژده بده. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لُعَابِدُونَ»: مخلصان در عبادت. «الْحَامِدُونَ»: سپاسگزاران در همه حال. «السَّائِحُونَ»: جمع سائح، از ریشهی «سیح» روزه داران، مجاهدان راه الله، محققان. «الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ»: نمازگزاران. «وَالنَّاهُونَ»: جمع ناهی، بازدارندگان، منع کنندگان. «لِحُدُودِ اللَّهِ»: مقررات و قوانین الهی. «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»: مؤمنان را به بهشت مژده بده.

تفسیر:

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ»: اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده میکنند؟ «آنان توبه‌کنندگانند» یعنی: بازگشت کنندگان از شرک و نفاق و معصیت به سوی طاعت الله متعال. آنچه مطلوب است، ملکه شدن کمالات در انسان است.

ملاحظه میداریم که: در مسیر کمال، اول خودسازی است، بعد جامعه‌سازی. اسلام دینی جامع است، اشک را در کنار شمشیر و عبادت را در کنار سیاحت قرار داده است.

«عبادت کنندگانند» یعنی: قیام‌کنندگان به عبادت الله متعال همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند برخی از مفسران می‌فرمایند که: «التَّائِبُونَ» به عنوان بدل از ضمیر «یقاتلون» رفع گرفته است. همچنین میتواند مبتدا و خبر آن «العابدون» باشد و ما بعد آن

خبر دوم است، یعنی: کسانی که از کفر به راستی توبه کرده اند و همه این خصوصیت ها هم در آنان وجود دارد.

از حسن بصری روایت کرده اند: آنان کسانی بودند که از شرک توبه کردند و از نفاق بیزاری جستند. (تفسیر کشاف)

«الْسَّائِحُونَ»: آنان که در سفر غذا و جهادند یا در طلب علمند. از سیاحت گرفته شده و به معنی سیر و سفر در شهر و دیار و بیابان به منظور پند و عبرت گرفتن می باشد. و به معنی سیر و سفر در شهر و دیار و بیابان به منظور پند و عبرت گرفتن می باشد.

(- بعضی سائحون را به روزه داران تفسیر کرده اند و عطاء گفته است: عبارتند از غازیان و ابن زید گفته است: عبارتند از مهاجرین و رازی تفسیر ما را ترجیح داده است و برای تفسیر آن همان بهتر است، به دلیل: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ. و الله اعلم.)

و «السَّائِحُونَ»: روزه داران به کسانی همانند شده اند که در امساک و امتناع از شهوات و خواسته های خویش به گردشگران همانند شده اند. برخی از مفسران هم گفته اند که مراد از آنان جویندگانی دانش هستند که در زمین می گردند و در هر کجا که ممکن باشد، دانش می جویند.

«الرَّكِعُونَ السَّاجِدُونَ»: «رکوع و سجده کنندگان» نماز گزاران یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند.

در این آیه مبارکه رکوع و سجود را مخصوصاً ذکر کرده است؛ زیرا فضیلت این دو عمل بسیار زیاد است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «بنده در حال سجده از هر وقت دیگر به خدا نزدیکتر است».

«الْأَمْزُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ»: «امر کننده گانند به معروف» دعوتگران به سوی خدا که مردم را به رشد و هدایت میخوانند یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی کننده گانند از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند

«وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ»: و نگاه دارندگان حدود خدایند و آنان که بر ادای فرایض خدا پایدارند و آن را پاس می دارند و به حلال و حرام مشروع از جانب خدا متمسک می باشند. و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. امام طبری گفته است: یعنی آنان که فرایض خدا را به جا می آورند و در مقابل امر و نهی اش سر فرو می نهند. (طبری ۱۱/۳۹).

«وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (112)»: و ای پیامبر! مؤمنان را به پاداش اعمال شایسته شان به باغ های پرناز و نعمت بشارت ده.

ابن عباس (رض) میگوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه الله است».

خواننده محترم!

در آیات (113 الی 116) در مورد دعا عفو بخشش برای مشرکان و...؟ بحث بعمل آمده است.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند هر چند خویشاوند [آنان] باشند. (۱۱۳)

تفسیر :

«ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ»: قبل از همه باید گفت که پیامبر و سایر مسلمانان، در برابر قانون الهی یکسان‌اند، طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند روا نیست که از پیشگاه الله متعال برای مشرکان طلب آمرزش و بخشودگی کنند، واضح است که شرک، گناهی نابخشودنی است و حتی استغفار پیامبر برای مشرکان بی‌اثر است.

«وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ»: از یاد نبرید که: خویشاوندی با پیامبر، مانع دوزخ نیست. هر چند آن مشرکان خویشان نزدیگ‌شان باشند؛ زیرا الله متعال شرک آوردن به خود را نمی‌آمرزد. «مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (113)»: زیرا خدای سبحان شرک آوردن به خود را نمی‌آمرزد. یعنی بعد از این که برای آنها مشخص شد که آنها به خاطر این که بر کفر مرده‌اند اهل آتش‌اند. بنابر این هر کس بر شرک بمیرد، آمرزش خواهی برایش حرام است. مفسران می‌نویسند که این آیه در مورد ابو طالب نازل شده است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: مؤمنان که هستی و دارائی خویش را به الله متعال بیع کرده‌اند؛ باید همه تن خاص او باشند، و با کسانی که عداوتشان با الله است، و به اثبات رسیده باشد که اهل جهنم‌اند، علایق محبت نداشته باشند؛ اگرچه اینها مادر و پدر، یا کاکا و یا ماما و یا برادر حقیقی‌شان باشد. دشمن الله دوست آنها نمی‌شود! پس درباره کسی که وحی الهی محقق شود که دوزخی است، یا به کفر و شرک علانیه مرده باشد؛ استغفار و طلب آمرزش ممنوع است.

در بعضی روایات است که این آیه درباره والده پیامبر صلی الله علیه وسلم (آمنه) فرود آمده، و برطبق بعضی از احادیث نسبت به کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم ابو طالب فرود آمده. بعضی گویند: مسلمین خواستند در باره پدران‌شان که به شرک مرده‌اند استغفار کنند، آمرزش و مغفرت طلبند؛ در این آیت منع شدند- به هر حال، شأن نزول هرچه باشد، حکم این است که در حق کفار و مشرکین که خاتمه آنها به کفر و شرک محقق گردد، استغفار جایز نیست.

یادداشت:

علمای اسلام را در باره والدین حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم دارای اختلاف است. بعضی به غرض اثبات ایمان و نجاتشان رسائل مستقل نوشته‌اند، و شارحین حدیث در این باره به آئین متکلمان بحث‌ها نموده‌اند؛ اما احتیاط و اعتدال متقاضی آنست که زبان بسته شود و از غور در چنین مباحث نازک احتراز گردد. حقیقت حال محض به الله متعال معلوم است، و ذات متعال او تمام مسائل را بدرستی فیصله می‌کند.

شأن نزول آیه: 113

600- بخاری و مسلم از طریق سعید بن مسیب (از پدرش روایت کرده‌اند: چون هنگام مرگ ابوطالب رسید، پیامبر به عیادتش رفت. ابو جهل و عبدالله بن ابوامیه نیز نزد او بودند. سرور کائنات خطاب به ابوطالب گفت: ای کاکا، بگو: لا إله إلا الله: خدایی نیست جز خدای یکتا، تا نزد الله (این کلمه را دلیل مسلمانیت بگیرم. ابو جهل و عبدالله گفتند: ای ابو طالب، آیا از کیش عبدالمطلب رو میگردانی؟ آن دو آنقدر به سخنان‌شان ادامه دادند که ابوطالب در آخرین دم به آنها گفت: من بردین عبدالمطلب هستم. رسول الله گفت: تا منع نشوم برای تو از درگاه الهی آمرزش و مغفرت می‌خواهم. پس خدای بزرگ آیه: «مَا كَانَ

لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...» را نازل کرد و آیه: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص: 56) در شان ابوطالب نازل شد. ظاهر حدیث بیانگر آن است که آیه در مکه نازل شده است (صحیح است، بخاری 1360 و 4772 و 4776 و 3884 و 6681، مسلم 24، نسائی 4 / 60).

601- ک: ترمذی به وجه حسن و حاکم از علی بن ابوطالب (روایت کرده اند: شنیدم که مردی برای پدر و مادر مشرک خویش، طلب آمرزش می‌کرد. به او گفتیم: آیا برای پدر و مادر مشرک ات طلب آمرزش می‌کنی؟ گفت: ابراهیم (نیز برای پدرش که مشرک بود طلب مغفرت کرده است. این سخن او را به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نقل کردم. پس خدای متعال آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» را نازل کرد. (ترمذی 3101، نسائی 4 / 91، أحمد 1 / 99 و 130 و 131، ابویعلی 335 و 619).

602- حاکم، بیهقی در «دلائل» و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: روزی رسول الله (به سوی قبرستان رفت و آنجا کنار قبری نشست و راز و نیاز کرد و بعد به شدت گریست. من نیز با گریه او گریستم. آن‌دکی بعد گفت: قبری که من کنار آن نشستم آرامگاه مادرم بود، از پروردگار اجازه خواستم در حق او دعا کنم، اما به من اجازه این کار را نداد. الله آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» را در این باره نازل کرد. (حاکم 2 / 236، واحدی در «اسباب نزول» 532 آورده اند).

603- احمد و ابن مردویه (لفظ از ابن مردویه است.) از بریده روایت کرده اند: با رسول الله همراه بودم، زمانی که به عسفان توقف کرد، قبر مادرش را نشان دادند. وضوء گرفت و نماز خواند و به سوز گریست و گفت: از خدای خود اجازه خواستم که برای مادرم طلب مغفرت کنم، ولی پروردگار مرا از این کار منع کرد. پس الله متعال آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...» را نازل کرد. (احمد 5 / 356 و 357 به همین معنی روایت کرده است. به «کشاف» 494 و «زاد المسیر» 764 مراجعه نماید.

604- طبرانی و ابن مردویه نیز به همین معنی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: نبی کریم (بعد از بازگشت از غزوه تبوک، برای ادای عُمَره به مکه سفر کرد و سر راهش بر تپه عسفان پیاده شد. آنگاه این آیه نازل گردید. (ابن کثیر» 3686) مراجعه فرماید. حافظ ابن حجر گفته است: احتمال دارد این آیه به چندین سبب نازل شده باشد، ابتدا در باره ابوطالب و بعد به ترتیب در باره آمنه و قصه علی (علمای دیگر نیز به همین نظر متفق اند.

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

و طلب آمرزش (مغفرت) ابراهیم برای پدرش نبود مگر به سبب وعده ای که به او داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن الله است از او ابراز بی‌زاری نمود، بی‌گمان ابراهیم بسیار دست به دعا و بردبار و مهربان بود. (۱۱۴)

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی، بحث در مورد این بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان حق دعا کردن برای مشرکان را ندارند، هرچند از اقارب و خویشاوندانشان باشند. این آیه، جوابگوی آن شبهه‌ای است که پس چرا حضرت ابراهیم، برای پدر خویش که مشرک بود دعا کرد و به او وعده‌ی استغفار داد؛ «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي» (مریم، 47)، این آیه می‌فرماید،

و عدهی ابراهیم به امید هدایت او بود. اما چون پدرش در حال شرک مُرد، ابراهیم هم استغفار را رها کرد.

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ»: البته درخواست آمرزش (مغفرت) از سوی ابراهیم (علیه السلام) برای پدر مشرکش نبود، یعنی ابراهیم اقدام به استغفار نکرد، «إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ» جز به خاطر وعده‌ای که قبلاً به او داده، گفته بود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي». و این امر قبل از اصرارش بر شرک بود.

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»: وقتی برای ابراهیم مشخص شد که به درستی بر کفر اصرار می‌ورزد و بر آن پایدار است، به طور کلی از پدر تبری نمود، چه رسد به این که برایش بخشودگی بطلبد.

سپس الله متعال توضیح داده است که شدت علاقه و محبتش نسبت به پدر او را وادار کرد که برای پدرش استغفار کند.

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ»: ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن الله است، از او بی‌زاری جست چرا که ابراهیم او‌اهی حلیم بود.

«او‌اه»: زاری‌کننده فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می‌افتد و می‌گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می‌شوم!

«حَلِيمٌ (114)»: صبور و باتحمل بود، مشکلات و ناگواری پیش آمده را تحمل میکرد، از این‌رو با وجود این که با آیهی «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ»: او را تهدید کرده اما دلش برای پدر می‌سوخت.

ولی هیچکس حق ندارد در این مورد به او تاسی کند. مفسر ابو حیان در این بابت نوشته است: استغفار ابراهیم برای پدرش به این انگیزه بود که شاید از او پیروی کند. الله متعال علت استغفارش را بیان کرده و آن عبارت بود از وعده‌ای که به او داده بود؛ چون امیدوار بود ایمان بیاورد، اما همین که از طریق وحی دریافت که دشمن خداست و به کفری می‌میرد، امیدش به یأس مبدل شد و از او تبری نمود و استغفارش را متوقف و قطع کرد. (البحر ۱۰۵/۵).

«حلیم»: شخص بردباری است که از اشتباهات در می‌گذرد و بر آزارها صبر می‌کند.

خواننده محترم!

برای پیامبر و مؤمنان درست نیست برای آن‌عه اشخاصیکه مُرده و از ایمان بویی نبرده و با شرک و نفاق به خاک گور رفته‌اند، آمرزش و مغفرت طلب کنند؛ اما تا زمانی که در قید حیات است، باید او را به دین اسلام دعوت نماید و از بارگاه پروردگار برایش آمرزش و طلب بخشش در خواست نماید.

پس از مرگ و یا محقق بودن کُفر و نفاق، جایز نیست برای هیچ کس از مشرکان و منافقان. چه خویش چه بیگانه به آمرزش بطلبیم؛ بلکه از آن، خود داری ورزیم. و ابراهیم علیه السلام به این امید که آزر، ایمان می‌آورد و از شرک و بت پرستی و بت سازی دست می‌کشد، به او وعده داد که برایش آمرزش بطلبد. «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي»: [مریم/۴۷] ، [شعراء/86] اما به محض این که از ایمان آوردنش ناامید گشت؛ دیگر او را کنار زد و پیوند صله‌ی رحم را گسست و برایش طلب استغفار نکرد؛ چون از راه وحی یقین پیدا

کرد که بر سر کفر می میرد؛ هر چند مورد آزار آزر قرار می گرفت. ابراهیم دلی بس دردمند و دلسوز و نازنین داشت.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

والله هرگز قومی را پس از آنکه هدایتشان کرده است گمراه نمیسازد تا زمانیکه آنچه را باید از آن بپرهیزند برایشان روشن نماید. چون الله به هر چیزی داناست. (۱۱۵) تفسیر :

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا»: درباره‌ی جمعی از مؤمنان نازل شد که برای مشرکین طلب بخشودگی میکردند، سپس به خاطر این عمل از خود بیم پیدا کردند، تا سرانجام این آیه نازل شد و آنها را دلداری داد. (التسهیل ۸۶/۲).

اقتضا و جریان حکم و عدالت الله متعال چنین نیست که گروهی را بعد از هدایتشان به اسلام بر گمراهی مؤاخذه کند.

«بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ»: بعد از این که توفیق ایمان را به آنان عطا کرد. «حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»: باید یادآور شد که مجازات الهی، پس از تبیین و روشنگری و اتمام حجت است. یعنی بعد از اینکه حق را از باطل و حلال را از حرام برای‌شان روشن ساخته و حجت را بر آنان اقامه کرده باشد؛ و بعد از آنکه حلال و حرام را برای‌شان روشن ساخت، آن وقت فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (115)»: از آن رو که الله متعال به تمام احوال بندگانش - اعم از نیک و بد، صلاح و فساد، و شایستگان ثواب و عقاب - داناست.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

یقیناً الله است که مالکیت و بادشاهی آسمان ها و زمین در سیطره اوست؛ زنده می کند و می میراند؛ و شما را هیچ سرپرست و یاری جز الله نیست. (۱۱۶). تفسیر :

«إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: در حقیقت فرمانروایی و مالکیت آسمان‌ها، زمین و مابین آنها از آن الله است؛ وی را در مالکیت، آفرینش، اداره و کارگردانی آنها شریکی نیست.

«يُحْيِي وَ يُمِيتُ»: حیات و مرگشان فقط در دست اوست. «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (116)»: ای مردم! برای شما جز خدا هیچ یآوری هم نیست که شما را از حفظ، حمایت، نصرت و پشتیبانی خود بهره مند ساخته، منفعت را برای‌تان پیشکش نموده و زیان را از شما برگرداند؛ بلکه تنها الله متعال است که عهده‌دار همه این امور می باشد. باید یادآور شد که: به جای تحکیم روابط با خویشاوندان مشرک، به فکر رابطه با الله متعال باشید که مالک آسمان‌ها و زمین است و آنها در برابر این الله، قدرت هیچ گونه نصرتی ندارند. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ.. مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ.

مفسر آلوسی گفته است: بعد از اینکه آنان را از طلب بخشودگی برای مشرکین منع کرد، و این متضمن تبری از مشرکین هم بود، توضیح داد که خدای سبحان مالک تمام موجودات است و سرپرستی امور آنها را در دست دارد، و بر آن غالب است و جز از جانب او یاری

و نصرتی نخواهند یافت، تا به طور کامل به پیشگاه او رو آورند و از غیر او تبری نمایند، و جز به درگاه او پناه نبرند. (روح المعانی ۳۹/۱۱).

در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام (رض) آمده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان اصحابشان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من میشنوم، شما نیز می‌شنوید؟» اصحاب (رض) گفتند: ما چیزی نمی‌شنویم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می‌شنوم و نباید آسمان را بر این‌که ناله می‌کند، سرزنش کرد؛ درحالی‌که جای وجبی در آن نیست مگر این‌که بر آن فرشته‌ای یا سجده می‌کند، یا به عبادت ایستاده است.»
آیه کریمه بر انگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (117 الی 121) در مورد تفضل و مَنّت بر اهل تبوک و پذیرفتن توبه ی آن سه نفر، فرض بودن جهاد بر اهل مدینه و بادیه نشینان و پاداش آن، بحث بعمل می‌آید.
مؤجز بر ارتباط این آیات با آیه های پیشین :

باید یادآور شد که: در آیات قبلی بطور تفصیلی از غزوه تبوک و احوال تخلف کنندگان، بحث بعمل آمد، در این آیات متبرکه آیات نیز بقیه ی مطالب و احکام این نبرد را بیان میکند. معمولاً شیوه‌ی قرآن عظیم الشأن این است که موضوعی را شروع می‌کند و سپس با فاصله ای بقیه را ادامه می‌دهد، تا بیشتر اثر بگذارد و ضمن یاد آوری، تلاوتش نیز دلگرمی بخشد. دیگر این که میفرماید: «وكونوا مع الصادقين» چون مردان حق و راستان راه پروردگار، هیچ گاه از فرمان پیامبر سرپیچی نمی‌کنند.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷)

بی‌گمان الله بر پیغمبر و مهاجرین و انصار (به رحمت متوجه شد و) ببخشود، آنانی که در هنگام سختی (غزوه تبوک) از او پیروی کردند، بعد از آنکه نزدیک بود دل های گروهی از آنان [به سبب سختی مسیر جنگ از حق] منحرف شود، [و از ادامه مسیر بازایستند و به مدینه برگردند] سپس الله توبه آنان را پذیرفت زیرا الله نسبت به آنان بسیار رؤوف و مهربان است. (۱۱۷)

تفسیر :

«لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»: همانا خداوند متعال توبه پیامبرش را پذیرفت که به منافقین اجازه‌ی تخلف داد، و از مهاجرین صرف نظر کرد که در غزوه‌ی تبوک لغزش‌هایی داشتند، که بعضی از آنها در رفتن به جهاد سستی و سنگینی از خود نشان دادند.

منظور این است: توبه‌ی مؤمنان متخلف از غزوه‌ی تبوک که پشیمان شده و توبه نمودند و خدا از صداقت توبه‌ی آنها با خبر بود، مورد پذیرش واقع شده و به خاطر آرامش خاطر آنان در صدر آن توبه‌ی پیامبر و اصحاب بزرگوار را آورده است، تا به منزلت آنها اشاره کرده و مؤمنان را به توبه تشویق و تحریک نماید؛ چرا که هر مؤمنی به توبه و استغفار احتیاج دارد، حتی پیامبر و یاران مهاجر و انصارش. (تفسیرکشاف ۳۱۶/۲).

«الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ»: یعنی آنان که در غزوه‌ی تبوک و ایام شدت و سختی و کمبود آذوقه و تنگی شدید از او پیروی کردند.

در سفر پر خطر و طولانی و سخت و گرمای طاقت فرسا - که مسلمانان زاد و توشه ی بس اندک داشتند و از تشنگی و کمبود آذوقه به تنگ آمده بودند و دلها نزدیک بود، از جای بلغزد-خداوند به پیامبر و یاران باوفایش تفضل نمود و رحمت آورد و از وسوسه‌ی درون برخی نیز در گذشت و یار و یاورشان گشت و در آن هنگام بسیار دشوار به فریادشان رسید. آن سفر، به حدی تلخ و سنگین بود که به «جیش العسرة» و «غزوة العسرة» شهرت یافت.

مراد از «ساعت دشواری» ایام غزوه تبوک است. چندین مشکلات در آن فراهم آمده بود: گرمای سخت؛ راه دور و دراز؛ موسم چیدن خرما؛ لشکر کثی در قبال سلطنت نیرومندی که دارای عظمت و بزرگی بود؛ فقدان تجهیزات، چندانکه برای دونفر سپاهی، روزانه يك خرما تقسیم میشد، و آخر چنان شد که آب يك خرما را چند مجاهد به نوبت می چشیدند و به جای آب شکمبه شتر را فشرده عصاره آن را می خوردند، و بر يك شتر ده نفر به نوبت سوار می شدند. این تنها جذبه ایثار و فداکاری بود که جماعت محدود چنین بی ساز و برگ بر تمام ملل عالم پیروز گردید؛ *فَللهُ الْحَمْدُ وَ الْمَنه.*

طبری از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده است در گرمای بسیار شدید با پیامبر برای غزوه‌ی تبوک بیرون آمدیم و در جایی توقف کردیم، سخت تشنه بودیم تا جایی که گمان میکردیم گردنمان دارد قطع میشود. انسان شترش را میکشست و شکمبه‌اش را بیرون می‌آورد و آب داخل آن را می‌نوشت.

حضرت أبو بکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! خدا دعایت را مایه‌ی خیر قرار داده است، پس برای ما دعا کن. فرمود می‌خواهی؟ گفت: بله. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم دست‌هایش را بلند کرد، هنوز آنها را پایین نیاورده بود که از آسمان باران بارید، یاران تمام ظرفی را که با خود داشتند از آب پر کردند، سپس نگاه کردیم، دیدیم باران از اردوگاه تجاوز نکرده است. (طبری ۵۵/۱۱).

«مَنْ بَعْدَ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ»: بعد از این که نزدیک بود به سبب روبرو شدن با شدت و سختی در غزوه تبوک چیزی نمانده بود دل‌های بعضی از آنان با تخلف از جهاد مُنْحَرَف شود؛ «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ» باز بر ایشان توبه‌پذیر شد یعنی: بر کسانی که نزدیک بود تخلف کنند، یا بر همگی مؤمنان، «إِنَّهٗ بِهِمْ رَوْفٌ رَّحِيمٌ (117)» چرا که او نسبت به آنان رؤف و رحیم است.

شأن نزول آیات 117 - 119:

- : بخاری و غیره از کعب بن مالک (روایت کرده اند: به جز بدر، از هیچ کدام از جنگ‌های پیامبر سرپیچی نکرده بودم، تا این که غزوه تبوک (آخرین غزوه بنی اکرم پیش آمد) پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور تجهیز و آماده‌گی برای جنگ و حرکت عمومی به میدان جهاد داد. سپس حدیث را به طور مفصل بیان داشته و در آن گفته است که خدای تبارک و تعالی: *لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهٗ بِهِمْ رَوْفٌ رَّحِيمٌ (117) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)*، را به نشانه پذیرش توبه ما نازل کرد. کعب می‌گوید: *اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (119)* نیز در باره

ما نازل شده (صحیح است، بخاری 4418، مسلم 2769، ترمذی 3102، نسائی در تفسیر 252، عبدالرزاق 9744، احمد).

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

و(الله) توبه آن سه کس را پذیرفت که باز مانده بودند تا آنکه زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ شد و جانهایشان بر آنان تنگ آمد، و یقین کردند که هیچ پناهگاهی از الله جز به سوی او نیست، باز از آنان درگذشت (و آنها را به توبه توفیق داد) تا توبه نمایند. بی‌گمان الله بسیار توبه پذیر (و) مهربان است. (۱۱۸)

تفسیر:

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا»: همچنین الله متعال توبه آن سه نفر هریک: هلال ابن امیه، کعب ابن مالک و مرار ابن ربیع را که از غزوه تبوک تخلف کرده ولی منافق نیستند پذیرفت.

«حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ»: بعد از آنکه زمین با همه فراخی و وسعتش بر آنان تنگ شد «وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ» و از شدت اندوه، نگرانی و غم از خود نیز به تنگ آمده و یقین کردند که از نزد خدا جز با توبه به مفسران مینویسد که: أَلْفَتْ و أَنَسَ و سُور و شادی از قلب آنان رخت بر بسته بود؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم از مردم خواسته بود که با آنها قطع رابطه کنند و با آنها گفتگو نکنند، به طوری که اگر به نزدیکترین کسان سلام می‌دادند جواب نمی‌یافتند. و زنان و خانواده و اقوامشان آنان را ترک نمودند تا زمانی که خدا توبه‌ی آنان را قبول نمود.

«وَوَظَّنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»: یقین حاصل کردند که پناهگاه و محافظی وجود ندارد که آنها را از عذاب خدا محفوظ بدارد جز این که به پیشگاه او برگردند و توبه کنند. «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»: در این موقعیت بود که الله متعال بر ایشان مَنّت گذاشته توبه‌شان را پذیرفت و دروازه‌ی رحمتش را به رویشان گشود تا به توبه و انابت ادامه دهند. توفیق توبه نیز در سایه‌ی لطف و عنایت الهی است. اول خداوند لطف خود را به انسان باز می‌گرداند، «تَابَ عَلَيْهِمْ» تا انسان توفیق پشیمانی و عذرخواهی و توبه پیدا کند، «لِيَتُوبُوا» و همین که توبه کرد، باز خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد.

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)»: بی تردید الله متعال بر توبه‌کاران بخشایشی وسیع داشته و رحمتش به منبیان بسیار است از این رو لغزش کسانی را که گام کج گذاشته‌اند به شرط پشیمانی‌شان می‌بخشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید. (۱۱۹)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (119)»: ای مؤمنان! از الله پروا کنید و در تمام اعمال و اقوالتان الله را در نظر داشته باشید و با اهل صدق و یقین مانوس شوید و با آنان باشید، آنان که با قول و عمل صداقت خود را در دین ثابت کرده و می‌کنند.

واقعیت اینست که دوستی، همنشینی و همراهی با راستگویان، یکی از عوامل تربیت و جلوگیری انسان از انحراف است.

این آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجاتبخش انسان از مهالک است. امام نسفی با این آیه، بر حجیت اجماع استدلال کرده زیرا الله متعال به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخنشان نیز هست. باید یادآور شد که:

تکرار آن همه تفضل و توبه پذیری در آیه، دلیل بر این است که خداوند پایداری در دین را روزی آن بزرگواران فرمود؛ چون مهربان و دلسوز و باعظوفت است و نیز از خطای آن سه نفر انصاری (کعب، هلال، مراره) که در این نبرد شرکت نکردند، در گذشت و پس از مدتی مورد رحمت و لطف خود قرارشان داد. خداوند در توصیف این سه تن میفرماید:

- 1 - زمین با همه وسعت و گستردگی بر آنان تنگ گشت و تا پنجاه روز یا بیشتر حیران و سرگردان می‌گشتند و همسرانشان نیز - در آن مدت - ترکشان کرده بودند و کسی با آنان حرف نمی زد.
- 2 - از خودشان به تنگ آمده بودند و دل‌هایشان مالا مال از غم و اندوه گشت، دوستانشان، بیگانه گشته بود و...
- 3 - سرانجام یقین داشتند که برای رهایی از خشم خدا، جز به خود او پناهگاهی نخواهند داشت.

پس ای مؤمنان! اگر همدم و همنشین راستان باشید، از فرمان پیامبر پیروی می‌کنید. راستی موجب پایداری در دین و قوانین آن، اجرای دستورات حق و پیروی از پیام آور راستین است.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْنُونَ مَوْطِنًا يَعْغِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰).

برای اهل مدینه و آنانی که در اطراف آنها هستند از بادیه نشینان سزاوار نیست که از همراهی رسول الله پس مانند، و جانهای خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند، (این پس ماندن به خاطری سزاوارشان نیست) که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه الله به آنان نمی رسد، و هیچ گامی بر نمی دارند که کافران را به خشم آورد و هیچ چیزی از دشمن حاصل نمی‌کنند، مگر اینکه به سبب آن ثواب عمل نیکی برای‌شان نوشته می شود، زیرا الله اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌کند. (۱۲۰).

تفسیر:

«ما كان لأهل المدينة و من حولهم من الأعراب أن يتخلفوا عن رسول الله»:

در این آیه مبارکه خداوند متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب بادیه نشین (چون قبایل مزینه، جهینه و أشجع) را که از همراهی با رسول الله صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد:

اطاعت بی چون و چرا از پیامبر لازم است و کسی حقّ تخلف از فرمان حکومتی رسول الله صلی الله علیه و آله را ندارد. ما كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ.. أَنْ يَتَخَفُوا.

«وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»: و جان خویش را عزیزتر از جان گرامی پیامبر صلی الله علیه و سلم برتری ندهند، به گونه‌ای که خود از بدی و ناملايمات دوری جویند و او را حمایت نکنند.

یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم خود به نفس نفیس و تن پاکیزه خویش به‌سوی جهاد می‌شتابد، آنان از همراهی آن حضرت صلی الله علیه و سلم چه در غزوه تبوک و چه در غیر آن از غزوات بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شک مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول الله صلی الله علیه و سلم سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر صلی الله علیه و سلم به غزوه تبوک بروند.

مفسر جار الله زمخشری در این مورد می‌فرماید: به آنها امر شده است در سختی و تنگی در کنارش باشند و هر مشکل و رنجی را که او تحمل می‌کند، آنها هم با جان و دل پذیرا باشند، و بدانند که عزیزترین و گرامی‌ترین فرد در نزد خدا فقط اوست. نه این که مشکلاتی را بر خود هموار سازند که او به خود اجازه‌ی آن را داده است، و این نهی بسیار بلیغ است و مردم را به پیروی از او تشویق و تحریک می‌کند. (کشاف ۲/۳۲۱).

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ»: به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمیرسد»

«ظَمَأٌ»: تشنگی، «وَلَا نَصَبٌ»: و هیچ خستگی رنج، تعب و زحمتی را دچار نمیشوند، «وَلَا مَحْمَصَةٌ»: و گرسنگی شدید را تحمل نمی‌کنند.

«مخمصه»: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به‌گونه‌ای که گویی پنهان شده است، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» به خاطر راه الله.

«وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِنًا يَعْذِبُ الْكَفَّارَ»: و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند یعنی: هیچ جایی از اماکن کفار را با گام هایشان، یا با سُم اسبان شان نمی‌کوبند، که آنها رابه سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ درآورند: «وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا» و از دشمنان چیزی از قبیل کشتن و به أسارت گرفتن به دست نمی‌آورند، «إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ» مگر این که در نزد خدا برای آنان احسان و قربت به شمار می‌آید.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ(120)»: زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند، یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که الله پاداش‌شان را ضایع نمی‌کند.

یقین پیشه باشیم که: ایمان به رضایت و پاداش الهی، مشکلات را آسان می‌کند.

وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(۱۲۱).

و هیچ سرزمینی را (به سوي میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی‌پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می‌شود تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد. (۱۲۱)

تفسیر:

«وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً» «و» این گروه مجاهد در راه الله هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) إنفاق نمی‌کنند.

در انفاق، کمیت و مقدار مهم نیست، چه کم باشد چه زیاد، در نزد الله متعال دارای اجر است. ابن عباس (رض) میفرماید: از یک دانه خرما و بالاتر از آن، «وَلَا يَقْطَعُونَ وادياً» و هیچ وادی را در راه کسب رضا و اعلای کلمه الله نمی‌پیمایند، «إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ»، مگر این که پاداش چنان عملی برای آنان نوشته می‌شود.

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (121)»: در مقابل بهترین عمل آنها خدا نیکوترین پاداش را میدهد. یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمالشان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان ببیوندد تا پاداششان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی اعمال آنان دارای پاداش نیک و پاداش نیکوتر است، و خدای سبحان پاداش نیکوتر را برای آنها اختیار کرده است. (روح المعانی ۴۷/۱۱).
امیرالمؤمنین عثمان (رض) از این آیه کریمه حظی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن عفان هیچ عملی زیان نمی‌رساند».

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (122) در این مورد اینکه: جهاد فرض کفایی و طلب علم (علم و دانش) واجب است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)

لازم نیست مؤمنان، همگی برای جهاد بروند، بهتر آن است از هر فرقه ای از آنان، عده ای بروند و در دین آگاهی و دانش پیدا کنند و آنگاه که نزد قوم بازگشتند، آنانرا هشدار دهند [و راه نمایند]، تا پارسا و پروا پیشه گردند. (۱۲۲)

تفسیر:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»: و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند و مدینه را خالی گذارند.

ابن عباس (رض) روایت کرده است: بعد از اینکه الله متعال بر متخلفان سخت گرفت، گفتند: هیچ یک از ما هرگز از سپاه و یا سربیه تخلف نخواهد ورزید.

بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه برگشت و سربیه‌هایی را به سوی کفار اعزام داشت، تمام مسلمانان برای غزوه بسیج شدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم را در مدینه تنها گذاشتند، تا این آیه نازل شد: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» وقتی بسیج همه‌ی مردم ممکن نیست و مصلحتی هم در آن نیست، پس چرا از هر طایفه‌ای گروهی بیرون رفته و دیگران باقی بمانند «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» تا در مسایل دین آگاه و فقیه شوند و مشقت و زحمت طلب علم را تقبل نمایند. و این گروهی که بیرون رفته‌اند، دانش سودمندی در دین فرا گیرند سپس چون باز گشتند «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (122)» باقی ماندگان را در دین الله آموزش داده و ایشان را از نافرمانی‌ها و سرپیچی‌ها از دستور پروردگار متعال بیم دهند باشد که آنها با عمل به کتاب پروردگار و سنت پیامبرش صلی الله علیه و سلم پروردگار خویش را پروا دارند.

مفسر آلوسی گفته است: ظاهراً می‌بایست به جای (لینذروا) میگفت: (لیعلموا) و به جای (یحذرون) میگفت: (یفقهون)، اما به منظور اشاره به این که هدف معلم باید ارشاد و اندرز باشد و هدف معلم کسب بیم و هراس نه تسلط و استکبار، همان نظم عالی اختیار شده است. (روح المعانی ۴۸/۱۱).

قابل تذکر است: آنان که به فرمان پیامبر در سرباز برای دفاع از دین و وطن و دفع آشوبگری‌های دشمن از شهر خارج می‌شدند، حکمی واجب بود و بقیه‌ی مؤمنان در محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌ماندند و به کسب دانش دین و راه درست زیستن می‌پرداختند تا وقتی آن دسته از جهاد باز می‌گشتند.

آنگاه آنچه را از پیامبر آموخته و اندوخته بودند، به آنان یاد می‌دادند، تا آنان نیز از هرگونه دانشی که سرمایه‌ی هر دو جهان است، فراگیرند و کم و کاستی نداشته باشند، و دریابند که کسب دانش، واجب و غفلت از آن نارواست. این فرمان در طول تاریخ، همراه بشریت است و انسان باید در راه علم و دانش کوتاهی نرزد و کمترین وقفه و فاصله‌ای در آن ایجاد نگردد. مگر ممکن است کسی در شبی تاریک چراغی در دست داشته باشد و هر ساعت یک بار آن را خاموش کند و در تاریکی مطلق راه برود؟! قطعاً جز سرگردانی و گم کردن راه و نرسیدن به مقصد فرجامی نخواهد داشت.

ارتباط این آیه با آیات قبلی:

این آیه، متمم بقیه‌ی احکام جهاد و چگونگی آن است که اگر پیامبر، شخصاً به جنگ دشمن نرود، لازم نیست همه‌ی مؤمنان برای جهاد و پیکار علیه دشمن بروند؛ بلکه تدارک سرباز ای کفایت می‌کند. اکنون که سایر مؤمنان فرصت مناسب دارند، باید به دنبال دانش بروند و به تحقیق و تتبع در دین و در زمینه‌های مختلف بپردازند تا از هرگونه دانشی آگاه شوند و اهل نظر کردن؛ چون - در واقع - جهاد و درک و فهم شیوه‌ی آن، بر دانش و آگاهی تکیه میکند و دانش، وسیله‌ی جهاد است و تبلیغ و نشر اسلام در اصل به بیان و حجت و دلیل گویا بستگی دارد.

شان نزول آیه 122:

606- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: چون آیه: «إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (توبه: 39) نازل شد، گروهی که در بادیه قوم خود را احکام شرع و مسائل اسلام می‌آموختند، نتوانستند با پیامبر صلی الله علیه وسلم همراهی کنند. منافقان گفتند: حالا که عده‌ای از مردم بادیه نتوانستند در جهاد شرکت نمایند، یقیناً ساکنان بادیه هلاک شدند. پس الله عزوجل آیه: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً» را نازل فرمود (طبری 17491 از عکرمه به طور مرسل روایت کرده، این ضعیف است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (123 الی 127) رهنمودهایی در مورد جنگ با کافران، موضع‌گیری منافقان در برابر سوره‌های قرآن، به بیان گرفته شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافرانی که با شما متصل (و هم سرحد اند) بجنگید، و باید که در شما سختی و قوت را بیابند (و محسوس کنند) و بدانید که نصرت الله با پرهیزگاران است. (۱۲۳)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ»: الله سبحانه و تعالی به مؤمنان هدایت و فرمان میفرماید که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در آغاز با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید، و در این جنگ سخت کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم به جنگ مشرکان در جزیره العرب حق اولویت دادند. منظور راهنمایی آنها است به راه درست‌تر و صالحتر؛ یعنی از نزدیک و نزدیکتر شروع کنند تا به دور و دورتر برسید.

«يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ»: دفع شر دشمنان نزدیکتر، در اولویت قرار دارد. مفسران می نویسند که: (استراتژی جنگی اسلام، ابتدا مقابله با دشمنان نزدیکتر آغاز می یابد: طوریکه در مبارزه‌ی فکری و عقیدتی ابتدا به شبهات رایج و موجود جواب ارایه می‌گردد.

«وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْظَةً»: و بر آنان نیرومند و سرسخت باشید تا هیبت حق در دل‌های شان جای گرفته و دین اسلام مورد احترام شان قرار گیرد، سپاه اسلامی، باید صلابت و هیبت خویش را نشان دهد. شجاعت درونی باید با صلابت بیرونی همراه باشد. هر چند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ با کفاری که به مجاهدان نزدیک اند، مهمتر و مقدم‌تر می‌باشد، سپس در مرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه بندی می‌شود.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (123)»: بدانید هر کس از خدا بترسد، خدا او را یاور و معین است.

باید گفت: هر که از الله میترسد، از کفار نمی‌ترسد و مرعوب آنها نمیشود؛ تا هنگامی که مسلمانان از الله مبترسیدند، به اندازه ترس خود بر کفار غلبه داشتند. مفسران می نویسند: چون در جنگ، غرائز، هوسها و کینه‌ها ممکن است پیش آید، بناءً داشتن تقوا برای رزمندگان شرط اساسی است.

از فحواي آیه مبارکه بر می آید که: مسلمانان باید اول با دشمنان دین و سرزمینشان که به آنان نزدیک‌ترند، پیکار کنند، تا هم از شر آنان نجات یابند و هم از وطن و زادگاهشان حفاظت و پاسداری کرده باشند و هم به خاطر نوع دوستی آنان را به راه راست دعوت کنند و هم چنین اگر پیشتر رفتند از فتنه مکر و فریب خاطر جمع می‌گردند و از عقب جبهه خویش مطمئن می‌باشند و به اصطلاح مورد حمله و شبخون قرار نمی‌گیرند، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و سلم اول از یهودیان پیرامون مدینه، سپس از مشرکان جزیره العرب شروع کرد و پس از آن به سوی رومیان اهل کتاب که سرزمین شام را در شمال مدینه، مستعمره‌ی خود کرده بودند، رفت و توطئه و فتنه‌ی آنانرا برچید.

سیاست نبرد، شدت و تندى و قدرت نشان دادن است تا شکوه و شوکت، دل دشمن را بلرزاند. [سوره توبه ۷۳].

قابل تذکر است که: مشروعیت جنگی که این آیه بدان اشاره میکند، برای تأمین دعوت و فرصت فراخوانی به سوی دین حق و دفاع از کیان خانواده و وطن و آب و خاک است. (تفسیر فرقان)

اسباب غزوه تبوک:

شیخ علی الصلابی در کتاب خویش بنام (الگوی هدایت) (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم

صلی الله علیه وسلم) اسباب و انگیزه‌های متعددی را برای جنگ تبوک یادآور شده‌اند. آنان بر این عقیده‌اند که توسط نبطی‌هایی که از شام به مدینه روغن می‌آوردند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر رسید که رومیها لشکر بزرگی با همکاری طوایف لحم، جذام و دیگر عربها فراهم نموده‌اند و قصد یورش به مدینه را دارند و دسته‌های نخست آن تا بلقا رسیده است پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن شد تا بر دشمن پیشگام باشد و برای این منظور به راه افتاده‌اند. (الطبقات الکبری، ابن سعد، ج 2، ص 165).

اما این کثیر بر این عقیده است که غزوة تبوک انگیزه‌ای جز ادای فریضة جهاد و نبرد با کفار نداشت. بنابر این، پیامبر قصد نبرد با رومیها را نمود که از سایر کفار آن زمان به پیامبر نزدیکتر بودند و به فرمان آیه (123 سوره توبه) جامه عمل ببوشاند.

اما عقیده ابن کثیر درست به نظر میرسد؛ چراکه مسلمانان در این آیه موظف به جنگ با تمام کافران شده‌اند، بخصوص کافران اهل کتاب که بیشتر از سائرین برای مسلمانان ایجاد مزاحمت می نمودند. (البدایة والنهایة، ج 5، ص 3).

این انگیزه با آنچه دیگر مؤرخان نوشته‌اند که رومیها قصد یورش به مدینه را داشتند، تضادی ندارد؛ زیرا اگر رومیها چنین عزمی بکنند، به خاطر آن است که از جانب مسلمانان تهدید می‌شدند.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يُسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، برخی از منافقان به اهل ایمان (به طور استهزاء) میگویند: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزود؟ (بگو:): اما آنانی که ایمان آورده‌اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند. (124) تفسیر:

«وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً»: ای پیامبر! و چون الله متعال سوره‌ای از سوره‌های قرآن را بر تو نازل کند،

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا»: از جمله منافقان کسانی هستند که از روی انکار، استهزا و تمسخر به یاران خود میگویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را به الله و رسولش زیاد کرد؟ و با لحنی إهانت‌آمیز میگویند: چه امری عجیب در این قرار وجود دارد و چه دلیلی در آن نهفته است؟ مطلبشان این بود که در سوره قرآنی تأثیری نیست، و حقایق و معارفی که موجب یقین و ایمان است در آن پدیدار نمی‌باشد!

واقعیت امر همین است که: استهزا و موضع‌گیری منفی به هنگام نزول قرآن، نشانه‌ی نفاق است. منافقان با مطرح کردن همچو سؤال‌ها می‌خواهند روحیه‌ی منفی خود را به دیگران انتقال می‌دهند.

الله متعال به جواب آنها فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا»: بدانند که آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، یقیناً مؤمنان راستین را ایمانی بر ایمان‌شان افزوده است؛ و از شنیدن کلام ما بدون شک ایمان مؤمنین تازگی می‌یابد و ترقی می‌کند، واضح است که ایمان، مراتبی دارد و قابل کم و زیاد شدن است، همان گونه که نفاق، قابل توسعه و افزایش است از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیف‌شان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عبادات‌شان، ایمان‌شان نیز افزون میشود و قرآن، وسیله‌ی خوبی برای شناخت مؤمن از

منافق است. «وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (124)»: به نزول آن شاد و مسرور میشوند؛ احساس شادی و نشاط روحی پس از شنیدن آیات قرآن، نشانه‌ی تکامل و رشد ایمان است یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که بر آن مترتب است، شادمان می‌شوند. باید گفت که: قرآن، مایه‌ی بشارت و مژده به اهل ایمان است.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾

اما کسانی که در دل هایشان مرض (شک و نفاق) است، (آن سوره) پلیدی بر پلیدی سابق‌شان افزود و سرانجام در حالت کفر می‌میرند. (۱۲۵)

تفسیر:

«وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»: اما منافقان که قلبشان از مریضی نفاق و تردید در امر دین الله لبریز است، «فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ»: به نفاق و کفرشان می‌افزاید. پس ناپاکی و گمراهیشان افزون گردید و علاوه بر ناپاکی و گمراهی موجود، چیزی هم به آن افزوده شد.

یعنی: کفری بر کفرشان «افزود» بنابر این، در این کفر و فساد سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند. باید گفت که: امراض روحی و روانی، مثل امراض جسمی است، اگر به فکر چاره نباشیم، گسترش یافته، انسان را نابود می‌کند.

«وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ (125)»: «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تادم مرگ بر کفر قرار دارند. بنابر این قرآن بر هدایت ره یافتگان افزوده ولی گمراهان را جز نابینایی نمی‌افزاید. روح لجاجت و تکبر در انسان، سبب میشود که با نزول آیات قرآن، بیمار دلان، متکبرتر شوند و لجاجت، تعصب و عناد بیشتری از خود نشان دهند.

أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

آیا (منافقان) نمی‌بینند که آنها در هر سال، یک یا دو بار [به وسیله جهاد یا پیش آمدهای دیگر] آزمایش میشوند، ولی نه توبه میکنند و نه پند و عبرت میگیرند. (۱۲۶)

تفسیر:

«أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ»: همزه برای انکار و توبیخ است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی‌بینند که هر سال در موقع نزول قرآن یک یا دو بار رسوا می‌شوند؟

«آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند» همزه برای انکار و توبیخ است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی‌بینند که هر سال در موقع نزول قرآن یک یا دو بار رسوا می‌شوند؟

«یُفْتَنُونَ»: آزموده میشوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم.

«ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ (126)»: ولی با آن هم نه با اجابت دعوت الله متعال و ترک نفاق توبه‌کار شده، نه از برملا شدن کار خود می‌ترسند و نه هم از عبرت‌ها بهره می‌برند؟! ملاحظه میشود که: سنگدلی و سوء عاقبت، نتیجه‌ی نفاق است.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ
اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

و هنگامی که سوره ای نازل شود منافقان به یکدیگر نظر می‌کنند (از روی استهزاء، و از یکدیگر می‌پرسند که) آیا کسی (از مؤمنان در این مجلس) شما را می‌بیند؟ باز (از مجلس پیغمبر) بر می‌گردند. الله دل‌های ایشان (را از قبول حق) بازگردانیده است، زیرا آنها قومی هستند که [حقایق را] نمی‌فهمند. (۱۲۷)

تفسیر:

«وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا»: منافقان، از افشای ماهیت پلید خود تشویش و اضطراب دارند و بدنبال پنهان کاری هستند. و در ضمن از نزول آیات الهی اکراه دارند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و چون الله متعال بر پیامبرش سوره‌ای نازل کند که حال منافقان را برملا ساخته، پرده نفاق‌شان را برد و کارشان را رسوا سازد برخی از آنان از روی شک و دودلی و به منظور سنجش کار فرار از مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم، به سوی بعضی دیگر دزدانه نگاه می‌کردند، و این طرف و آن طرف می‌نگریستند؛ و باهم می‌گویند: آیا هیچ یک از مؤمنان ما را می‌بینند تا از مجلس خارج شویم، ما توانایی و تحمل شنیدن آن را نداریم که ما را افشا کند و بروی ما را ببرد، سپس همینکه می‌دانستند توجه حضار از آنها منصرف شده، شتابان از مجلس می‌برآمدند.

«صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»: الله قلب‌های شان را بازگردانیده است، از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است یعنی الله قلب آنان را از هدایت منحرف سازد!

«بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (127)»: دلیل اعراض از قرآن، نداشتن درک و فهم صحیح است زیرا آن‌ها مردمی‌اند که آنچه را او بر پیامبرش نازل کرده است از روی فهم، تعقل، تدبر و قبول در نمی‌یابند.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (128 الی 129) در مورد صفات مشفقانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیوندش با اُمت، بحث بعمل آورده است.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ
رَحِيمٌ ﴿١٢٨﴾

قطعاً برای شما پیغمبری از خودتان آمده است. رنج و مصیبتی که به شما برسد بر او دشوار است، به شما حریص است و نسبت به مؤمنان مشفق (و) مهربان است. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من أنفسکم»: از خود شما، هم‌نوع شما. «عزیز»: دشوار و سخت و سنگین. «عنتم»: (عنت): در رنج افتادید، سختی و تلخی کشیدید. «حریص»: مشتاق، طرفدار، علاقه‌مند، وابسته و دل‌بسته. رؤف: دلسوز، مهربان.

تفسیر:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: ای مردم! قطعاً برای شما پیامبر بزرگوار از نژاد خودتان

و از عرب قریشی آمده است که پیام و رسالت الله متعال را به شما ابلاغ نماید. که به نسب و تبار شریفش، راستی و امانتداری اش آشنایی کامل دارید.

مفسرانوار القرآن می نویسد: قابل یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این که با رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است.

اما زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که الله متعال وی را به عنوان رحمتی به‌سویشان فرستاده است. «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»: رسول الله صلی الله علیه وسلم غم‌خوار امت است، مشقت و رویارویی شما با ناگواری و سختی‌ها برای او سخت است.

عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است.

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»: بر شما حریص است یعنی: حریص است بر این که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما، باید گفت که: از عوامل تأثیر کلام در دیگران، خیرخواهی، دلسوزی، مهربانی، بی‌توقعی و تواضع است. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (128)» با مؤمنان مهربان و با گناهکاران با رحم است، سخت بر آنان شفقت و رحمت دارد. ابن عباس (رض) گفته است: او را به دو اسم از اسم‌های خود نام برده است. (تلخیص الباقی ۱۵۲).

خداوند متعال جز بر پیامبر اسلام، بر هیچ يك از پیامبران دو نام از نام‌های خویش را اطلاق نکرده است. «رَؤُفٌ، رَحِيمٌ»

توجه به صفات رهبران آسمانی که در این آیه مطرح است و مقایسه‌ی آنها با صفات دیگر رهبران بشری، لطف الله متعال را به بشر و لزوم اطاعت مطلق از این گونه رهبران را نشان می‌دهد.

و در مستدرک از ابی بن کعب روایت است گفت: آخرین آیه ای که نازل شده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» است.

خوانندگان محترم!

الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد که تکالیف و دستورات قاطع و تند و تیز این سوره را به مردم برساند تا توفیق یافتگان با جان و دل از آن استقبال کنند. سوره را به آن چه که موجب سهولت و آسانی است، پایان می‌برد. و آن، این که: پیامبر خاتم از نوع شماست و تمام عزت و سرافرازی و سعادت از سوی او به شما باز می‌گردد. الله نمی‌فرماید: «جائکم رسول منکم»؛ می‌فرماید: «من انفسکم» تا پیوند و نزدیکی عمیق و بیشتری نشان دهد، چون پیامبر پاره ای از آنان است و با یکدیگر پیوند مستحکم دارند. پس برای او بسیار سخت و دشوار است که شما در رنج و عذاب افتید و زیان ببینید و با تمام عشق و علاقه مندی، خیر و خوشی هر دو جهان را برای شما می‌خواهد و هم چون طبیبی حاذق و دلسوز وقتی به مداوای دردی گران می‌پردازد، هدفش خیر و سلامت و تندرستی است. پس، شما، ای مردم! به این دستورات که از سوی الله متعال صاحب عرش، برایتان آورده، عمل کنید، تا رستگار شوید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۲۹)

پس اگر [منافقان] از حق روی گردانند، (از تو ای محمد) بگو: خدا مرا بس است، هیچ معبودی جز او نیست، فقط بر او توکل کردم، و او پروردگار عرش بزرگ است. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تولوا»: روی گردانیده، روی گردان شدند.
«العرش»: عرش، تخت فرمانروایی و قدرت. [أعراف / ۵۴، علی لعرش)، [حاقه / ۱۷، و یحمل عرش ربک...].

تفسیر:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: ای پیامبر! پس اگر مردم قدر شفقت و خیرخواهی و دلسوزی بی کران پیغمبر را نشانند، باکی نیست؛ بالفرض، تمام دنیا از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روگردان شوند، تنها پروردگار با عظمت به حضرت وی کافیت؛ بجز الله متعال، دیگری لایق پرستش و قابل اعتماد نیست؛ مالک سلطنت زمین و آسمان و «عرش عظیم» (تخت شهنشاهی) اوست؛ نفع و ضرر، هدایت و ضلالت، همه در قدرت وی می باشد.

«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: اعتماد و توکلم فقط به اوست و غیر از او از هیچ کس امید و بیمی ندارم. «وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (129)»: خدای سبحان صاحب عرش است که بزرگترین مخلوقات می باشد به همه چیز محیط است؛ چون بزرگترین آفریده می باشد که جز الله متعال احدی از میزان عظمتش آگاه نیست. پس هرچه او بخواهد تحقق یافته و هرچه او نخواهد به حیطة هستی قدم نمی گزارد. از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که حقیقت عرش را کسی نمی تواند بشناسد.

در سنن ابو داود، از ابو الدرداء روایت است: هرکه صبح و شام هفت (روز هفته)، هفت مرتبه «حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم»: خواند؛ حضرت احدث همه هموم و غموم او را کفایت می کند.

درباره عظمت عرش، تفصیل در روح المعانی تحت آیت حاضره ملاحظه شود.

یادداشت:

پنج صفت از صفات پیامبر در این دو آیه به قرار زیر آند:

- 1 - «مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: از خودتان، از خود شما، مردم عرب و از نوع بشر
- 2 - «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»: گرفتاری و مشکلات شما بر او سخت و دشوار و غم و شادی شما با او شریک است.
- 3 - «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»: بسیار علاقه مند به هدایت و خوشبختی هر دو جهان شماست.
- 4 - و 5 - «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»: نسبت به همه مؤمنان بسیار با رأفت و دلسوز و مهربان است.

اللهم صل وسلم و بارک علی محمد و آله و صحبه أجمعین.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره یونس جزء - (11)

سوره یونس در مکه نازل شده و دارای یکصد و نه آیه و یازده رکوع است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که: سوره یونس پس از سوره‌ی اسراء و پیش از سوره‌ی هود نازل شده است، و چون که داستان یونس علیه السلام در آیه نود و هشت این سوره آمده است، این سوره بنام سوره یونس مسماء و مشهور گشته است. (تفسیر قرآن مهر، جلد 9، صفحه 21).

سوره یونس متضمن پند و عبرتی است که در دفع عذاب از قوم یونس آمده است. این دفع عذاب قریب الوقوع چنان بود که بعد از نزدیک شدن به عذاب و قبل از اینکه به آن گرفتار شوند، بنابر هدایت الهی ایشان ایمان آوردند، والله متعال به خاطر صدق ایمان شان، عذاب را از آنها دفع کرد. لازم به ذکر است که این یک خصوصیت بینظیری است که الله متعال فقط و فقط قوم یونس علیه السلام را از آن برخوردار کرده است.

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که: سوره یونس از سوره های مکی است؛ ولی برخی از مفسران در تفاسیر خویش تنها سه آیه از آن را مدنی گفته اند که پس از هجرت به مدینه منوره نازل گردیده است.

باید یاد آور شد که در این سوره هم مقاصد اساسی قرآن و اسلام که عبارت از توحید، نبوت و معاد و دیگر تأکیدات اسلامی اند، با استدلال از کاینات و برخی پدیده های موجود در عالم هستی، با ذکر برخی از قصص و وقایع مهم تاریخی و در عین حال عبرت انگیز به منظور ترسانیدن (انذار) مردم بیان شده است.

ارتباط و مناسبت سوره یونس با سوره ی توبه:

باید گفت که: پایان سوره ی توبه، بیان صفات والای پیامبر صلی الله علیه وسلم و سر آغاز و شروع سوره ی یونس در مورد شک، بد دلی و اوهام ناسپاسان، نسبت به انزال وحی بر پیامبر، خاتم و بشارت به مؤمنان و هشدار به کافران است. بیشتر سوره ی توبه از احوال منافقان و موضعگیری آنان در برابر قرآن و سوره ی یونس از احوال کافران، مشرکان و گفتارشان، سخن میگوید.

پس، پیوند این دو سوره با هم بسیار روشن و واضح است.

اهداف سوره یونس بصورت کل:

اهداف سوره یونس؛ بیان چند محور اساسی در باره مسائل عقیدتی در موضوعات ذیل می باشد:

توحید و بیان شواهد وجود الله و مظاهر قدرت او در هستی؛ معاد؛ نبوت؛ پندآموزی و عبرت گیری از تاریخ ملت ها و پیامبران گذشته (تفسیر قرآن مهر، جلد 9، صفحه 24)

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره یونس:

طوری که گفته آمدیم سوره یونس دارای صدونه آیه بوده و به تعداد هزار و هشتصدوسی و دوکلمه، و تعداد حروف آن به هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف می رسد.

(لازم به تذکر است که اقوال علماء در حساب کردن تعداد کلمات و حروف این سورة بنابر طریق حساب کردن، متفاوت بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سورة طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید).

سلسله نسب یونس علیه السلام :

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس علیه السلام ذکر نکرده اند. تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است.

أهل کتاب او را (یونان بن امتای نام می برند.

سیرت نویسان می نویسند که: یونس علیه السلام اصلاً از بنی اسرائیل است و سلسله نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می رسد.

بناءً به یک روایت منقول از ابن عباس (رض) تعداد نفرات قوم یونس 120 هزار بوده است. ابن عباس (رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ - ۱۴۷» [الصفات: 147]. (و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم).

محتوای اساسی سورة یونس :

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم سوره یونس یکی از سوره های مکی بوده، بناءً سبک و شیوه ی این سوره هم چون شیوه ی سوره های مکی است: که به اصول عقیده اسلامی یعنی ایمان به ذات خداوند متعال و ایمان به کتب آسمانی و پیامبران و زنده شدن بعد از مرگ و پاداش و کیفر می پردازد. وجه تمایز این سوره با دیگر سوره ها در این است که بیشتر از هر سوره های به موضوع ایمان به رسالات های آسمانی بخصوص ایمان به «قرآن عظیم الشان» می پردازد، قرآنی که آخرین کتاب آسمانی و معجزه ی جاودانی و ابدی در طول دوران و عصور می باشد.

سورة یونس در ابتدا از پیام و پیامبری سخن به میان آورده و توضیح داده است که سنت الله متعال در اولین و آخرین چنین بوده و هست که هیچ ملتی وجود ندارد مگر این که پروردگار با عظمت پیامبری برای هدایت آن مبعوث داشته است. بنابر این دلیل و انگیزه ای نیست که مشرکین از بعثت خاتم پیامبران در شگفت شوند.

سوره یونس موضع گیری مشرکین را در قبال رسالت و قرآن بررسی کرده و یادآور شده است که این قرآن عبارت است از معجزه ی ابدی که بر صدق و درستی پیامبر «امی» دلالت دارد و حامل دلیل قاطع و محکمی است که مبنی بر صحت ادعای او می باشد؛ چون با وجود این که آنها در فصاحت قهرمان و در فن بیان فرمانروا بودند، آنها را به مبارزه طلبید که سوره های مانند آن بیاورند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» میگویند آن را به افتراء آورده است، بگو: اگر راستگو و درست کردار هستید، سوره های مانند آن را بیاورید و از هر کس که میتوانید غیر از الله متعال یاری بجوید.

در این سوره در باره عظمت دین مقدس اسلام که: دین اسلام، دین فطرت و سرشت سالم، عقل و اندیشه، علم و حکمت، برهان و حجت، ضمیر و وجدان و آزادی و استقلال است بحث بعمل آمده است:

دین اسلام دین فطرت است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»: پاکدلانه به سوی دین رومی آور. این، همان سرشتی است که خدا مردم را بر آن سرشته است. در آفرینش خدا تغییری راه ندارد. این، همان دین پایدار است؛ هر چند بیشتر مردم نمی دانند. [روم/۳۰].

دین اسلام دین عقل و اندیشه: [بقره/۱۶۴]، [أنعام/۱۵۱]، [یونس/۱۶]، [حج/۴۶]، [ملک/۱۰] و....

دین اسلام دین علم و حکمت: [بقره/۲۶۹]، [نساء/۱۱۳]، [یونس/۳۶]، [نحل/۱۲۵]، [إسراء/۳۶]، [لقمان/۱۲] و...

دین اسلام دین دلیل و برهان است: [نساء/۱۷۴]، [مؤمنون/۱۱۷]، [قصص/۷۵]، [مؤمن/۳۵] و...

دین اسلام دین قلب، دین وجدان و ضمیر است: [شعراء/۸۹]، [ق/۳۷] و... و پیروی نکردن از پیشینیان گمراه و خود داری از تقلید کورکورانه: [بقره/۱۷۰]، [مائده/۱۰۴]، [اعراف/۲۸]، [زخرف/۲۲] و....

پیروی از سنت پیامبر خاتم - صلی الله علیه وسلم - سیره‌ی خلفای راشدین و سلف صالح، بر هر مسلمانی، واجب و ضروری است تا گرفتار بیراهه و گمراهی و کیفر سخت الهی نشود.

سپس سوره مبارکه موضوع را عوض کرده و به آشنا کردن مردم با صفات معبود حق پرداخته است و برای آشنا کردن آنها با صفات الله متعال، آثار قدرت و رحمتش را خاطر نشان کرده که بیانگر تدبیر حکیمانه‌ی او است، و آثار روشن و نمایان قدرت مکنون در بطن عالم هستی را یاد آور شده که واضحت‌ترین و آشکارترین دلایل بر عظمت و جلال و سلطنت خدا می باشند.

همچنان در این سوره درباره‌ی داستان حضرت نوح و قومش و داستان حضرت موسی و فرعون ظالم و قصه‌ی حضرت «یونس» بحث بعمل آمده است و حتی این سوره بنام سوره یونس مسمی گردیده است. تمام این قصه‌ها برای بیان سنت خدا در عالم هستی و نابود کردن ظالمان و نصرت مؤمنان است.

در خاتمه‌ی این سوره‌ی مبارکه، الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور فرموده است که به شریعت الله متعال متمسک باشد و آن را نصب العین خویش قرار داده و در مقابل درد و رنجی که در راه الله متحمل میشود صبور و شکیبا باشد: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» از آنچه که به تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش تا خدا حکمش را اجراء کند و بهترین حاکمان فقط اوست.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ یونس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱)

(الر) (الف. لام. را) مفهوم این حروف به الله معلوم است، (از اسرار وحی الهی است) این آیات همان کتاب پُر از حکمت است. (1)

تفسیر :

«الر»: به این حروف «حروف مقطعه» گویند که در ابتدای بسیاری از سوره ها آمده است. مانند: (الم، حم، عسق) و غیره در ارتباط با معانی «حروف مقطعه»، مفسرین کرام بحث های مفصلی را به رشته تحریر آورده اند که: تحقیق صحابه و تابعین و جمهور سلف در ارتباط با «حروف مقطعه» این است که اینها رمزهای خاصی هستند که معانی آنها غالباً به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نشان داده شده است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم امت را تنها از آن علوم و معارف آگاه فرمود که اذهانشان گنجایش و تحمل فراگیری آنها را داشته باشد و به همین منظور مردم را از حقایق رمز آن، آگاه نکرد تا آنهایی که فاقد علم اند، در کارهای شان حرجی واقع نگردد.

قابل تذکر است که: رموز حروف مقطعه چنان نیستند که با ندانستن آنها، در جریان امور امت خللی ایجاد شود، برای همین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم، معانی و رموز آنها را غیر ضروری دانست و در این باره آگاهی نداد، لذا ما هم درصدد کشف رموز آن بر نیاییم و بر درک معانی آن اصرار نورزیم و فرضیه هایی ارائه ندهیم. چرا که اگر کشف معانی و رموز آنها، عوایدی را برای امت به ارمغان می آورد، یقیناً رسول گرامی که رحمت عالمیان است، در بیان آن تعلل نمی فرمود. (بنقل از تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در مورد وحی و پیامبر، و در مورد اینکه الله آفریدگار هستی است. بحث بعمل آمده است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكٰفِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسٰحِرٌ مُّبِينٌ (۲)

آیا برای مردم (کفار) تعجب آور است که به سویی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را (از عذاب الله) بترساند؟ و کسانی را که ایمان آورده اند بشارت بده به اینکه آنها مقام عالی نزد پروردگارشان دارند، (لیکن) کافران گفتند: همانا این شخص جادوگر آشکار است. (۲)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: ریشه ی کفر، غالباً همانا استبعاد و تعجب از وحی است. کافران در ردّ رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ گونه دلیل و منطقی را آورده نتوانستند، بلکه با بعید دانستن آن، از پذیرش آن شانه خالی می کردند.

در این آیه متبرکه، الله متعال تعجب و شگفتی در امر رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیت و سرزنش قرار داده و میفرماید:

«أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ» آیا برای مردم تعجب آور و تکان دهنده است که به مردی از خودشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم وحی فرود آوردیم؟ «أَنْ أَنْذِرَ النَّاسَ»: تا بندگان را در صورت عصیان‌شان از عذاب خدا بترساند. و پیامهای حق را که در قرآن عظیم الشان و در این سوره مبارکه می آید، به طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالیکه در وحی فرستادن به سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، بهتر از اهل همان جنس میتواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابر این، فقط چنین کسی می تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می گردید چرا که انسانها به او انس نمی‌گرفتند. این در صورتی است که تعجب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، اما اگر سبب تعجب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ وجه شگفت‌آور و تعجب آور نیست.

«وَوَبَّيَّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» و به مؤمنان مژده بده که در مقابل اعمال صالحی که تقدیم داشته‌اند در پیشگاه الله متعال خود سابقه و منزلتی رفیع و والا دارند. «قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (2)» با وجود واضح بودن صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم و اعجاز قرآن، مشرکین گفتند: محمد آشکارا به سحر و افسونگری می پردازد و ادعایش باطل است.

در ضمن قابل یادآوری است: که ما هر آنچه را که نمی فهمیم، آن را نباید رد کنیم. زیرا مطابق ارشادات قرآنی انکار و تهمت زدن، از جمله شیوه‌ی کفار بشمار می آید. طوریکه در آیه مبارکه آمده است. «قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ 2»

مفسر مشهور جهان اسلام ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) مینویسد: این بیان نشان میدهد که آنها اموری خارق العاده و معجزاتی را از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دیده‌اند و از مخالفت با آن ناتوان مانده‌اند. آنها ناخودآگاه اعتراف کردند که آنچه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آورده است از توانایی بشر خارج است. (انوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی ۲۳۵».)

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: واقعیتی مسلم است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قبل از آنکه از سوی الله متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف و خصلت‌های کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار آفتاب نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «آمین» می نامیدند.

ایمان، زمینه‌ی قدم صدق و جایگاه بخصوص نزد الله متعال است:

«قَدَمٌ»: صِدْقٌ لیث گفته است: قدم یعنی سابقه و پیشینه. ذو الرمة گفته است: و أنت امرؤ من أهل بیت ذؤابة لهم قدم معروفة و مفاخر (تفسیر کبیر ۷/۱۷)

«تو از خاندانی که آبرو و سابقه‌دار و مشهور هستی که افتخارات بسیاری دارد» ابو عبیده گفته است: هرکس که در خیر یا شر دارای پیشینه باشد، «قدم» است. و اخفش گفته است: «قدم» یعنی داشتن پیشینه در اخلاص.

قدم صدق:

یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قدم» به معنی «متقدم» است. یعنی برای شان در صدق و راستی سابقه شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است. بنابراین، معنی آیه مبارکه «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» چنین میشود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند.

شان نزول آیه 2:

608- این جریر از طریق ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که پروردگار محمد صلی الله علیه وسلم را به رسالت برانگیخت، عرب یا جماعتی از اعراب نبوت او را انکار کردند و گفتند: خدا بزرگوارتر از این است که فرستاده او انسان باشد. الله متعال آیه: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا...» و آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا...» (نحل: 43) را در آن هنگام نازل کرد. چون الله عزوجل بر آنها دلایل و شواهد را تکرار کرد. گفتند: اگر هم پیامبر ضروراً باید از انسان‌ها باشد، دیگران از محمد به رسالت سزاوارترند «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (31)» «چرا این قرآن بر مردی از این دو قریه بزرگ فرو فرستاده نشد» و همچنین می‌گفتند: از محمد بزرگوارتر نیز هستند، مرادشان ولید بن مغیره از مکه و مسعود بن عمرو ثقفی از طایف بود. پس خداوند متعال این خصوص آیه: «أَهُمْ يُفْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ...-زخرف: 32» را برای رد سخنان آنان نازل کرد.

طبری 42 175 از بشر بن عماره از ابو روق از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده، اسناد آن جداً ضعیف است، زیرا بشر ضعیف و ضحاک با ابن عباس (رض) ملاقات نکرده. واحدی در «اسباب نزول» شماره 534 از ابن عباس (رض) بدون اسناد روایت کرده است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس (طوری‌که شایسته شکوه و جلال اوست) بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر و اداره می‌کند. هیچ شفاعت کننده‌ای نیست مگر بعد از اجازه او، این است الله پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، آیا عبرت نمی‌گیرید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِتَّةِ أَيَّامٍ»: هدف از آن شش دوره است (ملاحظه شود: اعراف / 54، حج / 47، معارج / 4). «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: بر عرش استیلا یافت، بر عرش فرمانروایی کرد، بر تخت قدرت مسلط و چیره گشت. «عرش»: بزرگترین مخلوقات خداوند متعال و سقف همه آنهاست و چنان‌که در تفسیر ابن کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ فام. «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: کار جهان را به مقتضی حکمت و مصلحت می‌گرداند، امور هستی را حکیمانه تدبیر می‌کند. «ذَلِكُمْ اللَّهُ»: این آفریدگار مدبر شما. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»: پروردگار شما ذاتی است که: آسمانها و زمین را در شش روز از روزهای دنیا (که قول صواب در نزد جمهور همین است.) به استواری و محکمی تمام ابداع و بنا کرده و آنها را نو پدید آورده است، البته و اگر می‌خواست، می‌توانست آن را در یک چشم به هم زدن بیافریند. اما خواست الله متعال همین بود که: در این حکمت خویش؛ دقت و حوصله و عدم شتاب را به انسان‌ها بیاموزد.

اما به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنانکه در (آیه 47 سوره حج) آمده است: «وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (و بی‌گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می‌شمرید).

«ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»: و درحالی‌که بر عرش مستقر و قرار گرفت که شایسته‌ی ذات ذو الجلال و عظمتش می‌باشد، بدون این که بتوان کیفیت و تشبیهی برای آن قایل شد و یا این که آن را تعطیل کرد و یا تأویل نمود.

مفسر ابن کثیر (عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی) متوفی 774ق) می‌نویسد: در این مقام باید روش سلف و پیشینیان صالح را در پیش گیریم؛ یعنی بدون تشبیه و تعطیل و همان‌طور که آمده از کنار آن می‌گذریم. در مورد الله هر چه به ذهن تشبیه‌کنندگان بیاید بعید و مردود است؛ چون هیچ یک از مخلوقات به خدا شباهت ندارد، بنابر این هر کس که مطالبی را برای الله مقرر بدارد که در آیات و اخبار صحیح به صراحت از آن بحث کرده و شایسته‌ی ذات ذو الجلال خداوند متعال می‌باشد، چنین انسانی راه هدایت را پیش گرفته است. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۵).

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی در این مورد می‌فرماید: به شیوه‌ای که خود عنوان کرده است بر عرش مستقر گشت، و آن هم صفتی است برای الله بدون داشتن کیفیت و از تمکن و استقرار منزله است. اشاره است به ملک وسیع و سلطنت گسترده‌ی الله. و قبل از این نیز به بیان عظمت و بزرگواری خود پرداخته است (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۳۰۷/۲).

مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی تفسیر معارف القرآن در تفسیر آیه مبارکه: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» می‌نویسد: سپس بر عرش قرار گرفت.

از قرآن و حدیث ثابت است که «عرش رحمان» چنان مخلوقی است که بر همه آسمانها و زمین و تمام کاینات عالم محیط است و همه جهان در آن جای گرفته است و بیش از این آگاه شدن به حقیقت آن، در توان انسان نیست. (بنقل از تفسیر معارف القرآن سوره یونس) «يُدَبِّرُ الْأُمْرَ»: کار خلقش بر مقتضای حکمت و مصلحت امور خلائق را تدبیر می‌کند و ترتیب می‌دهد. یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به‌یگانگی سامان می‌دهد.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی احدی در امر تدبیر خلق او را یاری نمیدهد و سرگرم نمی‌کند.

«ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»: در روز قیامت هیچ شفاعتگری در پیشگاه الله شفاعت نمی‌کند، جز در صورتی که او خود به وی اذن شفاعت دهد و از کسی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد راضی باشد. این آیه مبارکه این نظریه و عقیده مشرکین را با تمام قوت و صلابت رد می‌دارد، طوری که به گمان آنها بت‌ها برای آنان شفاعت می‌کنند.

همچنان در تفسیر آیه متبرکه مفسران نگاشته اند: یعنی: به کسی این امکان داده نمی‌شود که نزد الله متعال در امری از امور جز بعد از اذن و دستور خود وی شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب دانایتر است. البته این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست.

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»: پس الله را به یگانگی بپرستید و تنها او را به الوهیت بخوانید، زیرا او پروردگار آفریننده روزی دهنده شایسته این کار است. یعنی فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او.

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ(3)»: باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: انسان به آفریدگار خویش باورمند است، تنها ضرورت به تذکر دارد طوری که در آیه مبارکه آمده است: آیا پند و اندرز نمی‌گیرید و نمی‌دانید فقط او خالق و ایجاد کننده است؟ با وجود این همراه با او دیگری را عبادت می‌کنید.

و یا هم در تفسیر آن آمده است: آیا از ادله‌ای که بر یگانگی‌اش وجود دارد پند نگرفته و به برهان‌هایی که بر خداوندیش وجود دارد تأمل نمی‌نمایید؟ بناءً کسی که کمترین استعدادی برای پند آموزی و پایین ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی‌ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟ و به صورت کل باید گفت که: عبادت، سزاوار کسی است که خلقت و تدبیر به دست اوست، نه دیگران.

طوری که در آیه مبارکه بیان یافت که: الله متعال هستی را آفریده، «حَاقٌّ»: و در قبضه دارد، «اسْتَوَى»: و با حکمت دائماً آن را اداره می‌کند، «يُدَبِّرُ»: و بدون اذن او کسی را نفوذی نیست، «ما مِنْ شَفِيعٍ» و توجه به این حقایق، زمینه‌ی پیدایش روح بندگی و پرستش است. همانا که فرموده است: «فَاعْبُدُوهُ» پس او را عبادت کنید.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ(۴)

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست، این وعده راست الله است، چون او آفریدن مخلوقات را آغاز می‌کند، باز آن را باز می‌گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کفر ورزیده اند نوشیدنی از آب داغ و سوزان دارند و عذابی دردناک در پیش دارند، به سبب آنکه کفر می‌ورزیدند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حمیم»: آب نهایت داغ و جوشان را می‌گویند.

تفسیر:

«إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا»: ای مردم! بازگشت همه شما در روز قیامت تنها و تنه‌به‌پیشگاه پروردگار است، پس بیهوده به فکر راضی ساختن این و آن نباشید. «وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا»

این وعده ثابت الله متعال است که در آن شکی نیست یعنی: بازگرداندن همگی تان به سوی او، وعده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی کند. بدین ترتیب گمان منکران بعثت را رد میکند که می گفتند:

«ماهی إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا وَمَا یُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» جز همین زندگی دنیا چیزی نیست، مرگ ما را میگیرد و زندگی می‌کنیم، و فقط روزگار است که ما را به هلاکت می‌رساند.

«إِنَّهُ یَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ» همانطوریکه خلق را اول بار ایجاد می‌کند، سپس آنرا بعداز مرگ باز میگرداند، در این آیه مبارکه این حقیقت با تمام صراحت به بیان گرفته شد که: زنده کردن برای ذات ذوالجلال، بسی ساده و سهل است. همانطور که به قدرت او، موجودات عالم، از عالم نیستی به منصه ظهور پیوست، در قدرت لایزال اوست که بعداز فنا، نیز دوباره بیافریند و زنده گرداند.

همچنان در آیه یک اصل دیگری نیز یافت که: نه تنها انسان دوباره زنده میشود، بلکه همه‌ی آفرینش بار دیگر آفریده میشود. همان گونه که تمام هستی، برای بشر آفریده شده، در آخرت نیز اعاده‌ی خلق برای پاداش گرفتن بشر است.

«لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ»: تا فرمانبران را در قبال ایمان شان به الله متعال و پیروی شان از پیامبر صلی الله علیه وسلم به بزرگترین پاداش نایل سازد، البته این جزای عادلانه‌ای از سوی اوست.

مقصود اصلی از معاد، پاداش مؤمنان است. «لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا» و کیفر کافران به خاطر عدل الهی است. و ارزش کارهای خوب، به انگیزه و هدف خوب آن است.

«وَالَّذِینَ كَفَرُوا»: و کسانی که الوهیت خداوند متعال و رسالت پیامبرش را انکار و تکذیب کردند برای شان به سبب گمراهی و تکذیب شان، «لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِیمٍ» در جهنم شربتی از آب جوشان و بی نهایت داغ دارند.

«وَعَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا كَانُوا یَكْفُرُونَ(4)» و به سبب کفر و شریک قرار دادنشان برای الله متعال عذابی دردناک دارند.

امام بیضاوی مفسر کبیر جهان اسلام در این مورد مینویسد: آیه برای ما قبلش صورت تعلیل را دارد؛ چون از آنجایی که مقصود از خلقت اولیه و اعاده کردن آنها، همانا مجازات کردن افراد مکلف در مقابل اعمالشان است، بدون شک سرانجام همه به سوی اوست. (تفسیر بیضاوی صفحه: ۲۳۶).

هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّینَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(۵)

او (الله) ذاتی است که آفتاب را درخشان و ماه را تابان گردانیده و برای ماه منازل (مسیرهایی) مقرر نموده است تا شماره سالها و حساب (روز و ماه) را بدانید. الله آن را جز به حق نیافریده است. الله آیات را برای آنانی که می دانند به تفصیل (و روشنی) بیان می‌کند. (۵)

تفسیر:

«هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»: آیه مبارکه بیانگر قدرت و یگانگی ذات پروردگار است؛ یعنی الله متعال با قدرت و نیروی خود آفتاب را در روز، تابان و درخشان قرار داده و بسان چراغ پر نور پرتو آفشانی می‌کند.

تنها خداوند متعال است که آفتاب را روشن‌گر جهان و ماه را نورکائنات گردانید.
 «ضیاء»: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، اما «نور»: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به وسیله پرتوافگنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آینه. و از آنجا که نور ماه از نور آفتاب پدید می‌آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است.
 «وَالْقَمَرَ نُورًا»: و ماه را در شب نور آفتاب کرده است. این هم از جمله کمال مهر و محبت او نسبت به بندگان است، و چون حجم آفتاب بزرگتر است می‌درخشد؛ زیرا از خود فروغ و درخشش دارد. طبری فرموده است: یعنی آفتاب را پر فروغ و ماه را روشن کرده است. (تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن تفسیر طبری ۱۱/۸۶).

«وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ»: و حرکتش را در منازل تعیین کرده است که عبارتند از برج‌ها. لفظ «منازل» «جمع» «منزل» است که معنی اصل آن «جای نزول» است. لذا الله تعالی برای آمد و شد شمس و قمر (هر دو) حدودی خاصی مقرر فرمود، که به هر یک از آنها منزل گفته می‌شود. چون ماه دوره خود را در هر ماه تکمیل می‌کند بنابراین منازل او «۳۰ یا ۲۹» می‌باشند ولی چون در هر ماه یک روز غایب می‌شود، لذا عموماً منازل آن «۲۸» روز گفته شده است و دوره آفتاب در ظرف یکسال تمام می‌شود. منازل آن سیصد و شصت یا سیصد و شصت و پنج روز می‌باشد. (معارف القرآن).

«لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»: تا شما حساب اوقات را بدانید. به وسیله آفتاب، روزها شناخته و معلوم می‌شود و با گردش ماه، حساب ماه‌ها و سال‌ها دانسته می‌شود. و اوست که ماه را به منزل‌هایی در برج‌هایی معلوم فرود آورد «لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید؛ پس به وسیله آفتاب، روزها شناخته و معلوم می‌شود و با گردش ماه، حساب ماه‌ها و سال‌ها دانسته می‌شود. این آیه مبارکه انسان را به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند.

باید گفت که: آفرینش، بیهوده نیست، بلکه بر اساس حق است طوری که در آیه متبرکه می‌خوانیم «مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ» خداوند آفتاب و ماه را جز برای حکمتی بزرگ و راهنمایی روشن بر حسن آفرینش و استواری صنع خود نیافریده است.

واقعیت امر همین است که پی بردن به رازهای آفرینش، نیازمند فکر و تعلیم است، طوری که آمده است: «يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(5)» او برهان‌ها را برای گروهی که در آفرینش نشانه‌ها به مقاصد و اهداف آن‌ها راه می‌برند، به روشنی بیان می‌کند.

ابو سعود گفته است: یعنی از حکمتی که در خلقت کائنات نهفته است سر در می‌آورند و به وسیله آن بر حکمت و قدرت خالق آن استدلال می‌کنند. (ابو سعود ۲/۳۱۰).

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

مسلماً در اختلاف (رفت و آمد) شب و روز و آنچه الله در آسمان‌ها و در زمین آفریده است، دلایلی واضح (بر توحید او تعالی) است برای مردمی که پرهیزگاری می‌کنند. (و گناه چشم دلشان را نابینا نکرده است). (۶).

تفسیر:

در آیهی قبل، نشانه‌های الهی و تفصیل آیات، برای دانشمندان بیان شده بود، «لِقَوْمٍ

يَعْلَمُونَ» و در این آیه مبارکه، برای اهل تقوا «لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ»، نتیجه آنکه کسانی کامیابند که هم بدانند و هم پروا پیشه و متقی باشند، و گرنه متقین ناآگاه و یا دانشمندان گناهکار، از آیات الهی بهره‌ی کافی نمی‌برند.

«إِنَّ فِي إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» به راستی در پیاپی آمدن شب و روز، یعنی شب فرا میرسد و روز میرود و روز فرا میرسد و شب رخت را بر می‌بندد. در آیه مبارکه به یک اصل مهم اشاره بعمل آورده شده است و آن اینکه: تمام هستی در حال تغییر و تغیر است. «وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: و آفریده‌های متنوعی که در آسمان‌ها و زمین ایجاد کرده است، خداوند متعال ذاتی است که: مخلوقات متنوع، عجیب و غریب را در آسمان‌ها و زمین آفریده است و در زیبایی، نو آوری، نظم و کمالی که هستی از آن بر خوردار است، «لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ (6)»: بناءً ما نباید از کنار پدیده‌ها، به سادگی عبور و گذر کنیم، زیرا در آن دلایل بزرگ و براهینی گرانقدر بر وجود و یگانگی صانع نهفته است. کمال قدرتش برای قومی معلوم است که پرهیزگارند و از عذاب الله متعال می‌ترسند. این بدین معنی است که: گناه و آلودگی، در شناخت، تشخیص و تحلیل انسان اثر منفی می‌گذارد، و واقعیت هم همین است که: تقوا، وسیله‌ی بینش صحیح در هستی می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾

مسئلاً کسانی که دیدار [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا راضی شده اند و به آن آرام یافته اند و آنانکه از آیات ما بی‌خبرند. (۷)
تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا»: کسانی که به دیدار الله متعال در روز قیامت طمع و امید ندارند و راه توشه این ملاقات را که ایمان عمل صالح است آماده نمی‌سازند، واقعاً هوی و هوس چشم آنها را از تصدیق و پذیرفتن زندگی بعد از مرگ کور کرده است. به یاد داشته باشید: انسان، هرچه بیشتر از قیامت غافل و مأیوس شود، دنیا گراتر میشود. پس توجه باید داشت که معتقدان به قیامت نباید دنیاگرا باشند.

«وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا» و به زندگانی دنیا دل خوش کرده و فقط آن را بهره خویش گرفته‌اند نه آخرت را و بدان اطمینان یافته و آن را بر پاداشی که نزد حق تعالی است ترجیح داده‌اند، و به آن دل خوش و مسرور گشته‌اند و بدان دل بسته‌اند. یعنی: به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفسهایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرم شده است به طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است. نباید فراموش کنیم که: اطمینان واقعی تنها با یاد الله متعال است و دنیا، آرام بخش کاذب آن هم برای غافلان است.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (7)»: و کسانی که از آیات گوی و شرعی ما غافل و رویگردان و بی‌خبراند و با چشم عبرت آن را نمی‌نگرند و در آن نمی‌اندیشند.

عوامل دوزخی شدن:

عوامل دوزخی شدن در آیه متبرکه به شرح ذیل به معرفی گرفته شده است:

انکار از روز جزا مکافات و مجازات آخری. «لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا»،

راضی شدن به دنیای زودگذر. «رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»،

غفلت از آیات الهی. «هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»،

و عملکرد ناپسند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است:

أُولَئِكَ مَاوَأَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾

این گروه جایگاه شان آتش دوزخ است، به خاطر کارهایی که انجام می دادند. (۸)
تفسیر :

جایگاه و منزل گاه آن گروه به علت اعمال زشت شان، از کفر، گناه و نافرمانی پروردگار دانای اسرار - آتش سوزان است؛ که در آن همیشه ماندگار اند. و بدین ترتیب در یافتیم که: جهنم، دست آورد خود انسان است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٩﴾

بی تردید کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمان شان، به باغ های پر ناز و نعمت جنت هدایت می کند که جوی ها در زیر آن روان است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِإِيمَانِهِمْ»: به سبب داشتن ایمان صحیح و درستی که دارند. «جَنَّاتِ النَّعِيمِ»: بهشت پر ناز و نعمت. جای لذت و شادخواری و خوشگذرانی. (تفسیر نور مصطفی خرم دل).

تفسیر :

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ»: آنان که به الله و پیامبرش ایمان آورده و با اخلاص و متابعت، اعمال نیک و مشروع را انجام داده اند خداوند متعال ایشان را به سبب ایمان شان به خیر دنیا و آخرت ارشاد و به استوارترین راه ها رهبری می کند.

قابل یادآوری است که: ایمان، از عمل جدا نیست. گرچه مؤمن هدایت یافته است، ولی همواره نیازمند هدایت الهی است. بناءً بر ما است تا زمینه‌ی هدایت الهی را باید خود ایجاد کنیم.

اگر در فحوای آیه مبارکه دقت بعمل آوریم در خواهیم یافت که: در مقایسه بین ایمان و عمل، ایمان محور است. زیرا در آیه متبرکه آمده است: «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ» و نفرمود: «بِإِيمَانِهِمْ و عملهم» و در ضمن هدایت خدا نسبت به مؤمنان، مطلق و فراگیر است. «يَهْدِيهِمْ» مطلق است.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (9)»: و برای شان در آخرت باغ هایی پر ناز و نعمت است که از زیر درختان آن نهرها روان است؛ در سرای قرار، در محل ابرابر، در جوار پروردگار عزیز غفار. باید گفت که: نهرهای بهشتی، نه تنها از زیر درختان، بلکه از زیر خانه های جنتیان نیز جاری اند.

خوانندگان محترم!

هدایت الهی، جریانی مداوم است. هر لحظه بر هدایت مؤمنان می افزاید و آنان را از سقوط حفظ میکند و در بن بست دنیا راهی به روی شان باز می کند: طوریکه میفرماید: «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق، 2) راه را برای شان نمایان میکند: «نُورًا يَمْشِي بِهِ» (انعام، 122): گره از کارشان می گشاید: «أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ» (محمد، 2)، همه جا کفایتشان میکند: «فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، 3) و در قیامت هم به بهشت رهنمایی شان میکند: «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»

(حدید، 12). همه‌ی این هدایت‌ها از مفهوم کلی «يَهْدِيهِمْ» بر می‌آید، که مورد آن را مشخص نفرموده است تا شامل همه‌ی اینها بشود.

دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰)

[آغاز] دعای آنها در جنت این است «سبحانك اللهم»: که ای الله! پاکی تو راست، و کلمه ملاقات آنها در آنجا سلام (علیکم) است، و پایان دعایشان این است «الحمد لله رب العالمین»: که شکر و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است. (۱۰)

تفسیر:
قبل از همه باید گفت که: یاد الله تنها و تنها در دنیا نیست، بلکه آخرت هم جای ذکر الهی است. دعا، ندا و نیایش جنتیان در جنت می‌باشد طوریکه میفرماید: «دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ»: بار خدایا! پاک و منزّه توای. همچنان باید گفت: انسان به جایی می‌رسد که دعا و خواسته‌اش هم تمجید پروردگار میشود. «دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ»: و همین تسبیح و تمجید است که آنان را کامیاب می‌سازد. مؤمن، عاشق الله متعال است. بهشت و لذت‌های بهشتی هم او را از یاد محبوب باز نمی‌دارد، بلکه در همه چیز، لطف و قدرت الله با عظمت را می‌بیند.

در حدیث شریف آمده است: «يَلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَ التَّحْمِيدَ كَمَا تَلْهَمُونَ النَّفْسَ». «براهل جنت تسبیح و تحمید همان‌گونه الهام می‌شود که نفس کشیدن به آنان الهام می‌شود، یعنی جنتیان از گفتن حمد و تسبیح الله متعال، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد الله با عظمت آرام بخش جانها و روان‌هایشان است.

«وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ»: و به یکدیگر (سلام علیکم) می‌گویند و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد میشوند. «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» 23 (سوره رعد).

24) (سوره رعد). «سَلَامٌ»: کلام اهل جنت است و در جنت، سلام فضای همه جا را پر می‌کند: سلام از سوی الله متعال، «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَجِيمٍ» (یس، 58)، سلام از سوی فرشتگان «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» (زمر، 73).

همچنان قابل تذکر است که: در آنجا سخن بیهوده و نسبت گناه به دیگری را نمیشنوند. سخنی جز سلام و درود نیست. «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَاوًا وَلَا تَأْتِيَمًا» 25 «إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا» 26 «إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا» (واقعه، 25 26)

«وَأَخْرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (10)» و پایان نیایش آنان این است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ستایش ویژه پروردگار جهانیان است. بیگمان آفریننده و مدبّر عالم که برای جویندگان رضایش بخششی فراوان ارزانی داشته است، سزاوار شکر و سپاس می‌باشد.

و همچنان قابل یادآوری است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، کلام انبیا است، طوریکه حضرت نوح علیه السلام بعد از اینکه از دست قوم ظالم نجات یافت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گفت، (مؤمنون، 28). و ابراهیم علیه السلام نیز الله متعال را حمد کرد که در سنّ پیری اسماعیل و اسحاق را به او بخشیده است. (ابراهیم، 39). و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» سخن مؤمنان (أعراف، 43) و کلام بهشتیان است.

مؤمنان، در برابر صفات الهی می‌گویند: «سُبْحَانَكَ»، در برابر سایر مؤمنان می‌گویند: «سَلَامٌ» و در مقابل کامیابی از نعمت‌های الهی می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز سخن مؤمنان با

«سُبْحَانَ اللَّهِ» و پایان آن با «الْحَمْدُ لِلَّهِ» میباشد. (از عبارت «أَجْرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ» استفاده می شود که اول سخن آنان «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» است.)

خواننده محترم!

در آیات قبلی از تعجب بی باوران به نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمد و در ضمن دلایل توحید وزنده شدن بعد از مرگ راهم به بیان گرفت. در آیات (11 و 12) نیز از حال شتابگران در فرود آمدن عذاب بحث بعمل آورده و میگویند که این درخواست شان (یعنی شتاب در فرود آمدن عذاب) دروغی بیش نیست، زیرا هر زمانیکه به آسیبی گرفتار شوند، فریادشان به عرش اعلا میرسد و می نالند.

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنذُرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾

و اگر الله به همان شتابی که مردم خیر را می طلبند، شر را به آنها به شتاب میرساند، حتما اجلشان به زودی میرسد، اما کسانی را که به ملاقات ما امید ندارند، بحال خودشان رها می کنیم تا در سرکشی و نافرمانی خود سرگردان شوند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُعَجِّلُ»: شتاب می ورزد. «اسْتِعْجَالَهُمْ»: شتاب خواستن آنان. «اسْتِعْجَالُ»: شتاب خواستن. «لَقُضِيَ»: حتم فرا رسیده بود. البته به سر آمده بود. «طُغْيَانُ»: سرکشی، نافرمانی. «يعمهُون» (عمه): سرگردان می مانند.

تفسیر:

«وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ»: و اگر خداوند متعال به همان شتاب که دعای طالبان خیر را اجابت می کند، دعای درخواست کنندگان شر را نیز اجابت می نمود یقیناً این دعا کنندگان هلاک می شدند.

به قولی معنی آیه مبارکه اینست که: اگر خداوند متعال دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکان شان، همانند دعاهای خیرشان زود اجابت می کرد، قطعاً هلاکشان می ساخت زیرا بسیاری از مردم در حق خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین میکنند و بر آورده شدن این نفرین ها را به شتاب می طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی رساند بلکه مهلتشان می دهد و اجابت دعاهای بدشان را به تأخیر می اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغه او به بندگان است.

از همین رو در حدیث شریف آمده است: «لاتدعوا علی أنفسکم، لاتدعوا علی اولادکم، لاتدعوا علی أموالکم، لاتوافقوا من الله ساعة فيها إجابة فيستجيب لكم». «در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندانان دعای بد نکنید، در حق اموالتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می شود، موافق نیفتید».

چنان که مشرکان مکه دعا میکردند: «خدایا! اگر این دین، دین حق است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/32». ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

مفسر کبیر جهان اسلام مُجاهِدُ بْنُ جَبْرِ (104 21 هـ) 722 642 م فرموده است:

عبارت است از این که خود یا فرزندش را دعا کند و وقتی عصبانی شود بگوید: خدایا او را نابود کن، خدایا خیر نبیند! طبری گفته است: یعنی اگر خدا همان طور که دعای خیر انسان را با عجله اجابت میکند، دعای شرش را نیز با عجله اجابت کند، «لَقَضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ» نابود می شدند و مرگشان زود فرا می رسید. (تفسیر طبری ۹۱/۱۱). و بعضی از مفسرین فرموده اند: این آیه در رابطه به کفار مکه نازل شده است که می گفتند: «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره انفال) (و (به یاد آور) زمانی که مخالفان (دست به دعا برداشته) گفتند: خدایا! اگر این (اسلام و قرآن) همان حق از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک برای ما بیاور).

مفسر زمخسری میگوید: یعنی اگر دعای شرآنان را فوری اجابت کنیم همچنان که دعای خیر آنان را زود اجابت می‌نماییم، می‌مردند و به هلاکت می‌رسیدند. «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند و در کار رستاخیز و معاد نمی‌اندیشند، «فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (11) در گمراهی‌شان رها می‌کنیم تا سرگردان بمانند و در دنیای پست طغیان - آلود خویش مشغول بازیگوشی باشند.

خواننده محترم!

هلاک نشدن کفار، نشانه‌ی حقانیت آنان نیست، بلکه یکی از سنت‌های الهی، «استدراج» در عذاب و مهلت دادن به ظالمان است. مشابه مفهوم این آیه، در سوره‌ی کهف آیه‌ی 58 و سوره‌ی فاطر آیه‌ی 45 نیز آمده است که اگر خداوند مردم را زود به سزای اعمال‌شان برساند و مؤاخذه کند، همه نابود میشوند. به علاوه اختیار که اساس تکلیف است از بین می‌رود و اطاعت، جنبه‌ی اضطراری پیدا می‌کند. ممکن است معنای «استعجالهم بالأخیر» این باشد که سنت خداوند در خیر رسانی، سرعت و در شرّ رسانی، با مهلت است و معنای جمله این باشد که خداوند در خیر رسانی سرعت و عجله دارد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

وقتی به انسان زیان (ورنجی) برسد (در هر حال که باشد، خواه) به پهلو یا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک میخواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود می‌رود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَسَّ»: رسید، دست داد. «الضر»: آسیب، محنت، بلا و رنج. «لجنبه»: بر پهلو خود، در حالت دراز کشیده. «قاعده»: نشسته. «مرّ»: راه خود را ادامه داد، گذشت، رفت.

تفسیر:

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ»: به یاد داشته باشید کسانی که دعا و نیایش موسمی و فصلی دارند، مورد انتقاد و کارشان بی‌ارزش است، طوریکه میفرماید: و چون انسان با سختی‌هایی از قبیل مریضی و یا فقر و بیچاره گی روبرو شود، نیایش خالصانه، سبب رفع مشکلات و مصیبت‌های اش می‌گردد، در ضمن تذکر است که: «دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» دعا

در هر حال جایز است؛ فرق نمیکند که دعا به صور ایستاده صورت گیرد و یا هم نشسته یا خوابیده صورت گیرد. طوری که در آیه مبارکه آمده است: بر پهلو خوابیده، یا نشسته یا ایستاده به سوی پروردگارش زاری و تضرع و شکوه و التماس میکند که آن مشکل را از او برطرف کنیم. از بس که صبرش آندک و در سختی بی قرار است، «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرْكَانٌ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ» اما وقتی مشکل اش را برطرف کرده و گره از مشکلش بگشاییم، مجدداً به نافرمانیش ادامه میدهد؛ و فراموش میکند که در چه زحمت و بلایی بود، یا خود را به نادانی میزند گویی او با سختی‌ها مورد آزمون قرار نگرفته و هرگز بر وی گرفتاری رُخ ننموده است.

و در ضمن آیه مُتَّبِرْ که: سرزنش برای آن‌عه از اشخاص و انسانهای است که در سختی‌ها و مصیبت‌ها از الله متعال مساعدت می‌خواهند ولی در اسانی و آسایش الله متعال را فراموش میکنند.

در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة». «الله متعال را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد».

شعار مؤمن باید این باشد که در هیچ حالتی از زندگی پروردگار خویش را فراموش نکند؛ باید در وقت سختی و درماندگی صبر پیشه نماید، و در هنگام فراخی و خوشحالی شکر را؛ که این توفیق جز برای مؤمن میسر نشود.

پس بار الهی! ما را بر شکر نعمت‌هایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعا‌هایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطر‌هایمان حاضر و زنده نگاه بدار تا شکر را بسیار بجا آوریم زیرا هر چند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، اما ما سخت به آن نیازمندیم. «كَذَلِكَ نُزِّنُ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (12)»: طوری که در فوق هم تذکر دادیم از فهم آیات متبرکه در یافتیم که: انسان مخلوق، ناسپاس است. آن‌عه از انسانهای که الله را فراموش می‌کنند، زندگی مادی در نظرشان زیبا جلوه می‌کند. فراموش کردن که الطاف خداوند، نوعی اسراف است. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: همان‌گونه که این دسته از انسان‌ها در سختی و تنگناها ما را می‌خوانند و از ما یاری می‌طلبند ولی در حالت رفاه و آسایش روی بر میگرداند و این عمل خود را زیبا و آراسته می‌بینند، مسرفین نیز که حدود الهی را زیر پا می‌گذارند و از یاد خدا روی برگردانند و از هوی و هوس پیروی می‌کنند، عمل خود را نیکو می‌بینند.

خواننده محترم!

شتاب عجله و بی‌تابی در سرشت و فطرت انسان است که متأسفانه بی‌صبرانه در انتظار فرارسیدن خیر و شروخوشی است و آن را دوست هم می‌دارد.

همچنان همین انسان در هنگام قهر و غضب و به ستوه آمدن، با عجله و بدون حوصله و بدون تأمل به نفرین خود و یا دیگران می‌پردازد. [أنفال/۳۲] حال اگر خداوند، همچون اجابت کردن دعای خیر، دعا و نفرینشان را جواب دهد، بی‌تردید نابود میشوند و شاید هم کره زمین از سکنه خالی بماند؛ اما لطف و شفقت الهی چیزی دیگر است و در پذیرفتن دعای شر، شتاب نمی‌ورزد؛ میداند که از ته دلشان بر نمی‌آید و همچنان گنهگاران را که به دیدار الله متعال امیدوار نیستند، به حال خود رها می‌کند تا سرگردان و حیران به سر برند.

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ»:

ترسیمی بینهایت زیبا و مثالی از انسانهاست که پیوسته در زندگی تکرار میگردد و در زمانهای مختلف مشاهده میشود. بطور مثال اگر انسان وقتی که از صحت کامل و تندرستی و توانمندی و سلامتی جسمی برخوردار باشد و شرایط گوناگون به آرزوی او بگردد، و زمان حوادث به خواهش و میل خودش باشد، خود را به امواج سیلاب زندگی می سپارد، به چیزی جز خوشگذرانی و پیروی از فرمان نفس سرکش نمی اندیشد، راه خطا را طی، گناه می کند، گنهگار می شود در برابر آنچه نفس بدفرمایش نپسندد، سرپیچی می کند و به بیهوده کاری و گزاف و زیاده روی می پردازد مگر آنان که رویشان به راستی به سوی بارگاه آفریدگار است.

پس بدکاران باسرشت غیرطبعی و غیر نورمال که دارند، هنگام عیش و خوشی و قدرت و توانایی و برخورداری از فراوانی نعمت الهی، طغیان می کنند و تنها در وقت مبتلا شدن به سختی ها، بلا ها و مصایب، به طور مؤقت بیدار میشوند و به دعا و التماس فراوان می پردازند (فصلت آیه 51) و به خود می آیند و پس از دفع بلا همه چیز رابه فراموشی می سپارند و به کارهای ناپسند پیشین خود، ادامه میدهند. اما با کمال تأسف وقتی دعایشان پذیرفته گشت و آسیبها و مصیبتها از نزد دور شد، باز همان راه پیشین را در پیش میگیرد و به کارهای بی شرمانه و جنایت کارانه خویش دست میزنند و گذشته رابه فراموشی میسپارند و بی تأمل و دور از دغدغه به پیش می تازند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (13 الی 14) همچنان از سرشت و غریزه ی انسانی، سنن الهی و ملت های پیشین، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾

یقیناً اقوام پیش از شما را هلاک کردیم وقتی ظلم کردند، پیغمبرانشان با معجزهای روشن نزد آنان آمدند، ولی هرگز آماده نبودند که ایمان بیاورند، این طور قوم مجرم را سزا می دهیم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«القرون»: جمع قرن، مردم پیشین، مردم یک عصر و زمان، نسلها.

تفسیر:

«لَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا»: واقعیت امر اینست که: ظلم و ستم، زمینه ساز سقوط ملت هاست. طوریکه میفرماید: ای مشرکان! نیک بدانید، که: امت ها و نسل های گذشته پیش از شما رابه علت کفر، عصیان و نافرمانی شان به الله متعال و تکذیب پیامبران به هلاکت رساندیم.

«وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: و پیامبران شان با معجزات و حجّت های روشن و برهان هایی قاطع بر راستگویی خویش به سوی شان برانگیخته شدند. در فحوای آیه مبارکه، ملاحظه نمودیم که: عقاب و قهر الهی، بعد از اتمام حجّت بر انسانها نازل میگردد.

«وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا»: قبل از همه باید گفت که: هلاکت، برای آن عده از انسانهای ظالمی است که امیدی به ایمان و اصلاحشان وجود نداشته باشد طوریکه میفرماید: آن امت ها به خاطر استیلای کفر بر دل های شان حاضر نبودند که آن پیامبران را تصدیق نمایند. یعنی

راه ظلم را در پیش گرفتند و حاضر نشدند که ایمان نیاوردند. از این توضیح معلوم می‌شود که سبب نابودی آنها دو چیز بود: یکی ظلم شان و دیگری عدم ایمانشان.

«كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (13)»: سنت‌های الهی، همگانی و همیشگی است: و آنگونه که این امت‌های انکارپیشه را نابود ساختیم هر ظالم دیگر متجاوز از حدود الهی را نیز نابود می‌سازیم.

و این هشدار است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا ابد الابد.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

سپس شما را پس از آنها (روی) زمین جانشینان قرار دادیم، تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنید. (۱۴)

:

تفسیر

«خَلَائِفَ»: جمع خلیفه، جانشینان «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ»: سپس ای اهل مکه! بعد از نابودسازی آن نسل‌های تکذیب‌پیشه، شما را در زمین جانشین قرار دادیم. «لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (14)»: تا ببینیم آیا به اعمال نیک و خیر می‌پردازید یا مرتکب بدی و شر میشوید؟ آنگاه مطابق عملتان شما را محاسبه می‌کنیم. که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت گرفته‌اید، یا این‌که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟

ملاحظه می‌شود که: همه‌ی اقوام، نزد الله متعال یکسان اند و قانون آزمایش الهی، در باره‌ی همه جاری می‌شود. و ملاحظه می‌شود که: سرنوشت مردم، نتیجه‌ی عملکرد خودشان است. در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: یعنی برای رعایت عدالت مانند آزمایشگر با شما برخورد می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۱۸/۸).

و در التسهیل آمده است: یعنی تا عمل شما انجام پذیرد و نمایان شود، آنگاه دلیل بر شما اقامه می‌شود. (التسهیل ۹۰/۲).

خلاصه‌ی مطلب این که الله متعال از قبل به اعمال آنها عالم بوده اما آنها را آزمایش می‌کند تا علم ازلی خدا نمایان گردید.

مشرکان خواهان قرآنی دیگر و تغییر برخی از آیات هستند:

بعد از اینکه از آیات متبرکه به بیان شبهه‌های مشرکان که: از انزال وحی بر بشری چون خودشان در شگفت بودند و از محمد درخواست عذاب فوری می‌کردند و هم چنین پس از اثبات ألوهیت، توحید و قدرت خداوند بر انزال وحی و دوباره زنده کردن در جهانی دیگر و بیان سرشت و نهاد انسان؛ در آیات (15-18) نیز نوعی دیگر از شبهه‌های مشرکان را در طعنه زدن به پیامبری و نبوت به بیان گرفته که از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌خواستند یا قرآنی دیگر بیاورد که از بتان شان عیبجوی نکند، چون به زعم شان این بت‌ها شافع اند، همچنان در ضمن خواستار آن بودند که پیامبر آیات را به دلخواه خود عوض کنند.

نمونه‌ای از خواست در دوران جاهلی عبارتند از:

وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که به ملاقات [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند، میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی میشود از آن پیروی می‌کنم. من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ (قیامت) می‌ترسم. (۱۵)

تفسیر :

در طول تاریخ بشری همیشه کسانی که تعلیمات و حیانی را مخالف هوای نفس خود می‌دیدند، تقاضا تغییر آنرا بعمل می‌آوردند طوری که در این آیه مبارکه میخوانیم: «وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ»: وقتی آیات روشن و واضح قرآن ما را بر کافران بخوانی، «قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» آنانکه به رستاخیز و حشر و حساب باور ندارند، امیدوار ثواب و بیمناک از عقاب نیستند میگویند: «إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا» ای محمد! برای ما قرآنی دیگر غیر از این قرآن را بیاور که مطلبی از قبیل عیب‌گویی از خدایان ما و ابله دانستن افکار و عقل ما در آن نباشد.

«أَوْبَدِّلْهُ» یا آنرا تغییر بده، مثلاً آیهی رحمت را در جای آیهی عذاب و تمجید از خدایان ما را در جای سب و ذم آنها قرار بده. یعنی معانی‌اش را تحریف کن؛ بدین‌گونه که حلال را به حرام، حرام را به حلال، هشدار عذاب را به مزده و مزده را به هشدار تبدیل نمایی و آنچه را در آن از بدگویی به بتان و نسبت دادن نادانی و سبک مغزی به مشرکان است محو گردانی!

مشرکین این را به طریق استهزاء و تمسخر میگفتند. در حالیکه هیچ‌کس حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم، نمیتواند قانون الهی را تغییر دهد. بناءً بر ما است که در این عصر حاضر که عصر فتنه و دسیسه می‌میباشد، در هیچ صورتی تسلیم بهانه‌جویی‌ها و هوسهای جاهلانه، انسانهای هوس باز که خواستار تبدیل و تعدیل احکام قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، شویم.

ابن عباس (رض) میفرماید: این آیه مبارکه در مورد تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان مکه نازل شد که قرآن را مسخره کرده و میگفتند: ای محمد! قرآنی دیگر بیاور که مطالب درخواستی ما در آن باشد. (البحر ۵/۱۳۱).

«قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي»: ای محمد! به آنها بگو: نباید و درست نیست با میل و خواست خودم چیزی را تغییر و تبدیل دهم.

«إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»: ای پیامبر! به آنان بگو: نه من چنین توانم کرد و نه این کار برایم سزاوار است بلکه کار من این است: از همین قرآن در هر امر و نهی پیروی کنم. من بنده‌ی مامورم و پیامبر و پیام رسانم، رسالت خدا را به شما ابلاغ می‌کنم.

«إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (15)»: من می‌ترسم که اگر از دستور پروردگار متعال سرپیچی کنم در روز قیامت به عذاب سخت هولناک و پر هراس، نصیبم شود.

در ضمن به آن فرمایش کنندگان بیهوده نیز تعریض شد که چون شما مرتکب چنان نافرمانی شدید، باید از عذاب روز بزرگ بترسید.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

بگو: اگر الله می‌خواست آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم، و خود او هم شما را به آن آگاه نمی‌کرد، البته پیش از این عمری را در میان شما سپری کرده ام، آیا نمی‌فهمید؟ (۱۶) تفسیر:

خطاب آیه مبارکه به تقاضا و درخواست آنده از مشرکین است که خواستار تغییر قرآن شده بودند و می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم مدت چهل سال در میان شما زندگی کرده است، اگر قرآن تراوشات فکری او بود، می‌بایست در این مدت نمونه‌های دیگری از افکارش بر زبان او جاری می‌شد.

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ»: ای پیامبر! به آنان بگو: اگر خدا می‌خواست این قرآن را بر شما نمی‌خواندم و نه حق تعالی شما را از آنچه در آن است آگاه می‌ساخت. پس متیقن باشید که از جانب او آمده است نه از جانب من.

«وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ»: و به زبان خودم آن را به شما اعلام نمی‌کردم.
«فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ»: مسلماً روزگار درازی در میان شما به سر برده‌ام، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم یعنی: مدت زمانی درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابر این، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران صلی الله علیهم السلام را نخوانده‌ام و علمی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آنگاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌های همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (16)»: پس چگونه فرق و تفاوت بزرگی را که در میان حالم قبل از نزول وحی و حالم بعد از نزول آن پدید آمده است با عقل‌های‌تان مورد تدبیر قرار نمی‌دهید تا بدانید که این وظیفه نه از سوی من و نه در اختیارم بلکه فقط از سوی الله متعال است؟! بناءً با قاطعیت باید گفت که: قرآن معجزه‌ی الهی است، نه محصول فکر بشر.

شیخ الاسلام امام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) فرموده است: کافران از اول عمر تا آن موقع پیامبر را دیده بودند. و به حال و وضعیت آگاه بودند و میدانستند کتابی را مطالعه نکرده و نزد هیچ استادی شاگردی نکرده و از احدی چیزی نیاموخته است، آنگاه بعد از سپری شدن چهل سال این کتاب با عظمت را آورد که شامل با ارزش‌ترین اصول و دقیق‌ترین علم احکام و لطیف‌ترین علم اخلاق، و اسرار داستان پیشینیان است، و علماء و فصیحان و بلیغان و تمام خردمندان از معارضه و مبارزه‌ی با آن ناتوان شدند. آنان که از عقل سلیم برخوردارند می‌دانند که چنین کتاب و بیانی جز وحی چیزی دیگری نمی‌تواند باشد. (تفسیر کبیر فخر رازی ۵۷/۱۷).

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾
پس کیست ظالم‌تر از آن که بر الله دروغ ببندد، یا آیات او را دروغ بشمارد، مسلماً مجرمان رستگار نخواهند شد. (۱۷)

تفسیر :

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»: بزرگترین ظلم، ظلم فرهنگی، اعتقادی و تحریف آیات است. طوریکه میفرماید: پس چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر الله متعال ادعاهایی دروغین بربندد، یا چیز را به وی نسبت دهد که او سزاوارش نیست. مقصود نفی دروغ از مقام والای پیامبر اسلام است؛ چون مشرکین گمان می‌بردند این قرآن ساخته و پرداخته‌ی دست حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است. «أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»: یا آیاتش را انکار ورزد؟ یعنی تکذیب کند.

«إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (17)»: واقعیت همین است که: بدعت، جرم است. بی‌شک هر کس چنین کند، بدکار، گنهگار و مجرم است و هر کس چنین صفتی داشته باشد هرگز نه به رستگاری خواهد رسید و نه هم روی پیروزی و کامیابی را خواهد دید. عبدالله بن سلام (رض) میفرماید: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاصله گرفتند و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان فاصله گرفتم ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اطعام کنید، صلّه ارحام را برقرار کنید و در شب هنگامی که مردم در خوابند نماز بگذارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می‌شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَوَآءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَبُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸)

و آنان غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که به آنان نه زیانی می‌رسانند و نه نفعی به آنان میرسانند، و می‌گویند: اینها شفاعت کنندگان ما نزد الله هستند. بگو: آیا الله را به آنچه که در آسمان‌ها و زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟ منزّه است او، و برتر است از آن شریک‌هایی که قرار میدهند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَنْتَبُونَ اللَّهَ بِمَا»: آیا خدا را از وجود بت‌ها و شریک و همتا باخبر می‌سازید که الله متعال از وجود آنها بی‌خبر است؟ یعنی اگر خدا شریکی می‌داشت قبل از همه خودش از آن خبر می‌داشت.

تفسیر :

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ»: تا اینجا بیان معامله آنها با الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم بود؛ اکنون صورت خدا پرستی شان را بشنوید: این گروه کفر پیشه خدایان دیگری جز الله متعال را می‌پرستند که هیچ نفع به آنان نه میرسانند و نه زیانی را از آنان دفع می‌کنند. یعنی جماداتی هستند و توانایی جلب نفع یا دفع ضرری را ندارند.

«وَيَقُولُونَ هَوَآءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»: همین گروه مشرک می‌گویند: این خدایان یعنی اصنام را به خاطر آن پرستش می‌کنیم که نزد الله برای ما شفاعت کنند.

«قُلْ أَتَنْتَبُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا میخواهید به الله خبر بدهید که در آسمان‌ها و زمین شریکی یا شفיעی قرار دارد که الله

متعال از آن بی‌خبر و بس اطلاع است، در حالی که او به تمام نهران‌ها آگاه است و علمش تمام کاینات را در بر می‌گیرد؟ استفهام برای سرزنش و تمسخر به آنها آمده است. «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (18)»: بیگمان حق تعالی از آنچه این گروه با وی در الوهیتش شریک می‌آورند منزّه و از شرک آوری غیر خود با خود، برتر و متعالی است و بیگمان هیچ معبودی جز او وجود ندارد.

خوانندگان گرامی!

پرستش بت‌ها، یا برای ترس است و یا هم برای امید و رساندن نفع. ولی با علم یقین باید گفت که: بت‌ها، نه به انسان زیان رسانده می‌تواند که بخاطر ترس عبادت شوند، و نه هم سودی می‌به انسان می‌رسانند تا لایق و مستحق عبادت باشند، پس اصلاً بهانه‌ای برای بت‌پرستی نیست. بصورت کل باید گفت که: بت‌پرستان، منطقی ندارند و بت‌پرستی کاری بی‌منطق است.

اصل در سرشت انسانها، بر دین حق بودن است!

مبحث که در (آیات: 19 الی 23) مورد بحث و بیان قرار می‌گیرد: عبارتند از: مشرکان و پیشنهاد آنان، و اینکه حيله گری، دشمنی و بی‌عدالتی از جمله شیوه‌ی کار کفار می‌باشد. قرآن عظیم الشان، پس از اقامه‌ی دلایل بر باطل بودن بندگی بت‌ها در آیه‌های قبل، سبب پیدایش این راه و رسم فاسد را بیان میکند که این شرکت در میان مردم به دلیل پیروی آنان از هواهای نفسانی است؛ هر چند مردم در گذشته یک ملت و بر یک دین حق بوده‌اند. قرآن عظیم الشان، پس از بیان شبهه‌های مشرکان و طعنه زدن‌هایشان به نبوت و رسالت، در آیه‌ی 20 این سوره نیز به شبهه‌ی دیگری اشاره میکند.

اما مشرکان خوب می‌دانستند که قرآن دارای آیات علمی و عقلی است و بر نبوت و رسالت دلالت دارند. پس از آن که خداوند متعال در خواست مشرکان را - که خواهان فرود آمدن نشانه‌ها و معجزات دیگر غیر از قرآن بودند - مردود شمرد و بیان فرمود که آنها از امور غیبی است و به الله متعال اختصاص دارد؛ به آنان جواب دیگری داد که اگر مشرکان سرسخت، چنان آیاتی را با چشم خود مشاهده کنند، باز قانع نخواهند شد؛ زیرا که عادتشان حيله گری، دشمنی، لجبازی و بی‌عدالتی است.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

(در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند (پیرو دین حق) سپس اختلاف کردند، و اگر سخنی که سابقاً از طرف پروردگار تو صادر شده است نبود، البته فیصله می‌کرد در میان آنها (با هلاک نمودن کفار و نجات مسلمانان) در چیزی که در آن اختلاف دارند. (۱۹)

تفسیر
«أُمَّةً وَاحِدَةً»: یک ملت، از زمان آدم تا نوح بر سر یک راه و روش بودند. برای آشنایی به معنای دیگر امت مراجعه بفرماید [بقره/۲۱۳]، مردم، بر فطرت اسلام و توحید بودند.

ولولا كلمة سبقت من ربك: اگر وعده‌ی پروردگارت از قبل مقرر نگشته بود که دستور عذاب را به تأخیر اندازد. لفضي بينهم: در دنیا بین مردم فیصله می‌شد و همه‌ی بی‌باوران نابود می‌گشتند. آیه: معجزه‌ای مادی و محسوس هم چون، معجزه‌ی پیامبران پیشین از قبیل: ناقه‌ی صالح، عصا و ید بیضای موسی و مائده‌ی عیسی - علیه السلام.

تفسیر آیه مبارکه: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»: بشر از آغاز يك امت واحد، همفکر و هم عقیده در توحید بودند یعنی مردم از عهد حضرت آدم تا زمان حضرت نوح جز یک دین یعنی اسلام، دین و آئینی دیگری نداشتند.

از روایات حدیث و سیرت معلوم میشود که تا زمان حضرت نوح علیه السلام همین شیوه برقرار بوده است در زمان حضرت نوح علیه السلام بود که آثار و کفر ظاهر گشت و حضرت نوح عملاً با آن مبارزه کرد. [تفسیر مظهری].

ابن عباس (رض) فرموده است که: در فاصله‌ی بین حضرت آدم تا حضرت نوح ده ملت بودند که همگی بر دین اسلام بودند. بعد از آن در بین مردم اختلاف بوجود آمد، و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند، لذا خدا پیامبران را به عنوان مژده دهنده و ترساننده اعزام داشت. (مختصر ابن کثیر ۱۸۸/۲).

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ»: اگر خدا حکم سزای آنان را تا روز قیامت به تأخیر نمی‌انداخت، «لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (19)»: به سبب اختلافشان در دین، کفر و عقاب آنها زود فرا می‌رسید.

مفسر نسفی می‌فرماید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مؤاخذه نمی‌کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران علیهم السلام چنان‌که می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/15».

نتیجه ای سخن این است که: برانگیختن پیامبران علیهم السلام و فرود آوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدی‌شان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟ (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

و می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه ای [چون عصای موسی و ناقه صالح و غیر آن] بر او نازل نشده؟ بگو: جز این نیست که علم غیب مخصوص الله است، پس انتظار بکشید که من هم باشم از انتظار کنندگانم. (شما در انتظار معجزات اقتراحی و بهانه جویانه باشید و من هم در انتظار مجازات شما!) (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: معجزه. مراد معجزه مادی و وحسی، از قبیل معجزات پیغمبران پیشین است. یامعجزات پیشنهادی دیگر «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ»: غیب، تنها و تنها از آن الله است، و فقط و فقط او بر آن آگاه است.

تفسیر:

«وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: آن کافران می‌گویند: چه میشد اگر مانند دیگر پیامبران از جانب خدا معجزه‌ای بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شود. معجزه‌ای از قبیل شتر و عصای دست.

مفسران می‌نویسند: این سخن را مردم مکه مطرح ساختند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده بود، هیچ

اهمیتی نداده و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند.

همچنان مفسران در تفسیر آیه: «لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً» مینویسند: بهانه‌گیران، کفار، قرآن و صدها آیه قرآنی را نادیده می‌گیرند و خواستار آیه‌ی دیگری میشوند.

باید گفت که: معجزه، به خواست الله متعال است، نه در اختیار پیامبر و نه تابع هوسها و تمایلات مردم. طوریکه میفرماید: «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ» به آنها بگو: کار غیب فقط در دست الله است یعنی: فروفرستادن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود الله متعال اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سایر مخلوقات را.

«فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ (20)»: سنت و قانون خداوند متعال، مهلت دادن است طوریکه میفرماید: «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم الله متعال را درباره خود و در باره شما.

ابن‌کثیر می‌فرماید: «اگر الله متعال می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابت‌شان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجابت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را در عناد و لجابت‌شان وا گذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجت بر پا کرد و شُبُهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنْ رُسُلُنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾

هنگامی که به مردم رحمتی پس از زبانی که به آنها رسیده می‌چشانیم آنها ناگهان در آیات ما مکر می‌کنند (و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می‌زنند) بگو خداوند از شما سریعتر چاره جوئی می‌کند، و رسولان ما آنچه مکر می‌کنید (و نقشه می‌کشید) می‌نویسند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَدَقْنَا»: چشانیدیم. حس چشایی زبان و دهان است؛ اما مجاز برای چیزهای معنوی مانند: رحمت و عذاب و کیفر به کار میرود. «ضَرَاءٌ»: آسیب، سختی، گزند، رنج و محنت. «مستهم»: به آنان رسیده است. مکر فی آیاتنا: نیرنگ [برای طعنه زدن] در آیه‌های ما. «رُسُلُنَا»: فرشتگان ما (گراماً کاتبین: نگارندگان گرانقدر). (بنقل از تفسیر فرقان) تفسیر:

در آیه‌ی قبلی به بهانه‌گیری آنان اشاره بعمل آمد که می‌گفتند: چرا آیه‌ای نازل نمی‌شود. در این آیه مبارکه یکبار دیگر به لجابت کفار اشاره بعمل آورده، که پس از نزول آیه هم به جای تقدیر، نیرنگ می‌کنند.

در تفسیر فی ظلال القرآن و تفسیر کبیر فخر رازی آمده است که: در مگه خشکسالی و قحطی سختی آمد و خداوند متعال به برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم باران فرستاد. ولی مشرکان گفتند که باران به خاطر بت‌ها ما بوده است! در همین وخت بود که این آیه مبارکه نازل شد و این ادعای شان را رسوا کرد.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ»: منظور از ناس کفار مکه اند (چون ناس اسم جمع شد لذا اند درستتر است).

روایت شده است که خداوند متعال هفت سال قحطی را بر مردم مکه مسلط کرد، تا حدی این قحطی زور گرفت که قرار بود از گرسنگی نابود شوند. بناءً مردم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و از او درخواست کردند که برایشان دعا کند تا آسایش و نعمت فراوان برایشان فراهم شود و به او وعده‌ی ایمان دادند، اما وقتی الله متعال آنها را مشمول رحمت خود قرار داد و باران را نازل فرمود، آنها به کفر و عناد و سرسختی بازگشتند؛ یعنی وقتی بعد از سختی و کمبود و قحطی، گشایش و وفور نعمت و رفاه را برای آن مشرکان فراهم آوردیم، «إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا» مفسر مجاهد بن جبر می‌فرماید: یعنی آنها به مسخره و تکذیب برخاستند.

با تأسف باید گفت برخی از انسانها از نعمت‌های الهی سوء استفاده می‌کند و به جای شکر، دست به مکر می‌زنند.

«قُلْ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا»: ای پیامبر! به آنان بگو استدراج خدای سبحان در مورد شما سریعتر، عمل میکند. (حیله‌ی خدا که بسیار سریع می‌باشد عبارت است از مجازات آنها. از باب مشاکله با افعال آنها، آن را مکر نامیده است).

مکر وی بر شما سخت‌تر و مجازاتش نیرومندتر است؛ یعنی کسی که مکر کند، بدون شک به تدبیر و مکر قهرآمیز الهی گرفتار می‌شود.

«إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (21)»: او فرشتگان نگهبان را به سوی شما می‌فرستد که نیرنگ‌ها، جرایم و جنایات شما را ثبت و ضبط و بنویسند تا شما را در روز قیامت در برابر آن‌ها مجازات کند. مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾

او کسی است که شما را در خشکی و بحر می‌گرداند تا آنکه در کشتی‌ها نشینید، و با بادی ملایم و آرام حرکت دهند و کشتی نشینان به آن باد ملایم و آرام شادمان شوند، و ناگهان بادی تند و سخت به بر آن کشتی وزد و از هر سو موجی سهمگین به سویشان آید، و آنان یقین کنند که در محاصره [امواج خطرناک] گرفتار شده‌اند [و راهی برای نجات ندارند]، در (آن وقت) الله را در حالیکه دین و عبادت را برایش پاک و خالص کرده‌اند، به فریاد می‌خوانند و می‌گویند: اگر ما را از این حال نجات دهی، مسلماً و قطعاً از سپاس گزاران خواهیم شد. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسَيِّرُكُمْ»: شما را میگرداند، شما را به حرکت در می‌آورد. «الْفُلِكِ»: کشتی، کشتیها. «بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»: با بادی ملایم، با باد موافق، با باد شرطه. «رِيحٌ عَاصِفٌ»: بادی تند، بادی ناموافق، تندباد، بادی توفنده. «أُحِيطَ بِهِمْ»: محاصره شده‌اند، گرفتار گشته‌اند، راه گریز ندارند.

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ»: تنها ذات پروردگار است که مردم را در خشکی بر اسب شتر، قاطر، الاغ و غیره و در بحر بر کشتی و غیره گردش و سیر می‌دهد.

«حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ»: تا زمانی که در قلب این کشتی‌ها قرار می‌گیرید، «وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»: متضمن التفات است؛ یعنی به وسیله‌ی وزش بادی ملایم که کشتی‌ها را به حرکت در می‌آورد آنها را به حرکت در آوردیم.

«وَفَرَحُوا»: بها مسافران از آن باد شادمان و مسرور شدند.
 «جَاءَتْهَا رِيحٌ عاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»: به ناگاه بادی تند، طوفانی ویرانگر بر آنها بتازد و موج از هر طرف بر آنان یورش برد و یقین کنند که هلاکت بدی‌شان فرود آمدنی است، «وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ» به هلاکت خود یقین حاصل کردند.
 «دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»: در این هنگام به خدای متعال از اعماق قلب توسل جسته، در دعا به زاری اصرار نموده بت‌های مورد پرستش خود را رها و به فراموشی می‌سپارند. و از الله متعال طالب نجات می‌شوند، چه مخلصانه به بارگاهش تضرع کرده و چه مؤمنانه تعهد می‌بندند.

دیده می‌شود که: حوادث طبیعی، چطور غرور و تکبر انسان را می‌شکند و او را در برابر پروردگار با عظمت خاضع و مطیع می‌سازد. ایمان و اخلاص باید دائمی باشد، نه موسمی و به هنگام احساس خطر.

باید گفت که: در هنگام خطر، فطرت انسان به يك مبدأ نجات متوجه می‌شود. طوری که امام مفسر قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: این آیه نشان می‌دهد که فطرت انسان به هنگام حدوث شدايد و مشکلات به خدا رو می‌آورد، و دعای در مانده هر چند کافر هم باشد اجابت می‌شود؛ چون دستش از همه جا قطع شده و به پیشگاه پروردگار رجوع کرده است. (تفسیر قرطبی ۳۲۵/۸).

با تأسف باید گفت که خصوصیت برخی از انسانها همین است که: در هنگامه‌ی خطر قول می‌دهد، ولی زمانیکه به رفاه رسید غافل می‌شود. طوری که می‌فرماید: «لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (22)» اگر آنان را از آن و رطه سخت بیرون آورد، یقیناً با ایمان و عمل صالح و توبه از گناهان، از شکر گزاران نعمت‌هایش خواهند بود.
 و از شما اطاعت نموده و رضایت و خشنودی شما را طلب خواهیم کرد.
 در ضمن قابل تذکر است که: ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، یکی از زمینه‌های بروز سختی و عذاب است.

در البحر آمده است: معنی اخلاص این است که تنها او را بطلبند و بت‌ها و غیره را در آن شرکت ندهند.

و حسن بصري گفته است: آنها مخلصند، اما این بدان معنی نیست که ایمان و اعتقاد خالص پیدا کرده‌اند، بلکه به خاطر این که یقین می‌دانند جز خدا هیچ کس آنها را از آن مهلكه نجات نمیدهد. پس به منزله‌ی ایمان اضطراری می‌باشد. (البحر ۱۳۹/۵).

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

پس هنگامی که آنان را نجات بخشد، ناگهان در زمین به ناحق تجاوز و سرکشی میکنند. ای مردم! تجاوز و سرکشی شما فقط به زیان خود شماست؛ [چند روزی محدود از] کالای زندگی دنیا [بهره می‌برید]؛ آن گاه بازگشتتان به سوی ماست؛ پس شمارا به اعمالی که همواره انجام می‌دادید، آگاه میکنیم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْعُونَ»: سرپیچی می کند، ظلم و ستم می ورزند. بغي: سرکشی، نافرمانی، ستم. «متاع»: بهره، کالا. باید گفت: انسان کافر بی وفا، عهدشکن و ناسپاس است.

تفسیر:

«فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ، يَبْعُونَ»: (در آیهی قبل، وعده داد اگر نجات یابد شکر کند، ولی پس از نجات ناسپاسی می کند) طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»: بعد از اینکه خداوند متعال از این محنت و دعای شان را اجابت کرد. ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می کنند» و بی آنکه شبهه ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می روند و آن دعاها و سوگندها و پیمان ها و عهدهایی را که با الله متعال بسته بودند، فراموش می کنند.

ابن عباس (رض) گفته است: در دعا از حق سرپیچی می کنند؛ چون غیر الله را می خوانند، و به نافرمانی و معاصی می پردازند. (البحر ۵/۱۳۰).

الله متعال در رد آنان فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ»: ای مردم! فرجام این ستم و تجاوز به خود شما برگشته و پیامد شوم گناه وبال گردن خودتان خواهد شد. باید گفت که ظلم به مردم، ظلم به خویش است، چون همه از یکدیگریم. «بعضكم من بعض» آل عمران، 195.

همچنان در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می کند».

«مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست.

نباید فراموش کرد که: کامیابی ظالمان، تنها در چند روزهی دنیا می باشد، که این کامیابی در برابر سزا و مجازات قیامت، بسیار ناچیز است.

«ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (23)»: بعد از مرگتان پیش ما بر می گردید آنگاه شما را مجازات می کنیم. در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال به همه ی کارهای انسان آگاه است و انسان نیز در قیامت از همه ی کارهای خود آگاه خواهد شد.

آیه متضمن وعید و تهدید است و طبیعت و فطرت انسان منکر را به تمثیل می کشد که جز در وقت مشکل و پرابلم و سختی در فکر و یاد الله می افتند در غیر آن الله و یاد آنرا فراموش میکند. و به سوی الله متعال رجوع نمی کند.

خصوصیت تعداد از انسانها همین است، و قتی که الله متعال او را از تنگی نجات دهد و مشکل را از او بر طرف کند، به کفر و نافرمانی و فرو رفتن در گرداب شر و سرکشی باز می گردد. آنگاه برای حیات ناپایدار و کوتاه دنیا مثلی را زده و میفرماید:

موضوعات و مباحث آیات (24 الی 36):

خداوند در آیه های ذیل، سبب ظلم و نافرمانی مردم را از طمع و علاقه به مال دنیا و زیاده روی در آن یاد کرد، سپس مثال شگفت انگیز را برای ظالمان و فریفته شدگان به دنیا بیان نموده و کسانیکه از آخرت روی گردانیده است بیان نموده است: در آیات متبرکه دنیا بمثابه زمینی است که سیراب شده و انواع گل و ریاحین را به بار آورده و هنگام بهره برداری و استفاده از آن نزدیک شده است که ناگهان، بلاهای پی در پی آن را ریشه کن می کند.

امثال این تشبیه در قرآن فراوان است از جمله: در [کهف/۴۵]، [زمر/۲۱]، [حدید/۲۰]. به بیان گرفته شده است.

آیه های ۲۵ تا ۲۷ نیز از دو گروه نیک و بد سخن میگوید که گروهی پایبند جلوه های کاذب دنیا و گروهی دیگر در بند آخرت هستند.

آیه های ۲۸ تا ۳۰ هم از روز قیامت، خدایان دروغین و پرستش کنندگان آنها سخن میگوید. آیه های ۳۱ تا ۳۶ پس از بیان جنایت مشرکان نسبت به خودشان که بتان را همتای خدا می دانستند، دلایل تباهی راه و رسم ودین آنها را بیان می کند و سپس به اثبات یکتایی خدا می پردازد که تنها خدا جان میدهد و جان میستاند و نیز بر یکتایی و ربوبیت خود استدلال می کند و این که اوست همه را در عالمی دیگر زنده می گرداند و بس.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

در حقیقت، داستان زندگی دنیا [در زود گذر بودن] مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهار پایان از آن می خورند، می روید، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را (از آن) گرفته و تزیین میگردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز برای نابودی (آن) فرا میرسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط میسازیم) و آنچنان آنرا درو میکنیم که (گوئی) هرگز نبوده است اینچنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند شرح می دهیم. (۲۴)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: عمر انسان در دنیا همچون عمر سبزه ها و گلها کوتاه و گذراست طوری که میفرماید: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» بعد از آنکه خدای متعال از بهره دنیا یاد آوری بعمل آورد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلی را می آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است:

«جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی آب با زمین در آمیخت سپس به سبب آب انواع گوناگونی از گیاهان رویدن گرفت. (تفسیر طبری ۱۱/۲۰۱).

«مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ»: سبزیجات و میوهجات و حبوباتی که انسان ها از آن میخورند و گاه و علوفه ای جو که حیوانات از آن تغذیه می کنند.

«حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا»: تا زمین زیبایی و طراوتش را بر گرفت و آراسته شد. «وَازَّيَّنَتْ»: با دانه و ثمر و گل مزین و آراسته گشت. تشبیه به عروس است که با زیور آلات و لباس آرایش میشود. باید گفت که: زینت انسان، ایمان است «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» حجرات، ۷. و زینت زمین، گیاهان او هستند.

«وَوَظَنَّا أَهْلَهَا أَتَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا»: صاحبان آن گمان می برند که می توانند از آن بهره بگیرند، و میوه و غله‌ی آن را به دست آورند. دنیا، انسان را فریب داده و به خیال و گمان وا می‌دارد.

«أَتَاها أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنَنَّ بِالْأَمْسِ»: فرمان نابودی میوجات درخلال شب یا روز هنگام از جانب ما به آن میرسد. باید گفت همان گونه که رویاندن گیاهان به دست الله متعال است، (عانتهم تزرعونه ام نحن الزارعون» واقعه، 64). خشکاندن و نابود کردن آن هم به دست اوست.

قهر خداوند متعال چنان شدید است که هیچ اثری راباقی نمی‌گذارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تپاه شده‌ای گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود نداشته است، این‌گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی: حجت‌ها و أدله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است: «كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(24)» «برای مردمی که اندیشه میکنند» و از این مثل‌ها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می‌برند و درس عبرت می‌گیرند، «به روشنی بیان می‌کنیم».

جمله: «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»: این فهم عالی را برای ما میرساند که: دلبستگی و مغرور شدن به دنیا، نشانه‌ی کوتا فکری و مغرور نشدن، نشانه‌ی اندیشه و فکر است.

مفسر آلوسی فرموده است: از این رو این دسته از میوجات و حبوبات را مخصوصاً ذکر کرده است که انسان‌ها و حیوانات از آن بهره میبرند. (روح المعانی ۱۱/۱۰۲).

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵)

والله (شما را به وسیله این آیات) به‌سوی سرای سلامتی (جنت) دعوت میدهد. و هر کسی را بخواهد به راه راست هدایت می‌کنند. (۲۵)

تفسیر :

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»: خداوند متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگان به بیان گرفته، و با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب هایش بندگان را به سوی بهشت برین ترغیب میکند و میفرماید: «و خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا میخواند» یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است. باید گفت که: دعوت الهی، نشانه‌ی لطف خاص او بر بندگان است. در ضمن قابل یاد دهانی است که: سلامتی دنیا گذراست، ولی سلامت آخرت، پایدار میباشد.

«دار السَّلَامِ»: یکی از نامهای بهشت است، زیرا در آنجا کینه و عداوت در دلها نیست، تا جنگ وجدال و استفاده جوی پیش بیاید. «وَوَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» (سوره عراف، 43).

«وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ(25)»: خداوند متعال، هم دعوت می‌کند و هم راه نشان میدهد. «يَدْعُوا، يَهْدِي»: هر کس را که بخواهد هدایت شود به طریق مستقیم یعنی دین اسلام هدایت میکند. یعنی: توفیق میدهد. واقعاً خداوند متعال همه بندگان را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند، اما جز هدایت یافتگان به آن وارد نمی‌شوند.

باید گفت که: صراط مستقیم، مایه‌ی آرامش است و علاوه بر آخرت، همین دنیا را هم برای انسان دارالسلام می‌سازد. و حرکت در صراط مستقیم، توفیق الهی می‌خواهد. که از الله متعال می‌خواهم که نصیب ما هم بگردانی.

«يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: دعوت الهی برای همه است، ولی هدایت خاص، مخصوص کسانی است که او بخواهد و خواست خداوند هم متوقف است بر آگاه‌سازی خود فرد. در حدیث شریف به روایت جابر (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری می‌گوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امتت همانند مثل پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آنگاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، الله متعال است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هرکس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هرکس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هرکس به بهشت در آمد، از نعمت‌ها بهره مند شد.»

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾

برای کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک (= بهشت) است و افزون بر آن (= رؤیت باری تعالی است). و تیرگی و خواری چهره هایشان را نپوشاند، اینان اهل بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند. (۲۶)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: دریافت الطاف الهی، مخصوص نیکوکاران است طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ»: برای کسانی که در ایمان و عمل صالح خود به نیکویی کار کرده‌اند، یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را نگاه داشته‌اند، بهشت برین است؛ «وَزِيَادَةٌ»: و اضافه بر آن ذات پروردگار را نیز خواهند دید. (طوری که این موضوع در حدیثی صحیح وارد شده است که مسلم آن را روایت کرده است.)

باید گفت آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را تلاوت کردند، آن‌گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی‌ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد الله متعال وعده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می‌گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از

برابر آنان کنار می زند و ایشان به سوی او می‌نگرند. سوگند به خداوند متعال که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای آنان، از نظرکردن به سوی خویش نبخشیده است. «وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتْرٌ»: به عکس دوزخیان، چهره هایشان را غبار و ذلت و «وَلَا ذِلَّةٌ» خواری و خفتی نمی پوشاند بلکه طراوت و نور و سرور بر چهره‌های شان موج می زند. «رهق»: به معنای پوشاندن اجباری است و «قَتْرٌ» به معنای غبار، دود و خاکستر. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(26)»: این گروهی که به اوصاف یاد شده موصوفاند، همانا اصحاب بهشت‌اند که به طور ابد از نعمتی پایدار و ملکی عظیم در آن بر خوردار و ماندگار اند. واضح است که: احسان و نیکی در دنیای زودگذر و فانی، زندگی در بهشت جاودان را بدنبال دارد.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرَهُمْ ذِلَّةً مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(27)

اما کسانی که مرتکب گناهان شدند (بدانند) سزای بدی بمقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره آنها را میپوشاند و هیچ چیز نمی تواند آنها را از (مجازات) الله نگهدارد، (چهره هایشان آنچنان تاریک است که) گویی قطعه های از شب تاریک چهره آنها را پوشانده، آنها دوزخیانند و همیشه در آن خواهند ماند. (27)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا»: اما کسانی که مرتکب بدی‌ها شده و از الله نافرمانی‌هایی چون کفر، ارتکاب محرمات و پایمال نمودن حدود الهی فرورفته‌اند، حق تعالی به آنان جزایی همانند آن از عذاب آخرت چشاند، (در الجوهره آمده است کيفر اعمال بد بآن برابر و پاداش حسنات چند برابر است). از کلمه «كَسَبُوا» آیه مبارکه بر می آید که: انسان‌ها با اراده و خواهش خود به سراغ گناه می روند، نه به اجبار. در عدالت الهی جای هیچگونه شک و تردید وجود ندارد، و از جمله «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا» آیه مبارکه منطقاً هم بر می آید که رفتار خداوند با بدکاران، عادلانه است. هکذا در کلمه: «السَّيِّئَاتِ» الف و لام استعراق دارد که شامل همه ای بدی و مهمتر آنها کفر است.

«وَتَرَهُمْ ذِلَّةً»: ذلت و خواری آنان را فرا می‌گیرد. قابل تذکر است که ذلت و روسیاهی مخصوص کفار است، نه مؤمنان گنهکار.

«مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ»: راه فرار و نجات و شفاعت به روی کافران بسته است یعنی اینکه نه هیچ باز دارنده‌ای عذاب خدا را از آنان باز می دارد، نه هیچ شفاعتگری برای شان شفاعت می کند و نه هیچ نیرویی مجازات الهی را از آنان دفع می نماید؛

«كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا»: گویی چهره‌های‌شان از بس که سیاه و تیره می‌باشد، طوری می‌باشد که گویا با قسمتی از شب تاریک و ظلمانی پوشانده شده است؛ «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(27)»: آنان اهل دوزخ‌اند که در آن همراه بابل و نکبت و خواری و خشم خدای جبار ماندگار اند.

خوانندگان محترم!

از فحوی آیات متبرکه مانند آیه «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتْرَةٌ. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ

الْفَجْرَةَ» (عبس، 40-42). و آیهی «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» (آل عمران، 106). چنین استنباط کرد که سزای آیهی: «أَغْشَيْتُ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ 27» متوجه کفار می باشد.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَيْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

(و به یاد آورید) روزی که همه‌ی آنها را گرد آوریم، سپس به کسانی که شرک ورزیده اند میگوییم: «شما و معبودهایتان در مکان خودتان بمانید» پس آنها را از یکدیگر جدا می کنیم، و معبودهایشان (به آنها) میگویند: «شما ما را عبادت نمی کردید، (بلکه شیاطین را پرستش می کردید). (۲۸)

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا»: و آن روزی را یاد کن که حق تعالی تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای حساب و جزا گرد می آورد، آنگاه به کسانی که غیر وی را با وی شریک قرار داده اند میگویند: «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ»: شما و شریکانتان که در دنیا جز الله متعال را به پرستش می گرفتید، در جای خود بمانید و تکان نخورید یعنی: در جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید، تا معلوم شود که الله متعال در مورد شما چه فرمانی صادر می کند؟

باید یادآور شود که: قیامت مخصوص انسانها نیست، بلکه همه‌ی معبودهای ساختگی که انسانها در دنیا آنها را پرستش میکردند، نیز حاضر می شوند.

«فَرَيْنَا بَيْنَهُمْ»: روز قیامت، روز جدایی است. در روز قیامت برای تحقیق، میان انسانها جدایی می افتد، مشرکین و مؤمنین را از هم جدا و متمایز می کنیم.

یعنی: معبودان را از عبادت کنندگانشان جدا می کنیم، یامشرکان و مؤمنان را از یک دیگر جدا می کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می گسلانیم همچنان که در جای دیگری میفرماید: «وَ اٰمَنَّا وَا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿59﴾» (یس) و (گفته میشود) ای گناهکاران و مجرمین! امروز (از نیکوکاران) جدا شوید.

«وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ (28)»: در این اوضاع و احوال است که معبودان باطل اهل شرک از آنها بیزار می جسته و خطاب به آنها میگویند: در حقیقت شما ما را در دنیا نمی پرستیدید بلکه دروغگو و تهمتگر بوده اید.

از جمله «مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ»: آیه مبارکه در می یابیم که: در قیامت بتها دارای شعور و نطق میشوند و معبودانشان را انکار و یا اظهار بی اطلاعی میکنند.

در آیه مبارکه قبلی، بحث از این بود که برای مجرمان و کافران هیچ راه نجاتی نیست، و در این آیه مبارکه میفرماید: حتی واسطه های خیالی هم به جای شفاعت، از آنان بیزار می جویند.

مجاهد گفته است: خدا بتها را به زبان می آورد و میگویند: ما احساس نمی کنیم شما ما را پرستش کرده باشید. ما فرمان پرستش را به شما نداده بودیم. (تفسیر قرطبی ۳۳۳/۸). و مانند (آیه 166 سوره بقره) که میفرماید: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (در آن هنگام که عذاب را مشاهده کنند و پیوند میانشان بریده (و دستشان از همه چیز قطع) گردد، پیشوایان (کفر)، از پیروان خود بیزار می جویند).

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾

پس همین، بس است که الله میان ما و شما گواه باشد، که ما یقیناً از عبادت شما بی خبر بودیم». (۲۹)

تفسیر :

«فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»: پس الله به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است. یعنی: خدای سبحان گواه است بر اینکه: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یا گواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم. «إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (29)»: به راستی ما پرستش شما را برای خود احساس نمی‌کردیم و از آن غافل بودیم؛ زیرا ما اختیار هیچ سود و زیانی را نداریم. در آیه مبارکه قبلی، معبودها میگفتند که شما ما را عبادت نمی‌کردید. اینجا میگویند: ما از عبادت شما غافل بودیم. نتیجه این‌که: هر عبادتی که معبود از آن بی اطلاع و بی خبر باشد، در جمله عبادت بشمار نمی‌رود.

این آیه مبارکه سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشان، بارها به مسأله‌ی تنفر و برائت معبودها از مشرکان و عمل آنها اشاره بعمل آمده است که از جمله: آیه 17 / سوره فرقان و آیه 63 سوره قصص، گواه این حقیقت است.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

آنجا هرکس هرچه پیش فرستاده است، می‌آزماید، (که آیابه نفع خود فرستاده یا به ضرر خود) و همه به سوی الله مالک حقیقی شان بازگردانده میشوند، و آنها را که به دروغ شریک خدا قرار داده بودند گم و نابود می‌شوند. (۳۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُنَالِكَ»: آنجا که صحرای محشر است.

«تَبْلُو»: می‌آزماید. مراد این است که هرکسی نتیجه عمل خود را می‌بیند.

«أَسْلَفَتْ»: از پیش فرستاده است. تقدیم داشته است (نگاه حاقه / 24).

«ضَلَّ»: نهان و پنهان شد. مخفی و غائب گردید. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ»: قیامت، روز دریافت کارنامه‌ی آزمون دنیوی برای همه‌ی ما انسان‌هاست.

«تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ»: در آن موقع یعنی در آنجا در روز جزا و در آن مقام بزرگ است که هر کس آنچه را گفته، عمل کرده و پیش فرستاده است در می‌یابد و حسابش را پیش رویش می‌بیند؛ اگر خیر باشد، خیر و اگر شر باشد، شر. حسابرسی در قیامت، برای همه‌ی انسان‌هاست.

«وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ»: و به سوی الله متعال، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند. یعنی: آنان‌که شرک ورزیده‌اند، به سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می‌شوند، نه به سوی معبودات باطلی که برگرفته‌اند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ مَآكِنُوا يَفْتَرُونَ(30)»: گمان این که بت‌ها برای آنان شفاعت میکنند، باطل و پوچ از آب در آمد و به هدر رفت. پس قبل از آن که چنین روزی فرا رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل دست بردارند. همچنان در این آیه مبارکه سرزنش سخت و توبیخ مشرکین مقرر است که چیزی را پرستش میکردند که نمیشنود و نمی‌بیند و آن‌ها را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ(۳۱)

بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد؟ یا کیست که بر گوش‌ها و چشم‌ها مالکیت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر و حکم خود را در آن تنفیذ می‌کند؟ (در جواب) خواهند گفت: «الله»، پس بگو: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟! (۳۱)

تفسیر :

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»: در این آیه دلایل یگانگی و ربوبیت الله مقرر است؛ یعنی کیست که با فرود آوردن بارانی خوش و طراوت بخش، بر شما از آسمان روزی فرود می‌آورد؟ کیست که از زمین انواع میوه‌ها، دانه‌ها، سبزی‌ها، محصولات بامزه و گوارا را برای شما و حیواناتان بیرون می‌آورد؟ باید گفت که: رزق دادن، آفریدن و اداره کردن، از سنت‌های دائمی الهی است. «يَرْزُقُكُمْ، يَمْلِكُ، يُخْرِجُ، يُدَبِّرُ»: (فعل مضارع در آیه مبارکه رمز استمرار را بیان میکند.) «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ»: کیست آنکه به این صورت شگفت و محیر العقول، گوش و چشم (شنوایی و بینایی) انسان را بیافریده؛ که به وسیله‌ی آن می‌بینید و میشنوید؟ که هرگاه بخواهد آنها را از شما بگیرد، چه کسی میتواند آنها را به شما باز پس دهد؟ همچنان که در جای دیگری میفرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ». رزق ما، شنیدن و دیدن ما، زندگی و مرگ ما، همه و همه به دست الله متعال است و جز او کسی و چیزی در این زمینه‌ها توانایی و حاکمیت ندارد.

در مورد اینکه در آیه مبارکه چرا از میان تمام اعضای بدن انسان، تنها و تنها نام چشم و گوش را مثال آورده است، احتمالاً به خاطر آن باشد که در میان اعضای بدن، کار آمدترین قوا این دو عضو از بدن می‌باشد، زیرا اکثراً ورود معلومات به ذهن از این دو راه و چینل صورت می‌پذیرد.

«وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»: کیست که زندگان را از مردگان بیرون می‌آورد؟ همچون بیرون آوردن چوچه از تخم؛ و مردگان را از زندگان بیرون می‌آورد؛ همچون بیرون آوردن تخم از مرغ، میوه از درخت و مانند آن؟

«وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: کیست که تمام امور آسمان‌ها و زمین را تدبیر می‌کند؛ چون امور فرشتگان، جنّ انس، حیوان و هر آفریده دیگری را؟ وبصورت کل امور کائنات را اداره می‌کند؟ باید گفت که: جهان آفرینش، پیوسته به تدبیر نیاز دارد و وحدت تدبیر، نشانه‌ی وحدت ربوبیت است.

«فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»: ای پیامبر! از آنان درباره همه این امور بپرس، در جوابت خواهند گفت: انجام دهنده همه این کارها تنها الله متعال که همانا پروردگار جهانیان است؛ چون جای جدل و سرکشی نیست؛ زیرا کاملاً واضح است.

«فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ(31)»: پس به آنان بگو: اکنون که به این حقیقت اعتراف دارید، پس آیا با شریک قرار دادن دیگران با الله متعال از عذاب و غضب اش نمی ترسید؟ بنابراین باید اورا به یگانگی پرستش کرده و عبادت را برایش خالص گردانید. قابل یادآوری است که: فکر در نعمت‌ها و قدرت الهی، از شیرین‌ترین، ملموس‌ترین، عمومی‌ترین، ساده‌ترین و عشق‌آفرین‌ترین راههای خداشناسی است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ».

دکتر عایض بن عبدالله القرني تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: آیه کریمه از دلیل عقلی و شیوه گفتگوی منطقی کار گرفته، دلایل آشکار نه پنهان را به کار بسته، از مقدمات به نتایج رسیده و اصل تدرج در حجت و پله به پله پیمودن راه مقابله منطقی را آینه داری نموده است.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ(۳۲)

پس آن الله پروردگار حقیقی شماست، پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه (از پرستش او) روی گران میشوید؟! (۳۲)

تفسیر

با وجود خدای حاکم، رازق، خالق و مدبر، که در آیه قبل بیان گردید مجالی برای پروردگاری غیر از باقی نمی ماند. پس ذاتیکه دارای اوصاف فوق - از آفرینندگی روزی بخشی و کارپردازی - وصف شد، همانا خداوند بزرگ پروردگارتان است.

«فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»: استفهام انکاری است؛ یعنی بعد از حق جز گمراهی چیزی نیست. پس فقط او شایسته پرستش می باشد، او را شریکی نیست. بناءً وقتی این همان حق باشد دیگر بعد از حق جز گمراهی چیست؟ از این رو شما در پرستش غیر وی گمراهید. یعنی میان حق و باطل راه دیگری وجود ندارد، واضح است در آنجا که حق نباشد، باطل است و بیطرف ماندن در میان حق و باطل مردود است.

«فَأَنَّى تُصِرُّونَ(32)»: پس چگونه از پرستش الله منحرف میشوید و چیزی را عبادت میکنید که نه می آفریند و نه روزی زنده‌ای را می دهد و نه زنده‌ای را می کشد و نه مرده‌ای را زنده میکند؟ یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!.

خوانندگان گرامی!

باید گفت که: انسان، ذاتاً دارای فطرتی حقگرا است، ولی این شیاطین ملعون، و خیالات ابلیسی اوهام و عوامل دیگری است که: انسانها را به انحراف و گمراهی سوق میدهد.

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ(۳۳)

این چنین سخن پروردگارت برکسانیکه فاسق شدند؛ ثابت شده (و به حقیقت پیوست) که آنها ایمان نمی آورند (و اهلیت هدایت را ندارند). (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَقَّتْ»: واجب و ثابت شده است. «کلمه»: حکم و قضاوت. (تفسیر نور)

تفسیر :

مفسر تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: و همان طوری که الوهیت و ربوبیت حقه خداوند به اثبات رسیده است، به همانسان این فرمان تکوینی و این حکم عادلانه و فیصله برگشت ناپذیر وی بر کسانی که از دایره دستورش خارج شده‌اند نیز به حقیقت پیوسته است که: آنان به عبودیتش باورمند نشده و به یگانگی‌اش اذعان نمی‌کنند، به پیامبرش صلی الله علیه وسلم ایمان نیاورده و از هدایتش پیروی نمی‌نمایند؛ زیرا خدای سبحان فقط کسانی را به سوی حق هدایت می‌کند که رهرو راهش باشند نه کسانی که بروی تمرد ورزیده پرچم ستیز را برافرازند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَيُّ تَوَفُّكُونَ ﴿٣٤﴾

بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند باز آن را برگرداند؟ بگو: تنها الله آفرینش را آغاز می‌کند باز آن را بر می‌گرداند. پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟! (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْدَأُ الْخَلْقَ...»: نیستی را هستی می‌بخشد و هستی را به نیستی تبدیل میکند، و جان به پیکر خاک میدمد و جان را از آن باز پس میگیرد. پیدایش جهان از او و برگشت همگان بدو است. «فَأَيُّ تَوَفُّكُونَ»: چگونه از حق و ایمان، به سوی باطل و بی‌دینی منحرف و منصرف می‌شوید. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر :

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»: ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها بگو: آیا در آنجا کسی از خدایان شما که جز الله پرستش‌شان میکنند هست که بتواند آفرینش را از عدم ایجاد کرده و سپس آن را بعد از فنایش به صورت اولی‌اش برگرداند؟ یعنی اینکه معدوم را ایجاد و فانی را به عرصه وجود برگرداند؟! قطعاً این چیزی است که آنها توانش را ندارند و محالی است که هرگز بر آن قادر نیستند.

مفسر شیخ طبری می‌نویسد: از آنجایی که قدرت چنین کاری را نداشتند و دلیل قاطع و روشن نیز وجود داشت که آنها در ادعای ارباب بودن دروغ گفته و افترا بسته‌اند، به پیامبر امر کرد که در جواب آنان بگوید: (این نظر طبری است و بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور رؤسا و سران گمراهی است که خود به راه راست نمی‌پیوندند مگر این که راهنمایی شوند.)

«قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»: باید گفت که: ملاک پرستش دو چیز است: یکی توانایی بر پدید آوردن و دیگری قدرت برپا کردن دوباره‌ی آن طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: ای محمد! به آنها بگو: «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را بر می‌گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی‌توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را ادعا کنید.

«فَأَيُّ تَوَفُّكُونَ (34)»: پس چگونه و چرا از حق منصرف گشته و رو به سوی باطل می‌آورید؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

بگو: آیا از معبودان شما کسی هست که مردم را به سوی دین حق راهنمایی کند؟ بگو: فقط الله است که (مردم را) به سوی دین حق راهنمایی می‌کند.

پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون بصیرت و دانش] حکم (نادرست) می‌کنید؟ (۳۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ»: راهنمایی نمی‌کند، و بلکه نیازمند راهنمایی است و راهنمایی میشود. از قبیل: بتها و ستارگان و ماه و آفتاب. راهنمایی نمی‌کند مگر این که از جانب الله متعال راهنمایی شود. از قبیل: عیسی و عزیر و فرشتگان (انبیاء / 73). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»: توییخی دیگر است که به صورت استفهام آمده است؛ یعنی ای پیامبر! به مشرکان بگو: آیا از معبودانی که پرستش میکنید یکی پیدا می‌شود که شما را به سوی راه راست هدایت کند؟ یا سرگردانی را هدایت کند یا راهنمای راه حق بشود؟

«قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ»: به آنها بگو: قطعاً آنها توان آن را ندارند بلکه فقط الله متعال است که گمراهان از راه هدایت را به سوی حق رهبری کرده و منحرفان را ارشاد میکند. و می‌تواند راه را روشن و حق را بیان کند.

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدِيَ»: مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: پس کدام یک از این دو گروه آتی به پیروی سزاوارتراند: کسیکه به خاطر علم تامه، حکمت کامله و قدرت نافذهاش به سوی حق رهبری میکند؟ یا کسی که به علت جهل، گمراهی و بی‌دانشی توان راهنمایی به سوی حق را ندارد؟ این گروه همان خدایان پنداری شماینند که نه به مقصدی راه می‌برند و نه غیر خویش را هدایت میکنند، بلکه خود نیازمند کسی‌اند که راهنمایی‌شان کند، بناءً نراه برند و نه راه یافته بلکه تحت هدایت قرار میگیرند. «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (35)»: ای مشرکین! پس دیگر چرا بین الله هدایتگر که جلال و عظمت و کمالش متعالی و بی‌نهایت است و میان این مخلوقات عاجز حیران بینوا، برابری و مساوات قایل می‌شوید؟ بیگمان این حکمی است باطل و قضاوتی است بیداد گرانه و ظالمانه.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و بیشترشان (مشرکان) جز از گمان پیروی نمی‌کنند، حال آنکه گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند. البته الله به آنچه می‌کنند آگاه است. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ»: مراد این است که بیشتر کافران، نادان و خرافی هستند و تحت تأثیر نصایح اشتباه و غلط بت‌ها را می‌پرسند، ولی گروه کمی هم رهبران سیاه دل و آگاهی هستند

و بت‌پرستی را به خاطر منافع خود و فریب دیگران پیشه می‌کنند. «ظناً»: گمان بسیار ضعیف. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»: باور این گروه مشرک در پرستش بتان، اعتقاد به نفع و زیان رسانی آنان و باور به اینکه آن‌ها نزدیک کننده انسان به حق تعالی‌اند جز از گمان و خیال پیروی نمی‌کنند؛ نه بر این راه و روش باطل دلیل روشنی دارند و نه برهان قاطعی و پیداست که گمان نه در کار بر پاداشتن حق سود و ثمری به همراه دارد و نه در دفع باطل؛ بلکه ناگزیر یقین در کار باید کرد تا از شک شفا حاصل شود و از حیرت، عصمت و پناه؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (36)»: همانا خداوند از کذب و کفری که آنها بر آن قرار دارند، کاملاً آگاه است و به زودی در روز قیامت آنان را در قبال آن مورد محاسبه قرار می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

آنچه دارای ارزش واقعی است، «علم» است. گمان قوی و اطمینان نیز اگر مبنای صحیح استوار باشد، ارزش دارد همچون گمانی که از ظاهر آیات و روایات، در شناخت حکم الله (آن هم در مسائل فرعی) برای فقیه حاصل می‌شود. اما گمان در عقیده، اگر منشأ آن تقلید از نیاکان و تعصبات جاهلی باشد، بی‌ارزش است.

مطالعه کننده گرامی!

در آیات (37 الی آیه 44) مبحثی در باره قرآن عظیم الشان، اینکه کلام الهی و معجزه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم است آغاز می‌یابد، همچنان موضوعاتی در باره: دودستگی مشرکان در برابر قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مطالبی را به بیان می‌گیرد. باید گفت با استناد آیه 20 این سوره مبارکه، مشرکان، قرآن را معجزه نمی‌شمرند و بدین عقیده بودند که: قرآن ساخته‌ی دست پیامبر است. الله متعال در جوابشان می‌فرماید: پیامبر هم، چون سایر مردم، نمیتواند قرآنی از سوی خود بیاورد. سپس به چندین دلیل، شرک مشرکان را در هم کوبید و باطل کرد. باید گفت که در آیات: (37 تا 39) نیز به حقیقتی پایدار و اساسی که قرآن و وحی کلام الهی‌اند اشاره می‌کند و پیامبر کمترین دخالتی در کم و زیاد کردن آن را ندارد.

پس از بیان طعنه‌ها و ایرادهای بی‌جای کافران در مورد وحی و نبوت، خدا به تندوی هشدار میدهد و آنان را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای به ظاهر قرآن را سخن الله میدانند؛ اما با این وصف، دشمنی می‌ورزند و به انکار حقایق می‌پردازند و دسته‌ای دیگر به دلیل نادانی و جهل اصلاً آنرا کلام حق نمی‌شمرند و پیامبر را تکذیب می‌کنند؛ چون لیاقت ایمان آوردن را در وجود خود نمی‌بینند و امیدی به اصلاح شدن و هدایتشان نیست. پس به این دلیل، خداوند، آنان را به مجازات اخروی، هشدار می‌دهد.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر الله [و] به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق [کننده] آن کتاب‌های آسمانی است که پیش از آن نازل شده‌اند، و تفصیل دهنده کتاب است که در آن هیچ شکی نیست و از سوی پروردگار جهانیان است. (۳۷)

تفسیر :

واقعیت امر چنان است که: جامعیت قرآن و محتوای آن به گونه‌ای است که افتراء و انتساب آن به غیر الله به آن نمی‌چسبد. طوری که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ» و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از الله متعال به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: با منطق و عقل و اندیشه‌ی سالم برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به الله متعال باشد زیرا جز خداوند متعال، هیچکسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست.

«وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»: اما آمده است تا کتاب‌های آسمانی قبل از خود را تصدیق نماید، بصورت کل باید گفت که: کتب آسمانی سلسله‌دساتیر الهی برای عالم بشریت و مؤید یکدیگرند. فقط تفاوت در اجمال و تفصیل محتوای آنهاست.

«وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ»: این قرآن حاوی روشن‌ترین برهان و کامل‌ترین بیان از برنامه شریعت الله متعال و آیین نامه‌ی وی برای انسان می‌باشد؛ یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرر گردیده چنان که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماس است و حکم آنچه در میان شماس است».

«لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (37)» «در آن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است» بنابر این، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸)

آیا (کفار مکه) می‌گویند: آن (قرآن) را به دروغ (به خدا) نسبت داده است؟! بگو: اگر راست می‌گویید، پس یک سوره همانند آن بیاورید، و برای کمک خود هر کسی را که می‌توانید، غیر از الله، طلب کنید، اگر (در دعوی تان) راستگو هستید. (۳۸)

تفسیر :

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ»:

«أَنْ يُفْتَرِيَ»: این که سرهم کرده شود و به دروغ ساخته باشد. کافران مکه ادعا داشتند که: پیامبر، قرآن را از پیش خود ساخته و آن را به خدا نسبت داده است؟! و او هم بشری مانند خودشان است؟!!

قرآن برای اثبات اعجاز خود، ساده‌ترین راه را مطرح می‌کند، و آن عبارت از دعوت مردم برای آوردن سوره‌ای مثل آن است. «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» ای پیامبر! به آنان بگو: اگر آنطور است که شما گمان برده‌اید و راستگو می‌باشید، نه تنها مثل کل قرآن، بلکه حتی يك سوره از جنس قرآن در بلاغت و اعجاز، فصاحت و ایجاز، نظم و هدایت، نورانیت و طراوتش بیاورید.

همچنان قرآن عظیم الشان برای مبارزه طلبی، تخفیف و سهولت را برای متهمین کاذب، قابل گردیده و به آوردن يك سوره مثل قرآن هم قانع است.

بدین ترتیب ناتوانی آنان را نشان می‌دهد و بر آنان اقامه‌ی حجت می‌کند.

«وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (38)»: و در این راه بر هر کسی از انس و جن هم که می‌خواهید توسل جسته و از آنان یاری بگیرید تا شما را بر ساختن تنها یک سوره مانند قرآن یاری و مساعدت کنند.

امام طبری میفرماید: منظور این است: اگر چنان نکنید، بدون شک معلوم میشود شما دروغگو هستید؛ چون محمد صلی الله علیه و سلم یک انسان مانند شما بیشتر نیست، وقتی تمام مردم از آوردن سوره‌ای مانند آن ناتوان باشند، یک نفر از آنها از آوردن تمام آن ناتوان‌تر است. (تفسیر طبری ۱۱/۱۱۸).

باید گفت که: مبارزه طلبی قرآن، مخصوص زمان و مکان معینی و مشخصی نیست، این مبارزه طلبی تا روز قیامت، تا پایان عمر بشر و در همه جای زمین، این درخواست مطرح است. در ضمن قابل یادآوری است که: مبارزه طلبی قرآن، مخصوص عوام الناس نیست، بلکه همه‌ی حقوق دانان، ادیبان، نویسندگان، و نوابغ و غیره علماء را به مبارزه می‌طلبد. در این مبارزه طلبی، امکانات و نفات خاصی را تعیین نکرده است. و در این مبارزه طلبی، حتی مخالفین را تحریک هم نموده و با زیبایی فرموده است: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» صادق و «اگر راستگو هستید».

ولی مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجاجی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند. ابن‌کثیر می‌فرماید: «این سومین مورد از اعلام هم‌آورد طلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان چندین بار بر معجزه بودن کلام الهی و عجز جن و انس از آوردن مثل آن و به آوردن نظیر قرآن، یا حتی آیه‌ای همانند آن، تحدی و مبارزه طلبیده است، که شما میتوانید این مبحث را در (آیه 13 سوره‌ی هود (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

برخی از امتیازات اعجازی قرآن:

قرآن یگانه کتابی است که تهذیب اخلاق، تمدن و معاشرت، حکمت و سیاست، معرفت و روحانیت، تزکیه نفس، تنویر قلوب، خلاصه طرق وصول الی الله، و قوانین انتظام و آسایش خلق الله، در آن پدیدار است.

گنجاندن معارفی بلند در کلماتی کوتاه: مثلاً در مورد زن و مرد تعبیر می‌کند، «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره، 187). زنان لباس شما و شما لباس آنها هستید. برای بیان سستی قدرت‌های غیر الهی، آنها را به خانه‌ی عنکبوت تشبیه می‌کند. (عنکبوت، 41) و یا اینکه از آفریدن يك پشه آنان را ناتوان می‌داند. «لَنْ يَخْلُقُوا دُبَابًا» (حج، 73).

هرگز ساخته و پرداخته‌ی دروغین بشر نیست و از توان بشر بیرون است. قرآن از سوی الله به وسیله‌ی جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر نازل شده است. قرآن، مؤید و مبین کتاب‌های پیشین در اصول دین و فضایل آن است و از رویدادهای آینده خبر می‌دهد. [نور/۵۵]، [فتح/۲۷].

شیرینی کلام و نفوذ: هزار بار هم خوانده شود کهنه نمی‌شود، بلکه هر بار نکته‌ای به دست می‌آید.

آهنگ کلام: طنین و آهنگ کلمات آن، مخصوص است و اگر آیه‌ای از قرآن در میان سخنان هر عرب زبان، یا در میان روایات باشد، مشخص است.

جامعیت قرآن: از برهان تا مثل، از دنیا تا آخرت و نیز مسائل خانوادگی، حقوقی، سیاسی، نظامی، اخلاقی، تاریخی و... را دربر دارد.

از نیازمندیهای انسان از احکام شریعت، دانشهای متعدد هر دو جهان و علم و عقاید و دین خبر می دهد.

واقعگرایی: محتوای آن مبتنی بر حدس و گمان نیست. حتی داستان‌هایش مستند و واقعی است.

همه گیر و جهانی: مردم در هر سطح و هر کجا باشند، از آن بهره می‌برند و قرآن به صورت کتاب تخصصی نیست.

ابدی: هرچه از عمر بشر و علوم می‌گذرد، اسرار بیشتری از قرآن کشف میشود. رشد فزاینده: با داشتن بیشترین دشمن و ضربات فراوان، بیشترین رشد را در طول عمر خود داشته است.

معجزه‌ای در دست: این معجزه در دست همه است و از نوع سخن و کلمه است که در اختیار همه است.

هم معجزه و هم کتاب دستور و قانون است.

از فردی درس خوانده و در منطقه‌ای محروم از سواد است.

چیزی به آن افزوده یا از آن کاسته نشده است و مصون از تحریف است.

- شک و تردید در آیات الهی و قرآن، براننده‌ی شان خردمندان نیست.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

(قرآن ساخته بشر نیست) بلکه چیزی را تکذیب کردند که به علم آن آگاهی نداشتند و هنوز تأویلش به آنان نیامده است، این گونه کسانی که پیش از آنان بودند، تکذیب کردند، پس بنگر که سر انجام عاقبت کار ظالمان چگونه شد؟! (۳۹)

تفسیر :

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»: آن مشرکان قرآن کریم را تکذیب کردند، و قبل از این که آن را بفهمند و در آن بیندیشند، و در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسک نشده. یعنی در همان اولین مرحله شنیدن قرآن پیش از اینکه آنرا بفهمند به تکذیب مبادرت کرده و آن را رد نمودند؛ زیرا آنها حقایقش را ندانستند؛ و انسان دشمن ندانسته‌های خویش است. در غیر آن اگر آن‌ها قرآن را چنان‌که بایسته فهم آن است می فهمیدند قطعاً تصدیق به اعماق دل‌های شان راه می یافت. بصورت کل باید بعرض رسانید که: قرآن از دو جهت کتاب اعجازگری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آنکه در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند.

«وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»: حقیقت آنچه در این قرآن بدان وعده داده شده‌اند؛ همچون رستاخیز و جزا، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب برای‌شان نیامده و به وقوع نپیوسته است.

«كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: مانند امت‌های پیشین نیز همین‌گونه کتاب‌های پیامبران سابق را تکذیب کردند. از فحوای آیات قرآن با تمام و ضاحت بر می‌آید که: مخالفت با انبیاء در طول تاریخ، اغلب بر اساس جهل بوده است.

«فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (39)»: پس ای پیامبر! در این حقیقت تأمل کن که فرجام تکذیب پیشه‌گان و کسانی که با نافرمانی پروردگار خود بر خویشتن ستم کرده‌اند چگونه بوده است، و چسان ما آنها را با انواع مجازات‌ها ویران ساخته‌ایم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

و (مردم در مورد قرآن دو گروه اند) بعضی از آنها ایمان به آن می‌آورند و بعضی ایمان نمی‌آورند، و پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر می‌شناسد). (۴۰)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ»: ای محمد! از میان آنان که تو برای آنان مبعوث شده‌ای کسانی اند که قرآن را تصدیق می‌کنند و از آنان کسانی تکذیبش می‌نمایند تا در حال تکذیب با پروردگار خود ملاقات کنند.

«وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (40)»: و پروردگار تو به آن که استحقاق هدایت را دارد آگاه است و او را هدایت میکند و می‌داند چه کسی استحقاق گمراهی را دارد پس او را گمراه میکند. و به زودی در برابر این عملکرد ناصواب مجازات‌شان خواهد کرد.

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

و اگر (کافران) تو را تکذیب کردند، پس بگو: عمل من به خودم است، و عمل شما به خود شما است، (من جوابگوی عمل خود و شما جوابگوی عمل خودتان هستید) شما از آنچه من میکنم بیزارید و من هم از آنچه شما می‌کنید بیزارم. (۴۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مردم را نمی‌توان به ایمان آوردن مجبور کرد. وظیفه‌ی پیامبران فقط ارشاد و هدایت است، نه اجبار. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ»: ای پیامبر! اگر باز هم مشرکین تو را تکذیب کردند، به آنان بگو: من جزای عمل خود را می‌یابم و شما نیز جزای عمل خود را، حق باشد یا باطل می‌یابید.

سود و زیان هرکس تنها به خود او برمیگردد. یعنی در مقابل تکذیب کنندگان احساس شکست نکنیم، چون پاداش هدایت و ارشاد را می‌بریم و مخالفان نیز به سزای تکذیب و لجابت خود می‌رسند ولی برنده‌ی این معامله ما هستیم. «لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ»

«أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بِرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (41)»: پس نه شما بر آنچه من عمل کرده‌ام مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید و نه من از عمل شما مورد باز پرس واقع می‌شوم از این رو هر کس در گروه عمل خویشتن است و بر مبنای آن مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّةَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

و برخی از (تکذیب کنندگان کسانی هستند که (به ظاهر) به تو گوش می‌دهند، [ولی گویا نمی‌شنوند] آیا تو می‌توانی کران را بشنوانی؟ اگر چه عقل و خرد نیز نداشته باشند. (۴۲)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ»: «و» ای پیامبر صلی الله علیه وسلم «بعضی از آنان کسانی

هستند که به سوی تو گوش فرامیدهند» آنگاه که قرآن میخوانی و احکام و برنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی، اما چه سود که به گوش هوش نمی‌شنوند. باید گفت که: همه‌ی شنوندگان، حسن نیت ندارند. بلکه در برخی از اوقات انسانهای لجوج برای یافتن بهانه و دستاویز قرار دادن، مکرراً گوش می‌دهند. با تأسف باید گفت که مریضی قلبی در برخی از انسانها به مرحله ای میرسد که دیگر هدایت و کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را درمان کرده نمیتواند. «أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ»: ای محمد! تو نمیتوانی انسانی را شنوا کنی که خدا شنوایی را از او گرفته است.

یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می‌دارد؟ پس هرکس ناشنوا و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمیفهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی‌شنود. «وَلَوْ كَانُوا لَايَعْقِلُونَ (42)»: زیرا آنها از شنیدن فهیمانه و هوشمندانه حق، کر اند؛ بلکه صدا را بدون درک معنی و ندادن راهیابی و راهجویی می‌شنوند. بناءً اگر عقل و شنوایی هر دو باهم یکجا نباشد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

شنیدن (مستقیم یا غیرمستقیم) مهم نیست، آنچه در هدایت مهم است، تعقل و پذیرش است. مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی سخنان نیک تو و قرآن سودمند را می‌شنوند، اما امر هدایت آنها در دست تو نیست، پس همانطور که نمی‌توانی ناشنوا را شنوا کنی، همانطور هم نمی‌توانی آنان را هدایت کنی مگر این که خدا بخواهد. (مختصر ابن کثیر ۱۹۵/۲).

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾

واز آنها کسانی اند که به تو مینگرند، آیا تو کوران را اگر چه نبینند راهنمایی کرده می‌توانی؟ (۴۳)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (43)»: ای پیامبر! و در بین کافران کسانی اند که به سوی تو و به سوی برهان‌های قاطع رسالتت می‌نگرند؛ اما کورند و از مشاهدات خود سود نمی‌گیرند. یعنی انوار هدایتی را که الله متعال به تو نصیب فرموده اند نمی‌بینند و حقایقی را که در عرصه علم نافع و وحی مبارک نزدت وجود دارد، درک نمی‌کنند.

طوری که قرآن عظیم الشان در آیات (124-126. سوره طه) میفرماید: «وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى... كَذَلِكَ أَنْتَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»: گروهی در قیامت، کور محشور می‌شوند و این نتیجه‌ی کوردلی و فراموشی آیات الهی در دنیاست و چنین کسانی گویا کورند: پس ای پیامبر! با وجود کوردلی بصیرتشان میتوانی آنها را هدایت کنی؟! آنها را به نابینا تشبیه کرده است؛ چون عملاً از دیدن حق خود را به کوری میزنند.

در طول تاریخ خداوند متعال، بهترین رهبران، بهترین کتب و بهترین دین را برای هدایت مردم فرستاده است، در صورتیکه آن را نپذیرند درحقیقت به حال خودشان ظلم کرده اند. با تأسف باید گفت که اگر انسانها یک بار کور دل شود حتی پیامبران هم نمیتواند تاثیری بر کوردلان داشته باشد.

مفسر شیخ قرطبی میفرماید: منظور تسلی دادن دل پیامبر است؛ یعنی همان طور که نمیتوانی به نابینا بینایی بدهی تا راهیاب شود، همان طور هم نمیتوانی توفیق ایمان را به آنها بدهی. تفسیر قرطبی (۳۴۶/۸).

همچنان مفسران می نویسند: این آیه مبارکه در حقیقت برای؛ تسلیت و دلجویی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم میباشد.

بلی! اگر طبیب مریضی را ببیند که اصلاً مریض ناعلاج است و امکان بهبود آن وجود ندارد، از وی روی میگرداند و از مشغول شدن به وی صرف نظر میکند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز که طبیب دلها می باشد، باید از این کوردلان بی بصیرت روی برگرداند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

یقیناً الله به هیچ وجه به مردم ظلم نمی کند، بلکه مردم به خویشتن ظلم می کنند. (۴۴) تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا»: در حقیقت، الله متعال به هیچ وجه بر مردم ظلم نمی کند، با افزودن گناهی بر گناهان شان که آن را انجام نداده اند، یا با کاستن ثوابی از حسانتی که انجامش داده اند.

«وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (44)»: آری! نه او ظلم میکند و نه حق کسی را تلف مینماید، بلکه این خود بندگان اند که با تکذیب و عصیان و ظلم و عدوان بر خویش ظلم روا می دارند. بنابر این الله متعال نجات شان را می خواهد اما آن ها خود در نابودسازی خویش تلاش می ورزند!!

امام طبری میفرماید: این بیانگر آن است که خدا از همان ابتداء و بدون جرم قبلی ایمان را از آنها سلب نکرده است، بلکه آن را به سبب گناهی که مرتکب شده اند از آنها سلب کرده است. بنابر این شایسته است که خدا بر قلب آنها مهر بزند. (طبری ۱۲۰/۱۱).

خواننده محترم!

دنیا با سرعت در گذر است، و بدون شک آزار دیدن مشرکان در هر دو جهان است: بعد از اینکه در آیات قبلی کفار را به بی توجهی و بی تفکری و انکار قرآن به معرفی گرفت، در آیه (45) به مجازات و سزای آخرت در برابر اعمال شان، اشاره میکند. سپس آیه های بعد از آن، الی (آیات 56) زیان و خسران و پشیمانی مشرکان که به معاد اعتقاد ندارند، به بیان گرفته، و از اینکه به سرنوشت بدی مواجه می شوند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

و یاد کن روزی را که الله آنان را (در میدان محشر) گرد می آورد (چنان معلوم خواهد شد که) گویا به قدر ساعتی از روز نمانده اند، (در آن وقت) باهم آشنا میشوند، (و لیکن به یکدیگر نفعی رسانده نتوانند). البته آنانی که دیدار الله را (در روز محشر) تکذیب کردند، سرمایه وجودشان را تباه نمودند و از راه یافتگان نبودند. (۴۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ»: زندگی دنیا، نسبت به روز رستاخیز بسیار اندک است.

«يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ»: در قیامت، مردم یکدیگر را می شناسند.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا»: زیانکاران واقعی آنانند که با تکذیب قیامت، از بهره‌های ابدی آخرت محرومند و تنها به لذات دنیوی قانع اند. در حالی که مؤمنان، هم در دنیا از نعمت‌های الهی کامیابند، هم در آخرت نصیب دارند.

تفسیر:

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ»: و روزی که خداوند متعال گروه کافران را برای میعادی که هیچ شکی در آن نیست گرد می‌آورد یعنی حشر می‌کند، تا جزای اعمال‌شان را به تمامی به آنان بپردازد؛ گویی پیش از این گردهمایی جز به اندازه ساعتی از روز در زندگانی دنیا به سر نبرده‌اند!!

باید یادآور شد که: عظمت روز قیامت چنان است که زندگانی پیش از آن بسیار کوتاه جلوه می‌کند. این حقیقت در آیات دیگر هم مطرح شده است، از جمله: «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا»: (نازعات، 46). گویا در دنیا یا برزخ شبی بیشتر نبودند.

«وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا»: (اسراء، 52): گمان می‌کنید جز مدت کمی قبل از قیامت نبوده‌اید.

«إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا»: (طه، 103): فکر می‌کنید جز ده روزی ساکن نبوده‌اید.

«لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»: (مؤمنون، 112) فکر می‌کنید روز یا پاره‌ای از روز در دنیا یا برزخ بوده‌اید.

«مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (روم، 54): فکر می‌کنید يك ساعتی بیشتر نبوده‌اید.

کوتاهی عمر دنیا، یا به جهت زودگذری آن است، یا به خاطر بهره نگرفتن از زمان و فرصت، یاد مقایسه با عمر آخرت و یا بدان جهت که انسان‌ها در برزخ گویا در خوابند و پس از بیداری احساس می‌کنند که زمان اندک بوده است.

به هر حال هم متاع دنیا نسبت به آخرت قلیل است و هم زمانش، چنانکه گویا ساعتی بیش نبوده است.

«يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ»: همانطور که در دنیا بودند، یکدیگر را می‌شناسند. این آشنایی توبیخ و افتضاح است، یکی به دیگری می‌گوید: تو مرا اغوا و گمراه کردی. البته این شناسایی، آشنایی محبت و دوستی نیست.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِإِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (45)»: در حقیقت همان ستمکاران که حشر و نشر را تکذیب کردند، ضرر دیدند و در این دنیا توفیق خیر نداشتند.

وَأَمَّا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْكَ فَأَلَيْنَا مَرْجِعَهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

و اگر بعضی از چیزهای را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم، یا تو را بمیرانیم، (در هر دو صورت) باز گشتت‌شان به سوی ماست، پس خداوند بر آنچه که می‌کنند، گواه است. (۴۶)

تفسیر:

«وَ إِمَّا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْكَ فَأَلَيْنَا مَرْجِعَهُمْ»: ای محمد! و اگر خداوند متعال بعضی از مصایبی را که بر دشمنانش فرود می‌آید، به تو نشان دهیم چشمت از این عمل روشن میشود، و اگر قبل از آن مرگ دامان تو را بگیرد، سرانجام آنها در آخرت نزد ما بر میگردند و باید دیر یا زود آنها مجازات شوند.

یعنی اینکه: الله متعال به حساب کافران می رسد و سزای شان را می دهد، چه این زمان و چه زمان دیگر. پس مسلمانان از تأخیر قضای الهی نباید گرفتار یأس و نگرانی شوند. «فَأَلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ»: بازگشت همه به سوی الله متعال است و هیچ کس را توان فرار از دادگاه عدل الهی نیست.

«ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ (46)»: خدای سبحان ناظر اعمال و گناهان آنان میباشد؛ یعنی الله متعال گواه بر اعمال ماست، پس به زودی آنان را در قبال آن جزایی تمام عیار خواهد چشاند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

و برای هر امتی پیغمبری میباشد، پس وقتی پیامبر شان [در قیامت] به سویشان بیاید، به عدل و انصاف در میانشان فیصله میشود، و هیچ ظمی به آنها نمیشود. (۴۷)
تفسیر:

از سنت های الهی آن است که هیچ امتی بدون پیامبر نباشد. بناءً برای هر یک از امتی از امت هایی را که پیش گذشته اند؛ پیامبری جهت هدایت آنها مبعوث شده است. همانگونه که محمد صلی الله علیه وسلم را به سوی امتش فرستاد. پس چون پیامبر پیامش را نزد امتش ببرد و حجت را بر آنان اقامه کند آنگاه الله متعال در میان شان به طور عادلانه فیصله کرده برای باورمندان مؤمن، ثواب و به کافران عذاب می چشاند. یا معنی این است: وقتی پیامبرشان در آخرت باید؛ جزای هر کس بدون ظلم بروی واقع خواهد شد بنابراین هیچ مؤمنی نابود نشده و هیچ تکذیب پیشه ای نجات نخواهد یافت؛ بلکه کیفری مناسب با جرم خود دریافت خواهد کرد.

امام مجاهد گفته است: یعنی روز قیامت در بین آنان به عدالت حکم می شود. ابن کثیر فرموده است: اعمالنامه هر ملتی با حضور پیامبرش در پیشگاه خدا عرضه میشود و پیامبر ناظر آن است و فرشته های نگهبان نیز شهادت میدهند. (مختصر ابن کثیر ۱۹۶/۲).

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و (مشركان) [به صورتی مسخره آمیز] میگویند: این وعده [آمدن قیامت و محاسبه اعمال] چه زمانی است، اگر راستگوییید؟ (۴۸).

تفسیر:

کفار بارها بطور تمسخر و استهزاء، از انبیاء میپرسیدند که اگر راست میگویید، زمان قهر خدا چه وقت است؟! قیامت چه وقت برپا خواهد شد؟ در شب یا در روز؟ پس اگر تو ای پیامبر، و پیروان باورمندت در این ادعا که قیامت حتماً روی خواهد داد راستگو هستید، اینک به ما از وقت تعیین شده اش خبر دهید!!

این سؤال تحقیرآمیز، نوعی تقویت دل برای آنده از اشخاصی بود که: تحت تأثیر آنها قرار میگرفتند. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور شدند تا اینگونه به آنان جواب فرماید:

قُلْ لَا أَمَلُكَ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

بگو: «من برای خودم مالک هیچ زبانی و سودی نیستم، جز آنچه خدا بخواهد، برای هر امتی سر اجلی است، پس چون اجلشان برسد، نه ساعت تأخیر شود و نه ساعتی پیش افتد». (۴۹)

تفسیر :

هیچکس حتی انبیاء، از پیش خود قدرتی و مالکیتی ندارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا»: ای پیامبر! به کافران بگو: من بنده مأموری هستم که برای خود سود و زبانی را در اختیار ندارم، همه این‌ها تنها در اختیار خداوند متعال است؛ هرچه را بخواهد بر من و بر شما مقدر می‌کند. در آیهی قبل، خواندیم که فرمود: برای هر امتی «رسول» بود، در اینجا برای هر امتی «اجل» است. شاید بتوان گفت: فرارسیدن زمان شقاوت یا سعادت هر قومی وابسته به پیروی از رسول یا بی‌اعتنایی به اوست.

«لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»: نشانه‌ی صداقت پیامبر صلی الله علیه وسلم، گفتن است. «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»: مگر این که خدا بخواهد چنان قدرتی داشته باشم، پس من چگونه می‌توانم عذابی که شما خواستار تعجیل آن هستید انجام دهم؟! «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»: برای هر عصر، هر نسل، هر امت، هر دولت و هر ملتی اجلی است

زمان معین، پس چون اجل موعودشان فرا رسد؛ آن نسل؛ فنا شده، آن امت؛ نابود گشته، آن دولت؛ ساقط گردیده و آن ملت از صحنه روزگار بر می‌افتد؛ مهلت دادن به امت‌ها، از سنت‌های الهی است. پس ای تکذیب‌کنندگان! به نزول عذاب شتاب نه ورزید. «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (49)»: وقتی موقع وزمان نابودی آنها فرا برسد، برای آنان ممکن نیست یک ساعت آن را به تأخیر بیندازند و مهلت بیابند، و یا آن را پیش بیندازند؛ چون حکم و قضای خدا در موقع خود تحقق می‌پذیرد و اجرا می‌شود.

مقدرات امت‌ها، بر اساس سنت‌های الهی است و تقدیم و تأخیر در آن وجود ندارد. پس نباید در مقدرات الهی شتاب کنیم.

امام شوکانی در تفسیر «فتح القدير» می‌فرماید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصایبی که جز الله سبحان هیچکس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم استغاثه (التماس، الحاح، تضرع، زاری، فزع، گریه، مدد طلبی) کند.

همچنین در این آیه مبارکه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزهایی را می‌طلبند که جز الله متعال، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فرو گذاشته و به‌جای آن یا به جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم یا به دیگر اموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لاله‌الاله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را راسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»: (آنان می

پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) «کَهف/104». پس بر این مصیبت عظمی اِنَّا لِلّٰهِ و اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ می‌گوییم». (بنقل تفسیر انوار القرآن)

قُلْ اَرَأَيْتُمْ اِنْ اَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا اَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

بگو: (ای پیغمبر) مرا خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما بیاید، [چه قدرتی بر دفع آن دارید؟] پس مجرمان (کافران) بخاطر چه چیز عذاب را به زودی می‌خواهند؟ (۵۰)

تفسیر :

باید گفت که: وقوع قهر الهی، ناگهانی است و وقوع آن شب و روز نمیخواهد، طوری که میفرماید: «قُلْ اَرَأَيْتُمْ اِنْ اَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا اَوْ نَهَارًا»: به آن تکذیب کنندگان بگو: اگر عذاب الله متعال در شب نازل شود یا در روز، برای شما چه سودی دارد؟

ای پیامبر! به کافران بگو: به من خبر دهید که اگر خداوند عذابش را در شب یا روزی فرود آورد، شما از شتابخواهی آن چه سودی می‌برید حال آنکه عذاب امری ناخوشایند است که دل‌ها از آن نفرت داشته و سرشت‌ها آن را بر نمی‌تابند؛

«ما ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (50)»: استفهام برای ایجاد خوف و ترس است؛ پس موجب و مقتضای شتاب خواهی شما برای عذاب چیست؟! بناءً برای خردمند، با احتمال عذاب باید احتیاط کند، نه شتاب مشرکان همواره خواهان تسریع در عذاب الهی بوده‌اند.

اَنْتُمْ اِذَا مَا وَقَعَ اَمْنُكُمْ بِهِ الْاَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾

سپس آیا هنگامی که عذاب تحقق یابد به درستی و حق بودنش ایمان می‌آورید؟ [در لحظه فرا رسیدن عذاب به شما گفته می‌شود: حالا و ایمان؟! [این همان عذابی است] که همواره به رسیدن آن شتاب ورزیدید! (۵۱)

تفسیر :

« اَنْتُمْ اِذَا مَا وَقَعَ اَمْنُكُمْ بِهِ »: در کلام چیزی حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا بعد از آنکه عذاب و مجازات خدا بر شما واقع شد، به آن ایمان می‌آورند؟ پس وقتی زمان عذاب فرا برسد و آن را با چشمان خود ببینید در آن موقع ایمان چه سودی دارد؟ در آن موقع ایمان آوردن هیچ فایده‌ای ندارد.

مفسر طبری درین مورد فرموده است: یعنی ای مشرکین! وقتی با عذاب روبرو بشوید آن را تصدیق می‌کنید در صورتی که در آن موقع تصدیق برایتان سودی ندارد. (طبری ۱۲۲/۱۱).

«الْاَنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (51)»: آری! شما از روی دروغ پنداشتن عذاب و دور پنداشتن نزول آن و تنها از سر عناد و سرسختی آن را به شتاب درخواست کردید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا ذُوْقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ ﴿٥٢﴾

باز (در روز قیامت) به ظالمان گفته شود عذاب ابدی را بچشید، آیا جز به آنچه کسب می‌کردید (در دنیا) سزا داده می‌شوید. (۵۲)

تفسیر :

هدف از عذاب در آیهی قبل، سزای الهی در دنیا بود و در این آیه مبارکه، عذاب رستاخیز مطرح است، لذا فرمود: «ذُوْقُوا» و نفرمود: «یذوقون» طوری که در آیه مبارکه آمده است: «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا ذُوْقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ»: سپس به کسانی که با شرک و معصی برخویشتن ظلم و ستم کرده‌اند گفته می‌شود: عذاب سخت همیشگی در آتش دوزخ

را به عنوان جزایی بر اعمال بد کفر آلود و تکذیب‌گرانه خود که در عین حال نبردی آشکار علیه خدا و پیامبرش بود، جُرْعَه جُرْعَه بچشید.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلٌ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٣﴾

از تو می پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟ بگو آری و قسم به پروردگارم که آن البته حق است، و شما (الله را از فرستادن آن عذاب) عاجز کننده نیستید. (۵۳)

تفسیر :

«وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ»: ای محمد! کافران در مورد عذاب قیامت از تو می پرسند که: آیا آن عذاب راست است و در وقوعش شکی نیست؟

طوری که عین حکم در (آیه 8 سوره طور) نیز آمده است: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ» قطعاً عذاب الهی واقع خواهد شد و هیچ مانعی جلوگیری در آن نیست.

«قَوْلٌ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ»: به آنان بگو: آری! قسم به پروردگارم که راست است و هیچ شکی در آن نیست، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (53)»: و شما نمی توانید الله متعال را در مانده کنید که شما را بعد از مرگتان برنیاگزیزد و مجازت نکند؛ زیرا او بر این کار تواناست و شما در زیر ملک و تحت تصرف و فرمانش قرار دارید.

با فرار یا امتناع ورزیدن نمی توانید الله متعال را ناتوان سازید، بلکه شما در قبضه قدرت او قرار دارید. (و گویا به این معنی است: نمی توانید از عذاب فرار کنید بلکه هرکجا باشید عذاب شما را فرا می گیرد. تفسیر طبری.)

ابن کثیر میگوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است.»

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ وَقَضِي بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾

و اگر (بالفرض) برای هر کسی که ظالم کرده است، اگر تمام آنچه در زمین است داشته می بود، حتماً آن را برای نجات خود می پرداخت. و چون عذاب الله را ببینند پنهانی اظهار ندامت می کنند و در میان آنان به عدل و انصاف فیصله می گردد، و بر آنها ظلم نمی شود. (۵۴)

تفسیر :

ملاحظه می نمایم که: حبّ نفس، قوی ترین غریزه ای که در بین انسانها وجود دارد، زیرا حاضر است همه ی هستی را برای نجات خود فدا و قربان کند طوری که می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ»: و اگر برای هرکسی که به الله کفر ورزیده، تمام آنچه در زمین از پول و سرمایه و جود دارد می بود و این امکان برایش وجود می داشت که آن همه را برای باز خرید خود از عذاب الله متعال در روز قیامت بپردازد قطعاً چنین می کرد، لیکن هرگز فدیة و شفاعتی از کافران پذیرفته نمی شود و برای شان یار و یآوری نیست.

قابل تذکر و یادآوری است که فدیة دادن برای نجات از عذاب، در سایر آیاتی قرآنی نیز مطرح گردیده است: از جمله در (آیه ی 18 سوره رعد و آیه 47 سوره زمر) نام برد طوری که آمده است در همین هردو سوره آمده است: «مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدُوا بِهِ»: (اگر هر آنچه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند، قطعاً حاضرند آن را (برای رهایی خود از عذاب) فدیة بدهند، همچنین در سوره ی معارج می فرماید: مجرم

دوست دارد آن روز، همه‌ی فرزندان، همسر، برادر و فامیل و آنچه را در زمین است فدیّه دهد تا نجات یابد، اما پذیرفته نمی‌شود. (معارج، 11-15).

سپس از تأسف و پشیمانی آنها خبر داده و می‌فرماید: «وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ» وقتی عذاب را باچشم سرخود دیدند، تأسف و پشیمانی را دردل پنهان میکنند.

در تفسیر جلالین آمده است: یعنی رؤسا و سران آنها از بیم این که مبادا در این رهگذر رسوا شوند آن را از ضعیفانی که آنها را گمراه کرده‌اند پنهان میکنند. (تفسیر جلالین ۱۹۲/۲). همچنان در البحر آمده است: به این علت پشیمانی را مکتوم می‌دارند که چیزی را می‌بینند که به ذهنشان خطور نکرده بود و حسابی برای آن باز نکرده بودند. پس قدرت گریه و فریاد را از دست میدهند همانطور که کسی که به طرفدار اعدام برده می‌شود نمی‌تواند لب به سخن بگشاید و بهت زده می‌شود.

ولی بعداز ورود در عذاب می‌گویند: «يَحْسَرَتْنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا» [الأنعام: 31]. «ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» و بدین‌گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند.

«وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (54)»: «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروان‌شان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می‌شود و بر آنان ظلم نمی‌شود».

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵)

آگاه باشید! مسلماً آنچه در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است. آگاه باشید که وعده الله حق است، ولی بیشترشان [این حقایق را] نمی‌دانند. (۵۵)

تفسیر

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: «الا» کلمه‌ی تنبیه و آگاهی است و شنونده را متنبه می‌سازد و در اول کلام می‌آید؛ یعنی آگاه باشید چه چیزی به شما می‌گویم:

هرچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، از آن خداست و هیچ کس در آن دخل و قدرتی ندارد، فقط خدا خالق و مالک است. (بنقل از صفوای النفاسیر)

«أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (55)»: بدانید که در حقیقت روز قیامت و صواب و عقاب در آنکه الله متعال و قوعش را وعده داده است حق است و در آن هیچ شکی وجود ندارد، یعنی: وعده او خواه ناخواه شدنی و تحقق یافتنی است، لیکن بیشتر مردم نسبت به این امر جاهل اند، بدان ایمان نیاورده و حقیقت آن را درک نمی‌کنند.

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

او است که زنده می‌کند و می‌میراند و به سوی او باز می‌گردید. (۵۶)

تفسیر:

حیات و مرگ و سرانجام کار همه به دست الله و به سوی اوست، تنها الله متعال است که مردگان را زنده کرده و زندگان را می‌میراند، تنها اوست که از عدم به هستی می‌آورد. پس همانگونه که زنده ساختن بعد از میراندن او را عاجز نمی‌گرداند همچنان میراندن پس از زنده کردن نیز او را ناتوان نمی‌سازد. سپس مردگان به سوی او باز می‌گردند تا آنان را بعد از اعمال‌شان مورد حسابرسی قرار دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات (57 الی 64) در باره اهداف قرآن، گونه‌ای دیگر در اثبات وحی و نبوت،

مواظبت کردن و احاطه ی علم خدا بر تمام هستی و بر بندگانش، و در مورد اینکه دوستان خدا کیستند؟، بحث بعمل می آورد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

ای مردم (جهان)؛ به راستی که برای شما از جانب پروردگارتان موعظه ای آمد، و شفایی برای آنچه در سینه هاست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَوْعِظَةٌ»: پند و اندرز. «شِفَاءٌ»: بهبودی. و تداوی. «الصُّدُور»: سینه‌ها. هدف از آن دل‌هایی است که در سینه‌ها است (حج / 46).

در جسم انسان دو کانون وجود دارد به نام: «قلب» و «مغز» که هر کدام مظهر بخشی از اعمال روانی آند.

مسائلی که برای روح اتفاق می افتد، تا اندازه‌ای در این دو مرکز نمودار و برای انسان‌ها آشکار می‌گردد. این است که آنچه به روح مربوط باشد بیشتر به قلب و مغز نسبت داده می‌شود. «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»: مراد پاکسازی روح از رذائل اخلاقی است. (تفسیر نور).

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: آیه مبارکه در خطاب به تمام بشریت است؛ ای مردم! به یقین الله متعال قرآن را به عنوان بزرگترین اندرز برای شما فرود آورده است. این کتاب شمارا به سوی هدایت و رهنمایی نموده و از دنائت و پستی بر حذر می‌دارد. پس در قرآن بزرگترین اندرزها، و لاترین سفارش‌ها و سودبارترین رهنمودهاست. اما برای کسانی که بینایی باطن‌شان سالم و چراغ خردشان پرتو افکن است.

«مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: معنی اصلی موعظه و وعظ، بیان کردن چیزهایی است که با شنیدن آنها برای انسان رقت قلب پدید آید و در او تأثیر گذارد به طوری که متوجه ذات باری تعالی شود، پرده دنیا به کنار رفته تصویر وحشتناک آخرت پدیدار گردد.

قرآن عظیم الشان با نهایت بلاغت، از ابتدا تا انتها، بیانگر همین موعظه نیکوست که در آن هر جا یادآوری وعده، وعید، ثواب، عذاب، پیروزی دنیا و آخرت و عدم پیروزی توأم بیان شده است. علاوه بر آن، اعجاز بیان قرآن که در دگرگون ساختن دلها بی نظیر است، مبین همین معنی است.

و قید «من ربکم» در آیه مبارکه با موعظه، مقام و عظمت قرآن را بیشتر بالا برده است از آن معلوم می‌گردد که این وعظ از انسان عاجز و ناتوانی ساخته نیست زیرا که اختیار نفع و ضرر یا ثواب و عذاب را ندارد. تنها گفتار رب العالمین است که عاری از اشتباه و نقص است. و در انجام وعید و وعده خود کاملاً تواناست.

«وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»: در قرآن تداوی و معالجه امراض شک و شرک و نفاق و شهوات و شبهات است. یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، معالجه نموده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند.

واقعیت همین است که قرآن کریم «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»، یعنی مایه‌ی پاک‌ی روح و قلب از آفات روحی است. زیرا امراض روحی سخت‌تر از امراض جسمی است و هنر قرآن نیز در همین شفا بخشی به امراض روحی است.

معنی «شفاء» زایل شدن مرض است و «صدر» جمع صدر است که به معنی سینه می باشد و مراد از آن قلب است. مقصود این که قرآن کریم معالجه پیروزمند امراض دلها و نسخه اکسیر صحت و شفاست.

حضرت حسن بصری (رح) فرموده است که از این صفت قرآن، معلوم شد که آن شفای بخصوص امراض قلوب است و معالجه امراض جسمانی نیست. [روح المعانی]. ولی اسر مفسران بدین عقیده اند که: در حقیقت قرآن شفای هر مرض است فرق نمیکند چه مرض قلبی باشد و یا امراض روانی. بدلیل اینکه خطرات امراض روانی از امراض جسمانی به مراتب بیشتر و خطرناکتر است و معالجه آن هم کار هر کس نیست. لذا در اینجا تنها امراض روانی و قلبی ذکر شدند و این مستلزم این نیست که برای امراض جسمانی شفایی وجود ندارد.

روایات حدیث و تجربیات بی شمار علمای امت بر این گواه اند که قرآن کریم برای امراض قلبی اکسیر اعظم است برای امراض جسمانی نیز، بهترین معالج به شمار می آید.

از حضرت ابو سعید خدری روایت شده است که شخصی در خدمت رسول کریم حاضر شد و عرض کرد که: در سینه من درد است. آن جناب؟ فرمود که قرآن بخوان، زیرا خدا تعالی فرموده: «شفاء لما فی الصدور»، یعنی همه امراض که درون سینه هاست قرآن یگانه معالج آنهاست. (روح المعانی از ابن مردویه) هم چنین از حضرت واثله بن أسقع روایت شده است که شخصی در خدمت حضرت رسول اکرم حاضر شد و عرض کرد که در گلویم درد احساس میکنم آن حضرت به او نیز فرمود که: قرآن بخوان. علمای امت از بعضی روایات و آثار و از بعضی تجربیات خویش خواص و فواید آیات قرآنی را در کتابهای مستقل جمع کرده اند در کتاب «خواص قرآنی» امام غزالی در این باره مشهور و معروف است که حضرت حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی آنرا به نام «اعمال قرآنی» تلخیص فرموده است و مشاهدات و تجربیات به قدری هستند که نمی توان آنها را نکار کرد که آیات مختلف قرآن در معالجه امراض گوناگون جسمانی شفای کامل قرار گرفته اند. البته این ضروری است که هدف اصلی از نزول قرآن ازالة امراض روح است و در ضمن برای امراض جسمانی نیز بهترین معالج است. (تفسیر معارف القران: مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

«وَهْدَىٰ وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (57)»: «و هدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده اند.

قرآن برای همه مردم موعظه است، ولی تنها گروه حق پذیر، مشمول هدایت و رحمت الهی میشوند. قرآن در برگیرنده تمام مساحت رشد و بالندگی و تمام گستره کمال و برازندگی است، ولی طوریکه یادآور شدیم برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آیاتش تدبیر نمایند این کتاب از آسانترین دروازه به سرای صواب راهنمون می شود. این کتاب برای کسانی که به چلچراغ هدایتش بیاویزند، رحمتی است بی پایان؛ ایشان را از کجی ها نگاه داشته و از پرتگاه های هلاک نجات میدهد، از گمراهی عافیت بخشیده و از نگویندگی و تیره روزی دور میگرداند. اما همه این امتیازات مخصوص کسانی است که آن را تصدیق کرده و باورمندانه و نیرومند به آن تمسک جویند و با عشق و اشتیاق به آن روی آورند.

صاحب تفسیر کشاف (به فتح کاف و تشدید شین) گفته است: قرآن یعنی کتابی جامع و در بر گیرنده‌ی تمام این فواید ارزشمند است و پند و یادآوری توحید را برایتان در بر دارد، و مرض و فساد عقیده را شفا می‌دهد و انسان را به سوی حق می‌خواند و برای مؤمنین رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸)

بگو: به فضل و رحمت الله است که مسلمانان باید به آن شادمان شوند. و این از هرچه (از مال و متاع دنیا) جمع می‌کنند بهتر است. (۵۸)

تفسیر :

فضل خداوند، قرآن و رحمت وی اسلام است!

ابن عباس (رض) می‌فرماید: فضل خدا یعنی قرآن و رحمتش یعنی اسلام. (تفسیر کشاف ۳۵۳/۲). یعنی به این «قرآن و اسلام» که از جانب او آمده است، شاد و خرم باشید که شایسته‌تر همان است که به آن شاد و مسرور شوند.

«فَلْيَفْرَحُوا»: به قانونی همچون قرآن که شفا، موعظه، هدایت و رحمت است افتخار کنیم که از همه‌ی قوانین بشری برتر و والاتر است.

مفسر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»: مینویسد: ای پیامبر! به تمام بشر بگو: بدان الله متعال از وحی مبارک، آیات روشن‌گر و حکمت‌های والا و بلیغ بر سرور و سالار اولاد آدم علیه السلام نازل کرده شاد باشید؛ زیرا این ره آورد ارمغان آور فضل و شرف، عزت و نجات، رحمت و استقامتی است پناه بخش از هر کجی و هوی و هلاکت. پس مراد از «فضل» در آیه کریمه: رهبری و پیشاهنگی و فزونی و سعادت و سالاری است؛ و مراد از «رحمت»: عصمت و نجات و توبه است. با «فضل» به بزرگترین نعمت‌ها دست می‌یابید و با «رحمت» از همه نکبت‌ها به سلامت می‌مانید این است همان دستاوردی که سزد تا بدان شادمان بود نه به خرده بهره‌های ناچیز ناپایدار از رونق افتاده و رمق باخته، و نه به شکوفه‌های دنیای فانی گذار که بردگان درهم و دینار، شیدای آن و کوته بینان سبک خرد بی‌خبر از حقیقت پیام‌های منزله‌ی خدای یگانه قهار، عاشق دل‌باخته و بی‌قرار آند.

«هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (58)»: از تمام آنچه در دنیا جمع می‌کنند و از زیبایی‌های ناپایدار و نعمت‌های تمام شدنی، بهتر همین است؛ چون همان‌طور که در حدیث آمده است: دنیا و آنچه که در آن قرار دارند، ارزش بال‌پشهای ندارند.

باید گفت: نعمت‌های مادی، گاهی سبب فتنه و فساد شده و زود گذر است، ولی نعمت‌های معنوی، پایدار و سبب رشد است.

همچنان در حدیث شریف به روایت انس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «الله متعال بر پیشانی کسی که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند تا روزی که او را ملاقات کند فقر را می‌نویسد. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۵۸» [یونس: 58].

و در نهایت باید گفت: نعمت‌های معنوی، برتر از تمام نعمت‌های مادی جهان ما است. «خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»: (کسی که بهره‌ای از قرآن دارد، نباید از فقر و تنگدستی خود و دارایی دیگران غمگین باشد).

نقاط برجسته آیات 57 و 58:

بصور کل باید گفت که: خطاب این آیات متبرکه، به همه ی مردم است که خداوند کتابی جامع و کامل و مملو از اندرز و سفارش نیکو را که موجب اصلاح رفتار و کردار گردد و انسان را از پلیدیها باز دارد به آنان عطا کرده که شفا بخش دلها و روانها، برطرف کننده ی شک و شبهه ها و راهنمای راستین به سوی حق و یقین و راه راست و سعادت هر دو جهان است که به طور موجز این کتاب، ویژگیهای چهارگانه ی زیر را دارد:

- 1- قرآن، در واقع اندرز و راهنمای نیکوست. (آل عمران: 138).
- 2- شفا بخش دلها و آرام بخش روانها و زداینده ی شک، دورویی، کفر، بی باوری و کینه و دشمنی است. (اسراء آیه: 82).
- 3- هر کس بخواد، قرآن او را به سوی حق و راه راست هدایت می کند تا به منزل خوشبختی دست یابد. (سوره فصلت آیه 44).
- 4- قرآن، سراسر رحمت است، به ویژه مؤمنان پارسا و خیرخواه را از چاه نادانی و تیرگی های زمانه به سوی نور و ایمان، راهنمای و هدایت مینماید... (بلد 17).

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾

بگو: به من خبر دهید که آنچه خدا از رزق و روزی برای شما نازل کرده پس (چرا) بعضی آن را حرام و بعضی آن را حلال قرار داده اید؟ بگو: آیا الله این حرام و حلال کردن را به شما اجازه داده یا بر الله دروغ می بندید؟! (و پیش خود تحریم و تحلیل می کنید). (۵۹).
تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ»: خطاب به کفار عرب است؛ یعنی بگو: ای مشرکین! از رزق حلالی که خدا به شما داده است، مرا با خبر سازید.
«فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا»: بعضی را حرام کرده و بعضی را مانند بحیره و سایبه و میته، حلال کرده اید.

ابن عباس (رض) گفته است: به منظور تقبیح است که بحائر و سوائب و حرث و انعام را حلال و حرام می کردند. (مختصر ابن کثیر ۱۹۸/۲).

«قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (59)»: ای محمد! به آنها بگو: به من بگوید آیا از جانب خدا به شما اجازه ی تحلیل داده شده است و شما فرمان او را اجرا می کنید، یا این که فقط افترای محض است که به صاحب عزت و جلال نسبت می دهید؟

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ»: خطاب به کفار عرب است؛ یعنی بگو ای پیامبر! به این گروه کفار فجار بگو: به من از رزق حلالی که الله متعال به شما داده است، خبر دهید، که چرا بخشی از آنرا حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده اید، درحالیکه حرام ساختن و حلال ساختن، فقط حق الله متعال است.

قابل یادآوری است که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهار پایان اعمال می کردند، برخی از آن را حلال و بعضی را بدون حجّت و برهان درستی حرام گردانیدند. ابن عباس (رض) گفته است: به منظور تقبیح است که بحائر و سوائب و حرث و انعام را حلال و حرام می کردند. (مختصر ابن کثیر ۱۹۸/۲).

قابل یادآوری است که: مثالهای از حلال و حرام و به اصطلاح تحریم های بی دلیل مشرکان، در (آیه ی 103 سوره مائده) نیز بیان گردیده است. طوری که میفرماید: «ما

جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ» آنان سهمی از کشاورزی خود را برای بت‌ها و بتکده‌ها قرار داده و بر خود حرام می‌کردند و یا آنچه را در شکم حیوانات بود، برای مرد‌ها حلال و برای زنان حرام میدانستند؛ «وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُنُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا» (انعام، 139).

ولی قرآن عظیم‌الشان همه‌ی اینها را افتراء بر الله متعال و ناروا بحساب آورده، طوریکه می‌فرماید: «قُلْ اللَّهُ أَزِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَىٰ اللَّهِ تَفْتَرُونَ (59)» ای محمد! به آنها بگو: آیا به راستی الله قانونگزاری در امر حرام‌سازی و حلال‌سازی را برای شما روا شناخته است؟ یا که بر الله متعال دروغ و باطلی می‌بندید و از روی بهتان و افتراء محض چنین ادعایی در میان می‌افکنید؟

به من بگوید آیا از جانب خدا به شما اجازه‌ی تحلیل داده شده است و شما فرمان او را اجرا می‌کنید، یا این که فقط افترای محض است که به صاحب عزت و جلال نسبت می‌دهید؟

باید یادآور شد که: آیه متبرکه 59 و آیه مبارکه 20 برای مشرکان منکر وحی، دلایلی می‌آورد تا در برابرش به ناحق نپردازند، قاعده‌ی تشریح و قانونگذاری عملی در مورد تحریم و تحلیل، مخصوص پروردگار باعظمت است. و هرکس دخالت کند و پای کج نهد، جز دروغ و افتراء، کاری نکرده است.

پس، آنچه که مشرکان از محصول و چهار پایان خود، سهم الله و سهم بتان را جدا می‌کردند و به زعم خود، وضع قانون، در دست آنان است، راهی نادرست در پیش گرفته بودند که غرض توضیح بیشتر توجه خوانندگان را به آیه‌های (103 سوره مائده) و آیات متبرکه: (136، 138، 139 و 144 سوره انعام) و (آیه: 116 / سوره نحل) جلب می‌دارم.

در ضمن قابل تذکر میدانم: قانون اصلی و کلی در خوردنی‌ها حلال بودن آن است، مگر آنکه حرمت آن از طریق وحی به اثبات رسیده باشد. در تطبیق احکام شرعی نباید قبل حکم شارع حکم صادر کرد، که در نتیجه حرام الله را حلال کرد، و حلال‌ها را در جمله حرام بحساب آورد. وضع قانون بدعت‌آمیز و باز آنرا به الله متعال نسبت دادن، جرم و گناه است.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

و کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، گمانشان به روز قیامت چیست؟ بی تردید خدا نسبت به همه مردم، صاحب فضل و احسان است، ولی بیشترشان سپاس نمی‌گزارند. (۶۰)

تفسیر:

«وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: آنها که بر الله متعال دروغ می‌بندند، و از خود چیزی را حلال و چیزی را حرام معرفی می‌نمایند، چه گمان می‌کنند؟ که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین‌طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ نباید فراموش کرد که: افترا و تهمت بستن به الله متعال، مجازات شدید دارد.

نباید به مهلت دادن خدا در دنیا مغرور شویم و از دادگاه قیامت غفلت کنیم.

قابل یادآوری است که: تحریم نعمت‌های حلال الهی، هم محرومیت دنیوی دارد، هم شرمندگی و عقوبت در قیامت.

«إِنَّ اللَّهَ لُدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ»: همانا خداوند متعال خدا بر مردم صاحب فضل است، زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، کتاب‌های آسمانی را نازل نموده و پیامبران علیهم السلام را به سویشان فرستاده و حلال و حرام را برای‌شان تبیین کرده «ولی» با این همه این فضل و احسان‌ها «و لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ» (60) اما اکثر آنها شکر نعمت را به جا نمی‌آورند بلکه ناسپاس و کافر و منکرند. و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.

نباید فراموش کنیم که: نعمت‌ها، فضل خداست نه طلب ما، پس باید سپاسگذار باشیم، تحریم کردن و حرام شدن حلال‌های الهی، نوعی ناسپاسی از پروردگار با عظمت است.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

و در هیچ کار (و حالی) نباشی، (تو ای انسان) و هیچ بخشی از قرآن را تلاوت نمی‌کنی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهی، مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد می‌شوید، و به اندازه ذره ای در زمین و آسمان از پروردگارت پنهان نمی‌ماند، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگتر از آن مگر اینکه (همه آنها) در کتابی روشن (لوح محفوظ، ثبت) است. (۶۱)

تفسیر:

«وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ»: خطاب به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است؛ یعنی در هر کاری دخالت کنی و هر عملی را انجام دهی، «وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ»: و هر چه از کتاب خدا را بخوانی، «وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ» و شما ای انسان! هر عملی را که انجام دهید، خیر باشد یا شر، «إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ»: وقتی شما سرگرم آن هستید و به آن مشغولید ما ناظر و مراقب هستیم و اعمال شما را ثبت می‌کنیم.

«وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ»: از پروردگارت چیزی مخفی و پنهان نمی‌شود، «مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»: به اندازه‌ی یک ذره یا یک مورچه‌ی کوچک در تمام کائنات و در میان همه‌ی موجودات، «وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (61)»: نه کوچکتر از اتم و نه بزرگتر از آن، مگر این که برای ما و نزد ما معلوم و مسجل است و در لوح محفوظ ثبت است.

مفسر امام طبری در تفسیر خویش می‌نویسد: آیه خبر می‌دهد که کوچکترین چیز و کم وزن‌ترین موجود و بزرگتر از آن بر خدا پوشیده نیست. پس ای مردم! عملتان در جهت کسب رضایت خدا باشد، و بدانید ما آن را حساب کرده و بر مبنای آن برایتان جزا تعیین می‌کنیم. (تفسیر طبری ۱۱/۱۳۰).

همچنان شیخ عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر آیه مبارکه در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: «و نمی‌باشی» ای پیامبر صلی الله علیه و سلم «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، «و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امتت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندنت دانسته شود «و شما هیچ عملی نمی‌کنید» خطاب برای رسول الله صلی الله علیه و سلم و امت ایشان است «مگر اینکه ما بر شما گواهییم» شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم «آنگاه که بدان مبادرت می‌ورزید» به گفتار و کردار «و هم وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» «ذره»: موریانه

سرخ رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچکتر از آن» یعنی: کوچکتر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) «ونه بزرگتر» از آن «چیزی نیست، مگر اینکه» آن چیز نزد خدا «در کتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می‌ماند؟!.

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می‌پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارنده چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

آگاه باشید! یقیناً بر دوستان الله (مردمانی که اعمال نیک انجام می‌دهند) هیچ ترسی نیست و (در روز قیامت) آنها غمگین نمی‌شوند. (۶۲)

تفسیر:

در این آیه مبارکه خصوصیات اولیای الله را بازگو نموده و می‌فرماید شعار آنان این است که «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا...» (انسان، 10) و نتیجه‌ی این خوف، تقواست و ثمره‌ی تقوا: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ» (انبیاء، 103): طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: این عدم خوفِ اولیای الله، هم در دنیاست و هم در آخرت.

«لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ»: آگاه باشید و بدانید ای انسان! بر اولیای الله دستداران خدا نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا): نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از از خوف و ترس آن روز در امان باشند.

نه به ایشان آزاری میرسد، و نه بر آنچه از بهره‌های دنیا از دست داده‌اند محزون میشوند؛ زیرا حق تعالی سعادت و رضای همراه با نعمت‌های پایدار و پاداش عظیم را برای شان تضمین نموده است. پس کسی که خواستار زندگی پاکیزه، رستگاری ابدی و پیروزی همیشگی است باید به طاعت الله متعال و تمسک به راه و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم چنگ بزند؛ زیرا دوستی و ولایت الله متعال آینه‌دار کمال عزت، تمام فلاح و سعادت، نهایت فوز و منت‌های رشد و سلامت است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

(این دوستان الله) کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و از الله می‌ترسند و تقوی پیشه کرده‌اند. (۶۳)

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (63): این اولیای الهی؛ کسانی‌اند که الله متعال به حیث پروردگار، معبود و مقصود خویش ایمان آورده، بناءً به او امرش عمل کرده، از نواهیش اجتناب ورزیده، پیامبرش را تصدیق نموده و او را در تمام امور خویش پیشوا و نمونه قرار داده‌اند. اینان از حق تعالی در تمام امور خود پروا داشته‌اند؛ زیرا هدف از عمل شان در گستره طاعت، فقط طلب رضای الهی و منظورشان از ترک معصیت، ترس از عذابش بوده است.

و در حدیث آمده است: خداوند بندگانی دارد که نه پیامبرند و نه شهید، در روز قیامت پیامبران و شهدا به منزلت آنها در نزد خدا رشک می‌برند. به پیامبر گفتند: به ما بگو: آنها

چه کسانی هستند؟ تا ما هم محبت آنها را داشته باشیم. فرمود: آنها جمعی هستند که به خاطر جلب رضایت خدا افرادی را دوست دارند که از خویشاوندان آنها نیستند و در این راستا امید دریافت مالی هم ندارند. به خدا قسم سیمای آنان پرفروغ است و بر منبرها و سکوه‌های نورین قرار دارند، موقعی که مردم در هراسند آنها بیمی ندارند، و زمانی که مردم غمگین و محزونند، آنها غمی ندارند. آنگاه چنین خواند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ...» (تفسیر طبری ۱۳۲/۱۱).

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا نَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾

آنان را در زندگی دنیا و آخرت مزده و بشارت است، وعده های الهی تخلف ناپذیر است، و این رستگاری بزرگی است. (۶۴)

تفسیر:

«لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»: چیزی دارند که در دو دنیا آنها را شاد میگرداند؛ چون ملائکه در حال احتضار بشارت رضایت الله متعال را به آنها میدهند و مزده می دهند که در آخرت باغ های پر نعمت و کامیابی عظیم دارند. (بعضی از مفسرین می گویند: بشارت دنیوی آنان همان «روایای صالحه» است که مؤمن آن را می بیند. همچنان که این مسأله در حدیثی که حاکم آن را روایت کرده وارد شده است. طبری میگوید: بشارت به دو صورت حاصل می شود؛ یکی از طریق «روایای صالحه» و دومی از طریق فرشتگان به هنگام قبض روح).

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: برای این اولیای مخلص و ارسته راستگو، از جانب الله متعال در زندگی دنیا بشارتی است بزرگ بدان چه حق تعالی از سعادت و زندگی پاکیزه، امنیت، رضا و مقبولیت، خوشنامی و آراستگی احوال، سامان یابی امور، ثبات، نظم و صلاح برای شان میسر و آماده ساخته است. و برای شان در آخرت نیز بشارتی است بزرگ؛ با غفران ذنوب، پوشاندن عیوب و همجواری ذات علام الغیوب در بهشت های پر ناز و نعمت، در جایگاهی فاخر و بلند و در رستگاری عظیم. این وعده ای است تغییر ناپذیر از سوی حق تعالی که هرگز دگرگون نمی شود. به راستی دستاورد شان که رسیدن به بزرگترین پیروزی در ستیغ آمان ها و بر بام بلند آرزوهاست؛ دستاوردی است عظیم؛ زیرا نجات از هر امر ناخوش آیند و رسیدن به هر امر دوست داشتنی، کمال مطلوب و کامیابی بزرگ برای هر انسان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (65 الی 70) در مورد اینکه عزت و قدرت و برتری، از آن الله متعال است؛ همچنان اهمیت شب و روز، و اینکه الله فرزندی ندارد، بحث بعمل می آورد.

وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

و گفتار [بی اساس و تبلیغات ناروای] مخالفان، تو را غمگین نکند؛ زیرا همه عزت و توانمندی کاملاً برای الله است؛ و او شنوای داناست. (۶۵)

تفسیر:

کفار به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت شاعر، کاهن، ساحر و مجنون میدادند، علاوه بر اینها، گاهی می گفتند: او بر ما امتیازی ندارد، بلکه انسانی مثل ماست. «إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا» (ابراهیم، 10)؛ گاهی می گفتند: حرف های او را گروهی ساخته و پرداخته و به او

القا می‌کنند. «أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان، 4):، گاهی می‌گفتند: ما نیز اگر بخواهیم مثل قرآن را می‌آوریم. «أَلَوْ نَشَاءُ لَفَلَنَّا مِثْلَ هَذَا» (انفال، 31): و گاهی می‌گفتند: حرف‌های او داستان‌های پیشینیان است. «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (نحل، 24) و در باره‌ی پیروان او نیز می‌گفتند: آنان افراد فرومایه‌ای هستند. «مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا» (هود، 27). ولی اراده‌ی پروردگار با عظمت بر این است که در برابر آن همه تحقیرها، توهین‌ها و تمسخرها، پیامبر و مؤمنان عزیز باشند.

«عِزَّتْ»: به معنای نفوذ ناپذیری است. هم خداوند چنین است، هم پیامبر، هم مؤمنان، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ 8» (سوره منافقون) و هم مکتب. «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» (فصلت، 41). خداوند متعال می‌فرماید: هدف تبلیغات دشمن، تحقیر دین و اُمت اسلامی است، ولی خداوند پیامبر را دلداری داده و کفار را به این هدف نمیرساند. طوریکه می‌فرماید: «وَلَا يَخْزُوكَ قَوْلُهُمْ» ای محمد! از این که آنان تورا تکذیب میکنند و می‌گویند: توفرساده‌ی خدا نیستی، و سخنی می‌گویند که متضمن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست، افسرده و غمگین مشو!

از فحوی آیه مبارکه می‌آموزیم که: مؤمن نباید تحت تأثیر تبلیغات مسموم و تمسخر آمیز کفار و دشمنان اسلام قرار گیرد و احساس ضعف را بخود راه دهد.

در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال پشتیبان اولیای خویش است و پیروزی مکتب و پیامبران را تضمین کرده است. طوریکه در (آیه 21 / سوره مجادله) می‌خوانیم: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ 21»: (خداوند حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) چیره خواهیم شد. همانا خداوند قدرتمند شکست ناپذیر است.) بناءً باید گفت که: عزت، به دست الله است و این عزت با گفته‌ها و تبلیغات مسموم آمیز این و آن از بین نمی‌رود و نمی‌شکند.

طوریکه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (65): زیرا الله سبحان و تعالی هم در الوهیت و هم در ربوبیت یگانه است، (او را است) کمال مطلق، نیروی غالب، غنای تام و تمام، قدرت برتر و خلل ناپذیر، حکمت بالغه و رحمت واسعه و او شنوای هر سخن و دانا به هر عمل است.

سخنان بندگانش را می‌شنود و به احوال‌شان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

آگاه باشید! یقیناً هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است در سيطره مالکیت و فرمانروایی الله است؛ و کسانی که به جای الله معبودانی را می‌پرستند، از حق پیروی نمی‌کنند؛ آنان [در این پرستش] فقط از گمان و ظن پیروی می‌کنند، و کارشان جز تخمین و دروغ نیست. (۶۶)

تفسیر:

نباید فراموش کنیم که: همه ملک خدای اند، چگونه مملوک را شریک مالک قرار می‌دهید؟ طوریکه می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ» آگاه باشید که تمام ساکنین آسمان‌ها و زمین اعم از فرشتگان، جن، انس، حیوان، نبات و جماد همه خلق الله متعال، ملک وی و تحت تصرف و تدبیرش هستند و کسی از دایره ملک وی خارج نیست.

«وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ»: آن مشرکان درحقیقت معبودانی غیر از خدا را شریک خدا نمیدانند بلکه گمان میبرند آنها برایشان شفاعت کرده یا برای آنان سودی دارند در صورتی که برای آنان زیان و سودی ندارند.

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»: مشرکان منطق و پایگاه علمی ندارند. فقط از گمان باطل خود پیروی می‌کنند.

«وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (66)»: «وآنان جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای الله سبحان و تعالی فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیه‌ای باطل و دروغی محض است. مشرکان از خیالات و اوهام خود پیروی می‌کنند، نه از شرکای الهی، چون خداوند شریک ندارد. پس آنان دروغ می‌گویند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٧﴾

اوست آن ذاتی که برای شما شب را آفریده تا در آن آرام گیرید و روز را روشن [گردانید] بی گمان در این [امر] برای مردمی که می‌شنوند (کلام الله را) دلائل واضح است. (۶۷)

درآیه‌ی قبل اشاره به مالکیت خداوند و در این آیه مبارکه به تدبیر حکیمانه‌ی او در نظام هستی اشاره بعمل آمده است: طوریکه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ» یادآوری قدرت کامل الله متعال است؛ یعنی ای انسان! تنها الله متعال است که شب را برای تان آفرید و آن را بستری آماده برای استراحت، خواب خوش و آرام بخشان از رنج کسب و کار روزانه و مشغله روزگار، و رهایی از خستگی و سختی حاصل از طلب معاش قرار داده است.

پیدایش شب و روز، با تدبیر و با هدف بهره‌گیری انسان و حکیمانه برنامهریزی شده است. درقرآن آرامش روحی، با عناوینی همچون: تلاوت قرآن، تهجد، تسبیح الهی، قنوت، سجود و شب زنده داری مطرح شده است، (سوره های: آل عمران، 113؛ اسراء، 79؛ طه، 130؛ زمر، 9 و مزمل، 2). اما آرامش جسمی، با خواب و استراحت است.

«وَاللَّهَارَ مُبْصِرًا»: «و روز را روشن» و روشنگر «گردانید» که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت میشوند و در نتیجه، انسان‌ها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (67)»: همانا در نشانه‌ی روز و شب و آنچه که در آن از شگفتی‌های قدرت و کمال حکمت وجود دارد، دلایلی است روشن و برهان‌هایی است آشکار بر اینکه تنها خداوند متعال مستحق پرستش می‌باشد. و کسانی که حجت‌ها را به گوش جان می‌شنوند و در آن اندیشیده و به مقتضای آنکه عبودیت خالصانه برای خدای یکتا و یگانه است عمل می‌کنند، همانان‌اند که از این نشانه‌ها بهره می‌برند و بس.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

[مشرکان بر پایه گمان واهی خود] گفتند: خدا برای خود فرزندی گرفته است!! (پس فرزند الله را عبادت باید کرد) او پاک و منزّه است و او (از هر مخلوقی) بی‌نیاز است. هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ نزد شما بر این ادعا

[ی پوچ] هیچ دلیل و برهانی نیست، آیا چیزی را از روی جهل و نادانی به خدا نسبت می دهید؟! (۶۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَدًا»: فرزند. فرزندان. این کلمه هم برای مفرد و هم برای جمع مورد استعمال قرار میگیرد. هدف از آن ملائیکه به گفته کافران (نحل / 57) و عیسی و عَزِیر به گفته مسیحیان و یهودیان است (توبه/30). (تفسیر نوردکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«قَالُوا اِتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»: یهود و نصاری به خدا فرزند نسبت می دهند. (آنها چه احمقند! چیزی را به الله نسبت میدهند که راهبان را از آن منزّه می دارند و گمان میکنند مقدس هستند و ازدواج نمیکنند) و میگویند: عزیر پسر الله است یعنی یهود «عزیر» را پسر الله می داند و مسیحیان «عیسی» را فرزند الله دادند. و طوریکه در فوق یادآور شدیم؛ کفار مکه می گفتند: فرشته‌ها دختران الله می باشند.

«سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ»: خدای سبحان از این افتراها برتر، پاک و منزّه است؛ بناءً نه به همسری نیاز دارد، نه به فرزندی و نه به منفعت کسی. او از ما سوای خود بی نیاز است حال آنکه ماسوایش همه به وی محتاج اند.

الله متعال، نه از تنهایی وحشت دارد تا فرزندی برای انس بگیرد، نه وارثی می خواهد تا فرزندی بگیرد، نه محتاج به مددکار دارد تا معاون بگیرد و نه برای بقای نوع، نیاز به فرزند دارد.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: تمام موجودات آسمانها و زمین و ملک او میباشند. «إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا»: «شما را بر این ادعا» که الله متعال دارای فرزند است «هیچ حجتی نیست» و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید.

«أَنْتُمْ لَوْ عَلَى اللَّهِ مَا لَأَتَّعَمُونَ (68)»: «آیا چیزی را که نمی دانید» بی پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا افترا می بندید؟» و با نسبت دادن شریک و اولاد به او دروغ می گوید؟ بدین ترتیب به سبب جهل و نادانیشان آنها را توبیخ کرده است.

یادداشت:

عزیر یا به زبان عبری عزرا همان شخصی است که دین یهود را تجدید نمود و تورات را بعد از آن که در واقعه بخت النصر پادشاه بابل و تسخیر بلاد یهود و ویران نمودن معبد و سوزاندن کتاب های ایشان به کلی از بین رفت دوباره آن را به صورت کتابی به رشته تحریر درآورد.

فَلْإِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

بگو: یقیناً کسانی که بر الله دروغ می بندند، یقیناً کامیاب نمی شوند. (۶۹)

تفسیر:

بگو ای پیامبر! در حقیقت کسانی که با گرفتن شریک یا نسبت دادن فرزند و همسر به خدای سبحان بر وی ادعایی دروغین می بندند، آنها هرگز از عذابش نجاتی نداشته و به رضایش دست نمی یابند. بنابر این نه به مطلوب میرسند و نه از ترس و هراس ایمن اند.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُنْفِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾
در دنیا [متاعی آنان از دروغ بستن] متاعی [اندک] است؛ آنگاه بازگشتشان به سوی ماست؛ باز عذاب سخت را به سبب کفری که می ورزیدند به آنها می چشانیم. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«متاع» و «متع»، به بهره گیری کوتاه مدت گفته میشود. از آنجا که بهره گیری انسان از دنیا و نعمت‌های آن کوتاه است، لذا قرآن در مورد امور دنیوی تعبیر «متاع» را به کار برده است.

تفسیر:

«متاع في الدنيا، نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ»: کامیابی موقت اگر عذاب دائمی در پی داشته باشد، بی‌ارزش است.

«متاع في الدنيا»: بی‌گمان این گروه کافر در این زندگی دنیا و در مدت حیات از متاعی زودگذر همانند بهره‌مندی چهارپایان بهره‌مند می‌شوند؛ زیرا کسی که بی‌ایمان زندگی کند بی‌شک شبیه حیوان است، «ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ» سپس برای محاسبه و مجازات پیش ما بر خواهند گشت.

«ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (70)»: «سپس بازگشت‌شان به سوی ماست» با مرگ «آنگاه به سزای آنکه کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم» یعنی: افتراءکنندگان را به سبب کفرشان که علی‌چون دروغ بستن برخدای سبحان در پشت سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب میکنیم.

خواننده محترم!

سؤال اگر افتراءکنندگان رستگار نمی‌شوند، پس چرا در زندگی مادی آنان را در رفاه بیشتری می‌بینیم؟

جواب: همین است که: این رفاه و کامیابی‌شان در دنیا موقتی است، «متاع في الدنيا» ولی سزا و مجازات اصلی‌شان در آخرت و زمانی است که به سوی الله متعال بازگردند. دروس حاصله از آیات (68 الی 70):

در آیات متبرکه (68 الی 70) به دو امر مهم اشاره بعمل آمده است:

- 1- دلایل بطلان سخن مشرکان و یهودیان و ترسایان که گویند: خدا برای خود فرزند برگزیده است، (مریم آیات 88 الی 95).
- 2- این دروغ پردازی و نسبت ناروا، شایان‌شان پروردگار نیست. آن دلایل، عبارتند از:

- 1- پاک و مقدس بودن ذات آفریدگار از داشتن زن و فرزند و شریک و همتا. [سوره‌ی توحید]. راستی را، این دروغ بافیها بسیار ابلهانه و جاهلانه است.
- 2- خداوند از همه کس و همه چیز بی‌نیاز است و ماسوی، نیازمند اویند.
- 3- تمام هستی ملک و پدیده‌ی اوست. پس چگونه ممکن است از پدیده‌ی خود فرزند برگزیند و این فرزند چه سودی به او میرساند، حال آن که بقای همه‌ی موجودات به ذات او بستگی دارد.
- 4- هیچ‌گونه دلیل بر درستی گفتار خود ندارند و این ادعای بی‌دلیل، بی‌پایه و بنیان است.
- 5- چیزهای بی‌اساس را برای اثبات نسبت دادن فرزند به الله به هم بافیده اند در صورتی که وجود فرزند مقتضی هم‌جنس و همانند بودن است و خدا نیز از این صفت منه است و همانند و همتا ندارد.

باور داشتن به اینکه الله متعال، فرزند دارد، باوری ابلهانه و احمقانه و دلیلش کوتاه بینی در جهان بینی است. آن کس که چنین فکر میکند به قانون زاد و ولد توجه ندارد. زاد و ولد انسان برای تکمیل نسبی نقص انسانی است که الله متعال چنین نقصی ندارد. انسان می میرد و فرزند، سلاله ی او را تداوم می بخشد. انسان پیر و کهنسال و ناتوان می گردد، فرزند، نیرویی است جوان و جای او را پر می کند.

انسان در زندگی به یار و پشتیبان نیازمند است که فرزند در این شرایط مددکار اوست. و..؛ اما ذات پاک پروردگار از همه ی اینها بری و بی نیاز است. پس وجود فرزند برای خدا منتفی است؛ چون به چیزی نیازمند نیست.

خوانندگان محترم!

پس از بیان دلایل توحید و بی همتایی خدا، رسالت و نبوت و معاد، پاداش روز قیامت و دروغ شمردن شبیه های مشرکان و دشمنی آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم که در آیات متذکر بیان یافت. اینک در آیات (71 الی 74) این سوره به قصه ی برخی از پیامبران اشاره بعمل آمده است، تا موجب دلداری و تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم گردیده و در نتیجه مشکلات و سختی ها و ناملایماتی که برایش پیش می آید آسان و قابل تحمل شود. و از جانب دیگر اعمال و کردار ناپسند پیشینیان، گوشزدی برای مشرکان باشد و از فرجام بد دروغ پردازان آگاه شوند.

داستان و قصه های پیامبران روایت شده در این سوره:

- 1 - قصه ی حضرت نوح علیه السلام و قومش.
 - 2 - قصه ی حضرت موسی علیه السلام و هارون و فرعون.
 - 3 - قصه ی حضرت یونس علیه السلام و قومش.
- باید گفت که در هر یک از این قصه ها برای اشخاصیکه عبرت بگیرند، پند و اندرز نهفته است و برای کسانی که متذکر شوند، تذکر و یادآوری وجود دارد.

وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾

قصه و داستان [پر فایده و عبرت آموز] نوح را برای آنان بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر اقامت طولانی من میان شما و پند و اندرز من به وسیله آیات الله، بر شما سخت و دشوار است [از هیچ کاری بر ضد من کوتاهی نکنید] من بر الله توکل کردم، لذا شما تصمیم قاطع بگیرید همراهی شریکان خویش، باز کارتان بر شما پوشیده نباشد. باز آنچه را که می خواهید در حق من انجام دهید، دریغ نکنید و مرا مهلت ندهید. (۷۱)

تفسیر:

باید گفت که: مطلع ساختن مردم از اخبار مهم و مفید گذشته و تاریخ و فلسفه ی آن، از وظایف رهبران الهی است.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ» ای محمد! خبر نوح علیه السلام و قوم تکذیب کننده اش را بر کافران بخوان؛ تا معلوم گردد که رستگاری حقیقی نصیب مکذبان و مفتریان نیست. تبختر و تابش آنها روزی چند بیش نمی باشد؛ عاقبت به هلاک جاوید منته میشوند. مگیا از شنیدن داستان نوح (ع) عبرت گیرند، و بدانند اگر از دشمنی و تکذیب

خاتم الانبیاء - صلی الله علیه وسلم - و از شرک خود باز نمی آیند، سرانجام آنها مانند مکذبان قوم نوح خواهد بود!

«إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ: روزی که به قوم منکر و معاند خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در میان شما «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی «بر شما سخت و گران آمده است».

ملاحظه می شود که انبیاء از مردم و با مردم بودند و حتی تا آخرین لحظه با مخالفان خود برخورد عاطفی داشتند.

«مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ»: ماندن و توقف طولانی من و این که شما را به وسیله آیات خدا می ترسانم و برحذر می دارم، و تصمیم به قتل و اخراج من گرفته اید. «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ» من «بر خدا توکل کرده ام» بنابر این، روش شما را جز با توکل بر الله متعال، به شیوه دیگری جواب نداده و بی باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می دهم.

«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ»: تصمیم خود را بگیرید و شرکای خود را به طلبید، و برای نبرنگ زدن به من هر تدبیری را که می خواهید بیندیشید.

انبیاء علیه السلام با توکل به الله، قدرت های مخالف را تحقیر و به مؤمنان شجاعت می دادند و همه قدرت ها را پوچ می شمردند.

«ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً»: «باز کارتان بر شما پوشیده نباشد» یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می گیرید، به طور آشکار و عریان بگیرید.

«ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونَ(71)»: تاریخ ادیان به اثبات رسانیده است که: انبیاء علیهم السلام از شهادت ترسی نداشتند، طوری که نوح علیه السلام، با تمام قوت اعلان داشتند؛ هر کاری که در مورد من می خواهید انجام دهید دریغ نورزید «و مهلتم ندهید» بلکه در کارتان تعجیل هم کنید و آنچه می خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می دانم که از دست شما هیچ کاری هم آمدنی نیست.

این سخن نوح علیه السلام، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی را به نصرت پروردگارش و اهمیت ندادن و بی پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

ابو سعود گفته است: از این رو آنان را چنین مخاطب قرار داده است تا عدم مبالات خود را نشان دهد و اطمینان خود را به وعده و حمایت خدا بنمایاند.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾

اگر [از قبول دعوت] روی بگردانید [خود زیان کرده اید] من از شما [در برابر ابلاغ رسالت] مزدی نمی خواهم؛ مزد من فقط بر عهده الله است و مأمورم که از تسلیم شدگان [در برابر فرمان های حق] باشم. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسْلِمِينَ»: مطیعان و فرمانبرداران. تسلیم کنندگان خود به الله متعال.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: نگرانی ها اغلب یا به خاطر جان است، و یا هم به خاطر مال و اولاد. در آیه قبلی، بیم و خوف نداشتن پیامبران از توطئه دشمنان در مورد جان خود مطرح شد، و در این آیه مبارکه بی توقعی آنان نسبت به مال و پاداش از سوی مردم

است. طوریکه میفرماید: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ»: اگر از پندها، موعظه‌ها و نصایح من روگردان شوید، به این علت نیست که من از شما پاداشی خواسته و شما امتناع ورزیده باشید، بلکه ناشی از شقاوت و گمراهی خودتان می‌باشد. باید گفت: انبیاء هیچگونه اجرت از مردم نمی‌خواستند، نه مال، نه خدمات و امثال آن. «إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ»: پاداش من جز بر عهده الله متعال است و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، فرق نمیکند که ایمان آورید و چه روی گردانید درمقابل تبلیغ رسالت جز از خدا ثواب و پاداشی نمی‌جویم، و نصیحتم فقط به خاطر رضایت خدا بوده؛ نه به خاطر غرضی از اغراض دنیا. «وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (72)»: «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همه انبیای علیهم السلام است، هر چند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.

بناءً باید گفت: کسیکه می‌خواهد مردم را به تسلیم الله متعال وادارد باید خودش تسلیم باشد. **فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ (٧٣)**

اما آنها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند [از آن توفان مُهلک] نجات دادیم، آنها را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم پس بین عاقبت کار آنها که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود؟! (٧٣) تفسیر:

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مطابق روایات تاریخی می‌نویسند که یاران نوح علیه السلام به هشتاد نفر می‌رسیدند و تعداد کافران بینهایت زیاد بودند، اما به امداد و استعانت الهی، کافران نابود و مؤمنان وارث زمین گشتند.

همچنان در این آیه مبارکه، به فرجام نیک مؤمنان و هلاکت مخالفان دعوت انبیاء اشاره بعمل آمده می‌فرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ»: پس قوم نوح رسالتش را تکذیب کرده، یعنی: قوم نوح علیهم السلام به تکذیب خود استمرار از فرمانش سرپیچیدند. سر انجام الله متعال او و مؤمنان همراهش را در کشتی از طوفان نجات داد و تکذیب پیشگان را به وسیله طوفان غرق ساخت. ملاحظه نمودیم که در نهایت امر، پیروزی با اهل ایمان است و رسوایی با اهل کفر و شرک.

قابل یادآوری است که: تنها ایمان کافی نیست، بلکه در جنب ایمان همراهی و همگامی با رهبران الهی لازم است تا به نجات برسیم. طوریکه ملاحظه می‌داریم که در آیه مبارکه «مَنْ مَعَهُ» به جای «آمَنُوا بِهِ» آمده است.

«وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ»: مؤمنان پیرو او را در زمین مستقر کرده و آنان را جانشین غرق شدگان قرار دادیم.

«وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: از سنت‌های الهی، همین است که در ابتدا مُهلت می‌دهد و سپس قهر و غضب بر عاصیان است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند، مخالف و دشمن با نوح علیهم السلام آنان را به وسیله توفان غرق کردیم. به یاد داشته باشید: نتیجه‌ی اصرار بر کفر و بیراهه رفتن، همانا هلاکت است.

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (73)»: پس ای محمد! بنگر سرانجام آنان که پیامبران خود را تکذیب کردند چگونه شد؟ یعنی: پایان کارشان چه عبرت انگیز بود؟ وما با دروغ پردازان حضرات پیامبران، این چنین می‌کنیم. منظور تسلی خاطر پیامبر و برحذر داشتن کفار مکه است از این که مبادا بلایی به سر آنها بیاید که به سرپیشینیان آمد. تاریخ مفید و سازنده آن است که به طرفداران حق دلگرم می‌دهد و پیروان باطل را مورد تهدید قرار دهد.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (74)

سپس بعد از نوح، پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم، پس به آنها دلایل واضح آوردند، اما ایشان هرگز آماده آن نبودند که به آنچه که قبلاً تکذیب نموده بودند، ایمان بیاورند. این طور ما بر دل‌های متجاوزان مهر [بدبختی] می‌زنیم. (74)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَسُولًا»: پیغمبران فراوان و بزرگواری. تنوین آن برای تکثیر و تفخیم است.

«كَذَلِكَ»: بدین شیوه. از این راه. یعنی: تجاوزهای پیاپی به حریم احکام الهی و حق و حقیقت، کم‌کم قوه تشخیص را از متجاوزان می‌گیرد و کارشان به جایی میرسد که سرکشی و بغاوت و عصیانگری برای ایشان طبیعت ثانوی میشود، به گونه‌ای که دیگر در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی‌شوند. این است که سرانجام مهر باطل می‌خورند.

تفسیر:

فرستادن پیاپی پیامبران، يك سنت الهی بوده است طوری که می‌فرماید: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ»: سپس خداوند متعال بعد از نوح علیهم السلام پیامبران دیگری را مانند هود و صالح و لوط و ابراهیم و شعیب به سوی قومش فرستاد.

«فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: آن پیامبران از سوی پروردگار با عظمت باحجت‌های روشنی (معجزات واضح که همه‌ی پیامبران دارای معجزه بودند) را آوردند.

«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»: «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. انسان آزاد است، با دیدن معجزه و شنیدن قهر الهی، باز هم نافرمانی می‌کند.

مفسر تفسیر أنوار القرآن می‌نویسد: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح علیه السلام قبلاً آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند.

«كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (74)»: واقعیت امر اینست کسانی که: با دیدن این همه معجزات، ایمان نمی‌آورند، متجاوزند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: بدین ترتیب بر قلوب آنهایی که به کفر و تکذیب و لجبازی ادامه داده و از حد تجاوز می‌کنند، مهر می‌زنیم. و از اینکه قلب‌های شان پذیرای ایمان نمی‌شود. بنابر این، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

پس همانطوریکه الله متعال بر قلب‌های تکذیب‌پیشگان امت‌های سابق مهر نهاد، همچنان بر دل‌های تکذیب‌پیشگان بعدی، یعنی کسانی که محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کرده و دعوتش را اجابت نگفتند، مهر می‌گذارد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (75 الی 93) مطالب و موضوعات ذیل به بیان گرفته شده است:

- 1 - قصه ی موسی با فرعون.
- 2 - فرعون، ساحران را برای ابطال دعوت موسی به کمک می خواند.
- 3 - ایمان آوردن جمعی از بنی اسرائیل.
- 4 - موسی، فرعون و اشراف را به سوی خدا دعوت می کند.
- 5 - غرق گشتن فرعون و لشکریانش و نجات بنی اسرائیل.

قصه ای موسی علیه السلام:

دومین قصه و داستان این سوره داستان موسی علیهم السلام به بیان گرفته شده است: قبل از همه باید گفت که: حضرت موسی علیه السلام سومین پیامبر الو العزام است که دارای شریعت مستقل و کتاب بود. او از نسل یعقوب و قوم بنی اسرائیل بود. نام مبارکش در قرآن عظیم الشان، 136 مرتبه تذکر رفته است و بصورت کل زندگی نامه و دعوت حضرت موسی در 36 سوره قرآن و در قالب حدود 420 آیه به بیان گرفته شده است. این مطلب نشان می دهد، که قرآن به عنوان کتاب کامل دعوت و انسان سازی و جامعه سازی به زندگی حضرت موسی توجه زیادی داشته است.

همچنان باید گفت که: قرآن برای آسان شدن فهم معارف سنگین، از مثل و قصه استفاده کرده است و قصه های حقیقی را به صورت گزینشی و با بهترین شیوه ها، با هدف اصلی درس و عبرت آموزی بیان کرده است؛ و هر قصه ای را که درس و عبرت بیشتری دارد، تکرار کرده است؛ از این رو قصه های حضرت موسی علیه السلام بیشتر تکرار یافته است.

قصه و داستان موسی و فرعون، داستان یک شخص عادی با پادشاهی ظالم نیست و نه تنها داستان پیغمبری بزرگوار با پادشاهی جبار نیست بلکه داستانی است که نمونه آن در هر زمان و مکانی تکرار می یابد، داستانی که یک واقع درآور را به تصویر می کشد. داستانی است که مبارزه ی بی امان بین حق و باطل، جنگ بین سربازان خدا و شیطان را به تصویر می کشد. جنگی که از ابتدای پیدایش هستی تا به امروز بین دشمنان و دوستان خدا جریان داشته و دارد. از روزی که دعوتگران و مصلحان، انبیاء و رسولان پا به عرصه ی حیات نهاده اند، وجود داشته و دارد.

حضرت موسی و فرعون، در دو طرف نقیض همدیگر قرار داشتند؛ یکی حق محض، و دیگری باطل محض بود؛ موسی علیه السلام دارای مقام «کلیم اللهی» بود اما فرعون در نهایت کفر بود و «أنا ربکم الاعلی»: سر می داد؛ در حالیکه کفار عصر سایر پیامبران، در گردن کشی، مثل او نبودند، ولی پیروزی نهایی از آن موسی علیهم السلام شد که تکرار آن درس صبر برای مؤمنان، و عبرت برای کافران است.

حضرت موسی علیه السلام در زمان طاغوت بزرگ، دشمن خدا (فرعون) که در طغیان و جبروت مشهور جهان بود، تا آنجا که خود را خدا می دانست و با او به نزاع برمی خاست و ادعای ربوبیت می کرد و می پنداشت خدا و معبود است بدنیا آمد، این طاغی سرکش (ولید پسر مَصْعَب) ملقب به فرعون بود لقب تمامی پادشاهان مصر فرعون بود. طوری که پادشاهان ایران ملقب به کسری بودند و لقب پادشاهان رومی قیصر بود.

فرعون بعد از مرگ برادرش (قابوس) (که حضرت یوسف علیهم السلام او را به توحید فراخواند اما نپذیرفت) به پادشاهی رسید حضرت یوسف در زمان قابوس وفات یافت. دوران پادشاهی قابوس دوران طولانی بود که در نهایت به هلاکت رسید و بعد از آن برادرش فرعون به پادشاهی رسید، او از برادرش خشن‌تر بود و بنی اسرائیل را مورد انواع شکنجه و عذاب قرار داد خیلی کافر و فاجر بود، بنی اسرائیل در دوران حاکمیت او بر دین پدران خود (یعنی دین ابراهیم) بودند فرعون آنها را مورد تاخت و تاز و انواع عذاب قرار داد.

فرعون بیش از 400 سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آن‌ها را مورد انواع عذاب و تاخت و تاز قرار داد، به خدمت و تمسخر و تحقیرشان می‌گرفت.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَا فَاَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾

آنگاه پس از آنان موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم، پس آنان تکبر ورزیدند و آنان گروهی گنهکار بودند. (٧٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ملاً»: چهره‌های چشم پر کن مثل قصرنشینان و درباریان است که اطرافیان فرعون محسوب می شدند. فرعون جامعه را به دو بخش تقسیم نموده بود قصر نشینان که همانا قبطی ها بودند و محرومین سبطی، تقسیم کرده بود و یک گروه را به بردگی کشیده بود و گروه دیگر کاخ نشینان بودند. «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ» (قصص، 4).

تفسیر:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ»: «سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از اُمتهایشان «موسی و برادرش علیهم السلام را با آیات خویش به سوی فرعون و سران و اشراف قومش اعزام داشتیم. «بِآيَاتِنَا»: با دلایل و معجزات درخشان و روشن. آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که تفصیل آن در سوره الاسرا بعمل آمده است.

«فَاَسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ(75)»: از باور داشتن به آن تکبر و ابا کرده و مفسد شدند و به ارتکاب جرایم و گناهان کبیره عادت کردند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧٦﴾

پس هنگامی که حق از نزد ما به سویشان آمد، گفتند: مسلماً این جادویی است آشکار. (٧٦).

تفسیر:

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا»: پس چون موسی و هارون حقی را که راهنمای راستگویی‌شان بود آوردند، هدف از «الْحَقُّ»: همان معجزات حضرت موسی علیه السلام است، از قبیل: عصا و ید بیضاء.

از فحواى جمله «جاءَهُمُ الْحَقُّ» چنین فهم گرفته میشود که: مردم به سراغ حق کمتر میروند و یا هم اصلاً نمیروند، بناءً طرفداران حق باید به سراغ مردم بروند.

«قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ(76)» فرعون و قومش معجزات حضرت موسی را علیه السلام را تکذیب کردند و گفتند: قطعاً دلایل و معجزاتی که موسی آورده، سحری و افسونی است آشکار و روشن، که موسی خواست ما را مسحور کند. واقعیت امر اینست که: تهمت

جادوگری، بُرنده ترین، ساده ترین و شایع‌ترین تهمت‌ها به پیامبران علیهم السلام که در طول تاریخ بدان متهم شده اند. و سرچشمه‌ی تهمت، همانا روحیه‌ی سرکش انسانی است.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ ﴿٧٧﴾

موسی (در جواب) گفت: آیا وقتی حق به شما آمد، می‌گویید: (این جادو است؟ آیا این جادو است؟ حال آنکه جادو گران (در مقابل دین حق) کامیاب نمی‌شوند. (۷۷).

تفسیر:

«قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا»:

«أَتَقُولُونَ»: مقول قول محذوف است و تقدیر چنین است: «أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ سِحْرٌ، أَسِحْرٌ هَذَا». موسی از تکذیب‌شان به أدله قاطع تعجب کرد و گفت: چگونه به ستم و بُهتان ادعا می‌کنید که آنچه را از حق روشن و راستی آشکار آورده‌ام، سحری آشکار است؟ از عادت همیشگی دشمنان بود که، حق را سحر و پیامبران را ساحر معرفی می‌کردند.

و باید گفت: ساحر در نهایت امر به خاطر اغفال مردم و به کار بردن ابزار نامشروع و شهرت طلبی، رستگار نمی‌شود: طوری که میفرماید: «وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ (77)» اگر من ساحر می‌بودم هرگز نصرت نیافته و به مردم دست نمی‌یافتیم؛ زیرا کار ساحر بسیار زود برملا شده، دروغ و افترایش برهنه میشود و او رسوا و مفتضح می‌گردد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمْ أَلْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند: آیا به سوی ما آمده ای تا ما را از چیزهایی که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم باز داری؟ و می‌خواهید در این سرزمین بزرگی و ریاست برای شما دو نفر باشد؟ و ما به شما دو تن ایمان نمی‌آوریم. (۷۸)

تفسیر:

«قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»: فرعون و قومش به موسی گفتند! «آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم» منصرف نمایی «لِنُلْفِتَنَّا»: تا ما را منصرف کنی. آیا به میان ما آمده‌ای تا با دین جدید خود ساخته‌ای که از نزدت آورده‌ای، ما را از راه و روش پدران ما بر گردانی؟ ملاحظه می‌شود که: اساس حکومت فرعون، عقاید خرافی نیاکان مردم بود.

در ضمن قابل یادآوری است که: در بسیار از اوقات همین بهانه احترام به نیاکان و حفظ میراث‌های کهن آبابی و اجدادی بهانه ای برای مقاومت در برابر نهضت راستین انبیاء گردیده است. در حالیکه تقلید کورکورانه از آباء و اجداد، بدون منطق و دلیل باطل است. با تأسف تاریخ نشان داده است که: به نام حفظ میراث فرهنگی و تعصبات خانوادگی، هرکار غلطی را جایز و برحق شمرده اند.

«وَتَكُونُ لَكُمْ أَلْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ»: هدف تو و برادرت هارون اصلاح شیوه پرستش مردم نیست؛ بلکه شما آمده‌اید تا قدرت و منصب و جاه و ملک دنیوی را از آن خود سازید. چون طاغوت‌ها ریاست طلبند، تلاش‌های اصلاح‌گرانه‌ی مصلحان را هم به عنوان «ریاست طلبی» قلمداد می‌کنند.

«وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (78)»: بناءً ما آنچه را آورده‌اید تصدیق نکرده و به شما دو تن باور نداریم. البته این تهمتی است که هر طاغوتی به هر دعوتگری که دعوت اصلاحی‌اش را پیشکش نماید، عنوان می‌کند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ اِنَّتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾

و فرعون گفت: [برای در هم کوبیدن این دو نفر] هر جادوگر (ماهر، دانا و زبردستی) را نزد من آورید. (۷۹)

تفسیر :

بعد از اینکه فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی علیه السلام را دید، برای این که موضع خویش در قبال دعوت موسی علیه السلام را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: تمام ساحران ماهر و آگاه به فنون سحر را برایم احضار کنید. زیرا فرعون بر این باور بود که معجزات موسی علیه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغا سالاری، با پیام موسی علیه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی اثر کرد. هدف کلی فرعون همین بود که: می‌خواست به کمک جادوگران ماهر، حرکت الهی موسی علیه السلام را خنثی کند، او میخواست بایراه انداختن جار و جنجال و تبلیغات، جلوی حرکت انبیاء را بگیرند. چنان که میفرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُقْتُونَ ﴿٨٠﴾

هنگامیکه جادوگران (برای مقابله) آمدند موسی به آنها گفت آنچه (از وسایل سحر) می توانید (در میدان) بپردازید. (۸۰)

تفسیر :

پس چون جادوگران و ساحران فرعون (به میدان مبارزه) آمدند و مردم اجتماع کردند، موسی به ساحران فرعون گفت: ریسمان‌ها و عصاهای خود را بر زمین بیفکنید. پیامبران چون به هدف خود و امداد الهی اطمینان کامل داشتند، قاطعانه گفتند: «اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُقْتُونَ» آنچه (از وسایل سحر) می‌توانید (در میدان) بپردازید. طاغوت‌ها در بسیاری از اوقات دانشمندان و متخصصان را خریده و در راه اهداف خود از آنها استفاده می‌کنند. «جاء السحرة» طوریکه فرعون پلان داشت که به کمک جادوگران ماهر، حرکت الهی حضرت موسی علیه السلام را خنثی و زیر سؤال ببرد. جادوگران، وسایلی همچون طناب، چوب و... داشتند که با آغشتن آن به موادی خاص، در برابر آفتاب به حرکت در می‌آمدند.

مفسر «تفسیر أنوار القرآن» می نویسد: دلیل این که موسی علیه السلام آنها را به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمان‌های خود را در میدان واقعیت به مارها و اژدرهای حقیقی تبدیل کنند و چون این خیال افگنی هایشان را به میدان افکنند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمان‌هایشان، جادوی شان را محو و بی اثر می‌گرداند و بدین گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چرا که او عصایش را می‌افکند و پس از تبدیل آن به اژدرها، مجدداً آن را به حال اولش برمی‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، اما ریسمان‌ها و عصاهای ساحران ناپدید می‌شود، از آن رو که تخیل افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

پس هنگامی که (عصاها و ریسمان‌های خود را) انداختند، موسی گفت: آنچه را که شما آورده اید همه جادوست، مسلماً الله آن را به زودی باطل خواهد کرد، قطعاً خدا، کار مفسدان را [که برای تقویت طاغیان انجام می دهند] درست (و سودمند) نمی‌کند. (۸۱)

تفسیر :
«فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ»: چون آن ریسمان‌ها و عصاها را بر زمین انداختند موسی به آنان گفت: آنچه در میان انداخته‌اید چیزی جز سحر نیست، آنچه که تهمت‌ش رابه من می زنید. یعنی: آنچه را که بر زمین انداختند، باطل قلبی‌ای است که به وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افکنید، به‌خلاف آورده من که حق و واقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات الله متعال میباشد.

«إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ»: و یقیناً خداوند متعال آورده‌های شما را از بین خواهد برد و خدا آن را باطل و محو خواهد کرد و نادرستی آن را برای مردم برملا خواهد کرد. و مردم به حقیقت امر آن پی خواهند برد. در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، کار مؤمنان را اصلاح می‌کند: «وَأَصْلَحَ بِأَلْحَمِّ» (محمد، 2).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (81)» الله متعال عمل انسانی را که در تلاش فساد است اصلاح نمی‌کند.

قبل از همه باید گفت که: ساحر، مفسد است و سحر فساد. پس باید با آن مقابله کرد و حق تعالی کار کسانی را که در زمین به ویرانگری، گردنکشی و تجاوز کوشایند، به سامان نمی آورد بلکه نیرنگ شان را در گمراهی و عمل‌شان را به بی‌سرانجامی و تباهی کشانده و برای‌شان فاجعه بار می‌گرداند.

آنگاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

و الله حق را به وعده خویش تحقق می‌بخشد هر چند مجرمان اگراه داشته باشند. (۸۲)
تحقق بخشیدن و پیروز ساختن حق، از وعده‌ها و سنت‌های الهی است.

تفسیر :

طوری‌که می‌فرماید: «وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»: و الله متعال با کلمات تکوینی قدری، (فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمان‌ها و عصاهایشان را فرو بلعد) و همچنان با اوامر شرعی خود حق را نصرت داده، جایگاه آن را برتر می‌گرداند و انجام کار را به نفع حق و زیان باطل قرار می‌دهد.

«وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (82)»: هر چند کافران تبه‌کار اهل بغی و فساد و کج و عناد را خوش نیاید؛ زیرا الله متعال بر کارش غالب است.

باید یاد آور شد که: خواست مستکبران و مجرمان در جلوگیری از پیروزی حق، بی‌تأثیر است.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

(در آغاز) هیچکس به موسی ایمان نیاورد مگر گروهی از فرزندان ازبنی اسرائیل (آن هم) با ترس از فرعون و سران قوم او که مبادا آنان را در فتنه اندازند (و از دین برگردانند). چون فرعون در زمین طغیان کرده بود و از زمره تجاوزکاران بود. (۸۳)

تفسیر:

در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی آمده است: «آمَنَ بِهِ»، در برخی از آیه آمده است: «آمَنَ مَعَهُ»: و در برخی از آیات متبرکه آمده است: «فَأَمَّنَ لَهُ»: هر کدام از این کلمات دارای خصوصیات و معانی خاصی خویش می باشد. «آمَنَ بِهِ»: به معنای ایمان و «فَأَمَّنَ لَهُ»: به معنای تسلیم است. طوری که در این آیه مبارکه آمده است: «فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ» با وجود مشاهده‌ی آن همه آیات و دلایل، جز تعدادی کم از اولاد بنی اسرائیل کسی به موسی ایمان نیاوردند و داخل دین او نشدند. باید گفت که: با در نظر داشت نظام ظالمانه خفقان، اختناق و نظام شکنجه‌گر فرعون نتوانست جلوی ایمان درونی یک تعداد انسانها را بگیرد.

و به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعون بودند. یعنی جز شماری اندک از قوم و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی علیه السلام ایمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان میداشت و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی.

امام مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از اولاد کسانی که موسی به نزد آنان اعزام شده بود و در طول زمان پدران خود را از دست داده بودند. (امام جلال الدین گفته است: جمعی از آل فرعون به موسی ایمان آوردند، و آنچه ما یادآور شده‌ایم نظر طبری و جمهور می باشد و أرجح همان است.)

«عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ»: زیرا از خشم و عذاب فرعون و اطرافیانش بیمناک و سخت نگران آن بودند که ایشان را با ابزار عذاب از راه صواب باز دارد.

«وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (83)»: در حقیقت فرعون ستمگری سرکش، متکبری برتری جوی و در ظلم و عناد و بغی و فساد از حد تجاوزگر بود.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾

موسی (برای دلداری و تشجیع مؤمنان) گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به الله ایمان دارید بر او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کرده‌اید. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ كُنْتُمْ...»: برخی دو چیز را به دو شرط تعلیق کرده‌اند و معنی آیه همان است که در فوق بیان شد. برخی هم تعلیق یک چیز را به دو شرط جائز دانسته‌اند و معنی چنین می شود: اگر خود را تسلیم الله کرده‌اید و اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، بر او توکل کنید. «مُسْلِمِينَ»: فرمانبرداران. تسلیم‌کنندگان خود به الله. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ»:

وقتی موسی دید که قومش از فرعون در هراسند، موسی به قومش گفت: ای قوم من! اگر به الله متعال ایمان آورده و مرا تصدیق کردید.

«فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (84)»: باید گفت که ایمان، از توکل جدا نیست. و تسلیم شدن در برابر رضای الهی، بالاتر از ایمان است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: فقط به الله متعال متکی باشید و به نصرتش مطمئن باشید و فقط بر ذات پروردگار توکل کنید و خود را به او تسلیم کنید؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به هدف و الای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾

پس گفتند: ما فقط بر الله توکل کردیم. پروردگار! ما را فتنه برای قوم ظالم مگردان. (۸۵)

تفسیر:

«فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا»: قوم موسی به وی گفتند: توکل و اعتماد و اطمینان خویش را تنها به پروردگار با عظمت سپرده و بر او توکل کرده‌ایم، او ما را بس است و نیکو کارسازی است.

به یاد داشته باشید کسیکه به الله متعال توکل کند، هم الله او را دوست می‌دارد، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، 159) و هم او را تأمین می‌کند.

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، 3) و چنین دعا کردند:

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (85)»: «پروردگار! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به وسیله مابفریبند، بدین‌گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه برحق میبودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی‌شدیم که این‌گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

و ما را به رحمتت از (دست) گروه کافران رهائی بخش. (۸۶)

تفسیر:

«و»: نیز بنی‌اسرائیل گفتند: پروردگار! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و به فضل و کرم خودت ما را از حیل‌های فرعون و یاران منکرش برهان. این چنین اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عاقبت و نجات می‌کنند.

ابتداء باید برای حفظ هویت مکتبی خویش دعا کرد، «لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً»: و سپس برای سلامتی شخصی. «نَجِّنَا»: چون اگر ستمگران پیروز شوند، خط‌ظلم و کفر حاکم شده، مؤمنان تحقیر و مبتلا می‌شوند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هایی در مصر ترتیب دهید و خانه‌هایتان را رو به قبله (و محل برگزاری نماز) قرار دهید، و نماز را بر پا کنید و به مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می‌شوند). (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبَوَّءَا»: انتخاب کنید. ماوی بسازید. «قِبْلَةً»: مقابل یکدیگر و نزدیک به هم. قبله نماز که مراد مصلی و محلّ برگزاری نماز است.

تفسیر:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْتًا»: به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی به منظور اقامت نماز و عبادت بسازید و انتخاب کنید.

«وَوَجِّعُوا بَيْوتَكُمْ قِبْلَةً»: و در آن خانه‌ها محراب‌هایی برای نماز در هنگام ترس از فرعون بسازید بنا بر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت المقدس، یا جهت کعبه است و خانه‌هایتان را نمازخانه قرار دهید. (بر طبق یکی از اقوال یعنی خانه‌ها را رو به قبله بسازید.) که در موقع بیم و هراس در آن نماز بخوانید.

ابن عباس (رض) گفته است: آنها در هراس بودند، پس به آنها امر شد که در منازل نماز بخوانند. (تفسیر طبری ۱۱/۱۵۴).

«قِبْلَةً»: هم به معنای مقابل و رو بروی هم است و هم به معنای جهت کعبه، یعنی خانه‌سازی رو به قبله. شاید معنای این آیه چنین باشد که تا قدرت فرعون باقی است و تصمیم بر نابودی شما دارد، شما مراسم عبادی را در خانه‌هایتان برقرار سازید.

یعنی به گونه‌ای خانه بسازیم که انجام مراسم مذهبی و اقامه‌ی نماز در آن عملی باشد. «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: و بر نمازهای فرض پایبند بوده و به علت ترس از گرفتاری به دست بیدادگران نمازها را ترک نکنید. بناءً پنهان سازی عبادت در هنگام خطر، امری جایز و مباح است. «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (87)»: و ای موسی! مطیعان پروردگار و مخلصان دینش را که کار خود را بدو سپرده‌اند؛ به نصرت، تمکین، پیشوایی در دین و رضای ربّ العالمین بشارت ده.

خوانندگان گرامی!

قوم بنی اسرائیل که عامل به دین موسی بودند همه طبق عادات عمومی نمازها را تنها در صومعه‌ها (عبادتگاه‌های خویش ادا میکردند و حکم امم گذشته هم همین بود که نماز آنها در خانه‌هایشان ادا نمی‌شد و این تسهیل تنها به امت محمدیه اعطا گردید که هر جا و هر کجا که بخواهند می‌توانند، نماز بخوانند.

در حدیثی از صحیح مسلم آمده که رسول کریم صلی الله علیه وسلم از شش خصوصیت خویش یکی این را نیز فرمود که تمام روی زمین برای من چون مسجد قرار داده شده است. نماز خواندن بر هر نقطه آن، قابل اداست. این امر جداگانه‌ای است که ادا کردن فرایض با جماعت در مساجد «سنت مؤکده» قرار داده شده است و ادای نوافل در خانه‌ها افضل است. و عمل رسول کریم بر این بود که در مسجد تنها نماز فرض میخواند و سنن و نوافل را در خانه اداء می‌کرد. اما بنی اسرائیل طبق مذهب خویش موظف بودند که نماز را تنها در عبادتخانه‌های خویش ادا نمایند و فرعون که انواع و اقسام مظالم را بر آنها روا می‌داشت با مشاهده آن، عبادتخانه آنها را منهدم کرد تا نتوانند مطابق مذهب خویش نماز بخوانند. بنا بر این حق تعالی به هر دو پیامبر بنی اسرائیل حضرت موسی و هارون غیر دستور داد که در این آیه ذکر شده است که برای بنی اسرائیل در مصر خانه‌های جدیدی ساخته شود و روی آنها به سوی قبله قرار گیرد تا بتوانند در خانه‌های مسکونی

نمازشان را ادا کنند.

از این معلوم شد که در امم گذشته اگر چه حکم عمومی این بود که نمازها تنها در عبادت خانه ها اداگردند، اما به سبب این حادثه بخصوص به بنی اسرائیل موقتاً اجازه رسید که در خانه هایشان نماز بخوانند و روی خانه های خویش را به سوی قبله متوجه سازند. و این را هم می توان گفت که در این وقت اضطراری به آنان اجازه رسید که در خانه های مخصوص خود که روی آنها به سوی قبله متوجه شده به ادای نماز بپردازند. همانگونه که پیشتر اشاره شد، در آن وقت در همه جا و همه خانه ها، مجاز به ادای نماز نبودند. در حالی که جهت سهولت کار به امت محمدی این امکان داده شد که در هر شهر، جنگل، کوه، دشت و بلاخره هر جا نمازشان را ادا کنند. [روح المعانی] در اینجا این نکته هم قابل توجه است که در این آیه که به بنی اسرائیل دستور رسیده که به سمت قبله روی بگردانند مراد از آن کدام قبله است؟ آیا منظور کعبه است یا بیت المقدس؟ حضرت عبدالله بن عباس میفرماید که: مراد از آن کعبه است. چرا که کعبه قبله حضرت موسی علیه السلام و قوم او بوده است. [قرطبی و روح المعانی]

بلکه بعضی از علما فرموده اند که قبله همه انبیا علیهم السلام در اصل کعبه بوده است در حدیثی آمده که یهود در نماز روی به سمت صخره بیت المقدس می آوردند. در حالیکه این عمل منحصر به مقطع زمانی خاصی بوده چون حضرت موسی علیه السلام مصر را گذاشته عازم بیت المقدس شد و این با آن منافات ندارد که به وقت سکونت در مصر قبله او بیت الله باشد.

در این آیه این هم ثابت شد که استقبال قبله برای نماز در زمان انبیای سابقین هم شرط بوده است. هم چنین شرط طهارت و ستر عورت در شرایع همه انبیاء علیهم السلام از روایات معتبر ثابت است.

هدف از ساختن خانه ها به سوی قبله این بود که در آنها نماز ادا گردد. لذا بعد از آن دستور «أَقِمُوا الصَّلَاةَ» داده چنین ارشاد شد که اگر فرعون از ادای نماز در عبادتگاهها جلوگیری می کند از ممانعت آن نماز ساقط نمی شود و باید در خانه هایتان نماز بخوانید.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

موسی گفت پروردگارا تو فرعون و شراف قومش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش این شده که (بندگان را) از راه تو گمراه می سازند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت (و سنگین) ساز، تا عذاب دردناک را نبینند ایمان نیاورند. (۸۸)

تفسیر:

«وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»:

موسی به بارگاه پروردگارش دعا کرد وگفت: پروردگارا! تو فرعون و اشراف قوم اش زینت و جمالی از متاع دنیا و اسباب و اثاث و سهم وافر از ثروت و مال دنیا عطا کرده ای، اما آنان به تو ایمان نیاورده و از پیامبرت پیروی نکردند بلکه از نعمتت بر معصیت و بازداشتن از راهت مدد گرفتند.

ملاحظه می داریم که: مال و دارایی، نشانه‌ی محبوبیت نزد پروردگار با عظمت نمی باشد.

«زینة»-زینت: نام هر چیزی است که وسایل آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیله زیورات، فرش، سلاح و غیره.

«رَبَّنَا» از جمله کلمات است که در دعا نقش مهمی دارد. بناءً این کلمه سه بار در این آیه متبرکه تکرار شده است.

«رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ»: لام برای تعقیب است؛ یعنی (این لام مانند لام فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا می باشد. در حدیث هم آمده است: «لدوا للموت و ابنوا للخراب» یعنی تا سرانجام با مرگ و ویرانی روبرو بشود). تو آن همه مال فراوان به آنها عطا کرده‌ای و عاقبت کارشان این است که مردم را از دین گمراه میکنند و مانع میشوند که به طاعت تو گردن نهند و یگانگی تو را بپذیرند. یعنی اینکه طاغوت‌ها هم خود گمراهند، هم دیگران را به سوی گمراهی سوق میدهند.

همچنان قابل یادآوری است که: نفرین انبیا، نه بر اساس کینه‌ی و دشمنی شخصی بوده، بلکه به خاطر حفظ دین و امت است.

«رَبَّنَا اِطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ»: دعای شر بر آن است؛ یعنی بار خدایا! اموال آنها را نابود کن! و باید گفت که: سرمایه و مال نزد افراد ناصالح، سبب انحراف و اغفال، و فقر نیز زمینه‌ی کفر میشود، «وَ اَشْدُدْ عَلٰی قُلُوبِهِمْ» قلب آنان را بسان سنگ در آور و بر آن مهر قسوت بزن که ایمان نیاورند. یعنی: آنها را سنگدل گردان و بر دل‌هایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، «وَ اَشْدُدْ عَلٰی قُلُوبِهِمْ» «شد» استعاره از تغلیظ عقاب و کیفر و چند برابر شدن عذاب است. ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی به قلب آنان ایمان راه مده.

واقعیت همین است که: انسانهای سنگدل تا اجبار و قهر الهی را نبینند، حاضر نیستند تا برحق اعتراف نمایند. طوریکه میفرماید: «فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ (88)» یعنی بار خدایا! توفیق ایمان را به آنان عطا مکن تا عذاب دردناک ببینند و به آن یقین حاصل کنند، یعنی: ایمان آنها با دیدن عذاب همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

موسی علیه السلام به سبب شدت گمراهی آنان آنها را نفرین کرد و از طریق وحی می‌دانست که آنها هرگز ایمان نمی‌آورند. لذا آنها را نفرین کرد.

ابن عباس(رض) گفته است: موسی دعا می‌کرد و هارون «آمین» می‌گفت، از این رو دعا به آن دو نسبت داده شده است. (البحر ۵/۱۸۷).

ابن کثیر فرموده است: نفرین و دعای موسی بر فرعون به جهت قهر و کینی بود که به خاطر دین پیدا کرده بود، همانطور که نوح قوم خود را دعا و نفرین کرد و گفت: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ» از این رو همانطوریکه دعای نوح را اجابت کرد، دعای موسی و برادرش، هارون را نیز اجابت کرد. طوریکه میفرماید:

قَالَ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَاَسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيْلَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿٨٩﴾

(الله) گفت: دعای شما قبول شد، پس (به راه راست) استقامت بخرج دهید و از راه (و رسم) کسانی که نمی‌دانند تبعیت نکنید. (۸۹)

تفسیر:

در آیه‌ی قبل، نفرین موسی علیه السلام مطرح بود و در این آیه اجابت دعای موسی و

هارون علیهما السلام است. و بدون شک دعای انبیا مستجاب است طوری که میفرماید: «قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا» الله متعال به موسی و هارون گفت: دعای شما در مورد مجازات فرعون و اشراف قومش را اجابت گفتم.

استجابت دعای موسی علیه السلام و هارون، نشانه‌ی صحت و درستی درخواست‌های او در هلاکت فرعونیان است. و چنان بود که موسی دعا میکرد و هارون آمین می‌گفت از این رو دعا به هر دوی آن‌ها نسبت داده شد.

قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا، یعنی دعای هر دو پذیرفته شد. علتش این است که حضرت موسی دعا میکرد، حضرت هارون آمین میگفت. از این جا معلوم شد که آمین گفتن بر دعا نیز نوعی دعاست و چون طریقه مسنون دعا در قرآن به آهسته گفتن است؛ پس بهتر آن است که آمین گفتن هم با صدای آهسته شود.

«فَاسْتَقِيمَا» سپس حق تعالی به موسی و هارون گفت: در استقامت بر طاعت الله متعال و دعوت به سوی ایمان به وی استمرار دهید. حتی پس از قبولی دعا هم صبر و پشتکار لازم است.

رهبران الهی باید در برابر افکار جاهلانه، با صلابت و قاطع باشند، زیرا سستی نشانه‌ی جهل است طوری که میفرماید: «وَلَا تَتَّبِعَنَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (89)» راه جاهلان نادان را در استعجال عذاب و عدم اطمینان به وعده‌ی خدا پیش نگیرید. یعنی: از شریعت الله متعال منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. عمل نکنید و در سد نمودن راه و ترک عبودیتش به دشمنانش مشابعت نورزید.

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این که کفر است، کفر میباشد، اما رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقوله دوم بود.» (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

طبری روایت کرده است که چهل سال بعد از این دعا الله متعال فرعون را غرق نمود. (تفسیر طبری ۱۶۱/۱۱).

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾

و بنی اسرائیل را از بحر (رود عظیم نیل) عبور دادیم، و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز به تعقیب آنها رفتند، تا هنگامی که غرقاب فرعون را احاطه کرد و گفت: یقین کردم که هیچ معبودی جز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست. و من هم اکنون از مسلمانانم. (۹۰)

تفسیر:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»: خداوند متعال عبور از بحر را بر بنی اسرائیل آسان ساخت؛ در نتیجه از آن سالم و کامیاب بیرون وبه ساحل رسیدند.

«الْبَحْرَ»: مراد از «بحر»، در این آیه مبارکه همان رود نیل است. عبور از آن، به فرمان الهی بود که به موسی علیه السلام فرمان داد که عصای خویش را به رود نیل بزند، آب شکافته و خشک شد و موسی و همراهانش از آن عبور کردند.

«فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا»: پس فرعون و سربازانش از روی ظلم ناروا، تجاوز و مقابله و عداوت با الله و پیامبرش آنان را دنبال کردند، «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ»

«تاوقتیکه» فرعون «در شرف غرق شدن قرار گرفت» و موج بحر از همه سو بر وی احاطه کرد، و آب تا دهانش بالا آمد، و به هلاکت خود یقین پیدا کرد.

«قَالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ» در این موقع گفت: اقرار و تصدیق میکنم که جز الله معبودی به حق نیست و همو پروردگار جهانیان است، خدایی که بنی اسرائیل به آن مقرر و معترف می‌باشند.

در این موقع گفت: ایمان آوردم اقرار و تصدیق که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست، و اینک من از یکتا پرستان فرمان پذیر تسلیم شده هستم. بعد از اینکه فرعون و سربازنش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به بحر رسیدند و خواستند تا از همان راه از بحر عبور نمایند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرق‌شان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به الله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوای الوهیت باقی مانده بود «و»: گفت وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (90) «من از مسلمانانم» یعنی من جزو افرادی هستم که خود را به خدا تسلیم کرده و در ایمان خود مخلصند. سبحان الله: قدرت‌های غیرالهی، تار عنکبوتی بیش نیستند و روزی تسلیم حق می‌شوند.

باید یادآور شد که: توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی‌اثر و بی‌فایده است. چنانکه می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» (نساء، 18). توبه‌ی خفاکارانی که در اثنای نزع روح توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست.

ابن عباس گفته است: (طبری ۱۱/۱۶۳) منظور از ادراک رحمت، نجات یافتن از غرق شدن است، همان‌طور که فرعون در طلب آن بود. ابو سعود این را فرموده است. جبرئیل کمی گیل را در دهان فرعون گذاشت تا مشمول رحمت خدا نشود.

امام فخر رازی در تفسیر خویش نگاشته است: فرعون سه بار ایمان آورد: اول گفت: آمَنْتُ، دوم گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، سوم گفت: وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ پس علت عدم قبول ایمانش چه بود؟ در جواب گفته شده است: تا وقت نزول عذاب ایمان نیاورد و در چنین حالتی ایمان مقبول نیست؛ چون حالت اضطرار و ناچاری است که در آن نه توبه قبول میشود و نه ایمان. خدا فرموده است: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا...» (تفسیر رازی ۱۷/۱۵۴).

الآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين (۹۱)

[به او گفته شد:] اکنون [که به نابودی خود یقین داری و زمان بازگشت به الله سپری شده ایمان می‌آوری؟!] درحالیکه پیش از این عصیان می‌ورزیدی و از مفسدان بودی؟! (۹۱) تفسیر:

ای فرعون! اکنون ایمان می‌آوری، در لحظاتی که در کمینگاه هلاک دست و پا می‌زنی، از زندگی ناامید گشته‌ای تسلیم شده‌ای درحالی که قبل از این تکذیب پیشه کرده از اطاعت خدا سر باز زدی. و با موسی جنگیدی، در زمین فساد بر پا کرده و از راه الله باز داشتی؟ بدانکه توبه در ساعت مرگ از تو پذیرفتنی نیست؛ زیرا فرصت از دست رفته، دروازه بسته شده و وعده حق تعالی در گرفتاری و عذاب تحقق یافته است. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

از فحوای آیه مبارکه «الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۹۱» از اینجا ثابت شد که ایمان آوردن آن هم در لحظه مرگ، قابل قبول نمی باشد؛ چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: الله تعالی توبه بنده اش را می پذیرد تا وقتی که زمان غرغرة موت نرسیده باشد. [ترمذی].

مراد از غرغرة موت، هنگامی است که فرشته برای نزع روح حاضر می شود. لذا در آن وقت هیچ عملی قابل قبول نیست؛ نه ایمان و نه کفر. پس کسی که در این وقت ایمان بیاورد به او مؤمن اطلاق نمی گردد و در تجهیز و تکفین او مانند مسلمانان عمل نمی شود؛ چنان که در این جا واقعه فرعون ثابت می گردد که بالاجماع مرگ فرعون با کفر انجامیده است. و از نصوص قرآن هم این موضوع روشن می گردد و کسی که این نوع ایمان فرعون را معتبر دانسته یا باید قول او را تأویل کرد یا به آن اشتباه گفت. [روح]

هم چنین اگر خدای خواسته در چنین حالتی (نزع روح) از زبان کسی کلمه کفر آمیزی خارج هم شود، به او کافر هم گفته نمی شود. بلکه بر جنازه او نماز خوانده می شود و مانند مسلمانان تجهیز و تکفین می گردد. چنان که از احوال بعضی از اولیاء الله تأیید می گردد که کلمه ای که از زبانشان خارج شده، مردم آن را کفر دانسته و پریشان شده اند که او به هوش آمده و مطلب خود را بیان کرده، همه مطمئن شده اند که آن عین کلمه ایمان بوده است.

خلاصه این که هنگامی که روح، نزع شود آن نوع کلمات در شمار زندگی دنیا به شمار نمی آیند. و هیچ چیزی در آن وقت شرعاً معتبر نیست. حال آن که قبل از آن، همه اعمال معتبراند. اما مشاهده کنندگان در این، باید احتیاط لازم را معمول دارند چرا که فهمیدن چنین حالتی، بس دشوار است که آیا این وقت همان نزع روح و غرغرة موت است یا قبل از آن. (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطر قبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانی که فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

طوری که در آیه (90 یونس) خواندیم: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسیکه بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم».

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ 91» (یونس) اکنون ایمان می آوری، در حالیکه پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟! «

خواننده محترم!

این حکم مختص فرعون نیست بلکه یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طور که قرآن کریم میفرماید: «وَأَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ

يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سؤ انجام دهند و به هنگام فرا رسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸).

البته این آیه با مفاهیم آیات که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده‌است.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾

پس امروز تو را با جسدت (جسد بی‌جان) را از آب نجات می‌دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی، و یقیناً بسیاری از مردم از نشانه‌های (قدرت) ما غافل‌اند. (۹۲)

تفسیر:

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ»: امروز جنازه و لاشه‌ی تو را از دریا بیرون می‌اندازیم و آنرا نجات می‌دهیم، پس امروز جنازه و لاشه‌ی تو را از بحر بیرون می‌اندازیم و آن را نجات می‌دهیم، «لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» و برای جباران و فرعون‌ها مایه‌ی پند و درس عبرتی شوی، و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت اعلی‌ شد، بدانند و در نتیجه از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان پرهیزند، تا مانند تو راه طغیان و گردنکشی را پیش نگیرند. به راستی که در مصیبت‌های گروهی برای مردمانی دیگر فوایدی است.

ابن عباس (رض) گفته است: بعضی از بنی اسرائیل در مورد مرگ فرعون شک داشتند، خدا به بحر فرمان داد تا جسد او را سالم و بدون جان به ساحل آورد تا از مرگش یقین حاصل کنند. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۰۶).

همچنان مفسران گفته‌اند: از این رو بدن فرعون را بعد از غرق شدن نجات داد که جمعی به خدائیش معتقد بودند و گمان می‌کردند چنان شخصی را مرگ نیست، لذا الله متعال خواست آن جماعت و مردم، پستی و خفت و خواری او را مشاهده کنند تا از مرگش یقین حاصل نمایند، و دریابند آن که تا دیروز در نهایت بزرگی و عظمت بود، سرانجامش به پستی و خواری گراییده است. تا برای خلق خدا پند و عبرت گردد و اهل طغیان و گردنکشی را باز دارد.

«وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (92)»: و بسیاری از بندگان از أدله و حجت‌های الله متعال غافل‌اند، در آنها تدبیر نکرده، از آنها فهم و شناختی نمی‌اندوزند؛ و از تاریخ و حوادث گذشته، درس عبرت نمی‌گیرند، بلکه از برابر آن اعراض کنان می‌گذرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صَدَقَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾

به راستی ما بنی اسرائیل را در جایگاهی [خوش آب و هوا و منطقه‌ای سرشار از نعمت ها] جای دادیم و به آنان از انواع روزی‌های پاکیزه، روزی بخشیدیم [ولی آنان در نبوت موسی و در دین الله روی به اختلاف آوردند]؛ و اختلاف نکردند مگر پس از آنکه دانش [به حقایق و معارف] برای آنان آمد؛ یقیناً پروردگارت روز قیامت میان آنان در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد. (۹۳)

تفسیر:

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ»: بعد از نابود کردن دشمنان بنی اسرائیل، خداوند متعال برای بنی اسرائیل منزل‌هایی مبارک و نیکو برگزیده ایشان را در سرزمین خرم در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم.

«صِدْقٍ» کلمه‌ی «صدق» در فرهنگ قرآن، گاه در پی کلماتی می‌آید و مفهوم شایسته، خوب و مناسب را میرساند، مانند: «قَدَمَ صِدْقٍ» (یونس، 2)، «مُدْخَلَ صِدْقٍ»، «مُخْرَجَ صِدْقٍ» (اسراء، 80). «لِسَانَ صِدْقٍ» (مریم، 50)، «وَعَدَ الصِّدْقِ» (احقاف، 16)، «مَفْعَدِ صِدْقٍ» (قمر، 55) و «مُبَوَّأً صِدْقٍ». یعنی صدق و مطابق با واقع بودن، برای همه چیز ارزش است. مکان صدق یعنی آنچه واقعاً جایگاه درست است، آنگونه که باید باشد. مسکن بنی اسرائیل هم دارای تمام شرایط زندگی بود و هم بسیار حاصل خیز که جمله‌ی «رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» بیانگر آن است.

«وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» «واز چیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی و خوردنی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع، را روزی بخشید؛ به این ترتیب مسکن خوب، غذای خوب و امنیت خوب همراه با نصرت و اقتدار برای‌شان فراهم شد.

«فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (93) «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در امر دین‌شان و در آن به

شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آنکه بر راه و روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آنکه علم برای آنان حاصل شد» یعنی: مگر بعد از آنکه تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم یعنی قرآن به آنان آمد، آنگاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان درباره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند» از امور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به‌حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد. («تفسیر انوار القرآن»

مفسر طبری گفته است: بنی اسرائیل قبل از مبعث حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در مورد نبوتش اجماع و وحدت نظر داشتند، وقتی محمد صلی الله علیه وسلم آمد و او را شناختند، آنگاه بعضی از آنان به او کافر و بعضی ایمان آوردند و او را تصدیق کردند، و اختلافشان چنین بود. (طبری ۱۶۷/۱۱).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (94 الی 97) بحثی در تأیید راستگویی قرآن، بعمل آمده است.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ...»: مخاطب رسول اکرم است و مراد غیر او است (ملاحظه شود سوره یونس / 104) همان‌گونه که عرب‌ها می‌گویند: «إِيَّاكَ أَغْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ». «الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ»: مراد اهل کتاب است. «الْكِتَابَ»: مراد جنس کتاب است و شامل

تورات و انجیل هم میگردد. «الْحَقُّ»: آیات راستین قرآن. «الْمُمْتَرِينَ»: مترددان. گمان برندگان. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر
و [به فرض محال] اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردیدهستی، از آنان که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس [کتابی که نزول قرآن را از سوی خدا خبر داده] تا روشن شود که حق از سوی پروردگارت به سوی تو آمده؛ بنابراین از شک کنندگان مباش. (البته او در چیزی که با شهود در یافته بود هرگز تردید نداشت، این درسی بود برای مردم). (۹۴)

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر خویش صفوة التفسیر می نویسد: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» این نکته فرضیه است؛ یعنی اگر فرضاً شک داشتی بپرس. ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم هرگز شک نکرد و نپرسید.

و مفسر زمخشری میفرماید: این گفته مبتنی بر فرض و تمثیل است و میفرماید: اگر مثلاً شک پیش آمد و شیطان امری را به تو وسوسه کرد از علمای اهل کتاب بپرس. و در بین گفته‌ی وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِنْهُ مُرِيبٍ که شک را ثابت می‌کند و گفته‌ی.

«فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ»: که به معنی فرض و تمثیل می‌باشد، فرق و تفاوتی عظیم موجود است. (تفسیرکشاف ۳۷۰/۲). و برخی دیگری از مفسران می نویسند: خطاب به پیامبر است و منظور دیگران می‌باشند.

«فَسئَلِ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» از اهل کتاب که با تورات و انجیل آشنایی کامل دارند بپرس همان‌طور که برایتان بازگو کردیم چنان امری در نزد آنان محقق است. منظور دفع شک از قصه‌های قرآن است. «لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» ای محمد! بیان حق و خبر صادق که هیچ شک و شبهه‌ای بر آن عارض نیست برایت آمده است. «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (94)» از جمله افراد شکاک و با گمان مباش.

مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: و اگر از آنچه به‌سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی، خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبر صلی الله علیه و سلم است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، بپرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوت ایمان آورده‌اند همچون عبدالله بن سلام (رض) بپرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق الله متعال است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعاً حق از جانب پروردگارت به‌سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک‌آورندگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.

از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما خبر رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بی‌درنگ پس از نزول این آیه مبارکه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه «از اهل کتاب» سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (از شک‌آورندگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به‌کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در این مورد شکی داشته‌اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو

به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنانکه فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند متعال خود به این امر داناتر است که نه آن حضرت صلی الله علیه وسلم شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنانکه به عیسی علیه السلام فرمود: «آیا توبه مردم گفتمی که من و مادرم را معبود خویش بگیری؟» «مائده/116» در حالی که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفتم».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابر این، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم در قرآن شکی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب میکنند در حالیکه غیر او را اراده دارند چنانکه می‌گویند: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاریه». «هدفم تویی، اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد. (بنقل تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی).

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتٍ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٥﴾

و هرگز از جمله کسانی مباش که آیات الهی را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی شد. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَكُونَنَّ»: حتماً مباش. مراد پیروان پیغمبر است. «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتٍ اللَّهِ»: ای پیامبر! جزو کسانی مباش که حجّت‌های منزلّه الهی را تکذیب و درغ شماریده‌اند. فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (95): تا از زمره‌ی زیانمندان دنیا و آخرت نشوی. این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر صلی الله علیه وسلم و امتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل پرستان است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

تفسیر: شیخ بیضاوی گفته است: این از باب تحریک و تهییج و تثبیت پیامبر و قطع امید مشرکین (تفسیر بیضاوی ص ۲۴۵) قرطبی گفته است: در هر دو آیه مورد خطاب پیامبر و منظور دیگری است. (تفسیر قرطبی ۳۸۳/۸).

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾

مسلمانان کسانی که حکم پروردگارت بر آنها ثابت شده است (که بر کفر از دنیا می‌روند)، ایمان نمی‌آورند. (۹۶)

قبل از همه باید گفت: با توجه به جملهی «حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ»: در آیهی 97 و جملهی «كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ»: در آیهی 98، مراد از «كَلِمَتُ رَبِّكَ»، قهر الهی میباشد.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۙ ۹۶» در حقیقت کسانی که قضای الهی بر طردشان از رحمت وی سبقت گرفته و او در نظام قضا و قدرش، شقاوتشان را نوشته است هرگز به آیات وی و به پیامبران ایشان ایمان نمی‌آورند؛ نه او را پرستش میکنند و نه به یکتایی‌اش میخوانند تا آنکه سرانجام فیصله الهی در موردشان تحقق یافته و گرفتار عذاب شوند.

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

هر چند تمام آیات (الهی و نشانه‌های او) به آنان برسد، (باز هم ایمان نمی‌آورند) تا زمانی که عذاب الیم (دردناک) را ببینند (چرا که قلبشان را تاریکی گناه فرا گرفته و راهی به روشنایی بر آنها نیست!). (۹۷)

تفسیر:

«هر چند هرگونه آیتی برای شان بیاید» از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند تعالی زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند «تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است که ایمان می‌آورند چنانکه فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات بخش او بود. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «همانا خدای متعال توبه بنده را تا آنگاه که او در غرغره جان‌کندن نباشد می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند. متکبرین زمانیکه قهر و عذاب الهی را با چشم خود ببینند، از وحشت و اضطراب ایمان می‌آورند، ولی هیچ فایده‌ای به حال شان نمی‌رسد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (98 الی 103) بحث در باره قصه یونس و قومش، انذار و بشارت او را بیان میدارد:

قصه حضرت یونس علیه السلام و قومش:

طوریکه در آیات متذکر بیان یافت که تعدادی از انسانها بادر نظر داشت اینکه تمام نشانه‌های وجودی و عقلی و عملی را دریابند و آنرا به چشم سر هم مشاهده نمایند حاضر نیستند که ایمان بیاورند، ولی زمانیکه عذاب را مشاهده نمایند از اینکه فرصت را از دست داده‌اند، طوریکه گفتیم ایمان آوردن ایشان بی اثر است. اما در آیات که ذیلاً (98 الی 103) می‌آید به سودمند بودن ایمان قوم یونس، پس از کفر و نافرمانی اشاره میکند و میگوید: چون میدان عمل و زمان جبران داشتند، ایمانشان پذیرفته شد و این که: اراده و حکمت الهی به کردار انسان تعلق می‌گیرد و باید انسان هوشیار و عقلمند، خیر و شر را از هم بازشناسد و با دیده حقیقت بین بنگرد؛ چون که دین با خرد و درایت و اختیار نیکو، مساعد است. (به نقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً أَمِنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

چرا هیچ يك از شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند که ایمانشان به آنان نفعی برساند مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف نمودیم و آنان را تا مدتی معینی (پایان زندگی و اجلسان) آنها را بهره مند ساختیم. (۹۸)

تفسیر

داستان قوم یونس علیه السلام سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی علیهما السلام میباشد.

یونس بن متی علیه السلام پیامبر قوم بنی اسرائیل در شهر نینوا، زندگی میکرد، بحث حضرت یونس علیه السلام در چهار سوره‌ی (نساء، انعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره‌ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره‌ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده است. «وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» [الأنبياء: 87]. (یاد کن یونس ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ۚ» [القلم: 48]. (در برابر فرمان پروردگارت شکیبیا باش و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه خدا را به فریاد خواند.

پس در مجموع 6 بار در قرآن بحث از یونس علیه السلام بعمل آمده است که چهار بار با ذکر اسم و دو بار با ذکر لقب و وصف آن میباشد.

قابل یادآوری است که در این سوره، تاریخ حضرت نوح و موسی علیهم السلام به تفصیل به بیان گرفته شده است، ولی داستان توبه‌ی قوم یونس در نصف آیه و با اشاره آمده است، ولی نام این سوره را به سوره یونس مسمی نموده است، شاید به خاطر حساسیت و اهمیت کار قوم یونس باشد که در آخرین لحظه‌ها توبه کردند و خداوند توبه‌ی آنان را نیز پذیرفت. «فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ»:

«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن‌گاه که عذاب را می‌بیند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟

«إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ»: مگر قوم یونس، که ایمانشان به عنوان یک استثنا در حال مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاک شان ساختیم، نبودند که ایمانی به هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای الله متعال خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان‌که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس.

از فحوای آیه مبارکه به این درس عالی دست می‌یابیم که: انسانها زمانیکه اراده کنند میتوانند حتی در آخرین پله سقوط خود را از مصیبت نجات دهند که بهترین مثال آن قوم یونس.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت مردم به دست خودشان است. و واقعیت هم همین است که: ایمان و توبه‌ی به موقع، عذاب الهی را برطرف میسازد «لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا» (از میان تمام اقوام تکذیب‌کننده‌ی گذشته، تنها قوم یونس بود که به موقع حاضر به توبه شدند و ایمان آوردند) واقعیت همین است که: رمز خوشبختی و سعادت انسان‌ها در دنیا نیز ایمان است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (98)» «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس علیه السلام نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن

را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره‌مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آن‌ها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه‌ی پشمینه‌ی راهبان و توبه‌کاران به تن کردند و میان بهایم و اطفال شان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و دارای خوف و حراس بود خداوند متعال به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالای سر آنها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می‌کرد.

(بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، شیخ علی صابونی) همچنان قتاده در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: «حالتی که برای قوم یونس علیه السلام روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند بجز ایمان قوم یونس علیه السلام سودمند واقع نگردید بنابراین، الله متعال قوم یونس علیه السلام را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثناء کرد.

قتاده (ابوالخطاب سدوسی بصری، معروف به قتاده بن دعامة (۶۱ - ۱۱۷ق)، از جمله تابعین و یکی از علمای معروف فقه در بصره بود) اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس علیه السلام در نینوی از سرزمین موصل زندگی بسر می‌بردند، پس چون پیامبرشان را گم کردند زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب بر آنان بود در این هنگام، خداوند متعال گرایش به توبه را در دل‌هایشان افکند پس پوشاک‌های زیر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افکندند و چهل شبانه روز در این حالت به‌سوی الله متعال بانگ ناله و تضرع سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پر کرده بود پس چون الله متعال صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه و ندامت راستین‌شان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن‌که عذاب بر آنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود.

این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد». (طبری ۱۷۱/۱۱).

سبحان الله ملاحظه کردیم که: دعا و نیایش، که از طی قلب طوری صادقانه و راستین از دل بیرون شود و توبه و ندامت راستین از اعمال گذشته بوجود آید، این دعا و توبه هم بلا را رفع می‌کند، هم کامیابی را به بار می‌آورد.

دعوت یونس علیه السلام :

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: خداوند متعال یونس علیه السلام را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آنها رواج پیدا کرده بود. بتی را پرستش می‌کردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس علیه السلام از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت‌ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند.

مطابق روایات سیرت نویسان: یونس علیه السلام در حدود، سی و سه سال قوم خویش را به خدا پرستی و دست برداشتن از گناه دعوت کرد، جز دو نفر کسی به او ایمان نیاورد، یکی آن به نام روبیل و دیگری به نام تنوخوا.

روبیل از خانواده ای بزرگ و دارای علم و حکمت بود و با یونس علیه السلام سابقه دوستی داشت، تنوخوا مردی بود عابد و زاهد، و کارش تهیه هیزم و فروش آن بود.

یونس علیه السلام از دعوت خویش چیزی زیادی بدست نیاورد، در نهایت؛ به درگاه الهی از دست قوم نینوا شکایت کرد، عرضه داشت: سی و سه سال است این مردم را به توحید و عبادت و کناره گیری از گناه دعوت می کنم و از خشم و عذابت می ترسانم ولی بجز از سرکشی، تکذیب و بغاوت جواب دیگری نمی شنوم. آنان به من به چشم حقارت می بینند، و به کشتن تهدید می کنند. پروردگارا! آنان را دچار عذاب کن که دیگر قابل هدایت نیستند. چون نافرمانی و سرکشی قوم به درازا کشید خشمگینانه از میان آنها خارج شد و آنها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آنها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آنها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آنها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را میرساند آنجا که میفرماید: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۸۷» [الأنبياء: 87]. (یادکن یونس را ملقب به) ذا النون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده‌ام).

او خشمگین از میان قومش بیرون رفت، از قومش خشمگین بود نه از خداوند، چون خشمگینی از خداوند معصیت است و با عصمت انبیاء منافات و تضاد دارد.

ابن مسعود (رض) و امام مجاهد و گروهی از سلف گفته‌اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آنها حتمی است الله متعال توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند. و همه مردم پیر و جوان اطفال تضرع کنان از شهر خارج شدند.

بخشش قوم یونس و مجازات فرعون :

در مورد اینکه چرا قوم یونس که در آخرین لحظات ایمان آورد مورد بخشش قرار گرفت ولی فرعون مورد مجازات قرار گفت و غرق شد.

باید گفت که توبه: مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست و شخص و اشخاص معینی را شامل نمیشود و هكذا زمان و مخصوصی و محدودی ندارد.

یگانه استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن عظیم الشان بدان اشاره بعمل آمده است اینست که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ (نزع روح) قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسیده باشد پذیرفته نمی شود و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند توبه او اضطراری است نه اختیاری و توام با میل و رغبت.

طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 18 / سوره نساء) میفرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ

كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا 18» (و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تاوقتی که مرگ یکی از آنان فرارسد، آنگاه میگوید: همانا الآن توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم. بناءً در می‌یابیم که توبه در حال اختیار و آزادی دارای ارزش است، نه در حال اضطرار یا مواجهه شدن با خطر. در ضمن قابل یادآوری است که: اصرار بر گناه، توفیق توبه را از انسان زایل می‌سازد، طوریکه کلمه‌ی «يَعْمَلُونَ» نشانه استمرار و کلمه‌ی «سینات» به معنای تعدد و تکرار گناه است.

حکم شرعی همین است که انسان‌ها نباید توبه را به تأخیر به اندازند، زیرا لحظات مرگ معلوم نیست و توبه هنگام معاینه‌ی مرگ، پذیرفته نمی‌شود.

طوریکه در قصه فرعون مطالعه نمودیم بعد از اینکه فرعون و لشکریان‌شان در تعقیب موسی علیه السلام وارد بحر شدند، بطور ناگهانی آب از هر طرف بالا گرفت و فرعون در حالیکه در غرق شدن قرار داشت گفت: «قَالَ أَمْنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست و من از مسلمین هستم» آیه (90 سوره یونس) ولی بلافاصله جواب شنید: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ 91» (الآن ایمان می‌آوری در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی) (آیه 91 / سوره یونس).

قرآن عظیم الشان در مورد امت‌هایی دیگریکه در هنگام نزول عذاب توبه می‌کردند میفرماید: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ 84» (آیه 84 / سوره غافر) (پس چون عذاب ما را دیدند گفتند: «به خداوند یکتا ایمان آوردیم و به آن چه (از قبل) شرك می‌ورزیدیم کافر شدیم).

بناءً به صورت کل باید گفت که: توبه در یک مورد پذیرفته نمی‌شود و آن اینکه مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری به خود بگیرد.

در مورد قوم یونس یک مطلب را نباید فراموش کرد، و آن اینکه ایمان قوم حضرت یونس قبل از نزول عذاب بود لذا مورد پذیرش پروردگار با عظمت قرار گرفت.

طوریکه در (آیه 98 سوره یونس) آمده است: «چرا هیچیک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) مفید به حالشان افتد مگر قوم یونس، به هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آنها را بهره‌مند ساختیم».

مطابق روایات تاریخی داستان قوم یونس از این قرار است: بعد از اینکه یونس علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین نینوا در عراق زندگی میکردند مأیوس شد، به پیشنهاد عابدی که در میان آنها زندگی بسر می‌برد قوم را نفرین کرد درحالیکه علماء و دانشمندان هم در همین قوم بودند که یونس علیه السلام به دعا بیشتر و ارشاد مزید تشویق وتر غیب می‌کرد. و به حضرت یونس علیهم السلام صبر بیشتر و اینکه نباید مأیوس شود، میخواستند.

به همه حال یونس علیه السلام پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت.

قوم یونس علیه السلام به نزد آن عالم و دانشمند که در قوم‌شان زندگی میکرد رفتند، هنوز فرمان قطعی عذاب فرا نرسیده بود، ولی نشانه‌های عذاب کم و بیش به چشم می‌خورد، ابری بس مهیب و سیاه اطراف آسمان را فراگرفت. دود غلیظ و تیره از آن برآمد، و آهسته

آهسته به خانه های مردم نزدیک گردید، چندانکه فضای منازل بکلی تاریک شد. مردم از مشاهده این آثار و علایم به هلاک خویش متیقن شدند.

آنها موقع را غنیمت شمرده و یکجا با عالم ودانشمندان قوم از شهر بیرون شدند، در حالیکه همه شان دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای اینکه انقلاب و توجه بیشتری در روح و جان آنها پیدا شود، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباسهای کهنه و فرسوده و کم اهمیت را بر تن کردند، و به جستجوی یونس علیه السلام برخاستند اما اثری از او ندیدند از چهار طرف آه و گریه بلند شد و همه فریاد برآوردند: **أَمَّا بَمَا جَاءَ بِهِ يُونُسَ** «آنچه یونس(ع) با خود آورده برآن ایمان آوردیم). ولی این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود، و با آگاهی و اخلاص توأم بود کار خود را کرد، نشانه های عذاب بر طرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت، و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانی به میان قوم خود بازگشت، او را از جان و دل پذیرا گشتند.

درخاتمه یکبار دیگر قابل تذکر میدانم که: قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند و گرنه توبه آنان نیز پذیرفته نمی شد، بلکه اخطارها و هشدارهایی که معمولاً قبل از مجازات نهائی می آید برای آنها به قدر کافی بیدار کننده بود، در حالیکه در مبحث فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند، (همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراک و دگرگونی شدید آب نیل وامثال آن) ولی هیچگاه این اخطارها را جدی نگرفتند، و تنها از موسی خواستند که مشکلات را خداوند از آنان بر طرف سازند تا ایمان بیاورند، ولی با آنهم، هرگز ایمان نیاوردند. (برای تفصیل معلومات مراجعه شود به سوره الصافات تفسیر احمد).

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾

و اگر پروردگار میخواست تمام آنها که در روی زمین هستند همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (ایمان اجباری چه فایده ای دارد؟!)(۹۹)

تفسیر:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا» ای پیامبر! و اگر پروردگارت میخواست تمام کسانی که در زمین به سر میبرند ایمان می آوردند و کسی کفر نمی ورزید، به طوری که همه بر ایمان یکدل و یکدست می بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی داشتند، لیکن حکمتش چنین اقتضا کرده است که گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کفر ورزند. خدا متعال ایمان اختیاری از بندگان می طلبد، نه ایمان اجباری و ناچاری. و حکمت بالغه پروردگار هم در این است که قضیه ایمان را به اختیار خود انسانها واگذار نموده است.

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ(99)» ایمان بر مبنای انتخاب است، نه اجبار و تحمیل طوری که میفرماید: «آیا تو» ای محمد! «مردم را به اکراه و امیداری تا مؤمن شوند؟» بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر پذیرفتن دین هیچگونه اجباری نیست و سنت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگر متکبر و گردنکش را هدایت نکند. و هدایت به دست الله متعال است، هرکسی را که بخواهد هدایت می کند و هر کسی را بخواهد گمراه میگذرد.

این آیه برای تسلی خاطر و آرامش قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است که پیامبر سخت بر ایمان آوردن آنها از روی دلسوزی حریص بود.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ایمان آوردن تمام بشریت حریص و کوشا بود. اما الله متعال به او خبر داد که جز افرادی که سعادت آنها رقم خورده است، کسی ایمان نمی‌آورد و جز آنان که در ازل شقاوتشان ثبت شده است، کسی گمراه نمی‌شود. (تفسیر قرطبی ۳۸۵/۸).

خوانندگان محترم!

باید گفت که پروردگار با عظمت ما: هم قدرت دارد، هم حکمت و از قدرتش آنجا و آن گونه استفاده میکند که خلاف حکمت نباشد و چون حکمتش اقتضا دارد که مردم آزاد باشند، هرگز با قدرت قهری خود آنان را به ایمان اجباری وادار نمی‌کند.

ولی مشرکان میگفتند: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» (انعام، 148). اگر الله میخواست ما مشرک نبودیم، پس شرک مابه خواست الله بوده است و ما بالاجبار مشرک شده‌ایم! این آیه مبارکه می‌تواند جوابی به رد این اتهام بی منطق آنان باشد که اگر اراده الله متعال بر اجبار کردن است، چرا اجبار به انحراف و شرک کند و لااقل اجبار به هدایت و ایمان بکند!؟

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾
(اما) هیچکس نمی‌تواند ایمان بیاورد جز به اذن الله (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (و ناپاکی کفر و گناه را بر آنها قرار میدهد که تعقل نمی‌کنند). (100)

تفسیر:

مردم نه مجبور به ایمانند (طبق آیهی قبل) و نه بدون هدایت و توفیق الهی، به ایمان آوردن موفق میشوند. طوریکه میفرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و هیچکس را نرسد و نه در توانش می‌باشد که به الله متعال ایمان آورد مگر در صورتی که پروردگار با عظمت خود بخواهد و وی را بر ایمان توفیق بخشد. یعنی جز به اجازه و رضایت خدا هیچ کس نمیتواند ایمان بیاورد.

«وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (100)» عقل سالم، زمینه ساز ایمان است و بی ایمانی، نشانه‌ی بی‌عقلی است بناءً لطف الهی و توفیق ایمان، شامل اهل فهم و تعقل میشود و آنکه با اختیار خود فکر و تعقل نکند، مشمول قهر الهی میشود. و طوریکه در آیه مبارکه آمده است: مجازاتش را بر کسانی فرود می‌آورد که در او امرش نیندیشیده و پیام هایش را که پیامبران را بدان برانگیخته است نمی‌فهمند.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

بگو: بنگرید چه چیز (از نشانه‌های یگانگی اش) در آسمانها و زمین است؟ و این آیات و هشدارها به حال گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی نمی‌بخشد. (۱۰۱)

تفسیر:

در آیهی قبل، عدم تعقل دلیل کفر به شمار آمد، در این آیه، تفکر و تدبیر، راه ایمان دانسته شده است. طوریکه میفرماید: «قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای پیامبر! به آن کفار بگو: که در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در میان آن‌ها است با دیدهی عبرت و اندرز بنگرید که چیست؟ یعنی: در آفریده‌هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش‌اند، تفکر و اندیشه کنید. یعنی مطالعه و تدبیر در آفرینش، بهترین

و ساده‌ترین و عمومی‌ترین راه خداشناسی است. در ضمن نگاهی ارزشمند و مؤثر در تصمیم‌گیری است که با اراده‌ی انسان باشد، نه صرف دیدن و انعکاس اشیا در مغز و اعصاب.

«وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (101)» «ولی» باید دانست که «نشانه‌های عبرت انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران علیهم السلام «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیابوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی‌بخشد»

یعنی آیات الهی و هشدارها، تنها در انسان‌های پاک نهاد و غیرلجوج مؤثر است. پس هرکس این‌چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سود بخش نیست و هیچ دافعی هم نمیتواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبیر در این دلایل نیز، برای‌شان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود. بناءً باید گفت که: انسان، در انتخاب دین آزاد است، بنابر همین اصل است که برخی از انسانها در برابر انبیا و کتب آسمانی و نشانه‌های قدرت خداوند متعال درهستی جهان ایستاده میشود و از آوردن ایمان انکار می‌ورزد. که الله متعال ما را از آن نگاه دارد. آمین یارب العالمین.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَاَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱۰۲)

پس آیا جز مانند روزهای [سخت و شکننده] کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟ بگو: پس منتظر بمانید که من [هم] با شما از منتظرانم. (۱۰۲)

تفسیر
: «فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ»: پس آیا مشرکین مکه جز وقت نزول عذاب و وقوع عذاب را (همانند آنچه بر کفر پیشگان پیشین نازل شد) انتظار می‌برند؟ در حالیکه سنت و قانون خداوند نسبت به همه‌ی مردم یکسان است.

«قُلْ فَاَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (102)» ای محمد! به آنها بگو: منتظر عذاب الله متعال باشید من نیز همراه با شما فرود آمدن این کیفر را به شما انتظار برده و همچنان منتظر نصرت الله متعال هستم که مرا (آنگونه که به من وعده داده است) بر شما پیروز گرداند. پس من منتظر رحمتش هستم و شما منتظر عذاب و نعمتش. پایان بی دینی، تباهی است. لجاجت مردم، گاهی انبیا را نیز مأیوس کرده به حدی که یأس خود را اعلام می‌کردند.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)
آن گاه ما رسولان خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم، ما بر خود فرض کردیم که این چنین اهل ایمان را نجات بخشیم. (۱۰۳)

تفسیر
: «ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ»: سپس خداوند متعال پیامبرانش و پیروان مؤمن‌شان را در هنگام نزول عذاب برکافران، نجات میدهد، یعنی اینکه همانطوریکه در ملل سابق عادت داشتیم که مگدبان را هلاک کنیم؛ پیغمبران و مؤمنان رانجات بخشیم، درباره مؤمنان کنونی و آینده وعده میدهیم که آنها را در آخرت از عذاب الیم، و در دنیا از شداید و مظالم کافران نجات بخشیم، به شرطی که مؤمن باشند، یعنی دارای صفات و خصایلی باشند که در قرآن و حدیث از مؤمنان بیان شده.

«حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (103)» و این سنت الله متعال است که هر مؤمنی را از عذاب نجات می بخشد. و از کسانی که نجاتشان داده است محمد صلی الله علیه وسلم و پیروانش هستند که تا روز جزا از عذاب نجات می دهد.

ربیع بن انس گفته است: اول آنها را از عذاب و انتقام ترسانند، آنگاه به آنان خبر داد که وقتی چنین امری اتفاق افتاد، خدا پیامبران و مؤمنان را با هم نجات داد. (تفسیر طبری ۱۷۶/۱۱).

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

خواننده محترم!

در طول تاریخ بشریت در برخی از اوقات حوادث طور پیش آمده است که: خوب و بد (خشک و تر) با هم سوخته اند، و در آیه مبارکه 25 سوره‌ی انفال نیز هشدار میدهد که بتزسید از فتنه‌ای که تنها به ظالمان نمیرسد، بلکه به مؤمنان نیز میرسد، بنابر این چگونه در این آیه مبارکه میفرماید: مؤمنان را به هنگام نزول بلا نجات می دهیم؟

جواب واضح است: اهل ایمان اگر در میان کفار و مجرمان ساکت باشند، قهر خدا همه را فرا میگیرد، ولی اگر به وظیفه‌ی الهی خود، یعنی نهی از منکر عمل کنند، خداوند هنگام خطر آنان را نجات می دهد. و از سنت‌های الهی و از جمله حقوقی که مؤمنان بر الله متعال دارند، نجات و حمایت آنان به هنگام عذاب و خطر است.

خوانندگان گرامی!

پس از شرح دلایل دین درست و یکتایی آفریدگار و نبوت راستین، خداوند در این آیات ذیل (104 الی 109) به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میدهد که فرق دین واقعی و شرک و بت پرستی را به مردم بفهماند تا بدانند که بتها و امثال آنها سود و زیان نمی رسانند و هیچ کاری از دست آنها برنخواهد آمد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

بگو: ای مردم! اگر شما در [حقانیت] دین من در شک و تردید هستید (از من امید چیزی نکنید زیرا من کسانی را نمیپرستم که شما به غیر از الله می‌پرستید، بلکه الله را می‌پرستم که شما را می‌میراند. و به من دستور داده شده که از مؤمنان باشم). (104)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یتوفاکم: روح شما را می‌گیرد، شما را می‌میراند، جان شما را می‌ستاند.
تفسیر:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي» ای پیامبر! به مردم بگو: اگر شما در حقیقت و راستی دعوت و درستی رسالتم در تردید و شک هستید، «فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» پس بدانید که من بر دین و اعتقاداتم ثابت و پایدارم؛ زیرا من از استواری راه و سلامت روش و برنامه‌ام کاملاً متیقن میباشم بنابر این من آن بتان و شریکانی را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم، بتانی را نه سود و زیانی رسانده می‌تواند.

«وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ» بلکه خدای یکتا و یگانه‌ای را می‌پرستم که شما را می‌میراند همچنان که زنده‌تان گردانید؛ همان که مجدداً شما را بر می‌انگیزد تا محاسبه‌تان کند.

با آنکه مرگ و حیات و زندگی هر دو تنها و تنها به دست الله متعال است، اما در این آیه مبارکه، تنها از مرگ یاد آوری بعمل آورده است، دلیل آن اینست که: مرگ، بهترین وسیله‌ی هشدار می باشد.

مفسر طبری گفته است: این تعریض و لحنی لطیف است، طوریکه به آنها میگوید: نباید در دین من شک و تردید داشته باشید، بلکه باید در پرستش بت‌ها شک داشته باشید که نفع و ضرری از آنها متصور نیست. اما خدایی که من او را می پرستم همان است که تمام کائنات در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و از او نفع و ضرر میرسد. (تفسیر طبری ۱۷۶/۱۱)

«وَأْمُرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (104)»: و پروردگارم به من دستور داده است و مأمورم ساخته تا مؤمن باشم و خدا را یگانه و یکتا بدانم و در عبادت برایش همتا و شریک قرار ندهم. واقعاً کسیکه مرگ و حیات به دست اوست، سزاوار پرستش است.

این آیه مبارکه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزارى جسته و بیش از گذشته به الله خویش روی آورد. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵)

و [دستور یافته ام] اینکه به سوی دینی روی آور که خالی از هرگونه شرک و انحراف است. و اینکه هرگز از مشرکان مباش. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ: روی آور، پایدار باش، برسر دین حق پایداری کن. «حَنِيفًا»: شخص مخلصی که کار و بار خود را به الله واگذارد و از راه رسات دین به هیچ وجه منحرف نشود. واز شرک گریزان است. راست و درست. خالص و بی غلّ و غشّ باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» ای پیامبر! و به الله متعال شریک نیاور همچون کسانی که غیر وی را پرستیده و جز او معبودان دیگری را می خوانند که در آن صورت، دنیا و آخرت را از دست میدهی. با در نظر داشت اینکه خطاب آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم است ولی خطاب به امت‌شان می‌باشد.

«وَجْهَكَ» وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره انسان شریفترین اعضای او بشمار میرود. «حَنِيفًا»، به معنای راست و مستقیم است که در او هیچگونه انحرافی به چپ و راست وجود نداشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که دین اسلام، آئینی بی انحراف است

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (105): «و» به من دستور داده شده که از جمله افرادی نباشیم که در عبادت برای خدا شریک می‌آورند.

یعنی از جمله: مشرکان مباش، نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش. این آیه مبارکه به ما می آموزاند که مسلمان راستین، پس از پذیرش اسلام به هیچ شرکی آلوده نمی شود و به طاغوت‌ها نمی‌گراید.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶)

و (به من دستور داده شده) اینکه به غیر از الله کسی (و چیزی) را مخوان که هیچ سود و زبانی به تو نمی‌رساند، اگر چنین کنی در آن صورت یقیناً از ظالمان خواهی شد. (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لا تدع: فرا مخوان، بندگی مکن، یاری مجوی.

تفسیر:

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ» تأکید نهی مذکور است؛ یعنی غیر از خدا چیزی دیگر (از بتان، معبودان، کاهنان و پیشگویان) را نخوان؛ زیرا آنها برایت نفعی رسانده نتوانسته و زبانی را نیز از تو دفع نمی‌کنند بلکه در حقیقت سود رسان و زیان رسان تنها الله متعال است.

عاقلان، یا برای سود کار می‌کنند، یا برای رفع خطر و دفع ضرر. بت‌ها نه نفعی دارند و نه قدرت دفع ضرر. پس شرک، نوعی از حماقت و جهالت است.

«فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (106)» اگر چنان خدایان مزعوم را پرستش کنی، به خود ظلم کرده‌ای؛ چون نفس خود را در معرض عذاب خدا قرار داده‌ای. پس کمک و مساعدت خواستن از اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به الله متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد. در اینجا آیه مبارکه خطاب به پیامبر است و منظور غیر او است.

آنگاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیت غیرش بکشاند:

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷)

و اگر الله گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده ای نیست، و اگر خیری به تو بخواهد پس فضل او را هیچ ردکننده ای نیست؛ خیرش را به هرکس از بندگانش بخواهد میرساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یَمْسَسْكَ: به تو برساند. ضرر: ضرر و زیان. کاشف: برطرف کننده، بازدارنده را رد کننده، بازدارنده، مانع، برگرداننده. یصیب: می‌رساند، شامل میکند. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ» اگر الله بخواهد به توزیانی ویا مصیبتی برساند، هیچکس جز او نه آن را از تو برطرف میکند و نه از آن عافیت می‌بخشد. از جانب دیگر قابل تذکر است که: هر تلخی و ضرری شرّ نیست، گاهی در زندگی انسانی، حوادث تلخ برای بیداری فطرت یا آزمایش انسانها به وقوع می‌پیوندد.

مفسر محمود آفندی آلوسی (1217 - 1270ق) مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» در مورد اینکه چرا در آیه متبرکه در برطرف کردن ضرر، تعبیر «إِلَّا هُوَ» آمده، اما این تعبیر در برطرف کردن خیر نیامده، مینویسد: الله متعال ضرری را که به انسان برسد برطرف می‌کند، اما فضلی را که به انسان برسد او بر نمی‌دارد، مگر آنکه اعمال ما آن را تغییر دهد. «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» طوریکه این مفهوم عالی در قرآن عظیم الشان به این زیبایی بیان یافته است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ

يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، 11). (همانا خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنکه آنان حال خود را تغییر دهند).

«وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» خیر و شرّ تنها و تنها به دست الله متعال است، طوریکه میفرماید: اگر الله بخواهد نعمتی یا رفاهی به تو برسد هیچ کس نمی تواند مانع آن بشود. باید گفت: از کلمه «لِفَضْلِهِ» بر می آید: خیری که به انسان می رسد، فضل الهی است، نه استحقاق انسان.

و بصورت کل باید گفت که: هدف الله متعال، خیر رساندن است. از این رو در مورد خیر، «يُرِدْكَ» و اراده به کار رفته و در ضرر، تعبیر «يَمَسُّكَ» آمده است. «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم».

«يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» هر کدام از بندگان را که خود او بخواهد از این فضل و کرم بهره مند میگرداند. یعنی: هیچ کس نمیتواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان میرسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمت ها را بی هیچ استحقاقی بر آنان میفرستد که آفرینش شان، نیکو ساختن شکل و شمایل شان، جای دادن شان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی میدارد، از جمله این نعمت هاست و از آن جمله است هدایت نمودن شان به راه راست و از آن جمله است نبوتی که محمد صلی الله علیه و سلم را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمت ها جملگی از فضل خداوند متعال است و هیچکس قادر به باز داشتن آنها نیست.

وَ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ (107) خدای سبحان گناه بندگان را می بخشاید و نسبت به هدایت شدگان مهربان است. و او آمرزگار گناهان کسی است که توبه کند؛ بر منبیان مهرورز است، خطاهای شان را می بخشد، ایشان را مورد باز پرس قرار نمی دهد و به علاوه با توفیق بخشیدن شان بر آنچه که صلاح و فلاح شان در آن است، مورد مرحمت شان نیز قرار می دهد.

پس حال که دانستید؛ خیر و شر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار الله متعال است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می دانید.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اطلبوا الخیر دهرکم کله، و تعرضوا لنفحات ربکم، فإن لله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده، و اسألوه أن یستر عوراتکم ویؤمن عوراتکم»: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش های پروردگارتان پیش اندازید زیرا الله متعال را و زش هایی از رحمت است که آنرا به هر کس از بندگان که بخواهد میرساند و از او بخواهید تا عیوب شما را ببوشاند و ترس ها و نگرانی های شما را برطرف گرداند.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸)

بگو: ای مردم! یقیناً حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد؛ پس هر که هدایت یابد، فقط به سود خود هدایت می یابد و هر که گمراه گردد، فقط به زیان خود گمراه می شود، و من بر شما وکیل و نگهبان نیستم. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

الحق: قرآن، پیامبر، دین اسلام. وکیل: مراقب، نگهبان، مسؤول.

تفسیر:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای پیامبر! به مردم بگو: «حق» با دلایل و براهین آشکار از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. و هیچکس عذر معقول ندارد که آن را نپذیرد. یعنی در حقیقت پیامبر قرآن و ایمان و عبادت رحمان را برای تان آورده است، یعنی آنچه از سوی پروردگار با عظمت آمده است، (مثل قرآن و تعالیم انبیا) همه حق و از شئون ربوبیت اوست. و هدف بعثت انبیا و فرستادن کتب آسمانی، تربیت تمام انسان هاست.

بدین ترتیب در جمله: «قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ» خداوند متعال حجت را تمام کرده است و ما عذری و مجالی در نپذیرفتن حق نداریم.

«فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ»: پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است یعنی بیگمان ثمره اجابت و طاعتش به خودش بر می‌گردد. یعنی اینکه الله متعال از هدایت یافتن ما بی‌نیاز است، سود و زیان هدایت و گمراهی تنها به خود ما باز می‌گردد.

«وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا»: و هر که گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه میشود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمیشود و الله متعال را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست.

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (108)»: من حافظ اعمال شما نیستم بلکه فقط مژده دهنده و برحذر دارنده هستم. یعنی من فقط پیام‌رسان هستم که دعوت رحمان را به شما رسانده و حجت و براهان را بر شما اقامه می‌کنم. انسان دارای اختیار است و سرنوشت هرکس به دست خود اوست، حتی انبیا هم حق اجبار بر مردم را ندارند. باید با تمام صراحت بیان داشت که: وظیفه و رسالت انبیا کرام را، ارشاد و تبلیغ تشکیل میدهد، نه اجبار و اکراه.

خوانندگان گرامی!

مفاهیم آیات (106 الی 109) بمثابة یک دعوت و فراخوان عمومی و دستجمعی است به سوی عقیده‌ی اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را به گوش همه‌ی انسانهای روی زمین تا روز قیامت - برساند و به آنان اعلام کند: دینی که من آورده‌ام و شما را به آن دعوت می‌کنم، پاک و خالص و دور از هرگونه شرک و آلودگی است و آن آفریدگار که نامه‌اش در دست شماست به کسی نیاز و ضرورت ندارد؛ بلکه همه کس نیازمند درگاه بی‌کران او هستند. پس ای مردم به سوی راه راست و دین پایدار حق بگرایید و از خدایان باطل و از کسانی که به فریادشان می‌خوانید - و قطعاً کاری از دستشان ساخته نیست - روی برگردانید و الوهیت و ربوبیت را به باطل آلوده نکنید و با قلبی مالا مال از عشق به خالق هستی، این آیات را زمزمه کنید و بارها با اندیشه و تدبیر به آن بنگرید تا حقایق را دریابید: [بقره/۱۱۲]، [آل عمران/۲۰]، [نساء/۱۲۵]، [أنعام/۷۹]، [روم/۳۰ و ۴۳]، [لقمان/۲۲]، [یونس/۲۲].

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۱۰۹﴾

و (ای محمد) از آنچه که بر تو وحی می‌شود، پیروی کن. و صابر و شکیبا باش تا آن که الله (در میان تو و مخالفان تو) فیصله کند و او بهترین فیصله‌کنندگان است. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتبع»: پیروی کن. «یحکم»: فیصله میکند، قضاوت میکند. «الحاکمین»: فیصله کنندگان.
تفسیر:

«وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ»: در این آیه به حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلیت داده شده است. که اگر مردم حق را نپذیرند، تو ملول مباش. طوریکه میفرماید: ای محمد! از آنچه بر تو وحی میشود در علم و عمل و با زبان حال و با فرا خواندن به سوی آن پیروی کن! فرق نمیکند که مردم ایمان آورند، چه کفر ورزند، ما نباید از وحی و دستورات پروردگار با عظمت خود جدا شویم. و از فحواى جمله: «وَ اتَّبِعْ... اصْبِرْ» معلوم می شود که: پیروی از وحی، نیاز به صبر و استقامت را دارد.

«وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ»: بر مشقات و زحمات تبلیغ صبور و شکیبا باش و در وظیفه تبلیغ منهنك باش! شدایدی که در راه پیش آید بر آن شکیبائی کن. بر آزار آزار جویانت صابر باش و بر ابلاغ رسالت مولایت پایداری کن تا آنکه او میان تو و کسانی که قضای وی را تکذیب کرده اند فیصله کرده، در نتیجه تو و پیروانت را یاری دهد و دشمنانت را محو گرداند.

«وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (109)»: الله سبحان و تعالی بهترین فیصله دهنده ی حکم و قضاوت است؛ از آن روی که عدالتش تام و تمام و فیصله اش کاملاً حق و صواب است و در فیصله اش زره ای از ظلم وجود ندارد.

و پیامبر صلی الله علیه وسلم از دستور پروردگارش فرمان برد و بر راه راست پابرجا ماند تا اینکه خداوند دینش را بر سایر ادیان و پیامبرش را بر دشمنانش پیروز گرداند، بعد از اینکه او را با دلیل و برهان بر آنها چیره گرداند. آیه مبارکه تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم و وعید مشرکین را در بر دارد.

خوانندگان گرامی!

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: از آنچه بر تو وحی میشود، پیروی کن و شکیبا باش (و در برابر اذیت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت آسمانی به تو میرسد، استقامت کن) تا الله متعال (میان تو و دیگران) فیصله می کند (و فرمان خود را صادر می نماید) و او بهترین فیصله کنندگان است.

این خاتمه مناسبی است که با سرآغاز سوره میخواند و با آن سازگاری دارد، و با محتویات سراسر سوره هماهنگ و هم آوا است، بدان گونه که روش قرآن در کار به تصویر زدن و به رشته نظم و نظام کشیدن است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره هود

جزء - (11 - 12)

سوره هُود در مکه نازل شده و دارای یکصد و بیست و سه آیه و ده رکوع است.

وجه تسمیه :

طوریکه متذکر شدیم سوره هُود پس از سوره یونس، در مکه مکرمه، شرف نزول یافته و چون قصه‌ی حضرت هود علیه‌السلام که در آیات 50 تا 60 این سوره ذکر شده، به نام سوره «هود» مسماء و شهرت یافته است. (تفسیر قرآن مهر، ج 9، ص 163)

نام سوره:

هُود:

هود علیه‌السلام از انبیاء کرام می باشد و نام مبارکش بصورت کل هفت بار در قرآن عظیم الشان و از آنجمله پنج مرتبه در همین سوره آمده است.

آن حضرت بر قومی به نام عاد مبعوث شد. (قاموس قرآن، ج 7، ص 168).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره هود:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم سوره هود دارای (10) ده رکوع، و (123) یک صد و بیست و سه کلمه، و (1936) یک هزار و نه صد و سی و شش، و (7924) هفت هزار و نه صد و بیست و چهار حرف، و (3516) سه هزار و پنج صد و شانزده نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم)، فیض الباری فی شرح «التجرید للجامع الصحیح».

ارتباط سوره هود با سوره یونس:

ارتباط هود با سوره یونس، این که: این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سوره «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی‌ای مانند تعریف اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه وسلم، دعوت به سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجه (استدلال، وبرهان) با مشرکان و ذکر داستان‌های بعضی از انبیاء علیهم السلام به اجمال بیان شده است، در این سوره با اندک تفصیل بیشتری بیان می دارد.

چون الله متعال سوره یونس را با بحث از وحی به پایان رسانید، و فرمود: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ...» سوره هود را با بیان وحی مزبور افتتاح فرموده است. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، جلد 12، صفحه 4).

فضایل سوره هود:

سوره هود از سوره‌هایی است که در آن نزول قهر الهی و عذاب گوناگون دیگر بر ملل گذشته و وقایع خطرناک قیامت و جزاء در یک اندازه خاص ذکر شده است. از اینجاست که وقتی چند تار موی از ریش مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید شد، حضرت ابوبکر صدیق به صورت اظهار تأسف عرض نمود که: یا رسول الله شما پیر شدید! فرمود: بلی سوره هود مرا پیر کرد و در بعضی روایات سوره واقعه و مرسلات و عم یتساءلون و تکویر هم با سوره هود ذکر شده‌اند. [رواه الحاکم و الترمذی].

منظور این است که در اثر خوف و دهشت این وقایع، آثار پیری بر چهره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شده است.

طوریکه در حدیثی روایت شده ای ابن عباس (رض) آمده: «قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ ثَبِتَ. قَالَ: «شَيْبَتِي هُوَ وَالْوَأَقَعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَ (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ».

(ابوبکر صدیق (رض) گفت: ای رسول الله! پیر شده‌اید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عم يتساءلون و إذا الشمس كورت - پیر کردند.» (روایت ترمذی و حاکم نیشابوری، ملاحظه شود سلسله صحیحه).

همچنان از ابوجحیفه (رض) روایت است که: «قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَاكَ قَدْ ثَبِتَ، قَالَ: «قَدْ شَيْبَتِي هُوَ وَأَخَوَاتُهَا».

(مردم گفتند: ای رسول الله! می‌بینیم که پیر شده‌اید؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرا سوره هود و سوره‌های مشابه آن پیر کردند.» (روایت طبرانی و نگاه سلسله صحیحه و صحیح الجامع) (فضایل صحیح آیات و سوره‌های قرآن کریم، فخر الدین بن زبیر بن علی محسنی).

خصوصیات بخصوص سورة هود:

قبل از همه باید گفت که: در میان سوره‌های قرآن، سوره‌های هود و شعراء، در بیان قصص انبیاء جامعیت بیشتری دارند.

سوره هود با حروف مقطعه شروع شده است و از سوره رانیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و ابراهیم و حجر را رانیات یا رآت می نامند).

ابن مردویه از انس (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از رانیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479) رانیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند.

این سوره جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه می گوید سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141) (گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون (دراسة حول القرآن الکریم، صفحه 37) برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثنی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34).

سوره هود به ترتیب نزول در قرآن جای گرفته است؛ یعنی این سوره بعد از سوره یونس و قبل از سوره یوسف فرود آمده و در قرآن نیز همین گونه جای گرفته است.

فضیلت سورة هود:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوره هود را در روز جمعه بخوانید».

داستانهای سوره هود:

در سوره مبارکه نوح داستان ها و قصه های ذیل مورد بیان قرار میگیرد:
 نوح علیهم السلام (آیات: 25 الی 49)، (هود آیات 50 الی 60)، (صالح علیه السلام: آیات 60 الی 68)، (ابراهیم علیه السلام آیات 69 الی 76)، (لوط علیه السلام آیات: 70 الی 83)، (شعیب علیه السلام آیات 84 الی 95)، (موسی علیه السلام آیات 96 الی 101)، (قوم صالح: آیه 89).

محتوای کلی سوره هود:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سوره‌ی هود در مکه نازل شده است و به اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی به یگانگی و رسالت، بعث و جزاء می‌پردازد.
 سوره هود در سال های آخر حضور پیامبر صلی الله علیه در مکه نازل شده است، سال هایی که مسلمانان در شرایط بسیار بی نهایت به سختی بسر میبردند.
 مفسران می نویسند که: و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در قبال اذیت و آزار مشرکین، مخصوصاً بعد از مدت پر ملالت و سختی که بر اثر درگذشت کاکا اش، «ابو طالب» و همسرش، «خدیجه» برایش پیش آمد، آیات نازل شده و قصه‌های پُر ماجرا و آزمایش پیامبران را برای او بازگو می‌کند تا در صبر، پایداری و شکیبایی به آنها اقتدا نماید.

سوره‌ی مبارکه با تعریف و تمجید از قرآن مجید شروع شده است، قرآنی که آیاتش استوار است. خلل و تناقضی بدان راه ندارد؛ زیرا از جانب خداوند متعال، حکیم و آگاه نازل شده است، خدایی که هیچ چیز از امور بندگان بر او پوشیده نیست. سپس از طریق دلایل عقلی (نزدیک کننده به عقل بشری) به عناصر دعوت اسلامی پرداخته و به مقایسه‌ی گروه هدایت یافته و گمراه پرداخته است، و برای هر یک از آن دو مثل‌ها زده و به وسیله‌ی آن تفاوت فاحش مؤمنان و کافران را بیان نموده است.

سپس در باره‌ی تاریخ پیامبران علیهم السلام بحث خویش را ادامه داده و از قصه‌ی حضرت «نوح»، (پدر دوم انسان) شروع کرده است؛ چون جز نوح و مؤمنانی که با او سوار کشتی شدند، هیچکس از طوفان نجات نیافت. و تمام افراد روی زمین غرق شدند و نیز عمرش از عمر تمام پیامبران بیشتر بود و از همه‌ی آنها بیشتر آزمایش و مصیبت دید و از همه بیشتر شکیبایی داشت.

باید گفت از دقت در تاریخ انبیاء استفاده میشود که حرکت انبیاء يك جریان مُستمر تاریخی است، نه يك حادثه‌ی زود گذر. تاریخ پیامبران و اقوام آنان قانون مند است و مطالعه‌ی آن رمز سقوط یا عزت ملت ها را روشن می سازد و نشان میدهد که دین از جامعه جدا نیست و سرنوشت جامعه بستگی تمام به دین و آئین مردم آن جامعه دارد.

همچنان در سوره هود؛ داستان «هود» به بیان گرفته شده و سوره به نام او موسوم شده است و بدین وسیله تلاش و کوشش او را در دعوت به سوی الله جاودانه کرده است. خدا او را به میان قوم سرکش و ستمکار «عاد» اعزام داشت. آنها به قوت و درشتی اجسام خود مغرور گشته و میگفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ اما الله متعال به وسیله‌ی تندباد ویرانگر آنان را نابود کرد. در این آیات به تفصیل درباره‌ی آنها سخن گفته شده است تا مستکبران و گردنکشان عبرت بگیرند: «وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ

اتَّبِعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ «59» وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ «60».

سپس قصه‌ی پیامبر خدا، «صالح» و آنگاه داستان «لوط» و سپس قصه‌ی «شعیب» و آنگاه قصه‌ی «موسی و هارون» علیهما السلام را آورده است و پشت سر آن پند و عبرت‌هایی را که در این قصه‌ها وجود دارد از جمله نابود کردن ظالمان را به بیان گرفته است. سوره هود با بیان حکمت ذکر داستان پیامبران خاتمه یافته است و این امر به این منظور است که از آنچه برای تکذیب کنندگان پیشین پیش آمده است، پند و اندرز گرفته شود. و نیز قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم در مقابل آنهمه سختی‌ها و حوادث دشواری ثابت و استوار گردد.

آیات این سوره به روشنی این امر را اثبات می‌کند که مسلمانان هرگز نباید به خاطر کثرت دشمنان و حملات شدید آنان میدان را خالی کنند، بلکه باید هر روز بر استقامت خویش بیفزایند.

سوره هود همان‌طور که باموضوع توحید آغاز شده است، همچنین بآن خاتمه می‌یابد، تا آغاز و آخر بر یک نهج باشند. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

نگاهی کوتاه به اهداف سوره هود:

توحید در الوهیت: آنچه پیامبر خاتم و سایر پیامبران بزرگوار، مردم را به بندگی خدا فرا می‌خوانند تا آنان را از بندگی غیر خدا رها سازند (همین ۲۶/، ۵۰، ۶۱، ۸۴). چون آنچه غیر از خدای یگانه مورد پرستش و کرنش قرار بگیرد، شرک نام دارد و در دین اسلام و نص قطعی قرآن، ناصواب است. این پرستش خواه از بت سنگی و چوبی، ستاره و فرشته باشد و خواه پیامبر و صالحانی پرستش شوند، یکسان است. در گذشته‌ی دور، مردان صالح و نیکو کاری به نامهای: «ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر» که نزد مردم عصر خود دوست داشتندی بودند، دوستان و نزدیکانشان پس از فوت آن بزرگواران به عنوان یادبود و تبرک، تصاویری از آنان ترسیم کردند و به زیارتگاه تبدیل شد و مردم به رسم احترام از مقام آنان، سحرگاهان و شامگاهان به آن جایی که محل سکونت و تصاویر آنان بود، میرفتند و دیداری تازه می‌کردند؛ سپس تصاویر به مجسمه و تندیس تبدیل گشت و نسلهای بعد رسماً به پرستش آنان پرداختند و بت پرستی از آن تاریخ شکل گرفت. [نوح ۲۳/ و ۲۴].

توحید در ربوبیت: «اله» کسی است که بندگانش با دعا و لابه و خشوع و فروتنی همراه ایمان به پیشگاه او روی می‌آورند.

«رب»، آفریدگاری است مربی، مدبر و چاره ساز و سامان دهنده‌ی کار بندگان و متصرف در امور آنان، بر مبنای حکمت و نظام سنن خود...

بیشتر مردم عرب جاهلی و سایر مشرکان پیش از آنان باورشان این بود که رب، تنها پروردگار مدبر در هستی است و بس؛ اما اله را متعدد می‌دانستند و برای نزدیکی به خدا به آنها - که ساخته و پرداخته‌ی خودشان بود - متوسل می‌شدند و در محضر خدا شافع قرارشان می‌دادند. پیامبران خدا، برای مردم دلیل می‌آوردند که: توحید در ربوبیت مقتضی توحید در الوهیت است و بندگی و عبادت وقتی درست است که فقط برای یک پروردگار سجده بُرد و آیات قرآن در این مورد فراوان آند؛ از جمله: [همین آیه 52 و 90]. و چگونه خداوند برای پیامبرش تبیین میکند که رزق و روزی تمام جنبنندگان روی زمین به عهده‌ی

خداست. [همین/ ۶ و ۷]. مراد پروردگار در این دو آیه این است که: عبادت و بندگی جز برای خدای یکتا، نه سزاوار است و نه صحیح.

به سخن نوح - ع - بیندیشید که چگونه به قومش - که اولین ملتی بودند که بت پرستی را دایر و مردان صالح را پرستش کردند. میگوید: گنجینه های نعمت خدا در نزد من نیست، من از علم غیب خبر ندارم، فرشته نیستم.... [همین/ ۳۱]. همانند این آیه نیز پیامبر خاتم خطاب به مشرکان میفرماید: گنجینه های خدا در نزد من نیست، غیب نمی دانم، فرشته نیستم... [انعام/ ۵۰] در مفهوم این آیات نیز به [اعراف/ ۱۸۷] و [یونس/ ۴۹] مراجعه شود....

دیدگاههای آدمی متعدد و متفاوت و امری طبیعی است. این اختلاف و متفاوت بودن، فواید علمی و عملی در پی دارد که بدون آن مزایای دیگر میان آنان ظاهر نمیگردد. هم چنین زیانهای دارد که بدترین آن تفرق و دشمنی است و خداوند برای تکمیل فطرت بشر و داوری در وقت اختلاف نظر به وسیله ی قرآن، آن را در قانون دین جایز شمرده است؛ چون در قرآن مجال اختلاف باقی نخواهد ماند و سرانجام قرآن مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: سعادت‌مندان و تیره بختان...

خداوند به این انسان، استعداد و توانایی داده و او را در زمین خلیفه کرده تا علوم و معارف فراوان کسب کند. اکنون می بینی که این انسانها درباره ی همه ی موجودات، زمین و آسمان، کشف قطب شمال و جنوب، فتح بلندترین قله های کوه های سربه فلک کشیده ی کره ی زمین، فرو رفتن در اعماق دریاها و اقیانوسها، تا هزاران پا پرواز کردن در هوا، تسخیر کردن گرات دوردست، هزینه کردن اموال بیشمار در راه آرزوهای نفسانی و زندگانی گذرا و... به تحقیق و پژوهش می پردازند. آیا نسبت به این استعدادهای والای بسیار مهم، حماقت و جنایت نیست که انسان به راحتی - اراده اش را در خدمت این زندگانی مادی و جلوه های فریبایش بگذارد و از سویی منکر و مخالف زندگانی سرمدی و جاودانه ی آخرت باشد؟! [همین/ ۱۵ و ۱۶].

شکیبایی و صبوری، کردار نیکو، فروتنی در برابر پروردگار در دین آن گونه که فرمان خداست، برپا داشتن نماز در اوقات خود، إخلاص در دعوت به سوی دین خدا بی آن که این دعوت و تبلیغ وسیله ی تجارت و مال اندوزی گردد، مهمانداری و إکرام گرفتن مهمان، سر و سامان دادن کار مردم در حد توش و توان، بر خدا توکل کردن و.... (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

ترجمه و تفسیر سوره هود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

(الف، لام، را) (معنای این حروف را الله میداند)، این [قرآن] کتابی [باعظمت] که آیاتش استوار، سپس روشن شده، از نزد حکیم آگاه (نازل گردیده) است. (1)
تفسیر :

(الف، لام، راء)؛ از جمله حروف مقطعه است که الله سبحان و تعالی مرادش از آنها را بهتر می داند.

الر بیانگر إعجاز قرآن است و آن اینکه این قرآن از این حروف هجایی ترکیب یافته است. ابن عباس (رض) فرموده است: «الر» یعنی منم الله که می بینم.

قرآن از همین حروف الفباء تشکیل شده که همواره در اختیار همه هست، اما خداوند از همین حروف ساده، کتابی ساخته که کسی نمی تواند مشابه آن را بیاورد. چنانکه انسان از خاک، خشت پخته و ظروف کلی میسازد، ولی خداوند از همین خاک، هزاران نوع گل، گیاه، میوه، حیوان و انسان خلق می کند. بلی، همان گونه که قدرت خداوند را در نظام تکوین می بینیم، قدرت او را در کتاب تشریح نیز مشاهده می کنیم.

این قرآنی که حق تعالی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وحی نموده، کتابی است که معانیست استوار ساخته شده و الفاظش به تفصیل و روشنی آراسته شده؛ در نتیجه آیاتش از خلل سالم است و جملاتش از عِلل.

«كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ»: یعنی کتابی است گرانقدر، آیاتش به صورتی استوار تنظیم شده است به گونه ای که خلل و تناقضی بر آن عارض نمی شود.

یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقن گردانیده شده که همچون تعمیر و بنای استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه ای برکنار است و این کتاب برخلاف تورات و انجیل منسوخ هم نشده است.

قرآن کریم کتابی است مُحکمی یافته به اصول احکام، مفصل به فروع حلال و حرام؛ از نزد خدایی است که در شرع و صنع خویش حکیم است و به سرانجام امور و عواقب اشیا خبیر و آگاه.

قرآن کتابی است هم محکم و هم مفصل، نه تناقض دارد و نه تهافت و نه سقوط و لغزش، هم فصیح است و هم بلیغ، محتوایش در فصل ها و سوره های مختلف، جدای از یکدیگر اما به دنبال هم و پیوسته آمده است.

فصاحت: در لغت به معنای ظهور، بیان و آشکار می باشد و در اصطلاح کلامی است که فصیح، روان، مستعمل بوده و از حسن و زیبایی برخوردار باشد و کلام فصیح عبارتی است که کلمات آن علاوه بر فصاحت، هماهنگی و تناسب کامل با یکدیگر داشته و از هرگونه حروف و کلمات ثقیل، نامأنوس، بدآهنگ، ناموزون و همچنین تعبیرات، سبک، گوش خراش، ناهماهنگ، پیچیده، گنگ و مبهم مصون باشد.

بلاغت: در لغت به معنای رسیدن و انتها می باشد و در اصطلاح بلاغت در کلام، عبارت است از کلام فصیحی که مطابق با مقتضای حال باشد. بلاغت لفظ در واقع به اعتبار قابلیت

افاده آن لفظ در مقایسه بامعنا و مراد گوینده آن می‌باشد و به تعبیر دیگر، بلاغت ناظر به کیفیت معنا و محتواست.

قرآن، کتابی است بس محکم که يك روح دارد و آن روح توحید است و تمام داستانها، ومواعظ، واحكام و آیات قرآن، تفصیل همان روح توحید است.

قرآن کتاب بس مهم است: بنیان قرآن، محکم و استوار است و هیچ چیزی نمی‌تواند سبب تزلزل آن شود، بلکه با پیشرفت علم، اسرار این کتاب بیشتر و بیشتر کشف می‌شود. قرآن کتابی است محکم، نه تغییر و تحریف یافته و نه قابل شك و تردید است.

بنای آن بر حدس و فرض نیست، بلکه همه‌ی مطالبش محکم و استوار است.

قرآن، هم استدلالی و تزلزل ناپذیر است و هم جامع تمام ابعاد زندگی دنیوی و اخروی می‌باشد.

مُجاهد بن جَبْر (104 - 21 هـ) (722 - 642 م) فقهی، محدث و مفسر شهیر اسلام و مفسر قتادة: (ابو الخطاب سدوسی بصری، معروف به قتادة بن دعامه (61 - 117 ق)، در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی هر دو کامل میباشد».

«كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلْتُ»: کلیات قرآن یکجا بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، آنگاه در مدت بیست و سه سال تفصیل داده شده است.

«ثُمَّ فُصِّلْتُ»: سپس امور حلال و حرام، نیازمندی‌ها، ضروریات روزمره و امور معاد بندگان در آن به تفصیل بیان شده است.

چون خداوند حکیم است، کتابش محکم است و چون خبیر است، تمام نیازها و مایحتاج انسانی را به تفصیل بیان داده است.

«مَنْ لُدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (1)»: از جانب پروردگار که به چگونگی امور آگاه است، از این رو به بهترین وجه تنظیم یافته و به بهترین شیوه بیان شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (1 الی 5) موضوعاتی در بیان اصول دعوت به سوی دین الله متعال، روی گردانی کافران از حق مورد بیان قرار گرفته است.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲)

[پس ای مردم!] جز «الله» را نپرستید که من برای شما از سوی او هشدار دهنده و بشارت آورم. (۲)

تفسیر:

باتمام صراحت در می‌یابیم که دعوت به یکتاپرستی، در سرلوحه‌ی پیام همه‌ی انبیاء الهی بشمار میرود. «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» تا جز الله متعال چیزی را پرستش نکنید. فلسفه‌ی نزول همه‌ی کتب آسمانی، همانا توحید و پاکسازی جامعه از شرک است.

مطابق وحی آسمانی در می‌یابیم که: شیوه‌ی تبلیغ پیامبران، همان هشدار و بشارت است «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (2)» من از جانب او فرستاده شده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب الله متعال، اما برای سعادت بشریت آمده است.

و از این که کافر شوید شما را از عذابش بر حذر بدارم و اگر ایمان بیاورید مژده‌ی پاداش و ثواب او را به شما بدهم.

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

و اینکه: از بارگاه پروردگار تان آمرزش بجویی و [علاوه بر آن] به در گاهش باز گردید و توبه کنید تا شما را در زندگانی تا زمانی معین، به خوبی بهره مند سازد و به هر بزرگوار شایسته‌ای از فضل خویش، پاداش بزرگی اش را ببخشد و اگر روی برگردانید، [بدانید] که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیم دارم. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: پایان عمر با فرا رسیدن مرگ. پایان عمر جهان. «ذِي فَضْلٍ»: محسن. نیکوکار. «فَضْلُهُ»: پاداش احسان و نیکوکاریش. «تَوَلَّوْا»: پشت بکنید و روی بگردانید. اصل آن (تَوَلَّوْا) است. ترجمه معانی قرآن.

تفسیر:

در آیهی قبل، مبحث توحید مطرح شده بود ولی در این آیه مبارکه، بازگشت به الله متعال و قرار گرفتن در مدار توحید مطرح بحث است.

باید گفت که: اساساً زندگی خوب، مورد توجه اسلام است. «مَتَاعًا حَسَنًا» یعنی زندگی دلنشین همراه با آرامش روحی، در برابر کسانی که به خاطر اعراض از یاد الله، معیشتی ضنک و زندگی تلخ دارند، گرچه از نظر مادیات در آسایش و رفاه هستند.

باید گفت که: یکی از وظائف پیامبران الهی، بازسازی منحرفان است: «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» همچنین از پروردگارتان برای گناهان تان آمرزش و بخشودگی خواسته و بر طاعت و توبه‌ی خالصانه پایداری کنید.

و واقعیت هم همین است: تا زمانی که انسان خود را از گناه پاک نکند و سبکبال نشود، نمیتواند به سوی حق پرواز کند. در ضمن قابل یاد آوری است که: محو گناه به تنهای خویش کافی نیست، بلکه حرکت بسوی الله نیز لازمی و ضروری پنداشته میشود.

در آیه مبارکه آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دست یافتن به آن میباشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به سوی الله متعال از گناهان کبیره توبه واجب است. و توبه از گناه، سبب بازگشت إلی الله متعال نیز می شود.

«يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا»: تا در این دنیا شما را از منافع گرانقدر از قبیل وسعت رزق و آسایش معیشت بهره‌مند کند.

مفسیر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی در تفسیر آیه «يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» می نویسد:

سپس به کسانی که درست توبه میکنند به فلاح و عیش و راحتی هر دو جهان مژده داده میفرماید: «يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: یعنی کسانی که کاملاً از گناهان گذشته استغفار کردند و در آینده به اجتناب از آنها تصمیم قطعی گرفتند تنها این نیست که گناهان آنان آمرزیده می شوند بلکه زندگانی خوبی به آنان داده خواهد شد.

و ظاهر این است که این زندگی عام و شامل هر دو زندگی فانی دنیا و جاوید آخرت خواهد شد. چنان که در آیه ۹۷/سوره نخل درباره این گونه اشخاص فرموده که: «الْحَيِيَّةُ حَيَاةٌ طَيِّبَةٌ»: یعنی: ما حتماً به آنان زندگی پاکیزه عنایت میکنیم.

در رابطه با این آیه، تحقیق عموم مفسرین این است که حکم این شامل هر دو نوع زندگی دنیا و آخرت است و در آیه 11 و 12 سوره نوح صراحتاً چنین آمده است که در ارتباط با استغفار کننده فرمود: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (11) وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا». یعنی اگر شما درست از الله متعال مغفرت خواسته باشید. الله تعالی بر شما باران رحمت می باراند و شما را به اموال و اولاد پیروز می گرداند و به شما باغها و جویها عنایت می کند و بدیهی است که باران رحمت و مال و اولاد متعلق به حیات این جهان اند.

بنابر این بیشتر مفسرین «متاع حسن» را چنین تفسیر فرموده اند که الله تعالی به شما در نتیجه توبه و استغفارتان وسعت رزق و سهولت عیش عطاء میفرماید و شما را از آفات و عذابها حفظ میکند و چون حیات دنیا باید یک روز به پایان برسد و عیش و راحت آن مطابق قانون قدرت، جاودانی نیست، لذا «إلى أجل مسمى» فرمود، ارشاد فرمود که زندگی پاکیزه دنیا و سهولتهای عیش تا میعاد مخصوص یعنی تا موت حاصل میگردد. سرانجام، موت به همه آنها خاتمه میدهد. اما پس از این موت، فور زندگی جهان دیگر آغاز می گردد و در آن هم توبه کنندگان و استغفار کنندگان، به راحتی های جاودانی نایل می گردند. حضرت سهل بن عبدالله فرموده که: مراد از «متاع حسن» این است که توجه انسان از مخلوق منصرف شده متوجه خالق شود و بعضی از بزرگان فرموده اند که: «متاع حسن» این است که انسان به متاع موجود دنیوی قناعت کرده و بر فقدان آن نیندیشد. یعنی هر مقداری که از دنیا میسر گردد به آن مطمئن باشد و آنچه به دست نیامده نسبت به آن اندوه نخورد.

«وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»: و هر نیکوکاری را به پاداش عمل خود نایل می گرداند. ابن مسعود (رض) در تفسیر «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» [هود: 3] میفرماید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته میشود و هر کس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می شود.

پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه آن ده ثواب برایش باقی می ماند و اگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می شود و نه ثواب دیگر برایش باقی می ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگانهای او بر دهگان هایش غلبه کرد».

«وَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر از ایمان و طاعت خدای رحمان رویگردان شوید، «فَأَنَّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (3)» من میترسم که در روز قیامت دچار عذاب شوید. عذاب به «کبیر» توصیف شده است؛ چون شامل خوف و ترس شدید است.

این تهدید و هشدار است برای هر کس که از راه الله متعال باز داشته و از دینش روی بر گرداند.

مطالعه کننده محترم !

نباید فراموش کنید که: همین ایمان و توبه است که، زندگی انسان را تا آخر عمر بیمه و ضمانت میکند. از الله متعال می طلبیم تا ما را هم از این نعمت برخوردار نماید. آمین یارب العالمین.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

(بدانید) باز گشت شما به سوی خداست و او بر همه چیز قادر تواناست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَرْجِعٌ»: مصدر میمی و به معنی رجوع است.

تفسیر:

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ»: بازگشت شما به سوی الله است یعنی بعد از مرگتان نزد الله متعال بر میگردید. پس از وی با طاعتش و پیروی از پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم اطاعت کنید.

به یاد داشته باشید و این را همیشه در ذهن و هوش داشته باشید که: بازگشت ما تنها به سوی الله است، نه دیگران: «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (4) و او ذاتی است که بر زنده ساختن و میراندن و برانگیختن و حسابرسی تان توانا است و هیچ چیز او را ناتوان کرده نمی‌کند. در آیات متبرکه قبلی مبحث توحید و نبوت مطرح بود، این آیه مبارکه مبحث اصل معاد را مطرح نموده است. همچنان بصورت کل آیه مبارکه دارای تهدیدی عظیم است.

أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لَيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ تِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾

آگاه باش که آنها (مشرکان) سینه‌های خود را می‌پیچند تا خود را از الله پنهان کنند، آگاه باش، وقتی که آنها خود را با جامه‌هایشان می‌پوشانند، الله آنچه را که پنهان میکنند و آنچه را آشکار می‌سازند، میداند. چرا که او به راز سینه‌ها داناست. (5)

تفسیر:

«يَتَّبِعُونَ»: به معنای نزدیک قرار دادن و خم کردن دو چیز است؛ («اثنان» یعنی دوتا) و به کینه دردل گرفتن نیز گفته میشود. بنابر این جمله «يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ» یا به معنای آن است که کفار سینه‌های خود را برای حرف‌های محرمانه و توطئه علیه انبیاء به هم نزدیک می‌کنند و یا به معنای آن است که آنها کینه‌ی انبیا را در دل دارند.

در آیه 7 سوره‌ی نوح میخوانیم: «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا تِيَابَهُمْ» یعنی کفار انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذارند و لباس خود را بر سرشان می‌کشند تا ندای انبیاء را نشنوند.

مشرکان، در دشمنی سختی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان قرار داشتند، در دل‌هایشان کینه و عداوت آنان را پیچانده بودند، هرگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌دیدند از او پشت میکردند و روی‌ها و صورتهای خویش را با چادرهای خویش می‌پوشاندند، که او را نبیند و گمان می‌بردند که خدا از کارشان بی‌خبر است و با پوشاندن سر و روی‌شان، الله متعال هم از کینه‌ی دلشان بی‌خبر میماند، غافل از این که اودرک‌مین و شب و روز مراقب احوالشان بود و راز درویشان را خوب می‌دانست.

طوری‌که در آیه متبرکه به موضوع اشاره بعمل آمده است میفرماید: با در نظر داشت اینکه اهداف شوم خود را از پیامبر صلی الله علیه وسلم مخفی بدارید، الله متعال که عالم به اسرار سینه‌هاست.

قابل یاد آوری و دقت است که: مهم‌ترین اعتراض منکرین را دو مطلب تشکیل می‌داد: **الف:** چه قدرتی میتواند مردگان را بعد از مرگ زنده کند، که در آیه 4 این بحث صورت گرفت و گفته شد: «هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» الله متعال بر هر کاری قادر است.

ب: چگونه ذرات پخش شده یکجا جمع میشوند، که در آیه 5 میفرماید: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

شان نزول آیه مبارکه:

امام قرطبی از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: «أخنس بن شریق» شخصی چرب زبان و خوش کلام و خوش بیان بود. در ظاهر با پیامبر صلی الله علیه و سلم ابراز محبت می‌کرد ولی در نهادش بدی او را می‌خواست، در این مورد آیه‌ی «أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَنخَفُوا مِنْهُ...» نازل شد.

همچنان ابن عباس (رض) می‌فرماید که آیه: «أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَنخَفُوا مِنْهُ»: درباره‌ی «أخنس بن شریق» نازل شده است. أخنس در مجلس پیامبر صلی الله علیه و سلم حاضر می‌شد و قسم می‌خورد که او را دوست دارد. اما عکس آن را در دل داشت. (البحر المحيط في التفسير القرآن: ابو حیان الأندلسی ۲۰۲/۵).

و امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: از دشمنی مشرکین با پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان خبر داده است که گمان می‌بردند أحوالشان بر خدا پوشیده می‌ماند. (تفسیر قرطبی ۵/۹).

یعنی آنها دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان را کتمان می‌کنند، و می‌خواهند بدین ترتیب نهان خود را از خدا مخفی بدارند تا کارشان اِفشاء نشود.

پایان جزء یازدهم**خوانندگان گرامی!**

پروردگار با عظمت ما در آیات قبلی بیان فرمودند که: نهان و آشکار انسانها را می‌داند و اینک در آیات (6 الی 11) در باره فضل، علم و قدرت پروردگار، و قرار گرفتن انسان در برابر مکافات و مجازات الهی بحث بعمل می‌آورد.

الله متعال در آیات متبرکه ذیل بیان میدارد که ذات پروردگار از همه ی هستی خبر دارد و بر همه چیز توانا و روزی رسان همگان است؛ و این که کافران، پیامبر را تکذیب میکنند و قرآن را سحر میدانند و نوعی دیگر از بیهوده گوییهای شان را بیان میکنند که هرگاه عذابشان را به تأخیر اندازد با تمسخر و ریشخند می‌گویند: چرا عذاب به تأخیر افتاد، چه چیز آنرا بازداشت؟! طوری که می‌فرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾

هیچ جنبنده ای (جانداری) در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهده الله است و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه مؤقت آنان را می‌داند؛ همه در کتاب بیانگر و روشن (لوح المحفوظ) ثبت است. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «دَابَّةٌ»: از «دَبِيبٌ» به معنای آهسته راه رفتن و قدم های کوچک برداشتن است، ولی به صورت کل به هر جنبنده‌ای اطلاق میشود. و «دَابَّةٌ»: جانور. جنبنده. شامل انسان هم می‌گردد (بقره / 164).

«مُسْتَقَرٌّ»: قرارگاه. محلّ زیست. «مُسْتَوْدَعٌ»: آرامگاه. محلّ دفن. «كِتَابٍ مُبِينٍ»: نوشته آشکار. کتاب روشن. مراد لوح محفوظ است (انعام / 59). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَمَا مِنْ ذَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»: الله متعال کفیل و ضامن روزی تمام جنبندگان روی زمین از قبیل انسان و حیوان و سایر مخلوقات می باشد؛ و آنرا تضمین کرده است؛ و آنها را از روی فضل و کرم خود روزی می دهد، پس همان طور که خالق است رازق هم هست. البته تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب الله متعال است، نه این که بر وی واجب باشد. پس هرگاه الله متعال از حال هیچ جاننداری به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدر کرده است غافل نمی ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می ماند؟

«وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا»: ذات پروردگار جای استقرار آن مخلوق را در زندگی و پس از مرگ نیز میداند، و جایگاهی را که در آن می میرد نیز دانا است.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: «مستقرها» یعنی محلی که در روی زمین به آنجا پناه می برد، و «مستودعها» یعنی محلی که در آنجا مرده دفن میشود. (تفسیر البحر ۲۰۴/۵). شاه ولی الله دهلوی؛ در معنی: «وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا»: میگوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد و رحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن میماند؛ مانند خانه».

«كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (6)»: تمام اینها؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزی آنها در کتابی روشن که همانا (لوح المحفوظ) میباشد، نوشته و ثبت است؛ و آن همان کتاب پیشین در امر قضا و قدر است که حق تعالی از تسوید آن فارغ شده است. در آن کتاب تفصیل همه چیز نگاشته است؛ از آفرینش و روزی گرفته تا زندگی و مرگ. مفسر تفسر فرقان شیخ بهاءالدین حسینی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: باید بدانیم که روزی هر کس، مشروط به سعی و کوشش اوست که هرگاه شرط تحقق یافت مشروط هم مقدر می گردد.

قرآن، عقل انسان را آزاد گذاشته، تا در دایره‌ی خود به تکاپو و کار و تلاش بپردازد و در پرتو آزمایشها و سنجشها به حقایق دست یابد. خداوند، ترکیب و تشکیل هستی انسان را به شیوه ای فراهم ساخته است که بتواند با جهان هماهنگ و دمساز گردد و با جد و جهد تمام برای زیستن به پا خیزد.

پروردگار، زمان و مکان حیات و ممات هر کس را می داند. [انعام/۵۹]. پروردگار، آسمان و زمین آفرید و در پیش، کار عرش را به پایان برد تا قدرت خود را نشان دهد. [اعراف/۵۴] خدا، زندگانی این جهان را وسیله ی آزمون انسان قرار داد تا نیک و بد از هم جدا شوند. آفرینش جهان بیهوده نیست و فرمان حق قطعی و بازگشت همه به سوی اوست. [مؤمنون/۱۱۵].

روزی مخلوقات به عهده الله متعال است:

در نزد برخی از انسان ها سؤال مطرح میگردد، در حالیکه روزی حیوانات را الله متعال به عهده گرفته است پس چرا چنان حوادثی اتفاق می افتد که بعضی حیوانات به سبب گرسنگی یا تشنگی میمیرند؟ در جواب آنان مفسران مینویسند:

اولین جواب اینست که مسؤلیت؛ روزی رسانی تا وقتی است که اجل مقدر یعنی عمر او تمام نشده باشد. هرگاه عمر او تمام بشود قهراً باید بمیرد و از این جهان بگذرد و عموماً اسباب آن امراض می باشد گاهی علت سوختن و یا غرق شدن یا زخمی و مجروح شدن هم

می باشد. و هم چنین این هم می تواند سبب باشد که روزی او خاتمه می یابد و به سبب آن مرگ واقع می شود.

شیخ امام قرطبی در حاشیه این آیه واقعه از ابو موسی و ابو مالک و غیره از قبيله «اشعریین» ذکر فرموده که ایشان هجرت کرده، وارد مدینه شدند. توشه و آذوقه خوراکی آنها پایان یافته بود. یکی از افراد خود را پیش آن حضرت و به این خاطر فرستاد که برای ایشان غذا را تدارک نماید. وقتی که او به درب خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید صدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از داخل خانه شنید که این آیه را میخواند «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»: او با شنیدن این آیه به فکر افتاد که وقتی خداوند متعال مسئولیت روزی همه حیوانات را به عهده گرفته پس ما اشعریین هم از حیوانات دیگر بدتر نیستیم او یقیناً به ما نیز روزی عطا خواهد کرد با این تفکر از آنجا برگشت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از احوال خویش آگاه نکرد و برگشته به دوستانش گفت که دل خوش دارید که کمک الله متعال به شما خواهد رسید دوستان اشعری او فهمیدند که قاصد آنها مطابق دستور، نیازمندیهای خویش را به رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشته و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت به این نظام آن وعده فرموده است. لذا با کمال اطمینان نشستند. او هنوز ننشسته بود که دو نفر یک کاسه پر از نان و گوشت آوردند و این کاسه یک ظرف بزرگی بود طعام آوران طعام را به اشعریین دادند به قول معروف آنها شکمی از عزا در آوردند باز هم مقداری باقی ماند چنان صلاح دیدند که باقی مانده را به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم ارسال دارند تا که آنها را آنجناب صلی الله علیه وسلم در ضروریات خویش صرف کنند، آنها را به دست دو نفر به خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادند، و سپس همه آنان به خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدند، عرض کردند که یا رسول الله! طعام فرستاده شما بسیار زیاد، نفیس و لذیذ بود آنحضرت فرمود که: من غذا نفرستادم، آنگاه آنان داستان را کلا به عرض آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند که ما فلان شخص را از طرف خود در محضر شما فرستادیم. او این جواب را برای ما آورده و ما فهمیدیم که غذا را شما فرستاده اید. آنحضرت صلی الله علیه وسلم با شنیدن این واقعه فرمود که من نفرستاده ام بلکه آن غذا که از جانب ذات اقدس فرستاده شده و اوست که روزی هر حیوانی را به عهده دارد. (بنقل از تفسیر معارف القرآن شیخ محمد شفیع عثمانی).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾

و او (الله) همان ذاتیست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، و تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت، تا [با این آفرینش شگفت آور] شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر هستید. و اگر بگویید شما پس از مرگ زنده می شوید، بپسندید کفر پیشگان می گویند: این سخنان جز جادویی آشکار نیست. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِتَّةِ أَيَّامٍ»: ایام در عربی روز را گویند ولی درینجا به معنای شش دوره (اعراف / 54، یونس / 3).

«عَرْشُ»: قوام کار. تخت سلطنت که مراد تصرف و قدرت است. موجود ناشناخته‌ای که فراتر از درک و علم انسان‌ها است (اعراف / 54، توبه / 129، یونس/3). مجموعه جهان هستی، چرا که تخت قدرت الهی محیط بر همه جهان است.

«الْمَاءُ»: آب. شاید مراد موادّ مذاب و آب گونه‌ای باشد که در آغاز جهان، به صورت گازهای فوق العاده فشرده در پهنه کائنات پراکنده بوده است (انبیاء/ 30، فصلت/11).

«مَبْعُوثُونَ»: برانگیختگان. زنده شدگان.

«سِحْرٌ»: جادو. در اینجا مراد سخن عاری از حقیقت و گفتار بی اساس، و به تعبیر دیگر، حُقه و کلک است. («ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

گرچه قدرت الهی میتواند همه چیز را در يك لحظه بیافریند، ولی حکمت الهی اقتضاء می‌کند که آفرینش تدریجی باشد. طوری که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» و تنها ذات پروردگار است که در مدتی برابر با شش روز از ایام دنیا [یعنی شش مرحله زمانی] آسمان‌ها و زمین را خلق کرد. بدین ترتیب انسان را به تأنی و عدم شتاب در کارها تشویق می‌کند؛ زیرا خدایی که میتواند کائنات را در یک چشم به هم زدن خلق نماید، آن را در شش روز خلق کرد.

«وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»: در حالیکه قبل از خلق آسمان و زمین عرش عظیم الله متعال بر آب قرار داشت. فحوای آیه مبارکه این حقیقت را میرساند که:

آب، قبل از آسمان‌ها و زمین وجود داشته است.

مفسر زمخشری می‌فرماید: یعنی در زیر آن خلقی قرار نداشت و این هم نشان میدهد که عرش و آب قبل از زمین و آسمان‌ها خلق شده اند. (تفسیر کشاف ۲/۳۸۰).

تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت:

«وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»: قبل از همه باید گفت که: چگونگی عرش برای ما انسانها روشن نیست. و طوری که در فوق هم یادآور شدیم عرشه همان موجود ناشناخته‌ای که فراتر از فهم، درک و علم انسان‌ها است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 54، توبه/آیه 129، یونس آیه 3). اما به نقل از «أم سلمه» این آیه برچگونگی آغاز پیدایش و خلقت پیش از آفرینش آسمانها و زمین، دلالت میکند و آفرینش عرش و آب، پیش از آسمان و زمین بوده اند و آفرینش عرش هم پیش از آب بوده و این ماده‌ی حیاتی زیر عرش قرار داشته است.

[انبیاء/ 30]. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

عرش: کلمه‌ی «عرش» به سقف و مکان مسقف و داربست و همچنین به تخت بلند و بزرگ پادشاهان اطلاق میشود و گاهی به عنوان کنایه از قدرت بکار رفته است. مثلاً می‌گویند: فلانی بر تخت نشست، یا آنکه فلانی را از تخت پائین انداختند، یعنی قدرتش از بین رفت.

همچنان عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله متعال و مصدر تدبیر اوست که از آسمان‌ها و زمین بزرگتر است. از ابن عباس (رض) پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افکنده است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

بایدگفت که: آسمان و زمین برای کار نیک آفریده شده، نه برای کامیابی و لذت‌طلبی و غافل بودن. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» این‌ها را بر مبنای کمال حکمت خلق کرده است تا شما را بیازماید که کدام یک از حیث اخلاص عمل برایش و پیروی از پیامبرش صلی الله علیه وسلم، نیکوکارتر و در عبادت و طاعت آراسته‌ترید. در ضمن قابل یاد دهانی است که هدف از آفرینش همه‌ی موجودات، رشد معنوی و اختیاری انسان بوده است.

دلیل این‌که در آیه مبارکه فرمود: «أَحْسَنُ عَمَلًا»: (نیکو کردار ترید) و فرمود: «اکثر عملاً!»: بیشتر عمل کننده‌ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای الله متعال خالص نبوده و با شریعت پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم منطبق نباشد.

پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی‌ثمر است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

پس گفته می‌توانیم که: کیفیت عمل مهم است، نه کمیت آن. «وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ»: ای پیامبر! و اگر به کفار مکه بگویی: شما به زودی بعد از مرگتان برای محاسبه برانگیخته شده و به سوی پروردگارتان بازگردانیده خواهید شد، «أَلَيْقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (7)» منکرین حشر و نشر که فاقد برهان اند و خصوصیت شان همان وارد کردن تهمت است در جوابت خواهند گفت: این قرآنی که تو می‌خوانی، جز سحری آشکار نیست. حال آنکه این سخن به طور قطع؛ دروغ، بهتان، تمرد و تفتینی بیش نیست.

خواننده محترم!

از فحوای آیه مبارکه «لِيَبْلُوكُمْ» معلوم می‌گردد که هدف خلقت را آزمایش انسان معرفی نموده است ولی در سایر آیات متبرکه هدف از خلقت انسان را امور دیگری به بیان گرفته است از جمله:

در آیه 37 سوره انفال آمده است: «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» آزمایش، برای جدا کردن خوبان از بدان است.

در آیه 22 سوره جاثیه آمده است: «لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» جدا کردن خوبان از بدان، برای جزا و کیفر متناسب است.

در آیه 104 سوره انبیاء، آمده است: «وَعَدًّا عَلَيْنَا» جزا و کیفر متناسب، برای عمل به وعده بوده است.

وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَحْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸)

و اگر عذاب را از آنها تا مدت اندک به تأخیر اندازیم، البته (به طور تمسخر) می‌گویند: چه چیز مانع (آمدن آن عذاب) میشود؟ آگاه باش! روزی که عذاب به آنها برسد از آنها بازگشتنی نیست و چیزی را که به آن استهزاء می‌کردند، آنان را فرو خواهد گرفت. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمَ»: روزی. مراد قیامت است. «مَصْرُوفًا»: برگردانده. دفع شده. «حَاقَ بِهِمْ»: آنانرا فروگرفت. ایشان را احاطه کرد. «ترجمه معانی قرآن» «وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ»: و اگر الله متعال نزول عذاب را تا مدت معلومی از کافران به تأخیر اندازد،

«لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ» از روی استهزا و تمسخر خواهند گفت: ای محمد! چرا این عذابی که تو ما را به آن هشدار می دهی واقع نمیشود و علت تأخیر آن چیست؟ باید گفت که: تأخیر در نزول عذاب، نشانه‌ی لطف الله متعال است، نه دلیل ضعف الله. پس نباید آنرا به تمسخر گیریم.

تفسیر:

«الْأَيُّومَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ» نیک بدانند و بیدار باشند روزی که عذاب بر آنان نازل گردد، هرگز هیچ باز گرداننده‌ای آن را از آن‌ها بازداشتنی نیست. و در ضمن باید گفت که: قهر الهی، از مسخره کنندگان کافر برداشته نمی‌شود. «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (8)» و حتماً «و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزاء و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است.

شان نزول آیه 8:

611- ابن ابوحاتم از قتاده روایت کرده است: وقتی که الله متعال آیه: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» (انبیاء: 1) را نازل کرد. عده‌ای گفتند: حتماً قیامت نزدیک شده است از ارتکاب مناهی خود داری نمایید، ولی بعد از مدت مختصری باز هم به شرارت‌ها و حيله‌گری‌های خویش ادامه دادند. پس الله متعال آیه: «وَلَيْنُ أَخْرَجَنَا عَنْهُمُ الْعَذَابُ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ...» را در این خصوص نازل کرد.

وَلَيْنُ أَخْرَجَنَا مِنَ الْإِنْسَانِ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ (۹)

و اگر از جانب خود به انسان رحمتی [چون صحت و سلامتی، ثروت، اولاد و امنیت] بچشانیم، باز آنرا از وی بگیریم البته بسی نا امید و ناسپاس می‌گردد. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَدْقْنَا»: چشانیم. «رَحْمَةً»: احسان. نعمت که از رحمت سرچشمه می‌گیرد. «نَزَعْنَا»: سلب کردیم. به در آوردیم. باز پس گرفتیم. «يُؤْسٌ»: بسیار ناامید و مایوس. «كُفُورٌ»: بسیار ناشکر و ناسپاس. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَيْنُ أَخْرَجَنَا مِنَ الْإِنْسَانِ مِنَّا رَحْمَةً»: و از خوی و عادت انسان است که: اگر از جانب خود به انسان رحمتی ارزانی بداریم، مانند مال و ثروت، جاه و مکننت، فرزند و صحت، آسایش و امنیت، «ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ» «سپس آن نعمت‌ها را از وی بگیریم یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم، «إِنَّهُ لَيُؤْسٌ كُفُورٌ (9)» که باتأسف باید گفت که از دست دادن دوباره این نعمتی، از رحمت گسترده‌ی الهی سخت مایوس و ناامید میشود حتی نعمت‌های پیشین را هم انکار و ناسپاسی میکند. بیگمان انسان کم سپاس است؛ خیر و احسان را زود به فراموشی می‌سپارد. البته نا امید پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر (هر دو) میشود. ولی ایمان ما به الله متعال نباید وابسته به کامیابی‌ها و شیرینی‌های زندگی زود گزر دنیوی باشد.

انسان چون حکمت الهی و مصالح امور را درک کرده نمیتواند؛ و از جانب دیگر نمیداند که: دادن‌ها و گرفتن‌ها به دست الله متعال است، بناءً زود قضاوت میکند، زود هم مایوس میشود و کفر می‌ورزد. در حالیکه باید گفت که: نه هر نعمتی نشانه‌ی محبت خداست و نه

گرفتن هر نعمتی، نشانه‌ی قهر و غضب الهی، بلکه در همه ای آن باید آزمایش و امتحان الهی را در نظر داشته باشد.

یأس از رحمت الهی، مقدمه‌ی کفر و ناسپاسی است. طوریکه در (آیه‌ی 87 سوره یوسف) میفرماید: «لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»: (از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حقّ این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی شوند.)

وَلَئِنْ أَدْقَانَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لِيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾

و اگر بعد از رنج و مصیبتی که به او رسیده است خیر و نعمتی به او برسانیم، میگوید: بدیها و سختی‌ها از من دور شد. مسلماً در آن حال [که غافل از حوادث آینده است] او شادمان (و) فخر فروش است. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَعْمَاءَ»: نعمت. «ضَرَاءَ»: شدت. ناخوشی. «مَسْتَه»: بدو رسیده است. دامنگیرش شده است. «السَّيِّئَاتُ»: بدی‌ها. مصائب و بلاها. «فَرِحٌ»: شادمان. «فَخُورٌ»: بسیار فخر فروش (نساء / 36). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَئِنْ أَدْقَانَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه»: و اگر الله متعال به انسان بعد از نزول زیان و مصیبت و بلا و پس از فقر، محنت، مریضی و ضعفی که به وی رسیده، نعمتی همچون روزی زیاد، زندگی خوشحال و سعادت‌مند، سلامتی، نیرومندی و امنیّت عطا و نصیب فرماید. «لِيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي»: حتماً خواهد گفت: تنگی و مصایب و فقر و بدیختی‌ها از من دور شد و دیگر هرگز بر نخواهد گشت.

ولی انسان نباید فراموش کند که: روزگار دنیا دارای دوروی است: این بدین معنی که گاهی با تو و گاهی بر علیه توست. بناءً لحظاتی که به نفع توست، نباید مغرور شوی، و لحظاتی که به ضرر توست، صبر را باید پیشه کنی، زیرا در هر حال مورد آزمایش الهی هستی. در ضمن باید به یادآور شد که: دو چیز شادی را خطرناک می سازد: یکی تحلیل غلط، «ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي»: (بدیها و سختی‌ها از من دور شد) و دیگر آنکه این شادی سبب تحقیر دیگران و فخر فروشی خود شود.

انسان این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه میگوید: مصیبت‌ها و رنج و محنت‌هایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آنکه در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار پروردگار با عظمت خویش، یا منت پذیر ذات پروردگار باشد.

نعمت‌هایی که پس از سختی‌ها و مشکلات به انسان میرسد، باید عامل شکر و ذکر باشد، نه وسیله‌ی فخر و طرب. طوریکه میفرماید: «إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (10)» در این هیچ جای شکی نیست که: انسان ذاتاً کم ظرفیت است و با اندک نعمتی، شروع به فخر فروشی میکند، به فکراینکه سختی‌ها دیگر به انسان روی نمی‌آورد، که البته این یک تصوّر باطلی میباشد. همچنان همین انسان از فراوانی نعمت دچار طغیان شده و بدان مغرور میگردد، و بر سایر انسان‌ها دست به فخر فروشی و گردنکشی میزند. خودستای و برتری جوی وی از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده میگردد.

در حقیقت باید گفت که: انسان ذاتاً ناسپاس و بر دیگران فخرجوی و برتری خواه است. که در آیه مبارکه همچون انسانها را مورد نکوهش قرار داده و هدایت میفرماید که: در سختی‌ها نباید ناامید و در موقع وجود نعمت نباید مغرور شوند. با تأسف باید گفت که شخصیت انسان بینهایت منززل و وابسته به حوادث بیرونی است، نه کمالات درونی. گاهی «لَيُؤَسُّ كُفُورٌ» (ناامید و ناسپاس) و گاهی «لَفَرَحٌ فُحُورٌ» (بسیار فخر فروش) است.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾

مگر کسانی که [در خوشی‌ها و آسیب‌ها] شکیبایی ورزیدند و کارهای نیک انجام دادند، که [در این صورت] از پاداشی بزرگ برخوردار خواهند شد. (۱۱)

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»:

مگر کسانی که از روی ایمان‌داری و تعهد، حسابگرانه هم بر سختی‌ها و هم بر شکوه نعمت صبر کرده و در طلب ثواب، به سوی کار خیر شتاب ورزیده‌اند. یعنی آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده الله متعال را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال مصیبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمت‌ها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند. قابل یاد آوری است؛ تمام مواردی که در قرآن عظیم الشان از عمل صالح بحث بعمل آمده، در کنار ایمان است، «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» جز در این آیه مبارکه که میفرماید: «صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» که البته مراد از صابران در این آیه نیز همان مؤمنان واقعی است، لکن چون در برابر افراد کم ظرفیت مطرح شده است، به جای «آمَنُوا» تعبیر به «صَبَرُوا» شده است. باید گفت که: صبر، تنها در برابر تلخی‌ها نیست، بلکه در رفاه و شادی نیز باید انسان صبر کرد در غیر آن سبب طغیان در انسان خواهد شد. و در این هیچ جای شکی نیست که: صبر در برابر حوادث تلخ و شیرین زندگی، از بهترین مصادیق عمل صالح بشمار میرود. و در ضمن نباید فراموش کرد که: صبر و پایداری وسیله‌ی آموزش گناهان می‌گردد.

«أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (11)»: دفع خطر، مهم‌تر از جلب منفعت است.

اول «مَغْفِرَةٌ»، آنگاه «أَجْرٌ كَبِيرٌ» آنهاست که به چنین صفات پسندیده‌ای موصوف اند، الله تعالی گناهان این گروه را برای‌شان می‌آمرزد و بر طاعاتی که انجام داده‌اند، بهترین پاداش را ارزانی می‌دارد. بنابر این گناهان‌شان آمرزیده و تلاش و کوشش‌شان مورد سپاس و تقدیر است. در آخرت به مغفرت و پاداشی بس بزرگ، یعنی بهشت نایل می‌گردند.

در البحر المحيط في التفسیر القرآن: أبو حیان الأندلسی آمده است: از این جهت ثواب را به صفت «کبیر» موصوف کرده است که حاوی نعمت‌های پایان ناپذیر است؛ از قبیل امنیت از عذاب، حصول رضایت خدا و نظاره کردن ذات حق.

در حدیث شریف آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خداوند متعال درباره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به او شادی و گشایشی برسد، شکر می‌گزارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج

و سختی‌ای برسد، صبر میکند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ کس دیگر چنین حالی ندارد».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که در یافتیم که: مشرکان، قرآن عظیم الشان را سحر قلم داد میکردند، و بدین ترتیب از آن روی برمیگشتاندند، تاصدای دلنشین آنرا نشنوند.

اینک در آیات (12 الی 17) در مورد اینکه: مشرکان مکه از محمد صلی الله علیه وسلم میخواستند همراه خود ثروت و گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد، با قرآن به مبارزه برمی خواستند.

ولی خداوند متعال در جواب به آنان گفت که: ده سوره چون قرآن را بیاورند؛ ولی هرگز از عهده‌ی آن برنیامدند و روشن شد که آن همه دشمنی، هوای نفسانی، حسد و کینه و عشق و علاقه به خاطر مال دنیا بود و بس.

ولی در مقابل آنده از کسانیکه؛ آخرت را فراموش نمی کنند و کار نیکو انجام می دهند، به خوبی یاد می کند و در آخرت گواه آنان است.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

مبادا بعضی از آنچه راکه به سویت وحی می‌شود رها کنی و از اینکه میگویند: چرا گنجی بر او نازل نشد یا چرا فرشته ای با او نیامد (تا رسالت او را تصدیق کند) دلتنگ و ناراحت شوی، حال آنکه تو تنها بیم دهنده هستی و الله بر همه چیز مراقب و نگاهبان است. (۱۲) با تأسف باید گفت که: عقل تعداد از انسانها در چشم آنهاست، رسالت را در کنار ثروت می پذیرند. بطور مثال مشرکان مکه از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه السلام میخواستند همراه خود گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد، با قرآن به مبارزه برمی خواستند. آنان که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و آنان که به آخرت ایمان دارند.

تفسیر:

«فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ» مشرکان از پیامبر نیز درخواست میکردند که گنج و خزانه ای بیاورد، یا فرشته ای با او بیاید، و قرآن را مورد تمسخر قرار میدادند، از این رو الله متعال به او فرمود: ای پیامبر! به هر قیمتی خواهان ارضای مشرکان نباش؛ که اگر چنین باشد شاید به علت نیرنگ‌ها، آزارها، مقابله‌ها و نبردهایی که از جانب کفار می‌بینی چیزی از آیات نازل شده قرآن را که الله تعال به تبلیغ آن‌ها مأمورت ساخته است ترک نمایی.

«وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ»: و از ترسی تکذیب از طرف آنان دلت تنگ و گرفته شود و از تبلیغ آنچه که از جانب پروردگارت بر تو نازل مخالفت بدخواهان اهمیت ندهد.

و همچنان از بیم سرسختی، عناد، پرسش‌ها و زیاده خواهی‌های کافران؛ دلت تنگ و گرفته شود و از تبلیغ نشر و پخش آن‌ها در فشار قرار گیری.

دیده میشود که: کفار علاوه بر ادبیت‌ها و آزارهای جسمانی، با بهانه‌گیری‌های مختلف، پیامبر صلی الله علیه را در فشار قرار می دادند، از جمله مطرح کردن این درخواستشان: «أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ» که بگویند مال بسیاری بر تو فرود آید، یا با تو فرشته‌ای از آسمان بیاید که بر رسالتت شهادت دهد.

ولی الله متعال وظیفه و رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم را معین نموده و میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (12)»: ای محمد! تو فقط برحذر دارنده و ترساننده ی مجرمین از عذاب خدا هستی و بس.

الله متعال به پیامبر میفرماید: ما ضامن وظیفه تو هستیم، نه نتیجه، تو به وظایف عمل کن، باقی امور را به الله متعال واگذار. پس بر او توکل کن و وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آن‌که به استکبار و استهزای آنان پروا و توجه داشته باشی و یا هم به عنادشان اهمیت بدهی؛ زیرا بر تو جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست، بنابر این هیچ چیز را پنهان مکن و مطمئن باش که الله متعال به حساب همگی خواهد رسید؛ زیرا او نگهبان و کارگزار همه چیز است و از آن جمله: پاداش دهی به ابرار و کیفر رسانی به فجار، فرود آوردن نشانه‌ها و آشکار ساختن معجزات. پس بر تو جز هشدار دهی بدان چه از وحی نزدت وجود دارد، مسؤلیت دیگری نیست.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هم‌آورد طلبی گذاشته میفرماید:

شان نزول آیات 12 و 16:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که: رؤسای مکه گفتند: ای محمد! اگر واقعاً پیامبر خدایی، کوه های مکه را بر ایمان به طلا تبدیل کن. جمعی دیگر گفتند: فرشتگانی پیش ما بیاور تا پیامبری تو را گواهی کنند. پیامبر فرمود: اینها در اختیار من نیست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣﴾

یا می‌گویند: این قرآن خود ساخته و افترای پیغمبر است؟ بگو: اگر راست می‌گویند، پس شما ده سوره ساخته شده (دروغین) مانند آن را بیاورید و غیر از الله هرکس را که می‌توانید به یاری طلب کنید، اگر راستگو هستید. (۱۳)

تفسیر:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ»: کافران می‌گویند محمد این قرآن را خود ساخته است و حال آنکه می‌گوید الله بمن وحی کرده است این سخنی که می‌گویند و پیغام که میرسانند محمد دروغ می‌گوید و به الله افترا می‌بندد و سخنی را که خود ساخته است به خدا نسبت می‌دهد پس: ای پیامبر! به آنان بگو: اگر کار چنان است که شما می‌پندارید.

«قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» بگو: اگر چنین است شما که مدعی عرب فصیح زبان هم هستید؛ پس بفرمایید ده سوره ساخته شده مانند آن را که در فصاحت و بلاغت مانند آن باشد، بیاورید.

«وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: و جز الله از هر کسی که بر وی دستی دارید بخواهید تا شما را بر آوردن آن ده سوره کمک کند. که این منت‌های مبارز طلبی و چلنج است.

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (13)»: اگر راست می‌گویید که این قرآن افترا می‌باشد. واقعیت امر اینست که قدر و جایگاه کتاب الله یعنی قرآن عظیم الشان از حیطة معارضه بشر برتر است و جن و انس همه در برابر آن ساکت و بی‌جواب اند.

باید گفت که: قرآن، تنها از نظر فصاحت و بلاغت معجزه نیست، بلکه از نظر معارف، مواضع، براهین، اخبار غیبی و قوانین نیز معجزه است، زیرا جمله‌ی «وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ»: دعوت از همه‌ی مردم است، نه فقط عرب‌هایی که فصاحت و بلاغت قرآن را می‌فهمند، طوریکه در (آیه 88 / سوره اسراء) نیز می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ

وَالْحِجُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» اگر تمام انس و جن جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن را بیاورند).

جهات إعجاز قرآن بسیار است: حلاوت و شیرینی الفاظ آن در قرائت، یکنواخت بودن محتوای آن با آنکه در مدت 23 سال نازل شده است، بیان علمی که تا آن زمان خبری از آنها نبود، پیشگویی اموری که بعداً به وقوع پیوست، اخبار از تاریخ اقوام گذشته که آثاری از آنها باقی نمانده است، بیان قوانینی جامع و کامل در همه‌ی ابعاد و عرصه شخصی و اجتماعی زندگی انسان، دور ماندن از هرگونه تحریف، تغییر، کهنه شدن و به فراموشی سپرده شدن در طول قرن‌های متمادی.

تاریخ ثابت کرده است که دشمنانی که جنگ‌های متعددی را علیه اسلام به راه انداخته‌اند، توطئه‌ها چیده‌اند، اما هرگز نتوانستند حتی یک سوره مثل قرآن بیاورند، آیا معجزه غیر از این است؟ کفار بجای آنکه دلیل و برهانی بیاورند، به پیامبر صلی الله علیه و آله تهمت می‌زدند که قرآن ساخته‌ی خود توست، نه کلام خدا. والی در یک کلمه باید گفت که: قرآن، معجزه‌ی جاودان، ابدی تاریخ بشریت است.

شاه ولی الله دهلوی می‌فرماید: «در قدم اول به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه میخواند و چون عجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، میگوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این چنین بر اعجاز قرآن حجت اقامه کرد و این حجت تا روز قیامت برپاست».

ابن‌کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد مقدس و منزّه است، پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾

پس اگر آنان دعوت شما را اجابت نکردند [که هرگز اجابت نمی‌کنند]، پس بدانید که قرآن به [مقتضای] علم الله، نازل شده است و (بدانید) که هیچ معبودی برحق جز او نیست، پس آیا شما تسلیم [حق] می‌شوید؟ (۱۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: قرآن حدس و فرضیه یا خیال و اندیشه بشری نیست، بلکه بر اساس علم خداوند است. طوریکه کفار به پیامبر صلی الله علیه و سلم تهمت وارد میکردند که قرآن را از نزد شخصی آموزش دیده است: «فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ» (فرقان، 5). قرآن به آنان چنین جواب فرموده که: منشأ این کتاب، علم الهی است، نه املای دیگران، در برخی از اوقات کفار به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفتند: قرآن از خود اوست، لکن دیگران به او کمک کرده‌اند.

«أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان، 4). این آیه مبارکه در رد تمام این اتهامات وارده پرداخته و به شدت آنرا رد می‌نماید.

«فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ»: ای پیامبر! آنهایی که از آنان درخواست یاری کرده‌اید دعوت شما را اجابت نکرده و از انجام دادن آن ناتوان ماندند، به تو ایمان نیاوردند و برای تو و مؤمنان همراهت تسلیم نشدند، پس بدانید که این قرآن حکیم فقط به علم

خدای علیم نازل شده و از سخن بشر نیست. قرآن حدس و فرضیه یا خیال و اندیشه بشری نیست، بلکه بر اساس علم خداوند است. و اسرار قرآن، همچون علم بی‌نهایت خداوند نامتناهی است.

«وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: و بدانید که هیچ معبود برحق دیگری جز الله متعال وجود ندارد تا مورد پرستش قرار گیرد.

یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند.

کفر و تردید دشمنان، سبب تزلزل شما در حَقَانِیَّتِ قرآن و وِحدَانِیَّتِ خداوند نشود «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (14)»: در لفظ استفهام و در معنی امر است. یعنی بعد از ظهور این دلیل قاطع ایمان بیاورید؛ چون دیگر عذر و بهانه‌ای باقی نمانده است که مانع آن بشود.

در التسهیل آمده است: استفهام به معنی فراخوانی به سوی اسلام و الزام کفار است مبنی بر این که راه اسلام را پیش گیرند؛ زیرا ناتوانی آنها از آوردن شبیه این قرآن، دلیل بر درستی اسلام است. (تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل: ۱۰۲/۲).

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾

کسانی که زندگانی دنیا و زینت آن را بخواهند، ثمره اعمالشان را در همین دنیا به‌تمام کامل به‌آنها می‌دهیم، و در آن کم و کاستی به آنان داده نمیشود. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُبْخَسُونَ»: حقی از آنان ضایع نمی‌گردد و نتیجه اعمالشان نقصان نمی‌بیند.

تفسیر:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا»: انسان اختیار دارد و میتواند هر طوریکه میخواهد اراده کند. یعنی هرکس که از انجام دادن اعمال صالح فقط زندگی دنیا را بخواهد تا بدان فخر و رزد و به بهره‌های ناپایدار و لذت‌های فانی‌اش (از مال و جاه و منصب) دست یابد پس ما بهره‌آعمالشان را که برای دست یافتن به دنیا انجام داده‌اند، می‌دهیم.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: سخن واضح و آرجح این است که این آیه متعلق به کسانی است که اعمال صالح خویش را فقط به خاطر فواید دنیا، ثروت، عزت، صحت و غیره انجام می‌دهند چه آنها کافر باشند که به آخرت قایل نیستند یا مسلمان که شفاهاً به آخرت قایل اند اما عملاً در فکر آن نیستند بلکه جملگی هم و غم آنها تنها وابسته به دنیا است. از جمله مفسرین چون مجاهد و میمون بن مهران و معاویه رضی الله عنهم همین قول را اختیار کرده اند.

و از حدیث مشهور رسول کریم صلی الله علیه وسلم: «انما الاعمال بالنیات» هم همین مطلب تأیید می‌گردد که هر کسی در عمل خویش هر چیزی را که نیت میکند، به او همان خواهد رسید. کسی که دنیا را اراده کند به او دنیا میرسد و کسی که آخرت را نیت میکند به او پاداش آخرت می‌رسد، کسی که هر دو را اراده کند به پاداش هر دو دست خواهد یافت. و این اصل که، اساس هر عمل بر نیت استوار است، در هر مذهب و ملت از مسلمانان به شمار می‌آید. [تفسیر قرطبی].

لذا در حدیث آمده که روز قیامت کسانی إحضار می‌گردند که در دنیا تنها به این خاطر عبادت میکردند که در نظر مردم عزت داشته باشند. به آنان گفته میشود که شما نماز

خواندید، صدقه دادید، جهاد کردید و قرآن تلاوت نمودید اما همه و اینها به این خاطر بود که شما را، عابد سخی، غازی و قاری گویند پس آنچه شما میخواستید در دنیا به شما رسید و به این القاب نایل آمدید اکنون همه آن اعمال تان فاقد ارزش و پاداش اند و بدین ترتیب از همه پیشتر، در جهنم انداخته خواهند شد.

حضرت ابو هریره (رض) بعد از نقل این حدیث به گریه افتاد و فرمود که آیه قرآن کریم «من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها» تصدیق این حدیث است.

در صحیح مسلم به روایت حضرت انس (رض) منقول است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمود که: الله تعالی بر کسی ظلم نمی کند. مؤمن که کار نیک انجام دهد در دنیا به او پاداش میرسد و در آخرت ثواب. اما کافر که در فکر آخرت نیست لذا حساب او کلاً در دنیا به او داده می شود در پاداش اعمال نیک او ثروت دنیا، عشرت، صحت و راحت به او عنایت می گردد تا اینکه وقتی که وارد آخرت می شود، هیچ چیزی نزد او نباشد که پاداش آن را در آنجا بیابد.

در تفسیر مظهری آمده است که مؤمن اگر چه خواهان فلاح دنیا هم هست ولی اراده آخرت غالب می باشد لذا به او در دنیا بقدر نیاز می رسد و پاداش بزرگ را در آخرت خواهد یافت.

روزی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، در خانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد و در آن چشمش به چند چیز معدود افتاد. در محضر عرض کرد که یا رسول الله دعا بفرمایید که الله تعالی به امت شما وسعت دنیا عنایت کند زیرا که ما فارس و روم را می بینیم که آنان در وسعت و رفاه وسیعی از دنیا به سر می برند. در صورتی که آنان عبادت الله را به جا نمی آورند.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکیه زده بود با شنیدن این الفاظ راست نشست و فرمود که: ای عمر شما هنوز در این اندیشه اید؟ ایشان کسانی اند که پاداش اعمال نیک آنها در این جهان به آنان داده شده است. [مظهری].

در جامع ترمذی و مسند أحمد بروایت انس (رض) منقول است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کسی که نیت او از اعمالش طلب آخرت باشد خداوند در دنیا دل او را غنی می گرداند و ضروریات او را بر می آورد و دنیا نزد او ذلیل و خوار میشود و هرکس که اراده او طلب دنیا باشد، الله تعالی نیازهای او را درمقابل او قرار میدهد، به طوری که هیچوقت نیازهای او بر آورده نخواهد شد زیرا خواسته ها و خواهش های مادی امکان هر گونه آرایش فکری و جسمی را از او سلب می کند. قبل از برآورده شدن یک نیاز، نیاز دیگری به سراغ او می آید و بدین ترتیب همواره احساس نیاز و کمبود می کند و افکار و اوهام بیشماری در سر می پروراند.

ولی تنها به همان مقدار دست می یابد که رب العالمین در ازل برای او تعیین کرده است. آنچه در آیه مذکور فرمود که به اراده کنندگان دنیا عوض اعمالشان در دنیا کاملاً به آنان می رسد، در اینجا ممکن است این تصور پیش آید که بسیاری مردم هستند که با وجود اراده به دنیا و کوشش فراوان هم به مقاصد مادی و دنیوی خویش نایل نمی شوند و بسا اوقات اصلاً به آنان چیزی نمی رسد. جوابش این که این آیه قرآن مجمل است تفصیل کامل آن در این آیه ۱۸ سوره اسراء است که فرموده: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»: یعنی کسی که تنها دنیا را می خواهد ما به او نقداً دنیا می دهیم مگر با

دو شرط نخست اینکه چقدر بخواهیم همان قدر می دهیم و دادن طبق تقاضای او انجام نمی‌شود. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به سوره الاسراء تفسیر احمد).

«تُؤَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (15)»: خداوند متعال عادل است، حتی کسانی که برای او کار نکنند، پاداش اعمال آنان را بدون کم و کاست در دنیا به دلخواهشان و به طور کامل می‌دهد. یعنی در دنیا یک ذره از پاداش آنها کم نمی‌شود.

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري می‌نویسد: هر کس در انجام «حسنات» قصد و منظوری دنیوی داشته باشد، الله متعال در دنیا پاداش او را می‌دهد. آنگاه در حالی به آخرت روانه می‌شود که در آنجا پاداشی ندارد. و مؤمن در دنیا پاداش حسناتش را می‌گیرد و در آخرت ثواب آن را. (مختصر ۲/۲۱۴).

شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر «وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» می‌فرماید: «پاداش صدقه و صله رحمی که کفار انجام می‌دهند، در دنیا باگشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان داده می‌شود».

طرح یک سؤال و جواب آن:

سؤال طوری مطرح می‌گردد که در آیه (15) آمده است: ما به دنیا طلبان بدون کم و کاست و به طور کامل نتیجه‌ی اعمالشان را در دنیا خواهیم داد، همچنان در (آیه 18 / سوره اسراء) آمده است: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ» به هر کس و به هر مقدار که بخواهیم عطا می‌کنیم.

میان این آیات چگونه میتوان تطابق و تلفیق ایجاد کرد؟

جواب: در این آیه می‌فرماید: نتیجه‌ی کارشان را می‌دهیم، «أَعْمَالُهُمْ»: ولی در آن آیه مسئله‌ی کار مطرح نیست، بلکه آرزو مطرح است که خداوند می‌فرماید: بعضی به گوشه‌ای از آرزوهای خود می‌رسند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

اینان کسانی هستند که در آخرت، (جزایی) جز آتش برای آنان نیست و آنچه [در دنیا از کار خیر] کرده‌اند، در آخرت تباه و بی‌اثر می‌شود، و آنچه همواره [ریاکارانه] انجام می‌دادند، باطل است. (۱۶)

آنجا که وظیفه‌ی انسان عبادت بوده و نیاز به قصد قربت داشته است، عمل بدون قصد و نیت قربت باطل است و آنجا که قصد و نیت قربت لازم نبوده و عمل به خاطر دنیا انجام شده است، نتیجه‌ی آن محدود به دنیا است و در قیامت آن عمل حبط و محو می‌شود. طوریکه می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ» اما این گروه که هدفشان متاع دنیوی است باید بدانند که برای شان نزد الله متعال هیچ پاداش، کرامت و هیچ قدر و قیمتی نیست در آخرت جز آتش دوزخ و عذاب ابدی نصیبی ندارند. و این بدین معنی است که: دست دنیا گرایان در آخرت خالی است. «وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا» عمل برای دنیا و یا از روی ریا، در آخرت پوچ و تباه است. «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیت، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند.

«وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (16)»: «و آنچه به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمال‌شان از اصل و اساس، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است.

شایان ذکر است که هر دو آیه فوق در حکم خود عام‌اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن. (بنقل از «تفسیر أنوار القرآن») **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (١٧)**

آیا کسی که دلیل آشکاری از جانب پروردگار خویش دارد و گواهی از سوی الله به دنبال آن باشد، و پیش از قرآن (هم)، کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده است (مانند کسی است که درگمراهی قرار دارد)؟! ایشان به آن (حقیقی که پیغمبر آورده) ایمان می‌آورند، و هر کس از این احزاب و گروه‌ها به آن کفر ورزد، پس آتش و عذگاه اوست. پس درباره آن در شک و تردید مباش، بی‌گمان آن (قرآن) حق است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بسیار مردم ایمان نمی‌آورند. (١٧)

تفسیر:

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ» «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش صلی الله علیه وسلم، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایش‌های آن است؟ مراد از بینه: قرآن است که حجت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اند.

«وَوَيْتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»: «و شاهدهی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است.

ابن عباس (رض) و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل علیه السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوست به آن حجت، گواه و شاهدهی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً»: قبل از قرآن، کتاب موسی یعنی تورات بود که الله متعال آن را بر موسی علیه السلام نازل کرد، تا در انجام کارهای نیک و راهنمایی آنان به سوی حق، هدایتگر آنان باشد. بناءً باید گفت که: کتب آسمانی و قوانین الهی، راه هدایت و وسیله‌ی رحمت برای مردم هستند «أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» آنهایی که از جانب الله به نور هدایت نایل آمده‌اند، قرآن را کاملاً تصدیق می‌کنند.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ»: هر کس از اهل ملت‌ها و ادیان به قرآن کافر باشد، بدون تردید در آتش دوزخ جا دارد.

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان نمی‌آورد مگر این‌که به آتش وارد می‌شود».

«فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ»: پس در این قرآن شک و تردیدی نداشته باش. یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده‌گاه آتش برای آنان، در شک و شبهه مباش.

«إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»: قرآن حقیقتی است که از جانب الله متعال نازل شده است. پس در آن مجال هیچ شک و شبهه‌ای. جود ندارد.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (17)»: «ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجبه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی درباره دو گروه از مردم: بحث بعمل آمد: یکی دنیادوست دنیا پرست و دیگری از اشخاصی یادی بعمل آمد که: مشتاق آخرت می باشند.

اینک در آیات (18 الی 24) در مورد بی باوران، مؤمنان، و مکافات و مجازات هر کدام از آنان، مورد بحث بعمل می آورد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸)

چه کسی ظالم تر از آن کس که بر الله دروغ ببندد، ایشان بر پروردگارشان [در قیامت] عرضه می شوند، و گواهان می گویند: اینها همان کسانی‌اند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید! لعنت الله بر ظالمان است. (۱۸)

تفسیر:

کذب، افتراء و دروغ بستن بر الله، از جمله بزرگترین ظلم بشمار می رود، قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه و تعدادی دیگری از آیات متبرکه؛ سیما و سرنوشت شخص افترازننده بر الله متعال را چنین بیان میفرماید: کسانی که بر الله متعال افترا و بهتان می بندند از جمله؛ ظالمترین انسانها بشمار می روند که: از الطاف الهی محروم است، به قیامت ایمان ندارد، حقائق را تحریف میکند، راه الله را می‌بندد، نه در دنیا قدرت فرار از سلطه‌ی الهی را دارد و نه در قیامت یآوری، عذابش چند برابر، عمرش بر باد رفته، کوشش‌هایش تباه گشته و نفس و جان باخته است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»: هیچکس ظالمتر از آن کس نیست که بر الله سبحان و تعال دروغ بسته است؛ و شریک و فرزند رابه او نسبت داده است.

«أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ»: به یاد داشته باشید که در قیامت پرده‌ها کنار زده میشود و امری پنهان اصلاً باقی نمی ماند. طوری که در آیه مبارکه آمده است: آنان به منظور حساب در روز قیامت همراه با دیگر خلائق در پیشگاه خالق و مالک خود حاضر می‌گردند، تا در قیال عملکرد بدشان مجازاتشان کند.

«وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ»: و شاهدان که شامل فرشتگان، پیامبران و غیر ایشان هستند میگویند: این گروه همان کسانی‌اند که بر الله متعال افترا بسته و در ادعای خویش دروغگوی اند؛ آنها را در ملاء عام رسوا نموده و پستی و خفت و خواری آنها نمایان میگردد.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (18)»: اینک حق تعالی آنان را از رحمت خویش طرد نموده، از جنت خویش بازداشته و خشم خود را بر آنان روا داشته است؛ از آنرو که با شرک بر خویشتن ستمگر بوده و در گفتار و رفتار، دروغگو بوده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن عمر (رض) روایت کرده‌اند که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای متعال در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک میکند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور

میگرداند، سپس او را به گناهانش مُقِرّ و مُعترف ساخته و به او میگوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن میگوید: پروردگار! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقرر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام میفرماید: اما من این گناهان را در دنیا بر تو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را برایت می‌آمزم. سپس نامه حسناتش به وی داده میشود. اما گواهان درباره کافر و منافق میگویند: «هُؤْلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»: اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت الله بر ستمگران باد».

شاهدان محکمه روز قیامت بر اعمال انسان:

شاهدان روز قیامت مطابق تعریف آیات قرآنی بشرح ذیل معرفی شده اند: اولین شاهد همانا ذات پروردگار با عظمت است که: بر همه اعمال بندگان خویش ناظر و شاهد می باشد طوری که (در آیه 17: سورة حج) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». دومین شاهد پیامبر صلی الله علیه وسلم بود طوری که در (آیه 41 / سورة نساء) میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً»

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نوح(ع) در روز قیامت فراخوانده میشود، پس به وی گفته می شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ میگوید: بلی! آن‌گاه قومش فرا خوانده میشوند و به آنان گفته میشود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشدار دهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ‌کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته میشود: چه کسی برای تو گواهی می دهد؟ میگوید: محمد(ص) و امتش».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله(ص) فرمودند: «أنا وأمتي يوم القيامة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبي كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلغ رسالة ربه عزوجل». «من و اتم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلیق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر اینکه آرزو می‌کند که کاش او هم از جمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده باشند، مگر این که ما گواهی می دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است».

امت مسلمه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره، 143): ما شما را اُمت میانه - متوسط قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید.

فرشتگان. «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ»: (ق، 21). در قیامت همراه هر انسانی دو فرشته می‌آید، یکی او را سوق می‌دهد و یکی شاهد بر اوست.

زمین. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (زلزال، 4): در قیامت زمین اخبار خود را بازگو می کند. وجدان. «أَقْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (اسراء، 14): نامه‌ی عملت را بخوان و خود قضاوت کن که با تو چه برخورد شود.

اعضای بدن. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ» (نور، 24). روز قیامت زبان و دست و پا به سخن آمده و علیه انسان گواهی می دهند.

عمل. «وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (کهف، 48). در قیامت اعمال انسان تجسم یافته و در برابر او نمودار می شوند.

توجه باید کرد: که در روز قیامت شاهدان بسیاری شهادت خواهند داد، پس مراقب اعمال و کردار خود باید باشیم.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٩﴾
 آن ظالمانی که [مردم را] از راه الله منع میکنند، و برای آن، کجی را میخوهند و آنها از آخرت هم منکرند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْغُونَهَا عِوَجًا»: آن را کج می خواهند. یعنی همیشه در صدد آن هستند که جاده مستقیم الهی را کج نشان دهند و نادرست جلوه بنمایند.

تفسیر:

دشمنان با شیوه‌های مختلف از راه الله متعال جلوگیری بعمل می آورند از جمله: در مرحله‌ی اول راه را می بندد و اگر این کار از توان شان خارج شد، مسیر را منحرف میسازند، دست به ترویج بدعت، تهمت، ایجاد شبهه، موانع در فعالیتهای علماء و مساجد، نهی از معروف، بهانه تراشی، ایجاد سرگرمی‌های ناسالم، مطرح کردن مسائل فرعی، شخصیت تراشی، ترویج باطل، تحریف معارف دینی و بد جلوه دادن دین، تحقیر مؤمنان، تحریم مباحات، تشویق نابجا، تبلیغ ناروا و بزرگ نشان دادن طاغوت‌ها و غیره و غیره می زنند. «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ»: همانان که بندگان را از پیروی از راه الله متعال باز میدارند، در راه خلق به سوی الله متعال سد و مانع ایجاد کرده تا راه هدایت و رسیدن به الله را پیش نگیرند. و می خواهند تا این راه بر وفق هواهای شان و آنچه که شیاطین شان دیکته می‌کنند، معرفی بدارند.

«وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا»: می‌خواهند راه کج و منحرف باشد، می‌خواهند دین خدا مطابق خواست و هوس آنها کج و پریچ و خم باشد.

«وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (19)»: همانان‌اند که دیدار الله متعال را دروغ پنداشته، منکر آخرت و حشر و نشرند. پس آن‌ها ظالمان زیانکاری‌اند که جاودانه در آتش می‌مانند.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾
 اینان (نمی‌توانند الله را) در زمین ناتوان و عاجز کنند و آنان به غیر از الله کارساز و مددگاری ندارند، (در آخرت) عذاب برای آنها دو چندان خواهد شد (چرا که هم گمراه بودند و هم دیگران را به گمراهی کشانند)، آنها هرگز توانائی شنیدن (حق را) نداشتند و حقایق را نمی‌دیدند. (۲۰)

تفسیر ::

عذاب الله متعال نسبت به آنها مضاعف است. (چرا که هم خود گمراه بودند و هم دیگران را بابتستن راه خدا یا کج نشان دادن آن به گمراهی کشانند)، آنان (از شدت لجاجت و عناد)، توان شنیدن (حق) را ندارند و (آن را) نمی‌بینند.

ظالمان، تحت سیطره‌ی قهر و قدرت الهی قرار دارند و عاقبت کار خود را خواهند دید. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ»: آن گروه کفار از عذاب پروردگر باعظمت در دنیا گریزی ندارند و نه او را در مانده توانند کرد تا آنان را به دست آورده نتواند؛ «وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ»: برای شان یار و یاورانی هم نیست که از سزای الهی حمایت‌شان کند. یعنی اینکه عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا الله متعال به ظالمان مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را فروگرفت، دیگر او را از در گرفت وی نجاتی نیست».

«يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ»: رهبران گمراه که سبب انحراف دیگران شوند، گناه آنان را نیز بر دوش می‌کشند. یعنی «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب افترايشان بر الله متعال، بازداشتن‌شان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی و نقص و بنابر همه این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها را مرتکب نشده‌اند، مضاعف می‌باشد.

کفر و لجاجت و تعصب، چنان چشم و گوش منحرفان را کور و کر نموده که نمی‌توانند حق را ببینند و یا بشنوند طوری که می‌فرماید: «مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (20)»: یعنی سبب تشدید عذاب بر آنها این است که الله متعال شنوایی و بینایی را به آنها عطا کرده بود، اما آنها در برابر شنیدن حق ناشنوا و از پیروی از حق نابینا شدند و از حواس خود سود نجستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾

اینان کسانی هستند که به خود خساره و زیان زده‌اند و آنچه (بر الله) دروغ می‌بستند، از آنها گم و ناپدید گردید. (۲۱)

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»: آن گروه کفار نیک بختی دنیا و آخرت و آسایش نفس خود را به سبب ورودشان به آتش از دست دادند. زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند.

«خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»: خود را زیانبار کرده و وجود خویش را باختند. به خویشتن زیان رسانده‌اند.

«مَا»: مراد معبودهای دروغین و آکاذیب و دعاوی باطل است که در قیامت کاری از دست معبودهاشان ساخته نیست، و در جهان حقائق، ابطال بی‌ثمر است.

گفتارهای باطل و ناحق گرچه به ظاهر جلوه دارند، اما همه تباه شدنی هستند.

«وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (21)»: «و آنچه برمی‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که برخدای سبحان افترا می‌بستند و مدعی شفاعتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برای‌شان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

در فحوای این آیه مبارکه هشدار مهم و ذی‌قیمتی نهفته است که باید بدانیم: هر ضرر و زیانی قابل جبران است، مگر گذران عمر که دیگر باز نمی‌گردد.

بالاترین خسارت‌ها، خسارت نفس و عمر انسان است، نه زیان‌های مالی گاهی مال و مسکن، یا مقام و قدرت و یا مدرک و عنوان انسان از بین می‌رود، اما گاهی انسان خودش را می‌بازد و انسانیت خود را به هدر می‌دهد که این از جمله بالاترین خسارت است. خسارت‌های دنیوی جبران پذیر است، یعنی میتوان آنرا اجباران کرد، ولی مهم خسارت در قیامت است که چاره‌ای ندارد که الله متعال ما را از نگاه دارد.

در فرهنگ اسلام، دنیا بازاری است که مردم فروشنده‌اند، و جان، مال و عمل، کالای این بازار است و خریداران دو دسته‌اند: دسته اول الله متعال که آنرا به قیمت گران می‌خرد و دسته دیگر غیر از الله متعال، مانند: شیطان، هوای نفس که به قیمت ناچیزی، این کالاها را می‌خرند. لذا کلمات «أجر»، «ثواب»، «ضعف» و «اضعاف»، برای سود و واژه‌های

«خُسْر»، «خسران مبین» و «أخسرین»، در مورد ضرر و زیان، در قرآن زیاد مطرح شده است. (تفسیر نور).

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾
بدون شک آنها در آخرت زیانکارترند. (۲۲)

تفسیر :

«لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (22)»: در حقیقت آنان در روز قیامت زیانمندترین انسانها اند، و هیچ کس را مانند آنها در خسران نمی بینی؛ چون نعمت پایدار را به عذاب دوزخ بدل کرده، درجات علیا را به درکات سفلی، بهشت رضوان و رضای رحمان را به ذلت و خذلان معامله نموده اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾

قطعا کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند و به پروردگارشان تواضع و فروتنی نمودند، آنها اهل جنت اند که در آن جاودانند. (۲۳)

تفسیر :

کلمه «أَخْبَتُوا» از «خبت» گرفته شده، که هم به معنای تسلیم و خضوع آمده و هم به معنای آرامش و اطمینان بکار رفته است. یعنی در کنار هشدار و تهدید، تشویق آمده است.

بعد از بیان حال اشقیاء و سیه روزان، به بیان حال نیک بختان می پردازد و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»: بیگمان کسانی که ایمان آورده و به آن سخنانی که موجب محبت و رضای وی است عمل کرده اند و در عین حال در کار اجتناب از نواهی و بندگی به مقام ولایت، اهل خشوع و فروتنی و انکسار بوده اند، «أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (23)»: همانان اهل بهشت اند؛ در آن جاودانه زندگی می کنند، نه از آن بیرون می شوند و نه می میرند. چه نیکو اقامتی است برای شان در دارالسلام همراه با امنیت و انعام.

باید گفت که: به ایمان و عمل صالح خود نباید مغرور شویم، بلکه تسلیم مطلق بودن، شرط عبودیت است. و در ضمن باید گفت که: حالات قلبی و معنوی، در پاداش انسان مؤثر است.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

حال و وصف این دو گروه مؤمن و کافر مانند کور و کر، و بینا و شنواست، آیا حال این دو گروه باهم برابر است؟ چرا بیدار نمی شوید؟ [چرا پند نمی گیرید؟] (۲۴).

تفسیر :

همان سان که بینا و نابینا، شنوا و ناشنوا، یکسان نیستند، مؤمن و کافر هم، درجات مساوی ندارند. مفسر مشهور جهان اسلام زمخشری در تفسیر آیه: مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ یعنی مثال مؤمنان و کافران، كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ، مینویسد: گروه کافران را به نابینا و ناشنوا و گروه مؤمنان را به بینا و شنوا تشبیه کرده است. (تفسیر کشاف ۳/۳۸۷). یعنی حال شگفت انگیز این دو گروه مانند حال دو نفر است که یکی نابینا است و دیگری ناشنوا.

الله متعال اهل کفر را به نابینا تشبیه کرده و اینگونه مثل زده است که: اهل کفر همچون نابینا و ناشنوایی هستند که نمی بینند و نمی شنود؛ زیرا کافر راه صواب را نمی بیند تا از آن پیروی کند و پیام هدایت را نمی شنود تا از آن نفع برد. طوریکه در آیه 18 سورة بقره آمده است. «صُمُّ بُكْمٌ عُمِي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» آنان (از شنیدن حق) کر و (از گفتن حق) گنگ و (از دیدن حق) کورند. پس ایشان (به سوی حق) باز نمی گردند.

قابل یاد آوری است که «نظر»، غیر از «بصیرت» است. در سورة اعراف میخوانیم: «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»: (اعراف، 198) می بینی که به تو نگاه می کنند، در حالیکه نمی بینند. یعنی چشم بصیرت ندارند که حق را ببینند. عدم بهره گیری صحیح از امکانات و وسائل شناخت، مساوی با سقوط و از دست دادن انسانیت است. در (سورة اعراف آیه 179) می خوانیم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» آنان قلب دارند، ولی نمی فهمند، چشم دارند ولی نمی بینند، گوش دارند ولی حق را نمی شنوند، این گروه همچون چهارپایان بلکه از آنها پست تر و گمراه ترند، ایشان غافل هستند.

جزای کسی که در دنیا خود را به کوری و کری و گنگ می زند، کوری و کری و گنگ آخرت است. «و نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمَّمًا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَّتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (اسراء، 97). (و ما در روز قیامت، آنان را واژگون (به صورت خزنده) کور و کر و گنگ محشور میکنیم و جایگاه شان دوزخ است، که هرگاه خاموش شود، آتش آنان را بیافزاییم.

«هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (24)» اما مثل مؤمن همانند شخص بینایی است که راه هدایت را دیده و به آن روان شده است. ندای دعوتگر الله متعال را شنیده و به آن لبیک گفته است؛ مسلماً این دو گروه با هم برابر نیستند. پس چرا در حجت ها و أدله تدبیر نکرده و از برهان ها و مثل ها درس نمی گیرند و در آن ها نمی اندیشند؟!

پس بر ماست که به این درس بیدار کننده و اندرز هشدار دهنده، هوش و گوش بسپاریم تا در جمله سعادت مندان و خدا جویان بپیوندم.

در ضمن قابل یادآوری است: شخصیکه فهم دیدش محدود به محسوسات مادی باشد و معنویت و آخرت را نبیند، بمتابه انسان کور بشمار می رود.

لطیفه:

بعضی از صالحان گفته اند: طلب مغفرت بدون ریشه کن کردن گناه، توبه‌ی دروغگویان است. (تفسیر قرطبی ۳/۹).

خوانندگان محترم!

بعد از این که خداوند متعال دشمنی و انکار کافران مکه را یادآور شد و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم از طرف آنان و افترای آنان را مبنی بر این که قرآن ساخته و پرداخته‌ی محمد است، بیان کرد، در آیات متبرکه ذیل: (25 الی 41) قصه و داستان نوح علیه السلام شتاب ورزیدن قومش در وقوع عذاب، ناامیدی نوح از آنان و ساختن کشتی به بحث گرفته میشود.

داستان حضرت نوح علیه السلام بصورت کل درشش سوره‌ای از قرآن کریم به بیان گرفته شده است از جمله: سوره های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر، نوح که مفصل ترین آنها در همین سوره (هود) است.

داستان و قصه نوح علیه السلام:

نام نوح علیه السلام 40 مرتبه در قرآن عظیم الشان آمده، اما از محل تولد، مسکن، شغل، کار و بار، وفات و محل دفن او چیزی گفته نشده است. او اولین پیامبر اولوالعزم است که رسالت جهانی و کتاب و شریعت داشت.

بعثت این پیامبر اولوالعزم، بعد از حضرت آدم و به هنگام شیوع شرک و بت‌پرستی و ظلم بوده و رسالت او را توحید، نماز، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت و صدق و وفا تشکیل میداد.

مدت رسالت آن حضرت به روایت أصح، 950 سال بوده است، وقتی در پایان، خداوند به او فرمود: کسی به رسالت تو ایمان نخواهد آورد، مأیوس شد و نفرین کرد و در نتیجه، حتی زن و فرزندش که در راه او نبودند، به همراه کفار غرق شدند.

حضرت نوح علیه السلام، که به پدر دوم بشر شهرت گرفته، خداوند او را به پیامبری برگزیده، «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا... عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران، 33) و در میان جهانیان بر او سلام فرستاده است. «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات، 79).

داستان حضرت نوح علیه السلام با تفاوت‌هایی در تورات نیز آمده است. کتیب کلدانیان، هندیان، چینی‌ها، یونانیان و پارسیان، طوفان نوح را قهر خداوند به سبب ظلم و فساد مردم دانسته‌اند.

رسالت حضرت نوح علیه السلام جهانی بوده است، چون زمین بدون حجت نمیشود و غرق شدن همه‌ی کفار با نفرین حضرت نوح علیه السلام که فرمود: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (آیه 26 سوره نوح) (و نوح گفت: پروردگارا از این کافران هیچ کس بر زمین باقی نگذار) شاهد بر آن است و از طرفی اگر رسالت آن حضرت منطقه‌ای و سیل هم در همان محدوده بوده، دیگر به سوار کردن يك جفت از هر حیوانی نیازی نبوده است، درحالی‌که اینکار برای حفظ نسل حیوانات درکری زمین انجام گردیده‌است.

سرگذشت حضرت نوح علیه السلام؛ تاریخی هزار ساله‌است، که داستان يك سیل عالمگیر، ماجرای انقراض يك نسل و آغاز جامعه‌ای نوین، تابلویی از پیروزی حق بر باطل، جلوه‌ای از مستجاب شدن نفرین پیامبر، نمونه‌ای از قطع رابطه‌ی پدر و پسر به خاطر مکتب، آیتی از تسلیم هستی در برابر فرمان خداوند، حفظ نسل حیوانات و کشتی سازی دور از بحر را در خود جای داده است.

این داستان نشان میدهد که گاه انسان در ضلالت و گمراهی به حدی سقوط میکند که موعظه‌ی انبیا علیهم السلام هم در او کارساز نمی‌شود، بلکه به پیروان آنها نسبت اراذل می‌دهد و در برابر قهر الهی به کوه پناه می‌برد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾

بی تردید نوح را به سوی قومش فرستادیم [که به آنان بگو: من برای شما بیم دهنده‌ای آشکارم. (۲۵)]

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: حضرت نوح علیه السلام از جمله اولین پیامبر اولوالعزم است که علیه شرک و بت‌پرستی قیام کرد. بعد از این که زمین از شرک و شرارت قوم نوح لبریز شد، نوح را به میان قومش اعزام داشتیم.

«إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (25)»: او به قومش گفت: اگر ایمان نیاورید، من از جانب الله متعال برای شما هشدار دهنده‌ای آشکار هستم؛ شما را از عذاب الله متعال بر حذر میدارم و میترسانم؛ یعنی با این پیام آمده‌ام: ملاحظه می‌داریم که: انبیاء علیهم السلام، هم خیرخواه و هم دلسوز مردم بوده‌اند، پیامبران هم هشدار می‌دهند، هم مصالح مردم را بیان می‌کنند. و در این هیچ جای شکی نیست که: اصل پرستش و عبادت در هر انسانی وجود دارد، لکن پیامبران مسیر و جهت آن را معین می‌کنند.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾

(دعوت من این است که) جز الله (الله واحد یکتا) را نپرستید که بر شما از عذاب روز دردناکی می‌ترسم! (۲۶)

تفسیر:

«أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»: سپس نوح علیه السلام افزود؛ مضمون دعوت من این است که: شما را دعوت می‌کنم به این که: جز خدای یگانه را نپرستید و به وی چیزی را شریک نیاورید؛ «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (26)» می‌ترسم در صورتی که غیر او را پرستش کنید به عذاب روزی سخت و سهمگین و دردناک گرفتار شوید. نوح علیه السلام این روز سهمگین را به‌طور مبهم یاد نمود و آنرا برای شان تفسیر نکرد. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

پس سران و اشراف قوم او که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مانند خودما نمی‌بینیم و ما می‌بینیم که جز افراد حقیر و فرومایه و کوتاه فکر ما کسی از تو پیروی نکرده‌اند، و برای شما بر خود هیچ فضل و برتری نمی‌بینیم، بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم. (۲۷)

تفسیر:

سرشت و شیوة کاری مخالفان حق، در طول تاریخ ادیان ابراهیمی همین بود که دشمنان گاهی رهبران الهی را تضعیف کرده و می‌گفتند: شما انسان‌هایی مثل ما هستید، نه برتر از ما و در برخی از حالات پیروان آنها را کوچک می‌شمرند و می‌گفتند: آنها افرادی بی‌سر و پا و بی‌شخصیت هستند. و گاهی مکتب راه و روش او را تضعیف می‌کردند و می‌گفتند: سخن شما دروغ و افتراء یا سحر یا افسانه‌های پیشینیان است و یا سخنان شما حرف‌های عادی است که اگر بخواهیم ما نیز مثل آن را می‌آوریم.

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ»: بطور معمول اشراف و اعیان قوم در خط اول مخالفان انبیاء قرار داشتند، اولین اعتراض اعیان و اشراف کفار قوم نوح به نوح علیه السلام این بود که می‌گفتند: «مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا»: تو را فقط انسانی مانند خود می‌بینیم و بر ما برتری نداری. یعنی تو فرشته که نیستی بلکه بشری مانند ما هستی از این رو تو را بر ما برتری نیست.

اولین اعتراض آنان بر رسالت و نبوت حضرت نوح علیه السلام این بود که: «مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا»: یعنی: شما مانند ما انسان و آدمی هستید که به مثل ما می‌خورید، به مثل ما می‌نوشید، راه می‌روید، می‌خوابید و بیدار می‌شوید پس ما چگونه برای شما امتیاز فوق العاده ای قایل شویم که شما رسول و پیامبر خدا هستید؟

آنها چنین می پنداشتند که وقتی کسی از جانب خداوند به پیامبری مبعوث میشود نباید از نوع انسان باشد بلکه فرشته ای باشد تا همه مردم با توجه به امتیازاتی که بر نوع بشر دارند، برای او ارزش و احترام قائل شوند و به دستورات او گردن نهند.

راجع به این اعتراض شان در آیه 28 چنین جواب داده شده است: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعَمِيَّتْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاكُمْ مَوَاسِيئَكُمْ وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ(28)» از اینجا نشان داده شد که بشریت به نبوت و رسالت منافاتی ندارد بلکه اگر ببیندیشید لازم همین است که رسول مردم، باید از خود مردم باشد تا که یادگرفتن دین برای مردم آسان باشد. در میان انسان و فرشته تفاوت مزاج مانند زمین و آسمان وجود دارد، اگر احیاناً فرشته ای به پیامبری مبعوث گردد، برای مردم یاد گرفتن دین از او بسیار مشکل خواهد بود زیرا که به فرشته نه گرسنگی عارض میشود و نه تشنگی، نه نیازی به خواب دارد و نه خسته میشود و نه چون آدمیان بر او نیاز و ضرورتی پیش می آید، و انگهی فرشته از کجا می تواند به ضعف ها و نقایص انسان پی برد تا مردم بتوانند از او پیروی کنند؟ این مطلب در آیات دیگر قرآن با صراحت و بطور اشاره در چندین جای آمده است. بجای ذکر آن در اینجا فقط به این اکتفاء گردید که اگر از عقل کار بگیرید، پس برای رسول و پیغمبر لازم نیست که او انسان نباشد.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: آنها می خواستند به طور کنایه بگویند از نوح به پیامبری لایقترند و اگر الله می خواست انسانی را به پیامبری بفرستد، یکی از آنها را پیامبر قرار می داد. (تفسیر کشاف ۳۸۸/۲).

«وَمَا تَرَاكَ إِنْ تَبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ كَفُرُوا بِهِمْ فَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وَأَوَّلَ آيَاتِهِ الْقُرْآنَ وَالْعُرْفُوقَ» از جانب دیگر ما می بینیم که پیروان از فرومایگان و ناتوانان نه از اشراف و توانگران؛ آن هم بدون اندیشه و سنجش و بی آنکه در قضیه تأمل کرده باشند از تو پیروی نموده اند.

در التسهیل آمده است: آنها را به خاطر فقر مالی به پستی متصف کردند؛ چون از روی جهالت معتقد بودند که شرف انسان به مال است و مقام؛ نه کمال، در صورتی که کار بدین منوال نیست. بلکه مؤمنان با وجود فقر مالی و گمنامی از آنان شریف ترند. (التسهیل ۱۰۳/۲).

«بَادِيَ الرَّأْيِ»: یعنی به نظر ظاهر و بدون اندیشه و یا تعقل.
«وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ»: در عین حال پیروی از این دین جدید شما را بر ما امتیازی - چون مال و جاه و قدرت - نیفزوده است.

در دید دنیا پرستان، مال و ثروت ارزش است، نه حق و حقیقت.
«بَلْ تَنْظُرُونَ كَذِبِينَ(27)»: بناءً ما معتقدیم که در آنچه آورده اید دروغگو و اهل افترا اید.
از جمله «بَلْ تَنْظُرُونَ»: با تمام صراحت معلوم می گردد که: مخالفان انبیاء، برهان ندارند و آنچه میگویند بر اساس ظن، گمان و وهم است.

مفسر مشهور شیخ صابونی در تفسیر خویش می نویسد: آنها می خواستند از دو جهت با نوح به مجادله پردازند:

اول: این که پیروان نوح افراد پست و قشر پائین جامعه هستند نه پیشوا و الگو.
ملاحظه مینمایم که: مستکبران، از مساوات باتودهی مردم و خصوصاً محرومان ناراحت هستند.

دوم: پیروانش به تبعیت از او نیندیشیده بودند و در مورد درستی آنچه آورده بود عمیقاً فکر نکرده بودند، بلکه بدون آندیشه و تعمق به چنان امری اقدام کرده بودند. مقصودشان این بود که دلیلی علیه آنها نباشد که چرا بعضی از آنان ایمان آورده و نوح را تصدیق کرده‌اند؟

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴿٢٨﴾

(نوح) گفت: ای قوم من! به من بگویید اگر دلیلی روشن از سوی پروردگارم داشته باشم و رحمتی از نزد خود به من داده باشد (و این رحمت الهی) بر شما پنهان مانده باشد، (آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟). آیا من می‌توانم شما را به پذیرش آن ملزم کنیم در حالیکه شما آن را دوست نمی‌دارید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَادِلٌ»: جمع أَرْدَل، اشخاص بسیار کوچک و فرومایه.
 «بَادِي الرَّأْيِ»: سطحی نگر و کوتاه فکر. ساده لوح و ظاهر بین. با توجه بدین معانی، کلمه (بَادِي) از ماده (بَدُو) است. اما به معنی: در نگاه اول. سهل و ساده.
 بدون تفکر و اندیشه زیاد. از ماده (بَدء) است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در این آیه مبارکه بر دو اعتراض مخالفان که در آیهی قبل مطرح شد جواب ارایه می‌شو.

کفار میگفتند: تو انسانی مثل ما هستی. در این آیه مبارکه جواب داده میشود: گرچه من در ظاهر مانند شما هستم، اما مورد لطف و رحمت مخصوص پروردگار قرار گرفته‌ام و به من وحی می‌شود.

مخالفان می‌گفتند: پیروان تو انسان های ساده لوح و کوتاه فکر هستند. در آیه مبارکه جواب داده شده که: چنین نیست. گرچه آنها در ظاهر از شما ضعیف ترند، اما با دیدن بینه و برهان ایمان آوردند، نه بی دلیل. در این هیچ جای شکی نیست که: انبیا در برابر مخالفان خود سعی صدر داشتند، دعوت انبیاء همراه با بینه و برهان بوده است در مقابل آن همه سخنان ناروا و تهمت‌های نابجا، باز هم سخن از منطق و برهان و عاطفه می‌زنند. انبیا در شیوهی تبلیغ، از اهرم عاطفه استفاده می‌کردند.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي»: نوح علیه السلام برای این که آنان را به ایمان آوردن تشویق کند با آنها از در لطف و مهربانی پیش آمد نموده است؛ یعنی نوح به آنها گفت: ای قوم! به من بگویید: اگر من در کار خود بر یقینی راسخ و راه استواری قرار داشته باشم و با من دلیلی روشن و برهانی درخشان بر درستی پیامی که بدان فرا می‌خوانم نیز وجود داشته باشد، «وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ» در عین حال پروردگارم مرا با رسالت ربّانی خود مورد مرحمت قرار داده و به سوی عبودیت راستین رهنمونی‌ام کرده باشد، «فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ» وانگه این حجّت‌های روشن به علّت پیرویتان از هوی و رویگردانی‌تان از راه هدی بر شما پنهان مانده باشد، «أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (28)»: آیا این امر درست است که بعد از این همه روشنی و نور باز شما را بر هدایت مجبور ساخته و شبه زور بر ایمان واداریم؟ بی‌آنکه شما با قناعتی درون ذاتی و اجابتی از عمق جان بدان باورمند شده باشید؟! هرگز! پس کار ما اجبار دعوت شدگان به ایمان نیست بلکه مأموریت

ما فقط محدود و منحصر به این امر است که حجّت را اقامه نموده و راه حق را برای تان روشن سازیم آنگاه کارتان را به حق تعالی واگذاریم.

باید گفت که: انسان در انتخاب دین و مذهب اختیار دارد. تا انسان زمینه‌ی پذیرش حق را دارا نباشد، نمی‌تواند از نور وحی استفاده کند.

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

و ای قوم من! من از شما [در برابر تبلیغ رسالت] هیچ پاداشی نمی‌خواهم؛ چرا که پاداش من جز بر الله نیست. و من مؤمنان را (از خود) نمیرانم، آنان پروردگار خود را ملاقات می‌کنند ولی من شما را قومی (نادان) می‌بینم که جهالت می‌کنید. (۲۹)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا» (نوح علیه اسلام ادامه داد که) ای قوم من! در مقابل تبلیغ دعوت و ارشاد خویش از شما به سوی ایمان به الله یگانه، از شما طالب مال و مزدی نیستم. در این آیه مبارکه به دواصل بی نهایت مهمی اشاره بعمل آمده است:

اول: بی توقّعی پیامبران، که مبین یکی از نشانه‌های حقانیت آنهاست.

دوم: اگر احیاناً انبیا دنبال سوء استفاده بودند، بناءً به سراغ اشراف می‌رفتند، نه فقرا. «إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»: زیرا فقط الله متعال است که مرا بر خیر خواهی‌ام برای شما پاداش می‌دهد. بنابر این نه من باری را بر دوش شما نهاده‌ام و نه از شما مالی را در خواست کرده‌ام.

«وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا»: این را هم بدانید که من مؤمنان را بدین حجّت که از ضعفایند نه از اشراف و اغنیا، از مجلس خود طرد نمی‌کنم.

طوری‌که یادآور شدیم؛ اشراف برای ایمان آوردن خود شرط می‌گذاشتند، که اگر فقرا از صفوف شما رانده شوند، ما به شما ایمان خواهیم آورد، ولی دیده می‌شود که: این شرط شان توسط انبیا بطور قاطعانه رد و به آن مخالفت صورت می‌گیرد.

همچنان کفار مؤمنان را ارذل می‌شمردند، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام وضاحت و قاطعیت بیان داشت که: من آنها را با شما عوض نمی‌کنم.

«إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»: زیرا ایشان به زودی نزد پروردگار خویش باز خواهند گشت و فضیلت نزد وی به تقوی است نه به مال و مکنّت دنیا؛ و به زودی او عهده‌دار امرشان خواهد شد. «وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (29)»: البته این واقعیت نیز پنهان نیست که شما به اسباب برتری و معیارهای فضیلت و همین‌طور به موجبات مصالح و منافع خویشتن نادانید؛ هم به علت جهل است که از حق پیروی نکرده و از هدایت روی برمی‌گردانید. ملاحظه می‌داریم که قرآن عظیم الشان کسانی‌که مؤمنان را ارذل می‌شمردند، آنان جاهل و نادان معرفی می‌دارد.

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾

و ای قوم من! اگر آنان را از خود طرد کنم، چه کسی مرا در برابر [عذاب] الله یاری می‌دهد؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ»: چه کسی مرا از عقاب خدا مصون و محفوظ می‌کند؟ «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

طرد و تحقیر مردم با ایمان، (حتی اگر از طرف انبیاء) هم باشد قهر الهی را به دنبال خواهد داشت. نوح علیه السلام در جواب تقاضای طرد مؤمنان فقیر و گمنام گفت: «وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ» و ای قوم! من اگر دوستان الله متعال را از مجلس خویش برانم چه کسی مرا از عذاب خداوند متعال باز خواهد داشت؟ باید گفت که: هیچکس نمی‌تواند مانع قهر الهی شود. وما نباید رضای مخلوق را با غضب خالق خویش به معامله بگزاریم. در ضمن قابل تذکر است که: مردم‌داری انبیاء، از روی وظیفه‌ی الهی بوده است، نه به خاطر موقعیت شخصی یا اجتماعی خودشان.

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ(30)»: پس چرا در صحت آنچه به شما می‌گویم نمی‌اندیشید تا اشتباه نظر خود را بدانید و از آن منصرف شوید؟

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾

و به شما نمی‌گویم که خزانه‌های الله، نزد من است، غیب هم نمیدانم، نمی‌گویم من فرشته ام و به آنان که در نظر شما خوار می‌آیند [و حقیرشان میشمارید]، نمی‌گویم که الله هیچ وقت خیری به آنان نخواهد رسانید. (بلکه) الله به آنچه در دل‌های آنان است آگاه تر است. [پس اگر به آرزوی شما عمل کنم]، در این صورت از ظالمان خواهم بود. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تزدری»: زری: عیب گرفتن و حقیر شمردن.

«تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ»: چشم شما حقیر می‌شمارد. (در نظر شما حقیر هستند).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: انبیاء هیچ وخت ادعای بی اساس و بنیاد نداشتند، و کار و رسالت انبیاء، دعوت و هدفشان و آنهم در چارچوب بندگی پروردگار با عظمت است. طوریکه نوح علیه السلام فرموده است: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ» من به هیچ وجه ادعا نمی‌کنم که اختیاردار تصرف در گنجینه‌های الله هستم، نمی‌گویم مالی فراوان را در اختیار دارم تا به هر کس هرچه که دلم بخواهد ببخشایم و از هر کس هرچه بخواهم بازدارم. بناءً از رزاق بندگان و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست حق تعالی است. نوح علیه السلام میخواهد به آنان بفهماند که: انبیاء ادعای بی مفهومی را مطرح نمیسازند، بلکه رسالت و وظیفه انبیاء؛ دعوت و هدفشان ارشاد است، در ضمن میخواهد اذعان بدارد که: شرط نبوت، علم غیب و در دست داشتن گنجینه‌های هستی نیست. بلکه هدف انبیاء ارشاد معنوی است، نه تقسیم خزائن مادی.

مراد از گنجینه‌های الله: گنجینه‌های روزی وی است.

«وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ»: من غیب را هم نمیدانم؛ یعنی: این ادعا را نیز ندارم که غیب خداوند را می‌دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی‌گویم که: من هشداردهنده آشکاری هستم و بس، «وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ» نمی‌گویم که من فرشته‌ای از فرشتگان آسمان‌ها هستم؛ بلکه بنده‌ای اعزام شده هستم که حق تعالی مرا به نبوت گرامی داشته است. «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا». همچنان من در باره محرومان و مستضعفانی که شما خردشان می‌شمارید و ایشان را به چشم حقارت می‌بینید

چنین نمی‌گویم که: هرگز الله متعال در برابر اعمال شایسته‌شان - هرگاه بدان رضای وی را جویا باشند - هیچ پاداشی به ایشان نخواهد داد؛ «أَلَمْ يَعْلَم بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ» الله به راز و نهاد آنها آگاه است.

ملاك لطف الله متعال همانا، لیاقت باطنی و معنوی انسان است. بیگمان پاداش آخرت بر حسب جایگاه بنده در دنیا نیست.

«إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (31)» از جانبی من آنچه را نمی‌دانم بر الله ادعا نکرده، نه با به هم بافتن دروغ بر الله سبحانه و تعالی، به خویشتن ظالم بوده‌ام و نه بر دیگران چنان حکم ظالمانه‌ای را نداده‌ام که برای‌شان ستم نموده باشم. و باید گفت که: طرد و نالایق پنداشتن محرومان و مستضعفان به عنوان اینکه فقیر و تهی دست هستند، ظلم است. همچنان ادعاهای پوچ و توخالی و سوء استفاده از عناوین و مناصب دروغین، ظلم شمرده می‌شود. بدترتیب نوح علیه السلام با جواب های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنان‌شان را رد کرد.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲)
گفتند: ای نوح؛ باما مجادله کردی و بسیار هم مجادله کردی. اگر از راستگویانی آن عذاب را که به ما وعده داده ای ([هم اکنون] بر سر ما بیاور. (۳۲))
تفسیر:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا» قوم نوح به وی گفتند: ای نوح! به راستی با ما بسیار جدال مخاصمه کردی و به طور طولانی گفتگو نموده‌ای؛ و در خصومت با ما از حد فراتر رفتی. باید گفت که اگر: مجادله بر حق باشد، دارای ارزش است، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه: 126 سوره نحل) میفرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ولی اگر مجادله برباطل باشد، این مجادله بی مفهوم و بی ارزش است. طوری که در آیه (5 سوره مؤمن) میفرماید: «وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»
از اینکه: کفار چون منطق ندارند استدلال و حرف منطقی را نیز نمی‌پذیرند، بناءً پیشنهاد کفایت مذاکرات می‌دهند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (32)» اگر در گفته‌ی خود صادقی، جدال را فرو گذار و عذابی را که از آن هشدارمان می‌دهی، برای ما بیاور!! با تأسف باید گفت که: انسان حتی در نزول عذاب هم بر خود عجل است.

باید گفت که: کفار، در صداقت انبیاء یا شك داشتند و یا در بیان، اظهار شك میکردند. اگرچه نوح علیه السلام بطور مکرر و پی‌درپی به کفار وعده‌ی عذاب می‌داد. زیرا در آیه مبارکه کلمه «تَعِدُنَا» بجای «وَعَدْتُنَا» آمده است.

این چلنجی بود که: از سوی قوم نوح به وی داده شد؛ زیرا آن‌ها تکذیبگر عذاب بوده و وقوع آن را بعید می‌پنداشتند، از این جهت در آخر سخن خود افزودند: اگر از راستگویان هستی؛ یعنی اگر از باب جدل، فرض را بر راستگویی‌ات بگذاریم حتی در آن صورت هم تصدیق کننده‌ات نیستیم.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳)
(نوح) گفت: تنها الله است که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد، و شما (الله را) عاجز کننده نیستید. [تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید. (۳۳)]

تفسیر :

«قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ»: در آیه مبارکه این واقعیت را به بیان گرفته است که: پیامبر مأمور ابلاغ است و سزا و مجازات گمراهان بدست پروردگار با عظمت است. نوح به قومش گفت: تعجیل عذاب در دست الله متعال است و نه در دست من، اوست که در میان بندگان برنامه ریزی و حکومت می‌کند؛ اما من نه اختیاردار جلوانداختن عذاب هستم و نه واپس افکندن آن؛ بلکه من فقط هشدارگر شما از عذاب وی می‌باشم. «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (33)»: کفار نه میتوانند از نزول عذاب جلوگیری کنند و همچنان نه میتوانند خود را از آن نجات دهند. ایشان میتوانند با انتخاب راه درست و الهی از عذاب رهایی یابند اما با انتخاب خود با رفتن به راه خطا و گناه، عملاً نمی‌توانند از ورود عذاب بر ایشان بنابر ظلم و گناه خودشان، از آن جلوگیری کنند. فرصت های زندگی برای انتخاب درست الهی را از دست دادند. پس بدانید که هرگاه الله متعال عذاب شما را خواسته باشد نه می‌توانید از نزدش بگریزید و نه می‌توانید وی را درمانده کنید. و مگر بنده مسکین از نزد پروردگار جلیل احکم الحاکمین به کجا می‌تواند بگریزد؟! و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و اراده او می‌باشید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (34)

و اگر من بخواهم شما را نصیحت کنم، اندرز من به شما سودی نمی‌رساند، اگر الله بخواهد شما را گمراه کند. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید. (34)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «نصح» به کار یا کلامی گفته میشود که به قصد اصلاح و از روی اخلاص باشد و کلمه‌ی «غی» به جهلی گفته میشود که ناشی از اعتقاد فاسد باشد. فرق میان «اضلال» و «اغواء»، آن است که ضالّ هدف را می‌داند، ولی راه را گم کرده، اما در اغواء، مقصد و هدف، هر دو را گم کرده است. نسبت اضلال و اغواء به الله متعال، از باب سزا لجابت و فساد اخلاق گمراهان است، نه آنکه الله از ابتدا و بدون مقدمه کسی را گمراه کند. طوریکه در (آیه 26 سورة بقره آمده است: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (اما آگاه باشید که) که خداوند جز افراد فاسق را بدان گمراه نمی‌کند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

نپذیرفتن نصایح انبیاء، قهر الهی است!

«وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ»: از آنجائیکه انبیاء دلسوز ترین مردم می‌باشد، میفرماید: و نصیحت من برایتان سودی ندارد. «إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ» اگر خدا گمراهی شما را بخواهد. جواب عبارت پیشین است، یعنی: اگر خدا خواهان شقاوت و گمراهی شما باشد، نصیحت من چه سودی خواهد داشت؟

«هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (34)»: الله متعال ذاتی است، خالق و متصرف در امور شما، و سرانجامتان نزد او است و بر مبنای اعمالتان محاسبه می‌شوید. نباید فراموش کنید که: بازگشت به سوی الله سبحانه و تعالی اجباری است. اگر برفرض محال در این دنیا مجازات هم نشویم، سر و کار ما در قیامت با پروردگار با عظمت است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرَمُونَ ﴿٣٥﴾
 آیا (مشرکین مانند قوم نوح) میگویند: محمد، قرآن را خود ساخته و پرداخته است. بگو: اگر آن را خود ساخته باشم، [در این صورت] مسئولیت گناه من با خود من است؛ ولی از گناهی که به من نسبت می دهید، پاکم. (۳۵)
 تفسیر :

اکنون در میانه داستان نوح علیه السلام، آیه معترضه‌ای می‌آید که رفتار قوم محمد صلی الله علیه وسلم را در قبال داعی حق به زیر سؤال می‌برد:
 «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ»: آیا کفار قریش می‌گویند: محمد خود این قرآن را ساخته و تراشیده است؟ (نظر اکثر مفسرین چنین است. و ابن عطیه و ابو حیان گفته‌اند: آیه جزو قصه‌ی نوح است، و ضمیر به نوح راجع است، یعنی آیا می‌گویند: نوح این اخبار را تراشیده و از خود در آورده است... الخ).

«قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي»: ای محمد! بگو: اگر این قرآن را خود ساخته و تراشیده‌ام، گناه آن بر خود من است و شما به گناه من سزا نمی‌بینید.
 «وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرَمُونَ (35)»: من از گناهان و کفر و تکذیب شما بری هستم.
 آیه به صورت جمله‌ی اعتراضیه در خلال قصه‌ی نوح آمده است تا نشان دهد که موضع گیری مشرکین مکه در کله شخی و تکذیب مانند موضع‌گیری مشرکین قوم نوح است. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسر).

وَأَوْحِي إِلَى نُوْحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و به نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز کسی ایمان نخواهد آورد؛ بنابراین این از کارهایی که همواره [بر ضد حق] انجام می‌دادند، غمگین مشو. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَبْتَئِسْ»: محزون مشو. غمگین مباش. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

«وَأَوْحِي إِلَى نُوْحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»: در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال اخبار آینده‌ها را در اختیار انبیاء خویش قرار می‌دهد. بناءً خداوند متعال به نوح وحی فرستاد که: در حقیقت خداوند متعال بر قومت کفر را نوشته است از این رو جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند، دیگر کسی از آن‌ها ایمان نخواهد آورد بناءً بر حال آنان غم مخور. بنابراین، این سخن خداوند متعال نوح علیه السلام را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، ناامید می‌کند. باید گفت انسان در برخی از حالات به مرحله‌ای سقوط می‌کند که هیچ امیدی به نجات آن دیده نمی‌شود.

«فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)»: به خاطر کفر و تکذیب آنان غصه مخور؛ و بدان که گاه انتقام از دشمنان به سبب عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است. باید گفت بادر نظر داشت اینکه: انبیا دلسوز مردم اند، ولی بر افراد لجوج نباید تأسف خورد.

از فحوای این آیه مبارکه برمی آید که: نفرین حضرت نوح علیه السلام در باره ی قومش که فرمود: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً» (آیه: 27/ سورة نوح) پرودگارا! اُحدی از کفار را بر زمین باقی مگذار، بر اساس اطلاعی بود که خداوند طبق این آیه مبارکه به او داده بود.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ ﴿٣٧﴾

و با نظارت ما و [بر اساس] وحی ما کشتی را بساز، و با من درباره کسانی که ظلم کرده اند، سخن مگو که یقیناً آنان غرق شدنی هستند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِأَعْيُنِنَا»: تحت رعایت و نظارت ما (طه / 39، طور / 48). «بِوَحِينَا»: با راهنماییها و تعلیمات وحی ما. «مُعْرِقُونَ»: غرق شدگان. در آب خفه شدگان.
تفسیر:

«وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا»: ای نوح! و کشتی را با تایید، توجه، حفظ، حمایت، عنایت و زیر نظر و وحی و اطلاع ما بر اساس آنچه که بهسوی تو از کیفیت ساختن آن وحی میفرستیم، بساز. باید گفت که: توجه به حضور خداوند، به انسان نشاط و دلگرمی می دهد و او را در برابر ناگواریها مقاوم می کند.

«وَوَحِينَا» با تعلیم ما. مجاهد گفته است: یعنی آن گونه که به تو دستور می دهیم آن را بساز. قتاده میگوید: «طول کشتی نوح علیه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان.

«وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا»: یعنی به شفاعت ظالمان برنخیز؛ یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن چون حتماً آنها را نابود می کنم.

«إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (37)»: ظالمان در معرض گرفتار شدن به عذابهای دنیوی هستند زیرا خداوند متعال در مورد آنها غرق شدن به وسیله توفان را فیصله نموده است. و حکم محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی بهسوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعاً در وقتی که تعیین شده است، غرق شدنی هستند.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی می نویسد: آیه کریمه صفت «عین، چشم» را برای حق تعالی به همان وجهی که لایق ذات ذوالجلال اوست، اثبات می کند.

وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

و [نوح] کشتی را می ساخت و هرگاه گروهی از [اشراف و سران] قومش بر او می گذشتند، او را به مسخره می گرفتند. گفت: اگر (امروز) شما ما را مسخره می کنید، مسلماً ما هم شما را [به هنگام پدید آمدن توفان] همان گونه که ما را مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد. (۳۸)

تفسیر:

«وَيَصْنَعِ الْفُلْكَ»: نوح علیه السلام کشتی را می ساخت تا بدان از طوفان نجات یابد و کشتی را آن طور که الله متعال به او آموخته بود، بساخت.

«وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأْ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ»: از آیه مبارکه طوری معلوم میشود که: محل کشتی سازی حضرت نوح، در ملای عام و محل عبور و مرور مردم قرار داشت، بناءً هر باری که جمعی از بزرگان قومش از کنارش می‌گذشتند، او را به باد استهزاء و تمسخر گرفته و می‌خندیدند و می‌گفتند: ای نوح! تو تا دیروز پیامبر بودی و امروز پیشه نجاری را درپیش گرفته ای!

همچنان به باد تمسخر می‌گفتند جالب است: برای خشکه کشتی می سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می شود؟

از فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که انسان نباید در زندگی خویش از: تمسخر دشمنان خویش، سستی غفلت و بی علاقه گی را به خود راه دهد، همیشه در این فکر باشد که حتی پیامبران هم مورد تمسخر قرار گرفته اند و بدین ترتیب عزم و اراده خویش را قوی و شکست ناپذیری سازد. همیشه باید به یاد داشته باشیم که در طول تاریخ دشمنی که منطق و برهان ندارد، دست به مسخره و استهزای مؤمنان می زند. و ما نباید به خاطر فشار و حرف مردم، از اصلاحات و زمینه سازی برای آیندگان غفلت کنیم.

گرچه مخاطب دشمنان شخص نوح علیه السلام بود، ولی بصورت کل هدف و تمسخر اشراف قوم؛ دین و آئین نوح علیه اسلام و پیروان او را هم در بر میگرفت. بصورت کل باید یادآور شد که ساحه ای حرکت های تبلیغاتی و ایذائی و آزار رسانی دشمن، همه جانبه، همیشگی و فراگیر بود.

«قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا»: نوح گفت: اگر امروز ما را مسخره می‌کنید، واضح است: «فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (38)» «ما نیز شما را همانگونه که مسخره میکنید، مسخره خواهیم کرد» در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنشان در توفان. به یاد به خاطر فشار و حرف مردم، از اصلاحات و زمینه سازی برای آیندگان غفلت نکنیم. مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني مینویسد: این آیه درس آموز توسل به اسباب همراه توکل به رب الارباب است.

یادداشت :

قابل یادآوری است که: اولین کشتی ای که به آب انداخته شد، کشتی نوح علیه السلام بود، یعنی نوح، اولین کشتی ساز و راهنمای بشر به سوی نیروی دریایی بشمار می رود.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۹)

سپس به زودی خواهید دانست که چه کسی را [در دنیا] عذابی خوارکننده و [در آخرت عذابی] پایدار خواهد رسید. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخْزِيهِ»: رسوایش می سازد. خوارش می‌کند.

تفسیر:

مفسر تفسیر صفاوة التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (زود است بدانند) وعید و تهدید است. یعنی در آینده از سرانجام تکذیب و تمسخرتان باخبر خواهید شد، «مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ»: که عذاب ذلت و خواری یعنی غرق شدن چه کسی را در کام خود فرو می برد؟ «وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (39)»: و عذاب دایمی و مستمر یعنی عذاب جهنم بر چه کسانی نازل می شود؟

درین جا به نحوی تجاهل عارف که جواب را میداند اما از مخاطب میپرسد که برای پند، تعمق و عبرت است.

بناءً بر ما است که: تلخی مسخره شدن در راه الله متعال را با عذاب مقیم کفار مقایسه و تحمل کنیم.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾

[رویارویی نوح و قومش هم چنان ادامه داشت] تا هنگامی که فرمان ما فرا رسید، و آب از تنور فوران کرد، گفتیم: از هر جنسی دو تن (نر و ماده) در آن سوار کن و خانواده ات را، مگر کسانی که فرمان ما بر (هلاک آنان) از پیش صادر شده است. و کسانی را در آن بردار که ایمان آورده‌اند. و با او جز افراد کم ایمان نیاورده بودند. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَارَ»: فوران کرد. جوشیدن گرفت. «التَّنُّورُ»: سطح زمین (قمر / 12). چشمه ساران. تنور پخت و پز نان. که جوشیدن آب از آن بیانگر دگرگونی و پیدایش حادثه‌ای نو ظهور بود. «فَارَ التَّنُّورُ»: کنایه از آب زیاد و همچنین شدت خشم الله متعال است. همان‌گونه که میگویند: (حَمِي الوَطِيسِ): تنور گرم شد، که مراد گرمی معركة و کارزار است.

«سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»: درباره او قبلاً سخن رفت که (إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ) است (هود / 37). این فرمان شامل کافران به طور عام و شامل همسر نوح (وَاعِلَّة) و پسرش (كُنْعَانَ) به طور خاص است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا»: باید گفت که: مسخره کردن کفار تا لحظه‌ای آمدن قهر الهی ادامه داشت، یعنی تا زمانی که فرمان ما مبنی بر وزش طوفان عملی شد.

و وقت هلاکت قوم نوح فرا رسید، «وَفَارَ التَّنُّورُ» و آب از محل اشتعال آتش فوران کرد. یعنی اینکه کار به نهایتش و مقدرات به غایتش رسید و آب از تنور نانوایی (به مثابه اشاره‌ای بر رسیدن عذاب) بر جوشید.

خداوند متعال هم سبب ساز است و هم سبب سوز، تنور آتش را محل فوران آب قرار می دهد، چنانکه آتش را بر ابراهیم علیه السلام گلستان می‌کند.

ملاحظه میشود آب که مایه‌ی حیات و زندگی است، سبب هلاکت و انقراض يك نسل می شود.

دانشمندان گفته‌اند: خداوند متعال این نشانه را به نوح ارائه داد تا او را از موقع نابود کردن قومش آگاه نماید.

ابن عباس (رض) گفته است: تنور یعنی روی زمین. و طبری گفته است: عرب چهره و روی زمین را تنور می نامند. به او (نوح) گفته شد وقتی جریان آب را روی زمین مشاهده کردی، خود و همراهانت سوار کشتی شویدی. (امام طبری بعد از این که اقوال سلف را در مورد تنور ذکر کرده گفته است: نزدیکترین قول برای ما نظری است که میگوید: تنور همان محل پختن نان است؛ چون مشهور در کلام عرب همان است و کلام خدا حمل بر اغلب میشود. طبری ۴۰/۱۲).

ابن كثير هم گفته است: تنور یعنی روی زمین؛ یعنی زمین به صورت چشمه‌هایی درآمد که آب از آن می‌جوشید. حتی آب از تنورهای محل برافروختن آتش فوران کرد. این نظر جمهور سلف و خلف است. (مختصر ۲/۲۲۰).

«قُلْنَا اِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»: در این هنگام حق تعالی به نوح فرمان داد که: از هر نوعی زنده جان‌ها یک جفت نر و ماده را در کشتی حمل کن.

در تفسیر روح المعانی آمده است که: حضرت نوح علیه السلام علاوه بر حیوانات، درختان را نیز با خود به کشتی برده است. که این مطلب با توجه به اینکه زوجیت نر و ماده بودن مخصوص حیوانات نیست، با فحواي این آیه مبارکه سازگار است که میفرماید: «مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» یعنی از هر موجودی يك جفت.

«وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»: یعنی نزدیکان و فرزندان و زنان را نیز سوار کن جز آن که خدا فرمان هلاکش را داده است. منظور از آن، پسر کافرش به نام (کنعان) و همسرش به نام «واعله» می‌باشد.

«وَمَنْ آمَنَ» همچنان هر مؤمنی را با خود سوار کشتی کن.

سپس خدای سبحان قلت ایمان آورندگان همراه با نوح علیع السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده میفرماید: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (40)» «و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند» یعنی با وجود اینکه نوح علیه السلام اقامت طولانی یعنی نه صد و پنجاه (۹۵۰) سال در بین آنان جز تعدادی ناچیز کسی به نوح ایمان نیاورد. ابن عباس (رض) گفته است: آنها عبارت از هشتاد نفر بودند که سه تن از پسران نوح علیه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسران‌شان نیز در جمله آنان قرار داشتند. و از کعب روایت شده است که آنها هفتاد نفر بودند و برخی نوشته که گویا ده نفر بودند. (مختصر ۲/۲۲۰).

همچنان در تفسیر روح المعانی آمده است که: حضرت نوح علیه السلام چهار پسر داشت: بنام کنعان که هلاک شد، سام پدر عرب، حام پدر سودان و یافث پدر ترکان بشمار می‌رود.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤١﴾

و (نوح به همراهان خود) گفت: بر کشتی سوار شوید، و [بدانید که به حرکت در آمدن و لنگر انداختنش به نام الله است. و پروردگرم آمرزنده‌ی مهربان است. (۴۱)]

تفسیر:

«وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا»: نوح به مؤمنان گفت: با من سوار کشتی شوید؛ به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام الله متعال و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند.

حرکت و توقف، هر دو باید با استمداد از الله متعال باشد.

امام طبری میفرماید: یعنی موقعی که حرکت می‌کند و زمانی که توقف میکند نام الله را بر زبان ببرید؛ یعنی حرکت و توقفش به نام خدا است. (تفسیر طبری ۱۲/۴۴).

«إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (41)»: همانا پروردگرم گناه توبه‌کاران را می‌آمرزد و بر باز آمدگان رحم میکند لذا بعد از بازگشت و اجابت، دیگر عذاب‌شان نمیکند.

این آیه درس آموز توکل بر خدای متعال در آغاز و پایان کار و گمان نیک داشتن نسبت به خدای متعال است. شروع هر کار با نام خداوند، رمز توکل و استمداد، صبغه و رنگ الهی دادن به آن کار است.

قابل تذکر است: که بر مبنای سنت نوح علیه السلام، بردن نام الله متعال در آغاز سوار شدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب است چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده اند: «امان اتمم از غرق وقتی که به کشتی سوار میشوند این است که بگویند: بِسْمِ اللّٰهِ الْمَلِكِ «وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ» اِذْ قَالُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِٓ بِهٖٓ مُوسٰى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُوْنَهُ قَرَاطِيسٍ تُبْدُوْنَهَا وَتُخْفُوْنَ كَثِيْرًا وَعَلِمْتُمْ مَّا لَمْ تَعْلَمُوْا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ قُلْ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِيْ حَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ» «انعام/91»، «وَقَالَ اَرْكَبُوْا فِيْهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيْهَا وَمُرْسَهَآ اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه نوح علیهم السلام به خانواده‌ی خود و سایر مؤمنان دستور داد، که سوار کشتی شوند، اینک در آیات (42 الی 49) در مورد سرانجام توفان و کشتی، نابودی ستم پیشگان، پندپذیری از قصه‌ی نوح، بحث بعمل آمده است.

وَهِيَ تَجْرِيْ بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادٰى نُوْحٌ ابْنَهٗ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اَرْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ ﴿٤٢﴾

و آن کشتی، آنها را در میان موجی مانند کوه‌ها (با خود) می‌برد و نوح (در وقت سوار شدن) پسرش را در حالیکه در کناری [دور از او] ایستاده بود، صدا کرد که ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش. (۴۲)

تفسیر:

«وَهِيَ تَجْرِيْ بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ»: کشتی حامل آنها به لطف و عنایت خدا از میان امواجی به سان کوه‌های مرتفع و عظیم حرکت می‌کرد.

احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) مؤلف «حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» می نویسد: روایت شده است که به فرمان خدا چهل روز باران بارید و آب به صورت چشمه‌سارها از زمین جوشید: فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاۗءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُوْنًا فَالْتَقٰى الْمَاءُ عَلٰى اَمْرِ قَدٍ فُدِرَ - آب چهل ذراع از بلندترین قله‌ی کوه‌ها بالا رفت تا همه چیز را غرق کرد. (حاشیة صاوی بر جلالین ۲/۲۱۶).

«وَنَادٰى نُوْحٌ ابْنَهٗ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ»: کمی قبل از حرکت کشتی، نوح پسرش، «کنعان» را که از او دور بود و با مؤمنان سوار نشده بود، صدا کرد: «يَا بُنَيَّ اَرْكَبْ مَعَنَا» ای پسرک من! با ما سوار شو و خود را نابود مکن، «وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ (42)» با کافران مباش که مانند آنها غرق می‌شوی.

این آیه بر این اصل دلالت دارد که: هدایت ارشادی در صورتی که با هدایت توفیق یکجا نشود، هیچ سودی به همراه ندارد. (بنقل از تفسیر المیسر).

در تفسیر روح المعانی آمده است که: ظاهراً گفتگوی حضرت نوح با فرزندش قبل از حرکت کشتی بوده است، زیرا بعد از حرکت، آنها در میان امواجی همچون کوه، امکان سوار شدن وجود ندارد.

در مورد اینکه چرا نوح علیه السلام فقط فرزند خود را به سوار شدن دعوت کرد؟ مفسران می نویسند: انسان نسبت به فرزند خود وظیفه‌ی سنگین‌تری دارد.

ثانیاً: چون فرزند به کناری رفته بود، نوح گمان کرد پشیمان شده و آمادگی پذیرش حق در او پدیدار گشته است. و ممکن است هشداری باشد به دیگران که عذاب جدی است، چون فرزندش را دعوت به رهایی می‌کند.

قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾

(پسر در جواب) گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می‌برم که مرا از آب نگاه دارد، نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده ای از عذاب الله نیست، به جز کسی که الله به او رحم کند، (در این هنگام بود که) موج میان آن دو حائل شد، پس (پسر) از غرق شدگان شد. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَأُوِيَا»: پناه خواهم برد. منزل و مأوی خواهم ساخت.

«عَاصِمٌ»: بازدارنده و حفظ‌کننده. این کلمه میتواند به معنی ذی‌عصمت، یعنی محفوظ و مصون باشد، و معنی چنین شود: امروز هیچ کسی از مرگ نجات پیدا نمی‌کند مگر آن کسی که مشمول رحمت خدا گردد.

«حَالَ بَيْنَهُمَا»: میان آن دو حائل شد و میان آن دو جدائی انداخت (انفال / 24، سبأ / 54).

«ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»: از قهر الله باید تنها به الله پناه برد، نه کوه. در آیه مبارکه پسر نوح به پدرش می‌گوید: به زودی در کوهی بلند پناه می‌برم و از خطر غرق مصون می‌مانم. پسر طوری فکر کرد که فوران آب به قله‌ی کوه نمی‌رسد. سبحانه الله در خطرات و مشکلات، مَوْحِدٌ به الله متعال پناه می‌برد و مشرک به کوه پناه می‌برد. اگر قهر خداوند فرا رسد، کوه‌های مستحکم و استوار نمیتوانند در مقابل آب نرم و روان، سبب نجات باشند.

«قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»: ولی در مقابل نوح علیه السلام در جوابش گفت: امروز هیچ نجاتبخشی در برابر مقدرات پروردگار با عظمت و فرمانش وجود ندارد جز آن کس که الله متعال خود رحمت و نجاتش را خواسته باشد.

کسیکه الله متعال بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت خویش نگاه می‌دارد و این رحمت شدگان فقط کشتی نشینانند و بس.

«وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (43)»: در این اثنا موجی بزرگ در میان پدر و پسر حایل شد و پسر از نابود شدگان در کام امواج آب گشت.

چنین بود که نزدیکی نسب با وجود اختلاف در دین هیچ سودی به همراه نداشت. ابن‌کثیر نقل میکند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوه‌ها ارتفاع گرفت».

«مِنَ الْمُغْرَقِينَ»: گرچه خداوند رحیم است، اما حکیم نیز هست. گاهی از رحمت، سینه‌ی مادر را قبل از تولد فرزند پر از شیر میکند و گاهی از حکمت، فرزند را در برابر چشم پدر هلاک می‌سازد.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾

و [پس از هلاک شدن کافران] گفته شد: ای زمین! آبت را فرو بر وای آسمان [بارانت را] فرو بند. [آنگاه] آب، فروکش کرد و فرمان به فرجام رسید و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و آواز داده شد: مرگ بر قوم ستم پیشه! (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَع»: به معنای فروکشیدن و «اِقْلَاع» به معنی اِمساک و «غِيض» به معنی جذب شدن و کم شدن آب است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ»: بعد از هلاکت کفار الله متعال به زمین هدایت و فرمان داد: ای زمین! آب خود را فروبر و خشک شو! به یکباره، نه آن گونه که زمین عادتاً و به تدریج آب را در خود فرو میبرد. «وَايَا سَمَاءَ أَقْلِعِي»: و به آسمان فرمان داد: فرو ریختن باران را پس کن. «أَقْلِعِ الْمَطَرَ!»: باران باز ماند» آنگاه که از باریدن باز ایستد، «وَوَغِيضَ الْمَاءِ» «و آب کم ساخته شد» یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد آب در اعماق و شکاف های زمین فرو رفت. مجاهد گفته است: یعنی آب کم شد. «وَوَقُضِيَ الْأَمْرُ» «و فرمان گزارده شد» یعنی: کار به سرانجام خود رسید و الله متعال قوم نوح علیه السلام را جملگی نابود کرد، «وَإِسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت». أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابه الدوسی بصری در تفسیر خویش مینویسد: «نوح علیه السلام و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می کند.

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحیان توحیدی در تفسیر «البحر المحیط» می نویسد: «به رغم آن که این آیه شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیست و یک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...».

ابوحیان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است. (ملاحظه شود حاشیه تفسیر «البحر المحیط 5/227». بنقل از «تفسیر انوار القرآن». «وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (44)»: نابودی و خسران از آن کافران باد! ظالمانی که: از حدود الله متعال تجاوز کرده و پیامبرش را تکذیب نمودند.

مفسر محمود آفندی آلوسی. (1217-1270 ق) «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می نویسد: آیه آشکارا بر نابودی عموم کافران و تمام ساکنان زمین جز کشتی نشستگان دلالت دارد. روایت شده است که زنی طفلی در بغل داشت، وقتی آب به طفل رسید آنرا بر دوش نهاد و وقتی آب به آن رسید طفل را روی دو دست بالای سر برد اما غرق شد. اگر الله متعال به یک نفر از ساکنان زمین رحم میکرد به آن زن رحم میکرد. (تفسیر روح المعانی ۶۲/۱۲).

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابه الدوسی بصری (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰ م) در خویش «تفسیر قتادة» مینویسد: «نوح علیه السلام و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه

رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند.

خواننده محترم!

این آیه از رساترین و بلیغ‌ترین آیاتی از قرآن عظیم الشان است که از عصر پیامبر تا کنون سخن شناسان و ادیبان را به تحسین و تعجب واداشته است و کسانی که در فکر مبارزه با قرآن و آوردن کلامی مانند آن بوده‌اند، وقتی به این آیه رسیده‌اند از کار خود صرف نظر کرده‌اند.

همچنان علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و میدانداران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است.

همچنان در تفسیر روح المعانی آمده است که: یک مرد عرب این آیه را شنید: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي...» گفت: این گفته‌ی قادران است و به گفته‌ی مخلوقان شباهت ندارد. و روایت شده است که ابن مِقْفَع که فصیح‌ترین فرد زمان خود بود، خواست به معارضه‌ی قرآن برخیزد، بدین منظور گفتاری را تنظیم کرد و آنرا در چند فصل آورد و آن را سوره‌ نام نهاد. روزی از کنار طفلی گذشت که آیه‌ای را می‌خواند، به منزل برگشت و گفته‌ی خود را پاک نمود و گفت: گواهم که با چنین گفته‌ای هرگز نمیتوان معارضه کرد؛ چرا که کلام انسان نیست. (تفسیر روح المعانی ۶۳/۱۲).

مفسر «آنه طواق آخوند گلشاهی» در تفسیر خویش «گلشاهی» به نقل از ترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد 2 ص 305-306، حسن عرفان) می‌نویسد: با توجه به اینکه آیه فوق هفده کلیمه دارد. دارای حداقل بیست و دو صنعت ادبی در آن دیده می‌شود.

- 1 - مناسبت تام: «ابلعی» و «اقلعی»
- 2 - استعاره: «ابلعی» و «اقلعی» برای «ارض» و «سما».
- 3 - طباق: در دو کلمه «ارض» و «سما».
- 4 - مجاز «یا سما» که حقیقت آن «یا مطر السماء» است.
- 5 - اشاره: در «غیض الماء» واقع شده که خدای سبحانه و تعالی - با این دو لفظ معانی بسیاری را بیان داشته است؛ زیرا آب فرو نمیرود مگر باران آسمان بایستد و زمین آبهای جاری از چشمه‌ها را ببلعد و در نتیجه آبهای جمع شده روی زمین کاهش یابد.
- 6 - ارادف: در «استوت علی الجودی» خداوند از استقرار کشتی بر این مکان و نشستن آن بدون انحراف و کجی با لفظی نزدیک به حقیقت خبر داده است.
- 7 - تمثیل: که در جمله «قضى الامر» تحقق یافته است، با آن جمله، نابودی نبود شدگان و رهایی رهایی یافتگان را با لفظی بیان داشته که نسبت به معنی نزدیک است.
- 8 - تعلیل: از آن روی که فرو رفتن آب، علت استقرار کشتی است.
- 9 - تقسیم: خداوند همه اقسام آب را در حال کاهش یافتن پرشمرده است.
- 10 - احترااس: در قول خدای متعال: «وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» که خداوند به واسطه آن جمله از پندار کسی که می‌پندارد چه بسا هلاک شدن شامل کسانی شده که سزاوار هلاک شدن نبوده‌اند، جلوگیری کرده است.
- 11 - انسجام: بی تردید آیه منسجم است و در روانی مانند آب جاری است.

- 12 - حسن التسيق: بی شک خدای متعال قصه را حکایت کرده است و برخی از آن را با ترتیب نیکو بر برخی دیگر عطف کرده است.
- 13 - ائتلاف اللفظ مع المعنى: برای اینکه هر لفظی تنها برای معنای خود شایسته است.
- 14 - ایجاز: خداوند متعال در این آیه فرمان داده، نهی کرده، خبر داده، صفت و نام آورده، نابود ساخته، پایدار کرده، خوشبختی و بدبختی داده، و آنقدر از خبرها حکایت کرده که اگر شرح داده شود قلم خشک می گردد.
- 15 - تسهیم: زیرا اول آیه بر پایان آن دلالت دارد.
- 16 - تهذیب: برای اینکه تک تک الفاظ به صفات نیکو متصف است و مخارج حروف هر یک از کلمه ها آسان و دارای رونق فصاحت است، و از الفاظ متنافر تهی است، و ترکیب الفاظ تعقید ندارد.
- 17 - حسن البیان: برای این که شنونده، در فهمیدن معنای آن دچار مشکل نمیشود.
- 18 - اعتراض: و آن «و غیض الماء و استوت علی الجودی» است.
- 19 - کنایه: بی تردید به آن کس که آب را فرو برد، قضیه را پایان داد و کشتی را استقرار بخشید، تصریح نشده است، همین طور گوینده «قیل» صریحا نامش ذکر نشده است. و به گوینده «یا أرض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی» در آغاز آیه تصریح نشده است، تا روش کنایه در همه ایه پیموده شده باشد.
- 20 - تعریض: خداوند متعال به همه کسانی که ظالمانه راه آنان را می پیمایند و پیامبران را تکذیب می کنند گوشه زده است، آن طوفان و تصویر هراسناک تنها پدیده ستم آنان بود.
- 21 - تمکین: به سبب این که فاصله ایه در مقر خود استقرار دارد و در مکان خود جایگزین شده است.
- 22 - ابداع: که ما قصد داریم برای آن گواه بیاوریم، و در این آیه صنایع ادبی دیگری نیز وجود دارد. ویژه این آیه و مسایل بلاغی ای که دارد چندین کتاب نگارش یافته است تاآنکه برخی صد و پنجاه صنعت بدیعی در این آیه برشمرده اند. و همه حق ستیزان اتفاق کرده اند: آوردن ایه ای مانند این آیه در توان بشر نیست. (ترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد 2 ص 305-306، حسن عرفان)
- کوه «الْجُودِيَّ»: کوهی معروف و مشهوری است در نزدیکی «موصل» (کشور فعلی عراق). در ضمن یادآور می شویم که الله متعال کشتی نوح علیه السلام را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند.
- شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» میگوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آرارات» است.
- گفتنی است که ماهواره‌ها، و قبل از آنها یکی از جهانگردان بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوه‌های ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم.
- بصورت کل باید گفت: هدف از «الْجُودِيَّ»، یا مطلق کوه سخت است و یا اسم کوهی خاص که در مورد محل آن در مناطق ذیل دارای اختلاف مییاشد:
- میگویند نام کوهی است که آن را کوه کارد و یا اکراد نزدیک موصل شمال عراق موقعیت دارد.
- این کوه در حدود و سرحدات شام است.

این کوه میان موصل و الجزیره است.

این کوهی است که در قلمرو قبیله طی در عربستان موقعیت دارد.

و یا هم این کوه در سلسله جبال آرات در ارمنستان.

**وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ ﴿٤٥﴾**

و نوح [پیش از توفان] پروردگارش را ندا داد و گفت: پروردگارا! به راستی که پسر من از خاندان من است و یقیناً وعده ات [به نجات خاندانم] حق است و تو بهترین (عادل ترین) حکم کنندگانی. (۴۵)

تفسیر:

«و نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي»: نوح به بارگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! پسر من «کنعان» جزو خانواده‌ی من بود که وعده‌ی نجات آنها را به من دادی.

«وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ»: پس از تو می‌خواهم که رحمتت را شامل حال وی نیز گردانیده و او را نیز همانند ایشان نجات دهی و تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی؛ «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (45)» «و تو بهترین حکم‌کنندگانی» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم‌کنندگانی.

از آنجا که خداوند بر نجات خاندان نوح وعده داده بود، (مطابق آیه 40) و نوح گمان می‌کرد تنها همسر او محکوم به هلاک است، لذا طبیعی بود که در مورد پسرش، هم دعوت به سوار شدن کند و هم از خداوند نجات او را درخواست نماید.

**قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾**

الله فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست، چون این (نمونه) عمل ناشایست است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه، البته من به تو پند می‌دهم که مبادا از نادانان باشی. (۴۶)

تفسیر:

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»: الله سبحانه و تعالی به نوح علیه السلام خبر داد که: پسر تو جزو خانواده‌ی تو نیست که من وعده‌ی نجات آنها را به تو داده‌ام؛ چون او کافر بود و در بین مؤمن و کافر ولایت برقرار نیست.

ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام در مورد آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» می‌نویسد: پسر واقعیست بود اما مؤمن نبود و هرگز زن هیچ پیامبری خیانت نکرده است و معنی آیه چنین است: از جمله‌ی افراد خانواده‌ی تو که وعده‌ی نجات آنها را به تو داده‌ام نیست. (تفسیر طبری ۵۱/۱۲).

مرحوم صابونی (رح) مفسیر تفسیر صفاة التفسیر در مورد این آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» می‌فرماید که: اهل بیت اش همانا صالحان بودند، یعنی پیروان دین و شریعت او، لذا آن که صالح نیست، رستگار نیست و مدار اهلیت عبارت است از قرابت دینی نه قرابت بدنی.

«إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»: عمل او بد و ناصالح بود. زیرا او در دین با ایشان مخالفت کرده و عملش مخالف عمل صالحان است، «فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» بناءً نوح علیه السلام

را از درخواست امری از الله متعال که نسبت به آن علم ندارد نهی کرد؛ از من چیزی را مخواه که نمی دانی درست است یا نادرست؟

«إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (46)»: لذا خداوند متعال نوح علیه السلام را اندرز میدهد و میفرماید: من تو را نصیحت می‌کنم که مبدا از جمله‌ی نادانان بشوی.

در التسهیل آمده است: این بیانگر توصیف او به جهل نیست، بلکه متضمن لطف و اکرام است. (التسهیل ۱۰۶/۲).

و چون نوح علیه السلام دانست که این درخواستش مطابق رضای الله متعال نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد.

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» مینویسد: آیه کریمه بر این احکام دلالت دارد که:

1 - کافر در حقوق قرابت هیچ حقی ندارد.

2 - درخواست امر ناروا از الله متعال حرام و شامل مصداق تجاوز در دعا میباشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾

عرض کرد: پروردگارا! من از اینکه چیزی را که به آن علم ندارم از تو بخواهم به تو پناه می‌برم و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷)

تفسیر:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»:

«أَعُوذُ بِكَ»: به تو پناه می‌آورم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم. نوح گفت: پروردگارا! من از درخواست چیزی که نسبت به آن علم ندارم و درخواستش بر ایم روا نیست، و از چیزی را که به (خیر و شر) آن آگاهی ندارم به تو پناه می‌برم و التجا می‌کنم.

باید گفت که: در دعاها نباید از کلمه‌ی «رَبِّ» غافل شویم، استعاذه و پناه بردن به الله متعال، بهترین راه بیمه‌ی انسان در سختی‌ها و پرابلم‌ها، مصیبت‌ها و مشاکل است.

«وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (47)» و اگر لغزش مرا نبخشی و با ترک مؤاخذه‌ات بر من رحم نکنی، قطعاً از کسانی خواهم بود که بهره‌ خویش را باختند، از رحمتت طرد شده و هلاک آنان را دریافته است.

در این آیه کریمه درس آموزنده‌ای وجود دارد و آن اینکه: انبیاء علیه السلام از پیامد گناه بیم‌ناک اند چنانچه الله متعال ایشان را به رحمتش در نپوشاند.

هر گونه سؤال بیجا و کلام بیجا، نیاز به توبه دارد. «وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي» (اگر پیامبران از تقاضای بیجا به خداوند پناه می‌برند، پس تکلیف ما که دائماً برای خداوند تعیین تکلیف می‌کنیم چگونه است؟)

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾

نداء آمد: ای نوح! فرودای (از کشتی) با سلامتی از جانب ما با برکت‌های فرود آمده بر تو و بر امت‌هایی که با تو هستند و امت‌های دیگراند که به زودی آنها را (در دنیا) بهره‌مند می‌کنیم باز به آنها از جانب ما (به خاطر ایمان نیاوردن شان) عذاب دردناک می‌رسد. (۴۸)

تفسیر :

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا»: پس الله متعال به نوح فرمان داد: (اینک) با سلامتی از جانب ما و برکاتی بر تو و بر تمام امت‌هایی که با تو هستند، از کشتی فرود آی و پیاده شو، و بزودی امت‌هایی (از نسل همین نجات یافتگان) را از نعمت‌ها برخوردار خواهیم ساخت، (اما) سپس (به خاطر غفلت و کفر و گناه،) عذابی دردناک از طرف ما به آنان خواهد رسید.

هدایت و دستور «هبوط»، هم درباره‌ی حضرت آدم علیه السلام و هم در مورد حضرت نوح علیه السلام آمده و به دنبال آن، مردم به دو دسته‌ی مؤمن و کافر تقسیم شده‌اند. منظور از «امت‌هایی» که با نوح علیه السلام بودند، یا هر نفر از همراهان آن حضرت است که بعدها سر سلسله قبیله‌ای شدند و یا اینکه مراد، هر کدام از مؤمنانی است که سوار کشتی شده و از یک قبیله‌ای بودند.

«وَوَبَّرَكَاتٍ عَلَیْكَ وَ عَلَى أُمَّةٍ مِّمَّنْ مَعَكَ»: برکت با خیرات سرشار و عظیم بر تو و ذریت و نسل آنان که در کشتی با تو بودند.

امام قرطبی گفته است: این امر تا آخر زمان شامل مؤمنان می‌شود. (تفسیر قرطبی ۴۸/۹). همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح علیه السلام نیز میشود زیرا آنها نیز امتهای، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن».

«وَأُمَّةٌ سَمَّيْتَهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (48): «و امت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند میکنیم، سپس به آنان از جانب ما» در آخرت «عذابی دردناک میرسد». مراد: گروه‌هایی از نسل امتهای یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند. پس الله متعال آنان را در دنیا بهره‌مند و برخوردار میسازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند. بدین ترتیب خداوند نوح را به پدید آمدن جامعه‌ها و امت‌هایی کافر، از نسل مؤمنانی که سوار کشتی شدند، خبر داد.

آیا توفان نوح جهانگیر بوده است یا خیر؟

در مورد اینکه توفان نوح، توفان جهان شمول بود و یا خیر؟ نص صریح و قاطعی در قرآن که بر جهانگیر گشتن توفان و رسالت عام نوح علیه السلام دلالت نماید، موجود نیست؛ و آنچه در سنت وارد است، بر فرض صحت سند، آحاد است و مفید یقین نیست؛ اما نظر اهل کتاب و دانشمندان دینی جامعه‌ی اسلامی، توفان را جهانگیر میدانند و بسیاری از صاحب نظران هم بر این باورند و برای اثبات نظریه‌ی خود به صدف و ماهی خشک شده و اسکلت گشته‌ی روی قله‌ی کوه‌ها، استدلال میکنند و میگویند وجود این دو چیز، جز در آب و بحر مقدور نیست؛ از این رو، توفان همه‌ی قله‌های کوه‌ها را فتح کرده و پس از فرمان فروکش کردن، ماهی و صدف بر جای مانده‌اند. و الله می‌داند که چه اتفاقی افتاده است: دورانه‌ی حیات بشر بر روی زمین با این همه کاوشها و تحقیقات دانشمندان ذی ربط، هنوز در حد نظریاتی بیش نیست و جز نص قرآن، و مشاهده‌ی واقعیات عینی و غیر قابل انکار، نمی‌توان با قطعیت، نظر داد.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ
إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم. پیش از این، نه تو و نه قومت آن را نمی‌دانستید پس صبر کن، یقیناً عاقبت نیک از پرهیزگاران است. (۴۹)

تفسیر
باید گفت که قرآن بهترین منبع برای آشنایی با تاریخ بشر است. بسیاری از بخش‌های تاریخ، برای انسان پنهان مانده که یکی از آنها تاریخ داستان حضرت نوح علیه السلام است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعُغَيْبِ» این اخباری قصه‌ها و امثال الله متعال بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وحی کرده، از خبرهای غیب گذشته است که نه پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از راویان تاریخ دریافت کرده.

بناءً سالم‌ترین و مفیدترین اخبار تاریخی را باید از طریق وحی دریافت کرد، زیرا از سرچشمه‌ی علم بی‌نهایتی است که هیچ‌گونه حادثه، فشار و غفلتی در ناقل آن وجود ندارد. در ضمن قابل تذکر است که: میزان علم غیب انبیا علیهم السلام به همان مقداری است که خداوند در اختیار آنان قرار داده است.

«نُوحِيهَا إِلَيْكَ»: نه قبل از وحی از آن‌ها هیچ‌آگاهی داشته و نه هم این اخبار در دوران جاهلیت به اعراب رسیده بود بلکه فقط از نزد الله متعال به وی آمده است.
«مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا»: نه تو و نه هیچ‌یک از افراد قومت، قبل از نزول این قرآن از آن خبر نداشتید.

سپس حق تعالی پیامبرش را به شکیبایی و پایداری در برابر آزارهای کفار و دشواری‌های راه فرمان می‌دهد؛ زیرا در نهایت امر سرانجامی که زندگی پاکیزه، عزت و پیروزی و سپس نعمت‌های آخرت در آن رقم خورده است از آن کسانی است که از پروردگار خود پروا داشته، از مولای خود بیمناک بوده و از آفریدگار خویش اطاعت کرده‌اند.

«فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (49)»: بسان نوح بر امر خدا و در تبلیغ و دعوت صبور و شکیبیا باش، که سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. این بیان متضمن تسلی دادن پیامبر صلی الله علیه و سلم در مقابل آزار مشرکین می‌باشد.

سر انجام، حق پیروز و باطل رفتنی است:

آیه کریمه بر این امر دلالت دارد که: با نیکوکاری و صبر می‌توان به پیروزی و اجر دست یافت. پس «پَرَّ» همان عمل به طاعات و «صبر» عبارت از ترک مخالفات است.

نگاهی کوتاه به آیه‌های 48 و 49:

- 1 - سلامت، در امن و امان بودن، درود و سلام و احترام، بر کات و نعمات از سوی خدای متعال برای کشتی نشستگان و سایر مؤمنان راستین تا روز قیامت.
- 2 - بهره‌مندی از کالاهای رنگارنگ دنیا و به فراموشی سپردن خدای بخشنده، موجب عذاب و درد و رنج در آخرت است.
- 3 - قرآن رازها و رمزهای فراوان را برای پیامبر نقل فرمود و نیز رویدادهای دوران طولانی نوح را که از امور غیبی بود، بر پیامبر عرضه کرد.
- 4 - هدف از بیان قصه‌ی نوح در سوره‌ی یونس برای شناسایی «وجه شبه» میان سران قوم نوح و سران قوم محمد است که هر دو ملت، پیامبرشان را تکذیب می‌کردند و برای آمدن عذاب از سوی خدا شتاب می‌ورزیدند. پس وجه شبه، همان شتاب ورزیدن است.

آوردن قصه‌ی نوح در این سوره (هود) هدفی دیگر را دربر دارد که آن، آزار دادن نوح از سوی کافران است اما سرانجام با آن شکیبایی و آن عده مؤمن اندک، بر آنان ظفر یافت و خدا به پاس اخلاص و صداقت آن عده مؤمن اما بسیار مخلص و درستکار، پدیده‌ی هستی را دگرگون کرد.

5 - قطعاً صبر و شکیبایی در برابر سختیها هنگام تبلیغ دین و دستور خدا به بندگانش و از سوی آنان اذیت و آزار چشیدن، کلید گشایش و رهایی و رمز پیروزی است و همه‌ی پیامبران، به خاطر دین خدای صبور و بردبار بوده اند. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

خوانندگان محترم!

آیات (50 الی 60) داستان و قصه‌ی هود، به بیان گرفته شده است.

داستان هود:

دومین قصه‌ی این سوره، قصه‌ی هود علیه السلام است که برای قوم عاد فرستاده شده بود، قابل تذکر است که: داستان و قصه هود علیه السلام در سوره‌ی اعراف نیز به شیوه و نظم دیگری به بیان گرفته شده است.

هود اولین پیامبر از نسل نوح است که به زبان عربی صحبت و تکلم می کرد. الله متعال این داستان را به تفصیل در این سوره بیان کرده است، از این رو سوره هم به نام سوره‌ی هود مسمی گردیده است.

آوردن این قصه در این آیات، همانند قصه‌ی نوح و قوم اوست. هود، دعوت مردم را جدی می گرفت و تکالیف و مسؤولیت های قومش را برای آنان تشریح میکرد؛ ولی نپذیرفتند. سرانجام به دو دسته تقسیم شدند: سرنوشت مؤمنان، به رستگاری و سرانجام نیک انجامید و سرنوشت بی باوران دغل کار به نابودی کشید.

شرح و بیان داستان هود:

قوم عاد، دو دسته بودند: عاد اولین و عاد دوم یا عاد ارم. زمخشری میگوید: عاد، پسر عوض، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح، مشهور به قوم عاد. عاد نخستین، همین قوم هود علیه السلام است.

قصه‌ی هود در هشت آیه در سوره‌ی اعراف و در این سوره در یازده آیه یعنی [۵۰ تا ۶۰] مبحث هود به بیان گرفته شده است، همچنان بحث در سوره‌ی شعرا نیز بانظم و سیاقی دیگر آمده است. هم چنین سوره های مؤمنین و أحقاف بدون نام هود علیه السلام و کیفر قومش در سوره های فصلت، ذاریات، قمر، حاقه و فجر به این رویداد اشاره نموده اند. هود به قومش هشدار داد که فطرت و سرشت سالم من برای یکتاپرستی است و از بت پرستی - که قوم نوح آورده اند - بیزار است. چرا خوب و بد را از هم باز نمی شناسید، سود و زیان خود را نمی دانید و فرجامش را نمی بینید؟ بیایید از این کردار و پرستش نادرست، از بارگاه آفریدگار هستی، آمرزش بخواهید تا باران رحمت خود را بر هستی شما فرو ریزد، در الطاف بی کرانش را بر رویتان باز کند و توان و نیروی مالی و شخصی شما را افزون گرداند.

واقعاً! این سخنی است که سایر پیامبران الهی آن را بر مردم عرضه داشته و به آنان ابلاغ کرده اند. سومین قوم عاد، در یمن و در شمال «حضرت موت» و جنوب «جزیره العرب» «أحقاف» نام داشت که در زمان خود از قدرت و ثروت و مکننت فراوان برخوردار

بودند؛ اما از فرمان پروردگار سرپیچی کردند و بدان سبب مدت سه سال باران بند آمد و قحط سالی و گرانی و کمبود بیداد میکرد. زراعت و باغ هایشان به آب باران نیاز مبرم داشت، بخصوص خاکش چون از ریگزار ترکیب و تشکیل شده بود از محصول کشاورزی و باغداری، محروم گشتند.

هود علیه السلام چیزی از مال دنیا و ثروت عادیان نمی خواست، بلکه آنان را به یکتاپرستی، دینداری، حق دوستی و حذر از شرک و باطل فرا می خواند و می گفت: چرا نمی اندیشید و سخن ناصح مشفق را گوش نمی کنید؟ نعمتهای خدا رابه یادآورید. [أعرف/ ۶۹]، [شعراء/ ۱۲۸ تا ۱۳۵] اما آنان بسیار خودپسند بودند، به خود می نازیدند، حقیقت را درک نمی کردند و می گفتند: کسی از ما تواناتر نیست. [فصلت/ ۱۵]

عادیان، آن چنان گمراه گشته بودند که گمان میبردند، هود پریشان گوست، خدایانشان او را گرفتار رنج و بلا و جنون کرده اند، بدون دلیل سخن میگویند و از سوی پروردگار نیامده است. با این یاوه گوییها خود را دلداری دادند و از پرستش سنگ و چوب و تصویر مردان صالح بعد از نوح، کوتاه نیامدند و برجهل و بدگمانی و بیمار قلبی خود افزودند و ایمان نیاوردند. هود نیز در جوابشان چند مورد مطرح نمود.

1 - بیزاری از شرک و خدایان دروغین آنان.
2 - خدا را در انجام مسؤلیت خود، به شاهد گرفت و در مورد بیزاری از شرک نیز، خود آن مردم را گواه گرفت.

3 - سرانجام به آنان اعلام می کند: هرچه در توان دارید، همراه خدایانتان علیه من به کار بگیرید و از ترفند و نیرنگ دریغ نورزید و فرصتم ندهید. [أعراف/ ۱۹۵]، [یونس/ ۷۱].

4 - از شما و از خدایان باطل شما باکی ندارم، خدای توانا یار و نگهدار من است و زمام امور زندگی در این هستی و در تمام آفرینش او راست. من پیام الهی را به شما رسانده ام، اگر به راه راست نیاید، نابودی شما قطعی است و نسلی دیگر جایتان را می گیرند.

هود با یقین و ایمان کامل به وعده ی الله، او را شاهد و ناظر قرار می دهد و می داند که کار بت پرستان سرگرمی و بدنامی و سیاه بختی است و زیانی که دارد به خود آنان باز می گردد و بس.

پس از آن که هود از ایمان آوردن قومش ناامید شد، و آنان علیه دستورات خدا، بسی سرسختی نشان دادند؛ تندبادی ویرانگر بر آنان تازیدن گرفت تا عبرت همگان شود و هود و مؤمنان رستند. عادیان، صفات پست فراوان داشتند از جمله:

انکار دلایل معجزات نافرمانی دستور پیامبر خود که به منزله ی نافرمانی تمام پیامبران است. [بقره/ ۲۸۵]

پیروی کردن از سران خود بی آن که به حقایق توجه داشته باشند.
 قوم عاد، از یک پیامبر نافرمانی کردند؛ اما آیه میفرماید: «و عصوا رسله...» از دستور پیامبران خدا سرباز زدند، زیرا فرمان همه ی پیامبران یکی است.

هود بسیار شجاعانه ایستادگی کرد؛ از عمق درون به ذات آفریدگار ایمان داشت، خدا را خوب می شناخت و ذرات وجودش به حق پیوسته بود.

وَأَلِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾

و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را [فرستادیم] (هود) گفت: ای قوم من! (تنها) الله را بپرستید که شما را جز او هیچ معبودی نیست، شما [که شریکانی برای الله قرار داده اید] جز مردمی دروغ پرداز نیستید. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هود»: از جمله انبیاء ما قبل تاریخ است. نام مبارکش، هفت بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، او بعد از نوح و پیش از صالح بوده است.

سرگذشت این پیامبر الهی، در آیات 65 تا 72 از سوره‌ی اعراف نیز آمده است. از آنجا که هود علیه السلام از قبیله‌ی عاد بود، لذا در آیه از او به «أَخَاهُمْ» «برادر عاد» تعبیر شده است.

«عاد»: نام قومی است: که هود علیه السلام بر آنها مبعوث گردید. آنها در سرزمین احقاف کشور فعلی یمن سکونت داشتند. احقاف در جنوب جزیره العرب از قسمتهای ربع الخالی (وادی دهناء) است که در روزگار گذشته آباد و مسکن قوم عاد بوده است. چنان که آمده: «وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ.» (احقاف/ 21)

تفسیر:

«إِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا»: خداوند متعال هود علیه السلام را به سوی قوم عاد به رسالت فرستاد، رسالت حضرت هود، مخصوص قوم عاد بود.

در جمله: «ارسلنا وَاِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا» کلمه «ارسلنا» در آن محذوف است. - فعل و فاعل محذوف - أَخَا: مفعول به - هودا: بدل و به قوم عاد برادر ایشان هود را فرستادیم چنانچه در سوره اعراف گذشت و پادشاه قوم عاد خلجان بن عاد بن ارم بن سام بن نوح، نژاد این عاد همه ظالمان و طاغیان و ستمگران بودند و در عصر خود جهانداران بودند و در سرزمین یمن مسکن داشتند و اولاد، سام و حام و یافت در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند.

«قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»: دعوت به توحید، سرلوحه‌ی وظایف انبیاست، طوریکه هود به آنان گفت: ای قوم من! فقط الله را به یگانگی بپرستید و چیزی را به وی شریک نیاورید؛ زیرا اله دیگری جز او برای شما وجود نداشته، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» و هیچ معبود راستینی غیر وی وجود ندارد که مستحق پرستش باشد.

«إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ(50)» پس در حالیکه دین را برای او خالص می‌سازید فقط از او اطاعت کنید؛ بدانید که شما در این شرک خود دروغ پردازید.

در این آیه کریمه درس آموزنده این حکم به بیان گرفته شده است که: توحید زیربنای همه اصول و اولین حقیقتی است که باید به سوی آن دعوت بعمل آید.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾

ای قوم من! از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ مزدی نمی خواهم، مزد من فقط بر عهده کسی است که مرا آفریده؛ آیا نمی اندیشید؟ (۵۱)

تفسیر:

«يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»: ای قوم من! من از شما در مقابل دعوت‌تان به یگانگی الله متعال و پرستش وی به تنهایی، هیچ مزد و پاداشی درخواست نمی‌کنم.

موضوع مزد و پاداش نخواستن و بی توقعی انبیاء علیهم السلام از مردم در چندین آیات قرآنی مطرح و بیان گردیده است، معلوم می‌شود که امور مادی از بزرگترین موانع گرایش مردم به حق است.

«إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي»: زیرا اجر پاداش دعوتم بر پروردگار من است که مرا فرستاده است. واضح است که: انبیاء هدف مادی ندارند، هدف آنها از کارشان، جلب رضایت الله متعال است.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (51)»: باید گفت که: تعقل، ما را به تبعیت از انبیا و پیروی از وحی راهنمایی میکند. (عقل، ضدّ وحی نیست، بلکه زمینه ساز پذیرش وحی است) طوریکه میفرماید: پس شما را چه شده است که در این امر نمی‌اندیشید تا میان حق و باطل فرق بگذارید؛ مگر این به تنهایی کافی نیست که هر کس قومش را به سوی امری فرا خواند و بی آنکه در آن امر منافعی داشته باشد به انواع آزارها در راه آن تن در دهد، این خود دلیل راستگویی و اخلاصش در دعوتش می‌باشد؟

آیه کریمه بر این امر دلالت دارد که: دعوتگر نباید از مردم در برابر عملش انتظار پاداشی مادی را داشته باشد و نباید از هیچکس جز الله متعال در این راه عوض و پاداشی بگیرد. (بنقل از تفسیر المیسر).

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾

ای قوم من! از پروردگار تان آمرزش بخواهید، باز به سوی او توبه کنید که آسمان را بر شما بارنده می‌کند، و قوتی بر قوت (سابق) تان می‌افزاید. و مجرمانه (از ایمان و توبه) روی نگردانید. (۵۲).

تفسیر :

«وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ»: استغفار و توبه از گناهان، واجب است طوریکه میفرماید: ای قوم من! و از الله درخواست بخشودگی کفر و شرک‌تان بکنید.

«ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»: سپس گناهان را ترک کرده و بر نافرمانی‌های گذشته نادم و پیشیمان باشید. و حقیقت امر همین است که: استغفار از گناهان، مقدمه‌ی بازگشت به سوی الله است.

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ»: پس اگر چنین کردید و انابت‌تان به سوی حق صحیح شد آنگاه الله متعال بر شما از آسمان بارش فراوان می‌فرستد، در نتیجه خیر و برکت بسیار شده، فراوانی عام میشود و آن وقت شما از زندگی آسوده‌ای منتعم شده و با صحت ابدان، کثرت اولاد و اموال و پیایی رسیدن اِرْزَاق، نیرویی بر نیروی شما می‌افزاید. بناءً نباید گمان کنیم که ایمان به الله متعال و توجه به او، به معنای دور شدن از مال و سرمایه است. بلکه اگر ایمان بیاوریم، نه تنها از اموال ما چیزی مطالبه نمی‌شود، بلکه به آنها افزوده هم میگردد، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: (با سرتعظیم فرو بردن) در پیشگاه الهی و توبه و استغفار به درگاه او، نه تنها کوچک نمیشویم، بلکه قوی، بزرگ و عزیزتر هم می‌گردیم.

روایت شده است که سه سال پشت سر هم باران در سرزمین قوم عاد نبارید تا جایی که نزدیک بود نابود شوند، هود به آنها دستور توبه و استغفار داد و به آنها وعده‌ی نزول باران رحمت داد. آیه نشان می‌دهد که توبه و استغفار سبب رحمت و نزول باران می‌شود.

مجاهد گفته است: یعنی موجب افزایش توان شما میشود؛ (تفسیر طبری ۵۸/۱۲). چون آنها در بالاترین میزان قوت و قدرت قرار داشتند، تا جایی که میگفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً؟ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (52)» و ای قوم! از اجابت حق روی برمگردانید، برگناهان پای مفشارید و از پذیرش حقیقت استکبار نورزید. بوجود آوردن جامعه‌ای سالم و برخوردار از نعمت و نیرومند، از اهداف ادیان آسمانی است. در ضمن باید گفت که: روی‌گردانی از انبیاء و بی‌اعتنایی به راه آنها، جرم و گناه است.

خواننده محترم!

آیه کریمه بر برکت استغفار و توبه دلالت داشته و مفید این فایده است که استغفار و توبه، اصل و اساس هر خیری در جان، مال و فرزندان است. طوریکه در حدیثی شریف آمده است: «من لزم الإستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب: هرکس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد».

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند: ای هود! دلیل روشنی [که پسند خاطر ما باشد] برای ما نیاوردی، و ما به گفته تو رهاکننده معبودهای خود نیستیم، و ما به تو ایمان نمی‌آوریم. (۵۳)

تفسیر:

«قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ»: قوم هود گفتند: ای هود! دلیلی روشن بر صدق ادعایت بر درستی و راستی دعوتت به ما نیاورده‌ای پس ما به خاطر سخنی که از صحت و سلامت آن آگاهی نداشته و به راستگویی صاحب آن باور نداریم. در این هیچ جای شکی نیست: کسانی که در برابر سنگ و چوب عبادت می‌کنند و هیچ دلیل معقولی برای کار خود ندارند، پیامبری را که سیره‌اش ارائه معجزه و دلیل روشن است، زیر سؤال می‌برند!؟

مفسر محمود آفندی آلوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می‌نویسد: این را به خاطر شدت انکار و عداوت گفته‌اند، یا از روی کوری بصیرتشان آن را گفته‌اند. (آلوسی ۸۱/۱۲).

«وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ»: به خاطر حرف تو از پرستش بت‌ها و خدایانمان راترک نمی‌کنیم. «وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (53)» و ما پیامبری و رسالت تو را تصدیق نمی‌کنیم. یعنی هرگز تو را در ادعایت تصدیق نخواهیم کرد.

حرف اصلی کفار این بود که ما به خاطر «حرف تو» دست از بت‌هایمان بر نمی‌داریم، نه به جهت نبودن دلیل. «بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ» نشانه‌ی اینکه آنها دنبال دلیل نبودند، آن است که دو بار گفتند: «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا، وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» در طول تاریخ انبیاء در اولین مرحله دعوتشان از جانب مشرکان، با سرسختی آنان مواجه می‌شدند، ولی هرگز دست از تبلیغ بر نمی‌داشتند. ذکر این استدلال واهی هود علیه السلام را از ورود آنان به دینش ناامید می‌کند. سپس او را به سبکسری و جنون متهم کرده و می‌گویند:

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

[ما درباره تو] جز این نمیگوییم که برخی از معبودهای ما به تو آسیبی [روحی] رسانده اند (و عقلت را ربوده اند) هود گفت: من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که یقیناً من از آنچه شریک او قرار می دهید، بیزارم. (۵۴)

تفسیر
 «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ»: قوم عاد طوری فکر و تصور داشتند که هر یکی از بت های شان در بخشی از امور جهان دارای قدرت اجرایی میباشد. بناءً در خطاب به هود علیه السلام گفتند: سخن ما در مورد تو این است که تو مصاب به جنون و دیوانگی شده ای و این جنون را خدایان ما از سر انتقام آنکه ما را از پرستش شان نهی کرده ای، به تو رسانده اند!

باید گفت که: نسبت جنون دادن به انبیا و مصلحان جامعه که بر علیه خرافات قیام و مبارزه را به راه می انداختند و به پیش می بردند موضوع جدید نبود.

امام زمخشری میفرماید: جواب های قبلی آنها نشان میدهد که گروهی ستمکار و سنگدل بودند و به پند و نصیحت توجهی نمی کردند و تکبرشان در مقابل هدایت و ارشاد فروکش نمی کرد و گفته های اخیرشان بر نادانی بیش از حد و ابله بی غایت آنان دلالت دارد؛ چون معتقد بودند سنگ ها به آنها یاری می رسانند و انتقام آنها را می گیرند. (تفسیر کشف ۴۰۳/۲).

«قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (54)»: پس هود سخن شان را اینگونه رد کرد: گفت: من الله را و سپس شما را بر این امر شاهد می گیرم که از آنچه شریک می آورید. بیزارم! یعنی: من از پرستش آنها برائت می جویم و اعلام میکنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرک آوری شما بیزارم. اعلام برائت و بیزاری از شرک و افراد مشرک، سیره و روش انبیای الهی بوده است. بناءً در برابر خرافات باید قاطعانه ایستادگی و قیام کنیم. دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر تفسیر المسیر می نویسد: بنابر این از لوازم عقیده توحید، بیزاری جستن از شرک به خداوند است.

مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿٥٥﴾

به جز الله (از تمامی معبودانتان متنفرم، پس) همگی درباره من به حيله و چاره جویی بپردازید، باز مرا مهلت ندهید. (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست!) (۵۵)

تفسیر:

حضرت هود علیه السلام برای اثبات پوچی قدرت های خیالی بت پرستان، آنان را به مبارزه طلبید، همان گونه که حضرت نوح علیه السلام به مردم گفت: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونَ» (یونس، 71). شما هر کاری می خواهید انجام دهید، ولی بدانید که ضرری به من نخواهد رسید.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز میفرمود: «قل ادعوا شركائكم ثم كيدون فلا تنظرون» (آیه 192 سوره اعراف) همدستان خود را فراخوانید و بر علیه من اقدام کنید و مهلت ام ندهید.

«فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُون (55)»: انبیاء از هیچ قدرتی خوف و حراسی نداشتند. مبارزه طلبی هود علیه السلام، دلیل حقانیت و قاطعیت او و راه اوست.

بناءً هود گفت: «پس همه شما درباره من هر کید و نیرنگی که دارید به کار برید» یعنی: شما و خدایانتان اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانا هستید هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید «سپس مهلتم ندهید» زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بی‌جان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم. و بت‌های شما هیچ قدرتی ندارند.

شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) مفسر «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مینویسد: این تحدی از بزرگترین معجزات به شمار می‌رود؛ زیرا حضرت هود تک و تنها در بین جمعی بی‌شمار از اشخاص قوی قوم عاد قرار داشت، آنها را تحقیر کرده و با خوار کردن خدایان آنها، آنان را تحریک و به هیجان درآورده بود، و آنها را تحریک و تشویق می‌کرد و اصرار می‌ورزید که دست به سویس بلند کنند اما آنها یارای هیچ چیزی را نداشتند و نتوانستند اقدامی به عمل آورند. و ناتوانی آنها در این مورد کاملاً آشکار شد. (تفسیر ابو سعود ۱۵/۳).

همچنان مفسر زمخشری در تفسیر خویش می‌نویسد: این که یک نفر تک و تنها با چنین سخنانی با ملتی روبرو شود که تشنه‌ی خونش بودند و عموماً با او دشمن بودند، بزرگترین دلیل و آیت به شمار می‌آید و بیانگر آن است که به خدایش اطمینان دارد که از او محافظت و حمایت می‌کند، و چنگال آنها در گوشت او فرو نمی‌رود، بسان گفته‌ی نوح که گفت: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ» (تفسیر کشاف ۴۰۳/۲).

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

یقیناً من بر [الطاف] الله که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم؛ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، بی‌گمان پروردگارم بر راه راست است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»: موی پیشانی او را در دست دارد. مراد این است که بر آن تسلط کامل دارد و به هر سو که بخواهد می‌برد و از هر چه بخواهد باز می‌دارد.

تفسیر:

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ»: توکل، زمینه‌ی شجاعت است طوری که می‌فرماید: در حقیقت من بر الله متعال، پروردگارم و پروردگار شما توکل کردم؛ و کارم را به او محول می‌کنم همان ذاتی که مالک هستی و متصرف و مدبر همه اجزای کائنات است و همه چیز به قضا و قدر اوست.

از این رو من هرگز بی‌قرار و مضطرب نمی‌شوم؛ زیرا مطمئنم که جز آنچه در سرنوشتم نگاشته شده، هیچ چیز دیگر به من نمی‌رسد؛ «ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»: هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست جز اینکه در مالک و قبضه قدرت و تحت تصرف و سلطه‌اش قرار داشته و در برابر سیطره‌اش رام است.

و هیچ جنبنده‌ای بدون اراده‌ی خداوند، قادر بر ضرررسانی به دیگری نیست.

«أخذ الناصية»: گرفتن پیشانی، کنایه از ملکیت و قدرت است و این جمله بیانگر توکل زیاد او به خدا و بی مبادلاتی به مخلوقات است.

«إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (56)»: خدایم قطعاً عادل است خداوند، هم بر همه چیز سلطه‌ی کامل دارد و هم عادل است، در قضا و تقدیرش عادل است، در شرع و حکمش بیناست و به نیکوکار در مقابل نیکیش پاداش می‌دهد و بدکار را مطابق عملش سزا میدهد. و به هیچکس ظلمی روا نمی‌دارد. پس بر کسی تکیه کنیم که علاوه بر قدرت، عدالت نیز داشته باشد. در مقابل عناد و لجاجت کفار، باید از قهر و عدل الهی سخن گفت به‌حق که این سخنان هود علیه السلام، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

خواننده محترم!

آیه کریمه بر فضیلت توکل به الله متعال و پناه بردن به وی در هر تنگنا و مصیبتی دلالت دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (57)

پس اگر روی [از حق] بگردانید، [زیانش متوجه خود شماست] همانا من آنچه را که به رسانیدن آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، رسانیدم. و پروردگارم (شما را هلاک نموده) قومی دیگر را به جای شما جانشین خواهد کرد و شما هیچ زیانی به او نمی‌رسانید. یقیناً پروردگارم بر همه چیز (ناظر و) نگهبان است. (57)

تفسیر:

پس اگر از ایمان به الله یگانه روی بگردانید و به راه وی پشت کنید به یقین من شمارا هشدار داده‌ام و پیام پروردگارم را که عبارت از دستور به یکتاپرستی و نهی از شرک آوری به وی است به شما رساندم و قطعاً حجت بر شما اقامه شده است.

هرگاه کفر بورزید، بیگمان الله متعال قومی دیگر را در سرزمین‌تان جانشین‌تان خواهد ساخت، قومی که به او ایمان داشته و دین و عبودیت را برایش خالص گردانند.

بدانید که شما با کفرتان هیچ زیانی به الله متعال نمی‌زنید؛ زیرا او از همه‌گان بی‌نیاز است، به راستی پروردگارم بر هر چیز نگهبان است و مطمئناً مرا از آزارتان حفظ خواهد کرد.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ»: انبیاء علیهم السلام، پس از دعوت و ابلاغ امر الهی، اتمام حجت میکنند. طوریکه میفرماید: اگر از قبول دعوتم ابا کنید و اگر از ایمان به خدای یگانه روی بگردانید و به راه وی پشت کنید به یقین من شما را هشدار داده‌ام و پیام پروردگارم را که عبارت از دستور به یکتاپرستی و نهی از شرک آوری به وی است به شما رساندم و قطعاً حجت بر شما اقامه شده است. مسئولیت مبلّغ، بیان و رساندن معارف دینی است، نه اجبار بر آن. قابل تذکر است که: مبلّغ دین و رهبر امت نباید اعراض مردم را نشانه‌ی ضعف و یا هم شکست خود به حساب آورد. «وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ» هرگاه کفر بورزید خدا شما را نابود خواهد کرد و قومی دیگر را جانشین شما خواهد نمود. اینهم وعیدی شدید است.

«وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (57)»: کفر، سرپیچی، مرگ و نابودی ما، ضرری را متوجه خداوند نمی‌سازد. بدانید که شما با کفرتان هیچ زیانی به خداوند نمی‌زنید؛ زیرا او از همه‌گان بی‌نیاز است، به راستی پروردگارم بر هر چیز نگهبان است و

مطمئناً مرا از آزارتان حفظ خواهد کرد. «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (57)» او مرا از شر و آسیب شما حفظ و حمایت میکند. خداوند بر همه چیز و همه کس مراقب، حافظ و نگهدار است، لذا کفر و توطئه‌ی ما بر خداوند ضرری نمیرساند.

خوانندگان محترم!

آیه کریمه بر امور ذیل دلالت دارد:

- 1 - هرگاه انسان کفر ورزد، نزد الله متعال بسیار بی‌قدر و قیمت است.
- 2 - اساس هر ویرانی در امت‌ها رویگردانی از الله سبحانه و تعالی است.
- 3 - الله متعال از بشر بی‌نیاز می‌باشد. (بنقل از تفسیر المسیر).

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸)

و هنگامی که فرمان ما (به هلاکت آنها) فرا رسید، هود و آنان را که با او ایمان آورده بودند به واسطه رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و آنها را از عذاب سخت نجات دادیم. (۵۸)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا»: عبارت بود از نزول باد عقیم، باد نازا و بی‌باران بر آنان، «نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (58)» به فضل و منت عظیم خود هود و مؤمنان همراهش را (با قبول حسنات‌شان) و به عنوان رحمتی از سوی خود (با آمرزش گناهان‌شان) از عذاب دردناک و سخت نجات دادیم. همان گونه‌که نزول عذاب به فرمان الهی صورت می‌گیرد، نجات از آن نیز به اراده‌ی اوست. در ضمن قابل یادآوری است که: صرف ایمان داشتن به انبیاء، کافی و کارساز نیست، بلکه همراه بودن و حمایت از آنان نیز لازم و ضروری است.

باید گفت که: سرچشمه‌ی رحمت، اوست، «بِرَحْمَةٍ مِنَّا» اما سرچشمه‌ی قهر و غضب او عمل ماست. «عَذَابٍ غَلِيظٍ» و نفرمود: «عَذَابٍ مِنَّا».

«از عذابی غلیظ» یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود و بنیان برانداز که دیار و ساختمان‌های شانرا از بیخ و بن برکنده ویران و خودشان را نابود ساخت و آنها را بر خاک انداخته و به صورت نخل‌های ریشه‌کن شده درآورد. به یقین ایمان به الله متعال و عمل به صالحات، پناه هر بلایی است.

در ضمن باید یادآور شد که: از کلمه «أَمْرُنَا» معلوم میشود که: بادهای نیز از جمله مأموران الهی هستند. طوریکه در (سوره‌ی فصلت، آیه‌ی 15) آمده است: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَجَسَاتٍ» ما باد تندی را در روزهای شومی فرستادیم.

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۵۹)

این هم [سرنوشت] قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را باور نداشتند و از دستور پیامبرشان سرپیچی کردند و از (دستور) هر متکبر و سرکش پیروی نمودند. (۵۹)

تفسیر:

«وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» «و این است عاد» در آیه مبارکه اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد گردیده است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند

«وَعَصَوْا رُسُلَهُ» از فرستادگانش یعنی هود عاصی شدند یعنی: فقط هود علیه السلام را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود پیامبر دیگری غیر از وی نبود.

آوردن «عصوا» به صورت جمع به منظور زشت نشان دادن حال ها است و اوج کفر و سرکشی آنها را میرساند و نشان می دهد که نافرمانی آنها نسبت به هود نافرمانی به تمام پیامبران قبلی و بعدی است؛ زیرا تمام پیامبران بر کلمه‌ی توحید اتفاق داشتند.

طوری که گفته شد: انکار يك پیامبر، بمثابة انکار تمامی انبیاست ولی آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هرکس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند. «وَ اتَّبِعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (59)» از فرمان هر فخر فروش و متکبری اطاعت و پیروی کردند، دستورات منحرفان از حق را اجرا کردند، منحرفانی که حق را نشناخته و نپذیرفتند.

«جبار»: متکبر، و «عنید»: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمیپذیرد و به آن گردن نمیدهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت الله متعال و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از سران سرکش و رهبران حق ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

قابل تذکر است: خطراتی که يك جامعه را تهدید می کند عبارتند از:

کفر به آیات الهی. «جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ»

نافرمانی از انبیاء و رهبران حق. «عَصَوْا رُسُلَهُ»

پیروی از طاغوت‌ها. «اتَّبِعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ»

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ (٦٠)

و در این دنیا و روز قیامت با لعنتی بدرقه شدند. آگاه باشید که [قوم] عاد به پروردگارشان کافر شدند، هان! دوری [از رحمت الله] بر عاد، قوم هود باد. (٦٠)

تفسیر:

«وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

در این هیچ جای شکی نیست کسیکه: آیات الهی را انکار و پیامبران آنرا نافرمانی و از طاغوت پیروی کند، از رحمت الهی دور است.

و بعد از آنکه الله متعال قوم عاد را هلاک کرد، او لعنت، طرد از رحمت و خشم دایمی تا روز قیامت را بدرقه راه شان گردانید.

امام رازی می نویسد: نفرین را قرین آنها قرار داده است، که در دنیا و آخرت همراه آنان است و از آنان جدا نمی شود. لعنت یعنی: دور شدن از هر رحمت و خیری. (تفسیر فخر رازی ۱۶/۱۸).

«أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ»: آگاه باشید که قوم عاد به الله متعال کفر ورزیده، و در مقابل نعمات خدا ناسپاسی کردند؛ آیاتش را انکار و پیامبرانش را تکذیب کردند. چون پیامبرش را تکذیب کردند از این رو شایسته‌ی لعنت و نفرین دنیا و آخرت گشتند. آگاه باشید که خداوند متعال آنان را به علت تکذیب و عناد، کفر و فساد نابود خوار و شرمسار گردانید.

«أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ (60)»: الله آنها را از هر خیر و برکتی محروم و دور کند، و آنها را از بیخ و بن برکند! جمله‌ی دعایی است و معنی نابودی و نفرین را می دهد.

قابل تذکر است که: (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

خوانندگان محترم!

در آیات (61 الی 68) در باره قصه ی صالح بحث بعمل آمده است.

قصه و داستان صالح علیه السلام :

داستان وقصه صالح علیه السلام؛ سومین قصه در این سوره میباشد. صالح دومین پیامبر از نسل عرب است. نظم و سیاق این قصه، هم چون نظم و سیاق قصه ی هود است، با این فرق که صالح در بیان توحید دو دلیل می آورد:

1 - پدید آمدنشان از زمین.

2 - زمین را آباد کنند و به کار کردن روی آن بکوشند.

قابل یادآوری است که: در سوره ی اعراف هم قصه ی صالح علیه السلام به بیان گرفته شده است و در سوره های: شعرا، نمل، حجر، قمر و... و غیر قصه صالح به شیوه ی خاص خود بیان گردیده است.

مضمون قصه، دعوت مردم به سوی حق، گفتگو و هشدار به آنان، شتر خدا معجزه ی تأیید کننده ی او نمودیان، پاسخ منفی دادند و سرانجام به وسیله ی صدای تند و مهیب و یا صاعقه آسمانی نابود گشتند و آثار خرابه ی شهرشان در حجر تاکنون پا برجا مانده است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعِفُّوهُ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنْ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴿٦١﴾

و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]، (صالح) گفت: ای قوم من! تنها الله را عبادت کنید که برای شما هیچ معبودی (برحق) نیست مگر الله (که) او شما را (در آغاز خلقت) از زمین آفرید و شما را آباد کنندگان زمین ساخت، پس از او آمرزش بخواهید، و باز به سوی او توبه کنید، که بی گمان پروردگار من نزدیک و اجابت کننده [ی دعا] است. (۶۱)

تفسیر :

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»: الله سبحانه و تعالی به سوی قوم ثمود، پیامبر خود صالح علیه السلام را که برادر نسبی شان بود فرستاد. قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند.

«قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: پس او آنان را به عبادت الله یگانه و عدم شرک آوری به وی فرا خواند به ایشان از سر دلسوزی و خیرخواهی گفت: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»: خدا شما را از زمین خلق کرد. آدم را از خاک و نسلش او را از صلب آدم علیه السلام خلق نمود. «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در آن خانه ها بنا نموده و درختان را غرس می کنید. «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعِفُّوهُ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ» «پس از او آمرزش بخواهید» یعنی: از الله متعال بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناہانی را که مرتکب گردیده اید، بر شما بیامزد «سپس به سوی او توبه کنید» یعنی: به سوی عبادت الله یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید، «إِنْ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (61)»: که بی گمان پروردگار من نزدیک، است به رحمت خود «اجابتگر است» برای کسی که او را بخواند.

بدین‌گونه است که می بینیم؛ دعوت پیامبران علیهم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می باشد.

ثمودی ها :

ثمود نام قوم صالح علیه السلام است. یکی از قبائل عرب ما قبل تاریخ بودند و در محلی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام، سکونت داشتند. لفظ ثمود به تأویل شخص منصرف و به تأویل قبیله غیر منصرف آید. به نقلی آن لفظ عربی و به نقلی عجمی است. این کلمه 26 بار در قرآن مجید منصرف و غیر منصرف به کار رفته است.

صالح علیه السلام :

صالح پسر عبید پسر آصف است. نسب‌اش به سام پسر نوح منتهی میشود. خداوند متعال او را به سوی یکی از قبایل عرب باینده به نام ثمود فرستاد، این قبیله از باب انتساب به یکی از اجدادش، ثمود پسر عامر به این نام شهرت پیدا کرده است او از اولاد سام پسر نوح بوده است.

اعرابی که قبل از اسماعیل بوده‌اند «عرب عاربه» نامیده میشوند. قبایل کثیری چون عاد، ثمود، جرهم، مدین و قحطان از جمله‌ی این اعراب به شمار می‌روند. اما «عرب مستعربه» آن عده از اعراب هستند که از نسل اسماعیل پسر ابراهیم بر جای مانده‌اند. اسماعیل اولین کسی بوده که به زبان فصیح عربی سخن رانده است. او زبان عربی را از قبیله جرهم (که در کنار مادرش (هاجر) در مکه اقامت گزیده بودند) یاد گرفت. (البداية والنهاية ج 1 ص 120).

الغرض: قبیله ثمود قبل از اسماعیل بر روی زمین زیسته‌اند و از اعراب عاربه به شمار می‌روند.

قابل تذکر است که: در سورة اعراف آیه 73 مبحث را در مورد صالح علیه السلام به بحث گرفته است.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرْيَبٍ ﴿٦٢﴾

گفتند: ای صالح! پیش از این در میان ما [به عنوان انسانی عاقل و خردمند] مورد امید بودی، آیا ما را از پرستیدن آنچه پدرانمان میپرستیدند، باز میداری؟ و یقیناً ما راجع به چیزی که ما را به آن دعوت می‌دهی سخت در شک‌ایم. (۶۲)

تفسیر

«قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا»

باید گفت که: تمجید و ستایش منحرفان، ما را در دعوت به حق سست نسازد.

«قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا» (تعریف و تمجید دشمنان، بی‌غرض نیست).

طوری‌که کفار در ابتدا به حضرت صالح علیه السلام گفتند: تو مایه امید ما بودی و تو را دوست می‌داشتیم. تا شاید آن حضرت برای حفظ روابط حسنه گذشته، از دعوت آنها به یکتاپرستی دست بردارد.

امت ثمود به صالح نبی علیه السلام اضافه نموده گفتند: ما انتظار داشتیم که شما رهبر و پیشوای محبوب ما شوی، و مورد اطاعت باشی، ولی بعد از آنکه این سخن غریب و ناپسند را در مورد دعوت به پرستش خدای یگانه بر زبان آوردی، ما حقیقتاً از تو ناامید شدیم.

عجبا بر آن قوم! که چون صالح علیه السلام آنها را به سوی الله واحدی دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!

«أَتْتَهُمْ أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا:» ای صالح! آیا ما را از پرستش چیزی نهی میکنی که پدران ما آنها را پرستش میکردند؟ «وَأِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (62)» بیگمان ما در دعوتت شک داشته و در رسالتت دچار تردیدیم؛ زیرا تو ادله روشن و حجت های آشکاری برای ما نیاورده ای. البته این سخنشان از روی عناد و لجابت محض بود. در ضمن باید گفت که: مردم به آسانی از عقاید و باورهای نیاکان خویش دست بر نمی دارند. بناءً نباید انتظار اصلاح فوری را داشت، هر کلام و طرح تازه ای، برای عده ای از مردم مشکوک و مورد تردید است.

مفسیر تفسیر المسیر مینویسد: این آیه دلالت دارد بر این حکم که: تقلید، بینایی باطن را کور ساخته، حق را در پرده حجاب قرار داده و انسان را از شناخت راه صواب باز می دارد.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (٦٣)

(صالح) گفت: ای قوم من! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (میتوانم از ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی میتواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنابر این (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکار بودنشان بر من نمی افزاید. (٦٣)

تفسیر :

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي»: باید گفت: ادیان آسمانی و رهبران الهی، نه با زور و تهدید و جهل، بلکه با بیته، معجزه و دلیل های روشن، مردم را به خدا و توحید دعوت می کنند. بناءً صالح به قومش گفت: ای قوم من! به من بگوئید اگر در این دعوت خود بر حجتی روشن و آشکار قرار داشته و به درستی آن تماماً متیقن باشم و الله متعال مرا با نبوت و حکمت گرامی داشته باشد، چه کس مرا از مجازات الله متعال باز می دارد چنانچه فرمانش را مخالفت کرده، رسالتش را ابلاغ نکنم و شما را از عذابش هشدار ندهم؟

«وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ» و الله تعالی مرا با نبوت و حکمت گرامی داشته باشد، «فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ» پیامبران در صورت سهل انگاری در رسالت، گرفتار قهر الهی می شوند طوریکه میفرماید: اگر از امر خدا سرپیچی کنم چه کسی چه کس مرا از مجازات الله متعال باز میدارد چنانچه فرمانش را مخالفت کرده، رسالتش را ابلاغ نکنم و شما را از عذابش هشدار ندهم؟

«فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (63)»: در صورتی که در نافرمانی از اوامر خدا با شما موافق شوم، و اگر بر فرض، من از شما اطاعت کنم فرمان بردن از شما و نزدیکی به شما جز گمراهی، دور از خیر و نابودی در آخرت چیز دیگری بر من نمی افزاید. پس با بیته و برهان است که انسان حق و صواب را درک می کند و با رحمت است که از عذاب نجات می یابد.

یعنی: شما باسست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می گردانید زیرا علم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند پیش می افکنید.

مفسر زمخشری میفرماید: «غَيْرَ تَخْسِيرٍ» یعنی اعمال مرا تباه و باطل می‌کنید. (تفسیر کشاف ۴۰۸/۲).

باید یادآور شویم که: بخاطر خوشی و رضایت مردم نباید دست از الله متعال و راه او برداریم، زیرا این عمل جز خسارت چیزی دیگری را ببار نمی‌آورد. و بصورت کل باید گفت که: مخالفت با حق، خسارت است.

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾

و ای قوم من! این ماده شتر (آفریده) الله است که برای شما معجزه است، پس بگذارید آن را که در زمین الله [به راحتی] بچرد، و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی زود هنگام شما را خواهد گرفت. (۶۴)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ»: دلیل و معجزه‌ی پیامبر الهی باید برای مردم، قابل فهم و در معرض دید باشد طوری که در آیه مبارکه آمده است: و ای قوم من! این ماده شتر الله تعالی است که دلیل راستگویی‌ام و نشانه‌ای آشکار بر صحت رسالتم می‌باشد. به عنوان تشریف و احترام ناقه را به الله متعال اضافه کرده است؛ زیرا بر اساس درخواست آنان و با قدرت و اراده‌ی خدا از سنگ خارا بیرون آمد. یعنی این شتر معجزه و نشانه‌ی صدق ادعای من است.

«فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ»: «پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس آنرا آزاد بگذارید تا در سرزمین خدا بچرد و بخورد و بنوشد؛ چرا که روزی آن به گردن شما نیست.

استثنای شتر حضرت صالح:

ناقه‌ی حضرت صالح علیه السلام از جهات زیادی و متعددی دارای صفات ویژگی‌های بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت می‌کرد.

این شتر دارای بعضی از صفات و ویژگی‌های بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت می‌کرد.

1 - از یک سنگ سخت و جامد بیرون آمد که این امر سابقه نداشته است.
2 - در روزی که نوبت او بود تمامی آب قبیله را به تنهایی می‌آشامید. «لَهَا شَرِبٌ وَلَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ۱۵۵» [الشعراء: 155]. (یک روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شماست.) و این امر که شتری آب یک قبیله را بیاشامد عجیب و باور نکردنی است.

امام فخرالدین رازی/ میگوید: قرآن به صراحت ناطق است که این شتر یک آیه بود، اینکه از چه راه‌هایی آیه بوده خداوند متعرض این امر نگشته است.

«هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۷۳» [الأعراف: 73]. (این شتر خداست که بعنوان معجزه‌ای برای شما آمده است پس آن را بحال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد و بدان آزاری نرسانید که به عذاب دردناکی دچاران میگرداند.) این نشانه‌ی واضح، دلیل و معجزه‌ی نبوت صالح علیه

السلام بود، چون به دنبال درخواست آن‌ها از حضرت صالح از سنگ بیرون آمده بود، زیرا بدو وعده داده بودند اگر شتری از دل سنگ بیرون آورند، ایمان بیاورند.

ابن کثیر می‌فرماید: مفسرین ذکر کرده‌اند که، روزی قوم ثمود در مجلس خویش جمع شدند حضرت صالح به نزد آنها آمد و ایشان را به خداوند دعوت کرد و از عذاب او بیم داد، و گفتند: اگر از این سنگ بزرگ شتری بیرون بیاوری که در آستانه‌ی وضع حمل و دارای فلان و فلان صفت باشد، ایمان خواهیم آورد و تو را تصدیق خواهیم نمود. پیغمبر خدا عهد و پیمان از آنان گرفت بعد به طرف مصلاهی خویش رفت و با خدا به دعا و راز و نیاز پرداخت. خداوند دعای او را مستجاب فرمود، سنگ شکافته شد و شتر بزرگی از دل آن بیرون آمد که در آستانه‌ی وضع حمل بود درست به همان شیوه که خواسته بودند. آن‌ها با امری مهم و منظره‌ای هول‌انگیز و قدرتی سرسام‌آور روبرو شدند. برخی ایمان آوردند ولی بیشتر آنها بر کفر و ضلال و عناد ماندند. «وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا» [الإسراء: 59]. (ما برای قوم ثمود شتر (از سنگ برآوردیم) و به ایشان گسیل داشتیم که (معجزه هویدا و شک زدا) و روشنگری بود اما آنان نسبت بدان کفر ورزیدند. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ صابونی)

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ ﴿٦٥﴾

اما ثمودیان آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز [فرصت دارید که] در خانه‌های خود از زندگی برخوردار شوید، این، و وعده ای است که در آن دروغی نخواهد بود. (۶۵)

تفسیر:

«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»: قوم صالح به رسالتش کفر ورزیده آنها شتر را سر بریدند و صالح به آنها گفت: سه روز در محل و مسکن خود از زندگی و عیش و عشرت بهره برگیرید آنگاه نابود می‌شوید.

امام قرطبی گفته است: عده‌ای از آنها شتر را سر بریدند و آن را به همه نسبت داده است؛ چون بقیه هم موافق و راضی بودند. آن را در روز چهارشنبه سر بریدند و روز پنجشنبه و جمعه و شنبه ماندند، و روز یک شنبه عذابشان سر رسید. (تفسیر قرطبی ۶۰/۹).

«ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ (65)»: این وعده راستینی است از سوی الله متعال که هیچ دروغی در آن نیست و پی از آن، حتماً و یقیناً بر شما عذاب نازل میشود. هشدارهای الهی را نباید شوخی و دروغ بحساب آورد. و درین هیچ جای شکی نیست که: توهین به مقدسات، عذاب قطعی را بدنبال دارد.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾

پس هنگامی که فرمان ما [بر عذاب آنان] فرا رسید، صالح و آنان را که همراه او ایمان آورده بودند با رحمتی از سوی خود نجات دادیم، و از خواری و رسوایی آن روز [رهایی بخشیدیم]. مسلماً فقط پروردگارت نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است. (۶۶)

تفسیر:

«فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»: پس چون زمان نابودی قوم ثمود فرا رسید الله متعال صالح و همراهان مؤمنش را به لطف سبحانی و رعایت ربانی خود نجات داد و بر قومش هلاکت و خواری و رسوایی فرود آمد. در این هیچ جای شکی

نیست که الله متعال، پیامبران و یاران آنها را از قهر و عذاب خویش محفوظ می دارد. شرط نجات از قهر الهی همانا، ایمان و پیروی از پیامبر است. «بِرَحْمَةٍ مِّنَّا» به فضل و نعمتی بس عظیم از جانب خود آنها را نجات دادیم.

«وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ» و از خزی آن روز نجات دادیم. و آن خزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خزی: ذلت و حقارت و خواری است. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (66)» هر آینه خدایت در انتقام گرفتن نیرومند و در ملک خود با تسلط است و چیزی بر او چیره نمی شود و هیچکس بر او غالب نمی آید. و بدین ترتیب خداوند متعال به پیامبر اسلام تسلی می دهد که من با مخالفان تو نیز می توانم این گونه رفتار کنم، زیرا که من قوی و عزیزم.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٦٧)

و کسانی را که ظلم کرده بودند، آواز سخت صیحه (آسمانی) فراگرفت، پس در خانه هایشان (مرده و) بر زانو افتیدند. (67)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّيْحَةُ»: صوت شدید. صدای مهیب (یس/49 و 53). در جاهای دیگر قرآن، (صَاعِقَةٌ) و (رَجْفَةٌ) به کار رفته است که همه لازم و ملزوم یکدیگرند (اعراف / 78، فصّلت / 13). «جَاثِمِينَ»، از «جَثْمٌ» به معنای نشستن بر زانو و یا افتادن به روی است، حالتی مثل برق گرفتگی که انسان را در هر حالی که هست خشک می کند و قدرت فرار را از او می گیرد.

تفسیر:

نزول قهر و عذاب الهی بر ظالمان، نتیجه‌ی ظلم و ستم خود آنهاست، متوجه باید باشیم که: سزای الهی فقط در قیامت نیست، بلکه به ظلم و ستم، در همین دنیا نیز سزا داده می شود. مفسر عبدالرؤف مخلص هروی، در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: بانگی سخت و مرگبار بر آنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل علیه السلام بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دل هایشان را تکه پاره کرد «پس صبح کردند در خانه هایشان از پا در آمده» یعنی: بامدادان بر روهای خویش چنان در افتاده و بی جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرند که بر خاک در میغلطد و مرده بر روی می افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو بر آنان فرود آمد. «كَأَنَّ لَمْ يَعْزُوا فِيهَا أَكْفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّئْتُمُودَ (68)»

چنان هلاک شدند که گویی هرگز در آن دیار سکونت نکردند، آگاه باشید که ثمود به پروردگارشان کفر ورزیدند، آگاه باشید که قوم ثمود دور از رحمت ابدی الله گردیدند. (٦٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «يَعْزُوا»: از ماده «غنى» به معنای اقامت در مکانی است. «كَأَنَّ لَمْ يَعْزُوا فِيهَا»: گویی قوم ثمود پس از نابودی نه هرگز در دنیا زیسته بودند و نه در آن بهره مند بودند. یعنی در آن دیار، خانه و بار و بنه نهاده بودند. «كَأَنَّ لَمْ يَعْزُوا فِيهَا» گویا از اول در آن مکان نبوده اند. «أَلَا إِنَّ تُمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّئْتُمُودَ (68)» ای قوم! آگاه باشید که ثمود به آیات کفر ورزیده، حجت‌های روشنی را که صالح علیه السلام آورده بود تکذیب کردند. پس ذلت و نابودی و دوری از رحمت خدا بر آنها باد!

هلاکت قوم ثمود:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ حضرت صالح علیه السلام از انبیای عرب و قوم ثمود بوده که در وادی القری (سرزمینی میان مدینه و شام) زندگی بسر می‌کردند و شغلشان زراعت و باغداری بوده است.

در مورد چگونگی هلاکت قوم ثمود در آیات متبرکه آمده است که: حضرت ثمود آن‌ها را از دست درازی به شتر بر حذر داشت و آن‌ها را در صورت تعرض به آن از عذاب خدا بیم داد. «وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۷۳» [الأعراف: 73]. (و بدان آزاری مرسائید که به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند).

اما نفس سرکش و درون خبیث آن‌ها موعظه پذیر نبود و نصیحت قبول نمی‌کرد. چرا که بر اثر طغیان و تمرد کور گشته و گوش‌هایشان از شنیدن حق کر گشته بود. این بود که اقدام به پی کردن شتر نمودند: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ آئِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۷۷» [الأعراف: 77]. (پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح اگر از زمره پیغمبرانی آنچه که به ما وعده می‌دهی بر سر ما بیاور).

در سورة الشمس این داستان چنین به بیان گرفته شده است: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ۱۱ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ۱۲ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ۱۳ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمَّتْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۱۴ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۱۵» [الشمس: 11-15]. (قوم ثمود با ضعیفان و سرکشی خود (پیغمبرشان صالح را) تکذیب کردند. آنگاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند) فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید. او را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند و پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را با خاک یکسان کرد و خدا از عاقبت ایشان نمی‌ترسد.

اولین کسی که بر شتر حمله ور شد بدبخت لعین (فُدار پسر سالف) بود شتر را پی کرد آنگاه نعلش بر زمین شد بقیه مردان که 9 نفر بودند با شمشیرهای خود بر آن حمله ور شدند. خداوند میفرماید: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۴۸» [النمل: 48]. (در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سرزمین تباهی می‌کردند و به اصلاح نمی‌پرداختند).

بعد از کشتن شتر خواستند، حضرت صالح، را نیز بکشند بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد. خداوند سنگ‌هایی از آسمان بر این 9 نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع خورشید صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آنها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه‌های بی‌جان و لاشه‌های پوسیده و گندیده‌شان نقش بر زمین شد: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمَّتْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۱۴ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۱۵» [الشمس: 14-15]. (پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد).

خداوند متعال برای هلاک آنها از انواع عذاب «رعد و برق»، «صیحه»، «صدای دلخراش» و «زمین لرزه» استفاده کرد و همگی نابود شدند، حتی یک نفر هم جان سالم بدر نبرد.

خداوند از این عذاب‌ها این چنین یاد کرده است:

1 - «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٧» [فصلت: 17]. (و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم و آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند و لذا به سبب کارهایی که می‌کردند، صاعقه عذاب خوار کننده‌ای ایشان را فرو گرفت).

2 - «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَجِدَّةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ٣» [القمر: 31]. (بی گمان ما بانگ مرگباری بر آنان فرستادیم، در نتیجه مانند خاشاکی شدند که از سایه‌بان ساز بازماند).

3 - «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحْ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧٧ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ٧٨» [الأعراف: 77-78]. (پس شتر را پی‌کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر از زمره‌ی پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی بر سر ما بیاور! زلزله‌ای ایشان را دربرگرفت و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند).

خوانندگان محترم!

این، چهارمین داستان موجز این سوره مبارکه میباشد. البته قابل تذکر است که داستان و سرگذشت حضرت ابراهیم علیهم السلام در سوره ی بقره نیز آمده، در قرآن عظیم الشأن به کثرت از او تذکری بعمل آمده است، و درباره ی پدر و قومش هم یادآوری گردیده است، و اینک در آیات (69 الی 76) فرشتگان بشارت ده، به متولد شدن اسحاق و پسرش یعقوب و به نابودی قوم نافرمان لوط برادر زاده‌ی ابراهیم اشاره می‌کنند. مسکن قوم لوط در سرزمین شام و ابراهیم در سرزمین فلسطین بود.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلْنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيزٍ ﴿٦٩﴾

و به راستی فرستادگان (فرشتگان) ما برای ابراهیم مژده آوردند، و گفتند: سلام (بر تو ای ابراهیم)، گفت: سلام (بر شما باد)، پس دیری نپایید که ابراهیم گوساله بریان آورد. (۶۹)

تفسیر:

«وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلْنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ»: به راستی فرشتگان ما نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند تا وی را به فرزندش اسحاق و بعد از وی یعقوب، مژده و بشارت دهند. بدین ترتیب قصه‌ی از قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده. یعنی فرشته‌هایی را که برای نابود کردن قوم لوط اعزام داشتیم، نزد ابراهیم آمدند و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند.

امام قرطبی در این مورد می‌نویسد: وقتی فرشته‌ها برای عذاب قوم لوط فرود آمدند، پیش حضرت ابراهیم علیه السلام رفتند، ابراهیم گمان برد که مهمانند، بنابه گفته‌ی ابن عباس (رض) آنها عبارت بودند از جبرئیل، میکائیل و اسرافیل.

مفسر کبیر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، (متوفای 128) هجری قمری می‌نویسد: یازده فرشته بودند که به صورت نوجوانان زیباروی در آمده

بودند. (بشارت تولد فرزند است و گویا مژده‌ی نابودی قوم لوط است. مفسر زمخشری می‌فرماید: ظاهراً برای فرزند است.)

«قَالُوا سَلَامًا»: فرشتگان به ابراهیم علیه السلام گفتند. قَالَ سَلَامٌ اِبْرَاهِيمَ در جواب آنها گفت: «سلام علیکم».

مفسران می‌نویسند: جواب سلام آنها را به شیوه‌ی نیکوتر از سلام آنها داد؛ چون جمله‌ی اسمیه را آورده است که بر ثبات و استمرار دلالت دارد.

«فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (69)»: ابراهیم علیه السلام، شخصیت میهمان دوست و سخاوتمندی بود. بناءً طولی نکشید و شتابان بر خاسته برای‌شان به رسم میهمانی گوساله‌ای کباب شده را برای تناول آماده ساخت.

بلی! ابراهیم علیه السلام از میهمانان ناشناخته خود بدین ترتیب به گرمی استقبال و پذیرایی بعمل آورد.

در حدیث شریف آمده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره و من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه» هرکس به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرمی بدارد و هرکس به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرمی بدارد.

مفسر جار الله زمخشری مؤلف «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» می‌نویسد: عجل به معنی «گوساله» است و آن را «حسیل» می‌نامند. اما گوساله‌ی ابراهیم علیه السلام گاو بود، و «حَنِيذٍ» به معنی برشته و کباب شده می‌باشد، کبابی که به وسیله‌ی سنگ‌های داغ شده در کوره‌ی آتشدان کباب شده باشد.

و بناءً به قولی یعنی چربی از آن می‌چکد و آیه‌ی «بِعِجْلٍ سَمِينٍ» بر آن دلالت میکند. (تفسیر کشاف ۲/۴۰۹). طوریکه در سوره‌ی ذاریات میخوانیم که پذیرایی حضرت ابراهیم علیه السلام از میهمانانش با کباب کردن گوساله چاقی بوده است.

آداب و احکام حاصله از آیه مبارکه:

1 - بشارت دهی به خیر (بشری: بشری و بشارت: مژده و خبر مسرت بخش که اثر آن در پوست و بشره‌ی چهره انسان آشکار می‌شود.)

2 - خوشحالی و شادمانی به تولد فرزند.

3 - آغاز نمودن سخن و کلام به سلام. (سلام: سلام به معنی سلامت و کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی است. سلام قولی در اسلام، سلامت خواستن از خدا برای شخص است. و باید گفت که سلام، يك شعار آسمانی و شیوه‌ای ملکوتی است.)

4 - جواب دادن سلام.

5 - گرمی داشت از میهمان. (از جمله «فَمَا لَبِثَ» از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید تا حد ممکن باید در پذیرایی مهمان باید سرعت نمود، در ضمن باید گفت که: پذیرایی از میهمان يك ارزش است، اگر چه ناشناس باشد. قابل یادآوری است: از میهمان در مورد غذا سؤال نکنیم. (آیا غذا میل دارید؟ آیا غذا خورده‌اید؟ چه غذایی می‌خواهید؟) حضرت ابراهیم علیه السلام اولین شخصیت است که در دنیا رسم مهمان نوازی را رواج داد. [قرطبی] و عادت مبارکش این بود که به تنهایی غذا نمی‌خوردند و سعی‌شان بر این بود که با مهمان غذا بخورند.

امام قرطبی از بعضی روایات اسرائیلی نقل کرده است که روزی به وقت غذا حضرت ابراهیم علیه السلام برای یافتن مهمان بیرون آمد و به مردی بیگانه برخورد کرد وقتی که او آمد و بر سفره غذا نشست، حضرت ابراهیم علیه السلام به او گفت بگو بسم الله او گفت من نمی دانم الله کیست حضرت ابراهیم علیه السلام او را از سر دسترخوان خویش رخصت کرد. وقتی او بیرون رفت، جبرئیل امین نازل شد و گفت که الله تعالی میفرماید که: ما به او با وجود کفرش در تمام عمر رزق دادیم و شما به دادن یک وعده غذا نسبت به او بخیلی کردی؟!

حضرت ابراهیم علیه السلام با شنیدن این، بدنبال او راه افتاد و او را برگردانید. او گفت: تا وقتی که تو علت این را بیان نکنی که چرا اول مرا بیرون راندی و الان چرا مرا خواندی من با شما نمی آیم. حضرت ابراهیم علیه السلام داستان را برای او بیان کرد و این داستان سبب مسلمان شدن او قرار گرفت و گفت کسی که این دستور را داده خیلی کریم است من به او ایمان می آورم. باز به همراه ابراهیم علیه السلام رفت و مؤمن شده طبق قانون بسم الله گفت و غذا خورد. (بنقل از تفسیر معارف القرآن).

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ ﴿٧٠﴾

وقتی مشاهده کرد که دست هایشان به آن (غذا) نمی رسد (و نمی خورند) این کار را از آنان ناپسند (و ناشناخته) دانست و از آنها در دل احساس خوف نمود، (فرشته ها) گفتند: نترس، چون ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. (۷۰)

تفسیر :

«فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ»: وقتی ابراهیم علیه السلام دید که فرشتگان به غذایی که برای شان تقدیم کرده بود، دست دراز نمی کنند، و غذا نمی خورند از آنها رمید. این حال و رویه را نامانوس یافت و از ایشان هراسی بر دل گرفت، «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» از آنها بیم و هراس احساس کرد و ترسید.

مفسران می نویسند که: غذا نخوردن میهمان در عصر ابراهیم علیه السلام، نشانه‌ی خصومت با میزبان بود.

مفسر قتاده می نویسد: عادت عرب بر این بود که اگر مهمان بر آنان وارد شود و غذایشان نخورد گمان می کردند به قصد خیر نیامده است و قصد شری دارد و با نیتی بد آمده است. (تفسیر طبری ۷۱/۱۲).

قابل تذکر است که: احساس خطر کردن حضرت ابراهیم علیه السلام، غیر از ترس و ضعفی است که معمولاً انسان ها در برخورد با مسائل به آن دچار می شوند، زیرا او بت شکن تاریخ بود و هرگز از چیزی نمی ترسید، اما توجه به خطر و سوء قصد، مسئله دیگری است.

«قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ (70)»: اما فرشتگان به وی گفتند: از ما نترس؛ زیرا ما فرشتگانی هستیم و خوراک نمی خوریم ما فرستاده از سوی الله متعال به سوی قوم لوط اعزام شده ایم، تا (قلع و قمع) نابودشان سازیم.

آداب و احکام حاصله از آیه مبارکه:

این آیه بیانگر تعلیمات ذیل می باشد:

1 - تقدیم غذا برای میهمان.

- 2 - فهم این نکته که فرشتگان از غذاهای مادی نمی خورند.
 3 - ضرورت آرامش دادن به کسی که ترس وی را فرا گرفته است؛ با کنار زدن پرده ابهام و بیان حقیقت حال.
 4 - از جمله «أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ» آیه مبارکه معلوم میشود که یکی از مأموریت های فرشتگان، آوردن عذاب است.

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾

پس همسر ابراهیم، [پشت پرده] ایستاده بود؛ [از این مژده] خندید. سپس او را به اسحاق و از پی او به (تولد) یعقوب بشارت دادیم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَحِكَتْ»: خندید و مسرور گردید. شادمانی او از شنیدن (لا تَخَفْ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ) بود. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ»: «ساره» همسر حضرت ابراهیم علیه السلام که در پس پرده ایستاده بود و سخنان شان را میشنوید، از تعجب بر این سخن شگرف فرشتگان خندید؛ زیرا او خود پیرزن و همسرش نیز پیرمردی کهنسال بود، پس چگونه می شد که آنها صاحب طفل شوند.

شاه ولی الله دهلوی میفرماید: «خنده او به سبب خوشحالی اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم علیه السلام در این اثنا حیض شد در حالی که پیره زنی عقیم بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنابر این توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (71)»: اما فرشتگان ساره را از سوی الله متعال به ولادت اسحاق فرزند ابراهیم و این که به زودی از اسحاق نیز یعقوب به دنیا خواهد آمد، مژده دادند.

دلیل این که ساره زن ابراهیم علیه السلام به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر میشوند، نیز به این دلیل که ابراهیم علیه السلام از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیل علیه السلام است در حالی که ساره فرزندی نداشت.

ابن کثیر میفرماید: «این آیه از صحیح ترین، واضح ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد». (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

آداب و احکام حاصله از آیه مبارکه:

آیه مبارکه دارای تعلیمات ذیل می باشد:

- 1 - جواز سخن گفتن با زن از پس پرده.
 2 - مژده دادن زن به اخبار خوب و مسرت بخش.
 3 - قدرت عظیم الله متعال در حامله شدن پیر زن کهن سال و زن که در سن یائسگی قرار داشته باشد.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾

[همسر ابراهیم] گفت: ای وای بر من! آیا فرزند می‌زایم حال آنکه من پیره زنم، و این شوهرم نیز پیر مرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیب است. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَا وَيْلَتِي»: ای وای من! «عَجُوزٌ»: پیرزن. «بَعْلٌ»: شوهر. «شَيْخًا»: پیرمرد [۱۰۰ تا ۱۲۰ ساله]. حال بَعْلٌ است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

تفسیر:

«قَالَتْ يَا وَيْلَتِي أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا»: بعد از اینکه فرشتگان ساره را به اسحاق بشارت دادند، با تعجب و شگفتی گفت: ای وای بر من! آیا معقول است که من با آن پیرزنی ناامید از حمل و ولادت هستم طفلی به دنیا آورم؟! در عین حال شوهرم ابراهیم هم نیز پیرمردی کهن سال است، پس چگونه دارای فرزند می‌شویم؟ زن میتواند به مرحله‌ای برسد که با فرشتگان سخن بگوید: باید گفت که: اظهار تعجب از اعمال قدرت الهی، منافاتی با ایمان به الله متعال ندارد.

در ضمن قابل دقت است که: قدرت الله متعال را در امکانات محدود انسانی خود محصور و محدود نسازیم. «أَنَا عَجُوزٌ، بَعْلِي شَيْخًا»: (همیشه اسباب و علل ظاهری، کارساز نیست) «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (72)»: واقعاً این چیز بسیار عجیبی است یعنی: شوهرم ابراهیم علیه السلام نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی حامله نمی‌شوند. یعنی چنین امری غریب است و عادت بر آن جاری نیست.

مفسر مجاهد میفرماید: در آن موقع ساره نود و نه سال عمر داشت و ابراهیم در سن یک صد و بیست سالگی بود. (بیضاوی ۲۵۳). واقعیت امر اینست که ساره باید زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام حق داشت که تعجب کند، زیرا او «عَجُوزٌ عَقِيمٌ» بود (آیه: 29 سورة زاریات) در ضمن علاوه به داشتن عمری پیری و داشتن سنی حدود نود سال، در جوانی نیز، عقیم نا امید از حمل و ولادت بود. ولی قدرت پروردگار با عظمت نافذ و دستورش غالب است.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)
فرشته‌ها گفتند: آیا از امر الله تعجب میکنی؟ (در حالیکه) رحمت الله و برکات او بر شماست ای اهل این خانه، بی‌گمان او ستوده (و) بزرگوار است. (۷۳)

تفسیر:

«قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»: فرشتگان به ساره گفتند: آیا از قدرت و حکمت الله متعال در آفریدن فرزند از زن و شوهری پیر تعجب میکنی؟ بی‌شک الله متعال بر هر چیز توانا است پس در آنچه که فیصله کرده، هیچ جای تعجب در آن وجود ندارد.

با آنکه تعجب ساره در امری از امور خارق العاده بود این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون او بی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدرات خدای سبحان است. بلی! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت‌ها و موهبت‌های دیگر (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن»).

«رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»: رحمت و برکات الله بر شماست ای خانواده ابراهیم! یعنی: ای اهل بیت نبوت که تو ای همسر ابراهیم علیه السلام، نیز یکی از آنان هستی، پس به رحمتش عذاب را از شما برمی‌گرداند و به برکاتش ثواب را برای شما مضاعف می‌سازد.

و واقعیت امر هم همین است که: فرزند صالح، رحمت و برکت از جانب الله متعال میباشد. که الهی همه ای ما را از آن نصیب بگردانی. آمین یارب العالمین.

«إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ (73)» بناءً او در أسماء و صفات خود ستوده است و همه کارهایش از عیب و نقص مبرا است، او صاحب مجد و عظمت و کبریا و جبروت است.

بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر صاحب پسری باشد، اما به سبب کبر سن خود، از داشتن فرزند مایوس بود تا این‌که پروردگار با عظمت او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (٧٤)

پس هنگامی ترس از ابراهیم زایل شد و بشارت (فرزند) به او رسید، شروع کرد به جدال کردن با ما درباره (عذاب) قوم لوط. (٧٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّوْعُ»: خوف و هراس. وحشت.

تفسیر:

«فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ»: قبل از همه باید گفت که: ترس در انبیاء، عارضی است، نه خصلتی و ذاتی؛ در آیه مبارکه آمده است؛ بعد از اینکه ترس ابراهیم علیه السلام از فرشتگان به علت نخوردن‌شان از غذایش زایل شد و خاطرش نسبت به مهمانانش آسوده شد و دریافت آنها فرشته هستند، «وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى» و آنها وی را به اسحاق و یعقوب مزده دادند.

«يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (74)»: در مورد عذاب نابود کردن قوم لوط با فرشتگان ما به جدل و بحث پرداخت. هدفش این بود تا به آنان مهلت داده شود و عذاب آنان را به تأخیر بیندازد تا شاید توبه کنند و ایمان بیاورند.

مفسران گفته‌اند: وقتی فرشته‌ها گفتند: ساکنین این ده را نابود می‌کنیم، ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: اگر در آنجا پنجاه نفر مؤمن وجود داشته باشند باز آنها را نابود میکنید؟ گفتند: خیر، گفت چهل نفر چه؟ گفتند: نه، ابراهیم باز تعداد را پایین‌تر آورد تا سرانجام به آنها گفت: اگر تنها یک نفر مسلمان در آنجا باشد آیا آنها را نابود میکنید؟ گفتند: خیر. به آنها گفت: در آنجا لوط که هست، گفتند: ما به ساکنانش آشناتریم، ولوط و خانواده‌اش را نجات میدهیم، جز همسرش. که جزو باقیمانده‌ها و نابود شدگان خواهد بود. (تفسیر طبری ٨٠/١٢).

همچنان مفسران می‌نویسند: شاید مجادله‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام همان باشد که در سوره‌ی عنکبوت، آیه 31 آمده است که او به فرشتگان گفت: چگونه منطقه را زیر و رو می‌کنید درحالی که حضرت لوط علیه السلام پیامبر الله، در میان آنهاست. آنها جواب دادند: ما به احوال آنان شناخت کامل داریم و لوط و یارانش را نجات می‌دهیم.

قابل یادآوری است که: حضرت لوط علیه السلام و قوم او یکی از شاخه‌های تحت امر حضرت ابراهیم علیه السلام بودند. لذا برای هلاکت قوم لوط، ابتداء حضرت ابراهیم علیه السلام در جریان قرار می‌گیرد.

دروس حاصله از آیه مبارکه:

1- از فحوای آیه مبارکه: «ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ... يُجَادِلُنَا» به هنگام هیجان، نباید موضع‌گیری کنیم.

- 2- از آیه مبارکه «جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» بر می آید که: نباید بشارت به نعمت، ما را از سرنوشت دیگران غافل سازد.
- 3- و آیه «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» این فهم را برای ما آموزاند: که تنها و تنها به فکر قوم و طایفه‌ی خویش نباشیم.
- 4- در مواردی که مقدرات الهی حتمی نیست، اصرار کردن و شفاعت و دعا و توسل مؤثر است.
- 5- زیرا جدال با فرشتگان و مأموران الهی، جدال با الله است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾

چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی الله) بود. (۷۵)

تفسیر:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ»:

به راستی ابراهیم در برابر بدکاران بسیار بردبار بود؛ حضرت ابراهیم در انتقام گرفتن از بدکار شتاب به خرج نمی داد.

در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: انبیا، دلسوزترین رهبران جامعه‌ی بشری هستند، و با حلم و ناله و انابه، برای نجات مردم سعی و تلاش بلیغی بخرج می دهد.

خوانندگان محترم!

طوری‌که در آیه‌ی 74 خواندیم که: حضرت ابراهیم علیه السلام با فرشتگان در باره‌ی عذاب قوم لوط جدال کرد، در آیه‌ی 76 میفرماید: ای ابراهیم! از این جدال و اصرار دست بردار. در میان این دو آیه که به جدال ابراهیم علیه السلام و تذکر خداوند به او می‌کند، برای حفظ شخصیت و مقام او و اینکه جدال او تنها بر اساس دلسوزی برای امت است، نه انکار و یا چیز دیگر، در آیه‌ی 75 میفرماید: ابراهیم علیه السلام حلیم و اوّاه و منیب است.

«أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (75)» دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» مینویسد: در عین حال ابراهیم به بارگاه الله متعال بسیار دعا گوی و اهل التجا بود، در حالی که به بارگاه او توبه میکرد و در هر امری به سوی او باز می‌گشت، بنابر این او با بدکاران خلق بردبار، درخواست‌هایی که از خالق متعال داشت بسیار اهل دعا و مناجات و از تقصیر و کوتاهی سخت توبه‌کار بود.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾

[گفتند:] ای ابراهیم! از این بحث و گفتگو بگذر، چون فرمان پروردگارت (به هلاک آنها) رسیده است و عذابی بی چون و چرا آنانرا فرا خواهد گرفت. (۷۶)

تفسیر:

«يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»: فرشتگان گفتند: ای ابراهیم! دست از جدل درباره‌ی تأخیر عذاب بر قوم لوط بردار، «إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ» فرمان عذاب الهی و وقت نزول عذاب بر نبودی آنان فرا رسید و خواست و فرمان الله متعال را هیچ برگرداننده‌ای نیست؛ «وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (76)» عذابی دفع نشدنی بر آنها نازل میشود. یعنی: نه آن عذاب را دعایی بر میگرداند و نه جدال و چون و چرایی بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع شدنی.

دروس حاصله:

شفاعت ابراهیم برای مردم، قبل از اطلاع او به قطعی شدن عذاب بوده است.

«قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ»

عذاب الهی نیز در مسیر تربیت انسان است. «أَمْرٌ رَبِّكَ» به یاد داشته باشید؛ گاهی شفاعت انبیاء هم پذیرفته نمی شود. زمانی که فرمان حتمی خداوند صادر شد، هیچ مقامی نمی تواند مانع آن شود. «یا ابراهیمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا»

خوانندگان محترم!

این پنجمین قصه‌ی این سوره مبارکه است؛ که در باره قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن، در آیات (77 الی 83) به بیان گرفته میشود.

قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن:

قوم لوط علیه‌السلام علاوه بر این که کافر بودند به چنان کار زشت و کثیفی مبتلا بودند که هرگز مشابه آن قبلاً در دنیا یافت نشده بود بطوری که حیوانات بیابان هم از آن نفرت داشتند یعنی مرد با مرد لواط کند و سزای آن از عموم بدکاری به مراتب بیشتر است بنابراین بر قوم چنان عذاب شدیدی آمد که بر عموم بی حیایی و بدکاری هیچ وقت نیامده بود. قصه‌ی لوط و قومش مردم سدوم در سرزمین اوردن که با محل سکونت ابراهیم، حدود چهار فرسخ فاصله داشت. فرشتگان به صورت جوانانی زیبارو و تازه رسیده بر او وارد شدند.

شرح کوتاه و مختصر:

ابراهیم و برادرزاده اش لوط، پسر هارون از زادگاه خود، اور کلدانیان عراق به سرزمین کنعانیان آمده بودند. ابراهیم در کنعان و لوط در سدوم، ساکن شدند.

قوم لوط مردمی بخت برگشته و پلید کار بودند، به زنان عشق نمی ورزیدند، به انحراف جنسی هم جنس بازی گرایش یافته بودند، از این کار شرم آور نامردمی، شرم نمی‌کردند و فطرت و سرشت را زیر پا نهاده بودند. این مریضی روانی و همجنس بازی، میانشان رایج و اجتماعات شان را آشفته و دردمند کرده بود.

این است که: وقتی فرشتگان از سوی الله متعال برای ریشه کن کردن آنان، پس از دیدار از ابراهیم، در قالب و صورت پسرانی نوجوان و زیبارو و ناشناس مهمان لوط شدند، برایش روز بسیار سخت و تلخی بود و از حمایت و دفاع از آنان در برابر هجوم جاهلانه و ابلهانه‌ی قومش در مانده شد؛ چون وقتی این مهمانان وارد منزل او شدند به مردم خبر رسید که لوط چنین مهمانانی دارد.

آنان نیز به خانه ی لوط هجوم بردند تا از آن نوجوانان کام بگیرند.

[شعراء/ ۱۶۵ و ۱۶۶] لوط علیه السلام، تلاش فراوان کرد که شاید فطرت سالم را در وجود قومش بیدار کند و از آن آرزوی ناجوانمردانه و شهوانی بازشان دارد و به سوی ازدواج با دختران متوجه شان سازد. از این رو خطاب به آنان گفت: دخترانم را به عقد شما در می آورم که از هر جهت پاک و پاکیزه اند.

از این کار زشت دست بکشید، خردمندانه بیندیشید. چرا عاقلی در میان شما یافت نمی شود؟

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷)

وقتی فرشتگان ما پیش لوط آمدند، از آمدنشان سخت نگران و از کمک کردن به آنان در مانده شد (از غم محافظت آن خوبرویان) و گفت: امروز، روز دشواری است. (۷۷)

شرح لغات و اصطلاحات:

«سِيءَ بِهِمْ»: حضور ایشان لوط را بدحال و ناراحت کرد، چرا که ایشان را انسان گمان برد.

«ضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا»: سخت به تنگنا افتاد و کاری برای ایشان از دستش بر نمی‌آمد. دلش به حال آنان سوخت و بسیار نگران ایشان گردید.

«ذُرْعًا»: تاب و توان. ضیقِ ذراع یا ذرع، کنایه از فقدان طاقت و عدم توانائی است، و رَحْبِ ذراع یا ذرع، کنایه از تاب و توان انجام کار است. ذرع را کنایه از صدر و قلب هم گرفته‌اند. (ذراعاً) تمییز است و محوّل از فاعل، یعنی: «عَجَزْتُ قُوَّتُهُ عَنِ حِمَايَتِهِمْ مِنْ أَدِي قَوْمِهِ».

«ضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا»: یعنی دستش کوتاه شد، کنایه از اینکه عاجز گردیده و راه بروی او بسته شد. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ»: از اینکه رسولان الهی (فرشتگان) در قالب جوانانی زیباروی به سراغ حضرت لوط آمدند و میهمان او شدند، لذا آن حضرت از سوء قصد قوم فاسد خود نسبت به میهمانانش نگران شد. یعنی خوف و ترس او را فرا گرفت؛ چون گمان برد که انسانند و ترسید که قومش به آنها آسیبی برسانند.

«وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا» و از حضور شان غمگین شد؛ زیرا نمی‌دانست که ایشان فرشته‌اند بناءً از قوم بدکار و شرور خود برای شان ترسید، «وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (77)» و گفت: امروز روزی سخت است که شرّ آن فراوان و بلای آن بسی سنگین است.

حفظ میهمان، برعهده‌ی میزبان است. لوط علیه السلام فکر کرد که: برای جلوگیری قومش از اعمال آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می‌کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می‌شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.

سدی میگوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می‌گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین‌جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده‌اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدنشان آگاه کرد و آنها به مجرد شنیدن این خبر، شتابان به سوی خانه لوط روی آوردند. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸)»

قوم لوط [که از آمدن جوانان باخبر شدند]، شتابان به سوی او هجوم آوردند، آن قومی که از پیش به کارهای شرم آور دست زده بودند. لوط گفت: ای قوم من! این دختران (قوم) من‌اند، اینها دختران من هستند و برای شما [از همجنس بازی] پاکیزه ترند [آنان را به عقد شما در می‌آورم] و از الله بترسید و در باره مهمانانم مرا رسوا و شرم‌نده نکنید، آیا در میان شما هیچ مرد رشید نیست (تا شما را از این کار زشت منع کند)؟ (۷۸)

تفسیر:

«وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ»: قوم لوط چون میهمانانش را دیدند، به قصد انجام بدکاری با ایشان شتابان به سوی خانه لوط آمدند از این رو بدون شرمساری قصد خود را علنی

کردند. با هجوم و تهدید. به قولی: «يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ» بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به شتاب از یک دیگر پیشی می‌گیرند.. ملاحظه میشود که: نفس سرکش، انسان را چگونه به سوی گناه سوق می‌دهد. باتأسف بایدگفت: در برخی از حالات جامعه‌ی انسانی چنان سقوط میکند که مردم باشتاب سرعت و عجله به سوی انحراف و گناه می‌روند و می‌دوند.

«وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»: طوری که یادآور شدیم عادت قوم لوط بود که: برای ارضای شهوت جنسی به جای زنان از مردان استفاده کنند و با آنها عمل زشت لواط انجام دهند.

امام قرطبی مینویسد: انگیزه‌ی شتاب آنها این بود که زن کافر لوط وقتی مهمانان را جوان و خوبرو دید، نزد قوم خود دوید و به آنها گفت: امشب برای لوط مهمانانی جوان آمده است که من تا کنون این چنین جوانانی خوبرو ندیده‌ام. با شنیدن این سخن آنها به عجله آمدند. (تفسیر قرطبی ۷۵/۹).

«قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطَهَرُ لَكُمْ»: باید گفت که: برای جلوگیری از منکرات باید ابتدا راه‌های معروف را باز کرد و به مردم نشان داد، بناءً لوط به آنها گفت: اینان دختران منند؛ با ایشان ازدواج کنید؛ زیرا از فحشایی که می‌خواهید انجام دهید برای شما پاکتر و با فضیلت‌تراند.

بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور می‌شویم که در عهد وی، به نکاح دادن زنان مسلمان برای کفار جایز بود.

از این جهت گفته است «بناتی» یعنی دخترانم؛ چون هر پیامبر برای آحاد امتش در زمینه‌ی مهر و شفقت پدر محسوب می‌شود.

به قولی دیگر: این سخن از سوی لوط به‌شیوه مدافعه صادر شد تا میهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتماً دخترانش را به عقد نکاح آنان در می‌آورد.

همچنان تذکر باید داد که: ازدواج، تنها راه صحیح و پاک برای ارضای غریزه‌ی جنسی است و راه‌های دیگر نادرست و ناپاک است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي»: سپس لوط به آنها گفت: از عذاب و خشم الله بترسید و با ارتکاب فعل بد با میهمانانم، آبروی مرا نریزید و در انظار مهمانانم مرا خوار و خفیف نکنید. مرا رسوا نسازید.

ملاحظه می‌داریم که: ارزش میهمان نوازی به اندازه‌ی است که شریف‌ترین انسان‌ها بیشترین زجرها را برای آن تحمل می‌کنند.

«أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (78)»: استفهام برای توبیخ است. یعنی آیا در بین شما یک نفر عاقل پیدا نمیشود که از این عمل زشت ممانعت کند؟ باید با تمام قوت بیان بداریم که: همجنس بازی، با مردانگی، رشادت و غیرت سازگار نیست.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (۷۹)

(بدکاران قوم) گفتند: البته تو خوب دانسته‌ای که ما به دخترانت هیچ حقی و رغبتی نداریم (چون در نکاح ما نیستند) و یقیناً تو خوب میدانی ما چه می‌خواهیم. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ»: ما به دختران صلبی تو یا زنان خودمان که آنان را دختران

خود میدانی چندان نیازی نداریم. یا این که: ما بر زنان خود حق داریم و مالک آنان هستیم، اما... «حَقٌّ»: مالکیت. نیاز. احتیاج. (تفسیر نور)

تفسیر:

«قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ»: قومش به وی گفتند: تو خوب میدانی که ما را به زنان حاجتی نیست بلکه ما به مردان متمایلیم! با تأسف باید گفت که: انسان در اثر گناه، چنان مسخ میشود که طبیعی‌ترین راه برای او زشت، و زشت‌ترین راه برایش حق و زیبا جلوه می‌کند. «وَ إِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ (79)» میدانی هدف ما عمل لواط است. بنابر این نکاح دخترانت را به ما پیشنهاد نکن.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾

[لوط] گفت: ای کاش برای مبارزه با شما قدرت و نیرویی داشتم و یا پناهگاه محکمی (قوم و قبیله نیرومند) داشتم که به آن پناه می‌بردم (آنگاه می‌دانستم با شما زشت سیرتان دامنش چه کنم؟! (80)).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آوای»: پناه می‌برم. «رُكْنٍ»: تکیه‌گاه. مراد این است که کاش غریب نمی بود و او و کاکایش ابراهیم قبیله و خویشاوندان زیادی می داشتند (انبیاء / 71، عنکبوت / 26).

تفسیر:

«قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً»: بعد از اینکه قوم لوط بر ارتکاب فحشا مصمم شدند، حضرت لوط خطاب به آنان گفت: ای کاش! قدرت و توانی داشتم که به وسیله‌ی آن آزار شما را دفع کنم. «أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (80)» یا عشیره و پناهگاهی میداشتم که به تکیه گاهی استوار پناه می‌جستم و به وسیله‌ی ایشان با شما می‌جنگیدم و میهمانانم را از آسیب شما باز می‌داشتیم و یا به شما ضربت می‌زدیم.

در حدیث آمده است: «خدا برادرم لوط را ببخشاید که به رکنی شدید پناه برد». (شیخین این حدیث را به طریق مرفوع از ابو هریره روایت کرده‌اند.) منظورش خدا است که او را یاور و مؤید بود، پس رکن محکم و تکیه‌گاه استوارش همو بود.

قتاده گفته است: گفته میشود که خدا بعد از لوط هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه در حفظ و صیانت عشیره‌ی خود بود. (تفسیر روح المعانی ۱۲/۱۰۸).

حضرت لوط علیه السلام در این آیه میفرماید: اگر من یاران مؤمنی می‌داشتم، هرآینه با شما فرومایگان به مبارزه برخاسته و از مهمانانم دفاع می‌کردم و یا لااقل آنها را به نقطه‌ی امنی می‌بردم و پناه میدادم. ملاحظه می‌شود اگر قدرت، حکومت، تشکیلات و قوای مسلحه وجود نداشته باشد، حتی انبیاء نیز در جلوگیری بسیاری از منکرات فلج هستند. وقتی فرشتگان حسرت لوط را مبنی بر ضعف و ناتوانی‌اش شنیدند گفتند:

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتِكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾

[میهمانان] گفتند: ای لوط! بی‌گمان ما فرستادگان پروردگار تویم، آنان هرگز به تو رسیده نمیتوانند (تا گزندی بتو برسانند) پس در حصه‌ی از شب، خانواده ات را ببر و نباید کسی از شما به پشت سر خود بنگرد، مگر همسرت را (با خود نبر)، زیرا عذابی که به تبهاران

می رسد به او هم خواهد رسید، یقیناً وعده گاهشان [برای دچار شدن به عذاب] صبح [فردا] است، آیا صبح نزدیک نیست؟ (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ»: دستشان به تو نمی رسد. دسترسی به تو پیدا نمی کنند. یعنی در حق ما یا شما نمی توانند کاری بکنند.

«أَسْرٍ بِأَهْلِكَ»: اهل و عیال خود را در شب بکوچان. از مصدر (إِسْرَاء) به معنی: شب روی. «بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»: در بخشی از شب. ذکر (لَيْلٍ) بعد از (أَسْرٍ) برای تأکید بیشتر است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«قَالُوا يَا لَوْطُ إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ»: خداوند متعال قبل از هلاکت هر قومی، پیامبرشان را در جریان می گذارد، بناء فرشتگان به لوط گفتند: ای لوط! بر ما بیمناک مباش؛ زیرا ما فرستادگان الله تعالی هستیم و او به زودی ما و تو را یاری خواهد کرد، مطمئن باش که این گروه اشرار به ما آسیبی و صدمه رسانده نمی توانند.

«فَأَسْرٍ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»: پس شب هنگام با خانوادهات و کسانی از اعضای فامیلت که همراهت ایمان آورده اند از شهر بیرون رو.

امام طبری گفته است: در نیمه شب تو و خانوادهات از میان آنها بیرون بروید. (تفسیر طبری ۸۹/۱۲).

«وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ»: و هیچیک از شما نباید به پشت سرش بنگرد که عذاب به او نیز خواهد رسید، مگر زن خائنت که آنچه به آن ها رسد به او نیز خواهد رسید؛ یعنی عذابی که نصیب قومت شده است به او هم اصابت می کند. منع شدند از این که پشت سر خود را نگاه کنند تا از ویران شدن قریه متأثر نشوند.

جملهی «إِلَّا أَمْرَاتَكَ» یا از «بِأَهْلِكَ» استثنا شده است، به این معنا که تمام اهل خودت را شبانه کوچ بده مگر همسرت را، و یا از «لَا يَلْتَفِتْ» استثنا گردیده، یعنی هیچ يك از شما به عقب التفاتی نکند، به جز همسرت که او هنگام خارج شدن به همراه تو، چون نگران حال آن قوم فاسد است، از قافله عقب افتاده و در نتیجه گرفتار عذاب الهی می گردد.

از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که: فامیل پیامبر بودن، وسیلهی نجات شده نمی تواند. باید یادآور رشد که: انسانها در انتخاب راه آزادند، در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: حتی همسر پیامبر در خانهی او، راه انحرافی را انتخاب می کند.

امام قرطبی میفرماید: زن لوط وقتی زمزمه می عذاب را شنید، رو برگرداند و گفت: وای بر قوم! در این موقع سنگی به او اصابت کرد و او را کشت. (تفسیر قرطبی ۸۰/۹).

«إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ»: گویی لوط علیه السلام پرسید: وعدهگاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (81)» مگر صبح نزدیک نیست؟ در قهر الهی نباید عجله کنیم. خداوند متعال صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به سر می برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده اند.

مفسران می نویسند: وقتی قوم لوط خبر مهمانهای او را شنیدند شتابان به سویش دویدند. لوط علیه السلام دروازه خانه رابه روی آنها بست و از پشت دروازه با آنان به جدل و بحث

پرداخت. آنها دیوار را محاصره کردند. وقتی فرشتگان حال و وضعیت لوط را دیدند، گفتند: دروازه را باز کن و ما را به حال خود بگذار. لوط علیه السلام دروازه را باز کرد. جبرئیل با دو بال خود آنها را زد. چشم آنها نابینا شد و کور شدند. و عقب نشینی کردند در حالی که میگفتند: نجاتمان دهید، نجاتمان دهید! همان طور که خدا فرمود: به مهمانانش طمع کردند اما بر چشم آنها پرده کشیدیم و بعد از آن لوط با خانواده اش شب هنگام بیرون رفتند. و هنگامی که زمان عذابشان فرا رسید، خدا به جبرئیل فرمان داد شهرهای قوم لوط را که پنج شهر بود از جا برکند و آنها را با ساکنانش به آسمان ببرد. تاجایی که صدای خروس و پارس سگ ها در آسمان به گوش میرسید. آنگاه آنها را سرچپه و زیرورو کرد. و به دنبال آن خدا آنها را سنگباران کرد، از این رو گفته است: (بنقل از تفسیر صفوة التفسیر)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ ﴿٨٢﴾

پس هنگامی که عذاب ما فرا رسید، آن (شهر و سرزمین) را زیر و رو کردیم. و آنجا را با سنگ هایی از نوسنگ گلی پیاپی از آسمان، سنگباران کردیم. (۸۲)

تفسیر:

«فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا» سزای اشخاصیکه فطرت انسانی را واژگون می کنند آن است که شهر بر سرشان واژگون شود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: وقتی زمان عذاب آنها فرا رسید شهرهایشان را زیرورو کردیم یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: پروردگار با عظمت به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که آن منطقه را به وسیله بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد. «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» سبحان الله قدرت الهی چنان با عظمت و معجزه آساء است که میتواند به جای باران، سنگباران کند طوریکه میفرماید: «و بر آن، سنگ پاره هایی از سجیل لایه به لایه باراندیم» یعنی: بر آنها سنگ و گل پیاپی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر باراندیم. به سبب کثرت و شدت آن را به باران تشبیه کرده است.

«سجیل»: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می شود. از عبدالله بن عباس (رض) نقل شده است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است».

«مَنْضُودٍ (82)» به دنبال هم و پی در پی.

خواننده محترم!

این آیه، پایان کار قوم لوط را به بیان گرفت. در يك جمع بندی باید گفت که حضرت لوط علیه السلام پیامبر قوم لوط بود و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام می زیست و دین او را تبلیغ می کرد. به همراه حضرت ابراهیم علیه السلام عازم فلسطین شد و سپس به طرف سرزمینی به نام مؤتفکات رفت که مردم آن منطقه، بت پرست بودند و علنی لواط می کردند.

حضرت لوط علیه السلام به مبارزه با این فساد و آفت بزرگ پرداخت، اما هر چه تلاش نمود، تأثیری نبخشید، تا جایی که او را تهدید به اخراج کردند. آنها می گفتند: «أَلَيْسَ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (شعرا، 167) ای لوط! اگر موعظه را قطع نکنی، و از نصیحت ما دست بردار نشوی، تو را تبعید می کنیم. سرانجام فرشتگان مأمور عذاب نازل

شدند و پس از در جریان قرار دادن حضرت ابراهیم و سپس حضرت لوط علیه السلام، مأموریتشان را انجام داده و منطقه‌ی این قوم فاسد را زیر و رو کردند.

مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ ﴿٨٣﴾

سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشان دار بودند. و این چنین سنگباران (عذاب) از ظالمان دور نیست. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسْوَمَةٌ»: نشاندار. نشاندار به نشان عذاب و نشانه‌گیری شده به‌سوی نقطه معلوم و فرد معین. مسخر و مسلط. غیرقابل جلوگیری و پیشگیری. «مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ»: سنگ‌ها به فرمان خدا مشخص و معلوم شده بود که به کجا و به چه کسی اصابت کنند. سنگ‌ها از سوی خدا بر آنجا و ساکنان آن مسخر و مسلط شده بود و چیزی و کسی نمی‌توانست از آنها جلوگیری کند و مانع اجرای فرمان خدا شود (المنار، جلد 12، صفحه 137).

«مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ»: چنین عذابی از سایر ستمکاران هم به دور نیست و مردمان ستم پیشه در هر عصر و زمانی باید انتظار این‌گونه مجازات را داشته باشند. سرزمین قوم لوط از ستمکاران مکه چندان دور نیست و سر راه آنان در کوچ‌های زمستان و تابستان قرار دارد (حجر / 76، صافات / 137 و 138). (تفسیر نور).

تفسیر:

«مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ»: سنگ‌هایی که قوم لوط بدان‌ها بمباران شدند، به نشانه‌هایی نشان زده شده بود که از بقیه سنگ‌ها فرق داشت.

مفسر ربیع بن انس بکری بصری، مینویسد: بر هر سنگ نام شخص مورد اصابتش نوشته شده بود. امام قرطبی گفته است: عبارت «عِنْدَ رَبِّكَ» نشان میدهد که از نوع سنگ‌های زمینی نبودند. (تفسیر قرطبی ۸۳/۹).

«وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ (83)»: این دهات نابود شده (عده‌ای می‌گویند: این ضمیر به «حجارة» بر می‌گردد و در آن صورت معنی آیه چنین می‌شود: «این سنگ‌ها از هیچ ظالمی دور نیستند» و هر ظالمی امکان دارد به چنین سرنوشتی دچار شود.) از قوم تو یعنی کفار قریش دور نیست و در تمام سفرهایشان از کنار آن می‌گذرند آیا عبرت نمی‌گیرند؟

یعنی بعید نیست خداوند متعال سنگ‌هایی را که بر سر قوم لوط کوبید، بر کفار ستمگر قریش نیز بکوبد؛ زیرا هر عصیانگری مجرم است، پس چون عملکردشان به هم نزدیک است، کیفرشان نیز به هم نزدیک می‌باشد.

مفسران گفته‌اند: جای آن دهات به بحر تبدیل شد. بحر بسیار شور به نام «بحر المیت»؛ بحر مرده؛ چون در آب آن هیچ جاننداری زندگی نمی‌کند و به نام بحر لوط شهرت دارد و زمین اطراف آن لم یزرع است و حاصلات در آن نمی‌روید. (تفسیر قرطبی ۵/۹).

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه: «مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ» مینویسد: «سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم می‌شوند. به قولی: بر سنگ‌ها علامت‌هایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. قابل یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه که در هنگام نزول آیه از

ستمکاران مشرک بودند دور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این‌که الله متعال بر آنان سنگهایی از سجیل بفرستد. سپس آن حضرت (ص) آخر این آیه را تلاوت کردند: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ»: «این نعمت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست».

مفسر این‌کثیر می‌فرماید: «امام شافعی در روایتی از وی و جمعی دیگر از علما بر آنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افکنده شود، آن‌گاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود».

دروس حاصله از قصه لوط در این سوره:

قوم لوط، از این گناهکاری باکی شرم و حیای نداشتند، هم جنس گرایی در عمل برایشان چیزی عادی بشمار می‌رفت، و در حضور هم به این پلید کاری دست می‌زدند و اندرز خیر خواه را نمی‌پذیرفتند. [عنکبوت/۲۹].

لوط(ع) به آنان گفت: با زنان از دواج کنید، از الله بترسید و سخن مرا بپذیرید، و در برابر این راهنماییها مال و ثروت شما را نمی‌خواهم. زنانتان را رها کنید و به مردان می‌پردازید؟! و از حق تجاوز کرده اید. قومش او را به بیرون کردن از شهر تهدید کردند... [شعراء/ ۱۶۳ تا ۱۶۷].

چون آن مردم از مهمانان حضرت لوط(ع) کام دل و آرزوی نفس خواستند و در پی راه و رسم پست پیشین خود بودند، خداوند نور دیدگانیشان را از آنان گرفت و سرانجام نابودشان کرد. (سوره قمر 37).

خداوند، تنها خانه که مسلمان بود از آنجا بیرون آورد. [ذاریات/ ۳۵ و ۳۶] و گناهکاران را صبح هنگام به‌سزای اعمال شان رسانید. فرصت لوط و اهل بیتش، همان شب و روز نزول عذاب بود که در فرصتی مناسب آنجا را ترک کردند.

سنگهایی که خداوند شهر و مردم سدوم را به آن سنگ باران کرد، سه صفت خصوصیت عمده داشتند:

الف: سجیل: گلی که به سنگ تبدیل و سخت شده باشد، کلوخی از گل و سنگ ریزه، سنگ گل.

ب: منضود: متتابع، پی در پی، منظم، به هم پیوسته، محکم و استوار، به هم فشرده، کنار هم چیده شده.

ج: مسؤمه: نشاندار، علامت مخصوص عذاب، سنگهایی مخصوص کیفر این قوم.

د: عند ربك: به قول حسن بصری، آن سنگها از جنس سنگ زمین نبود.

ه: ما هي من الظالمين ببعيد: آن جایی که با این سنگهای مخصوص، زیر و رو به خرابه ای تبدیل شد از لحاظ مکانی به مکه دور نیست و دیگر این‌که: هر ستمگر و پلید کاری در مسیر تاریخ از عذاب الهی نخواهد رست. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

خوانندگان محترم!

قصه ای شعیب علیهم السلام ششمین داستان و قصه ای است که در آیات (84 الی 95) به بیان گرفته می‌شود.

قصه شعيب عليه السلام خطيب انبياء:

قابل یادآوری است که: شعيب عليه السلام را خطيب انبياء نامیده‌اند، به سبب آنکه او در امر دعوت، وارشاد به رسایي و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت و گو و محاجه می‌کرد. در این آیات - شعيب عليه السلام مردم را به دین حق فرا می‌خواند؛ اما قومش گوش شنو انداشتند و سرانجام شعيب (ع)، آنان را از عذاب الهی هشدار میدهد، که در نهایت به این عذاب گرفتار می‌شوند و مؤمنان نجات می‌یابند.

در قرآن کریم ده بار سخن از شعيب آمده است. در موطن متفرقه‌ای از سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت... نام برد. و در هر جایی برای بیان اندرز، عبرت و احکام گوناگون-باسبک و نظم خاصی به آن اشاره شده است.

در این آیات- شعيب عليه السلام مردم را به دین حق فرا می‌خواند؛ اما قومش گوش شنوا ندارند و سرانجام شعيب، آنان را از عذاب الهی هشدار میدهد، سپس گرفتار می‌شوند و مؤمنان نجات می‌یابند.

طوری‌که گفتیم خداوند متعال شعيب عليه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. «مَدْيَنَ» (که نام امروزش معان و در تورات مدیان است) شهری در مشرق خلیج عقبه موقعیت دارد، است که مردم آن از فرزندان حضرت اسماعیل عليه السلام بوده و با کشورهای مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند. بعضی نیز کلمه‌ی «مَدْيَنَ» را نام قبیله‌ای دانسته‌اند که مردم آن در اطراف کوه سینا زندگی می‌کرده‌اند.

قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن ابراهیم، «مدین» نامیدند و داستان‌شان در سوره اعراف: «آیات 85 - 93» هم به بیان گرفته شده است.

مردم مدین به «أصحاب الأيكة» نیز شهرت دارند. «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۗ ۱۷۶ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ يَا قَوْمِ انصَبُوا قَدْحُوكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْكَاذِبِينَ ۗ ۱۷۷ [الشعراء: 176-177] (ساکنان آیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعيب (ع) بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.

برخی از مفسران عقیده دارند که «أصحاب الأيكة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاکت مردم مدین شعيب را به سوی آن‌ها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «يوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «أصحاب الأيكة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره‌ی شعراء می‌فرماید آنها در پیمان‌ها و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «أصحاب الأيكة» می‌نامند چون آیکه یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آنها دارای باغ‌ها و بستان‌های فراوان بودند از این رو «أصحاب الأيكة» نامیده می‌شوند. قابل تذکر است که: فساد امت‌ها، در هر دوره وزمانی متفاوت است که باید به آن توجه کامل داشت، فساد قوم لوط، انحراف جنسی و فساد قوم شعيب، کم‌فروشی و فساد اقتصادی بوده است.

**وَالْيَا مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّبِعُوا
الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ﴿٨٤﴾**

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعيب را [فرستادیم]. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمان‌ها و ترازو (در داد و گرفت) کم مکنید، چون

من شما را در نعمت (مال و دارایی بسیار) می‌بینم، و در حقیقت بر شما از عذاب روز احاطه کننده (روز قیامت) می‌ترسم. (۸۴)

تفسیر:

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»: باید گفت که: بعثت انبیاء علیهم السلام، یکی از سنت الهی و جریان مستمر تاریخی بوده است. طوریکه الله متعال به سوی مردم مدین که زندگی نسبتاً آسوده و مرفهی داشته و از مال و منالی بسیار برخوردار بودند، برادر نسبی‌شان شعیب نبی را فرستاد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «أخاهم» برادرشان. قابل یاد آوری است که رسالت حضرت شعیب، در محدوده‌ی منطقه‌ی مدین بوده است.

«قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: شعیب علیه السلام گفت: ای قوم من تنها به پرستش خدای یگانه و اینکه معبود راستینی جز وی نیست، دعوت خویش رامانند سایر پیامبران علیهم السلام، با ندای توحید آغاز کرد. باید گفت که تنها عبادت الله واحد کافی نیست، بلکه برائت از مشرکان نیز لازم و ضروری می‌باشد.

«وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ»: انبیاء علیهم السلام، تنها مسائل اعتقادی و اخلاقی را مد نظر نداشتند، بلکه به امور اقتصادی و عوامل فساد آن نیز می‌پرداختند، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: در پیمان‌ها و ترازوی حقوق مردم را ضایع و ناقص نکنید، آنها به کم

فروشی و زیادگیری مشهور بودند.

«إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ»: من می‌بینم شما در ناز و نعمت کافی به سر می‌برید که شما را از نقص پیمان‌ها و ترازو بی‌نیاز می‌کند.

امام قرطبی میفرماید: یعنی در روزی وافر و نعمت فراوان قرار دارید. (تفسیر قرطبی ۸۵/۹). «وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ (84)» و از عذابی سخت که به علت کفر و کاستن از حق مردم بر آنان از هر سو دچار خواهید شد، هشدارشان داد و گفت: من از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. منظوری عذاب روز قیامت است.

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵)

و گفت، ای قوم من! پیمان‌ها و ترازو را تمام و کمال به انصاف دهید و به مردم چیزهای شان را کم مدهید و در زمین فساد و تباهی نکنید. (۸۵)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»: شعیب علیه السلام خطاب به آنان اضافه

نموده گفت: ای قوم من! پیمان‌ها و ترازو را تمام دهید و با مردم در داد و ستد عدالت را رعایت کنید. باید گفت که: برقراری عدالت و قسط در همه مسائل، از دست‌آورد حرکت انبیاء علیهم السلام می‌باشد.

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»: و از حقوق بندگان نگاهید؛ و نقض نکنید، زیرا عاقبت ظلم وخیم است. «تَبْخَسُوا» از ماده‌ی «بخس»، به معنای کم کردن آمده است.

«وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (85)»: در زمین فساد ایجاد نکنید. «لَا تَعْنُوا»، به معنای فساد نکردن است.

«عیث»: شدیدترین فتنه و فساد مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ قومی روش کم فروشی را در پیمان‌ها و ترازو در پیش نگرفت مگر این‌که الله متعال آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

خواننده محترم!

در صورتی که ارتکاب گناه در یک جامعه به یک عادت عادی و پیش پا افتاده مبدل گردد باید آنرا با تکرار تذکر و پیگیری مداوم، بر طرف کرد. طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه میفرمایید که بر رعایت وزن و پیمانانه که باید؛ با دقت رعایت و در مورد آن توجه و اهتمام دقیق بعمل آید، چند بار تکرار گردیده است.

کم گذاشتن حق مردم تنها در محدوده‌ی چیزهای وزنی و کشیدنی و یا پیمانهای نیست، بلکه شامل همه‌ی چیزهایی که مردم خرید و فروش می‌کنند و امانات نیز می‌شود.

نباید فراموش کرد که: ضایع کردن حق مردم در مسائل اقتصادی، یکی از بارزترین نمونه‌های فساد است. زیرا اقتصاد ناسالم، جامعه را به فساد میکشاند، در ضمن قابل یادآوری است که: بالاتر و بدتر از عمل فساد، داشتن روحیه و خصلت افراد مفسد است.

بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾

سرمایه حلالی که الله برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من بر شما محافظ نیستم (تا بر اعمال شما نظارت کنم). (۸۶)

تفسیر:

«بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: حلالی را که خداوند برایتان باقی گذاشته است بهتر است، از آن چیزیکه حرام است که به وسیله فریب و کاستن از وزن و پیمانانه به طور حرام بر شما وارد می‌شود، رزق اندک ولی حلال و پاک، بهتر از درآمدهای بسیار، اما حرام است. نباید فراموش کنید که: دنیا، فانی و آخرت باقی است، لذا آخرت‌گرایی بهتر از دنیاطلبی است.

در ضمن قابل یادآوری است: کسیکه حرام را بهتر از حلال بداند، باید در ایمان خود هم شك کند.

مجاهد فرموده است: یعنی اطاعت خدا برایتان بهتر است. (تفسیر طبری ۱۰۰/۱۲).
«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (86)» من مراقب و نگهبان شما نیستم، تا اعمال شما را ضبط و ثبت کنم و در مقابل شما را محاکمه و مجازات کنم، بلکه وظیفه‌ام تنها پیام رسانی است و بس. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: انسان‌ها در عقاید خود آزادند و حتی انبیاء هم بر آنان تحمیلی ندارند.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾

گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیدند ترک کنیم؟ یا در اموال ما به میل خود تصرف نکنیم؟ البته تو بردبار و خردمند هستی! (۸۷)
تفسیر:

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا» در طول تاریخ ادیان ابراهیمی ملاحظه مینمایم که: همه‌ی انبیاء علیهم السلام با مخالفانی قوم خویش روبرو شده‌اند. از جمله حضرت شعیب علیه السلام. بعد از این که شعیب به قوم خویش فرمان داد که الله متعال را پرستش کنند و پرستش بت‌ها را رها کنند و وزن و پیمانانه را رعایت نمایند، در مقابل قوم اش به صورت تمسخر و استهزاء گفتند:

ای شعیب! آیا نمازت که بدان سخت پابندی تو را بدین کار فرا می‌خواند که ما را از پرستش بتانی نهی کنی که پدران و اجداد ما آن‌ها را پرستیده‌اند.

ملاحظه میداریم که: واقعیت امر اینست که: تقلید از نیاکان، در مقابل دلیل و نصّ، سرچشمه‌ی بسیاری از انحرافات است.

«أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ»: و ما را واداری تا در اموالی که خود به دست آورده‌ایم آنطور که تمایل داریم تصرف نکنیم؟

باید گفت که: مالکیت بر چیزی، دلیل جواز بر هر نوع مصرف کردن آن نمیباشد. بلکه در شرعیت و قانون شعیب علیه السلام: قانون کنترل و مصرف وجود داشت.

امام فخر رازی گفته است: شعیب فرمان دو چیز را به آنها داد: اول، توحید و دوم، ترک عدم رعایت حقوق مردم. این دو امر را از او رد کردند و گفته‌ی «ما يَعْبُدُ آبَاؤَنَا» به توحید اشاره دارد و گفته‌ی «نَفْعَلْ فِي أَمْوَالِنَا» اشاره به ترک عدم رعایت حقوق دیگران دارد.

وگاهی «صلاة» به معنی دین است، پس یعنی: آیدینت به توجنان دستور میدهد؟ و نماز را بر دین اطلاق کرده است؛ چون برجسته‌ترین شعار دین نماز است.

نماز، بارزترین نمود آئین شعیب علیه السلام بوده است. و در این هیچ جای شکی نیست که نماز واقعی، انسان را به ارشاد دیگران و امر به معروف و نهی از منکر آنها وامی دارد.

مفسران می نویسند: شعیب علیه السلام نماز زیاد می خواند و هر وقت قومش او را در حال نماز میدیدند، به هم چشمک زده و می خندیدند. و منظور آنها از «آیا نمازت به تو فرمان میدهد»، تمسخر و ریشخند بود. همچنان که تو یک نفر احمق و ابله را می بینی که کتابی را مطالعه میکند و سخنی زشت از زبانش خارج میشود و تو می گویی: لابد این از مطالعه‌ی این کتاب است. (تفسیر رازی ۴۲/۱۸).

«إِنَّكَ لَأَنْتَ أَلْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (87)» بدون شک تو بردبار و رشیدی، این سخن را نیز به شیوه استهزاء و تمسخر به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند. امام طبری میفرماید: دشمنان خدا او را مسخره میکنند و با این سخنان او را ابله و نادان معرفی کرده‌اند. (تفسیر طبری ۱۰۳/۱۲).

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

گفت: ای قوم من! هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد (آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آنجا که توانائی دارم نمی‌خواهم، و توفیق من جز به تأیید الله نیست، تنها بر او توکل کرده‌ام و به‌سوی او باز می‌گردم. (۸۸)

تفسیر:

در آیه مبارکه قبل خواندیم که: کُفَّارِ اعتراض کردند که چرا ما از تصرف در اموالمان آزاد نباشیم؟ حضرت شعیب علیه السلام در این آیه در جواب میفرماید که اگر من شما را از تصرف بی‌قید و شرط محدود می‌کنم، به جهت اصلاح زندگی و جامعه‌ی شماست، نه به خاطر دشمنی، حسادت، تنگ نظری و یا امور دیگر، زیرا مصالح فردی نباید موجب ضرر و زیان به مصالح عمومی شود.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي»: شعيب به آنها گفت: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهی می‌کنم بر حجتی روشن از جانب پروردگار خود یعنی هدایت و نبوت، داشته باشم. ملاحظه می‌داریم که: انبیاء علیهم السلام همه چیز را از خدا میدانند، و می‌فرماید: «وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا» و مال و مکنت حلال به من عطا کند، - چون شعیب علیه السلام ثروتمند بود.

مفسرزمخشری می‌فرماید: جواب سؤال محذوف است و قرینه‌ی معنوی بر آن دلالت دارد. یعنی اگر من از جانب خدا دلیل و اطمینان و یقین داشته باشم، و ثابت شود که پیامبر هستم و حق و حقیقت را در دست دارم، آیا نباید به شما دستور دهم که پرستش بت‌ها را رها کنید و از گناه و نافرمانی کنار بگیرید؟ در صورتیکه هدف از بعثت پیامبران همین است و بس. (تفسیر کشاف ۲/۴۲۰).

«وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمُ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمُ عَنْهُ»: «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم، بلکه به شما دستوری می‌دهم که خود نیز مأمور به انجام آن هستم. «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَنْطَعْتُ»: هدف انبیاء علیهم السلام اصلاح انسان‌ها و جوامع بشری است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهی که می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان به اندازه‌ی توانایی خودم ندارم «تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش‌تان و طاقتم باشد. امر به معروف و نهی از منکر باید قبل از دیگران، خودش اهل عمل باشد. انبیاء فقط طراح و فرمانده نبودند، بلکه خودشان از بهترین مصادیق اهل عمل بشمار می‌رفتند.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»: «و توفیق من جز به تأیید الله نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبت‌های بزرگ، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (88)»: در تمام امورم به‌خدای سبحان توکل کردم» در تمام امور خویش «و به سوی او باز می‌گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به سوی او باز می‌گردم.

دروس حاصله:

در این آیات در مورد برای امر به معروف و نهی از منکر سفارش‌های بعمل آمده است: شخص که مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را بدوش می‌گیرد باید شخصاً اهل عمل باشد. «ما أريد أن أخالفكم إلى ما أنهاكم عنه» هدف او فقط اصلاح جامعه باشد. «إن أريد إلا الإصلاح» توفیق کارش را از الله متعال بداند. «و ما توفیقي إلا بالله» و همیشه بر پروردگار باعظمت توکل نماید. «عليه توكلت» در مشکلات و صعوبات‌های وظیفوی و کاری به او پناه ببرد. «إليه أُنِيبُ»

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ بَعِيدٌ ﴿٨٩﴾

ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، شما را به جایی نرساند، که [عذابی] مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد، و قوم لوط از شما [چه از جهت زمان و چه از جهت مکان] چندان دور نیست. (۸۹)

تفسیر:

«وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي»: به خاطر دشمنی با يك شخص، سرنوشت و سعادت خود و جامعه خود را نباید به آتش کشیم، طوری که حضرت شعیب علیه السلام در خطاب به قوم خویش میفرماید: ای قوم من! دشمنی با من شما را بر مخالفت و کفر به رسالت و پافشاری بر تکذیب دعوت و ندادن، «أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ» که آن وقت الله متعال شما را به عذابی بسان عذاب قوم نوح، قوم هود و قوم صالح گرفتار خواهد ساخت.

باید گفت که: دست الله برای قهر و عذاب باز است. او هر قومی را به هر شکل و در هر منطقه و در هر زمانی که بخواهد می تواند هلاک کند.

همانطور که قوم حضرت نوح علیه السلام را با غرق کردن، قوم حضرت هود را با طوفان، قوم حضرت صالح علیه السلام را با صیحه آسمانی و قوم حضرت لوط علیه السلام را با ویرانی به قهر خود مبتلا نمود.

حسن بصري (رح) گفته است: یعنی دشمنی با من شما را به ترک ایمان و ادار نکند که در نتیجه به مصیبت کفار گرفتار آید. (تفسیر قرطبی ۹۰/۹).

واقعیت اینست که: تاریخ اقوام بشری، به یکدیگر شباهت و پیوند دارد، و بازگو کردن آن، درس عبرت است. همچنان سرنوشت تلخ پیشینیان را نباید ساده، شوخی، موسمی، موضعی، فردی و تصادفی بگیریم.

«وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (89)»: بهترین جریان تاریخی برای عبرت آموزی، نزدیکترین آنهاست. قوم شعیب با قوم لوط، هم از لحاظ مکانی نزدیک بودند و هم از جنبه‌ی زمانی. طوری که در آیه مبارکه آمده است: و بعید نیست که بر سر شما نیز همان عذابی بیاید که بر سر قوم لوط آمد؛ زیرا شما، هم در مکان و زمان به قوم لوط نزدیکید و هم در کفر به پروردگار رحمان مانند آنان هستید، چرا پند و عبرت نمی‌گیرید؟

از این آیه چنین بر می‌آید که ترتیب میان داستان‌ها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعیب علیه السلام زندگی بسر برده است.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٩٠﴾

[بیاید] از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید؛ زیرا پروردگارم مهربان و بسیار دوستدار [توبه‌کنندگان] است. (۹۰)

تفسیر:

باید درکنار هشدار و اخطار به مخالفان، راه بازگشت و اصلاح را نیز باز گذاشته به آنها ارائه نمایم، طوری که میفرماید: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»: واز الله بخواهید که گناهانتان را ببخشد. سپس در پیشگاهش به توبه‌ی نصوح و خالصانه بپردازید. طلب آمرزش و دوری از گناه، مقدمه‌ی بازگشت به راه حق است. «إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (90)» زیرا الله متعال به بندگانش مهربان است؛ از کسانی که توبه‌کار شوند عذابش را برمی‌گرداند

و پاداشش رافراوان می‌ریزد. اگر استغفار و توبه کنیم، از جانب پروردگاران جواب مثبت می‌شنویم.

او «وَدُوْدٌ» است؛ خداوند نه تنها توبه پذیر است، بلکه توبه کننده را دوست دارد. خداوند و دود است؛ بر بندگان با انواع نعمت‌ها محبت ورزیده و با لطیف‌ترین و دقیق‌ترین اسباب فضل، شادی و مسرت هدیه‌شان میکند. بر کسانی که بدی تجاوز کرده‌اند رحم نموده و بر بندگان که خود را به زیور احسان آراسته‌اند مهر می‌روزد.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ (۹۱)

(به طور تمسخر) گفتند: ای شعیب! بسیاری از مطالبی که می‌گویی نمی‌فهمیم، و به راستی تو را در [مقایسه با] خود، ناتوان و ضعیف می‌بینیم، و اگر قبیله تو نبود، حتماً سنگسارت می‌کردیم. و تو بر ما گرانقدر نیستی. (۹۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: از تاریخ انبیاء الهی چنین معلوم می‌شود که: انبیاء و مبلغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت‌ها را متحمل شده‌اند. «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ»: قوم شعیب از سر تهازل و عناد (دشمنی) گفتند: ای شعیب! از بیشتر آنچه که به ما می‌گویی سر در نمی‌آوریم.

نمی‌فهمیم و ما نمی‌دانیم تو از سخنان چه هدفی را دنبال می‌کنی. آلوسی گفته است: سخنان او را که مشتمل بر انواع حکمت و موعظه و اقسام علوم و معارف بود، چرند و هذیانی قلمداد کردند که محتوای آن قابل درک و فهم نیست. در صورتیکه همان‌طور که در حدیث آمده است شعیب «سخنور و خطیب پیامبران بود». (تفسیر روح المعانی ۱۲/۱۲۳).

«وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ»: سپس افزودند: از این هم که بگذاریم، تو شخصی مستضعف هستی؛ نه از اشرافی و نه از رؤساء، نه ثروتی داری و نه قوت و مکنتی و اگر ما خاطر قوم و قبیله‌ات تو را در نظر نمی‌گرفتیم یقیناً سنگسارت می‌کردیم. و میکشتم. «وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ (91)» نزد ما احترام و شرافتی نداری که مانع سنگسار کردنت بشود.

گفتنی است که قبیله شعیب نیز مانند امتش کافر بودند پس شعیب را به خاطر قبیله‌اش رها کردند و سپس افزودند: تو نزد ما نه قدر و منزلتی داری و نه احترام و هیبتی. دیده می‌شود که: مخالفان انبیاء، دلیل و منطق برای گفتن و استدلال ندارند. منطق آنان همانا توهین، شکنجه و در نهایت تهدید به مرگ می‌باشد.

خواننده محترم!

کفار به حضرت شعیب علیه السلام می‌گفتند: ما سخنان تو را درک نمی‌کنیم. مگر کلام آن حضرت چه بود که آنها نمی‌فهمیدند و آنرا درک کرده نمیتوانستند؟ آیا جز این بود که میفرمود: من معجزه و بیته دارم. «كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ»: بصورت کل باید گفت که: آدیان آسمانی و رهبران الهی، نه با زور و تهدید و جهل، بلکه با بیته، معجزه و دلیل‌های روشن، مردم را به پرستش الله واحد و توحید دعوت می‌کردند.

آیا جز از این نبود که شعیب علیه السلام می‌گفت: من دارای مشکل و پرابلم مالی و محتاج شما نیستم. «رَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا»

به آنچه می‌گویم، عمل می‌کنم. «ما أريدُ أَنْ أُخَالِفَكُمُ...» هدف اساسی مرا اصلاح جامعه تشکیل می‌دهد. «إِنْ أريدُ إِلَّا الإِصْلَاحَ» آنچه در توان دارم تلاش می‌کنم. و آنرا بخرچ می‌دهم. «مَا اسْتَطَعْتُ» بر الله متعال توکل و به سوی او انابه می‌کنم. «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» از عاقبت پیشینیان را به شما هشدار می‌دهم. «مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ» ولی متاسفانه کفار، هم سخنانش را تحقیر کردند، «مَا نَفَقَهُ»، هم خودش را ضعیف دانستند، «فِينَا ضَعِيفًا»، هم فامیل و بستگانش را ناچیز شمردند، «رَهْطُكَ»: هم به شکنجه‌ی سختی تهدیدش کردند، «لَرَجَمْنَاكَ»: و هم قدرت و عزتش را نادیده گرفتند. «مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٩٢﴾

(شعیب) گفت: ای قوم من! آیا عشیره کوچکم نزد شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر قرار داده و فراموشش کرده اید؟! یقیناً پروردگارم به همه اعمالی که انجام می‌دهید، احاطه دارد. (و آگاه است). (۹۲)

تفسیر :

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ»: شعیب علیه السلام همه‌ای سخنان‌شان را محکوم کرد و گفت: چگونه عشیره‌ام نزد شما از خدای متعال عزیزتر و گرامی‌تر می‌باشد حال آنکه او سزاوارتر به آن است که بزرگ داشته شود و از وی پروا شود؟ بدین ترتیب آنها را توبیخ می‌کند. یعنی آیا به عوض این که به خاطر خدای متعال دست از سرم بردارید به خاطر قوم و خویشانم دست از سرم بر می‌دارید؟ مگر قوم و خویشان من نزد شما از خدا عزیزتر و والامقام ترند؟

ابن عباس (رض) گفته است: در حقیقت مقام و منزلت قوم و عشیره‌ی شعیب نزد آنان از خدا عزیزتر بود و شأن و مقام خدا را کوچک و ناچیز می‌انگاشتند.

سبحان الله. (طبری ۱۰۶/۱۲). «وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَا»: و شما از روی مخالفت و اهانت امر الله متعال را پشت سر انداخته، نه به آن حرمت و ارزش قایلید و نه بدان عمل می‌کنید؟

«إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (92)»: بدانید که قطعاً پروردگارم بر شما احاطه داشته و هیچ چیز از اعمال‌تان بر او پنهان نمی‌ماند و به زودی شما را بر آنچه کرده‌اید مورد حسابرسی قرار خواهد داد.

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿٩٣﴾

ای قوم! هرکاری از دستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را خواهم کرد! و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغ او می‌آید و چه کسی دروغگو است، شما انتظار بکشید من هم در انتظارم. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِعْمَلُوا عَلَيَا مَكَاتِكُمْ»: با تمام نیرو و تلاش به کار خود بپردازید. هرچه از دستتان برمی‌آید، دریغ نورزید (نگا: انعام / 135). «إِرْتَقِبُوا»: چشم به راه باشید. منتظر باشید. «رَقِيبٌ»: چشم به راه. منتظر. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر :

«وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ»: و چون شعيب عليه السلام اصرار آنان بر كفر و تصميمشان بر دين پدرانشان و عدم تأثير پندواندرز را در آنان ديد، از آنان مأیوس شد و آنان را تهديد شديد كرد، بايد گفت در برخی از اوقات انبياء از تأثير كلام خود مأیوس ميشدند، بناءً در خطاب به قوم گفت: ای قوم! بر راه و روش ظالمانه و جفاکارانه كفر و تكذيب خود عمل كنيد و به زودي فرجام و نتيجه عمل و كار تانرا خواهيد ديد، يعنى اينكه شما بر كفر و عداوت خود پايدار بمانيد، من هم بر اسلام و شكيبايي پايدار می مانم. اگر از هدايت مردم مأیوس شديد، بر مواضع خود استقامت كنيد. در ضمن قابل يادآوری است: در لحظاتيکه موعظه کارساز نيست، بايد از شيوه تهديد را در پيش گيريد. و جواب تهديد را بايد با تهديد داد. طوريکه در آيه مبارکه آمده است: «سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ»: بعداً خواهيد ديد چه کسی به عذاب ذلت بار گرفتار ميشود؟ «وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ» و خواهيد فهميد دروغگو كيست؟ آيا من عذاب شونده خواهم بود يا شما؟ آيا من در دعوت و پيام خويش دروغگو بوده ام، (مردم، حضرت شعيب را دروغگو می پنداشتند) يا شما در انكار و استكبار و سخنان باطلتان؟

«وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (93)»: پس شما منتظر عذاب باشيد و من نيز منتظر پيروزي و اقتداري هستم که پروردگارم به من وعده داده است.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٩٤)

و هنگامی امر ما (به هلاکت قوم) آمد، شعيب و کسانی را که با او ايمان آورده بودند، با رحمتی از سوی خود نجات داديم، و کسانی را که [به آيات ما] ظلم کردند، فرياد مرگبار فرا گرفت، و در خانه هایشان از پا در آمدند [و جمعی بی جان گشتند] (و مردند). (٩٤)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا»: در اين هيچ جای شکی نيست که: قهر الهی بر ظالمان، دير و زود نازل ميگردد. بعد از اينکه زمان فرمان ما مبني بر نابودی قوم شعيب رسيد، او به عنایت و رعايتی از جانب خود، شعيب و مؤمنان همراهش را نجات داد. و در اين هيچ جای شکی نيست که: خداوند متعال، ناجی و پشتيبان اهل ايمان است.

«وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ»: سرانجام ظلم و ظالم، نابودی است. همان بود که فرياد مرگبار، كفر و رزان به الله واحد را فروگرفت؛ امام قرطبي گفته است: جبريل بر آنان بانگ برآورد که روح از بدنشان خارج شده و قالب ته کردند. (تفسير قرطبي ٩٢/٢). بايد يادآور شد که صاعقه های آسمان تصادفی نيستند، بلکه به فرمان الهی در وقت معين و تعيين شده اش نازل می شود.

«فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (94)»: در نتيجه از شدت آن فرياد به زانو در آمده و پس از آنکه نيرومند بودند و از پا در آمدند، به گونه ای که هيچ جنبنده و جنبشی در آنان نبود. به زانو درآمدن برای انسان مانند به زانو نشستن برای شتر است.

مفسران می نويسند که عذاب الهی بر آنان به قدری سريع و عظيم بود که توان بيرون آمدن از خانه های خود را نداشتند.

«دیار هم»: (ظاهراً عذاب در شب نازل شده است) و واقعیت امر همین است که: قهر الهی چنان به سرعت میرسد که هرگونه قدرت فرار را از ظالمین میگیرد.

ابن کثیر فرموده است: در اینجا «صیحه» و در سوره‌ی اعراف «رجفه» و در سوره‌ی شعرا «عذاب یوم الظله» را ذکر کرده است که تمام اینها در رابطه با یک ملت آمده است؛ چون در روز عذاب شان تمام انتقام‌ها و مجازات‌ها بر آنان تحقق یافت و هر یک به مناسبتی ذکر شده است. (مختصر ۲/۲۳۱).

كَأَن لَّمْ يَعْثُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

گویا در آن قریه (قبلا) سکونت نکرده بودند، آگاه باش، دوری باد بر اهل مدین، همان طوری که ثمود دور افتادند. (۹۵)

تفسیر:

«كَأَن لَّمْ يَعْثُوا فِيهَا»: گویی قوم شعیب پس از هلاک خود هرگز قبل از آن زندگی نکرده و روزگاری طولانی از زمان را در وطن خویش برخوردار نبوده‌اند. به یاد داشته باشید که از قهر و غضب الهی که یک بار نازل گردد، راه فراری وجود ندارد. که پروردگار با عظمت همه‌ای ما را از آن در امان داشته باشد.

«أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (95)»: امام طبری گفته است: یعنی آگاه باشید! خداوند قوم مدین را از رحمت خود دور کند! همچنان که قبل از آنان قوم ثمود را از رحمت خود دور نمود و عذاب خود را بر آنان نازل کرد. (تفسیر طبری ۹/۱۲).

مختصری در مورد دعوت حضرت شعیب علیه السلام:

1 - بصورت عموم دعوت شعیب، علیه السلام را دو بخش تشکیل میداد:

اول: اصلاح عقیده

دوم: اصلاح و نظم زندگی اجتماعی.

2 - شعیب (ع) به یکبار دعوت کردن به سوی یکتاپرستی اکتفا نمی کرد؛ بلکه چندین بار در مورد ادای حقوق مردم و رعایت کیل و وزن و وفا کردن به اجرای تمام و کمال آن بارها سخن می گفت؛ زیرا کاستن حق مردم، موجب غرور و عقل از سر پریدن، نازپروری و حرص و آز فراوان است و معمولاً بسیاری از مردم بر نیروی مادی و ثروت و سرمایه تکیه می زند و راه خیر و سعادت خود را در مال اندوزی آن هم تباه کردن حقوق دیگران به شیوه های گوناگون از دست می دهند.

3 - خرید و فروش و اخلاق باید بر اصلی ثابت و بنیادین تکیه کند که به انگیزه های گذرا و به عوامل ناپایدار وابسته نباشد. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (96 الی 109) زاویه ای از قصه‌ی موسی با فرعون، پند گرفتن از داستانها، ملل ستمکار پیشین در دنیا به بحث گرفته میشود.

قصه و داستان موسی با فرعون هفتمین قصه و آخرین قصه‌ی در این سوره مبارکه میباشد. باید گفت که داستان موسی و فرعون در تعدادی از سوره‌های قرآن عظیم الشان به بیان گرفته شده است که از آن جمله میتوان از: سوره های [اعراف/۱۰۳ تا ۱۰۵]، [طه/۴۸ تا ۵۵]، [شعراء/۱۷ تا ۲۸]، [قصص/۳۸]، [غافر/۳۶ و ۳۷]. نام برد.

تعداد آیاتی که در قرآن مجید درباره‌ی حضرت موسی علیه السلام و قوم بنی اسرائیل وارد شده، در مورد هیچ پیامبر و امت دیگری نیامده است، بیش از یکصد و سی مرتبه و در بیش از سی سوره نام از آن برده شده است که خلاصه‌ترین آنها در این سوره است. نهایت و سرانجام این قصه به رهایی موسی (ع) و مؤمنان همراه او و غرق شدن فرعون و مهتران و سران قومش پایان یافت.

آیه‌های 100 الی 109 نیز هشدار و اندرزی است که پس از قصه‌ی نوح و ابراهیم تا موسی علیهم السلام آمده اند. «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى...» و این که: انسان از این آیات شیوه‌ی استدلال می آموزد تا چگونه به جواب پردازد. این آیات دل شنونده را نرم میکند و تمام اعضای بدنش را برای یاد الله آماده می گرداند، و سپس به پاداش نیاکان و کیفر بدان می پردازد و بر درستی و راستی پیامبران می افزاید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾

آن گاه موسی عمران را با آیات (معجزات) خود و با دلیل ظاهر کننده حق فرستادیم. (۹۶)
تفسیر:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (96)»: و به راستی خداوند متعال موسی علیه السلام را با ادله روشن، حجت‌هایی آشکار و برهان‌های تابان و حدانیت خود به سوی فرعون فرستاد؛ برهان‌هایی که هر کس با قلبی بیدار و بینشی باز در آنها تأمل میکرد به باور توحیدی میرسید. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نه‌گانه‌ای است که در سوره «اسراء» بیان گردیده است و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست. کلمه‌ی «سُلْطَان»، به معنای سلطه است. گاهی به سلطه‌ی ظاهری گفته می شود و گاهی در سلطه‌ی منطقی و استدلالی بکار می رود.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُمُ الظُّلُمَاتُ وَكَانُوا يُصِرُّونَ ﴿٩٧﴾

به سوی فرعون و اشراف و سران [قوم] او، ولی سران از امر فرعون پیروی کردند، در حالیکه فرمان فرعون راهنمای به سوی سعادت و خوشبختی نبود. (۹۷)

تفسیر:

«إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُمُ الظُّلُمَاتُ»: بلی الله متعال موسی را به سوی فرعون و اشراف قومش فرستاد. «فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ»: و قوم فرعون از فرمان فرعون اطاعت کرده و خدا را نافرمان شدند.

«وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (97)» در حالیکه پیروی از وی هیچ ارمغانی از رشد و هدایت را برای‌شان به همراه نداشت، یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.

باید یاد آور شد که: از مهم‌ترین فلسفه‌ی بعثت انبیاء علیهم السلام، طاغوت زدایی، آزادی و رهایی انسان‌ها از قید بندگی دیگران را تشکیل می دهد.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَارِدُ الْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾

[فرعون] روز قیامت پیشاپیش قومش می رود، پس آنان را وارد آتش دوزخ خواهد ساخت. و دوزخ چه بدجای وارد شدن است برای واردان. (۹۸)

تفسیر:

«يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: فرعون در روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود و آنان را به آتش

وارد میسازد یعنی: فرعون در سبقت گرفتن به سوی آتش دوزخ پیشاهنگ قوم خویش میباشد، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می کردند. مفسران می نویسند: کسانی که در دنیا جلودار و امام مردمند، در آخرت نیز پیشگام به سوی بهشت یا جهنم خواهند بود.

زعیم و پیشوای نور (یعنی پیشوای عادل)، مردم را به طرف نور (بهشت)، و پیشوای وزعیم نار (ظالم)، مردم را به سمت نار (جهنم)، هدایت خواهد کرد. «فَأُورِدَهُمُ النَّارَ»: آنها را به آتش دوزخ وارد می کند. «وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمُؤْرُودُ (98)» وه که دوزخ چه ورودگاه بدی برای آنان چه راهی نامیمون است.

وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بئسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹)

آنها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطائی به آنها داده میشود. (۹۹)

تفسیر:

نباید فراموش کرد کسیکه دنبالهرو فرعون ها و طاغوت ها می شود، مطمئن باشد که در دنیا و آخرت بد نامی و نفرین او را دنبال خواهد کرد. «وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً»: الله تعالی آنان را در دنیا چنان لعنت کرده که بعد از هلاک نمودن شان به وسیله غرق، آن لعنت بدی شان پیوست.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ»: به علاوه با وارد کردن شان به دوزخ همراه با خشم خدای جبار، برای آنها لعنت و نفرین دیگری است. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است. «بئسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (99)»: پس چه بد است غرق و لعنت و خشم و عذاب که پشت سر هم بدرقه شان میشود به طوری که هر عذابی بر آنان می آید، عذاب دیگری پشت سر آن است و هر مصیبت بر آنان نازل می شود، به تعقیب آن مصیبت دیگری را به دنبال دارد.

خواننده محترم!

تکرار یک داستان در قرآن، با شیوه های گوناگون، برای مناسبت های متعدد، تأثیر گذاردن در روانهای مختلف و اشاره به اهداف متنوع است که چند نمونه ی آن این است:

- 1 - خبر دادن از تاریخ برخی از ملل پیشین و آموختن پرتوی از رویدادهای مهم غیبی که پیامبر خاتم و مسلمانان از آن بی خبر بودند. [یوسف / ۱۰۲] تا صدق گفتار و درستی رسالت پیامبر را نشان دهد. دیگر این که: این قرآن فقط گفتار کردگار است و بس. [فرقان / ۴ تا ۶].
- 2 - آگاه کردن مردم از آن همه جد و جهد پیامبران دلسوز، در راه نشر دین و دعوت مردم به سوی حق و گفتگوی بسیار جدی با ملت خود. [همین / ۱۲۰].
- 3 - همه ی پیامبران در اصول دین، متفق اند و در مسیر فراخواندن اقوام خود به سوی یکتاپرستی، ایمان به معاد و پاداش و کیفر همدیگر را تأیید می کنند. [یوسف / ۱۱۱]. بعد از این که خداوند متعال بعضی از قصه های پیامبران و عذاب و نابودی امت های آنان را به بیان گرفت، در اینجا به اهداف این داستان ها بر امت های پیشین و اینکه چرا این ملت ها به عذاب زودرس و قبل از موعد گرفتار شدند اشاره می نماید. و نیز بیان میکند که این عذاب و عقاب ها در راستای تأیید و یاری نمودن اولیا و پیامبران صورت گرفته

است. همچنان در این آیات از روز قیامت یادآوری بعمل آمده است که: در آن انسان‌ها به دو گروه تقسیم میشوند: گروهی سعید و نیکبخت و گروهی شقی و بدبخت. سوره با دستور صبر و شکیبایی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل اذیت و آزار مشرکین و توکل و تکیه بر خدای زنده و پایدار، خاتمه می‌یابد.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفَرَى نَقْصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

این از خبرهای شهرها و آبادی هاست که ما برای تو حکایت می‌کنیم، که بعضی (هنوز) برپا هستند و بعضی (مانند کشت درو شده) اند از بیخ کنده شده‌اند. (۱۰۰)

تفسیر:

داستان‌های قرآنی، صادق‌ترین و صحیح‌ترین قصه‌هاست، زیرا گوینده‌ی آنها پروردگار با عظمت است. طوری که در آیه مبارکه می‌خوانیم: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفَرَى نَقْصُهُ عَلَيْكَ» ای پیامبر! این داستان‌هایی که از اخبار ساکنان شهرهای و اماکن تخریب شده به سبب کفر و تکذیب پیامبران به دیار نیستی فرستادیم، بر تو وحی و حکایت می‌کنیم، و تو را از آن با خبر و مطلع می‌سازیم.

واقعیت امر هم همین است که: تأریخ نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی علیهم السلام، از بخش مهم تأریخ بشری بشمار می‌رود که اطلاع دهی آن به پیامبر صلی الله علیه اسلام مهم و تسلی بخش می‌باشد.

«مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (100)» و برخی از همین اماکن و شهرها چنان شهرهایی است که هنوز پاره‌ای از آثار و نمادهای آنها پا برجاست، ولی و ساکنانش را نابود کرده‌ایم، ولی بعضی دیگر آثارشان تماماً برباد شده، آبادی آنها به کلی ویران گشته و دیگر هیچ اثری از آنها مشهود نمی‌باشد. و مانند زراعت درو شده از بیخ و بن برکنده شده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است.

قابل توجه و دقت است که: الله متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقه خویش ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است، تشبیه نموده است.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١٠١﴾

[بدان که] ما بر آنان ظلم نکردیم، ولی آنان بر خویشتن ظلم ورزیدند، پس هنگامی که عذاب پروردگارت فرارسید، معبودانی که به جای الله میپرستیدند، چیزی [از عذاب را] از آنان دفع نکردند، و به آنان جز خسارت و هلاکت نیفزودند. (۱۰۱)

تفسیر:

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: و ما آنان را از روی ظلم و ستم و بدون گناه مجازات و نابود نکردیم بلکه آنها به سبب کفر و معاصی به خود ظلم کردند و مستحق عذاب و عقاب الله شدند. باید گفت تشبیه و جزای ظالم، ظلم نیست، بلکه در ذات خویش عین عدالت می‌باشد. از جانب دیگر سرنوشت انسان، در گرو اعمال و کردار خود اوست.

«فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: به یاد داشته باشید که بجز از الله متعال؛ هیچ نیروی در جهان وجود ندارد که، منجی انسان باشد، طوری که دیده شد که: بتان شان نه از آنان دفاعی کرده توانستند و نه آنان را از عذاب الهی در هنگام

نازل شدن این عذاب نجات دادند. واضح است که در برابر اراده‌ی الهی، هیچکس و هیچ چیز را تاب مقاومت نیست.

«لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»: «پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب آنها فرا رسید. «وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْنِيْبٍ (101)»: و آن خدایان جز زیان و خسران و نابودی چیزی بر آنان نیفزودند. یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند درحالی‌که آنها بر این باور بودند که بتان در به چنگ آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾

و چنین است مؤاخذه کردن پروردگارت، وقتی شهرهایی را عذاب دهد در حالی‌که اهل آن ستمگر باشند، زیرا عذاب الله دردناک و سخت است. (۱۰۲)

تفسیر:

امت‌های ظالم و ستمگر، در معرض قهر الهی قرار دارند، قهر و لطف خداوند، بر طبق يك سنت پایدار و قانون جاوید است، نه بر اساس يك امر دفعی و تصادفی. طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ»: و همانگونه که خداوند متعال شهرهای ستمگر سابق را نابود ساخت، همچنان هر شهر دیگری را که ساکنانشان در کفر و تکذیب با مردم شهرهای پیشین شباهت داشته باشند، گرفتار میسازد. «إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (102)»: قهر الهی را نباید ساده و ناچیز بشماریم، باید بدانیم و آگاه باشیم که: نابودسازی الله تعالی سخت دردناک، مضمحل‌کننده و در هم کوبنده است. آلوسی گفته است: این آیه مبارکه متضمن تهدید و اذار آشکار برای هر ظالم و ستمکاری است. (روح المعانی ۱۳۷/۱۲).

بناءً ما نباید به مهلت اعطا شده الله متعال مغرور شویم. چنان‌که بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری (رض) روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را گرفت، دیگر رهپیش نمی‌کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾

یقیناً در این (داستانها) دلیل (عبرت) است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، آن روز، روزیست که مردم برای آن جمع کرده می‌شوند و آن روز روزیست که همه مردم در آن حاضر کرده می‌شوند. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: نشانه قدرت و مشیت خدا. حجّت و برهان آشکار بر اجراء قوانین و سنن خدا درباره آفریدگانش. عبرت و پند. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل)

تفسیر:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ»: «قطعاً در این» یادآوری‌ها و در این قصه‌ها و داستان‌ها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسی‌که از عذاب آخرت می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که از عبرتها درس گرفته و از موعظه‌ها پند می‌گیرند. و در این هیچ جای شکی نیست: آن‌عه از کسانی‌که به آخرت ایمان دارند، داستان‌های حقیقی قرآن را سرمشق خویش قرار میدهند.

ترس و خوف از روز قیامت (گرچه از روی یقین نباشد، بلکه براساس احتمال خطر باشد) هم سبب عبرت گرفتن میشود. «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ» در آن روز تمام خلائق برای محاسبه و دریافت پاداش و مجازات جمع می شوند.

بناءً اجتماع و حضور مردم در روز قیامت، یک امری اجباری است، نه اختیاری. طوریکه در آیه متبرکه «مَجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ» آمده نه «یوم یجمع الناس».

«وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (103)»: «وآن روز، روزی است که جملگی در آن حاضر کرده می شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلائق انس، جن، پرندگان، جانوران و جنبندگان در آن احضار میشوند. ابن عباس (رض) گفته است: نیک و بد در آن حاضر می شوند. (تفسیر قرطبی ۹/۹۶).

وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾

و ما آن روز (قیامت) را به تأخیر نمی اندازیم، مگر تا مدت شمرده شده و معین. (۱۰۴) تفسیر :

باید گفت که: زمان برپایی قیامت و به پایان رسیدن دنیا، از پیش مشخص و معین شده است. خداوند متعال روز قیامت را جز بدین خاطر به تأخیر نمی اندازد که برای آن وقت معینی را مقدر کرده است؛ چنان وقتی که در آن کمی و فزونی نیست و به زودی در همان لحظه ای که الله متعال مقدر و فیصله کرده است، روی خواهد داد.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اذن او سخن نمی گوید گروهی از آن ها شقاوت مندند و گروهی سعادت مند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵).

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ»: وقتی روز قیامت فرا میرسد در آن روز ترس و خوفناک بر همه حاکم میشود، هیچکس لب به سخن نمی گشاید، در باب حجت یا شفاعتی «جز به اذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن الله تبارک و تعالی است و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اذن و اجازه وی. این بدین معنی است که: در روز قیامت سکوت بر همه ی انسانها حکم فرماست، مگر آنعه اشخاصیکه اجازه ی تکلم را داشته باشند.

«فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (105)»: حاضر شدگان در جایگاه دو دسته میباشند: گروهی اهل شقاوت و بدبختی و گروهی نیکبخت و سعادت مند هستند.

سرانجام بعضی از مردم به علت اعمال بد خود تیره بخت و رهسپار عذاباند و بعضی هم به خاطر اعمال خوب خود، نیکبخت اند و دریابنده پاداش. همچنان طوریکه در آیات متبرکه آمده است: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ». (گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزانند).

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾

و اما کسانی که بدبخت شده اند پس در آتش دوزخ باشند، برای آنها در آنجا فریاد (نفس با آواز) و ناله (نفس بی آواز و پست) است. (۱۰۶).

تفسیر :

اما تیره بختان، آنان که حکم شقاوتشان قبلاً مقرر گشته است جایگاهشان آتشی زبانه کش است که در آن همیشه و برای ابد ماندگاراند و از شدت زجر و آزار، آه دردناک بر می آورند و به سختی نفس می کشند.

مفسران گفته‌اند: داد و فغان آنان در آتش دوزخ به عرعر الاغ تشبیه شده است. امام طبری در روایتش از قتاده گفته است: صدای ناله‌ی کافر در آتش مانند صدای الاغ است. اولش زفیر و آخرش شهیق است. (تفسیر طبری ۱۱۷/۱۲).

«زفیر» و «شهیقی»:

زفیر: آه و ناله‌ی شخص گرفتار و بلا رسیده (بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از اثر شدت درد سینه‌هایشان است).

زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است.) و

شهیق: فریادهای سخت انسان غرق شده در بحر بلا و مصیبت و محنت است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۰۷)

پیوسته تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارند، در آن هستند مگر آنچه پروردگارت بخواهد، که پروردگارت هر چه خواهد همان تواند کرد. (۱۰۷)

مگر آنگاه که خداوند متعال بخواهد کسانی از گنهاران اهل توحید را - بعد از آنکه به سبب گناهان‌شان در آتش عذاب شده‌اند - از آن بیرون آورده؛ زیرا پروردگارت همان کند که خواهد، هرگاه که بخواهد و آنگونه که خواهد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «خُلُود» در مواردی که همراه با کلمه‌ی «أبد» آمده باشد، مثل: «خَالِدِينَ فِيهَا اَبدا» (نساء، 169 و جن، 23)، به معنای همیشگی و جاودانگی است، نه به معنای مدت طولانی. در این آیه مبارکه اگر چه خلود تا زمان برقرار بودن آسمان‌ها و زمین بیان شده است و قرآن مدت زمان استقرار آنها را تعیین فرموده (ابراهیم، 48 و انبیاء، 104)، لیکن باز به معنای ابدیت و همیشگی است، زیرا که «ما دامت السَّمَاوَاتُ» در زبان و ادبیات عرب، کنایه‌ای است که برای ابدیت و جاودانگی آورده میشود، اگر چه آسمان‌ها ابدی نیستند.

تفسیر:

«خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»: تا زمانیکه آسمان‌ها و زمین پابرجاست و پایدار است آنها در دوزخ ماندگاراند؛ نه عذاب‌شان قطع میشود، نه به پایان می‌رسد نه سبک ساخته می‌شود و نه از آن بیرون می‌آیند.

امام طبری مینویسد: عرب وقتی بخواهند همیشگی بودن چیزی را بیان کنند میگویند: چنین چیزی همانند آسمان و زمین دایمی و پایدار است. پس خداوند متعال مطابق عرف و عادت خودشان آنان را مورد خطاب قرار داده است.

ابن زید گفته است: یعنی تا وقتی که آسمان آسمان است و زمین زمین است، برای همیشه در آن خواهند ماند. (تفسیر طبری ۱۱۷/۱۲).

امام زمخشری در باره این معنی این آیه مبارکه می‌نویسد: این آیه دومعنی دارد:

اول: این که منظور از آن آسمان‌ها و زمین آخرت است، که آن دایمی ابدی است.

دوم: این که به معنی ابدیت و نفی انقطاع است. (تفسیر کشاف ۴۳/۲). «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ»

مگر آنگاه که الله متعال بخواهد استثناء شامل حال اهل توحید میشود؛ (این نظر طبری است

و یکی از ده نظری است که مفسران در معنی «استثناء» آورده‌اند. به تفسیر قرطبی ۹۹/۹ مراجعه فرماید).

چون لفظ «شَقُوا» شامل حال کفار و گناهکاران میشود. لذا الله متعال مؤمنان گناهکار را از آن شقاوت و بدبختی ابدی که اهل شقاوت در آن به سر میبرند استثناء کرده است؛ چون مؤمنان گناهکار سرانجام در آتش دوزخ پاک شده و آنگاه با شفاعت سید المرسلین از آن بیرون می روند و خدا آنها را به بهشت می برد. و به آنان گفته میشود: «طَبْتُمْ فَأَدْخَلُوهَا خَالِدِينَ».

«إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (107)»: «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل هایشان. به قولی: مراد از این استثناء، گناهکاران مؤمن اند که از دوزخ بیرون آورده میشوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا و آخرت «که خواهد».

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: مفسران در این امر که مراد از این استثناء کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده است: «استثناء، به گناهکارانی از اهل توحید بر می گردد که خدای ارحم الراحمین آنها را به سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می آورد، سپس «رحمت» وی در می رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان شان جاری کرده اند، از دوزخ بیرون می آورد چنان که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام (ص) مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسیکه جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکد شده است، باقی نمی ماند». و این قولی است که بسیاری از علمای متقدم و متأخر بر آنند. از حضرت عمر (رض) روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعاً برای شان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده میشوند» والله اعلم.

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْدُوذٍ (١٠٨)

اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت الله سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است. (١٠٨)

تفسیر:

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» در این آیه مبارکه از حال گروه دوم یعنی «اهل سعادت» کسانی که نیکبخت شده اند بحث بعمل آمده است طوری که می فرماید: جایگاهشان در بوستان های پر ناز و نعمت در جوار پروردگاری است کریم که تا آسمان ها و زمین برجاست در آن جاودانند. یعنی هرگز از آن خارج نمی گردند. تا زمانی که آسمان ها و زمین پایدار بمانند آنها هم در بهشت خواهند ماند. یا تا آسمان و زمین بهشت باقی است مطابق خواست خدا در آن می ماندند. یعنی خدا میخواهد آنان برای همیشه در بهشت باقی بمانند.

باید یادآور شد که: عامل شقاوت و بدبختی انسان ها، در اختیار، خواست و دست خود انسان بوده، ولی سعادت آنها با توفیق الهی است. لذا برای شقاوت جمله «شَقُوا» و برای سعادت، عبارت «سَعَدُوا» بکار رفته است.

«عَطَاءً غَيْرَ مَجْدُوذٍ (108)» «این بخششی غیر منقطع است» یعنی: تا بی نهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست.

خواننده محترم!

گرچه دست الهی در هر کاری باز است، حتی برای بیرون کردن اهل بهشت از بهشت، «إِلَّا مَآءَ رَبِّكَ» اما با توجه به فراز آخر این آیه «عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوزٍ» و وعده‌هایی که در آیات دیگر داده شده، این کار را انجام خواهد داد و وقتی کسی وارد بهشت شد، برای همیشه در آنجا خواهد ماند.

ابن‌کثیر می‌فرماید: «الله متعال بعد از استثنای فوق و ذکر مشیت، این جمله را آورد تا کسی گمان نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی و برگشت ناپذیر است.»

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْذُبُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْذُبُونَ إِلَّا كَمَا يَعْذُبُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ (۱۰۹)

پس [ای محمد!] درباره ی خدایان باطلی که مشرکان می پرستند، در تردید مباش. آنان، همان چیزهایی را می پرستند که نیاکانشان در گذشته میپرستیدند. ما نصیب [عذاب] آنان را بی کم و کاست خواهیم داد. (۱۰۹)

تفسیر:

«فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْذُبُ هَؤُلَاءِ»: پس ای پیامبر! «پس در باره آنچه که این گروه می پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی. «مَا يَعْذُبُونَ إِلَّا كَمَا يَعْذُبُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ» آنان بدون دلیل و برهان از پدران جاهل خویش در پرستش بتان تبعیت و تقلید می‌کنند.

بدین وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم را تسلی داده و به او وعده میدهد که از آنها انتقام میگیرد؛ زیرا حال آنان مانند حال گمراهان و تکذیب کنندگان پیشین است. مگر ندیدی که چه بلایی به سرپیشینیان آنها آمد و چنین مصیبتی نیز بر آنان نازل خواهد شد؟ (بنقل از تفسیر صفاوة التفاسیر)

«وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ (109)»: «و البته ما بهره آنها را» از عذاب «تمام و ناکاسته خواهیم داد» چنان‌که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم، به طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان نیز هست. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی خیر و شر مقرر شده را به آنها عطا می‌کنیم. (تفسیر طبری ۱۲/۱۲۲).

نگاهی موجز به این آیات:

تکرار یک داستان در قرآن، با شیوه های گوناگون، برای مناسبت‌های متعدد، تأثیر گذاردن در روان‌های مختلف و اشاره به اهداف متنوع است که چند نمونه‌ی آن این است:

1 - خبر دادن از تاریخ برخی از ملل پیشین و آموختن پرتوی از رویدادهای مهم غیبی که پیامبر خاتم و مسلمانان از آن بی خبر بودند. [یوسف آیه 102] تا صدق گفتار و درستی رسالت پیامبر را نشان دهد. دیگر این که: این قرآن فقط گفتار کردگار است و بس. (فرقان آیات 4 الی 6).

2 - آگاه کردن مردم از آن همه جد و جهد پیامبران دلسوز، در راه نشر دین و دعوت مردم به سوی حق و گفتگوی بسیار جدی با ملت خود. (آیه 120 همین سوره).

3 - همه ی پیامبران در اصول دین، متفق اند و در مسیر فراخواندن اقوام خود به سوی یکتاپرستی، ایمان به معاد و پاداش و کیفر همدیگر را تأیید میکنند. [یوسف آیه 111].

خوانندگان محترم!

در آیات (110 الی 111) یادآوری در مورد سرانجام اختلاف در تورات به بحث گرفته میشود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿١١٠﴾

و البته ما به موسی کتاب تورات دادیم، پس در آن اختلاف کردند، و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود حتماً در میان آنان فیصله می‌شد و آنان سخت در شک و تردیدند. (۱۱۰)

تفسیر:

در هیچ دوره‌ای از دوران تاریخ، ادیان ابراهیمی تمام افراد یک مجتمع، هم عقیده نبوده‌اند. و در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید از اختلاف مردم در دین و ایمان آوردن بعضی و کفر عده‌ای دیگر، ناراحت، متأثر و نگران نباشیم که این حادثه‌ی چیزی جدیدی نیست. طوری که می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ»: «و در حقیقت ما به موسی کتاب «تورات» را «دادیم پس در آن» یعنی: در مورد آن و در تفصیل احکام آن «اختلاف واقع شد» به شکل که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک نمودند.

با در نظر داشت اینکه در آیاتی از قرآن عظیم الشان، تورات، کتاب نور خوانده شده، (مائده، 44 و انعام، 91). ولی متأسفانه باز هم مردم در آن نور هم اختلاف کرده‌اند. امام طبری می‌فرماید: خدای متعال به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد تکذیب او به وسیله‌ی مشرکین قومش می‌گوید: ای محمد! از تکذیب آنها افسرده خاطر مشو؛ چون همان‌طور که به تو قرآن دادیم، تورات را هم به موسی دادیم. در آن کتاب اختلاف پیدا شد، بعضی آن را تکذیب کرده و جمعی مانند قوم تو آن را پذیرفتند. (تفسیر طبری ۱۲/۱۲۳).

«وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ»: اگر از قبل حکم و وعده حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی‌رفت به سبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است یقیناً در میان قومت یا در میان قوم موسی علیه السلام حکم و قضاوت می‌شد و در نتیجه محقان به پاداش و باطل پرستان به عذاب روبرو می‌شدند.

«وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (110)»: «و بی‌گمان آنان درباره آن» یعنی: درباره عذاب، یا درباره تورات «در شکی قوی‌اند» پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

به این اصل باید اشاره بعمل آورد که مهلت دادن به اختلاف کنندگان در کتاب آسمانی، از سنت‌های الهی است.

وَإِنَّ كَلِمًا لَوْ يُوَفِّيهِمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾

و یقیناً پروردگارت [جزای] اعمال همه آنان را [در قیامت] کامل و بدون کم و کاست می‌دهد و او به آنچه می‌کنند آگاه است. (۱۱۱)

تفسیر :

«وَأَنَّ كُلًّا لَّمَّا لِيُؤْفَبِيَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ»: قطعاً الله متعال جزای نتیجه اعمال هر یک از امت ها را به تمام و کمال به آنان خواهد داد. در جهان بینی الهی، هیچ عملی بدون جواب و پاداش باقی نمی ماند.

یعنی اینکه هر یک از این امت های مختلفی را که داستان های شان را بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم حکایت گردیده (اعم از نیکوکاران و بدکاران) به تمام و کمال خواهد داد، تا مؤمنان به پاداش آنچه کرده اند دست یافته و کفار نیز، جزای اعمال شان را دریابند. البته متذکر باید شد که: در پاداش یا سزای الهی، هیچگونه کم و کاستی وجود ندارد. «إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (111)»: الله متعال به اعمال صغیر و کبیر آنها آگاه است، جزای کامل الله متعال، بر اساس آگاهی کامل او از اعمال مردم است و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست که در مقابل آن آنها را مجازات می کند.

خوانندگان محترم!

در آیات (112 الی 115) مجموعه از حاصل آن چه در این سوره گذشت، به بیان گرفته میشود.

فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲)

پس همان گونه که دستور یافته ای استقامت کن و (نیز) کسی که همراه تو توبه کرده (وروی به الله آورده است باید چنین کند) و (از راه راست) سرکشی مکنید، بی گمان او به آنچه می کنید بیناست. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَسْتَقِمَّ»: پس پایداری کن، ایستادگی کن، ثابت قدم باش، پایدار بمان.
 «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»: آنانکه از شرک و کفر توبه کرده و با تو ایمان آورده اند.
 «وَلَا تَطْغَوْا» (طغی، طغو): سرپیچی مکنید، از حد اعتدال و میانه مگذرید. در وظائف و تکالیف مقرره افراط و تفریط مکنید و زیاده و نقصان روا مدارید.
 یادآوری: استقامت و پایداری در عقاید و در اعمال در جهت تبلیغ وحی و تبیین شرایع الهی آن گونه که نازل گشته است و قیام و اقدام به انجام وظایف و عبادات بدون زیاده روی و کوتاهی، سبب خوشبختی است و استقامت به معنای واقعی آن، بس سنگین است؛ از این رو پیامبر میفرماید: «شبیبتی سوره هود». یعنی سوره هود مرا پیر کرد (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ»: استقامت کن در راه تبلیغ و ارشاد، استقامت کن در طریق مبارزه و پیکار استقامت کن در انجام وظائف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن. ولی این استقامت نه به خاطر خوشایند این و آن باشد و نه از روی تظاهر و ریا، و نه برای کسب عنوان قهرمانی و نه برای بدست آوردن مقام و ثروت و کسب موفقیت و قدرت، بلکه تنها به خاطر فرمان الله متعال و آن گونه که به تو دستور داده شده است باید باشد. اما این دستور تنها مربوط به تو نیست، هم تو باید استقامت کنی «و همچنین کسانی که از کفر و شرک توبه کرده و ایمان آورده اند نیز ثابت قدم باشند. و باید استقامت کنند (وَمَنْ تَابَ مَعَكَ). استقامتی خالی از افراط و تفریط، و زیاده و نقصان.

باید گفت که: رجوع و بازگشت به الله متعال، بهای سنگینی را می‌طلبد و آن، استقامت و پایداری در راه مستقیم است «وَلَا تَطْغَوْا» خدای متعال را در چهار چوب شریعتش بپرستید و از مرزهای الله متعال تجاوز نکنید.

«وَلَا تَطْغَوْا»: «و طغیان نکنید» یعنی، استقامتی که در آن طغیان وجود نداشته باشد. «چرا که خداونی از اعمال شما آگاه است» «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ و هیچ حرکت و سکون و سخن و برنامه ای بر او مخفی نمی‌ماند.

سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در تفسیر آیه: «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ»، می‌نویسد: همانگونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن.

پیغمبر صلی الله علیه و سلم هراس و شکوه این فرمان را به گونه‌ای احساس کرد که با اشاره بدین آیه فرمود: «(شیبیتی هود): سوره هود مرا پیر کرد....»

استقامتی که خواسته شده است به معنی اعتدال، و عبور در راستای راه بدون انحراف بدین سو و آن سو است. این چنین چیزی هم نیاز به بیداری و هوشیاری همیشگی، تدبّر و تفکر دائمی، بازبینی و بازنگری پیوسته مرزهای راه، و جلوگیری از انفعالات بشری است که کم و بیش رویکرد رایج میکند و به انحراف میکشاند... به همین جهت استقامت کاری است که پیوسته در هر حرکتی از حرکات زندگی ضرورت دارد. آنچه در اینجا شایان ذکر است و باید بدان توجه داشت این است که نهی بعد از امر به استقامت، نهی از قصور و کوتاهی در کار و تقصیر و تفریط نیست، بلکه نهی از زیاده‌روی و افراط و از حد گذشتن و طغیان و سرکشی است... این بدان جهت است که امر به استقامت و بیداری و هوشیاری و پرهیزگاری که به دنبال اجرای این فرمان در درون پیدا میشود، گاه به غلو و زیاده‌روی می‌انجامد، و این دین را از سادگی و آسانی خود به سختی و دشواری تبدیل میکند. خدا دین خود را آن چنان می‌خواهد که آن را بدان گونه نازل کرده است، و استقامت را در چیزی که بدان امر کرده است بدون افراط و غلو می‌خواهد، چه افراط و غلو این دین را از سرشت خود بیرون می‌برند، همانگونه که تفریط و تقصیر آن را از سرشت خود بیرون می‌برند. این هم نگرشی است که ارزش بسیار گرانبهائی دارد، و مایه آن می‌شود که مسلمانان بر راه راست بمانند، و نه به افراط و غلو بگرایند، و نه سستی و تنبلی کنند.

«إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۱۱۲) قطعاً خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید).

«بَصِيرٌ: بینا»: از «بصیرت: بینش» در اینجا مناسب می‌نماید. چرا که در اینجا بصیرت و بینش و خوب و نیکو درک و فهم کردن و سنجیدن فرمانروا است... بنابر این همان گونه که فرمان یافته‌ای ای پیغمبر استقامت کن همراه با کسانی که با تو به سوی خدا برگشته‌اند. مفسر تفسیر المسیر در تفسیر آیه مبارکه: «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (112) مینویسد: زیرا او به اعمال‌تان بیناست و آن را برای تان بر می‌شمارد؛ او بر اعمال‌تان آگاه است و هیچ امر پنهانی بر وی مخفی نمی‌ماند. فرموده حق تعالی: «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ» الهام بخش یکجا ساختن علم نافع با عمل صالح، فعل مشروع همراه با ترک ممنوع، پایبندی و استقامت بر جاده و پرهیز از بدعت و مخالفت است. بناءً این شیوه بیانی، بلیغ‌ترین شیوه می‌باشد. (بنقل از تفسیر المیسر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس‌های زکیه و روان‌های تطهیر شده، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند آن گونه که الله متعال بدان دستور داده استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در ننگزید «همانا او به آنچه می‌کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می‌دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می‌ماند.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «آیه‌ای دشوارتر و سخت‌تر از این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سورة هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر ساخت».

درس حاصله از آیه مبارکه:

باید پیامبر و مؤمنان پیروش، راه پایداری و استقامت در عقیده، کردار نیکو و اخلاق پسندیده را بدون کم و زیاد در بر گیرند. پایداری سبب ایمان به خدای یکتا در ذات و صفات، ایمان به رازها و نهانیهای عالم دیگر، فرشتگان و غیره است. پایداری از درجه‌ی بالایی برخوردار است، همان گونه که خداوند متعال به موسی و هارون دستور میدهد: پایدار بمانید، دعایتان پذیرفته شد و راه نادانان را در پیش مگیرید. [یونس / ۸۹]. پاداش پایداری، مطمئن شدن از سوی خدا به وسیله‌ی فرشتگان است که در قیامت غم و اندوهی نخواهند داشت و نوید بهشت می‌دهند: [فصلت / ۳۰].

این آیه به ما می‌فهماند که پیروی از «نصوص شرعی» بدون دخل و تصرف و انحراف و بدون تقلید و عمل به رأی فاسد و نادرست، بر هر مسلمانی واجب است و هر کس از راه و روش «سلف صالح» پا فراتر نهد، منحرف و گمراه خواهد شد و باید فوراً برای رهایی خود از این راه ناصواب به قرآن و سنت باز گردد. [نساء / ۵۹] و از بیراهه حذر کند تا نابود نشود و در پناه حق بماند. قطعاً دعوت به سوی پایداری در دین، سرپیچی و طغیان را از آدمی می‌گیرد و به راه راست هدایتش می‌نماید. [شوری / ۱۵]. هیچ گاه نباید انسان با ایمان بر ستمگر بی‌باور تکیه کند، بر گفتارش اعتماد ورزد، در پی او روان شود و برایش تعظیم کرنش کند. ستمگر، بی‌یار و یاور است و هر کس به او امیدوار باشد، زیان می‌بیند. [بقره / ۲۷۰]، [حج / ۷۱]، [فاطر / ۳۷]. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾

و به‌سوی ظالمان (مشرکان) گرایش پیدا نکنید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید، و جز الله دوست و کارساز نداری، باز نصرت داده نمی‌شوید. (۱۱۳)

تفسیر:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»: و به هیچ کافر و ظالمی متمایل نشوید تا با وی محبت و موالات به ورزید؛ که در آن صورت آتش جهنم شما را می‌سوزاند، به سبب گرایش و تمایل‌تان به ستمگران.

مفسر تفسیر انوار القرآن مینویسد: تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ظالمان بر آن قرار دارند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، اما آمیزش و

معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست.

مفسر ابوالخطاب سدوسی بصری، معروف به قتاده بن دعامه (۶۱ - ۱۱۷ق)، میفرماید: «معنی آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می رسد». شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی. مفسر تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) میفرماید: رکون یعنی تمایل اندک؛ یعنی کوچکترین تمایل به آنها نداشته باشید تا آتش شما را فرا نگیرد. وقتی تمایل ناچیز به ستمکار چنین سرانجامی در بر داشته باشد، تمایل کامل به ستمکاران باید چگونه باشد؟! (تفسیر بیضاوی ۲۵۸).

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ(113)»: قبل از همه باید گفت: به جای تمسک به ظالم، به الله باید توکل و پناه ببریم طوری که در آیه مبارکه میفرماید: هیچ کس نیست عذاب خدا را از شما دفع کند و احدی را نمی یابید که شما را در آن بلا و مصیبت یاری دهد. یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن نجات دهد، بنابر این جلب کننده نفع و دفع کننده زیان فقط ذات پروردگار است.

امام قرطبی میفرماید: آیه بر لزوم ترک و دوری جستن از اهل کفر و معصیت دلالت دارد؛ چون رفاقت آنها کفر و معصیت است؛ زیرا هم صحبتی جز بر مبنای محبت تحقق پذیر نیست. اما رفاقت ستمگر به طریق تقیه از این نهی مستثنی می باشد؛ چون حالت ناچاری دارد. (تفسیر قرطبی ۱۰۸/۹).

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)

و در دو طرف روز (بامداد و مغرب) نماز را برپا دار و در ساعتی از شب، چون نیکی ها بدی ها را محو میسازند، این (قرآن) پندی است برای پند پذیران. (۱۱۴)

تفسیر :

باید یادآور شد که: نماز، قوت قلب مؤمنان است. چون در آیات گذشته، فرمان به استقامت و عدم اعتماد به ظالمان مطرح شد و این امور نیاز به روحیه ای بالا دارد، لذا در این آیه، الله متعال امر به تقویت روح با اهرم نماز میفرماید. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ» و نماز را به کامل ترین وجه و با تمام ارکان در اول و آخر روز یعنی در صبح و شام و در ساعاتی از شب بر پا دار، یعنی نماز را باید با شرایط و آداب کامل بجای آورد. در کلمه ای «اقامه»، معنای کمال و تمام نهفته است.

منظور نماز صبح و عصر است که در دو طرف روز قرار دارند. (این نظر حسن و قتاده است. و امام طبری معتقد است که این نمازها عبارتند از نماز صبح و عصر. این نظر از ابن عباس (رض) نیز روایت شده است).

«وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ»: و در ساعات اول شب که به روز نزدیک است نماز را بر پای دار؛ یعنی مغرب و عشاء.

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»: ملاحظه مینمایم که: اعمال انسان در یکدیگر تأثیر دارند طوری که میفرماید: بیگمان عمل به خوبی ها، بدی ها را جبران می کند و رأس تمام خوبی ها، نمازهای پنجگانه است.

در حدیث آمده است: «نمازهای پنجگانه گناहانی را که در فواصل آنها روی می دهد از میان می برند به شرطی که انسان مرتکب گناهان کبیره نشود».

مفسران گفته‌اند: منظور از حسنات نمازهای پنجگانه است. و برای اثبات ادعای خود به سبب نزول آیه استدلال کرده‌اند، البته این نظر جمهور است، اما قول اظهر آن است که منظور از آن عموم حسنات است.

ابن کثیر نیز این مطلب را تأیید کرده آنجا که میگوید: همان‌طور که در حدیث آمده است، اعمال نیک گناهان قبلی را از بین می برد. همچنان که در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلی رکعتین إلا غفر له: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضوء گیرد و دو رکعت نماز بگذارد مگر این‌که بر وی بخشوده میشود». مختصر (۲/۲۳۵).

همچنین آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة و رمضان إلى الی رمضان مکفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر» نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهانی است که در میان آنهاست، به شرط آن‌که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «اتق الله حیث کنت، وأتبع السیئة الحسنة تمحها و خالق الناس بخلق حسن». «هر کجا که هستی، از الله متعال بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن».

«ذَلِکَ ذِکْرُی لِلذَّاکِرِیْنَ (114)»: این بیان یعنی پایداری و استقامت بر اقامه‌ی نماز و مداومت بر آن، برای پند پذیران موعظه‌ای و برای عبرت جویان، مایه عبرتی است.

اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

1 - دست کشیدن از گناه.

2 - پشیمانی از آن.

3 - تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.

4 - انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

امام ترمذی در سبب نزول این آیه از ابو یسر (رض) روایت میکند که فرمود: زنی نزد آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه‌ام آمد، او را بوسیدم. آنگاه پشیمان شده نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه الله به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس از آن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن‌گاه این آیه نازل شد.

کمک گرفتن از نماز:

کمک گرفتن از نماز واجب و بردباری است؛ همان‌گونه آیه‌ی ۱۵۳ سوره بقره میفرماید: «ای مؤمنان؛ از بردباری و ادای نماز کمک بگیرید؛ چون خدا با بردباران است. خداوند در این آیه‌ها به طور خاص در این توصیه‌ی عمومی از نماز نام برده؛ زیرا نماز سرچشمه‌ی عبادات و منشأ تغذیه و تقویت ایمان و یار و پشتیبان سایر کردارهای انسانی است که واجب است انسان عاقل و رشید، آن را به شیوه‌ی درست هر روز در اوقات پنجگانه که آیات بدان اشاره دارند، بر پا دارد. دوطرف روز؛ یعنی نماز صبح و عصر که طبع

نماز نیمروز هم در وسط این دو قرار دارد. مجاهد و محمد بن کعب قرظی می گویند: طرف اول روز، صبح و طرف دوم آن ظهر و عصر است. ابن عطیه این رأی را اختیار کرده است. زلف (نخستین ساعات شب) نزد اکثر، نماز مغرب و عشاء است و شیخ حسن آن را به زلفتان تعبیر کرده، یعنی نماز مغرب و عشاء. به روایتی «هما زلفتا اللیل» [وقت] نمازهای مغرب و عشاء در ساعاتی نخستین شب است. این تعبیر، به لغت نزدیکتر خواهد بود.

در سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۳۰ میفرماید: «... قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار..» قبل طلوع الشمس؛ یعنی، نماز سحرگاهان. قبل غروبها؛ یعنی، نماز عصر، آناء اللیل؛ یعنی، نماز مغرب و عشاء، اطراف النهار؛ یعنی، نماز ظهر؛ چون ظهر در بین نیمه‌ی اول روز و نیمه‌ی دوم آن قرار دارد. با این توضیح، اطراف و حوالی روز به دو بخش تقسیم می شود؛ آنگاه که آفتاب به وسط آسمان می رسد بخش اول روز پایان می یابد و چون به آخر روز (پس از غروب کردن) میرسد، قسمت دوم روز هم پایان میپذیرد. [طه / ۱۳۰].

در آیه‌ی ۱۷ و ۱۸ سوره‌ی روم میفرماید: «...حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد... و عشیا و حین تظهرون»: تمسون: مابین ظهر تا مغرب، تصبحون: سحرگاهان، عشیا: شامگاهان، تظهرون: وقت ظهر، نیمروز [اسراء / ۷۸].

الحسنات، در آیه‌ی ۱۱۴ به روایت ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما، همان نمازهای پنجگانه است. ابن عباس (رض) اضافه میکند که: به نماز، «باقیات صالحات» هم گفته می شود. پس نماز، بزرگترین عبادات و کفاره‌ی گناهان است.

شان نزول آیه 114:

613- بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) (روایت کرده اند: مردی زنی را بوسید، پس نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمد و عمل خود را به اطلاع او رساند. آنگاه پاک بی همتا و اَقِم الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُفَاً مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ را نازل کرد. آن مرد گفت: آیا مخاطب این آیه تنها منم؟ پیامبر گفت: این آیه برای تمام امت من نازل شده است. (صحیح است، بخاری 526 و 4687، مسلم 2763، ابوداود 4468، ترمذی 3112 و 3114، ابن ماجه 1398، ابن حبان 1728 تا 1730، طبری 18681 تا 18689، واحدی در «وسیط» 2 / 594 از چند طریق از ابن مسعود (رض) روایت کرده اند.

614- ترمذی و غیره از ابویسر (روایت کرده اند: زنی برای خرید خرما نزد آمد. به او گفتم: در خانه خرمای نیکوتر از این دارم، پس با من به خانه‌ام آمد. دست خود را دراز کردم و او را بوسیدم. سپس نزد پیامبر آمدم و عمل خود را به اطلاع پیغمبر رساندم. گفت: در غیاب رزمنده‌ی راة خدا با خانواده‌اش چنین رفتار کردی و دیر زمانی خاموش ماند، تا الله غفار و مهربان آیه و اَقِم الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُفَاً مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ (114) را نازل کرد. (حسن است، ترمذی 3115، نسائی 268، طبری 18697 و 18698 روایت کرده اند. ترمذی میگوید: «این حدیث حسن صحیح است و کعب و دیگران قیس بن ربیع را ضعیف شمرده اند».

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٥﴾

و صبر پیشه کن که همانا (صبر عمل نیک است و) الله ثواب نیکوکاران را ضایع نمی

کند. (۱۱۵).

و بر طاعت حق تعالی، بر مقدرات دردآلود وی و از نافرمانی‌هایش که حرام است، صبر پیشه کن؛ زیرا او پاداش کسانی را که با عمل به اوامر، پرهیز از نواهی و رضا به مقدرات، نیکوکاری پیشه کرده‌اند ضایع نمی‌سازد. و بیگمان پیروی از هدایت، نثار محبت و جلوگیری از اذیت، از مصادیق روشن نیکوکاری است.

«وَإِصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (115)»: ای محمد! و بر طاعت حق تعالی، بر مقدرات دردآلود وی و از نافرمانی‌هایش که حرام است، صبر پیشه کن؛ زیرا او پاداش کسانی را که با عمل به اوامر، پرهیز از نواهی و رضا به مقدرات، نیکوکاری پیشه کرده‌اند ضایع نمی‌سازد. و بیگمان پیروی از هدایت، نثار محبت و جلوگیری از اذیت، از مصادیق روشن نیکوکاری است.

این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

خوانندگان محترم!

در آیات (116 الی 123) در مورد سبب نابودی ملت‌های پیشین، فایده‌ی عملی سرگذشت پیامبران و پایان سوره می‌باشد.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ظلم می‌کردند از خوشگذرانی و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند). (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقُرُون»: جمع قرن، مردمان یک عصر و زمان. مراد ملت‌های پیشین است.

تفسیر:

«فَلَوْلَا لَإِذَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ»: پس چرا در بین ملت‌های قبل از شما انسان‌های با فضل و خرد و جماعتی نیکو نبودند که باطل پرستان و کفرپیشه‌گان را از عمل‌شان باز داشته و ستمگران را از ستم منع کند؟

ملاحظه می‌داریم که: در همه‌ی زمان‌ها، انسان‌های بی‌تفاوت نسبت به مفساد اجتماعی، محکوم و مورد قرار گرفته‌اند. از جمله «أُولُو بَقِيَّةٍ» چنین افاده می‌شود که: بیشترین مسئولیت در نهی از منکر، بر عهده‌ی صاحبان علم و قدرت بوده است.

«إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ اسْتِثْنَاءً»: منقطع است؛ یعنی جز اندک افرادی که از فساد نهی کردند و در نتیجه نجات یافتند.

با تأسف باید گفت که در هر جامعه‌ای، انسان‌های مصلح و دلسوز در اقلیت قرار دارند. رمز سقوط امت‌های پیشین، همانا بی‌تفاوتی و ترک نهی از منکر بوده است.

در البحر آمده است: «لولا» در آیه برای تحضیض است و متضمن مفهوم تأسف و تألم می‌باشد، مانند گفته‌ی «یا حسرةً علی العباد» منظور تأسف خوردن به حال ملت‌هایی است که راه هدایت را در پیش نگرفتند، همانند قوم نوح و عاد و ثمود که ذکرشان رفت. (البحر ۲۷۱/۵). «وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ»: «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: ناز پروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت،

این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمرخویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند: وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (116) «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبه‌کار بودند. در حدیث شریف آمده است: «هنگامی‌که مردم منکر را دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند همه آنانرا به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

و پروردگار تو هرگز بر آن نبوده است که شهرها را به ظلم هلاک سازد، در حالیکه اهل آن مصلح (و نیکوکار) باشند. (۱۱۷) «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (117)»: ای پیامبر! و خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و میفرماید: «و هرگز پروردگار تو بر آن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی‌که مردمانش اصلاحگر باشند». یعنی پروردگارت هرگز بر آن نبوده است تا شهری از شهرها را نابود کرده، یا امتی از امت‌ها را در حالیکه اهل آن در زمین، اصلاحگر و از فساد و ستم پرهیزنده‌اند - ویران سازد بلکه آنها را به علت ظلم‌شان نابود می‌گرداند.

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» مینویسد: بناءً به قولی معنی آیه چنین است: الله متعال بر آن نیست که چنانچه مردم در میان خود با عدالت و حقشناسی همدیگر، در مسیر اصلاحگری روان باشند؛ تنها به علت شرک‌شان نابودشان سازد. بنابراین قول، عدالت و اصلاحگری ایشان را از عذاب دنیا باز داشته و سبب به تأخیر افتادن عذاب شرک‌شان در آخرت می‌شود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: پس الله متعال آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آنکه فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خداوند متعال و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تراحم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند.

سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾

اگر پروردگارت میخواست یقیناً تمام مردم را [از روی اجبار، در مسیر هدایت] امت واحدی قرار می‌داد، [ولی نخواست به همین سبب] همواره [در امر دین] در اختلاف اند. (۱۱۸).

تفسیر:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً»: اگر الله متعال می‌خواست تمام بشر را مؤمن و هدایت شده به دین اسلام بار می‌آورد، اما بر مبنای حکمت خویش چنان نکرد. و یا اینکه اگر الله متعال میخواست همه‌ای بشر را یک امت و یک جماعت بر قلبی واحد و دینی واحدی قرار می‌داد، طوری که همه بر حق استوار و پایدار می‌بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند. لیکن او به خاطر حکمت بزرگی این امر را نخواست.

«وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (118)»: «وهمیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ برخی از انسانها راه حق را در پیش گرفته‌اند، و برخی از آنان به راه باطل روان‌اند، برخی کافرند و برخی مؤمن. و یا معنی آیه این است: مردم پیوسته به سبب پیروی از هوی و هوس و سرکشی و استکبارشان در حق اختلاف می‌کنند.

الَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَانٍ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است. و فرمان حتمی پروردگارت تحقق یافت که همانا دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] پر خواهم کرد. (۱۱۹)

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: لیکن کسانی که خداوند متعال به وسیله ایمان و پیروی از پیامبران علیهم السلام برای شان رحم کرده است، با یکدیگر اختلاف نمی‌کنند؛ زیرا همه ایشان بر دین اسلام و توحید خالص الله تعالی قرار دارند.

البته اراده حق تعالی بر آن رفته است که خلق را مختلف بیافریند به طوری که جمعی از ایشان نیکوکار و جمعی بدکار، گروهی نیکبخت و جمعی تیره‌بخت، عده‌ای صالح و دیگرانی فسادپیشه و طالع باشند و هر گروه هم به همان راهی رهرو ساخته می‌شود که برای آن آفریده شده است تا حکمت‌ها، وعده‌ها و هشدارهای الهی و آنچه که در بهشت برای شایستگان و در دوزخ برای کافران آماده ساخته است، تحقق یابد. بناءً با هدایت نمودن اولیا و دوستانش، بهشتش را پر می‌سازد و با گمراه‌سازی دشمنانش، دوزخش را پر می‌گرداند. «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»: لام برای عاقبت است. یعنی آنان را آفرید تا در نهایت اختلاف بین دو گروه شقی و سعید به وجود بیاید.

ابن جریر طبری به نقل از امام مالک در **تفسیر:** «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» می‌گوید: به خاطر این که در قالب «شقی» و «سعید» با هم اختلاف داشته باشند آنها را خلق کرد تا گروهی راهی بهشت شوند و گروهی از آتش دوزخ سر درآورند. (تفسیر طبری ۱۲/۱۴۴).

در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به وسیله تو بر هر که بخوام رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به وسیله تو هر که را بخوام عذاب می‌کنم و بر من است پر ساختن هر یک از شما».

وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾

ما از هر يك از سرگذشت‌های انبیاء را برای تو باز گو کردیم تا قلبت آرام (و اراده ات قوی) گردد و در این (اخبار و سرگذشت‌ها) حق و موعظه و تذکر برای مؤمنان آمده است. (۱۲۰)

تفسیر:

«وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ»: بیان قصه‌ها و سرگذشت انبیاء علیهم السلام شیوه، اساس و بنیاد تربیتی دارد و کلمه و نکته‌ای از آن بی دلیل نمی‌باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: محمد! از اخبار پیامبران پیشین آن عبرت‌ها، اندرزها و تجاربی را که برای لازم است بدان مجتهد می‌سازیم؛ تا قلبت در رویارویی با بحران‌ها نیرومند و در برابر حوادث و بلاها استوار گردد.

به راستی که در این سوره و حکمت‌ها و اسراری که در خود جای داده است، بلیغ‌ترین موعظه‌ها و بزرگ‌ترین عبرت‌ها به تو رسیده و حقی که بر آن قرار داری، به روشنی بیان

شده است؛ در این سوره نصایحی برایت آمده است که تو را به سوی خیررهنمایی نموده و از شر برحذر می دارد.

واقعیت امر همین است که: بهترین داستان به داستان گفته می شود که مایه‌ی آرامش خاطر انسان گردد. داستان های ذکر شده در قرآن عظیم الشان دارای حقیقتی بلیغی بوده که با نوعی برهان و دلیل قابل قبول همراه می باشد.

«وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (120)»: قصه های قرآنی «و موعظه و تذکری برای مؤمنان است» که مؤمنان آگاه از آن پند میگیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه میشود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرنده موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستان‌های پیامبران علیهم السلام با امت‌هایشان است؛ و روشن میسازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امت‌هایشان به سوی الله متعال را تداوم و استمرار بخشیده و مجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های اقوام‌شان را در این راه تحمل کرده‌اند. همچنین در این سوره، الله متعال کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ظالمان را نابود کرده و آنها را بعد از آنکه وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همه این درس‌ها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی صلی الله علیه وسلم در دعوت‌شان و تذکر دادن و توجیه اهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنَّا عَامِلُونَ ﴿١٢١﴾

و به کسانی که ایمان نمی آورند، بگو: به اندازه قدرتتان عمل کنید، و ما هم [بی تردید به وظایف الهی خود] عمل می کنیم. (۱۲۱)

تفسیر:

باید گفت که: ابلاغ تهدید و بشارت، از جمله وظیفه‌ی انبیاست. انسان، آزاد است و انبیاء علیهم السلام نیز بر او اجبار و تحمیلی ندارند.

وکسیکه موعظه پذیر نیست و تذکر به حال او سودی و فایده ندارد، باید تهدید شود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! و به کافرانی که یگانگی الله متعال را تکذیب میکنند بگو: به روش و شیوه‌ی خود همان شیوه‌ای از نبرد با الله متعال و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم، بازداشتن از راهش و کفر ورزی به او و کتابش که قبلاً عمل می‌کردید باز هم عمل کنید؛ ما نیز قطعاً بر حال خویش از ایمان به الله متعال، پیروی از پیامبر، جهاد در راهش و نشر دین و برنامه اش عمل می‌کنیم.

وَانتظروا اِنَّا مُنتظرون ﴿١٢٢﴾

و شما منتظر (نتیجه اعمال خود) باشید و ما هم منتظریم. (۱۲۲)

تفسیر:

مطابق به وصول؛ در تبلیغ باید با هر کسی به تناسب عقل و فهم خود او باید سخن گفت، از جمله با اشخاص لجوج و عنود، باید با قهر و تهدید هدف خود را بیان کرد. طوریکه در

آیه مبارکه آمده است: و شما سرانجام کار ما (از پیروزی و توفیق) را انتظار ببرید، ما نیز فرجام کار شما در رسوایی و هلاک شما را انتظار می‌بریم.

یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت الله متعال فرود می‌آید هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد. «إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» همانا فرجامی نیکو در انتظار پیامبر و مؤمنان است.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٣﴾

و (دانستن) غیب آسمان‌ها و زمین خاص از الله است. و همه کارها به‌سوی او بازگردانده می‌شود، پس او را عبادت کن و بر او توکل کن. و پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۱۲۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: آگاهی از راز آسمانها و زمین. یعنی اطلاع از غیب کائنات خاص خدا است و بس. «إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ»: کار و بار بدو حواله می‌گردد. کار بندگان برای حساب و کتاب در آخرت بدو برگشت داده می‌شود. متصرف در شئون و گرداننده امور جهان او است. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل تفسیر:

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: علم غیب و آگاهی از اسرار جهان مخصوص الله متعال است. زمین و آسمان (تمام هستی)، علاوه بر ظاهر، دارای غیب و نهانی نیز هست. یعنی تنها الله یگانه است که به هرچه از دید و شنود بشر در آسمان‌ها و زمین نهان است، داناست و اطلاع دارد و تمام آن در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد. این بدین معنی است که: زمین و آسمان (تمام هستی)، علاوه بر ظاهر، دارای غیب و نهانی نیز می‌باشد. «وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ»: و تنها به‌سوی اوست که هر امری در آخرت برمیگردد؛ تا به آنچه می‌خواهد در آن حکم کند. لذا از نافرمان انتقام می‌گیرد و به مطیع پاداش می‌دهد. در بیان این آیه مبارکه؛ تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و تهدید انتقام از کفار نهفته است. «فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ»: هرکس که به الله متعال توکل کند، مورد لطف او قرار می‌گیرد. بنابراین پرستش را برای وی خالص گردان و کارت را فقط به وی بسپار و به غیر او تکیه مکن تا مفهوم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را در زندگی خویش محقق سازی. «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (123)»: پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند جلّ جلاله آرزوها و تمناها ببندد». بدین‌گونه است که سورة مبارکه «هود» با همان پیامی به پایان میرسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

خوانندگان محترم!

سرانجام، چهار آیه‌ی پایانی سورة، تصویری از سرگذشت و قصص پیامبران و امت‌هایشان است که در دو مطلب خلاصه می‌شود؛

- 1 - پایدار گردانیدن دل مبارک پیامبر بر امر پیامبری، شکیبایی در برابر اذیت و آزار دشمنان و برای بیان آنچه که حق است و پند و یاد آوری به ارمغان می‌آورد.
- 2 - پایان سوره، فرمان به بندگی خدای هستی بخش است، همان گونه که در صدر سوره آمده. واینکه: بر خدا توکل کردن و به دشمن اهمیت ندادن است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره یوسف

جزء - (12 - 13)

سوره «یوسف» در مکه مکرمه نازل شده، دارای یک صد و یازده آیه و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

علت نامگذاری این سوره به سوره «یوسف»، آیات از آیه چهار به بعد است که اغلب در باره زندگی و حیات حضرت یوسف علیه السلام را بحث می کند. قابل یادآوری است که در بیشتر سوره ها سرگذشت پیامبران به شیوه های گوناگون و اهداف متفاوت برای اهل بینش، تکرار شده، جز سرگذشت یوسف که فقط در همین سوره و بدون تکرار آمده است.

نام مبارک یوسف در این سوره 25 بار، در سوره ی انعام آیه 84 یک بار و در سوره ی غافر (مؤمن) آیه 34 یک بار آمده است.

محتوای این سوره همگی به هم پیوسته و فرازهای گوناگون داستان، نوزده قسمت مرتبط، گویا و شیوا و عمیق و شورانگیز است.

این سوره داستان فوق العاده ی جوانی است که در میان بنی نوع خود از زیباترین صورت، کامل ترین نیروی جسمانی برخوردار و زنی صاحب مقام و منصب او را به بردگی خریده بود. آن زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [مراغی و منار] با او خلوت می گزیند، در برابرش خود را خوار و بی مقدار می کند، تلاش دارد به شوهرش خیانت ورزد و می خواهد یوسف جوان را آلوده دامن کند. هر چند عادت چنان است که زنان شکار مردان می شوند؛ اما در این جا آن زن مصری (زلیخا) بر خلاف عادت، با ترفندهای گوناگون تصمیم دارد، بهترین شکار را به دام اندازد، غافل از این که پشتیبان یوسف، ایمان راستین به الله آفریدگار جَلَّتْ عَظْمَتُهُ، است.

«سوره احسن القصص»؛ جهت نامگذاری آن به «أحسن القصص: بهترین داستانها» آن است که مشتمل بر شیرین ترین و پُر عبرت ترین داستان به بیان گرفته می شود.

این سوره از سرگذشت تلخ و شیرین یوسف صدیق که نمونه ی کامل پاکی و عفت است، سخن می گوید. نخست از خواب دیدن و موقعیت او نزد پدر، دسیسه ی برادران، انداختنش در چاه کنعان و فروختنش در بازار مصر خبر میدهد، آن گاه به شرح حال او با ترفندهای زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [تفاسیر مراغی و منار] ماجرای زندان، برائت از اتهام، خواب دیدن پادشاه مصر و تعبیر آن، خشکسالی، رسیدنش به مقام وزارت دارایی، آمدن برادرانش به مصر و نگهداشتن بنیامین برادرش پیش خود و آوردن پدر و سایر اعضای خانواده اش از کنعان به مصر می پردازد.

سرانجام، عبرت گرفتن از صبر و شکیبایی از این قصص دل انگیز، اثبات رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم دلداری او و بشارت به آینده ی بهتر پس از آن همه رنج و محنت آن سان که یوسف از زندان به کاخ راه یافت و...

زمان نزول سوره یوسف:

موقعیت زمانی نزول این سوره، پس از آن همه سختی و بحران که پیامبر خاتم از قریش

دید و پس از وفات همسر بزرگوارش، خدیجه و کاکایش ابوطالب، (سال 10 بعثت، سه سال قبل از هجرت به مدینه منوره و پنجاهمین سال عام الفیل) سوره‌ی یوسف، شرف نزول یافت. هر چند سوره مکی است؛ اما سبک آن آرام، لذت بخش، آراسته به انس و الفت و رحمت و لطف و روانی و سلاست و دور از تهدید و هشدار می‌باشد، آن سان که شأن بیشتر سوره‌های مکی است.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره «یوسف»:

طوری که در بالا هم متذکر شدیم تعداد آیات سوره «یوسف» به صدویازده آیه (111) و تعداد کلمات آن به هزار و هفت صد و هفتاد و شش کلمه (1776) و تعداد حروف آن به هفت هزار و هفتاد و شش حرف: (7766) میرسد. (التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، جلد 4، صفحه 5) (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره یوسف، مختلف بوده که تفصیل این مبحث رامیتوانید در سوره «طور» همین تفسیر «تفسیر احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «یوسف» با سوره‌ی قبلی:

چون الله سبحانه و تعالی سوره «هود» را به ذکر داستان های پیامبران مرسل پایان داد، سوره «یوسف» رابه بهترین نوع داستان گویی از همان داستان های پیامبران آغاز کرد. (ترجمه تفسیر مجمعالبیان، ج 12، ص 155).

معانی نام سوره:

نام یکی از پیامبران بزرگ الهی است.

یوسف:

یوسف علیه السلام فرزند یعقوب و نواسه اسحاق و فرزند سوم ابراهیم علیهم السلام می باشد.

شخصیت والای یوسف علیه السلام در جهان ماندگار و جاودانه و سحرگهان و شامگاهان در صحیفه‌ی هستی ورد زبان هاست، نجابت و اصل و گوهره، پاکدامنی و خویشنداری او در عنفوان جوانی، چون ستاره‌ی درخشان میتابد، نیروی ایمان و از دنیا گذشتن به خاطر آخرت و پاکدامنی اش، الگوی زنان و مردان است. البته این پاکدامنی جز به وسیله‌ی ایمان فعال و محکم و مواظبت از کیان شخصیت در نهان و آشکار ممکن نخواهد شد.

یوسف، قهرمان پاکی، پارسایی و پرهیزگاری است که چون کوه در برابر زنی مقتدر و زیبا و هوسباز و دام گستر ایستادگی کرد و زندان را بر هوسبازی و کام گرفتن ترجیح داد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در وصف شخصیت یوسف و بیان نسب او میفرماید:

«الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم».

از خصوصیت خاص سوره «یوسف»:

اینست که این سوره در تورات هم ذکر شده است.

سوره یوسف باحروف مقطعه (مقطعات) آغاز می یابد و از سؤر رانیات است.

رائیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند. سوره های یونس، و هود، یوسف، ابراهیم و حجر را رائیات یا رآت می نامند.

ابن مردویه از انس (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از رائیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479).

سوره یوسف جزء سور مئین (صد آیه ای ها) است. ابن قتیبه (رض) میفرماید: سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به «مئین» نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141) گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون (دراسة حول القرآن الکریم، صفحه 37). برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

در روایتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثنی را به جای زبور به من داد، و پروردگام مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34).

قابل تذکر است که: سوره یوسف داستانی ترین سوره قرآن کریم می باشد که در هشتاد و هشت درصد آن تعلیمات زندگانی حضرت یوسف علیه السلام بیان شده است. و طوری که یاد آور شدیم: داستان این سوره از طولانی ترین و شیرین ترین داستان های قرآنی به شمار می آید.

نام دیگر این سوره:

احسن القصص :

مفسران می نویسند که: الله متعال این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستان ها»، «آیات للسائلین: نشانه هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می باشد.

چنانکه در این داستان از مواقف ابتلاء به سختی ها، ابتلاء به شهوات، ابتلاء به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی ای که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، بحث به عمل آمده است.

تعبیر «احسن القصص» سوره یوسف :

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»؛ (آیه: 3 یوسف) ما بهترین سرگذشت ها را از طریق این قرآن (که به تو وحی کردیم) بر تو بازگو می کنیم؛ و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!

سوره یوسف یا سوره «أَحْسَنُ الْقِصَصِ: بهترین داستان ها» و در آن برای اولواالباب (صاحبان مغز و اندیشه) عبرتها بیان کرده است.

سوره یوسف دوازدهمین سوره، از سوره‌های مکی قرآن کریم است و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ پرداختن به داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام به عنوان بهترین داستان‌ها، دلیل نام‌گذاری این سوره به «یوسف» است.

داستان یوسف تنها داستان در قرآن است که از آغاز تا پایان آن، به صورت مفصل در یک سوره بیان شده است و به جز چند آیه پایانی تمام آیات این سوره به داستان یوسف اختصاص دارد.

علت این‌که این سوره به احسن القصص مسمی شده، اینست که در این سوره قصه‌ها با بهترین أسلوب و با نظم عجیبی بیان شده و در آن بهترین نکته‌ها و حکمت‌ها و عبرت‌ها ذکر شده که در سوره‌های دیگر بیان نشده است.

داستان حضرت یوسف علیه السلام از جمله بهترین داستان‌های قرآنی به‌شمار می‌رود زیرا:

بهترین درس زندگی در آن تشریح و توضیح شده؛

حاکمیت اراده الله متعال را بر همه چیز؛

بحث در مورد سرنوشت شوم حسودان؛ (درین سوره منظور حسودی برادران یوسف علیه السلام)

ننگ بی عفتی همسر عزیز مصر و عظمت تقوای حضرت یوسف علیه السلام؛

تنهایی يك كودك كم سن و سال در قعر چاه و نجات از آن؛

و روزهای يك زندانی بی گناه را در سیاه چال زندان؛

تجلی نور امید از پس پرده های تاریک یأس و ناامیدی؛

عظمت يك حكومت وسیع و نجات از نقت و رسیدن به اوج عزت که نتیجه آگاهی و امانت است.

لحظاتی را که سرنوشت يك ملت با يك خواب پر معنی دگرگون می‌شود و درس‌های بزرگی دیگر و سایر موضوعات علمی و آموزنده.

سیمای سوره یوسف:

قبل از همه باید یادآور شد که: چنان چه گفته آمدیم نام حضرت یوسف، 27 مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، که 25 مرتبه آن در همین سوره است.

آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه های مختلف علیه او و جلوه هایی از قدرت الهی را مطرح می‌کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره های متعدّد نقل شده است.

داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هجده (18)

سوره، داستان حضرت صالح در یازده (11) سوره، داستان حضرت داوود در پنج (5)

سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار (4) سوره و داستان حضرت عیسی

و زکریّا هر کدام در سه (3) سوره ذکر شده است.

داستان حضرت یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل 37 تا 50 نیز نقل شده است، اما

در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد.

قرآن عظیم الشان در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

نقش و تأثیرات داستان در تاریخ زندگی انسان:

1 - تاریخ، آزمایشگاه مسایل گوناگون زندگانی بشر است. آن چه که انسان در ذهن خود از روی دلایل عقلی ترسیم می کند، در صفحه‌ی تاریخ و به شیوه‌ی داستان - به صورت عینی - می بیند.

2 - داستان، جاذبه‌ی مخصوصی دارد و انسان از دوران کودکی تا زمان پیری و کهنسالی از این جاذبه‌ی ممتاز، متأثر و پند پذیر می شود و شاید پیش از عقل، احساس و مسایل حسی او را تحت تأثیر قرار دهد.

3 - داستان برای همگان قابل درک و فهم است، از این رو قرآن در بیان این همه تاریخ و داستان، بهترین راه را از جهت تعلیم و تربیت طی کرده است.

شان نزول سوره «یوسف»:

روایت شده است که یهود درباره‌ی یوسف و ماجرای او با برادرانش از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند، آنگاه سوره‌ی یوسف نازل شد.

زندگی نامه حضرت یعقوب علیه السلام:

مؤرخان در مورد زندگینامه‌ی وی می نویسند: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) چشم به جهان گشوده و در حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد.

مادرش رفقه دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او می رسد.

یعقوب به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند متعال میفرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ جَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ فُلْ فَاَتُوا بِالتَّوْرَةِ» (آل عمران: 93). (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود).

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می شوند.

مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد ربیبه اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی میکرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العیص) می ترسید که ضرر و صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب به قصد دیدار دایه‌اش (پرستار) از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می آیند و دوباره صعود می کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین را برای شما و نواسه‌های شما قرار خواهم داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد.

بعد سفر خود را ادامه داد تا به سرزمین دایه‌اش عراق رسید. دایه‌اش دو دختر داشت به نام‌های «لیئه» (که «لیا» هم گفته میشد و دختر بزرگ بود) و «راحیل» که دختر کوچک بود. یعقوب دختر کوچک را که زیباتر بود خواستگاری کرد. دایه به شرط این‌که یعقوب هفت سال نزد او بماند و احتشام او را به چرا ببرد با ازدواج او با دخترش موافقت کرد. چون مدت زمان مقرر سپری شد، دایه طعمی درست کرد و مردم را دعوت نمود و شب دست دختر بزرگش لینه‌ها گرفت و تحویل یعقوب داد. صبح هنگام یعقوب متوجه شد که دایه دختر بزرگ را (که بدمنظر و چشم ضعیف بود) به عقد او درآورده ناراحت شد و نزد دایه رفت و گفت: چرا به من خیانت ورزیدی مگر من راحیل را درخواست نکرده بودم؟ گفت: سنت ما چنین نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر دهیم. اگر دوست داری با راحیل ازدواج کنی هفت سال دیگر برایم چوپانی کن او را نیز به تو خواهم داد. او هفت سال دیگر به عنوان چوپان نزد دایه ماند در مقابل، او هم راحیل را به عقد نکاح او در آورد. در شریعت آن‌ها از دواج با دو خواهر به صورت همزمان جایز بود.

بعدها در تورات حرام گردید. چنان‌که در شریعت اسلامی نیز حرام است. لابان به هر کدام از دختران خویش کنیزی بخشید. زلفی را به لیئه و بل‌ها را به راحیل عطا کرد. آنها هم کنیزک‌های خود را به یعقوب هدیه کردند. بدین ترتیب یعقوب صاحب چهار همسر شد و دوازده فرزند او که به اسباط شهرت دارند از آن چهار زن تولد یافته‌اند.

لیئه صاحب 6 فرزند به نام‌های (1 روبیل، 2 شمعون، 3 لاوی، 4 یهوذا (یهودا)، 5 ایساخر، 6 زابلون) بود، بزرگترین آنها روبیل بود. حضرت موسی از نسل لاوی به دنیا آمد. کلمه‌ی یهود از یهوذا، نام یکی از فرزندان یعقوب اخذ شده است. راحیل دو فرزند به نام‌های یوسف و بنیامین داشت.

بل‌ها کنیزه‌ی راحیل، صاحب دو فرزند به نام‌های دان و نفتالی شد. زلفی نیز صاحب دو فرزند به نام‌های جاد و اشیر شد. بدین ترتیب فرزندان یعقوب به دوازده تن رسید. هر کدام از فرزندان یعقوب پدر سبطی از اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل به شمار می‌روند.

مؤرخان می‌نویسند: همه‌ی فرزندان یعقوب جز بنیامین در عراق متولد شده‌اند. اما بنیامین در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مؤلف شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وفات یعقوب علیه السلام :

یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد. حضرت یوسف و یعقوب در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب در سن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف، فرزند دلیندش، دار فانی را وداع گفت. یعقوب به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق در شهر حبرون در الخلیل فلسطین دفن نمود. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مؤلف شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

سلسله نسب یوسف علیه السلام :

یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. خداوند متعال او را در ردیف مجموعه‌ی

پیغمبران بزرگوار (که اسامی‌شان در قرآن آمده) ذکر کرده است. (ذکر آن در آیه: 24 / سورة يوسف) آمده است. خداوند متعال او را به عفت و پاکدامنی و صبر و استقامت تمجید کرده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز او را ستایش کرده و فرموده است: «آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار، یعنی یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می باشد» (رواه البخاری).

وفات یوسف علیه السلام:

مؤرخان می‌نویسند: زمانی که یعقوب و یوسف بعد از سال‌ها دوری، همدیگر را یافتند یعقوب 130 سال عمر داشت و هفده سال بعد وفات کرد. حضرت یوسف نیز 110 سال عمر کرد و در زمانی که حاکم مصر بود دار فانی را در آنجا وداع گفت و به برادرانش توصیه کرده بود اگر از مصر کوچ کنند جنازه‌ی او را با خود ببرند تا با آباء خود در یک جا دفن گردد. جنازه‌ی او در زمان حضرت موسی به شام منتقل گردید و به قول ارجح در نابلس (یکی از شهرهای امروز فلسطین) دفن شد. وفات حضرت یوسف (بنا به اصح اقوال) 360 سال بعد از میلاد پدر بزرگش ابراهیم و 64 سال قبل از ولادت موسی (ع) بوده است.

وقتی اجلش نزدیک شد از خداوند متعال تقاضا کرد او را بر ایمان بمیراند و به بندگان صالح ملحق گرداند: «پروردگارا از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب آگاه ساخته‌ای و ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.» (یوسف: 101).

خداوند متعال دعای او را اجابت نمود و به رفیق اعلی پیوست رحمت واسع خداوند متعال بر او باد و وفات بر ایمان را به ما نیز عنایت فرماید. إنه سمیع مجیب الدعاء (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

دلایل پاکی و عصمت یوسف علیه السلام:

امتناع یوسف از اطاعت فرمان همسر عزیز که در کمال صلابت در مقابل خواهش ناروا او ایستاد. (مراجعه شود به آیه: 23 سورة يوسف). فرار او از دست همسر عزیز بعد از این که او را محاصره کرده و دروازه‌ها را بر او قفل کرده بود و می‌خواست با زور و اکراه او را وادار به نزدیکی از خود کند. اگر یوسف قصد انجام فاحشه را می‌کرد از دست او فرار نمی‌کرد. (مراجعه شود به آیه 25 سورة يوسف).

شهادت بعضی از نزدیکان همسر عزیز به برائت و پاکی حضرت یوسف آنجا که اشاره کردند که عزیز پیراهن یوسف را تفتیش کند؛ چون اگر یوسف طالب می‌بود و زلیخا باز دارنده، می‌بایست پیراهنش از جلو پاره میشد و اگر همسر عزیز خواهان بوده و یوسف مانع، باید پیراهن از عقب پاره شده باشد. (مراجعه شود به آیات: 25 الی 28 سورة يوسف).

ترجیح دادن زندان بر انجام فاحشه از ناحیه‌ی یوسف. (مراجعه شود به آیه: 33 / سورة يوسف) و این از بزرگترین دلایل عصمت و پاکی یوسف علیه السلام میباشد، زیرا چگونه معقول است که فردی زندان را بر چیزی که آن را آرزو دارد و بدان علاقه‌مند است ترجیح دهد؟! اگر یوسف فراخوانی همسر عزیز را استجابت می‌کرد و تسلیم خواسته‌ی او می‌گردید قطعاً برای سال‌های طولانی در زندان نمی‌ماند. بنابر این ادعای قصد همسر عزیز از سوی

یوسف، آشکارا باطل است و هر منصفی که تاریخ این پیغمبر بزرگوار را مطالعه و آیات قرآن را فهم کرده باشد، بدان اعتراف می‌نماید.

خداوند متعال در مقاطع عیدیه‌ی سوره‌ی یوسف به تمجید و ستایش حضرت یوسف علیه السلام پرداخته است: (مراجعه شود به آیات 22 الی 23 سوره‌ی یوسف). در این آیات متبرکه: الله متعال به صراحت خبر داده که یوسف از جمله محسنان و مخلصان بوده، از کسانی که خداوند متعال او را برای مقام نبوت برگزیده و برای عبادت و اطاعت خود انتخاب کرده است.

اعتراف صریح همسر عزیز در جمع زنان شهر به پاکدامنی و عصمت یوسف علیه السلام (مراجعه شود به آیات 31 و 32 سوره‌ی یوسف).

ظهور امارات و نشانه‌های پاکی یوسف به دلایل واضح و براهین قاطع در برابر جمع شاهدان دلیل دیگری بر پاکی اوست با وجود این، عزیز مصر اقدام به زندانی نمودن او کرد تا به مردم وانمود کند همسرش پاک است. (آیه 35 / سوره‌ی یوسف)

علامه نسفی در تفسیر این آیه می‌فرماید: بعد برای آن‌ها (عزیز و اقوامش) روشن گردید. بعد از این‌که آیات دال بر پاکی و برائت یوسف را (چون پاره شدن پیراهن از پشت و بریده شدن دستان زنان، و گواهی پسر بچه و غیره را) با چشم خود دید مصلحت را چنین دید او را تا مدتی زندانی کند تا عذری بیابد و جلو قیل و قال مردم را گرفته، روی آن سرپوش گذارد و این اقدام جز از سر تسلیم و اطاعت در برابر همسرش دلیل دیگری نداشت. احتمالاً هدف همسر عزیز از پیشنهاد زندان برای مدتی به زانو در آوردن یوسف در مقابل خواسته‌اش بود.

خداوند دعای حضرت یوسف را اجابت فرمود، که از او خواست او را از مکر زنان خلاص کند و اگر می‌خواست زیر بار خواسته‌ی همسر عزیز برود از خداوند متعال نمی‌خواست او را از مکر آنان خلاص کند. (مراجعه شود به آیه 34 / سوره‌ی یوسف).

یوسف قبول نکرد از زندان خارج شود تا برائت و پاکی او برای همگان معلوم و روشن گردید و این دلالت بر منتهای شهادت، عفت و نزاهت او دارد و اگر چنین نبود، بقا در زندان را بر آزادی ترجیح نمی‌داد، بعد از این که هفت یا نه سال را در آن سپری کرده و انواع شداید را تحمل کرده بود، اما او قبول نکرد از زندان خارج شود تا همگی به پاکی و عفت او گواهی دادند. (مراجعه به آیه 50 / سوره‌ی یوسف).

و در نهایت، اعتراف واضح و روشن زنان (بخصوص همسر عزیز که او را متهم به قربابت از خود کرده بود) برپاکی او و این اعتراف کمترین شبهه‌ای در ارتباط با عفت و پاکی او باقی نمی‌گذارد... وقتی عزیز زن‌ها را جمع کرد و درباره‌ی یوسف از ایشان سؤال به عمل آورد. (مراجعه به آیات 51 و 52 سوره‌ی یوسف).

محنت های سه گانه حضرت یوسف :

یوسف علیه السلام در حیات خویش با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد:

1 - حسادت برادران و توسل به خطرناکترین حیله و کید علیه او، ابتداء خواستند او را به قتل برسانند بعد به انداختن و رها کردن او در چاه اکتفا کردند و اگر عنایت و رحمت پروردگار با عظمت نمیبود قطعاً از بین میرفت و هلاک میشد.

2 - فتنه‌ی همسر عزیز (زلیخا) فراخواندنش بسوی خویش، که در رسیدن به مقصد از هیچگونه دسیسه و توطیه دریغ نورزید و متوسل به هر حیله و تزویر گشت،

بدر نظر داشت این که یوسف در عنفوان جوانی قرار داشت، الله متعال او را از آلودگی به گناه مصون داشت و از این هلاکت نجات داد. (آیه 34 / سوره یوسف).

3 - محنت سوم: او را ظالمانه به زندان انداختن و به مدت هفت سال در آن نگهداشتن آنهم به خاطر یک اتهام واهی و بی اساس و اگر رؤیای پادشاه و پریشان حالی او سبب نمی شد سال های طولانی در زندان باقی می ماند. منظور از رؤیای پادشاه وقت چنین است که شاه وقت خواب دید و معبری ضرورت داشت و برایش تعبیر کننده خواب حضرت یوسف علیه السلام سفارش شد و وی به دربار احضار و تعبیر خواب پادشاه و حاکم وقت کرد. (تفصیل بعد ارایه می شود).

محتوای کلی سوره «یوسف»:

از خصوصیات این سوره اینست که: تنها به قصه و داستان ذی عبرت و آموزنده یوسف بن یعقوب علیه السلام پرداخته است و انواع مصایب و سختی ها و محنت هایی را یادآور شده است که یوسف علیه السلام از دست برادران خود و دیگران دیده و با آن روبرو شده است.

مشکلات قصر عزیز مصر و زندان و دسیسه چینی زنان را درباره ی او بیان کرده، تا بالاخره خداوند متعال او را از آن تنگنا رهانید.

هدف از یادآوری داستان و قصه ی زندگی یوسف علیه السلام تسلی و دلداری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم است در مقابل سختی و دردسری که بر او گذشت و در مقابل اذیت و آزاری که از جانب اقوام بیگانه و نزدیک و دور متوجه او شد. این سوره در الفاظ و تعبیرات و نقل داستان های لذت بخش دارای روشی جالب و منحصر به فرد است.

همان طور که خون در عروق جریان دارد مطالب این سوره نیز در روح و روان انسان جریان می یابد و از لحاظ ظرافت و روانی همچون روح در کالبد نفوذ می کند. این سوره اگرچه از جمله سوره های مکی است که ظاهر و رنگ و بوی انذار و تهدید دارند، اما این سوره در این زمینه با آن ها متفاوت است؛ چراکه ظاهری بسیار دلپسند، روشی دلپذیر و لذت بخش و روان و لطیف دارد و بوی انس و مهربانی و نرمش و عطوفت از آن به مشام می رسد.

از این رو خالد بن معدان ابن ابي كرب الإمام شیخ أهل الشام أبو عبد الله الکلاعي الحمصي میفرماید: بهشتیان در بهشت سوره یوسف و سوره ی مریم را به عنوان سرود شادی مجلس می خوانند.

مفسر دانشمند ابن عطاء، ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل آدمی بغدادی (۳۰۹ق/۹۲۲م) فرموده است: «هر غمگین و افسرده ای که سوره یوسف را بشنود، انس و آرامش به او دست میدهد.» (حاشیه ی صاوی بر جلالین ۲/۲۳۳).

سوره یوسف بعد از سوره ی «هود» بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، در آن بُرهه ی دشوار و سخت از زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نازل شد، در شرایطی که در آن سختی ها و ناگواری ها پشت سر هم بر او و بر مؤمنان وارد می شد، خصوصاً بعد از این که دو نفر از یارانش را از دست داد.

یکی همسر با وفا و پاک و بامهرش، خدیجه ی کبری و دیگری کاکای فداکار و مدافع اش، ابو طالب که برایش بهترین یاور و پشتیبان بود. با وفات این دو یاور پیامبر صلی الله علیه

و سلم، اذیت و آزار و بلا و مصیبت بر وی شدت و فزونی گرفت. تا جایی که آن سال را سال اندوه نامیدند.

در این مرحله سختی از حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان در زیر بار وحشت غربت و پراکندگی و قطع صلای رحمت از سوی جاهلیت قریش کمرشان خم می شد، خدای سبحانه و تعالی به منظور تسلی خاطر پیامبر این سوره را نازل کرد تا با یادآوری قصه پیامبران، آلام او را تخفیف داده و آرام نماید. طوری که الله سبحانه و تعالی به پیامبرش میگوید: ای محمد! غصه مخور و آزار و اذیت قومت تو را دردمند و هراسان نکند؛ چون بعد از سختی گشایش و فراخی است و پایان شب سیاه سفید است. و بعد از تنگنا، راه خروجی پیدا می شود، برادرت یوسف را بنگر و به دقت در زندگی وی بیندیش که انواع بلاها و مصایب برایش پیش آمد و به سختی و ناملایمات بسیاری گرفتار شد، و با محنت های گوناگون دست و پنجه نرم کرد. محنت حاصل از حسادت برادرانش نسبت به او، محنت پرتاب شدنش به چاه، محنت، دلدادگی و عاشق شدن زن عزیز مصر به او، سپس به کار گرفتن انواع حيله و فتنه برای به دست آوردن دل او و فریب دادنش، آنگاه بعد از آن همه عزت و رفاه سرانجام به زندان انداخته میشود! او را بنگر که چگونه بعد از تحمل اذیت در راه ایده و عقیده و صبر و شکیبایی بر مصیبت و بلا، خدا او را از زندان به قصر شاهی انتقال داد. و او را عزیز سرزمین مصر قرار داد و خزاین آن را در اختیار وی گذاشت، در نتیجه سرور و فرمانروا شد و عزیز و والاقدر گشت. من با دوستان خود چنان کنم. و هر کس در مقابل امتحان من پایدار بماند، باید نفس خود را بر تحمل بلا بیازماید و آن را استوار کند و به پیامبران پیشین اقتدا نماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَ الْأَعْرَمِ مِنَ الرُّسُلِ 35 سوره احقاف. پس (ای پیامبر!) صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر کردند».

و یا طوری که میفرماید: «وَاصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» (سوره نحل) (و ای پیامبر!) صبر پیشه کن و صبر تو جز (به یاری و توفیق) خداوند نیست و بر آنان اندوه مخور، و از آنچه مکر و تدبیرهای خصمانه که می کنند، دلنگ و در فشار مباش.

باید گفت که: لجاجت و اذیت و آزار کفار نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم به قدری بود که پیامبر به دلداری و تسلی و سفارش خداوند نیاز داشت. بناءً داستان و سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی بخش گشت و تحمل اذیت و آزاری را که با آن مواجه بود بر وی آسان نمود و انس و اطمینان را برای رهروان راه پیامبران مژده میدهد. پس بعد از تنگی و سختی، فرح و گشایش در راه است و بعد از عسرت و شدت، آسایش فرا می رسد. سوره یوسف حاوی پند و اندرزهای فراوانی می باشد و برای آن که گوش شنوا و قلبی آگاه دارد یک دنیا اخبار جالب و عجیب را در بر دارد.

فضای حاکم بر این سوره و تأثیرات روحی و روانی آن چنین است: این سوره بشارت دهنده پیروزی و موفقیت نزدیکی است برای کسانی که صبر را پیشه کرده و طریقه پیامبران و دعوتگران مخلص را در پیش میگیرند. بنابر این تسلی بخش خاطر است و مرهم زخمها می باشد. عادت قرآن بر این جاری است که به قصد پند و عبرت قصه را در چندین جا تکرار کند. اما به صورتی مختصر و بدون این که تمام زوایا

و ابعاد آن را بررسی کند، تا شنونده بدون احساس خستگی و بی میلی به اخبار گوش فرا دهد. اما سوره‌ی یوسف با شرح و بسط کافی به تمام قسمت‌های داستان پرداخته و آن را به طور مفصل آورده است. و مانند قصه‌های دیگر پیامبران در جای دیگری تکرار نشده است تا به اعجاز قرآن در «مجمل و مفصل» اشاره کرده و اعجاز را در هر دو حالت ایجاز و اطناب بیان کرده باشد. پاک و منزّه است پادشاه و الا مقام و بخشنده.

شیخ قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام می‌فرماید: خدای دانا قصه‌های پیامبران را در قرآن بارها تکرار کرده است اما به شیوه‌های متفاوت و با الفاظی مختلف و متباین، و با اسلوبی متفاوت در بلاغت و بیان. اما قصه‌ی یوسف علیه السلام را تکرار نکرده است، و هیچ کس نتوانسته است با قسمت تکرار شده به معارضه برخیزد همچنان که کسی را یارای معارضه و مخالفت با قسمت غیر تکراری نبوده است. و اعجاز آن آشکار است برای آن که می‌اندیشد. خداوند متعال درست فرموده است آنجا که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولَى الْأَلْبَابِ.» (به نقل از تفسیر صفوة التفسیر مرحوم شیخ صابونی).

موضوعات مطرح شده: در قصه یوسف علیه السلام:

قبل از همه باید گفت که: سوره یوسف به خاطری به «احسن القصص» معروف و مشهور است که: یکایک کلمات و سراسر جملات آن اخلاق، صبر، مقاومت و عشق به الله رب العالمین است.

در این داستان و قصه مهم تمامی صفحات آن جای تفکر و تأمل است، قسمتی از صفحات آن فرح و شادی و خوشحالی و قسمت دیگر آن حزن و اندوه است، یوسف علیه السلام را لحظه‌ای در بیت ناز و نعمت و محبت یعقوب و مدتی در دست مشت‌بی رحم و در قعر چاه، روزی در قصر عزیز پادشاه مصر و ایامی هم در بند میله‌های زندان، سالیانی در مقام وزارت و روزگاری در مقام نبوت و قدرت، روزهایی شاهد اشک یعقوب و گریه یوسف و ساعاتی شاهد تبسم ماه و آفتاب و 11 ستاره در کنار یوسف هستیم و در یک جمله حیات حضرت یوسف بهترین و متنوع‌ترین حیات و «احسن القصص» است.

در زندگی یوسف علیه السلام مسائل مهم دنیوی و دینی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ادبی هستیم و این امر گویای آن است که فرستادگان الهی مردان دین و دنیا بوده‌اند. در زندگی یوسف علیه السلام موضوع خواب به عنوان الهام آسمانی سوره مهمی است قرآن کریم خواب را در حیات حضرت ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام و خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه السلام مؤثر معرفی کرده است.

باید یادآور شد که: محبت یکسان نسبت به فرزندان یک اصل مهم در زندگی والدین است هر نوع امتیاز بندی و ترجیح و فضل بعضی از فرزندان بر بعضی دیگر باعث ایجاد بغض و کینه و اختلاف در بین فرزندان را به وجود می‌آورد. طوری که این مبحث و مثال در داستان و زندگی یوسف علیه السلام به وضاحت بیان گردیده است. محبت بیش از حد حضرت یعقوب علیه السلام نسبت به حضرت یوسف موجب فتنه خانوادگی گردید.

باید گفت که: گریه مهم است ولی باید دانست هر اشک و گریه‌ای نمیتواند صادق باشد بعضی از اشک‌ها و گریه‌ها دروغ و بازی سیاسی است مانند گریه بر ادران یوسف طوری که آمده است «وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (16 یوسف)

مبحث فتنه زنان در زندگی مردان و در کتاب آسمانی و سنت رسول الله به کرات وارد شده است و در داستان حیات یوسف مکر زنان مهم قلمداد شده است. قرآن کریم می‌فرماید: کید و

مکر زنان از کید و مکر شیطان بزرگ تر است «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ 28 يوسف) (پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حيله شما زنان است. البته حيله شما شگرف است.) «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانُ ضَعِيفًا ٧٦» (سوره نساء) (یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده الله و پایداری شما] سست و بی پایه است.)

از زندگی عبرت انگیز یوسف علیه السلام بدین فهم و نتیجه رسیدم که زندان بهتر از گناه است و دعوت به دین نیازی به مکان و زمان خاصی ندارد و تعبیر خواب نیاز به شخص آگاه و متخصص دارد که هم آگاه و هم صالح و هم اهل تجربه باشد.

از داستان تعلیمی یوسف علیه السلام استفاده کردیم، که استفاده کردن از مشرک و کافر در جهت رفع ظلم در صورتی که حلال اسلام و یا حرام اسلام از مسیر اصلی آن منحرف و مورد دستبرد و تحریف قرار نگیرد، جایز است، مانند درخواست حضرت یوسف از یکی از زندانبانان کافر چنان که به حضور شاه برسد از مظلومیت وی دفاع کند.

دفاع از برائت و رفع و دفع اتهام در فرصت مناسب معقول و مطلوب و جایز و پسندیده است همچنان که حضرت یوسف در لحظه آخر که شاه مصر دستور آزادی وی را صادر کرد فرمود تا جریان و علت زندانی شدن من ثابت نشود به چه جرمی به زندان آمده ام، از زندان خارج نخواهم شد.

در اسلام درخواست پست و مقام و تعریف انسان از توان خود در صورت اطمینان و داشتن توان بلا مانع است، طوری که یوسف علیه السلام به پادشاه مصر گفت: می خواهم مسؤلیت بخش خزاین سرزمین مصر را بدوش داشته باشم: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلِي خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ 55) (یوسف به شاه) گفت: مرا سرپرستی خزانه های این سرزمین (مصر) قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم.)

در اسلام تأثیر عین و اثر منفی چشم بد مورد تأیید است. حضرت یعقوب زمانی که 11 نفر از فرزندان عازم مصر بودند به آنان فرمود از يك دروازه وارد شهر نشوید از ابواب منفرقه وارد شوید (شهر مصر در آن زمان دارای 4 دروازه بود) «يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ (آیه 67) جمهور مفسرین معتقدند این امر به خاطر جلوگیری از حسادت و چشم بد بوده است.

میگویند زمانی که حامل پیراهن یوسف نزدیک خاک فلسطین گردید حضرت یعقوب علیه السلام فرمود بوی پیراهن یوسف را استشمام می کنم و زمانی که پیراهن را روی چشمان خود گذاشت چشمان حضرت یعقوب بهبود یافتند، بینا و روشن شدند.

آخرین نتیجه که در حیات حضرت یوسف علیه السلام می فهمیم این است که پیامبران از بین مردان انتخاب میشوند و از میان زنان هیچ پیامبری انتخاب نشده است و مطلب دیگر زمانی پسران یعقوب از پدرشان درخواست بخشش نمودند و گفتند: ای پدر که در پیشگاه پروردگار با عظمت برای ما طلب استغفار فرما حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ٩٨ يوسف) (یعقوب) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می طلبم، بدون شک او آمرزنده ی مهربان است) دعای پدر در حق اولاد دارای تاثیر و اثر خاص خود میباشد. و چه آموزنده است که حضرت یعقوب علیه السلام از حق خویش گذشت و برای حق الهی وعده دعا به فرزندان داد.

يعقوب عليه السلام به فرزندان خویش گفت: به زودی از پروردگارم خواهم خواست که گناهان‌تان را بیمارزد و از بدی‌های‌تان درگذرد؛ پدر نباید کینه توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همین که فرزندان اقرار به گناه کردند و گفتند: «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ».

مفسران می‌فرمایند یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد؛ زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود دعا را تا وقت سحر به تأخیر انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است. در نهایت حضرت یوسف دنیا را وداع فرمود و جسد مبارکش در سرزمین فلسطین در کنار قبر حضرت ابراهیم علیه السلام در حبرون دفن گردید.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ يُوسُفَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

الر: خوانده میشود (الف لام راء) (این حروف مقطعه رموز الله و رسول الله صلى الله عليه و سلم است.) این است آیات کتاب الهی که حقایق را آشکار می‌سازد. (۱)
تفسیر:

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ 1» ای محمد! آیاتی که بر تو نازل شده است آیات کتابی است که بیانش معجز، و دلایلش روشن، و برهانش درخشان و معانی‌اش واضح است، کتابی که در بیان حقایق دچار اشتباه نشده و دقایق و ظرافتش بر هیچ کس مشتبه نمی‌شود. و ظاهرکننده حق از باطل است.

این است آیات قرآن مبین که در أدله و معانی اش روشنگر، در برهان‌هایش رخشان و در احکامش فیصله بخش، قاطع و تابان و ظاهرکننده حق از باطل است. یا این که معانی قرآن برای کسی که در آن‌ها تدبر کند، روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعاً به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد الله متعال است نه از سوی بشر.

خوانندگان محترم!

در آیات (1 الی 3) بحثی در باره منزلت داستان قرآنی به عمل آمده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

ما آن را قرآنی به زبان عربی فصیح نازل کردیم، باشد که شما (به تعلیمات او) عقل و هوش یابید. (۲)

تفسیر:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»: خداوند متعال این کتاب را به زبان عربی قابل فهم و واضح نازل کرده است کتابی است عربی و از حروف عربی ترکیب یافته است. یعنی: ما آن را قرآنی را به زبان عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و ببینید). برای اینکه معانی آنرا بدانید، مضامین آنرا بفهمید و در آن ببینید. «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (2)»: نزول قرآن به زبان عربی از يك سو و فرمان تدبر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. و معانی آنرا بفهمند، به هدایتش عمل کنند و مقاصدش را دریابند.

باید یادآور شد که: قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه این کتاب مبارک آسمانی وسیله‌ی تعقل و رشد بشری به‌شمار می‌رود.

همچنان باید به‌عرض رسانیده شود که: برای رسیدن به سعادت واقعی، تنها نزول قرآن کافی نیست؛ بلکه باید ما انسان‌ها درباره‌ی آن تعقل و تفکر هم کنیم.

نزول قرآن به زبان عربی است:

مفسران بدین عقیده و باور اند که: کتب آسمانی به هر زبانی که نازل می‌شد، دیگران مکلف اند که باید با آن زبان آشنا و بلدیت پیدا کنند.

اما نزول قرآن عظیم الشان به زبان عربی بوده و دارای مزایای ذیل است:

زبان عربی دارای چنان لغات غنی و قواعد استوار دستوری است که در زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود.

طبق روایات زبان اهل بهشت، هم‌زبان عربی است.

مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آنها به زبان دیگری باشد. و اگر به زبان دیگر نازل می‌شد عین سوال مطرح بود که انتخاب زبان عربی همان مشیت و مقرر الهی بود که بخشی از آن را در برتری واضح زبان عربی ذکر کردیم و دیگر دلایل اش نیز وجود خواهد داشت که از آن بشریت آگاهی دارد و در بخش موارد مانند یک مسلمان باید به آن به یقین باور داشته و شک و تردید را راه نمی‌دهد.

در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشان معجزه‌ی الهی است و طوری که یادآور شدیم که: اعجاز قرآن فقط منحصر به اعجاز علمی آن نیست. یکی از اعجازهای قرآن بلاغت و حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی و حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلند مرتبگی معانی آن است و همین بلاغت بی نظیر قرآن است که الله متعال تمامی انسان‌ها را به تحدی و مقابله می‌کشانند و از منکران می‌خواهد؛ اگر می‌توانید سوره یا آیه ای از قرآن بیاورید که از این ساختار بلاغی و ادبی برخوردار باشد.

علاوه بر این مطالب، پیامبر اسلام خود از نژاد عرب بود و لذا کتابی که بر او نازل میگشت باید با زبان قوم عرب میبود تا قوم او آیات الهی را درک کنند و اگر مثلاً بازبانی دیگر میبود در این صورت قرآن برای قوم او بی مفهوم میشد و این امرکاری بیهوده و عبث می‌شد و خداوند از انجام اعمال عبث منزه است.

بنابر این، عربی بودن قرآن امری طبیعی می‌باشد؛ چرا که پیامبر از میان قومی برانگیخته شد که زبان شان عربی بود. مخاطبان اولی‌هی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و سلم) و قرآن کریم، مردم منطقه مکه و اطراف آن بودند، گرچه در مراحل بعدی، رسالت، جهانی و دعوت همگانی شد «هدی للناس» لیکن معقول نیست که قرآن به زبانی که مخاطبان نخستین و نزدیکان پیامبر با آن بیگانه هستند، نازل شود، به بیانی دیگر معنا ندارد که پیامبری در میان جامعه ای به رسالت مبعوث شود، ولی کتاب آسمانی او به زبان جامعه ی دیگری باشد و مخاطبان اولینش نتوانند از آن بهره ای ببرند.

چنان‌که الله متعال میفرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» (فصلت 44) یعنی: هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می‌دادیم حتماً می‌گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!» یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می‌کردیم «قطعاً» کافران عرب می‌گفتند: «چرا آیات آن شیوا بیان نشده است» یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی‌فهمیم «آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟» یعنی می‌گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی که پیامبر، پیامبری عربی می‌باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می‌باشد؟

ثانیاً امکانات فراوان زبان عربی برای بیان بیشترین حجم از مطالب در کمترین حجم از الفاظ بدون ابهام گویی و نارسایی، سرزمین حجاز و زبان عربی، بهترین راه دفاع طبیعی و غیر خارق العاده از دین و بقای دین اسلام و کتاب ایشان بود. بنابر این، یکی از دلایل نازل شدن قرآن به زبان عربی، حفظ و صیانت ابدی آن بوده است.

در نهایت باید گفت که با توجه به حکیم بودن الله و این که او خالق و معلم زبان انسان هاست و مرتبه های استواری و کیفیت زبان ها را می داند، نازل شدن قرآن به زبان عربی چیزی جز مقتضای مصلحت و حکمت الهی نیست. «کِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود 1) این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس تشریح شده، از نزد پروردگار با عظمت، نازل گردیده است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾

(ای پیامبر!) ما بهترین داستان ها را با وحی کردن این قرآن بر تو حکایت میکنیم، و مسلماً تو پیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی (و آگاهی نداشتی). (۳) تفسیر:

ای پیامبر! خداوند متعال در این سوره بهترین داستان را در لفظ معنی و در شیوه و مبنی بر تو حکایت می کند؛ هر چند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمره غافلان از این اخبار بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته ای؛ از آن رو که این اخبار جز از راه وحی در دسترس نیست.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»: ای محمد! «ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت اتمهای پیشین را به درست ترین گفتار و نیکوترین زیباترین بیان بر تو حکایت می کنیم، «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»: از طریق این قرآن و این کتاب معجزه گر.

«وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (3)»: هر چند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمره غافلان از این اخبار قصه و داستان بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته ای و به خاطرت هم خطور نکرده و به گوشت سمع نکرده بودی؛ چون تو ناخوانده ای و با خواندن و نوشتن بلدیت نداشتی.

«احسن القصص»:

احسن القصص میتواند دارای دو معنا بوده باشد: (1) بهترین قصه ها، 2) بهترین داستان (سرایی) مفسران در مورد احسن القصص مینویسند که: این سوره مبارکه را، بدین سبب «احسن القصص» نامیده اند که:

داستان یوسف علیه السلام که از لحاظ فهم وحی قرآنی از معتبرترین داستان هاست و در این داستان، جهاد با نفس که بزرگترین جهاد است، مطرح می شود. لذا از آن به «احسن القصص» یاد شده است.

در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ ها و مکرهای شان به بیان گرفته شده است.

تمام چهره هایی که در این داستان، ذکری از آن به عمل آمده است، ایمان می آورند و به سعادت میرسند. از جمله یوسف علیه السلام به حکومت میرسد، برادران یوسف توبه می کنند، پدر بزرگوار یوسف علیه السلام، بینایی خود را دو باره به دست می آورد، کشور از قحطی، نجات می یابد، آزرده دلی ها و حسادت ها به وصال و محبت تبدیل می شوند.

در این داستان، مجموعه ای از اضداد در کنار هم طرح شده اند؛ فراق، و وصال، غم و شادی، قحطی و پر محصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و قصر، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن، زندان و رهایی، گناه و بخشش، مریضی و صحت، اقامت و مسافرت و کوچ کردن.

داستان عاشقانه ای که در نهایت عفت، پنهانی، تنهایی، و خلوت بیان می‌یابد و حاکمیت اراده پروردگار با عظمت بر همه چیز در این داستان به‌خوبی مشاهده می‌شود. سرنوشت شوم حسودان و نقشه های نقش بر آب شده آن‌ها مشاهده می‌شود. ننگ و بی‌عفتی، عظمت و شکوه پاکدامنی، پرهیزگاری، و تقوا را در لابه لای سطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زندانی بی‌گناه را در سیاه چال زندان، تجلی نور امید از پس پرده های تاریک یاس و ناامیدی و سرانجام عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان می‌گذرد. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو خبرگی و سیاست مدبرانه یک رهبر و زعیم بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد.

تعداد کثیری از مفسران سوره یوسف علیه السلام را به خاطر لطایفی که در این داستان به‌کاررفته است، به «احسن القصص» مسمی نموده اند، در آیین داستان: عشق، عاشق و معشوق؛ حسد ورز و مورد حسد واقع شده؛ زندان و آزادی، حاصل خیزی و خشک سالی، پاک دامنی، پیامبران، ابلیسان، فرشتگان، پرنده گان، چهارپایان، مردان، زنان، تاجران، دانشمندان، نادانان، توحید، تعبیر خواب، سیاست، همزیستی خانوادگی، حکومتداری، شهادت کودکی در گهواره و غیره....

داستان یوسف علیه السلام به شکلی که در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، سراسر نشانه و پند است برای کسانی که گوش شنوا و چشم حقیقت بین و قلب پاک دارند. در لابه لای این داستان، عالی ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است.

در این داستان که به ده‌ها درس بزرگ دیگری منعکس شده است، چرا بهترین داستان نباشد؟! لکن بهترین داستان بودن سرگذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در شخصیت ما چنین لیاقت، شایستگی و خبرگی باید وجود داشته باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح و روان خود جای دهیم. و آنرا سر مشق زندگی عملی خویش قرار دهیم. اصل این داستان همه گونه ارزشهای والای انسانی را در خود جمع کرده است؟ این قصه به ما می‌فهماند که از جمله عوامل سیادت و سروری حضرت یوسف علیه السلام، ولایت خدا بر بنده مؤمنش، پناه بردن یوسف به پروردگار با عظمت اش و استعانت از او و خویش تندراری ایشان از گناه بود، زیرا الله متعال فرموده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. آیه 2 طلاق» (و هرکس که از الله متعال بترسد، پروردگار با عظمت برای او راه بیرون شدن و رهایی (از هر گونه مشکل) را قرار می‌دهد).

شان نزول آیه 3:

616- حاکم و دیگران از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند: چون قرآن کریم بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نازل گردید، مدتی آیات آن را برای مسلمانان تلاوت کرد. پس جماعتی از مسلمانان گفتند: ای رسول الله کاش برای ما داستانی بیان می‌کردی، در آن هنگام آیه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...» (زمر: 23) نازل گردید.

ابن ابو حاتم افزوده است: جمعی از اصحاب گفتند که ای فرستاده الله، اگر برای ما قصه‌ای نقل می‌کردی چه خوب می‌شد. آنگاه آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ...» (حدید: 16) نازل شد. (- صحیح است، بزار 3218، ابویعلی 740، ابن حبان 6209، حاکم

345/2، طبری 18789، واحدی در «اسباب نزول» 544 از چند طریق از عمرو بن قیس از عمرو بن مره از مصعب بن سعد از پدرش روایت کرده اند. اسناد این به شرط مسلم صحیح است.

حاکم این را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است. به حدیث بعدی و به «زاد المسیر» 803 مراجعه فرمایید.

617- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای گفتند: ای رسول خدا چه می شد برای ما قصه می‌گفتی، آنگاه الله «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» را نازل کرد. (طبری 18786 روایت کرده منقطع است، عمرو بن قیس ابن عباس (رض) را ندیده. باز هم طبری 18787 به قسم مرسل روایت کرده، ابن اصح است. به «ابن کثیر» 3846 مراجعه فرمایید).

داستان حضرت یوسف علیه السلام :

اساس داستان زیبا یوسف علیه السلام از آیه: 4 این سوره مبارکه آغاز می یابد والی آیه: (101) سوره یوسف ادامه می یابد.

این داستان که به نام «احسن القصص»: شیرین ترین داستان مشهور بوده از آیه 4 شروع و آغاز می‌یابد؛ این سرآغاز شگفت آفرین، مختصری است در رابطه با بخشهای زیبای داستان یوسف که ذهن و حضور هر خواننده و شنونده را برای شناخت و دریافت آنچه که سرنوشت و فرجام امر است، جلب می‌کند.

خواننده محترم !

در آیات (4 الی 6) قصه یوسف علیه السلام در دوران کودکی در کنار پدرش و خوابی که دیده بود. به بحث گرفته شده است:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

(آن داستان این است که) چون یوسف به پدرش گفت: ای پدر (بزرگوارم)! من یازده ستاره و آفتاب و ماه را در خواب دیدم، دیدم که آن‌ها برایم سجده می‌کنند. (۴) مفسران می‌فرمایند که: تأویل این خواب بعد از مدت طولانی، یعنی بعد از مدت چهل سال، و آن هم در زمانی که حضرت یوسف علیه السلام اداره مصر را به عهده گرفته بود، به وقوع پیوست. [شرح السنة، للبغوي 231/12].

خواننده محترم !

آغاز و شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر آن، از بهترین روشها برای نوشتن داستان و سناریو است.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا»: به یاد بیاور وقتی که یوسف به پدرش گفت: پدرجان! خوابی عجیب دیدم. یازده ستاره از ستارگان آسمان را در خواب دیدم که در مقابل من سر سجده بر زمین نهادند.

در حدیثی شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی، فرزند گرامی، فرزند گرامی، فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم».

«وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ 4»: و در خواب نیز دیدم که آفتاب و ماه با ستارگان برای من سجده بردند.

ابن عباس (رض) فرموده است که: رؤیا در میان آنان وحی بود. (تفسیر طبري ۱۵۱/۱۲). مفسران گفته‌اند: یازده ستاره عبارت از برادران یوسف و آفتاب و ماه و الدینش بودند. در وقتی که یوسف این خواب را دیده بود عمرش به دوازده سال میرسید. و فاصله بین این رؤیا و دیدار او با والدین و برادرانش در مصر چهل سال بود. (حاشیه‌ی صاوي بر جلالین ۲۳۴/۲).

ذکر رؤیای های قرآنی:

قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آن‌ها به وقوع پیوسته، از جمله:

الف: رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و آفتاب بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دویار زندانی یوسف که بعداً یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطي و خشکسالی بعد از فراخی شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام صلي الله عليه وسلم در باره عدد اندك مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد. (سوره انفال، 43).

ه: رؤیای پیامبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام که بافتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد (فتح، 27).

و: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل. (صافات، 10).

دروس حاصله از این آیه مبارکه:

پدر و مادر، بهترین مرجع و بهترین تکیه گاه برای حل مشکلات فرزندان خویش می باشند. «یا أَبَت»: پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، و در صحبت به یکدیگر باید از کلماتی که نشانه‌ی صمیمیت، رحمت و شفقت است، استفاده به عمل آرند.

والدین به تعبیر خواب فرزندان خویش باید توجه و اهتمام خاص، دقیق و فوق العاده به عمل آرند.

«یا أَبَت» حضرت یوسف در ابتدا، تعبیر خواب نمیدانست و لذا برای تعبیر رؤیایش از پدر استمداد جست و طالب کمک شد.

گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راه‌های دریافت حقایق است.

در فرهنگ خواب، اشیاء، نماد حقایق میشوند. (مثلاً آفتاب نشان پدر و ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است).

دیدن ماه و آفتاب و ستارگان (به صورت همزمان)، از شگفتی‌های رؤیای یوسف است. انسان‌های برگزیده، به مقامی میرسند که مسجود دیگر انسان‌ها میشوند.

رؤیای صادقانه :

حضرت یوسف در زندگی چند قسمت و روزگار مهم را پشت سر گذاشتند. اولین بحثی که در داستان حضرت یوسف مطرح میشود ماجرای رؤیای حضرت یوسف علیه السلام است: اول این‌که خواب یا رؤیا حضرت یوسف را میتوان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول آن میفرماید: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»: من یازده ستاره و ماه و آفتاب را دیدم. در بخش دوم مجدداً کلمه: «رَأَيْتُهُمْ» تکرار میشود و میفرمایند: «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»

دیدم آنان را که بر من سجده میکنند. گفته میشود بخش دوم خواب به بخش اول ارتباطی ندارد. ماه و ستارگان که سجده نمی‌کنند. جمعی در برابر حضرت یوسف سجده کردند.

تعبیر رؤیا :

معمولاً این رؤیا را این‌گونه تعبیر میکنند که پدر و مادر و برادران، برای حضرت یوسف سجده کردند. اما این رؤیا به این معنا نیست که آنها بر حضرت یوسف سجده کردند که آنگاه در تأویل آن دچار مشکل شویم. در تأویل رؤیا بر اساس این‌که رؤیای سجده ستارگان، آفتاب و ماه را دیده باشند، گفته‌اند پدر و مادر و برادران یوسف (ع) بر او سجده کردند. ولی با این نگاه که سجده‌کنندگان خود ماه و آفتاب نیستند، تأویل رؤیا هم متفاوت می‌شود. طبق آیات قرآن حضرت یوسف پدر خود را بر عرش، یعنی بر تخت بالا بردند و خود در جایگاه عزیز مصر و مقام دوم کشوری نشستند. آنگاه جمعی از حاضران که کارکنان و مقامات و وزرا بودند، طبق رسم و رواج مصر در برابر حضرت یوسف علیه السلام به سجده افتادند. نه این‌که پدر و مادر، او را سجده کرده باشند زیرا این با متن آیه چندان سازگار نیست. چون می‌فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» (آیه 100 یوسف). گفته شده که آفتاب به سلطان و ملک بر می‌گردد، ماه به رئیس الوزراء و ستارگان به وزراء. حضرت یوسف خود را در جمع آنها می‌بیند و بعد بر اساس قانون مصر، عده‌ای در برابر او سجده می‌کنند.

در ملاقات حضرت یوسف با پدر، مادر و برادران دو مرحله وجود داشت. یک مرحله، بیرون از شهر مصر بوده که حضرت یوسف خود به استقبال و پذیرایی آنها می‌آید و آنها را دعوت میکند تا به شهر تشریف آورند. که تفصیل آن در آیه (99) همین سوره به بیان گرفته شده است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ يُوسُفَ أَوْيَ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِّ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينٌ» وقتی که پدر و مادر و برادران وارد مصر شدند، پدر و مادر را در نزد خود جای داد. برخی تعبیر کردند که آنها را در آغوش گرفت و به آنها گفت که با امنیت وارد مصر شوید.

قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخُوتِكُمْ فَكَيِّدُوا لَكُمْ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۵)

(یعقوب) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای توحیله سازی میکنند، بیگمان شیطان برای انسان دشمن آشکار است. (۵) تفسیر :

«قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخُوتِكُمْ فَكَيِّدُوا لَكُمْ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» یعقوب به فرزندش یوسف گفت: پسر من! خوابت را به برادرانت حکایت و قصه نکنی؛ و آنان را از این خواب با خبر نسازی، زیرا این رؤیایی است بزرگ که حسادت‌شان را بر می‌انگیزد. یکی از اصول زندگی، همانا حفظ رازداری است که انسان در طول حیات و زندگی خویش باید جداً به آن اهتمام به خرج دهد. ملاحظه میشود که: یوسف علیه السلام، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر خویش بیان داشت. که این خود نشانه‌ی زیرکی و هوشیاری یوسف علیه السلام را نشان میدهد. در ضمن درمیابیم که: پدر و مادر باید فرزندان خویش را چنان تربیت دهند و با فرزندان خویش چنان را بطنه‌ای صمیمانه اعتماد سازی در زندگی ایجاد کنند که فرزندان شان به اعتماد کامل، نه تنها رازهای بیداری خویش؛ بلکه حتی رازهای خوابی خویش را نیز به آنان در میان بگذارند.

طوری که ملاحظه می‌نماییم که: یوسف خواب و رؤیای خویش را با پدر خویش مطرح میکند.

یعقوب علیه السلام بعد از استماع خواب فرزندش، تأویل خواب فرزندش یوسف را دانست و از آن ترسید که اگر وی خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک و حسادت برند.

ملاحظه می‌داریم که: در خانواده انبیاء نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حيله میان فرزندان شان وجود داشت، بناءً یعقوب علیه السلام به منظور جلوگیری از فتنه، طوری که در بین مردم معروف است که: پیشگیری بهتر از درمان است. (واقعاً نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت می‌باشد).

باید گفت؛ برادران یوسف علیه السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند دست به چنین عملی زدند، و اگر احیاناً برادران از خواب یوسف مطلع و باخبر می‌شدند به الله متعال معلوم است، که دست به چه اعمال و توطیه‌های می‌زدند.

در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کتمان آن‌ها یاری جوید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا تا آنگاه که صاحبش از آن سخنی نگوید به پای پرنده‌ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می‌پیوندد، لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

«فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»: و از آن می‌ترسم که بر تو نیرنگی اندیشیده و در جهت نابودی‌ات تلاش محیلانه‌ای سازمان دهند؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (5)»: چه شیطان انسان را دشمنی نیرومند و نیرنگ بازی است آشکار.

مفسر ابوحیان در این مورد می‌نویسد: یعقوب از رؤیای یوسف دریافت که الله او را به مقام و درجه‌ای والا و حکمت‌نایل می‌کند و او را به پیامبری بر میگزیند و نعمت و عزت هر دو جهان را به او میدهد. از این رو، بیم و ترس داشت برادرانش به او حسد برند؛ لذا او را از بازگفتن رؤیا برای برادرانش منع کرد. (تفسیر البحر ۲۸۰/۵).

واقعاً برخی اسرار در زندگی انسانی به قدری مهمودی اهمیت هستند که افشای آن زندگی انسان یا جماعت انسانی را به مخاطره می‌اندازد. بناءً در زندگی مهم است که در برخی از موارد خاص، مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. یعقوب علیه السلام در مورد کید برادران نسبت به یوسف اطمینان داشت.

شیطان با استفاده از زمینه‌های درونی بر ما سلطه می‌یابد. حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به انسان فراهم ساخت. واقعیت همین‌است که: شیطان دشمن انسان است، حتی اگر او لاد پیامبر هم باشد.

رؤیا (خواب) یوسف علیه السلام:

مفسران در مورد رؤیای حضرت یوسف علیه السلام می‌نویسند: یوسف در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، رؤیای عجیبی دید، در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره برای او به سجده رفتند، این امر او را به خوف و ترس انداخت و این رؤیا را عظیم پنداشت. چون از خواب بیدار شد، آن را برای پدر بازگو کرد، پدر فهمید که او در آینده

شان عظیمی خواهد داشت و به مرتبه و مقام بس عالی خواهد رسید. طوری که پدر و مادر و همه‌ی برادران در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد. لذا بدو دستور داد که خواب خود را پنهان بدارد و برای کسی قصه نکند، نکند بر او حسادت بورزند و به کیدی علیه او متوسل شوند، زیرا کید و حسادت جزء طبیعت انسان‌ها است. یعقوب علیه السلام فرزند دل‌بند خود را به کتمان این راز توصیه فرمود.

در حدیث آمده است: «استعینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان فإن کل ذی نعمة محسود» (در راستای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود از راز داری و کتمان سود بگیرید، چون هر صاحب نعمتی مورد رشک و حسادت واقع می‌شود).

خداوند متعال در اشاره به این روایا می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۚ قَالَ يَبْنِي لِي لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝» (یوسف: 4-5). (زمانی‌که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره، آفتاب و ماه در برابر من سجد می‌کنند. گفت: فرزند عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نیرنگ‌بازی و دسیسه‌سازی کنند بیگمان شیطان دشمن آشکار انسان است.

آن چه که از ظاهر نص قرآنی استفاده می‌شود اینست که: یوسف رؤیای خود را در غیبت برادرانش با پدر خویش در میان گذاشت و پدر به او توصیه کرد رؤیا را با برادران در میان نگذارد.

ولی از عبارت تورات استفاده می‌شود که بازگویی رؤیا برای پدر در حضور برادران صورت گرفته است. پدر او را از این سخن بازداشت و به شوخی گفت: شاید معنای خوابت این است که من و مادرت و برادرانت در برابر تو به سجده بیفتیم. آن چه در تورات آمده قطعاً خطا است، چون تورات کنونی تحریف شده است و قول صحیح همان است که در قرآن آمده است. (به نقل از رساله پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، نوشته: شیخ علی صابونی).

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

و این گونه پروردگات تو را بر می‌گزیند، و تأویل احادیث (= تعبیر خوابها) را به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو و فرزندان یعقوب کامل می‌کند، همانطور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل نمود. بی‌گمان پروردگارت دانای باحکمت است. (۶) تفسیر:

باید یاد آور شد که: ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچکتر باشد ولی از نظر خصلت‌ها و ارزش والاتر باشد. چنان‌که یوسف از برادران خود کوچکتر بود. طوری‌که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» یعقوب فرمود همانطوری‌که خدای سبحان این رؤیای با عظمت را به تو نشان داد، همان‌طور هم شما را برای پیامبری بر می‌گزیند.

حضرت یعقوب علیه السلام در این آیه مبارکه، خواب فرزندش یوسف را برای او تعبیر می‌کند و از آینده‌اش خبر می‌دهد.

گرچه ظاهر آیه آن است که گوینده‌ی جمله «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ» یا خداوند است و یا حضرت یعقوب که چون علم او از طرف خداوند است، يك پیشگویی صحیح است و مانعی ندارد به

خصوص با توجّه به این که در آن زمان یوسف، پیامبر نبوده با جمله‌ی «يَجْتَنِيكَ» مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود. (تفسیر نور)

«وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»: و تعبیر رؤیاهای در حال خواب و خبر دادن از مقاصد آنها را به تو خواهد آموخت، «وَيُتِّمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلِيَّ آلِ يَعْقُوبَ» و نبوت و حکمت را بر تو و نسل پدرت یعقوب تکمیل و تمام می‌کند.

یعنی: همان‌گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان که اجرام آسمانی ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آن‌ها را در پیشگاهت به سجده انحنای و تعظیم و اداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و نبوت و پادشاهی (هر دو) را برایت فراهم می‌آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد.

«كَمَا أَنْتَمَهَا عَلِيَّ أَبُوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ»: همان‌گونه که آن را قبلاً بر پدرانت ابراهیم و اسحاق - این دو پیامبر بزرگوار - به اتمام و اکمال رسانید.

یعنی: نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد: ابراهیم» که الله متعال او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل‌اللهی خویش مفتخر ساخت «و اسحاق» که به قولی: الله متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد.

«إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(6)»: در حقیقت پروردگارت می‌داند که چه کسی شایسته‌ی گزینش است، او در قرار دادن فضل خود بر هر کسی که بخواهد، سنجیده کار و صاحب حکمت است؛ زیرا به علم خویش به امور آگاه و به حکمت خویش گذارنده‌ی امور در جایگاه‌های آن می‌باشد.

اسباط چه کسانی هستند؟

قبلاً ذکر کردیم که حضرت یعقوب 12 فرزند داشت. اسباط بنی اسرائیل به این دوازده نفر نسبت داده میشوند. چون همه‌ی بنی اسرائیل از نسل یعقوب (ع) بوجود آمده‌اند، اشرف و اعظم و افضل فرزندان یعقوب حضرت یوسف (ع) بود حتی برخی از علماء گفته‌اند: در میان فرزندان یعقوب (ع) جز یوسف (ع) پیغمبری وجود نداشت و جز او به سوی هیچیک از آنها وحی نیامده است. ابن کثیر این دیدگاه را تأیید کرده و می‌فرماید: «آن چه از عملکرد گفتار آن‌ها در این داستان بر می‌آید این است که، آن‌ها پیغمبر نبوده‌اند و کسانی که در رابطه با پیغمبر بودن آن‌ها به آیه‌ی «قُولُوا ءَمَانًا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ» (البقرة: 136). (بگوئید: به خدا و آنچه که به ما فرود فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نواسه‌های یعقوب فرود فرستاده شده... (ایمان آوردیم). استدلال نموده‌اند استدلال شان قوی به نظر نمی‌رسد، چون منظور از اسباط قبیله‌های بنی اسرائیل است که در میان آنها پیغمبران وجود داشته‌اند و وحی نیز بر آنها فرود آمده است. دلیل اینکه تنها یوسف (ع) از میان برادرانش پیغمبر بوده است این‌که: نصی بر پیغمبر بودن هیچ کدام از آن‌ها وجود ندارد و این امر دلیل مدعای ما است».

یادداشت:

برخی از مفسران بر این باورند که برادران یوسف پیامبر بودند و به این استدلال کرده‌اند که آنها همان اسباط مذکور در آیه میباشند: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ» (آیه: 84 سوره آل عمران)، اما صحیح این است که اسباط اولاد یعقوب نیستند بلکه قبایلی از نسل یعقوب (ع) اند و محققان بر این نظرند.

پس اگر برادران یوسف (ع) پیامبر بودند، به چنین عملی ناپسند اقدام نمی‌کردند؛ چون حسد و ایجاد فساد و اقدام به قتل و دروغ و انداختن یوسف (ع) به چاه با عصمت انبیاء منافات دارد. بنابر این که آن‌ها با وجود این جرایم، پیامبر باشند عقل سالم آن‌را نمی‌پذیرد. (به نقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (7 الی 10) 2 بحث در مورد، داستان یوسف علیه السلام و برادرانش ادامه می‌یابد.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَسَائِلِينَ ﴿٧﴾

البته در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال‌کنندگان بود. (٧) تفسیر:

در حقیقت در داستان و سرگذشت یوسف و یازده برادرش متضمن اندرز و پند و عبرت روشنی بر حکمت و قدرت حق تعالی است؛ برای کسانی که اخبار آن‌ها را از دانشمندان پرسیده و دوستدار شناخت داستان‌شان باشند. و این داستان مطلقاً بهترین داستان‌ها در طول تاریخ است.

روایت است که: روزی تعدادی از یهودان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آیند و از ایشان سؤال میکنند که چرا فرزند یعقوب (علیه السلام) از کنعان به مصر رسید؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز داستان یوسف علیه السلام را برایشان بازگو نمود. و یهودی‌ها متوجه موافقت داستان نقل شده از پیامبر صلی الله علیه وسلم با تورات شدند و از آن متعجب شدند. بنابر این در آیه از «لِلْمُتَسَائِلِينَ» منظور همان یهودیانی بودند که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند. و قرآن اشاره دارد به این‌که: «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ» یعنی در داستان و قصه یوسف علیه السلام و برادرانش برای آن یهودیانی که سؤال نمودند عبرتی است (در حقانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و اثبات نبوتش) آنجا که میفرماید: «آیات للمتسائلین» و نیز گفته شده که آن داستان برای سؤال‌کنندگان و برای غیر آن‌ها عبرت و گواهی است بر نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

و گفته شده که آن داستان عبرتی است برای کسانی که حسد می‌ورزند؛ زیرا برادران یوسف بر وی حسد ورزیدند و نیز قصه یوسف علیه السلام شامل خواب و آنچه که از آن خواب‌ها الله تعالی به حقیقت رسانیدشان و نیز داستان شامل صبر یوسف علیه السلام است در برابر شهوت جنسی و تحمل وی در زندان و نیز شامل تحمل رنج و غم یعقوب علیه السلام بر دوری فرزندش و... که همگی آن‌ها مایه عبرت برای عبرت‌گیرندگان است.

در حدیثی که از جابر روایت شده در باب شأن نزول این سوره آمده است: که در یکی از روزها یکتن از یهودیان مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید خبر

ده که نام‌های آنها چیست؟ راوی می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم ساعتی سکوت کرده و در جواب وی چیزی نگفت، در این اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و ایشان را از نام‌های آن ستارگان با خبر ساخت، آنگاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نام‌های آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه یهودی گفت: بلی! فرمودند: «نام‌های آنها عبارت است از: جریان، طارق، نیال، ذوالکنفات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، نوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نام‌های آنها همین هاست که برشمردید.

برادران یوسف نیز یازده تن بودند، به نام‌های: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آش که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف را به دنیا آورد. (به نقل از تفسیر انوار القرآن).

خواننده محترم!

در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه‌های زیادی از قدرت‌نمایی پروردگار با عظمت به چشم می‌خورد که هر کدام از آنها مایه‌ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: 1- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. 2- علم تعبیر خواب. 3- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده‌ی فرزند خود. 4- در چاه بودن و آسیب ندیدن. 5- نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت یعقوب علیه السلام. 6- قعر چاه و اوج چاه. 7- زندان رفتن و به حکومت رسیدن. 8- پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن. 9- فراق و وصال. 10- بردگی و پادشاهی. 11- زندان برای فرار از گناه. 12- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار.

دروس حاصله:

یکی از دروس بی‌نهایت علمی و آموزنده در این سوره در جنب سایر دروس، شناخت از مرض مهلک حسد، است که بر اثر آن مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را در هم می‌شکند. که باید جداً به مضرات آن توجه خاص و دایمی داشته باشیم.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸)

هنگامیکه (برادران یوسف در مشوره خود) گفتند: یقیناً یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر ما نسبت به ما دوست داشتنی‌ترند، در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم، واقعاً پدر ما در اشتباهی آشکار است. (۸)

تفسیر

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ» در این آیه مبارکه اولین آزمایش و محنت یوسف علیه السلام مورد بیان قرار می‌گیرد. هنگامی که برادران یوسف در مابین خود به یکدیگر گفتند: یوسف و برادر پدري و مادري اش نزد پدر از ما دوست داشتنی‌تراند و او ایشان را با عنایت و بهره‌مندی و توجه بیشتر، بر ما ترجیح می‌دهد در حالیکه ما همه اعضای یک خانواده هستیم و فرقی در میان ما نیست.

«عُصْبَةٌ»:

عُصْبَةٌ به گروه متحد و قوی و زورمندی اطلاق می‌شود که؛ با وحدت و همبستگی همچون

«اعصاب» يك بدن، از همدیگر حمایت می‌کنند.

عصبه: به جمعی گفته میشود که شامل بیش از یک نفر تا ده تن باشند. یعنی: درحالی‌که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خرد سال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد.

دو نفر از پسران حضرت یعقوب، هریک (یوسف و بنیامین) از يك مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران واقع شده بود. آنان علاوه بر حسادت با گفتن: «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در محبت فرزندان میکنند.

با تأسف باید گفت که: هستند اشخاصی در جامعه، به جایی آن که خود را بالا ببرند، و به اصطلاح خود را به مقام بالا و یا بلندی برسانند، کوشش به عمل می‌آورند که: بزرگان را پایین بیاورند. چون خودتوان محبوب شدن را ندارند، در جستجوی آن هستند که محبوبیت دیگران را هم زیر سؤال قرار دهند.

در ضمن باید گفت که: احساس قدرت و نیرومندی، در بسیاری موارد عقل انسانرا کور میکند. همچنان معیارهای نادرست، نتایج نادرست را به بار می‌آورد. (اگر معیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه‌اش نسبت انحراف به اقلیت می‌شود.)

در اینجا قابل تذکر است که: علاقه و محبت حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود، نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (پدر ما در اشتباهی آشکار قرار دارد).

خود خواهان به‌جای این‌که عوامل ناکامی را در خود و شخصیت خود جستجو کنند، در ارایه قضاوت‌های غیرمنصفانه، در حق دیگران، خود را با خود خواهی متهم ساخته و می‌گویند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (به جایی آنکه بگویند ما حسودیم، گفتند: پدر ما منحرف است) غفلت در وجود برخی از انسان‌ها ممکن به حدی برسد در عین انحراف و خطاکاری خود دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جایی آن‌که خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، با تأسف؛ پدر را منحرف دانستند).

در ضمن قابل یادآوری است که: در بسیاری اوقات چنین هم واقع شده است که: علاقه زیاد، سبب در دسر برای انسان‌ها می‌گردد؛ یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنان‌که علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید.

لذا زمانی‌که زندانبان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می‌ترسم مباد این دوستی نیز بلایی به دنبال داشته باشد.

«إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. 8» بیگمان پدر ما در اشتباه است و آشکارا از راه درست خارج شده است؛ چون یوسف و برادرش را بر ما ترجیح داده است.

و در میان ما در محبت و علاقه مندی عدالت نکرده است، با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌تفاتی به ما. در حالی‌که ما همه پسران یک مرد هستیم و کسی از ما بر برادرش برتری ندارد.

قابل یادآوری است که: «إن أبانا لفي ضلال مبين»، ضلال، به معنای گمراهی نیست، به معنای خطا و اشتباه است؛ چون حضرت یعقوب علیه السلام پیامبر خداست و ساحت پیامبران از گمراهی پاک و بری است.

شیخ امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: منظور آنها گمراهی پدر از دین نبود، وگرنه کافر می شدند، بلکه منظور شان این بود که اشتباه می کند دو نفر را بر ده نفر ترجیح می دهد. (تفسیر قرطبی ۱۳۱/۹).

حسادت:

حسادت، از جمله بیماری های مهلکی و تباه کنی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی میشود، همان کسانی که تاب تحمل دیدن خیر و خوبی را برای افراد ندارند و خیر را برای صاحب آن نمیخواهند، و فقط آنرا برای خود میخواهند.

بنابر این چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و با دیدن آن ناآرام و ناراحت می شوند، این ها حسود هستند؛ هر چند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند، چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه (رح) گفته است. (مجموع الفتاوی 111/10 – 129).

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾

(لذا) یوسف را بکشید یا او را در سرزمین (دور) بیندازید تا توجه پدرتان به شما معطوف گردد، و بعد از او پس از قتل یوسف، با توبه کردن مردمان نیک و شایسته باشید. (۹) تفسیر :

داشتن افکار خطرناک، انسان را به کار خطرناک و می دارد. در ضمن ملاحظه نمودیم که احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آن ها را تا حد برادرکشی سوق می دهد. (گرچه شدت علاقه پدر به یوسف بی دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه بی دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد).

«أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ»: یا یوسف را به قتل برسانید و یا او را به سرزمینی دور و ناشناخته ببرید. یعنی این که وی را از این آبادی ها دور بیندازید، طوری که برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افگندن وی در چنان سرزمینی تا علاقه و محبت پدر نسبت به شما صاف و یکدست شده و او شما را به توجه و شفقت بیشتری مخصوص سازد و در این میان کسی دیگر وی را از شما به خودش مشغول نسازد. امام فخر رازی گفته است: یعنی محبت یوسف او را مشغول کرده و فقط به او توجه دارد، پس وقتی یوسف را از دست بدهد به طرف ما می آید و به ما محبت می کند. (تفسیر امام رازی ۹۴/۱۸).

ملاحظه می شود که مرض مهلک حسادت، انسان را تا برادرکشی هم سوق می دهد. «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ 9»: آنگاه پس از کشتن یوسف و دور ساختن او از صحنه، از کار خود به سوی الله متعال توبه کنید و خوشبختانه دروازه توبه هم باز است. یعنی ایشان قبل از ارتکاب گناه با خود از توبه سخن گفتند.

آری! پس از ارتکاب این عمل حال تان با پروردگارتان (از راه توبه) و با پدرتان مجدداً به صلاح و سامان می آید.

ابن کثیر در تفسیر: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» می‌گوید: «بدین‌گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

نباید فراموش کنیم که: سخن از توبه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می‌گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می‌شویم).

در ضمن ملاحظه می‌نمایم که: چگونه شیطان کوشش می‌کند که: با وعده‌ی توبه در آینده، راه گناه امروز را برای انسان‌های جاهل باز نگاه دارد.

قابل تذکر است که: علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست. برادران با آنکه قتل یا تبعید یوسف را بد می‌دانستند؛ «تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» اما اقدام کردند.

باید گفت که: انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت را در برابر خود اتخاذ می‌کند: حسادت، بخل، ایثار، غبطه.

اگر پیش خود بگویید: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، این دیگر حسادت است. با تأسف انسان‌ها حسود طوری خیال می‌کند که با نابود کردن دیگران، میتوانند نعمت‌ها برای خود کمایی کنند این دیگر خواب است و خیال.

اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این دیگر بخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره‌مند می‌شدیم، این غبطه است.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْفُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

یکی از آنها گفت: یوسف را نکشید بلکه او را در قعر چاهی باندازید، تا کسی از مسافران او را بگیرد، او را بر گیرد (و به جای دوری ببرد). (۱۰) تفسیر:

شاید بعضی رهگذران مسافر او را بگیرند؛ با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شوید و هم مسؤولیت کشتن اش را بر عهده نمی‌گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوزترین‌شان به یوسف بود [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟! «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْفُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»: یکی از برادران ناراضی که نام

شان را «یهودا» آورده اند. (البته این نظر ابن عباس (رض) است.

ولی تعداد دیگری اسم او را «روبیل» می‌دانند که البته قتاده هم چنین نظری دارد.) فرزند بزرگتر یعقوب بر سبیل مشوره دهی به ایشان گفت: یوسف را نکشید؛ بلکه وی را به قعر چاه در اندازید.

«غِيَابَتِ الْجُبِّ»: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتند. و این چاه در سرزمین بیت‌المقدس بود.

«جب» به معنای چاهی است که سنگ‌چین نشده باشد.

«غِيَابَتِ»: نیز به طاقچه‌هایی می‌گویند که در دیواره‌ی چاه، نزدیک آب قرار می‌دهند که اگر از بالای چاه نگاه شود، دیده نمی‌شود.

«يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ»: شاید بعضی رهگذران مسافر او را بگیرند؛ آنگاه او را با خود به سرزمینی نا اشنای ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند. «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (10)»: «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف به این مشورت من عمل می‌کنید. با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شوید و هم مسئولیت کشتنش را بر عهده نمی‌گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوز ترین شان به یوسف بود و به اصطلاح نظر وی به تناسب نظر دیگران در مورد یوسف متعادل‌تر و کم ضررتر بود. ملاحظه می‌نماییم که برادر میانه رو چنین نظر داشت [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟!!

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: طرح این توطئه از سوی برادران یوسف دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمد بن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همدستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قلت رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افکندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود الله متعال بر ایشان بیامرزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدان که بر نبوت برادران یوسف هیچ دلیلی وجود ندارد». ملاحظه می‌داریم که در بسیاری از اوقات نهی از منکر يك شخص می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) اگر نمی‌توان جلو منکر را به صورت کلی بگیریم، هر مقدار که ممکن است باید آن را پایین آورد. علما بدین نظر اند که: برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاه بیندازید) همچنان در کنار نهی از منکر، جایگزین آن را ارائه کنیم. (اگر گفتیم این کار را نکنید، پس بگوییم چکار کنند).

خواننده محترم!

در آیات (11 الی 18) اجرای توطئه، پنهان کردن تصمیم شان از پدر و معذرت خواستن آنان مورد بحث قرار می‌گیرد.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ﴿١١﴾

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم. (۱۱) «لَا تَأْمَنَّا» (امن): ما را امین نمی‌دانی، به ما مطمئن نیستی، ما را امین نمی‌شماری. الناصحون: خیر خواهان، دلسوزان.

تفسیر:

اجرای توطئه، پنهان کردن تصمیم از پدر:

برادران یوسف بعد از همدستی بر تبعید وی، به پدر خود یعقوب گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر برادرمان یوسف امین قرار نمی‌دهی؟ چرا در محبت، خیرخواهی و دلسوزی ما نسبت به وی شک و تردید داری حال آن‌که ما وی را نگهبان خواهیم بود و در مهرورزی به وی و سرپرستی و توجه به وی سخاوتمندانه و صادقانه عمل خواهیم کرد. بگذار غرض تفریح و گردش با ما برود.

«وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (11)» و می‌دانی که ما نسبت به او مهربان و مشفقیم و خیرخواه او می‌باشیم.

با تأسف باید گفت که: از روز اوّل، همین بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. ابلیس نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (آیه: 21 سوره اعراف) و (شیطان برای آن که و سوسه‌اش تأثیر کند،) برای آن دو سوگند یاد کرد که به راستی من از خیرخواهان شما استم) ملاحظه می‌شود که قسم به دروغ از شیوه های کاری شیطان است. بناءً به قسم نباید اطمینان کرد، و دشمن، از اعتقادات و باورهای ما به نفع خود سود می‌برد. و در بسیاری از اوقات دشمن با ظاهری دلسوزانه و ادعای خیرخواهی، در اعتقادات ما نفوذ می‌کند و ضربه می‌زند.

ملاحظه نمودیم که: برادران یوسف نیز برای از بین بردن یوسف و جدا کردن او از نزد پدرشان به ظاهر سازی پرداخته و به او گفتند: «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» همچنان در بیشتر موارد طوری پیش می‌آید که: دشمن برای برطرف کردن سوء ظن، هرگونه اطمینانی را به انسان می‌دهد، که نباید فریب هر شعاری را خورد، به تأسف باید گفت در بسیاری از حالات طوری هم واقع شده که؛ خائن نام خود را ناصح می‌گذارد.

مفسران گفته‌اند: زمانی که برادران تصمیم قطعی گرفتند، بدین ترتیب زبان به سخن گشودند و در خدمت پدر چنان وانمود کردند که بی‌نهایت یوسف را دوست دارند و بیش از اندازه نسبت به او مهر و دلسوزی دارند، تا او را از نظرش منصرف نمایند و در مورد یوسف از آنان بیمی به دل راه ندهد. و بدین ترتیب می‌گویند: چرا از او در هراسی، در حالی که ما او را دوست داشته و خیر و سعادتش را می‌خواهیم؟!

حتی به هر برادری نمیتوان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از این‌که یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن «مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا - انتقاد می‌کنند.) قابل یاد آوری است که از این تقاضای برادران و اصرار و پافشاری آنان طوری معلوم میشود که آنها زمانی پیش هم، چنین تقاضایی را به عمل آورده بودند که پدر بزرگوار شان آن را رد کرده بود.

لذا در این بار، قدری با تأکید و اصرار خواستند به پدر اطمینان بدهند طوری که افزودند: «درحالی‌که ما خیر خواه او هستیم» و درحفظ و نگهداری‌اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم.

أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٢﴾

(اگر ما را خیر خواه او می‌دانی) فردا او را با ما (به صحراء) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی کند و البته ما نگهبان و مراقب او خواهیم بود. (۱۲)

تفسیر:

«أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ»: پس وقتی که فردا به چراندن گوسفندان و رمه به صحرا می‌رویم او را با ما بفرست تا از غذای لذیذ و پاک به میل خود بخورد، میوه های پاکیزه و خوشگوار را تناول کند و با ما گوسفندان را بچراند و با شرکت در مسابقه تیر اندازی و مسابقه و سرگرمی های مباح، شاد و خوشحال شود و از هوای آزاد حظ ببرد.

«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (12)»: ما او را از هر گزند و آسیبی مصون می‌داریم. آن‌ها گفته‌ی خود را در حالی به «ان - در ابتداء و لام در لحافظون» مؤکد می‌کنند که به نحوی برنامه و دسیسه خود را پنهان کردند و دروغ گفتند.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، نیازمند تفریح و ورزش است و چنان‌که در این آیه مشاهده می‌شود قوی‌ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در ضمن برادران از وسیله‌ای مباح و منطقی برای فریب دادن سوء استفاده کردند. از فحوی آیه مبارکه که برادران یوسف از پدر جهت گردش و تفریح و با آزادی خوردن و نوشیدن و بازی کرد ناجازه خواسته شد، حضرت یعقوب آنها را از آن منع نه فرمود، فقط به فرستادن یوسف با آن‌ها تردید داشت. باید یاد آور شد که در بسیاری از حالات اصرار بیش از حد بر يك موضوع نشان دهنده نقشه و توطئه ای نیز بوده می‌تواند. طوری‌که در جمله قبلی: «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» و در این آیه «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» مبین این حقیقت است.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳)
(یعقوب) گفت: آنکه او را ببرید مرا ساخت غمگین می‌کند، و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد، در حالی که شما از او غافل باشید! (۱۳).

تفسیر:

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ»: امتحان الهی از همان ناحیه‌ای است که انسان‌روی آن حساسیت دارد. یعقوب علیه السلام نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد.

وقتی که برادران حضرت یوسف از پدر خواستند تا حضرت یوسف را فردا همراه با ما جهت تفریح بفرستد، حضرت یعقوب فرمود: فرستادن او را به دو علت نمی‌پسندم، اول: این‌که من بدون این نور چشم آرام نمی‌گیرم، دوم: این‌که مبادا در جنگل در اثر غفلت شما گرگی او را بخورد.

قابل تذکر است که احساس خطر حضرت یعقوب از گرگ از اینجا ناشی می‌شد که در کنعان گرگ بسیار وجود داشت، یا از آنجا بود که او در خواب دیده بود که او بر بالای کوهی قرار دارد، و حضرت یوسف در دامن آن کوه می‌باشد، ناگهان ده گرگ او را احاطه نمودند و بر او حمله کردند، ولی یکی از گرگها دفاع نمود و او را رها ساخت، سپس حضرت یوسف در زمین غایب شد.

تعبیر آن بعداً چنین ظاهر گشت که ده گرگ این ده برادر بودند و آن گرگی دفاع نمود و او را رهایی داد برادر بزرگتر یهودا بود، و پنهان شدن به عمق چاه تعبیر گردید. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (13)»: پدر از حسادت فرزندان خویش آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را که دیده‌ای برای برادرانت قصه مکن. ولی در اینجا حسادت فرزندان خویش را مطرح نمی‌کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می‌آورد. و می‌فرماید: می‌ترسم در حالیکه شما از او غافلید گرگ او را بدرد و بخورد. حضرت یعقوب می‌خواهد دلیل را به آن‌ها تلقین کند.

مفسر زمخشری گفته است: به دو دلیل عذر آن‌ها را خواست:

اول، مفارقت و دوریش او را افسرده می‌کند؛ چون حتی برای یک مدت کوتاهی تاب دوریش را ندارد.

دوم، بیم از این که در حال سرگرمی و بازی و شادی بوده و از او غافل می‌باشند و گرگ او را بخورد. (تفسیر کشاف ۴۴۸/۲).

قابل توجه است که: ما نباید حساسیت‌های خویش را نزد هر کس و ناکس بازگو کنیم و به تأسف حالاتی در زندگی پیش می‌آید که همین موارد حساسیت‌ها علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد.

در روایتی از حضرت عبدالله بن عباس آمده که حضرت یعقوب در اثر آن خواب، از خود برادران یوسف احساس خطر میکرد و به آنها «گرگ» گفت، ولی بنابر مصلحت، حقیقت امر را کاملاً ظاهر نه فرمود. (تفسیر قرطبی).

برادران با شنیدن این سخن حضرت یعقوب؛ گفتند که این خوف و خطر شما شگفت آور است گروه نیرمند ده نفری ما جهت حفظ و نگهداری او موجود است، اگر با بودن همه ما گرگی او را بخورد، پس وجود ما بیکار خواهد شد، پس از ما چه توقعی را میتوان داشت؟ حضرت یعقوب (ع) با وضع پیامبرانه خویش در برابر فرزندان، این امر را اظهار نفرمود که من از خود شما احساس خطر میکنم زیرا در این اولاً، فرزندان دل شکسته میشوند، ثانیاً پس از چنین سخنی، این خطر وجود داشت که دشمنی برادران افزایش یابد، اکنون او را رها کرده و در وقت دیگری بنا به بهانه ای او را بکشند، بنابر این اجازه داد، اما از برادران عهده و پیمان کامل گرفت که به وی هیچگونه اذیت و آزاری نرسانند، و او را به برادر بزرگتر «روبیل» یا «یهودا» سپرد که تو نسبت به گرسنگی، تشنگی و ضروریات دیگر، مطلع باش و زود او را برگردان. مفسران می‌نویسند: برادران در پیش روی پدر، یوسف را بر پشت خود گرفتند، و نوبت به نوبت او را بر پشت می‌کردند، تا مسافت طولانی حضرت یعقوب به خدا حافظی کردن آن‌ها همراه شد.

امام قرطبی به حواله روایات تاریخی بیان کرده است که وقتی آن‌ها از دید حضرت یعقوب (ع) غایب شدند، برادری که یوسف را به دوش گرفته بود او را بر زمین انداخت، یوسف مجبور شده پیاده راه رود، اما سنش کم بود، از دویدن همراه با آنها عاجز مانده به برادر دیگر پناه برده او نیز همدردی نکرد، به برادر سوم و چهارم پناه برده از آنها کمک خواست، اما همه آنها جواب دادند که تو آن یازده ستاره و آفتاب و ماه را که به تو سجده می‌کردند، صدا بزن تا به تو کمک کنند، از اینجاست که قرطبی فرموده است که از این معلوم می‌شود برادران به نحوی از خواب حضرت یوسف علیه السلام اطلاع یافته بودند و همین خواب سبب غیظ و غضب آنان شد. بالآخره حضرت یوسف به یهودا گفت که تو بزرگتری تو برضعف حال و کودکی من و ناتوانی و عاجزی پدرت رحم کن و عهد و پیمانی را که با پدر انجام داده ای در نظر بگیر، چطور تو به این زودی عهد را فراموش کردی، یهودا با شنیدن این به رحم آمد و به او گفت تا من زنده هستم برادران به تو آزار و اذیتی نخواهند رساند. (به نقل از معارف القرآن).

علاقه‌ی یعقوب (ع) به یوسف (ع):

حضرت یعقوب علیه السلام در میان پسرانش، یوسف را بسیار دوست میداشت و او و برادرش بنیامین را بر سایر فرزندان مقدم می‌داشت. این امر باعث شد بقیه برادران بر یوسف و بنیامین که در عنفوان و ابتدای جوانی بودند رشک و حسادت ببرند و کینه آنها را در دل بگیرند. این بود که از پدر خواستند یوسف را همراه آنها بفرستد تا به صحرا بروند و با آنها به بازی بپردازد این تقاضا بر نفس یعقوب گران آمد، چون توان فراق یوسف را نداشت و میترسید بلایی سرش بیاورند.

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّنْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِدَّا لَخَاسِرُونَ ﴿١٤﴾

برادران گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که ما (بر دفع گرگ) گروه نیرومند هستیم، در این صورت یقیناً زیانکار خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴)

تفسیر
فرزندان یعقوب گفتند: قسم به الله که اگر گرگ او را بخورد، با آن که ما گروهی نیرومند و شجاع هستیم، در آن صورت هیچ خیر و مردانگی و سودی در وجود ما نخواهد بود. باید گفت که: قوی بودن، همیشه دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قوی بودند، و خود را «نَحْنُ عُصْبَةٌ»، (عده ای یکپارچه و زورمند) می شمردند، ولی امین نبودند. آنان به پدر خویش گفتند: مطمئن باش که چنین حادثه و رویدادی هرگز به وقوع نخواهد پیوست. و چنین است که وقتی خداوند متعال کاری را بخواهد، اسبابش را نیز مهیا می گرداند.

ظاهر فریبي و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه‌های افراد دو رو و منافق است.
فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

پس وقتی او را با خود بردند و تصمیم گرفتند که او را در قعر چاه بیندازند و (تصمیم خود را عملی نمودند) (در همان لحظه) به او (یوسف) وحی کردیم که البته آنها را از این کارشان آگاه خواهی ساخت، درحالی که نمی فهمند. (۱۵)

تفسیر
«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ»: پس یعقوب یوسف را با برادرانش فرستاد و چون او را بردند و به دور دست صحرا رسیدند، شیطان ایشان را برانگیخت و با هم بر گذاشتنش در قعر چاه همدستان شدند.

«وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»: نباید اشتباه کرد که: اتفاق نظر و اجماع گروهی از انسان‌ها، همیشه نشانه‌ی حقایق نیست.

مطابق روایتی که در «تفسیر معارف القرآن» آمده است می نویسد: خداوند متعال در قلب یهودا رحم و توفیق عمل صحیح قرار داد و به برادران خود گفت که قتل یک نفر بی گناه جرم بس عظیمی است از خداوند بترسید و این کودک را به آغوش پدرش برسانید، البته از او عهد بگیرید که جریان را با پدرش در میان نگذارد و از شما شکایت نکند.

برادران گفتند ما میدانیم که هدف تو چیست، تو می خواهی که رتبه و پایه خود را در قلب پدر بیفزایی، لذا بشنو که اگر تو در انجام اراده ما مزاحم شوی تورا نیز خواهیم کشت.

یهودا دید که در برابر نه برادر کاری از دستش بر نمی آید، گفت خیلی خوب اگر شما تصمیم گرفته اید که صد در صد این کودک را از بین ببرید پس سخن مرا گوش کنید، در این نزدیکی کهنه چاهی هست که در آن بسیار خس و خاشاک ریخته و مار و گزدم در آن جای گرفته اند او را در آن چاه بیندازید، اگر مار و گزدمی به او نیش زد و از بین برد که شما به هدف خود رسیده اید، و شما از ریختن خون او بریء الذمه هستید و اگر او زنده ماند شاید در آنجا کاروانی بیاید و برای برداشت آب در چاه، دلو بیندازد و او بیرون آید آن‌ها او را با همراه خود به مملکت دیگری می برند در این صورت نیز شما به هدف خود خواهید رسید.

روی این سخن یهودا همه اتفاق نظر کردند، و همه تصمیم گرفتند که او را به قعر چاه بیندازند. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

مفسر تفسیر معارف القرآن می‌نویسد: برادران بعد از آن‌که یوسف را زدند و به وی اهانت کردند، پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افکندند تا بمیرد. یوسف در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این‌که دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که نابودش کند، اما یهودا ایشان را از این کار بازداشت.

مفسر نسفی می‌گوید: «خداوند متعال به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنانکه به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد». (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (15)»: امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. مابه یوسف وحیف رستادیم که در آینده و به زودی از چاه نجات خواهد یافت و برادران را از کارشان شرم‌منده خواهی کرد.

بلی! عنایت حق تعالی نسبت به یوسف بسی بزرگ بود؛ به طوری که بر او وحی فرستاد، او را در تنهایی اش انس بخشید، بر او آرامش نازل کرد، او را به گشایش و فرج بشارت داد و در این امتحان به وی پایداری بخشید پس اگر خداوند متعال با توست دیگر از چه کسی خوف و ترس داری؟ اما چنان چه الله متعال علیه تو باشد بعد از وی دیگر به چه کسی امید می‌بندی؟ پس وقتی نظر عنایت حق مراقب توست در کنف الطافش آرام بخواب و بدان که سختی‌ها و گرفتاری‌ها در غار ولایت حق، عین امن و امان است.

امام فخر رازی گفته است: فایده‌ی این وحی عبارت است از آرام کردن یوسف و انس دادن به او تا برایش تسکین خاطر باشد و وحشت از قلبش برطرف گردد؛ چرا که در آینده از درد و محنت خلاصی می‌یابد. (فخر رازی ۱۸/۱۰۰).

امام قرطبی می‌فرماید: در این لفظ «وَأَوْحَيْنَا» جزا و جواب شرطیه «فلما ذهبوا» است، و حرف «واو» در اینجا زاید است. [تفسیر قرطبی]

منظور این است که برادران با هم شده تصمیم گرفته بودند که او را در چاهی بیندازند، خداوند جهت تسلی دادن به یوسف وحی نازل فرمود که در آینده چنین زمانی می‌آید که تو با آن‌ها ملاقاتی خواهی داشت و نیز به او مژده داد که تو در آن وقت از آن‌ها بالا دست قرار می‌گیری که می‌توانی از این ظلم و ستم آن‌ها انتقام بگیری و آن‌ها از تمام این ماجرا بی‌خبر خواهند بود.

امام قرطبی فرموده است: که برای این، دو صورت می‌تواند باشد، یکی این‌که این وحی برای او بعد از انداختنش به چاه جهت تسلی و مژده برای نجاتش آمده است، دوم این‌که قبل از انداختن به چاه خداوند به یوسف علیه‌السلام اوضاع و احوال آینده را به وسیله وحی اطلاع داده است، و در آن به او خبر داده است که تو از این مهلکه نجات خواهی یافت و چنین اوضاعی پیش خواهد آمد که تو جهت سرزنش (ملامت کردن برادران فرصتی) خواهی یافت درحالی‌که آنها تو را نشناسند که تو برادر آن‌ها (یوسف) هستی.

در تفسیر مظهري آمده است که این وحی زمان طفولیت حضرت یوسف علیه السلام وحی نبوت نبود، زیرا وحی نبوت در سن چهل سالگی می‌آید، بلکه این وحی چنان وحیی بود

که به مادر حضرت موسی علیه السلام شده بود، سلسله وحی نبوت بر حضرت یوسف علیه السلام پس از رسیدن به مصر آغاز گردید. چنان که الله متعال میفرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» ابن جریر، ابن ابی حاتم و غیره آنرا به طور استثنا وحی نبوت قرار داده اند، همچنان که حضرت عیسی علیه السلام در کودکی به پیامبری رسید. [تفسیر مظهری]

حضرت عبدالله بن عباس رضي الله عنهما فرموده است که خداوند حضرت یوسف علیه السلام را پس از وارد شدن به مصر به وسیله وحی از اطلاع وضع خویش به خانواده منع فرموده بود. [تفسیر قرطبی]

از اینجا بود که شخصیت والا و پیامبری مانند حضرت یوسف علیه السلام پس از آزاد شدن از زندان و رسیدن به حکومت مصر چنین صورتی پیدا نکرد تا به پدر ضعیف خود وضع سلامتی خویش را اطلاع داده به او اطمینان دهد.

چه کسی می تواند حکمت های خداوند متعال را دریابد وقتی که بدین گونه مخفی باشند، شاید هدف این باشد که به حضرت یعقوب علیه السلام هشدار می شود که چرا باغیر الله این اندازه محبت و دوستی برقرار کرده است، و نیز اینکه برادران را نیازمند قرار داده به بارگاه یوسف علیه السلام تقدیم دارد تا بدین شکل به گونه ای به آنها کیفر داده باشد. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْغُونَ ﴿١٦﴾

و (برادران) شبانگاه گریان به نزد پدرشان آمدند. (١٦)

تفسیر :

بعد از افکندن یوسف در چاه، فرزندان یعقوب شامگاهان، گریان نزد پدر آمد و به رسم رفتن قاتل در جنازه مقتول، از خود اندوه و آه و فغان نمایش میدادند.

یعنی: در تاریکی شب با گریه های ساختگی نزد یعقوب علیه السلام آمدند تا این گریه ها را پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند.

قابل بیان است که: گریه ها، همیشه نشانه ی صداقت نیست. و نباید به هر گریه ای اطمینان کنیم.

روایت شده است وقتی یعقوب گریه و زاری آن ها را شنید، آشفته حال گشت و پرسید: چه شده، چه بلایی به سرتان آمده است؟ یوسف کجاست؟

اشک در قرآن:

در قرآن عظیم الشان چهار نوع گریه و اشک به بیان گرفته شده است:

1- اشک شوق:

گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می ریختند. «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنَ الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (مائده، 83). و (آن مسیحیان) هرگاه آیاتی را که بر پیامبر نازل شده می شنوند، می بینی که چشمانشان از این که حق را شناخته اند از اشک لبریز میشود و میگویند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس نام ما را در زمره ی گواهی دهندگان (به حق) بنویس. باید گفت: نشان افراد دل آماده و متواضع آن است که به مجرد شنیدن حق، منقلب میشوند. (ولی نا اهلان، با دیدن حق هم از جای تکان نمی خورند.)، البته در هیچ جای شکی نیست

که: اشک، اگر همراه معرفت باشد، نشانه‌ی کمال است. و واقعیت امر اینست: که روح و فطرت انسان، شیفته‌ی حقیقت است و چون به معشوق رسید، اشک شوق می‌ریزد.

2- اشک حُزن و حَسرت:

مسلمانان عاشق همین‌که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می‌کردند. «تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفُونَ» (توبه، 92). (در حالی که چشمانشان از اندوه، اشکبار بود که چرا چیزی ندارند که خرج جهاد کنند).

3- اشک خوف:

همین‌که آیات الهی برای اولیا تلاوت می‌شد، گریه‌کنان به سجده می‌افتادند، «خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا» (مریم، 58)، «وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» (اسراء، 109).

4- اشک تزویری و ساختگی:

همین آیه که برادران یوسف گریه‌کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. **لطیفه:**

روایت شده است: زنی را برای محاکمه پیش قاضی شریح آوردند، زن گریه راسر داد. شعبی گفت: ای ابو امیه! مگر نمی‌بینی گریه میکند؟ گفت: برادران یوسف که ستمگر و دروغگو بودند گریان آمدند. انسان نباید جز به حق قضاوت کند. (فخر رازی ۱۰۱/۱۸).

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

گفتند: ای پدر! همانا ما رفتیم که مسابقه دهیم، و یوسف را نزد سامان و اسباب ما گذاشتیم، پس گرگ او را خورد، ولی تو باور کننده‌ی ما نیستی اگر چه راستگو باشیم. (۱۷) «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ»: برادران یوسف گفتند: ای پدر! ما رفتیم تا مسابقه دهیم. تفسیر:

«وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ»: و یوسف را در محل لباس و اثاثیه و غذای خود در جای امن گذاشته بودیم که از آن‌ها مواظبت کند، یعنی: مسابقه دیدن، یا مسابقه اسب سواری، یا مسابقه تیراندازی. از هری می‌گوید: «نضال» مسابقه تیراندازی، و «رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع و شامل هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های جنگی بوده است، پس اشتباه از ما نبود و ما مدت زیادی از نزد وی دور نبوده‌ایم اما پس از ما گرگ بر وی حمله‌ور شد و وی را خورد.

ملاحظه مینماییم که: دروغ، دروغ را به بار می‌آورد. برادران یوسف برای توجیه خطای دروغین خویش، سه دروغ مسلسل را یکی بعد از دیگری برای پدر گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد و سایل اثاثیه لباس و غذای خویش گذاشتیم، گرگ او را خورد.

معروف است که دروغگو حافظه ندارد. با وجود این که برادران، یوسف را برای بازی بردند؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب و به اصطلاح نگهبان اثاثیه و غذای خویش بیان داشتند.

«وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۱۷»: حرف و گفته‌ی ما را تصدیق نمی‌کنی هر چند که در واقع راستگو هم باشیم. پس چگونه ما را متهم می‌کنی و به ما اطمینان نداری؟ این سخنان از جانب آنها نشان دهنده‌ی شک و تردید است.

دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بیندارند، بناءً این اصرار و استدلال که مبین احساس ترس و بیم نهفته ایشان می‌باشد از این باب است که گفته‌اند: خائن خائف است؛ و هر کس عملش بد است، گمانش نیز بد است.

وَجَاءُوا عَلِيَّ قَمِيصَهُ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

و پیراهن او را آلوده به خون دروغین (برای یعقوب) آوردند، پدر گفت: نه، بلکه نفس‌های تان کار زشت را برای شما آراسته است، پس کار من صبر جمیل است و راجع به آن چه شما می‌گویید، از الله مدد خواسته می‌شود. (۱۸)

تفسیر:

«وَجَاءُوا عَلِيَّ قَمِيصَهُ بِدَمٍ كَذِبٍ»: و پیراهن یوسف را به خونی دروغین و غیر واقعی آغشته شده بود که خون یوسف نبود، آن را به عنوان گواه راستگویی خود آوردند در حالی که این پیراهن خود دلیل دروغگویی شان بود؛ زیرا پیراهن سالم بود و اصلاً پاره هم نشده بود.

ابن عباس (رض) در این باره می‌نویسد که برادران، گوسفندی را سر بریدند و لباس‌های یوسف را بدان آغشته کردند، وقتی آن را نزد یعقوب آوردند، گفت: دروغ می‌گویید، اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش پاره می‌شد. (طبری ۱۲/۱۶۴).

و روایت شده که یعقوب گفته است: چه گرگ پر حوصله و عاقلی! پسر من را خورده و پیراهنش را پاره نکرده است.

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا»: فریب مظلوم‌نمایی‌ها را نباید خورد. حضرت یعقوب علیه السلام، فریب پیراهن خون‌آلود و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما این سخن تان دروغی بیش نیست بلکه حقیقت این است که شیطان و نفس‌های اماره بالسوء شما، کاری زشت و نیرنگی بدی را برای تان آراسته است.

حضرت یعقوب علیه السلام می‌دانست که یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان و یا بقایای جسد را مطالبه نکرد.

«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»: اما من بر این محنت صبری نیکو پیشه خواهم ساخت؛ صبری که نه خالق را به خشم آورد و نه در آن شکوه و گلایه‌ای از مخلوق باشد.

یعقوب علیه السلام گفت: شکایت‌ها را نزد پروردگار می‌برم و به نیکویی بر سر صبر و شکیبایی پایدارم و در برابر این دروغ‌پردازها و صحنه‌سازها از الله متعال یاری و مدد می‌جویم.

شیخ حسن بصری (رح) می‌فرماید: وقتی یوسف را در چاه انداختند، دوازده سال عمر داشت و در چهل سالگی پدرش به دیدار او شاد گشت؛ یعنی، پس از بیست و هشت سال دوری به همدیگر رسیدند و ای به آن همه سال که چه‌ها بر سر آن قلب دردمند غم‌زده ی یعقوب گذشته است!

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظلمی که در حق یک طفل معصوم به‌عمل آمده است، چه زیبایی دارد که حضرت یعقوب علیه السلام می‌گوید: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»؟

مفسر تفسیر نور در مورد می‌نویسد:

اولاً حضرت یعقوب علیه السلام از طریق وحی میدانست که یوسف زنده است.

ثانیاً اگر احياناً حضرت یعقوب علیه السلام کدام عکس العمل از خود نشان میداد که: ظن و گمان آنها را بیفزاید، برادران برسر آن چاه می رفتند، و یوسف را از بین می بردند. ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه‌ای به همراه نداشته باشد». «وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ (18)»: انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس العمل را از خود نشان میدهند. طوری که حضرت یعقوب علیه السلام میگوید: از الله متعال بر تحمل این مصیبتی که آن را سازمان داده‌اید یاری و مدد می‌طلبم و بر او در دفع این دروغی که توصیف می‌کنید توکل می‌کنم. یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می‌طلبم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می‌کنید، مدد می‌طلبم.

انسان باید در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی هم استمداد جوید، بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آنکه دل میسوزد و اشک جاری میشود، استعانت از الله متعال را نباید فراموش نمود. حضرت یعقوب علیه السلام با جمله‌ی «وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ» به جای «عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ»، به برادران یوسف فهماند که مدّعی آنان باور کردنی نیست.

پیراهن و معجزه آن:

دانشمند و فقیه شهیر جهان اسلام ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 هجری قمری 974 تا 1057 میلادی) در مورد پیراهن حضرت یوسف علیه السلام مینویسد: که پیراهن یوسف از عجایب روزگار است، سه واقعه بزرگ و عظیم الشأن با این پیراهن وابسته است. **اول:** خون الود کردن آن به خاطر فریب دادن پدر و ثابت شدن دروغ آن ها به گواهی پیراهن.

دوم: واقعه زلیخا، که در آنجا نیز گواهی پیراهن یوسف تقدیم گردید.

سوم: داستان بینایی حضرت یعقوب علیه السلام که در آنجا نیز پیراهن حضرت یوسف علیه السلام مظهر اعجاز قرار گرفت.

آیا یعقوب علیه السلام واقعاً بین فرزندان خویش تبعیض قائل بود؟

خیر، تبعیض قائل نشدند، یعنی درمسائل مادی ویا تربیتی و یا ارشادی تبعیضی بین فرزندان قرار نداده بودند، اما اگر منظور این باشد که چرا یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را نسبت به دیگر فرزندان بیشتر دوست میداشت، که البته علت این امر واضح است چرا که هر اندازه انسانی مؤمن تر و با تقوا تر باشد دوست داشتنی تر میشود و این امر بدیهی است که یوسف علیه السلام از این لحاظ نسبت به دیگر برادرانش برتر بود و طبیعی است که پدر، فرزند با اخلاق تر و با تقوا ترش را بیشتر دوست خواهد داشت، و خدای متعال کسی را به خاطر محبت قلبی مواخذه نمی کند.

چنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در مسائل مادی نسبت به همه همسرانش یکسان بود اما در قلب خود بعضی از همسرانش را از بقیه بیشتر دوست میداشت و میفرمود: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلْمَنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ» ابو داود (2134) یعنی:

«ای الله! این تقسیم من (در نفقه و تأمین مایحتاج آنها) در آن چیزی است که در اختیار و توانم است. پس در آن چه در اختیار توست و در اختیار من نیست (یعنی قلب)؛ مرا ملامت مکن».

و علاوه بر این، شریعت انسان‌ها را مؤظف نموده که محبت و دوست داشتن خود را نسبت به سایر مسلمانان بر اساس معیار ایمان و تقوا قرار بدهند؛ یعنی هر اندازه مسلمانی تقوای بیشتری داشته باشد به همان اندازه نیز محبوبتر است حال چه او فرزند ما باشد یا فرزند دشمنمان یا غریب باشد یا از نژاد و ملیت دیگری باشد، و بالعکس آن هم صادق است؛ یعنی اگر کسی از تقوای کمتری برخوردار باشد محبت او در قلب ما کاهش می‌یابد حال چه او پدر ما باشد یا فرزندمان یا برادرمان. برای همین است که الله متعال میفرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ». (مجادله 22). یعنی: «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، درحالی‌که کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند را دوست بدارند، هر چند پدران شان یا پسران شان یا برادران شان یا عشیره آنان باشد». و این همان «ولاء و براء» یی است که هر مسلمانی باید بر اساس میزان ایمان و تقوا نسبت به انسان‌ها لحاظ کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (19 الی 22) یوسف و کاروانیان، و موضوع یوسف در مصر مورد بحث قرار گرفته است.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غَلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

وکاروانی (نزدیک چاه) آمد پس آنها آب آور خود را فرستادند، پس (او) دلو خود را انداخت (پس چون بیرون آورد، یوسف را در آن دید، صدا زد و) گفت: «مژده باد! این کودکی است» و او را بعنوان یک متاعی (از دیگران) پنهان داشتند، و خداوند به آنچه می‌کردند، آگاه است. (۱۹)

تفسیر:

به تأسف بایدگفت که در بسیاری از حالات در زندگی و روزگار دنیا حالاتی پیش می‌آید که دوستان و اقارب انسان، را به چاه می‌اندازد؛ ولی پروردگار با عظمت انسان را توسط بیگانگان، از چاه نجات میدهد. طوری‌که میفرماید:

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ»: مسافران و کاروانیان به آنجا آمدند و از آنجا عبور کردند. «سَيَّارَةٌ»: قافله، کاروان.

سپس خداوند متعال از حال یوسف علیه السلام در قعر چاه خیر می‌دهد: کاروانی از مسافران به نزدیک چاه آمد پس کاروانیان مأمور آب را فرستادند تا برای‌شان از آن چاه آبی بیاورد،

«وَأَرْدَهُمْ»: پس وارد خود را فرستادند، وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می‌آورد.

وارد: آبدار، آب آور، مسؤول تدارک آب کاروان، سقاء، مردی بود به نام مالک پسر دعر خزاعی از تبار عرب عاربه. (تفسیر فرقان)

ابن عباس (رض) گفته است: کاروان و جماعتی از «مدین» به مصر میرفتند. راه را گم کرده بودند و در آن بیابان سرگردان شدند. تا به محل چاهی که یوسف در آن قرار داشت، رسیدند. چاه در واحه‌ای دور از آبادانی قرار داشت.

«فَأَدْلِي دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرِي هَذَا غُلَامٌ»: و چون او دلوش (دلو: ظرفی چرمی، سطل) را در چاه افکند، یوسف بدان ریسمان آویخت. در این هنگام آب آورشان فریاد زد: مژده! مژده! این یک پسر معتبر است. این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد. مفسران گفته‌اند: وقتی دلوش را در چاه انداخت یوسف در گوشه‌ای از قعر چاه قرار داشت، پس خود را به طناب سطل آویزان کرد، وقتی صاحب دلو او را دید زیبایی اش او را به تعجب واداشت و صدا زد.

ابو سعود گفته است: گویی بشارت را منادی قرار داده و میگوید: بیا که به نعمتی گرانقدر نایل آمده‌ای (ابو سعود ۵۹/۲).

به یاد داشته باشید که الله متعال، بندگان مخلص خود را هیچ وقت تنها نمی‌گذارد و آنها را در شدايد و سختی‌ها نجات میدهد. به طور مثال نوح علیه السلام را روی آب، یونس علیه السلام را زیر آب و یوسف را کنار آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را از میان نهر نیل و محمد صلی الله علیه وسلم را در درون غار ثور.

با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف علیه السلام از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل الله چه میتوان انجام داد؟! «وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَةِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَي شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران، 103). (و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، پس خداوند میان دل‌های تان الفت انداخت و در سایه نعمت او برادران یکدیگر شدید، و بر لب پرتگاهی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد. اینگونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، شاید هدایت شوید).

باید گفت که: در برخی موارد حالاتی در زندگی انسان پیش می‌آید که به وی به دید کالا و جنس دیده می‌شود طوری که میفرماید:

«وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً»: (و او را پنهان ساختند، کالایی دانسته) یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته‌اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده‌اند تا او را در مصر به صورت کالا برای‌شان بفروشیم. یوسف هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند.

اما ابن عباس (رض) در تفسیر «وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً» میگوید: برادران یوسف که نزدیک وی بودند، قضیه را پنهان داشته و کاروانیان را از این امر که او برادرشان است آگاه نساختند، بلکه گفتند: این غلامی است از بردگان برای فروش.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (19)»: کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، ولی به یاد داشته باشید که با الله چه خواهیم کرد که به همه چیز و همه احوال بندگان خویش آگاه است، راز آنان بر الله مخفی نمی‌ماند و قصد آنها درباره‌ی یوسف بر او پوشیده نیست.

وَشَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

و (سر انجام) او را به پول ناچیزی (و تنها) به چند درهم شمرده شده فروختند و در باره او بی‌علاقه بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان افشا شود). (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَرَوْهُ»: او را فروختند. «بَخَسَ»: ناقص. مراد قیمت ارزانتر از قیمت افراد مثل او است. «دَرَاهِمَ»: درهم ها. بدل از (ثَمَن) است. «مَعْدُودَةٌ»: اندک. کم. «الزَّاهِدِينَ»: افراد بی علاقه و بی مبالات. مراد این است که هر چه زودتر میخواستند شر او را از سر خود کم کنند. به دو جهت: یکی این که او را مُفْت به دست آورده بودند. دیگر این که می‌ترسیدند خانواده‌اش سر برسند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

پایان تلخی‌ها، شیرینی است:

«وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ»: در این بخش محنت دوم زندگی حضرت یوسف علیه السلام که همانا محنت بردگی است شروع می‌شود. هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می‌دهد. «بِثَمَنٍ بَخْسٍ»: (کاروانیان، ارزش یوسف را نمی‌شناختند.) بناءً کاروانیان وی را به بهای ناچیزی به فروش رسانیدند.

باید یادآور شد که: داستان و واقعه‌ی یوسف تقریباً، 1600 سال قبل از میلاد به وقوع پیوست. (تفسیر صفوة التفاسیر)

ارزش انسان‌های ارزشمند روزی آشکار می‌شود، اگرچه در حالاتی مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده و غلامی فروختند، روزی در زندگی‌اش آمدنی است که او حاکم مصر خواهد شد).

می‌گویند: مالی که آسان به دست آید، به آسانی از دست می‌رود، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد که: مراد این است که برادران یوسف او را فروختند. «بِثَمَنٍ بَخْسٍ»: به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن‌مسعود (رض) می‌گوید: «او را به بیست درهم فروختند».

ابن‌کثیر این قول را که برادران یوسف او را فروختند، ترجیح می‌دهد و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی‌رغبتان بودند» که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی‌دادند. ابن‌کثیر می‌گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف بسیار شادمان شده و به خاطر آن علاقه‌مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشند. پس این بی‌رغبتان همان برادر یوسف بودند».

«وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (20)»: درباره‌ی نگهداشت یوسف بی‌میل و روگردان بودند. و رغبتی به خریدن آن نداشتند؛ چون او را پیدا کرده بودند و می‌ترسیدند بنده‌ی فراری باشد و صاحبش آن را از چنگشان بیرون بیاورد.

بدین اساس می‌خواستند خود را از وی خلاصی بخشند از آن‌رو که قدر و جایگاه وی را نمی‌شناختند.

با تأسف باید گفت که مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهایی کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌ای کریم توصیف نمودند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا
وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرِهِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

و آن کسی از اهل مصر که او را خریده بود به همسرش گفت: او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی گیریم. و این گونه ما یوسف را در سرزمین متمکن ساختیم، و تا از تأویل احادیث (= تعبیر خواب) به او بیاموزیم، و خداوند بر کارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم نمیدانند. (۲۱)

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ»: کاروان یوسف را به مصر برد و عزیز (وزیر مصر) وی را از ایشان خرید و به زنتش گفت: مقام و منزلت او را گرامی بدار.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک».

ابن عباس (رض) مینویسد: شخصی که یوسف را به بیست درهم خرید «قطفیر» نام داشت و عزیز مصر بود و مسئولیت خزاین مصر را به عهده داشت. (طبری ۱۲/۱۷۵). و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف ایمان آورد و در حیات یوسف درگذشت.

روایت شده است که عزیز مصر یوسف را در هفده سالگی‌اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی‌اش او را به وزارت عزیز مصر برگزید و آن پیامبر جلیل القدر در صدوبیست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکننت رسید.

«عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَوَلَدًا»: دلها به دست پروردگار با عظمت است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. عزیز مصر به همسر خویش سفارش کرد که وی را چون مهمان عزیزی گرامی داشته و به خوبی از وی پذیرایی نماید تا شاید به حال شان در خدمت گزاری سودی بخشد یا برای شان جانشین فرزند شود.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است: که سه نفر در دنیا عاقل و قیافه شناس ثابت شده‌اند:

اول: عزیز مصر از قیافه حضرت یوسف علیه السلام به کمالات او پی برد و به همسرش چنین توصیه و راهنمایی فرمود.

دوم: دختر حضرت شعیب علیه السلام که نسبت به حضرت موسی علیه السلام به پدرش گفت «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» [سوره قصص، آیه ۲۶] یعنی پدر جان این را خادم مقرر کن، زیرا بهترین خادم کسی است که هم قوی باشد و هم امین.

سوم: صدیق اکبر، که پس از خود حضرت فاروق اعظم را خلیفه نمود، [ابن کثیر] قابل یادآوری است که: تصمیم‌های مهم را پس از ارزیابی و آزمایش و مرحله‌ای اتخاذ کنید. (اول یوسف را به عنوان کمک‌کار در خانه، «عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا» کم‌کم به عنوان فرزند قرار دهیم. «أَوْ نَتَّخِذَهُ وَوَلَدًا»)

سبحان الله بزرگواری در چهره‌ی یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می‌کند.

باید گفت که: جمله‌ی «عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَنْتَفِعَهُ وَآلِدًا»: دو بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی و قتی که صندوق او را از آب گرفتند، زن فرعون به او گفت: این طفل را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند. (قصص، 9). و بار دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوندی، محبت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»: اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند. و آن‌گونه که خداوند متعال یوسف را از قعر چاه نجات داد و وزیر مصر را بر اکرامش گماشت، همچنان به یوسف در مصر مکنّت و اقتدار بخشیده و یوسف را بر گنجینه‌ها و ذخایر مصر مسلط گردانید؛ چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است.

«وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»: و توفیق تعبیر بعضی از رؤیایا را به او عطا می‌کنیم. و تا الله متعال تأویل خواب را به وی بیاموزد و در نتیجه او مردم را از تعبیر آن‌چه در خواب می‌بینند آگاه سازد.

«وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ»: بیگمان الله متعال بر کار خویش چیره است؛ هیچ نیرویی وی را از انفاذ امرش بازداشته نمی‌تواند، آن‌چه را ما حادثه می‌پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده‌ی اوست.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (21)»: مردم، ظاهر حوادث را می‌بینند، ولی از اهداف و برنامه‌های الهی بی‌خبرند، قضاییش را آن‌گونه که بخواهد نافذ می‌سازد و حکمش چنان که اراده کند، واقع می‌شود ولی بیشتر مردم اسرار قضا را نمی‌دانند و غافل از آنند که کار به دست بلاکیف یگانه یکتاست؛ پس آنها از اسرار قدرت و اهداف حکمت بی‌خبر اند.

و تا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم. والله بر کار خود غالب است، اما بیشتر مردم نمی‌دانند. و کسی از (اهل) مصر که او را خرید؛ به همسرش گفت: «جای او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی گیریم» و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، و تا از تأویل احادیث (= تعبیر خواب) به او بیاموزیم، والله بر کارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

تعبیر خواب در دین مبین اسلام :

در مورد این‌که تعبیر از نظر اسلام جواز دارد یا خیر؟ باید گفت که: بلی، زیرا این امر در قرآن عظیم الشان ثابت شده است که الله تعالی به پیامبرش یوسف علیه السلام علم تعبیر خواب داده بودند؛ چنانکه الله تعالی می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 6) یعنی: «و اینچنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند» یعنی: همان‌گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت برمی‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنانکه اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آنها را در پیشگاهت به سجده انحنای و تعظیم واداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و باز می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 21) یعنی: «ما یوسف را در آن سرزمین مکنّت بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی:

تعبیر خوابها را «و الله بر کار خویش تواناست» بنابر این اینکه الله تعالی علم تعبیر خواب را به یوسف علیه السلام عطا نموده است خود بیانگر این مطلب است که خواب دارای تعبیر و تأویل است؛ البته باید در نظر داشت که هر خوابی دارای تعبیر نیست و هرکسی قادر به تعبیر خواب نیست.

حقیقت و پایه خواب و اقسام آن:

از همه نخست جای بحث از حقیقت خواب و درجه و پایه آن اخبار و وقایعی است که از آن معلوم می شود.

حضرت قاضی ثناء الله در تفسیر «مظهري» فرموده است که در حقیقت خواب این است که هرگاه نفس انسان در هنگام خواب یا بیهوشی از تدبیر ظاهر بدن فارغ باشد صورت‌هایی برای او از راه قوت خیالی نشان داده می شود، و به آن خواب می گویند.

رؤیاهایی که روح می بیند بر سه نوع است:

1 - رؤیای خوشایند، که از جمله نعمت های الهی است و باعث شادی و خوشحالی دل‌های مؤمنان است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میفرماید: «لم یبق من النبوة الا المبشرات» یعنی، از نبوت به جز رؤیای صالحه که مایه مژده و شادی است چیزی باقی نمانده است.

2 - رویای ناخوشایند، که از شیطان است و با کمک آن، انسان‌ها را ناراحت میکند و دوی آن، پناه بردن به الله از شرّ شیطان و آنچه که دیده است؛ میباشد و نباید آنرا نزد دیگران بازگوید که در این صورت، از آن رؤیا، دچار زیان نمی‌گردد و نباید بر تعبیر چنین خواب‌هایی اصرار داشت، زیرا اگر تعبیر شوند ممکن است به همان صورتی که تعبیر شده‌اند، اتفاق بیفتند.

3 - خواب‌هایی هستند که تعبیر ندارند و خود این خواب‌ها نیز، برچند گونه‌اند: افکار درونی انسان هستند یا وقایعی هستند که در زندگی روزمره آن فرد وجود دارد یا خواب‌های پریشان و بی معنی هستند که کار شیطان است و آدمی را با آن بازی میدهد مانند داستان آن مردی که به پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: ای پیامبر خدا در خواب دیدم که سرم قطع شده است و جلو من افتاده و با سرعت بالا و پایین می‌جهد و از من دور می‌شود و من نیز، به دنبال آن می‌دویم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «لا تحدث الناس تلعب الشيطان بك فی منامک»؛ یعنی، چنین خوابی را که در آن شیطان، تو را بازی داده است، برای مردم بازگو نکن.

بعضی از رؤیایها به همان صورت اتفاق افتاده یا اتفاق خواهد افتاد، اما بسیاری از این رؤیایها دارای سمبل و نمادهای مشخصی هستند که به تعبیر درست احتیاج دارند. در مورد تعبیر خواب، کتاب‌های زیادی نوشته شده است؛ بیشتر آنها ادعا می‌کنند که تعبیرات خود را از استادان ماهر در تعبیر خواب، مانند ابن سیرین اقتباس نموده‌اند، اما در این مورد، سند و مدرک صحیحی ارائه نداده‌اند. اگرچه تواتر تجربیات مردم در دیدن خواب و تعبیر آنها در طول زمان و بیان این تجربیات، خود به تنهایی باعث شده است که اغلب مطالب این کتاب‌ها در مورد تعبیر خواب راست از آب درآید، اما انتساب‌های نامستند و افزودن به قطر این کتاب‌ها، بدون دلیل موجه، اعتبار آن‌ها را خدشه‌دار نموده است. آن چه که مهم است این است که نباید به کتاب‌های تعبیر خواب به صورت کامل اعتماد نمود، زیرا تعبیر خواب برحسب زمان و مکان و شرایط و احوال محیط یا بیننده خواب تغییر می‌کند.

خلاصه این‌که؛

خواب سه نوع است:

- 1 - رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده‌ای است از طرف خداوند برای بیننده‌ی آن و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. [بخاری و مسلم]
 - 2 - خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بیننده‌ی خواب می‌باشد.
 - 3 - خوابی که ناشی از خیالات و تفکرات انسان و اعمال روزمره اوست. خواب‌هایی که به علت عادت‌های روزمره می‌باشند، در این طبقه جای می‌گیرند؛ مثلاً، فردی عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت در آن ساعت، غذا نخورد و بخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استقراغ می‌کند. غیر از این سه نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی‌توان آن‌ها را تعبیر نمود، زیرا بر قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند. در ضمن باید توجه داشت که تأویل خواب امکان دارد بعد از سالهای طولانی به‌وقوع بپیوندد. یعنی ممکن است انسان امروز خوابی ببیند و بعد از بیست یا سی سال آن تأویل آن خواب محقق گردد و حتماً شرط نیست فردی امروز خواب می‌بیند و فردا تأویل آن به وقوع انجامد. و ممکن است فاصله‌ی بزرگی بین وقوع خواب حقیقی و انطباق آن خواب بر واقع و بین خود خواب باشد.
- از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز منقول است، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خواب بر سه قسم است یکی شیطانی که از ناحیه شیطان چیزهایی در ذهن می‌آید، دوم آن است که انسان چیزهایی را در حال بیداری می‌بیند همان صورتهای در خواب به نظرش می‌رسند، سوم که صحیح و بر حق است جزئی از چهل و شش جزء نبوت است، یعنی الهام از جانب خداوند متعال است.

معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن:

در باره این قسم که حق و صحیح و در احادیث جزئی از نبوت قرار داده شده است روایات مختلفی در احادیث وجود دارند. در بعضی روایات چهلیمین جزء و در بعضی چهل و ششمین جزء و در بعضی دیگر چهل و نهمین و پنجاهمین و هفتادمین جزء بودنش منقول است. در تفسیر «قرطبی» پس از جمع آوری همه این روایات تحقیق ابن عبدالبر چنین نقل گردیده است که بین اینها هیچ‌گونه تضاد و مخالفتی نیست بلکه هر روایت به جای خود صحیح و درست است، و اختلاف تعداد اجزاء مبتنی بر احوال خواب بیننده است کسی که به راستگویی، امانتداری و کمال ایمان متصف باشد خواب او چهلیمین جزء نبوت می‌باشد، و کسی که در این اوصاف رتبه کمتری داشته باشد خوابش چهل و ششمین یا پنجاهمین جزء می‌شود و کسی که از این هم پایه کمتری داشته باشد خوابش هفتادمین جزء نبوت قرار می‌گیرد.

در اینجا این امر قابل توجه است که مراد از جزء نبوت بودن خواب راست چیست؟ در تفسیر «مظهری» توجیه آن چنین نقل شده است که سلسله وحی نبوت بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ظرف بیست و سه سال جاری ماند در شش ماه قبل وحی به صورت خواب، نمودار گردید و در بقیه چهل و پنج شش ماهی با پیام رسانی جبرئیل امین علیه‌السلام

نمودار شد، و با این حساب خواب درست و حقانی چهل و ششمین جزء نبوت قرار گرفت، و آن روایاتی که عدد کمتر یا بیشتری در آن‌ها ذکر شده است یا محاسبه آن تقریبی است و یا از روی سند ساقط الاعتبار هستند.

و امام قرطبی فرموده است که مراد از جزء نبوت بودن این است که بسا اوقات انسان در خواب چنان چیزهایی را می‌بیند که در حد توان او نیستند، مثلاً می‌بیند که به آسمان پرواز میکند، یا چنان چیزی از عالم غیب ببیند که تحصیل علم آن در حد توان او نبوده، پس وسیله آن‌ها به‌جز امداد و الهام خداوندی چیز دیگری نمیتواند باشد، و این در اصل از ویژگیهای نبوت است، بنابر این، جزئی از نبوت قرار داده شد.

گاهی خواب کافر و فاسق هم می‌تواند راست در آید:

این امر نیز از قرآن و حدیث ثابت و از تجربیات واضح است که خواب راست گاه وقتی از فاسق بلکه از کافر هم متحقق می‌شود، راست درآمدن خواب دو رفیق زندانی حضرت یوسف علیه‌السلام و راست درآمدن خواب پادشاه مصر در سوره یوسف از قرآن مذکور است در صورتی که این هر سه نفر مسلمان نبودند، در حدیث خواب «کسری» آمده است که او نسبت به بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب دیده بود، و آن خواب راست درآمد، در صورتی که کسری مسلمان نبود، عمه رسول الله «عاتکه» در حال کفر نسبت به آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب راستی دیده بود، و نیز تعبیری که حضرت دانیال (یکی از پیامبران بنی اسرائیل) در باره خواب بخت النصر (بخت النصر که از جبارترین، ستمکارترین و خونخوارترین پادشاهان دنیا به‌شمار می‌آمد، فرزند یکی از پادشاهان بابل در زمان ارمیای پیامبر بود) بیان کرده بود، راست درآمد.

از این معلوم گردید که تنها با دیدن خواب راست و واقع شدن آن مطابق با واقع لازم نمی‌آید که خواب بیننده مرد نیک و صالحی باشد، بلکه دلیل مسلمان بودن او هم نمی‌تواند باشد، آری این صحیح است که عموماً عادة الله این است که خوابهای مردمان نیک و صالح، راست در می‌آید، و خوابهای فاسقان و فجار عموماً از قبیل حدیث النفس یا تسویل شیطانی، باطل می‌باشد، اما گاهی بر خلاف این هم می‌باشد. در هر صورت خواب راست برای عموم امت موافق با صریح حدیث بیش از بشارت و تنبیه، مقام دیگری ندارد، نه برای خود خواب بیننده در معامله ای حجت قرار می‌گیرد، و نه برای دیگران.

بیان نمودن خواب پیش هر کس درست نیست!

مسأله: در آیه «قال یابنی» حضرت یعقوب علیه السلام حضرت یوسف علیه السلام را از بیان کردن خوابش نزد برادرانش منع فرمود.

از این معلوم شد که انسان نباید خوابش را نزد کسی بیان کند که خیر خواه و همدردش نباشد و آن را برای کسی بیان کند که در تعبیر خواب مهارت نداشته باشد.

در «جامع ترمذی» آمده است که رسول خدا فرمود: خواب راست یکی از چهارمین اجزاء نبوت است، و خواب تا زمانی که با کسی بیان نشده آویزان می‌باشد وقتی که بیان گردید و شنونده تعبیری ذکر کرد مطابق با تعبیر او واقع خواهد شد. بنابر این خواب را نباید به‌جز نزد شخص عالم و عاقل یا حداقل دوست و خیر خواه پیش دیگری بیان کرد.

نیز در سنن «ابن ماجه» آمده است که رسول خدا فرمود: خواب سه قسم است: یکی بشارتی است از جانب خدا، دوم خیالات نفسانی است و سوم تصورات شیطانی. لذا هر کسی که خوابی ببیند و به نظرش خوب باشد اگر خواست آن را برای مردم بیان کند و اگر به نظرش

خوب نباشد با کسی بیان نکند، بلکه برخیزد و نماز بخواند، در حدیث «صحیح مسلم» نیز آمده است که اگر خواب بدی دیدید به طرف جانب چپ سه بار تفت کند و از بدی آن به خدا پناه ببرد و به کسی آن را بیان نکند، پس، این به او ضرری نخواهد رساند، وجه و علتش این است که بعضی از خوابها تصورات شیطانی است و آن‌ها بدین عمل دفع می‌شوند، و اگر خواب خوبی است پس با این عمل امید می‌رود که بدی آن بر طرف گردد.

مسئله:

و اما درین مبحث و درین خصوص تعبیر خواب مراد از موقوف بودن و منوط بودن خواب بر تعبیر در تفسیر «مظهری» چنین بیان شده است که بعضی امور تقدیری بر تقدیر معلق می‌باشند که اگر فلان کار انجام گیرد مصیبت بر طرف می‌گردد، و اگر انجام نگیرد مصیبت واقع خواهد شد، و به آن قضای معلق گفته میشود، در چنین صورتی با تعبیر بدمعامله بد و با تعبیر خوب، خوب خواهد شد، از اینجاست که در حدیث «سنن ترمذی» از بیان کردن خواب با شخص غیر عاقل و غیر خیرخواه و غیر همدرد ممانعت آمده است، و نیز میتواند وجه آن این باشد که باشنیدن تعبیر بد، خواب در دل انسان خیالاتی پدید می‌آید که اکنون مصیبت دارد بر من واقع میشود، و در حدیث آمده است که خداوند متعال فرموده است: «أنا عند ظن عبدي بي» یعنی همچنان که بنده نسبت به من گمان ببرد و در حق او چنان خواهم بود، پس وقتی بر وقوع مصیبت از طرف خداوند یقین کند، مطابق با این عادت الله و وقوع مصیبت بر او ضروری خواهد شد.

مسئله: آنچه از این آیه، معلوم گردید که اگر در خواب، امر مشقت و مصیبت آوری به نظر برسد آن را با کسی بیان نکند از روایات حدیث معلوم می‌شود که این ممنوعیت تعبیر خواب نزد جاهل، فقط مبتنی بر شفقت و همدردی است ولی شرعاً حرام نیست لذا اگر آن را با کسی بیان کرد گناهی عاید او نخواهد شد، زیرا در احادیث صحیح آمده است که رسول خدا به وقت غزوة أُحُد فرمود: من در خواب دیدم که شمشیر «ذوالفقار» شکست، و دیدم که تعدادی گاو دارند ذبح می‌گردند که تعبیر آن شهادت حضرت حمزه و شهادت تعدادی از صحابه بود که حادثه بزرگی بود؛ ولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را با صحابه در میان گذاشت. [تفسیر قرطبی]

مسئله: این نیز معلوم گردید که برای نجات مسلمانی از شر کسی جایز است که خصلت و نیت بد او را اظهار نماید، و این، غیبت به حساب نمی‌آید. مثلاً مطلع شود که فلان شخص در نظر دارد در خانه فلان کس رفته عمل سرقت انجام دهد یا می‌خواهد او را به قتل برساند بر او لازم است که به آن کس اطلاع دهد، این در غیبت حرام به حساب نمی‌آید، چنان که حضرت یعقوب علیه السلام به حضرت یوسف علیه السلام اظهار نمود که او از طرف برادران در معرض خطر قرار گرفته است.

مسئله: از این آیه نیز معلوم گردید که اگر نسبت به کسی چنین گمانی برود که اگر خوشحالی و نعمتی از ما در جلو او بیان گردد، حسادت نمی‌کند و در فکر و اندیشه اذیت و آزار رسانی قرار می‌گیرد پس نعمت، ثروت و عزت خود را پیش او بیان نکند، رسول خدا فرموده است که: «برای به پیروزی رساندن اهداف خویش با پنهان نگهداشتن کمک بجوئید، زیرا در دنیا با هر صاحب نعمت حسادت ورزیده می‌شود.»

مسئله: از این آیه و آیات بعدی که در آنها مشورت قتل یا در چاه انداختن یوسف علیه السلام و سپس عمل بر آن ذکر شده است، این نیز روشن شد که برادران یوسف پیغمبر و نبی

نبودند و اگر نه به قتل یوسف مشورت و سپس بر ضایع کردن او تدبیر و برنافرمانی پدر عمل نمی کردند، زیرا انبیاء علیهم السلام از همه گناهان پاک و معصوم استند و آنچه در کتاب طبری، نسبت به آن‌ها پیامبر گفته شده است درست و صحیح نیست. (به نقل از تفسیر قرطبی).

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

و چون (یوسف به مرحله‌ی بلوغ و) کمال قوت رسید، به او حکم (= نبوت) و علم عطا کردیم. و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. (۲۲)

تفسیر :
 «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»: قبل از همه باید گفت که: علم و حکمت، ظرفیت و آمادگی می‌خواهد. وقتی که یوسف به کمال نیروی جوانی و قدرت و رشد، یعنی به سن سی سالگی رسید. به قولی: یوسف علیه السلام در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. به نقل از «تفسیر انوار القرآن»
 «اشد» از «شد» به معنای «گره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. این کلمه در قرآن عظیم الشأن؛ گاهی به معنای «بلوغ» استعمال شده است، چنان‌که در (آیه 34 سوره اسراء) آمده: «حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید تا زمانی که به سن بلوغ برسد.

گاهی مراد از «اشد» سنّ چهل سالگی است. مانند (آیه 15 / سوره ی احقاف) که می‌فرماید: «بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» و گاهی به سن قبل از پیری گفته می‌شود، مانند (آیه 67 سوره غافر) که می‌فرماید: «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِنَكُونُوا شُيُوخًا». آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا حق تعالی به وی فهم، دانش و دریافت حق در فیصله و قضاوت را با حکمت های آن، عنایت کرد.

- حکمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حق می رساند) وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (22)»: وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. و آنگونه که او یوسف علیه السلام را در قبال عمل نیکش چنین گرامی داشت، همچنان هر نیکوکار دیگری را نیز در قبال نیکوکاری اش گرامی می دارد. این آیه بر آرامش بخشیدن به پیامبر و تسلیت گویی به ایشان در محنت‌هایی که با آن رو به رو خواهند شد، دلالت دارد.

خوانندگان گرامی !

در آیات (23 الی 29) در مورد یوسف و زن عزیز مصر (زلیخا)، و این که یوسف نمونه کامل عفت و پاکی، است بحث به عمل آمده است.

وَرَأَوْنَاهُ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگار خویش خیانت نمیکنم] به یقین ظالمان رستگار نمی شوند. (۲۳)

تفسیر :

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر «صفوة التفاسیر» می نویسد: بعد از این که خداوند متعال به فضل و کرم خود موقعیت و منزلت یوسف علیه السلام، را در قصر عزیز مصر استوار و مستقر ساخت، در اینجا فتنه و فریب کاری همسر عزیز مصر را در مورد یوسف یادآور شده است و پایداری و مقاومت یوسف را در مقابل چنان فتنه انگیزی های بنیان برانداز خاطر نشان ساخته و عفت و پاکدامنی او را بیان داشته است، تا جایی که رفتن به زندان را بر عمل زشت و پست فاحشه ترجیح داد و برای اثبات عفت و پاکی او همین بس است.

«وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ»: این هم محنت و آزمایش سوم یوسف علیه السلام بعد از افتادن در چاه و بردگی است.

«وَرَاوَدَتْهُ»: مراد در خواست با رفق و نرمش است، از راد به معنی آمد و رفت گرفته شده است. راد به حیوانی گفته می شود که برای پیدا کردن گیاه و علف در جلو گله حرکت میکند. برای مرد گفته می شود: «راودها عن نفسها»: خواست دلش را به دست آورد، و برای زن گفته می شود: «راودته عن نفسه» یعنی خواست دلش را به دست آورد و با او همبستر شود.

راودته: از مرادده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی شیرین زبانی حيله است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است. (نباید فراموش کرد که: گناهان بزرگ، با نرمش و مرادده شروع می شود).

همسر عزیز وزیر با آرایش و کرشمه خاصی یوسف را که در خانه اش بود به سوی خود خواند. و میخواست تا با یوسف همبستر شود. و با نرمش و آرامی از او خواست که با وی نزدیکی کند، و از تمام وسایل و ابزار برای نیل به مقصود استفاده کرد. او زن عزیز مصر بود که نامش بنا بر آن چه نقل کرده اند زلیخا بود. آن زن از منصب و جمال و مال هر سه برخوردار بود، یوسف نیز جوانی ازدواج نکرده و غریب و از زیباترین انسان ها بود.

با تأسف باید گفت: قدرت شهوت در برخی از حالات به اندازه ای میرسد که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می کند.

معمولاً عشق در اثر مرادده و به تدریج آغاز می یابد ملاحظه فرمودید که: وجود دائمی یوسف در خانه کم کم سبب عشق شد. بناءً پسران جوان و بالغ را با زنان نامحرم در خانه تنها نگذاریم. زیرا احتمال دارد و خطر آن وجود دارد که باب مرادده باز شود. و اکثر حضور مرد و زن نامحرم در يك محیط در بسته، و تنها زمینه را برای گناه فراهم می کند.

«وَوَعَقَّتِ الْأَبْوَابَ»: زن عزیز درها را پیاپی بر خود و یوسف محکم بست و به اصرار از یوسف می خواست که از وی کام گیرد.

شیخ قرطبی میفرماید: زلیخا بعد از این که هفت در را بست آنگاه یوسف را پیش خود به کامجویی دعوت کرد. (تفسیر قرطبی ۱۶۳/۹).

در این اوضاع و احوال یوسف به آستان عصمت حق تعالی پناه برد و بر نفس و هوای خود پیروز شد.

«وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ»: زن عزیز به وی گفت: بیا زود باش به بستر بشتاب که من از آن تو ام! چیزی نیست که از آن بترسی. در البحر آمده است: به او دستور داد که به نزدش بشتابد. (البحر ۲۹۳/۵).

«قَالَ مَعَادُ اللَّهِ»: یوسف خواسته‌اش را قبول نکرد و گفت: معاذ الله! به الله پناه میبرم و خود را از شر ارتکاب این فعل نفرت بار حرام که اولاً در آن خیانت به الله و سپس خیانت به مولایم در امر خانواده و در درون قصرش هست، به جوار عصمت حق تعالی می سپارم؛ ابو سعود گفته است: بدین ترتیب نشان میدهد که عملی است سخت ناپسند و باید از آن به خدا پناه برد تا انسان رهایی یابد؛ چون الله متعال دلیل روشن را در مورد کمال زشتی آن به یوسف ارائه داد. (ابو سعود ۶۲/۲).

در آیه مبارکه به وضاحت در یافتیم که: موقعیت‌های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در قصر عزیز. و در این هیچ شکی نیست که: توجه به الله متعال، عامل باز دارنده از گناه و لغزش است، ولی تقوا و اراده‌ی انسان، میتواند بر زمینه‌های انحراف و خطا غالب شود. و نباید فراموش کرد که: همهی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است. به هنگام خطر گناه باید به الله بزرگوار پناه برد، اولین اقدام علیه گناه، یاد الله و پناه بردن به اوست. بهترین نوع تقوا آن است که به خاطر لطف، محبت و حق خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش و عذاب در آخرت.

«إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»: آخر مولایم مرا به خوبی میزبانی و پذیرایی کرده و گرامی‌ام داشته است؛ یعنی شوهرت آقا و عزیز من است و مرا احترام گرفته و به نحو احسن سرپرستی مرا به عهده گرفته است، پس چگونه نسبت به او بدی کنم و به حریم او خیانت کنم؟ (صفوة النفاسیر).

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «مَعَادُ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» دو احتمال نوشته اند:

الف: خداوند پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه میبرم.

ب: عزیز مصر مالک من است و من سر دسترخوان او هستم و درباره‌ی من به تو گفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ»: و من به او خیانت نمی‌کنم.

هر دو تفسیر نزد علم تفسیر، طرفدارانی به خود دارد که: بر اساس شواهدی بدان استناد می جویند. ولی، احتمال اول بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد، نه به خاطر این‌که بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرض و سوء قصد نمی‌کنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقواست. البته در چند جای این سوره، «رَبُّكَ» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم میخورد، ولی «رَبِّي» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند متعال است. به نقل از (تفسیر نور).

«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (23)»: پس چگونه زیبایی را با زشتی جواب دهم؟!

ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت‌ها است. قطعاً این ظلمی است آشکار؛ و ظالم توفیق و یاری نمی یابد بلکه خوار و زیانکار میشود.

ملاحظه می‌داریم که: یوسف علیه السلام در بحبوبه (میان) درگیری با زلیخا به فکر فلاح خود بود، او به طور دقیق بدین نتیجه رسیده بود که: یک لحظه گناه، میتواند انسان را از رستگاری ابدی محروم سازد بناءً میگوید: چگونه با تو چنین کاری بکنم درحالی‌که شوهرت عزیز، آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من

منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به توگفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تورا در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ «قطعاً ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند «رستگار نمی‌شوند».

از جمله‌ی آن تجاوزگران کسانی هستند که پاداش نیکی را به بدی می‌دهند و ناسپاسی می‌کنند. سپس خدای متعال خبر داده است که همسر عزیز تلاش کرده که او را در دام عشق خود اسیر سازد و در نهایت با او همبستر شود. و تمام وسایل فریب و اغواء را به کار گرفت، و اگر الله عز و جل او را از کید و نیرنگش حفظ نمی‌کرد، به دام هلاکت می‌افتاد، آنجا که می‌فرماید:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿٢٤﴾

البته آن زن قصد (مقاربت با) یوسف کرد. (ولی) اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی‌دید، او نیز قصد (مقاربت با) آن زن می‌کرد. مابین چنین کردیم تا بدی و فحش را از او دور سازیم، چون که او از بندگان مخلص و برگزیده ما بود. (۲۴)

تفسیر :

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارک می‌نویسد: و در حقیقت آن زن آهنگ یوسف کرد و نفسش به وی سخت تمایل یافته از وی همان چیزی را می‌خواست که زن از مرد می‌طلبد. یوسف نیز با خود در این مورد حدیث نفس کرد و خاطره‌هایی بر خاطرش گذشت؛ لیکن هرگز بر کار زشت مصمم نشد و آهنگ وی نکرد؛ زیرا لطف الله متعال شامل حالش گشت و نشان‌های از نشانه‌های وی و برهانی از برهان‌هایش را دید که وی را از آلودگی به فحشا نهیب میزد. چنین شد تا الله متعالی را از کار زشت و عمل زنا محفوظ دارد؛ چراکه او در طاعت حق تعالی از صادقان، در عبادتش از مخلصان، نبوت را از برگزیدگان و در دوری از پلیدی‌ها از پاکان بود. به حق که این کار یوسف جلوه تمام نمای تقوی و بزرگترین پیروزی بر نفس اماره بود.

همچنان مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش صفوة التفسیر نگاشته است:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ» با عزم و نیتی استوار قصد و تصمیم آمیزش با یوسف را اتخاذ کرد و تصمیم قطعی گرفت به طوری که در مورد عمل زشت زنا هیچ قدرتی او را منصرف نمی‌کرد.

و تصمیم گرفت او را به عمل نزدیکی مجبور کند و در این مورد از زور استفاده کند. بعد از این که تمام درها را به رویش بست از او خواست بشتابد به طوری که یوسف ناچار شد به طرف در برود.

«وَهَمَّ بِهَا» بر مبنای اقتضای طبیعت انسانی یوسف هم تمایلی جزئی پیدا کرد. نفسش او را وسوسه کرد که با او کنار بیاید، اما نه با تصمیم و قصد جدی؛ بلکه فقط وسوسه‌ی محض بود. پس این دو عزم و تصمیم بسیار با هم متفاوتند.

(این از باب مشکله می‌باشد که عبارت است از اتفاق در لفظ و اختلاف در معنی. «هم» ی که از جانب همسر عزیز مصر صورت گرفت به معنی عزم و تصمیم قاطع است و «هم» که از جانب یوسف روی داد به معنی وسوسه‌ی درونی می‌باشد.) (تفسیر صفوة التفسیر).

امام فخر رازی گفته است: «هم» یعنی خطور چیزی به قلب یا تمایل و آرزوی طبع، مانند روزه داری که در تابستان آب خنک می یابد و نفسش او را بدان وا می دارد که از آن بنوشد، اما دیانتش او را از مصرف آن منع میکند. (تفسیر فخر رازی ۱۸/۱۱۹).

«لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»: اگر امداد الهی نباشد، پای هرکسی می لغزد. جواب لولا محذوف است؛ یعنی اگر حفظ و عنایت الله متعال با یوسف نبود و او را محفوظ نمی کرد، با او در می آمیخت و خواست نفس خود را انجام می داد.

اما پروردگار با عظمت او را محفوظ نمود، و قطعاً عملی از او سر نزد.

در البحر آمده است: عده ای چیزهایی را به یوسف نسبت داده اند که نسبت آن حتی به افراد فاسق هم جایز نیست. وبه نظر من به طور یقین هیچ گونه قصدی از یوسف علیه السلام سرزده است، بلکه به سبب دیدن برهان، ارتکاب و قصد کار بد از او منتفی است. به یک نفر می گویند: «اگر حفظ و عصمت خدا نبود مرتکب گناه می شدی». و عرب می گویند: اگر چنان کنی ظالمی، و در اینجا نیز موضوع چنین است. یعنی اگر برهان الله را نمی دید، قصد آن را میکرد، پس برهان تحقق یافت و قصد منتفی شد. اما راجع به اقوالی که در این زمینه از سلف روایت شده است، ما معتقدیم که چنین چیزی از هیچ یک از آنها درست نیست؛ زیرا آنچه که در این راستا به سلف نسبت داده شده است عبارت است از اقوالی که یکدیگر را تکذیب میکنند و با هم متناقضند و انگهی حتی بسیاری از فاسقان از ارتکاب چنین عملی شرم دارند، تا چه رسد به یوسف که عصمت و پاکدامنش قطعی و یقینی است. (البحر ۵/۲۹۵).

ابو سعود گفته است: «هم» یوسف عبارت بود از خواست طبیعی و غریزی انسان، تمایل فطری نه قصد و تصمیم اختیاری، مگر پرهیز و پاکدامنی قبلی او را نمی بینی که ناشی از اوج نفرت و بیزاری وی از آن عمل زشت می باشد؟ مگر نمی بینی که خود به عدم رستگاری ستمکاران حکم داده است؟ و آیا آن بیزاری و تنفر اثبات نمی کند که چنین قصد و تصمیمی محال است از جانب او صورت گرفته باشد؟ آنچه که گفته شده است مبنی بر این که او به مقدمات آن عمل اقدام کرده است، جز خرافات و اباطیل چیزی نیست که گوش از شنیدن آن ابا دارد و عقل و خرد و ضمیر آن را مردود می داند. (ابو سعود ۲/۶۴).

«كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ»: عبادت خالصانه، رمز موفقیت در دوری از گناه است، برای این که ناپسندی و زشتی را از او دور کنیم، آن چنان او را در مقابل عوامل و انگیزه های فتنه و نیرنگ ثابت قدم و استوار کردیم. این جمله دلیلی روشن و قطعی است بر اینکه هیچگونه قصدی مبنی بر ارتکاب معصیت از او سر نزده است.

و اگر مطابق زعم آنها میبود میگفت: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ»، اما وقتی میگوید: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ»: نشان میدهد که عملی خارج از ارادهی او بوده و خدا آنرا از او دفع و برطرف کرده است؛ زیرا موجبات عصمت و عفت را به او عطا کرده است.

«وَ الْفَحْشَاءَ»: و ارتکاب زنا را که بی نهایت زشت است از او دور و برطرف کنیم.

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (24)»: به فتح لام، یعنی از جمله بندگان است که خدا آنها را برای اطاعت خود پاک و پالفته کرده و آنها را برای وحی و رسالت برگزیده است. بنابر این شیطان نمیتواند آنها را فریب دهد. سپس خدای متعال از ورود ناگهانی شوهرش خبر میدهد در حالیکه آن دو مسابقه میدادند تا خود را به در برسانند، در حالیکه زن به اوج تحریک و هیجان جنسی رسیده بود: (به نقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

و هر دو به طرف دروازه بر یکدیگر سبقت کردند و (همسر عزیز) پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد. و شوهرش را نزدیک دروازه یافتند. (زن به شوهر خود) گفت: جزای کسی که قصد بدی به همسرت کرده چیست؟ جز این نیست که زندانی گردد یا عذاب دردناک (داده) شود. (٢٥)

تفسیر:

«وَاسْتَبَقَا الْبَابَ»: باید گفت که تنها گفتن «مَعَاذَ اللَّهِ» کافی نمی‌باشد، بلکه باید از گناه هم فرار کرد. یوسف به سوی دروازه گریخت و میخواست از آن فرار نماید، زلیخانیز شتاب کرد تا وی را بگیرد، و بدین ترتیب یوسف برای فرار و زن برای رسیدن به هدف مسابقه می‌دادند. گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی میدود تا به گناه آلوده نشود، دیگری میدود تا آلوده نکند).

قابل تذکر و دقت است که: بهانه‌ی بسته بودن دروازه برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی دروازه‌های بسته حرکت کرد و دوید، شاید باز شود.

یادآوری:

علماء در مورد آیه‌ی «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ» گفته‌اند: این بیان از جمله اختصار گویی‌های قرآن معجزه‌گر است؛ چرا که معانی فراوانی را در الفاظی اندک جا داده است، به این ترتیب وقتی همسر عزیز خواست دل او را به دست آورد و یوسف امتناع نمود، خواست به زور و اجبار او را وادارد، پس یوسف از دست او فرار کرد و به طرف دروازه دوید، زن هم خواست مانعش بشود و او را به سوی خویش کشید و یوسف هم از دست او فرار کرد. قرآن تمام این مطالب را در عبارت رسا و بلیغ در یک جمله «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ» به اختصار گنجانیده است.

«وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ»: پیراهن یوسف از پشت پاره شد؛ چون از پشت سر او را دنبال و تعقیب می‌کرد، و او را کشید تا پیراهنش پاره شد.

در این میان زلیخا پیراهن یوسف را از پشت به سوی خود کشید تا از فرار و بیرون شدن ممانعت به عمل آورد که بر اثر آن پیراهن یوسف از پشت پاره شد.

«وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ»: مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است. یعنی ناگهان و به طور غیر منتظره بر در قصر با عزیز روبرو شدند، اما فوراً صحنه عوض شد، پس زن نیرنگ زد و مظلومانه چیغ و فریاد کشید: در این وقت است که ظالم در جای مظلوم قرار گرفت و گناهکار تبرئه گشت.

«قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (25)»: زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند.

بدین‌سان بود که این قصد بد را به یوسف نسبت داد و اضافه کرد. زن گفت: سزای کسی که قصد فحشا با همسرت را کرده چیست جز این‌که به زندانش افگنی یا باعذابی دردناک که وی را از کار بدی که به عمل می‌آورد پشیمان سازد، مجازاتش کنی؟

ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف سزاوار این مجازات است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد میکند، و معمولاً صاحبان قدرت، زمانی که مقصّر باشند، دیگران را متهم می‌کنند.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس‌باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوق خویش کند، نه این که او را متهم و به زندان افکند.

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾

یوسف (در جواب) گفت: این زن با اصرار مرا به سوی خود خوانده است!، (ولی من امتناع کردم و از وی فرار می‌نمودم) و شاهده‌ی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش روی پاره شده باشد، پس آن زن راست گفته است و یوسف از دروغ‌گویان است. (۲۶)

تفسیر:

واضح است که: متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً 25» با گفتن «قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» در جمله «هِيَ رَاوَدْتَنِي»، جواب قناعت بخش و مناسبی به ادعای زلیخا ارایه داشت. و بدین ترتیب ادعای و اتهام کاذب زلیخا رانسبت به خود تکذیب کرد و به مولایش گفت: این اوست که از من کام خواست، مرا دنبال کرد و خواستار کار زشت و قبیح با من بود. من قصد سوئی به او نداشتم.

«وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (26)» خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی‌رود، اشخاص را حمایت میکند، آنجا که الله متعال بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می‌دهند، در این میان یکی از شاهدان آن خانه که می‌گویند، طفلی از خانواده زن بود چنین شهادت داد که: اگر پیراهن یوسف از پیش‌رو پاره شده باشد، پس زن راست گفته و او یوسف در ادعایش از دروغ‌گویان است؛ زیرا این خود دلیل آن می‌باشد که یوسف دنبالش می‌کرده است.

مفسر ابن عباس (رض) فرموده است: شاهد عبارت بود از طفلی در گهواره، الله تعالی او را به زبان آورد. او پسر خاله همسر عزیز بود. (تفسیر طبری ۱۲/۱۹۳).

تعدادی از مفسران بدین عقیده اند که: صحیح این است که آن شاهد، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته‌اند، یکی هم شاهد یوسف علیه السلام را ذکر کرده‌اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف علیه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «پاره شده پس این زن راست گفته است» که یوسف در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغ‌گویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

قابل تذکر است که در برخی از روایات آمده است که: شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتفاق گردید، والا اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنی نداشت که به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «إِنْ كَانَ...».

خواننده محترم!

در تاریخ چنین حواث زیاد به وقوع پیوسته است که: در برخی از حالات انسان‌های پاک و

شریف در معرض تهمت قرار گرفته‌اند: به طور مثال در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما الله متعال در هردو مورد به بهترین وجه پاکی آنان را ثابت نمود.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی‌گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ همین پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله‌ی بینا شدن چشم پدر گردید.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

و اگر پیراهن اش از پشت پاره شده باشد، پس این زن دروغ گفته است و یوسف از راستگویان است. (۲۷)

تفسیر :

اما اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده، پس این امر دلیل آن است که یوسف از سوی زن دنبال می‌شده؛ بناءً زن در ادعایش دروغگو و یوسف از راست‌گویان است، در ادعایش علیه آن زن. چون منطق چنان حکم می‌کند که اگر زن درخواست کرده باشد و یوسف فرار کرده باشد، پیراهن از پشت پاره می‌شود.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

پس چون (عزیز مصر) دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حيله شما (زنان) است، بی‌گمان مکر و حيله شما زنان بزرگ است. (۲۸)

تفسیر :

قضاوت بر اساس ادله و به دور از حبّ و بغض‌ها، مقتضای عدالت است. بناءً زمانی‌که شوهر آن زن دید که پیراهن یوسف از پشت چاکو پاره شده، متیقن شد و حقیقت را دریافت که زنش او را دنبال می‌کرده و یوسف در حال گریز بوده است که این دلیلی قاطع بر برائت یوسف است. بناءً وقتی انسان به نتیجه قطعی دست یافت، در اعلان حکم و فیصله شک و تردید را به‌خود راه ندهد.

قابل تذکر است که: عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. زیرا بدون سؤال و جواب کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حق را به یوسف داد.

«قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ» گفت: پس به زنش گفت: این نیرنگ و شکایتت بر ضد یوسف از مکر و حيله شما زنان است. «إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (28)» از مکر زنان ناپاک بترسید زیرا حيله و کید آنان بی‌نهایت خطرناک است. طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: ای جماعت زنان! بیگمان نیرنگ و حيله شما زنان برای رهایی از دسیسه و توطئه‌ای که خودتان آن را ساخته‌اید بس عظیم و غیر قابل تحمل می‌باشد؛ زیرا به طور پنهانی شکل می‌گیرد و با گریه و ادعا همراه می‌شود.

در برخی از حالات خداوند متعال کارهای بزرگ را با وسیله‌های کوچک انجام می‌دهد. به‌طور مثال سرنگونی و شکست و فرار سپاه ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر

اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را با تار عنکبوت در حین اولین هجرت است به مدینه منوره، آموزش دفن میّت را با زاغ، اثبات پاکی مریم علیها السلام را با سخن گفتن طفلش در گهواره، پاکی یوسف علیه السلام را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن يك کشور را با سفر پرندۀ هُدُود و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقّق بخشیده است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)

(عزیز مصر گفت:) ای یوسف! تو از افشای این کار در گذر و تو ای زن! برای گناه خود آمرزش بخواه، همانا تو از خطا کاران بوده ای. (۲۹)

تفسیر :

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا»: عزیز وزیر گفت: ای یوسف! در مورد این رویداد و این واقعه به کسی چیزی نگو و آنرا به کسی یاد نکن تا آبروی قصر محفوظ بماند. و از جانب دیگر تا خبر میان مردم شایع نشود.

عزیز مصر می خواست مسأله مخفی بماند و در ضمن پاکی یوسف ثابت بماند، ولی مردم دنیا در طول قرن ها از ماجرا و از حوادث به سرعت مطلع می شوند.

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا» عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر و چشم پوشی بکند.

سید قطب رحمه الله در این مورد می نویسد: در اینجا چهره و سیمای قشر مترقی در جامعه‌ی جاهلی نمایان می شود که در صورت آبروریزی جنسی آن را از جامعه مکتوم می دارند. از این رو عزیز را می بینی که به یوسف بی گناه رو کرده و به او دستور میدهد که موضوع را با هیچ کس در میان نگذاریو آن را ابراز ندارد. سپس در رویارویی با جریان و حادثه‌ای که خون را به جوش می آورد، زنش رابانرمش مخاطب قرار میدهد و میگوید: «وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ» و برای حفظ ظاهر همین مهم بود. (تفسیر فی ظلال القرآن).

ملاحظه میشود که: روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، حتی در بین غیر متدینان به ادیان الهی، کاری ناپسند شمرده می شده است.

و اما تو ای زن! از پروردگارت آمرزش بخواه؛ زیرا تو در کام خواهی از یوسف و دروغ سلامت نزدیکتر است.

«إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (29)»: یعنی از جمله افرادی هستی که آگاهانه و عمداً مرتکب گناه می شوند. این تعبیر نشان می دهد که عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دلیل این که عزیز انسان بی غیرت بوده است؛ زیرا برای انتقام گرفتن از آنکه قصد خیانت به او داشته و اراده‌ی آلوده کردن دامن همسرش را کرده، اقدامی به عمل نیآورده است. (به نقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

همچنان این کثیر گفته است: از این اظهارات طوری معلوم می شود که: که شوهرش بی غیرت و سست عنصر بوده است یا این که به این سبب او را معذور داشت که دین و دل را از دست داده و تاب و توان از او سلب شده بود. (تفسیر مختصر ۲۴۷/۳).

احکام:

مفسر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح) می نویسد:

از آیات فوق الذکر چند مسأله مهم و احکام استخراج می گردد.

اول: از آیه «واستبقا الباب - آیه 25» معلوم گردید از جایی که خطر مبتلا شدن به گناه احساس شود باید گریخت، طوری که یوسف علیه السلام از آنجا گریخت و این را به اثبات رسانید.

دوم: این که در اطاعت از احکام الهی بر انسان لازم است که در حد توان خویش کوتاهی نکند اگر چه به ظاهر توقع نتیجه گیری نباشد، نتایج به دست الله متعال می باشد، وظیفه انسانی این است که زحمت و توان خود را در راه الله صرف نموده، بندگی خود را به اثبات برساند، هم چنان که حضرت یوسف علیه السلام با وجود بندشدن درها، بلکه طبق روایات تاریخ قفل بودن آنها در دویدن به سوی درها توان خود را کاملاً صرف نمود، در چنین موارد بیشتر مشاهده می شود که از طرف الله متعال کمک و امداد شامل حال می گردد؛ زیرا وقتی بنده جدیت و کوشش به خرج دهد، پروردگار با عظمت اسباب پیروزی را فراهم میسازد. (به نقل از تفسیر معارف القرآن - سوره یوسف)

خواننده محترم!

در آیات (30 الی 35) 5- موضوع پخش و فاش شدن خبر در میان زنان شهر، مشورت زلیخا با زنان مصری، و در مورد قطعی شدن زندان یوسف، بحث به عمل آمده است.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

و (این خبر به شهر رسید) عده ای از زنان در شهر گفتند: «همسر عزیز، برای کام جویی غلام (جوان) خود را به سوی خود می خواهد، تا او را از پاکدامنی غافل کند به راستی محبت (و عشق این جوان) در قلبش نفوذ کرده است، مسلماً ما او را در گمراهی آشکار می بینیم. (۳۰)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: بستن دروازه ها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی آن شده نمی تواند، طوری که میفرماید: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» آوازه کام جویی زن عزیز از یوسف برخلاف خواست وی، در شهر منتشر و پخش شد و زنان از باب ناپسند شمردن و محکومیت زن عزیز گفتند: چگونه این زن با وجود این شرف و مقامش با غلام خویش مراوده و روابط عاشقانه برقرار نموده و به شوهرش خیانت می کند؟ یعنی: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام می خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته است» یعنی: محبت یوسف در دلش جا خوش کرده و او را مریض ساخته است. مطابق روایت گروهی از زنان مصر که همچو صحبت ها را انتشار داده اند آنها پنج نفر بودند: همسر ساقی عزیز، همسر حاجب و پرده دار، همسر نانوا، همسر سرپرست اصطبل (طویله خانه) و همسر رئیس زندان.

ابن عباس (رض) و تعداد دیگری از مفسران در این بابت می نویسند: اما ظاهر این است که این واقعه در شهر شایع و سخن ورد زبان زنان گشته بود. «امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» گفتند: همسر عزیز دل را به خدمتکار خود باخته است و از او می خواهد با او همبستر شود او را فریب می دهد و برای برآوردن خواست خود به هر وسیله ای متوسل می شود.

مفسر ابو حیان می نویسد: این که به صراحت او را به عزیز نسبت می دهند، مبالغه‌ی زشتی عمل را نشان می دهد؛ چون بعضی از مردم به شنیدن اخبار بزرگان و صاحب منصبان بیشتر مایل هستند. و از تعبیر «ثراود» استفاده کرده‌اند تا نشان دهند که چنان امری به صورت شخصیت و منش او در آمده بود، به نحوی که همیشه او را فریب می دادتا دلش را به دست آورد و کامی از او برگیرد؛ چون مضارع مقتضی تجدد و استمرار است. (البحر ۳۰۱/۵).

«قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا»: عشق او در اعماق قلبش نفوذ کرده است. یعنی: محبت یوسف در اعماق قلبش نفوذ کرده است. و او را مریض ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است. «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (30)»: بیگمان این کار را نکرده است مگر بعد از آنکه عشق یوسف به غلاف قلبش وارد شده و در اعماق وجودش جای گرفته است، اما با این وصف ما او را بر این کار زشتش در اشتباهی آشکار و عملی رسواگر می بینیم.

خواننده محترم!

علاقه و محبت پیش از حدّ به یوسف نشانه‌ی گمراهی شمرده شده، به طور مثال بعد از این‌که برادران یوسف که محبت پدر را به یوسف دیدند، آنان پدر را گمراه مخاطب قرار دادند و گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» همچنان بعد از این‌که زنان مصر از عشق و محبت بی حد و حصر زلیخا به یوسف اطلاع حاصل کردند، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

همچنان اگر خوانندگان محترم توجه کرده باشند: هر کس یوسف را برای خود میخواهد؛ یعقوب او را فرزند خود میداند؛ «يَا بُنَيَّ» کاروانیان او را سرمایه خود می دانستند؛ «شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ «نَتَّخِذُهُ وَاَدًّا» زلیخا او را معشوق خود می داند؛ «شَغَفَهَا حُبًّا» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود میدانند؛ «نَبَيِّنَا بِنَاوِيلِهِ» ولی الله متعال او را برگزیده و رسول خود میداند؛ «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» و آن چه برای یوسف ماندنی شد، همین مقام رسالت بود و بس. «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ».

شیوع خبر در شهر:

خبر عشق زلیخا در بین درباریان قصر پادشاهی مصر باقی نماند، بلکه آوازه این عشق یک طرفه در شهر و بازار و در نهایت امر در کل قلمرو شاهانه مصر شیوع پیدا کرد و این خبر زبانزد مردم گشت. زنان شهر نکوهش و توبیخ همسر عزیز را شروع کردند که چه شده یک زن دل باخته و عاشق برده‌ی خود گشته است و به عشق خدمتگزار خویش گرفتار شده است؟ خبر به گوش همسر عزیز رسید، زنان دوست نکوهش گر را که همگی صاحب جاه و ثروت بودند دعوت کرد و حیل‌های به‌کار گرفت تا توسط آن خود را از ملامتی و سرزنش آنان رها کند طوری‌که در آیه مبارکه آمده است:

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

پس چون زن عزیز حيله زنان (غيبت آنان) را شنید، کسی را به سوی زنان فرستاد و برای آنها مجلسی آماده کرد و به دست هر یک از آنها کاردی داد و گفت: (به یوسف) بر زنان بیرون آی. پس چون زنان او را دیدند او را (در حسن و جمال) بزرگ یافتند و دست‌های

خود را (از شدت مشغول شدن به جمال او) بریدند و گفتند: سبحان الله (پاکی است الله را) این بشر نیست بلکه این فرشته بزرگوار است. (۳۱)

تفسیر:

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ»: بعد از این که زن عزیز آگاه شد که زنان شهر به غیبت وی مصروف گردیده اند و در پخش و نشر ماجرای وی و یوسف به نیرنگ متوسل می‌شوند ایشان را به دیدار خویش در قصر خویش برای یک مهمانی دعوت نمودند.

مفسران در باره این مهمانی می‌نویسند: چهل نفر از زنان صاحب مقام و منزلت را با پنج نفر مذکور دعوت کرد.

شاید علت غیبت زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام میخواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند.

در ضمن زلیخا کنترل و پروپاگند و تبلیغات علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمده‌ای که در پروپاگند و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همگی زنان منطقه نبودند و در ضمن قابل تذکر است که: مجرم گناه برای تنزیه خود، جرم را گسترش می‌دهد و کوشش می‌کند آن را برای مردم عادی جلوه دهد.

«وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا»: و برای شان بالش‌هایی آماده ساخت تا بر آنها تکیه زنند و انواع میوه جات به آنها تعارف کرد. شهید سید قطب رحمه الله می‌گوید: در قصر برای آنان مهمانی تدارک دیده بود. از این رو می‌دانیم آن‌ها از طبقه‌ی بالا بوده‌اند؛ چرا که آنها به چنین جایی و بر سر چنین مهمانی دعوت میشوند، و در قصرهای خود از این تجملات پر نعمت بهره می‌گیرند. نیز معلوم می‌شود که آنها به پشتی تکیه داده و مشغول خوردن بودند که به هر یک از آنان کاردی داده تا در خوردن از آن استفاده کنند، و بدین ترتیب سیمای عیش و عشرت و امکانات مادی آنها معلوم می‌شود. در همان حال که مشغول خوردن و پوست کندن میوه بودند، که ناگهان یوسف را میخواند، وقتی او را می‌بینند از فرط دهشت، به جای پوست کردن میوه، دست‌های خویش را زخمی می‌کنند. (فی ظلال القرآن ۲۳۲/۱۲). «وَأَنْتَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا»: آنگاه به دست هر زنی کاردی داد تا میوه را پوست بکنند، «وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَهُ» در حالی که آنها با کارد مشغول پوست کندن میوه بودند، تا به طور ناگهانی بر زنان وارد شود، زنان ناگهان یوسف را در بین خود دیدند.

«فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ»: وقتی یوسف را به غایت شگرف و بزرگ دیدند او را تعظیم و تجلیل کرده و از حسن سیمایش مات و مبهوت شدند. عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی‌فهمد، «وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» آنان از حسن و جمال بی‌مانند یوسف مدهوش و بی‌خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندام‌های‌شان به لرزه در آمد «و دستانشان را بریدند» چون حسن دلربای یوسف را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان زده شدند که به جای میوه، دستانشان را بریدند و احساس دردم نکردند. می‌گویند زمانی که عشق بیاید، انسان بریدن دست خودش را هم نمی‌فهمد.

باید گفت که هدف مهمانی و دعوت این هم بود که: زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما يك لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! «وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا»: آنگاه از تعجب و حیرت و سراسیمه‌گی گفتند: معاذ الله! سوگند به الله که او از جنس بشر نیست؛ زیرا ما هرگز همانندش را ندیده‌ایم! زیرا چنان زیبایی

حیرت انگیز و جمال شگرفی دارد که در هیچ بشری دیده نشده است. یوسف در زیبایی خویش در واقعیت بی نظیر بود و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است. «إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (31)»: به راستی که زیبایی‌اش باور نکردنی و حسن و ملاحظتش بی مانند است؛ این جوان جز فرشته‌ای از فرشتگان شریف و پاکیزه نیست و از جنس بشر نمی باشد.

باید گفت که: جمال یوسف علیه السلام موجب مشکلاتی فروانی برای یوسف شد، ولی خوشبختانه علم و تقوایش موجب نجات یوسف گردید. بلی در این هیچ جای شکی نیست که: جمال معنوی مهم‌تر از جمال ظاهری است.

واقعاً در سرشت و طبیعت یوسف، زیبایی‌هایی برتر و فوق العاده‌ای نهاده شده است. **قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾**

(همسر عزیز) گفت: این همان جوانی است که مرا درباره محبت او ملامت کردید، و البته من او را بسوی خود طلب کردم، ولی خود را پاک داشت. و اگر آنچه را که به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی میشود و حتماً از خوار شدگان خواهد شد. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَعْصَمَ»: سرپیچی و خود داری کرد. پاکدامنی نمود. «الصَّاغِرِينَ»: افراد پست. توهین و تحقیر شدگان. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ»: همسر عزیز بعد از آن که دهشت زنان از مشاهده حسن گیرا و جمال دل ربای یوسف را دید به صراحت گفت: بلی! این همان شخصی است که عقل از من ربوده و دلم را شیدای خویش ساخته است؛ همانسان که اکنون بر شما نیز همین اثر را گذاشت پس بعد از امروز دیگر بر من سرزنشی نیست.

«وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ»: واقعاً عشق که باگناه آلوده باشد، سبب رسوایی در انسان میگردد. زلیخا میگوید: بلی! من به صراحت میگویم که از وی کام خواسته و بر آن شدم که وی را مفتون خود سازم. تا او شهوتم را ارضا کند اما او امتناع ورزید و سخت ابا کرد.

ملاحظه نمودیم که: دروغگو اخیر الامر رسوا میشود. کسی که دیروز ادعا داشت که: یوسف قصد سوء قصد به من داشت؛ «أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً» امروز میگوید: «لَقَدْ رَاوَدْتُهُ» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

زمخشری گفته است: استعصام برای مبالغه است و بر امتناع و خودداری شدید دلالت دارد. (تفسیر کشاف ۲/۴۶۷).

باید گفت که: شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل انسان‌ها تأثیر بسزایی دارد. زلیخا همسر عزیز مصر در لحظاتی که از اِفتشای کار زشت و بد خود می‌ترسد، دروازه های قصر خویش را می بندد، «غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همدستان خود می بیند، علناً و بدون خوف و ترس اعلان می دارد: «أَنَا رَاوَدْتُهُ» من او را فرا خواندم. توجه باید داشت در جوامع امروزی ما نیز زمانی که حساسیت به بد شمردن گناه از بین برود، ارتکاب گناه دیگر کار ساده و آسان شمرده می شود.

«وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ (32)»: و اکنون هم می‌گویم که اگر به خواسته‌ام تن در نداده و بر مرادم موافقت نکند، و دستورم را عملی نسازد، یقیناً به سبب امتناعش زندانی‌اش خواهم کرد و از آن‌که بر نظر خویش در تن ندادن به تمایلم اصرار ورزیده است، او را خوار و بی مقدار خواهم ساخت. به سبب این‌که نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

ملاحظه می‌داریم که: گناهکاران و مجرمین برای رسیدن به هدف خویش از هر وسیله‌ای ممکن استفاده می‌کنند.

شیخ قرطبی مینویسد: زلیخا در حضور زنان درخواستش را برای یوسف تکرار کرد، و پرده‌ی عصمت و حیاء را پاره نمود. در صورت عدم انجام هدفش از طرف یوسف او را به زندان تهدید کرد، و در این مورد از هیچ سرزنش و گفته‌ای باک و هراسی به دل راه نداد، به عکس بار اول که رازی نهان در بین او و یوسف بود. (قرطبی ۱۷۸/۹).

ملاحظه می‌داریم که هوای نفس به قدری در وجود زلیخا نیرومند است که حتی با رسوایی نیز به راه خود ادامه می‌دهد. و عاشق شکست خورده، به مثابه دشمن سرسخت مبدل می‌شود.

مفسر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرني می‌نویسد: قسم به الله که این فتنه‌ای بزرگ بود که بر یوسف رُخ نمود چرا که زنی زیبا، در شرف سرآمد، در منصب عالی و در مال و مکنت ممتاز، از او به الحاح و اصرار کام می‌طلبد، سپس تهدید هایی سخت و هشدار هایی محکم به وی صادر می‌شود درحالی‌که یوسف غلامی است مستضعف و انسان غربی است تحت ستم؛ اما با این وجود او به عصمت خدای یگانه پناه می‌برد و خدای مهربانش هم وی را در حیطة عنایت و حفظ و رعایت خویش می‌گیرد. وه! چه والا منزلت و چه خجسته سعادت که الله متعال نصیب ما هم بگرداند. آمین یارب العالمین.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳)

(یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من از آنچه (اینها) مرا به سوی آن میخوانند، محبوبتر است، و اگر مکر و نیرنگ آن زنان را از من باز نداری به‌سوی آنان خواهم گروید و از جمله نادانان می‌گردم. (۳۳)

تفسیر:

یوسف علیه السلام سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران خویش شد؛ ولی دشمنی نکرد، یکبار همهدف عشق زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای تقاضای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور اقتصادی و نجات کشور را داد.

یوسف علیه السلام برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوبتر است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» یوسف به الله خویش پناه میبرد و با فروتنی و زاری به مناجات با او می‌پردازد و میگوید: پروردگارا! زندان که این زن مرا از آن می‌ترساند برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. واقعاً هم هر آزادی ارزش نیست و هر زندانی عیب نیست. وانسان با استمداد از پروردگار با عظمت، میتواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد.

واقعیت امر همین است که: دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راه های مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است.

«السَّبِيحُ أَحَبُّ»: شخصیت انسان به روح اوستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، قصر هم زندان میشود. جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن انسان از گناه، عمل مقبول و عاقلانه ای است طوری که یوسف علیه السلام خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن هم باشد. «وَالْأَيُّ تَصْرَفُ عَنِّي كَيْدُهُنَّ»: اگر شر آنها را از من دفع نکنی و مرا از آنان مصون نداری. و اگر مرا علیه نفسم و سرکوب هوایم یاری نکنی و از ریسمان های نیرنگ زنان بازم نداری «أَصْنَبُ إِلَيْهِنَّ» بنا به اقتضای طبیعت بشری به اجابت خواست آنها مایل می شوم. آزمایش های الهی هر لحظه سخت تر می شود. قبلاً يك زن گرفتار یوسف بود حالا چندین زن گرفتار وی شده است.

«وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (33)»: و به سبب عمل زشتی که مرا به آن میخوانند مرتکب حرام گشته و در چاهسار گناه افتاده اند از آنرو که به احکام جاهل بوده اند. یعنی: از کسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب میشوند. بدین گونه بود که یوسف علیه السلام به سوی الله متعال التجا کرد، آنگاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید.

جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذت آنی و چشم پوشی از رضای خدا، جهل محض است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «هفت کس اند که الله متعال ایشان را در سایه خویش جای می دهد، روزی که سایه ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به سوی خود فرا می خواند، اما او می گوید: من از الله متعال خویش می ترسم.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

پس پروردگارش (دعای) او را قبول کرد و مکر زنان را از او باز داشت. یقیناً او شنوای داناست. (۳۴).

تفسیر :

«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ»: در بسیاری از اوقات همین شد اید و سختی ها است که زمینه ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات را برای انسان ها آماده میسازد، و از جانب دیگر درخواست خالصانه از پروردگار با عظمت است، که زمینه استجاب و عنایت را به عمل می آورد. طوری که در آیه مبارکه در یافتیم که: پروردگار با عظمت به خاطر اخلاص و صداقت یوسف دعایش را اجابت کرد او را از مکر و فتنه زن عزیز مصر و زنان همدمش نگاه داشت؛ و او را بر عصمت و پاکدامنی پایدار کرد. واقعاً هم پاکدامنی و عفاف، موجبات استجاب دعاء را فراهم میسازد. طوری که دعای یوسف علیه السلام برای مصون ماندن از کید فریب و خدعه زنان مصر سریعاً مستجاب شد. زیرا حرف «فاء» در «فَاسْتَجَابَ»، رمز سرعت است.

در جمله «فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» آیه مبارکه به این واقعیت انکار ناپذیر اشاره دارد که: هر کسی که به الله متعال پناه ببرد، محفوظ می ماند. در ضمن نباید فراموش کنیم که در بسیاری از اوقات عمل دشمن به نفع انسان هم تمام می شود. دشمن یوسف علیه السلام را محکوم به زندان ساخت و همین امر موجب نجات و خلاصی وی از کید و فتنه زلیخا شد.

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ هُمُو دَعَايِ پناه جویان را می پذیرد. الْعَلِيمُ (34)» زیرا الله متعال دعای دعوتگر را شنیده و راستی را از دروغ باز می شناسد، او شنوای صداها و دانای نیت ها و اعمال است. به احوال و مکنونات قلب و نیات انسان ها آگاه و دانا است. بدین ترتیب یوسف در زیر سایه‌ی الطاف و توجه الله متعال، محنت و آزمایش سومش را به سلامت پشت سر نهاد.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵)

سپس بعد از آنکه علامات (پاکی یوسف) را دیدند؛ تصمیم گرفتند تا مدتی او را زندانی کنند. (۳۵)

تفسیر :

«ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّىٰ حِينٍ (35)»: رفتن یوسف به زندان سرآغاز محنت چهارم یوسف علیه السلام است. محنت زندان که آخرین آزمایش او نیز به شمار می‌رود و هر آنچه بعد از آن پیش آمد گشایش و آسایش بود؛ بعد از این‌که نشانه‌های پاکدامنی و وارستگی یوسف، بر عزیز و یاورانش چنین نمایان شد که از روی مصلحت و به خاطر بر چیدن سفرهٔ بدنامی و ختم به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم سر زبان‌ها بود، خاموش و پایان دهند و در قضاوت مردم، برائت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنتش مانع ایجاد کند.

به تأسف باید گفت يك زن عاشق شد، مردان متعدّد و شخصیت های بزرگ یک کشور نتوانستند این رسوایی را چاره اندیشی کنند؛ بناءً فیصله کردند که یوسف را تا مدتی غیر معین که چه بسا طولانی یا کوتاه خواهد بود، به زندان افکنند.

ملاحظه بفرمایید وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذي نفوذ تصمیم می‌گیرد، مدّت زمان زندان نیز نامشخص است. نباید فراموش کرد که: زیبایی، همیشه خوشبختی‌آور برای انسان نمی‌باشد، بلکه در دسرهای را هم دربر دارد.

روایت شده است وقتی همسر قدرتمندترین شخص مصر یعنی عزیز مصر یوسف را مطیع و رام نشده یافت و از او نا امید شد، به حیله‌ی دیگری پناه برد؛ به این معنی به شوهرش گفت: این برده‌ی عبرانی آبروی مرا پیش مردم برده است و به آنها می‌گوید: او چنین درخواستی را از من کرده است، اکنون من نمیتوانم چیزی بگویم. بنابر این یا به من اجازه بده بیرون بروم و از خود دفاع کنم، و یا او را زندانی کن. در این موقع عزیز مصر زندانی کردنش را مصلحت دید.

مقتضای عدالت این بود که یوسف به خاطر صداقت و طهارتش مورد احترام و تکریم واقع شود و همسر عزیز به عنوان جنایتکار مجازات گردد اما حکم برعکس گرفته شد. یوسف پاک و مطهر محکوم به زندان شد و قربانی سمعه و شخصیت زنی شد که کرامت خود و همسرش را زیر سؤال برده بود و خواسته بود لکه‌ی ننگ و عار بر پیشانی او بنهد. حکم به برائت این زن داده شد و یوسف پاک محکوم به زندان گردید و برای چند سال (هفت سال) در زندان ماند.

ابن عباس (رض) مینویسد: یوسف را بر الاغی نشانده و طبل زنان بانگ بر می‌داشتند که یوسف عبرانی قصد تجاوز به خانم عزیز را کرده و درسزای این عمل زشت او را به

زندانی می‌برند. ابو صالح گفته است: هر وقت ابن عباس (رض) این حدیث را باز می‌گفت می‌گریست. (البحر ۳۰۷/۵).

خواننده محترم!

در زندانی شدن یوسف از رحمت حق تعالی بر حق یوسف بود که وی را به بلا رفعت داد تا درجه‌اش را و الاثر گردانیده و برانتش را در همه جا نمایان و آفتابی سازد. در آیات متبرکه ذیل (36 الی 40) -6 موضوع یوسف در زندان و دعوت کردن از زندانیان به دین توحیدی خالص، بحث به عمل می‌آید.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِينَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾
و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت: «من خواب دیده‌ام که (انگور برای) شراب می‌فشارم» و دیگری گفت: «من خواب دیده‌ام که نان بر سر حمل می‌کنم، پرندگان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر آن آگاه کن، بی گمان ما تو را از نیکو کاران می‌بینیم». (۳۶)

تفسیر:

«وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ»: یوسف با دو جوان از جوانان خدمت کار دربار شاه، یکجا راهی زندان عمومی شدند، یکی از آنها خباز و دیگری ساقی شاه بود. آن‌ها متهم بودند که می‌خواستند شاه را مسموم کنند. به قولی: آن دو با همدستی یک دیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار خویش پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. آن دو غلام چون یوسف را دیدند به او انس و اُلفت یافتند. «قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا»: ابن جریر طبری می‌نویسد: آن دو از یوسف راجع به علم و دانش اش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم.

آنگاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت میکند: ساقی گفت: من در خواب دیدم که آب انگور می‌گیرم تا شراب بشود و آن را به شاه بدهم. یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور می‌فشارم، «وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من خواب دیدم که روی سرم تُکری (سَبَد) نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند. باید یاد آور شد خواب‌ها را نباید ساده نگری کنیم، در برخی از اوقات در خواب اسراری نهفته است. و در این هیچ جای شکی نیست که: ممکن است انسان‌های عادی نیز خواب‌های مهمی ببینند.

«نَبِينَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (36)»: خواب‌ها را برای ما تعبیر کن، ما معتقدیم که شما بهترین تعبیر کننده‌ی خواب استی. یعنی: از تعبیر خواب‌هایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» یعنی: ما تو را از کسانی یافته‌ایم که در عبادت‌شان راستگو و در طاعت نیکوکاراند؛ افزون بر کمال خلقت و جمال مروت که در تو مشهود است. انسان همه جا میتواند مثمر ثمر باشد، حتی در زندان. نیکوکاران همه جا حتی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. حتی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته‌ای قایلند.

بناءً باید گفت که انسان اول نیکوکاری خود را به اثبات رساند، سپس به تبلیغ دین پردازد. به طور مثال یوسف زمانی که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، یعنی قبل از اینکه یوسف

به تعبیر خواب دوستان زندانی خویش بپردازد، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی آنان را دعوت می نمود.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

یوسف گفت: پیش از آنکه غذای‌تان به شما برسد، و تناول کنید، شما را از تعبیر خواب‌تان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می‌گویم از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آیین قومی را که به خدا ایمان نمی آورند، و آنان به (سرای) آخرت (نیز) کافرند، ترک کرده ام. (۳۷)

تفسیر :

مفسر شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» قبل از این که برای‌تان خوراک بیآورند، حقیقت تعبیر آنرا به شما خبر می دهم. یوسف به آنها گفت: که من دارای معجزات از جمله دانستن «غیب» به إذن الله هستم تا بدین وسیله مقدمات فراخوانی آنها را به سوی ایمان فراهم کند. امام بیضاوی میفرماید: یوسف خواست قبل از جواب دادن به سؤال‌شان و قبل از برآوردن حاجت‌شان آنان را به توحید هدایت کند و آنها را به دین راستین و استوار ارشاد نماید، همچنان که دیگر پیامبران نیز از این روش استفاده کرده‌اند. و برای آن که اعتماد آنها را جلب کند تا صدق او را در دعوت و تعبیر بپذیرند، قبل از هر چیز از «خبر دادن از غیب» به عنوان معجزه‌ی خود استفاده کرد.

«ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»: یعنی خبر دادن از غیب، کهانت و ستاره بینی و نجو مگری نیست، بلکه وحی و الهامی است از جانب خدا که به من القا می شود.

«إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»: الله از این جهت آن علم را به من اختصاص داده است که من از خاندان نبوت هستم و دین قوم مشرک را رها کرده‌ام که به خدا ایمان ندارند.

«وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (37)»: روز قیامت را تکذیب می‌کنند. بر دو اصل مهم تأکید نهاد و آن ایمان به الله متعال و روز آخرت است؛ چون آن دو بزرگترین ارکان ایمانند. و لفظ (هُم) به منظور تأکید تکرار کرده است.

خواننده محترم!

چرا یوسف علیه السلام خواب آن دو نفر را فوراً تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

در این مورد امام فخر رازی مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر کبیر مینویسد: یوسف علیه السلام میخواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود. یوسف میخواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند. میخواست آنها را تشنه‌تر کند تا بهتر بشنوند.

و در نهایت حضرت یوسف علیه السلام می خواست: چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، کمی ذهن وی را مصروف مسائل دیگر بسازد تا شنیدن خواب اعدام برایش سخت تمام نشود.

بناءً در رساندن احکام الهی به مردم؛ در صورت ممکن از فرصت‌ها، باید به بهترین وجه استفاده به عمل آرید. ملاحظه فرمودید که یوسف علیه السلام قبل از تعبیر خواب، به چه شیوه دقیق و حساب شده، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.

علمای اسلام بدین نظر اند: که گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران هم عرضه کند. باید گفت: در مجموع این بیان یوسف دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

بلکه دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام، برای ما شایسته نیست که با الله چیزی را شریک گردانیم، این (ایمان و توحید) از فضل الله بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم شکر گزاری نمی‌کنند. (۳۸)

تفسیر:

«وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ»: آنگاه یوسف علیهم السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانی اش بر ایمان آوردن به الله متعال افزود: من دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام از این رو تنها پروردگارم را به یگانگی پرستش نموده و دین را برای وی خالص گردانیده‌ام. مقصود این است که نشان دهد که وی متعلق به خاندان نبوت است تا بدین ترتیب رغبت آنها را به شنیدن نصایح اش تقویت کند و در نتیجه بیشتر به گفته‌ی او اعتماد کنند. از جانب دیگر افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند، پسندیده و رواست.

باید یادآور شد که: اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت انسان نقش و ذی تأثیر می باشد، این امر در پذیرش مردم نیز اثر بسزایی دارد. بنابر همین منطقی است که حضرت یوسف علیه السلام برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی استند تکیه می‌کند تا هم اصالت خانوادگی اش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. البته این همان روشی کاری است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در معرفی خود به کار می برد و می فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است.

«ما كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: آخر برای ما سزاوار نیست که چیزی را با الله متعال شریک قرار دهیم؛ این دین استوار - یعنی توحید پروردگار و شرک نیارودن به وی از عنایات الهی بر ما و بر مردم است.

«ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ»: این ایمان و توحید از فضل خدا است که به ما رسالت عطا کرده و برای مردم پیامبران فرستاده است تا آن‌ها را راهنمایی و ارشاد کنند. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (38)»: در این هیچ جای شکی نیست که: تعالیم انبیاء، نعمتی الهی و سزاوار شکر و سپاس است. ولی اکثر مردم فضل و کرم الله متعال را بر نعمت هدایت و ایمان شکر نگذاشته و بیشترشان به وحدانیتش اقرار نمی‌کنند. باید گفت: که پشت کردن به راه انبیاء، بزرگترین کفران نعمت است. در ضمن باید گفت که: اکثریت، همیشه معیار شناخت صحیح نیست.

باید گفت که: جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و «أب» به او نیز اطلاق شده است. بنابراین همین بنیاد است که یوسف، ابراهیم و اسحاق را نیز پدر نامید.

و در ضمن ابن عباس (رض) با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود.

بعد از این که یوسف دین حقیقی را برای آنان به بیان و توضیح گرفت، و به صورتی نیکو بر فساد دین آن دو گروه استدلال کرد، در رابطه با فساد عبادت بت‌ها گفت:

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَأَيْتَ مُنْقَرِفُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾

(یوسف گفت:) ای دوستان زندانی ام! آیا معبودهای پراکنده بهتر است یا الله یگانه غالب (بر همه مخلوقات). (۳۹)

تفسیر

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف آن دو جوان را به سوی دین حق دعوت نماید: یوسف علیه السلام در خطاب به دو تن غلامی که در زندان همراهش بودند گفت: ای یاران زندانی من! آیا پرستش خدایان آفریده شده و متفرق برای انسان بهتر است یا عبادت الله یگانه قهار؟ پیداست که عبادت الله یگانه بهتر است؛ زیرا اوست که هم آفریده و هم روزی بخشیده است پس فقط او سزاوار پرستش می باشد.

مفسران در تفاسیر خویش در مورد شخصیت حضرت یوسف علیهم السلام مینویسند: انسان‌ها سه دسته‌اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خودشکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف درمی‌آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی میکنند. اما گروهی سوم شخصیت‌هایی اند شخصیت‌شان چنان عالی است که: دیگران را به رنگ حق در می‌آورند. یوسف علیه السلام نمونه‌ای از انسان‌های دسته سوم است که در زندان نیز از مشرک، موحد میسازد.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که مبلغ باید از همه اوضاع و احوال برای رساندن حق از هر امکان و هر زمان استفاده به عمل آرد. و در این هیچ جای شکی نیست که انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. بنابراین همین حکم است که: یوسف علیه السلام به مجرد این‌که می‌داند که دو زندانی به تعبیر خواب یوسف نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و به کار تبلیغاتی خویش غرض رساندن حق آغاز می‌نماید. در ضمن باید یاد آور شد که: اعتقاد به توحید اساس ایمان است. بناءً یوسف علیه السلام سرآغاز دعوت خود را مبحث توحید اختصاص می‌دهد.

**مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ
إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾**

شما به جای الله (چیزی را) نمی‌پرستید، مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان تان به آن‌ها داده‌اید، خداوند هیچ دلیلی و برهانی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی (کائنات) تنها از الله است و امر کرده که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۴۰)

تفسیر:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ»: ای جماعت! آنچه را که پرستش می‌کنید جز اسماء تو خالی چیزی نیستند که شما آن‌ها را خدایان می‌نامید، آنها دارای

قدرت و تسلطی نمی باشند، اینان به جز از جمادات بیجان و روح، چیزی بیشتری نیستند، که نه سودی به شما میرسانند و نه فایده از آنان برای شما متصور است.

«مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»: پس این شما و پدران تان بوده‌اید که این اشیاء بی‌زبان و ناشنوا را به زعم خود به خدایی گرفته‌اید و به یقین الله متعال بر درستی پرستش آنها هیچ دلیل قاطع و برهان روشنی نازل نکرده است.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: پس بدانید که حکم در آسمان‌ها و زمین و در همه گستره هستی از آن الله یگانه لاشریک است، در برابر هیچ فرمان غیر الهی، گردن خم نکنید. زیرا فرمان دادن تنها حق ذات پروردگار است.

«أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»: فرمان داده است که فقط او را پرستش کنید؛ چون جز او که دارای عظمت و جلال است، هیچکس استحقاق پرستش را ندارد.

اوست که به عدل حکم نموده و به حق فیصله مینماید، او خود فرمان داده که غیر وی را به یگانگی نخوانده و جز او را به پرستش نگیرید. عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پا برجاست.

«ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»: بناء انقیاد و فرمان‌پذیری تام و تمام و خضوع و فروتنی کامل از آن اوست؛ هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. اخلاص در عبادت که شما را بدان دعوت می‌دهم همان دین مستقیم است که در آن کجی و کاستی نیست.

«دین قیّم»:

یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(40)»: «دین قیّم» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند» و از این رو عبودیت را برای حق تعالی خالص نمی‌سازند. از این رو به پرستش چیزی مصروف اند که؛ سود و زیانی از آن نمی‌خیزد. با تأسف باید گفت که: بیشتر مردم به استواری دین الله جاهل اند. این عده از انسان‌ها (یا جاهل بسیط اند که به جهل خود آگاه نیستند، و یا هم جاهل مرکب که خیال میکنند میدانند، ولی در واقعیت نمیدانند.) و نباید فراموش کنیم که: همین مرض خطرناک جهل و نادانی است، که زمینه ساز پیدایش شرك در بین انسان‌ها می‌گردد.

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر خویش در مورد شیوه دعوت یوسف علیه السلام مینویسد: یوسف علیه السلام دعوت آنها را پله به پله انجام داد و آنها را به پذیرش دلیل و حجت ملزم کرد. به این معنی که اول برتری توحید را بر اتخاذ خدایان متعدد برای آنان بیان کرد. آنگاه با دلیل و برهان ثابت کرد که آنچه را که مردم خدایان میخوانند و آنها را پرستش می‌کنند شایستگی الوهیت و پرستش را ندارند. آنگاه بر دین مستقیم یعنی پرستش خدای یگانه، خدای واحد و فریادرس تأکید کرد. چنین روشی در دعوت به سوی الله متعال دارای حکمت است؛ چون راهنمایی و ارشاد و پند و اندرز را اول ارائه داده است.

خواننده محترم!

در آیات (41 الی 49) ۷- به موضوعاتی متعلق به تعبیر خواب دو جوان در زندان، و موضوع تعبیر خواب پادشاه مصر، اشاره به عمل می‌آید: در قدم اول به تفسیر و تعبیر خواب آن دو نفر زندانی پرداخته و می‌فرماید:

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْآ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

ای دوستان زندانی ام! اما یکی از شما [از زندان رهایی می‌یابد] به آقای خود شراب مینوشاند، اما آن دیگری به دار کشیده میشود و پرنده‌ها از سر او میخورند. (باز گفت): امری که شما دوتن جویای (تعبیر آن) از من شدید، قطعی و حتمی است. (۴۱) تفسیر:

یوسف علیه السلام طی خطابه ای به دو رفیق زندانی خود گفت: حالا به تعبیر خواب شما پرداخته پس این تعبیر را بشنوید؛ آن شخصی اولی که ساقی پادشاه بوده و در خواب دیده است که انگور می فشارد و عصاره‌ی شراب میگیرد، از زندان آزاد میشود و به شغل پیشین و قبلی خویش یعنی ساقی‌گری باز میگردد و آقای خود را شراب می نوشاند، اما آن شخص دوم که نان را در خواب بر سر خود دیده است محکوم به اعدام شده و جسدش به دار آویخته میشود تا پرندگان بر سرش منقار زنند و از گوشتش بخورند. قابل تذکر است که: معبر میتواند تعبیر خواب کسی را تعبیر و بیان کند، با در نظر داشت اینکه خواب ناگوار باشد.

در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود (رض) آمده است: بعد از آنکه یوسف خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابی ندیده بودیم، بلکه فقط می خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم.

آنگاه گفت: «قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (41)»: اما یوسف علیه السلام در جواب شان فرمود: «امری که شما دو تن از من جویا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خواب های فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خواب به‌پای پرنده‌ای آویخته است تا آنوقت که تعبیر نشود، پس چون تعبیر شد، محقق می شود».

باید گفت: تعبیر خواب یوسف علیه السلام صرف پیش بینی، حدس و گمان نمی باشد، بلکه خبر قطعی از جانب پروردگار با عظمت است. پس آنگونه که یوسف خبر داده بود، هر دو خواب به همان صورت تحقق یافت.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

و (یوسف) به یکی از آن دو که گمان می‌کرد رهایی می‌یابد، گفت: مرا نزد صاحب (سلطان مصر) یاد کن، ولی شیطان از یادش برد که پروردگارش را (برای نجات خویش) یاد کند، بنابر این یوسف چند سال در زندان ماند. (۴۲) تفسیر:

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا»: یوسف به آن ساقی که گمان می‌کرد نجات می‌یابد گفت: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»: مرا نزد آقای پادشاه با اوصاف و داستانم یاد کن و به وی خبر ده که بر من ظلم شده و بی هیچ جرمی در زندان به سر می‌برم، امید است که دستور آزادی‌ام را صادر فرماید.

قابل تذکر است که: هر تقاضایی به مثابه رشوه نمی‌باشد، یوسف علیه السلام برای تعبیر خواب، مزد و رشوه‌ای را درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلوم یتیم را به شاه برسانید. واقعاً هم زندان چه عذابی سخت و رنجی جانکاه است.

و برای اثبات بی گناهی و پاکی خویش انسان باید از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولان استفاده نماید.

یوسف فقط گمان میکرد که آن شخص آزاد میشود و به این امر یقین نداشت؛ زیرا تعبیرکننده خواب فقط گمان میکند و گمان مبنای قضاوت اوست.

«ظَنَّ»: به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیّت از آزادی یکی و اعدام دیگری خبر داده است. بنابر این «ظَنَّ» در اینجا به معنای گمان همراه با شك و تردید نیست. (تفسیر نور)

«فَأَنْسَأَ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ»: آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به وظیفه ساقی‌گری اش گماشته شد ولی شیطان سفارش یوسف را از یاد و خاطر وی برد. که این موضوع را به شاه یادآور شود و حال یوسف را برای شاه بیان نماید. و به صورت کل باید گفت که: آزاد شدن یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان اصلاً ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. و طوری دست به توطیه ابلیسی زد که آنرا از خاطر آن شخص آزاده شده به فراموشی بسپارد.

در روایتی از ابن عباس (رض) و مجاهد، ضمیر «ربه» در آیه مبارکه به یوسف بر میگردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف برد و در نتیجه او چند سال در زندان باقی ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند» بضع سنین: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف هفت سال در زندان ماند است. «تفسیر انوار القرآن».

«فَلَيْتَ فِي السِّجْنِ بِضَعِّ سِنِينَ 42»: بناءً یوسف چندین سال در زندان باقی ماند. مفسران گفته‌اند: چون یوسف به مخلوق اعتماد و تکیه کرد، چند سال در زندان ماند و فراموش کرد احتیاجش را پیش پروردگار باعظمت پیش کند. امام قرطبی می نویسد: عبدالله بن وهب گفته است: ایوب هفت سال را در بلا به سر برد و یوسف هفت سال را در زندان.

روایت شده است که جبرئیل به عنوان اعتراض در زندان نزد یوسف آمد و گفت: یوسف چه کسی تو را از کشته شدن به دست برادرانت نجات داد؟ گفت: الله متعال. گفت: چه کسی تو را از چاه بیرون آورد؟ گفت: الله متعال. آنگاه گفت: پس چرا الله را رها کردی و به مخلوق اعتماد کردی؟ یوسف گفت: خدایا کلمه‌ای بود به اشتباه از زبانم در رفت. ای خدای ابراهیم و یعقوب پیر! از پیشگاهت مسألت دارم که مرا زیر پوشش مهر و محبت خود قرار دهی. آنگاه جبریل گفت: کيفرت این است چند سال در زندان بمانی. (به نقل از تفسیر صفة التفاسیر).

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَفْنُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

و پادشاه [مصر به بارگاه نشینانش] گفت: همانا من در خواب هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر، آنها را می خوردند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت خوشه خشک دیگر را دیدم. ای سران قوم! در باره خوابم به من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (۴۳) تفسیر:

تاکنون در این سوره مبارکه، چهار بار موضوع خواب مطرح شده است؛ خواب اولی خواب حضرت یوسف علیه السلام بود، خواب دومی و سومی خوابی دو رفیق زندانی که

با یوسف علیه السلام در زندان بودند و خواب هر دوی شان توسط وی تعبیر شد، و حالا هم در این آیه مبارکه خواب پادشاه مصر که مطرح می‌گردد.

خواب اول سبب درد سری را برای حضرت یوسف علیه السلام به عمل آورد، ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزت او شد. در تورات آمده است: پادشاه يك نوبت در خواب دید، گاوهاي لاغر چاقرا مي‌خورند و نوبت ديگر، خوشه‌ي سبز در کنار خوشه‌هاي خشکیده را دید.

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ»: پروردگار با عظمت با خواب دیدن يك شاه ظالم، (به شرطي که تعبیر کننده‌اش یوسف باشد) ملتي را از قحطي نجات مي دهد، طوری که پادشاه مصر گفت: ای قوم! من در خواب دیدم که هفت گاو چاق از رودخانه‌اي خشک شده بیرون آمدند و پشت سر آنها هفت گاو بسیار لاغر و مردني آمدند و گاوهاي چاق را خوردند.

باید گفت که: اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصی دارند.

(مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطي و گاو چاق، سمبل فراواني است).

«وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ»: یعنی همچنین خواب دیدم که: هفت خوشه‌ي سبز که دانه هایشان سخت‌شده بود و هفت خوشه‌ي خشک را دیدم که دروشده بودند، خوشه‌هاي خشک به دور خوشه‌هاي سبز پیچیدند و آنها را خوردند.

«يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (43)»: در این آیه مبارکه ملاحظه می‌نماییم که: رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره‌ي ناگواري، احساس خطر میکنند که مبدا قدرت از آنها گرفته شود. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ای سران قوم! پس اگر به تعبیر خواب آشنایی دارید، این خواب را برایم تفسیر و تعبیر کنید. برای تعبیر خواب، بیننده خواب باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هرکس توجه و اهتمام نمود. و خداوند متعال چون امری را بخواهد، اسبابش را نیز آماده می‌گرداند و چنان‌که خواهیم دید همین خواب سبب رها سازی یوسف علیه السلام از زندان شد.

قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

(سران قوم) گفتند: این خواب‌های (آشفته و) پریشان کننده و بی‌اساس است و ما به تعبیر خواب‌های پریشان و بی‌اساس آگاهی نداریم. (۴۴)

تفسیر:

«قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ»: اشراف قوم گفتند: این خوابت آمیزه‌ای از خواب‌های پریشان

است و حقیقت ندارد. ضحاک گفته است: به معنی خواب‌هاي کاذب است.

حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساس به انسان در برخی از حالات رخ می‌دهد.

«أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ»: یعنی خواب‌هاي پراکنده و درهمی که معبر نمی‌تواند سرنخی از آن را به دست آورد.

«وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (44)»: کار را باید به اهل کار سپرد، خبیر تعبیر میکند، ولي غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.

یعنی این که خواب شما هیچ تفسیر و حقیقتی ندارد و ما به تعبیر خواب های آشفته دانا نیستیم. و تفسیر خواب های آشفته و پریشان را نمی دانیم. و ما تأویل امثال این رؤیای کاذب را نمی دانیم. (عده ای می گویند: معنی آیه چنین است: ما مطلقاً تعبیر خواب را نمی دانیم.)

رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف از زندان:

بعد از چند سالی که یوسف در زندان سپری کرد و وضعیت مناسبی برای خلاصی از رنج و مشقت مساعد گردید. طوری که در فوق هم یادآور شدیم. پادشاه خوابی عجیب و غریبی دید، دید که هفت گاو زیبا از رودخانه بیرون آمدند و شروع به چریدن در باغچه ای نمودند بعد هفت گاو قبیح بد منظر از همین رودخانه خارج شدند و گاوهای چاق زیبا را خوردند. همچنین دید که هفت خوشه ی گندم سبز زیبا از سوی هفت خوشه ی خشک مورد هجوم واقع شدند و آنها را خوردند. پادشاه از ترس آنچه دیده بود. از خواب پرید از ساحران و عالمان درخواست کرد خواب او را تعبیر کنند ولی همگی عاجز ماندند و جواب قانع کننده ای ندادند. در همین زمان ساقی پادشاه، یوسف را به یاد آورد که چه قدرتی بر تعبیر خواب ها دارد. از پادشاه درخواست کرد او را به زندان بفرستد تا تعبیر دقیق را برایش بیاورد. او نزد یوسف رفت و رؤیای پادشاه را برایش بازگو کرد. یوسف تعبیر دقیق خواب را به او گفت و فرمود: تا هفت سال دیگر مملکت در خیر و خوشی و سعادت و رفاهیت می باشد.

برکات و غلات فراوان در این هفت سال به دست خواهد آمد بعد هفت سال دیگر خواهند آمد که خشک و بی باران خواهند بود و سال های خشک محصولات سال های سرسبز و حاصل خیز را خواهند خورد. لذا بر آن ها است در طول هفت سال پر از نعمت و برکات، قوت سال های خشک و بی حاصلی را ذخیره نمایند. پادشاه از تعبیر یوسف بی نهایت در اعجاب قرار گرفت و تحت تاثیر واقع شد دستور داد او را از زندان بیرون آورند تا جزو خواص و مقربان واقع شود و یکی از وزارت خانه های دولت بدو سپرده شود. اما یوسف از خروج ممانعت ورزید در حالیکه متهم و مجرم به شمار می آید. مگر این که دشمنانش حکم به برائت او نمایند و این تهمت شرم آور از ساحات او زدوده شود و مردم به نزاقت و پاکی او گواهی دهند و این منتهای عزت نبوی و کرامت پیغمبری است.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

و یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود، بعد از مدتی (یوسف) را به یاد آورد، گفت: «من شما را از تأویل (= تعبیر) آن خبر میدهم، پس مرا (به سوی جوان زندانی یعنی یوسف) بفرستید». (۴۵)

تفسیر:

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یاد آورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف در زندان گذرانده بود، ملاحظه می کنیم رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می کند. «أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»: یوسف را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یاد آورد گفت: من تأویل و تعبیر این خواب را به شما بیاورم.

در اینجا ملاحظه می کنیم که: زندانی کاملاً متیقین گردیده که حضرت یوسف (ع) تسلط و مهارت کامل با تعبیر خواب را دارد چنانکه از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب را میدهد.

«فَأَرْسَلُون (45)»: پس اجازه دهید که به زندان نزد یوسف بروم، در آیه مبارکه می‌آموزاند که انسان باید به سراغ استاد رفت نه این‌که استاد را پیش خود احضار کنیم. البته بعد از این‌که پادشاه را با کلمات تعظیم مورد خطاب قرار میدهد می‌گوید: مرا پیش یوسف بفرستید، تا تعبیر خواب را برایتان بیاورم. ابن عباس (رض) می‌نویسد: چون زندان در داخل شهر نبود، از این رو گفت: مرا نزدی بفرستید. (طبري ۲۲۹/۱۲).

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرٍ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶)

(چون نزد یوسف آمد، گفت:) «یوسف، ای (مرد) راستگو! در (باره ی این خواب که: هفت گاو چاق، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و در باره هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) دیگر خشک، برای ما نظر بده (و تعبیر کن) تا من به‌سوی مردم بازگردم، شاید آنان (از تعبیر این خواب) باخبر شوند». (۴۶).

تفسیر:

«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»: چون غلام ساقی به طرف زندان شتافت و نزد یوسف رفت و به او گفت: ای یوسف! ای مرد راستگوی، درباره خواب مردی به ما نظر ده. غلام حضرت یوسف علیه السلام را صدیق خطاب کرد؛ چون صداقت او را در تعبیر خوابی که در زندان دیده بود، تجربه کرده بود. صدیق صیغه‌ی مبالغه از ماده‌ی صدق است. «صدیق» به کسی گفته میشود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند.

در ضمن باید گفت که ساقی دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدیق خطاب کرد.

پروردگار با عظمت ابراهیم علیه السلام را «صَدِّيقٌ» خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» (مریم، 41). و او را خلیل خود کرد؛ «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء، 125). مریم را صدیقه خوانده، «وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» (مائده، 75) و او را برگزید؛ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» (آل عمران، 42). یوسف را صدیق شمرده، «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» (یوسف، 46). و هرگونه مکتب به او داد؛ «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ» (یوسف، 56).

ادریس را صدیق خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» (مریم، 56) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم، 57).

و برای کسانی که در آن درجه نیستند، همراه بودن با صدیقان است. «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ...» (نساء، 69).

«أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ وَ سَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرٍ يَابِسَاتٍ» یعنی ما را از تعبیر این رؤیای عجیب با خبر کن. «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (46)» تا پیش پادشاه و یارانش برگردم و آنها را از آن باخبر سازم، تا مردم از بزرگی و دانش تو باخبر شوند و تو را از ناراحتی نجات دهند.

ساقی خواب پادشاه را به یوسف چنین به بیان می‌گیرد: پادشاه در خواب هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز را با هفت خوشه خشکیده دیگر دیده است.

ساقی به یوسف گفت: میخوام تعبیر خواب را گرفته و به سوی پادشاه و یارانش بر گردم و تفسیر این خواب را به ایشان خبر دهم، شاید آنها از تعبیر آن بهره‌مند گشته و به فضل و دانایی‌ات پی‌ببرند.

امام فخر رازی گفته است: از این رو گفته است: «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» که او عجز و ناتوانی سایر تعبیر گویان را از دادن جواب به این مسأله دیده بود، ترسید او هم از آن در مانده شود پس به این سبب گفت: «لَعَلِّي». (تفسیر رازی ۱۴۹/۱۸).

برخی از مفسران مینویسند که: جمله‌ی «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» در آیه مبارکه احتمال دارد به معنی مطلع شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

(یوسف) گفت: «هفت سال پی در پی (با جدیت) زراعت کنید، پس آنچه را دور کردید، جز اندکی که می‌خورید، (بقیه) در خوشه‌اش باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). (۴۷) تفسیر:

یوسف علیه السلام بدون گلایه و گلایه‌گذاری به غلام و ساقی پادشاه‌زبابت این‌که سفارش‌اش را به فراموش کرده و آن‌را به پادشاه انتقال نداده است، یادآوری به عمل نیاورد، ولی برای نجات جامعه از مشکلاتی که در پیشرو دارد، از موضع شخصی خویش گذشت و یک‌ه و راست به فکر حلّ مشکل مردم و جامعه که مردم به آن مواجه می‌شود، به تعبیر خواب پادشاه اهتمام نمود.

همچنان یوسف علیه السلام بدون این‌که موضوع بیرون آوردن از زندان را پیش‌شرط برای تعبیر خواب قرار دهد، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان علم و دانش به خصوص در هنگام نیاز و ضرورت جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان‌های پاک و نیکوکار است.

یوسف علیه السلام در ضمن تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با پروگرام روشن و عملی بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه‌ریزی و اداره امور مملکت را نیز دارا می‌باشد.

یوسف «گفت؛ هفت سال پی در پی بر عادت خود می‌کارید پس آنچه را درویدید، با خوشه‌اش کنار بگذارید» یوسف هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصل خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی‌محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سال‌های حاصل خیز و فراخ می‌دروید، همچنان در خوشه‌هایش و گذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریانه‌ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می‌خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشه‌ها و بگذارید.

«آن‌گاه پس از آن» یعنی: پس از سال‌های فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آن‌ها بر مردم سخت و دشوار است «می‌آید که آنچه را قبلاً برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌ها در خوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آنگاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی الله متعال بر آنها سهولت و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب میشود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی‌رسد مگر با سالی فراخ و حاصل خیز.

در اینجا یوسف علیه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی الله متعال از طریق وحی او را بر آن آگاهانید. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن».)

قابل یادآوری است که: هر تلخی‌ای چیزی بد هم نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و هم چنین مقدمه صرفه جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت. در ضمن قابل یادآوری است که: رؤیای کافران نیز می‌تواند بیانگر واقعیت‌ها و حاوی دستور العمل‌هایی برای حفظ جامعه باشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُنْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾
 سپس بعد از آن [هفت سال فراوانی و گشایش] هفت سال سختی [و قحطی] پیش می‌آید که [مردم] آن‌چه را از پیش برای آن [سال‌ها] ذخیره کرده‌اید مگر اندکی که برای کاشتن نگهداری می‌کنید، می‌خورید. (٤٨)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿٤٩﴾
 آنگاه بعد از آن [دوره سخت و دشوار،] سالی می‌آید که مردم در آن باران [فراوان] یابند و در آن [سال] محصولات زراعتی انگور و زیتون و دیگر میوه‌ها [عصاره میوه می‌گیرند]. (٤٩)

تفسیر:

«يُغَاثُ النَّاسُ»: یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می‌شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می‌بارد و حوادث تلخ پایان می‌پذیرد.

آنگاه پس از آن هفت سال خشک و قحط زده، سال باران و فراوانی و میوه و محصول فرا میرسد و گشایش پس از سختی و آسانی پس از دشواری می‌آید و در این سال است که مردم از کثرت حاصل و میوه، آب میوه می‌گیرند.

و در خلال آن به سبب فراوانی نعمت، مردم عصاره‌ی انگور و دیگر میوه‌ها را می‌گیرند. مفسر زمخشری گفته است: حضرت یوسف علیه السلام گاو‌های فربه و خوشه‌های سبز را به سال‌های پرمحصول و رفاه، و گاو‌های لاغر و خوشه‌های خشک را به سال‌های بی‌حاصل و قحطی تعبیر و تأویل کرده است. سپس به آنان مژده داد که سال هفتم با برکت و خیر فراوان و نعمت‌های افزون فرا میرسد. و این تعبیر را از راه وحی ارائه داد. (تفسیر کشاف ٤٧٧/٢).

از دروس حاصله این آیه مبارکه اینست که:

از فحوی جمله «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ 48» بر می‌آید که: جامعه را باید نسبت به شداید و سختی‌های آینده که آن جامعه و مردم به آن روبرو می‌گردند، در قدم اول آگاه کنیم تا آنان شیوه آمادگی مقابله با آن را در پیش خود داشته باشند.

«سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ»: طرح پروگرام و مقدار و مدت پروگرام برای ایام ناتوانی، دارای ارزش خاص می باشد.

واقعیت امر همین است که: آینده نگری و برنامه ریزی می تواند ملتی را از طوفان های سخت حوادث عبور و نجات دهد.

«مِمَّا تُحْصِنُونَ»: و در شرایط سخت دشوار باید پایه ها و سرمایه های اصلی را حفظ کرد. یقین و امیدوار باید بود که: بعد از هر سختی، آسانی آمدنی است. طوری که فحواى آیه مبارکه در مورد صراحت دارد: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ» مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی ها را تحمل کنند.

و در نهایت باید گفت که: علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت ها و امنیت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش او حکایت دارد).

خواننده محترم!

در آیات (50 الی 52) ۸- موضوع؛ شاه خواهان دیدار یوسف میشود و به بیرون آوردنش از زندان دستور و هدایت میدهد. اما یوسف تا قطعی شدن برائتش از اتهام ناروا، از بیرون آمدن امتناع می ورزد. طوری که میفرماید:

وَقَالَ الْمَلِكُ اِنتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَي رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللّٰتِي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بَكٰدِهِنَّ عَلِيْمٌ ﴿٥٠﴾

و پادشاه (چون این تعبیر را شنید) گفت: یوسف را پیش من بیاورید، پس چون فرستاده ی (پادشاه) نزد او آمد، (یوسف) گفت: «به سوی سرورت باز گرد، پس از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بود؟! قطعاً پروردگارم به نیرنگ آنها آگاه است. (۵۰) تفسیر:

«وَقَالَ الْمَلِكُ اِنتُونِي بِهِ»: وقتی ساقی پیش پادشاه دوباره برگشت و تعبیر خواب ارایه شده توسط یوسف را به حضور پادشاه عرضه و بیان داشت، پادشاه تعبیر ارایه شده را استماع کرد و آنرا نیکو و پسندیده شمرد، از یاورانش خواست تا یوسف را از زندان نزد وی حاضر نمایند «اِنتونی به: او را پیش من بیاورید.»، تا خودم تعبیر و تفسیر خواب را از او شخصاً بشنوم و او را ببینم. سبحان الله اگر پروردگار با عظمت بخواد پادشاه را محتاج برده زندانی هم می کند.

«فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ»: فرستاده پادشاه نزد یوسف در زندان آمد و از وی خواست به حضور شاه برود، ملاحظه می داریم که: یوسف علیه السلام با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرطی، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق العاده و داناست.

وقتی فرستاده ی شاه به نزد یوسف علیه السلام دوباره به زندان آمد، وی فوراً از خبر آزادی اش استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که دوسیه سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه می خواست بی گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه فساد و بی عدالتی حاکم شده است.

«قَالَ ارْجِعْ اِلَي رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللّٰتِي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ»: «پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آقای خود

«برگرد و از او بپرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است».

«قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»: یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس مهمانی کرد. بدین‌گونه، یوسف علیه السلام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتاب زده اجابت نگفت تا برائت وی برای مردم روشن شود.

باید گفت که: آزادی، به هر قیمتی که باشد ارزش ندارد. بلکه اثبات بی‌گناهی مهم‌تر از آزادی است. یوسف علیه السلام، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت. بی‌تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی‌درنگ اجابت می‌کردم». البته این حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم برای بیان رخصت در حق امت‌شان و از روی مهربانی به این امت است تا کسی از امت با تکیه بر سنت یوسف اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

«إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (50)»: سپس افزود: بیگمان پروردگارم به فریب و نیرنگ زنان داناست، هیچ کار پنهانی بر وی نهان نمی‌ماند و به زودی حق را آشکار خواهد ساخت. واقعاً هم! هیچ بنده‌ای به فتنه‌ای سخت‌تر از فتنه زنان مبتلا نشد. پس خوشبخت کسی است که الله متعال وی را (بسان یوسف) به سلامت دارد. با در نظر داشت این‌که: کید دشمن عظیم است، اما الله متعال نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می‌کند.

مزایای عدم شتاب و آرام تصمیم گرفتن یوسف:

در مورد این‌که یوسف علیه السلام چرا به عجله تصمیم نگرفت و در بر آمدن خویش از زندان وارخطایی به خرج نداد، می‌توان در آن مزایای ذیل را برشمرد:

- 1 - نشان شکیبایی نیکو و آرامش روحی است.
 - 2 - عزت نفس و حفظ کرامت او چنان اقتضا می‌کرد که پیش از آن‌که، از آن اتهام ناروا تبرئه شود، از زندان پا به بیرون نماند. پس او نخواست تا حقایق روشن گردد و شک و شبهه‌ای در اطرافش باقی نماند.
 - 3 - یوسف از طریق تحقیق قاطعانه‌ی پادشاه از اتهام پاک گردید، آنگاه از زندان بیرون آمد و به درخواست شاه، وزارت اقتصاد و دارایی مصر را به عهده گرفت.
 - 4 - یوسف در جواب فرستاده‌ی شاه می‌گوید: از طرف من به سرورت بگو: «ما بال النسوة اللاتي قطعن أيديهن: حال و وضع زنانی که دستهای شان را بریدند چگونه است؟» یوسف بزرگوار، اسمی از زلیخا - که این آشوب و بلوا را پلان و به راه انداخته بود به زبان نیاورد، تا نسبت به عزیز که او را ولی نعمت خود می‌دانست، وفادار مانده و او را مورد تفقد قرار داده باشد. اما آن وقت که زلیخا آشوب برپا کرد و درهای کاخ را بر رویش بست که از او کام بگیرد، یوسف به دو دلیل زلیخا را متهم کرد و مورد تعرض قرارش داد و گفت: «هی راودتتی عن نفسی...»:
- الف:** دفاع از شخص خود در آن هنگامه‌ی تلخ و ناخوشایند در حضور عزیز،

ب: پس از آن که زلیخا او را مورد طعن و تهمت بی جا قرار داد... (به نقل از تفسیر فرقان محمد بهاء‌الدین حسینی).

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

(پادشاه آن زنان را خواست و) گفت: «جریان کارتان چه بود؛ هنگامی که یوسف را به سوی خود دعوت دادید؟!». گفتند: «پناه بر الله! ما هیچ گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد، این من بودم که او را به سوی خود خواندم (ولی او به من روی نداد) و یقیناً او از راستگویان است. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

خَطْبُكَ: رویداد، کار شما، منظور و هدف شما. **حَاشَ لِلَّهِ:** خدا منزّه است. [در همین سوره ۳۱/]. **حَصْحَصَ:** آشکار گشت، نمایان شد.

تفسیر:

«قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ»: پادشاه به زنانی که دست‌های‌شان را با کاردها بریده بودند و در این میان زلیخا زن عزیز نیز حضور، دعوت به عمل آورد: «خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می‌کند.

در این میان پادشاه مصر در خطاب به این زنان گفت: به من بگویید در چه حال و وضعی قرار داشتید، چرا از یوسف در روز میهمانی قصر کام خواستید؟ آیا او به خواست شما تن در داد، آیا از وی رغبتی در خویشتن یافتید؟ و گفت: چه هدف و قصد مهمی از این دعوت داشتید؟ (سید قطب رحمه الله میگوید: فرستاده نزد شاه برگشت و او را از ماجرا باخبر کرد، شاه هم زنان را احضار و از آنها بازجویی نمود.

شاه تحقیق کرد و از راز آنها مطلع شد و انگشت اتهام را به سوی آنان دراز کرد، آن‌هایی که در پی کاری بس مهم بودند: «مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ». بدین وسیله از شمه‌ای از مجالس تشریفات خانگی عزیزان چه زنان به یوسف گفته‌اند و فریبکاری‌هایی که به منظور جلب توجه یوسف صورت گرفت و به حد درخواست نزدیکی رسیده است، سر در می‌آوریم. از این بیان میتوان تصور کرد که در آن محافل و در میان مجالس زنان چه مسایلی می‌گذشت. آن ایام بر این مبنای جاهلیت در هر عهد و زمان جاهلیت است.

هرجا رفاه و آسایش باشد، قصر و کاخی در میان باشد، عیش و عشرت و بی‌عفتی و فسق و فجور سایه‌ی شوم خود را می‌گستراند. (تفسیر فی ظلال القرآن ۱۲/۲۴۸). «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»: زنان گفتند: پناه بر الله! قسم به پروردگار که ما از وی کمترین شائبه و عیبی ندیده و ندانسته‌ایم و او کاملاً بی‌گناه است. این بیانگر پاکی یوسف و تعجب از عفت او را نشان می‌دهد.

ملاحظه می‌نماییم که پادشاه امر کرد که اشخاص متهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. «مَا خَطْبُكَ» حتی زلیخا نیز باید حضور داشته باشد. واقعاً به دنبال هر سختی و دنبال هر تلخی‌ها شیرینی‌ها است. در برابر «أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا»، «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»: آمده است. در این جلسه زنان دعوت شده مصری نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف

کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. «مِنْ سُوءٍ» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست.

به یاد داشته باشید که: حقّ برای همیشه، مخفی نمی ماند. «الآنَ حَصَّصَ الْحَقُّ». روزی آمدنی است که وجدان‌ها، بیدار شده و اعتراف می‌کنند. «أَنَا رَاوَدْتُهُ»، چنان‌که فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف و اقرار می‌کند.

(همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد).

سبحان الله؛ عزیز مصر خواست مراددهی زلیخا با یوسف علیه السلام مخفی بماند، ولی پروردگار با عظمت آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف به اثبات برسد.

«قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصَّصَ الْحَقُّ»: در این هنگام بود که همسر عزیز مصر حق را به صراحت مطرح کرد و گفت: اکنون حق بعد از پنهان ماندن آشکار و راستی و درستی بعد از پیچیده‌گی و ابهام آفتابی و آشکارا شد؛ «أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (51)»: قسم به الله که من تلاش کردم تا وی را به فتنه اندازم. این من بودم که به اغوا و انگیزش وی پرداخته و شیفته و شیدایش شده بودم. من بودم که از وی کام خواستم. اما به الله قسم یاد میکنم که او نپذیرفت و مخالفت کرد. به الله قسم که یوسف در هر چه گفته راستگوست و بیگمان او مظلوم است.

این اعتراف در ملاء عام به برائت یوسف علیه السلام صریح است. آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‌ی نجات و رفع اتهام می‌شود.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲)

(یوسف در ادامه سخن خود به فرستاده شاه گفت) این (در خواست من) به آن خاطر است که او (عزیز مصر) بداند من در نهان به او خیانت نکرده‌ام و الله هرگز مکر و خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی‌رساند. (۵۲)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: در مورد اینکه این آیه کلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه کلام خانم عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از مفسران آن را سخنان همسر عزیز می‌شمارد ولی برخی دیگری از مفسران آن را ادامه سخن یوسف می‌دانند، ولی با توجه به محتوای آیه، نمی‌تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از این‌که یک نفر بی‌گناه، سالها در زندان بماند. یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده‌ی حیثیت مطرح می‌کند.

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ أَظْهَرَ»: طوری‌که یادآور شدیم: این است که این گفته از سخنان یوسف است. وقتی خبر به او رسید که زنان به برائتش شهادت داده‌اند آن را به زبان آورد؛

باید گفت: که انسان‌های کریم در صدد انتقام نیستند، به دنبال اعاده‌ی حیثیت و کشف حقیقت می‌باشند.

«این» درخواست اعاده‌ی حیثیت و نفی تهمت «برای آن است تا او» یعنی: عزیز مصر «بداند که من به او در نهان خیانت نکرده‌ام و بداند که خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند».

یعنی اگر من درخواست فرستاده‌ی پادشاه را رد کردم بدان دلیل بود که عزیز بداند در پنهان به او خیانت نکرده‌ام، بلکه من عقیف و پاکدامن بودم. باید گفت: واضح است که: نشان ایمان واقعی هم، عدم خیانت در پنهانی و خفاست.

«وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (52)»: یوسف تلاش می‌کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده‌ی پروردگار و سنت الهی، نقش تعیین‌کننده‌ی در حوادث و رخدادها دارد. «اینی لم أخنه بالغیب»: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی در حالی‌که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده‌ام. از سنن الهی، عدم موفقیت خائن و شکست و رسوایی آنان است.

پایان جزء دوازدهم

مبحث نفس اماره:

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳)

من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس (اماره، انسان) پیوسته طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵۳)

تفسیر:

«وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»: نفس خود را پاک و منزّه جلوه نمیده‌م؛ زیرا نفس انسان به هوس و شهوات تمایل دارد. یوسف این سخنان را به طریق تواضع و فروتنی گفته است: یوسف می‌خواست در مقابل الله فروتنی و شکسته‌نفسی را نشان دهد، تا نفس خود را پاک معرفی نکند و آن را به خود خواهی و مباحات وادار ننماید. (تفسیرکشاف ۴۸۰/۲).

مفسر تفسیر «انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: این نیز از سخن یوسف است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب‌تر است.

پس اگر (چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید) این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم؛ ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم، زیرا وقتی یوسف از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به زندان افگندم «چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصیت نگهدارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگهدارد «همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چه می‌گویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه

بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رسانند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهای‌تان است».

نفس و حالاتی آن در قرآن:

خواننده محترم!

خطر هوای نفس جدی است، آن را ساده ننگرید در قرآن عظیم الشان برای نفس، حالات ذیل بیان گردیده است:

نفس اماره، که انسان را به سوی اعمال شنیع و شریر سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار و تحت کنترل آورده نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

نفس لوامه، حالتی است که انسان خلاق خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی میکند. طوریکه در سوره قیامت از آن یادآوری به عمل آمده است.

نفس مطمئنه، حالتی است که تنها انبیاء و اولیاء و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندانه بیرون می‌آیند و دل‌بسته‌ی الله تعالی لایزال اند.

خواننده محترم!

آیات (54 الی 57) ۹- یوسف، زمام امور مصر را در دست می‌گیرد.

قابل تذکر است که با دست گرفتن زمام امور مصر؛ دوران رنج زندان و رنج اتهام به سر میرسد و فصل دیگری از زندگانی یوسف علیه السلام شروع میشود که آن زندگانی خوش و خرم و در عین حال برایش آزمایشگاه بزرگی است.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ
أَمِينٌ (۵۴)

وپادشاه (باردوم) گفت: یوسف را نزد من بیاورید تا وی را از مخصوص (مشوره خود و از افراد مقرب) خودگردانم. پس چون با او به سخن پرداخت، (پادشاه) گفت: البته تو امروز نزد ما ارجمند و امانتدار (و قابل اعتماد) صاحب مقام والا (و) مورد اعتماد هستی. (۵۴)

تفسیر:

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي»: پروردگار با عظمت زمانی که: اراده کند؛ اسیر دیروز را امیر امروز هم قرار می‌دهد. بعد از این‌که برائت یوسف علیه السلام و تقوی و شرافت اخلاق اش برای پادشاه مصر عیان شد، چنین گفت: یوسف را نزد من آورید تا او را خاصه خود، از دوستان خود و از نزدیکترین اشخاص به خویش مقرر نمایم؛ تا او از من بهره‌مند شود و من از مشوره‌های عالی اش مستفید شوم. چون یوسف حاضر شد و پادشاه با وی سخن گفته با رجاحت عقل، حسن ادب، عظمت امانتداری، عفت، آبرومندی و وارستگی اش آشنا گشت.

«أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي» «أَسْتَخْلِصُهُ»: او را از مقربان و خاصان خویش قرار دهم. باید گفت که: برای تصدی اعطای پست‌های مهم و کلیدی در یک کشور علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت نیز نقش بسزایی داشت. یوسف علیه السلام در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد.

«فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (54)»: بعد از اینکه او را آوردند و بایوسف سخن گفت و پادشاه فضل و عقل و حسن بیان او را دید، گفت: تو امروز در نزد ما قرب و منزلتی رفیع داری و در تمامی امور مورد اعتماد و امین هستی.

واقعاً انسان صادق و امین حتی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. طوری که ملاحظه شد که: پادشاه با کلمه «لَدَيْنَا» اعلام می‌دارد که: یوسف در حکومت ما مقام و منصب بس عظیمی دارد، نه تنها در دل من، بلکه همه مسئولین باید از او اطاعت کنند. قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اما امین نباشد، حیف و میل بیت المال می‌کند.

ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشانند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است.

«مکین»: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و «امین»: امانت‌داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می‌سپرد، امین بشمارد.

مؤلف تفسیر فرقان شیخ محمد بهاء الدین حسینی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: وقتی شاه مصر مطابق روایات تاریخی به نام «ولید بن ریان» بود. بعد از این که سخنان حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت و الای او را خوب شناخت، انگشتر خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیانش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدراعظم مملکت است؛ سخنانش را گوش دهید و او را پیروی کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستم‌دیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد.

سبحان الله زنان مصر جمال یوسف را دیدند، دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش قرار داد.

اگر سایر کمالات یوسف بر آنان آشکار میشد به الله معلوم که چه می‌کردند؟

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵)

(یوسف به شاه) گفت: مرا سرپرستی خزانه های این سر زمین (مصر) قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم. (۵۵)

تفسیر:

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» یوسف به پادشاه مصر گفت: مرا به سرپرستی خزانه‌های این سرزمین بگمار؛ یعنی مرا متولی امر نگهداری خزانه‌های سرزمین مصر و ذخایر خوار و بار آن بگردان. زیرا و دیعتی که بر من سپرده شود، امانتدار هستم، به حساب و کتاب دانا و در ذخیره سازی و مصرف، صاحب بصیرت و بینش می باشم. مفسر «تفسیر انوار القرآن» نویسد: یوسف این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به سوی ایمان به الله متعال و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف را در موقعیت مطلوبی برای تحقق این اهدافش قرار می‌داد.

«إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ (55)»: در مورد آنچه در اختیارم قرار می‌دهی امین هستم و به راه‌های دخل و تصرف آگاهم. «همانا من نگهبانی دانا هستم» یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب‌دانی و مانند آن از راهکارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانه‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی‌کنم و به وجوه جمع و تفریق و در آمد و بر آمد آن‌ها به خوبی دانایم.

یوسف به منظور اجرای عدالت و برقراری حق و احسان، سرپرستی و ریاست را خواستار شد و این درخواست به منظور ارضای خواهش‌های نفس نبود، بلکه می‌خواست کارایی و شایستگی خود را در وزارت خزانه کشور به نمایش بگذارد.

آیه کریمه بر جواز درخواست مقام و منصب برای کسانی دلالت دارد که در آنها شایستگی وجود دارد، از هوی و هوس عاری‌اند و در عین حال امانتدار، دانا، مدبر و برپا دارنده حق مسئولیت می‌باشند. (تفسیر المیسر).

خواننده محترم!

سؤال: چرا یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست خزانه داری به اصطلاح وزارت اقتصاد را کرد؟

جواب: او از خواب پادشاه مصر، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش‌آمدهای ناگوار اقتصادی، لایق می‌دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیتی اعلام داشت.

سؤال: چرا یوسف از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»: (نجم، 32) خود را نستایید؟

جواب: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسئولیت بود، که می‌توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

سؤال: چرا یوسف با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «وَلَا تُزَكُّوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» (هود، 113).

جواب: یوسف، برای حمایت از ظالم این مسئولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی يك كلمه تملق هم نگفت.

شخصیت‌های سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و دست به فرار می‌زنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از این‌که اگر نمیتوان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیت نمود. (به نقل از تفسیر فی ظلال القرآن) همچنان در تفسیر نمونه آمده است که: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع يك اصل است.

شرکت در نظام حکومتی شرك، جائز نیست ولی نجات يك ملتی از قحطی مهم‌تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبدا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبدا خون به ناحقی ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی را آن‌هم برای نجات مردم بر عهده گرفت.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)

و این گونه به یوسف در آن سرزمین تمکن (و قدرت) دادیم، از آن (سرزمین) هر جا که میخواست منزل میگرفت، ما رحمت خود را به هر کس که بخواهیم می‌رسانیم، و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. (۵۶)

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»: این چنین الله متعال برای یوسف با بیرون آوردن یوسف از زندان، اعلام برانگیز از تهمت، پی‌درپی فرستادن نعمت‌هایی چون دانش، علم، تعبیر و امانتداری، عزت و احترام و قدرت بروی منت گذاشت.

سنت خداوند، عزت بخشیدن به انسان‌های پاکدامن و باتقوا است. گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ» ولی در واقع پروردگار با عظمت به یوسف مکننت داد.

«يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»: همچنان برایش در سرزمین مصر اقتدار بخشید، هر جا که بخواهد اقامت می‌گزیند و در امور مملکت به میل خود دخل و تصرف میکند. یعنی: تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف میکند، «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را میرسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می‌کنیم. واقعاً قدرت اگر در دست اهلس باشد رحمت است و گرنه زیان بخش خواهد بود.

«وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (56)»: بیگمان خدای سبحان عمل مخلصان راستگوی درستکار را بی اثر نمیسازد، بلکه به ایشان بزرگترین پاداش‌ها را همراه با سر انجام نیک، زندگی پاکیزه و گوارا و استواری در هر کار ارزانی می‌دارد. با آن‌که همه چیز در گرو مشیت الهی است، اما خداوند حکیم است و بدون دلیل به کسی قدرت نمی‌دهد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: آیه کریمه دلالت میکند بر اینکه به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به نفسی برخوردار باشد و به شرط اینکه کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد.

چنان‌که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به عبدالرحمن بن سمره (رض) فرمودند: «لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ: درخواست امارت نکن...»: ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند.

نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه کریمه: «فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ». «خود را تزکیه نکنید» «نجم/32» نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش میکند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر صلی الله علیه وسلم انطباق نداشت.

تفسیر :

در این دو آیه مبارکه حضرت یوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متقی» ستایش شده

است. در سراسر این سوره، اراده الله متعال را میتوان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر دربارۀ او گفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» او را گرامی بدارید. همسر عزیز (زلیخا) قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ»: اما در مقابل پروردگار با عظمت اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد.

مفسران می نویسند: بعد از این که شاه مصر - که ولید بن ریان نام داشت، کلام حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت والای او را خوب شناخت، انگشتر خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیانش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدر اعظم مملکت است؛ سخنانش را گوش دهید و از او امر و اطاعت کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستمدیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد. (به نقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

یوسف بنا به رؤیایی که در پیش دیده بود، یقین داشت که در آن مدت خشکسالی می تواند در سرزمین مصر توازن اقتصادی برقرار کند و مصر و اطراف را از گرسنگی و نابودی نجات دهد.

یوسف علیه السلام زمانی که اختیاردار امور مالی و اقتصادی کشور مصر شد، برای سر و سامان دادن وضع اسفبار قحطی زده ی مملکت، جانانه به پا خاست و بر امور مالی چیره گشت و ذخایر را از انواع حبوبات پر کرد تا در وقت خشکسالی به داد مردم برسد. بلی! این عطایای آفریدگار است که به بنده‌ی نیکوکارش بخشیده است، تا او نیز به دیگران بدهد.

وَلَا جُرِّ الْأَخْرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

و یقیناً ثواب آخرت برای آنانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند (نسبت به پادشاهی دنیا) بهتر است. (۵۷)

تفسیر :

یعنی اجر و پاداش و ثواب آخرت برای مؤمنان پرهیزگار از پاداش دنیوی بهتر است. و در این هیچ جای شکی نیست که: پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. زیرا پاداش آخرت بهتر و ماندگارتر است. این پاداش برای کسانی محقق است که ایمان به الله متعال را در وجود خود پایدار ساخته و با انجام اوامر و پرهیز از نواهی به تقوایش پایبند شده‌اند.

ایمان، همراه با تقوا چاره ساز است و گرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است بدین سان الله متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف علیه السلام و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگتر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمت‌های دنیاست.

خواننده محترم!

در آیات (58 الی 62) ۱۰- برادران یوسف برای خریدن گندم نزد یوسف می‌آیند. یوسف از آنان می‌خواهد برادرشان، بنیامین را همراه خود به مصر بیاورند.

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾

و برادران یوسف [با روی آوردن خشکسالی به کنعان، جهت تهیه آذوقه و تهیه گندم به

مصر] آمدند، و بر یوسف وارد شدند. پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند. (۵۸)
وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (58)

مفسران می نویسند: طبق پیش‌بینی و پیشگویی یوسف علیه السلام، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی نه تنها در مصر بلکه به فلسطین و کنعان هم رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر بروند. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غله، برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حق هم همین بود، زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله افتاده بود.

یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، «یا بُشْرِي هَذَا غُلَامٌ» چند سالی در خانه عزیز، خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره کثرت و وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.

در زمان قحطی، جیره بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «إِخْوَةُ» با این‌که می‌توانستند يك نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

طوری‌که یاد آور شدیم برادران یوسف بعد از آن‌که دچار فقر و تنگدستی شدند و خشک سالی و قحطی دامگیرشان شد از سرزمین کنعان فلسطین به مصر نزد یوسف آمدند؛ آمدند تا از خزانه مصر در خواست کمک آنوقه کنند اما یوسف برادران خود را شناخت؛ اما آنها به سبب هیبت موقعیت و فاصله‌ی زمانی زیاد و تغییر قیافه، او را نشناختند. البته این شناخت، دلیل کمال ذکاوت و هوشمندی یوسف را نشان می‌دهد؛ زیرا با آن‌که حال، چهره و وضع ایشان نیز تغییر کرده بود، اما او با ذکاوت و هوشمندی برتری که داشت ایشان را شناخت.

ابن عباس (رض) گفته است: فاصله‌ی بین انداختنش به چاه و وارد شدن برادران به سرزمین مصر بیست و دو سال بود، از این جهت او را نشناختند. (حاشیه‌ی صاوی ۲/۲۴۹).
و علت آمدن شان این بود که آنها در دیار خود دچار گرسنگی ناشی از قحطی شدند که همهی ولایات را فراگرفته بود و برای خرید مواد خوراکی ذخیره شده توسط یوسف به مصر و نزد یوسف آمدند.

بعد از اینکه برادران نزد یوسف آمدن و طوری که در فوق یادآور شدیم؛ یوسف آنان را شناخت ولی خود را ناآشنا انداخت. در خطاب به آنها گفت: چرا به مملکت ما آمده‌اید؟ گفتند: برای تهیه‌ی خوراکی آمده‌ایم. یوسف گفت: شاید جاسوس باشید؟ گفتند: پناه بر خدا! گفت: از کجا آمده‌اید و اهل کجا هستید؟ گفتند: از سرزمین کنعان می‌آئیم و پدر ما یعقوب، پیامبر الله است گفت: آیا به‌جز شما اولادی دیگر دارد؟ گفتند: بله، ما دوازده برادر بودیم، برادر کوچکتر ما در صحرا از بین رفت-که پدر او را از همهی ما بیشتر دوست داشت - و برادر خردش که از مادر باهم شریک اند، باقی است که پدر او را نزد خود نگهداشته است. و ما ده نفر آمده‌ایم. یوسف دستور داد از آنها پذیرایی و احترام به عمل آورند. (تفسیر جلالین ۲/۲۴۹).

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾

و چون یوسف مواد خوراکی ایشان را مجهز کرد، گفت: (بار دیگر) «آن برادری که از پدرتان دارید، (نوبت آینده) نزد من بیاورید، آیا نمی بینید که من پیمانانه را تمام می دهم، و من بهترین میزبان هستم؟ (۵۹)»

تفسیر:

«وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ»: بعد از این که یوسف از ایشان به خوبی میزبانی و پذیرایی نمود و نیز ایشان را به مواد خوراکی به طور کامل مجهز کرد و ما یحتاج سفر آنها را به آنان داد، و بسان انسان های بزرگوار و با فضیلت افزون بر آنچه انتظارش را داشتند به ایشان بخشید، «قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ»: به ایشان گفت: و از آنان در خواست کرد که: در سفر بعدی برادر پدری خود را (که برادر پدری و مادری وی بود.) نیز با خود بیاورند. البته آنها خود در جریان گفتگو به وی خبر داده بودند که برادر پدری نیز دارند که او را در سرزمین خویش جا گذاشته اند.

مفسران مینویسند: یوسف به برادران خود گفت: «ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ» یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام طوری معلوم میشود که یوسف در چهره ی ناشناس، باب گفتگو و صحبت را با برادران خویش آغاز کرد و در ضمن یوسف علیه السلام گفت: «بِأَخٍ لَّكُمْ» و نگفت: برادر من، تا مفهوم راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

طوری که مفسران تذکر میدهند: آنان به یوسف گفتند: که ما فرزندان یعقوب نواسه ابراهیم می باشیم. پدر ما شخص ریش سفید است که به خاطر غم و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهاست گریان و گوشه گیر است و یکی از برادران مان را نیز به خدمت او پیش او گذاشتیم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر مارا نیز به ما بدهید که با خوشحالی برگردیم.

یوسف هدایت داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

یوسف برای جذب برادران گفت: «أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» من بهترین میزبان هستم، و آن برادران جذب شدند، ولی پروردگار با عظمت با جملات زیبا چنین تعبیرات را در قرآن عظیم الشان برای جذب انسان ها بیان فرموده است:

«خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (جمعه، 11). او بهترین روزی رسان است.

«خَيْرُ الْغَافِرِينَ» (اعراف، 155) او بهترین بخشنده است.

«خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (اعراف، 89). او بهترین گشایشگر است.

«خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (انفال، 30). او بهترین تدبیر کننده است.

«خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء، 89). او بهترین وارث است.

«خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (یونس، 109) او بهترین داور است.

«أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ»: مگر نمی بینید که من پیمانانه را بدون کم و کاست تمام می کنم. «وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (59)»: من بهترین مهمان نوازم و از مهمانان به نحو احسن پذیرایی می کنم. از آنها نیز به خوبی پذیرایی کرده بود واقعاً یوسف علیه السلام از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾

پس اگر او را نزد من نیاوردید، پس برای شما هرگز پیمانه غله نزد من نیست و هرگز به من نزدیک نشوید. (۶۰)

تفسیر :

یوسف بدی‌ها را به خوبی جواب داد، سهم برادران را به طور کاملاً جرا و پرداخت نمود، و در باره‌ی ظلمی که به وی کرده بودند، بحثی به عمل نیاورد. و بدین ترتیب قدرت مقام و منزلت خویش را وسیله‌ی انتقام قرار نداد. چه زیبا است در سو اعجاز قرآن. در آیه‌ی مبارکه بیان میدارد که: در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مژده و محبت؛ «أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي» (پس اگر او را نزد من نیاوردید) یوسف به برادرانش گفت: اگر برادر خویش را در سفر بعدی با خود نیاورید، بعد از این پیش من مواد ارتزاقی نخواهید داشت، و باری دیگر به کشور من نزدیک هم نشوید. پس نه به قصرم نزدیک شوید و نه به خانه‌ام در آید. و بدین ترتیب آنان را تهدید کرد.

یعنی: در آن صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی‌فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنانکه این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانه را به شما تمام دادم.

در تهدید لازم نیست که مسؤول تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.) در تفسیر البحر آمده است: ظاهر این است که تمام کارهای یوسف بر مبنای وحی و از جانب الله متعال بود، وگرنه نیک مردی چنان مقتضی بود که نزد پدر بشتابد و او را بخواند، اما الله می‌خواست پاداش و محنت یعقوب را تکمیل کند. و تعبیر و تفسیر خواب تحقق یابد. (البحر المحيط ۳۲۲/۵).

قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

گفتند: ما در باره او با پدرش با اصرار گفتگو نموده تلاش می‌کنیم که به هر وسیله ممکن او را نزد تو بیاوریم و این کار را خواهیم کرد. (۶۱)

:

تفسیر :

یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده، او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم. «مراوده»: به مراجعه پی در پی، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته میشود. برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین اطلاع داشتند «سَنُرَاوِدُ» به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است. حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی‌کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی هم نبود.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مورد وعده برادران به یوسف می‌نویسد: که برادر خویش بنیامین را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و چال و فریب که میشود او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

در ضمن قابل دقت است که از کلام برادران یوسف بوی حسد و عداوت با تمام وضاحت به استشمام میرسد، زیرا به جای این که «ابانا» بگویند، گفتند: «أَبَاهُ» و در اول سوره نیز گفتگوی برادران این بود که: «أَلْيُوسُفُ وَأُخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْبِنَا مِنَّا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَيَّ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾

و [یوسف] به جوانان (خدمتگذار خود) گفت: سرمایه (پول) شان را (که در برابر دریافت آذوقه پرداخته اند) در بارهای شان بگذارید، تا چون به نزد خانواده شان بازگردند آن را باز یابند و شاید دوباره برگردند. (۶۲)

تفسیر :

«وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ»: نباید فراموش کرد که: صله رحمی، یعنی کمک نمودن، به معنی معامله کردن نیست. در ضمن پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار هم نیست. یوسف به کارگران و مؤظفان خویش هدایت فرمود: پولی را که از بابت خرید مواد ارتزاقی پرداخته اند در درون کالای شان بگذارند، بعد از آنکه ببینند بها همراه با کالا به ایشان بر گردانیده شده است خوش و خوشحال خواهند شد. بدی ها را باید با خوبی جبران کنیم. سبحان الله یوسف که دیروز خودش برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار در اختیار دارد.

اما در هنگام ملاقات با برادران خویش، نه در فکر انتقام برآمد، و نه گلایه ای از آنان به عمل آورد، و نه کینه ای در مورد داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه و چنین اهتمام داد که گویا من شما را دوست می دارم.

«لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَيَّ أَهْلِهِمْ»: تا وقتی که نزد خانواده ی خود برگشتند و بارها خویش را باز نمایند، آن را ببینند و بشناسند.

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (62)»: شاید وقتی آن را دیدند، به کرم و بزرگواری یوسف پی برده و به طمع افزایش این کرم دوباره نزد وی برگردند؛ چون یوسف می دانست آیین آنها آنان را وادار می کند که بها را مسترد دارند؛ زیرا آنان از خوردن حرام پاکند. پس این امر بیشتر آنها را به عودت تشویق می کند. و یا هم حکمت برگرداندن بهای مواد ارتزاقی به آنان، نگرانی یوسف از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند.

یا هم کرم و بزرگواری یوسف به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. در مورد این که چرا یوسف علیه السلام خود را به برادرانش معرفی نداشت، تا خبر صحت مندی اش را به پدرشان میرساند و در نتیجه پدر شان از غم و اندوه نجات می یافت؟ همین قدر باید گفت که فرمان پروردگار چنین بود که یعقوب دوران آزمایش را سپری کند و هنوز زمان آزمایش پایان نیافته بود. (به نقل از تفسیر فرقان: محمد بهاء الدین حسینی).

خواننده محترم!

در آیات (63 الی 66) ۱۱- گفتگوی برادران یوسف با پدرشان که بنیامین را همراه آنان به سرزمین مصر بفرستند، بحث به عمل می آید.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَيَّ أَبَاهُمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَيْلِ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾

پس چون به سوی پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر! پیمانہ از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما روان کن تا سهمی (از غله) بگیریم، یقیناً ما او را حفظ خواهیم کرد. (۶۳) تفسیر:

وقتی برادران یوسف پیش پدر برگشتند، قبل از این که بارها را باز کنند، گفتند: پدرجان! ما را تهدید کرده‌اند که اگر بنیامین را این مرتبه با خود نبریم، دیگر غله جات و مواد خوراکی به ما نخواهند داد؛ چون پادشاه گمان برده بود که ما جاسوسیم، و ما داستان خود را به او گفتیم، او از ما خواست برادر خود را با خود ببریم تا صدق سخنان ما محقق شود.

پدرشان به ایشان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم درحالی‌که شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم به من خیانت کردید؟ پس هرگز به وعده شما اعتماد نکرده و سخن شما را تصدیق نمی‌نمایم؛ هرگز به نگرهبانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداشت الله متعال متکی می‌شوم که بهترین نگرهبانان است. «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلُ»: از پدر در خواست کردند که برادر دیگرشان بنیامین را نیز به منظور دیدار با عزیز مصر همراه شان به آنجا بفرستد تا این بار نیز آذوقه کافی بیآورند. از فحوای آیه مبارکه در مییابیم که: یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط کامل داشت و در ضمن پدر، به طور طبیعی دارای حق امر و نهی به فرزند خود می‌باشد. «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (63)»: مجرم چون در درون خویش تشویش و نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی در پی دارد.

«إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»: «إِنَّا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است. و افزودند: باتو عهد می‌بندیم که برادر خویش را نگرهبان بوده و از وی به خوبی مراقبت کنیم. و اجازه نمی‌دهیم مشکلی برایش پیش بیاید.

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾

(یعقوب) گفت: «آیا شما را بر او امین دانم، همانگونه که پیش از این نسبت به برادرش (یوسف) امین داشتیم، پس خداوند بهترین نگرهبان است، و او مهربانترین مهربانان است». (۶۴)

تفسیر:

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ»: اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست، بناءً حضرت یعقوب علیه السلام به آنان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم در حالی‌که شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم و شما تضمین نمودید که از یوسف محافظت به عمل آورید آن کار را کردید و به عهد و پیمان خیانت کردید؟

می‌ترسم همانطور که برای برادرش دسیسه چیدید، برای این هم نیرنگی به کار برید؟ پس هرگز به وعده شما اعتماد نکرده و قول شما را تصدیق نمی‌نمایم؛ هرگز به نگرهبانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداشت الله متعال متکی می‌شوم که بهترین نگرهبانان است. «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»، برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، ولی حضرت یعقوب تذکر داد که: حفظ و صیانت الله متعال از حفظ و صیانت شما بهتر است. چنان‌که او به رحمتش یوسف را حفظ کرده و وی را به من بر می‌گرداند.

«وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (64)»: ذات پروردگار ارحم الراحمین است که به عاصی (چنانچه توبه کار شود) پاداش میدهد و چون از راه عصیان باز گردد، بدی‌هایش را به حسنات تبدیل میکند. حق تعالی به خاطر پیری و ناتوانی‌ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که الله متعال او را به من برگرداند، پس بر او توکل کردم و او بهترین مهربانان است.

لذا امیدوارم منت حفظ او را بر من بنهد. و دومیصیبت را با هم بر من روا ندارد. بناءً یعقوب علیه السلام که طعم تلخ و ناگوار مفقود شدن یوسف را سالها چشیده بود، پس از پافشاری و درخواستهای پی در پی پسران، از آنان پیمان محکم گرفت که بنیامین را برایش باز آورند و خدا را بر این قول و قرار شاهد و وکیل گرفت و سرانجام با توکل به الله متعال موافقت کرد و از طرفی نیز به گندم و حبوبات نیاز میرم داشتند. پس با توجه به رحمت بی‌ظنیر الهی و با توکل به پروردگار با عظمت، باید به استقبال حوادث زندگی برویم. «فان الله خیر حافظا و هو أرحم الراحمین» یعقوب میفرماید: امیدوارم خداوند به من رحم کند و بنیامین را از گزند مصون بدارد و مصیبت من، تازه و دو چندان نگردد و بر مصیبت اولی‌ام نیفزاید.

خواننده محترم!

بادر نظر داشت این‌که فرزندان یعقوب سابقه نیکی نداشتند، چرا با آن هم پدرشان بار دیگر فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟ مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی در تفسیر کبیر احتمالات متعددی را مطرح نموده مینویسد: هر کدام از آنها میتواند توجیهی بر این موافقت باشد؛ **اولاً:** برادران از اقدام اولیه‌شان به نتیجه‌ای که مورد نظرشان بود، (محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند.

ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود.

ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط خاص و فوق العاده‌ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را ضروری می‌کرد.

رابعاً: ده‌ها سال از حادثه اول گذشته و فراموش شده تلقی می‌شد.

خامساً: الله متعال در حفظ فرزندش به او تسلی خاطر داده بود.

در آیه 12 سوره یوسف خواندیم که: حضرت یعقوب علیه السلام در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، که به فراق یوسف بینایی چشم خویش را از دست داد، ولی در مورد بنیامین به الله متعال تکیه کرد و گفت: «فان الله خیر حافظاً»، هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدایی پایان یافت.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

و هنگامی که کالای شان را گشودند، دیدند که سرمایه (پول) شان به آنان بازگردانده شده است. گفتند: ای پدر! ما دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است و (باز می‌رویم تا) برای خانواده خود آذوقه بیاوریم و برادر خود را محافظت می‌کنیم و یک بار شتر زیاده خواهیم آورد، و این مقدار برای ما کم و ناچیز است. (۶۵)

تفسیر :

زمانی که بارهای آذوقه خود را باز کردند، بهای خوراکي را در میان کالا یافتند. یعنی سرمایه کالای خریداری شده که آن را پرداخته بودند به آنان باز گردانیده شده است! «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي»: گفتند: پدرجان! از این بیشتر دیگر چه میخواهیم؟ چه چیزی بالاتر از فضل و کرم پادشاه می‌جوییم؟

به قولی: «مَأْنَبِغِي» به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوارستایش و قدردانی است.

«هَذِهِ بَضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا»: اینک این کالا و این هم سرمایه همراه آن را عزیز مصر به ما برگردانیده است، ولی نمی‌دانیم به چه علت به ما مسترد شده است. آیا بالاتر از این احساس چیزی پیدا میشود؟ پیمانۀ را کاملاً به ما داده و بهای آن را هم مسترد کرده است!

پس ای پدر جان! به وعده ما اعتماد کن و فرزندت را با ما بفرست تا قوت خانواده مان را فراهم نماییم، بدین وسیله میخواستند پدرشان از اصرار و پافشاری دست بردارد و نظرش را تغییر بدهد. «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا يُخْرَجُونَ»

«وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا يُخْرَجُونَ»: برادر خود بنیامین رانگهبان باشیم و او را از هر آسیب و گزند حفظ میکنیم. و به علاوه با بردن برادر، عزیز مصر یک بار شتر بیشتر برای ما می‌افزاید؛ «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا يُخْرَجُونَ» زیرا عزیز مصر (یوسف) در خشکسالی به هر فرد فقط یک بار شتر می‌دهد نه بیش از آن.

از فحواي جمله «نَزَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ»، چنین است نباط می‌شود که سهم هر نفر، يك بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

همچنان در روایت آمده است که: به هر کس بیش از یک بار داده نمیشد. از این رو بار ده شتر به آنها داد. یازده هم را نداد مگر این که دیگر برادرشان حاضر شود.

«ذَلِكَ كَيْلٌ بِسَيْرٍ (65)»: پادشاه به آسانی آن را میدهد؛ چون انسانی سخاوتمند است. البته این بار اضافی نزد عزیز مصر ناچیز است و از آن دریغ خواهد کرد.

مفسران می‌نویسند: هنر یوسف، نه فقط انسان بودن بلکه انسان سازی است.

«وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ»: (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه میدهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»: بدی را با خوبی دفع کنید. (فصلت، 34).

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

(یعقوب) گفت: «هرگز او را با شما [به مصر] نمی‌فرستم؛ تا آنکه عهدهی به نام الله به من بدهید که او را حتما نزد من بر می‌گردانید، مگر این که گرفتار شوید (و از توان شما خارج گردد)، پس وقتی با پدر عهد بستند، یعقوب گفت: الله بر آنچه می‌گوییم وکیل (آگاه و ناظر) است. (۶۶)

تفسیر :

یعقوب علیه السلام به آنها گفت: تا تعهد مؤکد نسپارید و به الله قسم نخورید که او را پیش من باز می‌آورید، من بنیامین را با شما به مصر نمی‌فرستم. «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ»: مگر این‌که همه شما مغلوب و قدرتی نداشته باشید او را نجات دهید و یا هم در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود و به اصطلاح در آن وقت شما معذور خواهید بود. مجاهد گفته است یعنی: مگر اینکه همه بمیرید، که چنین امری عذر به حساب می‌آید. «فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَهُمْ»: هرگاه از انسان از کسی بد قولی و بد رفتاری دیدید، در نوبت بعد قرار داد محکمتری از وی بگیرید؛ بناءً برادران بنیامین تعهدات مؤکد را به پدر دادند و بعد از این‌که برایش سوگند خوردند و پیمان‌های غلیظ به وی سپردند، «قَالَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ (66)»: گفت: خدا را بر گفته و پیمان خود وکیل می‌گیریم. بر او توکل کرده، کارمان را بدو سپردیم و او ما را بس است و نیک کارسازی است.

خواننده محترم!

در آیات (67 الی 68) ۱۲- سفارش یعقوب به فرزندان که از دروازه‌های مختلف وارد شهر مصر شوند، بحث به عمل می‌آید.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

و (همچنین یعقوب به آنها) گفت: «ای پسران من! از یک در وارد نشوید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید، و نمیتوانم چیزی را که الله مقرر کرده است از شما دور کنم، (چون) حکم (نفع و ضرر) تنها و خاص به دست الله است، بر او توکل کرده ام و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند. (۶۷)».

تفسیر :

یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش دستور داد از دروازه‌های مختلف و جداگانه وارد شهر شوند تا مورد حسد و کینه‌ی این و آن قرار نگیرند. «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ»: ای پسران من! همه از یک دروازه به مصر یابه قصر عزیز مصر وارد نشوید، بلکه بر دروازه‌های مختلف و متفرق وارد شوید.

زیرا یازده فرزند با آن شکوه و شوکت از یک خانواده بودند. و پدرشان بدین وسیله راه متوسل شدن به اسباب و مسببات را به آنان آموخت تا احتیاط لازم را فراگیرند. «خُدُوا حِدْرَكُمْ» [نساء/۱۰۲]. این سفارش و رهنمود یعقوب به خاطر آرامش دل و روح خود بود، تا بیارآمد؛ هر چند احتیاط را مراعات کردند. و از چهار دروازه‌ی شهر وارد شدند. مفسران در این مورد مینویسند: حضرت یعقوب از زخم چشم (نظر) ترسیده بود که اگر با هم از یک دروازه وارد شوند چشم بد آنها را نظر کند؛ چون اهل جمال و هیبت بودند. و همان طور که در حدیث آمده است؛ اثر چشم حقیقت دارد، انسان را به قبر و شتر را در دیگ می‌اندازد.

در ضمن قابل یادآوری است که: عاطفه پدری چنان محکم و خلل ناپذیر است که حتی نسبت به فرزندان خطاکار هم، از بین نمی‌رود.

«وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: البته این فقط سفارشی از من به شماست، من نمی‌توانم با تدبیر خودم چیزی از قضا و قدر الله متعال را از شما دفع کنم؛ چون حذر و احتیاط تقدیر را رد نمی‌کند.

«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: هیچ برگرداننده‌ای برای قضای وی نیست، ولی ما وظیفه داریم اسباب را به کار گرفته اما بر مسبب الاسباب توکل (به الله تعالی توکل) کنیم فقط به او تکیه می‌کنم و بر او اعتماد دارم.

«وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (67)»: اهل ایمان و توکل باید فقط به او تکیه کنند و کار خود را به او واگذارند. هر مؤمن فقط بر او تکیه کرده و هر موحدی تنها به او اعتماد می‌کند و بس!

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه از چشم زخم به الله متعال پناه می‌بردند و می‌گفتند: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ» به کلمات تامه الله پناه می‌برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی‌ای و از چشم زخم هر چشم بدی».

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَأَدُوُّ عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦٨)

و چون به همان گونه که پدرشان به آنها دستور داده بود، داخل شدند، (این کار) نمیتوانست چیزی از (قضای) خداوند را از آنان دفع کند جز حاجت (و خواهشی) در دل یعقوب که آن برآورده شد، و بی گمان او علمی داشت که ما آموخته بودیم، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند. (٦٨)

تفسیر:

«وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ»: همانطوری که یعقوب علیه السلام توصیه فرموده بود آنان از دروازه‌های متفرق و مختلف وارد مصر یا قصر عزیز مصر شدند، «ما كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: چنان نبود که یعقوب با این توصیه چیزی از قضای حتمی الله متعال را از آنان دفع کند، «إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا»: جز این که یعقوب قبلاً ترسید که فرزندانش دچار ضرر و زیانی شوند و از بس که به فرزندان شفقت داشت از چشم بد می‌ترسید.

به قولی: در ضمیر یعقوب علیه السلام این تشویش و بی‌قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعتمند که در و جودشان هوید است یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزند برساند، «وَإِنَّهُ لَأَدُوُّ عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ»: بیگمان یعقوب از دانشی نافع، بصیرتی نافذ و فهم و خردی بزرگ، (از آنچه حق تعالی به وی وحی کرده بود) برخوردار بود این عبارت تمجید بزرگی است از یعقوب از جانب الله؛ زیرا به وسیله‌ی نور نبوت می‌دانست که تقدیر به وسیله‌ی احتیاط و حذر دفع نمی‌شود.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (68)»: معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست طوری که می‌فرماید: ولی بیشتر مردم؛ فرجام امور، رازهای اشیاء و مقاصد احکام را نمیدانند، بلکه این یعقوب علیه السلام و امثال وی اند که بر این امور آگاهی دارند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه ذیل (69 الی 76) ۱۳- یوسف خود را به بنیامین به معرفی گرفت و

تدابیری اندیشید تا نزد او بماند. بحث به عمل آمده است.
وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٦٩)

و چون (برادران) (بار دوم) بر یوسف وارد شدند، برادر [مادری] اش (بنیامین) را کنار خود جای داد، گفت: بدون شک من برادر تو (یوسف) هستم، بنابر این بر آنچه آنان همواره انجام میدادند [ومن برای توافشا کردم] اندوهگین مباش. (٦٩)
 تفسیر:

بعد از اینکه فرزندان یعقوب بار دیگر به مصر میروند. این بار ماجرای تازه ای رخ میدهد و خانواده ی یعقوب از آن بی خبرند و برغم و اندوه یعقوب می افزاید و بار گران فرقت آن دو گل (یوسف و بنیامین) دلش را به درد می آورد و غم کهنه اش تازه ترمیشود. یوسف نیز فرمان الله را دوست تر دارد و این شیوه را در نگهداشتن بنیامین نزد خود به امر حق، برای رسیدن به مقصد و تحقق رؤیای شگفت انگیز دوران کودکی اش به کار میبندد؛ هر چند یعقوب نگران و چشم به راه است.
 بلی! وقتی که یازده برادر با یوسف دیدار میکنند و بنیامین را به او می شناسانند و میگویند: این برادر کوچکتر ماست که نزد تو آورده ایم، یوسف به آنان آفرین میگوید و خوشحال میگردد، از آنان اکرام میگیرد، دو نفر دو نفر آنان را سر سفره های جداگانه می نشاند. بنیامین تک و تنها می ماند، یوسف نیز با او سر سفره می نشیند و اندک اندک از احوال پدر می پرسد، خود را به او می شناساند.

«وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ»: ملاحظه می داریم برادرانی که دیروز به قدرت خود می بالیدند؛ و خود را «نَحْنُ عُصْبَةٌ»: (گروهی نیرومند هستیم) مینامیدند، اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع نزد یوسف آنهم در قصر پر شکوه حاضر شدند.
 «آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ»: (یوسف بنیامین) برادر شقیق خویش را، در آغوش گرفت و در کنار خود جا داد.

«قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ»: و در پنهان برایش گفت: من برادر تو، یوسف هستم. این را به تو میگویم اما این موضوع را به هیچکس نگو. (هدف این بود که به سایر برادران این راز را افشا نکنی).

«فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (69)»: هرگاه به نعمتی دست یافتید، خاطرات تلخ گذشته را باید فراموش کرد. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی های قبلی را باید فراموش میکردند.)

یوسف در خطاب با برادر خویش بنیامین گفت: از آنچه برادران با من کردند نه ترسی داشته باش و نه غصه ای بخود راه دهی و نباید از این بابت، محزون و غمگین باشی؛ زیرا پروردگار با عظمت با ماست و سرانجام کارها به خیر و خوبی و بسیار فرخنده و شاد خواهد بود، لیکن راز میان من و خود را پنهان دار، به زودی الله متعال به ما لطف کرده و ما را مورد حمایت خاصه خویش قرار خواهد داد.

مفسران در مورد دیدار و ملاقات یوسف و بنیامین می نویسند: وقتی برادران یوسف وارد قصر شدند، یوسف از آنان احترام و پذیرایی و مهمان نوازی نیکو و خاصی به عمل آورد، آنگاه هر دو نفر از آنان را در یک اتاق جا داد و بنیامین تنها ماند و گفت: این یکی رفیق ندارد، پس با من می باشد. پس از آن یوسف او را در آغوش گرفت و دست در گردنش

انداخت و به او گفت: من برادرت یوسف استم، از کاری که بمن کردند خفه ناراحت و افسرده مباش.

سپس به او گفت: برای این که او را نزد خود نگهدارد حیل‌هایی به کار خواهد برد. و به او گفت: راز را مکتوم و مخفی بدارد. (به نقل از تفسیر صفة التفاسیر).

همچنان در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفری که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست داری در نزد من باقی بمانی. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طراحی می‌کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

پس هنگامی که یوسف بارهای آذوقه آن‌ها را مهیا کرد، جام (آب خوری پادشاه) را در بار برادرش گذاشت، سپس ندا دهنده‌ی ندا داد: «ای کاروانیان، بدون شک شما سارق هستید». (۷۰)

تفسیر:

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ»: بعد از اینکه ساز و برگ شان مجهز با شتران برادران یوسف آماده سفر شدند و نیاز آنان برآورده شد.

«جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ»: «رحل» جام آب خوری طلایی است که قبلاً پادشاه با آن آب مینوشید، سپس از آن به عنوان پیمانانه استفاده میشد «در بار شتر برادر خود» بنیامین «نهاد» «رَحْل» به خورجین و مثل خورجین است که آنرا بالای شتر می‌گذارند.

«ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ»: وقتی آهنگ بازگشت کردند، در این وقت است که: جارچی جار زد. «أَيَّتُهَا الْعِيرُ»: ای کاروانیان و ای مسافران کاروانی!

«عیر» به معنی کاروانی شتر سواری ای است که مواد غذایی بر آن حمل میکنند.

«إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (70)»: شما جمعی دزد هستید؛ یعنی: باید منتظر بمانید تا حقیقت ماجرا روشن شود. چون مصلحت نگهداشتن برادر اقتضا کرد، تهمت دزدی به آنان را روا داشت.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾

کاروانیان روی به گماشتگان کردند و گفتند: چه چیزی گم کرده اید؟ (۷۱)

تفسیر:

فرزندان یعقوب درحالی‌که به جای نداکننده بازگشتند گفتند: چه گم کرده اید که ما را به دزدی آن متهم می‌کنید؟

مفسران گفته اند: وقتی جارچیان (منصبی از مناصب دیوان به حساب می‌رفت) نزد آنها آمدند گفتند: مگر ما از شما احترام به عمل نیاوردیم و از شما مهمان نوازی و پذیرایی نکردیم، و پیمانانه را کامل به شما ندادیم و با شما طوری عمل نکردیم که با دیگران چنان نکردیم؟ گفتند: بلی! موضوع چیست؟ گفتند: ظرف پیمانانه‌ی پادشاه را گم کرده ایم و به جز شما به کسی ظنین نیستیم، از این رو گفتند: «قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ»: به آنها رو آوردند و پرسیدند: چه چیزی گم شده است و چه چیزی را از دست داده اید؟ در گفته‌ی «ما ذا تَفْقَدُونَ»: به جای «ماذا سرقنا» آنان را به رعایت حسن ادب راهنمایی میکنند تا بدون دلیل بی‌گناهان به دزدی متهم نشوند. از این جهت در مقابل آنان ادب را رعایت کرده و در جواب آنان گفتند:

قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

«پیمانۀ ی پادشاه را گم کرده ایم، و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (از غله جایزه) دارد، و من ضامن این (وعده) هستم. (۷۲)»

تفسیر:

«قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ»: گفتند: پیمانۀ ی طلایی پادشاه که باجوهرات تزیین شده است از ما گم شده است. «و لَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ»: هر کس پیمانۀ را به ما بازگرداند، به عنوان جایزه بار یک شتر خوار و بار دارد.

«وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (72)»: و من این جایزه را که به عنوان پاداش راهنمایی وی بر جای وجود جام پادشاه تعیین شده است، ضامنم.

«صُوعَ»: و «سقایه» به یک معنی بکار رفته‌اند، پیمانۀ ای که هم با آن آب میخورند و هم گندم را کیل و اندازه میکنند که نشانهٔ صرفه جویی، بهره‌وری و استفاده چند منظوره از یک وسیله است.

«صُوعَ» ظرفی است که گنجایش یک صاع (حدود 3 کیلو) گندم را دارد.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

(برادران یوسف) گفتند: «به خداوند قسم، شما می‌دانید که ما نیامده ایم تا در این سرزمین فساد کنیم، و ما (هرگز) دزد نبوده ایم.» (۷۳)»

تفسیر:

«قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ»: برادران یوسف در خطاب به ماموران یوسف گفتند: قسم به ذات الله متعال است که شما از مشاهدهٔ وضع و بررسی احوال ما در خلال این ایام به علم یقین دانسته‌اید و شما خوب هم می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در زمین فساد کنیم.

«وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (73)»: و ما از جمله افرادی نیستیم که به صفت دزدی موصوف اند. و ما هرگز دزد نبوده‌ایم و دزدی نکرده‌ایم؛ چون ما فرزندان پیامبران هستیم و مرتکب چنین عملی زشت نمی‌شویم.

آنان افزودند که: به صورت قطعاً یوسف و یارانش می‌دانند که ساحت ما از این اتهام مبراست و دامن ما از پلیدی فساد افروزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه‌ها و نمونه‌های آن می‌باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی‌مان به مصر خوب دانسته‌اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه‌مان را در بارهای مان نهاده و آن را به ما برگردانید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

مفسر بیضاوی میفرماید: به آگاهی و علم مأموران حکومت بر براءت خود استشهاد کردند؛ زیرا مأموران امانت‌داری و صداقت آنان را می‌دانستند؛ زیرا بهایی را که در بار آنان گذاشته بودند مسترد داشته و دهان چهار پایان را بسته بودند تا زراعت یا خوراک کسی را نخورند. (تفسیر بیضاوی ۲۶۷).

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾

(مأموران) گفتند: پس سزای او (دزد) چیست اگر دروغگو باشید؟ (۷۴)»

تفسیر:

ماموران یوسف در خطاب به فرزندان یعقوب گفتند: اما اگر دروغ‌تان آشکار گشت و

روشن شد که شما دزد هستید، در آن صورت مجازات دزد نزد شما چیست؟ چنین کردند تا بدین ترتیب حکم قضیه بر زبان خودشان اظهار و حجت بر آنها الزام آورتر گردد.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾

گفتند هر کس (آن پیمانۀ) دربارش پیدا شود، پس خودش سزای آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ظالمان را سزا می‌دهیم. (٧٥)

تفسیر :

«قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ»: برادران یوسف گفتند: سزای دزد نزد ما این است که هر کس مال دزدی در میان کالایش پیدا شد، باید همراه با آن مال به صاحب مال تسلیم داده شود تا پیش وی بردگی کند.

«كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (75)»: ما آن عده اشخاصی را که از حدود الله تجاوز میکنند و به سرقت و امثال آن می‌پردازند، او در برابر مال دزدی شده به برده‌گی گرفته میشود. این است مجازات کسی که بر خود و دیگران ظلم کرده و به عمل دزدی دست زده است.

این گفته برادران یوسف است، و البته جزای دزدی در حکم شریعت یعقوب علیه‌السلام این بود که به مدت یک سال برده آن کسی میگشت که از وی دزدی کرده بود. و یوسف علیه‌السلام هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

پس شروع به (جست و جوی و تفتیش نمودن) بارهای آنها، پیش از بار برادرش پرداخت، آنگاه آنرا از بار برادرش بیرون آورد، این گونه برای یوسف چاره اندیشی کردیم، او (هرگز) نمی‌توانست بر پایه قوانین پادشاه [مصر] برادرش را بگیرد، مگر آنکه الله بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم، و بالاتر از هر صاحب علمی، دانا تری است. (٧٦)

تفسیر :

«فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ»: مؤظفان، برادران یوسف را نزدش برگرداندند و او خود به بازرسی کالای‌شان پرداخت اما از حسن تدبیر و درایت گرایی که حق تعالی به وی عنایت کرده بود، پیش از کنترل و تفتیش و تلاشی بار برادرش «بنیامین»، از بار دیگران آغاز کرد یعنی: بارهای برادران ده‌گانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حیلۀ‌ای که سنجیده بود آغاز کرد، تا این اتهام را که برای رفتن وی نقشه قبلی طرح نموده است از خود دفع کرده و حجت را بر آنان اثبات کند.

مفسران گفته‌اند: این کار اوج مهارت یوسف را نشان می‌دهد تا تهمت و سوء ظن را برطرف کند؛ چون بعد از اینکه ادعای بی‌گناهی کردند به آنان گفتند: باید بارهای یکایک شما تفتیش و کنترل شود. آنگاه آنان را نزد یوسف بردند. یوسف قبل از تفتیش بار بنیامین، بازرسی وسایل آنها را شروع کرد.

قتاده گفته است: هر ظرف و باری را که باز میکرد و آنرا تفتیش مینمود از این که آنها را متهم کرده بود از خدا طلب بخشودگی می‌کرد، تا به بار برادرش رسید که از همه کوچکتر بود، یوسف گفت: گمان نمی‌کنم چیزی در این وجود داشته باشد. اما برادران گفتند: برای

این که خاطرت جمع و مطمئن باشد، حتماً باید بار او را هم تفتیش کنی، تا ما هم آسوده خاطر شویم.

به محض این که بار را گشودند کاسه را در آن یافتند. همان گونه که خدا فرموده است: «ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ» سرانجام چون به بار برادرش رسید، ظرف را از میان وسایل بنیامین بیرون آورد. وقتی آن را بیرون آورد، برادران سر شرمندگی را پایین انداختند و شروع به سرزنش وی کردند و میگفتند: آبروی ما را بردی و روی ما را سیاه کردی ای پسر راحیل!

«كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ»: آنچه‌ان وضع را برای یوسف تدبیر کردیم و حيله را به او الهام نمودیم تا برادرش را نزد خود نگهدارد.

واقعاً این تدبیر سنجیده شده، تسهیل و آموزش از سوی خدای متعال به یوسف بود تا با این وسیله به مرام گرفتن برادرش دست یابد؛ زیرا بر اساس قوانین حاکم بر پادشاهی مصر، او نمی‌توانست با ارتکاب آن جرم برادرش را تحت قبضه خویش درآورد چراکه جزای دزد در قوانین‌شان، تملک‌وی در بدل مال دزدی نبود. لیکن حق تعالی برای انجام این مأمول، اسبابش را نیز آماده ساخت و به آنان راه نمود تا در این مورد شریعت برادران یوسف را اساس حکم خود قرار دهند. این هم نشان مقام بلند یوسف بود که الله متعال به او نصیب فرموده بود. یوسف هم از آیین قانون جزایی مصر و هم از شریعت پدر و نیاکانش خبر داشت که در قانون نیاکانش مجازات دزد، اسیر نمودن خود اوست.

«مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ»: چرا که یوسف طبق قوانین و دستور پادشاه مصر نمی‌توانست برادرش را گرفتار نماید؛ چون نزد او سزای سارق زدن او و جریمه‌ای معادل دو برابر مال مسروقه بود.

نه قوانین حاکم بر مصر را تا حکم مورد نظر بر زبان خود برادرانش جاری شده و دیگر در این مورد برای جدال و مناقشه مجالی باقی نماند.

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»: مگر به میل و اجازه‌ی خدا. آیه بیانگر آن است که این حيله به تعلیم و الهام خدا صورت گرفته است.

این‌گونه است که حق تعالی جایگاه هرکس از خلقتش را که بخواهد بلند میبرد، آن‌گونه که جایگاه یوسف را بر برادرانش رفعت داد. بی‌تردید برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندتری وجود دارد تا سرانجام، گستره علم با همه مطلقیت خود به خدای متعال می‌انجامد.

«نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ»: «درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم، با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنانکه درجه یوسف علیه السلام را با این مواهب بلند کردیم. «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (76)»: بالاتر از هر دانشمندی، دانشمندی دیگر هست، تا به دانشمند نهایی یعنی پروردگار عالمیان میرسد.

حسن بصری (رح) در تفسیر این جمله میفرماید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این‌که فوق آن دانشمندی است تا اینکه کار به الله متعال منتهی میشود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که الله سبحانه و تعالی می‌باشد. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی الله دانا و آگاه است و بر تمام عالمان تفوق دارد. (تفسیر طبری ۲۷/۱۳).

خواننده محترم!

در آیات (77 الی 87) 14- در مورد گفتگوی یوسف و برادران و پدرشان در مورد

سرقت، مطالبی به بیان گرفته می شود.
**قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ
 قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾**

(برادران) گفتند: «اگر او دزدی کرده است (تعجب ندارد)؛ چون برادرش پیش از او دزدی کرده است. پس یوسف آن (سخن) را در دل خود پنهان نمود و آن را برای شان آشکار نکرد. (و در دل خویش) گفت: «شما از نظر منزلت بدترین (مردم) هستید، و خداوند به آنچه توصیف میکنید، آگاه تر است». (۷۷)

تفسیر:

«قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»: برادران یوسف گفتند: اگر این برادر ما دزدی کرده، قبل از وی برادر شقیقش، «یعنی یوسف» هم دزدی کرده بود. یوسف و برادرش را به دزدی متهم کردند. که این دروغی محض و اتهامی بی اساس نسبت به یوسف بود. به قولی دیگر: برادران یوسف هنوز هم در دل بر وی حسد می بردند، لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف سابقه نداشت.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: متهم، یا انکار میکند و میگوید: من دزد نیستم؛ «مَأْكُنًا سَارِقِينَ» یا کار خود را توجیه میکند و میگوید: دزد بسیار است.

همچنان آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته میشود. (بیرون آمدن پیمان از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسأله را مسلم پنداشتند).

در جمله «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» اشاره به داستانی معتمد است که ابن مردویه به نقل از ابن عباس روایت میکند که: یوسف علیه السلام در دوران کودکی از نزد جد مادری اش بتی که مزین به طلا و نقره بود ربود و آن را شکستاند و توته های آن را در راه عمومی پر تاپ کرد.

این بود که برادرانش دزدی را به او نسبت می دادند. در این خصوص روایت مشابه دیگری نقل کرده اند. از جمله، داستان کمر بند اسحاق، پدر یعقوب که نزد عمه ی یوسف بود. (به نقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

«فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ»: جوانمردی و سعه صدر، رمز رهبری است. یوسف آن گفته و اتهام را در دل خود نگهداشت و کتمان کرد و از سر لطف و محبت نسبت به آنها آن را به روی برادران نیاورد. لیک با خود گفت: شما از کسی که متهمش کردید موقعیت بدتری دارید.

نباید فراموش کنید که: رازها را فدای احساسات نکنیم. یوسف از برادران نسبت دزدی می شنید، ولی به خاطر مصلحت و حفظ رازش چیزی نگفت.

«قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» گفت: شما دارای منزلتی پست و بد هستید که برادر خود را از پدر دزدیدید، آنگاه دارید بی گناهی را متهم میکنید و به او افترا می بندید.

یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماس، این سخنان را روبروی آنها بر زبان نیاورد، بلکه آن را در دل گفت.

حسد در حق برادر، دروغگویی و اتهام بی مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتن «شَرُّ مَكَانًا» به برادران بود.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (77)»: الله متعال به گفته‌های نادرست و افتراهای تان، از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین، داناتر و آگاه‌تر است.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (78)

گفتند: ای عزیز! او پدر پیر و سالخورده ای دارد، (که از دوری او سخت ناراحت می‌شود) پس یکی از ما را به جای او بگیر، بی گمان ما تو را از نیکو کاران می‌بینیم. (78) تفسیر:

وقتی برادران متوجه شدند که بنیامین در گرو و اسارت دزدی مطابق شریعت پدرشان یعقوب، سزای دزدی که همانا اسارت و بردگی است، از عزیز یوسف با تضرع و زاری خواهش به عمل آوردند که: این برادر ما بنیامین که تو گرفته‌ای، پدری پیر و سالخورده دارد که به وی بسیار خاطر خواه بوده و تاب جدایی از وی را ندارد، «فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ» پس لطف کن یکی از ما را به جای او بگیر تا جایگزین وی در تحمل مجازات سرقت باشد او را نگهدار که در نزد پدر به اندازه‌ی او از قدر و منزلت و محبت برخوردار نیستیم.

«إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (78)»: احسان و نیکی خود را در حق ما به اتمام برسان. ما را به احسان و کرم خود عادت داده‌ای. و در این هیچ جای شکی نیست که تو را از نیکوترین مردم در اخلاق و رفتار می‌بینیم چنان که به ما نیکی کرده و به خوبی پذیرایی ما را به عمل آوردی.

سبحان الله فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار زندگی، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. در همه جا و در همه‌ی شرایط، از یوسف به نیکوکاری توصیف به عمل آمده است.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا نَظَالِمُونَ (79)
(یوسف) گفت: «پناه بر الله، که ما جز آن کسی که کالای مان را نزد او یافته ایم، (دیگری را) بگیریم، بی گمان در آن صورت از ظالمان خواهیم بود. (79)» تفسیر:

واقعیت اینست که: قضاوت کار حساسی است که باید در آن به الله متعال پناه برد. (یوسف) می‌گوید: از این که یکی را به گناه دیگری بگیریم به الله پناه می‌بریم. بناءً شخصی که جامم را دزدی کرده است هرگز شخصی دیگری را به جای آن نخواهیم گرفت. این حکم همان مقتضای عدل و انصاف و مبتنی بر شریعت خودتان صورت گرفته است و نیز مبتنی بر این قاعده است که: هیچ کسی بار دیگری را بر نمی‌دارد. همچنان بی گناه نباید به جای گناهکار جزا ببیند، ولو که خودش به این کار هم رضایت داشته باشد.

باید یاد آور شد که: یوسف علیه السلام در دو موقع به الله پناه می‌برد: یکی در خلوت زلیخا و دیگری به هنگام قضاوت و حکم.

«إِنَّا إِذَا لَطَمُونَ (79)»: اگر چنین کاری بکنیم جزوظالمان خواهیم شد. واضح است که انسان‌های نیکوکار قانون شکنی نمیکنند، از جانب دیگر مراعات مقررات، برهرکس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیزمصرنیزروا ندارد.

شیخ محمود بن عبد الله آلوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی» می نویسد: تعبیر گفته‌ی «مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»: به جای «من سرق» به خاطر تحقیق حق و دوری جستن از دروغ است. (تفسیر روح المعانی ۳۴/۱۲).

در ضمن قابل دقت و یادآوری است که حضرت یوسف علیه السلام در استعمال کلمات این را نشان می دهد که: نمی‌خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی‌گوید: «وجدناه سارقاً» بلکه می‌گوید: «وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»: متاع در بار او بود، نه آنکه قطعاً او سارق است.

واضح است که اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین می گرفت، پلان یوسف بر هم می خورد و برادران با او بمتابۀ یک نفرزد بر خورد می‌کردند و انواع آزار و اذیت‌ها را در حق او روا می داشتند در ضمن آن شخصیکه به جای بنیامین می ماند، احساس می کرد به ناحق گرفتار شده است.

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾

پس هنگامی که (برادران) از عزیز مایوس شدند، در کناری [با یکدیگر] به گفتگوی پنهان پرداختند. (برادر) بزرگشان گفت: «آیا نمی دانید که پدرتان از شما به نام الله عهد محکم و پیمان (استوار) گرفته است و پیش از این (نیز) در باره ی یوسف کوتاهی کرده‌اید؟! پس من هرگز از این سرزمین (مصر) بیرون نمی شوم، تا پدرم به من اجازه دهد، یا الله در حق من حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است. (۸۰)

تفسیر:

«فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»: بعد از اینکه فرزندان یعقوب از جواب مثبت یوسف علیه السلام به درخواست خویش نا امید و مایوس شدند (که یکی را به جای دیگری زندانی کند)، به گوشه ای دور از مردم رفتند و در میان خود به مشوره پرداختند. «خَلَصُوا»: یعنی گروه خود را از سایرین جدا کردند.

«نَجِيًّا» یعنی به نجوی پرداختند. پس «خَلَصُوا نَجِيًّا»: یعنی مجلس محرمانه تشکیل دادند که چه کاری را انجام دهند.

سبحان الله روزگاری بود که همین برادران، قدرتمندانه به مشوره می پرداختند که: چگونه یوسف را از بین ببرند و او را بقتل برسانند؛ ولی پروردگار با عظمت روزی را بالایشان آورد که: باتمام عجز و ناتوانی به مشورت و نجوی می پردازند که: چگونه بنیامین را از قید زندان آزاد سازند. «قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتِقًا مِنَ اللَّهِ»: برادر بزرگشان، «روبیل» گفت: آیا فراموش کردید که درپیش پدر خویش عقوب قسم خوردیم و عهد بستیم که: بنیامین برادر خویش را صحیح و سلامت باز گردانیم مگر این که همگی مغلوب و یا هم نابود شویم؟

برخی از مفسران گفته اند که مراد از: بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این که او رئیس‌شان بود.

البته در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای یک خانواده به برادر بزرگتر سپرده میشود.

«وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ» و در ضمن از یاد شما نه رود که در حق یوسف چه تفریظی کردید؟ پس حالا با چه رویی پیش پدر بر میگردید؟ پس اکنون بر پدر مصیبتی بر مصیبت دیگر خواهد آمد بنابر این من هرگز سرزمین مصر را ترک نخواهم کرد.

«فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتَنِّي لِى أَبِي»: تاآنکه از سوى پدر اجازه‌ای به خروج از خاک مصر و بازگشت به خانها دریافت کنم، غربت، بهتر از شرمندگی است.

«أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لى وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (80)»: یا این که الله متعال حکم خلاصی برادرم را بدهد و یا با پایان دادن به اجلم آن چه می خواهد برایم برگزیند.

بیگمان الله متعال بهترین حاکمان در قضایا، برترین دادگر در هر کار و فیصله بخش هر اختلاف است.

مفسران در معنی جمله (أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لى یا الله در حق من حکم کند) سه وجه را به بیان گرفته اند:

- 1 - الله متعال به پیروزی ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.
- 2 - الله متعال به پدرم یعقوب علیه السلام حقیقت این موضوع را وحی کند.
- 3 - و یا در مصر بمیرم.

خواننده محترم!

سرانجام و در نهایت امر و مشوره های متعددی توسط براران، فیصله به عمل آمد که برادر بزرگ در مصر باقی بماند، تا فرمان الهی چه پیش آورد و سایر برادران، بادلای پردرد به سوی کنعان برگشتند و ماجرای غم انگیز را به پدرشان گزارش دادند. یعقوب غم دیرینه اش تازه شد؛ اما به رحمت پروردگار امید داشت و برای بار سوم آنان را به مصر فرستاد تا از پسرانش خبری باز آورند.

قاضي عیاض در کتاب «الشفاء» آورده است که مرد عرب شنید یک نفر آیهی «فَلَمَّا اسْتَيْسُّوْا مِنْهُ خَلَّصُوْا نَجِيًّا» را میخواند. گفت: شهادت می دهم که مخلوق توانایی آوردن چنان کلامی را ندارد؛ (کتاب الشفا بحث اعجاز قرآن) چون آیه عزلت و گوشه‌گیری آنانرا از مردم یادآور شده است. آنها به کنجی خزیدند و به تبادل آرا پرداختند و مشورت نمودند که چگونه پدر را فریب داده و او را متقاعد سازند و به هنگام روبرو شدن با پدر چه بگویند.

بنابر این هر چند آیه کوتاه و مختصر است اما متضمن معانی زیاد و داستانی طولانی است.

ارْجِعُوا اِلَىٰ اٰبِيكُمْ فَقُولُوا يَا اٰبَانَا اِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا اِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِيْنَ ﴿٨١﴾

(شما) به سوی پدرتان باز گردید، و بگویند: «ای پدر جان! بی گمان پسرت دزدی کرد، و ما جز به آن چه می دانستیم گواهی ندادیم، و ما از غیب آگاه نبودیم. (۸۱)»

تفسیر:

«ارْجِعُوا اِلَىٰ اٰبِيكُمْ فَقُولُوا يَا اٰبَانَا اِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَ»: سپس به برادرانش دستور داد که پیش پدر برگردید و او را از ماجرا و اصل موضوع آگاه و با خبر سازید و حقیقت آنچه را که به وقوع پیوسته به‌طور واضح و روش بیان سازید؛ بگویند که پسرت بنیامین جام پادشاه را دزدیده است.

ملاحظه میفرمایید که انسان، چه قدر خود خواه است. در آن زمانی که می‌خواستند، حصه گندم بیشتر به دست آورند به پدر گفتند: «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا» (یوسف، 63). برادر ما را با ما روان کنید، ولی امروز که تهمت در میان است، به پدر گفتند: «ابْنُكَ» پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.

«وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا»: و ما جز به آنچه که دیده‌ایم گواهی نمی‌دهیم. زیرا با چشم‌های خود جام را در میان بارش دیده‌ایم. و عذر خود را با کمال صراحت بیان کنیم و بگوییم. «وَمَا كُنَّا لِلْعَيْبِ حَافِظِينَ (81)»: ای پدر عزیز! روزی که ما تعهد کردیم وی را به تو بر می‌گردانیم دانای غیب نبودیم که بفهمیم او دزدی خواهد کرد، پس اکنون کار از دست ما خارج شده و بالاتر از توان ماست؛ گناه، گناه برادر ما بنیامین است نه گناه ما.

وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾

و از (مردم) شهری که در آن بودیم، و از کاروانی که با آن بودیم بپرس، و بدون شک ما در (در گفتار خود) صادق هستیم. (۸۲)

تفسیر

«وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا»: ای پدر! حقیقت همین بود که به خدمت شما بیان و به عرض رسانیدیم، و اگر باز هم ما در نظرت متهم هستیم، پس از باشندگان آن دهی و شهری که ما در آن اقامت داشتیم بپرسید.

امام بیضاوی در این مورد می‌نویسد: که یکی را نزد مردم مصر بفرست و در این رابطه از آن‌ها بپرسد. (تفسیر بیضاوی ۲۶۸).

«وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»: و نیز از کاروانیانی که با آنها درین قافله به دیار خویش برگشته ایم، بپرس که جماعتی از مردم کنعان بودند و در این سفر همراه ما بودند. «وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (82)»: و به الله متعال قسم در آنچه ما گفتیم، راستگو و صادقیم.

ملاحظه میکنیم که: سابقه‌ی بد و دروغگویی، چقدر در پذیرش سخنان انسان در طول عمر ایجاد تردید و شکاکیت می‌کند. باید گفت که: برادران یوسف در گفتگو با پدر، در حادثه‌ی به‌قتل رساندن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در زندانی شدن بنیامین دو دلیلی را برای پدر خویش پیش کشیدند؛ یکی سؤال از مردم آن قریه مصری که ما در آن زندگی می‌کردیم و دیگر این‌که از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم سؤال کن. علاوه بر آن‌که در ماجرای قبل گفتند: «لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» و «لَوْ» نشانه تردید دودلی و سستی است، ولی در این صحنه با «إِنَّا» و حرف لام که در جمله «إِنَّا لَصَادِقُونَ» است نشان می‌دهند که قطعاً راست می‌گویند.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾

(یعقوب) گفت: «(حقیقت چنین نیست) بلکه (هوای) نفس شما، کاری (ناشایست) را برای شما آراسته است؛ پس (کار من) صبر جمیل است، امیدوارم خداوند همه آن‌ها را به من باز گرداند چرا که او علیم و حکیم است. (۸۳)

تفسیر:

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»: بعد از این‌که پسران نزد پدر خود یعقوب بازگشتند و پدر را از داستان و قضیه بنیامین مطلع ساختند، گفت: قضیه چنانکه می‌گویید نیست! بلکه نفس‌های آماره بالسوء شما، برای شما نیرنگ دیگری را آراسته است که آن را

سازمان داده‌اید؛ زیرا شما اهل توطئه و نیرنگ هستید، زیرا قبلاً علیه یوسف توطئه چیدید، حضرت یعقوب آنان را به دسیسه و توطئه چینی علیه «بنیامین» متهم کرد؛ چون قبلاً چنین عملی را نسبت به یوسف انجام داده بودند.

«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» پس اکنون من چاره‌ای جز صبری جمیل که در آن هیچ بی‌قراری و شکوایی جز به آستان الله متعال نیست دیگر چاره‌ای ندارم؛ صبر، شیوه‌ی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود. واقعیت امر اینست که: صبر یکی از اخلاق‌های حمیده و صفت انبیاء و اسلحه متقیان و نیکو کاران است به نحوی که هیچ پیغمبر و هیچ رهبر و زعیم و در نهایت امر هیچ انسان خیر خواه بدون صبر و شکیبایی کامیاب و موفق نگردیده است. در قرآن عظیم الشان هفتاد و چهار بار از صابران و نعمت صبر یادآوری به عمل آمده است. در روایات اسلامی تذکر رفته که: «الصبر نصف الايمان» صبر نصف ایمان است. مثل مشهوری و معروف عربی است که می‌گوید: «الصبر مطية النصر» صبر وسیله کامیابی و ظفر است.

امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام می‌نویسد: از واقعه حضرت یعقوب علیه السلام ثابت گردید که بر هر مسلمان واجب است که هرگاه بر او مصیبت و مشقتی در جان، مال و یا اولاد وارد گردد، آن را صبر جمیل و رضا به قضای خداوند معالجه و مداوا نماید، و به حضرت یعقوب علیه السلام و انبیای دیگر تأسی بجوید.

حضرت حسن بصری (رح) فرموده است: «از هر جرعه‌ای که انسان بنوشد دو جرعه به پیش خداوند محبوب تر است، یکی جرعه صبر بر مصیبت، دوم فرو بردن خشم».

در حدیثی به روایت حضرت ابو هریره آمده است که آن حضرت فرمود: «من بث لم یصبر» هر کسی مصیبت خویش را پیش همه کس بیان نمود او صبر نکرده است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که خداوند در برابر با این صبر به حضرت یعقوب علیه السلام ثواب شهدا را عنایت فرموده است، و در این امت هم اگر کسی بر مصیبتی صبر کند به او چنین اجری خواهد رسید. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِهِمْ جَمِيعاً»: انسان در هیچ وقت و در هیچ صورت نباید از قدرت الله بزرگوار مأیوس و دلسرد شود. حضرت یعقوب علیه السلام می‌گوید: امیدوارم الله متعال که ذات رحیم و رحمان است، بر ضعف و پیری‌ام رحم کند و فرزندان سه گانه‌ام: یوسف، برادرش بنیامین و برادر بزرگترشان را که به خاطر برادرش باقی مانده است به من برگرداند، و چشمم به دیدن آنها روشن شود.

«إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (83)»: همانا پروردگارم به حال و درخواستم داناست، او در فیصله‌اش متهم نیست و در حکم و کارگردانی و تدبیر امور بندگان ستم نمی‌کند.

مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت‌های الهی قلمداد میکند. باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، انسانرا به صبر و شکیبایی در حوادث دشوار وادار می‌کند. آیه کریمه دلالت بر آن دارد که: به هر اندازه مصیبت سخت گردد گشایش نزدیکتر میشود و هرگاه شب محنت طولانی شود، بارقه‌های صبح در افق نمایان می‌گردد، بناءً نسبت به ظهور فرج و گشایش از هر زمان دیگر، بیشتر مطمئن باش که از آن نا امیدتری.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾

و از آنها روی بر گرداند و گفت: «افسوس بر یوسف» و چشمان او از اندوه سفید شد، در حالیکه (سرشار از غم بود) اندوه خود را فرو می برد. (۸۴)

تفسیر:

«وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ»: یعقوب علیه السلام بر اثر خبری اندوهگین، حسرت آور خبری که شنید گریه گرفتش و از آن‌ها روگردان شد.
«وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَيَّ يُوْسُفُ» و گفت: آه حزن و اندوه و حسرت دوری از یوسف چقدر سنگین است!

«اسف»: به معنای حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب علیه السلام بر چشم گریه، و بر زبان «یا أسفی» و در دل حزن داشت.

ملاحظه بفرمایید که: اهمیت مصائب، بر محور شخصیت انسان‌ها است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده میشود، نه دو برادر دیگر).

«وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»: غم و غصه و گریه پیش از حد، گاهی موجب نابینایی چشم میشود «و چشمانش از غم سپید شد» یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را می بلعید و آن را اظهار نمی داشت.

یعنی بر اثر شدت حزن و اندوه ناشی از فقدان دو فرزند بینایی اش ضعیف شد و از بین رفت.

«عشي البصر»: یعنی از شدت گریه بینایی اش ضعیف شد، طوری که نمی‌تواند ببیند و طوری که گویا پرده‌ای بر آن افتاده است.

مفسران می نویسند که: یعقوب علیه السلام از شدت تأسف بر یوسف شش سال نابینا ماند تا اینکه به سبب پیراهنش مشکل برطرف شد، و به آیهی مبارکه «أَلْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَأَزَدُّ بِصِيرًا» استدلال کرده اند. (به نقل از تفسیر صفة التفاسیر).

در این هیچ جای شکی نیست که: تحمل غم و غصه برای انسان حدی و مرزی دارد و روزی در زندگی اش می‌آید که کاسه صبرش لبریز می‌شود.

«فَهُوَ كَظِيمٍ (84)»: قبل از همه باید گفت: گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. قلبش از افسردگی و کین و اندوه لبریز شد اما آن را در دل نگهداشت و کتمان کرد. مصیبت سنگین سایه‌ی سیاهی از غصه و اندوه را بر قلب او مستولی کرد.

البته اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، یک حقیقت و امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگهداری مقرون باشد، شرعاً مذموم نیست.

طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم برفوت پسرشان ابراهیم گریان کرد و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گیرد و دل می‌گیرد، اما جز آن چه که پروردگاران را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم».

مفسر ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفای ۹۸۲) فرموده است: هر چند مشکل تازه، مسأله‌ی برادر یوسف بود، اما با این وجود غم از دست دادن یوسف یک لحظه او را تنها نمی‌گذاشت و برای او تأسف می‌خورد؛ زیرا یاد و خاطره‌ی یوسف تمام زوایای قلبش را فرا گرفته بود و هرگز آن را فراموش نمی‌کرد. و نیز از زنده بودن این دو مطمئن بود و امید بازگشت آنها را داشت ولی در مورد یوسف جز فضل و رحمت خدا امیدی نداشت. (تفسیر ابو السعود ابو سعود ۸۸/۳ با نام ارشاد العقل السليم الی مزایا الكتاب

الکریم). مفسر امام فخر رازی فرموده است: اندوه جدید، حزن قدیم را که در نهان مکنون است زنده و تقویت می‌کند. و غم ایجاد غم و غصه می‌کند.

قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ ﴿٨٥﴾

پسران گفتند: قسم به الله همیشه یوسف را یاد می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی! (۸۵)

تفسیر:

«قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوْسُفَ»: پسران یعقوب گفتند: به الله قسم که پیوسته یوسف را یاد میکنی، «حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ (85)»: از روی تأسف و درد و دریغ و اندوه و از شدت احساس فراق و دل‌تنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی» واقعاً آن که یوسف را می‌شناسد، سوزی دارد که انسان‌های عادی آن را درک کرده نمی‌توانند.

حرض: تباهی در جسم یا در عقل به اثر اندوه و تاثر پیش از حد «یا از هلاک شدگان گردی» و بمیری. پس ای پدر! صبر و شکیبایی پیشه کن؛ زیرا آن‌چه گذشت، از دست رفت و آن‌چه فوت شد، در حکم موت است. یعنی: ای پدر! یوسف دیگر از میان رفته است، یا (چنان‌که ادعا کرده بودند) او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

در ضمن قابل یادآوری است که: مسایل روحی و روانی، پیش از حد به صحت‌مندی جسم تاثیر بسزایی می‌گذارد.

«حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ»: (فراق می‌تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت).

قَالَ اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنِيَّ وَحُزْنِيْ اِلَى اللّٰهِ وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٨٦﴾

(یعقوب) گفت: «من شرح غم و پریشانی خود را تنها به الله شکایت می‌کنم و از سوی الله چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۸۶)

تفسیر:

یعقوب در جواب فرزندانش گفت: «قَالَ اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنِيَّ وَحُزْنِيْ اِلَى اللّٰهِ»: من شکایتم را جز به سوی پروردگارم نمی‌برم، بلکه آن را پیش پروردگار با عظمت باز می‌گویم که شکوی فقط نزد او فایده دارد و بس.

بث: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه بار می‌رسد، به طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بث» بزرگترین و دشوارترین اندوه است.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: حضرت آدم از کار خود به درگاه الله متعال ناله نمود؛ «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ. (اعراف، 23) (آدم و حوا) گفتند: پروردگار! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود.)

و حضرت ایوب علیه السلام از مریضی خود؛ طوری که در سوره (انبیاء، آیه 83) آمده است: «وَاَيُّوبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهُ اَنْىُّ مَسْنِيَّ الضُّرِّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ «83» (و (بیاد آور) ایوب را آن زمان که پروردگارش را ندا داد که همانا به من آسیب رسیده و تو مهربانترین مهربانانی.)

و حضرت موسی علیه السلام از فقر و ناداری؛ «فَسَقِيَ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (24) (پس موسی گوسفندان شان را) برای آنان آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و گفت: پروردگارا! همانا من به هر خیري که تو برایم بفرستی نیازمندم.) (قصص، 24) و حضرت یعقوب علیه السلام از فراق فرزند. «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

قابل تذکر است که: شرع اسلام آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می‌آورد و صحت‌مندی انسان را به مخاطره می‌اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسانی او را پایین می‌آورد، ولی شکایت بردن به نزد پروردگار با عظمت مانعی ندارد.

باید گفت که در این هیچ جای شکی نیست که انسان‌های ظاهر بین از کنار حوادث به آسانی می‌گذرند، ولی انسان‌های ژرف نگر آثار و حوادث را تا قیامت می‌بینند.

«وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (86): از رحمت و نیکی خدا مطالبی را می‌دانم که شما آن را نمی‌دانید، لذا امیدوارم مرا مورد مهر و لطف خود قرار دهد و موجبات گشایش و آسایشم را فراهم سازد. هدف و مقصد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود.

به قولی دیگر: مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف علیه السلام، رؤیایی راستین بوده است و حتماً تحقق پیدا می‌کند. «تفسیر انوار القرآن».

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾

ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش جست و جو کنید، و از رحمت الله ناامید نشوید، زیرا جز قوم کافر از رحمت الله ناامید نمی‌شود. (۸۷) تفسیر:

واقعیت همین است که: در رسیدن به لطف الهی، اساساً با تنبلی سازگار نیست. حضرت یعقوب گفت: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ»: ای فرزندانم! به آنجا بروید که آمده‌اید یعنی به مصر بازگردید و حواس خود را به کار بگیرید، به جستجوی یوسف و برادرش پردازید. و از رحمت الله متعال قطع امید ننمایید؛ تحسس: جست‌و‌جو در کار خیر است، اما تجسس، جست و جو در کار شر.

«وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ»: از مهر و رحمت الله متعال ناامید نشوید. و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می‌شود. «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (87): زیرا فقط کسانی از رحمت الله متعال قطع امید می‌کنند که منکر قدرتش بوده و به وی کفر ورزند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (88 الی 98) ۱۵- موضوعات در باره این‌که: برادران یوسف، او را می‌شناسند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند، او نیز از آن گناه آنان در می‌گذرد، و موضوع باز یافتن بینایی یعقوب، به بحث گرفته می‌شود.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

پس چون (بار سوم به مصر رفتند و) بر او (= یوسف) وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! به ما

و خاندان ما سختی (و ناراحتی) رسیده است، و (اینک) کالای نا چیز (و اندکی) با خود آورده ایم؛ پس پیمانہ را برای ما کامل کن، و بر ما صدقہ (و بخشش) کن، بی گمان خداوند بخشندگان را پاداش می دهد». (۸۸)

تفسیر:

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَانَا الضُّرُّ»: پس زمانی که برادران برای بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز مصر. کمبود و قحطی سخت بر ما و خانواده‌ی ما فشار آورده است. خشک سالی رسیده و باران از ما قطع شده است به طوری که نه کشت و کاری. و برای ما گرسنگی و نیازمندی، رنج و مریضی، ضعف و ناتوانی رسیده است.

برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود، ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به کار می رفت.

«وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ»: و با کالایی نامرغوب و ناچیز آمده‌ایم، کالایی که هر بازرگانی آن را رد کرده و نمیپذیرد. «و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم» سرمایه‌ای که تجار به سبب کمی و بی مقداری، آن را نمی پذیرند و مسترد می کنند.

ابن عباس (رض) گفته است: کالای شان نامرغوب بود و در مقابل خوار و بار پذیرفته نمی شد. (تفسیر امام رازی ۲۰۱/۱۸). به منظور جلب ترحم و عطف، از خود ذلت و گردن کجی نشان دادند.

«فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»: «پس به ما پیمان‌های تمام و کمال بده. یا به آنچه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسر بودن سرمایه‌ای که با خود آورده‌ایم. جالب است: برای حضرت یعقوب علیه السلام، یوسف مطرح است؛ «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ» ولی برای فرزندان یعقوب گندم.

«وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا»: با برگشت دادن برادرمان یا با صرف نظر کردن از بی ارزشی بضاعت، بر ما منت بنه و صدقه روا دار. (این قول ابن جریح است اما طبری میگوید: منظور این است: کالای مان نامرغوب است و از ما چشم پوشی کن.)

برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» درخواست بازگرداندن بنیامین است. در روایات آمده است: حضرت یعقوب علیه السلام نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست. برادران که هنوز یوسف را نمی شناختند شگفت زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد. (تفسیر نمونه.)

«إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (88)»: در حقیقت خدا پاداش صدقه دهندگان را میدهد و به بهترین وجه پاداش احسان را میدهد. وقتی آنان تا این حد در مضیقت و ذلت قرار گرفتند و از در استرحام در آمدند، رقت قلب و دلسوزی به او دست داد. و آنچه را تا آن موقع درباره‌ی خودش مکتوم داشته بود، ابراز داشت.

خواننده محترم!

ملاحظه می داریم که طلب کمک و مساعدت، هم فرهنگ خاصی به خود میخواهد: تکریم و بزرگداشت از کمک کننده. «أَيُّهَا الْعَزِيزُ». بیان حال و ضرورت مایحتاج خویش. «مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ». کمبود بودجه و سرمایه (فقر مالی). «بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ». ایجاد انگیزه در کمک کننده. «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ». فقر و نیاز، انسان را ذلیل می کند. «مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ».

خواننده محترم!

در سفر سوم، فرزندان یعقوب، احساس شرمندگی میکنند و روحشان را می آزارد؛ چون اتهام دزدی بر پیکره ی شخصیت ایشان، سخت آسیب زده بود. تنها به این جمله ی پدرشان که گفته بود: «از رحمت خدا نومید مباشید» خود را دلداری می دادند و رفتن به مصر را برای شان آسان کرده بود. وقتی این برادران فروتنی و خود شکنی نشان دادند و از نیازمندی های روزانه ی زندگی شکایت کردند، یوسف بیش از این تاب نیاورد که شخصیت خود را از آنان پنهان دارد. اکنون وقت آن رسیده که با لبخند و تبسم به سخنان شان گوش فرا دهد و این راز شگفت انگیز و شنیدنی را - که آزمایش بس بزرگی بود و دورانش به سر رسیده است. آشکار کند و پیام و کلام پدر پیرش را روی چشمانش نهد و اشک سرازیر شود و با این وضع و حال و با سینه ای پر عشق فراق، خطاب به برادرانش بگوید: می دانید به یوسف و بنیامین برادرش، چه ها کردید؟ این جمله آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آمدند و تاکنون که یوسف را مرده می پنداشتند، حال می بینند که آن مهمان نواز دادگر و آن خردمند مردم دوست، و آن عزیز مصر، یوسف است به خود دل و جرأت می دهند و می گویند: مگر تو یوسف استی؟ آری! یوسف خود را می شناساند و بسیار خلاصه و کوتاه سخن میگوید و برای خود و برادرانش از فضل و رحمت خدا حرف میزند.... برادران که غافل گیر شده اند، شرمندگی فرای شان می گیرد؛ چون با یوسف چاه کنعان رویارو هستند. از برتری و بزرگواری او سخن می گویند و به اعتذار می پردازند. یوسف از آنان در می گذرد و کمترین نکوهشی و سرزنشی بر زبان نمی آورد و شکوه و گلایه را در هم می پیچد؛ چون شیوه ی مردان بزرگ تاریخ چنین است. آنان را نوازش می کند و دلداری می دهد تا مصیبت گذشته را از یاد ببرند. امروز، سرزنش و انتقامی در کار نیست و از سوی من همه چیز به پایان آمده است. الله مهربان، همه ی شما را مورد رحمت و آمرزش خود قرار می دهد.

سپس از پدرشان سخن میگویند. یوسف یکی از آنان را - شاید یهودا، همان کسی که پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف را برای یعقوب برد - با شتاب به کنعان می فرستد و پیراهن خود را به او می دهد که بر چهره ی پدر بیندازد.

چرا یوسف، پیراهن خود را برای پدر می فرستد؟ از کجا می داند که بوی عرق پیراهنش بینایی وی را باز می گرداند؟ بله! همه ی اینها از الطاف خفی الهی بود که به یوسف اختصاص داشت.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾

گفت: آیا زمانیکه نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟ (۸۹)

تفسیر:

چون یوسف سخن برادرانش را شنید، دلش به حال ایشان سوخت و آتش فراق پدر و

خانواده در درونش زبانه کشید و بیش از آن نتوانست به پنهان کاری ادامه دهد؛ لذا به ایشان گفت: آیا به یاد می‌آوردید در عهد شباب و غرور نسبت به یوسف و برادرش چه کار کردید؟ غرض بزرگ نمایاندن حادثه است، «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن‌گاه که به گناهی که در آن اعمال تان بود، علم نداشتید و پایه معرفت تان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف کردند، همان است که الله سبحانه و تعالی در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف در جان وی افکندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید. ملاحظه می‌کنیم که وی از روی کرم قبل از سرزنش ایشان، عذر جهل و نادانی را برای‌شان به میان می‌افکند؛ زیرا او بزرگوار و کریم است و کریم جویای عذرهای و بهانه‌ها گردیده، لغزش‌ها را می‌پوشاند و عیوب را مرمت می‌کند. ابو سعود فرموده است: این مطلب را به عنوان نصیحت و تشویق به توبه کردن و ابراز دلسوزی به حال آنان بیان کرد. (ابو سعود ۳/۹۰).

«هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ»: این فهم عالی را میرساند که فراموش نکنید که روزی آمدنی است که دوسیه‌ها خطاها و گناهان باز خواهد شد و هرکس جوابگوی اعمال خود خواهد بود.

قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

(برادران) گفتند: «آیا به راستی تو همان یوسفی؟!». (یوسف) گفت: «(بلی) من یوسفم، و این برادر من است، یقیناً الله بر ما منت گذاشت، همانا هرکس پرهیزگاری کند و صبر نماید، بی گمان خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌کند.» (۹۰).

تفسیر:

هر چه زمان می‌گذشت، فرزندان یعقوب مبهوت‌تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نام‌های پدرشان گریه کرد؟! عزیز از کجا ماجرای یوسف را می‌داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی‌گویند؟ و اگر یوسف بود از شرمندگی چه می‌کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤال: آیا تو یوسفی؟ شکستند.

برادران یوسف متعجب شده گفتند: «قَالُوا أَأِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ»: آیا واقعاً تو خود یوسف هستی؟ به قولی: آنان به مجرد این‌که یوسف گفت: «مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ». «با یوسف و برادرش چه کردید؟»، یوسف را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که آن‌چه با یوسف کرده بودند جز الله متعال و سپس خود یوسف، هیچ کس دیگر از آن اطلاع و آگاهی نداشت.

یوسف گفت: «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» بلی! من خود یوسفم و این برادر من است؛ «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرُ» «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت.

همچنان مفسران می‌نویسند: زمانی‌که یوسف به برادرانش گفت: «أَنَا يُوسُفُ» و به نام خود تصریح کرد، بدین معناست که من همانم که شما به بدترین شیوه مورد ظلم و ستم قرارم

دادید. «و هذا أخي» یعنی، این برادر پدر و مادری من هم از دست شما رنج دید و ستم کشید. این مطالب را کنایه وار بیان کرد تا دل آنان را زیاد به درد نیاورد. آنگاه برای آن همه رحمت و نعمت از الطاف الهی سپاسگزاری کرد.

صبر و تقوا، زمینه عزت است طوری که میفرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (90)»: بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. بدین ترتیب بود که یوسف قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم الله متعال بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

مفسر بیضاوی می‌نویسد: آوردن «محسنین» به جای ضمیر به این خاطر است که می‌خواهد بگوید: نیکوکار آن است که پرهیزگاری و صبر را با هم داشته باشد. (طبری ۵۷/۱۳)

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾

(برادرانش) گفتند: قسم به الله که الله تو را بر ما برتری داده است و در حقیقت ما خطاکار بودیم. (۹۱)
تفسیر:

و بدین ترتیب آنان به خطا و گناه خود اقرار کرده و گفتند: «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا»: به الله قسم حقیقتاً پروردگار با عظمت تو را با علم و حلم و فهم و خرد و شکیبایی بر ما برتری داده است. بی‌شک که تو در امور دنیا صاحب حسن صورت، خوبی سیرت و صاحب ملک و مجد و جاه و جلال هستی و در امور آخرت نیز راه توشه‌ای به عظمت صدق و تقوی و خصلت‌های نیک با خود داری.

و با کاری که در حق تو انجام دادیم؛ «وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (91)»: ما خطاکار و گناهکار بودیم، به همین سبب الله ما را خوار و تو را عزیز نمود، به تو اکرام و احترام و به ما خفت و خواری ارزانی کرده است.

از فحوای آیه مبارکه آموختیم که: در ایام قدرت و توانمندی نباید دست به عمل بزنی که در روزگار ضعف، شرمنده آن باشیم.

خاطی: کسی است که تعمداً از وی اعمال ناشایست و بدی سرزند، اما مخطیء: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود.
خطاء: گناه است.

خواننده محترم!

در این سوره در می‌یابیم که برادران یوسف چند بار به صیغه «تالله» قسم یاد کرده اند: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ»: به خدا قسم می‌خوریم که شما خود می‌دانید که ما برای فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده‌ایم.
«تَاللَّهِ تَفْتَنُوا تَذَكَّرُ يُونُسُ»: به پدر گفتند: به الله قسم یاد می‌کنیم، تو دائماً یوسف یوسف می‌کنی.

«تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»: پدرجان به خدا قسم یاد می‌کنیم که تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌ای.

«تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا»: و اخیراً به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ ﴿٩٢﴾

یوسف گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است. (۹۲)
تفسیر:

یوسف علیه السلام به بازسازی روحی و روانی برادران گنهکار خویش پرداخت، و در خطاب به آنان گفت: «قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»: امروز گناهی به گردن ندارید و کیفر و عقوبتی بر شما نیست، بلکه من از شما صرف نظر می‌کنم و شما را می‌بخشم. يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ: خداوند شما را می‌بخشاید.
بدین ترتیب در مقابل عمل نادرست آنان او آن‌ها را بیشتر مورد تفقد و تفضل قرار می‌دهد. واقعاً هم عفو در اوج عزت و قدرت، سیره اولیاء الله می‌باشد.
ایثار و جوانمردی را باید از یوسف یاد بگیریم که: هم حق خود را بخشید و هم از الله متعال طلب آمرزش و عفو می‌کند.

یوسف گفت: «وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ (92)»: ذات پروردگار منت بخشودگی بر توبه کار مینهد و از هر کس بیشتر نسبت به بندگان مهربان‌ترین مهربانان است.
به یاد داشته باشید که: اعتراف به خطا زمینه را برای عفو و بخشش فراهم میکند. یوسف در خطاب به برادران خود گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست، یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. امروز گناهی به گردن ندارید و جزا و سزایی بر شما نیست، بلکه من از شما صرف نظر می‌کنم و شما را می‌بخشم. «يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ»: خداوند شما را می‌بخشاید. عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده‌اند، می‌شود.

بدین ترتیب بود که یوسف خود از حق خویش در گذشت و از الله متعال نیز خواست تا گناه‌شان را بر ایشان بیامرزد. واقعاً! چه بردباری و گذشت و چه کرم و سخاوتی که گوی سبقت از همه بردباران ربوده است! به راستی که یوسف در عفو و گذشت پیشوای آیندگان است. بلی؛ با چنین اخلاقی است که بنده نزد پروردگارش رفعت یافته، در دنیا به مجد و سیادت و در آخرت به فوز و فلاح نایل می‌گردد.

اٰذْهَبُوْا بِقَمِيْصِيْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰی وَّجْهِ اَبِيْ يٰٓاَتٍ بَصِيْرًا وَاَنْتُوْنِيْ بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿٩٣﴾

(و به برادران خود گفت:) این پیراهن مرا با خود ببرید و آن را بر روی پدرم بیندازید تا بینا گردد و همه‌ی خانواده‌ی خود را نزد من بیاورید. (۹۳)
تفسیر:

کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می‌شود.
یوسف بعد از این که اطلاع یافت که پدرش یعقوب بر اثر غم و غصه ویرانگر گریه زیاد بینایی چشم خویش از دست داده است، از این رو به برادرانش گفت: «اٰذْهَبُوْا بِقَمِيْصِيْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰی وَّجْهِ اَبِيْ» نزد پدرم باز گردید و این پیراهنی را که من می‌پوشم ببرید و آن را بر چهره پدر بیندازید؛ او به اذن الله متعال مجدداً بینایی‌اش را باز خواهد یافت، ملاحظه می‌فرماییم که: تنها دیدن اشیای مقدس برای تبرک کافی نیست، بلکه باید آن را لمس کرد.

امام طبري میفرماید: وقتی یوسف برادران را شناخت، درباره‌ی پدر از آن‌ها سؤال کرد. گفتند: از بس که غصه خورده است بینایی‌اش را از دست داده است، آنگاه پیراهن خود را به آنان داد.

یوسف می‌خواست بدین وسیله مزده‌ی زنده بودن خود را به پدر بدهد و او را شاد و مسرور گرداند. «يَأْتِ بِصِيرًا» بینایی‌اش را باز می‌یابد.

پروردگار با عظمت آن‌چه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او قرار داد. پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: آن پیراهن به قول صحیح‌تر پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که الله متعال، در اثنایی که نمرودیان او را در آتش افکندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق، اسحاق بر تن یعقوب و یعقوب بر تن یوسف پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت چنان‌که از رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز روایت شده است «و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام متنعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکت متالم گشتند.

جوانمردی یوسف علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمل نکردند و را در چاه انداختند، ولی یوسف علیه السلام همه برادران و خانواده‌های‌شان را دعوت کرد. و گفت: «وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (93)» همگی‌تان با تمام اعضای خانواده به مصر بیایید تا پراکندگی‌ها جمع گردد، خانواده ما همای سعادت را به آغوش کشد و همگی به رحمت الله متعال شاد و مسرور گردند.

خواننده محترم!

در مورد شفا یافتن چشمان یعقوب پس از دریافت قمیص یوسف، باید گفت که: این از معجزات و کرامات یوسف علیه السلام بود که برای وی رخ داد، و خداوند متعال که از چندین کیلومتر قبل از رسیدن قمیص به یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف علیه السلام را به مشامش رساند تا هم و غم و اندوه که سبب از بین رفتن چشمانش شده بود از بین برود و شفا یابد، بنابراین قمیص یوسف علیه السلام بشارت و معجزه بود و شفا یافتن چشمان یعقوب علیه السلام به اذن خداوند متعال بود.

خواننده معزز!

در آیات مابعدی بحث از آمدن خانواده‌ی یعقوب به مصر و وارد شدن آن‌ها بر یوسف سخن می‌گویید، یوسفی که در اوج عزت و شکوه و شوکت و عظمت قرار دارد. در این مقطع رؤیای او با سجده بردن یازده برادر و پدر و مادرش و جمع شدن آنان بعد از پراکندگی، و به وجود آمدن انس و الفت بعد از کدورت و آشفتگی تحقق می‌یابد. آنگاه سوره نظرها را متوجه عجایب مکنون در کائنات میکند که دال بر قدرت و یگانگی خالق یکتا است. سپس سوره با متوجه ساختن انسان به بند و اندرز گرفتن از قصه‌های قرآن به پایان میرسد: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ».

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُون (۹۴)

و چون کاروان (برادران یوسف از سرزمین مصر به سوی کنعان) حرکت کرد، پدرشان (به اطرافیان) گفت: «یقیناً من بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (۹۴)»

تفسیر :

بعد از این که کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی حضرت یعقوب) با پیراهن یوسف از مصر به سوی شام بازگشت کرد و رهسپار کنعان شد. «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» «فَصَلَّتْ» یعنی فاصله گرفت. «فَصَلَّتِ الْعِيرُ» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» یعقوب به افراد خانواده اش گفت: حقیقتاً من بوی یوسف را استشمام میکنم، زیرا بادصبا به اذن باری تعالی رایحه روح نواز یوسف را از آن فاصله دور که به قولی سه شبانه روز راه و به قولی هشت شبانه روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان یعقوب علیه السلام رساند و او را سرمست و خرم و فرحمند گردانید. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن»).

ابن عباس (رض) فرموده است: بادی تند وزیدن گرفت و از فاصله ی هشت شبانه روز بوی یوسف را با خود آورد (تفسیر قرطبی ۲۵۹/۹). همچنان مفسران در مورد جمله «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» می نویسند: به راستی من بوی یوسف را میشنوم، یا: من بوی یوسف را احساس می کنم، یا: من بوی یوسف را می یابم، یا: من بوی یوسف را می بویم. سخن بر سر جمله ی اول است: «من بوی یوسف را می شنوم». بو، استشمام می شود، بو، بویدنی است؛ اما آوردن میشنوم در این جمله در فن بلاغت: «حس آمیزی» نام دارد.

حس آمیزی یعنی: آمیختن دو یا چند حس است در کلام؛ را می گویند. «لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ (94)» اگر مرا به مسخره نگیرید و به بیعقلی متهم نکنید. («تَفَنِّدُونَ» از ریشه «فند» به معنی ناتوانی فکر و سفاقت است.) جواب «لَوْلَا» محذوف و تقدیر آن چنین است: «لَأَخْبِرْتَكُمْ أَنَّهُ حَيٌّ» به شما می گفتم که زنده است.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿٩٥﴾

(آنها) گفتند: «به الله قسم، بی گمان تو در همان اشتباه قدیم هستی. (۹۵)

تفسیر :

خانواده یعقوب به وی گفتند: قسم به الله که شما سخت در خطای دیرینت هستی، اعضای خانواده گفتند: ای یعقوب! قطعاً تو بر همان شیوه همیشگی خود به سبب افراط در محبت یوسف، از قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی کنی، می پنداری که او زنده است و امیدواری که به سویت باز گردد در حالیکه از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی باشد. مفسران گفته اند: این سخنان را از این جهت می گفتند که گمان می کردند یوسف مرده است. اما باید گفت: حضرت یعقوب علیه السلام در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیانش هم اظهار می کرد.

خواننده محترم!

در آیه 8 این سوره مبارکه خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» پدرمان به خاطر علاقه بی جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: «ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»، یعنی هنوز هم در آن خطای پیشین به سر می برد.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَازْتَدَّ بِصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾

پس چون بشارت دهنده آمد و آن (پیراهن) را بر روی یعقوب انداخت، نا گهان بینا شد، گفت: «آیا به شما نگفتم که من از (سوی) خدا چیزهایی میدانم که شما نمی دانید؟! (۹۶) تفسیر:

زمانی که مژده رسان خبر خوشی را نزد حضرت یعقوب علیه السلام آورد، امام مجاهد گفته است: مژده آور همان برادرش، یهودا فرزند یعقوب بود که پیراهن خونین را پیش پدر برده بود، و دلیل این که او حامل این مژده شد، این بود که وی حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف نزد پدر نیز بود، و گفت: همان طور که او را افسرده خاطر کردم او را مسرور و شاد می کنم. (تفسیر طبری ۶۳/۱۳).

«أَلْفَاهُ عَلِيَّ وَجْهَهُ فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا»: پیراهن یوسف را بر چهره وی انداخت و به اذن الله متعال بینایی اش که از اثر گریه و اندوه بسیار، از بین رفته بود مجدداً برگشت. واقعیت امر اینست که: فرزند ناصالح باعث کوری چشم پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می شود. اگر مراد از سفید شدن چشم «وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ»؛ کم نور شدن باشد، «بَصِيرًا» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره‌ی انسان مؤثر است.

اما اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا» بر می آید، يك معجزه و توسل است که قرآن آن را اثبات می کند.

واقعاً هم دنیا دارای چه فراز و نشیبها است، همین برادران یوسف يك روز کشته شدن یوسف را به دست گریگ اطلاع دادند و يك روز هم مژده زنده بودن و حاکم شدن یوسف را به حضور پدر اطلاع و گزارش می دهند.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (96)»: یعقوب به حاضران گفت: آیا به شما نگفته بودم که من از جانب الله متعال چیزهایی میدانم که شما نمی دانید؟ بی گمان این از فضل و رحمت پروردگار من است. طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ یعقوب علیه السلام بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت.

مفسران گفته اند: یعقوب به فرزندانش یادآور شد: مگر من از همان ابتدا نگفتم: «إِنَّمَا أَشْكُوا بِنِيِّ وَحَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ 96؟!»

روایت است که یعقوب علیهم السلام از مژده آور پرسید که: یوسف چطور است؟! او هم گفت: پادشاه مصر شده است. یعقوب گفت: من با پادشاهی او کاری ندارم، وقتی او را ترک نمودی بر چه دینی بود؟ گفت: بر دین اسلام بود. یعقوب گفت: حالا نعمت خدا کامل شد. (رازی ۲۰۹/۱۸).

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٧﴾

(پس از رسیدن به کنعان) پسران گفتند: ای پدر (جان) ما! برای ما آمرزش گناهان ما را بخواه بی گمان ما خطا کار بودیم. (۹۷)

تفسیر:

فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر! برای ما از درگاه پروردگار درباره گناهان که نسبت به یوسف مرتکب شده ایم، آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده ایم. و ما به گناه خویش معترف هم هستیم. «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (97)».

فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْنَا» آنچه در آیات قبل به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده‌اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.

کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بعد از توجه به اشتباه خویش اقرار میکنند. «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ».

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

(یعقوب) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌طلبم، بدون شک او آمرزنده‌ی مهربان است. (۹۸)

تفسیر:

دعای پدر در حق اولاد دارای تاثیر و اثر خاص خود میباشد. و چه آموزنده است که حضرت یعقوب از حق خویش گذشت و برای حق الهی وعده دعا به فرزندان داد. یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش گفت: به زودی از پروردگارم خواهم خواست که گناهان‌تان را بیامرزد و از بدی‌های‌تان درگذرد؛ پدر نباید کینه‌توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همین که فرزندان اقرار به گناه کردند و گفتند: «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ».

مفسران می‌فرمایند یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود دعا را تا وقت سحر به تأخیر انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است. و برخی دیگر مفسران می‌فرمایند که: گویا دعا را تا روز جمعه به تأخیر انداخت؛ چون در پی ساعتی بود که در آن دعاء مستجاب می‌شود.

سید قطب (رحمه الله) می‌فرماید: یعقوب علیه السلام از عبارت «سوف...» استفاده کرده است و این امر بیانگر آن است که قلبش جریحه‌دار شده و پس از برطرف شدن آن همه غصه و آلام برای آن‌ها استغفار می‌کند.

«إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (98)»: همانا او آمرزنده مهربان است او پرده بر گناهان میکشد و نسبت به بندگان مهربان است.

مفسر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی می‌نویسد: این آیه بر درخواست دعا از شخص صالح حاضر و جستجوی اوقات اجابت دلالت دارد؛ زیرا یعقوب علیه السلام در همان حال خواهش‌شان را اجابت نکرد بلکه جویای وقت دیگری که به اجابت حق تعالی مناسب‌تر باشد، گردید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (99 الی 101) 16. حضور به هم رسانیدن خانواده‌ی یعقوب در مصر و تأویل رؤیای پیشین یوسف و.

۱۷- دعای جامع یوسف در مورد تحدث نعمت الهی و درخواست سرانجامی نیکو از پروردگار با عظمت مورد بحث قرار می‌گیرد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿٩٩﴾

پس زمانی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادرش را (در آغوش گرفت و) نزد خود جای داد و گفت: همگی با خواست الله [آسوده خاطر و] در کمال امنیت وارد مصر شوید. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَاوِي إِلَيْهِ»: در بغل خود گرفت. به خود چسپاند. «عَامِنِينَ»: کسانی که در امنیت بسر میبرند. حال است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر :

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ يُوْسُفَ أَوِي إِلَيْهِ أَبُوِيهِ»: یعقوب علیه السلام، فرزندان و خانواده‌اش عزم سفر به سوی مصر و دیدار یوسف را کردند، در لحظاتی که خانواده یعقوب خود را برای سفر آماده میکردند، شور و غوغا در کنعان برپا بود.

مردم کنعان می‌دیدند که چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش صحت و سلامتی یوسف، در حالیکه یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از این‌که یوسف در مصر خزانه‌دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است.

مقام و منصب باید ما را از احترام به والدین غافل کند. ابن‌کثیر در این بابت مینویسد: بعد از این‌که یوسف از نزدیک شدن آنان به مصر اطلاع حاصل کرد، به پیشواز شان بیرون شهر خیمه‌ای زده و به انتظار نشست، تا آنها را با عزت و احترام وارد مصر کند، در ضمن پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را هدایت فرمودند تا همراه بایوسف به پذیرایی یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند.

زمانی‌که یعقوب علیه السلام فرزندان و خانواده‌ی آنها نزد یوسف تشریف آوردند، پدر و مادر را در آغوش گرفت.

به نظر مفسران، مراد از مادر یوسف علیه السلام زن یعقوب یعنی خاله‌ی بود، زیرا «راحیل» مادر یوسف و بنیامین، هنگام زایمان از دنیا رحلت نموده یعنی وفات یافته، و یعقوب علیه السلام با خواهر زنش که «لیا» نام داشت، ازدواج نمود. در عرف مردم چنان بود که خاله را مادر و کاکا را پدر خوانند. [بقره/۱۳۳]. (به نقل از تفسیر فرقان: محمد بهاء الدین حسینی).

«وَقَالَ أُدْخِلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (99)»: وگفت: در کمال امنیت و آسایش و به دور از هر مکروه و مصیبتی به سرزمین مصر وارد شوید نه از رنج و سختی هر اسائید و نه از مصیبت و بلایی بیمناک؛ زیرا ترس و هراس‌ها به پایان رسید و برای تبرک گفته است: إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

به قولی: وقتی یوسف در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

وَرَفَعَ أَبُوِيهِ عَلَيَّ الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و (همگی) برای او سجده کنان به زمین افتادند، و گفت: ای پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده بودم و پروردگارم آن را راست و درست گردانید، و حقاً که به من احسان کرد وقتی که مرا از زندان بیرون ساخت و شما را پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم اختلاف افکنده بود از دهات باز آورد. به راستی

پروردگرم هر چه بخواهد (با لطف و مهربانی خود) سنجیده و دقیق انجام می دهد، زیرا او دانای حکیم است. (۱۰۰)
تفسیر:

یوسف از روی احترام و محبت و تقدیر، پدر و مادرش را در کنار خود بر تخت پادشاهی برنشاند، «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» انسان در هر مقامی که قرار داشته باشد والدین خود را باید برتر دانسته از آنها تقدیر و تکریم به عمل آرند.

«رَفَعَ أَبَوَيْهِ» و واضح است آنکه رنج بیشتر می کشد باید عزیزتر هم باشد. «وَوَحَّرُوا لَهُ سُجْدًا»: وقتی پیش او آمدند، پدر و مادر و برادران یازده گانه نیز از روی اعزاز و تجلیل و شادباش نه از روی عبادت و خضوع برایش به سجده افتادند. مفسران گفته اند: در نزد آنان سجده برای احترام بود، نه برای عبادت.

قابل تذکر است که: این کار در شریعتشان جایز بود اما در اسلام حرام است و جز برای خدا برای هیچکس دیگر سجده انجام نمی شود.

در این اثنا یوسف به پدرش گفت: ای پدر! «قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ»: این است تعبیر خواب پیشین من! که قبلاً و در عهد کودکی آن را دیدم. یعنی سجده‌ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد.

«قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا»: به درستی که پروردگرم آن را محقق ساخت.
با این سجده، همان رؤیایی که در کودکی دیده بودم به تحقق پیوست و الله متعال آن را راست گردانید.

«وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ»: همچنان که او بر من منت گذاشته با بیرون آوردنم از زندان به سوی قصر پادشاهی، مرا مورد اكرام خویش قرار داد.
مفسران گفته اند: یوسف از روی کرامت و شخصیت رفیعی که داشت داستان چاه را مطرح نکرد تا موجب شرمندگی برادرانش نشود؛ زیرا آنها را بخشیده بود، پس به رخ کشیدن کار زشت شان لزومی نداشت.

در هنگام برخورد و ملاقات با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی بحث به عمل نیارید. اولین سخن و کلام یوسف با پدر، شکر پروردگار با عظمت بود، نه نقل تلخی‌ها.
«وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ»: و از جانب دیگر شما را از بادیه صحرا؛ آنجا که قحطی و تنگ سالی خیمه در صحرای فلسطین زندگی بسر می بردید به مصر یعنی شهر فراوانی و آسوده حالی آورد.

زندگی والدین در کنار فرزند، يك لطف و نعمت الهي است:

بدین ترتیب نعمت الهی را بر آل یعقوب به آنها یادآور شده که از صحرا به شهر آمده و خانواده‌ی پراکنده در مصر جمع گشته‌اند.

امام طبری در این بابت مینویسد: وقتی یعقوب و همراهان و فرزندان و خانواده‌ی آنها به مصر آمدند از یک صد نفر کمتر بودند و وقتی از آن خارج شدند بیش از شش صد هزار نفر بودند. (تفسیر طبری ۷۳/۱۳).

«مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي»: بعد از آن که شیطان پیوند میان من و برادرانم را به هم زد. بدین‌گونه بود که یوسف از روی ادب و به لحاظ گرامی داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حواله کرد.

باید جوانمرد و با سخاوت باشیم نه اهل عقده و انتقام. طوری که یوسف علیه السلام میفرماید: «نَزَعَ الشَّيْطَانُ» شیطان وسوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند. همچنان خود را برتر ندانید.

«بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي»: یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می‌گوید شیطان بین من و آنها را... یعنی خود را نیز در يك سمت قرار می‌دهد.

مفسر ابو حیان میفرماید: همین مقدار از برادران بحث کرد؛ چون اگر نعمت و خوشی بعد از نعمت و سختی بیاید تاثیرش بیشتر و نیکوتر و شدیدتر خواهد بود.

مفسر تفسیر المیسر، دکتر عایض مینویسد: بنگر به بزرگواری یوسف که در این بین بحث گناه برادران خویش را هیچ مطرح نکرد؛ بلکه قضیه را میان خود و ایشان مشترک ساخت و همه گناه را به گردن شیطان انداخت؛ زیرا مجلس، مجلس عفو و گذشت و بخشش و شادی است پس نباید بابت شکوی آن را مکدر ساخت. و این است روش و منش انسان‌های بزرگ که بدی‌ها را فراموش کرده و فقط از خوبی‌ها و نیکی‌ها یاد میکنند، از لغزش‌ها چشم پوشیده و احسان‌ها و خدمت‌ها را به خاطر می‌آورند.

همان گونه که حضرت یعقوب در کودکی و اول داستان به یوسف گفت: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»: یوسف نیز در پایان می‌گوید: «مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي».

«إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ»: بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است، یعنی: او در بر آوردن آنچه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است. «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (100): بی‌شک که او به منافع بندگان دانا و در قضا و شرع و آفرینش و صنعتش، سنجیده‌کار و حکیم است.

مفسران گفته‌اند: یعقوب (ع) در مصر در کنار یوسف (ع) بیست و چهار سال زندگی کرد و آنگاه درگذشت و وصیت کرد او را در شام (شهر حبرون) امروزه فلسطین در کنار پدرش، اسحاق (ع) به خاک بسپارند.

یوسف خود به آنجا رفت و با دست خود او را در آنجا دفن کرد. و بعد از این که به مصر برگشت، بیست و سه سال در قید حیات ماند و بعد از این که کارش به آخر رسید و دریافت که دیگر ماندنی نیست، روحش مشتاق دیدار پادشاه پایدار گشت و به لقای خدا و پدران صالح خود، ابراهیم و اسحاق مشتاق شد.

سجده کردن یعقوب (ع) به یوسف (ع) :

در این جای هیچ‌گونه شکی وجود ندارد که: سجده بردن برای غیر الله تعالی که همراه با تعظیم، خوف و رجا باشد شرک و حرام است و موجب ارتداد میشود؛ اما سجده ی پدر، مادر و برادران یوسف علیه السلام از بابت تعظیم و خوف و رجا نبوده؛ بلکه نوعی سلام و تحیت و احترام به جایگاه یوسف علیه السلام بود که در رسم آن زمان آن‌ها مرسوم بوده و از طرفی اگر غیر این هم باشد، با آمدن شریعت اسلام آن اعمال دیگر جایز نیست و به اصطلاح نسخ شده اند زیرا اسلام نسخ‌کننده‌ی ادیان سابق و احکام‌شان است.

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خویش میفرماید: «این امر در شریعت آن‌ها جایز بوده که هرگاه بر بزرگی سلام می‌کردند برایش سجده می‌بردند و این امر از زمان آدم تا شریعت عیسی علیه السلام جائز بوده است ولی در شرع این امت (یعنی امت اسلام) حرام

شده است و سجده بردن فقط مختص پروردگار سبحان قرار داده شده و این گفته از قول قتاده نیز برداشت میشود، و در حدیث معاذ آمده است که هنگامی او به شام رفت دید که مردمان آنجا برای اسقف‌های شان سجده می‌برند؛ وقتی که بازگشت او نیز برای رسول الله صلی الله علیه و سلم سجده برد، ایشان به معاذ فرمودند: «مَا هَذَا يَا مُعَاذُ؟» این چه کاریست که می‌کنی ای معاذ؟ گفت: من دیدم که مردمان شام برای اسقف‌های شان سجده می‌برند، ولی من دیدم که ای رسول الله شما برای سجده کردن لایق تر هستید تا برای تان سجده کنم؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لَوْ كُنْتُ أَمْرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا لِعِظَمِ حَقِّهِ عَلَيْهَا» اگر کسی را به سجده برای کسی دیگر امر می‌کردم دستور می‌دادم تا زن برای شوهرش (به دلیل حق بزرگی که بر او دارد) سجده ببرد. همچنین در حدیث دیگری، سلمان فارسی پیامبر صلی الله علیه و سلم را در قسمتی از راه مدینه ملاقات نمودند و در آنموقع سلمان فارسی تازه مسلمان شده بود، او برای پیامبر صلی الله علیه و سلم سجده برد، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لَا تَسْجُدْ لِي يَا سَلْمَانَ وَاسْجُدْ لِلْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» ای سلمان برای من سجده مبر، بلکه برای زنده ای که هرگز نخواهد مرد سجده ببرد. و غرض در اینجا این است که سجده بردن در شریعت (یوسف علیه السلام) جایز بوده و لذا (طبق رسم و عادت اخلاقی شان) برای او سجده (تکریم و احترام) بردند.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾

پروردگارا! (بهره‌ی عظیمی) از پادشاهی به من عطا کردی، و از علم (تأویل احادیث =) تعبیر خوابها به من آموختی، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! تویی کار ساز من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق فرما. (۱۰۱)

تفسیر :

سپس یوسف به بارگاه پروردگار با عظمت دعا کرد و گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» پروردگارا! عزت و بزرگی و شکوه و سلطنت را به من عطا فرمودی که آن بهره، رهبری و مسؤولیت وزارت مالیه حکومت پادشاهی مصر از سوی وی بود، «وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و تعبیر و تفسیر رؤیا را به من آموختی و نعمت دانش را به من دادی.

«فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: ای فاطر آسمان‌ها و زمین «فاطر»: یعنی: آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده.

الله متعال که: خالق آسمان‌ها و زمین است میتواند کسی را از لابلای تمام سختی‌ها نجات داده و او را به بالاترین درجه‌ها برساند.

«أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»: فقط تو سرپرستی و نظارت امور دنیا و آخرت مرا به عهده داری. یعنی: یاری دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ(101)»: از تو میخواهم که مرا بر اسلام بمیرانی و به قافله صالحان که متشکل از پیامبران، عالمان، شهیدان و برگزیدگان هستند ملحق فرمایی.

از پروردگارش التماس کرد تا دم مرگ او را بر اسلام حفظ و پایدار کند.

نباید به ایمان فعلی خود مغرور شویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. عاقبت خیر، بهترین نعمتی است که الله متعال به بندگانش عطا می‌کند نهایت ایمان، تسلیم در برابر پروردگار با عظمت است. با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. و در

این هیچ جای شکی نیست که: صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) و میگوید: «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

ازدواج یوسف با زلیخا:

در مورد این که آیا زلیخا یا «راعیل» دوباره جوان شد و به اصطلاح با یوسف صدیق ازدواج کرد؟! حقیقت دارد یا خیر! جواب واضح و مختصر همین است که نه خیر «هذا بهتان عظیم» این یک تهمت بزرگ و از جمله اسرائیلات محسوب می شود. سیمای قرآن و احادیث نبوی و تاریخ اسلام و سیره‌ی سلف صالح، این را نمی پذیرد. مگر رسالت یوسف برای این بود که: چنان زن ناسالم و پریشان حالی را پس از عمری عیاشی در قصر های فرعون مصر، دوباره به سن جوانی بازگرداند و یوسف او را به ازدواج خود در آورد؟! قطعاً دروغی بیش نیست و برای شخصیت نمونه و والای یوسف بزرگوار، برازنده نیست که آن همه رنج و محنت را بکشد و سرانجام چنان زن توطئه گری را به همسری خویش برگزیند؟!!

خواننده محترم!

در اینجا داستان یوسف صدیق خاتمه می یابد. و در آیات متبرکه (102 الی 111) موضوعاتی: ۱۸ اثبات نبوت محمد صلی الله علیه وسلم، و ۱۹- عبرت گرفتن و درس آموختن از این قصص قرآنی، پرداخته می شود.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾

(ای پیامبر!) این داستان از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم. و هنگامی که (برادران یوسف) بد اندیشی میکردند و تصمیم (قطعی) گرفتند، تونزد آنها نبود. (۱۰۲) تفسیر:

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»: ای محمد! این داستانی که بر تو نازل کردیم از خبرهای غیب و نهان است که جز از راه وحی قابل دریافت نیست. ما آن را با بلیغ ترین و دقیق ترین شکل به تو می آموزیم، تا صداقت و درستی تو در ادعای پیامبری نمایان شود.

«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (102)»: و تو هنگامی که برادران یوسف با یکدیگر همدستان شده و بر انداختنش در چاه نیرنگ میکردند و علیه وی توطئه ای بزرگ می چیدند. محور داستان یوسف همانا توطئه نابودی یوسف بود. ای محمد! تودر آنجا حاضر نبودي تا حقیقت داستان و ماجرا را بدانی بلکه خبر آن از راه وحی و از جانب خدای آگاه و خبیر به تو رسیده است. پس چرا بعد از این همه شواهد، شکاکان در رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شک می ورزند.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

و بیشتر مردم هر چند رغبت شدید [به ایمان آوردن شان] داشته باشی، ایمان نمی آورند. (۱۰۳)

تفسیر:

این بیان برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم است ای پیامبر برگزیده! «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (103)» با وجود روشنی حجت و درستی نبوتت اما بیشتر کفار هر چند بر ایمان شان مشتاق باشی تو را باور نمی دارند و به تو ایمان

نمی‌آورند؛ بنابر این بر حال آنها اندوهگین مباش و از مکر و نیرنگی که به هم می‌تنند دل تنگ مدار.

باید یادآور شد که: ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر ملامتی پیامبران نیست، بلکه نتیجه‌ی اختیار و آزادی خود انسان‌ها است که نخواستند ایمان بیاورند. ولی کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد.

بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول الله صلی الله علیه وسلم داستان یوسف و برادرانش را پرسیدند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح و بیان داشت، به امید آنکه این امر سبب ایمانشان گردد، اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را در پیش گرفتند که دور از انتظار رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و این امر رسول الله را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

و تو بر این [کار] مزدی از آنان نمی‌خواهی [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست. (۱۰۴) تفسیر:

«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»: ای محمد! و تو بر دعوت قومت به سوی هدایت خیر و نیکی، از آنان اجری نمی‌خواهی؛ زیرا آنچه پروردگار با عظمت بر تو نازل کرده برای هدایت تمام بشر است نه برای طلب پاداش یا منافع از آنان؛ رسالت پیامبر اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم رسالت جهانی است طوری که می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (104)»: این موعظه و یادآوری برای جهانیان است، و تو در مقابل آن از آنان مالی را طلب نمی‌کنی. بنابر این اگر عقل و خرد داشتند آن را قبول می‌کردند و به تمرد و طغیان پایان می‌دادند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

و چه بسیار دلائل قدرت و وحدانیت (الله) در آسمان‌ها و زمین وجود دارد که آن‌ها از کنارش می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند. (۱۰۵) تفسیر:

و چه بسیار نشانه‌هایی روشن و دلایلی قاطع که در آسمان‌ها و زمین پیرامون وحدانیت و عظمت الله متعال وجود دارد از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و دریاها و سایر عجایبات مکنون «يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (105)»: و مردم این نشانه‌ها را به چشم سر خود می‌بینند اما قطعاً از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت‌گرفتن و درس‌آموختن و نه مشاهده آن بر ایمانشان می‌افزاید، بلکه بالعکس از آنها روی می‌گردانند. واقعیت امر اینست: انسان اگر لجابت کند، هیچ نشانه‌ای را نمی‌پذیرد و واضح است که نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل، زمینه‌ی هدایت و رشد نیست، علم به تنهایی کافی نیست، حق‌پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. و باید گفت که: أحسن القصص بودن داستان یوسف به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾

و بیشتر آنها (که ادعای ایمان می‌کنند) به الله ایمان نمی‌آورند؛ مگر این‌که آنان (به نوعی) مشرک اند. (۱۰۶)

تفسیر :

اکثر تکذیب‌کنندگان قومت ایمان نمی‌آورند مگر این که برای الله متعال شریکی بیاورند. کافران بدین امر که حق تعالی آفریننده خالق و رزاق است و تنها او سزاوار پرستش می‌باشد اقرار و اعترافی خالصانه و بدون کم و کاست نمیکنند، بلکه در آن هم شکاکیت ایجاد می‌کنند و در مقابل با پرستش بتان به وی شرک می‌آورند؛ پس آنها به ربوبیت حق تعالی معترف اما منکر الوهیت وی اند به طوری که از یک سو آفرینندگی وی را به رسمیت می‌شناسند اما در عین حال یگانگی‌اش در پرستش را نفی می‌کنند!!

ابن عباس (رض) گفته است: آنها به هنگام «تلبیه» می‌گفتند: «لیبک لا شریک لک إلا شریکا هولک. تملکه و ماملک» یعنی شریک نداری جز یک شریک. تو مالک او و همه‌ی دارایی‌هایش هستی.

أَقَامُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾

آیا [به زعم خود] در امان هستند از این که عذاب فراگیر خدا بر آنان فرود آید، یا قیامت به ناگاه در رسد و آنان بی‌خبر باشند. (۱۰۷)

تفسیر :

هیچکس نباید خود را تضمین شده فکر کند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَقَامُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ» آیا آن تکذیب‌کنندگان از سوی الله متعال پیش خود امان نامه‌ای دارند که عذاب عام و ناگهانی بر آنان نازل نمی‌شود، و عذاب فراگیر پروردگار آن‌ها را در بر نمی‌گیرد؟!

«غاشیه»: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به یاد داشته باشید که: قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست.

«أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (107)»: یا این که روز رستاخیز با تمام خوف و ترس ناگهان بر آنان وارد شود. یعنی: غافل‌گیرانه «در حالیکه بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قرار دارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟.

در واقع این‌ها احساس و شعور حقیقی‌شان را از دست داده‌اند. به راستی که زخمی ساختن مرده، وی را تکان نمی‌دهد پس اینان نیز در حقیقت مردگان متحرکی بیش نیستند.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٨﴾

بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی الله دعوت می‌کنیم، منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: راه انبیا، راه روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. طوری که آمده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي»: ای پیامبر! به مردم بگو: «این است راه من» این دعوتی که به سوی آن شمارا فرا میخوانم و این راه و روشی که بر آن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. رهروان و پیمایندگان راه حق باید مواضع خویشرا با

صراحت و بدون ترس و لرز به مردم بیان و اعلام کنند. و مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری دعوت و ترغیب کرد.

«أَدْعُوا إِلَيَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»: دعوت رهبران الهی باید به سوی الله باشد، نه به سوی خود، در ضمن پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی الله دعوت کنند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: خود و پیروانم «با بصیرت به سوی الله دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، مردم را به عبادت و طاعت الله متعال فرا می‌خوانیم. محور تبلیغ، تنزیه پاکی و تقدیس الله متعال از هرگونه شرک و شریک است «وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (108)»: «و الله منزّه است» من و کسانی که بر راه و روش من قرار دارند و به من اقتدا کرده‌اند، الله متعال را از شریکان و همتایان تنزیه نموده و او را از آنچه سزاوارش نیست تقدیس می‌کنیم. من با خدای متعال غیر وی را شریک نمی‌آورم و در اسماء و صفاتش انحراف و کج روی نمی‌کنم. به صورت کل باید گفت که: توحید و نفی شرک، اساس و جوهر دین مقدس اسلام را تشکیل می‌دهد.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آن‌ها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟! (۱۰۹) تفسیر:

ای پیامبر! و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را که برای‌شان وحی نازل می‌کردیم به سوی بشر به رسالت نفرستادیم، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»: در مورد این‌که همه انبیاء مرد بوده‌اند، شاید به خاطر آن که امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.

شیخ محمد بن جریر طبری در تفسیر خویش جامع البیان عن التأویل القرآن می‌نویسد: یعنی مردان را فرستادیم نه زنان و فرشته‌ها را. آیات خود را به آنان وحی کردیم که مردم را به عبادت ما فرا خوانند. (تفسیر طبری ۸۰/۱۳)

آیه مبارکه به رد نظریه آن‌عده اشخاص می‌پردازد که می‌گویند: نباید پیامبر از جنس انسان باشد و یا تصور کرده‌اند که از میان زنان نیز پیامبرانی برخاسته‌اند.

«مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» از اهل و ساکنان شهرها برگزیدیم تا به صلاح و سازماندهی امور مردم نسبت به دیگران داناتر باشند. ایشان در خلقت از همه کاملتر، در عقل و خرد از همه فرزانه‌تر و در شناخت مصلحت مردم از همه آگاه‌تر بوده‌اند. نه فرشته بودند، نه افراد گوشه‌گیر و نه اهل رفاه.

حسن بصری (رح) می‌نویسد: الله هرگز پیامبری را از میان بادیه نشینان و زنان و جن مبعوث نکرده است. (تفسیر قرطبی ۲۷۴/۹).

مفسران گفته‌اند: از این جهت پیامبران از مردم شهرها بودند که آگاه‌تر و شکیاتر بودند. و در میان بادیه نشینان نادانی و ستمکاری و سنگدلی مرسوم است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: آیا آن تکذیب کنندگان در زمین گشت و گذار نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان پیامبران خدا را تکذب کردند ببینند که چگونه الله متعال ویران‌شان کرد و به خاک سیاه هلاک برنشانند؟ باید گفت که: فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آن‌ها، همه از سنت‌های الهی در تاریخ است.

«وَأَلِدَارُ الْأَخْرَةِ حَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا»: و قطعاً پاداش آخرت یعنی بهشت برای تقوا پیشه‌گان بهتر از سرای دنیا است؛ با همه بهره‌هایی که دنیا - از مال و جاه نیرو و جلوه‌های آراسته دیگر - با خود دارد؛ این پاداش از آن کسانی است که از پروردگار خود پروا کرده، به شریعتش عمل نموده و پیامبرش را اطاعت کرده‌اند.

مطمین باید بود که: کفار از مخالفت با پیامبران چیزی را به دست نمی‌آورند، و واضح اند که در دنیا گرفتار قهر و عذاب می‌شوند. ولی اهل تقوا به آخرت که بهتر از دنیا است می‌رسند.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (109)»: به کار انداختن و استفاده از عقل و فکر بشر، از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. تعقل و تفکر، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش میبرد. پس از چه روی عبرت اندوزان، عبرت نگرفته و اندیشه‌وران در سرنوشت نجات یافتگان و نابودشدگان نمی‌اندیشند تا به هوش آیند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرًا فَجَئِيَّ مِمَّنْ نَشَأُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾

(پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا آن‌که پیغمبران ناامید گشته و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آن‌ها دروغ گفته اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد هر کس را میخواستیم نجات میدادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمیشود. (۱۱۰)

تفسیر:

با تأسف باید گفت که: قساوت و لجاجت در برخی از انسان‌ها، تا سرحدی به اوج خود میرسد، که انبیا بردبار را نیز مأیوس میسازد، «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ»: تا این‌که پیامبران ما از ایمان آوردن قوم خود ناامید شدند. یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری برنینگ ختم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامید شده و پنداشتند که ما اقوام منکرشانرا عذاب نمیکنیم. بناءً نباید نیرو و قوت خویش را صرف زمین‌های غیر قابل نفوذ کنیم، پس باید از برخی مردم صرف نظر کرد.

«وَوَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا»: تأخیر در عذاب الهی سبب جرئت و تکذیب مجرمین میگردد «و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند» به قولی، معنی این است: پیامبران علیهم السلام بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این إلقاء درونی قرار گرفتند که در وعده پیروزی مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن عباس (رض)، عاصم، حمزه و کسانی روایت شده.

به قولی دیگر معنی این است: امته پنداشتند که پیامبران علیهم السلام در آنچه که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت

تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه رضی الله عنها نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌های شان نیز آنان را دروغگو شناخته‌اند.

ابوالیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه (رض) نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن»).
 «جاءَهُمْ نَصْرُنَا»: در چنین موقعیت سختی یاری و نصرت ما به دادشان رسید.
 در آن دم که سختی شدت مییابد و به اوج خود رسیده و فشار و اختناق به حد انفجار میرسد و هیچ امیدی جز به خدا باقی نمی‌ماند، در چنین لحظه‌ای نصرت و یاری کامل ما فرا میرسد و شدت و سختی را از بیخ برکنده و به آن پایان می‌دهد.
 «فَنَجَّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (110)»: پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند. که آنان، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان همراه شان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند. «و عذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که بر آنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».

باید گفت که: هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست الله متعال است، راه الله بن بست ندارد. و هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که مانع قهر الهی شود.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

به راستی که در داستان‌های آنان (پیغمبران) عبرتی برای خردمندان است، (قرآن) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق‌کننده کتاب‌های است که پیش از آن است، و بیانگر (و شرح) هر چیزی است و سبب هدایت و رحمت است برای کسانی که ایمان می‌آورند. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي»: قرآن و از جمله این داستان، سخنی نیست که از سوی انسان‌ها به هم بافته شده باشد و از اندیشه و خیال آن‌ها سرچشمه گرفته باشد، بلکه یک واقعیت عینی و جدا از یک خیال و پندار است و از هر نظر راه گشا است. (نگاه: یونس / 37 و 38، هود / 13 و 35). «تَصْدِيقَ الَّذِي...»: مراد این است که قرآن تصدیق‌کننده کتاب‌های صحیح آسمانی پیشین است. «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ»: تفصیل دهنده و شرح‌کننده همه چیزهایی است که مؤمن در عقیده و عمل خود بدان نیازمند است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آن‌هاست.
 در بدایت سوره مبارکه یوسف خواندیم: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»: و این که در آخر این سوره می‌خوانیم: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ»: همانطوری که حضرت یوسف علیه السلام علی رغم همه کیدها، فریب و مشکلات و موانع به عزت و قدرت رسید، پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز علی رغم همه مکرها، اذیت، آزار و... به عزت و قدرت خواهد رسید.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»: برای انسان‌های عاقل، خردمند و روشن ضمیر، کسانی که خردی سالم و بزرگ، و برای کسانی که دارای فطرت استواری اند، در داستان یوسف و برادرانش پند و اندرز زیادی و درس‌های بزرگ و عالی نهفته است.

«عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»: واضح است که تنها خردمندان از داستان‌های قرآنی، پند و عبرت می‌گیرند. و باید متذکر شد که: عبرت آموزی از قصص قرآن، مخصوص يك زمان نیست. داستان‌های قرآن، بیان واقعیت‌های عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی). «مَآكَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي»: این قرآن اخبار روایت شده و سخنان ساختگی نیست.

این قرآن سخنی نیست که به دروغ و بُهتان (دروغی که گوینده نیز از عدم صحت آن متقاعد و آگاه است.) باور سرهم بندی شده باشد، بلکه خبری است صحیح و وحی است صریح که از سوی الله متعال بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

«وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»: بلکه کتاب‌های آسمانی را تصدیق می‌کند که قبل از آن نازل شده‌اند. «وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (111)»: قرآن، تمام نیازهای و مایحتاج انسان را مطرح می‌کند و تمام احکام مورد نیاز از قبیل حلال و حرام و شرایع و احکام را توضیح داده و بیان کرده است.

قرآن روشنگر هر امری به صورت کل و یا مجمل است که بشر در ابعاد عقیده، احکام، علم حلال و حرام، آداب و اخلاق بدان نیازمند است؛ زیرا قرآن حاوی اخبار راستین، احکام عادلانه، آیات استوار، اخلاق برین و برتر، آداب خجسته، اندرزهای والا و نیکو و داستان‌های زیباست. قرآن در برگزیده ارشاد گمراهان، هشدار کج روان و رحمت هدایت پویان است که به آن در دنیا و آخرت راه یافته و سعادت‌مند می‌شوند. پس هر کس به آن ایمان آورد، یقیناً بر وفق ایمان، دل‌بستگی، روی کرد و عنایتش به آن؛ از خیر و برکت، هدایت، نور، رحمت و شفایش به وی می‌رسد.

داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، «آيَاتٌ لِّلْمَسْأَلِينَ» آیت برای خردمندان، عبرت «عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ». و برای اهل ایمان، مایه‌ی هدایت و رحمت است. «هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». عبرتی که از داستان یوسف علیه السلام میتوان گرفت اینست: کسی که توانست یوسف را از چاه بیرون بیاورد و او را از زندان بیرون بیاورد و بعد از بردگی، ملک مصر را از آن او بسازد، و بعد از مدت‌های مدید و ناامیدی او را با پدر و برادران جمع کند، همان ذات نیز قادر است که به محمد صلی الله علیه وسلم عزت بدهد و مقام و منزلتش را بالا برد و دینش را مستقر و استوار گرداند. و بازگو کردن این قصه‌ی عجیب در واقع به منزله‌ی خبر دادن از غیب است. بنابر این معجزه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

پروردگار با عظمت ماچه زیبا فرموده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (ای پیامبر!) ما بهترین داستان‌ها را با وحی کردن این قرآن بر تو حکایت میکنیم، و مسلماً توپیش از آن از بی‌خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی (و آگاهی نداشتی) (یوسف/۳).

فاعتبروا یا اولی الابصار

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1 - **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروری، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدير شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است .
- 6 - **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: این کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7 - **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8 - **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .
- 9 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جَزَیّ (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شانزلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد).

19 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

20 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855-923 میلادی)

22 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بصری (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر جزء دهم (10)، یازدهم (11) و دوازدهم (12)

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره - جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**